

# مختصر صحیح مسلم

مسلم بن حجاج نیشابوری

مترجم:

اختصارکننده:

عبدالقادر ترشابی

علامہ زکی الدین عبدالعظیم منذری

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

**www.aqeedeh.com**

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

## «فهرست مطالب»

### کتاب جهاد ..... ۴۴

- باب (۱): درباره این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا﴾ [آل عمران: ۱۶۹] (و کسانی را که در راه الله متعال کشته شده اند، مرده مپندار) و یادی از ارواح شهدا ..... ۴۴
- باب (۲): دروازه های بهشت زیر سایه ی شمشیرهاست ..... ۴۵
- باب (۳): تشویق به جهاد و فضیلت آن ..... ۴۵
- باب (۴): رفع درجات بنده با جهاد ..... ۴۶
- باب (۵): بهترین انسان، کسی است که با جان و مالش در راه الله متعال جهاد می کند ..... ۴۶
- باب (۶): درباره ی کسی که بمیرد و جهاد نکند و نیت جهاد هم نداشته باشد ..... ۴۷
- باب (۷): فضیلت جهاد در دریا ..... ۴۷
- باب (۸): فضیلت نگهبانی در راه الله ..... ۴۸
- باب (۹): یک صبح و شام در راه الله متعال رفتن از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است ..... ۴۹
- باب (۱۰): درباره ی این سخن الله متعال که می فرماید: ..... ۴۹
- ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ﴾ آیا آب دادن به حجاج را ..... ۴۹
- باب (۱۱): تشویق به درخواست شهادت ..... ۵۰
- باب (۱۲): فضیلت شهادت در راه الله ..... ۵۰
- باب (۱۳): نیت در اعمال ..... ۵۰
- باب (۱۴): خشنودی الله متعال از شهدا و خشنودی شهدا از الله متعال ..... ۵۱
- باب (۱۵): شهدا پنج گروهند ..... ۵۲
- باب (۱۶): هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است ..... ۵۲
- باب (۱۷): بجز قرض، تمام گناهان شهید بخشیده می شوند ..... ۵۳
- باب (۱۸): هر کس به خاطر دفاع از مالش کشته شود، شهید است ..... ۵۴
- باب (۱۹): درباره این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾

- مردانی که با پیمانشان با الله متعال عمل نمودند ..... ۵۴
- باب (۲۰): درباره‌ی کسی که به خاطر اعلای کلمه‌ی الله بجنگد ..... ۵۵
- باب (۲۱): درباره‌ی کسی که به خاطر ریا و شهرت بجنگد ..... ۵۶
- باب (۲۲): پاداش فراوان کسی که در راه الله، کشته شود ..... ۵۷
- باب (۲۳): درباره‌ی شخصی که جهاد کند و مجروح گردد یا غنیمت بدست آورد ..... ۵۸
- باب (۲۴): پاداش کسی که مجاهدی را مجهز نماید ..... ۵۸
- باب (۲۵): اگر شخصی برای جهاد آماده شد و مریض شد، باید ساز و برگ نظامی‌اش را به کسی بدهد که جهاد می‌کند ..... ۵۸
- باب (۲۶): درباره‌ی حرمت همسران مجاهدان و کسی که سرپرستی خانواده‌ی مجاهدی را قبول کند و به او خیانت کند ..... ۵۹
- باب (۲۷): درباره‌ی این سخن نبی اکرم ﷺ که می‌فرماید: «همچنان گروهی از امت من تا هنگام برپا شدن قیامت بر حقاند و عدم همکاری با آنان، ضرری به آنها نمی‌رساند و تا زمانی که دستور الله متعال فرا رسد، (برپا شدن قیامت) اینگونه‌اند» ..... ۵۹
- باب (۲۸): درباره‌ی دو نفری که یکی دیگری را به قتل می‌رساند و هر دو وارد بهشت می‌شوند ..... ۶۱
- باب (۲۹): کسی که کافری را به قتل برساند و بر اسلام باقی بماند، وارد جهنم نمی‌شود. ۶۱
- باب (۳۰): فضیلت کسی که ناقه‌ای برای سواری مجاهدان، اهدا نماید ..... ۶۱
- باب (۳۱): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ (تا آنجا که در توان شماست برای مبارزه‌ی با آنان، نیرو فراهم کنید) ..... ۶۲
- باب (۳۲): تشویق به تیراندازی ..... ۶۲
- باب (۳۲): در پیشانی اسبها تا روز قیامت، خیر و برکت وجود دارد ..... ۶۳
- باب (۳۴): درباره‌ی ناپسند دانستن اسب شکال ..... ۶۴
- باب (۳۵): مسابقه‌ی میان اسبها و لاغر و کمر باریک ساختن آنها ..... ۶۴
- باب (۳۶): درباره‌ی کسانی که به خاطر عذری نمی‌توانند در جهاد شرکت کنند و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾ ..... ۶۴
- باب (۳۷): درباره‌ی فردی که به سبب بیماری، نتواند به جهاد برود ..... ۶۵
- ۳۵- کتاب سیر (ابواب جهاد) ..... ۶۵**



- باب (۱): درباره‌ی تعیین امیران سپاه و سربه‌ها و توصیه‌های لازم ..... ۶۵
- باب (۲): دستور به آسان‌گیری ..... ۶۷
- باب (۳): درباره‌ی دسته‌های نظامی و اینکه شخصی که به جهاد می‌رود، جانشین فردی است که می‌ماند ..... ۶۷
- باب (۴): مرز میان کوچک و بزرگ جهت اجازه یافتن و اجازه نیافتن برای جهاد ..... ۶۸
- باب (۵): قرآن نباید به سرزمین دشمن برده شود ..... ۶۸
- باب (۶): سفر کردن در هنگام سرسبزی و خشکسالی و شب گذراندن در راه ..... ۶۸
- باب (۷): سفر، بخشی از عذاب است ..... ۶۹
- باب (۸): کراهیت رفتن به خانه در شب، هنگام بازگشت از سفر ..... ۶۹
- باب (۹): دعا کردن قبل از جنگ و هجوم به دشمن ..... ۶۹
- باب (۱۰): نامه‌های نبی اکرم ﷺ به پادشاهان و دعوت دادن آنان به سوی الله ..... ۷۰
- نامه‌ی رسول الله ﷺ به هرقل و دعوت او به اسلام ..... ۷۰
- باب (۱۱): درباره‌ی دعای نبی اکرم ﷺ نزد الله متعال، و صبر و بردباری‌اش در برابر اذیت و آزار منافقان ..... ۷۵
- باب (۱۲): نهی از پیمان شکستن ..... ۷۶
- باب (۱۳): وفای به عهد ..... ۷۶
- باب (۱۴): عدم آرزوی رویارویی با دشمن، و صبر و پایداری هنگام روبرو شدن ..... ۷۷
- باب (۱۵): دعای علیه دشمن ..... ۷۸
- باب (۱۶): جنگ، فریبکاری است ..... ۷۸
- باب (۱۷): کمک گرفتن از مشرکین در جنگ ..... ۷۸
- باب (۱۸): بیرون رفتن زنان همراه جنگجویان ..... ۷۹
- باب (۱۹): نهی از کشتن زنان و کودکان در جنگ ..... ۸۱
- باب (۲۰): حکم کشته شدن فرزندان مشرکین هنگام شیخون زدن ..... ۸۱
- باب (۲۱): قطع کردن نخل‌های دشمن و سوزاندن آنها ..... ۸۱
- باب (۲۲): گرفتن غذا از سرزمین دشمن ..... ۸۲
- باب (۲۳): غنایم فقط برای این امت، حلال می‌باشد ..... ۸۲
- باب (۲۴): درباره‌ی غنایم ..... ۸۳
- باب (۲۵): جایزه دادن به دسته‌های نظامی ..... ۸۴

- باب (۲۶): تقسیم کردن غنایم به پنج قسمت ..... ۸۴
- باب (۲۷): درباره‌ی عطا کردن اموال مقتول به قاتل (در جهاد) ..... ۸۵
- باب (۲۸): دادن اموال مقتول به بعضی از قاتلان از روی اجتهاد ..... ۸۶
- باب (۲۹): ممنوع کردن اموال مقتول برای قاتل از روی اجتهاد ..... ۸۷
- باب (۳۰): دادن همه‌ی ساز و برگ نظامی قاتل به مقتول ..... ۸۸
- باب (۳۱): درباره‌ی جائزه دادن و مبادله‌ی اسیران جنگی ..... ۸۹
- باب (۳۲): سهمای مجاهدین و یک پنجم بیت المال به روستاهایی تعلق می‌گیرد که با جنگیدن، فتح شود ..... ۹۰
- باب (۳۳): حکم فئ (اموالی که بدون جنگ از کفار بدست می‌آید) ..... ۹۱
- باب (۳۴): سهم اسب سوار و فرد پیاده از اموال غنیمت ..... ۹۶
- باب (۳۵): زنان در اموال غنیمت، سهمی ندارند ولی به آنان، اندکی از آنها داده می‌شود و حکم کشتن کودکان در جنگ ..... ۹۶
- باب (۳۶): رها کردن اسیران و منت گذاشتن بر آنان ..... ۹۸
- باب (۳۷): جلای وطن کردن یهود از مدینه ..... ۹۹
- باب (۳۸): بیرون کردن یهود و نصارا از شبه جزیره‌ی عربستان ..... ۱۰۰
- باب (۳۹): حکم محارب و پیمان شکن ..... ۱۰۰
- ۳۶- کتاب هجرت و غزوات ..... ۱۰۲**
- باب (۱): هجرت نبی اکرم ﷺ و معجزات آن ..... ۱۰۲
- باب (۲): درباره‌ی غزوه‌ی بدر ..... ۱۰۴
- باب (۳): درباره‌ی کمک شدن بوسیله‌ی فرشتگان، فدیة گرفتن از اسیران و حلال شدن اموال غنیمت ..... ۱۰۶
- باب (۴): سخن گفتن پیامبر با کشته شدگان بدر بعد از مردنشان ..... ۱۰۹
- باب (۵): درباره‌ی غزوه‌ی احد ..... ۱۱۰
- باب (۶): زخمی شدن نبی اکرم ﷺ در روز جنگ احد ..... ۱۱۱
- باب (۷): دفاع جبرئیل و میکائیل از نبی اکرم ﷺ در روز جنگ احد ..... ۱۱۱
- باب (۸): خشم الله متعال بر کسی که توسط رسول الله ﷺ کشته شود، بسیار شدید است .. ۱۱۲
- باب (۹): اذیت و آزار نبی اکرم ﷺ توسط قوم‌اش ..... ۱۱۲
- باب (۱۰): صبر پیامبران بر اذیت و آزار قوم‌شان ..... ۱۱۵

- باب (۱۱): کشته شدن ابوجهل ..... ۱۱۵
- باب (۱۲): کشته شدن کعب بن اشرف ..... ۱۱۵
- باب (۱۳): غزوه‌ی رقاع ..... ۱۱۷
- باب (۱۴): درباره‌ی غزوه‌ی احزاب که همان غزوه‌ی خندق است ..... ۱۱۸
- باب (۱۵): سخنی از بنی قریظه ..... ۱۲۰
- باب (۱۶): غزوه‌ی ذی قرد ..... ۱۲۱
- باب (۱۷): داستان حدیبیه و صلح نبی اکرم ﷺ با قریش ..... ۱۳۲
- باب (۱۸): غزوه‌ی خیبر ..... ۱۳۴
- باب (۱۹): بعد از فتوحات، مهاجرین درختان و گوسفندانی را که انصار برای استفاده از میوه و شیرشان در اختیارشان قرار داده بودند برگرداندند ..... ۱۳۵
- باب (۲۰): فتح مکه و وارد شدن به آن با زور شمشیر و لطف و احسان پیامبر اکرم ﷺ به اهل مکه ..... ۱۳۶
- باب (۲۱): بیرون کردن بت‌ها از اطراف کعبه ..... ۱۳۹
- باب (۲۲): بعد از فتح، هیچ کس از قبیله‌ی قریش، در حالت اسارت، کشته نمی‌شود ..... ۱۳۹
- باب (۲۳): بعد از فتح، بر اسلام و جهاد و کارهای خوب، بیعت می‌شود ..... ۱۴۰
- باب (۲۴): بعد از فتح مکه، هجرتی (از مکه) وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن، باقی است ..... ۱۴۰
- باب (۲۵): هر کس که هجرت برایش دشوار شد، کار خیر، انجام دهد ..... ۱۴۰
- باب (۲۷): غزوه‌ی حنین ..... ۱۴۱
- باب (۲۸): درباره‌ی غزوه‌ی طائف ..... ۱۴۴
- باب (۲۹): تعداد غزوه‌های رسول الله ﷺ ..... ۱۴۵
- ۳۷- کتاب امارت ..... ۱۴۶**
- باب (۱): خلفا از قریش هستند ..... ۱۴۶
- باب (۲): حکم تعیین جانشین و عدم آن ..... ۱۴۷
- باب (۳): وفای به بیعت با خلفا به ترتیب بیعت ..... ۱۴۸
- باب (۴): اگر برای دو خلیفه، بیعت گرفتند ..... ۱۵۰
- باب (۵): همه‌ی شما مسئول هستید و از شما در مورد زیر دستانتان سؤال خواهد شد ..... ۱۵۰
- باب (۷): مسئولیت‌ها را به کسی که خواهان آن باشد، نمی‌دهیم ..... ۱۵۲
- باب (۸): اگر امام به تقوا و عدالت، دستور دهد برایش پاداش بحساب می‌آید ..... ۱۵۳

- باب (۹): درباره‌ی کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد و عدالت کند ..... ۱۵۳
- باب (۱۰): درباره‌ی کسی که مسئولیتی به عهده گرفت و سخت یا آسان گرفت ..... ۱۵۴
- باب (۱۱): دین، خیرخواهی است ..... ۱۵۴
- باب (۱۲): کسی که به رعیتش خیانت کند و از نصیحت آنان دریغ ورزد ..... ۱۵۵
- باب (۱۳): درباره‌ی خیانت حکام در اموال غنیمت و گناه بزرگ آن ..... ۱۵۶
- باب (۱۴): اموالی را که امیران، پنهان می‌کنند، خیانت شمرده می‌شود ..... ۱۵۷
- باب (۱۵): درباره‌ی هدایای امیران ..... ۱۵۷
- باب (۱۶): بیعت با نبی اکرم صلی الله علیه و آله در زیر درخت بر عدم فرار ..... ۱۵۸
- باب (۱۷): بیعت بر مرگ ..... ۱۵۹
- باب (۱۸): بیعت بر سمع و طاعت به اندازه‌ی توانایی ..... ۱۵۹
- باب (۱۹): بیعت بر شنیدن و اطاعت کردن تا زمانی که کفری آشکار، مشاهده نشده است. ..... ۱۶۰
- باب (۲۰): روش بیعت گرفتن از زنان مؤمن ..... ۱۶۰
- باب (۲۱): درباره‌ی اطاعت از امام ..... ۱۶۱
- باب (۲۲): شنیدن و اطاعت از کسی که به کتاب الهی عمل کند ..... ۱۶۲
- باب (۲۳): در کارهای معصیت نباید اطاعت کرد، اطاعت فقط در کارهای خوب است ..... ۱۶۲
- باب (۲۴): هر گاه به معصیتی دستور داده شد، سمع و طاعتی وجود ندارد ..... ۱۶۳
- باب (۲۵): طاعت از امیران اگر چه حقوق را رعایت نکنند ..... ۱۶۳
- باب (۲۶): درباره‌ی بهترین و بدترین پیشوایان ..... ۱۶۴
- باب (۲۷): نهی از منکر کردن حکام و نجنبیدن با آنان تا زمانی که نماز می‌خوانند ..... ۱۶۴
- باب (۲۸): دستور به صبر و بردباری هنگام تبعیض ..... ۱۶۵
- باب (۲۹): هنگام ظهور فتنه‌ها باید همراه جماعت باشیم ..... ۱۶۵
- باب (۳۰): درباره‌ی کسی که از امام، پیروی نکند و از جماعت (مسلمانان) جدا گردد ..... ۱۶۶
- باب (۳۱): درباره‌ی کسی که در میان امتی که بر یک امام اتفاق نظر دارند، اختلاف ایجاد کند ..... ۱۶۷
- باب (۳۲): هر کس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست ..... ۱۶۷
- باب (۳۳): دستور چنگ زدن به ریسمان الهی و دوری از تفرقه ..... ۱۶۷
- باب (۳۴): مردود شمردن بدعت‌ها ..... ۱۶۸
- باب (۳۵): درباره‌ی کسی که امر به معروف می‌کند اما خودش به آن، عمل نمی‌کند ... ۱۶۸

**۳۸- کتاب شکار و ذبیحه‌ها ..... ۱۷۰**

- باب (۱): شکار با تیر و بسم الله گفتن هنگام تیر اندازی ..... ۱۷۰
- باب (۲): درباره‌ی شکار با کمان و سگ تربیت یافته و غیر تربیت یافته ..... ۱۷۰
- باب (۳): درباره‌ی شکار بوسیله‌ی تیر بی پر و بسم الله گفتن هنگام فرستادن سگ ..... ۱۷۱
- باب (۴): اگر شکاری ناپدید گردید و بعد از سه روز، پیدا شد ..... ۱۷۲
- باب (۵): نگه‌داری سگ شکاری و سگ گله، مباح است ..... ۱۷۲
- باب (۶): درباره‌ی کشتن سگ ها ..... ۱۷۳
- باب (۷): ممنوعیت پرتاب سنگریزه ..... ۱۷۳
- باب (۸): ممنوعیت هدف قرار دادن حیوانات ..... ۱۷۳
- باب (۹): به ما دستور داده شده است که چاقو را تیز کنیم و حیوانات را بخوبی ذبح کنیم... ۱۷۴
- باب (۱۰): ذبح کردن با وسیله‌ای که باعث جاری شدن خون گردد و ممنوعیت ذبح با دندان و ناخن ..... ۱۷۵

**۳۹- کتاب قربانی ..... ۱۷۶**

- باب (۱): هنگامی که دهه‌ی ذی حجه آغاز گردید و شما تصمیم داشتید قربانی ذبح کنید، موها و ناخن‌هایتان را کوتاه نکنید ..... ۱۷۶
- باب (۲): وقت ذبح قربانی ..... ۱۷۶
- باب (۳): هر کس، قبل از نماز عید، قربانی کند، برایش کافی نیست ..... ۱۷۶
- باب (۴): سن قربانی ..... ۱۷۷
- باب (۵): قربانی کردن بزغاله ..... ۱۷۷
- باب (۶): استحباب قربانی کردن دو قوچ سفید شاخ دار ..... ۱۷۸
- و ذبح نمودن با دست خود و بسم الله و الله اکبر گفتن ..... ۱۷۸
- باب (۷): نبی اکرم ﷺ قربانی را از طرف خودش، اهل بیت و امتش، ذبح نمود ..... ۱۷۸
- باب (۸): گوشت قربانی را بعد از سه روز نباید خورد ..... ۱۷۸
- باب (۹): اجازه‌ی خوردن گوشت‌های قربانی بعد از سه روز و ذخیره کردن و توشه برداشتن و صدقه نمودن ..... ۱۷۹
- باب (۱۰): فرع و عتیره‌ای وجود ندارد ..... ۱۸۰
- باب (۱۱): درباره‌ی کسی که برای غیر الله، ذبح کند ..... ۱۸۰

**کتاب نوشیدنیها ..... ۱۸۱**

- باب (۱): حرمت شراب ..... ۱۸۱
- باب (۲): هر چه نشئه و مستی آورد، حرام است ..... ۱۸۳
- باب (۳): هر شرابی که نشئه آور باشد، حرام است ..... ۱۸۳
- باب (۴) هر کس، در دنیا شراب بخورد، در آخرت از آن، محروم می شود مگر اینکه توبه کند ..... ۱۸۳
- باب (۵): شراب آنست که از درخت خرما و انگور سازند ..... ۱۸۴
- باب (۶): شراب از خرمای نارس و رسیده ..... ۱۸۴
- باب (۷): شراب از پنج چیز، ساخته می شود ..... ۱۸۴
- باب (۸): از کشمش و خرما با هم نباید شراب ساخته شود ..... ۱۸۵
- باب (۹): نباید در ظرف کدو و ظرف قیر اندود عصاره درست کرد ..... ۱۸۵
- باب (۱۰): عصاره گرفتن در ظرف سنگی، مباح است ..... ۱۸۶
- باب (۱۱): اجازه ی عصاره گرفتن در همه ی ظرفها و منع از نوشیدن هر چیز نشئه آور... ۱۸۶
- باب (۱۲): اجازه ی استفاده از کوزه هایی که قیر اندود نشده اند ..... ۱۸۶
- باب (۱۳): مدت گذاشتن خرما در آب ..... ۱۸۷
- باب (۱۴): درباره ی شرابی که تبدیل به سرکه شود ..... ۱۸۷
- باب (۱۵): معالجه با شراب ..... ۱۸۷
- باب (۱۶): درباره ی پوشاندن دهان ظرف ..... ۱۸۸
- باب (۱۷): روی ظرف را بپوشانید و دهانه ی مشک را ببندید ..... ۱۸۸
- باب (۱۸): درباره ی نوشیدن عسل و نید و شیر و آب ..... ۱۸۹
- باب (۱۹): نوشیدن در لیوان ..... ۱۹۰
- باب (۲۰): نوشیدن آب از دهانه ی مشک، ممنوع است ..... ۱۹۱
- باب (۲۱): آب نوشیدن در ظرفهای طلایی و نقره ای ممنوع است ..... ۱۹۱
- باب (۲۲): هر گاه کسی آب نوشید، حق با فردی است که سمت راست او قرار دارد... ۱۹۲
- باب (۲۳): اجازه خواستن از کوچکترها هنگام دادن آب به بزرگترها ..... ۱۹۳
- باب (۲۴): تنفس در ظرف، ممنوع است ..... ۱۹۳
- باب (۲۵): رسول الله ﷺ هنگام آب نوشیدن، تنفس می نمود ..... ۱۹۳
- باب (۲۶): نباید ایستاده آب نوشید ..... ۱۹۴
- باب (۲۷): اجازه ی ایستاده نوشیدن آب زمزم ..... ۱۹۴



## کتاب خوردنیه ..... ۱۹۵

- باب (۱): بسم الله گفتن، هنگام غذا خوردن ..... ۱۹۵
- باب (۲): خوردن با دست راست ..... ۱۹۶
- باب (۳): هر کس، از جلوی خودش، غذا بخورد ..... ۱۹۶
- باب (۴): غذا خوردن با سه انگشت ..... ۱۹۷
- باب (۵): بعد از غذا خوردن دستش را بلیسد یا بلیساند ..... ۱۹۷
- باب (۶): لیسیدن انگشتان و کاسه ..... ۱۹۷
- باب (۷): پاک کردن لقمه‌ای که افتاد و خوردن آن ..... ۱۹۷
- باب (۸): الحمد لله گفتن بعد از خوردن و نوشیدن ..... ۱۹۸
- باب (۹): بازخواست شدن بخاطر نعمت آب و غذا ..... ۱۹۸
- باب (۱۰): پذیرفتن دعوت همسایه برای صرف غذا ..... ۱۹۹
- باب (۱۱): کسی که برای صرف غذا، دعوت شود و شخص دیگری با او برود ..... ۲۰۰
- باب (۱۲): ایثار کردن در حق مهمان ..... ۲۰۰
- باب (۱۳): غذای دو نفر برای سه نفر، کافی است ..... ۲۰۱
- باب (۱۴): مؤمن در یک معده، غذا می‌خورد و کافر در هفت معده ..... ۲۰۲
- باب (۱۵): درباره‌ی خوردن کدو ..... ۲۰۲
- باب (۱۶): سرکه بهترین خورش است ..... ۲۰۳
- باب (۱۷): درباره‌ی خوردن خرما و گذاشتن هسته‌ها میان انگشتان ..... ۲۰۳
- باب (۱۸): چمباتمه نشستن (سرپا نشستن و زانو در بغل گرفتن) و خرما خوردن ..... ۲۰۴
- باب (۱۹): ساکنان خانه‌ای که در آن، خرما وجود نداشته باشد گرسنه هستند ..... ۲۰۴
- باب (۲۰): نباید دو عدد خرما همزمان در دهان گذاشت ..... ۲۰۵
- باب (۲۱): خوردن خیار با خرما تازه ..... ۲۰۵
- باب (۲۲): درباره‌ی میوه‌ی سیاه رنگ درخت اراک ..... ۲۰۵
- باب (۲۳): خوردن خرگوش ..... ۲۰۶
- باب (۲۴): درباره‌ی خوردن ضبّ (نوعی سوسمار) ..... ۲۰۶
- باب (۲۵): خوردن ملخ ..... ۲۰۸
- باب (۲۶): خوردن جانوران دریایی و آنچه که دریا بیرون می‌اندازد ..... ۲۰۸
- باب (۲۷): درباره‌ی خوردن گوشت اسب ..... ۲۰۹

- باب (۲۸): خوردن گوشت الاغ‌های اهلی، ممنوع می‌باشد ..... ۲۱۰
- باب (۲۹): ممنوعیت خوردن گوشت حیوانات درنده ..... ۲۱۰
- باب (۳۰): ممنوعیت خوردن گوشت پرندگان گوشتخوار ..... ۲۱۱
- باب (۳۱): درباره‌ی کراهیت سیر ..... ۲۱۱
- باب (۳۲): خودداری کردن از ایراد گرفتن از غذا ..... ۲۱۲

#### ۴۲- کتاب لباس و زینت ..... ۲۱۳

- باب (۱): کسی در دنیا ابریشم می‌پوشد که در آخرت بهره‌ای نداشته باشد. اما بهره گرفتن از ابریشم و پولش، مباح می‌باشد ..... ۲۱۳
- باب (۲): هر کس، در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت از آن، محروم می‌شود ..... ۲۱۴
- باب (۳): پوشیدن عبای ابریشمی شایسته پرهیزگاران نیست ..... ۲۱۵
- باب (۴): پوشیدن ابریشم، ممنوع است مگر اینکه به اندازه‌ی دو انگشت باشد ..... ۲۱۵
- باب (۵): پوشیدن قبای ابریشمی، ممنوع است ..... ۲۱۶
- باب (۶): اجازه‌ی پوشیدن لباس ابریشم هنگام بیماری ..... ۲۱۶
- باب (۷): اجازه‌ی اینکه گریبان لباس از ابریشم باشد ..... ۲۱۷
- باب (۸): قطعه قطعه نمودن پارچه‌ی ابریشمی و درست کردن روسری برای زنان ..... ۲۱۸
- باب (۹): پوشیدن لباسهایی که دارای خطهای ابریشمی هستند و لباس زرد و انگشت طلائی، ممنوع می‌باشد ..... ۲۱۸
- باب (۱۰): ممنوعیت زعفران زدن (بر بدن و لباس) ..... ۲۱۹
- باب (۱۱): درباره‌ی رنگ کردن موها و تغییر دادن موی سفید ..... ۲۱۹
- باب (۱۲): مخالفت با یهود و نصاری در رنگ نمودن ..... ۲۱۹
- باب (۱۳): بُرد یمانی سبز رنگ و خط دار ..... ۲۱۹
- باب (۱۴): درباره‌ی لباسی که دارای تصویر جهاز شتر است ..... ۲۲۰
- باب (۱۵): پوشیدن ازار کلفت و لباس نمدی ..... ۲۲۰
- باب (۱۶): درباره‌ی نمدها ..... ۲۲۰
- باب (۱۷): تهیه‌ی رختخواب به اندازه‌ی نیاز ..... ۲۲۱
- باب (۱۸): رختخواب چرمین که داخل آن، الیاف درخت خرما باشد ..... ۲۲۱
- باب (۱۹): درباره‌ی اینکه شخص، طوری خود را در لباس بپیچد که دستهایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد و همچنین بستن کمر و زانوها با یکدیگر ..... ۲۲۱

- باب (۲۱): دراز کشیدن به پشت و گذاشتن یک پا روی پای دیگر، مباح است ..... ۲۲۲
- باب (۲۲): بالا بردن ازار تا نصف ساقها ..... ۲۲۲
- باب (۲۳): مردی که ازارش را متکبرانه، روی زمین بکشد، الله متعال به سوی او نگاه نمی کند ..... ۲۲۲
- باب (۲۴): الله متعال با سه گروه، حرف نمی زند و به سوی آنان، نگاه نمی کند ..... ۲۲۳
- باب (۲۵): کسی که لباسش را متکبرانه، روی زمین بکشد ..... ۲۲۳
- باب (۲۶): روزی، یک مرد دچار غرور و خودپسندی شده بود و متکبرانه، راه می رفت که در زمین، فرو رفت ..... ۲۲۳
- باب (۲۷): فرشتگان به خانه ای که در آن، سگ و عکس، وجود داشته باشد، وارد نمی شوند ۲۲۴
- باب (۲۸): فرشتگان به خانه ای که در آن، تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی شوند مگر اینکه نقشی بر پارچه باشد ..... ۲۲۵
- باب (۲۹): کراهیت پرده ای عکس دار، و اینکه قطعه قطعه گردید و به بالش، تبدیل شد ۲۲۵
- باب (۳۰): در مورد متکایی که تصویر داشته باشد ..... ۲۲۶
- باب (۳۱): عذاب کسانی که تصویر می کشند در روز قیامت ..... ۲۲۷
- باب (۳۲): سخت گیری بر کسانی که تصویر می کشند ..... ۲۲۷
- باب (۳۳): ممنوعیت در دست نمودن انگشتر طلایی و نوشیدن در ظرف نقره ای و پوشیدن لباسهای ابریشمی و دیباج (نوعی ابریشم نفیس) ..... ۲۲۸
- باب (۳۴): انداختن انگشتر طلایی ..... ۲۲۸
- باب (۳۵): نبی اکرم ﷺ یک انگشتر نقره ای در دست نمود که محمد رسول الله بر آن حک شده بود و خلفای بعد از او نیز همان انگشتر را در دست نمودند ..... ۲۲۹
- باب (۳۶): درباره ی انگشتر نقره ای که نگینش عقیق حبشه باشد و در دست راست نمودن ۲۳۰
- باب (۳۷): انگشتر در انگشت کوچک دست چپ ..... ۲۳۰
- باب (۳۸): انگشتر نباید در انگشت میانی و سبابه باشد ..... ۲۳۰
- باب (۳۹): درباره ی کفش پوشیدن و تهیه ی کفش زیاد ..... ۲۳۱
- باب (۴۰): کفش پوشیدن از راست، آغاز شود و بیرون آوردن از چپ ..... ۲۳۱
- باب (۴۱): ممنوعیت راه رفتن با یک لنگ کفش ..... ۲۳۱
- باب (۴۲): ممنوعیت تراشیدن بخشی از موی سر و ترک کردن بخشی دیگر ..... ۲۳۱
- باب (۴۳): ممنوعیت پیوند مو برای زنان ..... ۲۳۲

- باب (۴۴): ممنوعیت پیوند هر چیز برای زنان (بجای مو) ..... ۲۳۲
- باب (۴۵): نفرین خال کوبها و کسانی که میان دندانهایشان، فاصله ایجاد می کنند ..... ۲۳۳
- باب (۴۶): درباره‌ی کسی که خود را سیر وانمود می کند حال آنکه اینگونه نباشد ..... ۲۳۴
- باب (۴۷): در مورد زنانی که به ظاهر، پوشیده اما در واقع، لخت و عریان هستند ..... ۲۳۴
- باب (۴۸): درباره‌ی کندن قلاده‌ها از گردن حیوانات ..... ۲۳۵
- باب (۴۹): در مورد زنگها و اینکه فرشتگان با کسانی که سگ و زنگ با خود داشته باشند همراه نمی شوند ..... ۲۳۵
- باب (۵۰): ممنوعیت نشان کردن و داغ نمودن چهره‌ی حیوانات ..... ۲۳۶
- باب (۵۱): داغ کردن گوشهای گوسفندان ..... ۲۳۶
- باب (۵۲): درباره‌ی نشان کردن شتران ..... ۲۳۷
- ۴۳- کتاب آداب ..... ۲۳۸**
- باب (۱): درباره‌ی این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اسم مرا بعنوان اسم، انتخاب کنید؛ ولی از کنیه‌ی من (ابوالقاسم) استفاده نکنید ..... ۲۳۸
- باب (۲): انتخاب نمودن نام محمد برای فرزندان ..... ۲۳۸
- باب (۳): محبوبترین اسمها نزد الله متعال، عبدالله و عبدالرحمن هستند ..... ۲۳۹
- باب (۴): انتخاب اسم عبدالرحمن برای فرزند ..... ۲۳۹
- باب (۵): انتخاب اسم عبدالله برای فرزند و دست کشیدن بر سرش و دعا کردن برای او ..... ۲۳۹
- باب (۶): انتخاب اسم‌های پیامبران و صالحان ..... ۲۴۱
- باب (۷): انتخاب نام ابراهیم برای فرزند ..... ۲۴۱
- باب (۸): انتخاب اسم منذر برای فرزند ..... ۲۴۲
- باب (۹): تغییر دادن یک نام به نام بهتر ..... ۲۴۲
- باب (۱۰): تغییر دادن نام برّه به جویریه ..... ۲۴۲
- باب (۱۱): تغییر نام برّه به زینب ..... ۲۴۳
- باب (۱۲): درباره‌ی کرم گفتن انگور ..... ۲۴۳
- باب (۱۳): ممنوعیت نام‌های افلح، رباح، یسار و نافع ..... ۲۴۴
- باب (۱۴): اجازه یافتن درباره‌ی نام گذاری به نام‌های فوق ..... ۲۴۴
- باب (۱۵): سید نامیدن برده و کنیز و مولا ..... ۲۴۵
- باب (۱۶): کنیه گذاشتن برای بچه‌ی خردسال ..... ۲۴۵

- باب (۱۷): درباره‌ی اینکه یک مرد به مرد دیگری بگوید: ای پسر کم! ..... ۲۴۵
- باب (۱۸): بدترین اسمها نزد الله متعال، نام کسی است که شاهنشاه نامیده شود ..... ۲۴۶
- باب (۱۹): مسلمان بر مسلمان، پنج حق دارد ..... ۲۴۶
- باب (۲۰): ممنوعیت نشستن بر سر راه و ادای حق راه ..... ۲۴۷
- باب (۲۱): سلام گفتن سوار به پیاده، و افراد کمتر به کسانی که بیشترند ..... ۲۴۷
- باب (۲۲): اجازه خواستن و سلام گفتن ..... ۲۴۸
- باب (۲۳): بلند کردن پرده، اجازه شمرده می‌شود ..... ۲۴۹
- باب (۲۴): کراهیت «من» گفتن هنگام اجازه‌ی ورود خواستن ..... ۲۴۹
- باب (۲۵): ممنوعیت نگاه کردن به داخل خانه هنگام اجازه خواستن ..... ۲۴۹
- باب (۲۶): اگر کسی بدون اجازه‌ی مردم به داخل خانه‌ی آنان، نگاه کرد و آنها چشمش را کور کردند ..... ۲۵۰
- باب (۲۷): درباره‌ی نگاه ناگهانی و برگرداندن چشم از آن ..... ۲۵۰
- باب (۲۸): در مورد کسی که وارد مجلسی شود و سلام دهد و بنشیند ..... ۲۵۰
- باب (۲۹): ممنوعیت بلند کردن شخص از جایش و نشستن در آن ..... ۲۵۱
- باب (۳۰): اگر کسی از جایش بلند شد و دوباره به آن برگشت، به آن جا، مستحق تر از دیگران است ..... ۲۵۱
- باب (۳۱): ممنوعیت در گوشی صحبت کردن دو نفر با یکدیگر بدون مشارکت نفر سوم ..... ۲۵۱
- باب (۳۲): سلام دادن به کودکان ..... ۲۵۲
- باب (۳۲): به یهود و نصاری، سلام ندهید ..... ۲۵۲
- باب (۳۴): جواب سلام اهل کتاب ..... ۲۵۲
- باب (۳۵): ممنوعیت بیرون رفتن زنان بعد از نازل شدن حکم حجاب ..... ۲۵۳
- باب (۳۶): اجازه‌ی بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت ..... ۲۵۳
- باب (۳۷): سوار نمودن زن نامحرم در پشت سر ..... ۲۵۴
- باب (۳۸): اگر شوهر و همسرش را کسی با یکدیگر دید، مرد بگوید: این، فلانی است ..... ۲۵۵
- باب (۳۹): مرد نباید شب را نزد زنی که محرمش نیست، بگذراند ..... ۲۵۶
- باب (۴۰): ممنوعیت وارد شدن به خانه‌ی زنانی که شوهر آنها در منزل، حضور ندارد .. ۲۵۶
- باب (۴۱): ممنوعیت ورود افراد مخنث بر زنان ..... ۲۵۷
- باب (۴۲): خاموش کردن آتش، هنگام خوابیدن ..... ۲۵۸

**۴۴- کتاب دم کردن..... ۲۵۹**

- باب (۱): درباره‌ی اینکه جبریل نبی اکرم علیه السلام را دم کرد ..... ۲۵۹
- باب (۲): درباره‌ی سحر کردن و اینکه یهودیان، نبی اکرم علیه السلام را سحر کردند ..... ۲۵۹
- باب (۳): خواندن سوره‌های اخلاص، فلق و ناس بر مریض و فوت کردن ..... ۲۶۱
- باب (۴): دم کردن به نام الله و پناه خواستن ..... ۲۶۱
- باب (۵): پناه خواستن از شیطان و سوسه در نماز ..... ۲۶۱
- باب (۷): دم کردن گزیدگی تمام جانواران زهر دار ..... ۲۶۳
- باب (۸): درباره‌ی دم کردن بیماری ریش پهلوی ..... ۲۶۳
- باب (۹): درباره‌ی دم کردن از عقرب گزیدگی ..... ۲۶۳
- باب (۱۰): چشم زخم، حقیقت دارد و اگر از شما خواستند که بعضی از اعضای بدنتان را بشوید، این کار را انجام دهید ..... ۲۶۴
- باب (۱۱): درباره‌ی دم کردن برای چشم زخم ..... ۲۶۴
- باب (۱۲): دم کردن برای چشم زخم ..... ۲۶۵
- باب (۱۳): دم کردن با خاک زمین ..... ۲۶۵
- باب (۱۴): اگر یکی از اعضای خانواده‌ی شخص، مریض شد، می‌تواند او را دم کند ... ۲۶۶
- باب (۱۵): دم کردن اشکالی ندارد تا زمانی، ..... ۲۶۷
- که در آن شرکی وجود نداشته باشد ..... ۲۶۷

**۴۵- کتاب مریضی و طبابت..... ۲۶۸**

- باب (۱): بیماری و دردی که مؤمن به آن، دچار می‌شود ..... ۲۶۸
- باب (۲): فضیلت عیادت بیماران ..... ۲۶۸
- باب (۳): نگویید دلم ناپاک و پلید شده است ..... ۲۶۹
- باب (۴): هر بیماری، دارویی دارد ..... ۲۶۹
- باب (۵): گرمای تب، برگرفته از گرمای جهنم است؛ پس بوسیله‌ی آب، آنرا سرد کنید ۲۷۰
- باب (۶): تب گناهان را از بین می‌برد ..... ۲۷۰
- باب (۷): درباره‌ی صرع (بیهوش شدن) و ثواب آن ..... ۲۷۰
- باب (۸): تلئینه باعث آرامش و نشاط قلب مریض و از بین رفتن حزن و اندوه می‌گردد ۲۷۱
- باب (۹): مداوا با غسل ..... ۲۷۱
- باب (۱۰): مداوا با شونیز (سیاه دانه) ..... ۲۷۲



- باب (۱۱): هر کس، صبحش را با خوردن خرماى عجوه، آغاز نماید، هیچ زهر و جادویی به او ضرر نمی‌رساند ..... ۲۷۲
- باب (۱۲): قارچ از ترنجبین است و آب آن، شفای چشم است ..... ۲۷۳
- باب (۱۳): معالجه با عود هندی که به آن، قسط نیز می‌گویند ..... ۲۷۳
- باب (۱۴): معالجه با خوراندن دارو (در گلو ریختن) ..... ۲۷۴
- باب (۱۵): درباره ی حجامت کردن و قطره در بینی نمودن ..... ۲۷۴
- باب (۱۶): معالجه با حجامت و داغ ..... ۲۷۴
- باب (۱۷): معالجه با قطع رگ و داغ کردن ..... ۲۷۵
- باب (۱۸): معالجه‌ی زخم‌ها با داغ ..... ۲۷۶
- باب (۱۹): معالجه‌ی با شراب ..... ۲۷۶
- ۴۶- کتاب طاعون ..... ۲۷۷**
- باب (۱): درباره ی طاعون و اینکه عذابی است؛ پس به منطقه‌ی طاعون نروید و از ترس آن، فرار نکنید ..... ۲۷۷
- ۴۷- کتاب بدفالی و سرایت بیماری ..... ۲۸۰**
- باب (۱): سرایت بیماری، بدفالی صفر و هامه، هیچگونه اصالتی ندارند ..... ۲۸۰
- باب (۲): هیچ کس نباید حیوانات بیمار را نزد کسی که حیواناتش سالم‌اند، ببرد ..... ۲۸۱
- باب (۳): ستارگان باعث باد و باران نمی‌شوند ..... ۲۸۲
- باب (۴): غول نمی‌تواند کسی را گمراه کند ..... ۲۸۳
- باب (۵): پرهیز از فرد بیمار ..... ۲۸۳
- باب (۶): به فال نیک گرفتن ..... ۲۸۳
- باب (۷): بدیمن بودن منزل و زن و اسب ..... ۲۸۳
- ۴۸- کتاب کهنات (غیگویی کردن) ..... ۲۸۵**
- باب (۱): ممنوعیت رفتن نزد کاهنان و یادی از فال گرفتن با خط کشیدن ..... ۲۸۵
- باب (۲): درباره‌ی سخنانی که جن‌ها، اسراق سمع می‌کنند ..... ۲۸۵
- باب (۴): هر کس نزد کاهن و فالگیر برود، نمازش پذیرفته نمی‌شود ..... ۲۸۶
- ۴۹- کتاب مارها و چیزهای دیگر ..... ۲۸۷**
- باب (۱): مارهایی که داخل خانه‌ها زندگی می‌کنند، نباید کشته شوند ..... ۲۸۷
- باب (۲): سه بار هشدار دادن به مارهای داخل خانه ..... ۲۸۷

- باب (۳): کشتن مارها ..... ۲۸۹
- باب (۴): درباره‌ی کشتن وزغ ها ..... ۲۸۹
- باب (۵): درباره‌ی کشتن مورچه‌ها ..... ۲۹۰
- باب (۶): درباره‌ی کشتن گربه ..... ۲۹۰
- باب (۷): درباره‌ی موش‌ها و مسخ بودن آنها ..... ۲۹۱
- باب (۸): آب دادن به حیوانات ..... ۲۹۱

#### ۵۰- کتاب شعر و چیزهای دیگر ..... ۲۹۳

- باب (۱): درباره‌ی شعر خواندن ..... ۲۹۳
- باب (۲): بهترین سخنی که یک شاعر به زبان آورده است ..... ۲۹۳
- باب (۳): کراهیت مشغول شدن زیاد با شعر ..... ۲۹۳
- باب (۴): خاک ریختن به چهره‌ی مداحان ..... ۲۹۴
- باب (۵): درباره‌ی کراهیت تزکیه کردن و ستودن افراد ..... ۲۹۴
- باب (۶): بازی نرد ..... ۲۹۵
- باب (۱): درباره‌ی خوابهای نبی اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۲۹۶
- باب (۲): نبی اکرم صلی الله علیه و آله مسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی کذاب را خواب دید ..... ۲۹۷
- باب (۳): درباره‌ی این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «هرکس، مرا در خواب ببیند، حقیقتاً مرا دیده است» ..... ۲۹۸
- باب (۴): خواب نیک از جانب الله متعال، و خوابهای پریشان از جانب شیطان است ..... ۲۹۸
- باب (۵): خواب خوب از جانب الله متعال است و هر کس، خواب ناپسندی دید، آنرا به دیگران نگوید ..... ۲۹۹
- باب (۶): اگر کسی، خواب ناپسندی دید، به الله متعال، پناه ببرد و طرفی را که بر آن خوابیده، تغییر دهد ..... ۲۹۹
- باب (۷): خواب خوب مؤمن، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می‌رود ... ۳۰۰
- باب (۸): خواب خوب یک بخش از هفتاد بخش نبوت بشمار می‌رود ..... ۳۰۰
- باب (۹): نزدیک قیامت، کم اتفاق می‌افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب درآید ..... ۳۰۰
- باب (۱۰): آنچه در مورد تعبیر خواب، وارد شده است ..... ۳۰۱
- باب (۱۱): نباید بازیهای شیطانی در خواب، برای مردم، تعریف شوند ..... ۳۰۲

#### ۵۲- کتاب فضایل ..... ۳۰۴

- «فضایل نبی اکرم ﷺ» ..... ۳۰۴
- باب (۱): انتخاب نبی اکرم ﷺ ..... ۳۰۴
- باب (۲): درباره ی این سخن نبی اکرم ﷺ که من سرور فرزندان آدم هستم ..... ۳۰۴
- باب (۳): مثال هدایت و دانشی که نبی اکرم ﷺ با آن، مبعوث شده است ..... ۳۰۴
- باب (۴): کامل شدن و خاتمه یافتن پیامبران با نبی اکرم ﷺ ..... ۳۰۶
- باب (۵): سلام دادن سنگ به نبی اکرم ﷺ ..... ۳۰۶
- باب (۶): فوران نمودن آب از میان انگشتان نبی اکرم ﷺ ..... ۳۰۷
- باب (۷): آشکار شدن معجزه ی نبی اکرم ﷺ در آب ..... ۳۰۷
- باب (۸): برکت نبی اکرم ﷺ در غذا ..... ۳۰۸
- باب (۹): آشکار شدن برکت نبی اکرم ﷺ در شیر ..... ۳۱۳
- باب (۱۰): آثار برکت نبی اکرم ﷺ در روغن ..... ۳۱۵
- باب (۱۱): اطاعت درخت از نبی اکرم ﷺ ..... ۳۱۶
- باب (۱۲): در مورد شقّ قمر (دو نیم شدن ماه) ..... ۳۲۶
- باب (۱۳): جلوگیری کسی که می خواست نبی اکرم ﷺ را اذیت و آزار کند ..... ۳۲۶
- باب (۱۴): جلوگیری کسی که می خواست پیامبر اکرم ﷺ را به قتل برساند ..... ۳۲۸
- باب (۱۵): در مورد سمّ و خوردن گوسفند مسموم ..... ۳۲۸
- باب (۱۶): در مورد تخمین زدن درست نبی اکرم ﷺ ..... ۳۲۹
- باب (۱۷): این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «من کمرهائتان را می گیرم تا در آتش نیفتید» ..... ۳۳۱
- باب (۱۸): نبی اکرم ﷺ الله متعال را بهتر از همه می شناخت و بیشتر از همه هم از الله متعال می ترسید ..... ۳۳۱
- باب (۱۹): دوری کردن نبی اکرم ﷺ از گناهان و انتقام گرفتن به خاطر محارم الهی .. ۳۳۲
- باب (۲۰): درباره ی نماز خواندن نبی اکرم ﷺ تا اینکه پاهایش ورم نمود و این سخنش که فرمود «آیا بنده ی شکرگزاری نباشم»؟ ..... ۳۳۲
- باب (۲۱): این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود «من استقبال کننده ی شما بر حوض کوثر هستم» ..... ۳۳۲
- باب (۲۲): بزرگی حوض نبی اکرم ﷺ ، و ورود امتش به آن ..... ۳۳۳
- باب (۲۳): صفات ظاهری، بعثت و سن نبی اکرم ﷺ ..... ۳۳۵

- باب (۲۴): در مورد مُهر نبوت ..... ۳۳۷
- باب (۲۵): کیفیت دهان، چشمان و پشت پاهای نبی اکرم ﷺ ..... ۳۳۸
- باب (۲۶): ریش (مبارک) نبی اکرم ﷺ ..... ۳۳۸
- باب (۲۷): موهای سفید نبی اکرم ﷺ ..... ۳۳۹
- باب (۲۸): موهای نبی اکرم ﷺ ..... ۳۳۹
- باب (۲۹): رها کردن موها بر پیشانی و فرق باز کردن ..... ۳۳۹
- باب (۳۰): تبسم رسول الله ﷺ ..... ۳۳۹
- باب (۳۱): نبی اکرم ﷺ از دوشیزه‌ای که در پرده بسر می‌برد، حیای بیشتری داشت .. ۳۴۰
- باب (۳۲): خوشبویی نبی اکرم ﷺ و نرمی و لطافت بدنش ..... ۳۴۰
- باب (۳۳): عرق کردن نبی اکرم ﷺ هنگام نزول وحی در هوای سرد ..... ۳۴۱
- باب (۳۴): خوشبویی عرق نبی اکرم ﷺ ..... ۳۴۱
- باب (۳۵): تبرک جستن از عرق نبی اکرم ﷺ ..... ۳۴۲
- باب (۳۶): نزدیک بودن نبی اکرم ﷺ با مردم و تبرک جستن مردم از ایشان ..... ۳۴۳
- باب (۳۷): رسول الله ﷺ مهربان‌تر از همه‌ی مردم نسبت به فرزندان و خانواده‌اش بود. ۳۴۴
- باب (۳۸): شفقت نبی اکرم ﷺ نسبت به زنان و دستور به آهسته بردن آنان ..... ۳۴۵
- باب (۳۹): شجاعت نبی اکرم ﷺ و جلو بودن او در جنگ‌ها ..... ۳۴۵
- باب (۴۰): نبی اکرم ﷺ از همه‌ی مردم، اخلاق بهتری داشت ..... ۳۴۶
- باب (۴۱): روش صحبت کردن نبی اکرم ﷺ ..... ۳۴۶
- باب (۴۲): رسول الله ﷺ هر چند روز، یک بار برای ما موعظه می‌نمود ..... ۳۴۷
- باب (۴۳): نبی اکرم ﷺ سخاوتمندترین انسانها بود ..... ۳۴۷
- باب (۴۴): هرگاه از رسول الله ﷺ چیزی خواسته شد، هرگز نه نگفت ..... ۳۴۷
- باب (۴۵): عطای نبی اکرم ﷺ و عظمت و کثرت آن ..... ۳۴۸
- باب (۴۶): شمارش نبی اکرم ﷺ ..... ۳۴۹
- باب (۴۷): تعداد اسمهای نبی اکرم ﷺ ..... ۳۴۹
- باب (۴۸): چه مدت نبی اکرم ﷺ در مکه و مدینه ماند؟ ..... ۳۵۰
- باب (۴۹): هنگام وفات، نبی اکرم ﷺ چند سال سن داشت؟ ..... ۳۵۰
- باب (۵۰): هرگاه الله متعال خواسته باشد امتی را مورد رحمت قرار دهد، پیامبرشان را زودتر از خودشان، قبض روح می‌نماید ..... ۳۵۱

باب (۵۱): در باره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ﴾ (سوگند به پروردگارت که مؤمن نمی‌شوند تا زمانی که تو را داور قرار ندهند) ..... ۳۵۲

باب (۵۲): درباره‌ی پیروی از نبی اکرم ﷺ و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ بُدِّلَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند، سؤال نکنید. .... ۳۵۳

باب (۵۳): خو داری از کارهایی که نبی اکرم ﷺ منع نموده و اختلاف نکردن با وی در مسائل ..... ۳۵۴

باب (۵۴): در مورد سخنان نبی اکرم ﷺ در امور دینی، و تفاوت آنها با سخنان رسول الله ﷺ در امور دنیوی ..... ۳۵۴

باب (۵۵): آرزوی دیدن نبی اکرم ﷺ و علاقه مند بودن به آن ..... ۳۵۵

باب (۵۶): در مورد کسی که آرزوی دیدن نبی اکرم ﷺ را دارد اگر چه با فدا کردن اهل و مالش باشد ..... ۳۵۵

### ۵۳- کتاب یادی از پیامبران و فضیلت آنان ..... ۳۵۶

باب (۱): در مورد آغاز آفرینش آدم علیه السلام ..... ۳۵۶

باب (۲): در مورد فضیلت ابراهیم خلیل علیه السلام ..... ۳۵۶

باب (۳): ختنه کردن ابراهیم علیه السلام ..... ۳۵۶

باب (۴): در مورد این سخن ابراهیم علیه السلام که گفت: ﴿رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾ (پرودگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟) ..... ۳۵۷

باب (۵): در مورد این سخنان ابراهیم علیه السلام که گفت: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ (من مریض هستم.) و ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ (این بت بزرگ آنها، این کار را کرده است.) و در مورد همسرش سارا گفت: او خواهر من است ..... ۳۵۷

باب (۶): یادی از موسی علیه السلام ..... ۳۵۹

باب (۷): داستان موسی با خضر علیهما السلام ..... ۳۶۰

باب (۸): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «پیامبران الله متعال را بر یکدیگر ترجیح ندهید» ..... ۳۶۳

- باب (۹): در مورد وفات موسی علیه السلام ..... ۳۶۵
- باب (۱۰): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «از کنار موسی علیه السلام گذشتم در حالی که او در قبرش ایستاده بود و نماز می خواند» ..... ۳۶۶
- باب (۱۱): یادی از یوسف علیه السلام ..... ۳۶۶
- باب (۱۲): یادی از زکریا علیه السلام ..... ۳۶۷
- باب (۱۳): یادی از یونس علیه السلام ..... ۳۶۷
- باب (۱۴): یادی از عیسی علیه السلام ..... ۳۶۷
- باب (۱۵): بجز فرزند مریم و مادرش، هر نوزادی که بدنیا می آید، شیطان او را لمس می کند ..... ۳۶۸
- باب (۱۶): عیسی گفت: به الله متعال، ایمان دارم و خودم را تکذیب می کنم ..... ۳۶۸
- ۵۴- کتاب فضایل یاران نبی اکرم ﷺ ..... ۳۶۹**
- فضایل ابوبکر صدیق: ..... ۳۶۹**
- باب (۱): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «گمان تو در مورد دو نفری که سومین آنها، الله متعال است، چیست؟» ..... ۳۶۹
- باب (۲): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: همانا ابوبکر بیشتر از همه ی مردم، با مال و جاننش بر من منت نهاده است ..... ۳۶۹
- باب (۳): ابوبکر صدیق رضی الله عنه محبوب ترین مردم نزد رسول الله ﷺ می باشد ..... ۳۷۰
- باب (۴): اجتماع اعمال نیک برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه و وارد شدن او به بهشت ..... ۳۷۰
- باب (۵): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم» ..... ۳۷۰
- باب (۶): همراهی صدیق و فارق ﷺ با نبی اکرم ﷺ ..... ۳۷۱
- باب (۷): جانشینی ابوبکر رضی الله عنه ..... ۳۷۲
- باب (۸): فضایل عمر بن خطاب رضی الله عنه ..... ۳۷۳
- باب (۹): فضایل عثمان بن عفان رضی الله عنه ..... ۳۷۷
- باب (۱۰): فضایل علی بن ابی طالب رضی الله عنه ..... ۳۷۹
- باب (۱۱): فضایل طلحه بن عبید الله رضی الله عنه ..... ۳۸۲
- باب (۱۲): فضایل زبیر بن عوام رضی الله عنه ..... ۳۸۲
- باب (۱۳): فضایل طلحه و زبیر رضی الله عنه ..... ۳۸۳



- باب (۱۴): فضایل سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه ..... ۳۸۴
- باب (۱۵): فضایل ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه ..... ۳۸۷
- باب (۱۶): فضایل حسن و حسین رضی الله عنهما ..... ۳۸۷
- باب (۱۷): فضایل فاطمه دختر محمد رضی الله عنها ..... ۳۸۸
- باب (۱۸): فضایل اهل بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۳۹۰
- باب (۲۰): در فضیلت عایشه و یادآوری حدیث ام زرع ..... ۳۹۸
- باب (۲۱): فضایل ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۴۰۱
- باب (۲۲): فضایل همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ام المؤمنین زینب رضی الله عنها ..... ۴۰۳
- باب (۲۳): فضایل ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۴۰۳
- باب (۲۴): فضایل ام سلیم مادر انس بن مالک رضی الله عنها ..... ۴۰۴
- باب (۲۵): فضایل مولای رسول اکرم؛ ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید ..... ۴۰۵
- باب (۲۶): فضایل زید بن حارثه ..... ۴۰۵
- باب (۲۷): فضایل زید بن حارثه و اسامه بن زید رضی الله عنهما ..... ۴۰۶
- باب (۲۸): فضایل بلال بن رباح مولای ابوبکر صدیق ..... ۴۰۶
- باب (۲۹): فضایل سلمان و صهیب و بلال رضی الله عنهم ..... ۴۰۷
- باب (۳۰): فضایل انس بن مالک رضی الله عنه ..... ۴۰۷
- باب (۳۱): فضایل جعفر بن ابی طالب، اسماء دختر عُمیس و سایر کسانی که سوار بر کشتی همراه آنان به حبشه هجرت کردند ..... ۴۰۸
- باب (۳۲): فضایل عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه ..... ۴۱۱
- باب (۳۳): فضایل عبد الله بن عباس رضی الله عنهما ..... ۴۱۱
- باب (۳۴): فضایل عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ..... ۴۱۱
- باب (۳۵): فضایل عبد الله بن زبیر رضی الله عنه ..... ۴۱۲
- باب (۳۶): فضایل عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ..... ۴۱۳
- باب (۳۷): فضایل عبد الله بن عمرو بن حرام رضی الله عنه ..... ۴۱۵
- باب (۳۸): فضایل عبد الله بن سلام رضی الله عنه ..... ۴۱۵
- باب (۳۹): فضایل سعد بن معاذ رضی الله عنه ..... ۴۱۷
- باب (۴۰): فضایل ابو طلحه انصاری و همسرش ام سلیم رضی الله عنها ..... ۴۱۸
- باب (۴۱): فضیلت ابی بن کعب رضی الله عنه ..... ۴۲۰

- باب (۴۲): فضیلت ابو ذر غفاری رضی الله عنه ..... ۴۲۰
- باب (۴۳): فضیلت ابو موسی اشعری رضی الله عنه ..... ۴۲۷
- باب (۴۴): فضیلت ابو موسی و ابو عامر اشعری ..... ۴۲۸
- باب (۴۶): فضیلت ابو دجانہ سماک بن خُرشہ رضی الله عنه ..... ۴۳۲
- باب (۴۷): فضیلت ابو سفیان صخر بن حرب رضی الله عنه ..... ۴۳۳
- باب (۴۸): فضیلت جُلَیب رضی الله عنه ..... ۴۳۴
- باب (۴۹): فضیلت حسان بن ثابت رضی الله عنه ..... ۴۳۴
- باب (۵۰): فضیلت جریر بن عبد الله بجلي رضی الله عنه ..... ۴۳۹
- باب (۵۱): فضایل اصحاب شجره رضی الله عنهم ..... ۴۴۰
- باب (۵۲): فضایل شهدای بدر ..... ۴۴۱
- باب (۵۳): فضایل قریش و انصار و دیگران ..... ۴۴۲
- باب (۵۴): در مورد زنان قریش ..... ۴۴۲
- باب (۵۵): فضایل انصار ..... ۴۴۳
- باب (۵۶): بهترین تیره‌های انصار ..... ۴۴۵
- باب (۵۷): در مورد خدمت به انصار ..... ۴۴۶
- باب (۵۸): فضایل اشعریها رضی الله عنهم ..... ۴۴۶
- باب (۵۹): دعای نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای قبیله‌ی غفار و اسلم ..... ۴۴۷
- باب (۶۰): فضیلت قبیله‌های مزینہ، جہینہ و غفار ..... ۴۴۷
- باب (۶۱): آنچه در مورد قبیله‌ی طیی آمده است ..... ۴۴۸
- باب (۶۲): آنچه در مورد قبیله‌ی دوس آمده است ..... ۴۴۸
- باب (۶۳): فضیلت بنی تمیم ..... ۴۴۸
- باب (۶۴): پیمان اخوت و برادری میان یاران نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۴۴۹
- باب (۶۵): من باعث امنیت یارانم، و یارانم باعث امنیت امت من هستند ..... ۴۵۰
- باب (۶۶): در مورد کسی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات نموده یا یاران نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات نموده یا کسانی را ملاقات نموده که یاران نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات نموده‌اند.. ۴۵۱
- باب (۶۷): بهترین عصر، عصر صحابه، سپس عصر کسانی که بعد از آنها می‌آیند؛ و بعد هم عصر کسانی که بعد از گروه دوم می‌آیند ..... ۴۵۲
- باب (۶۸): مردم، مانند معادن هستند ..... ۴۵۲

- باب (۶۹): در مورد این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «بعد از صد سال، هیچ موجود زنده‌ای که امروز روی زمین وجود دارد، زنده نخواهد ماند» ..... ۴۵۳
- باب (۷۰): نهی از دشنام دادن اصحاب پیامبر، و فضیلت آنان بر کسانی که بعد از آنها می آیند ..... ۴۵۳
- باب (۷۱): یادی از اویس قرنی که جزو تابعین است و فضیلت او ..... ۴۵۴
- باب (۷۲): سخنی در مورد مصر و ساکنان آن ..... ۴۵۶
- باب (۷۳): آنچه در مورد عمان آمده است ..... ۴۵۶
- باب (۷۴): آنچه در مورد سرزمین فارس آمده است ..... ۴۵۷
- باب (۷۵): مردم مانند صد شتر هستند که یک شخص نمی‌تواند در میان آنها یک شتر نجیب پیدا کند ..... ۴۵۷
- باب (۷۶): سخنی در مورد کذاب و قاتل قبیله‌ی ثقیف ..... ۴۵۷
- ۵۵- کتاب نیکی و صله‌ی رحمی ..... ۴۶۰**
- باب (۱): نیکی به پدر و مادر و اینکه به کدام یک مستحق احسان بیشتری است ..... ۴۶۰
- باب (۲): مقدم نمودن نیکی به پدر و مادر بر عبادت (نفلی) ..... ۴۶۰
- باب (۳): ترک جهاد بخاطر نیکی به پدر و مادر و همراهی با آنها ..... ۴۶۳
- باب (۴): درباره‌ی این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: ..... ۴۶۳
- باب (۵): بینی کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را در حالت پیری دریابد و با وجود این، وارد بهشت نگردد، به خاک مالیده شود ..... ۴۶۳
- باب (۶): بهترین نیکی آن است که شخص با خانواده‌ی دوستان پدرش، نیکی کند ..... ۴۶۴
- باب (۷): فضیلت احسان کردن به دختران ..... ۴۶۵
- باب (۸): بجا آوردن حق خویشاوندی باعث طولانی شدن عمر می‌گردد ..... ۴۶۵
- باب (۹): بجا آوردن حق خویشاوندی اگر چه آنان بجای نیاورند ..... ۴۶۶
- باب (۱۰): در مورد رعایت حق خویشاوندی و عدم رعایت آن ..... ۴۶۶
- باب (۱۱): در مورد سرپرست یتیم ..... ۴۶۷
- باب (۱۲): پاداش کسی که در جهت تأمین نیازهای ..... ۴۶۷
- زنان بیوه، و مساکین، تلاش می‌کند ..... ۴۶۷
- باب (۱۳): در مورد کسانی که به خاطر الله متعال یکدیگر را دوست داشته باشند ..... ۴۶۸
- باب (۱۴): روز قیامت، هر کس با دوستانش حشر می‌شود ..... ۴۶۹

- باب (۱۵): هرگاه، الله متعال بنده‌ای را دوست داشته باشد، محبوب بندگانش می‌گرداند ۴۶۹
- باب (۱۶): ارواح، مانند لشکرهاى متنوعى هستند که گرد هم آمده‌اند ..... ۴۷۰
- باب (۱۷): مؤمن برای مؤمن، به منزله‌ی یک ساختمان است ..... ۴۷۰
- باب (۱۸): مؤمنان در دوستی و شفقت و مهربانی با یکدیگر مانند یک بدن‌اند ..... ۴۷۱
- باب (۱۹): مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ..... ۴۷۱
- ستم نمی‌کند و او را تنها نمی‌گذارد ..... ۴۷۱
- باب (۲۰): در مورد پوشاندن عیب‌های بنده ..... ۴۷۲
- باب (۲۱): در مورد سفارش همنشینان ..... ۴۷۲
- باب (۲۲): مثال همنشین خوب ..... ۴۷۲
- باب (۲۳): سفارش در مورد همسایه ..... ۴۷۳
- باب (۲۴): استحباب خوشرویی با مردم ..... ۴۷۳
- باب (۲۵): در مورد نرم‌خویی و ملایمت ..... ۴۷۳
- باب (۲۶): الله متعال نرم‌خویی و ملایمت را دوست دارد ..... ۴۷۴
- باب (۲۷): عذاب انسان متکبر ..... ۴۷۴
- باب (۲۸): درباره‌ی کسی که سوگند یاد می‌کند ..... ۴۷۴
- باب (۲۹): مدارا نمودن و حکم کسی که مردم او را به خاطر بدیهایش رها می‌کنند ..... ۴۷۵
- باب (۳۰): در مورد عفو کردن ..... ۴۷۵
- باب (۳۱): در مورد کسی که هنگام خشم، خودش را کنترل می‌کند ..... ۴۷۶
- باب (۳۲): گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هنگام خشم ..... ۴۷۶
- باب (۳۳): انسان بگونه‌ای آفریده شده است که نمی‌تواند خودش را کنترل کند ..... ۴۷۷
- باب (۳۴): در مورد کار نیک و گناه ..... ۴۷۷
- باب (۳۵): در مورد کسی که خس و خاشاک را از راه برمی‌دارد ..... ۴۷۸
- باب (۳۶): اگر خاری به بدن مؤمن بخلد و به مصیبتی گرفتار آید ..... ۴۷۸
- باب (۳۷): درد و اندوهی که مؤمن بدان گرفتار می‌شود ..... ۴۷۹
- باب (۳۸): حسادت ورزیدن، دشمنی کردن و پشت کردن به یکدیگر، ممنوع است ..... ۴۸۰
- باب (۳۹): بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید ..... ۴۸۰
- باب (۴۰): نهی از دشمنی و قهر کردن ..... ۴۸۰
- باب (۴۱): تجسس، رقابت (در دنیا) و گمان بد کردن، ممنوع است ..... ۴۸۱

- باب (۴۲): شیطان نماز گزاران را تحریک می کند و به جان هم می اندازد ..... ۴۸۱
- باب (۴۳): با هر انسان، یک شیطان وجود دارد ..... ۴۸۱
- باب (۴۴): غیبت نکنید ..... ۴۸۲
- باب (۴۵): در مورد سخن چینی ..... ۴۸۲
- باب (۴۶): هیچ سخن چینی، وارد بهشت نمی شود ..... ۴۸۳
- باب (۴۷): در مورد شخص دو چهره (منافق) ..... ۴۸۳
- باب (۴۸): در مورد راستگویی و دروغگویی ..... ۴۸۳
- باب (۴۹): مواردی که دروغ گفتن در آنها جایز است ..... ۴۸۴
- باب (۵۰): ممنوعیت دعوت جاهلیت ..... ۴۸۴
- باب (۵۱): منع کردن از دشنام دادن ..... ۴۸۵
- باب (۵۲): منع کردن از دشنام دادن روزگار و زمانه ..... ۴۸۵
- باب (۵۳): نباید کسی به سوی برادر مسلمانش با اسلحه، اشاره کند ..... ۴۸۶
- باب (۵۴): محافظت از پیکان و لبه ی تیرها در داخل مسجد ..... ۴۸۶
- باب (۵۵): ممنوعیت زدن به چهره ..... ۴۸۷
- باب (۵۶): در مورد نفرین حیوانات و سخت گیری درباره ی آن ..... ۴۸۷
- باب (۵۷): نفرین کردن زیاد، کراهیت دارد ..... ۴۸۷
- باب (۵۸): در مورد کسی که می گوید: مردم هلاک شدند ..... ۴۸۸
- باب (۵۹): کسانی که بیش از حد سخت گیری می کنند، هلاک می شوند ..... ۴۸۸
- باب (۶۰): هر مسلمانی را که نبی اکرم ﷺ نفرین کند یا بد و بی راه بگوید، حال آنکه آن شخص، شایسته ی این چیزها نباشد، سخنان پیامبر باعث پاکی، پاداش و رحمت برای او می شوند ..... ۴۸۹

## ۵۶- کتاب ظلم ..... ۴۹۲

- باب (۱): در مورد تحریم ظلم و دستور به استغفار و توبه ..... ۴۹۲
- باب (۲): در مورد مهلت دادن به ظالم ..... ۴۹۴
- باب (۳): هر کس باید برادر مسلمانش را کمک کند چه ظالم باشد و چه مظلوم ..... ۴۹۴
- باب (۴): در مورد کسانی که مردم را شکنجه می کنند ..... ۴۹۵
- باب (۵): به محل سکونت کسانی که به خود، ستم کرده اند، وارد نشوید مگر اینکه گریان باشید ..... ۴۹۵

باب (۶): حکم آب کشیدن از چاههای کسانی که دچار عذاب شده‌اند ..... ۴۹۶

## ۵۷- کتاب تقدیر و سرنوشت ..... ۴۹۸

باب (۱): در مورد این سخن الله متعال که: ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و از روی حساب

و نظام آفریده‌ایم ..... ۴۹۸

باب (۲): همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است حتی ناتوانی و زرنگی ..... ۴۹۸

باب (۳): دستور به قوی بودن و رها کردن عجز و ناتوانی ..... ۴۹۸

باب (۴): تقدیر قبل از آفرینش، نوشته شده است ..... ۴۹۹

باب (۵): درباره‌ی اثبات تقدیر ..... ۴۹۹

باب (۶): در مورد سبقت گرفتن تقدیر و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَنَقَّيْنَمَا

سَوْنَهَا ۝ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [الشمس: ۸، ۷] (و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را

ساخته و پرداخته است؛ سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است). ..... ۵۰۰

باب (۷): در مورد تقدیر و شقاوت و سعادت ..... ۵۰۱

باب (۸): در مورد خاتمه‌ی اعمال انسان ..... ۵۰۲

باب (۹): در مورد تعیین اجل‌ها و تقسیم شدن رزق و روزی ..... ۵۰۳

باب (۱۰): چگونگی آفرینش و شقاوت و سعادت ..... ۵۰۳

باب (۱۱): بهره‌ی فرزند آدم از زنا برایش نوشته شده است ..... ۵۰۵

باب (۱۲): الله متعال دلها را به هر سمت و سویی که بخواهد، سوق می‌دهد ..... ۵۰۶

باب (۱۳): هر نوزادی بر فطرت به دنیا می‌آید ..... ۵۰۶

باب (۱۴): آنچه در مورد فرزندان مشرکین وارد شده است ..... ۵۰۷

باب (۱۵): در مورد کودکی که خضر علیه السلام او را به قتل رساند ..... ۵۰۷

## ۵۸- کتاب علم ..... ۵۰۹

باب (۱): از بین رفتن علم، و ظهور جهل و نادانی ..... ۵۰۹

باب (۲): از بین رفتن علم ..... ۵۰۹

باب (۳): علم با وفات علما از بین می‌رود ..... ۵۰۹

باب (۴): کسی که روش خوب یا بدی را در اسلام پایه‌گذاری کند ..... ۵۱۰

باب (۵): کسی که مردم را بسوی هدایت یا گمراهی فرا خواند ..... ۵۱۱

باب (۶): در مورد کسانی که غیر قرآن را می‌نوشتند و بر حذر داشتن از نسبت دادن سخنان



۵۱۱ ..... دروغ به رسول الله ﷺ

## ۵۹- کتاب دعا ..... ۵۱۳

باب (۱): در مورد اسمهای الله متعال و کسی که آنها را حفظ کند ..... ۵۱۳

باب (۲): دعای رسول الله ﷺ ..... ۵۱۳

باب (۳): بار الها! مرا مغفرت کن، به من رحم فرما، تندرستی عنایت فرما و روزی ام ده ..... ۵۱۶

باب (۴): (بار الها! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما و ما را از

عذاب دوزخ، نجات ده ..... ۵۱۶

باب (۵): ..... ۵۱۷

باب (۶): دعا کردن با توسل به اعمال نیکی که برای رضای الله انجام داده است ..... ۵۱۷

باب (۷): دعای غم و اندوه ..... ۵۱۹

باب (۸): دعای بنده اجابت می شود تا زمانی که عجله نکند ..... ۵۲۰

باب (۹): قاطعیت در دعا و نگوید: اگر خواستی ..... ۵۲۰

باب (۱۰): در شب، لحظه ای وجود دارد که دعا در آن لحظه، اجابت می شود ..... ۵۲۰

باب (۱۱): تشویق به دعا و ذکر در آخر شب و اجابت دعا در آن وقت ..... ۵۲۱

باب (۱۲): دعا کردن هنگام بانگ خروس ..... ۵۲۱

باب (۱۳): دعا برای برادر مسلمان در غیاب او ..... ۵۲۱

باب (۱۴): کراهیت دعا برای تعجیل عقوبت در دنیا ..... ۵۲۲

باب (۱۵): کراهیت آرزوی مرگ بخاطر مصیبتی که انسان بدان گرفتار می شود؛ و باید

دعای خیر نمود ..... ۵۲۳

## ۶۰- کتاب ذکر ..... ۵۲۴

باب (۱): تشویق به ذکر الله و تقرب جستن به او با استمرار یادش ..... ۵۲۴

باب (۲): در مورد مداومت بر ذکر الله و ترک آن ..... ۵۲۴

باب (۳): اجتماع برای تلاوت قرآن کریم ..... ۵۲۵

باب (۴): کسی که بنشیند و به یاد الله متعال باشد ..... ۵۲۶

باب (۵): فضیلت مجالس ذکر الله متعال و دعا و استغفار ..... ۵۲۷

باب (۶): در مورد زنان و مردانی که ذکر الله را می کنند ..... ۵۲۸

باب (۷): در مورد لا اله الا الله گفتن ..... ۵۲۸

باب (۸): در مورد ذکر کردن با آواز بلند ..... ۵۲۹

- باب (۹): دعای هنگام فرارسیدن شب ..... ۵۲۹
- باب (۱۰): دعای هنگام خوابیدن و به رختخواب رفتن ..... ۵۳۰
- باب (۱۱): تسبیح گفتن بعد از نماز صبح ..... ۵۳۴
- باب (۱۲): فضیلت تسبیح گفتن ..... ۵۳۵
- باب (۱۳): در مورد لا اله الا الله، الحمد لله و الله اکبر گفتن ..... ۵۳۶
- باب (۱۴): سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ محبوب ترین سخن نزد الله متعال است ..... ۵۳۷
- باب (۱۵): در مورد کسی که روزانه، صد بار لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ بگوید ..... ۵۳۷

## ۶۱- کتاب پناه خواستن و امور دیگر ..... ۵۳۹

- باب (۱): پناه خواستن از بدی فتنه ها ..... ۵۳۹
- باب (۲): پناه خواستن از عجز (ناتوانی) و تنبلی ..... ۵۳۹
- باب (۳): پناه خواستن از نگون بختی و قضای بد ..... ۵۴۰
- باب (۵): "یرحمک الله" گفتن به کسی که عطسه بزند و الحمد لله بگوید ..... ۵۴۱

## ۶۲- کتاب توبه و پذیرفتن آن و وسعت رحمت الله عز و جل و امور

### دیگر ..... ۵۴۲

- باب (۱): دستور به توبه ..... ۵۴۲
- باب (۲): تشویق به توبه ..... ۵۴۲
- باب (۳): در مورد صداقت در توبه و آیه ی: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾ ..... ۵۴۳
- باب (۴): قبول توبه ی شخصی که صد نفر را به قتل رساند ..... ۵۵۴
- باب (۵): هر کس، قبل از طلوع خورشید از مغرب، توبه کند، الله متعال توبه اش را می پذیرد ..... ۵۵۶
- باب (۶): قبول توبه ی کسی که شب و روز، گناه می کند ..... ۵۵۶
- باب (۷): در مورد بخشیده شدن گناهان ..... ۵۵۶
- باب (۸): درباره ی وسعت رحمت الهی و اینکه رحمتش بر غضبش، غلبه دارد ..... ۵۵۷
- باب (۹): رحمت و عذاب الهی ..... ۵۵۷
- باب (۱۰): الله متعال بر بندگانش، از مادر نسبت به فرزندش، مهربانتر است ..... ۵۵۸
- باب (۱۱): عمل هیچ کس باعث نجاتش نمی گردد ..... ۵۵۸
- باب (۱۲): هیچ کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از الله متعال صبر بیشتری ندارد ..... ۵۵۹
- باب (۱۳): هیچ کس، با غیرت تر از الله متعال نیست ..... ۵۵۹
- باب (۱۴): در مورد درگوشی صحبت کردن و اعتراف بنده به گناهانش ..... ۵۶۰

- باب (۱۵): دیدن الله متعال ..... ۵۶۰
- باب (۱۶): روز قیامت، کافر و منافق به نعمت‌های الهی اعتراف می‌کنند ..... ۵۶۲
- باب (۱۷): در مورد خشیت الهی و شدت خوف از عذابش ..... ۵۶۳
- باب (۱۸): در مورد کسی که گناه کند و طلب مغفرت نماید ..... ۵۶۳
- باب (۱۹): در مورد کسی که مرتکب گناهی شود؛ سپس وضو بگیرد و نماز فرضش را بخواند ..... ۵۶۴
- باب (۲۰): در برابر هر مسلمان، یکی از کفار به جهنم می‌رود ..... ۵۶۵

### ۶۳- کتاب منافقان ..... ۵۶۶

- باب (۱): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿حَتَّى يَنْفَضُوا﴾ ..... ۵۶۶
- باب (۲): روی گردانی منافقان از طلب مغفرت نبی اکرم ﷺ ..... ۵۶۷
- باب (۳): سخنی در مورد منافقان و نشانه‌های آنان ..... ۵۶۸
- باب (۴): درباره‌ی منافقان جریان عقبه (در راه تبوک که خواستند پیامبر اکرم را ترور کنند) و تعداد آنها ..... ۵۶۸
- باب (۵): مثال منافق مانند گوسفندی است که میان دو گله، سرگردان است ..... ۵۶۹
- باب (۶): وزیدن بادی شدید هنگام مرگ یک منافق ..... ۵۷۰
- باب (۷): شدت عذاب منافق در روز قیامت ..... ۵۷۰
- باب (۸): زمین شخص منافق و مرتد را نپذیرفت و بیرون انداخت ..... ۵۷۱

### ۶۴- کتاب توصیف قیامت ..... ۵۷۲

- باب (۱): روز قیامت، الله متعال زمین را در مشتش می‌گیرد ﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ [الزمر: ۶۷] (آسمانها در دست راست الله متعال در هم پیچیده می‌شود) ... ۵۷۲
- باب (۲): زمین در روز قیامت ..... ۵۷۲
- باب (۳): هر بنده به همان حالتی برانگیخته می‌شود که فوت نموده است ..... ۵۷۳
- باب (۴): برانگیخته شدن بر اساس اعمال ..... ۵۷۳
- باب (۵): مردم، پالخت، عریان و بدون ختنه، حشر خواهند شد ..... ۵۷۳
- باب (۶): مردم در گروه‌های مختلفی حشر خواهند شد ..... ۵۷۳
- باب (۷): کافر، روز قیامت بر چهره‌اش حشر می‌گردد ..... ۵۷۴

- باب (۸): نزدیک شدن خورشید به مردم در روز قیامت ..... ۵۷۴
- باب (۹): کثرت عرق در روز قیامت ..... ۵۷۵
- باب (۱۰): روز قیامت، کافر می‌خواهد که فدیة بدهد ..... ۵۷۵

## ۶۵- کتاب توصیف بهشت ..... ۵۷۶

- باب (۱): نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند ..... ۵۷۶
- باب (۲): کسانی که وارد بهشت می‌شوند، به شکل آدم خواهند بود ..... ۵۷۷
- باب (۳): اقوامی وارد بهشت می‌شوند که دل‌هایی مانند دل‌های پرندگان دارند ..... ۵۷۷
- باب (۴): خوشنودی الله متعال شامل حال بهشتیان می‌شود ..... ۵۷۷
- باب (۵): نگاه کردن بهشتیان به صاحبان غرفه‌ها ..... ۵۷۸
- باب (۶): بهشتیان در بهشت، غذا می‌خورند ..... ۵۷۸
- باب (۷): تحفه‌ی بهشتیان ..... ۵۷۹
- باب (۸): در مورد استمرار نعمتهای بهشتیان ..... ۵۸۰
- باب (۹): در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه‌ی آن، حرکت می‌کند؛ اما نمی‌تواند آنرا ببیند ..... ۵۸۱
- باب (۱۰): خیمه‌های بهشت ..... ۵۸۱
- باب (۱۱): بازار بهشت ..... ۵۸۲
- باب (۱۲): در دنیا از نه‌های بهشت، وجود دارد ..... ۵۸۲
- باب (۱۳): بهشت، در محاصره‌ی دشواریها است ..... ۵۸۲
- باب (۱۴): تعداد کمتری از زنان، ساکن بهشت هستند ..... ۵۸۳
- باب (۱۵): در مورد بهشتیان و دوزخیان و نشانه‌های آنان در دنیا ..... ۵۸۳
- باب (۱۶): بهشتیان و دوزخیان برای همیشه در بهشت و دوزخ می‌مانند ..... ۵۸۵

## ۶۶- کتاب توصیف جهنم ..... ۵۸۶

- باب (۱): افسارهای جهنم ..... ۵۸۶
- باب (۲): شدت حرارت جهنم ..... ۵۸۶
- باب (۳): عمق زیاد جهنم ..... ۵۸۶
- باب (۴): در مورد فردی از جهنمیان که آسانترین عذاب را می‌بیند ..... ۵۸۷
- باب (۵): قسمتهایی از جهنمیان را که آتش فرا می‌گیرد ..... ۵۸۷
- باب (۶): جباران به جهنم می‌روند و ضعیفان به بهشت ..... ۵۸۷

- باب (۷): عذاب کسی که سایه را رواج داد ..... ۵۸۸
- باب (۸): بزرگی دندان کافر در جهنم ..... ۵۸۸
- باب (۹): عذاب شکنجه کنندگان مردم ..... ۵۸۹
- باب (۱۰): غوطه دادن مرفه‌ترین فرد دنیا در جهنم، و غوطه دادن رنج دیده‌ترین فرد دنیا در بهشت ..... ۵۹۰

## ۶۷- کتاب فتنه‌ها ..... ۵۹۱

- باب (۱): هنگامی که فسق و فجور زیاد شود، وقت فتنه‌ها و نابودی فرا می‌رسد ..... ۵۹۱
- باب (۲): سرازیر شدن فتنه‌ها مانند نزول قطرات باران ..... ۵۹۱
- باب (۳): عرضه شدن فتنه‌ها بر دلها و ایجاد نقطه در آنها ..... ۵۹۲
- باب (۴): شیطان لشکریانش را می‌فرستد تا مردم را دچار فتنه کنند ..... ۵۹۳
- باب (۵): در مورد فتنه‌ها و ویژگیهای آنها ..... ۵۹۴
- باب (۶): در مورد فتنه‌ها و کسانی که آنها را حفظ داشتند ..... ۵۹۵
- باب (۷): فتنه از سمت مشرق ..... ۵۹۶
- باب (۸): گنج‌های کسرا و قیصر در راه الله تقسیم خواهد شد ..... ۵۹۷
- باب (۹): این امت، توسط یکدیگر، هلاک می‌شوند ..... ۵۹۷
- باب (۱۰): از راه و روش امتهای گذشته، پیروی خواهید کرد ..... ۵۹۹
- باب (۱۱): اتم را قریش هلاک می‌کند و دستور کناره‌گیری از آنان ..... ۵۹۹
- باب (۱۲): فتنه‌هایی رخ خواهد داد که در آن هنگام، فرد نشسته از فرد ایستاده، بهتر است ..... ۵۹۹
- باب (۱۳): هرگاه، دو فرد مسلمان با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت ..... ۶۰۰
- باب (۱۴): عمار توسط گروه باغی به قتل می‌رسد ..... ۶۰۱
- باب (۱۵): تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می‌دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند، قیامت برپا نخواهد شد ..... ۶۰۱
- باب (۱۶): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که یک فرد از کنار قبری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای او می‌بودم ..... ۶۰۱
- باب (۱۷): تا هرج و مرج زیادی اتفاق نیفتد، قیامت برپا نخواهد شد ..... ۶۰۱
- باب (۱۸): قیامت برپا نمی‌شود تا وقتی که قاتل نداند چرا قتل می‌کند ..... ۶۰۲
- باب (۱۹): تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود، قیامت برپا نخواهد شد ..... ۶۰۲

- باب (۲۰): تا زمانی که قبیله‌ی دوس بت ذو الخلصه را عبادت نکنند، قیامت برپا نمی‌شود... ۶۰۲
- باب (۲۱): تا زمانی که لات و عزّی عبادت نگردد، قیامت برپا نمی‌شود... ۶۰۳
- باب (۲۲): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق به جنگ فلان شهر نروند... ۶۰۴
- باب (۲۳): تا زمانی که فرات، یک کوه طلایی آشکار نسازد، قیامت برپا نمی‌گردد... ۶۰۴
- باب (۲۴): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که شما با قومی نجنگید که چهره‌هایی مانند سپر دارند... ۶۰۵
- قیامت برپا نخواهد شد... ۶۰۵
- باب (۲۶): قیامت برپا نمی‌گردد تا زمانی که فردی به نام جهجاه به حکومت نرسد... ۶۰۶
- باب (۲۷): قیامت زمانی برپا می‌گردد که هیچ کس در روی زمین، نام الله را بر زبان نیاورد... ۶۰۶
- باب (۲۸): نسیمی از یمن می‌وزد و هر کس را که ایمانی در دلش باشد، قبض روح می‌کند... ۶۰۶
- باب (۲۹): قیامت بر بدترین مردم، برپا می‌شود... ۶۰۶
- باب (۳۰): تا زمانی که افرادی دجال و دروغگو، ظهور نکنند، قیامت برپا نخواهد شد... ۶۰۷
- باب (۳۱): در مورد جنگیدن مسلمانان با یهودیان... ۶۰۷
- باب (۳۲): قیامت در حالی برپا می‌شود که رومیها (کفار) از همه بیشترند... ۶۰۸
- باب (۳۳): در مورد جنگیدن با رومی‌ها و کثرت قتل هنگام ظهور دجال... ۶۰۸
- باب (۳۴): فتوحات مسلمانان قبل از ظهور دجال... ۶۱۰
- باب (۳۵): درباره‌ی فتح قسطنطنیه... ۶۱۱
- باب (۳۶): سپاهی که به قصد کعبه حرکت می‌کند، در زمین فرو میرود... ۶۱۲
- باب (۳۷): درباره‌ی مساکن مدینه و آباد شدن آن قبل از قیامت... ۶۱۳
- باب (۳۸): کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد... ۶۱۳
- باب (۳۹): در مورد اینکه عراق جلوی درهمش را می‌گیرد... ۶۱۳
- باب (۴۰): از میان رفتن امانت داری و ایمان از دلها... ۶۱۴
- باب (۴۱): از مردم عراق هیچ درهم و پیمانه‌ای، جمع آوری نمیشود... ۶۱۵
- باب (۴۲): نشانه‌هایی که قبل از قیامت، آشکار می‌گردد... ۶۱۶
- باب (۴۳): بسوی انجام کارهای نیک بشتابید؛ قبل از آنکه فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تاریک، آشکار گردد... ۶۱۷
- باب (۴۴): قبل از آشکار شدن علایم قیامت به انجام کارهای خیر بشتابید... ۶۱۷

- باب (۴۵): عبادت در دوران هرج و مرج ..... ۶۱۷
- باب (۴۶): داستان ابن صیاد ..... ۶۱۸
- باب (۴۷): نخستین نشانه‌ی قیامت، طلوع خورشید از مغرب است ..... ۶۳۲
- باب (۴۸): در مورد صفات دجال، ظهور او و سخنان جَسَّاسه ..... ۶۳۳
- باب (۴۹): هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان از دجال پیروی می‌کنند ..... ۶۳۸
- باب (۵۰): در مورد فرار مردم از ترس دجال به کوه‌ها و کم بودن جمعیت اعراب در آن زمان ..... ۶۳۸
- باب (۵۱): ..... ۶۳۸
- باب (۵۲): نزول عیسی بن مریم علیه السلام و شکستن صلیب و کشتن خنزیر ..... ۶۳۹
- باب (۵۳): بعثت من و قیامت به یکدیگر نزدیک‌اند ..... ۶۴۰
- باب (۵۴): در مورد نزدیک بودن قیامت ..... ۶۴۱
- باب (۵۵): شخص، مشغول دوشیدن یک حیوان شیر ده است؛ اما قبل از اینکه شیر را به دهانش ببرد، قیامت برپا می‌گردد ..... ۶۴۱
- باب (۵۶): فاصله‌ی میان دو صور، چهل است؛ و تمام اعضای بدن انسان، از بین می‌رود مگر استخوان بیخ دُمش ..... ۶۴۲
- باب (۵۷): زنان، زیانبارترین فتنه برای مردان هستند ..... ۶۴۲
- باب (۵۸): بر حذر داشتن از فتنه‌ی زنان ..... ۶۴۳
- ۶۸- کتاب زهد و رقائق ..... ۶۴۴**
- باب (۱): بار الها! آل محمد را به اندازهی سد رمق، روزی بده ..... ۶۴۴
- باب (۲): زندگی دشوار رسول الله ﷺ و خانواده‌اش ..... ۶۴۴
- باب (۳): نبی اکرم ﷺ خرمای نامرغوبی هم نمی‌یافت که تا سیر بخورد ..... ۶۴۵
- باب (۴): فقرای مهاجرین در رفتن به بهشت از ثروتمندانشان سبقت می‌گیرند ..... ۶۴۶
- باب (۵): فقرا بیشترین جمعیت بهشتیان را تشکیل می‌دهند ..... ۶۴۷
- باب (۶): زهد در دنیا، و بی ارزش بودن دنیا نزد الله متعال ..... ۶۴۷
- باب (۷): بیم گسترش یافتن مال دنیا و رقابت در آن ..... ۶۴۸
- باب (۸): بیم از رقابت و حسادت ورزیدن هنگام فتح و پیروزی ..... ۶۴۹
- باب (۹): دنیا در برابر آخرت به اندازهی آبی است که یک انگشت از آب دریا برمی‌دارد. ۶۴۹
- باب (۱۰): آزمایش شدن در دنیا و روش برخورد با آن ..... ۶۵۰

- باب (۱۱): قَلْتُ دنیا و صبر در برابر آن، و خوردن برگ درختان ..... ۶۵۲
- باب (۱۲): خانواده و مال میت بر می گردند و عملش باقی می ماند ..... ۶۵۴
- باب (۱۳): به کسانی که سطح زندگی آنان از شما پایین تر است، نگاه کنید ..... ۶۵۴
- باب (۱۴): الله متعال بنده‌ی پرهیزگار ثروتمند گمنام را دوست دارد. .... ۶۵۴
- باب (۱۵): درباره‌ی کسی که در عملش غیر الله را شریک بگرداند ..... ۶۵۵
- باب (۱۶): هر کس، بدنبال شهرت باشد، الله متعال دستش را رو می نماید ..... ۶۵۵
- باب (۱۷): چه بسا که یک سخن باعث سقوط انسان در آتش جهنم شود ..... ۶۵۵
- باب (۱۸): برای مؤمن هر چه اتفاق افتد، خیر است ..... ۶۵۶
- باب (۱۹): صبر بر دین هنگام آزمایش شدن و داستان اصحاب اُخدود ..... ۶۵۶

## ۶۹- کتاب فضایل قرآن ..... ۶۶۱

- باب (۱): درباره‌ی سوره‌ی فاتحه ..... ۶۶۱
- باب (۲): درباره‌ی قرائت قرآن و قرائت سوره‌های بقره و آل عمران ..... ۶۶۱
- باب (۳): فضیلت آیت الکرسی ..... ۶۶۲
- باب (۴): درباره‌ی آیات پایانی سوره‌ی بقره ..... ۶۶۲
- باب (۵): فضیلت سوره‌ی کهف ..... ۶۶۳
- باب (۶): فضیلت سوره‌ی اخلاص ..... ۶۶۳
- باب (۷): فضیلت خواندن سوره‌های فلق و ناس ..... ۶۶۴
- باب (۸): درباره‌ی کسانی که بوسیله‌ی قرآن عزت و رفعت می یابند ..... ۶۶۴
- باب (۹): فضیلت یاد گرفتن قرآن ..... ۶۶۵
- باب (۱۰): مثال کسی که قرآن می خواند و کسی که قرآن نمی خواند ..... ۶۶۵
- باب (۱۱): در مورد کسی که در خواندن قرآن، مهارت دارد و کسی که به سختی، قرآن می خواند ..... ۶۶۶
- باب (۱۲): از خواندن قرآن سکون و آرامش نازل می شود ..... ۶۶۶
- باب (۱۳): غبطه فقط در دو مورد، جایز است ..... ۶۶۷
- باب (۱۴): دستور حفاظت از قرآن با تلاوت زیاد ..... ۶۶۸
- باب (۱۵): خواندن قرآن با صدای خوب ..... ۶۶۸
- باب (۱۶): حرکت دادن آواز در گلو هنگام تلاوت قرآن ..... ۶۶۹
- باب (۱۷): خواندن قرآن با صدای بلند در شب و گوش دادن به آن ..... ۶۶۹



- باب (۱۸): قرآن بر هفت وجه نازل شده است ..... ۶۶۹
- باب (۱۹): قرآن خواندن نبی اکرم ﷺ برای دیگران ..... ۶۷۰
- باب (۲۰): قرآن خواندن نبی اکرم ﷺ برای جن ها ..... ۶۷۰
- باب (۲۱): نبی اکرم ﷺ به قرآن خواندن دیگران، گوش فرا می داد ..... ۶۷۲
- باب (۲۲): ممانعت از اختلاف در قرآن کریم ..... ۶۷۳

## ۷۰- کتاب تفسیر ..... ۶۷۴

### سوره ی بقره ..... ۶۷۴

- باب (۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ (با فروتنی از دروازه ی - آن شهر- وارد شوید و بگویید: بار الها! گناهان ما را ببخش ..... ۶۷۴
- باب (۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ ...﴾ ..... ۶۷۴
- باب (۳): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ [البقرة: ۲۶۰] (پروردگارا! به من نشان بده که مردگان را چگونه زنده می گردانی) ..... ۶۷۵
- باب (۴): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ ..... ۶۷۵
- سوره ی آل عمران ..... ۶۷۷
- باب (۵): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾ (الله متعال، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد؛ برخی از آیات آن، آیات محکم اند) ..... ۶۷۷
- باب (۶): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا ...﴾ ..... ۶۷۸
- سوره ی نساء ..... ۶۷۹
- باب (۷): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَمَنِ﴾ ..... ۶۷۹
- همچنین این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾ ..... ۶۷۹
- باب (۸): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (و هر کس که نیازمند است، بطور شایسته بخورد) ..... ۶۸۱

- باب (۹): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ﴾ (چرا شما - مؤمنان - در مورد منافقان دو دسته شده اید؟) ..... ۶۸۱
- باب (۱۰): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا﴾ (و کسی که مؤمنی را از روی عمد، بکشد) ..... ۶۸۲
- باب (۱۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ..... ۶۸۳
- ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ (و به کسی که به شما سلام کرد، نگوئید تو مؤمن نیستی) ..... ۶۸۳
- باب (۱۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَإِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا ثُشُورًا وَ
- إِعْرَاضًا﴾ (هرگاه، زنی بیم آن را داشت ..... ۶۸۳
- که شوهرش از همبستری خود داری و بی اعتنایی کند) ..... ۶۸۳
- سوره ی مائده ..... ۶۸۴
- باب (۱۳): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ (امروز دینتان را برای شما کامل نمودم) ..... ۶۸۴
- سوره ی أنعام ..... ۶۸۴
- باب (۱۴): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ
- بِظُلْمٍ﴾ (کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ستم، آلوده نکردند) ..... ۶۸۴
- باب (۱۵): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ
- قَبْلُ﴾ (ایمان آوردن افرادی که قبل از آن، ایمان نیاورده اند، سودی به حالشان نخواهد داشت) ..... ۶۸۵
- سوره ی اعراف ..... ۶۸۶
- باب (۱۶): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿حُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ (در هر سجده گاهی، خود را - با لباس مادی و معنوی - بپارایید) ..... ۶۸۶
- باب (۱۷): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَتُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا
- كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾﴾ (مؤمنان ندا داده می شوند: این بهشت شما است که آن را به خاطر اعمالی که انجام داده اید، به ارث می برید.) ..... ۶۸۷

- سوره ی انفال ..... ۶۸۸
- باب (۱۸): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَمَا كَانَتْ أَلَهَ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ (تا تو در میان آنان هستی، الله متعال آنها را گرفتار عذاب نمی کند) ..... ۶۸۸
- سوره ی براءت (توبه) ..... ۶۸۸
- باب (۱۹): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾ [توبه: ۸۴] (هرگاه، یکی از آنان مُرد، هرگز بر او نماز مخوان و بر سر گورش نایست) ..... ۶۸۸
- باب (۲۰): در مورد سوره ی براءت (توبه)، انفال و حشر ..... ۶۸۹
- سوره ی هود ..... ۶۸۹
- باب (۲۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِئَاتٍ﴾ همانا اعمال نیک، گناهان را از بین می برند ..... ۶۸۹
- سوره ی سبحان (اسراء) ..... ۶۹۰
- باب (۲۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾ (از تو درباره ی روح می پرسند) ..... ۶۹۰
- باب (۲۳): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُلُوسِيْلَةً﴾ (آن کسانی را که آنان به فریاد می خوانند خودشان، برای تقرب به پروردگارشان وسیله می جویند) ..... ۶۹۱
- باب (۲۴): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا﴾ (نمازت را بلند یا آهسته مخوان) ..... ۶۹۱
- سوره ی كهف ..... ۶۹۲
- باب (۲۵): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا﴾ (و در روز قیامت، ارزشی برای آنان قائل نمی شویم) ..... ۶۹۲
- سوره ی مریم ..... ۶۹۳
- باب (۲۶): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ ..... ۶۹۳
- باب (۲۷): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا﴾

- (آیا دیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد؟) ..... ۶۹۴
- سورهی انبیاء ..... ۶۹۵
- باب (۲۸): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ (همانگونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد) ..... ۶۹۵
- سورهی حج ..... ۶۹۶
- باب (۲۹): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ (اینان دو دسته اند که در برابر هم دربارهی پروردگارشان، به دشمنی و جنگ پرداخته اند) ..... ۶۹۶
- سورهی نور ..... ۶۹۶
- باب (۳۰): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ﴾ [نور: ۱۱] (کسانی که این تهمت بزرگ را - در مورد عایشه - سرهم کردند، گروهی از شما هستند) ..... ۶۹۶
- باب (۳۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَّتَكُمْ عَلَى الْبَغَاءِ﴾ (کنیزانتان را مجبور به زنا نکنید) ..... ۷۰۶
- سورهی فرقان ..... ۷۰۷
- باب (۳۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ﴾ (و کسانی که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند) ..... ۷۰۷
- سورهی الم تنزیل سجده ..... ۷۰۸
- باب (۳۳): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ (هیچ کس نمی داند که چه نعمت های مسرت بخشی، برایش، نهفته است) ..... ۷۰۸
- باب (۳۴): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾ (ما قطعاً عذاب نزدیک تر - دنیا - را پیش از عذاب بزرگ تر - آخرت - بدیشان می چشانیم) ..... ۷۰۸
- سورهی احزاب ..... ۷۰۹
- باب (۳۵): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ﴾ [احزاب: ۱۰] (به خاطر بیاورید زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پایین شما، به

- سوی شما آمدند) ..... ۷۰۹
- سوره یس ..... ۷۰۹
- باب (۳۶): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا﴾ (و خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است) ..... ۷۰۹
- سوره زمر ..... ۷۰۹
- باب (۳۷): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ (آنان، آنگونه که شایسته است الله را شناختند) ..... ۷۰۹
- سوره حم سجده (فُصِّلَتْ) ..... ۷۱۰
- باب (۳۸): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ﴾ ..... ۷۱۰
- سوره دخان ..... ۷۱۱
- باب (۳۹): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُبِينٍ﴾ (منتظر روزی باش که آسمان، دود آشکاری پدیدار می کند) ..... ۷۱۱
- سوره فتح ..... ۷۱۳
- باب (۴۰): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ﴾ (او همان کسی است که در درون مکه، دست کافران را از شما کوتاه کرد) ..... ۷۱۳
- سوره حجرات ..... ۷۱۴
- باب (۴۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ (صدای خود را از صدای پیغمبر، بلندتر نکنید) ..... ۷۱۴
- سوره ق ..... ۷۱۵
- باب (۴۲): در مورد این سخن الله عز و جل که می فرماید: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ (روزی که به دوزخ می گوییم: آیا پُر شده ای؟ و او ندای هل من مزید سر می دهد) ..... ۷۱۵
- سوره اقتربت الساعة (قمر) ..... ۷۱۵
- باب (۴۳): در مورد این سخن الله عز و جل که می فرماید: ﴿فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ﴾ (آیا هیچ پند

- گیرنده‌ای وجود دارد؟) ..... ۷۱۵
- سوره‌ی الرحمن ..... ۷۱۶
- باب (۴۴): در مورد این سخن الله عز و جل که می‌فرماید: ﴿وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ﴾ (و جن را از شعله‌ی آتش آفریده است) ..... ۷۱۶
- سوره‌ی حدید ..... ۷۱۶
- باب (۴۵): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا أَن تَحْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِيُذَكِّرَ اللَّهُ﴾ (آیا وقت آن فرا نرسیده است که دل‌های مؤمنان، هنگام یاد الله متعال، بلرزد و گرنش کند؟) ..... ۷۱۶
- سوره‌ی حشر ..... ۷۱۷
- باب (۴۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ [الحشر: ۱۰] (و کسانی که بعد از مهاجرین و انصار می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، مغفرت کن) ..... ۷۱۷
- سوره‌ی جن ..... ۷۱۷
- باب (۴۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ﴾ (بگو: به من وحی شده است که گروهی از جن‌ها - به تلاوت من - گوش فرا داده‌اند) ..... ۷۱۷
- سوره‌ی قیامت ..... ۷۱۸
- باب (۴۸): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (شتابزده لب‌هایت را برای فراگرفتن آن، تکان مده) ..... ۷۱۸
- سوره‌ی مطففین ..... ۷۲۰
- باب (۴۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند) ..... ۷۲۰
- سوره‌ی انشقاق ..... ۷۲۰
- باب (۵۰): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَحَاسِبُ حِسَابًا يَّسِيرًا﴾ (بزودی محاسبه‌ی آسانی خواهد شد) ..... ۷۲۰

- سوره ی لیل ..... ۷۲۱
- باب (۵۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿الذِّكْرُ وَالْأُنْثَىٰ﴾ ..... ۷۲۱
- سوره ی ضحی ..... ۷۲۱
- باب (۵۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾ (پروردگارت تو را رها نکرده و دشمن نداشته است) ..... ۷۲۱
- سوره ی تکوین ..... ۷۲۲
- باب (۵۳): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿أَلْهَنُكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ (فزون طلبی شما را سرگرم و مشغول ساخته است) ..... ۷۲۲
- سوره ی فتح (نصر) ..... ۷۲۲
- باب (۵۴): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ (هنگامی که یاری الله متعال و پیروزی فرا رسید) ..... ۷۲۲

## کتاب جهاد

باب (۱): درباره این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا﴾ [آل عمران: ۱۶۹] (و کسانی را که در راه الله متعال کشته شده اند، مرده پندار) و یادی از ارواح شهدا

۱۰۶۸- عَنْ مَسْرُوقٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَأَلْنَا عَبْدَ اللَّهِ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹] قَالَ أَمَّا إِنَّا قَدْ سَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ «أَرْوَاحُهُمْ فِي جَوْفِ طَيْرٍ خَضِرٍ لَهَا فَنَادِيلٌ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَسْرَحُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ ثُمَّ تَأْوِي إِلَى تِلْكَ الْفَنَادِيلِ فَاطْلَعُ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ أَطْلَاعَةً فَقَالَ هَلْ تَشْتَهُونَ شَيْئًا قَالُوا أَىَّ شَيْءٍ نَشْتَهُى وَنَحْنُ نَسْرَحُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْنَا فَفَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّهُمْ لَنْ يُتْرَكُوا مِنْ أَنْ يُسْأَلُوا قَالُوا يَا رَبِّ تُرِيدُ أَنْ تُرَدَّ أَرْوَاحُنَا فِي أَجْسَادِنَا حَتَّى نُقْتَلَ فِي سَبِيلِكَ مَرَّةً أُخْرَى. فَلَمَّا رَأَى أَنْ لَيْسَ لَهُمْ حَاجَةٌ تُرْكُوا». (م/۱۸۷۷)

**ترجمه:** مسروق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: از عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ درباره ی مفهوم این آیه پرسیدیم که الله متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹] (کسانی که در راه الله متعال کشته شده اند، مرده پندار؛ بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند.)

عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: ما در این باره از رسول الله ﷺ پرسیدیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «روح شهدا در پرندگان سبز رنگی وارد می شود. آن پرندگان، لانه هایی به شکل چراغ دارند که به عرش آویزان اند و هر کجای بهشت که بخواهند به چرا می پردازند. سپس به همین لانه هایشان برمی گردند. الله متعال نگاهی به آنان می اندازد و می فرماید: آیا آرزویی دارید؟ آنان می گویند: چه آرزویی داریم در حالی که هر کجای بهشت بخواهیم به تفریح و چرا می پردازیم. الله متعال سه بار سؤالش را تکرار می نماید. هنگامی که شهدا می بینند که سؤال ادامه دارد و رها نمی شوند، می گویند: پروردگارا! می خواهیم ارواحمان به جسدهایمان برگردند و یک بار دیگر در راه تو کشته شویم. وقتی الله متعال می بیند که نیازی ندارند، آنها را به حال خودشان می گذارد.»



### باب (۲): دروازه‌های بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست

۱۰۶۹ — عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي وَهُوَ بِحَضْرَةِ الْعَدُوِّ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ». فَقَامَ رَجُلٌ رَثُّ الْهَيْئَةِ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُوسَى، أَنْتَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ هَذَا؟ قَالَ نَعَمْ. قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: أَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ، ثُمَّ كَسَرَ جَفْنَ سَيْفِهِ فَأَلْقَاهُ، ثُمَّ مَشَى بِسَيْفِهِ إِلَى الْعَدُوِّ، فَضَرَبَ بِهِ حَتَّى قُتِلَ. (م/۱۷۴۲)

**ترجمه:** ابوبکر بن عبدالله بن قیس می‌گوید: پدرم در حالی که در برابر دشمن قرار داشت، گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «دروازه‌های بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست». با شنیدن این سخن، مردی ژنده پوش برخاست و گفت: ای ابوموسی! (کنیه‌ی عبدالله بن قیس) آیا خودت شنیدی که رسول الله ﷺ اینگونه می‌فرمود؟ پدرم گفت: بلی. آن مرد نزد یارانش رفت و گفت: شما را به الله متعال می‌سپارم. سپس غلاف شمشیرش را شکست و به گوشه‌ای انداخت و با شمشیرش بسوی دشمن رفت و آنقدر شمشیر زد و جنگید تا اینکه کشته شد.

### باب (۳): تشویق به جهاد و فضیلت آن

۱۰۷۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَضَمَّنَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا جِهَادًا فِي سَبِيلِي، وَإِمَانًا بِي، وَتَصَدِيقًا بِرُسُلِي فَهُوَ عَلَى ضَامِنٍ أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، أَوْ أَرْجِعَهُ إِلَى مَسْكَنِهِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ نَائِلًا مَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا مِنْ كَلِمٍ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهِ حِينَ كَلِمَ لَوْثُهُ لَوْثُ دَمٍ، وَرِيحُهُ مِسْكٌ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ لَا أَنْ يَشُقَّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مَا قَعَدْتُ خِلَافَ سَرِيَّةٍ تَعُزُّو فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَبَدًا، وَلَكِنْ لَا أَجِدُ سَعَةً فَأَحْمِلُهُمْ، وَلَا يَجِدُونَ سَعَةً وَيَشُقُّ عَلَيْهِمْ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِّي، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي أَغْزُو فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأُقْتَلُ، ثُمَّ أَغْزُو فَأُقْتَلُ، ثُمَّ أَغْزُو فَأُقْتَلُ». (م/۱۸۷۶)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال برای کسی که با ایمان به او و تصدیق پیامبرانش صرفاً برای جهاد در راه الله متعال بیرون شود، وارد شدن به بهشت را تضمین نموده است؛ و یا اینکه او را به خانه‌ای که از آن بیرون رفته همراه پاداش و

غنیمتی که بدست آورده، باز می گرداند. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هر زخمی که در راه الله متعال ایجاد شود، روز قیامت، تازه می گردد و رنگش، رنگ خون، و بویش، بوی مشک خواهد بود. و سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، اگر برای مسلمانان، دشوار نمی شد، در تمام سربیه هایی که در راه الله متعال می جنگند، شرکت می کردم؛ ولی از آنجایی که نه من می توانم برای آنها سواری فراهم نمایم و نه آنها این توانایی را دارند، و در عین حال، باز ماندن از همراهی من، برایشان دشوار است، در تمام سربیه ها شرکت نمی نمایم. همچنین سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، دوست دارم که در راه الله متعال بجنگم و کشته شوم؛ بجنگم و کشته شوم؛ بجنگم و کشته شوم».

#### باب (۴): رفع درجات بنده با جهاد

۱۰۷۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ «يَا أَبَا سَعِيدٍ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ». فَعَجَبَ لَهَا أَبُو سَعِيدٍ، فَقَالَ: أَعِدْهَا عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَفَعَلَ، ثُمَّ قَالَ: «وَأُخْرَى يُرْفَعُ بِهَا الْعَبْدُ مِائَةً دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ، مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ». قَالَ وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (م/۱۸۸۴)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابوسعید! هر کس، الله متعال را به عنوان پروردگار، اسلام را به عنوان دین، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان پیامبر، انتخاب و پسند نماید، بهشت برایش واجب می شود». ابوسعید از این سخن تعجب نمود و گفت: یا رسول الله! یک بار دیگر این کلمات را برایم تکرار کن. پیامبر گرامی اسلام آنها را تکرار نمود و افزود: «و چیز دیگری وجود دارد که الله متعال بوسیله آن، بنده اش را صد درجه در بهشت بالا می برد. و فاصله ی میان دو درجه به اندازه ی فاصله ی آسمان و زمین است» ابوسعید گفت: یا رسول الله! آن چیست؟ فرمود: «جهاد در راه الله متعال، جهاد در راه الله متعال».

#### باب (۵): بهترین انسان، کسی است که با جان و مالش در راه الله متعال جهاد می کند

۱۰۷۲ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: «رَجُلٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِمَالِهِ وَنَفْسِهِ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنَ الشَّعَابِ يَعْبُدُ اللَّهَ رَبَّهُ، وَيَدْعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ». (م/۱۸۸۸)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: بهترین انسانها چه کسی است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی که با جان و مالش در راه الله متعال جهاد کند». پرسیدند: بعد از او چه کسی بهتر است؟ فرمود: «انسان مؤمنی که پروردگارش را در یکی از دره‌ها پرستش می کند و به مردم، آسیبی نمی رساند».

### باب (۶): درباره‌ی کسی که بمیرد و جهاد نکند و نیت جهاد هم نداشته باشد

۱۰۷۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ، وَلَمْ يُحَدِّثْ بِهٖ نَفْسَهُ مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ».

قَالَ ابْنُ سَهْمٍ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ: فَتَرَى أَنَّ ذَلِكَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. (م/۱۹۰۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بمیرد و جهاد نکند و نیت جهاد هم نداشته باشد، بر شعبه‌ای از نفاق مرده است».

ابن سهم می گوید: عبدالله بن مبارک می گفت: ما گمان می کنیم که این مسئله به دوران رسول الله صلی الله علیه و آله اختصاص داشت.

### باب (۷): فضیلت جهاد در دریا

۱۰۷۴ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أُمَّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ فَتُطْعِمُهُ، وَكَانَتْ أُمُّ حَرَامٍ تَحْتَ عِبَادَةِ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمًا، فَأَطْعَمَتْهُ، ثُمَّ جَلَسَتْ تَقْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عَرَضُوا عَلَى غَزَاةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَرَكِبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ، مُلُوكًا عَلَى الْأَسِيرَةِ، أَوْ مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الْأَسِيرَةِ». يَشُكُّ أَيُّهُمَا قَالَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَدَعَا لَهَا، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عَرَضُوا عَلَى غَزَاةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». كَمَا قَالَ فِي الْأَوَّلَى، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: «أَنْتِ مِنَ الْأَوَّلِينَ». فَارَكَبَتْ أُمُّ حَرَامٍ بِنْتُ مِلْحَانَ الْبَحْرَ فِي زَمَنِ مُعَاوِيَةَ، فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ فَهَلَكَتْ. (م/۱۹۱۲)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: گاهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به منزل ام حرام دختر ملحان که همسر عباده بن صامت بود، می رفت و ام حرام از وی پذیرایی می نمود. روزی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به خانه ی ایشان رفت و او بعد از پذیرایی، شروع به خاراندن سر مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمود تا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواب رفت. سپس بیدار شد در حالی که می خندید.

ام حرام می گوید: من گفتم: یا رسول الله! چرا می خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه الله متعال جهاد می کنند؛ آنان روی این دریا سوار می شوند و مانند پادشاهانی هستند که بر تختها نشسته اند». ام حرام می گوید: گفتم: یا رسول الله! از الله متعال بخواه که مرا جزو آنان قرار دهد. پیا مبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم برایش دعا کرد.

دوباره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سرش را گذاشت (و خوابید.) و هنگامی که بیدار شد، می خندید. ام حرام می گوید: گفتم: یا رسول الله! چرا می خندی؟ فرمود: «گروهی از امتیانم به من عرضه شدند که در راه الله متعال جهاد می کنند...» و همان سخنان اول را تکرار کرد. گفتم: یا رسول الله! از الله متعال بخواه که مرا نیز جزو آنان قرار دهد. فرمود: «تو از گروه نخست هستی».

راوی می گوید: آنگاه ام حرام در دوران معاویه بن ابی سفیان (همراه مجاهدان) از دریا عبور کرد و هنگامی که از دریا بیرون آمد از سواری اش به زمین افتاد و فوت کرد.

امام نووی رحمه الله می گوید: "علما اتفاق نظر دارند که ام حرام محرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. اما درباره ی کیفیت محرم بودن اختلاف نظر دارد. ابن عبدالبر و تعدادی گفته اند: ام حرام یکی از خاله های رضاعی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و برخی گفته اند: بلکه خاله ی پدر یا پدر بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است؛ زیرا مادر عبدالمطلب از بنی نجار بود". (شرح نووی بر صحیح مسلم)

### باب (۸): فضیلت نگهبانی در راه الله

۱۰۷۵ — عَنْ سَلْمَانَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «رَبَاطُ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَفِيَّامِهِ، وَإِنْ مَاتَ جَرَى عَلَيْهِ عَمَلُهُ الَّذِي كَانَ يَعْمَلُهُ، وَأُجْرِي عَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَأَمِنَ الْفِتَانُ». (م/۱۹۱۳)

**ترجمه:** سلمان رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «یک شبانه روز نگهبانی در راه الله متعال از روزه گرفتن و شب زنده داری یک ماه بهتر است. و اگر بر این حالت بمیرد، ثواب اعمالی که در دوران حیاتش انجام می داده همچنان به او می رسد و به او روزی داده می شود (مانند شهدا) و از فتنه ی قبر در امان می ماند».

### باب (۹): یک صبح و شام در راه الله متعال رفتن از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است

۱۰۷۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «لَعْدُوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». (م/۱۸۸۰)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «صبح و شامی در راه الله متعال بیرون رفتن (جهاد کردن) از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است».

### باب (۱۰): درباره ی این سخن الله متعال که می فرماید:

﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ﴾ آیا آب دادن به حجاج را...

۱۰۷۷ — عَنْ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ مَنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا أُبَالَى أَنْ لَا أَعْمَلَ عَمَلًا بَعْدَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَنْ أُسْقِيَ الْحَاجَّ، وَقَالَ آخَرُ: مَا أُبَالَى أَنْ لَا أَعْمَلَ عَمَلًا بَعْدَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَنْ أَعْمُرَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، وَقَالَ آخَرُ: الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِمَّا قُلْتُمْ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ وَقَالَ: لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ عِنْدَ مَنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، وَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، وَلَكِنْ إِذَا صَلَّيْتُ الْجُمُعَةَ دَخَلْتُ فَاسْتَفْتَيْتُهُ فِيمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [التوبة: ۱۹] الْآيَةَ إِلَى آخِرِهَا. (م/۱۸۷۹)

**ترجمه:** نعمان بن بشیر رضی الله عنه می گوید: کنار منبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودم که مردی گفت: اگر بعد از مسلمان شدن بجز آب دادن حجاج، هیچ عمل دیگری انجام ندهم، باکی ندارم. مرد دیگری گفت: اگر بعد از مسلمان شدن، بجز تعمیر و آباد ساختن مسجد الحرام، هیچ کار دیگری انجام ندهم، باکی ندارم. و فرد دیگری گفت: جهاد در راه الله متعال بهتر از کارهایی است که شما نام بردید. عمر رضی الله عنه آنان را سرزنش نمود و گفت: صدایتان را کنار

منبر رسول الله ﷺ بلند نکنید - قابل یادآوری است که این گفتگو در روز جمعه بود - هنگامی که نماز جمعه را خواندم، به خانه‌ی رسول الله ﷺ می‌روم و در مورد اموری که شما با هم اختلاف نمودید از پیامبر اکرم ﷺ استفتا می‌کنم. (سپس عمر رضی الله عنه رفت و استفتا نمود.) آنگاه الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿أَجْعَلْتُ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [توبه: ۱۹]

(آیا کار آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را مانند کار کسی می‌دانید که به الله و روز آخرت ایمان آورده و در راه الله جهاد کرده است؟ این افراد، نزد الله متعال منزلت یکسانی ندارند و الله متعال ستمگران را هدایت نمی‌کند.)

### باب (۱۱): تشویق به درخواست شهادت

۱۰۷۸ — عَنْ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ سَأَلَ اللَّهَ الشَّهَادَةَ بِصِدْقٍ بَلَغَهُ اللَّهُ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَإِنْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ». (م/ ۱۹۰۹)

**ترجمه:** سهل بن حنیف رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، صادقانه از الله متعال شهادت بخواهد، الله متعال او را به درجه‌ی شهدا می‌رساند اگر چه در رختخوابش بمیرد».

### باب (۱۲): فضیلت شهادت در راه الله

۱۰۷۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يُحِبُّ أَنْ يَرْجَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَأَنْ لَهُ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ غَيْرِ الشَّهِيدِ فَإِنَّهُ يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجَعَ فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ لِمَا يَرَى مِنَ الْكِرَامَةِ». (م/ ۱۸۷۷)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کس بعد از ورود به بهشت، دوست ندارد که به دنیا برگردد و در روی زمین به چیزی برسد بجز شهید که به خاطر عزت و احترامی که می‌بیند، آرزو می‌نماید به دنیا بازگردد و ده بار کشته شود».

### باب (۱۳): نیت در اعمال

۱۰۸۰ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَاجَرَتْهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوْ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهَاجَرَتْهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». (م/ ۱۹۰۷)

**ترجمه:** عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اعمال انسان به نیت، بستگی دارند و با هر شخص، مطابق نیتش رفتار می شود. پس هر کس، به سوی الله متعال و رسولش هجرت نماید، هجرتش به سوی الله متعال و رسولش بحساب می آید. و هر کس، به خاطر مقاصد دنیوی و یا ازدواج با زنی، هجرت کند، به دنیا دست می یابد و با آن زن، ازدواج می کند. در نتیجه، دستاورد هجرت هرکس، همان چیزی است که به خاطر آن، هجرت نموده است».

#### باب (۱۴): خشنودی الله متعال از شهدا و خشنودی شهدا از الله متعال

۱۰۸۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ نَاسٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: فَقَالُوا: أَنْ أُرْسَلَ مَعَنَا رَجُلًا يُعَلِّمُنَا الْقُرْآنَ وَالسُّنَّةَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَاءُ، فِيهِمْ خَالِي حَرَامٌ، يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَيَتَذَكَّرُونَ بِاللَّيْلِ يَتَعَلَّمُونَ، وَكَانُوا بِالنَّهَارِ يَجِئُونَ بِالْمَاءِ فَيَضَعُونَهُ فِي الْمَسْجِدِ، وَيَحْتَطِبُونَ فَيُبَيِّعُونَهُ وَيَشْتَرُونَ بِهِ الطَّعَامَ لِأَهْلِ الصُّفَّةِ وَلِلْفُقَرَاءِ، فَبَعَثَهُمُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَيْهِمْ، فَعَرَضُوا لَهُمْ، فَقَتَلُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغُوا الْمَكَانَ، فَقَالُوا: اللَّهُمَّ بَلِّغْ عَنَّا نَبِيَّنَا أَنَّا قَدْ لَقِينَاكَ، فَرَضِينَا عَنْكَ وَرَضِيتَ عَنَّا — قَالَ: وَأَتَى رَجُلٌ حَرَامًا خَالَ أَنَسَ مِنْ خَلْفِهِ فَطَعَنَهُ بِرُمَحٍ حَتَّى أَتَفَذَهُ، فَقَالَ حَرَامٌ: فُزْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ: «إِنَّ إِخْوَانَكُمْ قَدْ قُتِلُوا، وَإِنَّهُمْ قَالُوا: اللَّهُمَّ بَلِّغْ عَنَّا نَبِيَّنَا أَنَّا قَدْ لَقِينَاكَ فَرَضِينَا عَنْكَ وَرَضِيتَ عَنَّا». (م/۶۷۷)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: عده ای نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: مردانی را همراه ما بفرست تا قرآن و سنت را به ما بیاموزند. رسول الله صلی الله علیه و آله همراه آنان، هفتاد نفر از انصار را که قاری گفته می شدند، فرستاد. دایم حرام نیز در میان آنان بود. این هفتاد نفر، شبها قرآن تلاوت می کردند؛ بدین معنا که برای یکدیگر می خواندند و یاد می گرفتند. روزها هم آب می آوردند و داخل مسجد می گذاشتند و هیزم جمع آوری می نمودند و می فروختند و برای اهل صفه و فقرا غذا می خریدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این قاریان را به سوی آنان فرستاد. اما قبل از اینکه به مقصد برسند، کافرانی که درخواست قاری کرده بودند، به آنها حمله کردند و آنان را به قتل رساندند. آنها گفتند: بار الها! پیام ما را به پیامبران برسان که ما به دیدار تو رفتیم و از تو خشنود شدیم و تو نیز از ما خشنود شدی.

راوی می گوید: فردی از پشت سر به حرام؛ دایی انس؛ نزدیک شد و نیزه‌ای در بدنش فرو برد. حرام گفت: سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم.

رسول الله ﷺ به یارانش گفت: «برادران شما کشته شدند و گفتند: بار الها! پیام ما را به پیامبران برسان که ما به ملاقات تو رفتیم و از تو خوشنود شدیم و تو نیز از ما خوشنودی شدی».

### باب (۱۵): شهدا پنج گروهند

۱۰۸۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ وَجَدَ عُصْنًا شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَأَخْرَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ». وَقَالَ: «الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ، وَالْمَبْطُونُ، وَالْعَرِقُ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (م/۱۹۱۴)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شخصی، شاخه‌ی خاردار را در مسیر راه دید، آن را برداشته و به کناری نهاد. در نتیجه، الله متعال از او خوشنود گردید و او را مورد مغفرت قرار داد». همچنین رسول الله ﷺ فرمود: «شهدا پنج گروه‌اند: ۱- کسی که در اثر طاعون و وبا بمیرد. ۲- کسی که در اثر اسهال بمیرد. ۳- کسی که در اثر غرق شدن در آب بمیرد. ۴- کسی که زیر آوار، فوت نماید. ۵- کسی که در راه الله متعال، کشته شود».

### باب (۱۶): هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است

۱۰۸۳ — عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ قَالَتْ: قَالَ لِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: بِمَا مَاتَ يَحْيَى بْنُ أَبِي عَمْرَةَ؟ قُلْتُ: قُلْتُ: بِالطَّاعُونِ، قَالَتْ: فَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ». (م/۱۹۱۶)

**ترجمه:** حفصه دختر سیرین می گوید: انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از من پرسید که: یحیی بن ابی عمره چگونه فوت نمود؟ گفتم: در اثر طاعون. انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که در اثر بیماری طاعون بمیرد، شهید است».



## باب (۱۷): بجز قرض، تمام گناهان شهید بخشیده می شوند

۱۰۸۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يُغْفَرُ لِلشَّهِيدِ كُلُّ ذَنْبٍ إِلَّا الدَّيْنَ». (م/۱۸۸۶)

۱۰۸۴- عبدالله بن عمرو بن عاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بجز قرض، تمام گناهان شهید بخشیده می شوند».

(یعنی فقط حقوق انسانها با شهادت بخشیده نمی شود.) نووی در شرح مسلم

۱۰۸۵ — عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ قَامَ فِيهِمْ فَذَكَرَ لَهُمْ: «أَنَّ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْإِيمَانَ بِاللَّهِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تُكَفِّرُ عَنِّي خَطَايَايَ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ، إِنْ قُتِلْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ غَيْرُ مُدْبِرٍ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ قُلْتَ؟» قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتُكَفِّرُ عَنِّي خَطَايَايَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ، وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ غَيْرُ مُدْبِرٍ، إِلَّا الدَّيْنَ، فَإِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي ذَلِكَ». (م/۱۸۸۵)

**ترجمه:** از ابوقتاده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ در میان آنان برخاست و به سخنرانی پرداخت و متذکر شد که: «جهاد در راه الله متعال و ایمان به او بهترین اعمال هستند». مردی برخاست و گفت: اگر من در راه الله متعال کشته شوم، آیا گناهانم بخشیده می شوند؟ رسول الله ﷺ فرمود: بله، اگر صبر کنی و نیت ثواب داشته باشی و چهرهات به سوی دشمن باشد و فرار نکنی، تمام گناهان تو بخشیده می شوند». سپس رسول الله ﷺ پرسید: «چه گفتی؟» آن مرد گفت: اگر من در راه الله متعال کشته شوم، آیا گناهانم بخشیده می شوند؟ فرمود: «بله، اگر صبر کنی و نیت ثواب داشته باشی و چهرهات بسوی دشمن باشد و فرار نکنی (تمام گناهانت بخشیده می شوند) بجز قرض که بخشیده نمی شود؛ جبریل این چیز را به من گفت».

### باب (۱۸): هر کس به خاطر دفاع از مالش کشته شود، شهید است

۱۰۸۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ جَاءَ رَجُلٌ يُرِيدُ أَخْذَ مَالِي؟ قَالَ: «فَلَا تُعْطِهِ مَالَكَ»، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَاتَلَنِي؟ قَالَ: «قَاتِلْهُ»، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلَنِي؟ قَالَ: «فَأَنْتَ شَهِيدٌ»، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُهُ؟ قَالَ: «هُوَ فِي النَّارِ». (م/۱۴۰)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: مردی نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: اگر شخصی آمد و خواست مالم را از من بگیرد، چکار کنم؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مالت را به او نده». آن مرد گفت: اگر با من جنگید، چکار کنم؟ فرمود: «با او بجنگ». گفت: اگر مرا به قتل برساند، تکلیفم چه می شود؟ فرمود: «تو شهید هستی». گفت: اگر من او را کشتم، تکلیف-اش چه می شود؟ فرمود: «او در جهنم است».

### باب (۱۹): درباره این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا

اللَّهِ عَلَيْهِ صلی اللہ علیہ وسلم مردانی که با پیمانشان با الله متعال عمل نمودند

۱۰۸۷ — عَنْ ثَابِتٍ، قَالَ: قَالَ أَنَسُ رضی اللہ عنہ: عَمِيَ الَّذِي سُمِّيَتْ بِهِ لَمْ يَشْهَدْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم بَدْرًا، قَالَ: فَشَقَّ عَلَيْهِ، قَالَ: أَوَّلُ مَشْهَدٍ شَهِدَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم غِيَبْتُ عَنْهُ، وَإِنْ أَرَانِي اللَّهَ مَشْهَدًا، فِيمَا بَعْدُ، مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم لِيرَانِي اللَّهَ مَا أَصْنَعُ، قَالَ: فَهَابَ أَنْ يَقُولَ غَيْرَهَا، قَالَ فَشَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَوْمَ أُحُدٍ، قَالَ: فَاسْتَقْبَلَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ لَهُ أَنَسُ: يَا أَبَا عَمْرٍو أَيْنَ؟ فَقَالَ: وَاهَا لِرِيحِ الْجَنَّةِ، أَجَدُهُ دُونَ أُحُدٍ، قَالَ: فَقَاتَلَهُمْ حَتَّى قُتِلَ، قَالَ: فَوُجِدَ فِي جَسَدِهِ بَضْعٌ وَثَمَانُونَ، مِنْ بَيْنِ ضَرْبَةٍ وَطَعْنَةٍ وَرَمِيَةٍ، - قَالَ: - فَقَالَتْ أُخْتُهُ، عَمَّتِي الرُّبَيْعُ بِنْتُ النَّضْرِ: فَمَا عَرَفْتُ أَحَدًا إِلَّا بَيْنَانِهِ، وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳] قَالَ: فَكَانُوا يُرَوْنَ أَنَّهَا نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَصْحَابِهِ. (م/۱۹۰۳)

**ترجمه:** ثابت می گوید: انس رضی الله عنه گفت: عمویم (انس بن نصر) که نام او را بر من نهاده‌اند و همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه‌ی بدر حضور نداشت، گفت: من در نخستین جنگی که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن حضور داشت، غایب بودم. اگر بعد از این، الله متعال توفیق جنگیدن در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله را به من عنایت کند، خواهد دید که چه می‌کنم.

راوی می گوید: انس بن نصر ترسید که سخن دیگری به زبان بیاورد (یعنی عهدی بزرگتر بکند که بعد نتواند آنرا عملی نماید).

به هر حال، وی همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه‌ی احد شرکت کرد. در اثنای جنگ، سعد بن معاذ او را دید و به وی گفت: ای ابوعمرو! کجا؟ انس بن نصر گفت: به به، بوی بهشت از کوه احد به مشام می‌رسد. و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد.

انس می گوید: هشتاد و اندی ضربه‌ی شمشیر، اثر نیزه و جای تیر در بدن انس بن نصر وجود داشت. خواهرش و عمه‌ی من؛ ربیع دختر نصر؛ گفت: برادرم را فقط از انگشتانش شناختم. در این هنگام، این آیه نازل گردید: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا بَدِيلًا﴾ [احزاب: ۲۳] (مردانی که در پیمانشان با الله متعال راست بودند؛ پس برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی دیگر در انتظار بسر می‌برند و هیچگونه تغییری در عهد و پیمان خود، ایجاد نکرده‌اند).

راوی می گوید: صحابه معتقد بودند که این آیه درباره‌ی انس بن نصر و یارانش نازل گردید.

#### باب (۲۰): درباره‌ی کسی که به خاطر اعلای کلمه‌ی الله بجنگد

۱۰۸۸ — عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَعْنَمِ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُذَكَّرَ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرى مَكَائِنُهُ، فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ قَاتَلَ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ أَعْلَىٰ فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (م/۱۹۰۴)

**ترجمه:** ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: مردی بادیه نشین خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! یکی به خاطر غنیمت، دیگری بخاطر نام و نشان، و آن یکی هم به خاطر ریا می‌جنگد؛ کدام یک مجاهد در راه الله متعال بشمار می‌رود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که برای اعلای کلمه‌ی الله (لا اله الا الله) بجنگد، او مجاهد در راه الله متعال است».

## باب (۲۱): درباره‌ی کسی که به خاطر ریا و شهرت بجنگد

۱۰۸۹ — عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: تَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، فَقَالَ لَهُ نَاتِلُ أَهْلِ الشَّامِ: أَيُّهَا الشَّيْخُ حَدِّثْنَا حَدِيثًا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: نَعَمْ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَىٰ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ، رَجُلٌ اسْتَشْهَدَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتُ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتَشْهَدْتُ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِأَنْ يُقَالَ جَرَىءٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتُ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ عَالِمٌ، وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ هُوَ قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْأَمْوَالِ كُلِّهَا، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتُ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكَتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ، ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ». (م/۱۹۰۵)

**ترجمه:** سلیمان بن یسار می‌گوید: هنگامی که مردم از اطراف ابوهریره رضي الله عنه پراکنده شدند، ناتل شامی به وی گفت: ای شیخ! حدیثی برای ما بیان کن که از رسول الله ﷺ شنیده‌ای. ابوهریره گفت: بله، شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «نخستین کسی که روز قیامت، علیه او فیصله می‌شود، مردی است که به شهادت رسیده است؛ روز قیامت، او را می‌آورند و الله متعال نعمت‌هایش را برایش برمی‌شمارد؛ او هم به داشتن این نعمت‌ها اعتراف می‌کند. آنگاه، الله متعال می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه کاری انجام داده‌ای؟ او می‌گوید: به خاطر رضایت و خوشنودی تو جنگیدم تا اینکه به شهادت رسیدم. الله متعال می‌فرماید: دروغ می‌گویی؛ بلکه جنگیدی تا مردم بگویند: انسان شجاعی بود. و مردم هم این را گفتند (به هدف رسیدی). سپس دستور داده می‌شود و این شخص را بر چهره‌اش، روی زمین می‌کشند و داخل جهنم می‌اندازند.

همچنین یکی از نخستین کسانی که در مورد او فیصله می‌شود، مردی است که درس خوانده و به دیگران، درس داده و قرآن تلاوت نموده است؛ هنگامی که او را می‌آورند، الله متعال نعمت‌هایی را که به او ارزانی داشته، برایش بر می‌شمارد. او هم به وجود این نعمتها اعتراف می‌نماید. سپس الله متعال می‌فرماید: در برابر این نعمت‌ها چه کاری انجام داده‌ای؟ او می‌گوید: علم و دانش فرا گرفتم و به دیگران نیز آموزش دادم و به خاطر رضایت و خوشنودی تو قرآن تلاوت کردم. الله متعال می‌فرماید: دروغ می‌گویی، بلکه علم آموختی و قرآن تلاوت کردی تا مردم به تو عالم و قاری بگویند. و مردم هم به تو عالم و قاری گفتند. (و تو به هدف رسیدی). سپس دستور داده می‌شود و این شخص را هم بر چهره‌اش، روی زمین می‌کشند و داخل جهنم می‌اندازند.

و یکی دیگر از نخستین کسانی که در مورد او فیصله می‌شود، مردی است که الله متعال رزق و روزی فراوان و انواع مختلف مال و سرمایه به وی عنایت نموده است؛ هنگامی که او را می‌آورند، الله متعال نعمت‌هایی را که به وی ارزانی داشته، بر می‌شمارد. او هم به وجود آن نعمت‌ها اعتراف می‌کند. بعد از آن، الله متعال می‌فرماید: در مقابل این نعمت‌ها چه عملی انجام داده‌ای؟ می‌گوید: در همه‌ی راههای خیری که مورد پسند تو بودند، به خاطر رضایت و خوشنودی تو انفاق کردم. الله متعال می‌فرماید: دروغ می‌گویی؛ بلکه انفاق کردی تا مردم بگویند: فلانی، فردی جواد و سخی است. و به این هدف رسیدی. سپس دستور داده می‌شود و این شخص را هم بر چهره‌اش، روی زمین می‌کشند و داخل جهنم می‌اندازند.

### باب (۲۲): پاداش فراوان کسی که در راه الله، کشته شود

۱۰۹۰ — عَنْ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي النَّبِيتِ — قَبِيلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ — فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ تَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَمِلَ هَذَا يَسِيرًا، وَأُجِرَ كَثِيرًا». (م/۱۹۰۰)

**ترجمه:** براء بن عازب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: مردی از بنی نیت - یکی از قبایل انصار - آمد و گفت: گواهی می‌دهم که هیچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد و تو بنده و فرستاده‌ی او هستی. آنگاه، به سوی دشمن رفت و جنگید تا اینکه کشته شد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این مرد، عمل اندکی انجام داد؛ ولی از پاداش فراوانی، برخوردار گردید».

### باب (۲۳): درباره‌ی شخصی که جهاد کند و مجروح گردد یا غنیمت بدست آورد

۱۰۹۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «مَا مِنْ غَازِيَةٍ أَوْ سَرِيَّةٍ تَغْزُو فَتَغْنَمُ وَتَسْلَمُ إِلَّا كَانُوا قَدْ تَعَجَّلُوا ثَلَاثِي أَجُورِهِمْ، وَمَا مِنْ غَازِيَةٍ أَوْ سَرِيَّةٍ تُخَفِّقُ وَتُصَابُ إِلَّا تَمَّ أَجُورُهُمْ». (م/۱۹۰۶)

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر گروه یا سریه‌ای که جهاد کند و غنیمت بگیرد و سالم بماند، دو سوم پاداش خود را دریافت نموده است. و هر گروه و سریه‌ای که غنیمتی بدست نیاورد و کشته و زخمی گردد، پاداشش را به طور کامل، دریافت خواهد نمود.»

### باب (۲۴): پاداش کسی که مجاهدی را مجهز نماید

۱۰۹۲ — عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَفَهُ فِي أَهْلِهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا». (م/۱۸۹۵)

۱۰۹۲- زید بن خالد جهنی رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، ساز و برگ نظامی مجاهدی را در راه الله متعال، فراهم سازد، در حقیقت، جهاد کرده است. و هر کس که خانواده‌ی مجاهدی را به نحو شایسته، سرپرستی نماید، او نیز در حقیقت، جهاد کرده است.»

### باب (۲۵): اگر شخصی برای جهاد آماده شد و مریض شد، باید ساز و برگ نظامی‌اش را به کسی بدهد که جهاد می کند

۱۰۹۳ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ فَتًى مِنْ أَسْلَمَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أُرِيدُ الْعَزْوَ وَلَيْسَ مَعِيَ مَا أَتَجَهَّزُ بِهِ، قَالَ: «أَنْتَ فُلَانٌ فَإِنَّهُ قَدْ كَانَ تَجَهَّزَ فَمَرَضَ». فَأَتَاهُ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُقَرِّئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: أَعْطِنِي الَّذِي تَجَهَّزْتُ بِهِ، قَالَ: يَا فُلَانُ أَأَعْطِيهِ الَّذِي تَجَهَّزْتُ بِهِ، وَلَا تَحْبِسِي عَنْهُ شَيْئًا، فَوَاللَّهِ لَا تَحْبِسِي مِنْهُ شَيْئًا فَيُبَارِكَ لَكَ فِيهِ. (م/۱۸۹۴)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: جوانی از قبیله ی اسلم گفت: یا رسول الله! من می خواهم جهاد کنم؛ اما ابزار جنگ ندارم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نزد فلانی برو؛ زیرا او ساز و برگ نظامی فراهم ساخت؛ اما بیمار شد». جوان اسلمی نزد آن مرد رفت و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله به تو سلام رساند و فرمود: ساز و برگی را که برای جهاد تدارک دیده بودی، به من بده. آن مرد خطاب به همسرش گفت: ای فلانی! ساز و برگم را بدون کم و کاست به او بده؛ سوگند به الله، اگر چیزی از آن را دریغ کنی، خیر و برکتی برایت نخواهد داشت.

### باب (۲۶): درباره ی حرمت همسران مجاهدان و کسی که سرپرستی خانواده ی مجاهدی را قبول کند و به او خیانت کند

۱۰۹۴ — عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «حُرْمَةُ نِسَاءِ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ كَحُرْمَةِ أُمَّهَاتِهِمْ، وَمَا مِنْ رَجُلٍ مِنَ الْقَاعِدِينَ يَخْلُفُ رَجُلًا مِنَ الْمُجَاهِدِينَ فِي أَهْلِهِ فَيُخَوِّنُهُ فِيهِمْ، إِلَّا وَقَفَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَأْخُذُ مِنْ عَمَلِهِ مَا شَاءَ، فَمَا ظَنُّكُمْ؟» (م/۱۸۹۷)

**ترجمه:** سلیمان بن بریده به روایت از پدرش می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «حرمت همسران مجاهدان برای کسانی که به جهاد نرفته اند، مانند حرمت مادرانشان است. و اگر یکی از افرادی که به جهاد نرفته و سرپرستی یکی از خانواده های مجاهدان را به عهده دارد، نسبت به خانواده ی مجاهدی خیانت کند، روز قیامت، جلوی او را می گیرند تا آن مجاهد هر اندازه که بخواهد از اعمالش بردارد؛ پس گمان شما چیست؟»

### باب (۲۷): درباره ی این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید: «همچنان گروهی از امت من تا هنگام برپا شدن قیامت بر حق اند و عدم همکاری با آنان، ضرری به آنها نمی رساند و تا زمانی که دستور الله متعال فرا رسد، (برپا شدن قیامت) اینگونه اند»

۱۰۹۵ — عَنْ ثَوْبَانَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَذَلِكَ». (م/۱۹۲۰)

**ترجمه:** ثوبان رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همچنان گروهی از امت من بر حقاند و کسانی که با آنان همکاری نکنند، ضرری به آنها نمی رساند و آنان تا زمانی که دستور الله متعال فرا رسد (فرا رسیدن قیامت) اینگونه اند».

۱۰۹۶ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شُمَاسَةَ الْمَهْرِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ مَسْلَمَةَ بِنِ مُخَلَّدٍ، وَعِنْدَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضي الله عنه، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا عَلَى شِرَارِ الْخَلْقِ، هُمْ شَرُّ مِنْ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ، لَا يَدْعُونَ اللَّهَ بِشَيْءٍ إِلَّا رَدَّهُ عَلَيْهِمْ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ، فَقَالَ لَهُ مَسْلَمَةُ: يَا عُقْبَةُ اسْمَعْ مَا يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ، فَقَالَ عُقْبَةُ: هُوَ أَعْلَمُ، وَأَمَّا أَنَا فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَزَالُ عِصَابَةُ مَنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، قَاهِرِينَ لِعَدُوِّهِمْ، لَا يُضِرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ، وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ». فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَحَلَّ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا كَرِيحِ الْمِسْكِ، مَسُّهَا مَسُّ الْحَرِيرِ، فَلَا تَتْرُكُ نَفْسًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا قَبَضَتْهُ، ثُمَّ يَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ، عَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ. (م/ ۱۹۲۴)

**ترجمه:** عبدالرحمن بن شماسه مهري می گوید: نزد مسلمه بن مخلد بودم و عبدالله بن عمرو بن عاص رضي الله عنه نیز آنجا بود. عبدالله رضي الله عنه گفت: قیامت بر بدترین انسانها بر پا می شود؛ آنان از مردم دوران جاهلیت هم بدترند. هر دعایی نزد الله متعال بکنند، الله عز و جل دعایشان را به خودشان بر می گرداند. در این اثنا، عقبه بن عامر رضي الله عنه آمد. مسلمه به او گفت: ای عقبه! گوش کن، عبدالله چه می گوید. عقبه گفت: او بهتر می داند. ولی من شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «همچنان گروهی از امتیان من به خاطر دین الله متعال جهاد می کنند و بر دشمن خود غالب و پیروزند. و کسانی که با آنان مخالفت می ورزند، ضرری به آنها نمی رسانند. و تا برپا شدن قیامت به راهشان ادامه می دهند».

عبدالله رضي الله عنه گفت: بلی، ولی بعد از آن، الله متعال نسیمی به خوشبویی مشک و نر می ابریشم می فرستد و آن نسیم، هر فردی را در قلبش به اندازه ی یک دانه ی اسپند ایمان وجود داشته باشد، قبض روح می کند. بعد از آن، فقط انسانهای بد باقی می ماند و قیامت بر آنان برپا می شود.

۱۰۹۷ — عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَزَالُ أَهْلُ الْعَرَبِ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ». (م/ ۱۹۲۵)

**ترجمه:** سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همچنان اهل عرب (شام) بر حق اند تا زمانی که قیامت برپا شود».



### باب (۲۸): درباره‌ی دو نفری که یکی دیگری را به قتل می‌رساند و هر دو وارد بهشت می‌شوند

۱۰۹۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُضْحَكُ اللَّهُ لِرَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ، كِلَاهُمَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: كَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «يُقْتَلُ هَذَا فَيُلْجُ الْجَنَّةَ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْآخَرِ فَيَهْدِيهِ إِلَى الْإِسْلَامِ، ثُمَّ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُسْتَشْهِدُ». (م/۱۸۹۰)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال به دو نفری که یکی دیگری را به قتل می‌رساند و هر دو وارد بهشت می‌شوند، می‌خندد». مردم پرسیدند: چگونه یا رسول الله؟ فرمود: «کسی که به قتل می‌رسد، وارد بهشت می‌شود. بعد از آن، الله متعال توبه‌ی قاتل را می‌پذیرد و او را به سوی اسلام هدایت می‌نماید؛ سپس او در راه الله متعال جهاد می‌کند و به شهادت می‌رسد».

### باب (۲۹): کسی که کافری را به قتل برساند و بر اسلام باقی بماند، وارد جهنم نمی‌شود

۱۰۹۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَجْتَمِعَانِ فِي النَّارِ اجْتِمَاعًا يَضُرُّ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ». قِيلَ: مَنْ هُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ قَتَلَ كَافِرًا ثُمَّ سَدَّدَ». (م/۱۸۹۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آن دو نفر با هم وارد جهنم نمی‌شوند طوری که یکی به دیگری ضرری برساند». صحابه عرض کردند: کدام دو نفر یا رسول الله؟ فرمود: «مؤمنی که یک کافر را به قتل برساند و بر اسلام و التزامش باقی بماند». (یعنی او و قاتلش با هم وارد جهنم نمی‌شوند). مترجم

### باب (۳۰): فضیلت کسی که ناقه‌ای برای سواری مجاهدان، اهدا نماید

۱۱۰۰ — عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ بِنَاقَةٍ مَخْطُومَةٍ، فَقَالَ: هَذِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَكَ بِهَا، يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَبْعُمِائَةِ نَاقَةٍ، كُلُّهَا مَخْطُومَةٌ». (م/۱۸۹۲)

**ترجمه:** ابومسعود انصاری رضی الله عنه می گوید: یک مرد، ناقه‌ای را که دارای مهار بود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و گفت: این، وقف راه الله متعال (جهاد) است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، در برابر این یک شتر، به تو هفت صد شتر مهار دار، عنایت می شود».

۱۱۰۱ — عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: إِنِّي أُبْدِعُ بِي فَاحْمِلْنِي، فَقَالَ: «مَا عِنْدِي». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا أَذْلُهُ عَلَى مَنْ يَحْمِلُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ». (م/۱۸۹۳)

**ترجمه:** ابومسعود انصاری رضی الله عنه می گوید: مردی خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: اسبم مرده است؛ به من اسبی عنایت کن (تا در جهاد شرکت کنم). رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ندارم». مردی دیگر گفت: یا رسول الله! من او را نزد کسی راهنمایی می کنم که به او یک سواری بدهد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس، مردم را به امر نیکی راهنمایی کند، از پاداشی مانند پاداش انسان نیکوکار، برخوردار خواهد شد».

**باب (۳۱): درباره‌ی این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا**

**أَسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ (تا آنجا که در توان شماست برای**

**مبارزه‌ی با آنان، نیرو فراهم کنید)**

۱۱۰۲ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ، يَقُولُ: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا أَسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [الأنفال: ۶۰] أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيَ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيَ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيَ» قَالَهَا ثَلَاثًا. (م/۱۹۱۷)

**ترجمه:** عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله از بالای منبر می فرمود: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا أَسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [الأنفال: ۶۰] (تا آنجا که در توان شماست برای مبارزه با آنان، نیرو فراهم کنید). آگاه باشید که نیرو، تیراندازی است؛ نیرو، تیرو اندازی است؛ نیرو، تیراندازی است». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

**باب (۳۲): تشویق به تیراندازی**

۱۱۰۳ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «سَتُفْتَحُ عَلَيْكُمْ أَرْضُونَ وَيَكْفِيكُمُ اللَّهُ، فَلَا يَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُلْهُوَ بِأَسْهُمِهِ». (م/۱۹۱۸)

**ترجمه:** عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «سرزمینهای زیادی برای شما فتح خواهد شد و الله متعال شما را کفایت می نماید؛ مبادا در تمرین کردن و بازی با تیرها از خود، سستی نشان دهید».

۱۱۰۴ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شِمَاسَةَ: أَنَّ فُقَيْمًا اللَّخْمِيَّ قَالَ لِعُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه: تَخْتَلِفُ بَيْنَ هَذَيْنِ الْعَرَضَيْنِ، وَأَنْتَ كَبِيرٌ يَشُقُّ عَلَيْكَ، قَالَ عُقْبَةُ رضی الله عنه: لَوْلَا كَلَامُ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كَمْ أُعَانِيهِ، قَالَ الْحَارِثُ: فَقُلْتُ لِابْنِ شِمَاسَةَ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّهُ قَالَ: «مَنْ عَلِمَ الرَّمْيَ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا، أَوْ قَدْ عَصَى».

**ترجمه:** عبدالرحمن بن شماسه می گوید: فُقَیم لخمی به عقبه بن عامر رضی الله عنه گفت: میان این دو نشانه، رفت و آمد می کنی حال آن که سن شما بالا است و این کار برای شما دشوار می باشد. عقبه رضی الله عنه گفت: اگر سخنی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی شنیدم، این زحمت را به خود نمی دادم.

حارث می گوید: به ابن شماسه گفتم: این سخن چه بود؟ جواب داد: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس، تیراندازی را یاد بگیرد، سپس آنرا ترک کند، از ما نیست یا نافرمانی کرده است».

### باب (۳۲): در پیشانی اسبها تا روز قیامت، خیر و برکت وجود دارد

۱۱۰۵ — عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَلْوِي نَاصِيَةَ فَرَسٍ بِإَصْبَعِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: الْأَجْرُ وَالْغَنِيمَةُ». (م/۱۸۷۲)

**ترجمه:** جریر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که موی پیشانی اسبی را با انگشتش، تاب می داد و می فرمود: «با پیشانی اسبها، تا روز قیامت، خیر و برکت که همان پاداش و غنیمت باشد، گره خورده است». (یعنی صاحب اسب، جهاد می کند و پاداش و غنیمت بدست می آورد.)

۱۱۰۶ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الْبِرْكَةُ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ». (م/۱۸۷۴)

۱۱۰۶- انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خیر و برکت در پیشانی اسبها نهفته است».

### باب (۳۴): درباره‌ی ناپسند دانستن اسب شکال

۱۱۰۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَكْرَهُ الشَّكَالَ مِنَ الْخَيْلِ، وَالشَّكَالُ أَنْ يَكُونَ الْفَرْسُ فِي رِجْلِهِ الْيُمْنَى بَيَاضٌ وَفِي يَدِهِ الْيُسْرَى، أَوْ فِي يَدِهِ الْيُمْنَى وَرِجْلِهِ الْيُسْرَى. (م/۱۸۷۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ اسب شکال را ناپسند می دانست. و شِکال به اسبی گفته می شود که در پای راست و دست چپش، یا دست راست و پای چپش، سفیدی وجود داشته باشد.

### باب (۳۵): مسابقه‌ی میان اسبها و لاغر و کمر باریک ساختن آنها

۱۱۰۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَابَقَ بِالْخَيْلِ الَّتِي قَدْ أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفِيَاءِ، وَكَانَ أَمْدُهَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ فِيمَنْ سَابَقَ بِهَا. (م/۱۸۷۰)

**ترجمه:** از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ میان اسبهایی که لاغر شده‌اند و برای دویدن تربیت یافته‌اند، مسابقه‌ای برپا نمود که مسافت آن از حفیا تا ثنیه الوداع بود. و برای اسبهایی که لاغر نشده و برای دویدن تربیت نشده‌اند، از ثنیه الوداع تا مسجد بنی زریق، تعیین فرمود. و ابن عمر رضی الله عنه جزو کسانی بود که در این مسابقه، شرکت داشت.

### باب (۳۶): درباره‌ی کسانی که به خاطر عذری نمی‌توانند در جهاد

شرکت کنند و این سخن الله متعال که می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾

۱۱۰۹ — عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ أَنَّهُ سَمِعَ الْبَرَاءَ رضی الله عنه يَقُولُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْدًا فَجَاءَ بِكِتْفٍ يَكْتُبُهَا، فَشَكَاَ إِلَيْهِ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ضَرَارَتَهُ، فَتَزَلَّتْ: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾ [النساء: ۹۵] (م/۱۸۹۸)

**ترجمه:** ابواسحاق می گوید: شنیدم که براء رضی الله عنه درباره ی آیه ی «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی کسانی که نشسته اند با کسانی که در راه الله متعال، جهاد می کنند، برابر نیستند، می گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله به زید دستور داد و زید استخوان شانه ای آورد و شروع به نوشتن آن نمود. در این اثنا، عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه از نابینایی اش شکایت نمود. در این هنگام اینگونه نازل گردید که: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [نساء: ۹۵] یعنی مسلمانانی که بدون عذر به جهاد نمی روند با مجاهدان در راه الله، برابر نیستند.

### باب (۳۷): درباره ی فردی که به سبب بیماری، نتواند به جهاد برود

۱۱۱۰ — عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي غَزَاةٍ، فَقَالَ: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ لَرَجُلًا مَا سِرْتُمْ مَسِيرًا وَلَا قَطَعْتُمْ وَاِدِيًا، إِلَّا كَانُوا مَعَكُمْ، حَبَسَهُمُ الْمَرَضُ». (م/۱۹۱۱)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: در یکی از غزوات، همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که فرمود: «در مدینه، مردانی وجود دارند که هر دره و رودخانه ای را که شما طی می کنید، آنان همراه شما هستند (در اجر و ثواب با شما شریکند). زیرا بیماری، مانع آمدن آنها با شما شد.

## ۳۵- کتاب سیر (ابواب جهاد)

### باب (۱): درباره ی تعیین امیران سپاه و سربدها و توصیه های لازم

۱۱۱۱ — عَنْ بُرَيْدَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَمَرَ أَمِيرًا عَلَى جَيْشٍ أَوْ سَرِيَّةٍ أَوْصَاهُ فِي خَاصَّتِهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا، ثُمَّ قَالَ: «اغْزُوا بِاسْمِ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ، اغْزُوا وَلَا تَغْلُوا، وَلَا تَعْدِرُوا، وَلَا تَمَثِّلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيدًا، وَإِذَا لَقِيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَادْعُهُمْ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ أَوْ خِلَالَ: فَائْتَهُنَّ مَا أَجَابُوكَ فَأَقْبِلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَإِنْ أَجَابُوكَ فَأَقْبِلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى التَّحَوُّلِ مِنْ دَارِهِمْ إِلَى دَارِ الْمُهَاجِرِينَ، وَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ إِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا لِلْمُهَاجِرِينَ وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُهَاجِرِينَ، فَإِنْ أَبَوْا أَنْ يَتَحَوَّلُوا مِنْهَا فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ يَكُونُونَ كَأَعْرَابِ الْمُسْلِمِينَ،

يَجْرَى عَلَيْهِمْ حُكْمُ اللَّهِ الَّذِي يَجْرَى عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ وَالْفَيْءِ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يُجَاهِدُوا مَعَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَسَلَّهْمُ الْحَزِيَّةَ، فَإِنْ هُمْ أَجَابُوكَ فَأَقْبِلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَقَاتِلْهُمْ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ، فَأَرَادُوكَ أَنْ تَجْعَلَ لَهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ وَذِمَّةَ نَبِيِّهِ فَلَا تَجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ وَلَا ذِمَّةَ نَبِيِّهِ، وَلَكِنْ اجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّتَكَ وَذِمَّةَ أَصْحَابِكَ، فَإِنَّكُمْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَّتَكُمْ وَذِمَّةَ أَصْحَابِكُمْ أَهْوَنُ مِنْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَّةَ اللَّهِ وَذِمَّةَ رَسُولِهِ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ، فَأَرَادُوكَ أَنْ تُنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِ اللَّهِ، فَلَا تُنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِ اللَّهِ، وَلَكِنْ أَنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِكَ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَتُصِيبُ حُكْمَ اللَّهِ فِيهِمْ أَوْ لَا». قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، يَعْنِي ابْنُ مَهْدَى: هَذَا أَوْ نَحْوُهُ. (م/۱۷۳۱)

**ترجمه:** بریده علیه السلام می گوید: هر گاه رسول الله صلی الله علیه و آله امیری برای یک سپاه یا سرب، تعیین می نمود، او را به رعایت تقوای الهی در حق خودش و مسلمانان همراهش و همچنین نیکی به همراهانش، توصیه می نمود. سپس می فرمود: «به نام الله، در راه الله متعال، جهاد کنید. با کسانی که به الله کفر می ورزند بجنگید. جهاد نمایند و در اموال غنیمت، خیانت نکنید، پیمان شکنی نکنید، کشته شدگان را مثله نکنید، (گوش و دهان و بینی و سایر اعضای بدنشان را نبرید) هیچ کودکی را به قتل نرسانید. و هنگامی که با دشمنان مشرک، برخورد کردی، آنان را به سه چیز دعوت کن؛ هر یک از این سه چیز را پذیرفتند، از آنها قبول کن و دست از جنگ بردار. نخست، به سوی اسلام دعوت کن. اگر پذیرفتند، اسلام آنان را قبول کن و با آنها جنگ مکن. سپس آنها را به تغییر مکان و آمدن به مدینه دعوت کن و به آنان بگو که اگر هجرت کنند و به مدینه بیایند از امتیازات مهاجران (غنیمت و غیره) بهره مند می شوند و مسئولیت های مهاجران (جهاد و مبارزه) نیز بر عهده ی آنهاست. اما اگر قبول نکردند که به مدینه بیایند، به آنان بگو که مانند بادیه نشینان مسلمان با آنها رفتار خواهد شد و احکامی که بر سایر مؤمنان اجرا می شود، در حق آنان نیز اجرا خواهد شد. و هیچ سهمیه ای از غنایم جنگی و مالیات ندارند مگر اینکه همراه مسلمانان جهاد کنند. و اگر اسلام را نپذیرفتند، از آنان مالیات بخواه، اگر آماده شدند که مالیات بدهند از آنان، قبول کن و به جنگ ادامه مده. اما اگر مالیات هم ندادند از الله متعال کمک بخواه و با آنان بجنگ.

و اگر ساکنان قلعه‌ای را محاصره نمودی و آنها از تو خواستند که بر اساس عهد و پیمان الله متعال و رسولش، صلح کنند، نپذیر؛ بلکه بر اساس پیمان خودت و همراهانت با آنان، صلح کن؛ زیرا اگر آنان، عهد و پیمان تو و همراهانت را بشکنند، آسان‌تر است تا اینکه عهد و پیمان الله متعال و پیامبرش را بشکنند. و اگر ساکنان قلعه‌ای را محاصره کردی، و از تو خواستند که حکم الله را بر آنان جاری کنی، قبول نکن؛ بلکه تعهد بده که حکم خودت را بر آنان، جاری نمایی؛ زیرا تو نمی‌دانی که به حق می‌رسی و واقعاً حکم الله متعال را درباره‌ی آنان اجرا می‌نمایی یا نه.

### باب (۲): دستور به آسان گیری

۱۱۱۲ — عن ابی موسیٰ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ وَمُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَسِّرًا وَلَا تُعَسِّرًا، وَبَشِّرًا وَلَا تُنْفِرًا، وَتَطَاوَعًا وَلَا تَخْتَلِفًا». (م/۱۷۳۲)

**ترجمه:** از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ او و معاذ را به یمن فرستاد و فرمود: «آسان بگیرد و سخت نگیرد. بشارت دهید و تنفر ایجاد نکنید. یکسان حکم نمایید و با یکدیگر، اختلاف نکنید».

### باب (۳): درباره‌ی دسته‌های نظامی و اینکه شخصی که به

#### جهاد می‌رود، جانشین فردی است که می‌ماند

۱۱۱۳ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ إِلَى بَنِي لَحِيَانَ: «لِيُخْرِجَ مِنْ كُلِّ رَجُلَيْنِ رَجُلٌ». ثُمَّ قَالَ لِلْقَاعِدِ: «أَيُّكُمْ خَلَفَ الْخَارِجَ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ بِخَيْرٍ، كَانَ لَهُ مِثْلُ نِصْفِ أَجْرِ الْخَارِجِ». (م/۱۸۹۶)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ یک دسته‌ی نظامی به سوی قبیله‌ی بنی لحیان فرستاد و فرمود: «از هر دو نفر، یک نفر به جهاد برود». سپس خطاب به کسانی که ماندند و به جهاد نرفتند، فرمود: «هر یک از شما، جانشین خوبی برای خانواده و اموال مجاهد باشد، به اندازه‌ی نصف پاداش مجاهد به او پاداش می‌رسد».

### باب (۴): مرز میان کوچک و بزرگ جهت اجازه یافتن و اجازه نیافتن برای جهاد

۱۱۱۴ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: عَرَضَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ فِي الْقِتَالِ، وَأَنَا ابْنُ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُجْزَنِي، وَعَرَضَنِي يَوْمَ الْخَنْدَقِ، وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَجَازَنِي، قَالَ نَافِعٌ: فَقَدِمْتُ عَلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ خَلِيفَةٌ، فَحَدَّثْتُهُ هَذَا الْحَدِيثَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا لَحَدٌّ بَيْنَ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، فَكُتِبَ إِلَى عُمَالِهِ أَنْ يَفْرَضُوا لِمَنْ كَانَ ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً، وَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَاجْعَلُوهُ فِي الْعِيَالِ. (م/۱۸۶۸)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ روز جنگ احد مرا که چهارده سال داشتم، ورننداز نمود و اجازه‌ی شرکت در جنگ نداد. همچنین روز جنگ خندق که پانزده ساله بودم ورننداز نمود و اجازه‌ی شرکت داد.

نافع می گوید: در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه نزد وی رفتم و این حدیث را برایش بیان نمودم. او گفت: این حدیث، مرز میان کوچک و بزرگ را تعیین می کند. پس نامه‌ای به استاندارانش نوشت که برای سپاهیان حقوق تعیین کنند که پانزده سال دارند و کسانی را که کمتر از پانزده سال دارند، جزو افراد خانواده بشمار آورند.

### باب (۵): قرآن نباید به سرزمین دشمن برده شود

۱۱۱۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يَنْهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ، مَخَافَةَ أَنْ يَنَالَهُ الْعَدُوُّ. (م/۱۸۶۹)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از بردن قرآن به سرزمین دشمن، منع فرمود؛ چرا که مبادا دشمن به آن، هتک حرمت کند.

### باب (۶): سفر کردن در هنگام سرسبزی و خشکسالی و شب گذراندن در راه

۱۱۱۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا سَافَرْتُمْ فِي الْخِصْبِ فَأَعْطُوا الْإِبِلَ حَظَّهَا مِنَ الْأَرْضِ، وَإِذَا سَافَرْتُمْ فِي السَّنَةِ فَأَسْرِعُوا عَلَيْهَا السَّيْرَ، وَإِذَا عَرَسْتُمْ بِاللَّيْلِ فَاجْتَنِبُوا الطَّرِيقَ، فَإِنَّهَا مَأْوَى الْهَوَامِّ بِاللَّيْلِ». (م/۱۹۲۶)



**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر در زمین سرسبز به سفر رفتید، بگذارید تا شتر سهمیه اش را از سبزه ها بخورد. و اگر هنگام قحط سالی و در زمین خشک و بی آب و علف به سفر رفتید، شتر را با شتاب ببرید. و اگر در شب خواستید استراحت نمایید، سر راه استراحت نکنید؛ زیرا راه در شب، محل حشرات است».

### باب (۷): سفر، بخشی از عذاب است

۱۱۱۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ نَوْمَهُ وَطَعَامَهُ وَشَرَابَهُ، فَإِذَا قَضَى أَحَدُكُمْ نَهْمَتَهُ مِنْ وَجْهِهِ فَلْيَعْجَلْ إِلَى أَهْلِهِ». (م/۱۹۲۷)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سفر، بخشی از عذاب است؛ زیرا انسان را از خوردن، نوشیدن و خوابیدن، باز می دارد. بنابراین، پس از انجام کار و برآورده ساختن نیاز، باید هر چه زودتر به خانه برگشت».

### باب (۸): کراهیت رفتن به خانه در شب، هنگام بازگشت از سفر

۱۱۱۸ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنْ يَطْرُقَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ لَيْلًا، يَتَخَوَّنُهُمْ أَوْ يَلْتَمِسُ عَثَرَاتِهِمْ. (م/۷۱۵)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از وارد شدن به خانه در شب، (بدون اطلاع قبلی) به هدف اطلاع یافتن از خیانت های اهل خانه یا جستجوی لغزشهایشان، منع فرمود.

۱۱۱۹ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كَانَ لَا يَطْرُقُ أَهْلَهُ لَيْلًا، وَكَانَ يَأْتِيهِمْ غَدْوَةً أَوْ عَشِيَّةً. (م/۱۹۲۸)

**ترجمه:** از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (در بازگشت از سفر)، هنگام شب، به خانه نمی رفت؛ بلکه صبح یا بعد از ظهر، به منزلش می رفت.

### باب (۹): دعا کردن قبل از جنگ و هجوم به دشمن

۱۱۲۰ — عَنْ ابْنِ عَوْنٍ رضی الله عنه قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى نَافِعٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الدُّعَاءِ قَبْلَ الْقِتَالِ؟ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ فِي أَوَّلِ الْإِسْلَامِ، قَدْ أَغَارَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَى

بَنَى الْمُصْطَلِقَ وَهُمْ غَارُونَ، وَأَنْعَمَهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ وَسَبَى سَبْيَهُمْ وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ - قَالَ يَحْيَى: أَحْسَبُهُ قَالَ: جُوَيْرِيَّةٌ - أَوْ قَالَ الْبَتَّةُ - ابْنَةُ الْحَارِثِ، وَحَدَّثَنِي هَذَا الْحَدِيثَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْجَيْشِ. (م/۱۷۳۰)

**ترجمه:** ابن عون رضی اللہ عنہ می گوید: نامه‌ای به نافع نوشتیم و از وی درباره‌ی فراخواندن به اسلام قبل از جنگ پرسیدیم. او در جوابم نوشت: فراخواندن و دعوت دادن، در اول اسلام بود. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قبیله‌ی بنی مصطلق را غافلگیر نمود و در حالی که چهارپایانشان مشغول آب خوردن بودند، به آنان، حمله نمود؛ جنگجویان آنها را به قتل رساند و زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت و در همان روز جویره دختر حارث رضی اللہ عنہ سهمیه‌ی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گردید.

راوی می گوید: این حدیث را برایم عبدالله بن رضی اللہ عنہ که در همان لشکر بود، بیان نمود.

### باب (۱۰): نامه‌های نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به پادشاهان و دعوت دادن آنان به سوی الله

۱۱۲۱ — عَنْ أَنَسٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم كَتَبَ إِلَى كِسْرَى، وَإِلَى قَيْصَرَ، وَإِلَى النَّجَاشِيِّ، وَإِلَى كُلِّ جَبَّارٍ، يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَلَيْسَ بِالنَّجَاشِيِّ الَّذِي صَلَّى عَلَيْهِ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم. (م/۱۷۷۴)

**ترجمه:** انس رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نامه‌ای به کسری (پادشاه ایران)، نامه‌ای به قیصر (پادشاه روم)، نامه‌ای به نجاشی (پادشاه حبشه) و نامه‌های به همه‌ی ستمگران نوشت و آنها را به سوی الله متعال، دعوت نمود. قابل یادآوری است که این پادشاه حبشه، آن پادشاهی نبود که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر او (غائبانه) نماز جنازه خواند.

### نامه‌ی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به هرقل و دعوت او به اسلام

۱۱۲۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہما: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخْبَرَهُ، مِنْ فِيهِ إِلَى فِيهِ، قَالَ انْطَلَقْتُ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا بِالشَّامِ، إِذْ جَاءَ بَكْتَابٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم إِلَى هِرَقْلَ: يَعْنِي عَظِيمَ الرُّومِ، قَالَ: وَكَانَ دِحْيَةُ الْكَلْبِيُّ جَاءَ بِهِ، فَدَفَعَهُ إِلَى عَظِيمٍ بُصْرَى، فَدَفَعَهُ عَظِيمٌ بُصْرَى إِلَى هِرَقْلَ، فَقَالَ هِرَقْلُ: هَلْ هَا هُنَا أَحَدٌ مِنْ قَوْمِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: فَدُعِيتُ فِي

نَفَرَ مِنْ قُرَيْشٍ، فَدَخَلْنَا عَلَى هِرْقَلٍ، فَاجْلَسْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ؟ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَقُلْتُ: أَنَا. فَاجْلَسُونِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَاجْلَسُوا أَصْحَابِي خَلْفِي، ثُمَّ دَعَا بَتَرَجُمَانِهِ فَقَالَ لَهُ: قُلْ لَهُمْ: إِنِّي سَأِلْتُ هَذَا عَنِ الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ، قَالَ: فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: وَائِمُ اللَّهُ، لَوْلَا مَخَافَةُ أَنْ يُؤْثَرَ عَلَى الْكَذِبِ لَكَذَبْتُ، ثُمَّ قَالَ لَتَرَجُمَانِهِ: سَلْهُ، كَيْفَ حَسَبُهُ فَيْكُمْ؟ قَالَ قُلْتُ: هُوَ فِينَا ذُو حَسَبٍ، قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهَمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: وَمَنْ يَتَّبِعُهُ؟ أَشَرَأُ النَّاسِ أَمْ ضَعَفَاؤُهُمْ؟ قَالَ، قُلْتُ: بَلْ ضَعَفَاؤُهُمْ، قَالَ: أَيْزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ قَالَ قُلْتُ: لَا، بَلْ يَزِيدُونَ، قَالَ: هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ، بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ، سَخِطَةً لَهُ؟ قَالَ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ؟ قَالَ قُلْتُ: تَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سَجَالًا يُصِيبُ مِنَّا وَنُصِيبُ مِنْهُ. قَالَ فَهَلْ يَعْدِرُ؟ قُلْتُ: لَا، وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لَا نَدْرِي مَا هُوَ صَانِعٌ فِيهَا، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا أَمَكَّنِي مِنْ كَلِمَةٍ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرَ هَذِهِ، قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ؟ قَالَ قُلْتُ: لَا، قَالَ لَتَرَجُمَانِهِ: قُلْ لَهُ: إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ حَسَبِهِ فَرَعَمْتَ أَنَّهُ فَيْكُمْ ذُو حَسَبٍ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي أَحْسَابِ قَوْمِهَا، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كَانَ فِي آبَائِهِ مَلِكٌ؟ فَرَعَمْتَ أَنْ لَا، فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ قُلْتُ رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ آبَائِهِ، وَسَأَلْتُكَ عَنْ أَتْبَاعِهِ، أَضَعَفَاؤُهُمْ أَمْ أَشَرَأُفُهُمْ؟ فَقُلْتُ: بَلْ ضَعَفَاؤُهُمْ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهَمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ فَرَعَمْتَ أَنْ لَا، فَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيدْعَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ ثُمَّ يَذْهَبَ فَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَهُ سَخِطَةً لَهُ؟ فَرَعَمْتَ أَنْ لَا، وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ إِذَا خَالَطَ بِشَاشَةَ الْقُلُوبِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ يَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ؟ فَرَعَمْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ حَتَّى يَتِمَّ. وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ فَرَعَمْتَ أَنَّكُمْ قَدْ قَاتَلْتُمُوهُ، فَتَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ سَجَالًا يَنَالُ مِنْكُمْ وَتَنَالُونَ مِنْهُ. وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْتَلَى ثُمَّ تَكُونُ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَعْدِرُ فَرَعَمْتَ أَنَّهُ لَا يَعْدِرُ. وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لَا تَعْدِرُ. وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ؟ فَرَعَمْتَ أَنْ لَا،

فَقُلْتُ: لَوْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ، قُلْتُ: رَجُلٌ أَتَمَّ بِقَوْلٍ قَبْلَهُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: بِمَ يَأْمُرُكُمْ؟ قُلْتُ يَأْمُرُنَا بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالْعَفَافِ، قَالَ: إِنْ يَكُنْ مَا تَقُولُ فِيهِ حَقًّا فَإِنَّهُ نَبِيٌّ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ، وَلَمْ أَكُنْ أَظُنُّهُ مِنْكُمْ، وَلَوْ أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلَصُ إِلَيْهِ لَأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ، وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَعَسَلْتُ عَنْ قَدَمَيْهِ، وَلَيُبَلِّغَنَّ مَلَكُهُ مَا تَحْتَ قَدَمَيَّ، قَالَ ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَهُ، فَإِذَا فِيهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ، سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلِمْ تَسْلِمًا، وَأَسْلِمِ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، وَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ الْأَرِسِينَ، وَ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۴] فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ ارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ عِنْدَهُ وَكَثُرَ اللَّعْطُ، وَأَمَرَ بَنَاهُ فَأَخْرَجْنَاهُ، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَصْحَابِي حِينَ خَرَجْنَا: لَقَدْ أَمَرَ أَمْرٌ ابْنُ أَبِي كَبْشَةَ، إِنَّهُ لَيَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الْأَصْفَرِ، قَالَ: فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ سَيُظْهِرُ، حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَى الْإِسْلَامِ. (م/ ۱۷۷۳)

**ترجمه:** ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: ابوسفیان رضی اللہ عنہ بطور مستقیم و شفاہی به من گفت: من در دوران آتش بسی که میان من و رسول الله ﷺ برقرار بود، به مسافرت رفتم. در شام بودم که نامه ای از طرف رسول الله ﷺ به هرقل پادشاه روم رسید. قابل یادآوری است که نامه را دحیه کلبی آورده بود و به امیر بصری داده بود و امیر بصری آنرا برای هرقل فرستاده بود. هرقل بعد از خواندن نامه گفت: آیا در سرزمین ما کسی از قبیله ای این شخص که فکر می کند، پیامبر است، وجود دارد؟ اطرافیاناش گفتند: بله. آنگاه مرا با چند نفر دیگر از قریش فراخواندند. ما نزد هرقل رفتیم. او ما را روبروی خود نشاند و گفت: کدام یک از شما با فردی که ادعای نبوت دارد، خویشاوندی نزدیکتری دارد؟

ابوسفیان می گوید: گفتم: من. پس مرا روبروی هرقل، و همراهانم را پشت سر من نشاندند. سپس هرقل، مترجم خود را خواست و به او گفت: به همراهان او بگو: می خواهم از این مرد درباره ی مردی که مدعی نبوت است، اطلاعاتی کسب کنم؛ اگر به من دروغ گفت، او را تکذیب کنید.

ابوسفیان می گوید: سوگند به الله، اگر از همراهانم نمی ترسیدم که مرا متهم به دروغگویی کنند، حتماً دروغ می گفتم. سپس هرقل به مترجمش گفت: از او پرس که: نسب او در میان شما چگونه است؟ گفتم: او در میان ما از نسب بالایی برخوردار است. گفت: آیا کسی از نیاکان او پادشاه بوده است؟ گفتم: خیر. پرسید: آیا قبل از این ادعایش، شما او را متهم به دروغگویی می کردید؟ گفتم: خیر. گفت: آیا اشراف و بزرگان از او پیروی می کنند یا فقرا و مستضعفان؟ جواب دادم: مستضعفان. گفت: آیا پیروانش هر روز بیشتر می شوند یا کمتر؟ گفتم: بیشتر می شوند. هرقل پرسید: آیا کسی که دین محمد را پذیرفته، به خاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده و از دینش برگشته؟ گفتم: خیر. گفت: آیا شما با او جنگیده اید؟ گفتم: بله. پرسید: نتیجه جنگ چه بوده است؟ جواب دادم: گاهی او پیروز شده و گاهی ما پیروز شده ایم. گفت: آیا پیمان شکنی می کند؟ گفتم: خیر، و در حال حاضر ما با وی پیمان صلحی بسته ایم و نمی دانیم که چه خواهد کرد؟ ابوسفیان می گوید: سوگند به الله، بجز جمله ی فوق، نتوانستم چیز دیگری علیه پیامبر بگویم.

هرقل گفت: آیا قبل از او، کسی دیگر چنین ادعایی کرده است؟ گفتم: خیر. سپس هرقل به مترجمش گفت: به ابوسفیان بگو: من از نسب او پرسیدم، تو اذعان نمودی که او در میان شما از نسب بالایی برخوردار است. و پیامبران اینگونه اند که از میان افراد دارای نسب مبعوث می شوند. پرسیدم: آیا کسی از نیاکان او پادشاه بوده است. گفتم: خیر. اگر چنین بود، می توانستم بگویم که او مدعی میراث پدران خویش است. پرسیدم: که پیروان او از ضعفا هستند یا از مستکبران. گفتم: از ضعفا هستند و پیروان انبیا هم از همین قشرند. و از تو پرسیدم که آیا قبل از این ادعایش، شما او را متهم به دروغگویی می کردید. پاسخ دادی: خیر. لذا یقین نمودم که کسی که با مردم، دروغ نگفته است، نمی تواند درباره ی الله، دروغ بگوید. از تو پرسیدم: آیا کسی که به دین او گراییده است، دوباره بخاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده است؟ باز هم جواب منفی بود. و ایمان هم همینگونه است هنگامی که در سویدا و وسط دل، جای گیرد. پرسیدم که با گذشت زمان، پیروانش افزایش می یابند یا کاهش. جواب دادی: افزایش می یابند. و این، صفت ایمان است تا اینکه کامل گردد. همچنین از تو پرسیدم که آیا شما با او جنگیده اید: جواب دادی که جنگیده ایم و گاهی او پیروز شده است و گاهی هم شما. و پیامبران اینگونه مورد آزمایش، قرار می گیرند؛ ولی سرانجام، آنان، پیروز خواهند شد. پرسیدم: آیا عهد شکنی می کند. گفتم:

خیر. آری، پیامبران، عهد شکنی نمی کنند. پرسیدم: آیا قبل از او کسی ادعای نبوت کرده است. جواب منفی دادی. اگر کسی قبل از او در میان شما، ادعای نبوت کرده بود، می توانستم بگویم او از همان مدعی قبلی تقلید می کند.

بعد از آن، هرقل گفت: به چه کارهایی شما را دستور می دهد؟ گفتم: به نماز، زکات، صله ی رحم و پاک دامنی امر می کند. گفت: اگر آنچه را که گفتم، حقیقت داشته باشد، او پیامبر است؛ من می دانستم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد؛ اما نمی دانستم که او از میان شما خواهد بود؛ اگر می دانستم که می توانم به او برسم، دیدارش را دوست داشتم. و اگر نزد ایشان می بودم، شخصاً پاهایش را می شستم؛ پادشاهی او به همین جای پاهایم خواهد رسید. ابوسفیان می گوید: سپس هرقل نامه ی رسول الله ﷺ را خواست و قرائت نمود؛ در آن نامه چنین نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از جانب محمد پیامبر الله به هرقل پادشاه روم: سلام بر کسی که هدایت را برگزیند. اما بعد: من شما را بسوی اسلام، دعوت می کنم. اگر دعوت اسلام را بپذیری، در امان خواهی بود و نزد الله متعال، پاداشی دو چندان خواهی داشت. و اگر (از قبول دعوت من) روی بگردانی، گناه رعیت و زیردستان بر گردن تو خواهد بود و ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَمْ إِلَّا تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۴] (ای اهل کتاب، بیاید به سوی چیزی که میان ما و شما مشترک است؛ به این معنا که بجز الله، کسی دیگر را نپرستیم و چیزی را با وی شریک قرار ندهیم و هیچ یک از ما دیگری را به جای الله متعال، پروردگار خود قرار ندهد. پس اگر روی گردانی کردند، بگویند: - ای اهل کتاب! - گواه باشید که ما مسلمانییم).

ابوسفیان می گوید: پس از اینکه هرقل، نامه را قرائت کرد، شلوغ شد و همه های بپا گردید و دستور صادر کرد و ما را از آنجا بیرون کردند. من خطاب به همراهانم گفتم: توجه کردید دین فرزند ابوکبشه (محمد) چنان پیشرفت کرده است که پادشاه زردپوستان (رومی ها) هم از آن به وحشت افتاده است. ابوسفیان می گوید: از همان زمان، یقین پیدا کردم که دین رسول الله ﷺ پیروز خواهد شد، تا اینکه الله متعال مرا مشرف به اسلام کرد.

**باب (۱۱): درباره‌ی دعای نبی اکرم ﷺ نزد الله متعال،  
و صبر و بردباری‌اش در برابر اذیت و آزار منافقان**

۱۱۲۳ — عن أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَكِبَ حِمَارًا، عَلَيْهِ إِكَافٌ، تَحْتَهُ قَطِيفَةٌ فَدَكِيَّةٌ، وَأَرْدَفَ وَرَاءَهُ أُسَامَةُ، وَهُوَ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَذَلِكَ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبْدَةَ الْأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ، فِيهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِيٍّ، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِيٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا تُعْبَرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ وَقَفَ فَنَزَلَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِيٍّ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، لَا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا، إِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا، فَلَا تُؤْذِنَا فِي مَجَالِسِنَا، وَارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ مِنَّا فَاقْصُصْ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: اغْشِنَا فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ، قَالَ: فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ، حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَتَوَاتَبُوا، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ، ثُمَّ رَكِبَ دَابَّتَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فَقَالَ: «أَيُّ سَعْدُ، أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ — يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِيٍّ — قَالَ: كَذَا وَكَذَا».

قَالَ: اغْفُ عَنْهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاصْفَحْ فَوَاللَّهِ، لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ الَّذِي أَعْطَاكَ، وَلَقَدْ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبَحِيرَةِ أَنْ يُتَوَجَّهُوا، فَيَعْصِبُوهُ بِالْعَصَابَةِ، فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ، شَرِقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ، فَعَفَا عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ.

(م/۱۷۹۸)

**ترجمه:** از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ قبل از جنگ بدر بر الاغی که زیر پالانش، چادری ساخت فدک وجود داشت، سوار شد و اسامه را نیز پشت سر خود، سوار کرد و به عیادت سعد بن عبادہ که در محله‌ی بنی حارث بن خزرج بسر می‌برد، رفت. در مسیر راه، از کنار مجلسی که در آن ترکیبی از مسلمانان، مشرکین بت پرست و یهودیان بود، گذشت. قابل یادآوری است که عبدالله بن ابی و عبدالله بن رواحه نیز در آن مجلس حضور داشتند. پس هنگامی که گرد و غبار الاغ به مجلس رسید، عبدالله بن ابی بینی‌اش را با چادرش گرفت و گفت: ما را گرد و خاک ندهید. رسول الله ﷺ به آنان سلام داد و توقف کرد و از مرکب، پایین آمد و آنان را بسوی الله دعوت نمود و بر آنان، قرآن تلاوت

کرد. عبدالله بن ابی بن سلول گفت: ای مرد! سخنانی بهتر از سخنان تو وجود ندارد؛ اگر آنها حق‌اند، پس ما را در مجالس ما، اذیت و آزار مرسان؛ بلکه به خانه‌ات برو و هر کس از ما که نزد تو آمد، برایش داستان سرایی کن. عبدالله بن رواحه گفت: یا رسول الله! سخنان را در مجالس ما بگو؛ چرا که ما آنها را دوست داریم.

راوی می‌گوید: در نتیجه، مسلمانان، مشرکین و یهود به یکدیگر ناسزا گفتند تا جایی که خواستند با هم درگیر شوند. و رسول الله ﷺ همچنان آنان را به آرامش دعوت می‌کرد.

سپس پیامبر اکرم ﷺ سوار مرکبش شد و به راهش ادامه داد تا اینکه به منزل سعد بن عبادہ رسید. در آنجا، خطاب به سعد فرمود: «ای سعد! آیا سخنان ابو حباب (عبدالله بن ابی) را شنیده‌ای؟ او چنین و چنان می‌گوید». سعد ﷺ گفت: یا رسول الله! او را ببخش و از او درگذر؛ سوگند به الله متعال، هنگامی که مردم مدینه، اتفاق کرده بودند تا او را تاج گذاری کرده و عمامه‌ای بر سر او بگذارند، الله متعال حق را به تو عنایت کرد. پس هنگامی که الله متعال با این حقی که بر تو نازل فرمود، نخواست این کار، عملی شود، لقمه برایش گلوگیر شد و برخوردی که از او مشاهده نمودی، بدین جهت بود. آنگاه رسول الله ﷺ او را بخشید.

### باب (۱۲): نهی از پیمان شکستن

۱۱۲۴ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لَوْاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْفَعُ لَهُ بِقَدَرِ غَدَرِهِ، أَلَا وَلَا غَادِرٌ أَعْظَمُ غَدْرًا مِنْ أَمِيرٍ عَامَّةٍ». (م/۱۷۳۸)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، هر فرد پیمان شکن، پرچمی دارد که به اندازه‌ی پیمان شکنی‌اش بالا برده می‌شود. آگاه باشید که خیانت هیچ پیمان شکنی به بزرگی پیمان شکنی امیر بزرگ نیست».

### باب (۱۳): وفای به عهد

۱۱۲۵ — عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا مَنَعَنِي أَنْ أَشْهَدَ بَدْرًا إِلَّا أَنِّي خَرَجْتُ أَنَا وَأَبِي، حُسَيْلٌ، قَالَ: فَأَخَذَنَا كُفَّارٌ قُرَيْشٍ، قَالُوا: إِنَّكُمْ تُرِيدُونَ مُحَمَّدًا؟ فَقُلْنَا: مَا نُرِيدُهُ، مَا نُرِيدُ إِلَّا الْمَدِينَةَ، فَأَخَذُوا مِنَّا عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ لَنَنْصَرِفَنَّ إِلَى الْمَدِينَةِ وَلَا نُقَاتِلُ مَعَهُ، فَأَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْنَاهُ الْخَبَرَ فَقَالَ: «انْصَرِفَا، نَفْسِي لَهُمْ بِعَهْدِهِمْ، وَنَسْتَعِينُ اللَّهَ عَلَيْهِمْ». (م/۱۷۸۷)



**ترجمه:** حذیفه بن یمان رضی الله عنه می گوید: علت عدم حضور من در غزوہ بدر این بود که من و پدرم حُسیل<sup>۱</sup> هنگام بیرون رفتن، توسط کفار قریش دستگیر شدیم. آنها گفتند: شما می خواهید به محمد ملحق شوید. ما گفتیم: نزد محمد نمی رویم؛ بلکه می خواهیم به مدینه برویم. آنگاه، ما را به عهد و پیمان الهی سوگند دادند که به مدینه برویم و همراه محمد در جنگ، شرکت نکنیم. ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتیم و ماجرا را برایش تعریف نمودیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برگردید؛ ما به پیمان آنان، عمل می کنیم و از الله متعال، علیه آنان، کمک می خواهیم».

### باب (۱۴): عدم آرزوی رویارویی با دشمن، و صبر و پایداری هنگام روبرو شدن

۱۱۲۶ — عَنْ أَبِي النَّضْرِ عَنْ كِتَابِ رَجُلٍ مِنْ أَسْلَمَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه، فَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، حِينَ سَارَ إِلَى الْحَرُورِيَّةِ، يُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ، فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا الْعَدُوَّ، يَنْتَظِرُ حَتَّى إِذَا مَالَتِ الشَّمْسُ قَامَ فِيهِمْ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ وَاسْأَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ». ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَقَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، وَمُجَرِّى السَّحَابِ، وَهَازِمَ الْأَحْزَابِ، اهْزِمْهُمْ وَأَنْصُرْنَا عَلَيْهِمْ». (م/۱۷۴۲)

**ترجمه:** ابونضر به نقل از نامه‌ی یکی از یاران نبی اکرم صلی الله علیه و آله از قبیله‌ی اسلم بنام عبدالله بن اوفی رضی الله عنه می گوید: او به عمر بن عبیدالله هنگام رفتن به سوی خوارج، نامه‌ای نوشت و به او اطلاع داد که: در یکی از روزها (روز جنگ احزاب) که رسول الله صلی الله علیه و آله با دشمن، روبرو گردید، منتظر ماند تا آفتاب، به سمت غروب، متمایل گردد؛ سپس برخاست و میان مردم، سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم! رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و از الله متعال، عافیت بخواهید؛ ولی اگر با دشمن، مواجه شدید، صبر کنید و بدانید که بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست». سپس چنین دعا کرد: «الهی! ای نازل کننده‌ی کتاب، ای حرکت دهنده‌ی ابرها و ای شکست دهنده‌ی احزاب! آنان را شکست بده و ما را بر آنها پیروز گردان».

<sup>۱</sup> حُسیل اسم پدر حذیفه، و یمان لقب او می باشد که به لقبش شهرت دارد.

### باب (۱۵): دعای علیه دشمن

فیه حدیث عبدالله بن ابی اوفی، و قد تقدم فی الباب قبله.

در این باره به حدیث فوق که روایت عبدالله بن ابی اوفی است، مراجعه کنید.

۱۱۲۷ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ تَشَاءَ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ». (م/۱۷۴۳)

**ترجمه:** از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ روز جنگ احد می فرمود: «الهی! اگر خواست و مشیت تو باشد، دیگر در روی زمین، پرستش نمی شوی».

(قابل یادآوری است که هدف از این جمله، طلب فتح و پیروزی است.) مترجم

### باب (۱۶): جنگ، فریکاری است

۱۱۲۸ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْحَرْبُ خِدْعَةٌ». (م/۱۷۳۹)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «جنگ، فریکاری است».

### باب (۱۷): کمک گرفتن از مشرکین در جنگ

۱۱۲۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ بَدْرٍ، فَلَمَّا كَانَ بِحَرَّةِ الْوَبَرَةِ أَدْرَكَهُ رَجُلٌ، قَدْ كَانَ يُذَكِّرُ مِنْهُ جُرْأَةً وَنَجْدَةً، فَفَرَحَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَوْهُ، فَلَمَّا أَدْرَكَهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: جِئْتُ لَأَتَّبِعَكَ وَأُصِيبَ مَعَكَ، قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؟». قَالَ: لَا، قَالَ: «فَارْجِعْ، فَلَنْ أَسْتَعِينَ بِمُشْرِكٍ». قَالَتْ: ثُمَّ مَضَى، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالشَّجَرَةِ أَدْرَكَهُ الرَّجُلُ، فَقَالَ لَهُ كَمَا قَالَ أَوَّلَ مَرَّةٍ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: كَمَا قَالَ أَوَّلَ مَرَّةٍ، قَالَ: «فَارْجِعْ فَلَنْ أَسْتَعِينَ بِمُشْرِكٍ». قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ فَأَدْرَكَهُ بِالْبَيْدَاءِ، فَقَالَ لَهُ كَمَا قَالَ أَوَّلَ مَرَّةٍ «تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؟» قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَانْطَلِقْ». (م/۱۸۱۷)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی بدر، حرکت کرد. و هنگامی که در مکانی بنام "حره الوبره" (چهار میلی مدینه) رسید، مردی که جرأت و شجاعتش سر زبانها بود، از راه رسید. یاران رسول الله صلی الله علیه و آله از دیدن او خوشحال شدند. هنگامی که آن مرد به رسول الله صلی الله علیه و آله رسید، گفت: آمده‌ام تا تو را همراهی کنم و با تو کشته شوم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به الله متعال و پیامبرش، ایمان می آوری؟» آن مرد گفت: خیر. فرمود: «پس برگرد؛ زیرا من از شخص مشرک، کمک نمی گیرم».

عایشه رضی الله عنها می گوید: آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله به راهش ادامه داد تا اینکه به ذو الحلیفه رسیدیم؛ دوباره همان مرد آمد و سخنان اولش را تکرار کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله هم همان پاسخ اولیه را به او داد و فرمود: «برگرد، زیرا من از شخص مشرک کمک نمی گیرم».

راوی میگوید: آن مرد برگشت. سپس دوباره در بیداء نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله مانند نخستین بار به او فرمود: «به الله متعال و پیامبرش، ایمان می آوری؟» آن مرد گفت: بلی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «پس حرکت کن» (و با ما بیا).

### باب (۱۸): بیرون رفتن زنان همراه جنگجویان

۱۱۳۰ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ أُمَّ سُلَيْمٍ اتَّخَذَتْ يَوْمَ حُنَيْنٍ خَنْجَرًا، فَكَانَ مَعَهَا، فَرَأَاهَا أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ أُمُّ سُلَيْمٍ مَعَهَا خَنْجَرٌ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَا هَذَا الْخَنْجَرُ؟» قَالَتْ: اتَّخَذْتُهُ، إِنْ دَنَا مِنِّي أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بَقَرْتُ بِهِ بَطْنَهُ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَضْحَكُ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اقْتُلْ مَنْ بَعْدَنَا مِنَ الطَّلَاقِ انْهَزَمُوا بِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَى وَأَحْسَنَ».

(م/۱۸۰۹)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: ام سلیم انصاری رضی الله عنها روز جنگ حنین، خنجر با خود، برداشت. ابوطلحه رضی الله عنه خنجر را دید و به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله! این ام سلیم است که خنجر با خود دارد. رسول الله صلی الله علیه و آله به ام سلیم فرمود: «این خنجر چیست؟» ام سلیم رضی الله عنها گفت: آنرا برداشتم تا اگر کسی از مشرکین به من نزدیک شود، شکمش را پاره کنم. رسول الله صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخنان، خندید. ام سلیم رضی الله عنها گفت: یا رسول الله! آزاد شدگانی را که در فتح مکه، مسلمان شدند، به قتل برسان؛ زیرا این آنان بودند که باعث شکست شما شدند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال کفایت نمود و احسان کرد».

۱۱۳۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ انْهَزَمَ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم وَأَبُو طَلْحَةَ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم مُجَوِّبٌ عَلَيْهِ بِحِجْفَةٍ، قَالَ: وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلًا رَامِيًا شَدِيدَ النَّزْعِ وَكَسَرَ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، قَالَ: فَكَانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ الْجَعْبَةُ مِنَ التَّبَلِ فَيَقُولُ: «انْثُرْهَا لِأَبِي طَلْحَةَ»، قَالَ: وَيُشْرِفُ نَبِيُّ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي لَا تُشْرِفَ لَا يُصِيبَكَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ، نَحْرِي دُونَ نَحْرِكَ، قَالَ: وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمَّ سُلَيْمٍ وَإِنَّهُمَا لَمُشَمَّرَتَانِ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا، تَنْقُلَانِ الْقِرْبَ عَلَى مُتُونِهِمَا، ثُمَّ تُفْرَغَانِهِ فِي أَفْوَاهِهِمْ، ثُمَّ تَرْجَعَانِ فَيَمْلَأْنِيهَا ثُمَّ تَجِيئَانِ تُفْرَغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَيَّ أَبِي طَلْحَةَ إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلَاثًا، مِنَ النَّعَاسِ. (م/۱۸۱۱)

**ترجمہ:** انس رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که مردم در روز احد از اطراف نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم پراکنده شدند، ابو طلحه پیشاپیش رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قرار داشت و با سپرش از ایشان، محافظت می کرد. او که تیر انداز ماهری بود، در آنروز، دو یا سه کمان، در دستش شکست. و هر شخصی که با جعبه‌ی تیری از کنارشان می گذشت، نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «آنها برای ابو طلحه بگذار». و هرگاه، نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم سرش را بلند می کرد تا به سوی دشمن، نگاه کند، ابو طلحه می گفت: ای پیامبر الله! پدر و مادرم فدایت؛ سرت را بالا مگیر؛ مبدا تیری از تیرهای دشمن به تو اصابت کند؛ سینه‌ام جلوی سینهات قرار دارد (سینه‌ام را برایت، سپر کرده‌ام)

راوی می گوید: همچنین در آن روز، عایشه دختر ابوبکر و ام سلیم انصاری رضی اللہ عنہما را دیدم که لباسهایشان را بالا زده بودند طوری که خلخالهای ساق پایشان را مشاهده می کردم (این حادثه قبل از نزول آیه حجاب بود). آنان مشک‌های آب را بر دوش خود حمل می کردند و به مردم، آب می دادند و بر می گشتند و دوباره آنها را پر از آب کرده و می آمدند و به مردم، آب می دادند. و در آنروز، به علت خواب آلودگی، دو یا سه بار، شمشیر از دست ابو طلحه به زمین افتاد.

۱۱۳۲ — عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رضی اللہ عنہا الْأَنْصَارِيَّةِ قَالَتْ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم سَبْعَ غَزَوَاتٍ، أَخْلَفُهُمْ فِي رِحَالِهِمْ، فَأَصْنَعُ لَهُمُ الطَّعَامَ، وَأُدَاوِي الْجَرَحَى، وَأَقُومُ عَلَى الْمَرْضَى. (م/۱۸۱۲)

**ترجمه:** ام عطیه رضی الله عنها می گوید: در هفت غزوه، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم؛ در محل اقامت آنان می ماندم، برای آنها غذا درست می کردم، زخمیها را مداوا می نمودم و بیماران را سرپرستی می کردم.

### باب (۱۹): نهی از کشتن زنان و کودکان در جنگ

۱۱۳۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: وَجَدَتِ امْرَأَةً مَقْتُولَةً فِي بَعْضِ تِلْكَ الْمَغَازِي، فَهَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَتْلِ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ. (م/۱۷۴۴)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در یکی از غزوات، زنی را دیدند که کشته شده بود. لذا رسول الله صلی الله علیه و آله از کشتن زنان و کودکان، منع فرمود.

### باب (۲۰): حکم کشته شدن فرزندان مشرکین هنگام شیخون زدن

۱۱۳۴ — عَنْ الصَّعْبِ بْنِ جَثَامَةَ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَنِ الذَّرَارِيِّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؟ يُبَيِّتُونَ فَيُصِيبُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ. فَقَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ». (م/۱۷۴۵)

**ترجمه:** صعب بن جثامه رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ی شیخون زدن بر مشرکین و کشته شدن زنان و کودکان آنان پرسیدند. فرمود: «زنان و کودکانشان جزو آنان هستند».

### باب (۲۱): قطع کردن نخل های دشمن و سوزاندن آنها

۱۱۳۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: قَطَعَ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ، وَحَرَّقَ، وَلَهَا يَقُولُ حَسَّانُ:

وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ      حَرِيقٌ بِالْبُؤَيْرَةِ مُسْتَطِيرٌ

وَفِي ذَلِكَ نَزَلَتْ: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْعَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [الحشر: ۵] الآية. (م/۱۷۴۶)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله درختان نخل بنی نضیر را قطع کرد و سوزاند و درباره ی همین ماجرا است که حسان می گوید:

وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ      حَرِيقٌ بِالْبُؤَيْرَةِ مُسْتَطِيرٌ

(برای سران بنی لوی - قریش - آسان شد که آتش شعله ور را در بویره بینند. و در همین باره این آیه نازل گردید: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَسَنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [حشر: ۵] یعنی: هر درخت خرمایی را که بریدید یا بر پایه‌ها و ریشه‌های خود بر جای گذاشتید به اجازه‌ی الله متعال بوده است.

### باب (۲۲): گرفتن غذا از سرزمین دشمن

۱۱۳۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغْفَلٍ رضی الله عنه قَالَ: أَصَبْتُ جَرَابًا مِنْ شَحْمِ يَوْمٍ خَيْرٍ، قَالَ: فَالْتَزِمْتُهُ، فَقُلْتُ: لَا أُعْطَى الْيَوْمَ أَحَدًا مِنْ هَذَا شَيْئًا، قَالَ: فَالْتَفَتُ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مُتَبَسِّمًا. (م/۱۷۷۲)

**ترجمه:** عبدالله بن مغفل رضی الله عنه می‌گوید: روز جنگ خیر، یک مشک چربی و پیه یافتیم و محکم به آن چسبیدم و گفتم: امروز هیچ کس را از این، چیزی نمی‌دهم. آنگاه صورتم را برگردانم، ناگهان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که تبسم بر لبانش نقش بسته بود.

### باب (۲۳): غنایم فقط برای این امت، حلال می‌باشد

۱۱۳۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لَا يَتَّبِعَنِي رَجُلٌ قَدْ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بِهَا، وَلَكَمَا يَبْنِي، وَلَا آخِرُ قَدْ بَنَى بُنْيَانًا، وَلَكَمَا يَرْفَعُ سُقْفَهَا، وَلَا آخِرُ قَدْ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خِلْفَاتٍ، وَهُوَ مُنْتَظِرٌ وَلَا دَهَاءَ، قَالَ: فَعَزَا، فَأَدْنَى لِلْقَرْيَةِ حِينَ صَلَاةِ الْعَصْرِ، أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ: أَنْتِ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيَّ شَيْئًا، فَحَبَسَتْ عَلَيْهِ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَجَمَعُوا مَا غَنَمُوا، فَأَقْبَلَتِ النَّارُ لِتَأْكُلَهُ، فَأَبَتْ أَنْ تَطْعَمَهُ، فَقَالَ: فَبَيْعُوا غُلُولُ، فَلْيَبِيعْنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ، فَبَايَعُوهُ، فَلَصِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ فِيكُمْ الْغُلُولُ، فَلْيَبِيعْنِي قَبِيلَتَكَ، فَبَايَعْتَهُ قَالَ: فَلَصِقَتْ بِيَدِ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ، فَقَالَ: فِيكُمْ الْغُلُولُ، أَنْتُمْ غَلَّيْتُمْ، قَالَ: فَأَخْرَجُوا لَهُ مِثْلَ رَأْسِ بَقَرَةٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: فَوَضَعُوهُ فِي الْمَالِ وَهُوَ بِالصَّعِيدِ، فَأَقْبَلَتِ النَّارُ فَأَكَلَتْهُ، فَلَمْ تَحِلَّ الْغَنَائِمُ لِأَحَدٍ مِنْ قَبْلِنَا، ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجْزَنَا، فَطَيَّبَهَا لَنَا». (م/۱۷۴۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از پیامبران (یوشع بن نون) می خواست به جنگی برود. پس به قومش گفت: هرکس که زنی را نکاح کرده ولی هنوز او را به خانه اش نیاورده یعنی عروسی نکرده است و می خواهد او را به خانه بیاورد، همچنین کسی که خانه ای ساخته و سقفش را نزده است، و کسی که گوسفند و شتری خریده است و منتظر زاییدن آنها می باشد، مرا همراهی نکند.»

سپس به راه افتاد. هنگام نماز عصر یا نزدیک به آن، به روستای مورد نظر (اریحا) نزدیک شد. پس خطاب به خورشید گفت: تو مأموری و من نیز مأمورم. بار الها! آن را برای ما ثابت نگهدار. پس خورشید، ثابت نگه داشته شد تا زمانی که الله متعال، او را پیروز گردانید و غنایم را جمع آوری نمود. آنگاه آتشی آمد تا آن اموال را بخورد و نابود کند. ولی به آنها نزدیک نشد.

آن پیامبر گفت: همانا در میان شما، سرقتی از مال غنیمت، صورت گرفته است. از هر قبیله، یک نفر با من، بیعت کند. هنگام بیعت، دست یک نفر از آنان به دست او چسبید. آن پیامبر گفت: سرقت توسط قبیله ی شما انجام گرفته است. قبیله ات باید با من بیعت کند. سرانجام، دست دو یا سه نفر از افراد آن قبیله، به دست او چسبید. یوشع بن نون گفت: شما سرقت کرده اید. آنگاه، آنان، چیزی مانند سر گاو را که از طلا ساخته شده بود، آوردند و آنجا گذاشتند. سپس آتش آمد و همه ی آن اموال را خورد و نابود ساخت. گفتنی است که غنایم برای هیچ کس قبل از ما حلال نبوده است. ولی الله متعال که ضعف و ناتوانی ما را دید، غنایم را برای ما حلال ساخت.»

### باب (۲۴): درباره ی غنایم

۱۳۸ — عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: نَزَلَتْ فِي أَرْبَعِ آيَاتٍ: أَصَبْتُ سَيْفًا فَأَتَى بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَفِّلْنِيهِ، فَقَالَ: «ضَعُهُ» ثُمَّ قَامَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «ضَعُهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهُ». ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: نَفِّلْنِيهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «ضَعُهُ». فَقَامَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَفِّلْنِيهِ، أَأَجْعَلُ كَمَنْ لَا غَنَاءَ لَهُ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «ضَعُهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهُ» قَالَ: فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [الأنفال: ۱] (م/ ۱۷۴۸)

**ترجمه:** مصعب بن سعد می گوید: پدرم گفت: درباره‌ی من چهار آیه نازل گردید: در یکی از غزوات، شمشیری بدستم افتاد؛ آنرا نزد رسول الله ﷺ آوردم و گفتم: یا رسول الله! آنرا به من ببخش. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آنرا بگذار». و هنگامی که برخاستم، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «از همان جایی که برداشته‌ای، بگذار». سعد دوباره گفت: یا رسول الله! آنرا به من ببخش. پیامبر فرمود: «آنرا بگذار». سعد دوباره برخاست و گفت: یا رسول الله! آنرا به من ببخش؛ آیا مرا مانند کسی قرار می‌دهید که به آن، نیاز ندارد (شجاعت کافی ندارد؟) باز هم نبی اکرم ﷺ فرمود: «آنرا از همان جایی که برداشته‌ای، بگذار». آنگاه این آیه نازل گردید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [انفال: ۱] (از تو در مورد غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: غنایم از آن الله متعال و پیامبر هستند).

### باب (۲۵): جایزه دادن به دسته‌های نظامی

۱۱۳۹ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَرِيَّةً إِلَى نَجْدٍ، فَخَرَجْتُ فِيهَا، فَأَصَبْنَا إِبِلًا وَغَنَمًا، فَبَلَغَتْ سُهْمَانُنَا اثْنَيْ عَشَرَ بَعِيرًا، وَنَفَلْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعِيرًا، بَعِيرًا. (م/۱۷۴۹)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ یک دسته‌ی نظامی به سوی نجد فرستاد که من نیز همراه آنان بودم. ما شتران و گوسفندان زیادی به غنیمت گرفتیم طوریکه سهم هر کدام از ما دوازده شتر شد. علاوه بر آن، رسول الله ﷺ به هر نفر از ما یک شتر به عنوان جایزه داد.

### باب (۲۶): تقسیم کردن غنایم به پنج قسمت

۱۱۴۰ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ كَانَ يُنْفِلُ بَعْضَ مَنْ يَبْعَثُ مِنَ السَّرَايَا، لِأَنْفُسِهِمْ خَاصَّةً، سِوَى قِسْمِ عَامَّةِ الْحَيْشِ، وَالْخُمْسُ فِي ذَلِكَ وَاجِبٌ كُلُّهُ. (م/۱۷۵۰)

**ترجمه:** از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ به بعضی از دسته‌های نظامی بجز تقسیم عمومی غنایم در میان سپاه، جایزه و بخشش عنایت می‌نمود. البته یک پنجم از میان همه‌ی این غنایم، واجب بود. (که به بیت المال تعلق گیرد).



## باب (۲۷): درباره‌ی عطا کردن اموال مقتول به قاتل (در جهاد)

۱۱۴۱ — عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ حُنَيْنٍ، فَلَمَّا اتَّفَقْنَا كَانَتْ لِلْمُسْلِمِينَ جَوْلَةٌ، قَالَ: فَرَأَيْتُمْ رَجُلًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ عَلَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَاسْتَدْرْتُ إِلَيْهِ حَتَّى أَتَيْتُهُ مِنْ وَرَائِهِ، فَضَرَبْتُهُ عَلَى حَبْلِ عَاتِقِهِ، وَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَضَمَّنِي ضَمَّةً وَجَدْتُ مِنْهَا رِيحَ الْمَوْتِ، ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ، فَأَرْسَلَنِي، فَلَحِقْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: مَا لِلنَّاسِ؟ فَقُلْتُ: أَمْرُ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ رَجَعُوا، وَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا لَهُ عَلَيْهِ يَبْنَةُ فَلَهُ سَلْبُهُ». قَالَ فَقُمْتُ فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي؟ ثُمَّ جَلَسْتُ، ثُمَّ قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ: فَقُمْتُ فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي؟ ثُمَّ جَلَسْتُ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ الثَّلَاثَةَ، فَقُمْتُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لَكَ؟ يَا أَبَا قَتَادَةَ؟» فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَلَبُ ذَلِكَ الْقَتِيلِ عِنْدِي، فَأَرْضِيهِ مِنْ حَقِّهِ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: لَاهَا اللَّهُ، إِذَا لَا يَعْمِدُ إِلَى أَسَدٍ مِنْ أَسَدِ اللَّهِ يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَعَنْ رَسُولِهِ، فَيُعْطِيكَ سَلْبَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَدَقَ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ». فَأَعْطَانِي، قَالَ: فَبِعْتُ الدَّرْعَ فَابْتَعْتُ بِهِ مَخْرَفًا فِي بَنِي سَلِمْةَ، فَإِنَّهُ لَأَوَّلُ مَالٍ تَأْتَلُّهُ فِي الْإِسْلَامِ. (م/۱۷۵۱)

**ترجمه:** ابو قتاده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: سال جنگ حنین، همراه رسول الله ﷺ بیرون رفتیم. هنگامی که روبروی هم قرار گرفتیم، مسلمانان به نوعی شکست خوردند. در این میان، مردی از مشرکین را دیدم که بر مردی از مسلمانان فایق آمده است (و می خواهد او را به قتل برساند) بسوی او رفتم و از پشت سرش دور زدم و ضربه ای به شانه اش زدم. او بسوی من آمد و آنقدر محکم مرا فشار داد که بوی مرگ را استشمام نمودم. آنگاه مرگ او را امان نداد و مرا رها کرد. بعد از آن، به عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رسیدم. او گفت: مردم را چه شده است؟ گفتم: این، کار الله متعال است. سرانجام، مردم برگشتند و رسول الله ﷺ نشست و فرمود: «هر کس، کافری را به قتل رسانده است، و برای این کارش، گواه دارد، اموال مقتول از آن اوست».

ابو قتاده می گوید: من برخاستم و گفتم: چه کسی برای من گواهی می دهد؟ و نشستم. بار دیگر، رسول الله ﷺ سخنش را تکرار کرد. باز هم من بلند شدم و گفتم: چه کسی برای من گواهی می دهد؟ و نشستم. رسول الله ﷺ برای سومین بار سخنش را تکرار کرد.

باز هم من برخاستم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابوقتاده! موضوع شما چیست؟» من داستان را برای پیامبر اکرم ﷺ تعریف کردم. در این هنگام، مردی از میان مردم گفت: یا رسول الله! راست می‌گویند؛ اموال آن مقتول، نزد من است؛ پس او را بجای این حقش، راضی بگردان. ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: نه، سوگند به الله، چنین نمی‌شود که شیری از شیران الله در راه الله بجنگد، آنگاه اموال مقتولش را به تو بدهند. رسول الله ﷺ فرمود: «راست می‌گویند؛ آن اموال را به او بده». آن مرد اموال مقتول را به من داد.

ابوقتاده رضی الله عنه می‌گوید: من زره او را فروختم و از پولش یک باغ از بنی سلمه خریدم. و این، اولین مالی بود که در اسلام بدست آوردم.

### باب (۲۸): دادن اموال مقتول به بعضی از قاتلان از روی اجتهاد

۱۱۴۲ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّهُ قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ، نَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَشِمَالِي، فَإِذَا أَنَا بَيْنَ غُلَامَيْنِ مِنَ الْأَنْصَارِ، حَدِيثَةَ أَسْنَانُهُمَا، تَمَنَّيْتُ لَوْ كُنْتُ بَيْنَ أَضْلَعٍ مِنْهُمَا، فَعَمَزَنِي أَحَدُهُمَا، فَقَالَ: يَا عَمَّ هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، وَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي؟ قَالَ: أُخْبِرْتُ أَنَّهُ يُسَبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَعَنَ رَأَيْتُهُ لَا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الْأَعْجَلُ مِنَّا، قَالَ: فَتَعَجَّبْتُ لِذَلِكَ، فَعَمَزَنِي الْآخَرُ فَقَالَ مِثْلَهَا، قَالَ: فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَزُولُ فِي النَّاسِ، فَقُلْتُ: أَلَا تَرَيَانِ؟ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي تَسْأَلَانِ عَنْهُ، قَالَ: فَابْتَدَرَاهُ، فَضَرَبَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا، حَتَّى قَتَلَاهُ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَاهُ، فَقَالَ: «أَيُّكُمَا قَتَلَهُ؟» فَقَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنَا قَتَلْتُهُ، فَقَالَ: «هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا؟» قَالَا: لَا، فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ فَقَالَ: «كِلَاكُمَا قَتَلَهُ». وَقَضَى بِسَلْبِهِ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْجَمُوحِ، وَالرَّجُلَانِ: مُعَاذُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْجَمُوحِ وَمُعَاذُ ابْنُ عَفْرَاءَ. (م/۱۷۵۲)

**ترجمه:** عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه می‌گوید: روز بدر در صف جهاد ایستاده بودم و به سمت راست و چپ خود، نگاه کردم متوجه شدم که میان دو نوجوان انصاری قرار دارم. آرزو کردم ای کاش! میان افراد قوی‌تری قرار می‌گرفتم. در این اثنا، یکی از آنها به پهلویم زد و گفت: عموجان! ابوجهل را می‌شناسی؟ گفتم: بلی، ای برادرزاده! با او چه کار داری؟

گفت: به من گفته‌اند که رسول خدا ﷺ را دشنام می‌دهد؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر او را ببینم، از او جدا نخواهم شد تا اجل هر یک از ما که نزدیک‌تر است، فرا رسد. از شنیدن این سخن، تعجب کردم. سپس، نوجوان دیگر، به پهلویم زد و همان سخنان نوجوان اول را به زبان آورد. بی‌درنگ، نگاهم به ابوجهل افتاد که در میان مردم، گشت می‌زد. گفتم: آیا او را می‌بینید؟ او همان کسی است که سراغش را از من گرفتید. در این هنگام، آندو بلافاصله با شمشیرهایشان به وی حمله کردند و با ضربات شمشیر، او را از پای در آوردند. سپس، نزد رسول الله ﷺ برگشتند و پیامبر اکرم ﷺ را از ماجرا آگاه ساختند. رسول الله ﷺ پرسید: «کدام یک از شما، او را به قتل رساند؟» هر یک از آنها گفت: من او را کشتم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آیا شمشیرهایتان را پاک کرده‌اید؟» گفتند: خیر. نبی اکرم ﷺ به شمشیرهایشان نگاه کرد و فرمود: «هر دوی شما او را کشته‌اید؛ و ساز و برگ جنگی او را به معاذ بن عمرو بن جموح، عنایت نمود». قابل ذکر است که یکی از آن دو نوجوان، معاذ بن عفرأ و دیگری، معاذ بن عمرو بن جموح بود.

#### باب (۲۹): ممنوع کردن اموال مقتول برای قاتل از روی اجتهاد

۱۱۴۳ — عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَتَلَ رَجُلٌ مِنْ حِمِيرٍ رَجُلًا مِنَ الْعَدُوِّ، فَأَرَادَ سَلْبَهُ، فَمَنَعَهُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَكَانَ وَالِيًا عَلَيْهِمْ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ، فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ لِيَخَالِدٍ: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تُعْطِيَهُ سَلْبَهُ؟» قَالَ: اسْتَكْثَرْتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ادْفَعْهُ إِلَيْهِ». فَمَرَّ خَالِدٌ بِعَوْفٍ فَجَرَّ بَرْدَانَهُ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ أَنْجَزْتُ لَكَ مَا ذَكَرْتُ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَعْصَبَ، فَقَالَ: «لَا تُعْطِيهِ يَا خَالِدُ، لَا تُعْطِيهِ يَا خَالِدُ، هَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي أُمْرَائِي؟ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَمَثَلُهُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَرْعَى إِبِلًا أَوْ غَنَمًا فَرَعَاهَا، ثُمَّ تَحَيَّنَ سَقِيهَا، فَأَوْرَدَهَا حَوْضًا، فَشَرَعَتْ فِيهِ فَشَرِبَتْ صَفْوَهُ وَتَرَكَتْ كَدْرَهُ، فَصَفْوَهُ لَكُمْ وَكَدْرَهُ عَلَيْهِمْ».

(م/۱۷۵۳)

**ترجمه:** از عوف بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که: یک مرد حمیری یک نفر از دشمن را به قتل رساند و خواهان ساز و برگ نظامی مقتول گردید. خالد بن ولید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ که فرمانده آنان بود، از دادن ساز و برگ نظامی مقتول به قاتل، خودداری کرد. عوف بن مالک خدمت رسول الله ﷺ آمد و او را از ماجرا باخبر ساخت. رسول اکرم ﷺ به خالد فرمود: «چرا این

کار را انجام ندادی؟» خالد گفت: یا رسول الله! فکر کردم بسیار زیاد است. رسول الله ﷺ فرمود: «به او بده». روزی، خالد از کنار عوف می‌گذشت. عوف ردای خالد را گرفت و به او گفت: آیا به سخنی که از رسول خدا ﷺ برایت نقل نمودم، نیازت را برآورده نمودم؟! رسول الله ﷺ سخن عوف را شنید و خشمگین شد و فرمود: «ای خالد! ساز و برگ نظامی مقتول را به قاتل مده؛ آیا فرماندهانم را می‌گذارید؟ مثال شما و آنان مانند مردی است که از او می‌خواهند تا شتران یا گوسفندان را بچرانند. او هم به مسئولیت خویش، عمل کرد. و چون، وقت آب دادن، فرا رسید، آنها را کنار حوض آب برد. آنها شروع به نوشیدن آب کردند و آبهای صاف و زلال را نوشیدند و فقط آب ته حوض که آلوده است باقی ماند. لذا آب صاف و زلال از آن شما و آلوده و ته مانده از آن فرماندهان و امیران است». (یعنی شما از خدمات آنان برخوردار می‌شوید و زحمت و مشکلات را آنان تحمل می‌کنند).

### باب (۳۰): دادن همه‌ی ساز و برگ نظامی قاتل به مقتول

۱۱۴۴ — عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَوَازَنَ، فَبَيْنَا نَحْنُ نَتَضَحَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ جَاءَ رَجُلٌ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ، فَأَنَاحَهُ، ثُمَّ انْتَرَعَ طَلْقًا مِنْ حَقَبِهِ فَقِيدَ بِهِ الْجَمَلَ، ثُمَّ تَقَدَّمَ يَتَغَدَّى مَعَ الْقَوْمِ، وَجَعَلَ يَنْظُرُ، وَفِينَا ضَعْفَةُ وَرَقَّةٌ فِي الظَّهْرِ، وَبَعْضُنَا مُشَاةٌ، إِذْ خَرَجَ يَشْتَدُّ، فَأَتَى جَمَلَهُ فَأَطْلَقَ قَيْدَهُ، ثُمَّ أَنَاحَهُ وَقَعَدَ عَلَيْهِ، فَأَنَارَهُ، فَاشْتَدَّ بِهِ الْجَمَلَ، فَاتَّبَعَهُ رَجُلٌ عَلَى نَاقَةٍ وَرَقَاءَ، قَالَ سَلَمَةُ: وَخَرَجْتُ أَشْتَدُّ، فَكُنْتُ عِنْدَ وَرَكِ النَّاقَةِ، ثُمَّ تَقَدَّمْتُ، حَتَّى كُنْتُ عِنْدَ وَرَكِ الْجَمَلِ، ثُمَّ تَقَدَّمْتُ حَتَّى أَخَذْتُ بِخِطَامِ الْجَمَلِ فَأَنْخَنْتُهُ، فَلَمَّا وَضَعَ رُكْبَتَهُ فِي الْأَرْضِ اخْتَرَطْتُ سَيْفِي فَضَرَبْتُ رَأْسَ الرَّجُلِ، فَنَدَرَ، ثُمَّ جِئْتُ بِالْجَمَلِ أَقْوَدُهُ، عَلَيْهِ رَحْلُهُ وَسِلَاحُهُ، فَاسْتَقْبَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ مَعَهُ، فَقَالَ: «مَنْ قَتَلَ الرَّجُلَ؟» قَالُوا: ابْنُ الْأَكْوَعِ، قَالَ: «لَهُ سَلْبُهُ أَجْمَعُ». (م/۱۷۵۴)

**ترجمه:** سلمه بن اکوع رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: در غزوه‌ی هوازن، همراه رسول الله ﷺ بودیم. هنگامی که ما با پیامبر اکرم ﷺ مشغول خوردن نهار بودیم، ناگهان یک مرد که بر شتر نر قرمزی سوار بود آمد و شترش را خوابانید و طنابی چرمین از جعبه‌اش بیرون کشید و شتر را قید کرد. آنگاه جلو آمد و با مردم، شروع به نهار خوردن نمود و اوضاع را می‌پایید. قابل یادآوری است که ما خسته و کوفته و ناتوان بودیم و تعدادی از ما پیاده بودند. آن مرد،

ناگهان و با عجله، بیرون دوید و خود را به شترش رساند و قیدش را باز کرد و خوابانید و بر آن سوار شد و آنرا حرکت داد. شتر به سرعت، حرکت کرد. مردی، با شتر ماده‌ی خاکستری سوار شد و به تعقیب او پرداخت. سلمه می‌گوید: من هم پیاده، به سرعت، حرکت کردم. ابتدا به سرین شتر ماده رسیدم. سپس از آن گذشتم و به کپل شتر نر رسیدم. آنگاه جلو رفتم و مهار شتر نر را گرفتم و آنرا بر زمین خواباندم. هنگامی که شتر زانوهایش را بر زمین زد، شمشیرم را از نیام بیرون کشیدم و گردنش را زدم. سرش به زمین افتاد. سپس شتر را با پالان و اسلحه، مهار کردم و آوردم. رسول الله ﷺ همراه مردم به استقبال من آمد و فرمود: «چه کسی آن مرد را به قتل رساند؟» مردم گفتند: فرزند اکوع. فرمود: «همه‌ی ساز و برگ نظامی آن مرد به او (فرزند اکوع) تعلق می‌گیرد».

### باب (۳۱): درباره‌ی جائزه دادن و مبادله‌ی اسیران جنگی

۱۴۵ — عَنْ إِيَّاسِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: غَزَوْنَا فَرَارَةَ وَعَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْنَا، فَلَمَّا كَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمَاءِ سَاعَةً، أَمَرَنَا أَبُو بَكْرٍ فَعَرَّسْنَا، ثُمَّ شَنَّ الْعَارَةَ، فَوَرَدَ الْمَاءَ فَقَتَلَ مَنْ قَتَلَ عَلَيْهِ، وَسَبَى وَأَنْظَرُ إِلَى عُنُقٍ مِنَ النَّاسِ، فِيهِمُ الذَّرَارِيُّ، فَخَشِيتُ أَنْ يَسْبِقُونِي إِلَى الْجَبَلِ، فَرَمَيْتُ بِهِمْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْجَبَلِ، فَلَمَّا رَأَوْا السَّهْمَ وَقَفُوا، فَجِئْتُ بِهِمْ أُسُوفُهُمْ، وَفِيهِمْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي فَرَارَةَ، عَلَيْهَا قِشْعٌ مِنْ أَدَمَ — قَالَ: الْقِشْعُ النَّطْعُ — مَعَهَا ابْنَةٌ لَهَا مِنْ أَحْسَنَ الْعَرَبِ، فَسُقْتُهُمْ حَتَّى أَتَيْتُ بِهِمْ أَبَا بَكْرٍ، فَنَفَّلَنِي أَبُو بَكْرٍ ابْنَتَهَا، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَمَا كَشَفْتُ لَهَا ثَوْبًا، فَلَقِينِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي السُّوقِ، فَقَالَ: «يَا سَلَمَةُ هَبْ لِي الْمَرْأَةَ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْجَبْتَنِي، وَمَا كَشَفْتُ لَهَا ثَوْبًا، ثُمَّ لَقِينِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْعَدِ فِي السُّوقِ فَقَالَ لِي: «يَا سَلَمَةُ هَبْ لِي الْمَرْأَةَ، لِلَّهِ أَبُوكَ». فَقُلْتُ: هِيَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ مَا كَشَفْتُ لَهَا ثَوْبًا، فَبَعَثَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ، فَفَدَى بِهَا نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، كَانُوا أُسْرُوا بِمَكَّةَ. (م/۱۷۵۵)

**ترجمه:** ایاس بن سلمه به روایت از پدرش می‌گوید: برای جنگ با قبیله‌ی فزاره رفتیم. در آن جنگ، ابوبکر صدیق رضی الله عنه طبق دستور رسول الله ﷺ امیر ما بود. هنگامی که میان ما و آبادی فزاره به اندازه‌ی یک ساعت راه، باقی مانده بود، ابوبکر رضی الله عنه دستور داد و ما آخر شب را در آنجا به استراحت پرداختیم. پس از آن، هجوم را آغاز نمود و تعدادی از آنان را

در کنار آب به قتل رساند و تعدادی را هم به اسارت گرفت. نگاه من به گروهی از مردم افتاد که زنان و کودکان هم در میان آنان بودند. ترسیدم که زودتر از من به کوه برسند. به همین خاطر، تیری میان آنان و کوه، پرتاب کردم. هنگامی که تیر را دیدند، ایستادند. آنها را جلو گرفتم و آوردم. در میان آنان، زنی از بنی فزاره همراه دخترش بود که آن دختر یکی از زیباترین دختران عرب به شمار می‌رفت. آنها را خدمت ابوبکر رضی الله عنه آوردم. ابوبکر رضی الله عنه آن دختر را به عنوان جایزه به من داد. به هر حال، ما به مدینه آمدیم و من با آن دختر، هم بستر نشدم. رسول الله صلی الله علیه و آله مرا در بازار دید و فرمود: «ای سلمه! آن دختر را به من ببخش». گفتم: یا رسول الله! سوگند به الله که او مورد پسند من واقع شد ولی با او همبستر نشده‌ام. فردای آنروز، دوباره، رسول الله صلی الله علیه و آله مرا در بازار دید و خطاب به من فرمود: «ای سلمه! الله متعال پدرت را بیامرزد؛ آن دختر را به من ببخش». گفتم: یا رسول الله! او را به تو بخشیدم؛ سوگند به الله که با او همبستر نشده‌ام. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله او را به عنوان فدیة در برابر آزادی اسیران مسلمانان در مکه برای اهل مکه فرستاد.

### باب (۳۲): سهمای مجاهدین و یک پنجم بیت المال به روستاهایی تعلق می‌گیرد که با جنگیدن، فتح شود

۱۱۴۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَيُّمَا قَرْيَةٍ أَتَيْتُمُوهَا وَأَقَمْتُمْ فِيهَا، فَسَهْمُكُمْ فِيهَا، وَأَيُّمَا قَرْيَةٍ عَصَتْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّ خُمْسَهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، ثُمَّ هِيَ لَكُمْ». (م/۱۷۵۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر روستایی که شما به آن، وارد شدید و در آن، سکونت کردید (بدون جنگ و خونریزی) سهم شما در آن هست.<sup>۱</sup> (یعنی حکم فئ را دارد و یک پنجم آن، از آن الله و رسول و فقرای مسلمین می‌باشد.) و هر روستایی از دستور الله و پیامبرش، نافرمانی کند (و با جنگ فتح شود) یک پنجم آن از آن الله و رسولش می‌باشد و آن سهم نیز به شما بر می‌گردد». (به مسلمانان فقیر و مستمند می‌رسد.)

<sup>۱</sup> یعنی به مسلمانان بر می‌گردد؛ چنانکه درباره‌ی زکات آمده است که: گرفته می‌شود و به شما بر می‌گردد؛ بدین معنا که به فقرای شما بر می‌گردد.

## باب (٣٣): حكم في (اموالى) كه بدون جنگ از كفار بدست مى آيد)

١١٤٧ — عن مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ رضي الله عنه قَالَ: أُرْسِلَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَجِئْتُهُ حِينَ تَعَالَى النَّهَارُ، قَالَ: فَوَجَدْتُهُ فِي بَيْتِهِ جَالِسًا عَلَى سَرِيرٍ، مُفَضِّيًا إِلَى رِمَالِهِ مُتَّكِمًا عَلَى وَسَادَةٍ مِنْ أَدَمَ، فَقَالَ لِي: يَا مَالُ، إِنَّهُ قَدْ دَفَّ أَهْلُ أُبَيَّاتٍ مِنْ قَوْمِكَ، وَقَدْ أَمَرْتُ فِيهِمْ بِرَضْخٍ، فَخُذْهُ فَاقْسِمْهُ بَيْنَهُمْ، قَالَ: قُلْتُ: لَوْ أَمَرْتُ بِهِذَا غَيْرِي؟ قَالَ: خُذْهُ، يَا مَالُ، قَالَ: فَجَاءَ يَرْفًا فَقَالَ: هَلْ لَكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ؟ فَقَالَ عُمَرُ: نَعَمْ، فَأَذِنَ لَهُمْ، فَدَخَلُوا، ثُمَّ جَاءَ. فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عَبَّاسٍ وَعَلِيٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَذِنَ لَهُمَا، فَقَالَ عَبَّاسٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا — وَ ذَكَرَ كَلَامًا — قَالَ: فَقَالَ الْقَوْمُ: أَجَلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَاقْضِ بَيْنَهُمْ وَأَرْحَهُمْ، فَقَالَ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ: يُخَيَّلُ إِلَيَّ أَنَّهُمْ قَدْ كَانُوا قَدَمُوهُمْ لِذَلِكَ، فَقَالَ عُمَرُ: اتَّيَدًا، أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً»؟ قَالُوا: نَعَمْ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْعَبَّاسِ وَعَلِيٍّ فَقَالَ: أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ أَتَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً»؟ قَالَا: نَعَمْ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ بِخَاصَّةٍ لَمْ يُخَصَّصْ بِهَا أَحَدًا غَيْرُهُ، قَالَ: ﷺ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ ﷺ [الحشر: ٧] مَا أَذْرَى هَلْ قَرَأَ الْآيَةَ الَّتِي قَبْلَهَا أَمْ لَا، قَالَ: فَقَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَكُمْ أَمْوَالَ بَنِي النَّضِيرِ، فَوَاللَّهِ مَا اسْتَأْثَرَ عَلَيْكُمْ، وَلَا أَخَذَهَا دُونَكُمْ، حَتَّى بَقِيَ هَذَا الْمَالُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْخُذُ مِنْهُ نَفَقَةَ سَنَةٍ، ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ أُسْوَةَ الْمَالِ، ثُمَّ قَالَ: أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ أَتَعْلَمُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، ثُمَّ نَشَدَ عَبَّاسًا وَعَلِيًّا بِمِثْلِ مَا نَشَدَ بِهِ الْقَوْمُ: أَتَعْلَمَانِ ذَلِكَ؟ قَالَا: نَعَمْ، قَالَ: فَلَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجِئْتُمَا، تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ، وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثُ امْرَأَتِهِ مِنْ أُبَيَّاهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً». فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ، ثُمَّ تَوَفَّى أَبُو بَكْرٍ، وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ، فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ

لِلْحَقِّ، فَوَلَّيْتُهَا، ثُمَّ جِئْتَنِي أَنْتَ وَهَذَا، وَأَنْتُمَا جَمِيعٌ، وَأَمْرُكُمَا وَاحِدٌ، فَقُلْتُمَا: ادْفَعُهَا إِلَيْنَا، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتُمْ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا عَلَى أَنْ عَلَيْكُمَا عَهْدُ اللَّهِ أَنْ تَعْمَلَا فِيهَا بِالَّذِي كَانَ يَعْمَلُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَخَذْتُمَاهَا بِذَلِكَ، قَالَ: أَكْذَلِكُ؟ قَالَا: نَعَمْ، قَالَ: ثُمَّ جِئْتُمَانِي لِأَقْضِيَ بَيْنَكُمَا، وَلَا وَاللَّهِ لَا أَقْضِي بَيْنَكُمَا بِغَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا فَرُدَّاهَا إِلَيَّ. (م/۱۷۵۷)

**ترجمه:** مالک بن اوس رضی اللہ عنہ می گوید: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ شخصی بدنبال من فرستاد. من هنگامی که خورشید بالا آمده بود، به خدمت رسیدم؛ ایشان بالای تختی از حصیر بدون اینکه زیراندازی داشته باشد، نشسته بود و بر بالشتی چرمین، تکیه زده بود. پس خطاب به من گفت: ای مالک! خانواده‌هایی از قوم شما شتابان نزد من آمدند. من دستور دادم تا اندکی مال به آنان بدهند. آن مال را بگیر و میان آنان، تقسیم کن. گفتم: اگر این مسئولیت را به فرد دیگری می‌سپردی، چقدر خوب بود. گفت: ای مالک! شما این کار را انجام دهید. بعد از آن، یرفاً (خدمتگذار عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ) آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! آیا به عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد اجازه‌ی ورود می‌دهید؟ عمر رضی اللہ عنہ گفت: بلی. پس آنان، اجازه یافتند و وارد شدند.

دوباره یرفاً آمد و گفت: آیا به علی و عباس رضی اللہ عنہما اجازه‌ی ورود می‌دهید؟ عمر گفت: بلی. لذا یرفاً به آنان، اجازه‌ی ورود داد. عباس گفت: ای امیر المؤمنین! میان من و این - و سخنی بزبان آورد - فیصله کن. کسانی که آنجا حضور داشتند، گفتند: بلی ای امیر المؤمنین! میان آنان فیصله کن تا راحت شوند.

مالک بن اوس می گوید: من فکر می‌کنم سایر صحابه نیز به همین خاطر، جلوتر آمده بودند. عمر رضی اللہ عنہ خطاب به آن دو نفر گفت: مقداری صبر کنید و مهلت دهید. آنگاه خطاب به حاضران گفت: شما را به معبودی که آسمان و زمین به اجازه‌ی او پابرجا هستند، سوگند می‌دهم، آیا شما اطلاع دارید که رسول الله ﷺ فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود؛ آنچه ما باقی می‌گذاریم، صدقه است»؟ گفتند: بلی. سپس چهره‌اش را به سوی علی و عباس رضی اللہ عنہما برگرداند و گفت: شما را به معبودی که آسمان و زمین به اجازه‌ی او استوارند، سوگند می‌دهم، آیا شما اطلاع دارید که رسول الله ﷺ فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود؛ آنچه ما باقی می‌گذاریم، صدقه است»؟ گفتند: بلی. عمر گفت: الله متعال خصوصیتی برای رسول



الله ﷺ قایل شد که بجز ایشان برای هیچ کس دیگری، قایل نگردید. الله متعال می فرماید: ﴿مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ [حشر: ۷] (چیزهایی را که الله متعال از اهالی این آبادیها (بدون جنگ و خونریزی) به پیامبرش ارزانی داشته است، از آن الله و پیامبر و خویشاوندان - پیامبر - و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می باشد).

- راوی می گوید: نمی دانم که آیهی قبل از این را هم خواند یا نه -

عمر بن خطاب ادامه داد: رسول الله ﷺ اموال بنی نضر را میان شما تقسیم نمود؛ به الله سوگند، ایشان خودش را بر شما ترجیح نداد و به تنهایی آنها را برنداشت تا اینکه (بعد از تقسیم) این مال، باقی ماند. بعد از آن، رسول الله ﷺ نفقه‌ی یک سالش را بر می داشت و باقیمانده‌ی آنرا طبق دستور (میان شما، فقرا و مستمندان) تقسیم می نمود. (ای مردم!) شما را به معبودی که آسمان و زمین به اجازہ‌ی او استوارند، سوگند می دهم، آیا این مطلب را می دانید؟ گفتند: بلی. آنگاه علی و عباس را نیز مانند افراد حاضر در جلسه، سوگند داد و گفت: آیا شما دو نفر هم این مطلب را می دانید؟ گفتند: بلی. سپس عمر بن خطاب ادامه داد و گفت: هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت، ابوبکر گفت: من جانشین رسول الله ﷺ هستم. پس شما دو نفر آمدید؛ و توی عباس میراث را از برادرزاده‌ات می خواستی و این علی هم میراث همسرش را از پدر، طلب کرد. ابوبکر ﷺ گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «از ما ارث برده نمی شود؛ آنچه ما باقی می گذاریم، صدقه است». پس شما او را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن دانستید؛ در حالی که الله متعال می داند که او راستگو، نیکوکار، هدایت یافته و پیرو حق بود. بعد از آن، ابوبکر وفات یافت و من جانشین رسول الله و ابوبکر شدم. شما مرا هم دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن دانستید؛ در حالی که الله متعال می داند که من راستگو، نیکوکار، هدایت یافته و پیرو حق هستم. به هر حال، سرپرستی به دست من افتاد. سپس شما و ایشان آمدید در حالی که با یکدیگر وحدت داشتید و یک ادعا داشتید. و گفتید: آنها را به ما بدهید. من گفتم: اگر می خواهید به شما می دهم به شرطی که با الله متعال پیمان ببندید که در این اموال مانند رسول الله ﷺ تصرف می نمایید. شما بر این پیمان، اموال را تحویل گرفتید؛ آیا اینگونه نیست؟ گفتند: بلی. عمر بن خطاب گفت: هم اکنون هم نزد من آمده‌اید تا میان شما فیصله نمایم؛ نه، سوگند به الله که تا قیام قیامت، فیصله‌ی دیگری میان شما نخواهم کرد؛ اگر توانایی اداره‌ی آنها را ندارید، به من برگردانید.

١١٤٨ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ، وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْمَالِ». وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا أَعْمَلَنَّ فِيهَا، بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ شَيْئًا، فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، قَالَ: فَهَجَرْتُهُ، فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُؤْفَيْتَ، وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ، وَصَلَّى عَلَيْهَا عَلِيُّ، وَكَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهَةٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ اسْتَنَكَرَ عَلِيُّ وَجُوهَ النَّاسِ، فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ، وَلَمْ يَكُنْ بَايَعَ تِلْكَ الْأَشْهُرَ، فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ: أَنْ ائْتِنَا، وَلَا يَأْتِنَا مَعَكَ أَحَدٌ — كَرَاهِيَةً مَحْضَرِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ — فَقَالَ عُمَرُ، لِأَبِي بَكْرٍ: وَاللَّهِ لَا تَدْخُلَ عَلَيْهِمْ وَحْدَكَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَمَا عَسَاهُمْ أَنْ يَفْعَلُوا بِي، إِنِّي وَاللَّهِ لَا تَبْتَغِيهِمْ، فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ، فَتَشَهَّدَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا، يَا أَبَا بَكْرٍ فَضِيلَتَكَ وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ، وَلَمْ نَنْفُسْ عَلَيْكَ خَيْرًا سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ، وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ، وَكُنَّا نَحْنُ نَرَى لَنَا حَقًّا لِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَزَلْ يُكَلِّمُ أَبَا بَكْرٍ حَتَّى فَاضَتْ عَيْنَا أَبِي بَكْرٍ، فَلَمَّا تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لِقَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي، وَأَمَّا الَّذِي شَجَرَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ، فَإِنِّي لَمْ أَلْ فِيهِ عَنِ الْحَقِّ، وَلَمْ أَتْرُكْ أَمْرًا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُهُ فِيهَا إِلَّا صَنَعْتُهُ، فَقَالَ عَلِيُّ لِأَبِي بَكْرٍ: مَوْعِدُكَ الْعَشِيَّةَ لِلْبَيْعَةِ، فَلَمَّا صَلَّى أَبُو بَكْرٍ صَلَاةَ الظُّهْرِ، رَفَعَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَتَشَهَّدَ، وَذَكَرَ شَأْنَ عَلِيٍّ وَتَخَلُّفَهُ عَنِ الْبَيْعَةِ وَعُذْرَهُ بِالَّذِي اعْتَذَرَ إِلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ، وَتَشَهَّدَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ فَعَظَّمَ حَقَّ أَبِي بَكْرٍ، وَأَنَّهُ لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى الَّذِي صَنَعَ نَفَاسَةً عَلَى أَبِي بَكْرٍ، وَلَا إنْكَارًا لِلَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ، وَلَكِنَّا كُنَّا نَرَى لَنَا فِي الْأَمْرِ نَصيبًا، فَاسْتَبَدَّ عَلَيْنَا بِهِ، فَوَجَدْنَا فِي أَنْفُسِنَا، فَسَّرَ بِذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ، وَقَالُوا: أَصَبْتَ، فَكَانَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى عَلِيٍّ قَرِيبًا، حِينَ رَاجَعَ الْأَمْرَ الْمَعْرُوفَ. (م/١٧٥٩)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله فردی را نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد و از او خواست تا اموالی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه به ارث برده و همچنین فدک را به او بدهد. ابوبکر رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از ما ارث برده نمی شود؛ آنچه ما باقی گذاشته ایم، صدقه است؛ اهل بیت محمد از این اموال، استفاده می کنند». سوگند به الله که من هیچ چیز از صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله را از وضعیتی که در دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته اند، تغییر نمی دهم و به همان روش رسول الله صلی الله علیه و آله در آنها تصرف می نمایم. لذا ابوبکر رضی الله عنه نپذیرفت که به فاطمه رضی الله عنها چیزی بدهد. بعد از آن، فاطمه رضی الله عنها بر ابوبکر، خشمگین شد و او را ترک کرد و با او سخن نگفت تا اینکه فوت نمود. قابل یادآوری است که فاطمه رضی الله عنها بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله شش ماه زنده ماند. و هنگامی که فوت نمود، شوهرش، علی بن ابی طالب رضی الله عنه، شبانه بدون اینکه ابوبکر را اطلاع دهد، بر او نماز جنازه خواند و او را دفن نمود. در دوران حیات فاطمه رضی الله عنها علی رضی الله عنه در میان مردم از جایگاه خوبی برخوردار بود. اما بعد از وفات ایشان، علی رضی الله عنه متوجه شد که چهره های مردم نسبت به وی تغییر کرده است. لذا به فکر آشتی و بیعت با ابوبکر افتاد؛ چرا که در این مدت، بیعت نکرده بود. لذا شخصی نزد ابوبکر فرستاد و از وی خواست تا نزدش بیاید و چون آمدن عمر را ناپسند می داشت، متذکر شد که هیچ کس همراه شما نیاید. عمر به ابوبکر گفت: سوگند به الله که نباید تنها نزد آنان بروی. ابوبکر گفت: با من چه کار خواهند کرد. به الله سوگند که نزد آنان خواهم رفت. آنگاه ابوبکر رضی الله عنه نزد آنان رفت. علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از به زبان آوردن شهادتین گفت: ای ابوبکر! ما فضایل و خوبی هایی را که الله متعال به تو عنایت کرده است بخوبی می دانیم، و بخاطر خیری (خلافتی) که الله متعال آنرا به تو عنایت نموده حسادت نمی ورزیم. ولی شما در امر خلافت، خودسرانه عمل کردید و با ما مشورت نکردید. ما به خاطر خویشاوندی و قرابتی که با رسول الله صلی الله علیه و آله داشتیم، برای خودمان حقی قایل بودیم. و آنقدر با ابوبکر رضی الله عنه صحبت کرد که اشک از چشمان ابوبکر جاری شد.

بعد از آن، هنگامی که ابوبکر شروع به صحبت کردن نمود، گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من خویشاوندان رسول الله صلی الله علیه و آله را بیشتر از خویشاوندان خودم دوست دارم. درباره ی اختلافی که میان من و شما به خاطر این اموال، اتفاق افتاد، باید بگویم که من در اجرای حق، کوتاهی نکردم؛ در همه ی کارها فقط همان کاری را انجام

می‌دادم که رسول الله ﷺ انجام می‌داد. آنگاه علی به ابوبکر گفت: وعده‌ی ما برای بیعت بعد از زوال می‌باشد. آنگاه ابوبکر بعد از خواندن نماز ظهر، بالای منبر رفت و شهادتین را به زبان آورد و مقام و منزلت علی را یادآوری نمود و درباره‌ی عقب ماندن وی از بیعت و عذری را که برایش بیان کرده بود، صحبت نمود و در پایان هم از الله متعال، مغفرت خواست. سپس علی بن ابی طالب بعد از شهادتین، حق ابوبکر را بزرگ شمرد و گفت: انگیزه‌ام از تأخیر در بیعت، حسادت به ابوبکر و انکار فضایی که الله متعال بوسیله آنها او را برتر گردانده است، نبود؛ ولی ما معتقد بودیم که در امر خلافت بهره‌ای داریم اما خودسرانه تصمیم گرفته شد و با ما مشورت نشد؛ لذا ما ناراحت شدیم. مسلمانان از این سخنان، خوشحال شدند و گفتند: حق با تو است. بعد از آن هنگامی که علی ﷺ به آن کار خوب (خلافت ابوبکر) رجوع نمود، مسلمانان به او بسیار نزدیک شدند.

۱۱۴۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا، مَا تَرَكَتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُتُونَةِ عَامِلِي، فَهُوَ صَدَقَةٌ». (م/۱۷۶۰)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «وارثان (باز ماندگان) من، دینار و درهمی تقسیم نمی‌کنند، آنچه من از خود، بجای گذاشتم، بعد از نفقه‌ی همسرانم و پرداخت مزد کارگرانم، صدقه به شمار می‌رود».

#### باب (۳۴): سهم اسب سوار و فرد پیاده از اموال غنیمت

۱۱۵۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَسَمَ فِي النَّفْلِ: لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ، وَلِلرَّجُلِ سَهْمًا. (م/۱۷۶۲)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ به اسب اسوار دو سهم، و به فرد پیاده یک سهم از اموال غنیمت، داد.

#### باب (۳۵): زنان در اموال غنیمت، سهمی ندارند ولی به آنان، اندکی از آنها داده می‌شود و حکم کشتن کودکان در جنگ

۱۱۵۱ — عَنْ يَزِيدَ بْنِ هُرْمُزٍ: أَنَّ نَجْدَةَ كَتَبَتْ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ يَسْأَلُهُ عَنْ خَمْسٍ خِلَالٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَوْلَا أَنَّ أَكْثَرَكُمْ عِلْمًا مَا كَتَبْتُ إِلَيْهِ، كَتَبْتُ إِلَيْهِ نَجْدَةُ: أَمَّا بَعْدُ، فَأَخْبِرْنِي هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغْزُو بِالنِّسَاءِ؟ وَهَلْ كَانَ يَضْرِبُ لَهُنَّ بِسَهْمٍ؟ وَهَلْ

كَانَ يَقْتُلُ الصَّبِيَّانَ؟ وَمَتَى يَنْقَضِي يَتِيمُ الْيَتِيمِ؟ وَعَنِ الْخُمْسِ لِمَنْ هُوَ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَتَبْتَ تَسْأَلُنِي هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغْزُو بِالنِّسَاءِ؟ وَقَدْ كَانَ يَغْزُو بِهِنَّ فَيُدَاوِينَ الْجَرْحَى وَيُحْدِثِينَ مِنَ الْغَنِيمَةِ، وَأَمَّا بِسَهْمٍ فَلَمْ يَضْرِبْ لَهُنَّ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَقْتُلُ الصَّبِيَّانَ، فَلَا تَقْتُلِ الصَّبِيَّانَ، وَكَتَبْتَ تَسْأَلُنِي: مَتَى يَنْقَضِي يَتِيمُ الْيَتِيمِ؟ فَلَعَمْرِي إِنَّ الرَّجُلَ لَتَنَبَّأَ لِحَيَّتِهِ وَإِنَّهُ لَضَعِيفٌ الْأَخْذُ لِنَفْسِهِ، ضَعِيفُ الْعَطَاءِ مِنْهَا، فَإِذَا أَخَذَ لِنَفْسِهِ مِنْ صَالِحِ مَا يَأْخُذُ النَّاسُ، فَقَدْ ذَهَبَ عَنْهُ الْيَتِيمُ، وَكَتَبْتَ تَسْأَلُنِي عَنِ الْخُمْسِ لِمَنْ هُوَ؟ وَإِنَّا كُنَّا نَقُولُ: هُوَ لَنَا، فَأَبَى عَلَيْنَا قَوْمُنَا ذَلِكَ. (م/۱۸۱۲)

**ترجمه:** یزید بن هرمز می گوید: نجده نامه‌ای به ابن عباس رضی الله عنه نوشت و از او درباره‌ی پنج چیز پرسید. ابن عباس رضی الله عنه گفت: اگر بیم کتمان علم نمی‌رفت، جواب او را نمی‌دادم.<sup>۱</sup>

نجده در نامه‌اش نوشت اما بعد: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله زنان را به جهاد می‌برد؟ و آیا به آنان سهمی از مال غنیمت می‌داد؟ و آیا کودکان را می‌کشت؟ و چه هنگام حکم یتیم بودن یک شخص به پایان می‌رسد؟ و یک پنجم مال غنیمت به چه کسی تعلق می‌گیرد؟

ابن عباس رضی الله عنه در جوابش نوشت: در نامه‌ات پرسیده‌ای که آیا رسول الله صلی الله علیه و آله زنان را به جهاد می‌برد؟ بلی، رسول الله صلی الله علیه و آله زنان را برای مداوای افراد زخمی به جهاد می‌برد؛ ولی سهمی از غنیمت به آنان نمی‌داد؛ بلکه فقط اندکی از اموال غنیمت به عنوان عطیه و بخشش به آنان عنایت می‌نمود. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کودکان را به قتل نمی‌رساند. پس تو هم کودکان را به قتل مرسان.

همچنین در نامه‌ات پرسیده‌ای که چه هنگامی حکم یتیم بودن شخص به پایان می‌رسد؟ تاکید می‌کنم که گاهی ریش شخص، ظاهر می‌شود؛ ولی در عین حال، او در داد و ستد خود ضعیف است و مصلحتش را نمی‌داند؛ پس هنگامی که مصلحت خود را مانند سایر مردم دانست، حکم یتیم بودن از وی برطرف می‌گردد.

همچنین در نامه‌ات پرسیده‌ای که خمس (یک پنجم اموال غنیمت) به چه کسی تعلق می‌گیرد؟ ما (بنی هاشم) معتقد بودیم که به ما تعلق می‌گیرد؛ اما قوم ما آنرا نپذیرفتند. (و گفتند که بطور مشخص به شما تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه بر اساس مصلحت، مصرف می‌شود).

<sup>۱</sup> چون نجده از خوارج بود، ابن عباس نمی‌خواست جوابش را بدهد؛ ولی از ترس اینکه مبادا باعث کتمان علم گردد، پاسخ داد.

## باب (۳۶): رها کردن اسیران و منت گذاشتن بر آنان

۱۱۵۲ — عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: بعث رسول الله ﷺ خيلاً قبل نجد، فجاءت برجل من بني حنيفة يقال له: ثمامة بن أثال، سيد أهل اليمامة، فربطوه بسارية من سواري المسجد، فخرج إليه رسول الله ﷺ فقال: «ماذا عندك يا ثمامة؟» فقال: عندي يا محمد خير، إن تقتل تقتل ذا دم، وإن تنعم تنعم على شاكِر، وإن كنت تريد المال فسل تُعط منه ما شئت، فتركه رسول الله ﷺ حتى كان بعد الغد، فقال: «ما عندك؟ يا ثمامة؟» قال: ما قلت لك، إن تنعم تنعم على شاكِر، وإن تقتل تقتل ذا دم، وإن كنت تريد المال فسل تُعط منه ما شئت فتركه رسول الله ﷺ حتى كان من الغد، فقال: «ماذا عندك؟ يا ثمامة؟» فقال: عندي ما قلت لك، إن تنعم تنعم على شاكِر، وإن تقتل تقتل ذا دم، وإن كنت تريد المال فسل تُعط منه ما شئت، فقال رسول الله ﷺ: «أطلقوا ثمامة». فانطلق إلى نخل قريب من المسجد فاغتسل، ثم دخل المسجد فقال: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، يا محمد، والله ما كان على الأرض وجه أبغض إلي من وجهك، فقد أصبح وجهك أحب الوجوه كلها إلي، والله ما كان من دين أبغض إلي من دينك، فأصبح دينك أحب الدين كله إلي، والله ما كان من بلد أبغض إلي من بلدك، فأصبح بلدك أحب البلاد كلها إلي، وإن خيلك أخذتني وأنا أريد العمرة، فماذا ترى؟ فبشره رسول الله ﷺ وأمره أن يعتمر، فلما قدم مكة قال له قائل: أصبوت؟ فقال: لا، ولكني أسلمت مع رسول الله ﷺ ولا والله، لا يأتيكم من اليمامة حبة حنطة حتى يأذن فيها رسول الله ﷺ. (م/ ۱۷۶۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ تعدادی اسب سوار به سوی نجد فرستاد. آنان یک مرد از طایفه بنی حنیفه را که ثمامه بن اثال، نام داشت و سردار مردم یمامه بود، آوردند و به یکی از ستونهای مسجد، بستند. در این اثنا، رسول الله ﷺ به سوی او رفت و فرمود: «ای ثمامه! چه چیزی همراه خود داری؟» (فکر می کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟) ثمامه گفت: ای محمد! نزد من، خیر است؛ اگر مرا به قتل برسانی، انسان شریف و محترمی را کشته ای که قومش خون او را خواهند گرفت. (با اینکه کسی را کشته ای که

مستحق قتل است.) و اگر منت بگذاری (و مرا آزاد کنی) بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای. و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را تا فردا به حال خود، رها نمود. آنگاه به او فرمود: «فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟» او گفت: همان که به تو گفتم؛ اگر منت بگذاری، بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای اگر مرا به قتل برسانی، انسان شریف و محترمی را کشته‌ای که قومش خون او را خواهند گرفت. (یا اینکه کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است.) و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن. باز هم رسول الله صلی الله علیه و آله او را تا فردا به حال خود، رها ساخت. آنگاه، به او فرمود: «فکر می‌کنی با تو چگونه رفتار خواهم کرد؟» او گفت: همان چیزی که به تو گفتم؛ اگر منت بگذاری، بر انسان سپاسگذاری منت گذاشته‌ای و اگر مرا به قتل برسانی، انسان شریف و محترمی را کشته‌ای که قومش خون او را خواهند گرفت. (یا اینکه کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است.) و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ثمامه را آزاد کنید». آنگاه، او به نخلستانی که نزدیک مسجد بود، رفت و غسل کرد و برگشت و وارد مسجد شد و گفت: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، فرستاده‌ی الله است؛ ای محمد! سوگند به الله که چهره‌ای منفورتر از چهره‌ی شما برای من در روی زمین، وجود نداشت؛ ولی امروز، چهره‌ای محبوب‌تر از چهره‌ی تو نزد من وجود ندارد؛ سوگند به الله که دینی منفورتر از دین تو نزد من وجود نداشت و هم‌اکنون، دین تو پسندیده‌ترین دین نزد من است؛ سوگند به الله که شهری مبعوض‌تر از شهر تو نزد من وجود نداشت ولی امروز، شهر تو محبوب‌ترین شهرها نزد من است؛ اسب سواران شما مرا در حالی دستگیر کردند که قصد عمره داشتم، نظر شما چیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله به او بشارت داد و امر کرد تا عمره، بجای آورد. پس هنگامی که به مکه رفت، شخصی به او گفت: بی‌دین شده‌ای؟ ثمامه گفت: خیر، بلکه توسط رسول الله؛ محمد صلی الله علیه و آله؛ مسلمان شده‌ام و سوگند به الله، تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه ندهد، دانه‌ای گندم از یمامه، برای شما نخواهد آمد.

### باب (۳۷): جلای وطن کردن یهود از مدینه

۱۱۵۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ، إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ»، فَخَرَجْنَا مَعَهُ، حَتَّى جِئْنَاهُمْ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَنَادَاهُمْ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ يَهُودَ اسْلِمُوا تَسْلَمُوا»، فَقَالُوا: قَدْ بَلَغْتَ يَا أَبَا

الْقَاسِمِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَلِكَ أُرِيدُ، أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا»، فَقَالُوا: قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَلِكَ أُرِيدُ»، فَقَالَ لَهُمُ الثَّالِثَةُ، فَقَالَ: «اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَأَنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِيَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِيعْهُ، وَإِلَّا فاعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ». (م/۱۷۶۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: روزی، ما در مسجد بودیم که رسول الله صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و فرمود: «به سوی یهودیان حرکت کنید». ما همراه ایشان به راه افتادیم تا اینکه به یهودیان رسیدیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنان را صدا زد و فرمود: «ای یهودیان! مسلمان شوید تا در امان بمانید». یهودیان گفتند: ای ابو القاسم! شما پیامتان را رساندید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هدفم این بود که شما اعتراف کنید؛ مسلمان شوید تا در امان بمانید». یهودیان دوباره گفتند: ای ابوالقاسم! شما پیام خود را رساندید. رسول الله صلی الله علیه و آله بار دیگر فرمود: «هدفم این بود که شما اعتراف کنید». و سخنش را برای بار سوم، تکرار نمود؛ آنگاه فرمود: «بدانید که زمین از آن الله و پیامبرش می باشد؛ پس هر کس، در برابر زمینش به چیزی دست می یابد، آنرا بفروشد؛ در غیر این صورت، بدانید که زمین از آن الله و پیامبرش می باشد».

#### باب (۳۸): بیرون کردن یهود و نصارا از شبه جزیره ی عربستان

۱۱۵۴ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، حَتَّى لَا أَدْعَى إِلَّا مُسْلِمًا». (م/۱۷۶۷)

**ترجمه:** عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «یهود و نصارا را از شبه جزیره ی عربستان بیرون خواهم راند و بجز مسلمان، کسی دیگر را در آن، باقی نخواهم گذاشت».

#### باب (۳۹): حکم محارب و پیمان شکن

۱۱۵۵ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ، رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُقَالُ لَهُ ابْنُ الْعَرْقَةِ، رَمَاهُ فِي الْأَكْحَلِ، فَضَرَبَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خِيَمَةً فِي الْمَسْجِدِ يَعُودُهُ مِنْ قَرِيبٍ، فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْخَنْدَقِ، وَضَعَ السَّلَاحَ، فَاتَّاهُ جَبْرِيلُ وَهُوَ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ الْغُبَارِ، فَقَالَ: وَضَعْتَ السَّلَاحَ؟ وَاللَّهِ مَا



وَضَعْنَاهُ، اخْرُجْ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَأَيْنَ؟». فَأَشَارَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ، فَقَاتَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَنَزَلُوا عَلَى حُكْمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَردَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْحُكْمَ فِيهِمْ إِلَى سَعْدٍ، قَالَ: فَإِنِّي أَحْكُمُ فِيهِمْ أَنْ تُقْتَلَ الْمُقَاتِلَةُ، وَأَنْ تُسَبَى الذَّرِيَّةُ وَالنِّسَاءُ، وَتُقَسَمَ أَمْوَالُهُمْ، قَالَ هِشَامُ: قَالَ أَبِي: فَأَخْبَرْتُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَقَدْ حَكَمْتُ فِيهِمْ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» وَ فِي رِوَايَةٍ: «حَكَمْتُ بِحُكْمِ اللَّهِ» وَ قَالَ مَرَّةً: «لَقَدْ حَكَمْتُ بِحُكْمِ الْمَلِكِ». (م/ ۱۷۶۹)

**ترجمه:** عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: مردی از قریش بنام ابن عرقه در روز جنگ خندق، تیری به سوی سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ پرتاب کرد و شاهرگ دستش را مورد اصابت قرار داد. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خیمه‌ای در مسجد برپا نمود تا از نزدیک، مراقب حال او باشد. گفتنی است که رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هنگامی که از خندق بازگشت، اسلحه به زمین گذاشت و غسل نمود. در این لحظه، جبرئیل که گرد و غبار را از سرش دور می کرد، نزد پیامبر آمد و گفت: شما اسلحه به زمین گذاشتید؟ سوگند به الله که ما اسلحه به زمین نگذاشته‌ایم؛ به سوی آنان برو. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «کجا؟» جبرئیل علیه السلام به سوی بنی قریظه اشاره نمود. آنگاه پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با بنی قریظه جنگید. سرانجام، آنان تسلیم دستور رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شدند. نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم داوری در مورد آنان را به سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ سپرد. سعد گفت: داوری من این است که جنگجویان آنان را به قتل برسانید و زنان و فرزندانشان را اسیر کنید. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «در مورد آنان، طبق دستور الله، داوری کردی».

و در روایتی فرمود: «مطابق دستور الله، داوری کردی». و در روایتی فرمود: «مطابق حکم پادشاه (الله) داوری نمودی».

## ٣٦- كتاب هجرت و غزوات

### باب (١): هجرت نبي اكرم ﷺ و معجزات آن

١١٥٦ — عن أبي إسحاق قال: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ يَقُولُ: جَاءَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ إِلَى أَبِي فِي مَنْزِلِهِ، فَاشْتَرَى مِنْهُ رَحْلاً، فَقَالَ لِعَازِبٍ، أَبْعَثْ مَعِيَ ابْنَكَ يَحْمِلُهُ مَعِيَ إِلَى مَنْزِلِي، فَقَالَ لِي أَبِي: اَحْمِلْهُ، فَحَمَلْتُهُ، وَخَرَجَ أَبِي مَعَهُ يَنْتَقِدُ ثَمَنَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: يَا أَبَا بَكْرٍ، حَدِّثْنِي كَيْفَ صَنَعْتُمَا لَيْلَةَ سَرَيْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ أَسْرَيْنَا لَيْلَتَنَا كُلَّهَا حَتَّى قَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ، وَخَلَا الطَّرِيقُ فَلَا يَمُرُّ فِيهِ أَحَدٌ، حَتَّى رُفِعَتْ لَنَا صَخْرَةٌ طَوِيلَةٌ لَهَا ظِلٌّ، لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ الشَّمْسُ بَعْدُ، فَنَزَلْنَا عِنْدَهَا، فَأَتَيْتُ الصَّخْرَةَ فَسَوَّيْتُ يَدَيَّ مَكَانًا، يَنَامُ فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي ظِلِّهَا، ثُمَّ بَسَطْتُ عَلَيْهِ فِرَاقَةً، ثُمَّ قُلْتُ: نَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَا أَنْفُضُ لَكَ مَا حَوْلَكَ فَنَامَ، وَخَرَجْتُ أَنْفُضُ مَا حَوْلَهُ، فَإِذَا أَنَا بِرَاعِي غَنَمٍ مُقْبِلٍ بَعْنَمِهِ إِلَى الصَّخْرَةِ، يُرِيدُ مِنْهَا الَّذِي أَرَدْنَا، فَلَقَيْتُهُ فَقُلْتُ: لِمَنْ أَنْتَ يَا غُلَامُ؟ فَقَالَ: لِرَجُلٍ مِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، قُلْتُ لَهُ: أَفِي غَنَمِكَ لَبَنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: أَفَتَحْلُبُ لِي؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَخَذَ شَاةً، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْفُضِ الضَّرْعَ مِنَ الشَّعْرِ وَالتُّرَابِ وَالْقَذَى — قَالَ: فَرَأَيْتُ الْبَرَاءَ يَضْرِبُ يَدَهُ عَلَى الْأُخْرَى يَنْفُضُ — فَحَلَبَ لِي، فِي قَعْبٍ مَعَهُ، كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ، قَالَ: وَمَعِيَ إِدَاوَةٌ أَرْتَوِي فِيهَا لِلنَّبِيِّ ﷺ لِيَشْرَبَ مِنْهَا وَيَتَوَضَّأَ، قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَهُ مِنْ نَوْمِهِ، فَوَاقَفْتُهُ اسْتَيْقَظَ، فَصَبَبْتُ عَلَى اللَّبَنِ مِنَ الْمَاءِ حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اشْرَبْ مِنْ هَذَا اللَّبَنِ، قَالَ: فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيْتُ، ثُمَّ قَالَ: «أَلَمْ يَأْنِ لِلرَّحِيلِ؟» قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَارْتَحَلْنَا بَعْدَ مَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَاتَّبَعْنَا سُرَاقَةَ بَنِي مَالِكٍ، قَالَ: وَنَحْنُ فِي جِلْدٍ مِنَ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَيْنَا، فَقَالَ: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا». فَدَعَا عَلِيٌّ —

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَارْتَطَمَتْ فَرَسُهُ إِلَى بَطْنِهَا، أَرَى فَقَالَ: إِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ قَدْ دَعَوْتُمَا عَلِيَّ، فَادْعُوهُ لِي، فَالَّهُ لَكُمْ أَنْ أُرَدَّ عَنْكُمَا الطَّلَبَ، فَدَعَا اللَّهُ فَتَجَا، فَارْجَعَ لَا يَلْقَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ: قَدْ كَفَيْتُكُمْ مَا هَهُنَا، فَلَا يَلْقَى أَحَدًا إِلَّا رَدَّهُ، قَالَ: وَوَفَى لَنَا.

(م/٢٠٠٩)

**ترجمه:** ابو اسحاق می گوید: شنیدم که براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: ابوبکر صدیق در منزل نزد پدرم آمد و از او پالان شتری خرید و گفت: فرزندت را همراهم بفرست تا پالان را با من به منزل برساند. من پالان را برداشتم. پدرم هم برای گرفتن پول همراه او از خانه بیرون آمد. آنگاه پدرم به او گفت: ای ابوبکر! از شبی که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به هجرت رفتی، برایم بگو. چکار کردید؟ ابوبکر گفت: بلی، تمام شب را راه رفتیم تا روز بعد که کاملاً ظهر شد. و راه، خلوت گردید طوری که هیچ کس در آن، رفت و آمد نمی کرد. در این هنگام نگاه ما به سنگ بلند و سایه داری افتاد که آفتابگیر نبود. در آنجا به استراحت پرداختیم. من کنار سنگ رفتم و در سایه ی آن، مکانی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بخوابد، با دستهایم، هموار ساختم. سپس چادری روی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انداختم و گفتم: یا رسول الله! شما بخوابید. من اطراف شما را می پایم (که کسی نباشد). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوابید و من بیرون رفتم و اطراف را نگاه می کردم؛ ناگهان، چشمم به چوپانی افتاد که گوسفندانش را به همان هدف ما یعنی استراحت، بسوی همین سنگ می آورد. با او ملاقات کردم و به او گفتم: شما پسر کی هستید؟ جواب داد: فردی از اهل مدینه. گفتم: آیا گوسفندانت شیر دارند؟ گفت: بله. گفتم: آیا برای من می دوشی؟ گفت: بله. آنگاه گوسفندی را گرفت. به او گفتم: مو و خاک و خس و خاشاک را از پستان گوسفند، پاک کن. - راوی می گوید: من براء را دیدم که یک دستش را روی دیگری می زد (و به علامت تمیز کردن) تکان می داد. - سپس او مقداری شیر داخل لیوان چوبی برایم دوشید. من ظرف آبی همراهم داشتم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن، آب می نوشید و وضو می ساخت. شیرها را نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله بردم و ناپسند دانستم که رسول الله صلی الله علیه و آله را بیدار کنم. اما با رسیدن من، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیدار شد. من بالای ظرف شیر، آب ریختم تا اینکه سرد گردید. آنگاه گفتم: یا رسول الله! از این شیر میل فرمایید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه ای نوشید که من راضی و خوشحال شدم. آنگاه فرمود: «آیا وقت حرکت فرا نرسیده است؟» گفتم: بلی، یا رسول الله. سپس بعد از زوال آفتاب، حرکت کردیم. ما در سرزمینی سخت و هموار بودیم که سراقه بن مالک به دنبال ما آمد. من گفتم: یا رسول الله! به ما رسیدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «غمگین مباش، الله با ماست». آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله او را نفرین نمود. اینجا بود که اسب سراقه تا شکم در زمین فرو رفت.

راوی می گوید: من فکر می کنم که در این هنگام، سراقه گفت: من می دانم که شما مرا نفرین کردید؛ برایم دعای خیر کنید؛ من الله متعال را گواه می گیرم که هر کس به تعقیب شما بیاید، برگردانم. لذا رسول اکرم ﷺ برایش دعا نمود و او نجات پیدا کرد. آنگاه برگشت و هر کس را که می دید، می گفت: این منطقه را من بررسی نمودم، کسی وجود ندارد. و اینگونه با هر کس که ملاقات می نمود او را بر می گرداند و به سخنش وفا کرد.

### باب (۲): درباره‌ی غزوه‌ی بدر

۱۱۵۷ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَاوَرَ حِينَ بَلَغَهُ إِقْبَالُ أَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ تَكَلَّمَ عُمَرُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ فَقَالَ: إِيَّاَنَا تُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَمَرْتَنَا أَنْ نُخَيِّضَهَا الْبَحْرَ لَأَخَضْنَاهَا، وَلَوْ أَمَرْتَنَا أَنْ نَضْرِبَ أَكْبَادَهَا إِلَى بَرْكِ الْغِمَادِ لَفَعَلْنَا، قَالَ: فَندَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ، فَانْطَلَقُوا حَتَّى نَزَلُوا بَدْرًا، وَوَرَدَتْ عَلَيْهِمْ رَوَايَا قُرَيْشٍ، وَفِيهِمْ غُلَامٌ أَسْوَدُ لِبْنَى الْحَجَّاجِ، فَأَخَذُوهُ، فَكَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُونَهُ عَنْ أَبِي سُفْيَانَ وَأَصْحَابِهِ؟ فَيَقُولُ: مَا لِي عِلْمٌ بِأَبِي سُفْيَانَ، وَلَكِنْ هَذَا أَبُو جَهْلٍ وَعَتْبَةُ وَشَيْبَةُ وَأُمَيَّةُ بْنُ خَلْفٍ، فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ ضَرَبُوهُ، فَقَالَ: نَعَمْ، أَنَا أَخْبَرُكُمْ، هَذَا أَبُو سُفْيَانَ، فَإِذَا تَرَكُوهُ فَسَأَلُوهُ فَقَالَ: مَا لِي بِأَبِي سُفْيَانَ عِلْمٌ، وَلَكِنْ هَذَا أَبُو جَهْلٍ وَعَتْبَةُ وَأُمَيَّةُ بْنُ خَلْفٍ فِي النَّاسِ، فَإِذَا قَالَ هَذَا أَيْضًا ضَرَبُوهُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ يُصَلِّي، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ انْصَرَفَ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَضْرِبُوهُ إِذَا صَدَقْتُكُمْ وَتَتْرَكُوهُ إِذَا كَذَبْتُكُمْ». قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا مَصْرَعُ فُلَانٍ». قَالَ: وَيَضَعُ يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ، هَهُنَا وَهَهُنَا قَالَ: فَمَا مَاطَ أَحَدُهُمْ، عَنْ مَوْضِعٍ يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/ ۱۷۷۹)

**ترجمه:** انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هنگامی که خبر آمدن ابوسفیان به رسول الله ﷺ رسید، با یارانش مشورت نمود. ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صحبت کرد. رسول اکرم ﷺ از او روی گردانی نمود. سپس عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صحبت کرد. پیامبر اکرم ﷺ از ایشان نیز روی گردانی نمود. آنگاه سعد بن عبادہ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ برخاست و گفت: یا رسول الله! ما طرف خطاب شما هستیم؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما دستور دهید که با اسبهایتان وارد دریا شوید، ما وارد می شویم. و اگر به ما دستور دهید که اسبهایتان را تا برك الغماد بدوانید، ما می دوانیم. آنگاه رسول الله ﷺ به مردم دستور داد و آنان حرکت کردند تا اینکه در بدر، منزل گرفتند. در

این هنگام، ساقیان قریش نیز آمدند. در میان آنان، برده‌ی سیاهی از بنی حجاج نیز وجود داشت. یاران رسول الله ﷺ از او درباره‌ی ابوسفیان و همراهانش می‌پرسیدند. او می‌گفت: من از ابوسفیان هیچ اطلاعی ندارم؛ ولی ابوجهل، عتبه، شیبه و امیه بن خلف در میان لشکر هستند. وقتی که این حرفها را می‌زد، او را کتک می‌زدند. پس او می‌گفت: بله، به شما می‌گویم، ابوسفیان نیز در میان آنان است. و هنگامی که او را رها می‌کردند و می‌پرسیدند، می‌گفت: من از ابوسفیان هیچ اطلاعی ندارم ولی ابوجهل، عتبه، شیبه و امیه بن خلف در میان لشکر هستند. وقتی که این حرف را می‌زد دوباره کتک می‌زدند. در این اثنا، رسول الله ﷺ ایستاده بود و نماز می‌خواند. هنگامی که این صحنه را دید، نمازش را به پایان رساند و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هنگامی که به شما راست می‌گویم، او را کتک می‌زنید و هنگامی که به شما دروغ می‌گویم، رهایش می‌کنید».

راوی می‌گوید: آنگاه رسول الله ﷺ با گذاشتن دستش بر روی زمین فرمود: «این، مکان کشته شدن فلانی است». اینجا مکان کشته شدن فلانی است، اینجا مکان کشته شدن فلانی است. لذا مکان کشته شدن هیچ یک از آنها از جایی که رسول الله ﷺ دستش را گذاشته بود، تغییر نکرد.

۱۱۵۸ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَنِي مَالِكٍ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بُسَيْسَةَ، عَيْنًا يَنْظُرُ مَا صَعَتَ عَيْرُ أَبِي سُفْيَانَ، فَجَاءَ وَمَا فِي الْبَيْتِ أَحَدٌ غَيْرِي وَغَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا أَدْرِي مَا اسْتَشْنَى بَعْضُ نَسَائِهِ، قَالَ: فَحَدَّثَهُ الْحَدِيثَ، قَالَ: فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَكَلَّمَ، فَقَالَ: «إِنَّ لَنَا طَلِبَةً، فَمَنْ كَانَ ظَهْرُهُ حَاضِرًا فَلْيَرْكَبْ مَعَنَا». فَجَعَلَ رَجَالٌ يَسْتَأْذِنُونَهُ فِي ظَهْرَانِهِمْ فِي عُلُوِّ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «لَا، إِلَّا مَنْ كَانَ ظَهْرُهُ حَاضِرًا». فَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، حَتَّى سَبَقُوا الْمُشْرِكِينَ إِلَى بَدْرٍ، وَجَاءَ الْمُشْرِكُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يُقَدِّمَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَى شَيْءٍ حَتَّى أَكُونَ أَنَا دُونَهُ». فَدَنَا الْمُشْرِكُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُومُوا إِلَى جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ». قَالَ: يَقُولُ عُمَيْرُ بْنُ الْحُمَامِ الْأَنْصَارِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ جَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: بَخٍ بَخٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا يَحْمِلُكَ عَلَى قَوْلِكَ: بَخٍ بَخٍ؟» قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلَّا رَجَاءُ أَنْ أَكُونَ مِنْ أَهْلِهَا، قَالَ: «فَإِنَّكَ مِنْ أَهْلِهَا». فَأَخْرَجَ تَمَرَاتٍ مِنْ قَرْنِهِ فَجَعَلَ يَأْكُلُ مِنْهُنَّ، ثُمَّ قَالَ: لَيْنَ أَنَا حَيِّتُ حَتَّى أَكُلَ تَمَرَاتِي هَذِهِ إِنَّهَا لِحَيَاةٌ طَوِيلَةٌ، قَالَ: فَرَمَى بِمَا كَانَ مَعَهُ مِنَ التَّمْرِ، ثُمَّ قَاتَلَهُمْ حَتَّى قُتِلَ. (م/ ۱۹۰۱)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بُسِیْسَه را به عنوان جاسوس برای زیر نظر گرفتن قافله ابوسفیان فرستاد. و فقط من و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داخل منزل بودیم که بُسِیْسَه از مأموریتش آمد. راوی می گوید: نمی دانم شاید یکی از همسرانش هم آنجا بود. به هر حال، بُسِیْسَه ماجرای قافله را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت و صحبت کرد و فرمود: «ما برای انجام کاری می رویم؛ لذا سواری هر کس که حاضر و آماده است، همراه ما بیاید». بعضی از مردم از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواستند تا سواری هایشان را از قسمت بالای مدینه بیاورند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نه، فقط کسانی بیایند که سواری شان حاضر و آماده است». آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش حرکت نمودند و جلوتر از مشرکین به بدر رسیدند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تا من جلو نشدم هیچ کس اقدام به انجام کاری نکند». سرانجام، مشرکین آمدند و نزدیک شدند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به سوی بهشتی که پهنای آن به اندازه ی پهنای آسمانها و زمین است، برخیزید». عُمیر بن حمام انصاری رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! بهشتی که پهنایش به اندازه ی آسمانها و زمین است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بلی». عُمیر گفت: به به. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انگیزه ات از به به گفتن چه بود؟ عُمیر گفت: یا رسول الله! بجز اینکه امیدوارم اهل آن بهشت باشم هیچ انگیزه ی دیگری ندارم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو اهل بهشتی». بعد از آن، عُمیر چند خرما از جعبه اش بیرون آورد و شروع به خوردن آنها کرد. سپس گفت: اگر آنقدر زنده بمانم که این خرماهایم را بخورم، یک زندگی طولانی خواهد شد. آنگاه خرماهایی را که بدست داشت به زمین انداخت و آنقدر با کفار جنگید تا اینکه کشته شد.

### باب (۳): درباره ی کمک شدن بوسیله ی فرشتگان، فدیة

#### گرفتن از اسیران و حلال شدن اموال غنیمت

۱۱۵۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ بَدْرٍ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَهُمْ أَلْفٌ، وَأَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَتِسْعَةٌ عَشَرَ رَجُلًا، فَاسْتَقْبَلَ نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم الْقِبْلَةَ، ثُمَّ مَدَّ يَدَيْهِ فَجَعَلَ يَهْتَفُ بِرَبِّهِ: «اللَّهُمَّ، أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ، آتِ مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ، إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعَبِّدْ فِي الْأَرْضِ». فَمَازَالَ يَهْتَفُ بِرَبِّهِ، مَا دَامَ يَدَيْهِ، مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ، حَتَّى سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ مَنْكِبَيْهِ، فَأَتَاهُ أَبُو بَكْرٍ، فَأَخَذَ رِدَاءَهُ فَأَلْقَاهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ، ثُمَّ

الْتَرَمَهُ مِنْ وَرَائِهِ وَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، كَذَاكَ مُنَاشِدْتُكَ رَبَّكَ، فَإِنَّهُ سَيُنْجِزُ لَكَ مَا وَعَدَكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِإِلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ﴾ [الأنفال: ۹] فَأَمَدَهُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ. قَالَ أَبُو زُمَيْلٍ: فَحَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: بَيَّعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَئِذٍ يَشْتَدُّ فِي أَثَرِ رَجُلٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَمَامَهُ، إِذْ سَمِعَ ضَرْبَةً بِالسَّوْطِ فَوْقَهُ، وَصَوْتَ الْفَارِسِ يَقُولُ: أَقْدِمَ حَيْرُومَ، فَنَظَرَ إِلَى الْمُشْرِكِ أَمَامَهُ فَخَرَّ مُسْتَلْقِيًا، فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ خَطَمَ أَنْفَهُ، وَشَقَّ وَجْهَهُ كَضَرْبَةِ السَّوْطِ، فَاحْضَرَّ ذَلِكَ أَجْمَعُ، فَجَاءَ الْأَنْصَارِيُّ فَحَدَّثَ بِذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «صَدَقْتَ، ذَلِكَ مِنْ مَدَدِ السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ». فَقَتَلُوا يَوْمَئِذٍ سَبْعِينَ، وَأَسْرَوْا سَبْعِينَ، قَالَ أَبُو زُمَيْلٍ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَلَمَّا أَسْرَوْا الْأَسَارَى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ: «مَا تَرَوْنَ فِي هَؤُلَاءِ الْأَسَارَى؟» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ هُمْ بَنُو الْعَمِّ وَالْعَشِيرَةِ، أَرَى أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُمْ فِدْيَةً، فَتَكُونَ لَنَا قُوَّةً عَلَى الْكُفَّارِ، فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُمْ لِلْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَرَى يَا ابْنَ الْخَطَّابِ؟» قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَرَى الَّذِي رَأَى أَبُو بَكْرٍ، وَلَكِنِّي أَرَى أَنْ تُمَكِّنَّا فَنَضْرِبَ أَعْنَاقَهُمْ، فَتُمْكِنَ عَلَيْنَا مِنْ عَقِيلٍ فَيَضْرِبَ عُنُقَهُ، وَتُمْكِنَ مِنْ فُلَانٍ - نَسِيًّا لِعُمَرَ - فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ أَيْمَةُ الْكُفْرِ وَصَنَادِيدُهَا، فَهَوَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَلَمْ يَهُوَ مَا قُلْتُ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ جِئْتُ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ قَاعِدَيْنِ يَتَكَيَّانِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مِنْ أَى شَيْءٍ تَبْكِي أَنْتَ وَصَاحِبُكَ؟ فَإِنْ وَجَدْتُ بُكَاءَ بَكَيْتُ وَإِنْ لَمْ أَحَدْ بُكَاءَ تَبَاكَيْتُ لِبُكَائِكُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَبْكِي لِلَّذِي عَرَضَ عَلَى أَصْحَابِكَ مِنْ أَخْذِهِمُ الْفِدَاءَ، لَقَدْ عَرَضَ عَلَى عَدَائِهِمْ أَدْنَى مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ» — شَجَرَةٍ قَرِيبَةٍ مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ — وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُخْرِجَ فِي الْأَرْضِ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَكُلُّوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ [الأنفال: ۶۷-۶۹] فَأَحَلَّ اللَّهُ الْغَنِيمَةَ لَهُمْ. (م/ ۱۷۶۳)

**ترجمه:** ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ به من گفت: روز جنگ بدر، رسول الله ﷺ به مشرکان که تعدادشان هزار نفر بود و مسلمانان که سبید و نوزده نفر بودند، نگاهی انداخت و رو به سوی قبله نمود و دستهایش را بلند کرد و پروردگارش را

صدا زد و گفت: «بار الها! وعدهات را عملی کن؛ بار الها! به وعدهات وفا کن؛ اگر این گروه از مسلمانان را هلاک کنی، روی زمین عبادت نخواهی شد». و همچنان رو به قبله، دستهایش بلند بود و از پروردگارش کمک می‌خواست تا اینکه ردایش از بالای شانه‌هایش به زمین افتاد. در این هنگام، ابوبکر رضی الله عنه نزدیک آمد و ردایش را برداشت و بالای شانه‌هایش گذاشت و از پشت، دست به گردنش انداخت و گفت: یا رسول الله! دعا و درخواست از الله متعال کافی است. الله متعال به وعده‌اش عمل خواهد نمود. در این باره الله متعال این آیه را نازل فرمود که: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلِفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾ [انفال: ۹] یعنی: به یاد آورید زمانی را که از پروردگارتان درخواست کمک و یاری می‌نمودید و او درخواست شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یک هزار فرشته کمک و یاری می‌کنم و آنان، گروه‌های دیگری را پشت سر خواهند داشت.

در نتیجه، الله متعال پیامبرش را با فرشتگان کمک کرد.

ابو زمیل می‌گوید: ابن عباس رضی الله عنهما به من گفت: در آن روز، یک مرد مسلمان، به دنبال یک نفر از مشرکین می‌دوید؛ ناگهان، صدای شلاق را از بالای سرش شنید و هم چنین صدای اسب سواری را شنید که می‌گفت: ای حیزوم! جلو برو.

آن مسلمان به مشرکی که جلوی او قرار داشت نگاه کرد و دید که به پشت سر به زمین افتاد و اثری مانند ضربه‌ی شلاق روی بینی‌اش وجود دارد و چهره‌اش پاره شده و رنگ تمام چهره‌اش سبز شده است.

آن مرد انصاری نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «راست می‌گویی، او از فرشتگان آسمان سوم بوده است».

قابل یادآوری است که در آن روز، مسلمانان هفتاد نفر از مشرکان را کشتند و هفتاد نفر را به اسارت گرفتند.

ابو زمیل می‌گوید: ابن عباس رضی الله عنهما گفت: بعد از به اسارت گرفتن اسیران، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر و عمر فرمود: «نظر شما درباره‌ی این اسیران چیست؟» ابوبکر گفت: یا رسول الله! آنان پسر عموها و خویشاوندان ما هستند؛ نظر من این است که از آنان فدیة بگیرید؛ چرا که باعث تقویت ما در برابر کفار می‌شود و چه بسا که الله متعال هم آنان را به سوی اسلام، هدایت نماید. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به عمر بن خطاب فرمود: «ای فرزند خطاب! نظر شما



چيست؟ عمر می گوید: من گفتم: نه، يا رسول الله، سوگند به الله که نظر من مانند نظر ابوبکر نیست؛ نظر من این است که به ما اختیار دهی تا گردنشان را بزنیم؛ عقیل را در اختیار علی قرار دهی تا گردنش را بزند و فلان خویشاوند مرا در اختیار من قرار دهی تا گردنش را بزنم؛ زیرا اینها سران و بزرگان کفر هستند.

رسول الله ﷺ به رأی ابوبکر تمایل نشان داد و به سخنان من تمایلی نشان نداد.

عمر رضی الله عنه می گوید: فردای آنروز آمدم و دیدم که رسول الله ﷺ و ابوبکر نشسته اند و گریه می کنند. گفتم: يا رسول الله! به من بگو که تو و همراهت چرا گریه می کنید؟ اگر گریه‌ام بیاید، گریه می کنم. و اگر گریه‌ام نیاید، به سبب گریه‌ی شما، خود را به گریه می زنم. رسول الله ﷺ فرمود: «به خاطر پیشنهاد دوستانت مبنی بر این که از اسیران فدیة بگیرم، گریه می کنم؛ عذاب آنان نزدیک تر از این درخت - اشاره به درختی نزدیک - به من عرضه گردید. و الله متعال این آیات را نازل فرمود که: ﴿مَا كَانَتْ لِيَنَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَرَى حَتَّى يُشْخَبَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (٦٧) ﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (٦٨) ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ [انفال: ٦٧-٦٩] یعنی: هیچ پیامبری حق ندارد اسیر جنگی داشته باشد تا زمانی که شدت عمل به خرج نداده و دشمن را خسته و زخمی ننموده است. شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید در صورتی که الله متعال آخرت را می خواهد و الله متعال، غالب و با حکمت است. اگر حکم سابق الله متعال (مبنی بر عدم عذاب بدون ابلاغ یا تقدیر الهی) نبود بخاطر چیزی که (به عنوان فدیة) گرفته‌اید، دچار عذاب بزرگی می شدید. اکنون از آن چیزی که به غنیمت گرفته‌اید، حلال و پاکیزه بخورید.

و اینگونه الله متعال غنیمت را برای آنان، حلال ساخت.

#### باب (٤): سخن گفتن پیامبر با کشته شدگان بدر بعد از مردنشان

١٦٠ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ قَتْلَى بَدْرٍ ثَلَاثًا، ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَامَ عَلَيْهِمْ فَنَادَاهُمْ فَقَالَ: «يَا أَبَا جَهْلَ بْنَ هِشَامٍ يَا أُمَيَّةَ بْنَ خَلْفٍ يَا عُتْبَةَ بْنَ رِبِيعَةَ يَا شَيْبَةَ بْنَ رِبِيعَةَ أَلَيْسَ قَدْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا». فَسَمِعَ عُمَرُ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يَسْمَعُوا وَأَنَّى يُجِيبُوا وَقَدْ جَافُوا؟ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ، وَلَكِنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يُجِيبُوا». ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ فَسُحِبُوا، فَأُلْقُوا فِي قَلْبٍ بَدْرٍ. (م/٢٨٧٥)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کشته شدگان بدر را سه روز گذاشت. آنگاه کنار آنان رفت و بالای سرشان ایستاد و صدایشان زد و فرمود: «ای ابوجهل بن هشام! ای امیه بن خلف! ای عتبہ بن ربیعہ! و ای شیبہ بن ربیعہ! آیا وعده‌ای را که پروردگارتان به شما داده بود، تحقق پیدا کرد؟ همانا وعده‌ای را که پروردگارم به من داد، تحقق پیدا نمود». عمر رضی الله عنه این سخن پیامبر را شنید و عرض کرد: یا رسول الله! آنان چگونه می‌شنوند و جواب می‌دهند حال آنکه متعفن شده‌اند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما سخنان مرا بهتر از آنان نمی‌شنوید؛ ولی آنها نمی‌توانند پاسخ دهند». آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد و آنان را کشیدند و در چاه بدر انداختند.

### باب (۵): درباره‌ی غزوه‌ی احد

۱۱۶۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَفْرَدَ يَوْمَ أُحُدٍ فِي سَبْعَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ، فَلَمَّا رَهَقُوهُ قَالَ: «مَنْ يَرُدُّهُمْ عَنَّا وَلَهُ الْجَنَّةُ، أَوْ هُوَ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ؟». فَتَقَدَّمَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، ثُمَّ رَهَقُوهُ أَيْضًا فَقَالَ: «مَنْ يَرُدُّهُمْ عَنَّا وَلَهُ الْجَنَّةُ، أَوْ هُوَ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ؟» فَتَقَدَّمَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى قُتِلَ السَّبْعَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لِصَاحِبَيْهِ: «مَا أَنْصَفْنَا أَصْحَابَنَا». (م/۱۷۸۹)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: روز جنگ احد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با هفت نفر از انصار و دو نفر از قریش (مهاجران) تنها ماند؛ و هنگامی که مشرکین به او نزدیک شدند، فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می‌کند تا اینکه به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد؟» پس مردی از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. دوباره مشرکین نزدیک شدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می‌کند تا به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد؟» این بار، مرد دیگری از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. و این ماجرا همچنان ادامه پیدا نمود تا اینکه هر هفت انصاری کشته شدند. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ما با همراهانمان انصاف نکردیم» (هر هفت نفر آنان کشته شدند و دو نفر مهاجر همچنان باقی ماندند).

### باب (۶): زخمی شدن نبی اکرم ﷺ در روز جنگ احد

۱۱۶۲— عَنْ أَبِي حَازِمٍ: أَنَّهُ سَمِعَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ يُسْأَلُ عَنْ جُرْحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ، فَقَالَ جُرْحَ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ، وَهَشِمَتْ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ، فَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَغْسِلُ الدَّمَ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَسْكُبُ عَلَيْهَا بِالْمِجَنِّ، فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ أَنَّ الْمَاءَ لَا يَزِيدُ الدَّمَ إِلَّا كَثْرَةً، أَخَذَتْ قِطْعَةً حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا، ثُمَّ أَلْصَقَتْهُ بِالْجُرْحِ، فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ. (م/ ۱۷۹۰)

**ترجمه:** ابو حازم می گوید: شنیدم که از سهل بن سعد رضی الله عنه درباره ی زخمی شدن رسول الله ﷺ در روز جنگ احد پرسیدند. او گفت: چهره ی رسول الله ﷺ زخمی گردید، دندانهای پیشین اش شکستند و کلاه خودی را که بر سر داشت، روی سرش شکست. علی بن ابی طالب رضی الله عنه با سپر، آب بالای زخمش می ریخت و فاطمه رضی الله عنها خونها را می شست. و چون فاطمه رضی الله عنها دید که آب باعث افزایش خونریزی می شود، قطعه حصیری برداشت و آنرا سوخت تا اینکه تبدیل به خاکستر گردید؛ آنگاه آن خاکستر را بالای زخم گذاشت. پس خونریزی قطع شد.

۱۱۶۳— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ يَوْمَ أُحُدٍ، وَشَجَّ فِي رَأْسِهِ، فَجَعَلَ يَسْلُتُ الدَّمَ عَنْهُ وَيَقُولُ: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ وَكَسَرُوا رِبَاعِيَّتَهُ، وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ!» فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: روز جنگ احد، دندانهای رباعی (پیشین) رسول الله ﷺ شکست و سر مبارک، زخمی گردید. پیامبر اکرم ﷺ در حالی که خونها را از چهره اش پاک می کرد، می فرمود: «قومی که به خاطر دعوت به سوی الله، سر پیامبرش را زخمی کند و دندانهایش را بشکند، چگونه رستگار می شود؟! پس الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸] (ای پیامبر! چیزی از کار بندگان در دست تو نیست).

### باب (۷): دفاع جبرئیل و میکائیل از نبی اکرم ﷺ در روز جنگ احد

۱۱۶۴— عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَنْ شِمَالِهِ يَوْمَ أُحُدٍ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا ثِيَابُ بَيَاضٍ، مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلَ وَلَا بَعْدَ، يَعْنِي جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَفِي رِوَايَةٍ: يُقَاتِلَانِ عَنْهُ كَأَشَدِّ الْقِتَالِ.

**ترجمه:** سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: روز غزوه احد، سمت راست و چپ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو مرد سفید پوش را دیدم که آنها را قبل از آنروز ندیده بودم و بعد از آن هم ندیدم. و در روایتی آمده است که: آن دو به شدت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می کردند.

### باب (۸): خشم الله متعال بر کسی که توسط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کشته شود، بسیار شدید است

۱۱۶۵— عن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا هَذَا بِرَسُولِ اللَّهِ». وَهُوَ حِينَئِذٍ يُشِيرُ إِلَى رِبَاعِيَّتِهِ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (م/۱۷۹۳)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با اشاره به دندان پیشین اش (که در جنگ احد شکسته شده بود) فرمود: «الله متعال، بر قومی که با پیامبرش چنین رفتار کنند، به شدت خشمگین می شود. همچنین، الله متعال بر کسی که توسط پیامبرش که در راه او می جنگد، کشته شود، به شدت خشمگین می گردد».

### باب (۹): اذیت و آزار نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توسط قوم اش

۱۱۶۶— عن عائشة رضی الله عنها زوجة النبي صلی الله علیه و آله و سلم: أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمٍ أُحُدٍ؟ فَقَالَ: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكَ، وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ، إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِ يَالِيلَ بْنِ عَبْدِ كَلَالٍ، فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ، فَانْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِ، فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلَّا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَطْلَقْتَنِي، فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جَبْرِيلُ، فَنَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ، وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكُ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، قَالَ: فَنَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ، وَأَنَا مَلَكُ الْجِبَالِ، وَقَدْ بَعَثَنِي رَبُّكَ إِلَيْكَ لِتَأْمُرَنِي بِأَمْرِكَ، فَمَا شِئْتَ؟ إِنْ شِئْتَ أَنْ أُطَبِّقَ عَلَيْهِمُ الْأَخْشَبِينَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ، لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». (م/۱۷۹۵)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ روایت است که ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: آیا روزی، سخت تر از روز احد بر سر شما آمده است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از سوی قومت، سختیهای زیادی را متحمل شده‌ام. اما شدیدترین مشکلی که از سوی آنها با آن، مواجه شدم، روز عقبه بود؛ یعنی هنگامی که خود را به ابن عبدلیل بن عبد کلال، عرضه کردم (و خواسته‌ام را به او گفتم) و او آنرا نپذیرفت؛ در آن هنگام، بسیار غمگین شدم و ناخود آگاه، به سویی که چهره‌ام به آن طرف بود، براه افتادم؛ هنگامی که بخود آمدم، دیدم که در قرن الثعالب هستم. سرم را بلند کردم. ناگهان چشمم به ابری افتاد که بر سرم سایه انداخته است. به آن ابر نگاه کردم. جبریل را در میان آن دیدم. مرا صدا زد و گفت: همانا الله متعال، سخنان قومات و پاسخشان را شنید؛ هم اکنون، فرشته‌ی کوهها را به سوی تو فرستاده است تا هر چه را که دوست داری، در مورد آنها به او دستور دهی. سپس فرشته‌ی کوهها مرا صدا زد و سلام داد و گفت: ای محمد! همانا الله متعال، سخنان قومات و پاسخشان را شنید. من فرشته‌ی کوهها هستم. الله متعال مرا نزد تو فرستاد تا دستور تو را اجرا کنم. پس چه می‌خواهی؟ اگر می‌خواهی، دو کوه سخت مکه را بر آنان، فرود می‌آورم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بلکه من امیدوارم که الله متعال از نسلهای آنان، کسانی را بوجود آورد که فقط الله را عبادت کنند و چیزی را با او شریک قرار ندهند».

۱۱۶۷ — عَنْ جُنْدُبِ بْنِ سُفْيَانَ رضی الله عنه قَالَ: دَمِيتُ إِصْبِعُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ فَقَالَ:

« هَلْ أَنْتِ إِلَّا إِصْبِعُ دَمِيتِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ ». (م/۱۷۹۶)

**ترجمه:** جندب بن سفیان رضی الله عنه می‌گوید: انگشت مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات، زخمی شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تو انگشتی بیش نیستی که زخمی شده‌ای و آنچه به تو وارد شده است، در راه الله می‌باشد».

۱۱۶۸ — عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ، وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابُ لَهُ جُلُوسٌ، وَقَدْ نُجِرَتْ جَزُورٌ بِالْأَمْسِ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: أَيُّكُمْ يَقُومُ إِلَى سَلَا جَزُورِ بَنِي فَلَانٍ فَيَأْخُذُهُ، فَيَضَعُهُ فِي كِتْفِي مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ؟ فَأَنْبَعَثَ أَشَقَى الْقَوْمِ فَأَخَذَهُ، فَلَمَّا سَجَدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَضَعَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، قَالَ: فَاسْتَضَحَكُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَمِيلُ عَلَى بَعْضٍ، وَأَنَا قَائِمٌ أَنْظُرُ، لَوْ كَانَتْ لِي مَنَعَةٌ طَرَحْتُهُ عَنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله سَاجِدٌ، مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ، حَتَّى انْطَلَقَ إِنْسَانٌ فَأَخْبَرَ

فَاطِمَةَ، فَجَاءَتْ وَهِيَ جَوِيرِيَّةٌ، فَطَرَحَتْهُ عَنْهُ، ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِمْ تَسْبِيْهُمُ، فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ ﷺ صَلَاتَهُ رَفَعَ صَوْتَهُ، ثُمَّ دَعَا عَلَيْهِمْ، وَكَانَ إِذَا دَعَا ثَلَاثًا، وَإِذَا سَأَلَ سَأَلَ ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ، عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ». ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمَّا سَمِعُوا صَوْتَهُ ذَهَبَ عَنْهُمْ الضَّحْكُ، وَخَافُوا دَعْوَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ، عَلَيْكَ يَا أَبَى جَهْلُ بْنُ هِشَامٍ، وَعُقْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ، وَأُمَيَّةُ بْنُ خَلْفٍ، وَعُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ». (وَذَكَرَ السَّابِعَ وَلَمْ أَحْفَظْهُ) فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ سَمَى صَرَغَى يَوْمَ بَدْرٍ، ثُمَّ سَجُّوا إِلَى الْقَلِيبِ، قَلِيبِ بَدْرٍ. قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ غَلَطَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ. (م/۱۷۹۴)

**ترجمه:** ابن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: روزی، رسول الله ﷺ کنار کعبه مشغول نماز خواندن بود. همچنین ابوجهل و تنی چند از هواداران آنجا نشسته بودند. قابل یادآوری است که روز گذشته، شتری ذبح شده بود. ابوجهل گفت: چه کسی بچه دان شتر فلان قبیله را بر می‌دارد و می‌آورد و هنگامی که محمد به سجده می‌رود، آنرا بر پشت او می‌گذارد؟ بدبخت ترین آنان (عقبه) برخاست و آنرا آورد و هنگامی که نبی اکرم ﷺ به سجده رفت، آنرا میان شانه‌هایش گذاشت. راوی می‌گوید: آنان یکدیگر را تنه می‌زدند و با آواز بلند می‌خندیدند؛ ای کاش، من که شاهد این صحنه بودم، می‌توانستم آن را از پشت رسول الله ﷺ بردارم. بله، رسول الله ﷺ همچنان در سجده بود و سرش را از سجده بر نمی‌داشت تا اینکه فردی رفت و فاطمه رضی اللہ عنہا را اطلاع داد. فاطمه رضی اللہ عنہا که دختر بچه‌ی کوچکی بود، آمد و آنرا از پشت پیامبر اکرم ﷺ برداشت و دور انداخت. آنگاه رو به قریش کرد و آنان را بد و بی‌راه گفت. نبی اکرم ﷺ بعد از به پایان رساندن نماز، با صدای بلند، آنان را نفرین کرد و سه بار فرمود: «پروردگارا! قریش را نابود کن». گفتنی است که هر گاه رسول الله ﷺ دعا می‌کرد یا چیزی می‌نمود، سه بار تکرار می‌کرد. با شنیدن صدای پیامبر، مشرکین از نفرین پیامبر، وحشت کردند و خنده‌ی آنان قطع شد. پیامبر اکرم ﷺ نفرینش را ادامه داد و فرمود: «پروردگارا! ابوجهل بن هشام، عتبه بن ربیعہ، شیبہ بن ربیعہ، ولید بن عقبہ، امیہ بن خلف و عقبہ بن ابی معیط را نابود کن». راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ نفر هفتم را نیز نام برد؛ ولی من آنرا فراموش کرده‌ام. سوگند به ذاتی که محمد ﷺ را به حق فرستاده است، همه‌ی کسانی را که رسول الله ﷺ نام برد، من دیدم که در روز جنگ بدر کشته شده و در چاه بدر انداخته شدند.

ابو اسحاق می‌گوید: نام ولید بن عقبه، اشتباهاً در این حدیث، وارد شده است.

**باب (۱۰): صبر پیامبران بر اذیت و آزار قومشان**

۱۱۶۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ضَرَبَهُ قَوْمُهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: «رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». (م/۱۷۹۲)

۱۱۶۹ — عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: گویا هم اکنون، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را می بینم که از پیامبری حکایت می کند که قومش او را زده اند و او در حالی که خون را از چهره اش پاک می کند، می گوید: پروردگارا! قومم را ببخشا؛ چرا که آنان نمی دانند.

**باب (۱۱): کشته شدن ابوجهل**

۱۱۷۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَنْ يَنْظُرُ لَنَا مَا صَنَعَ أَبُو جَهْلٍ؟ فَإِنْ طَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ حَتَّى بَرَكَ، قَالَ: فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ فَقَالَ: أَنْتَ أَبُو جَهْلٍ؟ فَقَالَ: وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ (أَوْ قَالَ: قَتَلَهُ قَوْمُهُ؟ قَالَ: وَقَالَ أَبُو مِجْلَزٍ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: فَلَوْ غَيْرُ أَكَّارٍ قَتَلَنِي. (م/۱۸۰۰)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «چه کسی از ابوجهل برایم خبری می آورد؟» ابن مسعود رضی اللہ عنہ رفت و دید که فرزندان عفرأ او را زده و از پای در آورده اند. پس ریش اش را گرفت و به او گفت: تو ابوجهل هستی؟ ابوجهل گفت: آیا بیش از این است که شما یک مرد را کشته اید یا مردی را قومش کشته است.

ابومجلز می گوید: ابوجهل گفت: ای کاش! به دست کشاورزی کشته نمی شدم. (قابل یاد آوری است که ابو جهل توسط فرزندان عفرأ انصاری که کشاورز بودند، کشته شد و کشاورزی نزد عرب، عیب و نقص شمرده می شد.)

**باب (۱۲): کشته شدن کعب بن اشرف**

۱۱۷۱ — عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ؟ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ». فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: أَتَذَنُ لِي فَلَأَقُلُّ، قَالَ: «قُلْ». فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ، وَذَكَرَ مَا بَيْنَهُمَا، وَقَالَ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ أَرَادَ صَدَقَةً، وَقَدْ عَنَانَا، فَلَمَّا سَمِعَهُ قَالَ: وَأَيْضًا وَاللَّهِ، لَتَمْلِكُنَّهُ، قَالَ:

إِنَّا قَدْ اتَّبَعْنَاهُ الْآنَ، وَنَكَرَهُ أَنْ نَدْعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَىِّ شَيْءٍ يَصِيرُ أَمْرُهُ، قَالَ: وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تُسَلِّفَنِي سَلَفًا، قَالَ: فَمَا تَرْهَنُنِي؟ قَالَ: مَا تُرِيدُ، قَالَ: تَرْهَنُنِي نِسَاءَكُمْ، قَالَ: أَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ، أَنْزِهْنِكَ نِسَاءَنَا؟ قَالَ لَهُ: تَرْهَنُونِي أَوْلَادَكُمْ، قَالَ: يُسَبُّ ابْنُ أَحَدِنَا، فَيُقَالُ: رُهْنٌ فِي وَسْقَيْنِ مِنْ تَمْرٍ، وَلَكِنْ تَرْهَنُكَ اللَّأَمَةُ \_\_\_\_\_

يَعْنِي السَّلَاحَ \_\_\_\_\_ قَالَ: فَنَعَمْ، وَوَاعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ بِالْحَارِثِ وَأَبَى عَبْسِ بْنِ جَبْرِ وَعَبَّادِ بْنِ بَشْرٍ، قَالَ: فَجَاءُوا فَدَعَوْهُ لَيْلًا، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ، قَالَ سُقَيَانُ: قَالَ غَيْرُ عَمْرٍو: قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: إِنِّي لَأَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ صَوْتُ دَمٍ، قَالَ: إِنَّمَا هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَرَضِيعُهُ وَأَبُو نَائِلَةَ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنَةٍ لَيْلًا لَأَجَابَ، قَالَ مُحَمَّدٌ: إِنِّي إِذَا جَاءَ فَسَوْفَ أُمِدُّ يَدِي إِلَى رَأْسِهِ، فَإِذَا اسْتَمَكَنْتُ مِنْهُ فَدُونَكُمْ، قَالَ: فَلَمَّا نَزَلَ، نَزَلَ وَهُوَ مُتَوَشِّحٌ، فَقَالُوا: نَجِدُ مِنْكَ رِيحَ الطَّيِّبِ، قَالَ: نَعَمْ، تَحْتِي فُلَانَةٌ، هِيَ أَعْطَرُ نِسَاءِ الْعَرَبِ، قَالَ: فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَشُمَّ مِنْهُ، قَالَ: نَعَمْ، فَشَمَّ، فَتَنَاوَلَ فَشَمَّ، ثُمَّ قَالَ: أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعَوِّدَ؟ قَالَ: فَاسْتَمَكَنَ مِنْ رَأْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: دُونَكُمْ، قَالَ: فَقَتَلُوهُ. (م/۱۸۰۱)

**ترجمه:** جابر بن عبد الله رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «چه کسی به حساب کعب بن اشرف می رسد؟ زیرا او الله و رسولش را بسیار اذیت و آزار رسانده است». محمد بن مسلمه گفت: یا رسول الله! آیا دوست داری او را به قتل برسانم؟ رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بلی». گفت: پس به من اجازه بده تا چیزی (دروغی) بگویم. فرمود: «بگو». آنگاه، محمد بن مسلمه نزد کعب رفت و قرابت و خویشاوندی خودش را با او یادآور شد و گفت: این مرد (محمد) از ما صدقه می خواهد و ما را خسته کرده است. کعب گفت: سوگند به الله که بیش از این، خسته خواهی شد. محمد بن مسلمه گفت: ما از او پیروی کردیم و نمی خواهیم او را رها کنیم تا ببینیم که کارش به کجا می کشد. و هم اکنون می خواهیم که به ما قرض بدهی. کعب گفت: به شرطی قرض می دهم که نزد من (چیزی) رهن بگذاری. محمد بن مسلمه گفت: چه می خواهی؟ کعب جواب داد: زنان را نزد من، رهن بگذاری. محمد بن مسلمه گفت: چگونه زنانمان را نزد تو رهن بگذاریم در حالی که تو زیباترین مرد عرب هستی؟ کعب گفت: پس فرزندان خود را نزد من، رهن بگذاری. محمد بن مسلمه گفت: چگونه فرزندانمان را رهن بگذاریم تا مردم به آنان طعنه بزنند و بگویند: در مقابل یک یا دو



وَسَقَّ، به رهن گذاشته شد. ولی سلاحمان را نزد تو، رهن می‌گذاریم. کعب گفت: خوب است. سرانجام، با او وعده کرد تا همراه حارث و ابوعبس بن جبر و عباد بن بشر نزد او بیاید. آنگاه، شبانه نزد او رفتند و او را فرا خواندند. او از قلعه پایین آمد. همسرش به او گفت: صدایی مانند صدای چکیدن خون می‌شنوم. کعب گفت: محمد بن مسلمه و برادر رضاعی‌اش؛ ابو نائله؛ آمده‌اند. و اگر فرد بزرگواری را شبانه، برای نیزه خوردن دعوت کنند، می‌پذیرد.

محمد بن مسلمه به آنان گفت: هنگامی که کعب آمد، من موهایش را می‌گیرم. وقتی دیدید که سرش را محکم گرفتیم، شما حمله کنید و بزنید.

سرانجام، کعب که مسلح بود از قلعه پایین آمد. محمد بن مسلمه و همراهان وی گفتند: از شما بوی خوشی به مشام ما می‌رسد. کعب گفت: بله، همسرم فلانی است که خوشبوترین زنان عرب است. محمد بن مسلمه گفت: اجازه می‌دهی که سرت را ببویم؟ کعب گفت: بلی. اینگونه محمد بن مسلمه سرش را بوید. و دوباره گفت: اجازه می‌دهی که بار دیگر، سرت را ببویم. کعب گفت: بلی. پس هنگامی که محمد بن مسلمه بر سرش مسلط شد، به دوستانش گفت: او را بگیرید (و بکشید). و اینگونه او را کشتند.

### باب (۱۳): غزوه‌ی رقاع

۱۱۷۲ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِي غَزَاةٍ، وَنَحْنُ سِتَّةُ نَفَرٍ بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، قَالَ: فَتَقَبَّتْ أَقْدَامُنَا، فَتَقَبَّتْ قَدَمَايَ وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، فَكُنَّا نُلْفُ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخِرْقَ، فَسُمِّيتْ غَزْوَةُ ذَاتِ الرَّقَاعِ، لِمَا كُنَّا نَعْصَبُ عَلَى أَرْجُلِنَا مِنَ الْخِرْقِ، قَالَ أَبُو بُرْدَةَ: فَحَدَّثَ أَبُو مُوسَى بِهَذَا الْحَدِيثِ، ثُمَّ كَرِهَ ذَلِكَ، قَالَ: كَأَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ أَفْشَاهُ، قَالَ أَبُو أُسَامَةَ: وَزَادَنِي غَيْرُ بَرِيدٍ: وَاللَّهِ يَجْزِي بِهِ. (م/۱۸۱۶)

**ترجمه:** ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به غزوه‌ای رفتیم. ما اشعریها، شش نفر بودیم و تنها یک شتر داشتیم که به نوبت، بر آن سوار می‌شدیم. بدین جهت پاهای ما فرسوده و زخمی شد. گفتنی است که پاهای من نیز زخمی شد و ناخنهایم افتاد. ما پاهایمان را با تکه پارچه‌های کهنه می‌بستیم. به همین خاطر، این غزوه را ذات الرقاع نامیدند. ابوبرده می‌گوید: نخست، ابوموسی، این حدیث را بیان می‌کرد؛ اما بعدها بیان این

حدیث را ناپسند می‌دانست و شاید علت ناپسند دانستنش این بود که نمی‌خواست اعمالش را میان مردم، آشکار کند.

ابو اسامه می‌گوید: بجز بُریده، راویان دیگر افزوده‌اند که ابوموسی در پایان حدیث گفت: و الله متعال پاداش آنرا می‌دهد.

### باب (۱۴): درباره‌ی غزوه‌ی احزاب که همان غزوه‌ی خندق است

۱۱۷۳ — عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ حُذَيْفَةَ، فَقَالَ رَجُلٌ: لَوْ أَذْرَكْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَاتِلْتُ مَعَهُ وَأَبْلَيْتُ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ: أَنْتَ كُنْتَ تَفْعَلُ ذَلِكَ؟ لَقَدْ رَأَيْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْأَحْزَابِ، وَأَخَذْنَا رِيحٌ شَدِيدَةً وَقُرٌّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا رَجُلٌ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ، جَعَلَهُ اللَّهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» فَسَكَنَّا، فَلَمْ يُجِبْهُ مِنَّا أَحَدٌ، ثُمَّ قَالَ: «أَلَا رَجُلٌ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ، جَعَلَهُ اللَّهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» فَسَكَنَّا، فَلَمْ يُجِبْهُ مِنَّا أَحَدٌ، ثُمَّ قَالَ: «أَلَا رَجُلٌ يَأْتِينَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ جَعَلَهُ اللَّهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» فَسَكَنَّا، فَلَمْ يُجِبْهُ مِنَّا أَحَدٌ، فَقَالَ: «قُمْ يَا حُذَيْفَةُ، فَأَتِنَا بِخَبَرِ الْقَوْمِ». فَلَمْ أَجِدْ بُدًّا إِذْ دَعَانِي بِاسْمِي أَنْ أَقُومَ، قَالَ: «أَذْهَبْ فَأَتِنِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ، وَلَا تَذْعَرْهُمْ عَلَيَّ». فَلَمَّا وَلَّيْتُ مِنْ عِنْدِهِ جَعَلْتُ كَأَنَّمَا أَمْشِي فِي حِمَامٍ حَتَّى أَتَيْتُهُمْ، فَرَأَيْتُ أَبَا سُفْيَانَ يَصْلِي ظَهْرَهُ بِالنَّارِ، فَوَضَعْتُ سَهْمًا فِي كَبِدِ الْقَوْسِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُرْمِيَهُ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «وَلَا تَذْعَرْهُمْ عَلَيَّ». وَلَوْ رَمَيْتُهُ لَأَصَبْتُهُ، فَارْجَعْتُ وَأَنَا أَمْشِي فِي مِثْلِ الْحِمَامِ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِ الْقَوْمِ وَفَرَعْتُ، قُرَرْتُ، فَأَلْبَسَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ فَضْلِ عَبَاةٍ كَانَتْ عَلَيْهِ يُصَلِّي فِيهَا، فَلَمْ أَزَلْ نَائِمًا حَتَّى أَصْبَحْتُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَالَ: «قُمْ يَا نَوْمَانُ». (م/۱۷۸۸)

**ترجمه:** ابراهیم تیمی به روایت از پدرش می‌گوید: ما نزد حذیفه رضی الله عنه بودیم که مردی گفت: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را درمی‌یافتم، در کنارش می‌جنگیدم و آزمایش خوبی پس می‌دادم. حذیفه رضی الله عنه گفت: شما این کار را می‌کردید؟ ما شب جنگ احزاب همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم. در آن شب، باد تند و سردی می‌وزید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا کسی هست که اخبار دشمن را برایم بیاورد و روز قیامت، الله متعال او را همراه من قرار دهد؟» همه‌ی ما سکوت کردیم و هیچ کس از ما به نبی اکرم صلی الله علیه و آله پاسخی نداد. دوباره

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا کسی هست که اخبار دشمن را برایم بیاورد و روز قیامت، الله متعال او را همراه من قرار دهد؟» باز هم سکوت کردیم و هیچ یک از ما به ایشان، پاسخی نداد. برای بار سوم پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا کسی هست که اخبار دشمن را برایم بیاورد و روز قیامت، الله متعال او را همراه من قرار دهد؟» باز هم ما سکوت کردیم و هیچ کس از ما به او جوابی نداد. سرانجام، رسول الله ﷺ فرمود: «ای حذیفه! بلند شو و اخبار دشمن را برای ما بیاور». هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ مرا به نام، صدا زد، مجبور شدم بلند شوم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «برو و اخبار دشمن را بیاور بدون اینکه آنان را بترسانی و علیه ما تحریک کنی».

هنگامی که از آنجا براه افتادم و به دشمن رسیدم (به اندازه‌ای احساس گرما می‌نمودم که) گویا داخل حمامی راه می‌روم. در آنجا ابوسفیان را دیدم که پشت‌اش را با آتش، گرم می‌کرد. تیری در کمان گذاشتم و تصمیم گرفتم که ابوسفیان را هدف قرار دهم؛ اما بیاد سخن رسول الله ﷺ افتادم که فرمود: «آنان را مترسان و علیه ما تحریک نکن». گفتمی است که اگر تیراندازی می‌کردم، تیرم به هدف می‌خورد. به هر حال، من برگشتم در حالی که گویا در حمامی راه می‌روم. هنگامی که نزد رسول الله ﷺ آمدم و اخبار دشمن را برایش بیان نمودم و کارم تمام شد، احساس سرما کردم. سول الله ﷺ قسمت اضافی عبایی را که در آن نماز می‌خواند، بالای من انداخت. من تا صبح خوابیدم. هنگام صبح، رسول الله ﷺ فرمود: «ای مرد خوابیده! برخیز».

۱۱۷۴— عَنْ الْبَرَاءِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْأَحْزَابِ يَنْقُلُ مَعَنَا الثَّرَابَ، وَلَقَدْ وَارَى الثَّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ وَهُوَ يَقُولُ:

«وَاللَّهِ لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا  
فَأَنْزَلَنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا  
قَالَ: وَرُبَّمَا قَالَ:

«إِنَّ الْمَلَأَ قَدْ أَبَوْا عَلَيْنَا  
إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَيْنَا».

وَيَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ. (م/۱۸۰۳)

**ترجمه:** براء رضی الله عنه می گوید: روز جنگ احزاب، رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که خاک، سفیدی شکمش را پوشانیده بود و می گفت: «بار الها! اگر تو نبودی، ما هدایت نمی شدیم، نماز نمی خواندیم و صدقه هم نمی دادیم. پس بر ما آرامش نازل کن. آنان دعوت ما را نپذیرفتند. هرگاه، اراده ی فتنه و فساد کنند، جلوی آنان را خواهیم گرفت».

قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه و آله این اشعار را با آواز بلند می خواند.

۱۱۷۵ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله كَانُوا يَقُولُونَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْإِسْلَامِ مَا بَقِيَْنَا أَبَدًا

أَوْ قَالَ: عَلَى الْجِهَادِ، شَكََّ حَمَادٌ وَالنَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ:

«اللَّهُمَّ، إِنَّ الْخَيْرَ خَيْرُ الْآخِرَةِ فَأَغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ لِمُهَاجَرَةِ». (م/۱۸۰۵)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: یاران محمد صلی الله علیه و آله روز خندق می گفتند: ما کسانی هستیم که برای همیشه و تا زنده ایم با محمد صلی الله علیه و آله بر اسلام - و طبق روایت حماد: بر جهاد - بیعت کرده ایم. و نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «همانا خیر، خیر آخرت است؛ پس مهاجرین و انصار را مغفرت کن».

### باب (۱۵): سخنی از بنی قریظه

۱۱۷۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: نَادَى فِينَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ أَنْصَرَفَ عَنِ الْأَحْزَابِ: «أَنْ لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدُ الظُّهْرِ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». فَتَخَوَّفَ نَاسٌ فَوْتِ الْوَقْتِ، فَصَلُّوا دُونَ بَنِي قُرَيْظَةَ، وَقَالَ آخَرُونَ: لَا نُصَلِّي إِلَّا حَيْثُ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَإِنْ فَاتَنَا الْوَقْتُ، قَالَ: فَمَا عَنَّفَ وَاحِدًا مِنَ الْفَرِيقَيْنِ. (م/۱۷۷۰)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از غزوه ی احزاب در میان ما نداد داد و فرمود: «هیچ کس نماز ظهر را نخواند مگر در بنی قریظه». در مسیر راه، تعدادی از فوت شدن نماز ظهر ترسیدند؛ لذا قبل از رسیدن به بنی قریظه، نماز خواندند. و تعدادی دیگر گفتند: ما همان جایی می خوانیم که رسول الله صلی الله علیه و آله به ما دستور داده است اگر چه وقتش بگذرد. راوی می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ یک از دو گروه را سرزنش نکرد.

## باب (١٦): غزوهى ذى قرد

١١٧٧ — عن إياس بن سلمة قال: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: قَدِمْنَا الْحُدَيْبِيَّةَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ أَرْبَعُ عَشْرَةَ مِائَةً، وَعَلَيْهَا خَمْسُونَ شَاةً لَا تُرْوِيهَا، قَالَ: فَقَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَبَا الرِّكْبَةِ، فَيَا دَعَا وَإِمَّا بَسَقَ فِيهَا، قَالَ: فَجَاشَتْ، فَسَقَيْنَا وَاسْتَقَيْنَا، قَالَ: ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَعَانَا لِلْبَيْعَةِ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ، قَالَ: فَبَايَعْتُهُ أَوَّلَ النَّاسِ، ثُمَّ بَايَعَ وَبَايَعَ، حَتَّى إِذَا كَانَ فِي وَسْطٍ مِنَ النَّاسِ قَالَ: «بَايِعْ، يَا سَلَمَةُ». قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي أَوَّلِ النَّاسِ، قَالَ: «وَأَيْضًا». قَالَ: وَرَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَزَلًا، \_\_\_\_\_ يَعْنِي لَيْسَ مَعَهُ سِلَاحٌ \_\_\_\_\_ قَالَ: فَأَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَجَفَةً أَوْ دَرَقَةً، ثُمَّ بَايَعَ، حَتَّى إِذَا كَانَ فِي آخِرِ النَّاسِ قَالَ: «أَلَا تُبَايِعُنِي يَا سَلَمَةُ» قَالَ قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي أَوَّلِ النَّاسِ، وَفِي أَوْسَطِ النَّاسِ، قَالَ: «وَأَيْضًا». قَالَ: فَبَايَعْتُهُ الثَّالِثَةَ، ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا سَلَمَةُ أَيْنَ حَجَفَتُكَ \_\_\_\_\_ أَوْ دَرَقَتُكَ \_\_\_\_\_ الَّتِي أُعْطَيْتُكَ؟» قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، لَقِينِي عَمِّي عَامِرٌ عَزَلًا، فَأَعْطَيْتُهُ إِيَّاهَا، قَالَ: فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «إِنَّكَ كَالَّذِي قَالَ الْأَوَّلُ: اللَّهُمَّ أَبْغِنِي حَبِيبًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي». ثُمَّ إِنَّ الْمُشْرِكِينَ رَأَسُوا الصُّلْحَ، حَتَّى مَشَى بَعْضُنَا فِي بَعْضٍ وَاصْطَلَحْنَا، قَالَ: وَكُنْتُ تَبِيعًا لَطَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَتَقَى فَرَسَهُ، وَأَحْسُهُ، وَأَخْدُمُهُ، وَأَكُلُ مِنْ طَعَامِهِ، وَتَرَكْتُ أَهْلِي وَمَالِي، مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ، قَالَ: فَلَمَّا اصْطَلَحْنَا نَحْنُ وَأَهْلُ مَكَّةَ، وَاخْتَلَطَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ، أَتَيْتُ شَجَرَةَ فَكَسَحْتُ شَوْكَهَا، فَاضْطَجَعْتُ فِي أَصْلِهَا، قَالَ: فَأَتَانِي أَرْبَعَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ فَجَعَلُوا يَقْعُونَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَبْعَضْتُهُمْ، فَتَحَوَّلْتُ إِلَى شَجَرَةٍ أُخْرَى وَعَلَقُوا سِلَاحَهُمْ وَاضْطَجَعُوا، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ نَادَى مُنَادٍ مِنْ أَسْفَلِ الْوَادِي: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ قَتَلَ ابْنُ زُبَيْمٍ، قَالَ: فَاخْتَرَطْتُ سَيْفِي ثُمَّ شَدَدْتُ عَلَى أَوْلِيكَ الْأَرْبَعَةِ وَهُمْ رُقُودٌ، فَأَخَذْتُ سِلَاحَهُمْ، فَجَعَلْتُهُ ضِعْفًا فِي يَدِي، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: وَالَّذِي كَرَّمَ وَجْهَ مُحَمَّدٍ لَا يَرْفَعُ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَأْسَهُ إِلَّا ضَرَبْتُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاهُ، قَالَ: ثُمَّ جِئْتُ بِهِمْ أَسْوَقَهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: وَجَاءَ عَمِّي عَامِرٌ بِرَجُلٍ مِنَ الْعَبَلَاتِ يُقَالُ لَهُ مَكْرَزُ، يَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ،

عَلَى فَرَسٍ مُجَفَّفٍ، فِي سَبْعِينَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «دَعُوهُمْ، يَكُنْ لَهُمْ بَدْءُ الْفُجُورِ وَتَنَاهُ»، فَعَمَّا عَنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِطَنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾ [الفتح: ٢٤] الْآيَةَ كُلَّهَا، قَالَ: ثُمَّ خَرَجْنَا رَاجِعِينَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَنَزَلْنَا مَنْزِلًا، بَيْنَنَا وَبَيْنَ بَنِي لَحْيَانَ جَبَلٌ، وَهُمْ الْمُشْرِكُونَ، فَاسْتَعْفَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمَنْ رَفَى هَذَا الْجَبَلَ اللَّيْلَةَ، كَأَنَّهُ طَلِيعَةٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ، قَالَ سَلَمَةُ: فَرَقِيتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ثُمَّ قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بظَهْرِهِ مَعَ رَبَاحٍ غُلَامٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنَا مَعَهُ، وَخَرَجْتُ مَعَهُ بِفَرَسٍ طَلْحَةَ أُنْدِيهِ مَعَ الظَّهْرِ، فَلَمَّا أَصْبَحْنَا إِذَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْفَزَارِيُّ قَدْ أَغَارَ عَلَى ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَاسْتَأْفَقَهُ أَجْمَعٌ، وَقَتَلَ رَاعِيَهُ قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَبَّاحُ خُذْ هَذَا الْفَرَسَ فَأَبْلِغْهُ طَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ، وَأَخْبِرْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الْمُشْرِكِينَ قَدْ أَغَارُوا عَلَى سَرَحِهِ، قَالَ: ثُمَّ قُمْتُ عَلَى أَكْمَةٍ فَاسْتَقْبَلْتُ الْمَدِينَةَ فَادَيْتُ ثَلَاثًا: يَا صَبَاحًا. ثُمَّ خَرَجْتُ فِي آثَارِ الْقَوْمِ أَرْمِيهِمْ بِالتَّبْلِ، وَأَرْتَجِزُ أَقُولُ:

أَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ وَالْيَوْمَ يَوْمُ الرُّضْعِ

فَالْحَقُّ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَأَصْلُكَ سَهْمًا فِي رَحْلِهِ، حَتَّى خَلَصَ نَصْلُ السَّهْمِ إِلَى كَتِفِهِ قَالَ قُلْتُ: خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ وَالْيَوْمَ يَوْمُ الرُّضْعِ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ أَرْمِيهِمْ وَأَعْقِرُ بِهِمْ، فَإِذَا رَجَعَ إِلَيَّ فَارِسٌ أَتَيْتُ شَجَرَةً فَجَلَسْتُ فِي أَصْلِهَا ثُمَّ رَمَيْتُهُ فَعَقَرْتُ بِهِ، حَتَّى إِذَا تَضَاقَقَ الْجَبَلُ فَدَخَلُوا فِي تَضَاقِقِهِ، عَلَوْتُ الْجَبَلَ فَجَعَلْتُ أُرْدِيهِمْ بِالْحِجَارَةِ، قَالَ: فَمَا زِلْتُ كَذَلِكَ أَتْبَعُهُمْ حَتَّى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ بَعِيرٍ مِنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا خَلَفْتُهُ وَرَاءَ ظَهْرِي، وَخَلَّوْا بَيْنِي وَبَيْنَهُ، ثُمَّ أَتَبَعْتُهُمْ أَرْمِيهِمْ، حَتَّى أَلْقَوْا أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثِينَ بُرْدَةً وَثَلَاثِينَ رُمْحًا، يَسْتَخِفُّونَ، وَلَا يَطْرَحُونَ شَيْئًا إِلَّا جَعَلْتُ عَلَيْهِ آرَامًا مِنَ الْحِجَارَةِ يَعْرِفُهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، حَتَّى أَتَوْا مُتَضَاقِقًا مِنْ ثَنِيَّةٍ فَإِذَا هُمْ قَدْ أَتَاهُمْ فَلَانُ بْنُ بَدْرٍ الْفَزَارِيُّ، فَجَلَسُوا يَتَضَحَّوْنَ \_\_\_\_\_ يَعْنِي يَتَعَدَّوْنَ \_\_\_\_\_ وَجَلَسْتُ عَلَى رَأْسِ قَرْنٍ، قَالَ الْفَزَارِيُّ: مَا هَذَا الَّذِي أَرَى؟ قَالُوا: لَقِينَا مِنْ هَذَا الْبَرَحِ، وَاللَّهِ مَا فَارَقْنَا مِنْذُ غَلَسَ، يَرْمِينَا حَتَّى انْتَرَعَ كُلُّ شَيْءٍ فِي أَيْدِينَا، قَالَ: فَلَيْقُمْ إِلَيْهِ نَفَرٌ مِنْكُمْ، أَرْبَعَةٌ، قَالَ: فَصَعِدَ إِلَيَّ مِنْهُمْ أَرْبَعَةٌ فِي الْجَبَلِ، قَالَ: فَلَمَّا

أَمْكُونِي مِنَ الْكَلَامِ قَالَ قُلْتُ: هَلْ تَعْرِفُونِي؟ قَالُوا: لَا، وَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: قُلْتُ: أَنَا سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ، وَالَّذِي كَرَّمَ وَجْهَهُ مُحَمَّدٌ ﷺ لَا أَطْلُبُ رَجُلًا مِنْكُمْ إِلَّا أَدْرَكْتُهُ، وَلَا يَطْلُبُنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ. فَيُدْرِكُنِي، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَنَا أَظُنُّ، قَالَ: فَارْجِعُوا، فَمَا بَرَحْتُ مَكَانِي حَتَّى رَأَيْتُ فَوَارِسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَتَخَلَّلُونَ الشَّجَرَ، قَالَ: فَإِذَا أَوَّلُهُمُ الْأَخْرَمُ الْأَسَدِيُّ عَلَى إِثْرِهِ أَبُو قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيُّ وَعَلَى إِثْرِهِ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ قَالَ: فَأَخَذْتُ بَعِنَانِ الْأَخْرَمِ، قَالَ: فَوَلُّوا مُدْبِرِينَ قُلْتُ يَا أَخْرَمُ احْذَرْهُمْ، لَا يَقْتَطِعُوكَ حَتَّى يَلْحَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، قَالَ: يَا سَلَمَةُ إِنْ كُنْتُ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتَعْلَمُ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ، فَلَا تَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَ الشَّهَادَةِ، قَالَ: فَحَلَيْتُهُ، فَالْتَقَى هُوَ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ، قَالَ: فَعَقَرَ بَعْدَ الرَّحْمَنِ فَرَسَهُ، وَطَعَنَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَقَتَلَهُ، وَتَحَوَّلَ عَلَى فَرَسِهِ وَلَحِقَ أَبُو قَتَادَةَ فَارِسُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الرَّحْمَنِ فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ، فَوَالَّذِي كَرَّمَ وَجْهَهُ مُحَمَّدٌ ﷺ لَتَبِعْتُهُمْ أَعْدُو عَلَى رَجُلِي حَتَّى مَا أَرَى وَرَائِي، مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَلَا غِبَارِهِمْ شَيْئًا، حَتَّى يَعْدِلُوا قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى شِجْبٍ فِيهِ مَاءٌ، يُقَالُ لَهُ ذَا قَرْدٍ، لِيَشْرَبُوا مِنْهُ وَهُمْ عَطَاشٌ، قَالَ: فَظَنُّوا إِلَيَّ أَعْدُو وَرَاءَهُمْ، فَحَلَيْتُهُمْ عَنْهُ ————— يَعْنِي أَجَلَيْتُهُمْ عَنْهُ ————— فَمَا ذَاقُوا مِنْهُ قَطْرَةً، قَالَ: وَيَخْرُجُونَ فَيَسْتَتِدُّونَ فِي ثَنِيَّةٍ، قَالَ: فَأَعْدُو فَالْحَقَّ رَجُلًا مِنْهُمْ فَأَصَكُّهُ بِسَهْمٍ فِي نَعْصِ كَفِّهِ، قَالَ قُلْتُ: خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ، وَالْيَوْمَ يَوْمَ الرُّضْعِ، قَالَ: يَا ثَكِلْتُهُ أُمُّهُ أَكْوَعُهُ بُكَرَةً، قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ يَا عَدُوَّ نَفْسِهِ أَكْوَعُكَ بُكَرَةً، قَالَ: وَأَرَدُوا فَرَسَيْنِ عَلَى ثَنِيَّةٍ، قَالَ: فَجِئْتُ بِهِمَا أَسُوقُهُمَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: وَلَحِقْنِي عَامِرٌ بِسَطِيحَةٍ فِيهَا مَذَقَةٌ مِنْ لَبَنٍ وَسَطِيحَةٍ فِيهَا مَاءٌ، فَتَوَضَّأْتُ وَشَرَبْتُ، ثُمَّ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَلَى الْمَاءِ الَّذِي حَلَيْتُهُمْ عَنْهُ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَخَذَ تِلْكَ الْإِبِلَ، وَكُلَّ شَيْءٍ اسْتَنْقَذْتُهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَكُلِّ رُمَحٍ وَبُرْدَةٍ، وَإِذَا بِلَالٌ نَحَرَ نَاقَةً مِنَ الْإِبِلِ الَّذِي اسْتَنْقَذْتُ مِنَ الْقَوْمِ، وَإِذَا هُوَ يَشْوِي لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ كَبِدِهَا وَسَنَامِهَا، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلْنِي فَأَتَّخِجُ مِنَ الْقَوْمِ مِائَةَ رَجُلٍ فَاتَّبِعُ الْقَوْمَ فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ مُخْبِرٌ إِلَّا قَتَلْتُهُ، قَالَ: فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ فِي ضَوْءِ النَّارِ، فَقَالَ: «يَا سَلَمَةُ أَتَرَاكَ كُنْتَ فَاعِلًا؟» قُلْتُ: نَعَمْ وَالَّذِي أَكْرَمَكَ، فَقَالَ:

«إِنَّهُمْ الْآنَ لَيَقْرُونَ فِي أَرْضِ غَطَفَانَ». قَالَ: فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ غَطَفَانَ فَقَالَ: نَحَرَ لَهُمْ  
 فَلَانٌ جَزُورًا، فَلَمَّا كَشَفُوا جِلْدَهَا رَأَوْا غُبَارًا فَقَالُوا: أَتَاكُمْ الْقَوْمُ، فَخَرَجُوا هَارِبِينَ،  
 فَلَمَّا أَصْبَحْنَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَانَ خَيْرَ فُرْسَانِنَا الْيَوْمَ أَبُو قَتَادَةَ، وَخَيْرَ رَجَالِنَا  
 سَلَمَةُ». قَالَ: ثُمَّ أَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَهْمَيْنِ: سَهْمُ الْفَارِسِ وَسَهْمُ الرَّاحِلِ،  
 فَجَمَعَهُمَا لِي جَمِيعًا، ثُمَّ أَرَدَفَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَأَاهُ عَلَى الْعَضْبَاءِ رَاجِعِينَ إِلَى  
 الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَسِيرُ قَالَ: وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ لَا يُسْبِقُ شِدًّا، قَالَ:  
 فَجْعَلْ يَقُولُ: أَلَا مُسَابِقُ إِلَى الْمَدِينَةِ؟ هَلْ مِنْ مُسَابِقٍ؟ فَجْعَلْ يُعِيدُ ذَلِكَ، قَالَ: فَلَمَّا  
 سَمِعْتُ كَلَامَهُ قُلْتُ: أَمَا تُكْرِمُ كَرِيمًا، وَلَا تَهَابُ شَرِيفًا؟ قَالَ: لَا، إِلَّا أَنْ يَكُونَ  
 رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبَى وَأُمِّ ذَرْنِي فَلَأُسَابِقَ الرَّجُلَ، قَالَ:  
 «إِنْ شِئْتُ». قَالَ: قُلْتُ: اذْهَبْ إِلَيْكَ، وَنَيْتُ رَجُلِي فَطَفَرْتُ فَعَدَوْتُ، قَالَ: فَرَبَطْتُ  
 عَلَيْهِ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ أَسْتَقْبِي نَفْسِي، ثُمَّ عَدَوْتُ فِي إِثْرِهِ، فَرَبَطْتُ عَلَيْهِ شَرَفًا أَوْ  
 شَرَفَيْنِ، ثُمَّ إِنِّي رَفَعْتُ حَتَّى أَلْحَقَهُ، قَالَ: فَأَصُكُّهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، قَالَ قُلْتُ: قَدْ سُبِقْتُ  
 وَاللَّهِ، قَالَ: أَنَا أَظُنُّ، قَالَ: فَسَبَقْتُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا لَبِثْنَا إِلَّا ثَلَاثَ لَيَالٍ  
 حَتَّى خَرَجْنَا إِلَى خَيْبَرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَجْعَلْ عَمِّي عَامِرٌ يَرْتَجِزُ بِالْقَوْمِ:

وَتَاللَّهِ لَوْ لَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا      وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَيْنَا  
 وَنَحْنُ عَنْ فَضْلِكَ مَا اسْتَعَيْنَا      فَثَبَّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَا قَيْنَا

وَأَنْزَلَنُ سَكِينَةً عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ هَذَا؟» قَالَ: أَنَا عَامِرٌ، قَالَ: «غَفَرَ لَكَ رَبُّكَ». قَالَ:  
 وَمَا اسْتَغْفَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِإِنْسَانٍ يَخْصُهُ إِلَّا اسْتَشْهَدَ، قَالَ: فَكَادَى عَمْرُ بْنُ  
 الْخَطَّابِ، وَهُوَ عَلَى جَمَلٍ لَهُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَوْ لَا مَا مَتَّعْتَنَا بِعَامِرٍ، قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا خَيْبَرَ  
 قَالَ: خَرَجَ مَلِكُهُمْ مَرْحَبٌ يَخْطُرُ بِسَيْفِهِ وَيَقُولُ:

قَدْ عَلِمْتَ خَيْبَرُ أَتَى مَرْحَبٌ      شَاكِيَ السَّلَاحِ بَطْلٌ مُجَرَّبٌ  
 إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ



قَالَ: وَبَرَزَ لَهُ عَمِّي عَامِرٌ، فَقَالَ:

قَدْ عَلِمْتَ خَيْرُ أَتَى عَامِرٌ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلُ مُعَامِرٍ

قَالَ: فَاخْتَلَفَا ضَرْبَتَيْنِ، فَوَقَعَ سَيْفُ مَرْحَبٍ فِي ثَرَسِ عَامِرٍ، وَذَهَبَ عَامِرٌ يَسْفُلُ لَهُ، فَرَجَعَ سَيْفُهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَقَطَعَ أَكْحَلَهُ، فَكَانَتْ فِيهَا نَفْسُهُ، قَالَ سَلَمَةُ: فَخَرَجْتُ فَإِذَا نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ يَقُولُونَ: بَطْلَ عَمَلُ عَامِرٍ، قَتَلَ نَفْسَهُ، قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَطْلَ عَمَلُ عَامِرٍ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ قَالَ ذَلِكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِكَ، قَالَ: «كَذَبَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ، بَلْ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ». ثُمَّ أَرْسَلَنِي إِلَى عَلِيٍّ، وَهُوَ أَرْمَدُ، فَقَالَ: «لَأُعْطِيَكَ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، أَوْ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، قَالَ: فَأَتَيْتُ عَلِيًّا فَجِئْتُ بِهِ أَقْوَدَهُ، وَهُوَ أَرْمَدُ، حَتَّى أَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَبَسَقَ فِي عَيْنَيْهِ فَبَرَأَ. وَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ، وَخَرَجَ مَرْحَبٌ فَقَالَ:

قَدْ عَلِمْتَ خَيْرُ أَتَى مَرْحَبٌ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلُ مُجَرَّبٍ

إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ

فَقَالَ عَلِيٌّ:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَهُ كَلَيْتَ غَابَاتِ كَرِيهِ الْمُنْظَرَهُ

أَوْفِيهِمْ بِالصَّاعِ كَيْلَ السَّنْدَرَةِ

قَالَ: فَضْرَبَ رَأْسَ مَرْحَبٍ فَقَتَلَهُ، ثُمَّ كَانَ الْفَتْحُ عَلَى يَدَيْهِ. (م/۱۸۰۷)

**ترجمه:** ایاس بن سلمه می گوید: پدرم به من گفت: ما هزار و چهارصد نفر بودیم که همراه رسول الله ﷺ به حدیبیه رفتیم. در آنجا پنجاه گوسفند وجود داشت که آب حدیبیه همانها را سیراب نمی ساخت. رسول الله ﷺ بر کناره ی چاه نشست و دعا نمود یا آب دهان در آن انداخت. در نتیجه، آب، فوران نمود. پس ما آب خوردیم و آب برداشتیم. آنگاه رسول الله ﷺ در زیر درخت ما را برای بیعت، فراخواند. من اولین کسی بودم که با رسول اکرم ﷺ بیعت نمودم. سپس پیامبر اکرم ﷺ به بیعت با مردم ادامه داد تا جایی که نصف

مردم، بیعت کردند. در این هنگام، فرمود: «ای سلمه! بیعت کن». گفتم: یا رسول الله! من جزو اولین کسانی بودم که بیعت کردم. فرمود: «باز هم بیعت کن». و هنگامی که متوجه شد من اسلحه‌ای ندارم، به من سپری عنایت فرمود.

بعد از آن، رسول اکرم ﷺ به بیعت، ادامه داد و در همان اواخر بیعت، فرمود: «ای سلمه! آیا با من بیعت نمی‌کنی؟» گفتم: یا رسول الله! من اول و وسط مردم، بیعت نمودم. فرمود: «باز هم بیعت کن». من برای بار سوم با رسول اکرم ﷺ بیعت کردم. بعد از آن، فرمود: «ای سلمه! سپری که به تو عطا کردم، کجا است؟» گفتم: یا رسول الله! عمویم عامر را دیدم که اسلحه‌ای ندارد؛ سپر را به او دادم. رسول الله ﷺ فرمود: «شما مانند کسی هستید که گفت: بار الها! به من دوستی عنایت فرما که از خودم محبوب‌تر باشد».

بعد از آن، مشرکین برای صلح با ما نامه نگاری کردند تا جایی که ما در میان یکدیگر رفت و آمد می‌کردیم و با هم صلح نمودیم. من خدمتگزار طلحه بن عبیدالله بودم؛ اسبش را آب می‌دادم و تمیز می‌کردم و خدمت می‌نمودم و از غذای طلحه می‌خوردم؛ زیرا خانواده و اموال را رها کرده و به سوی الله و رسولش هجرت نموده بودم.

هنگامی که ما و مردم مکه، صلح کردیم و با هم مخلوط شدیم، من زیر درختی رفتم و خارهایش را جارو کردم و زیر آن، دراز کشیدم. در این اثنا، چهار نفر از مشرکین آمدند و شروع به بدگویی رسول الله ﷺ کردند. من ناراحت شدم. به همین خاطر، به درختی دیگر، نقل مکان کردم. آنان اسلحه‌ی خود را آویزان کردند و به استراحت پرداختند. آنها همانجا بودند که صدایی از پایین وادی آمد: ای مهاجران! فرزند زُئیم کشته شد. من با شنیدن این صدا، شمشیرم را از نیام بیرون کشیدم و به آن چهار نفر که خواب بودند، حمله کردم و سلاح آنها را مثل یک بسته در دست گرفتم و گفتم: سوگند به ذاتی که به چهره‌ی محمد ﷺ شرافت بخشیده است، هر کس از شما سرش را بلند کند، گردنش را می‌زنم. آنگاه آنها را جلو گرفتم و نزد رسول الله ﷺ آوردم. عمویم عامر نیز مردی از قبیله‌ی عبلات بنام مکرز و هفتاد نفر دیگر از مشرکین را جلو گرفته بود و درحالی که خودش بالای اسبی پالان دار سوار بود، آورد. رسول الله ﷺ به آنان نگاه کرد و فرمود: «بگذارید تا آغاز پیمان شکنی و بازگشت به آن، به عهده‌ی آنان باشد». سپس پیامبر اکرم ﷺ آنان را بخشید و الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيَّدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِطَنٍ مَكَّةَ مِنْ

بَعْدَ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ﴿[فتح: ۲۴]﴾ (الله متعال همان ذاتی است که در وسط مکه (حذیبه) دست کافران را از شما و دست شما را از آنان، کوتاه کرد؛ بعد از آنکه شما را در جنگهای قبلی پیروز گردانیده بود).

سپس براه افتادیم و راه بازگشت به مدینه را در پیش گرفتیم. در مسیر راه، جایی منزل گرفتیم که میان ما و مشرکین بنی لحيان فقط یک کوه، فاصله انداخته بود. رسول الله ﷺ برای کسی که به عنوان جلودار او و یارانش، امشب بالای کوه برود، طلب مغفرت نمود. من در آن شب، دو یا سه بار بالای کوه رفتم، و سرانجام به مدینه آمدم.

رسول اکرم ﷺ شترانش را با خدمتگزارش رباح به چرا فرستاد. من هم همراه او اسب ابوطلحه را بردم تا با شتران بچرد و آب بخورد. صبح هنگام به ما خبر رسید که عبد الرحمن فراری همه‌ی شتران رسول اکرم ﷺ را به غارت برده و شتر چرانش را به قتل رسانده است. گفتم: ای رباح! این اسب را بگیر و به طلحه بن عبید الله برسان و به رسول الله ﷺ بگو که مشرکین شترانش را به غارت بردند. سپس بالای تپه‌ای رفتم و رو به سوی مدینه نمودم و سه بار صدا زدم: یا صباحاه (کلمه‌ای که هنگام خطر بکار می‌بردند). آنگاه به تعقیب دشمن پرداختم و در حالی که تیراندازی می‌کردم، رجز می‌خواندم و می‌گفتم: من، فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی پست فطرتان است.

و به محض اینکه به یکی از آنان رسیدم، تیری به هیئت پالان شترش می‌زدم طوری که به شانه اش نفوذ می‌کرد و می‌گفتم: بگیر؛ من فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی پست فطرتان است.

سوگند به الله، همچنان آنان را هدف قرار می‌دادم و چهارپایان آنها را می‌کشتم. و هر گاه، اسب سواری از آنها به سوی من بر می‌گشت، زیر یک درخت می‌نشستم و او را به هلاکت می‌رساندم. به هر حال، آنها به مسیرشان ادامه دادند تا اینکه به یک راه کوهستانی تنگ رسیدند و وارد آن شدند. بالای کوه رفتم و از آنجا سنگ بارانشان کردم و همچنان با همین وضعیت به تعقیب آنها ادامه دادم تا اینکه تمام شتران بارکش رسول اکرم ﷺ را پشت سر گذاشتم؛ آنان شتران را برای من رها کردند؛ اما من همچنان به تعقیب آنها پرداختم و آنها را هدف قرار می‌دادم تا اینکه آنها برای سبک بار شدن خود، بیشتر از سی چادر و سی نیزه انداختند. هر چیزی را که می‌انداختند، تعدادی سنگ به عنوان نشانه، روی

آنها می گذاشتم تا رسول الله ﷺ و یارانش آنها را ببینند. سرانجام به گردنهی تنگی رسیدند و فلانی فرزند بدر فزاری نیز نزد آنان آمد. آنها در آنجا نشستند تا نهار بخورند. من هم در قلهی کوه کوچکی نشستم. آن مرد فزاری گفت: این صحنه چیست؟ گفتند: ما سختی های زیادی از او دیده ایم. از صبح که هنوز هوا تاریک بود، از ما جدا نشده است. به اندازه ای به سوی ما تیراندازی کرد که هر آنچه داشتیم از ما گرفت. آن مرد گفت: چهار نفر از شما بلند شوید. طبق دستور، چهار نفر بلند شدند و به طرف من حرکت کردند و بالای کوه آمدند. هنگامی که امکان صحبت کردن برایم فراهم گردید، گفتم: آیا مرا می شناسید؟ گفتند: نه، شما کی هستید؟ گفتم: من سلمه بن اکوع هستم. سوگند به ذاتی که چهره ی محمد ﷺ را شرافت بخشید، به دنبال هر یک از شما بیایم او را دستگیر می کنم؛ ولی هر یک از شما به دنبال من بیاید، نمی تواند مرا دستگیر کند. یکی از آنان گفت: تصور من هم همین است. بعد از آن، برگشتند.

سلمه می گوید: همچنان سرجایم بودم که سواران رسول الله ﷺ از لابلاهی درختان آشکار شدند. اولین آنها اخرم اسدی، دومی ابوقتاده انصاری، و بعد از او، مقداد بن اسود کندی بود.

من لگام اسب اخرم را گرفتم؛ بقیه به عقب برگشتند. به اخرم گفتم: ای اخرم! مبادا به آنها نزدیک شوی. بگذار تا رسول الله ﷺ و یارانش برسند. مبادا تو را به تنهایی به قتل برسانند. اخرم گفت: ای سلمه! اگر تو به الله متعال و روز قیامت، ایمان داری و به یقین می دانی که بهشت و دوزخ، حق هستند، میان من و شهادت، حایل مشو. با شنیدن این سخنان، آزادش گذاشتم. او و عبدالرحمن فزاری در برابر هم قرار گرفتند. نخست، او اسب عبدالرحمن را کشت. سپس عبدالرحمن نیزه ای زد و او را به قتل رساند و اسبش را تصرف کرد. سپس ابوقتاده، سوار کار رسول الله ﷺ خودش را به عبد الرحمن رساند و او را با نیزه به قتل رساند.

سوگند به ذاتی که چهره ی محمد ﷺ را شرافت بخشید، من پیاده به تعقیب آنها پرداختم و می دویدم تا جایی که پشت سر من، اصحاب محمد و حتی اثر غبار آنها هم دیده نمی شد.

مشرکین که تشنه بودند قبل از غروب آفتاب، راهشان را به سوی دره‌ای که در آن، آب وجود داشت و به آن ذی فرد می‌گفتند، کج نمودند تا آب بنوشند؛ اما هنگامی که به سوی من نگاه کردند، دیدند که من همچنان بدنبال آنها می‌دوم. به هر حال، نگذاشتم که آب بخورند و نتوانستند حتی یک قطره آب هم بچشند. پس از آن، از دره بیرون رفتند و بسوی گرده‌ای فرار کردند. من همچنان بدنبال آنها می‌دویم و به محض اینکه به یکی از آنان رسیدم، تیری به سر استخوان شانه‌اش زدم و گفتم: این را از من بگیر؛ من فرزند اکوع هستم؛ و امروز، روز نابودی انسانهای پست فطرت است. او گفت: مادرش به عزایش بنشیند؛ همان سلمه بن اکوع صبح است. گفتم: بله، ای کسی که دشمن خودت هستی، من همان سلمه بن اکوع صبح هستم. همچنین دو اسب از آنها خسته شدند و بالای همان گرده، رها کردند. من آن دو اسب را جلو گرفتم و بسوی رسول الله ﷺ حرکت کردم. در مسیر راه، عامر با یک مشک که مقداری شیر در آن بود و مشک دیگری که مقداری آب در آن بود، به من ملحق شد. من وضو ساختم و مقداری از آن شیر نوشیدم. سپس خدمت رسول الله ﷺ آمدم. پیامبر اکرم ﷺ کنار همان آبی بودند که مشرکین را از آن، دور ساخته بودم. گفتم: ای رسول الله ﷺ شتران و هر آنچه را که من از چنگ مشرکین، بیرون آورده بودم و همه‌ی نيزه‌ها و چادرها را برداشته بود. بلال نیز از میان شترانی که من از دشمن گرفته بودم، ناقه‌ای را سربریده بود و قسمتی از کوهان و جگرش را برای رسول الله ﷺ کباب می‌کرد.

من گفتم: یا رسول الله! بگذار تا من صد نفر از مسلمانان انتخاب کنم و به تعقیب دشمن پردازم و به هر مُخبر و جاسوسی که دسترسی پیدا کنم، به قتل برسانم. رسول اکرم ﷺ با شنیدن این سخنان، به اندازه‌ای خندید که تقریباً تمام دندانهایش در روشنایی آتش، دیده شدند. سپس فرمود: «ای سلمه! آیا این کار را انجام می‌دهی؟» گفتم: بلی، سوگند به ذاتی که تو را عزیز گردانده است. فرمود: «آنها هم اکنون در سرزمین عطفان، مهمانی می‌خورند».

سلمه می‌گوید: بعد از آن، مردی از قبیله‌ی عطفان آمد و گفت: فلان شخص برای آنان شتری ذبح کرد؛ اما هنگامی که پوستش را بیرون آوردند، غباری دیدند و به یکدیگر گفتند: دشمن آمد. پس براه افتادند و فرار کردند. هنگامی که صبح شد، رسول الله ﷺ فرمود: «امروز، بهترین اسب سوارها، قتاده، و بهترین پیاده نظام ما، سلمه بود». آنگاه

رسول الله ﷺ سهم فرد اسب سوار و شخص پیاده را با هم به من داد. بعد از آن، رسول اکرم ﷺ مرا پشت سر خود بر ناقه اش عضباء سوار نمود و راه بازگشت به مدینه را در پیش گرفتیم. در راه مدینه، یک مرد انصاری که در دویدن، هیچ کس از او نمی توانست سبقت بگیرد، می گفت: آیا کسی وجود دارد که تا مدینه مسابقه دهد؟ و این سخن را تکرار می کرد. هنگامی که من سخنش را شنیدم، گفتم: آیا حرمت و شرافت انسانهای شریف و بزرگوار را رعایت نمی کنی؟ گفت: بجز رسول الله ﷺ رعایت کس دیگری را نمی کنم. گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت شوند؛ بگذار تا با این مرد، مسابقه دهم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر دوست داری مسابقه بده». به آن مرد گفتم: به هر طرف که می خواهی، برو. و از عضباء پیاده شدم و پریدم و شروع به دویدن نمودم و به اندازه ی یک یا دو بلندی برای حفظ نفس اش، از دویدن شدید، خودداری کردم. و همچنان به دنبالش دویدم. یک یا دو بلندی دیگر هم از دویدن شدید، خودداری نمودم. آنگاه، سرعت دویدنم را افزایش دادم تا به او برسم. سپس میان شانه هایش زدم و گفتم: سوگند به الله که از تو سبقت گرفتند. او گفت: من هم تصورم همین است. به هر حال، جلوتر از او به مدینه رسیدم.

بعد از آن، بیشتر از سه شب در مدینه نماندیم تا اینکه همراه رسول الله ﷺ به خیبر رفتیم. عمویم عامر برای مردم رجز می خواند و می گفت:

وَأَلَّهِ لَوْ لَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا      وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا  
وَنَحْنُ عَنْ فَضْلِكَ مَا اسْتَعْنَيْنَا      فَثَبَّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَاقَيْنَا  
وَأَنْزَلْنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا

(سوگند به الله، اگر او نمی بود، ما هدایت نمی شدیم، صدقه نمی دادیم و نماز نمی خواندیم. بار الها! ما از فضل و احسان تو بی نیاز نیستیم. و هنگام رویارویی با دشمن، ما را ثابت قدم بگردان. و بر ما آرامش نازل کن.)

رسول الله ﷺ فرمود: «این، کیست؟» گفت: من عامر هستم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «پروردگارت تو را مغفرت کند». گفتم: است که هر گاه، رسول الله ﷺ برای فرد ویژه ای طلب مغفرت می نمود، به شهادت می رسید. به همین خاطر، عمر بن خطاب رضی الله عنه از بالای شترش صدا زد و گفت: یا رسول الله! چرا نگذاشتی تا ما از عامر بهره مند شویم؟ راوی می گوید: هنگامی که به خیبر رسیدیم، پادشاه آنان مرحب بیرون آمد در حالی که

شمشیرش را به اهتزاز در آورده بود و می گفت:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْرُ أُنَى مَرْحَبُ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلُ مُجَرَّبُ  
إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ

(خیبر خوب می داند که من، مرحب نام دارم؛ مردی تا دندان مسلح و قهرمانی با تجربه هستم؛ هنگامی که جنگی اتفاق بیفتد، شعله ور می شوم.)

در این هنگام، عمویم عامر جلو رفت و گفت:

قَالَ: وَبَرَزَ لَهُ عَمِّي عَامِرٌ، فَقَالَ:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْرُ أُنَى عَامِرُ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلُ مُعَامِرُ

(خیبر خوب می شناسد که من عامر هستم؛ مردی سراپا مسلح و قهرمانی بی باک هستم.)

سپس دو ضربه با یکدیگر رد و بدل کردند که شمشیر مرحب در سپر عامر فرو رفت و گیر کرد. در این هنگام، عامر خواست از زیر به او ضربه ای بزند؛ ولی شمشیرش به خودش برگشت و شاهرگ دستش را قطع کرد و باعث مرگ وی گردید.

سلمه می گوید: من بیرون آمدم و دیدم که تعدادی از یاران نبی اکرم ﷺ می گویند: اعمال عامر باطل گردید چون خودکشی کرد. من گریان، خدمت نبی اکرم ﷺ آمدم و گفتم: یا رسول الله! آیا اعمال عامر، باطل گردید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی چنین سخنی گفته است؟» گفتم: تعدادی از صحابه. فرمود: «هر کس، چنین سخنی به زبان آورده، دروغ گفته است؛ بلکه او دو پاداش می برد».

سپس رسول اکرم ﷺ مرا بدنبال علی بن ابی طالب که از ناحیه ی چشم شکایت داشت، فرستاد و فرمود: «پرچم را به مردی خواهم داد که الله و رسولش را دوست دارد یا الله و رسولش او را دوست دارند».

راوی می گوید: آنگاه من نزد علی که از درد چشم، رنج می برد، رفتم و دستش را گرفتم و خدمت رسول الله ﷺ آوردم. پیامبر اکرم ﷺ در چشمان علی ﷺ آب دهان انداخت و ایشان، سلامتش را باز یافت. سپس پرچم را به دست او داد. این بار هم مرحب بیرون آمد و گفت:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْرُ أَتَى مَرْحَبُ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلُ مُجَرَّبُ  
إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ

(خیر خوب می داند که من، مرحب هستم؛ سرتا پا مسلح و قهرمانی با تجربه هستم و هر گاه جنگها رو کنند، شعله ور می شوم.)

علی رضی الله عنه گفت:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَهُ كَلَيْتَ غَابَاتِ كَرِيهِ الْمُنْظَرَهُ  
أَوْفِيهِمْ بِالصَّاعِ كَيْلَ السَّنْدَرَهُ

(من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدره - شیر - نامیده است؛ مانند شیر جنگل که - از نگاه دشمن - بد منظر است؛ حساب آنها را بطور کامل مثل پیمانه‌ی سندر، کف دست آنان می گذارم.) (کنایه از این است که بطور وسیع و گسترده، دشمن را به قتل می رسانم.)  
راوی می گوید: سرانجام، علی بن ابی طالب رضی الله عنه ضربه‌ای به سر مرحب زد و او را به قتل رساند و خیر بوسیله‌ی او فتح گردید.

#### باب (۱۷): داستان حدیبیه و صلح نبی اکرم صلی الله علیه و آله با قریش

۱۱۷۸ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا أُحْصِرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عِنْدَ الْبَيْتِ، صَالَحَهُ أَهْلُ مَكَّةَ عَلَى أَنْ يَدْخُلَهَا فَيُقِيمَ بِهَا ثَلَاثًا، وَلَا يَدْخُلَهَا إِلَّا بِجُلْبَانِ السَّلَاحِ، السَّيْفِ وَقِرَابِهِ، وَلَا يَخْرُجَ بِأَحَدٍ مَعَهُ مِنْ أَهْلِهَا، وَلَا يَمْنَعُ أَحَدًا يَمْكُثُ بِهَا مِمَّنْ كَانَ مَعَهُ، قَالَ لِعَلِيٍّ: «اكْتُبِ الشَّرْطَ بَيْنَنَا، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». فَقَالَ لَهُ الْمُشْرِكُونَ: لَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ تَابَعْنَاكَ، وَلَكِنْ اكْتُبْ: مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَأَمَرَ عَلِيًّا أَنْ يَمْحَاهَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: لَا، وَاللَّهِ، لَا أُمَحَّاهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَرِنِي مَكَانَهَا». فَأَرَاهُ مَكَانَهَا، فَمَحَاهَا، وَكَتَبَ: «ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ». فَأَقَامَ بِهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ يَوْمُ الثَّلَاثِ قَالُوا لِعَلِيٍّ: هَذَا آخِرُ يَوْمٍ مِنْ شَرْطِ صَاحِبِكَ، فَأَمَرَهُ فَلْيَخْرُجْ، فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «نَعَمْ». فَخَرَجَ. (م/۱۷۸۳)



**ترجمه:** براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله را از کعبه (انجام عمره) جلوگیری کردند، اهل مکه با ایشان، صلح کردند بر این اساس که (مسلمانان، امسال برگردند و سال آینده برای ادای عمره) فقط سه روز می توانند در مکه بمانند. و هیچ اسلحه‌ای با خود نیاورند مگر شمشیری که در نیام باشد؛ و هیچ یک از اهل مکه را با خود نبرد و اگر کسی از یارانش (محمد صلی الله علیه و آله) خواست در مکه بماند، مانع او نشود.

آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود: «قرارداد و شرایط آن را بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم، این قرارداد محمد رسول الله است». مشرکین گفتند: اگر ما می دانستیم که تو پیامبر الله هستی، از تو پیروی می کردیم؛ در قرارداد باید محمد فرزند عبدالله بنویسی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی دستور داد تا کلمه‌ی "رسول الله" را پاک کند. علی رضی الله عنه گفت: نه، سوگند به الله، آنرا پاک نمی کنم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «جای آنرا به من نشان بده». علی رضی الله عنه آنرا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان داد و پیامبر صلی الله علیه و آله آنرا پاک کرد و به جایش فرزند عبدالله نوشت.

سرانجام، نبی اکرم صلی الله علیه و آله (در سفر عمره‌ی سال آینده) سه روز در مکه ماند. روز سوم، مشرکین به علی رضی الله عنه گفتند: طبق شرایط، این، آخرین روز رفیقت می باشد. لذا به او بگوئید تا از مکه بیرون شود. علی رضی الله عنه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اطلاع داد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بله». و از مکه، بیرون رفت.

۱۱۷۹ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۖ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ۖ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۱-۵] مَرَجَعَهُ مِنَ الْحُدَيْبِيَّةِ وَهُمْ يُخَالِطُهُمُ الْحُزْنُ وَالْكَأَبُ، وَقَدْ نَحَرَ الْهَدْيَ بِالْحُدَيْبِيَّةِ فَقَالَ: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ آيَةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا جَمِيعًا». (م/۱۷۸۶)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از حدیبیه بر می گشت و هدی (شکرانه) را در حدیبیه، ذبح کرده بود و مسلمانان در غم و اندوه عمیقی فرو رفته بودند، این آیه نازل گردید که: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۖ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ۖ﴾ تا ﴿فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [فتح: ۱-۵] یعنی: ما برای تو فتح آشکاری را تدارک دیده‌ایم تا اینکه الله متعال گناهان پیشین و پسین تو را بیامرزد....

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه فرمود: «آیه‌ای بر من نازل شده است که برایم از همه‌ی دنیا محبوب تر است».

## باب (۱۸): غزوه ی خیبر

۱۱۸۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم إِلَى خَيْبَرَ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْنَا، فَلَمْ نَعْنَمْ ذَهَبًا وَلَا وَرَقًا، غَنِمْنَا الْمَتَاعَ وَالطَّعَامَ وَالثِّيَابَ، ثُمَّ انْطَلَقْنَا إِلَى الْوَادِي، وَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَبْدٌ لَهُ، وَهَبَهُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ جُذَامَ، يُدْعَى رِفَاعَةَ بَنَ زَيْدٍ، مِنْ بَنِي الضُّبَيْبِ، فَلَمَّا نَزَلْنَا الْوَادِي قَامَ عَبْدُ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَحُلُّ رَحْلَهُ فَرُمِيَ بِهِمْ، فَكَانَ فِيهِ حَتْفُهُ، فَقُلْنَا: هَنِيئًا لَهُ الشَّهَادَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «كَأَنَّ النَّفْسَ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، إِنَّ الشَّيْطَانَةَ لَتَلْتَهُبُ عَلَيْهِ نَارًا، أَخَذَهَا مِنَ الْغَنَائِمِ يَوْمَ خَيْبَرَ، لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ». قَالَ فَفَزَعَ النَّاسُ، فَجَاءَ رَجُلٌ بِشِرَاكِ أَوْ شِرَاكَيْنِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَصَبْتُ يَوْمَ خَيْبَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «شِرَاكِكَ مِنْ نَارٍ أَوْ شِرَاكِكَانِ مِنْ نَارٍ». (م/۱۱۵)

**ترجمہ:** ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: ہمراہ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به خیبر رفتیم. الله متعال به ما فتح و پیروزی عنایت فرمود؛ در این غزوه، طلا و نقره‌ای به غنیمت نگرفتیم؛ بلکه کالا، غذا و پارچه به غنیمت گرفتیم. بعد از آن به وادی قُری رفتیم. قابل یادآوری است که در این سفر، خدمتگزار رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم رفاعه فرزند زید از قبیله‌ی بنی ضبیب همراه ایشان بود. این خدمتگزار را مردی از قبیله‌ی جذام به رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بخشیده بود.

به هر حال، هنگامی که در وادی قُری منزل گرفتیم، خدمتگزار رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم برخاست و مشغول باز کردن رخت سفر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بود که تیری به سوی او پرتاب گردید و بر اثر آن، فوت کرد. ما گفتیم: یا رسول الله! شهادتش مبارک. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرگز، سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، چادری را که قبل از تقسیم، از غنایم خیبر برداشته است، آتش را برایش شعله ور می‌سازد». راوی می‌گوید: مردم از شنیدن این سخن، دچار وحشت شدند و بعد از آن، یک نفر یک یا دو بند کفش آورد و گفت: یا رسول الله! اینها را روز خیبر برداشتم. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «باعث یک بند یا دو بند کفش در جهنم می‌شود».

**باب (۱۹): بعد از فتوحات، مهاجرین درختان و گوسفندانی را که انصار برای استفاده از میوه و شیرشان در اختیارشان قرار داده بودند برگرداندند**

۱۱۸۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ مِنْ مَكَّةَ الْمَدِينَةَ، قَدِمُوا وَلَيْسَ بَأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ، وَكَانَ الْأَنْصَارُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَالْعَقَارِ، فَقَاسَمَهُمُ الْأَنْصَارُ عَلَى أَنْ أُعْطَوْهُمْ أَنْصَافَ ثَمَارِ أَمْوَالِهِمْ، كُلِّ عَامٍ، وَيَكْفُونَهُمُ الْعَمَلَ وَالْمُتَوَنَةَ، وَكَانَتْ أُمُّ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، وَهِيَ تُدْعَى أُمَّ سُلَيْمٍ، وَكَانَتْ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ كَانَ أَخًا لِأَنَسٍ لِأُمِّهِ، وَكَانَتْ أُعْطَتْ أُمُّ أَنَسٍ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِذَاقًا لَهَا، فَأَعْطَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُمَّ أَيْمَنَ، مَوْلَاتُهُ، أُمُّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا فَرَغَ مِنْ قِتَالِ أَهْلِ خَيْبَرَ، وَانْصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ، رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الْأَنْصَارِ مَنَائِحَهُمُ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثَمَارِهِمْ، قَالَ: فَارَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى أُمِّي عِذَاقَهَا، وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُمَّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَكَانَ مِنْ شَأْنِ أُمِّ أَيْمَنَ، أُمُّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّهَا كَانَتْ وَصِيفَةً لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَكَانَتْ مِنَ الْحَبَشَةِ، فَلَمَّا وَلَدَتْ أَمْنَةً رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ مَا تُوفِّيَ أَبُوهُ، فَكَانَتْ أُمُّ أَيْمَنَ تَحْضُنُهُ، حَتَّى كَبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَأَعْتَقَهَا ثُمَّ أَنْكَحَهَا زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ، ثُمَّ تُوفِّيتْ بَعْدَ مَا تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِخَمْسَةِ أَشْهُرٍ. (م/ ۱۷۷۱)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: هنگامی که مهاجرین از مکه به مدینه هجرت کردند، چیزی در دست نداشتند. و انصار دارای ملک و زمین بودند. به همین خاطر، انصار زمین های خود را در اختیار مهاجرین گذاشتند تا آنها کارهای کشاورزی را انجام دهند و نصف محصول سال از آن آنان باشد. ام سُلیم مادر انس بن مالک که مادر عبدالله بن ابی طلحه نیز می باشد چند درخت خرما به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده بود (تا پیامبر از محصول آنها استفاده کند). رسول الله صلی الله علیه و آله آن درخت ها را به کنیز آزاد شده اش؛ ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید داد.

ابن شهاب می گوید: انس رضی الله عنه به من گفت: وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله جنگ خیبر را به پایان رساند و به مدینه برگشت، مهاجرین زمین های کشاورزی انصار را که برای استفاده از محصولات شان، در اختیار آنها قرار داده بودند، پس دادند. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز

درختهای خرمای مادرم را برگرداند و به ام ایمن در عوض درخت‌های پس گرفته شده چند درخت از باغ خود، عطا فرمود.

ابن شهاب می‌گوید: ام ایمن مادر اسامه بن زید از حبشه و کنیز عبدالله بن عبدالمطلب بود. بعد از وفات پدر پیامبر؛ عبدالله؛ هنگامی که آمنه وضع حمل نمود و رسول الله ﷺ بدنیا آمد، ام ایمن پیامبر اکرم ﷺ را نگهداری می‌کرد. هنگامی که رسول الله ﷺ بزرگ شد، ام ایمن را آزاد نمود و به نکاح زید بن حارثه در آورد. سرانجام، ام ایمن پنج ماه بعد از وفات رسول الله ﷺ دنیا را وداع گفت.

### باب (۲۰): فتح مکه و وارد شدن به آن با زور شمشیر و لطف و احسان پیامبر اکرم ﷺ به اهل مکه

۱۱۸۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَبَاحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وَفَدْتُ وَفُودٌ إِلَى مُعَاوِيَةَ، وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ، فَكَانَ يَصْنَعُ بَعْضُنَا لِبَعْضِ الطَّعَامِ، فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ مِمَّا يُكْثِرُ أَنْ يَدْعُونَا إِلَى رَحْلِهِ، فَقُلْتُ: أَلَا أَصْنَعُ طَعَامًا فَأَدْعُوهُمْ إِلَى رَحْلِي؟ فَأَمَرْتُ بِطَعَامٍ يُصْنَعُ، ثُمَّ لَقِيتُ أَبَا هُرَيْرَةَ مِنَ الْعَشِيِّ، فَقُلْتُ: الدَّعْوَةُ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، فَقَالَ: سَبَقْتَنِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَوْتُهُمْ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَلَا أَعْلِمُكُمْ بِحَدِيثٍ مِنْ حَدِيثِكُمْ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ؟ ثُمَّ ذَكَرَ فَتْحَ مَكَّةَ فَقَالَ: أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، فَبَعَثَ الزُّبَيْرَ عَلَى إِحْدَى الْمُجَنَّبَتَيْنِ، وَبَعَثَ خَالِدًا عَلَى الْمُجَنَّبَةِ الْأُخْرَى، وَبَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ عَلَى الْحُسَرِ، فَأَخَذُوا بَطْنَ الْوَادِي، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي كَتِيبَةٍ، قَالَ: فَنَظَرَ فَرَأَنِي، فَقَالَ: «أَبُو هُرَيْرَةَ»، قُلْتُ: لَيْتَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «لَا يَأْتِينِي إِلَّا أَنْصَارِي». زَادَ غَيْرُ شَيْئَانِ فَقَالَ: «اهْتِفْ لِي بِالْأَنْصَارِ». قَالَ: فَأَطَاعُوا بِهِ، وَوَبَّشَتْ قُرَيْشٌ أَوْبَاشًا لَهَا وَأَتْبَاعًا، فَقَالُوا: نُقَدِّمُ هَؤُلَاءِ، فَإِنْ كَانَ لَهُمْ شَيْءٌ كُنَّا مَعَهُمْ، وَإِنْ أُصِيبُوا أَعْطَيْنَا الَّذِي سُئِلْنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَرَوْنَ إِلَى أَوْبَاشِ قُرَيْشٍ وَأَتْبَاعِهِمْ». ثُمَّ قَالَ بِيَدَيْهِ، إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى، ثُمَّ قَالَ: «حَتَّى تُؤَافُونِي بِالصَّفَا». قَالَ: فَانْطَلَقْنَا، فَمَا شَاءَ أَحَدٌ مِنَّا أَنْ يَقْتُلَ أَحَدًا إِلَّا قَتَلَهُ، وَمَا أَحَدٌ مِنْهُمْ يُوجِّهُ إِلَيْنَا شَيْئًا، قَالَ: فَجَاءَ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُبَيِّحَتُ خَضْرَاءُ قُرَيْشٍ، لَا قُرَيْشَ بَعْدَ الْيَوْمِ، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ دَخَلَ دَارَ أَبِي سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ»، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ، بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَمَّا الرَّجُلُ

فَادْرَكْتُهُ رَغْبَةً فِي قَرِينَتِهِ، وَرَأْفَةً بِعَشِيرَتِهِ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَجَاءَ الْوَحْيُ، وَكَانَ إِذَا جَاءَ الْوَحْيُ لَا يَخْفَى عَلَيْنَا، فَإِذَا جَاءَ فَلَيْسَ أَحَدٌ يَرْفَعُ طَرْفَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَنْقُضِيَ الْوَحْيُ، فَلَمَّا انْقَضَى الْوَحْيُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ». قَالُوا: لَبَّيْكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُلْتُمْ: أَمَّا الرَّجُلُ فَأَدْرَكْتُهُ رَغْبَةً فِي قَرِينَتِهِ؟». قَالُوا: قَدْ كَانَ ذَاكَ، قَالَ: «كَلَّا، إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، هَاجَرْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ، وَالْمَحْيَا مَحْيَاكُمْ، وَالْمَمَاتُ مَمَاتُكُمْ». فَأَقْبِلُوا إِلَيْهِ يَنْكُحُونَ وَيَقُولُونَ: وَاللَّهِ، مَا قُلْنَا الَّذِي قُلْنَا إِلَّا الضَّنَّ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُصَدِّقَانَكُمْ وَيَعْدِرَانَكُمْ». قَالَ: فَأَقْبَلَ النَّاسُ إِلَى دَارِ أَبِي سُفْيَانَ، وَأَغْلَقَ النَّاسُ أَبْوَابَهُمْ، قَالَ: وَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَقْبَلَ إِلَى الْحَجَرِ، فَاسْتَلَمَهُ، ثُمَّ طَافَ بِالْبَيْتِ، قَالَ فَآتَى عَلَى صَنَمٍ إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ كَانُوا يَعْبُدُونَهُ قَالَ: وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَوْسٌ، وَهُوَ آخِذٌ بِسِيَةِ الْقَوْسِ، فَلَمَّا أَتَى عَلَى الصَّنَمِ جَعَلَ يَطْعُمُهُ فِي عَيْنِهِ وَيَقُولُ: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ [الإسراء: ٨١] فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ طَوَافِهِ أَتَى الصَّفَا فَعَلَا عَلَيْهِ، حَتَّى نَظَرَ إِلَى الْبَيْتِ، وَرَفَعَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَ يَحْمَدُ اللَّهَ وَيَدْعُو بِمَا شَاءَ أَنْ يَدْعُو. (م/ ١٧٨٠)

**ترجمه:** عبدالله بن رباح می گوید: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: وفدهای زیادی در ماه رمضان نزد معاویه آمدند؛ تا جایی که ما برای یکدیگر غذا درست می کردیم. ابوهریره رضی الله عنه یکی از کسانی بود که ما را بسیار به خانه اش دعوت می نمود. عبدالله بن رباح می گوید: من با خودم گفتم: آیا من غذایی درست نکنم و مردم را به خانه ام دعوت نکنم؟ پس دستور دادم تا غذایی درست کنند؛ آنگاه عصر همان روز، ابوهریره رضی الله عنه را دیدم و گفتم: امشب، مردم نزد من دعوت هستند. ابوهریره رضی الله عنه گفت: از من پیشی گرفتی؟ گفتم: بلی. و اینگونه مردم را دعوت کردم. ابوهریره رضی الله عنه گفت: ای گروه انصار! آیا حدیثی را که متعلق به شما است برای شما بیان نکنم؟ بعد از آن، درباره ی فتح مکه، صحبت کرد و گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مسیرش ادامه داد تا اینکه به مکه رسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از زبیر و خالد را بر میمنه (سمت راست) و دیگری را بر میسر (سمت چپ) لشکر گمارد. و ابوعبیده بن جراح را به عنوان فرمانده افراد بدون زره، تعیین فرمود. آنها راه رودخانه را در پیش گرفتند و رسول الله صلی الله علیه و آله هم در یکی از گردانها بود. در این اثنا، رسول اکرم صلی الله علیه و آله نگاهی به لشکر انداخت و مرا دید و فرمود: «ای ابوهریره!» گفتم: لیبیک یا رسول الله! فرمود: «فقط به انصار اجازه دهید تا نزد من بیایند».

بعضی از راویان افزوده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «انصار را صدا بزنید تا نزد من بیایند». به هر حال، انصار، اطراف نبی اکرم صلی الله علیه و آله جمع شدند.

قریش هم دسته‌هایی از قبایل مختلف و هوادارانشان را جمع کردند و گفتند: اینها را جلو می‌کنیم؛ اگر فتح کردند و غنیمتی بدست آوردند، ما با آنها شریک هستیم. و اگر شکست خوردند، ما خواسته‌ی مسلمانان را بر آورده می‌سازیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هواداران قریش را می‌بینید». آنگاه با زدن یک دست به دست دیگرش، تفهیم کرد که آنان را به قتل برسانید و فرمود: «تا اینکه در صفا به من ملحق شوید». راوی می‌گوید: آنگاه ما به راهنمان ادامه دادیم و هر کس از ما که می‌خواست فردی از مشرکین را به قتل برساند، تصمیم‌اش را بدون هیچگونه مقاومتی، عملی می‌نمود.

سپس ابوسفیان آمد و گفت: یا رسول الله! جماعت قریش، هلاک و ریشه کن گردید؛ بعد از امروز، قریشی وجود نخواهد داشت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، وارد خانه‌ی ابوسفیان شود، آزاد است». انصار به یکدیگر گفتند: رسول الله صلی الله علیه و آله تحت تأثیر وطن دوستی و شفقت به قبیله‌اش قرار گرفته است. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: در این هنگام، وحی نازل شد. قابل یادآوری است که هنگام نزول وحی، برای ما پنهان نمی‌ماند. و هنگامی که وحی می‌آمد هیچ یک از ما به رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه نمی‌کرد تا اینکه وحی به پایان می‌رسید. هنگامی که نزول وحی به پایان رسید، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای گروه انصار». انصار عرض کردند: لَبِیک (آماده‌ی خدمتیم) یا رسول الله. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شما گفته‌اید که این مرد، تحت تأثیر شهرش قرار گرفته است؟» انصار گفتند: بله، این سخن، گفته شده است. فرمود: «هرگز چنین نیست؛ من بنده و فرستاده‌ی الله هستم؛ بسوی الله و شما هجرت نمودم و زندگی و مرگ من با شما خواهد بود». انصار با شنیدن این سخن، گریه کنان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: سوگند به الله که ما این سخنان را از فرط محبت الله و پیامبرش به زبان آوردیم. (چرا که نمی‌خواستیم رسول الله صلی الله علیه و آله را از دست بدهیم). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله و رسولش شما را تصدیق می‌نمایند و عذر شما را می‌پذیرند».

بعد از آن، مردم به خانه‌ی ابوسفیان روی آوردند و برخی دیگر هم وارد خانه‌های خود شدند و درها را بستند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله همچنان به پیشروی‌اش ادامه داد تا اینکه به حجر الاسود رسید؛ نخست، حجر الاسود را بوسید؛ سپس به طواف خانه‌ی الله پرداخت. آنگاه نزد بتی که کنار خانه‌ی کعبه قرار داشت و قریش آنرا پرستش می‌کردند، آمد و با کمانی

که قسمت کجی آنرا گرفته بود، به چشم آن بت زد و می فرمود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ [اسراء: ۸۱] (حق آمد و باطل از بین رفت).

و بعد از طواف، به سمت صفا، حرکت کرد و بالای آن رفت طوری که خانه‌ی الله را می دید. در آنجا دستهایش را بلند کرد و حمد و ثنای الله متعال را گفت و بسیار دعا نمود.

### باب (۲۱): بیرون کردن بت ها از اطراف کعبه

۱۱۸۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم مَكَّةَ، وَحَوْلَ الْكَعْبَةِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَسِتُّونَ نُصْبًا، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ كَانَ بِيَدِهِ وَيَقُولُ: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الاسراء: ۸۱] ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُدِّئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ [سبأ: ۴۹] زَادَ ابْنُ أَبِي عُمَرَ: يَوْمَ الْفَتْحِ. (م/۱۷۸۱)

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد مکه شد در حالی که اطراف کعبه، سیصد و شصت بت، وجود داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با چوبی که در دست داشت، بر پهلوی بت ها می زد و می فرمود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الاسراء: ۸۱] (حق آمد و باطل از بین رفت و باطل رفتنی است). ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُدِّئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ [سبأ: ۴۹] (حق آمد و باطل، کار جدیدی نمی تواند انجام دهد و کار گذشته‌ای را هم نمی تواند باز گرداند). یعنی هیچ کاری از باطل، ساخته نیست.

### باب (۲۲): بعد از فتح، هیچ کس از قبیله‌ی قریش، در حالت اسارت، کشته نمی شود

۱۱۸۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُطِيعٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: «لَا يُقْتَلُ قُرَشِيٌّ صَبْرًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (م/۱۷۸۲)

**ترجمه:** عبدالله بن مطیع می گوید: پدرم گفت: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روز فتح مکه، فرمود: «بعد از امروز تا روز قیامت، هیچ فردی از قبیله‌ی قریش، در حالت اسارت و زندانی به قتل نمی رسد».

علما می گویند: معنایش این است که همه‌ی قریش، مسلمان می شوند و هیچ یک از آنان مانند دیگران که مرتد و کشته شد، مرتد و کشته نمی شود. و به این معنا نیست که هیچ کس از قریش در حالت اسارت و مظلومانه کشته نمی شود. امام نووی در شرح صحیح مسلم.

**باب (۲۳): بعد از فتح، بر اسلام و جهاد و کارهای خوب، بیعت می شود**

۱۱۸۵ — عَنْ مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: جِئْتُ بِأَخِي، أَبِي مَعْبَدٍ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الْفَتْحِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَايِعْهُ عَلَى الْهَجْرَةِ، قَالَ: «قَدْ مَضَتْ الْهَجْرَةُ بِأَهْلِهَا». قُلْتُ: فَبَأَى شَيْءٌ تُبَايِعُهُ؟ قَالَ: «عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ وَالْخَيْرِ». قَالَ أَبُو عُمَانَ: فَلَقِيتُ أَبَا مَعْبَدٍ فَأَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِ مُجَاشِعٍ، فَقَالَ: صَدَقَ. (م/۱۸۶۳)

**ترجمه:** مجاشع بن مسعود رضی الله عنه می گوید: بعد از فتح مکه، برادرم ابومعبد را نزد رسول الله ﷺ آوردم و گفتم: یا رسول الله! با او بر هجرت، بیعت کن. فرمود: «دوران هجرت با مهاجران، به پایان رسید». عرض کردم: اکنون با او بر چه چیزی بیعت می کنی؟ فرمود: «بر اسلام و جهاد و کارهای خوب».

ابوعثمان می گوید: بعد از آن، ابو معبد را دیدم و سخن مجاشع را برایش نقل کردم. او گفت: مجاشع راست گفته است.

**باب (۲۴): بعد از فتح مکه، هجرتی (از مکه) وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن، باقی است**

۱۱۸۶ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْهَجْرَةِ؟ فَقَالَ: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتَنْفَرْتُمْ فَانْفِرُوا». (م/۱۸۶۴)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله ﷺ درباره ی هجرت پرسیدند. فرمود: «بعد از فتح مکه، هجرتی (از مکه) وجود ندارد؛ اما جهاد و نیت آن، باقی است. و هر گاه، دعوت به جهاد شدید، جهاد کنید».

**باب (۲۵): هر کس که هجرت برایش دشوار شد، کار خیر، انجام دهد**

۱۱۸۷ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيْحَكَ إِنَّ شَأْنَ الْهَجْرَةِ لَشَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تُؤْتِي صَدَقَتَهَا؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبَحَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتْرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا». (م/۱۸۶۵)



**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: بادیه نشینی از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ی هجرت پرسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو، هجرت، بسیار مشکل است؛ آیا شتر داری؟» آن مرد گفت: بله. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در هر شهر و روستایی که ساکن هستی، عمل کن؛ زیرا الله متعال هیچ چیز از اعمال تو را ضایع نمی کند».

### باب (۲۷): در مورد کسی که بعد از هجرت به او اجازه ی بادیه نشینی داده شود

۱۱۸۸ — عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ فَقَالَ: يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِيكَ؟ تَعَرَّبْتَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ.  
(م/۱۸۶۲)

**ترجمه:** روایت است که سلمه بن اکوع رضی الله عنه نزد حجاج رفت. حجاج گفت: ای فرزند اکوع! به عقب برگشتی و زندگی بادیه نشینی را انتخاب کردی؟ (در حالی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله بعد از هجرت، از این کار، منع فرمود) سلمه بن اکوع رضی الله عنه گفت: خیر، (من) خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل نکردم بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله به من اجازه داد تا در صحرا و بادیه، زندگی کنم.

### باب (۲۷): غزوه ی حنین

۱۱۸۹ — عَنْ كَثِيرِ بْنِ عَبَّاسٍ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: قَالَ عَبَّاسٌ: شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ حُنَيْنٍ، فَلَزِمْتُ أَنَا وَأَبُو سُفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ نُفَارِقْهُ، وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى بَعْلَةٍ لَهُ، بَيْضَاءَ، أَهْدَاهَا لَهُ فَرَوْهُ بْنُ نِفَاثَةَ الْجَذَامِيِّ، فَلَمَّا التَقَى الْمُسْلِمُونَ وَالْكَفَّارُ، وَلَّى الْمُسْلِمُونَ مُدْبِرِينَ، فَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَرْكُضُ بَعْلَتَهُ قَبْلَ الْكَفَّارِ، قَالَ عَبَّاسٌ: وَأَنَا آخِذٌ بِلِحَامِ بَعْلَةٍ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَكْفَهَا إِرَادَةً أَنْ لَا تُسْرِعَ، وَأَبُو سُفْيَانَ آخِذٌ بِرِكَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَيُّ عَبَّاسٍ، نَادِ أَصْحَابَ السَّمَرَةِ». فَقَالَ عَبَّاسٌ وَكَانَ رَجُلًا صَيِّتًا: فَقُلْتُ بِأَعْلَى صَوْتِي: أَيُّنَ أَصْحَابِ السَّمَرَةِ؟ قَالَ: فَوَاللَّهِ لَكَأَنَّ عَطْفَتَهُمْ، حِينَ سَمِعُوا صَوْتِي، عَطَفَةُ الْبَقَرِ عَلَى أَوْلَادِهَا، فَقَالُوا: يَا لَبَيْكَ، يَا لَبَيْكَ، قَالَ: فَاقْتَتَلُوا وَالْكَفَّارَ، وَالِدَعْوَةَ فِي الْأَنْصَارِ يَقُولُونَ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، قَالَ ثُمَّ

فَصَبَرَتِ الدَّعْوَةُ عَلَى بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، فَقَالُوا: يَا بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، يَا بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَلَى بَعْلَتِهِ، كَالْمُتَطَاوِلِ عَلَيْهَا، إِلَى قِتَالِهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا حِينَ حَمَى الْوُطَيْسُ». قَالَ: ثُمَّ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَصِيَّاتٍ فَرَمَى بِهِنَّ وَجُوهَ الْكُفَّارِ، ثُمَّ قَالَ: «انْهَزْمُوا، وَرَبِّ مُحَمَّدٍ». قَالَ: فَذَهَبَتْ أَنْظُرُ فَإِذَا الْقِتَالُ عَلَى هَيْئَتِهِ فِيمَا أَرَى، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَمَاهُمْ بِحَصِيَّاتِهِ، فَمَا زِلْتُ أَرَى حَدَّهُمْ كَلِيلًا وَأَمْرَهُمْ مُدْبِرًا. (م/ ۱۷۷۵)

**ترجمه:** کثیر بن عباس بن عبدالمطلب می گوید: عباس گفت: همراه رسول الله ﷺ در جنگ حنین، حضور یافتیم. من و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب رسول الله ﷺ را لازم گرفتیم و از او جدا نشدیم. پیامبر اکرم ﷺ بر قاطر سفیدی که فروه بن نفاهه جذامی به او هدیه داده بود، سوار بود. هنگامی که مسلمانان و کفار به یکدیگر رسیدند (و جنگ آغاز شد) مسلمانان، پشت کردند و برگشتند. اما رسول الله ﷺ همچنان با شتاب، قاطرش را به سوی کفار به جلو می برد.

عباس می گوید: من لگام قاطر را گرفته بودم و آنرا نگه می داشتم و هدفم این بود که قاطر با شتاب به جلو نرود. ابوسفیان هم رکاب رسول الله ﷺ را گرفته بود. در این هنگام، رسول الله ﷺ فرمود: «ای عباس! اصحاب درخت (یاران بیعت رضوان) را صدا بزن». عباس که مردی بلند آواز بود، فریاد کشید و گفت: اصحاب درخت کجایند؟

راوی می گوید: سوگند به الله، هنگامی که آنان صدای مرا شنیدند مانند اینکه گاو با شتاب به سوی گوساله اش برمی گردد، برگشتند. پس آمدند و جنگ را با کفار، آغاز کردند. همچنین فراخوان انصار با کلمه ی "ای گروه انصار! ای گروه انصار" صورت گرفت. بعد از آن، قبیله ی بنی حارث بن خزرج، ندا داده شدند و به آنان گفتند: ای بنی حارث بن خزرج! ای بنی حارث بن خزرج.

در این اثنا، رسول الله ﷺ که سوار بر قاطرش بود، مانند کسی که شیفته ی مبارزه باشد، می جنگید و مبارزه می کرد و فرمود: «این، همان زمانی است که کوره ی جنگ، داغ شده است». آنگاه رسول اکرم ﷺ تعدادی سنگریزه برداشت و به سوی چهره های کفار، پرتاب نمود و فرمود: «سوگند به پروردگار محمد که شکست خوردند».

ابن عباس می گوید: من رفتم و نگاهی به صحنه ی جنگ انداختم؛ به نظر من، جنگ همچنان مثل قبل، ادامه داشت. اما سوگند به الله، هنگامی که رسول الله ﷺ سنگریزه ها را به سوی آنان پرتاب نمود، قدرت آنها به ضعف گرایید و عقب نشینی را آغاز کردند.

۱۱۹۰- عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الْبَرَاءِ فَقَالَ: أَكُتِّمُ وَلَيْتُمْ يَوْمَ حُنَيْنٍ يَا أَبَا عُمَارَةَ؟ فَقَالَ: أَشْهَدُ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ مَا وَلَّى، وَلَكِنَّهُ انْطَلَقَ أَخْفَاءَ مِنَ النَّاسِ وَخُسْرًا إِلَى هَذَا الْحَيِّ مِنْ هَوَازِنَ، وَهُمْ قَوْمٌ رُمَاءٌ، فَرَمَوْهُمْ بِرَشْقٍ مِنْ نَبْلِ، كَانَتْهَا رَجُلٌ مِنْ جَرَادٍ، فَأَنْكَشَفُوا، فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ يَقُودُ بِهِ بَعْلَتَهُ، فَنَزَلَ، وَدَعَا، وَاسْتَنْصَرَ، وَهُوَ يَقُولُ: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، اللَّهُمَّ نَزِّلْ نَصْرَكَ». قَالَ الْبَرَاءُ: كُنَّا وَاللَّهِ إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ نَتَّقِي بِهِ، وَإِنَّ الشُّجَاعَ مِنَّا لِلَّذِي يُحَادِثُ بِهِ، يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ. (م/۱۷۷۶)

**ترجمه:** ابواسحاق می گوید: مردی نزد براء رضی الله عنه آمد و گفت: ای ابوعماره! آیا شما روز حنین، پشت گردانیدید و فرار کردید؟ براء گفت: من گواهی می دهم که رسول الله ﷺ فرار نکرد. اما ماجرا این گونه بود که در آن روز، گروهی از مردم با عجله و بدون زره به سوی قبیله ی هوازن که افرادی تیرانداز بودند، حرکت کردند. هوازن آنان را گلوله باران کردند و آن گلوله ها مانند گروه عظیمی از ملخ ها بر آنها فرو ریخت و باعث شکست آنان گردید. در این هنگام، صحابه به سوی رسول الله ﷺ رفتند. لگام قاطر رسول اکرم ﷺ را ابوسفیان بن حارث بدست داشت. پیامبر اکرم ﷺ از قاطرش پیاده شد و دست به دعا برداشت و از الله متعال، طلب فتح و پیروزی نمود و می فرمود: «من پیامبر هستم و دروغ نمی گویم؛ من فرزند عبدالمطلب هستم؛ بار الها! فتح و پیروزی، نازل کن».

براء می گوید: سوگند به الله، هر گاه، آتش جنگ شعله ور می شد، ما به رسول الله ﷺ پناه می بردیم. و کسی از میان ما شجاع شمرده می شد که در موازات رسول اکرم ﷺ قرار داشته باشد.

۱۱۹۱- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُنَيْنًا، فَلَمَّا وَاحَبَهَا الْعَدُوُّ تَقَدَّمْتُ، فَأَعْلُو ثَنِيَّةً، فَاسْتَقْبَلَنِي رَجُلٌ مِنَ الْعَدُوِّ، فَأَرَمِيهِ بِسَهْمٍ فَتَوَارَى عَنِّي، فَمَا دَرَيْتُ مَا صَنَعَ، وَنَظَرْتُ إِلَى الْقَوْمِ فَإِذَا هُمْ قَدْ طَلَعُوا مِنْ ثَنِيَّةٍ أُخْرَى، فَالْتَقَوْا هُمْ وَصَحَابَةُ النَّبِيِّ ﷺ، فَوَلَّى صَحَابَةُ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَرْجَعُ مُنْهَزِمًا، وَعَلَى بُرْدَتَانِ، مُتَزَرًّا بِأَحْدَاهُمَا، مُرْتَدًّا بِالْأُخْرَى، فَاسْتَطَلَقَ إِزَارِي، فَجَمَعْتُهُمَا جَمِيعًا، وَمَرَرْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُنْهَزِمًا وَهُوَ عَلَى بَعْلَتِهِ الشَّهْبَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ رَأَى ابْنُ الْأَكْوَعِ فِرْعَا». فَلَمَّا غَشُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَزَلَ عَنِ الْبُعْلَةِ

ثُمَّ قَبْضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ مِنَ الْأَرْضِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ بِهِ وُجُوهَهُمْ فَقَالَ: «شَاهَتِ الْوُجُوهُ». فَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْهُمْ إِنْسَانًا إِلَّا مَلَأَ عَيْنَيْهِ تُرَابًا بِتِلْكَ الْقَبْضَةِ، فَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ، فَهَزَمَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَقَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَنَائِمَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ. (م/۱۷۷۷)

**ترجمه:** سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: همراه رسول الله ﷺ به غزوه‌ی حنین رفتیم. هنگامی که با دشمن، روبرو شدیم، من جلو رفتم و از گردنه‌ای بالا رفتم. مردی از دشمن از روبرویم آمد. به سوی او تیراندازی کردم. او از نگاهم، پنهان شد؛ اما نمی‌دانم چه شد. به سوی دشمن نگاه کردم، دیدم که از گردنه‌ی دیگری، سر بر آوردند و در برابر صحابه، قرار گرفتند. صحابه فرار کردند. من هم که دو چادر به عنوان ازار و پیراهن پوشیده بودم، شکست خورده و فرار کردم. ازارم باز شد من ازار و ردایم را جمع کردم و شکست خورده از کنار رسول الله ﷺ که بر قاطر شهباء (سفید همراه سیاهی) سوار بود، گذشتم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ابن اکوع دچار وحشت شده است».

هنگامی که دشمن به رسول الله ﷺ رسید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از قاطرش پایین آمد و یک مشت خاک از زمین برداشت و به چهره‌ی آنان ریخت و فرمود: «این چهره‌ها زشت شوند». پس الله متعال به وسیله‌ی همین مشت خاک، چشم‌های همه‌ی آنان را پر از خاک نمود. در نتیجه، پشت برگرداندند و فرار کردند و اینگونه الله متعال آنها را شکست داد و رسول الله ﷺ غنایمی را که از آنان بدست آمد، میان مسلمانان تقسیم کرد.

### باب (۲۸): درباره‌ی غزوه‌ی طائف

۱۱۹۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَهْلَ الطَّائِفِ، فَلَمْ يَنْلُ مِنْهُمْ شَيْئًا، فَقَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى». قَالَ أَصْحَابُهُ: نَرْجِعُ وَلَمْ نَفْتَحْهُ؟ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ». فَعَدَّوْا عَلَيْهِ، فَأَصَابَهُمْ جَرَّاحٌ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا». قَالَ: فَأَعْجَبَهُمْ ذَلِكَ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (م/۱۷۷۸)

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ طائف را محاصره کرد و نتوانست کاری از پیش ببرد؛ پس فرمود: «اگر الله متعال بخواهد، بر می‌گردیم». صحابه عرض کردند: بدون فتح بر می‌گردیم؟! رسول الله ﷺ فرمود: «فردا صبح به جنگ بروید». پس صبح روز بعد، به جنگ رفتند و بسیاری از آنان، زخمی شدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فردا بر می‌گردیم». این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد پسند آنان قرار گرفت. آنگاه، رسول الله ﷺ خندید.

## باب (۲۹): تعداد غزوه‌های رسول الله ﷺ

۱۱۹۳ — عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَزِيدَ خَرَجَ يَسْتَسْقِي بِالنَّاسِ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ اسْتَسْقَى، قَالَ فَلَقِيْتُ يَوْمَئِذٍ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ، وَقَالَ: لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ غَيْرُ رَجُلٍ، أَوْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ رَجُلٌ، قَالَ فَقُلْتُ لَهُ: كَمْ غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، فَقُلْتُ: كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ؟ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، قَالَ فَقُلْتُ: فَمَا أَوَّلُ غَزْوَةٍ غَزَاهَا؟ قَالَ: ذَاتُ الْعُسَيْرِ أَوْ الْعُسَيْرِ. (م/۱۲۵۴)

**ترجمه:** ابواسحاق می گوید: عبدالله بن یزید مردم را برای نماز استسقاء (طلب باران) بیرون برد. آنجا دو رکعت نماز خواند و بعد از آن، دعا کرد و طلب باران نمود. در آن روز، من یزید بن ارقم را دیدم؛ میان من و او فقط یک نفر، وجود داشت. از او پرسیدم: رسول الله ﷺ در چند جنگ شرکت کرد؟ جواب داد: نوزده جنگ. پرسیدم: تو در چند غزوه همراه ایشان بودی؟ جواب داد: هفده غزوه. پرسیدم: اولین غزوه کدام بود؟ جواب داد: ذات العُسیر یا ذات العُسیر.<sup>۱</sup>

۱۱۹۳ — عَنْ بُرَيْدَةَ قَالَ: غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً قَاتِلَ فِي ثَمَانٍ مِنْهُنَّ. (م/۱۸۱۴)

**ترجمه:** بریده رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ در نوزده جنگ، شرکت کرد و در هشت غزوه، شخصاً جنگید.

<sup>۱</sup> صحیح همان ذات العُسیر است.

## ۳۷- کتاب امارت

### باب (۱): خلفا از قریش هستند

۱۱۹۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ». (م/۱۸۲۰)

**ترجمه:** عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که دو نفر از قریش، باقی بماند، همچنان امر خلافت در میان آنان خواهد ماند». (البته تا زمانی که پایبند دین باشند).

۱۱۹۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّانِ، مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ». (م/۱۸۱۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم در این زمینه (امارت) تابع قریش اند؛ مسلمانان، تابع مسلمانان قریش، و کافران، تابع کفار قریش هستند».

۱۱۹۶ — عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، مَعَ غُلَامِي نَافِعٍ: أَنْ أَخْبِرَنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ جُمُعَةٍ، عَشِيَّةَ رُجْمِ الْأَسْلَمِيِّ، يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «عُصْبِيَّةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَفْتَتِحُونَ الْبَيْتَ الْأَبْيَضَ، بَيْتَ كِسْرَى، أَوْ آلَ كِسْرَى». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ كَذَابِينَ فَاحْذَرُوهُمْ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِذَا أَعْطَى اللَّهُ أَحَدَكُمْ خَيْرًا فَلْيَبْدَأْ بِنَفْسِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَنَا الْفَرَطُ عَلَى الْحَوْضِ». (م/۱۸۲۲)

**ترجمه:** عامر بن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: نامه ای با خدمتگزارم نافع نزد جابر بن سمره فرستادم و در آن نوشتم که: بخشی از آنچه را که از رسول الله ﷺ شنیده ای، برایم بیان کن. او در جوابم نوشت: شنیدم که رسول الله ﷺ روز جمعه، بعد از ظهر همان روزی که مرد اسلمی (ماعز) سنگسار گردید، می فرمود: «تا قیام قیامت یا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که همگی از قریش اند، دین باقی خواهد ماند». و همچنین شنیدم که

می فرمود: «گروه اندکی از مسلمانان کاخ سفید پادشاه ایران یا خاندانش را فتح خواهند نمود». همچنین شنیدم که می فرمود: «قبل از فرار سیدن قیامت، کذابانی خواهند آمد؛ پس از آنان، بر حذر باشید». همچنین شنیدم که می فرمود: «هر گاه، الله متعال به یکی از شما، خیری عنایت فرمود، نخست، خودش و خانواده اش از آن، بهره مند شوند». و همچنین می فرمود: «من پیش قدم هستم و جلوتر از دیگران به حوض کوثر می رسم» (و آب را آماده می کنم).

### باب (۲): حکم تعیین جانشین و عدم آن

۱۱۹۷ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقَالَتْ: أَعْلِمْتَ أَنَّ أَبَاكَ غَيْرُ مُسْتَخْلِفٍ؟ قَالَ قُلْتُ: مَا كَانَ لِيَفْعَلَ، قَالَتْ: إِنَّهُ فَاعِلٌ، قَالَ: فَحَلَفْتُ أَنِّي أَكَلَّمُهُ فِي ذَلِكَ، فَسَكَتُ، حَتَّى غَدَوْتُ، وَلَمْ أَكَلِّمُهُ، قَالَ: فَكُنْتُ كَأَنَّمَا أَحْمِلُ بِيَمِينِي جَبَلًا، حَتَّى رَجَعْتُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْ حَالِ النَّاسِ، وَأَنَا أُخْبِرُهُ، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: إِنِّي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ مَقَالَةً، فَأَلَيْتُ أَنْ أَقُولَهَا لَكَ، زَعَمُوا أَنَّكَ غَيْرُ مُسْتَخْلِفٍ، وَإِنَّهُ لَوْ كَانَ لَكَ رَاعِي إِبِلٍ أَوْ رَاعِي غَنَمٍ ثُمَّ جَاءَكَ وَتَرَكَهَا رَأَيْتَ أَنْ قَدْ ضَيَّعَ، فِرْعَايَةَ النَّاسِ أَشَدُّ، قَالَ: فَوَافَقَهُ قَوْلِي، فَوَضَعَ رَأْسَهُ سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَهُ إِلَيَّ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحْفَظُ دِينَهُ، وَإِنِّي لَئِنْ لَا أَسْتَخْلِفُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَسْتَخْلِفْ وَإِنْ أَسْتَخْلِفُ فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ اسْتَخْلَفَ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ ذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَعْدِلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَدًا، وَأَنَّهُ غَيْرُ مُسْتَخْلِفٍ. (م/۱۸۲۳)

**ترجمه:** ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: نزد خواهرم حفصه رضی اللہ عنہا رفتم. او گفت: آیا می دانی که پدرت نمی خواهد جانشینی تعیین کند؟ گفتم: شایسته نیست که جانشین، تعیین نکند. حفصه گفت: او تعیین نمی کند. من سوگند خوردم که در این زمینه با پدرم صحبت کنم. بعد از آن، سکوت نمودم تا اینکه فردای آن روز، بدون اینکه من با ایشان صحبت کنم، سپری شد. و سوگند من مانند کوهی بر من سنگینی می کرد. سرانجام، نزد پدرم رفتم. او از من اوضاع مردم را پرسید. من برایش توضیح دادم. سپس به وی گفتم: شنیدم که مردم حرف هایی می زنند؛ پس سوگند خوردم که آنها را به شما بگویم. مردم می گویند: شما جانشین تعیین نمی کنید؛ اگر شما شتر چران یا چوپانی داشته باشید و او شتران و گوسفندان را رها کند و نزد تو بیاید، به نظر شما، آیا آنها را ضایع نساخته است؟ در حالی که مسئولیت مردم، کاری سنگین تر است.

راوی می گوید: سخنم با مزاجش جور در آمد و آنرا پسندید. پس لحظه ای سرش را پایین انداخت. سپس بلند کرد و گفت: الله متعال دینش را حفاظت خواهد کرد. اگر من جانشینی تعیین نکنم، رسول الله ﷺ هم جانشینی تعیین نفرمود. و اگر جانشینی، تعیین کنم، ابوبکر جانشین تعیین نمود.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: به الله سوگند، هنگامی که عمر سخن از رسول الله ﷺ و ابوبکر به میان آورد، دانستم که هیچ کس را با رسول الله ﷺ مساوی قرار نمی دهد و جانشین تعیین نمی کند.

### باب (۳): وفای به بیعت با خلفا به ترتیب بیعت

۱۱۹۸ — عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: قَاعَدْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ خَمْسَ سِنِينَ، فَسَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَتَكُونُ خُلَفَاءُ فَتَكْثُرُ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَأَلَّوْلَ، وَأَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ». (م/۱۸۴۲)

**ترجمه:** ابو حازم می گوید: پنج سال با ابوهریره رضی الله عنه همنشین بودم و شنیدم که می گفت: نبی اکرم ﷺ فرمود: «پیامبران، بنی اسرائیل را رهبری می کردند؛ هر گاه، پیامبری فوت می کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می شد؛ ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می دهند». صحابه عرض کردند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هر کس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید، و الله متعال در مورد حقوق زیردستان، آنها را بازخواست خواهد کرد».

۱۱۹۹ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكَعْبَةِ، قَالَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنُ الْعَاصِ جَالِسٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ، فَأَتَيْتُهُمْ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَزَلْنَا مَنَزَلًا، فَمِنَّا مَنْ يُصْلِحُ خِبَاءَهُ، وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُّ، وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِي جَشْرِهِ، إِذْ نَادَى مُنَادِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، فَاجْتَمَعْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتُهُ عَلَى خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَيُنْذِرَهُمْ شَرًّا مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَإِنْ



أَمَتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَ عَافِيَتُهَا فِي أَوَّلِهَا، وَسَيُصِيبُ آخِرَهَا بَلَاءٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا، وَتَجِيءُ فِتْنَةٌ فَيَرْقُقُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَتَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ مُهْلِكَتِي. ثُمَّ تَنْكَشِفُ، وَتَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ: هَذِهِ هَذِهِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَزْحَزَحَ عَنِ النَّارِ وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ فَلْتَأْتِهِ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَلَيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ، وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا، فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ وَثَمَرَةَ قَلْبِهِ، فَلْيُطِعهُ إِنْ اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخَرٌ يُبَارِزُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخِرِ». فَذَنُوتُ مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ: أَنْشُدَكَ اللَّهَ أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَأَهْوَى إِلَى أُذُنِيهِ وَقَلْبِهِ بِيَدَيْهِ وَقَالَ: سَمِعْتُهُ أَذْنًاى وَوَعَاهُ قَلْبِي، فَقُلْتُ لَهُ: هَذَا ابْنُ عَمِّكَ مُعَاوِيَةُ يَأْمُرُنَا أَنْ نَأْكُلَ أَمْوَالَنَا بَيْنَنَا بِالْبَاطِلِ وَنَقْتُلَ أَنْفُسَنَا، وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَتْ بَيْعَةً عَنْ تَرَاضٍ بَيْنَكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝﴾ [النساء: ۲۹] قَالَ: فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: أَطِعهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، وَأَعْصِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ.

(م/۱۸۴۴)

**ترجمه:** عبدالرحمن بن عبد رب الكعبه می گوید: وارد مسجد الحرام شدم و دیدم که عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه در سایه‌ی کعبه نشسته است و مردم، پیرامونش را گرفته‌اند. من هم نزد آنان رفتم و همانجا نشستم. او گفت: در یکی از سفرها که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، در جایی، منزل گرفتیم. در آنجا بعضی از ما خیمه‌هایشان را برپا می کردند و تعدادی هم مشغول تمرین تیراندازی بودند و برخی دیگر هم در چراگاه حیوانات بودند که منادی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ندا داد و گفت: نماز جماعت برگزار می شود. با شنیدن این سخن، همه‌ی ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بر همه‌ی انبیای قبل از من، واجب بوده است که خوبی‌هایی را که می‌دانند، به امتش معرفی کند و از بدیهایی که می‌دانند، امتش را بر حذر دارد؛ بدانید که دوران عافیت این امت، دوران نخست آن می‌باشد. و آخر آن، گرفتار بلا و امور ناپسندی خواهد شد. و فتنه‌هایی اتفاق خواهد افتاد که هر یک از دیگری، بزرگتر و خطرناک‌تر است. و هر گاه، فتنه‌ای رو می‌کند، مؤمن می‌گوید: در این فتنه، هلاک خواهم شد. سپس برطرف می‌شود. بعد از آن، فتنه‌ای دیگر، پیش می‌آید و مؤمن می‌گوید: در همین فتنه، هلاک خواهم شد. پس هر کس، دوست دارد که از آتش جهنم، دور شود و وارد بهشت گردد، تلاش کند که با ایمان به الله و روز قیامت از دنیا برود. و با مردم آنگونه رفتار کند که دوست دارد مردم با او رفتار کنند. و هر کس که با

امامی بیعت کرد و با او مصافحه نمود و از ته دل، عهد و پیمان بست، تا جایی که توان دارد از او اطاعت کند. و اگر کسی دیگر آمد و برای امامت با او درگیر شد، گردنش را بزند».

راوی می گوید: من به او نزدیک شدم و گفتم: تو را به الله سوگند می دهم، آیا این سخن را از رسول الله ﷺ شنیدی؟ او با دستهایش به گوشها و قلبش اشاره نمود و گفت: با این گوشهایم شنیدم و این قلبم آنرا حفظ کرد. من به او گفتم: این پسر عمویت؛ معاویه؛ به ما دستور می دهد تا اموالمان را در میان خود به ناحق بخوریم و خود را به کشتن دهیم در حالی که الله متعال می فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبُطْلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تَحَرَةً عَنْ تَرَضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝٢٩﴾ [نساء: ۲۹] یعنی: ای کسانی که ایمان آوردید! اموال یکدیگر را به ناحق نخورید مگر اینکه از طریق داد و ستدی باشد که مورد رضایت شما قرار گیرد و خون یکدیگر را نیز نریزید؛ همانا الله متعال، نسبت به شما مهربان است.

راوی می گوید: عبدالله بن عمرو بعد از لحظه ای سکوت، گفت: در طاعات الهی از او اطاعت کن. و در کارهایی که معصیت و نافرمانی به شمار می روند، از او نافرمانی کن.

#### باب (۴): اگر برای دو خلیفه، بیعت گرفتند

۱۲۰۰— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا بُوِيعَ لِخَلِيفَتَيْنِ، فَاقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا». (م/۱۸۵۳)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر برای دو خلیفه، بیعت گرفته شد، دومی آنها را به قتل برسانید».

#### باب (۵): همه ی شما مسئول هستید و از شما

##### در مورد زیر دستانتان سؤال خواهد شد

۱۲۰۱— عَنْ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «أَلَا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ، أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». (م/۱۸۲۹)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کدام از شما مسئول است، و از هریک از شما، درمورد زیر دستانش سؤال خواهد شد؛ امیری که بر مردم گماشته شده، مسئول رعیت می باشد. مرد، مسئول خانواده و زیر دستانش می باشد. زن در خانه ی شوهر، مسئول زیر دستان و فرزندان خود است. خدمتگذار، مسئول است و از او در مورد اموال صاحبش و مسئولیت های دیگرش، سؤال خواهد شد. و همه ی شما مسئول هستید و از شما در مورد مسئولیتان، سؤال خواهد شد».

### باب (۶): کراهیت درخواست امارت و علاقه داشتن به آن

۱۲۰۲ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ، وَكَلْتَ لِنَفْسِكَ وَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا». (م/۱۶۵۲)

**ترجمه:** عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای عبد الرحمن بن سمره! درخواست امارت نکن؛ زیرا اگر بعد از درخواست، به امارت برسی، با آن، (امارت) تنها خواهی ماند. اما اگر بدون درخواست، به امارت برسی، الله متعال تو را یاری خواهد کرد».

۱۲۰۳ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنِّي أَرَاكَ ضَعِيفًا، وَإِنِّي أَحِبُّ لَكَ مَا أَحَبُّ لِنَفْسِي، لَا تَأْمُرَنَّ عَلَى اثْنَيْنِ، وَلَا تَوَلَّيَنَّ مَالَ يَتِيمٍ». (م/۱۸۲۶)

**ترجمه:** ابوذر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوذر! من تو را فردی ضعیف می بینم و من برای تو همان چیزی را می پسندم که برای خودم می پسندم. امارت دو نفر را قبول مکن و سرپرستی اموال هیچ یتیمی را هم به عهده نگیر».

۱۲۰۴ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي؟ قَالَ: فَضْرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِبِي ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ ضَعِيفٌ، وَإِنَّهَا أَمَانَةٌ، وَإِنَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حِزْبِي وَنَدَامَةٌ، إِلَّا مَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا وَأَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ فِيهَا». (م/۱۸۲۵)

**ترجمه:** ابوذر رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! آیا به من مسئولیت نمی دهی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستش را به شانهام زد و فرمود: «ای ابوذر! تو فردی ضعیف هستی و مسئولیت، امانتی است که روز قیامت باعث رسوایی و پشیمانی خواهد شد مگر کسی که آنرا به حقش به عهده بگیرد و به وظیفه اش در قبال آن، عمل کند».

### باب (۷): مسئولیت‌ها را به کسی که خواهان آن باشد، نمی‌دهیم

۱۲۰۵— عن ابی بُرْدَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو مُوسَى: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَمَعِيَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ، أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِي وَالْآخَرُ عَنْ يَسَارِي، فَكِلَاهُمَا سَأَلَ الْعَمَلَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَسْتَأْذِنُ فَقَالَ: «مَا تَقُولُ يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ؟». قَالَ: فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَطْلَعَانِي عَلَى مَا فِي أَنْفُسِهِمَا، وَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، قَالَ: وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى سِوَاكِه تَحْتَ شَفَتَيْهِ، وَقَدْ قَلَصْتُ فَقَالَ: «لَنْ، أَوْ لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ، وَلَكِنْ اذْهَبْ أَنْتَ، يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ». فَبَعَثَهُ عَلَى الْيَمَنِ، ثُمَّ أَتْبَعَهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ قَالَ، انْزِلْ، وَالْقَى لَهُ وَسَادَةً، وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ مُوثِقٌ، قَالَ: مَا هَذَا؟ قَالَ: هَذَا كَانَ يَهُودِيًّا فَأَسْلَمَ ثُمَّ رَاجَعَ دِينَهُ، دِينَ السَّوْءِ فَتَهَوَّدَ، قَالَ: لَا أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَضَاءُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَقَالَ: اجْلِسْ نَعَمْ، قَالَ: لَا أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَضَاءُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ، ثُمَّ تَذَاكُرَا الْقِيَامَ مِنَ اللَّيْلِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا \_\_\_\_\_ مُعَاذُ \_\_\_\_\_ أَمَّا أَنَا فَأَنَا مُؤْمِنٌ وَأَقُومُ وَأَرْجُو فِي نَوْمَتِي مَا أَرْجُو فِي قَوْمَتِي. (م/۱۸۲۴)

**ترجمه:** ابوبرده می‌گوید: ابوموسی اشعری گفت: با دو نفر از اشعریها که یکی سمت راست، و دیگری سمت چپم قرار داشت، خدمت رسول الله ﷺ رفتم. پیامبر اکرم ﷺ مشغول مسواک زدن بود که هر دوی آنها تقاضای کار کردند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای ابوموسی یا ای عبدالله بن قیس! شما چه می‌گویید؟» گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده، آنها نیت‌شان را به من نگفتند و من هم نمی‌دانستم که آنان، درخواست کار می‌کنند.

راوی می‌گوید: گویا هم اکنون، مسواک رسول الله ﷺ را مشاهده می‌کنم که زیر لبش، جمع شده و می‌فرماید: «ما کارهایمان را به کسانی که خواهان باشند، نمی‌دهیم؛ ولی تو ای ابوموسی یا ای عبدالله بن قیس! (به یمن) برو». آنگاه ابوموسی را به یمن فرستاد و بدنبال او نیز معاذ بن جبل را اعزام نمود. هنگامی که معاذ نزد ابوموسی رفت، ابوموسی برایش بالشتی گذاشت و گفت: پیاده شو. ناگهان چشم معاذ به مردی افتاد که در آنجا به بند کشیده شده بود. پرسید: این کیست؟ ابوموسی گفت: این، یهودی بود. بعد، مسلمان شد. سپس دوباره به دینش که یهودیت باشد و دین بدی است، برگشت و یهودی شد. معاذ

گفت: تا کشته نشود، نمی‌نشینم. دستور الله و پیامبرش باید اجرا شود. ابوموسی گفت: بشین؛ باشد اجرا می‌کنم. معاذ گفت: تا کشته نشود، نمی‌نشینم. دستور الله و پیامبرش باید اجرا شود و این گفتگو، سه بار تکرار شد.

آنگاه، ابوموسی دستور داد و آن مرد، کشته شد. سپس معاذ و ابوموسی درباره‌ی قیام شب با یکدیگر صحبت کردند. معاذ گفت: من بخشی از شب را می‌خوابم و بخشی از آن را به عبادت می‌پردازم. و از خوابیدنم امید همان اجر و پاداشی را دارم که از عبادت و پرستش دارم.

### باب (۸): اگر امام به تقوا و عدالت، دستور دهد برایش پاداش بحساب می‌آید

۱۲۰۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا الْإِمَامُ حُنَّةٌ، يُقَاتِلُ مِنْ وَرَائِهِ، وَيَتَّقَى بِهِ، فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَلَ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرٌ، وَإِنْ يَأْمُرُ بِغَيْرِهِ كَانَ عَلَيْهِ مِنْهُ». (م/۱۸۴۱)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «امام، سپر است؛ مردم به پیروی از او با کفار می‌جنگند و به او پناه می‌برند؛ اگر او به تقوای الهی و عدالت، دستور دهد، در قبال آن، به او اجر و پاداش می‌رسد. و اگر به ظلم و ستم، دستور دهد، بهره‌ای از گناه می‌برد».

### باب (۹): درباره‌ی کسی که مسئولیتی را به عهده بگیرد و عدالت کند

۱۲۰۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْمُقْسِطِينَ، عِنْدَ اللَّهِ، عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ، عَنْ يَمِينِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ، وَكِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ، الَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَمَا وَلُّوا». (م/۱۸۲۷)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «عدالت کنندگان، نزد الله متعال بر منبرهایی از نور در سمت راست الله رحمان قرار دارند. و هر دو دست الله متعال راست هستند. و کسانی عادل به شمار می‌روند که در فیصله‌ها، خانواده و مسئولیت‌هایشان، عدالت را رعایت کنند».

### باب (۱۰): درباره‌ی کسی که مسئولیتی به عهده گرفت و سخت یا آسان گرفت

۱۲۰۸ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شُمَاسَةَ قَالَ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ أَسْأَلُهَا عَنْ شَيْءٍ، فَقَالَتْ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ، فَقَالَتْ: كَيْفَ كَانَ صَاحِبُكُمْ لَكُمْ فِي غَزَاتِكُمْ هَذِهِ؟ فَقَالَ: مَا نَقَمْنَا مِنْهُ شَيْئًا، إِنْ كَانَ لَيَمُوتُ لِلرَّجُلِ مِنَ الْبُعِيرِ، فَيُعْطِيهِ الْبُعِيرَ، وَالْعَبْدُ، فَيُعْطِيهِ الْعَبْدَ، وَيَحْتَاجُ إِلَى النَّفَقَةِ، فَيُعْطِيهِ النَّفَقَةَ، فَقَالَتْ: أَمَا إِنَّهُ لَا يَمْنَعُنِي الَّذِي فَعَلَ فِي مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، أَخِي، أَنْ أُخْبِرَكَ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي بَيْتِي هَذَا: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْتَقُّ عَلَيْهِ، وَمَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَرَفَقَ بِهِمْ فَارْفُقْ بِهِ». (م/۱۸۲۸)

**ترجمه:** عبدالرحمن بن شماسه می‌گوید: نزد عایشه رضی الله عنها رفتم تا از او مسئله‌ای بپرسم. عایشه رضی الله عنها گفت: شما کی هستید؟ گفتم: از اهل مصرم. گفت: امیر شما در این جنگ، چگونه با شما رفتار نمود؟ گفتم: ما امر ناپسندی از او مشاهده نکردیم؛ اگر شتر کسی می‌مرد، به او شتر می‌داد. و اگر برده‌ی کسی فوت می‌نمود به او برده می‌داد. و اگر کسی نیاز به نفقه داشت به او نفقه می‌داد.

عایشه رضی الله عنها گفت: رفتار او با برادرم؛ محمد بن ابوبکر؛ (کشتن او) باعث نمی‌شود که من حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را برای شما بیان نکنم؛ من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در همین خانه‌ی من می‌فرمود: «بار الها! هر کس، کاری از امتم را به عهده گرفت و سخت‌گیری کرد، تو بر او سخت‌گیری کن. و هر کس کاری از امتم را به عهده گرفت و آسان گرفت، تو بر او آسان بگیر.»

### باب (۱۱): دین، خیرخواهی است

۱۲۰۹ — عَنْ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ». قُلْنَا: لِمَنْ؟ قَالَ: «لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ». (م/۵۵)

**ترجمه:** تميم داری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دین، خیرخواهی است». ما عرض کردیم: برای چه کسی؟ فرمود: «برای الله متعال (با ایمان آوردن به او) و کتابش (با ایمان آوردن و عمل به آن) و پیامبرش (با تصدیق نبوتش) و ائمه و عموم مسلمانان».

۱۲۱۰ — عَنْ جَرِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فَلَقَّنَنِي «فِيمَا اسْتَطَعْتُ». وَالتَّصَحُّحُ لِكُلِّ مُسْلِمٍ. (م/۵۶)

**ترجمه:** جریر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: با رسول الله ﷺ بر سماع و طاعت و خیرخواهی و نصیحت مسلمانان، بیعت کردم. رسول الله ﷺ افزود که: «به اندازه‌ی توانایی‌ات».

### باب (۱۲): کسی که به رعیتش خیانت کند و از نصیحت آنان دریغ ورزد

۱۲۱۱ — عَنْ الْحَسَنِ قَالَ: عَادَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ، مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ الْمَزْنِيَّ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، قَالَ مَعْقِلٌ: إِنِّي مُحَدِّثُكَ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ لِي حَيَاةً مَا حَدَّثْتُكَ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللَّهُ رَعِيَّةً، يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لِرَعِيَّتِهِ، إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (م/۱۴۲)

**ترجمه:** حسن بصری می گوید: عبیدالله بن زیاد در بیماری وفات معقل بن یسار مزنی رضی الله عنه به عیادت او رفت. معقل گفت: حدیثی که از رسول الله ﷺ شنیده‌ام برای بیان می‌کنم؛ اگر می‌دانستم که زنده می‌مانم، آنرا بیان نمی‌کردم؛ شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «به هر بنده‌ای که الله متعال، مسئولیت گروهی را بسپارد و آن بنده در حالی بمیرد که به آنان، خیانت کرده است، الله متعال بهشت را بر او حرام می‌گرداند».

۱۲۱۲ — عَنْ الْحَسَنِ: أَنَّ عَائِذَ بْنَ عَمْرٍو وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ: أَيُّ بَنِيٍّ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ شَرَّ الرِّعَاءِ الْخُطْمَةُ، فَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». فَقَالَ لَهُ: اجْلِسْ، فَإِنَّمَا أَنْتَ مِنْ نُخَالَةٍ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ. فَقَالَ: وَهَلْ كَانَتْ لَهُمْ نُخَالَةٌ؟ إِنَّمَا كَانَتْ النُّخَالَةُ بَعْدَهُمْ، وَفِي غَيْرِهِمْ. (م/۱۸۳۰)

**ترجمه:** حسن بصری می گوید: عائذ بن عمرو که یکی از اصحاب رسول الله ﷺ بود، نزد عبیدالله بن زیاد رفت و گفت: ای فرزندم! شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «بدترین مسئولان کسانی هستند که خشن و بی رحم‌اند؛ مبادا تو از آنان باشی».

عبیدالله بن زیاد به او گفت: بنشین؛ تو از نخاله‌های اصحاب محمد هستی. عائذ بن عمرو رضی الله عنه گفت: آیا در میان اصحاب محمد هم نخاله وجود دارد؟! نخاله در میان بعدیها و دیگران، وجود دارد.

### باب (۱۳): درباره‌ی خیانت حکام در اموال غنیمت و گناه بزرگ آن

۱۲۱۳— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ، فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ ثُمَّ قَالَ: «لَا أُلْفِينَ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَعْتُكَ، لَا أُلْفِينَ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمَحَمَةٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَعْتُكَ، لَا أُلْفِينَ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا نُعَاءٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَعْتُكَ، لَا أُلْفِينَ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ نَفْسٌ لَهَا صِيَاخٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَعْتُكَ، لَا أُلْفِينَ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَعْتُكَ، لَا أُلْفِينَ أَحَدَكُمْ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَعْتُكَ». (م/۱۸۳۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: روزی رسول الله ﷺ در میان ما برخاست و از خیانت در غنیمت، سخن گفت و آنرا گناه بزرگی برشمرد و بزرگ دانست و فرمود: «نبینم یکی از شما را که در روز قیامت می‌آید در حالی که شتری بر دوش دارد و آن شتر، صدا می‌دهد و آن شخص، می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که در روز قیامت می‌آید در حالی که اسبی بر دوش دارد و آن اسب، شیهه می‌کشد و آن شخص، می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که در روز قیامت می‌آید و گوسفندی بر دوش دارد و آن گوسفند، بع بع می‌کند و آن شخص، می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که روز قیامت می‌آید و انسانی دیگر بر دوش دارد و آن انسان فریاد می‌کشد و آن شخص می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم. نبینم یکی از شما را که روز قیامت می‌آید و پارچه‌ای بردوش دارد و آن پارچه، به اهتزاز در آمده و آن شخص می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم.

و نبینم یکی از شما را که روز قیامت می‌آید و طلا و نقره بر دوش دارد و می‌گوید: یا رسول الله! به دادم برس. من می‌گویم نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم؛ به تو ابلاغ نمودم».



**باب (۱۴): اموالی را که امیران، پنهان می کنند، خیانت شمرده می شود**

۱۲۱۴ — عَنْ عَدِيِّ بْنِ عَمِيرَةَ الْكِنْدِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ اسْتَعْمَلَنَاهُ مِنْكُمْ عَلَى عَمَلٍ، فَكَتَمْنَا مَخِيطًا فَمَا فَوْقَهُ، كَانَ غُلُولًا يَأْتِي بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَسْوَدُ مِنَ الْأَنْصَارِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْبَلْ عَنِّي عَمَلِكَ، قَالَ: «وَمَا لَكَ؟» قَالَ: سَمِعْتُكَ تَقُولُ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «وَأَنَا أَقُولُهُ الْآنَ، مَنْ اسْتَعْمَلَنَاهُ مِنْكُمْ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَجِئْ بِقَلِيلِهِ وَكَثِيرِهِ، فَمَا أُوتِيَ مِنْهُ أَخَذَ، وَمَا نُهِىَ عَنْهُ انْتَهَى». (م/۱۸۳۳)

**ترجمه:** عدی بن عمیره کندی رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هر کس از شما را که بر کاری گماشتیم و سوزن یا چیزی کوچکتر از آن را از ما پنهان نمود، این کارش خیانت شمرده می شود و روز قیامت، آنرا خواهد آورد». راوی می گوید: گویا هم اکنون می بینم که با شنیدن این سخنان، یک مرد سیاه پوست از انصار برخاست و گفت: یا رسول الله! کارت را از من تحویل بگیر. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «چه اتفاقی برایت افتاده است؟» آن مرد گفت: شنیدم که شما چنین گفتید. رسول الله ﷺ فرمود: «الآن هم می گویم؛ هر یک از شما را بر کاری گماشتیم، باید اموال کوچک و بزرگ را بیاورد؛ سپس هر چه به او دادند، بگیرد؛ و آنچه را که به او ندادند، از برداشتن آن، خودداری کند».

**باب (۱۵): درباره ی هدایای امیران**

۱۲۱۵ — عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا مِنَ الْأَزْدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ يُدْعَى ابْنَ الْأُثَيْبَةِ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسِبُهُ، قَالَ، هَذَا مَالُكُمْ، وَهَذَا هَدِيَّةٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَهَلَّا جَلَسْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَأُمِّكَ حَتَّى تَأْتِيَكَ هَدِيَّتُكَ، إِنْ كُنْتَ صَادِقًا؟» ثُمَّ خَطَبَنَا فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَسْتَعْمِلُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ عَلَى الْعَمَلِ مِمَّا وَلَانِي اللَّهُ، فَيَأْتِيَنِي فَيَقُولُ، هَذَا مَالُكُمْ وَهَذَا هَدِيَّةٌ أُهْدِيَتْ لِي، أَفَلَا جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ حَتَّى تَأْتِيَهُ هَدِيَّتُهُ، إِنْ كَانَ صَادِقًا، وَاللَّهِ لَا يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنْهَا شَيْئًا بَغَيْرِ حَقِّهِ، إِلَّا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى يَحْمِلُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَلَا عَرَفَنَ أَحَدًا مِنْكُمْ لَقِيَ اللَّهَ يَحْمِلُ بَعِيرًا لَهُ رُغَاءٌ، أَوْ بَقَرَةً لَهَا خُورٌ، أَوْ شَاةٌ تَبْعُرُ» ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى رُئِيَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟» بَصُرَ عَيْنِي وَسَمِعَ أُذُنِي. (م/۱۸۳۲)

**ترجمه:** ابو حمید ساعدی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله شخصی از طایفه ازد را که ابن ابیّه نام داشت، برای وصول زکات اموال بنی سلیم مأموریت داد. هنگامی که آن شخص، برگشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وی حساب گرفت. او گفت: این، از آن شماس است و این، هدیه (به من) است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر راست می گویی، چرا خانه ی پدر و مادر تو ننشستی که به تو هدیه بدهند؟» آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخنرانی نمود و بعد از حمد و ثنای الله متعال فرمود: «من یکی از شما را به کاری می گمارم که الله متعال مسئولیت آن را به من سپرده است؛ آنگاه او می آید و می گوید: این، مال شماس است و این را به من هدیه داده اند. اگر راست می گوید در خانه ی پدر و مادرش می نشست تا به او هدیه بدهند. سوگند به الله که اگر یکی از شما چیزی از این اموال را بردارد، روز قیامت، در حالی به ملاقات الله متعال می رود، که آن را بر دوش دارد. و من یکی از شما را می بینم که الله متعال را ملاقات می کند در حالی که شتری بر دوش دارد و آن شتر، صدا می دهد یا گاوی بر دوش دارد و آن گاو، فریاد می کشد و یا گوسفندی به دوش دارد و آن گوسفند، بع بع می کند». آنگاه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه ای دستانش را بلند نمود که سفیدی زیر بغلش مشاهده گردید و فرمود: «بار الها! آیا رساندم؟» راوی می گوید: این صحنه را با چشمان خودم دیدم و این سخنان را با گوشهای خودم شنیدم.

#### باب (۱۶): بیعت با نبی اکرم صلی الله علیه و آله در زیر درخت بر عدم فرار

۱۲۱۶ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعِمِائَةٍ، فَبَايَعْنَاهُ وَعُمَرُ أَخَذَ بِيَدِهِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، وَهِيَ سَمُرَةٌ، وَقَالَ: بَايَعْنَاهُ عَلَى الْأَنْفَرِ، وَلَمْ يُبَايِعْهُ عَلَى الْمَوْتِ. (م/۱۸۵۶)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: ما در روز حدیبیه، هزار و چهار صد نفر بودیم. و در حالی که عمر دست رسول الله صلی الله علیه و آله را گرفته بود ما با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زیر یک درخت مغیلان، بیعت کردیم. قابل یاد آوری است که ما با رسول الله صلی الله علیه و آله بر مرگ، بیعت نکردیم بلکه بیعت نمودیم که فرار نکنیم.

۱۲۱۷ — عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ قَالَ: سَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ؟ فَقَالَ: لَوْ كُنَّا مِائَةً أَلْفٍ لَكَفَّانَا، كُنَّا أَلْفًا وَخَمْسِمِائَةٍ. (م/۱۸۵۷)

**ترجمه:** سالم بن ابی الجعد می گوید: از جابر بن عبدالله رضی الله عنه درباره ی تعداد اصحاب شجره (بیعت کنندگان زیر درخت) پرسیدم. گفت: ما هزار و پانصد نفر بودیم؛ ولی اگر صد هزار نفر هم می بودیم (آبی که از چاه حدیبیه با معجزه ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله فواره نمود) ما را کفایت می کرد.

۱۲۱۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ الشَّجَرَةِ أَلْفًا وَثَلَاثِمِائَةً، وَكَانَتْ أَسْلَمُ ثُمْنُ الْمُهَاجِرِينَ.

**ترجمه:** عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه می گوید: تعداد بیعت کنندگان زیر درخت با نبی اکرم صلی الله علیه و آله هزار و سیصد نفر بودند و قبیله ی اسلم، یک هشتم مهاجرین را تشکیل می دادند. نکته: آنچه مسلم است تعداد بیعت کنندگان هزار و چهارصد و اندی بوده اند و اختلاف در روایات، حدس و گمان راوی است.

### باب (۱۷): بیعت بر مرگ

۱۲۱۹ — عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ مَوْلَى سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَ: قُلْتُ لِسَلَمَةَ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ. (م/۱۸۶۰)

**ترجمه:** یزید بن ابی عبید مولا ی سلمه بن اکوع می گوید: به سلمه گفتم: روز حدیبیه، بر چه چیزی با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کردید؟ گفت: بر مرگ. (بعضی هم گفته اند بیعت بر عدم فرار بوده است).

### باب (۱۸): بیعت بر سمع و طاعت به اندازه ی توانایی

۱۲۲۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا نُبَايِعُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، يَقُولُ لَنَا: «فِيمَا اسْتَطَعْتَ». (م/۱۸۶۷)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنه می گوید: ما با رسول الله صلی الله علیه و آله بر حرف شنوی و اطاعت از ایشان، بیعت می نمودیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «به اندازه ای که توانایی دارید».

### باب (۱۹): بیعت بر شنیدن و اطاعت کردن تا زمانی که کفری آشکار، مشاهده نشده است

۱۲۲۱ — عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَهُوَ مَرِيضٌ فَقُلْنَا: حَدِّثْنَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ، بِحَدِيثٍ يَنْفَعُ اللَّهَ بِهِ، سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَبَايَعَنَا، فَكَانَ فِيْمَا أَخَذَ عَلَيْنَا أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، قَالَ: «إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ». (م/۱۷۰۹)

**ترجمه:** جناده بن ابی امیه می گوید: عبادہ بن صامت رضی اللہ عنہ مریض بود که ما نزد ایشان رفتیم و گفتیم: الله متعال ترا شفا دهد؛ حدیثی را که از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شنیده‌ای و الله متعال آنرا برای ما مفید می‌گرداند، برای ما بیان کن. او گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ما را فراخواند و ما با پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بیعت نمودیم. از جمله اموری که در مورد آنها از ما بیعت گرفت، این بود که در حالت خوشحال و نگرانی، سختی و آسانی و ترجیح دیگران بر ما، از ایشان (نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) حرف شنوی داشته باشیم و اطاعت کنیم. و همچنین نباید با والیان و حکام، به خاطر حکومت، درگیر شویم. البته رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «مگر اینکه از آنان، کفر آشکاری مشاهده نمودید و برای آن از جانب الله متعال، دلیل و برهانی داشتید. (در این صورت می‌توانید مخالفت کنید).

### باب (۲۰): روش بیعت گرفتن از زنان مؤمن

۱۲۲۲ — عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كَانَتِ الْمُؤْمِنَاتُ، إِذَا هَاجَرْنَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُمْتَحَنَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ فَبَايَعْنَاكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِهْتَنٍ يَفْتَرِيهِنَّ، بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايَعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الممتحنة: ۱۲] قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَنْ أَقَرَّ بِهَذَا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ، فَقَدْ أَقَرَّ بِالْمِحْنَةِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَقَرَّنَ بِذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِنَّ قَالَ لَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْطَلِقْنَ فَقَدْ بَايَعْتُنَّ» وَلَا وَاللَّهِ مَا مَسَّتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ، غَيْرَ أَنَّهُ يُبَايِعُهُنَّ بِالْكَلامِ، — قَالَتْ عَائِشَةُ — وَاللَّهِ مَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى النِّسَاءِ قَطُّ إِلَّا بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى، وَمَا مَسَّتْ كَفُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَفَّ امْرَأَةٍ قَطُّ، وَكَانَ يَقُولُ لَهُنَّ إِذَا أَخَذَ عَلَيْهِنَّ: «قَدْ بَايَعْتُنَّ» كَلَامًا. (م/۱۸۶۶)

ترجمه: عایشه همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: هنگامی که زنان مؤمن بسوی رسول الله ﷺ هجرت می کردند، بر اساس این سخن الله متعال از آنان بیعت گرفته می شد که: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَابَايِعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الممتحنة: ۱۲]

(ای پیامبر! هر گاه، زنان مؤمن نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند که با الله متعال چیزی را شریک قرار ندهند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، فرزندانشان را نکشند و تهمتی که ساخته و پرداخته خودشان است، به کسی نزنند و در کارهای نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان، بیعت کن و برای آنها از الله متعال، آمرزش بخواه؛ قطعاً الله متعال آمرزنده و مهربان است.)

عایشه رضی الله عنها می گوید: هر زن مؤمنی که موارد فوق را به زبان بیاورد و بپذیرد، در حقیقت، بیعت نموده است. و هنگامی که زنان مؤمن، این سخنان را به زبان می آوردند، رسول الله ﷺ به آنان می فرمود: «بروید با شما بیعت نمودم». و سوگند به الله که هرگز دست پیامبر اکرم ﷺ دست هیچ زنی را لمس نکرد. فقط به صورت شفاهی با آنان، بیعت می نمود.

همچنین نبی اکرم ﷺ در اموری از زنان بیعت می گرفت که الله متعال به او دستور داده بود. و هرگز کف دست رسول اکرم ﷺ با کف دست هیچ زنی برخورد نکرد. و هنگامی که از آنان تعهد می گرفت و بیعت می نمود، صرفاً به صورت شفاهی می فرمود: «با شما بیعت نمودم».

### باب (۲۱): درباره‌ی اطاعت از امام

۱۲۲۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ يَعْصِنِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِيعِ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ يَعْصِ الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي». (م/۱۸۳۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، از من اطاعت کند، در حقیقت از الله متعال، اطاعت کرده است. و هر کس، از من نافرمانی کند، در واقع از الله متعال نافرمانی کرده است. و هر کس از امیرش، اطاعت کند، یقیناً از من اطاعت کرده است. و هر کس از امیرش نافرمانی کند، در حقیقت از من نافرمانی کرده است».

### باب (۲۲): شنیدن و اطاعت از کسی که به کتاب الهی عمل کند

۱۲۲۴ — عَنْ يَحْيَى بْنِ حُصَيْنٍ عَنْ جَدِّهِ أُمِّ الْحُصَيْنِ قَالَ: سَمِعْتُهَا تَقُولُ: حَجَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَجَّةَ الْوَدَاعِ قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَوْلًا كَثِيرًا، ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ أَمْرًا عَلَيْكُمْ عَبْدٌ مُجَدِّعٌ — حَسِبْتُهَا قَالَتْ — أَسْوَدٌ، يَقُودُكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا». (م/۱۸۳۸)

**ترجمه:** یحیی بن حُصَین می گوید: شنیدم که مادر بزرگم ام حُصَین می گفت: در حجة الوداع، همراه رسول الله ﷺ حج نمودم. پیامبر اکرم ﷺ صحبت های زیادی نمود؛ در آن میان شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «اگر برده ای مثله شده - به گمان من گفت: - و سیاه به عنوان امیر شما تعیین گردید و شما را با کتاب الهی، رهبری می نمود، از او حرف شنوی داشته باشید و اطاعت کنید».

### باب (۲۳): در کارهای معصیت نباید اطاعت کرد،

#### اطاعت فقط در کارهای خوب است

۱۲۲۵ — عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ جَيْشًا وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا، فَأَوْقَدَ نَارًا وَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَأَرَادَ نَاسٌ أَنْ يَدْخُلُوهَا، وَقَالَ الْآخَرُونَ: إِنَّا قَدْ فَرَرْنَا مِنْهَا، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِلَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوهَا: «لَوْ دَخَلْتُمُوهَا لَمْ تَزَالُوا فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» وَقَالَ لِلْآخَرِينَ قَوْلًا حَسَنًا، وَقَالَ: «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ». (م/۱۸۴۰)

**ترجمه:** علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ سپاهی فرستاد و مردی را به عنوان امیر آنان، تعیین نمود. آن مرد، آتشی روشن کرد و به افرادش گفت: وارد آتش شوید. تعدادی می خواستند وارد آتش شوند؛ اما تعدادی دیگر گفتند: ما از آتش، فرار کرده ایم. بعد از آن، این ماجرا را برای رسول الله ﷺ بازگو کردند. پیامبر اکرم ﷺ خطاب به کسانی که می خواستند وارد آتش شوند، فرمود: «اگر وارد آتش می شدید، تا روز قیامت در آن، باقی می ماندید». و کسانی را که از ورود به آتش خودداری کرده بودند، مورد ستایش قرار داد و فرمود: «در معصیت الله نباید از هیچ کس، اطاعت کرد. اطاعت، فقط در کارهای خوب است».

### باب (۲۴): هر گاه به معصیتی دستور داده شد، سمع و طاعتی وجود ندارد

۱۲۲۶ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ، فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، إِلَّا أَنْ يُؤْمَرَ بِمَعْصِيَةٍ، فَإِنْ أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ». (م/۱۸۳۹)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مرد مسلمان در اموری که مورد پسندش واقع می شوند یا نمی شوند، باید سخنان رهبرش را گوش کند و از او اطاعت کند مگر اینکه او را به معصیتی دستور دهد؛ اما اگر او را دستور به معصیت داد، در این صورت، سمع و طاعتی وجود ندارد». (نباید سخنانش را گوش کنیم و از دستوراتش، اطاعت نماییم).

### باب (۲۵): طاعت از امیران اگر چه حقوق را رعایت نکنند

۱۲۲۷ — عَنْ وَائِلِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: سَأَلَ سَلَمَةَ بْنَ يُزَيْدَ الْجُعْفِيَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ قَامَتْ عَلَيْنَا أُمَرَاءُ يَسْأَلُونَا حَقَّهُمْ وَيَمْنَعُونَا حَقَّنَا، فَمَا تَأْمُرُنَا؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّلَاثَةِ فَجَذَبَهُ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ وَقَالَ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» و فِي رَوَايَةٍ: فَجَذَبَهُ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ». (م/۱۸۴۶)

**ترجمه:** وائل حضرمی می گوید: سلمه بن یزید جعفی به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله! اگر امیرانی بر ما گماشته شدند که حق شان را از ما می خواستند اما حقوق ما را ادا نمی کردند، دستور شما به ما چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از او روی گردانی نمود و پاسخی نداد. سلمه دوباره سؤالش را مطرح کرد. باز هم رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی گردانی نمود. دومین یا سومین بار که سؤالش را مطرح کرد، اشعث بن قیس پیراهنش را کشید و گفت: به سخنان آنان، گوش کنید و از آنان، اطاعت کنید؛ زیرا آنان باید به مسئولیت خودشان عمل کنند و شما هم باید به مسئولیت خودتان عمل کنید.

و در روایتی آمده است که اشعث بن قیس پیراهنش را کشید. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گوش کنید و اطاعت کنید؛ زیرا آنان باید به مسئولیت خودشان عمل کنند و شما هم باید به مسئولیت خودتان، عمل نمایید».

### باب (۲۶): درباره‌ی بهترین و بدترین پیشوایان

۱۲۲۸ — عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «خَيْرُ أئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ، وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ، وَشِرَارُ أئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا تُنَابِذُهُمُ بِالسَّيْفِ؟ فَقَالَ: «لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ وُلَاتِكُمْ شَيْئًا تَكْرَهُوهُ، فَارْكَبُوا عَمَلَهُ، وَلَا تَنْزِعُوا يَدًا مِنْ طَاعَةٍ». (م/۱۸۵۵)

**ترجمه:** عوف بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آنان را دوست دارید و آنان شما را دوست دارند و شما برای آنان، دعای خیر می کنید و آنان نیز برای شما دعای خیر می کنند. و بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما با آنان، کینه و دشمنی می ورزید و آنان نیز نسبت به شما دشمنی می ورزند و شما آنان را نفرین می کنید و آنان نیز شما را نفرین می کنند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! آیا پیمان آنان را نقض نکنیم و شمشیر نکشیم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر، تا زمانی که نماز را در میان شما بر پا می دارند. و هر گاه، از حاکمان خود، امر ناپسندی را مشاهده نمودید، کارش را ناپسند بدانید اما دست از اطاعت او برندارید».

### باب (۲۷): نهی از منکر کردن حکام و جنگیدن

#### با آنان تا زمانی که نماز می خوانند

۱۲۲۹ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّهُ يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ، فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ، فَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرَأَ، وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا تُقَاتِلُهُمْ؟ قَالَ: «لَا، مَا صَلَّوْا» (أَيُّ مَنْ كَرِهَ بِقَلْبِهِ وَأَنْكَرَ بِقَلْبِهِ). (م/۱۸۵۴)

**ترجمه:** ام سلمه همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «افرادی به عنوان امیر شما، تعیین خواهند شد؛ شما از آنان، اموری موافق شریعت، و اموری مخالف با شریعت، مشاهده می کنید. پس هر کس، امور منکر را ناپسند بداند، گناهکار نمی شود. و هر کس، امور منکر را انکار نماید، از عذاب الهی نجات پیدا می کند. اما کسی که از منکرات، خشنود شود و پیروی کند، مؤاخذه خواهد شد». صحابه عرض کردند: «یا رسول الله! آیا با آنان جنگیم؟ فرمود: «خیر تا زمانی که نماز می خوانند». راوی می گوید: هدف، ناپسند دانستن و انکار قلبی است.



**باب (۲۸): دستور به صبر و بردباری هنگام تبعیض**

۱۲۳۰ — عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ خَلَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فَلَانًا؟ فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَهُ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ». (م/۱۸۴۵)

**ترجمه:** اُسید بن حُضیر رضی اللہ عنہ می گوید: مردی از انصار با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم خلوت کرد و گفت: آیا همانگونه که به فلانی، مسئولیتی واگذار نموده‌ای، به من واگذار نمی‌نمایی؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بعد از من، تبعیض‌های زیادی مشاهده می‌نمایید. پس صبر کنید تا با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات نمایید».

**باب (۲۹): هنگام ظهور فتنه‌ها باید همراه جماعت باشیم**

۱۲۳۱ — عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ، مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ» فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ» قُلْتُ: وَمَا دَخَنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَسْتَتُونَ بَعْضُ سُنَّتِي، وَيَهْدُونَ بَعْضَ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ» فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَحَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا، قَالَ: «نَعَمْ، قَوْمٌ مِنْ جُلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِلِسَانِنَا» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَرَى إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ» فَقُلْتُ: فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةً وَلَا إِمَامًا؟ قَالَ: «فَاعْتَرِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصِيَ عَلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ، وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ». (م/۱۸۴۷)

**ترجمه:** حذیفه بن یمان رضی اللہ عنہ می گوید: مردم از رسول الله درباره‌ی امور خیر می پرسیدند؛ اما من از بدیها می پرسیدم که مبدا گرفتار آنها شوم. بدینجهت، گفتم: یا رسول الله! ما در جاهلیت و بدی بسر می بردیم؛ آنگاه الله متعال این خیر (اسلام) را به ما عطا کرد؛ آیا بعد از این خیر، شری هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی». گفتم: آیا بعد از آن شر، خیری هم وجود دارد؟ فرمود: «بلی، اما در آن، فساد خواهد بود». پرسیدم: فساد آن چیست؟ فرمود: «گروهی، راه و روشی غیر از راه و روش من در پیش می گیرند. و در کارهایشان، امور

خوب و بدی می‌بینی». گفتم: آیا بعد از آن خیر، شری خواهد آمد؟ فرمود: «بلی، داعیانی مردم را به سوی دروازه‌های جهنم، فرا می‌خوانند؛ کسی که آنان را اجابت کند، او را در آتش می‌اندازند». گفتم: یا رسول الله! آنان را برای ما توصیف کن. فرمود: «آنان از ما هستند و به زبان ما سخن می‌گویند». گفتم: اگر آن زمان را دریافتم، دستور شما چیست؟ فرمود: «با مسلمانان و پیشوای آنها باش». پرسیدم: اگر مسلمانان، جماعت و رهبری نداشتند، چه کار کنم؟ فرمود: «در آن صورت، از همه‌ی آن گروه‌ها، دوری کن. اگر چه خود را ملزم بدانی که زیر یک درخت بمانی و در همان حال، مرگ به سراغت بیاید».

### باب (۳۰): درباره‌ی کسی که از امام، پیروی نکند و از جماعت (مسلمانان) جدا گردد

۱۲۳۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ، وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ، فَمَاتَ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عُمِّيَّةٍ، يَعْضَبُ لِعَصْبَةٍ، أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصْبَةٍ، أَوْ يَنْصُرُ عَصْبَةً، فَقَتِلَ، فَقَتْلُهُ جَاهِلِيَّةٌ، وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي، يَضْرِبُ بَرِّهَا وَفَاجِرَهَا، وَلَا يَتَحَاشَ مِنْ مُؤْمِنِهَا، وَلَا يَفِي لِدَى عَهْدٍ عَهْدُهُ، فَلَيْسَ مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُ». (م/۱۸۴۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس، از امام، پیروی نکند و از جماعت (مسلمانان) جدا شود و در این حالت بمیرد، بر جاهلیت، مرده است. و هر کس، زیر پرچم مجهولی بجنگد و بخاطر تعصب و خواشات نفسانی‌اش خشم بگیرد و بسوی تعصب، دعوت دهد و به یاری تعصباتش بشتابد، و در این راه، کشته شود، بر جاهلیت، مرده است. و هر کس که بر امت من، خروج کند و نیکوکاران و فاسقان امتم را به قتل برساند و از کشتن مؤمنان امت، پرهیز نکند و به عهد و پیمان آنان، وفا نکند (ذمی‌ها را به قتل برساند)، او از (امت) من نیست و من از او نیستم» (از او بیزارم).

۱۲۳۳ — عَنْ نَافِعٍ قَالَ: جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُطِيعٍ، حِينَ كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحَرَّةِ مَا كَانَ، زَمَنَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ: اطْرَحُوا لِأَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَسَادَةً، فَقَالَ: إِنِّي لَمْ آتِكَ لِأَجْلَسَ، أَتَيْتُكَ لِأُحَدِّثَكَ حَدِيثًا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُهُ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ، لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا حُجَّةَ لَهُ، وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (م/۱۸۵۱)

**ترجمه:** نافع می گوید: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در دوران حکومت یزید بن معاویه بعد از جنگِ حَرّه (میان یزید و مردم مدینه) نزد عبدالله بن مطیع آمد. عبدالله بن مطیع گفت: برای ابو عبدالرحمن (کنیه ی عبدالله بن عمر) بالشی بگذارید. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: من برای نشستن نزد تو نیامده ام؛ بلکه آمده ام تا حدیثی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام برایت بیان کنم؛ شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «هر کس، دست از طاعت (امیر) بردارد، روز قیامت در حالی به ملاقات الله می رود که هیچ عذر و بهانه ای ندارد. و هر کس، بمیرد در حالی که بیعتی بر گردنش وجود ندارد، بر جاهلیت مرده است».

### باب (۳۱): درباره ی کسی که در میان امتی که بر یک امام اتفاق نظر دارند، اختلاف ایجاد کند

۱۲۳۴ — عَنْ عَرْفَجَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «إِنَّهُ سَتَكُونُ هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَهِيَ جَمِيعٌ، فَاضْرِبْهُ بِالسَّيْفِ، كَأَنَّا مَنْ كَانَ.» (م/۱۸۵۲)

**ترجمه:** عرفجه رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «بزودی فتنه ها و بدعت هایی اتفاق خواهد افتاد؛ پس اگر کسی خواست در میان امتی که بر یک امام، اتفاق نظر دارند، اختلاف بیندازد، هر کس که بود او را به قتل برسانید».

### باب (۳۲): هر کس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست

۱۲۳۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السَّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا، وَمَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا.» (م/۱۰۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست. همچنین کسی که ما را فریب دهد، از ما نیست».

### باب (۳۳): دستور چنگ زدن به ریسمان الهی و دوری از تفرقه

۱۲۳۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا وَيَكْرَهُ لَكُمْ ثَلَاثًا فَيَرْضَى لَكُمْ أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفْرَقُوا، وَيَكْرَهُ لَكُمْ قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةُ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةُ الْمَالِ.» (م/۱۷۱۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال عزوجل سه کار را برای شما می پسندد و سه کار را برای شما نمی پسندد؛ کارهایی را که برای شما می پسندد، عبارتند از اینکه: او را عبادت کنید و با او چیزی شریک قرار ندهید؛ همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید. (و کسانی را که الله متعال امیر شما قرار داد، نصیحت کنید).<sup>۱</sup>

و کارهایی را که نمی پسندد، عبارتند از: سخنان یهوده، کثرت سؤال (درباره ی اموری که فایده ای ندارند) و اسراف در مال».

### باب (۳۴): مردود شمردن بدعت ها

۱۲۳۷ — عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: سَأَلْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَنْ رَجُلٍ لَهُ ثَلَاثَةُ مَسَاكِينَ، فَأَوْصَى بِثُلْثِ كُلِّ مَسْكَنٍ مِنْهَا، قَالَ: يُجْمَعُ ذَلِكَ كُلُّهُ فِي مَسْكَنٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ قَالَ: أَخْبَرْتَنِي عَائِشَةُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». (م/۱۷۱۸)

**ترجمه:** سعید بن ابراهیم می گوید: از قاسم بن محمد درباره ی شخصی که سه مسکن دارد و وصیت می کند که یک سوم هر مسکن را صدقه بدهند، پرسیدم. پاسخ داد: همه در یک مسکن، جمع می شوند. (یک مسکن را صدقه و دو مسکن دیگر را میان ورثه تقسیم کنند).

سپس قاسم بن محمد گفت: عایشه رضی الله عنها مرا مطلع ساخت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس، کاری انجام دهد که دستور ما بر آن نیست، کارش مردود می باشد».

### باب (۳۵): درباره ی کسی که امر به معروف می کند اما خودش به آن، عمل نمی کند

۱۲۳۸ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه قَالَ: قِيلَ لَهُ: أَلَا تَدْخُلُ عَلَى عُثْمَانَ فَتُكَلِّمُهُ؟ فَقَالَ: أَتُرَوْنَ أَنِّي لَا أَكَلِّمُهُ إِلَّا أَسْمِعُكُمْ؟ وَاللَّهِ لَقَدْ كَلَّمْتُهُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ، مَا دُونَ أَنْ

<sup>۱</sup> این مطلب اخیر همانگونه که ملاحظه می نمایید در متن صحیح مسلم وجود ندارد ولی در الادب المفرد (۴۴۲) و سنن بیهقی (۱۶۴۳۳) و مسند احمد بن حنبل (۸۷۹۹) و مؤطا (۱۷۹۲) و کتابهای دیگر آمده است.

أَفْتَتِحَ أَمْرًا لَا أَحِبُّ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ فَتَحَهُ، وَلَا أَقُولُ لِأَحَدٍ، يَكُونُ عَلَيَّ أَمِيرًا: إِنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ، بَعْدَ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يُؤْتَى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُ بَطْنِهِ، فَيَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِالرَّحَى، فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّارِ فَيَقُولُونَ: يَا فُلَانُ مَا لَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؟» فَيَقُولُ: بَلَى، قَدْ كُنْتُ أَمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ، وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ».

(م/۲۹۸۹)

**ترجمه:** از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت است که به او گفتند: آیا نزد عثمان نمی‌روی و با او صحبت نمی‌کنی؟ گفت: آیا فکر می‌کنید که تمام صحبت‌های من با ایشان را شما می‌شنوید؟ سوگند به الله که من به تنهایی با او صحبت نمودم؛ ولی نمی‌خواهم کاری (نهی) از منکر حاکمان در ملأ عام را آغاز کنم که دوست ندارم آغاز کننده‌ی آن من باشم. و هر کسی را که بر من، امیر باشد، بهترین مردم نمی‌دانم. زیرا شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند. روده‌هایش بسرعت، بیرون می‌ریزد و او همانند الاغی که آسیا را می‌چرخاند، دور خود، می‌گردد. دوزخیان، اطراف او جمع می‌شوند و می‌گویند: فلانی! تو را چه شده است؟ مگر تو ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟ می‌گویند: بلی، شما را امر به معروف می‌کردم ولی خودم آنرا انجام نمی‌دادم و شما را از منکر باز می‌داشتم اما خودم آنرا انجام می‌دادم».

## ۳۸- کتاب شکار و ذبیحه‌ها

### باب (۱): شکار با تیر و بسم الله گفتن هنگام تیر اندازی

۱۲۳۹- عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أُرْسِلْتَ كَلْبُكَ فَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، فَإِنْ أُمْسَكَ عَلَيْكَ فَأَدْرَكْتَهُ حَيًّا فَادْبَحْهُ، وَإِنْ أَدْرَكْتَهُ قَدْ قَتَلَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ فَكُلْهُ، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ وَقَدْ قَتَلَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَيُّهُمَا قَتَلَهُ، وَإِنْ رَمَيْتَ سَهْمَكَ فَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، فَإِنْ غَابَ عَنْكَ يَوْمًا فَلَمْ تَجِدْ فِيهِ إِلَّا أَثَرَ سَهْمِكَ، فَكُلْ إِنْ شِئْتَ، وَإِنْ وَجَدْتَهُ غَرِيقًا فِي الْمَاءِ، فَلَا تَأْكُلْ».

(م/۱۹۲۹)

**ترجمه:** عدی بن حاتم رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «هر گاه، سگ خودت را (برای شکار) فرستادی، بسم الله بگو. اگر شکار را برایت نگه داشت و تو آنرا زنده یافتی، آنرا ذبح کن. و اگر به شکار رسیدی در حالی که سگ آن را کشته بود و از آن نخورده بود، آنرا بخور. ولی اگر با سگات، سگ دیگری را دیدی و شکار کشته شده بود، از آن نخور؛ زیرا تو نمی دانی که کدام سگ آن را کشته است. و اگر خواستی (به سوی شکار) تیراندازی کنی، بسم الله بگو. اگر شکار را بعد از یک روز، پیدا کردی و فقط اثر تیر تو بر آن بود، اگر تمایل داشتی، آنرا بخور. اما اگر شکار، داخل آب افتاده و غرق شده بود، آنرا نخور».

### باب (۲): درباره‌ی شکار با کمان و سگ تربیت یافته و غیر تربیت یافته

۱۲۴۰- عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُسَنِيِّ رضی الله عنه قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا بَارِضُ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، نَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ، وَأَرْضِ صَيْدٍ أَصِيدُ بِقَوْسِي، وَأَصِيدُ بِكَلْبِي الْمُعْلَمِ، أَوْ بِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعْلَمٍ فَأَخْبِرْنِي مَا الَّذِي يَحِلُّ لَنَا مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكُمْ بَارِضُ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، تَأْكُلُونَ فِي آنِيَتِهِمْ، فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَ آنِيَتِهِمْ، فَلَا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا، فَاغْسِلُوهَا ثُمَّ كُلُوا فِيهَا، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكَ بَارِضُ صَيْدٍ، فَمَا أَصَبْتَ بِقَوْسِكَ فَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ ثُمَّ كُلْ، وَمَا أَصَبْتَ بِكَلْبِكَ الْمُعْلَمِ فَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ ثُمَّ كُلْ، وَمَا أَصَبْتَ بِكَلْبِكَ الَّذِي لَيْسَ بِمُعْلَمٍ فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ، فَكُلْ».

(م/۱۹۳۰)

**ترجمه:** ابو ثعلبه خُشنی رضی الله عنه می گوید: خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدم و عرض کردم: یا رسول الله! ما در سرزمین اهل کتاب (یهود و نصاری) زندگی می کنیم و در ظرفهای آنان غذا می خوریم؛ همچنین در سرزمین ما، شکار زیاد است؛ من با کمانم و سگ تربیت یافته و غیر تربیت یافته ام، شکار می کنم؛ به من بگو که کدام یک از اینها برایم حلال است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در پاسخ سؤالی که گفتید ما در سرزمین اهل کتاب، زندگی می کنیم و در ظرفهای آنان غذا می خوریم، باید بگوییم که: اگر ظرفهای دیگری وجود داشت، در ظرفهای آنان، غذا نخورید. در غیر اینصورت، ظرفهای آنان را بشوید و در آنها غذا بخورید. و در پاسخ اینکه گفتید در سرزمین شما، شکار، زیاد است، باید بگوییم که: حیوانی را که با کمانت شکار می کنی، هنگام شکار کردن، بسم الله بگو و بخور. همچنین حیوانی را که با سگ تربیت یافته ات، شکار می کنی، هنگام شکار کردن، بسم الله بگو و بخور. و حیوانی را که با سگ غیر تربیت یافته، شکار می کنی، در صورتی که به ذبح آن رسیدی (زنده بود و ذبح کردی) بخور».

### باب (۳): درباره ی شکار بوسیله ی تیر بی پر و بسم الله گفتن هنگام فرستادن سگ

۱۲۴۱ — عَنْ عَبْدِ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْمِعْرَاضِ؟ فَقَالَ: «إِذَا أَصَابَ بَحْدَهُ فَكُلْ، وَإِذَا أَصَابَ بَعْرَضِهِ فَقَتْلُ، فَإِنَّهُ وَقِيدٌ، فَلَا تَأْكُلْ»، وَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْكَلْبِ؟ فَقَالَ: «إِذَا أُرْسِلَتْ كَلْبُكَ وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، فَإِنْ أَكَلَ مِنْهُ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّهُ إِنَّمَا أُمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ» قُلْتُ: فَإِنْ وَجَدْتُ مَعَ كَلْبِي كَلْبًا آخَرَ، فَلَا أَدْرِي أَيُّهُمَا أَخَذَهُ؟ قَالَ: «فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا سَمَّيْتَ عَلَى كَلْبِكَ، وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى غَيْرِهِ». (م/۱۹۲۹)

**ترجمه:** عدی بن حاتم رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد شکاری که با تیر بدون پر شکار شود، پرسیدم. فرمود: «اگر لبه ی تیزش به شکار، اصابت کرده بود، آنرا بخور. در غیر این صورت، آن شکار، به گوسفندی می ماند، که با چوب، کشته شده است؛ پس آنرا نخور».

همچنین از رسول الله صلی الله علیه و آله از حکم شکار سگ پرسیدم؛ فرمود: «اگر هنگام فرستادن سگ، بسم الله گفتی، آنرا بخور. اما اگر سگات از شکار، خورده بود، آنرا نخور؛ زیرا سگ آنرا برای خودش، نگه داشته است». پرسیدم: اگر همراه سگ من، سگ دیگری نیز وجود داشت و من ندانستم که کدام سگ، آن را شکار کرده است، حکمش چیست؟ فرمود: «نخور؛ زیرا تو هنگام فرستادن سگ خودت، بسم الله گفته ای نه سگ دیگر».

**باب (۴): اگر شکاری ناپدید گردید و بعد از سه روز، پیدا شد**

۱۲۴۲ — عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فِي الَّذِي يُدْرِكُ صَيْدَهُ بَعْدَ ثَلَاثٍ: «فَكُلْهُ مَا لَمْ يَنْتِنَ». (م/۱۹۳۱)

**ترجمه:** ابو ثعلبه رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به کسی که شکارش را بعد از سه روز، پیدا می کند، فرمود: «اگر فاسد و بد بو نشده بود، بخور».

**باب (۵): نگه‌داری سگ شکاری و سگ گله، مباح است**

۱۲۴۳ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «مَنْ أَقْتَنَى كَلْبًا — إِلَّا كَلْبَ صَيْدٍ أَوْ مَاشِيَةٍ — نَقَصَ مِنْ أَجْرِهِ، كُلَّ يَوْمٍ، قِيرَاطَانِ». (م/۱۵۷۴)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس، سگی بجز سگ گله و یا سگ شکاری، نگه‌داری کند، روزانه دو قیراط از پاداش اعمالش، کاسته می شود».

۱۲۴۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَنْ اتَّخَذَ كَلْبًا — إِلَّا كَلْبَ مَاشِيَةٍ أَوْ صَيْدٍ أَوْ زَرْعٍ — انْتَقَصَ مِنْ أَجْرِهِ، كُلَّ يَوْمٍ، قِيرَاطٌ». قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَذَكَرَ لِابْنِ عُمَرَ قَوْلُ أَبِي هُرَيْرَةَ، فَقَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ صَاحِبَ زَرْعٍ. (م/۱۵۷۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس، سگی بجز سگ گله، یا سگ شکاری و یا سگ کشاورزی، نگه داری کند، روزانه یک قیراط از پاداش اعمالش، کاسته می شود».

زهري می گوید: این سخن ابوهریره رضی الله عنه را برای ابن عمر رضی الله عنهما بیان کردند. وی گفت: الله متعال ابوهریره را رحمت کند؛ خودش کشاورز بود (و به خاطر نیازش، حدیث را خوب حفظ کرده است).

قابل یادآوری است که حدیث فوق را عبدالله بن مغفل مزنی در سنن نسائی (۴۲۸۸) و مسند احمد (۲۰۵۸) و سفیان بن ابی زهیر در سنن صغیر بیهقی (۲۰۷۳) نیز روایت کرده‌اند.



**باب (۶): درباره‌ی کشتن سگ‌ها**

۱۲۴۵— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقَتْلِ الْكِلَابِ، حَتَّىٰ إِنْ الْمَرْأَةُ تَقْدُمُ مِنَ الْبَادِيَةِ بِكَلْبِهَا فَتَقْتُلُهُ، ثُمَّ نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ قَتْلِهَا، وَقَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالْأَسْوَدِ الْبَهِيمِ ذِي الثَّقَطَيْنِ، فَإِنَّهُ شَيْطَانٌ». (م/۱۵۷۲)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد تا سگ‌ها را بکشیم. تا جایی که هر گاه، زنی با سگش از بیابان می آمد، ما سگش را می کشتیم. بعد از آن، نبی اکرم صلی الله علیه و آله از کشتن سگ‌ها منع کرد و فرمود: «فقط سگ کاملاً سیاه را که بالای چشمهایش دو نقطه‌ی سفید وجود دارد، بکشید؛ زیرا با شیطان، شباهت دارد» (ضررش زیاد است و فایده‌ای ندارد).

**باب (۷): ممنوعیت پرتاب سنگریزه**

۱۲۴۶— عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ أَنَّ قَرِيبًا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغْفَلٍ خَذَفَ، قَالَ فَنَهَاها وَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْخَذَفِ وَقَالَ: «إِنَّهَا لَا تَصِيدُ صَيْدًا وَلَا تَنْكُأُ عَدُوًّا، وَلَكِنَّهَا تَكْسِرُ السِّنَّ وَتَفْقَأُ الْعَيْنَ» قَالَ: فَعَادَ فَقَالَ: أُحَدِّثُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْهُ ثُمَّ تَخَذَفَ لَا أَكَلْمَكَ أَبَدًا. (م/۱۹۵۴)

**ترجمه:** سعید بن جبیر رحمه الله می گوید: یکی از خویشاوندان عبدالله بن مغفل رضی الله عنه سنگریزه پرتاب می کرد. عبدالله بن مغفل رضی الله عنه او را از این کار، منع کرد و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله از پرتاب سنگریزه منع نمود و فرمود: «پرتاب سنگریزه نه حیوانی، شکار می کند و نه به دشمن، آسیبی می رساند؛ ولی چه بسا که باعث شکستن دندان شود و چشمی را کور کند».

سعید بن جبیر می گوید: آن مرد، باز هم سنگریزه پرتاب کرد. عبدالله بن مغفل رضی الله عنه گفت: به تو می گویم: رسول الله صلی الله علیه و آله از این کار، منع فرمود، باز هم تو سنگریزه پرتاب می کنی؟! هرگز با تو صحبت نخواهم کرد.

**باب (۸): ممنوعیت هدف قرار دادن حیوانات**

۱۲۴۷— عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ بْنِ أَنَسٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ جَدِّي، أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ دَارَ الْحَكَمِ بْنِ أَيُّوبَ، فَإِذَا قَوْمٌ قَدْ نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا، قَالَ: فَقَالَ أَنَسٌ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُصْبَرَ الْبَهَائِمُ. (م/۱۹۵۶)

**ترجمه:** هشام بن زید بن انس بن مالک می گوید: همراه پدر بزرگم انس بن مالک رضی الله عنه به منزل حکم بن ایوب رفتیم. در آنجا گروهی را دیدیم که مرغی را هدف قرار داده بودند و به سوی آن، تیراندازی می کردند. انس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از هدف قرار دادن حیوانات، منع فرموده است.

۱۲۴۸ — عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: مَرَّ ابْنُ عُمَرَ بِفَتَيَانٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ نَصَبُوا طَيْرًا وَهُمْ يَرْمُونَهُ، وَقَدْ جَعَلُوا لِصَاحِبِ الطَّيْرِ كُلِّ خَاطِئَةٍ مِنْ نَبْلِهِمْ، فَلَمَّا رَأَوْا ابْنَ عُمَرَ تَفَرَّقُوا، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ فَعَلَ هَذَا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَعَنَ مَنْ اتَّخَذَ شَيْئًا فِيهِ الرُّوحُ غَرَضًا. (م/۱۹۵۸)

**ترجمه:** سعید بن جبیر می گوید: گذر ابن عمر رضی الله عنه از کنار گروهی از جوانان قریش افتاد که مرغی را هدف قرار داده بودند و بسوی آن، تیراندازی می کردند و به صاحب مرغ تیرهایی را می دادند که به خطا می رفت. آنان هنگامی که ابن عمر رضی الله عنه را دیدند، پراکنده شدند. ابن عمر گفت: این کار را چه کسی انجام داده است؟ الله متعال انجام دهنده این کار را لعنت کند؛ باید بدانید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی را که موجودات زنده را هدف و نشانه قرار دهد و به سوی آنها تیراندازی کند، لعنت نموده است.

### باب (۹): به ما دستور داده شده است که چاقو را تیز کنیم

#### و حیوانات را بخوبی ذبح کنیم

۱۲۴۹ — عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ رضی الله عنه قَالَ: ثِنْتَانِ حَفِظْتُهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ، وَلْيُحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ وَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ». (م/۱۹۵۵)

**ترجمه:** شداد بن اوس رضی الله عنه می گوید: دو چیز از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر سپردم؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال نیکی و احسان را در همه ی کارها واجب قرار داده است؛ پس هر گاه خواستید، بکشید، به خوبی بکشید و هر گاه خواستید، ذبح کنید، به خوبی ذبح کنید؛ کاردتان را تیز نمایید و ذبیحه ی خود را راحت کنید».

### باب (۱۰): ذبح کردن با وسیله‌ای که باعث جاری شدن خون گردد و ممنوعیت ذبح با دندان و ناخن

۱۲۵۰ — عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَأَقُو الْعَدُوَّ غَدًا، وَلَيْسَتْ مَعَنَا مُدَى، قَالَ ﷺ: «أَعْجَلْ — أَوْ أَرْنِي — مَا أَنْهَرَ الدَّمَ، وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ فَكُلْ، لَيْسَ السِّنُّ وَالظُّفْرُ، وَسَأُحَدِّثُكَ، أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفْرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ» قَالَ: وَأَصَبْنَا نَهَبَ إِبِلٍ وَغَنَمٍ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ لِهَذِهِ الْإِبِلِ أَوَابِدٌ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَإِذَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا شَيْءٌ، فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا». (م/۱۹۶۸)

**ترجمه:** رافع بن خدیج رضی الله عنه می‌گوید: عرض کردم: یا رسول الله! فردا ما در برابر دشمن قرار خواهیم گرفت و چاقو با خود نداریم (برای ذبح حیوانات، چکار کنیم؟) رسول اکرم ﷺ فرمود: «بجز دندان و ناخن با هر چیز دیگری که زود ذبح کند و خون را جاری سازد و نام الله بر آن گرفته شود، ذبح کن و آنرا بخور؛ زیرا دندان، استخوان است و ناخن کارد حبشی‌ها است».

راوی می‌گوید: در آن جنگ ما شترانی به غنیمت گرفتیم که مانند حیوانات وحشی بودند؛ پس یکی از میان آنها فرار کرد. مردی به سوی او تیری پرتاب کرد و او را زمین گیر ساخت. رسول الله ﷺ فرمود: «این شتران مانند حیوانات وحشی رم می‌کنند؛ پس هر گاه، شما را مغلوب ساختند، اینگونه با آنان، برخورد کنید» (یعنی به سوی آنها تیراندازی کنید و آنها را از پای در آورید).

### ۳۹- کتاب قربانی

**باب (۱): هنگامی که دهه‌ی ذی حجه آغاز گردید و شما تصمیم داشتید قربانی ذبح کنید، موها و ناخن‌هایتان را کوتاه نکنید**

۱۲۵۱- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَ لَهُ ذَبْحٌ يَذْبَحُهُ، فَإِذَا أَهْلَ هِلَالِ ذِي الْحِجَّةِ، فَلَا يَأْخُذَنَّ مِنْ شَعْرِهِ وَلَا مِنْ أَظْفَارِهِ شَيْئًا، حَتَّى يُضَحِّيَ». (م/۱۹۷۷)

**ترجمه:** ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، قصد دارد که قربانی کند، بعد از ظاهر شدن هلال ذوالحجه تا زمانی که قربانی‌اش را ذبح نکرده است، نباید موها و ناخن‌هایش را کوتاه کند».

### باب (۲): وقت ذبح قربانی

۱۲۵۲- عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ رضی الله عنه قَالَ: شَهِدْتُ الْأَضْحَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَعُدْ أَنْ صَلَّى وَفَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ، سَلَّمَ فَإِذَا هُوَ يَرَى لَحْمَ أَضَاحِيٍّ قَدْ ذُبِحَتْ، قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ: «مَنْ كَانَ ذَبْحٌ أَضْحِيَّتُهُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ - أَوْ نُصَلِّيَ - فَلْيَذْبَحْ مَكَانَهَا أُخْرَى، وَمَنْ كَانَ لَمْ يَذْبَحْ، فَلْيَذْبَحْ بِاسْمِ اللَّهِ». (م/۱۹۶۰)

**ترجمه:** جندب بن سفیان رضی الله عنه می‌گوید: در نماز عید قربان، همراه رسول الله ﷺ حضور یافتیم؛ به محض اینکه نماز پیامبر اکرم ﷺ تمام شد و سلام گفت، گوشت قربانی‌هایی را دید که قبل از فراغت از نماز، ذبح شده بود؛ پس فرمود: «هر کس، قربانی‌اش را قبل از اینکه نماز خوانده شود یا قبل از اینکه ما نماز بخوانیم، ذبح کرده است، باید به جایش، قربانی دیگری ذبح کند. و کسی که ذبح نکرده است به نام الله، ذبح کند».

### باب (۳): هر کس، قبل از نماز عید، قربانی کند، برایش کافی نیست

۱۲۵۳- عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ بِهِ فِي يَوْمِنَا هَذَا، نُصَلِّيَ ثُمَّ نَرْجِعُ فَنَنْحَرُ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ، فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا، وَمَنْ ذَبَحَ، فَإِنَّمَا هُوَ لَحْمٌ قَدَّمَهُ لِأَهْلِهِ، لَيْسَ مِنَ التُّسْكِ فِي شَيْءٍ» وَكَانَ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ قَدْ ذَبَحَ فَقَالَ: عِنْدِي جَذَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُسْنَةٍ، فَقَالَ: «اذْبَحْهَا وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ». (م/۱۹۶۱)

**ترجمه:** براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نخستین کاری که امروز باید انجام دهیم، این است که نماز بخوانیم؛ سپس به خانه هایمان برگردیم و قربانی کنیم. و هر کس، چنین کند، به سنت ما عمل کرده است. و هر کس که قبل از نماز، قربانی کند، گوشتی است که به خانواده اش تقدیم نموده است و قربانی برایش بحساب نمی آید».

راوی می گوید: ابوبرده بن نيار یکی از کسانی بود که قبل از نماز قربانی اش را ذبح کرده بود. وی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: بزغاله ی خردسالی دارم که از گوسفند بزرگ بهتر است (آیا می توانم آنرا قربانی کنم)؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آنرا ذبح کن؛ اما بعد از تو، برای هیچ کس دیگری، جایز نیست».

#### باب (۴): سن قربانی

۱۲۵۴ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «لَا تَذْبَحُوا إِلَّا مُسِنَّةً، إِلَّا أَنْ يَعْسُرَ عَلَيْكُمْ، فَتَذْبَحُوا جَذَعَةً مِنَ الضَّأْنِ». (م/۱۹۶۳)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «(برای قربانی) فقط مُسِنَّه (گوسفند یک ساله، گاو دو ساله و شتر پنج ساله) ذبح کنید؛ اما اگر دست یابی به اینها برای شما دشوار بود، گوسفند کمتر از یک سال هم می توانید ذبح نمایید».

#### باب (۵): قربانی کردن بزغاله

۱۲۵۵ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ الْجُهَنِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِينَا ضَحَايَا، فَأَصَابَنِي جَذَعٌ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ أَصَابَنِي جَذَعٌ فَقَالَ: «ضَحَّ بِهِ». (م/۱۹۶۵)

**ترجمه:** عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما (بزهای) قربانی تقسیم نمود. سهمیه من بزغاله ای شد که هنوز یک ساله نشده بود. عرض کردم: یا رسول الله! بزغاله ای نصیب من گردید (آیا قربانی کردن آن، جایز است؟) فرمود: «آنرا قربانی کن» (در روایتی آمده است که فرمود: «بعد از تو برای کس دیگری جایز نیست».) مترجم

### باب (۶): استحباب قربانی کردن دو قوچ سفید شاخ دار

و ذبح نمودن با دست خود و بسم الله و الله اکبر گفتن

۱۲۵۶ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ، قَالَ: وَرَأَيْتُهُ يَذْبَحُهُمَا بِيَدِهِ، وَرَأَيْتُهُ وَاضِعًا قَدَمَهُ عَلَى صِفَاحِهِمَا، قَالَ: وَسَمَى وَكَبَّرَ. (م/۱۹۶۶)

**ترجمه:** انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ دو قوچ سفید شاخ دار، قربانی کرد. من دیدم که قدمش را بر یک طرف کردن آنها گذاشته بود و بسم الله و الله اکبر گفت و با دست خودش آنها را ذبح نمود.

### باب (۷): نبی اکرم ﷺ قربانی را از طرف خودش،

اهل بیت و امتش، ذبح نمود

۱۲۵۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِكَبْشٍ أَقْرَنَ، يَطُأُ فِي سَوَادٍ، وَيَبْرُكُ فِي سَوَادٍ، وَيَنْظُرُ فِي سَوَادٍ، فَأَتَى بِهِ لِيُضَحِّيَ بِهِ فَقَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ هَلُمِّي الْمُدِيَّةَ» ثُمَّ قَالَ «اشْحَذِيهَا بِحَجَرٍ» فَفَعَلْتُ، ثُمَّ أَخَذَهَا، وَأَخَذَ الْكَبْشَ فَأَضَجَعَهُ، ثُمَّ ذَبَحَهُ، ثُمَّ قَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ» ثُمَّ ضَحَّى بِهِ. (م/۱۹۶۷)

**ترجمه:** از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که رسول الله ﷺ دستور داد تا قوچی را که چهار دست و پا و شکم و اطراف چشم هایش سیاه بود، برای قربانی، بیاورند؛ آنگاه به عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فرمود: «کارد را بیاور و آنرا با سنگ، تیز کن». عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا طبق دستور، عمل نمود. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ کارد را گرفت و قوچ را به زمین خواباند و آنرا ذبح نمود و فرمود: «بسم الله، بار الها! آن را از محمد و آل محمد و امت محمد، بپذیر». و اینگونه آنرا قربانی نمود.

### باب (۸): گوشت قربانی را بعد از سه روز نباید خورد

۱۲۵۸ — عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ مَوْلَى ابْنِ أَزْهَرَ: أَنَّهُ شَهِدَ الْعِيدَ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ فَصَلَّيْنَا لَنَا قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ نَهَاكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا لُحُومَ نُسُكِكُمْ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، فَلَا تَأْكُلُوهَا. (م/۱۹۶۹)

**ترجمه:** ابوعبید مولای ابن ازهر می گوید: در نماز عیدی که عمر بن خطاب رضی الله عنه برگزار نمود، حضور یافتیم؛ پس از آن، همراه علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز نماز عید خواندم. علی رضی الله عنه قبل از خطبه، نماز خواند؛ سپس برای مردم، خطبه خواند و گفت: «همانا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شما را از خوردن گوشت های قربانی بیشتر از سه روز، منع فرمود؛ لذا پس از سه شبانه روز، گوشت های قربانی را نخورید.

### باب (۹): اجازه ی خوردن گوشت های قربانی بعد از سه روز و ذخیره کردن و توشه برداشتن و صدقه نمودن

۱۲۵۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الضَّحَايَا بَعْدَ ثَلَاثٍ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمْرَةَ فَقَالَتْ: صَدَقَ، سَمِعْتُ عَائِشَةَ تَقُولُ: دَفَّ أَهْلُ أُبَيَاتٍ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ حِضْرَةَ الْأَضْحَى، زَمَنَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «ادَّخِرُوا ثَلَاثًا، ثُمَّ تَصَدَّقُوا بِمَا بَقِيَ» فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَتَّخِذُونَ الْأَسْقِيَةَ مِنْ ضَحَايَاهُمْ وَيَحْمِلُونَ مِنْهَا الْوَدَكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالُوا: نَهَيْتَ أَنْ تُؤْكَلَ لُحُومُ الضَّحَايَا بَعْدَ ثَلَاثٍ، فَقَالَ: «إِنَّمَا نَهَيْتُكُمْ مِنْ أَجْلِ الدَّافَةِ الَّتِي دَفَّتْ، فَكُلُوا وَادَّخِرُوا وَتَصَدَّقُوا». (م/۱۹۷۱)

**ترجمه:** عبدالله بن ابو بکر می گوید: عبدالله بن واقد رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خوردن گوشت های قربانی بعد از سه روز، منع فرمود.

عبدالله بن ابو بکر می گوید: من این موضوع را برای عمره، بیان نمودم. عمره گفت: عبدالله بن واقد راست می گوید. شنیدم که عایشه رضی الله عنها می گفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با نزدیک شدن عید اضحی، تعدادی خانواده از بادیه نشینان، به شهر آمدند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «برای سه روز، ذخیره کنید و باقیمانده ی آنها (گوشت های قربانی) را صدقه کنید».

بعد از آن، مردم گفتند: یا رسول الله! بعضی از پوست قربانی هایشان، مشک درست می کنند و چربی آنها را ذوب و نگهداری می کنند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چرا این سؤال را مطرح می نمایید؟» گفتند: شما از خوردن گوشت های قربانی بعد از سه روز، منع فرمودید. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به خاطر بادیه نشینانی که به شهر آمده بودند، منع نمودم؛ (هم اکنون) بخورید و ذخیره نمایید و صدقه بدهید».

### باب (۱۰): فرع و عتیره‌ای وجود ندارد

۱۲۶۰— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا فَرَعَ وَلَا عَتِيرَةَ» زَادَ ابْنُ رَافِعٍ فِي رِوَايَتِهِ: وَالْفَرَعُ أَوَّلُ النَّتَاجِ كَانَ يُنْتَجُ لَهُمْ فَيَذْبَحُونَهُ. (م/ ۱۹۷۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرع و عتیره‌ای وجود ندارد».

ابن رافع در روایتش می گوید: به اولین حمل حیوان که به دنیا می آمد، فرع می گفتند و آنرا (برای بت هایشان) ذبح می کردند.

(قابل یادآوری است که عتیره به حیوانی می گفتند که آنرا در ماه رجب، ذبح می کردند.) مترجم

### باب (۱۱): درباره‌ی کسی که برای غیر الله، ذبح کند

۱۲۶۱— عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرُ بْنُ وَائِلَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسِرُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ فَغَضِبَ وَقَالَ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسِرُّ إِلَيَّ شَيْئًا يَكْتُمُهُ النَّاسَ، غَيْرَ أَنَّهُ قَدْ حَدَّثَنِي بِكَلِمَاتٍ أَرْبَعٍ، قَالَ فَقَالَ: مَا هُنَّ؟ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَهُ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَى مُحَدِّثًا، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ». (م/ ۱۹۷۸)

**ترجمه:** ابوطفیل عامر بن وائله می گوید: نزد علی بن ابی طالب رضی الله عنه بودم که مردی آمد و گفت: چه اموری را نبی اکرم ﷺ به طور پنهانی برای تو بیان می کرد؟ علی بن ابی طالب از شنیدن این سخن، خشمگین شد و گفت: هیچ چیزی وجود ندارد که بنی اکرم رضی الله عنه برای من بیان کند و از مردم، پنهان نماید. بله، رسول الله ﷺ چهار نکته را برایم بیان فرمود. ابوطفیل می گوید: من گفتم: ای امیر المؤمنین! آن چهار نکته چه هستند؟ گفت: رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، پدرش را نفرین کند، الله متعال او را نفرین می نماید. و هر کس برای غیر الله ذبح کند، الله متعال او را نفرین می نماید و هر کس، جنایتکار یا بدعت گزاری را پناه دهد، الله متعال او را نفرین می کند. و هر کس، نشانه‌های زمین را تغییر دهد (حدود زمین را جابجا کند) الله متعال او را نفرین می نماید».



## كتاب نوشيدنيها

### باب (١): حرمت شراب

١٢٦٢— عَنْ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ، وَكُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ». (م/٢٠٠٣)

ترجمه: ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مست کننده ای شراب بشمار می رود و هر شرابی، حرام است».

١٢٦٣— عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: كَانَتْ لِي شَارْفٌ مِنْ نَصِيْبِي مِنَ الْمَعْنَمِ، يَوْمَ بَدْرٍ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَعْطَانِي شَارْفًا مِنَ الْخُمْسِ يَوْمَئِذٍ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَتَيْتَنِي بِفَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَعَدْتُ رَجُلًا صَوَاغًا مِنْ بَنِي قَيْنِقَاعٍ يَرْتَجِلُ مَعِيَ، فَتَأْتِي بِإِذْخِرٍ أَرَدْتُ أَنْ أَبِيعَهُ مِنَ الصَّوَاغِينَ، فَأَسْتَعِينَ بِهِ فِي وَلِيمَةِ عُرْسِي، فَبَيْنَا أَنَا أَجْمَعُ لَشَارْفِي مَتَاعًا مِنَ الْأَقْتَابِ وَالْغَرَائِرِ وَالْحِبَالِ، وَشَارْفَايَ مُنَاخَانٍ إِلَى جَنْبِ حُجْرَةٍ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَجَمَعْتُ حِينَ جَمَعْتُ مَا جَمَعْتُ، فَإِذَا شَارْفَايَ قَدْ اجْتَبَتْ أَسْنَمَتُهُمَا، وَبَقِرَتْ خَوَاصِرُهُمَا، وَأُخِذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنِي حِينَ رَأَيْتُ ذَلِكَ الْمَنْظَرَ مِنْهُمَا، قُلْتُ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ قَالُوا: فَعَلَهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَهُوَ فِي هَذَا الْبَيْتِ فِي شَرْبٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، غَنَتْهُ قَيْنَةٌ وَأَصْحَابُهُ، فَقَالَتْ فِي غِنَائِهَا: أَلَا يَا حَمْزَ لِّلشَّرَفِ النَّوَاءِ، فَقَامَ حَمْزَةُ بِالسَّيْفِ فَاجْتَبَّ أَسْنَمَتَهُمَا، وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا، فَأَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: فَاَنْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، قَالَ: فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي وَجْهِهِ الَّذِي لَقِيتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لَكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ، عَدَا حَمْزَةُ عَلَيَّ نَاقَتِي فَاجْتَبَّ أَسْنَمَتَهُمَا وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا، وَهَا هُوَ ذَا فِي بَيْتٍ مَعَهُ شَرْبٌ، قَالَ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرَدَائِهِ فَارْتَدَاهُ، ثُمَّ انْطَلَقَ يَمْشِي، وَاتَّبَعْتُهُ أَنَا وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، حَتَّى جَاءَ الْبَابَ الَّذِي فِيهِ حَمْزَةُ، فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذِنُوا لَهُ، فَإِذَا هُمْ شَرِبُوا، فَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَلُومُ حَمْزَةَ فِيمَا فَعَلَ، فَإِذَا حَمْزَةُ مُحَمَّرَةٌ عَيْنَاهُ، فَنَظَرَ حَمْزَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى سُرَّتِهِ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ، فَقَالَ حَمْزَةُ: وَهَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عَبِيدٌ لِأَبِي؟ فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ ثَمِلٌ، فَكَصَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَقْبِيهِ الْقَهْقَرَى، وَخَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ. (م/١٩٧٩)

**ترجمه:** علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید: در سهمیه‌ی من از غنایم غزوه‌ی بدر، یک شتر وجود داشت. علاوه بر آن، رسول الله صلی الله علیه و آله یک شتر از اموال خمس نیز به من عنایت فرمود. هنگامی که می‌خواستم با فاطمه رضی الله عنها دختر رسول الله صلی الله علیه و آله عروسی کنم، با مرد طلافروشی از قبیله‌ی بنی قینقاع وعده گذاشتم تا با من بیاید. و به اتفاق هم اذخر (نوعی گیاه) بیاوریم و به طلافروشان بفروشیم. و عروسی‌ام را سامان دهم. در آن اثنا که شترانم کنار خانه‌ی یک مرد انصاری به زمین نشسته بودند و من مشغول جمع آوری وسایلی از قبیل پالان، کیسه گونی و طناب بودم و مقداری از این وسایل را تدارک دیدم، ناگهان، نگاهم به شترانم افتاد که کوهانهایشان قطع شده و پهلوهایشان را دریده و قسمتی از جگرهایشان هم برداشته شده بود. هنگامی که وضعیت شتران را دیدم، بی اختیار، اشک از چشمانم سرازیر گردید. پرسیدم: این، کار چه کسی است؟ گفتند: کار حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه است. قابل یادآوری است که او در خانه‌ی آن مرد انصاری، مشغول شراب خوردن بود و یک خواننده‌ی زن نیز برای او و همراهانش، شعر می‌خواند. آن زن در اثنای شعرش گفته بود: آگاه باش ای حمزه! به سوی شتران فربه برو.

با شنیدن این سخنان، حمزه رضی الله عنه با شمشیر به سوی شتران رفته، کوهانهایشان را قطع کرده و پهلوهایشان را دریده و قسمتی از جگرهایشان را برداشته بود.

علی رضی الله عنه می گوید: من به راه افتادم تا اینکه خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدم. زید بن حارثه رضی الله عنه نیز آنجا نشسته بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از چهارام متوجه شد که مشکلی برایم اتفاق افتاده است. لذا پرسید: «چه اتفاقی برایت افتاده است؟» عرض کردم: یا رسول الله! هرگز صحنه‌ای مانند صحنه‌ی امروز ندیده‌ام؛ حمزه به شترانم حمله کرد، کوهانهایشان را قطع نمود و پهلوهایشان را درید. و هم اکنون با گروهی از شرابخواران در فلان خانه است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخنان براه افتاد. من و زید بن حارثه رضی الله عنه نیز پشت سر ایشان براه افتادیم. رسول الله صلی الله علیه و آله به مسیرش ادامه داد تا اینکه به دروازه‌ی خانه‌ای رسید که حمزه رضی الله عنه در آن بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه‌ی ورود خواست به او اجازه دادند. آنها مشغول شراب خوردن بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله حمزه رضی الله عنه را به خاطر کاری که انجام داده بود، سرزنش نمود. حمزه رضی الله عنه که چشمانش قرمز شده بود، بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه کرد. نخست به زانوهای پیامبر، بعد از آن به ناف و سپس به چهره‌ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله خیره شد و گفت: شما کسی جز بردگان پدر من نیستید. با شنیدن این سخن، رسول الله صلی الله علیه و آله متوجه شد که حمزه مست و نشئه است. لذا به عقب برگشت و از خانه، بیرون رفت و ما نیز همراه ایشان، بیرون رفتیم. (قابل یادآوری است که این ماجرا قبل از حرمت شراب بود.) مترجم

**باب (۲): هر چه نشئه و مستی آورد، حرام است**

۱۲۶۴— عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ رَجُلًا قَدِمَ مِنْ جَيْشَانَ - وَجَيْشَانَ مِنَ الْيَمَنِ - فَسَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ شَرَابٍ يَشْرَبُونَهُ بِأَرْضِهِمْ مِنَ الذَّرَّةِ يُقَالُ لَهُ الْمِزْرُ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوْ مُسْكِرٌ هُوَ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ، إِنَّ عَلَى اللَّهِ، عَهْدًا، لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ، أَنْ يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا طِينَةُ الْخَبَالِ؟ قَالَ: «عَرَقُ أَهْلِ النَّارِ، أَوْ عُصَارَةُ أَهْلِ النَّارِ». (م/۲۰۰۲)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: مردی از قبیله ی جیشان یمن نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از وی در مورد شرابی که در سرزمین آنان، می نوشند و از ذرت، درست می شود و به آن، مرز می گویند، پرسید. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نشئه آور است؟» آن مرد گفت: بله. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر چه که نشئه و مستی آورد، حرام است. الله متعال عهد کرده است که هر کس، چیز نشئه کننده ای بخورد، او را از طینه ی خبال بنوشاند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! طینه ی خبال چیست؟ فرمود: «عرق جهنمیان یا عصاره و چرک آنان است».

**باب (۳): هر شرابی که نشئه آور باشد، حرام است**

۱۲۶۵— عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْبَتِّ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ». (م/۲۰۰۱)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد شراب عسل پرسیدند. فرمود: «هر شرابی که مستی و نشئه آورد، حرام است».

**باب (۴): هر کس، در دنیا شراب بخورد، در آخرت**

**از آن، محروم می شود مگر اینکه توبه کند**

۱۲۶۶— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَشْرَبْهَا فِي الْآخِرَةِ، إِلَّا أَنْ يَتُوبَ». (م/۲۰۰۳)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس در دنیا شراب بخورد، در آخرت از آن، محروم می گردد مگر اینکه توبه نماید».

**باب (۵): شراب آنست که از درخت خرما و انگور سازند**

۱۲۶۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْخَمْرُ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ: النَّخْلَةِ وَالْعِنَبَةِ». (م/۱۹۸۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شراب را از این دو درخت نخل و انگور می سازند».

**باب (۶): شراب از خرمای نارس و رسیده**

۱۲۶۸— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ أَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَأَبَا دُجَانَةَ وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، فِي رَهْطٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَدَخَلَ عَلَيْنَا دَاخِلٌ فَقَالَ: حَدَّثَ خَبْرٌ، نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ، فَكَفَانَاهَا يَوْمَئِذٍ، وَإِنَّهَا لَخَلِيطُ الْبُسْرِ وَالتَّمْرِ، قَالَ قَتَادَةُ: وَقَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: لَقَدْ حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، وَكَأَنْتَ عَامَّةُ حُمُورِهِمْ، يَوْمَئِذٍ، خَلِيطُ الْبُسْرِ وَالتَّمْرِ. (م/۱۹۸۰)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: من مشغول شراب دادن به ابوطلحه، ابودجانه، معاذ بن جبل و گروهی از انصار بودم که فردی وارد شد و گفت: اتفاقی افتاده است؛ حرمت شراب نازل گردید. اینجا بود که ما ظرف های شراب را واژگون کردیم. گفتمی است که شراب آن روز، مخلوطی از خرمای نارس و خرمای رسیده بود.

قتاده (یکی از راویان) می گوید: شراب در حالی حرام گردید که بیشترین شراب های آن روز از مخلوط خرمای نارس و رسیده ساخته می شد.

**باب (۷): شراب از پنج چیز، ساخته می شود**

۱۲۶۹— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: خَطَبَ عُمَرُ عَلَى مَنبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، أَلَا وَإِنَّ الْخَمْرَ نَزَلَ تَحْرِيمُهَا، يَوْمَ نَزَلَ، وَهِيَ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: مِنَ الْحِنْطَةِ، وَالشَّعِيرِ، وَالتَّمْرِ، وَالزَّيْبِ، وَالْعَسَلِ، وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ، وَثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ وَدِدْتُ — أَيُّهَا النَّاسُ — أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَهْدَ إِيْنَا فِيهَا: الْحَدُّ، وَالْكَالَلَةُ، وَأَبْوَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الرَّبَا. (م/۳۰۳۲)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: عمر رضی الله عنه بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سخنرانی کرد و بعد از حمد و ثنای الله متعالی، گفت: آگاه باشید، روزی که تحریم شراب، نازل گردید، از پنج چیز، شراب ساخته می شد: گندم، جو، خرما، کشمش و عسل. و بدانید که خمر (شراب) به آن چیزی گفته می شود که عقل را بپوشاند (زایل کند). و ای مردم! دوست داشتم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مورد سه چیز برای ما توضیح می داد: (۱): درباره ی میراث پدر بزرگ (که آیا جانشین پدر می شود و میراث برادران پدر را ساقط می کند یا نه؟) (۲) درباره ی کلاله (میتی که نه فرزند دارد و نه پدر). (۳) بعضی از ابواب ربا.

### باب (۸): از کشمش و خرما با هم نباید شراب ساخته شود

۱۲۷۰ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: أَنَّهُ نَهَى أَنْ يُنْبَذَ التَّمْرُ وَالزَّيْبُ جَمِيعًا وَنَهَى أَنْ يُنْبَذَ الرُّطْبُ وَالْبُسْرُ جَمِيعًا. (م/۱۹۸۶)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه از خرما و کشمش با هم و همچنین خرمای رسیده و نارس با هم شراب درست شود، منع فرمود.

۱۲۷۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَنْ شَرِبَ النَّبِيذَ مِنْكُمْ، فَلْيَشْرِبْهُ زَيْبًا فَرْدًا، أَوْ تَمْرًا فَرْدًا، أَوْ بُسْرًا فَرْدًا». (م/۱۹۸۷)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس از شما که خواست عصاره بنوشد، عصاره ی کشمش یا خرمای رسیده ی تنها و یا خرمای نارس تنها را بنوشد».

### باب (۹): نباید در ظرف کدو و ظرف قیر اندود عصاره درست کرد

۱۲۷۲ — عَنْ زَادَانَ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: حَدَّثَنِي بِمَا نَهَى عَنْهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم مِنَ الْأَشْرِبَةِ بُلْعَتِكَ، وَفَسَّرَهُ لِي بُلْعَتَنَا، فَإِنْ لَكُمْ لُعَّةٌ سِوَى لُعَتِنَا فَقَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَنِ الْحَنْتَمِ، وَهِيَ الْجَرَّةُ، وَعَنِ الدُّبَاءِ، وَهِيَ الْقَرَعَةُ، وَعَنِ الْمُزَفَّتِ، وَهُوَ الْمُقَيْرُ، وَعَنِ النَّقِيرِ، وَهِيَ النَّخْلَةُ تُنْسَحُ نَسْحًا، وَتُنْقَرُ نَقْرًا، وَأَمَرَ أَنْ يُنْتَبَذَ فِي الْأَسْقِيَةِ. (م/۱۹۹۷)

**ترجمه:** زاذان می گوید: به ابن عمر رضی الله عنهما گفتیم: شرابهایی را که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از آنها منع فرمود، به زبان خودت برایم بیان کن. و به زبان من برایم تفسیر کن؛ زیرا زبان شما با زبان ما فرق می کند. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله از (شراب) کوزه، ظرف کدو، ظرف قیراندود و ظرف تنه‌ی درخت خرما، که پوست آن کنده و داخل آن خالی و سوراخ می شود، منع فرمود و دستور داد که در مشکها عصاره بسازند.

#### باب (۱۰): عصاره گرفتن در ظرف سنگی، مباح است

۱۲۷۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ يُتَبَدُّ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي سِقَاءٍ، فَإِذَا لَمْ يَجِدُوا سِقَاءً بُدِّ لَهُ فِي تَوْرٍ مِنْ حِجَارَةٍ فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ — وَأَنَا أَسْمَعُ — لِأَبِي الزُّبَيْرِ: مِنْ بَرَامٍ؟ قَالَ: مِنْ بَرَامٍ. (م/۱۹۹)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: برای رسول الله صلی الله علیه و آله در مشک عصاره‌ی خرما می ساختند. اگر مشک می یافتند، داخل دیگی که از سنگ بود، آب خرما می ساختند. و من شنیدم که یک نفر از ابو زبیر پرسید: ظرف سنگی؟ پاسخ داد: ظرف سنگی.

#### باب (۱۱): اجازه‌ی عصاره گرفتن در همه‌ی ظرفها

##### و منع از نوشیدن هر چیز نشئه آور

۱۲۷۴ — عَنْ بُرَيْدَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «نَهَيْتُكُمْ عَنِ الظُّرُوفِ، وَإِنَّ الظُّرُوفَ — أَوْ ظَرْفًا — لَا يُحِلُّ شَيْئًا وَلَا يُحَرِّمُهُ، وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ». (م/۹۷۷)

**ترجمه:** بریده رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شما را از استفاده‌ی تعدادی از ظرفها، منع نموده بودم؛ اما باید بدانید که ظرفها باعث حلال و حرام شدن هیچ چیز نمی شوند؛ هر چیزی که مست کننده و نشئه آور باشد، حرام است».

#### باب (۱۲): اجازه‌ی استفاده از کوزه‌هایی که قیر اندود نشده‌اند

۱۲۷۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ التَّبِيدِ فِي الْأَوْعِيَةِ، قَالُوا: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَجِدُ، فَأَرْخَصَ لَهُمْ فِي الْجَرِّ غَيْرِ الْمُرْفَتِ. (م/۲۰۰۰)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله از ساختن عصاره داخل ظرفها، منع فرمود، صحابه گفتند: همه‌ی مردم به مشک، دسترسی ندارند. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها اجازه داد تا از کوزه‌هایی که قیر اندود نشده‌اند، استفاده کنند.

**باب (۱۳): مدت گذاشتن خرما در آب**

۱۲۷۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنْبِذُ لَهُ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَيَشْرِبُهُ إِذَا أَصْبَحَ، يَوْمَهُ ذَلِكَ، وَاللَّيْلَةَ الَّتِي تَجِيءُ، وَالْعَدَّةَ وَاللَّيْلَةَ الْآخَرَى، وَالْعَدَّةَ إِلَى الْعَصْرِ، فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ سَقَاهُ الْخَادِمَ أَوْ أَمَرَ بِهِ فَصُبَّ. (م/۲۰۰۴)

**ترجمه:** ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: برای رسول الله ﷺ اول شب، خرما در آب می انداختند. پیامبر اکرم ﷺ از صبح روز بعد تا عصر روز سوم از آن آب خرما، تناول می نمودند. و اگر بعد از این مدت، باز هم چیزی باقی می ماند، به خادمش می داد یا دستور می داد تا بریزند.

۱۲۷۷ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنَّا نُنْبِذُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سِقَاءِ يُوَكِّي، أَعْلَاهُ، وَلَهُ عَزْلَاءٌ، نُنْبِذُهُ غُدُوَّةً، فَيَشْرِبُهُ عِشَاءً، وَنُنْبِذُهُ عِشَاءً، فَيَشْرِبُهُ غُدُوَّةً. (م/۲۰۰۵)

**ترجمه:** عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: برای رسول الله ﷺ در مشکی که دهانه اش با نخ بسته می شد و از قسمت پایین، سوراخی داشت، نید (شیره ی خرما) می ساختیم. ما خرماها را صبح (داخل آب می گذاشتیم، پیامبر اکرم ﷺ شب، آب آنها را می نوشید. و اگر خرما را شب می گذاشتیم رسول الله ﷺ هنگام صبح، آنها را می نوشید.

**باب (۱۴): درباره ی شرابی که تبدیل به سرکه شود**

۱۲۷۸ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُئِلَ عَنِ الْخَمْرِ تَتَّخِذُ خَلًّا؟ فَقَالَ: «لَا».

(م/۱۹۸۳)

**ترجمه:** انس رضی اللہ عنہ می گوید: از نبی اکرم ﷺ در مورد (حلال بودن) شرابی که تبدیل به سرکه شود، پرسیدند. فرمود: «نه». (حلال نیست).

**باب (۱۵): معالجه با شراب**

۱۲۷۹ — عَنْ وَائِلِ الْحَضْرَمِيِّ: أَنَّ طَارِقَ بْنَ سُوَيْدٍ الْجُعْفِيَّ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْخَمْرِ؟ فَتَنَاهَا — أَوْ كَرَّهَ — أَنْ يَصْنَعَهَا، فَقَالَ: إِنَّمَا أَصْنَعُهَا لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ بِدَوَاءٍ، وَلَكِنَّهُ دَاءٌ». (م/۱۹۸۴)

**ترجمه:** وائل حضرمی می گوید: طارق بن سوید جعفی رضی الله عنه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی ساختن شراب پرسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را منع فرمود و یا اینکه این کارش را ناپسند دانست. طارق گفت: این کار من، استفاده‌ی دارویی دارد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شراب، دوا نیست؛ بلکه بیماری است».

### باب (۱۶): درباره‌ی پوشاندن دهان ظرف

۱۲۸۰ — عن أبي حميد الساعدي قال: أتيت النبي صلی الله علیه و آله بقدر لبن من التقيع، ليس مخمرًا فقال: «ألا خمرته ولو تعرض عليه عودًا». قال أبو حميد: إنما أمر بالأسقية أن توكأ ليلاً، وبالأبواب أن تغلق ليلاً. (م/ ۱۲۱۰)

**ترجمه:** ابو حمید ساعدی رضی الله عنه می گوید: برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله یک لیوان شیر از منطقه‌ی تقیع (وادی عقیق) آوردم که روی آن، پوشانده نشده بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا لیوان را نپوشانیدی؟ اگر چه یک قطعه چوب روی آن می گذاشتی». ابو حمید می گوید: به ما دستور داده شده بود تا شبها دهانه‌ی مشکها را ببندیم و درها را قفل کنیم.

### باب (۱۷): روی ظرف را بپوشانید و دهانه‌ی مشک را ببندید

۱۲۸۱ — عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إذا كان جنح الليل — أو أمسيتم — فكفوا صبيانكم، فإن الشيطان ينتشر حينئذ، فإذا ذهب ساعة من الليل فخلوهم، وأغلقوا الأبواب، وأذكروا اسم الله، فإن الشيطان لا يفتح باباً مغلقاً، وأوكؤا قربكم، وأذكروا اسم الله، وخمروا آئيتكم، وأذكروا اسم الله، ولو أن تعرضوا عليها شيئاً، وأطفئوا مصابيحكم». (م/ ۲۰۱۲)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که تاریکی فرا رسید یا شب شد، کودکانتان را نگذارید که از خانه، بیرون بروند؛ زیرا در این وقت، شیاطین پراکنده می شوند. ولی بعد از اینکه ساعتی از شب گذشت، آنها را آزاد بگذارید. سپس در خانه‌هایتان را ببندید و بسم الله بگویید؛ زیرا شیطان هیچ دروازه‌ی بسته‌ای را باز نمی کند. همچنین دهانه‌ی مشکهایتان را ببندید و بسم الله بگویید؛ روی ظرفهایتان را بپوشانید و بسم الله بگویید اگر چه با چیزی باشد که فقط بخشی از آن را بپوشاند. و چراغهایتان را خاموش کنید».



۱۲۸۲— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «غَطُّوا الْإِنَاءَ، وَأَوْكُوا السَّقَاءَ، فَإِنَّ فِي السَّنَةِ لَيْلَةً يَنْزِلُ فِيهَا وَبَاءٌ، لَا يَمُرُّ بِإِنَاءٍ لَيْسَ عَلَيْهِ غِطَاءٌ، أَوْ سِقَاءٍ لَيْسَ عَلَيْهِ وَكَاءٌ، إِلَّا نَزَلَ فِيهِ مِنْ ذَلِكَ الْوَبَاءُ» وَفِي رَوَايَةٍ: قَالَ اللَّيْثُ: — يَعْنِي ابْنُ سَعْدٍ — قَالًا عَاجِمٌ عِنْدَنَا يَتَّقُونَ ذَلِكَ فِي كَانُونِ الْأَوَّلِ. (م/۲۰۱۴)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «روی ظرف را بپوشانید و دهانه‌ی مشک را ببندید؛ زیرا شبی در سال، وجود دارد که در آن، وبا نازل می شود. و از کنار هر ظرف و مشکى بگذرد که روی آن پوشانده نشده و دهانه اش بسته نباشد، وارد آن می گردد».

در روایتی، لیث بن سعد می گوید: عجم‌ها از این وبا در ماه دسامبر پرهیز می کنند.

### باب (۱۸): درباره‌ی نوشیدن عسل و نَبید و شیر و آب

۱۲۸۳— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، بِقَدَحِي هَذَا، الشَّرَابَ كُلَّهُ، الْعَسَلَ وَالنَّبِيدَ وَالْمَاءَ وَاللَّبَنَ. (م/۲۰۰۸)

۱۲۸۳— از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: با این لیوانم همه‌ی نوشیدنیها از قبیل عسل، نَبید (آب خرما)، آب و شیر را به رسول الله ﷺ تقدیم نمودم.

۱۲۸۴— عَنْ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَاتَّبَعَهُ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ بْنُ جُعْشَمٍ، قَالَ فَدَعَا عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَاحَتْ فَرَسُهُ، فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ لِي وَلَا أَضْرُكَ، قَالَ فَدَعَا اللَّهَ، قَالَ فَعَطِشَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَمَرُّوا بِرَاعِي غَنَمٍ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: فَأَخَذْتُ قَدَحًا فَحَلَبْتُ فِيهِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُتْبَةً مِنْ لَبَنٍ، فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيَ. (م/۲۰۰۹)

**ترجمه:** براء رضی الله عنه می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ از مکه به مدینه می آمد، سراقه بن مالک به جُعشم به تعقیب او پرداخت. پیامبر اکرم ﷺ او را نفرین نمود. در نتیجه، اسبش در زمین فرو رفت. سراقه گفت: برایم دعا کن؛ با تو کاری ندارم. نبی اکرم ﷺ برای او دعا نمود.

سپس رسول الله ﷺ تشنه شد و گذرش به چوپانی افتاد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گوید: لیوانی برداشتم و برای پیامبر اکرم ﷺ در آن، اندکی شیر دوشیدم و نزد ایشان بردم. رسول الله ﷺ به اندازه‌ای از آن شیر نوشید که من خرسند شدم.

۱۲۸۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَى لَيْلَةَ أُسْرَى بِهِ، بِإِيلِيَاءَ، بِقَدَحَيْنِ مِنْ خَمْرٍ وَلَبَنٍ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا فَأَخَذَ اللَّبَنَ، فَقَالَ لَهُ جَبْرِيلُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَذَاكَ لِلْفِطْرَةِ، لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ، غَوَتْ أُمَّتُكَ. (م/۱۶۸)

**ترجمه:** ابوهیره رضی الله عنه می گوید: شبی که نبی اکرم ﷺ به ایلپاء (بیت المقدس) برده شد، برای او یک لیوان شراب و یک لیوان شیر آوردند. پیامبر اکرم ﷺ به آنها نگاه کرد و شیر را برداشت. جبرئیل علیه السلام به او گفت: الله متعال را سپاس می گویم که تو را به فطرت رهنمون گردید؛ اگر شراب را برمی داشتی، امت تو گمراه می شد.

### باب (۱۹): نوشیدن در لیوان

۱۲۸۶— عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ذَكَرَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ امْرَأَةً مِنَ الْعَرَبِ، فَأَمَرَ أَبَا أُسَيْدٍ أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهَا، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا، فَقَدِمَتْ، فَتَزَلَّتْ فِي أُجْمِ بَنِي سَاعِدَةَ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى جَاءَهَا فَدَخَلَ عَلَيْهَا، فَإِذَا امْرَأَةٌ مُنَكَّسَةٌ رَأْسَهَا، فَلَمَّا كَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، قَالَ: «قَدْ أَعَذْتُكَ مِنِّي» فَقَالُوا لَهَا: أَتَدْرِينَ مَنْ هَذَا؟ فَقَالَتْ: لَا، فَقَالُوا: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَاءَكَ لِيَخْطُبَكَ، قَالَتْ: أَنَا كُنْتُ أَشْفَى مِنْ ذَلِكَ، قَالَ سَهْلٌ: فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ حَتَّى جَلَسَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ، ثُمَّ قَالَ: «اسْقِنَا» لِسَهْلٍ، قَالَ: فَأَخْرَجْتُ لَهُمْ هَذَا الْقَدَحَ فَأَسْقَيْتُهُمْ فِيهِ، قَالَ أَبُو حَازِمٍ: فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ الْقَدَحَ فَشَرَبْنَا فِيهِ، قَالَ: ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ بَعْدَ ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، فَوَهَبَهُ لَهُ. (م/۲۰۰۷)

**ترجمه:** سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: نزد رسول الله ﷺ در مورد یکی از زنان عرب، صحبت کردند. پیامبر اکرم ﷺ به ابو أسید رضی الله عنه داد تا قاصدی نزد او بفرستد. ابو أسید این کار را انجام داد. آن زن آمد و در قلعه‌های بنی ساعده، منزل گرفت. رسول اکرم ﷺ براه افتاد و نزد آن زن رفت. آن زن سرش را پایین انداخته بود. هنگامی که رسول الله ﷺ با او صحبت کرد، گفت: از تو به الله متعال پناه می برم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «تو را پناه

دادم». مردم به آن زن گفتند: آیا می‌دانی این شخص کیست؟ آن زن گفت: نه. گفتند: این، رسول الله ﷺ بود و می‌خواست از تو خواستگاری نماید. آن زن گفت: من بدبخت‌تر از این هستم. (شایستگی چنین سعادت را ندارم).

سهل می‌گوید: در آن روز، رسول اکرم ﷺ و همراهانش آمدند و در سقیفه‌ی بنی ساعده نشستند. در آنجا رسول الله ﷺ به من گفت: «به ما آب بده». من این لیوان را بیرون آوردم و آنان را در آن، آب دادم.

ابوحازم می‌گوید: سهل آن لیوان را برای ما بیرون آورد و ما در آن، آب نوشیدیم. بعد از آن، عمر بن عبدالعزیز رحمته الله از سعد خواست که آن لیوان را به او ببخشد. سعد هم آن لیوان را به او بخشید.

### باب (۲۰): نوشیدن آب از دهانه‌ی مشک، ممنوع است

۱۲۸۷ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ اخْتِنَاثِ الْأَسْقِيَةِ: أَنْ يُشْرَبَ مِنْ أَفْوَاهِهَا، وَ فِي رِوَايَةٍ: وَ اخْتِنَاثُهَا أَنْ يُقْلَبَ رَأْسُهَا ثُمَّ يُشْرَبَ مِنْهُ. (۲۰۲۳)

**ترجمه:** ابو سعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ از نوشیدن آب از دهانه‌ی مشک، منع فرمود. و در روایتی آمده است که کیفیت آن به این شکل است که دهانه‌ی مشک را برگردانند و از آن، آب بنوشند. (این کار، ممنوع است).

### باب (۲۱): آب نوشیدن در ظرفهای طلایی و نقره‌ای ممنوع است

۱۲۸۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُكَيْمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ حُذَيْفَةَ بِالْمَدَائِنِ، فَاسْتَسْقَى حُذَيْفَةُ، فَجَاءَهُ دِهْقَانٌ بِشَرَابٍ فِي إِنَاءٍ مِنْ فِضَّةٍ، فَرَمَاهُ بِهِ، وَقَالَ: إِنِّي أَخْبَرُكُمْ أَنَّي قَدْ أَمَرْتُهُ أَنْ لَا يَسْقَيْنِي فِيهِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَشْرَبُوا فِي إِنَاءِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلَا تَلْبَسُوا الدِّيْبَاجَ وَالْحَرِيرَ، فَإِنَّهُ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَهُوَ لَكُمْ فِي الْآخِرَةِ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۰۶۷)

**ترجمه:** عبدالله بن عکیم می گوید: با حذیفه رضی الله عنه در مدائن بودیم که ایشان آب خواست. یک دهقان برایش در ظرفی نقره‌ای آب آورد. حذیفه رضی الله عنه آن ظرف را دور انداخت و گفت: جهت اطلاع شما من به این مرد گفته بودم: مرا داخل این ظرف، آب مده؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در ظرفهای ساخته شده از طلا و نقره، آب ننوشید و لباس ابریشمی نپوشید؛ چرا که این چیزها در دنیا از آن کفار، و در آخرت، از آن ما خواهند بود».

۱۲۸۹ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «الَّذِي يَشْرَبُ فِي آنِيَةِ الْفِضَّةِ، إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». وَ فِي رَوَايَةٍ: «إِنَّ الَّذِي يَأْكُلُ أَوْ يَشْرَبُ فِي آنِيَةِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ...» (م/۲۰۶۵)

۱۲۸۹ — ام سلمه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس در ظرف نقره‌ای، آب بنوشد، در واقع، آتش دوزخ در شکمش می‌ریزد». و در روایتی آمده است که فرمود: «کسی که در ظرفهای ساخته شده از نقره و طلا، می‌خورد و می‌نوشد، در حقیقت، آتش دوزخ در شکمش می‌ریزد».

### باب (۲۲): هر گاه کسی آب نوشید، حق با فردی است که سمت راست او قرار دارد

۱۲۹۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِي دَارِنَا، فَاسْتَسْقَى، فَحَلَبْنَا لَهُ شَاةً، ثُمَّ شَبَّهَهُ مِنْ مَاءِ بَثْرَى هَذِهِ، قَالَ: فَأَعْطَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَشَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، وَأَبُو بَكْرٍ عَنْ يَسَارِهِ، وَعُمَرُ وَجَاهَهُ، وَأَعْرَابِيٌّ عَنْ يَمِينِهِ، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ شَرْبِهِ قَالَ عُمَرُ: هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ يُرِيهِ إِيَّاهُ، فَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم الْأَعْرَابِيَّ، وَتَرَكَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الْأَيْمُنُونَ، الْأَيْمُنُونَ، الْأَيْمُنُونَ» قَالَ أَنَسٌ: فَهِيَ سُنَّةٌ، فَهِيَ سُنَّةٌ، فَهِيَ سُنَّةٌ. (م/۲۰۲۹)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به خانه‌ی ما آمد و آب خواست. ما گوسفندی برای ایشان دوشیدیم و مقداری از آب این چاهم با شیرها مخلوط کردم و به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دادم. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قدری از آن شیر را نوشید. گفتمی است که

ابوبکر رضی الله عنه سمت چپش، عمر رضی الله عنه روبرویش، و یک مرد بادیه نشین سمت راستش، قرار داشت. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله از نوشیدن شیر، فراغت یافت، عمر رضی الله عنه با نشان دادن ابوبکر به پیامبر اکرم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! این، ابوبکر است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله شیرها را به مرد بادیه نشین داد و از دادن آنها به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما، صرف نظر نمود و فرمود: «حق با کسی است که سمت راست نشسته باشد، حق با کسی است که سمت راست نشسته باشد، حق با کسی است که سمت راست نشسته باشد». در پایان، انس رضی الله عنه گفت: این کار، سنت است. این کار، سنت است. این کار، سنت است.

### باب (۲۳): اجازه خواستن از کوچکترها هنگام دادن آب به بزرگترها

۱۲۹۱— عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُتِيَ بِشَرَابٍ فَشَرَبَ مِنْهُ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ وَعَنْ يَسَارِهِ أَشْيَاخٌ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ: «أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ؟» فَقَالَ الْغُلَامُ: لَا وَاللَّهِ لَا أُؤْثِرُ بِنَصِيبِي مِنْكَ أَحَدًا» قَالَ: فَتَلَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي يَدِهِ. (م/۲۰۳۰)

۱۲۹۱- سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه می گوید: برای رسول الله صلی الله علیه و آله مقداری آب آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقداری از آن را نوشید. قابل یادآوری است که سمت راست ایشان، نوجوانی کم سن و سال وجود داشت. و سمت چپش، گروهی از افراد مُسِن، نشسته بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله به آن نوجوان فرمود: «آیا اجازه می دهی این آب را (که حق توست) به اینها بدهم؟» آن نوجوان گفت: نه، سوگند به الله، من هیچ کس را در این حقم بر خود ترجیح نمی دهم. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله آب را در دست او نهاد.

### باب (۲۴): تنفس در ظرف، ممنوع است

۱۲۹۲— عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَهَى أَنْ يَتَنَفَّسَ فِي الْإِنَاءِ. (م/۲۶۷)

ترجمه: ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از تنفس کردن در ظرف آب، منع فرمود.

### باب (۲۵): رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام آب نوشیدن، تنفس می نمود

۱۲۹۳— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَتَنَفَّسُ فِي الشَّرَابِ ثَلَاثًا، وَيَقُولُ: «إِنَّهُ أَرَوَى وَأَبْرَأُ وَأَمْرَأُ» قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أَتَنَفَّسُ فِي الشَّرَابِ ثَلَاثًا. (م/۲۰۲۸)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام آب نوشیدن، سه بار، تنفس می نمود و می فرمود: «این کار، بهتر تشنگی را بر طرف می سازد و سیراب می کند و گواراتر است». انس رضی الله عنه می گوید: من نیز هنگام آب نوشیدن، سه بار، تنفس می کنم.

#### باب (۲۶): نباید ایستاده آب نوشید

۱۲۹۴ — عن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا يَشْرَبَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ قَائِمًا، فَمَنْ نَسِيَ فَلْيَسْتَقِ». (م/۲۰۲۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ یک از شما، ایستاده آب ننوشد. اگر کسی فراموش کرد (و ایستاده آب نوشید) استفراغ کند».

#### باب (۲۷): اجازه ی ایستاده نوشیدن آب زمزم

۱۲۹۵ — عن ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ قَائِمًا، وَاسْتَسْقَى وَهُوَ عِنْدَ الْبَيْتِ. (م/۲۰۲۷)

۱۲۹۵ — ابن عباس رضی الله عنه می گوید: به رسول الله صلی الله علیه و آله آب زمزم دادم. ایشان صلی الله علیه و آله ایستاده، آب زمزم می نوشید. گفتمی است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله کنار خانه ی کعبه بود که آب خواست.

## کتاب خوردنیها

### باب (۱): بسم الله گفتن، هنگام غذا خوردن

۱۲۹۶— عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا إِذَا حَضَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله طَعَامًا لَمْ نَضَعْ أَيْدِينَ حَتَّى يَدَّأ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَيَضَعُ يَدَهُ، وَإِنَّا حَضَرْنَا مَعَهُ مَرَّةً طَعَامًا، فَجَاءَتْ جَارِيَةٌ كَأَنَّهَا تُدْفِعُ، فَذَهَبَتْ لَتَضَعُ يَدَهَا فِي الطَّعَامِ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدِهَا، ثُمَّ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ كَأَنَّمَا يُدْفِعُ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْتَحِلُّ الطَّعَامَ أَنْ لَا يُذَكَّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ جَاءَ بِهِذِهِ الْجَارِيَةِ لِيَسْتَحِلَّ بِهَا، فَأَخَذْتُ بِيَدِهَا، فَجَاءَ بِهَذَا الْأَعْرَابِيُّ لِيَسْتَحِلَّ بِهِ، فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنْ يَدُهُ فِي يَدِي مَعَ يَدِهَا» وَ فِي رَوَايَةٍ: ثُمَّ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ وَ أَكَلَ. (م/۲۰۱۷)

**ترجمه:** حذیفه رضی الله عنه می گوید: هر گاه، همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای خوردن غذایی، حضور می یافتیم، تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله آغاز نمی نمود و دستش را بسوی غذا نمی برد، ما دستهایمان را بسوی غذا نمی بردیم. یک بار برای غذا خوردن، همراه رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضور یافتیم. دختر بچه ای که گویا تعقیبش کرده اند، آمد و خواست دست به غذا ببرد. رسول الله صلی الله علیه و آله دستش را گرفت. سپس، یک مرد بادیه نشین که گویا دنبالش کرده اند، آمد و خواست دستش را به غذا ببرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست او را نیز گرفت و فرمود: «شیطان می تواند از غذایی بخورد که بسم الله بر آن، گفته نشود؛ لذا این دختر بچه را آورد تا بوسیله ای او برایش امکان غذا خوردن، فراهم گردد. به همین خاطر، من دستش را نگه داشتم. سپس، این بادیه نشین را آورد تا بوسیله ای او بتواند غذا بخورد. لذا من دستش را گرفتم. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هم اکنون، دست شیطان و دختر بچه در دست من است». و در روایتی آمده است که پس از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسم الله گفت و خوردن را آغاز نمود.

۱۲۹۷— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ بَيْتَهُ، فَذَكَرَ اللَّهَ عِنْدَ دُخُولِهِ وَعِنْدَ طَعَامِهِ، قَالَ الشَّيْطَانُ: لَا مَبِيتَ لَكُمْ وَلَا عَشَاءَ، وَإِذَا دَخَلَ فَلَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ عِنْدَ دُخُولِهِ، قَالَ الشَّيْطَانُ: أَذْرَكْتُمُ الْمَبِيتَ، وَإِذَا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ عِنْدَ طَعَامِهِ، قَالَ أَذْرَكْتُمُ الْعَشَاءَ». (م/۲۰۱۸)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «هر گاه، شخصی وارد خانه اش شود و هنگام وارد شدن و غذا خوردن، بسم الله بگوید، شیطان به برادران و دوستانش می گوید: برای شما خوابگاه و شامی، وجود ندارد. و اگر کسی وارد خانه شود و هنگام وارد شدن، بسم الله نگوید، شیطان به دوستانش می گوید: به خوابگاه دست یافتید. و اگر هنگام غذا خوردن، بسم الله نگوید، شیطان می گوید: به خوابگاه و شام، دست یافتید».

### باب (۲): خوردن با دست راست

۱۲۹۸— عَنْ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَأْكُلْ بِيَمِينِهِ، وَإِذَا شَرِبَ فَلْيَشْرَبْ بِيَمِينِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيَشْرَبُ بِشِمَالِهِ». (م/۲۰۲۰)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه، یکی از شما خواست غذا بخورد، با دست راستش بخورد. و هر گاه، یکی از شما خواست آب بنوشد، با دست راستش بنوشد؛ زیرا شیطان با دست چپش، غذا می خورد و با دست چپش، آب می نوشد».

۱۲۹۹— عَنْ إِيَّاسُ بْنُ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه: أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ أَنَّ رَجُلًا أَكَلَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِشِمَالِهِ، فَقَالَ: «كُلْ بِيَمِينِكَ» قَالَ: لَا أَسْتَطِيعُ، قَالَ: «لَا اسْتَطَعْتَ» مَا مَنَعَهُ إِلَّا الْكِبَرُ، قَالَ: فَمَا رَفَعَهَا إِلَيَّ فِيهِ. (م/۲۰۲۱)

**ترجمه:** ایاس بن سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: پدرم به من گفت: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله با دست چپش، غذا می خورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «با دست راست، غذا بخور». آن مرد گفت: نمی توانم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ناتوان شوی». گفتمی است که صرفاً تکبر باعث شد تا آن مرد، چنین جمله ای را به زبان بیاورد.

راوی می گوید: بعد از آن، آن مرد نتوانست دستش را به دهانش ببرد.

### باب (۳): هر کس، از جلوی خودش، غذا بخورد

۱۳۰۰— عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رضی الله عنه، قَالَ: كُنْتُ فِي حَجَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي: «يَا غُلَامُ سَمَّ اللَّهُ، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». (م/۲۰۲۲)



**ترجمه:** عمر بن ابی سلمه رضی الله عنه می گوید: پسر بچه بودم و در آغوش رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داشتم و دستم داخل ظرف غذا، دور می زد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای پسر! بسم الله بگو و با دست راست و از جلوی خود، بخور».

#### باب (۴): غذا خوردن با سه انگشت

۱۳۰۱ — عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَأْكُلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعَ، وَيَلْعَقُ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يَمْسَحَهَا. (م/۲۰۳۲)

۱۳۰۱- کعب بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله با سه انگشت، غذا می خورد و دستش را قبل از پاک کردن می لیسید.

#### باب (۵): بعد از غذا خوردن دستش را بلیسد یا بلیساند

۱۳۰۲ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ طَعَامًا فَلَا يَمْسَحْ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعِقَهَا». (م/۲۰۳۱)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که یکی از شما غذا خورد، تا زمانی که دست اش را نلیسیده و یا نلیسانده است، آنرا پاک نکند».

#### باب (۶): لیسیدن انگشتان و کاسه

۱۳۰۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ النَّبِيِّ رضی الله عنه أَمَرَ بِلَعْقِ الْأَصَابِعِ وَالصَّحْفَةِ، وَقَالَ: «إِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ فِيَّ آيَةَ الْبَرَكَةِ». (م/۲۰۳۳)

**ترجمه:** از جابر رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به لیسیدن انگشتان و کاسه، دستور داد و فرمود: «شما نمی دانید که برکت در کدام قسمت از غذای شما وجود دارد».

#### باب (۷): پاک کردن لقمه ای که افتاد و خوردن آن

۱۳۰۴ — عَنْ جَابِرِ بْنِ النَّبِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْضُرُ أَحَدَكُمْ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ شَأْنِهِ، حَتَّى يَحْضُرَهُ عِنْدَ طَعَامِهِ، فَإِذَا سَقَطَتْ مِنْ أَحَدِكُمُ اللَّقْمَةُ فَلْيُمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَذَى ثُمَّ لْيَأْكُلْهَا، وَلَا يَدْعُهَا لِلشَّيْطَانِ، فَإِذَا فَرَغَ فَلْيَلْعَقْ أَصَابِعَهُ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ طَعَامِهِ تَكُونُ الْبَرَكَةُ». (م/۲۰۳۳)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «شیطان هنگام انجام همه‌ی کارها نزد شما حاضر می شود تا جایی که هنگام غذا خوردن نیز می آید. پس هر گاه، لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، خس و خاشاکی را که به آن چسبیده است، پاک کند و آنرا میل نماید و برای شیطان نگذارد. و هر گاه، از غذا خوردن، فراغت یافت، انگشتانش را بلیسد؛ زیرا او نمی داند که برکت در کدام قسمت از غذایش، وجود دارد».

### باب (۸): الحمد لله گفتن بعد از خوردن و نوشیدن

۱۳۰۵— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا، أَوْ يَشْرِبَ الشَّرْبَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا». (م/۲۷۳۴)

۱۳۰۵— انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال از آن بنده، خشنود می شود که غذایش را بخورد و الحمد لله بگوید و آبش را بنوشد و الحمد لله بگوید».

### باب (۹): بازخواست شدن بخاطر نعمت آب و غذا

۱۳۰۶— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ أَوْ لَيْلَةٍ، فَإِذَا هُوَ بِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ: فَقَالَ «مَا أَخْرَجَكُمَا مِنْ بُيُوتِكُمَا هَذِهِ السَّاعَةَ؟» قَالَا: الْجُوعُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأُخْرِجَنِي الَّذِي أَخْرَجَكُمَا، قُومُوا» فَقَامُوا مَعَهُ فَأَتَى رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ فِي بَيْتِهِ، فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَرْأَةُ قَالَتْ: مَرْحَبًا وَأَهْلًا، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَيْنَ فُلَانٌ؟» قَالَتْ: ذَهَبَ يَسْتَعْدِبُ لَنَا مِنَ الْمَاءِ، إِذْ جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ فَنَظَرَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَصَاحِبِيهِ، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا أَحَدٌ الْيَوْمَ أَكْرَمَ أَضْيَافًا مِنِّي قَالَ فَاَنْطَلَقَ فَجَاءَهُمْ بَعْدُ فِيهِ بُسْرٌ وَتَمْرٌ وَرُطْبٌ، فَقَالَ: كُلُوا مِنْ هَذِهِ، وَأَخَذَ الْمُدِّيَةَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِيَّاكَ وَالْحُلُوبَ» فَذَبَحَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا مِنَ الشَّاةِ وَمِنْ ذَلِكَ الْعِدْقِ، وَشَرَبُوا، فَلَمَّا أَنْ شَبِعُوا وَرَوُّوا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَسْأَلَنَّ عَنْ هَذَا النَّعِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَخْرَجَكُمَا مِنْ بُيُوتِكُمَا الْجُوعُ، ثُمَّ لَمْ تَرْجِعُوا حَتَّى أَصَابَكُمَا هَذَا النَّعِيمُ». (م/۲۰۳۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: روزی یا شبی، رسول الله صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دید. پس فرمود: «در این لحظه، چه چیزی باعث شده است که از خانه هایتان، بیرون بیایید؟ گفتند: گرسنگی، یا رسول الله!

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همان انگیزه‌ای که باعث بیرون آمدن شما شده است، مرا نیز از خانه، بیرون آورده است؛ بلند شوید».

اینگونه آنان همراه رسول الله ﷺ براه افتادند. پیامبر اکرم ﷺ به خانه‌ی یک مرد انصاری آمد. آن مرد انصاری در خانه‌اش نبود؛ ولی همسرش به محض اینکه رسول اکرم ﷺ را دید، گفت: خوش آمدید؛ بفرمایید. رسول الله ﷺ از او پرسید: فلانی کجاست؟ گفت: رفته است تا برای ما آب شیرین بیاورید. در این هنگام، آن مرد انصاری آمد و به رسول الله ﷺ و دو یارش، نگاه کرد و گفت: الله متعال را سپاس می‌گویم؛ هیچ کس امروز مهمانانی عزیزتر از مهمانان من ندارد. آنگاه رفت و خوشه‌ی خرمایی که در آن خرماهای نارس، رسیده و رطب، وجود داشت، آورد و گفت: از این، میل بفرمایید. سپس کارد را برداشت. رسول الله ﷺ به او فرمود: «گوسفند شیر ده، ذبح نکن. آن مرد، گوسفندی برای آنان، ذبح نمود. پیامبر اکرم ﷺ و یارانش از گوشت گوسفند و خوشه‌ی خرما خوردند و آب نوشیدند. و هنگامی که تا سیر خوردند و سیراب شدند، رسول الله ﷺ به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، روز قیامت، در مورد این نعمت‌ها، از شما خواهند پرسید؛ گرسنگی باعث شد تا از خانه‌هایتان، بیرون بیایید. و بعد از اینکه از این نعمت‌ها برخوردار شدید، به خانه‌هایتان برگشتید».

#### باب (۱۰): پذیرفتن دعوت همسایه برای صرف غذا

۱۳۰۷ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ جَارًا، لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَارِسِيًّا، كَانَ طَبَّبَ الْمَرْقَ، فَصَنَعَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ جَاءَ يَدْعُوهُ، فَقَالَ: «وَهَذِهِ؟» لِعَائِشَةَ، فَقَالَ: لَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا» فَعَادَ يَدْعُوهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَهَذِهِ» قَالَ: لَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا» ثُمَّ عَادَ يَدْعُوهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَهَذِهِ» قَالَ: نَعَمْ فِي الثَّالِثَةِ، فَقَامَا يَتَدَا فَعَانِ حَتَّى أَتَيَا مَنْزِلَهُ. (م/۲۰۳۷)

۱۳۰۷- انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ همسایه‌ای ایرانی داشت که خورشهای خوبی تهیه می‌نمود. روزی برای رسول الله ﷺ خورشی تدارک دید و آمد و پیامبر اکرم ﷺ را دعوت کرد. نبی اکرم ﷺ با اشاره‌ی به عایشه رضی الله عنها فرمود: «و این؟» (آیا عایشه هم دعوت است؟) آن مرد گفت: خیر، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «نه» (من هم نمی‌آیم). دوباره آن مرد، پیامبر ﷺ را دعوت نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «و این؟» گفت: نه. رسول الله ﷺ فرمود: «نه». برای بار سوم، آن مرد، رسول الله ﷺ را دعوت نمود. پیامبر ﷺ فرمود: «و این؟» این بار آن مرد گفت: «بله». آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ و عایشه رضی الله عنها با هم براه افتادند و به منزل آن مرد رفتند.

### باب (۱۱): کسی که برای صرف غذا، دعوت شود و شخص دیگری با او برود

۱۳۰۸— عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، يُقَالُ لَهُ أَبُو شُعَيْبٍ، وَكَانَ لَهُ غُلَامٌ لَحَامٌ، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، فَعَرَفَ فِي وَجْهِهِ الْجُوعَ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ: وَيْحَكَ اصْنَعْ لَنَا طَعَامًا لِخَمْسَةِ نَفَرٍ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَدْعُو النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم خَامِسَ خَمْسَةٍ، قَالَ: فَصَنَعَ، ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم، فَدَعَاهُ خَامِسَ خَمْسَةٍ، وَاتَّبَعَهُمْ رَجُلٌ، فَلَمَّا بَلَغَ الْبَابَ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: «إِنَّ هَذَا اتَّبَعَنَا فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَأْذَنَ لَهُ وَإِنْ شِئْتَ رَجَعْ» قَالَ: لَا بَلْ آذَنُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. (م/۲۰۳۶)

**ترجمہ:** ابو مسعود انصاری رضی اللہ عنہ می گوید: یک مرد انصاری به نام ابوشعیب، برده‌ای قصاب داشت. آن مرد، روزی، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را دید و از چهره‌اش متوجه شد که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم گرسنه است؛ لذا به برده‌اش گفت: وای بر تو، غذایی را برای پنج نفر، تهیه کن؛ چرا که می‌خواهم رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را با چهار نفر دیگر دعوت کنم. او نیز غذایی تهیه کرد. ابوشعیب نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آمد و او را با چهار نفر دیگر، دعوت نمود. اما شخص دیگری نیز همراه آنان آمد. هنگامی که رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به دروازه‌ی خانه‌ی ابوشعیب رسید، به او فرمود: «این مرد نیز با ما آمد؛ اگر خواستی به او اجازه بده؛ در غیر این صورت، بر می‌گردد». ابوشعیب گفت: نه، یا رسول الله! به او اجازه می‌دهم.

### باب (۱۲): ايثار کردن در حق مهمان

۱۳۰۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: إِنِّي مَجْهُودٌ، فَأَرْسَلْ إِلَيَّ بَعْضَ نِسَائِهِ، فَقَالَتْ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا عِنْدِي إِلَّا مَاءٌ، ثُمَّ أَرْسَلْ إِلَى أُخْرَى فَقَالَتْ مِثْلَ ذَلِكَ، حَتَّى قُلْنَ كُلُّهُنَّ مِثْلَ ذَلِكَ: لَا، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا عِنْدِي إِلَّا مَاءٌ، فَقَالَ: «مَنْ يُضَيِّفُ هَذَا، اللَّيْلَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ؟» فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ: أَنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى رَحْلِهِ، فَقَالَ لِامْرَأَتِهِ: هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ؟ قَالَتْ: لَا، إِلَّا قُوتُ صَبْيَانِي، قَالَ: فَعَلَّلِيهِمْ بِشَيْءٍ، فَإِذَا دَخَلَ ضَيْفُنَا فَأَطْفِئِي السَّرَاجَ وَأَرِيهِ أَنَّا نَأْكُلُ، فَإِذَا أَهْوَى لِيَأْكُلَ فَقُومِي إِلَى السَّرَاجِ حَتَّى تُطْفِئِيهِ، قَالَ: فَتَقَعَدُوا وَأَكَلَ الضَّيْفُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا عَلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: «قَدْ عَجِبَ اللَّهُ مِنْ صَنِيعِكُمَا بِضَيْفِكُمَا اللَّيْلَةَ». (م/۲۰۵۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من به زحمت و مشقت افتاده‌ام. رسول الله صلی الله علیه و آله شخصی را نزد یکی از همسرانش فرستاد تا او را مطلع سازد. همسرش گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده، نزد من چیزی جز آب، وجود ندارد. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن شخص را نزد یکی دیگر از همسرانش فرستاد. او نیز همین پاسخ را داد. اینگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن شخص را نزد همه‌ی همسرانش یکی بعد از دیگری فرستاد و هر یک از آنان می گفت: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده، چیزی جز آب نزد من وجود ندارد.

سرانجام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حاضران فرمود: «امشب چه کسی این شخص را مهمان می کند تا رحمت الهی شامل حالش گردد؟» در این هنگام، یک مرد انصاری برخاست و گفت: من یا رسول الله. آنگاه او را به خانه‌اش برد و به همسرش گفت: آیا چیزی داری؟ همسرش گفت: نه، چیزی جز غذای بچه‌هایم، وجود ندارد. آن مرد انصاری گفت: بچه‌ها را با چیزی، سرگرم کن. و هنگامی که مهمان ما وارد شد، چراغ را خاموش کن و به او چنین وانمود کن که ما مشغول خوردن هستیم. به این صورت که وقتی مهمان، شروع به خوردن نمود، بلند شو و چراغ را خاموش کن.

راوی می گوید: اینگونه آنان نشستند و مهمان غذا خورد. صبح روز بعد که ابوشعیب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دیشب، الله متعال از رفتار شما با مهمانان، تعجب کرد».

### باب (۱۳): غذای دو نفر برای سه نفر، کافی است

۱۳۱۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «طَعَامُ الْإِثْنَيْنِ كَافِي الثَّلَاثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلَاثَةِ كَافِي الْأَرْبَعَةِ». (م/۲۰۵۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «غذای دو نفر برای سه نفر، و غذای سه نفر برای چهار نفر، کافی است».

۱۳۱۱ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «طَعَامُ الْوَاحِدِ يَكْفِي الْإِثْنَيْنِ، وَطَعَامُ الْإِثْنَيْنِ يَكْفِي الْأَرْبَعَةَ، وَطَعَامُ الْأَرْبَعَةِ يَكْفِي الثَّمَانِيَةَ». (م/۲۰۵۹)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «غذای یک نفر برای دو نفر، و غذای دو نفر برای چهار نفر، و غذای چهار نفر برای هشت نفر، کافی است».

#### باب (۱۴): مؤمن در یک معده، غذا می خورد و کافر در هفت معده

۱۳۱۲— عَنْ جَابِرِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعَى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ». (م/۲۰۶۱)

**ترجمه:** جابر و ابن عمر رضی الله عنهما می گویند: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مؤمن در یک معده، غذا می خورد و کافر در هفت معده». (غالباً اینگونه است که مؤمن بدون حرص و ولع و کم می خورد؛ اما کافر با حرص و ولع و زیاد می خورد).

۱۳۱۳— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ضَافَهُ ضَيْفٌ، وَهُوَ كَافِرٌ، فَأَمَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِشَاةٍ فَحَلَبَتْ، فَشَرَبَ حِلَابَهَا، ثُمَّ أُخْرِيَ فَشَرَبَهُ، ثُمَّ أُخْرِيَ فَشَرَبَهُ، حَتَّى شَرَبَ حِلَابَ سَبْعِ شِيَاءٍ، ثُمَّ إِنَّهُ أَصْبَحَ فَأَسْلَمَ، فَأَمَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِشَاةٍ فَشَرَبَ حِلَابَهَا، ثُمَّ أَمَرَ بِأُخْرَى فَلَمْ يَسْتَتِمَّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الْمُؤْمِنُ يَشْرَبُ فِي مِعَى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَشْرَبُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ». (م/۲۰۶۳)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: فردی کافر نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مهمان شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا گوسفندی برایش بدوشند. آن شخص همه ی آن شیر را نوشید. سپس گوسفند دیگری دوشیدند و او تمام شیرهایش را نوشید. و همچنان گوسفندان را می دوشیدند تا اینکه شیر هفت گوسفند را نوشید. صبح روز بعد، آن مرد، مسلمان شد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا گوسفندی برایش بدوشند. آن مرد شیرهای آن گوسفند را نوشید. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا گوسفند دیگری برایش بدوشند. آن مرد، شیر گوسفند دوم را بطور کامل نوشید. اینجا بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مؤمن در یک معده می نوشد و کافر در هفت معده».

#### باب (۱۵): درباره ی خوردن کدو

۱۳۱۴— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم رَجُلًا، فَانْطَلَقَتْ مَعَهُ، فَجِئَءَ بِمَرْقَةٍ فِيهَا دُبَّاءٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَأْكُلُ مِنْ ذَلِكَ الدُّبَّاءِ وَيُعْجِبُهُ قَالَ: فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ جَعَلْتُ أُلْقِيهِ إِلَيْهِ وَلَا أَطْعَمُهُ، قَالَ فَقَالَ أَنَسٌ: فَمَا زِلْتُ، بَعْدَ ذَلِكَ يُعْجِبُنِي الدُّبَّاءُ. (م/۲۰۴۱)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: مردی رسول الله صلی الله علیه و آله را برای صرف غذا، دعوت نمود. من نیز همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتم. در آنجا خورشی آوردند که در آن، کدو وجود داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله از آن کدوها، تناول می فرمود و مورد پسند او واقع شده بودند. وقتی که من متوجه این موضوع شدم، کدوها را جلوی ایشان می گذاشتم و من نمی خوردم. بعد از آن، من خوردن کدو را دوست داشتم.

### باب (۱۶): سرکه بهترین خورش است

۱۳۱۵— عَنْ طَلْحَةَ بْنِ نَافِعٍ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه يَقُولُ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدِي ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ فِلَقًا مِنْ خُبْزٍ، فَقَالَ: «مَا مِنْ أَدْمٍ؟» فَقَالُوا: لَا، إِلَّا شَيْءٌ مِنْ خَلٍّ، قَالَ: «فَإِنَّ الْخَلَ نَعْمَ الْأَدْمُ». قَالَ جَابِرٌ: فَمَا زِلْتُ أُحِبُّ الْخَلَ مُنْذُ سَمِعْتُهَا مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَقَالَ طَلْحَةُ: مَا زِلْتُ أُحِبُّ الْخَلَ مُنْذُ سَمِعْتُهَا مِنْ جَابِرٍ. (م/۲۰۵۲)

۱۳۱۵- طلحه بن نافع می گوید: شنیدم که جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله دستم را گرفت و مرا به منزلش برد. در آنجا، یک قطعه نان برایش آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خورشی وجود ندارد؟» گفتند: نه، فقط اندکی سرکه وجود دارد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سرکه بهترین خورش است».

جابر رضی الله عنه می گوید: از هنگامی که این سخن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم سرکه را دوست دارم. طلحه می گوید: من از زمانی که این حدیث را از جابر شنیدم، سرکه را دوست دارم.

### باب (۱۷): درباره‌ی خوردن خرما و گذاشتن هسته‌ها میان انگشتان

۱۳۱۶— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُسْرِ رضی الله عنه قَالَ: نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى أَبِي، قَالَ: فَقَرَّبْنَا إِلَيْهِ طَعَامًا وَوُطْبَةً، فَأَكَلَ مِنْهَا، ثُمَّ أَتَى بِتَمْرٍ فَكَانَ يَأْكُلُهُ وَيُلْقِي النَّوَى بَيْنَ إصْبَعَيْهِ وَيَجْمَعُ السَّبَابَةَ وَالْوُسْطَى — قَالَ شُعْبَةُ هُوَ ظَنِّي، وَهُوَ فِيهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى إِلْقَاءُ النَّوَى بَيْنَ الإصْبَعَيْنِ — ثُمَّ أَتَى بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ، ثُمَّ نَاوَلَهُ الَّذِي عَنْ يَمِينِهِ، قَالَ فَقَالَ أَبِي، وَأَخَذَ بِلِجَامِ دَابَّتِهِ: ادْعُ اللَّهَ لَنَا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مَا رَزَقْتَهُمْ، وَاعْفِرْ لَهُمْ وَارْحَمَهُمْ». (م/۲۰۴۲)

**ترجمه:** عبدالله بن بسر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نزد پدرم مهمان شد. ما غذا و حلوائی (که از خرما و کشک و روغن درست شده بود) به ایشان، تقدیم نمودیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آنها تناول فرمود. سپس مقداری خرما برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آوردند. رسول الله صلی الله علیه و آله از آن خرماها می خورد و هسته ها را میان دو انگشت سبابه و وسطی می گذاشت. شعبه (یکی از راویان) می گوید: گمان من این است که این مطلب اخیر در حدیث، وجود دارد؛ ان شاء الله که مسئله گذاشتن هسته ها میان دو انگشت سبابه و وسطی وجود دارد.

عبدالله بن بسر می گوید: بعد از آن، نوشیدنی آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن نوشید و سپس به شخصی داد که سمت راستش قرار داشت. آنگاه، پدرم که افسار سواری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را گرفته بود، گفت: نزد الله متعال برای ما دعا کن. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بار الها! در رزقی که به آنان، عطا نمودی، برکت عنایت کن و آنها را مغفرت کن و مورد رحمت قرار ده».

### باب (۱۸): چمباتمه نشستن (سرپا نشستن و زانو در بغل گرفتن) و خرما خوردن

۱۳۱۷— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَتَمْرٍ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَقْسِمُهُ وَهُوَ مُحْتَفِزٌ، يَأْكُلُ مِنْهُ أَكْلًا ذَرِيعًا، وَفِي رِوَايَةٍ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله مَقْبِعًا يَأْكُلُ تَمْرًا. (م/۲۰۴۴)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: برای رسول الله صلی الله علیه و آله مقداری خرما آوردند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله شروع به تقسیم آنها کرد در حالی که سرپا نشسته بود و با عجله از آنها تناول می فرمود. و در روایتی آمده است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: نبی اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که چنبر زده (سرپا نشسته و زانوهایش را در بغل گرفته) و خرما تناول می نماید.

### باب (۱۹): ساکنان خانه ای که در آن، خرما وجود نداشته باشد گرسنه هستند

۱۳۱۸— عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَا عَائِشَةُ بَيْتٌ لَا تَمْرَ فِيهِ جِيَاعٌ أَهْلُهُ، يَا عَائِشَةُ بَيْتٌ لَا تَمْرَ فِيهِ جِيَاعٌ أَهْلُهُ، أَوْ: جَاعَ أَهْلُهُ» قَالَتْ مَرَّتَيْنِ، أَوْ ثَلَاثًا. (م/۲۰۴۶)



**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه! ساکنان خانه‌ای که در آن، خرما وجود نداشته باشد، گرسنه هستند؛ ای عایشه! ساکنان خانه‌ای که در آن، خرما وجود نداشته باشد، گرسنه هستند». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این جمله را دو یا سه بار، تکرار نمود.

### باب (۲۰): نباید دو عدد خرما همزمان در دهان گذاشت

۱۳۱۹— عَنْ جَبَلَةَ بْنِ سُحَيْمٍ قَالَ: كَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَرْزُقُنَا التَّمْرَ، قَالَ: وَقَدْ كَانَ أَصَابَ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ جُحْدٌ، وَكُنَّا نَأْكُلُ فَيَمُرُّ عَلَيْنَا ابْنُ عُمَرَ وَنَحْنُ نَأْكُلُ، فَيَقُولُ: لَا تُقَارِئُوا، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنِ الْإِقْرَانِ إِلَّا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ أَخَاهُ، قَالَ شُعْبَةُ: لَا أَرَى هَذِهِ الْكَلِمَةَ إِلَّا مِنْ كَلِمَةِ ابْنِ عُمَرَ، يَعْنِي الْإِسْتِذَانَ. (م/۲۰۴۵)

**ترجمه:** جبلة بن سحیم می گوید: زمانی که مردم دچار قحط سالی شده بودند، عبدالله بن زبیر رضی الله عنه به ما خرما می داد و ما آن خرماها را می خوردیم. و چه بسا که عبدالله بن عمر رضی الله عنه از کنار ما می گذشت و ما مشغول خوردن خرما بودیم. پس به ما می گفت: همزمان دو خرما در دهان نگذارید؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله از این کار، منع فرمود؛ مگر اینکه از برادرش (همراهش) اجازه بگیرد. شعبه (راوی از جبلة) می گوید: فکر می کنم جمله‌ی اخیر یعنی «اجازه خواستن» از سخنان ابن عمر رضی الله عنه باشد (نه پیامبر صلی الله علیه و آله).

### باب (۲۱): خوردن خیار با خرما تازه

۱۳۲۰— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ رضی الله عنه: قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَأْكُلُ الْقَثَاءَ بِالرُّطْبِ. (م/۲۰۴۳)

**ترجمه:** عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که خیار را همراه خرما تازه، میل می فرمود.

### باب (۲۲): درباره‌ی میوه‌ی سیاه رنگ درخت اراک

۱۳۲۱— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، وَنَحْنُ نَجْنِي الْكَبَاثَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «عَلَيْكُمْ بِالْأَسْوَدِ مِنْهُ»، قَالَ: فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَأَنَّكَ رَعَيْتَ الْغَنَمَ، قَالَ: «نَعَمْ، وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ رَعَاهَا»، أَوْ نَحْوَ هَذَا مِنَ الْقَوْلِ. (م/۲۰۵۰)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: در مرّ الطهران (اسم منطقه ای در نزدیکی مکه) همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودیم و ما از یک درخت بیابانی بنام اراک، میوه می چیدیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «میوه های سیاه را بچینید؛ زیرا آنها خوشمزه ترند». ما عرض کردیم: یا رسول الله! گویا شما گوسفند چرانیده اید. فرمود: بله، مگر پیامبری سراغ دارید که گوسفند نچرانیده باشد». یا جمله ای مانند این، ایراد فرمود.

### باب (۲۳): خوردن خرگوش

۱۳۲۲ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: مَرَرْنَا فَاسْتَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، فَسَعَوْا عَلَيْهِ فَلَعَبُوا، قَالَ: فَسَعَيْتُ حَتَّى أَدْرَكْتُهَا، فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ فَذَبَحَهَا، فَبَعَثَ بِوَرَكِهَا وَفَخَذَيْهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَتَيْتُ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَبِلَهُ. (م/۱۹۵۳)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: از مرّ الطهران عبور می نمودیم و در آنجا خرگوشی را دنبال کردیم. مردم دنبال آن دویدند اما در ماندند. من آنقدر دنبال آن دویدم تا اینکه آن را گرفتم و نزد ابوطلحه رضی الله عنه آوردم. او آنرا ذبح نمود و یک یا هر دو رانش را برای رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد. من آنها را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بردم. رسول الله صلی الله علیه و آله آن را پذیرفت. (و در روایت صحیح بخاری آمده است که از آن، تناول فرمود.) مترجم

### باب (۲۴): درباره ی خوردن ضبّ (نوعی سوسمار)

۱۳۲۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه أَنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ — الَّذِي يُقَالُ لَهُ سَيْفُ اللَّهِ — أَخْبَرَهُ أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى مَيْمُونَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، وَهِيَ خَالَتُهُ وَخَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَوَجَدَ عِنْدَهَا ضَبًّا مَحْنُودًا، قَدِمَتْ بِهِ أُخْتُهَا حَفِيدَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ مِنْ نَجْدٍ، فَقَدِمَتْ الضَّبَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَكَانَ قَلَمًا يُقَدَّمُ إِلَيْهِ طَعَامٌ حَتَّى يُحَدِّثَ بِهِ وَيَسْمَى لَهُ، فَأَهْوَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدَهُ إِلَى الضَّبِّ، فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مِنَ التَّسَوِّةِ الْحَضُورِ: أَخْبِرَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمَا قَدِمْتَنَ لَهُ، قُلْنَ: هُوَ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدَهُ، فَقَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: أَحَرَامُ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنَّهُ لَمْ يَكُنْ بَارِضَ قَوْمِي فَأَجِدُنِي أَعَافُهُ» قَالَ خَالِدٌ: فَاجْتَرَرْتُهُ فَأَكَلْتُهُ وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَنْظُرُ، فَلَمْ يَنْهَنِي. (م/۱۹۴۵)

**ترجمه:** عبدالله بن عباس رضی الله عنه می گوید: خالد بن ولید رضی الله عنه که به او سیف الله (شمشیر الله) نیز می گویند به من گفت: من همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به خانه ی میمونه؛ همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ که خاله ی من و ابن عباس رضی الله عنه است، رفتم. نزد میمونه رضی الله عنه ضَبّ (نوعی سوسمار) کباب شده وجود داشت که خواهرش؛ حفیده دختر حارث؛ از نجد آورده بود. میمونه رضی الله عنه آن سوسمار را خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم نمود. قابل یادآوری است که کمتر اتفاق می افتاد غذایی به رسول الله صلی الله علیه و آله بدهند بدون اینکه در مورد آن، صحبت کنند یا نام آنرا بگیرند. به هر حال، رسول الله صلی الله علیه و آله دستش را بسوی ضَبّ دراز نمود. در این هنگام، یکی از زنان حاضر گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله از نوع غذایی که تقدیم نموده اید، باخبر سازید.

زنان عرض کردند: یا رسول الله! این، ضَبّ (نوعی سوسمار) است. با شنیدن این سخن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستش را جمع نمود. خالد بن ولید رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! آیا ضَبّ، حرام است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، ولی چون در سرزمین قوم وجود نداشته است، لذا شما مشاهده می کنید که من از خوردن آن، کراهیت دارم».

خالد رضی الله عنه می گوید: من از آن، کندم و خوردم درحالی که رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه می کرد بدون اینکه مرا منع کند.

۱۳۲۴— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: إِنِّي فِي غَائِطٍ مَضْبَّةٍ وَإِنَّهُ عَامَّةُ طَعَامِ أَهْلِي، قَالَ: فَلَمْ يُجِبْهُ، فَقُلْنَا: عَاوِذُهُ، فَعَاوِذَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ ثَلَاثًا، ثُمَّ نَادَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الثَّلَاثَةِ فَقَالَ: «يَا أَعْرَابِيُّ، إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ — أَوْ: غَضِبَ — عَلَى سَبْطٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَسَخَهُمْ دَوَابَّ يَذُبُّونَ فِي الْأَرْضِ، فَلَا أَدْرِي لَعَلَّ هَذَا مِنْهَا، فَلَسْتُ أَكْلُهَا وَلَا أَنْهَى عَنْهَا». (م/۱۹۵۱)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: یک مرد بادیه نشین نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من در سرزمینی هموار و ضَبّ خیز زندگی می کنم و بیشترین غذای خانواده ی من، ضَبّ (نوعی سوسمار) است (حکم آن چیست)؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او پاسخی نداد. ما به آن مرد گفتیم: دوباره پرس. و این پرسش، سه بار، تکرار شد. و رسول الله صلی الله علیه و آله همچنان به او پاسخ نمی داد. سرانجام بعد از سومین بار، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را صدا زد و فرمود: «ای بادیه نشین! الله متعال گروهی از بنی اسرائیل را لعنت نمود یا بر آنان خشمگین گردید و آنها را به حیواناتی تبدیل نمود که در روی زمین راه می روند؛ نمی دانم شاید ضَبّ از آنها باشد. به همین خاطر، نه از آن می خورم و نه از خوردن آن، منع می کنم».

(قرطبی در المفهم می گوید: این، گمان پیامبر اکرم ﷺ است که مبدا ضبّ از همان نسل امت های مسخ شده باشد؛ چنانکه درباره ی موش هم همین مطلب گفته شده است. اما بعد از اینکه الله متعال اعلان نمود که نسل هیچ امت مسخ شده ای باقی نمی ماند، این ظن و گمان پیامبر اکرم ﷺ برطرف گردید و متوجه شد که ضبّ و موش از نسل امت های مسخ شده نیستند؛ لذا خوردن ضبّ اشکالی ندارد و خوردن موش نه به این خاطر بلکه به دلایل دیگر، حرام است.)

### باب (۲۵): خوردن ملخ

۱۳۲۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ نَأْكُلُ الْحَرَادَ. (م/۱۹۵۲)

**ترجمه:** عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه می گوید: هفت غزوه همراه رسول الله ﷺ بودیم و ملخ می خوردیم.

### باب (۲۶): خوردن جانوران دریایی و آنچه که دریا بیرون می اندازد

۱۳۲۶ — عَنْ جَابِرٍ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَ عَلَيْنَا أبا عُبَيْدَةَ، نَتَلَقَى عِيرًا لِقُرَيْشٍ، وَزَوَدَنَا جَرَابًا مِنْ تَمَرٍ لَمْ يَجِدْ لَنَا غَيْرَهُ، فَكَانَ أَبُو عُبَيْدَةَ يُعْطِينَا تَمْرَةً تَمْرَةً، قَالَ فَقُلْتُ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ بِهَا؟ قَالَ: نَمَصُّهَا كَمَا يَمَصُّ الصَّبِيُّ، ثُمَّ نَشْرَبُ عَلَيْهَا مِنَ الْمَاءِ، فَتَكْفِينَا يَوْمَنَا إِلَى اللَّيْلِ، وَكُنَّا نَضْرِبُ بِعَصِينَا الْخَبْطَ، ثُمَّ نَبْلُهُ بِالْمَاءِ، فَنَأْكُلُهُ، قَالَ: وَأَنْطَلَقْنَا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ، فَرَفَعَ لَنَا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ كَهَيْئَةِ الْكَثِيبِ الضَّخْمِ، فَأَتَيْنَاهُ فَإِذَا هِيَ دَابَّةٌ تُدْعَى الْعَبْرَ قَالَ قَالَ: أَبُو عُبَيْدَةَ: مَيْتَةٌ، ثُمَّ قَالَ: لَا، بَلْ نَحْنُ رُسُلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَقَدْ اضْطُرَرْتُمْ فَكُلُوا، قَالَ: فَأَقَمْنَا عَلَيْهِ شَهْرًا، وَنَحْنُ ثَلَاثُ مِائَةٍ حَتَّى سَمِنَّا، قَالَ: وَلَقَدْ رَأَيْنَا نَعْتَرَفُ مِنْ وَقَبِ عَيْنِهِ، بِالْقِلَالِ، الدُّهْنِ، وَنَقَطُطُ مِنْهُ الْفَدْرَ كَالثَّوْرِ - أَوْ كَقَدْرِ الثَّوْرِ - فَلَقَدْ أَخَذَ مِنَّا أَبُو عُبَيْدَةَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا، فَأَقْعَدَهُمْ فِي وَقَبِ عَيْنِهِ، وَأَخَذَ ضِلْعًا مِنْ أَضْلَاعِهِ، فَأَقَامَهَا، ثُمَّ رَحَلَ أَعْظَمَ بَعِيرٍ مَعَنَا، فَمَرَّ مِنْ تَحْتِهَا، وَتَزَوَدْنَا مِنْ لَحْمِهِ وَشَاتِقٍ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «هُوَ رِزْقُ أَخْرَجَهُ اللَّهُ لَكُمْ، فَهَلْ مَعَكُمْ مِنْ لَحْمِهِ شَيْءٍ فَتَطْعَمُونَا؟» قَالَ: فَأَرْسَلْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْهُ، فَأَكَلَهُ. (م/۱۹۳۵)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را فرستاد تا جلوی کاروان قریش را بگیریم و ابو عبیده رضی الله عنه را به عنوان امیر ما تعیین نمود و چون چیز دیگری نیافت، یک کیسه ی چرمی خرما به عنوان توشه به ما عنایت فرمود. ابو عبیده رضی الله عنه به هر یک از ما یک خرما می داد. راوی از جابر رضی الله عنه گوید: پرسیدم: آن یک خرما را چکار می کردید؟ جابر رضی الله عنه گفت: مانند کودک آنرا می مکیدیم و سپس یک لیوان آب، روی آن می نوشیدیم و اینگونه روزمان را به شب می رساندیم. همچنین با عصاهایمان بر گهای خشک درخت مغیلان را می زدیم و با آب، خیس می کردیم و می خوردیم.

به هر حال، ما در ساحل دریا به راهنمان ادامه دادیم. ناگهان در ساحل دریا چیزی که به تپه ای بزرگ از ماسه، شباهت داشت، آشکار گردید. هنگامی که به آن، نزدیک شدیم، دیدیم حیوانی به نام عنبر است. نخست، ابو عبیده رضی الله عنه گفت: مردار است. سپس گفت: نه، ما فرستادگان رسول الله صلی الله علیه و آله و در راه الله هستیم. و شما ناچار و درمانده شده اید؛ پس بخورید. ما که سیصد نفر بودیم، یک ماه در آنجا ماندیم و آنقدر از آن خوردیم که چاق و فربه شدیم. از گودی استخوان چشم اش با کوزه های بزرگ چربی بر می داشتیم و قطعه هایی مانند گاو یا به اندازه ی گاو از آن، جدا می ساختیم. ابو عبیده رضی الله عنه سیزده نفر از ما را در گودی چشم آن حیوان نشاند و یک استخوان از استخوان های پهلویش را برداشت و روی زمین، نصب نمود و بزرگترین شتری را که همراه ما بود، رحل و پالان کرد و از زیر آن گذراند و از گوشت های آن، خشک کردیم و با خود به عنوان توشه برداشتیم. هنگامی که به مدینه آمدیم، خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدیم و ماجرا را برایش بازگو نمودیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آن رزقی است که الله متعال آن را برای شما بیرون انداخته است؛ آیا از گوشت آن، چیزی همراه خود دارید که به ما بدهید؟» راوی می گوید: آنگاه، از گوشت آن برای رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادیم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن، تناول فرمودند.

### باب (۲۷): درباره ی خوردن گوشت اسب

۱۳۲۷ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ، وَأَذِنَ فِي لُحُومِ الْخَيْلِ.

**ترجمه:** از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله روز خیبر، از خوردن گوشت الاغ های اهلی منع فرمود. و اجازه ی خوردن گوشت اسب ها را صادر نمود.

۱۳۲۸— عَنْ أَسْمَاءَ قَالَتْ: نَحَرْنَا فَرَسًا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَكَلْنَاهُ.  
(م/۱۹۴۲)

**ترجمه:** اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه می گوید: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسبی را نحر کردیم<sup>۱</sup> و خوردیم.

### باب (۲۸): خوردن گوشت الاغ های اهلی، ممنوع می باشد

۱۳۲۹— عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لُحُومَ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ.  
(م/۱۹۳۶)

**ترجمه:** ابو ثعلبه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گوشت الاغ های اهلی را حرام ساخت.

۱۳۳۰— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ، أَصَبْنَا حُمُرًا خَارِجًا مِنَ الْقَرْيَةِ، فَطَبَخْنَا مِنْهَا، فَنَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْهَا، فَإِنَّهَا رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، فَأَكْفَيْتِ الْقُدُورَ بِمَا فِيهَا، وَإِنَّهَا لَتَفُورُ بِمَا فِيهَا. (م/۱۹۴۰)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیبر را فتح نمود، ما در بیرون از روستا به الاغ هایی دست یافتیم و مقداری از گوشت آنها را پختیم. در این اثنا، منادی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ندا داد و گفت: بدانید که الله و رسولش از خوردن گوشت الاغ های اهلی، منع می کنند؛ زیرا آنها پلید و خوردنشان از اعمال شیطانی است. بعد از شنیدن این ندا، دیگرها را که در حال جوشیدن بودند، واژگون کردند.

### باب (۲۹): ممنوعیت خوردن گوشت حیوانات درنده

۱۳۳۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ، فَأَكُلُهُ حَرَامٌ». (م/۱۹۳۳)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خوردن گوشت همه ی حیوانات درنده، حرام است».

<sup>۱</sup> - نحر کردن به معنای بریدن رگها و گلوی حیوان از کنار سینه ی آن است که شتر معمولاً اینگونه ذبح

**باب (۳۰): ممنوعیت خوردن گوشت پرندگان گوشتخوار**

۱۳۳۲— عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كُلِّ ذِي نَابٍ مِّنَ السَّبَاعِ، وَعَنْ كُلِّ ذِي مِخْلَبٍ مِّنَ الطَّيْرِ. (م/۱۹۳۴)

**ترجمه:** ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ از خوردن گوشت همه‌ی حیوانات درنده و پرندگان چنگال دار (گوشتخوار) منع فرمود.

**باب (۳۱): درباره‌ی کراهیت سیر**

۱۳۳۳— عَنْ أَبِي أَيُّوبَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَزَلَ عَلَيْهِ، فَنَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ فِي السُّفْلِ وَأَبُو أَيُّوبَ فِي الْعُلُوِّ، قَالَ فَانْتَبَهَ أَبُو أَيُّوبَ لَيْلَةً، فَقَالَ، نَمَشِي فَوْقَ رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَتَنَحَّوْا، فَبَاثُوا فِي جَانِبٍ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «السُّفْلُ أَرْفَقُ» فَقَالَ: لَا أَعْلُو سَقِيفَةً أَنْتَ تَحْتَهَا، فَتَحَوَّلَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْعُلُوِّ وَأَبُو أَيُّوبَ فِي السُّفْلِ، فَكَانَ يَصْنَعُ لِلنَّبِيِّ ﷺ طَعَامًا، فَإِذَا جَاءَ بِهِ إِلَيْهِ سَأَلَ عَنْ مَوْضِعِ أَصَابِعِهِ، فَيَتَّبِعُ مَوْضِعَ أَصَابِعِهِ، فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا فِيهِ ثُومٌ، فَلَمَّا رُدَّ إِلَيْهِ سَأَلَ عَنْ مَوْضِعِ أَصَابِعِ النَّبِيِّ ﷺ فَقِيلَ لَهُ: لَمْ يَأْكُلْ، فَفَزِعَ وَصَعِدَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَحْرَامٌ هُوَ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا، وَلَكِنِّي أَكْرَهُهُ» قَالَ: فَإِنِّي أَكْرَهُ مَا تَكْرَهُ، أَوْ مَا كَرِهْتَ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُؤْتَى. (م/۲۰۵۳)

**ترجمه:** از ابویوب انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که: نبی اکرم ﷺ (هنگام هجرت به مدینه) در خانه‌ی ابویوب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مهمان شد. نخست، رسول الله ﷺ در طبقه‌ی پایین منزل، و ابو ایوب در طبقه‌ی بالای آن، سکنی گزیدند. شبی، چیزی به ذهن ابو ایوب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رسید و گفت: ما بالای سر رسول الله ﷺ راه می‌رویم؟! لذا او و خانواده‌اش به گوشه‌ای رفتند و شب را همانجا سپری کردند. سپس ابو ایوب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ موضوع را برای نبی اکرم ﷺ مطرح کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «طبقه‌ی پایین راحت‌تر است». ابو ایوب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: بالای سقفی که شما زیر آن، قرار دارید، نمی‌روم. سپس، نبی اکرم ﷺ به طبقه‌ی بالا، نقل مکان نمود و ابویوب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به طبقه‌ی پایین آمد. همچنین ابویوب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ برای نبی اکرم ﷺ غذا درست می‌کرد. و هنگامی که باقیمانده‌ی غذا را بر می‌گرداندند، ابو ایوب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از محل انگشتان نبی اکرم ﷺ در غذا می‌پرسید و بدنبال آن می‌گشت که از همان محل بخورد.

روزی، ابویوب رضی الله عنه برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله غذایی درست کرد که در آن، سیر وجود داشت. هنگامی که غذاها را به ابویوب رضی الله عنه برگرداندند، از محل انگشتان نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسید. به او گفتند: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از آن، تناول نفرمود. با شنیدن این سخن، ابویوب رضی الله عنه سراسیمه به طبقه‌ی بالا رفت و گفت: آیا سیر، حرام است؟ نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، ولی من آنرا ناگوار و مکروه می‌دانم». ابویوب رضی الله عنه گفت: آنچه را که تو مکروه و ناپسند می‌دانی یا دانستی، من نیز ناپسند می‌دانم.

ابویوب رضی الله عنه می‌گوید: قابل یادآوری است که فرشتگان نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌آمدند و به او وحی می‌شد. (به همین خاطر، از خوردن گیاه سیر خودداری می‌نمود تا باعث اذیت و آزار فرشتگان نگردد).

### باب (۳۲): خودداری کردن از ایراد گرفتن از غذا

۱۳۳۴— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَابَ طَعَامًا قَطُّ، كَانَ إِذَا اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ، وَإِنْ لَمْ يَشْتَهِهِ سَكَتَ. (م/۲۰۶۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: هرگز ندیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله از غذایی، عیب بگیرد؛ اگر آنرا دوست داشت، می‌خورد. و اگر نه، سکوت می‌نمود.



## ۴۲- کتاب لباس و زینت

**باب (۱): کسی در دنیا ابریشم می پوشد که در آخرت بهره ای نداشته باشد.**  
**اما بهره گرفتن از ابریشم و پولش، مباح می باشد**

۱۳۳۵- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: رَأَى عُمَرُ عَطَارِدًا التَّمِيمِيَّ يُقِيمُ بِالسُّوقِ حُلَّةً سِيرَاءَ، وَكَانَ رَجُلًا يَغْشَى الْمُلُوكَ وَيُصِيبُ مِنْهُمْ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ عَطَارِدًا يُقِيمُ فِي السُّوقِ حُلَّةً سِيرَاءَ، فَلَوْ اشْتَرَيْتَهَا فَلَبَسْتُهَا لَوْفُودِ الْعَرَبِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ، وَأَظُنُّهُ قَالَ: وَلَبَسْتُهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ الْحَرِيرُ فِي الدُّنْيَا مَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ». فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحُلٍّ سِيرَاءَ، فَبَعَثَ إِلَى عُمَرَ بِحُلَّةٍ، وَبَعَثَ إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ بِحُلَّةٍ، وَأَعْطَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ حُلَّةً، وَقَالَ: «شَقَّقْهَا خُمْرًا بَيْنَ نِسَائِكَ» قَالَ فَجَاءَ عُمَرُ بِحُلَّتِهِ يَحْمِلُهَا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعَثْتَ إِلَيَّ بِهَذِهِ، وَقَدْ قُلْتَ بِالْأَمْسِ فِي حُلَّةِ عَطَارِدٍ مَا قُلْتَ، فَقَالَ: «إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ بِهَا إِلَيْكَ لِتَلْبَسَهَا، وَلَكِنِّي بَعَثْتُ بِهَا إِلَيْكَ لِتُصِيبَ بِهَا» وَأَمَّا أُسَامَةُ فَرَأَى فِي حُلَّتِهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَظْرًا عَرَفَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَنْكَرَ مَا صَنَعَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَنْظُرُ إِلَيَّ؟ فَأَنْتَ بَعَثْتَ إِلَيَّ بِهَا؟ فَقَالَ: «إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ إِلَيْكَ لِتَلْبَسَهَا، وَلَكِنِّي بَعَثْتُ بِهَا إِلَيْكَ لِتُشَقِّقَهَا خُمْرًا بَيْنَ نِسَائِكَ». (م/۲۰۶۸)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنهما عطاردهای تمیمی را دید که در بازار، یک دست لباس (ازار و ردای) ابریشمی خط داری را برای فروش عرضه نموده است. عطاردهای کسی بود که نزد پادشاهان رفت و آمد داشت و از هدیه های آنان، بهره مند می شد.

عمر رضی الله عنهما گفت: یا رسول الله! من عطاردهای تمیمی را دیدم که در بازار، لباس ابریشمی خط داری را برای فروش، عرضه نموده بود؛ ای کاش! آنرا می خریدی و هنگام استقبال هیئت های بلند پایه ی عرب آنرا می پوشیدی. راوی می گوید: گمان می کنم که اضافه نمود: روز جمعه هم آنرا می پوشیدی. رسول الله ﷺ فرمود: «کسی در دنیا لباس ابریشمی می پوشد، که بهره ای در آخرت نداشته باشد». بعد از آن، لباس های ابریشمی خط داری خدمت رسول الله ﷺ آوردند. پیامبر اکرم ﷺ یکی از آن لباسها را برای عمر بن

خطاب رضی الله عنه فرستاد. همچنین یک لباس برای اسامه بن زید رضی الله عنه و یک لباس برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرستاد و فرمود: «آن را پاره کن و برای زنان خانواده‌ات روسری درست کن». عمر بن خطاب رضی الله عنه با لباسش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! شما در حالی این لباس را برایم فرستادید که دیروز درباره‌ی لباس عطارده آن سخنان را ایراد فرمودید؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها برایت نفرستادم تا آنها بپوشی؛ بلکه فرستادم تا از آن، استفاده‌ی دیگری ببری». راوی می‌گوید: اسامه رضی الله عنه لباسش را پوشید و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به او نگاهی انداخت طوریکه اسامه رضی الله عنه از نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه شد که کارش را نپسندیده است. لذا گفت: یا رسول الله! چرا اینگونه نگاه می‌کنی؟ خود شما آنها را برای من فرستادید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من آنها نفرستادم تا بپوشی؛ بلکه فرستادم تا پاره کنی و میان زنان خانواده‌ات، تقسیم نمایی».

## باب (۲): هر کس، در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت از آن، محروم می‌شود

۱۳۳۶ — عَنْ خَلِيفَةَ بْنِ كَعْبٍ أَبِي ذُبْيَانَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ يَخْطُبُ يَقُولُ: أَلَا لَا تَلْبَسُوا نِسَاءَكُمْ الْحَرِيرَ، فَإِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ، فَإِنَّهُ مَنْ لَبَسَهُ فِي الدُّنْيَا، لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الْآخِرَةِ». (م/۲۰۶۹)

**ترجمه:** ابو ذبیان؛ خلیفه بن کعب؛ می‌گوید: شنیدم که عبدالله بن زبیر رضی الله عنه سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: مبدا زنانان را لباسهای ابریشمی بپوشانید؛ زیرا من شنیدم که عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لباس ابریشمی نپوشید؛ زیرا هر کس در دنیا، لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت از آن، محروم می‌شود».

(علامه نووی در شرح صحیح مسلم می‌گوید: این، مذهب ابن زبیر است. و بعد از او اجماع شده است که پوشیدن لباس ابریشمی برای زنان، مباح است. و این حدیث در مورد مردان است؛ چنانکه توضیح آن در حدیث قبلی بیان گردید و در احادیث بعدی خواهد آمد. همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معروفی درباره‌ی طلا و ابریشم فرمود: «این دو برای مردان اتم، حرام، و برای زنان اتم، حلال هستند». شرح نووی با اندکی تصرف

**باب (۳): پوشیدن عبای ابریشمی شایسته پرهیزگاران نیست**

۱۳۳۷— عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: أَهْدَىٰ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرُوجُ حَرِيرٍ، فَلَبَسَهُ ثُمَّ صَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَتَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا، كَالْكَارِهِ لَهُ، ثُمَّ قَالَ «لَا يَنْبَغِي هَذَا لِلْمُتَّقِينَ». (م/۲۰۷۵)

**ترجمه:** عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: عبای ابریشمی به رسول الله ﷺ اهدا نمودند. پیامبر اکرم ﷺ آن را پوشید و با آن، نماز خواند. پس از اتمام نماز، به سرعت، مانند کسی که آنرا نپسندیده باشد، از تن بیرون آورد و فرمود: «این لباس، شایسته اهل تقوا نیست».

**باب (۴): پوشیدن ابریشم، ممنوع است مگر اینکه به اندازهی دو انگشت باشد**

۱۳۳۸— عَنْ أَبِي عَثْمَانَ رضی الله عنه قَالَ: كَتَبَ إِلَيْنَا عُمَرُ وَنَحْنُ بِأَذْرَبِجَانَ، يَا عُتْبَةَ بْنَ فَرْقَدٍ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ كَذِّكَ وَلَا مِنْ كَذِّ أَيْيِكَ وَلَا مِنْ كَذِّ أُمِّكَ، فَأَشْبَعَ الْمُسْلِمِينَ فِي رَحَالِهِمْ، مِمَّا تَشْبَعُ مِنْهُ فِي رَحْلِكَ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّنْعَمَ، وَزَيَّ أَهْلَ الشَّرْكِ، وَلَبَّسَ الْحَرِيرَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَىٰ عَنْ لُبُوسِ الْحَرِيرِ، قَالَ إِلَّا هَكَذَا، وَرَفَعَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إصْبَعِيهِ الْوُسْطَىٰ وَالسَّبَابَةَ وَضَمَّهُمَا، قَالَ زُهَيْرٌ: قَالَ عَاصِمٌ: هَذَا فِي الْكِتَابِ، قَالَ: وَرَفَعَ زُهَيْرٌ إصْبَعِيهِ. (م/۲۰۶۹)

**ترجمه:** ابو عثمان رضی الله عنه می گوید: ما در آذربایجان بودیم که عمر بن خطاب رضی الله عنه طی نامه‌ای به ما نوشت: ای عتبه بن فرقدا! آنچه مصرف می کنی، نتیجه‌ی تلاش تو و پدر و مادرت نیست؛ لذا همان چیزی که خودت در منزلت می خوری و سیر می کنی از همان چیز نیز به مسلمانان بده تا بخورند و سیر شوند. و از رفاه طلبی و خوشگذرانی و پوشیدن لباس مشرکان و لباس ابریشمی، پرهیز کنید؛ زیرا رسول الله ﷺ از پوشیدن لباس ابریشمی، منع فرمود مگر اینکه به این اندازه باشد. و پیامبر اکرم ﷺ دو انگشت سبابه و میانه را بلند کرد و به یکدیگر چسباند (و اینگونه مقدار جایز ابریشم را به ما نشان داد).

زهیر (راوی از عاصم) می گوید: عاصم (راوی از ابو عثمان) گفت: در کتاب همینگونه آمده است. و زهیر هم دو انگشتش را بلند کرد.

۱۳۳۹— عَنْ سُؤَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ خَطَبَ بِالْجَابِيَةِ فَقَالَ: نَهَى نَبِيُّ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ، إِلَّا مَوْضِعَ إصْبَعَيْنِ أَوْ ثَلَاثٍ أَوْ أَرْبَعٍ. (م/۲۰۶۹)

**ترجمہ:** سوید بن غفلہ می گوید: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ در جاییہ (شہری در شام) سخنرانی نمود و گفت: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از پوشیدن ابریشم، منع فرمود مگر اینکه به اندازه‌ی دو یا سه یا چهار انگشت باشد.

#### باب (۵): پوشیدن قباى ابریشمی، ممنوع است

۱۳۴۰— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَبَسَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم يَوْمًا قَبَاءً مِنْ دِيَّاجٍ أُهْدِيَ لَهُ، ثُمَّ أَوْشَكَ أَنْ نَزَعَهُ، فَأَرْسَلَ بِهِ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقِيلَ لَهُ: قَدْ أَوْشَكَ مَا نَزَعْتَهُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: «نَهَانِي عَنْهُ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، فَجَاءَهُ عُمَرُ يَبْكِي، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَرِهْتَ أَمْرًا وَأَعْطَيْتَنِيهِ، فَمَا لِي؟ قَالَ: «إِنِّي لَمْ أُعْطِكُهُ لِتَلْبَسَهُ، إِنَّمَا أُعْطَيْتُكَهٗ تَبِيعُهُ» فَبَاعَهُ بِأَلْفَى دِرْهَمٍ. (م/۲۰۷۰)

**ترجمہ:** جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ می گوید: روزی، نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم یک قباى ابریشمی که به وی هدیه داده بودند، پوشید؛ اما دیری نگذشت که آنرا بیرون آورد و برای عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ فرستاد. مردم گفتند: یا رسول اللہ! خیلی زود آنرا بیرون آوردید؟! فرمود: «جبرئیل مرا از پوشیدن آن، منع نمود». آنگاه عمر رضی اللہ عنہ گریان نزد پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: یا رسول اللہ! چیزی را که شما پسند نکردید، به من عطا نمودید؛ حال من چه خواهد شد؟! رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به تو عطا نکردم که آنرا بپوشی؛ بلکه به تو بخشیدم تا آنرا بفروشی». راوی می گوید: آنگاه، عمر رضی اللہ عنہ آنرا به دو هزار درهم فروخت.

#### باب (۶): اجازه‌ی پوشیدن لباس ابریشم هنگام بیماری

**ترجمہ:** عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم رَخَّصَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، فِي الْقُمُصِ الْحَرِيرِ فِي السَّقَرِ، مِنْ حِكَّةٍ كَانَتْ بِهِمَا أَوْ وَجَعٍ كَانَ بِهِمَا، وَفِي رَوَايَةٍ: شَكَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ الْقَمَلَ. (م/۲۰۷۶)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام رضی الله عنهما که بدنشان دچار خارش یا دردی شده بود، اجازه داد تا در سفر، پیراهنهای ابریشمی بپوشند.

و در روایتی آمده است که آنها نزد رسول الله صلی الله علیه و آله از وجود شپش، شکایت کردند.

### باب (۷): اجازه‌ی اینکه گریبان لباس از ابریشم باشد

۱۳۴۲ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه مَوْلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ وَكَانَ خَالَ وَلَدٍ عَطَاءٍ، قَالَ: أُرْسَلْتَنِي أَسْمَاءُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، فَقَالَتْ: بَلَّغْنِي أَنَّكَ تُحَرِّمُ أَشْيَاءَ ثَلَاثَةً، الْعَلَمَ فِي الثَّوْبِ، وَمِثْرَةَ الْأَرْجَوَانِ، وَصَوْمَ رَجَبِ كُلِّهِ، فَقَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ: أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ رَجَبٍ، فَكَيْفَ بِمَنْ يَصُومُ الْأَبَدَ، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْعَلَمِ فِي الثَّوْبِ: فَإِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ مَنْ لَا خِلَاقَ لَهُ» فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ الْعَلَمُ مِنْهُ، وَأَمَّا مِثْرَةُ الْأَرْجَوَانِ، فَهَذِهِ مِثْرَةُ عَبْدِ اللَّهِ، فَإِذَا هِيَ أَرْجَوَانٌ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَسْمَاءَ فَخَبَّرْتُهَا فَقَالَتْ: هَذِهِ جُبَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَأَخْرَجَتْ إِلَيَّ جُبَّةً طَيَالِسَةً كِسْرَوَانِيَّةً، لَهَا لَبْنَةٌ دِيَّاجٍ، وَفَرَجِيهَا مَكْفُوفَتَيْنِ بِالْذِّيَّاجِ، فَقَالَتْ: هَذِهِ كَانَتْ عِنْدَ عَائِشَةَ حَتَّى قُبِضَتْ، فَلَمَّا قُبِضَتْ قُبِضَتْهَا، وَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَلْبَسُهَا، فَنَحْنُ نَغْسِلُهَا لِلْمَرْضَى يُسْتَشْفَى بِهَا. (م/۶۹، ۲۰)

**ترجمه:** عبدالله رضی الله عنه مولای اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه که دایی فرزند عطا است، می گوید: اسماء رضی الله عنها مرا نزد عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرستاد و گفت: به او بگو: اطلاع یافته‌ام که شما سه چیز را حرام می‌دانید: (۱) وجود خط‌های ابریشمی در لباس را. (۲) بالشچه‌ی ابریشمی ارغوانی رنگ (۳) روزه گرفتن همه‌ی ماه رجب را.

عبدالله به من گفت: آنچه که درباره‌ی روزه‌ی رجب گفتی، باید بگویم که پس حکم کسی که همه‌ی عمر را روزه می‌گیرد، چه می‌شود؟ (هدف این است که روزه‌ی رجب، اشکالی ندارد.) اما درباره‌ی خط‌های ابریشمی لباس، شنیدم که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «ابریشم را کسی می‌پوشد که بهره‌ای (در آخرت) ندارد»؛ لذا من بیم دارم که نقش‌های ابریشمی، شامل این حدیث شود. اما درباره‌ی بالشچه‌ی ابریشمی ارغوانی رنگ باید بگویم: این بالشچه‌ی عبدالله است. راوی می‌گوید:

من نگاه کردم تا یک بالشچه‌ی ارغوانی است. آنگاه نزد اسماء برگشتم و سخنان عبد الله را برایش بیان نمودم. او یک جبه‌ی طیالسی (بدون آستین) کسروی که خطهای ابریشمی داشت و دو طرف گریبان آن با ابریشم، دوخته شده بود، بیرون آورد و گفت: این جبه‌ی رسول الله ﷺ است. این جبه نزد عایشه رضی الله عنها بود تا اینکه وی وفات نمود. هنگام وفات ایشان، من آنرا برداشتم. قابل یادآوری است که رسول الله ﷺ آنرا می‌پوشید؛ به همین علت، ما آنرا برای بیماران می‌شویم و بوسیله‌ی آن، آنها را درمان می‌نماییم. (تبرک جستن فقط به آثار رسول الله ﷺ جایز است. و بعد از ایشان به آثار هیچ کس دیگری جایز نیست.)

### باب (۸): قطعه قطعه نمودن پارچه‌ی ابریشمی و درست کردن روسری برای زنان

۱۳۴۳— عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أُكَيْدَرَ دُومَةَ أَهْدَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ثَوْبَ حَرِيرٍ، فَأَعْطَاهُ عَلِيًّا فَقَالَ: «شَقَّقْهُ خُمْرًا بَيْنَ الْفَوَاطِمِ». (م/۲۰۷۱)

**ترجمه:** از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که: اکیدر بن عبدالملک اهل دومه (نام شهری) یک لباس ابریشمی به نبی اکرم ﷺ هدیه نمود. پیامبر گرامی اسلام ﷺ آنرا به علی رضی الله عنه عنایت کرد و فرمود: «آنرا قطعه قطعه کن و برای فاطمه‌ها (فاطمه دختر رسول الله ﷺ، فاطمه دختر اسد؛ مادر علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ و فاطمه دختر حمزه رضی الله عنه) روسری درست کن».

### باب (۹): پوشیدن لباسهایی که دارای خطهای ابریشمی هستند و لباس زرد و انگشتر طلایی، ممنوع می‌باشد

۱۳۴۴— عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ لُبْسِ الْقَسِيِّ، وَالْمَعْصَفَرِ، وَعَنْ تَخْتُمِ الذَّهَبِ، وَعَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فِي الرُّكُوعِ. (م/۲۰۷۸)

**ترجمه:** علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ از پوشیدن لباسهایی که دارای خطهای ابریشمی هستند، لباسهای زرد رنگ، انگشتر طلایی و قرآن خواندن در رکوع، منع فرمود.

۱۳۴۵— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى ثَوْبَيْنِ مُعْصَفَرَيْنِ، فَقَالَ: «إِنَّ هَذِهِ مِنْ ثِيَابِ الْكُفَّارِ، فَلَا تَلْبَسُهَا». (م/۲۰۷۷)

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ دو لباس زرد رنگ به تم دید؛ پس فرمود: «اینها لباس کافران هستند؛ لذا تو آنها را نبوش».

#### باب (۱۰): ممنوعیت زعفران زدن (بر بدن و لباس)

۱۳۴۶— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ. (م/۲۱۰۱)

**ترجمه:** انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ از زعفران زدن مردان (بر بدن و لباس) منع فرمود.

#### باب (۱۱): درباره‌ی رنگ کردن موها و تغییر دادن موی سفید

۱۳۴۷— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أُتِيَ بِأَبِي قُحَافَةَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ، وَرَأْسُهُ وَلِحْيَتُهُ كَالثَّغَامَةِ بَيَاضًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «غَيِّرُوا هَذَا بِشَيْءٍ، وَاجْتَنِبُوا السَّوَادَ». (م/۲۱۰۲)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: روز فتح مکه، ابوقحافه (پدر ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) را آوردند در حالی که موهای سر و محاسنش از شدت سفیدی مانند درمنه‌ی سفید بود. رسول الله ﷺ فرمود: «اینها را با چیزی تغییر دهید؛ البته از رنگ سیاه، پرهیز نمایید».

#### باب (۱۲): مخالفت با یهود و نصاری در رنگ نمودن

۱۳۴۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَصْبُغُونَ، فَخَالَفُوهُمْ». (م/۲۱۰۳)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «همانا یهود و نصاری (محاسن و موهایشان را) رنگ نمی‌زنند؛ لذا شما خلاف آنان، عمل کنید».

#### باب (۱۳): بُرد یمانی سبز رنگ و خط دار

۱۳۴۹— عَنْ قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْنَا لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَيُّ اللَّبَاسِ كَانَ أَحَبَّ إِلَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ أَعْجَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: الْحَبَرَةُ. (م/۲۰۷۹)

**ترجمه:** قتاده رضی الله عنه می گوید: به انس بن مالک رضی الله عنه گفتیم: کدام لباس را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر دوست داشت یا بیشتر می پسندید؟ گفت: بُردِ یمانی سبز رنگ و داری خط را.

#### باب (۱۴): درباره‌ی لباسی که دارای تصویر جهاز شتر است

۱۳۵۰ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم ذَاتَ غَدَاةٍ، وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ مِنْ شَعَرٍ أَسْوَدَ. (م/۲۰۸۱)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: یک صبح، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون رفت در حالی که یک لباس منقش به جهاز شتر و درست شده از موی سیاه پوشیده بود.

#### باب (۱۵): پوشیدن ازار کلفت و لباس نمدی

۱۳۵۱ — عَنْ أَبِي بُرْدَةَ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَأَخْرَجَتْ إِلَيْنَا إِزَارًا غَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ، وَكِسَاءَ مِنَ الَّتِي يُسَمُّونَهَا الْمُبَدَّةَ، قَالَ: فَأَقْسَمَتْ بِاللَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَبِضَ فِي هَذَيْنِ الثَّوْبَيْنِ. (م/۲۰۸۰)

**ترجمه:** ابوبرده رضی الله عنه می گوید: نزد عایشه رضی الله عنها رفتم. ایشان، ازار کلفتی را که در یمن ساخته می شود و چادری را که مردم به آن، ملبده (نمدی) می گویند، بیرون آورد و سوگند یاد نمود که روح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اینها از او جدا شد.

#### باب (۱۶): درباره‌ی نمدها

۱۳۵۲ — عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا تَزَوَّجْتُ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَتَخَذْتَ أَنْمَاطًا؟ قُلْتُ: وَأَنْتَى لَنَا أَنْمَاطٌ؟ قَالَ: «أَمَّا إِنَّهَا سَتَكُونُ»، قَالَ جَابِرٌ: وَعِنْدَ امْرَأَتِي نَمَطٌ، فَأَنَا أَقُولُ: نَحْيَهُ عَنِّي، وَتَقُولُ: قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّهَا سَتَكُونُ». (م/۲۰۸۳)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: هنگامی که ازدواج نمودم، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: «آیا نمد تهیه کرده‌ای؟» گفتم: چگونه می توانیم دارای نمد باشیم؟ فرمود: «به زودی صاحب نمد خواهید شد».

جابر رضی الله عنه می گوید: هم اکنون، همسرم نمدی دارد. من به او می گویم: نمدت را از کنار من دور کن. او می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به زودی صاحب نمد خواهید شد».



**باب (۱۷): تهیهی رختخواب به اندازهی نیاز**

۱۳۵۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: «فِرَاشٌ لِلرَّجُلِ، وَفِرَاشٌ لِمَرْأَتِهِ، وَالثَّالِثُ لِلضَّيْفِ، وَالرَّابِعُ لِلشَّيْطَانِ». (م/۲۰۸۴)

**ترجمه:** از جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ به او فرمود: «یک رختخواب از آن مرد، و یک رختخواب از آن همسرش، و یک رختخواب برای مهمان، و چهارمی از آن شیطان می باشد».

**باب (۱۸): رختخواب چرمین که داخل آن، ایاف درخت خرما باشد**

۱۳۵۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّمَا كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي يَنَامُ عَلَيْهِ، أَدَمًا حَشَوُهُ لَيْفٌ. (م/۲۰۸۲)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رختخوابی که رسول الله ﷺ بالای آن می خوابید، از چرمی بود که با لیف درخت خرما پر شده بود.

**باب (۱۹): دربارهی اینکه شخص، طوری خود را در لباس پیچد که**

**دستهایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد**

**و همچنین بستن کمر و زانوها با یکدیگر**

۱۳۵۵ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يَأْكُلَ الرَّجُلُ بِشِمَالِهِ، أَوْ يَمْشِيَ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ الصَّمَاءَ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، كَاشِفًا عَنْ فَرْجِهِ. (م/۲۰۹۹)

**ترجمه:** جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ از خوردن با دست چپ، راه رفتن با یک لنگه کفش و از اینکه شخص، طوری خود را در لباس پیچد که دستهایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد و از بستن کمر و زانوها با یکدیگر (که در صورت ازار داشتن) باعث کشف عورت می شود، منع فرمود.

**باب (۲۰): خوابیدن بر پشت و یکی از پاها را بالای**

**دیگری گذاشتن، ممنوع می باشد**

۱۳۵۶ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا يَسْتَلْقِينَ أَحَدُكُمُ ثُمَّ يَضَعُ إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى». (م/۲۰۹۹)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مبادا یکی از شما بر پشت بخوابد و یکی از پاهایش را بالای دیگری بگذارد». (طوری که عورتش آشکار گردد).

### باب (۲۱): دراز کشیدن به پشت و گذاشتن یک پا روی پای دیگر، مباح است

۱۳۵۷ — عَنْ عَبْدِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَمِّهِ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى. (م/۲۱۰۰)

**ترجمه:** از عباد بن تمیم روایت است که عمویش گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله را در مسجد دیدم در حالی که به پشت، دراز کشیده و یکی از پاهایش را روی پای دیگرش، گذاشته بود.

### باب (۲۲): بالا بردن ازار تا نصف ساقها

۱۳۵۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: مَرَرْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَفِي إِزَارِي اسْتِرْحَاءً فَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ ارْفَعْ إِزَارَكَ» فَرَفَعْتُهُ: ثُمَّ قَالَ «زِدْ» فَزِدْتُ، فَمَا زِلْتُ أَتَحَرَّاهَا بَعْدُ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: إِلَى أَيْنَ؟ فَقَالَ: أَنْصَافِ السَّاقَيْنِ. (م/۲۰۸۶)

۱۳۵۸ — ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: از کنار رسول الله صلی الله علیه و آله گذشتم در حالی که ازارم پایین بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عبدالله! ازارت را بلند کن». من بلند کردم. فرمود: «بیشتر از این، بلند کن». باز هم من بلند کردم. و بعد از آن، تلاش می نمودم که این وضعیت را حفظ نمایم. یک نفر پرسید: تا کجا بلند کردی؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: تا نصف ساقها.

### باب (۲۳): مردی که ازارش را متکبرانه، روی زمین بکشد، الله متعال به سوی او نگاه نمی کند

۱۳۵۹ — عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه — وَرَأَى رَجُلًا يَجُرُّ إِزَارَهُ، فَجَعَلَ يَضْرِبُ الْأَرْضَ بِرِجْلِهِ، وَهُوَ أَمِيرٌ عَلَى الْبَحْرَيْنِ — وَهُوَ يَقُولُ: جَاءَ الْأَمِيرُ، جَاءَ الْأَمِيرُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَجُرُّ إِزَارَهُ بَطْرًا». (م/۲۰۸۷)

**ترجمه:** محمد بن زیاد می گوید: ابوهریره رضی الله عنه که امیر بحرین بود، مردی را دید که ازارش را متکبرانه، روی زمین می کشد و پایش را به زمین می زند و می گوید: امیر آمد. امیر آمد.

راوی می گوید: شنیدم که ابوهریره رضی الله عنه (با دیدن این صحنه) گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال به سوی مردی که ازارش را متکبرانه، روی زمین بکشد، نگاه نمی کند».

### باب (۲۴): الله متعال با سه گروه، حرف نمی زند و به سوی آنان، نگاه نمی کند

۱۳۶۰— عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» قَالَ فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَ مَرَّارٍ، قَالَ أَبُو ذَرٍّ: خَابُوا وَخَسِرُوا، مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْمُسْبِلُ إِزَارَهُ وَالْمَنَّانُ، وَالْمُنْفِقُ سِلْعَتَهُ بِالْحَلِفِ الْكَاذِبِ». (م/۱۰۶)

**ترجمه:** از ابوذر رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، الله متعال با سه گروه، حرف نمی زند، به سوی آنان، نگاه نمی کند، آنها را پاک نمی گرداند و دچار عذاب دردناکی می شوند». رسول الله صلی الله علیه و آله این جملات را سه بار، تکرار نمود. ابوذر رضی الله عنه گفت: ناکام شدند و زیان کردند؛ یا رسول الله! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که ازارش را پایین می اندازد، و کسی که می بخشد و منت می گذارد، و کسی که با سوگند دروغین، بازار کالایش را گرم می کند».

### باب (۲۵): کسی که لباسش را متکبرانه، روی زمین بکشد

۱۳۶۱— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الَّذِي يَجْرُ ثِيَابَهُ مِنَ الْخِيَلَاءِ، لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۰۸۵)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، متکبرانه، لباسش را روی زمین بکشد، روز قیامت، الله متعال به سوی او نگاه نمی کند».

### باب (۲۶): روزی، یک مرد دچار غرور و خودپسندی شده بود و متکبرانه، راه می رفت که در زمین، فرو رفت

۱۳۶۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي، قَدْ أَعْجَبَتْهُ جُمَّتُهُ وَبُرْدَاهُ، إِذْ خُسِفَ بِهِ الْأَرْضُ، فَهُوَ يَتَجَلَّجَلُ فِي الْأَرْضِ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ». (م/۲۰۸۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روزی، یک مرد، در حالی که قدم می زد، با نگاه به موهای بلند و لباسهای فاخرش، دچار غرور گردید؛ در این هنگام، زمین او را فرو برد و تا برپا شدن قیامت، در زمین، فرو خواهد رفت».

**باب (۲۷): فرشتگان به خانه‌ای که در آن، سگ و عکس، وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند**

۱۳۶۳— عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَصْبَحَ يَوْمًا وَاجِمًا، فَقَالَتْ مَيْمُونَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ اسْتَنْكَرْتُ هَيْئَتَكَ مُنْذُ الْيَوْمِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ جِبْرِيلَ كَانَ وَعَدَنِي أَنْ يَلْقَانِي اللَّيْلَةَ، فَلَمْ يَلْقَنِي، أَمْ وَاللَّهِ مَا أَخْلَفَنِي» قَالَ فَظَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَهُ ذَلِكَ، عَلَى ذَلِكَ، ثُمَّ وَقَعَ فِي نَفْسِهِ جَرُّ كَلْبٍ تَحْتَ فُسْطَاطٍ لَنَا، فَأَمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ مَاءً فَنَضَحَ مَكَانَهُ، فَلَمَّا أَمْسَى لَقِيَهُ جِبْرِيلُ، فَقَالَ لَهُ: «قَدْ كُنْتَ وَعَدْتَنِي أَنْ تَلْقَانِي الْبَارِحَةَ» قَالَ أَجَلْ، وَلَكِنَّا لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ، فَأَمَرَ بِقَتْلِ الْكِلَابِ، حَتَّى إِنَّهُ يَأْمُرُ بِقَتْلِ كَلْبِ الْحَائِطِ الصَّغِيرِ، وَيَتْرُكُ كَلْبَ الْحَائِطِ الْكَبِيرِ. (م/۲۱۰۵)

**ترجمه:** از ميمونه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روايت است كه روزی، رسول الله ﷺ در حالی صبح نمود كه چهره‌اش گرفته و نگران بود. ميمونه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: يا رسول الله! امروز، چهره‌ات را متغير و دگرگون می‌بینم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «جبریل به من وعده داد كه شب به ملاقات من می‌آید؛ ولی نیامد. سوگند به الله، تاكنون، خلف وعده ننموده است». راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ آن روزش را با نگرانی، سپری نمود. سپس به یادش آمد كه توله سگی زیر پرده وجود دارد. آنگاه دستور داد و آن توله سگ را بیرون كردند. پس از آن، پیامبر اکرم ﷺ با دستش مقداری آب برداشت و در جای آن، پاشید. هنگامی كه شب فرا رسید، جبریل به ملاقات رسول الله ﷺ آمد. پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: «به من وعده داده بودی كه دیشب به ملاقاتم بیایی». جبریل گفت: بله، ولی ما به خانه‌ای كه در آن، سگ و عكس باشد، وارد نمی‌شویم. صبح روز بعد، رسول الله ﷺ دستور داد تا سگها را بكشند؛ تا جایی كه دستور می‌داد تا سگ باغ كوچك را بكشند و سگ باغ بزرگ را بگذارند.

(البته از این حكم، سگ گله‌ی کشاورزی و شكار، استثنا شده است. و نزد بعضی هم حكم كشتن سگها، منسوخ شده است.) مترجم

۱۳۶۴— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ تَمَائِيلُ أَوْ تَصَاوِيرُ». (م/۲۱۰۶)

**ترجمه:** ابو هريره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فرشتگان به خانه‌ای كه در آن عكس و تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند».

**باب (۲۸): فرشتگان به خانه‌ای که در آن، تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند مگر اینکه نقشی بر پارچه باشد**

۱۳۶۵ — عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رضی الله عنه — صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ — أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ»، قَالَ بُسْرٌ: ثُمَّ اشْتَكَى زَيْدٌ بَعْدُ، فَعَدَنَاهُ، فَإِذَا عَلَى بَابِهِ سِتْرٌ فِيهِ صُورَةٌ، قَالَ فَقُلْتُ لِعُبَيْدِ اللَّهِ الْخَوْلَانِيِّ، رَبِيبِ مَيْمُونَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَلَمْ يُخْبِرْنَا زَيْدٌ عَنِ الصُّورِ يَوْمَ الْأَوَّلِ؟ فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: أَلَمْ تَسْمَعْهُ حِينَ قَالَ: «إِلَّا رَقْمًا فِي ثَوْبٍ». (م/۲۱۰۶)

**ترجمه:** بُسر بن سعید از زید بن خالد از ابوطلحه رضی الله عنه صحابی رسول الله ﷺ روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «فرشتگان به خانه‌ای که در آن، تصویر وجود داشته باشد، وارد نمی‌شوند». بُسر می‌گوید: بعد از آن، زید مریض شد و ما به عیادت ایشان رفتیم و دیدیم که بر دروازه‌ی خانه‌ی او پرده‌ای عکس دار آویزان است. من به عبیدالله خولانی؛ دست پرورده‌ی زینب رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ گفتم: آیا زید در گذشته درباره‌ی عکسها برای ما حدیثی بیان نکرد؟! عبیدالله جواب داد: آیا نشیدی که گفت: «مگر اینکه نقشی بر پارچه باشد». (این، اشکالی ندارد.)

**باب (۲۹): کراهیت پرده‌ی عکس دار، و اینکه قطعه قطعه گردید و به بالش، تبدیل شد**

۱۳۶۶ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ سَتَرْتُ سَهْوَةً لِي بِقِرَامٍ فِيهِ تَمَائِيلٌ، فَلَمَّا رَأَاهُ هَتَكَهُ وَتَلَوْنَ وَجْهَهُ وَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الَّذِينَ يُضَاهَوْنَ بِخَلْقِ اللَّهِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقَطَعْنَاهُ فَجَعَلْنَا مِنْهُ وَسَادَةً أَوْ وَسَادَتَيْنِ. (م/۲۱۰۷)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ به خانه‌ی من تشریف آوردند در حالی که من روی یک کمد دیواری، پرده‌ی نازک و عکس داری آویزان نموده بودم. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ پرده را دید، آنرا پاره نمود و چهره‌اش دگرگون گردید و فرمود: «ای عایشه! روز قیامت، نزد الله متعال، سخت‌ترین عذاب را کسانی می‌بینند که آفرینش الله متعال را شبیه سازی می‌کنند».

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ما آن پرده را پاره کردیم و یک یا دو بالش از آن، درست کردیم.

۱۳۶۷— عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ سَفَرٍ، وَقَدْ سَتَرْتُ عَلَى بَابِي دُرُوكًا فِيهِ الْخَيْلُ ذَوَاتُ الْأَجْنَحَةِ، فَأَمَرَنِي فَنَزَعْتُهُ. (م/۲۱۰۷)

عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله از سفری تشریف آورد در حالی که من بر در خانه‌ام پرده‌ای آویزان نموده بودم که عکس اسبهای بال دار بر آن، نقش بسته بود؛ پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من دستور داد و من آن را پایین آوردم.

### باب (۳۰): در مورد متکایی که تصویر داشته باشد

۱۳۶۸— عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْ، فَعَرَفْتُ — أَوْ فَعَرَفْتُ — فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ، فَمَاذَا أَذْنُبْتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَالُ هَذِهِ النُّمْرُقَةِ؟» فَقَالَتْ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ، تَقَعُدُ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدُهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّورِ يُعَذَّبُونَ، وَيُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّورُ لَا تَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ» وَ فِي رَوَايَةٍ: قَالَتْ فَأَخَذَتْهُ فَجَعَلَتْهُ مِرْفَقَتَيْنِ، فَكَانَ يَرْتَفِقُ بِهِمَا فِي الْبَيْتِ. (م/۲۱۰۷)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: متکایی (پشتی) خریدم که دارای تصویر بود. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را دید، کنار در، توقف کرد و وارد خانه نشد. من که آثار ناراحتی را در چهره‌اش دیدم، گفتم: یا رسول الله! نزد الله و پیامبرش توبه می‌کنم؛ چه خطایی مرتکب شده‌ام؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این متکا چیست؟» عرض کردم: یا رسول الله! آن را برای شما خریده‌ام تا روی آن بنشینید و بر آن تکیه زنید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، ترسیم کنندگان این تصاویر عذاب داده خواهند شد. و به آنان گفته می‌شود: آنچه را که آفریده‌اید، زنده کنید». و افزود: «هر خانه‌ای که در آن، تصویر باشد، فرشتگان (رحمت) وارد آن نخواهند شد».

- و در روایتی آمده است که عایشه رضی الله عنها گفت: آنرا دو متکا درست کردم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه به آنها تکیه می‌داد. (چنین به نظر می‌رسد که این روایت، بخشی از روایت قبلی باشد). والله اعلم

(به هر حال، نظر جمهور این است که اگر تصویر زیر دست و پا باشد و مورد اهانت قرار گیرد و روی دیوار و بالا نباشد، اشکالی ندارد). نووی با اختصار

## باب (۳۱): عذاب کسانی که تصویر می کشند در روز قیامت

۱۳۶۹— عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه فَقَالَ: إِنِّي رَجُلٌ أَصَوِّرُ هَذِهِ الصُّوَرِ، فَأُفْتِنِي فِيهَا، فَقَالَ لَهُ: اأَدْنُ مِنِّي، فَدَنَا مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: اأَدْنُ مِنِّي، فَدَنَا حَتَّى وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، قَالَ: أَنْبُتُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ، يَجْعَلُ لَهُ، بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسًا فَتُعَذِّبُهُ فِي جَهَنَّمَ» وَقَالَ: إِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا، فَاصْنَعْ الشَّجَرَ وَمَا لَا نَفْسَ لَهُ. (م/۲۱۱۰)

**ترجمه:** سعید بن ابی الحسن می گوید: مردی نزد ابن عباس رضی الله عنه آمد و گفت: من کسی هستم که این تصویرها را می کشم؛ درباره ی آنها به من فتوا بده. ابن عباس رضی الله عنه به او گفت: نزدیک بیا. آن مرد، مقداری نزدیک آمد. ابن عباس رضی الله عنه دوباره گفت: نزدیک بیا. این بار، آن مرد به اندازه ای نزدیک آمد که ابن عباس رضی الله عنه دستش را بر سر او گذاشت و گفت: آنچه را که از رسول الله ﷺ شنیده ام به اطلاع تو می رسانم؛ شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هر کس، تصویر بکشد، جایش در جهنم است و در مقابل هر تصویری که می کشد، یک موجود زنده، آفریده می شود و آن موجود زنده او را در جهنم، عذاب می دهد». آنگاه، ابن عباس رضی الله عنه به آن مرد گفت: اگر حتماً می خواهی تصویر بکشی، تصاویر درخت و غیر جاندار رسم کن.

## باب (۳۲): سخت گیری بر کسانی که تصویر می کشند

۱۳۷۰— عَنْ أَبِي زُرْعَةَ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي دَارِ مَرْوَانَ فَرَأَى فِيهَا تَصَاوِيرَ، فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ خَلْقًا كَخَلْقِي؟ فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً».

(م/۲۱۱۱)

**ترجمه:** ابوزرعه می گوید: همراه ابوهریره رضی الله عنه وارد منزل مروان شدم. او در آنجا، تصاویری دید و گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می گفت: «الله متعال می فرماید: چه کسی ستمکارتر از فردی است که تلاش می کند تا مانند آفرینش من بیافریند؛ پس مورچه ای یا دانه ای گندم و یا دانه ای جو بیافریند». (از آنجایی که توانایی آفریدن چیزی را ندارد، پس با تصویر کشیدن، خودش را به عنوان خالق و آفریننده معرفی نکند).

### باب (۳۳): ممنوعیت در دست نمودن انگشتر طلائی و نوشیدن در ظرف نقره‌ای و پوشیدن لباسهای ابریشمی و دیباج (نوعی ابریشم نفیس)

۱۳۷۱— عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعٍ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ، أَمَرَنَا بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ، أَوْ الْمُقْسَمِ، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي، وَإِفْشَاءِ السَّلَامِ، وَنَهَانَا عَنْ خَوَاتِيمَ — أَوْ: عَنْ تَخْتُمَ — بِالذَّهَبِ، وَعَنْ شُرْبِ بِالْفِضَّةِ، وَعَنْ الْمَيَّائِرِ، وَعَنْ الْقَسِيِّ، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالْإِسْتَبْرَقِ وَالذِّيَّاجِ. (م/۲۰۶۶)

**ترجمه:** براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ ما را به انجام هفت کار، امر فرمود و از انجام هفت کار دیگر، منع کرد. آنچه ما را به آن، امر کرد، عبارتند از: (۱) عیادت مریض (۲) تشییع جنازه (۳) جواب دادن عطسه (۴) عمل به سوگند و عهد یا اجابت کسی که سوگند یاد می کند (۵) کمک و یاری به مظلوم (۶) قبول دعوت (۷) گسترش دادن سلام.

و کارهایی که از آنها منع کرد، عبارتند از: (۱) در دست نمودن انگشتر طلا (۲) نوشیدن در ظروف نقره‌ای (۳) استعمال کردن زین و پالان ابریشمی (۴) استفاده از قسی (نوعی لباس که ابریشم در آن بکار رفته است) (۵) استفاده از لباس ابریشمی (۶) استفاده از استبرق (پارچه‌ای ابریشمی و کلفت). (۷) استفاده از دیباج (نوعی پارچه‌ای ابریشمی).

### باب (۳۴): انداختن انگشتر طلائی

۱۳۷۲— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ فِي يَدِ رَجُلٍ، فَزَعَهُ فَطَرَحَهُ وَقَالَ: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ مِنْ نَارٍ فَيَجْعَلُهَا فِي يَدِهِ». فَقِيلَ لِلرَّجُلِ، بَعْدَ مَا ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خُذْ خَاتَمَكَ انْتَفِعْ بِهِ، قَالَ: لَا، وَاللَّهِ لَا أَخُذُهُ أَبَدًا، وَقَدْ طَرَحَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۰۹۰)

**ترجمه:** عبدالله بن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ انگشتری طلائی در دست یک مرد دید؛ پس آنرا بیرون آورد و دور انداخت و فرمود: «یکی از شما، آتش پاره‌ای را قصد می نماید و آنرا در دستش می کند». بعد از اینکه رسول الله ﷺ تشریف برد، مردم به آن شخص گفتند: انگشترت را بردار و از آن، استفاده کن. آن مرد گفت: نه، سوگند به الله، انگشتری را که رسول الله ﷺ انداخته است، من هرگز آنرا بر نمی دارم.



۱۳۷۳— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اصْطَنَعَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، فَكَانَ يَجْعَلُ فَصَّهُ فِي بَاطِنِ كَفِّهِ إِذَا لَبَسَهُ فَصَّنَعَ النَّاسُ، ثُمَّ إِنَّهُ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَتَزَعَهُ فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ أَلْبَسُ هَذَا الْخَاتِمَ وَأَجْعَلُ فَصَّهُ مِنْ دَاخِلٍ» فَرَمَى بِهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَاللَّهِ لَا أَلْبَسُهُ أَبَدًا» فَتَبَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ. (م/۲۰۹۱)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ یک انگشتر طلائی (قبل از تحریم) ساخت و هر گاه آنرا در دست می نمود، نگینش را به سوی داخل کف دستش قرار می داد. بدنبال آن، مردم هم برای خودشان، انگشتر طلا ساختند. بعد از آن، روزی، رسول الله ﷺ بالای منبر نشست و انگشتر را از دستش، بیرون آورد و دور انداخت و فرمود: «من این انگشتری را در دست می نمودم و نگینش را از داخل، قرار می دادم؛ سوگند به الله که هرگز آنرا در دست نمی کنم». مردم نیز با دیدن این صحنه، انگشترهایشان را انداختند.

### باب (۳۵): نبی اکرم ﷺ یک انگشتر نقره‌ای در دست نمود که محمد رسول الله بر آن حک شده بود و خلفای بعد از او نیز همان انگشتر را در دست نمودند

۱۳۷۴— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: اتَّخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمًا مِنْ وَرَقٍ فَكَانَ فِي يَدِهِ، ثُمَّ كَانَ فِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ كَانَ فِي يَدِ عُمَرَ، ثُمَّ كَانَ فِي يَدِ عُثْمَانَ، حَتَّى وَقَعَ مِنْهُ فِي بَيْتِ أَرِيَسٍ، نَقْشُهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. (م/۲۰۹۱)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ یک انگشتر نقره‌ای ساخت و در دست ایشان بود. بعد از ایشان، در دست ابوبکر رضی الله عنه؛ سپس در دست عمر رضی الله عنه؛ و بعد از آن، در دست عثمان رضی الله عنه بود؛ تا اینکه از دست عثمان رضی الله عنه در چاه اریس (چاهی در نزدیکی قبا در مدینه) افتاد. قابل یادآوری است که روی این انگشتر، محمد رسول الله، حک شده بود.

۱۳۷۵— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشَ فِيهِ — مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ — وَقَالَ لِلنَّاسِ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشْتُ فِيهِ — مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ — فَلَا يَنْقُشُ أَحَدٌ عَلَى نَقْشِهِ». (م/۲۰۹۲)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ انگشتری نقره‌ای، ساخت و بر آن لفظ «محمد رسول الله» را حک نمود و فرمود: «من انگشتری نقره‌ای ساختم و بر آن، لفظ «محمد رسول الله» را حک نمودم؛ لذا هیچ کس نباید نقشی مانند نقش انگشتر من بسازد».

۱۳۷۶— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى كِسْرَى وَفَيْصَرَ وَالنَّجَاشِيِّ، فَقِيلَ: إِنَّهُمْ لَا يَقْبَلُونَ كِتَابًا إِلَّا بِخَاتِمٍ، فَصَاغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمًا حَلَقَةً فِضَّةً، وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. (م/۲۰۹۲)

**ترجمه:** انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ تصمیم گرفت تا برای پادشاه ایران، پادشاه روم و پادشاه حبشه، نامه بنویسد. مردم گفتند: آنان هیچ نامه‌ای را بدون مهر نمی‌پذیرند. اینجا بود که نبی اکرم ﷺ یک انگشتر نقره‌ای ساخت و محمد رسول الله را بر آن، حک نمود.

### باب (۳۶): درباره‌ی انگشتر نقره‌ای که نگینش عقیق

#### حبشه باشد و در دست راست نمودن

۱۳۷۷— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَبَسَ خَاتَمَ فِضَّةٍ فِي يَمِينِهِ، فِيهِ فَصٌّ حَبَشِيٌّ، كَانَ يَجْعَلُ فَصَّهُ مِمَّا يَلِي كَفَّهُ. (م/۲۰۹۴)

**ترجمه:** انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ یک انگشتر نقره‌ای که نگین آن از عقیق حبشه بود، در دست راستش نموده بود و نگینش را به سوی کف دستش قرار می‌داد.

### باب (۳۷): انگشتر در انگشت کوچک دست چپ

۱۳۷۸— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ، خَاتِمُ النَّبِيِّ ﷺ فِي هَذِهِ، وَأَشَارَ إِلَى الْخِنْصَرِ مِنْ يَدِهِ الْيُسْرَى. (م/۲۰۹۵)

**ترجمه:** از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که با اشاره به انگشت کوچک دست چپش گفت: انگشتر نبی اکرم ﷺ در این انگشت بود.

### باب (۳۸): انگشتر نباید در انگشت میانی و سبابه باشد

۱۳۷۹— عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتَخَتَّمَ فِي إِصْبَعِي هَذِهِ أَوْ هَذِهِ، قَالَ: فَأَوْمَأَ إِلَى الْوُسْطَى وَالَّتِي تَلِيهَا. (م/۲۰۷۸)

**ترجمه:** از علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که با اشاره به انگشت میانی و سبابه‌اش گفت: رسول الله ﷺ مرا از استفاده‌ی انگشتر در این انگشت و این انگشت، منع فرمود.

**باب (۳۹): درباره‌ی کفش پوشیدن و تهیه‌ی کفش زیاد**

۱۳۸۰ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي غَزْوَةِ غَزَوَاتِهَا: «اسْتَكْثِرُوا مِنَ النَّعَالِ، فَإِنَّ الرَّجُلَ لَا يَزَالُ رَاكِبًا مَا انْتَعَلَ». (م/۲۰۹۶)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ در یکی از غزواتی که ما همراهش بودیم، فرمود: «کفش های زیادی، تهیه نمایید؛ زیرا شخص تا زمانی که کفش پوشیده باشد، در حکم کسی است که بر مرکبی، سوار است».

**باب (۴۰): کفش پوشیدن از راست، آغاز شود و بیرون آوردن از چپ**

۱۳۸۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيُمْنَى وَإِذَا خَلَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشِّمَالِ، وَلْيُنْعِلْهُمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيَخْلَعْهُمَا جَمِيعًا». (م/۲۰۹۷)

۱۳۸۱ — ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر گاه، یکی از شما خواست کفش بپوشد، از سمت راست، آغاز نماید. و هر گاه، خواست کفشهایش را بیرون کند، از سمت چپ، آغاز کند. و یا هر دو کفش را بپوشد و یا هر دو را بیرون بیاورد».

**باب (۴۱): ممنوعیت راه رفتن با یک لنگ کفش**

۱۳۸۱ م — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَمْشِي أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، لِيُنْعِلْهُمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيَخْلَعْهُمَا جَمِيعًا». (م/۲۰۹۷)

**ترجمه:** از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما با یک لنگ کفش، راه نرود؛ یا هر دو کفش را بپوشد و یا هر دو را بیرون بیاورد».

**باب (۴۲): ممنوعیت تراشیدن بخشی از موی****سر و ترک کردن بخشی دیگر**

۱۳۸۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْقَزَعِ، قَالَ: قُلْتُ لِنَافِعٍ: وَمَا الْقَزَعُ؟ قَالَ: يُحْلَقُ بَعْضُ رَأْسِ الصَّبِيِّ وَيُتْرَكُ بَعْضٌ. (م/۲۱۲۰)

**ترجمه:** از ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که رسول الله ﷺ از قزع، منع فرمود. راوی از نافع می گوید: به نافع گفتم: قزع چیست؟ گفت: این است که قسمتی از موهای سر کودک، تراشیده و قسمتی دیگر، ترک شود.

## باب (۴۳): ممنوعیت پیوند مو برای زنان

۱۳۸۳— عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةً إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي ابْنَةً عُرِيًّا، أَصَابَتْهَا حَصْبَةٌ فَتَمَرَّقَ شَعْرُهَا، أَفَأَصِلُّهُ؟ فَقَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ». (م/۲۱۲۲)

**ترجمه:** اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه می گوید: زنی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! من دخترکی دارم که می خواهد عروس شود؛ اما دچار تب حصبه شده و موهایش ریخته است؛ آیا می توانم موهایش را پیوند بزنم (و موی مصنوعی برایش بگذارم)؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «الله متعال زنی را که پیوند می زند و زنی را که درخواست پیوند می کند، لعنت کرده است».

## باب (۴۴): ممنوعیت پیوند هر چیز برای زنان (بجای مو)

۱۳۸۴— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: زَجَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تَصِلَ الْمَرْأَةُ بِرَأْسِهَا شَيْئًا. (م/۲۱۲۶)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ زن را از پیوند زدن و گذاشتن چیزی (غیر از مو مثل کلاه گیس و غیره) بر سرش، منع فرمود.

۱۳۸۵— عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ رضی الله عنه عَامَ حَجٍّ، وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ — وَتَنَاولَ قُصَّةً مِنْ شَعَرٍ كَانَتْ فِي يَدِ حَرَسِيٍّ — يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَيْنَ عُلَمَاؤُكُمْ؟ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هَذِهِ، وَيَقُولُ «إِنَّمَا هَلَكَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ حِينَ اتَّخَذَ هَذِهِ نِسَاؤُهُمْ». (م/۲۱۲۷)

**ترجمه:** حمید بن عبدالرحمن بن عوف می گوید: شنیدم که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه بالای منبر در سالی که حج نمود در حالی که یک مشت موی را که در دست نگهبان امیر بود، به دست گرفت و گفت: ای اهل مدینه! علمای شما کجا هستند؟ شنیدم که رسول الله ﷺ از این کار، منع می نمود و می فرمود: «بنی اسرائیل زمانی هلاک شدند که زنان آنان، این کار (پیوند مو) را انجام دادند».

### باب (۴۵): نفرین خال کوبها و کسانی که میان دندانهایشان، فاصله ایجاد می کنند

۱۳۸۶— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ، وَالنَّامِصَاتِ وَالْمُتَمَصِّصَاتِ، وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ الْمُغَيَّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ، قَالَ فَبَلَغَ ذَلِكَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي أَسَدٍ، يُقَالُ لَهَا: أُمُّ يَعْقُوبَ، وَكَانَتْ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَأَتَتْهُ فَقَالَتْ: مَا حَدِيثُ بَلْغَنِي عَنْكَ أَنَّكَ لَعَنْتَ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ وَالْمُتَمَصِّصَاتِ وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ الْمُغَيَّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَمَا لِي لَا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: لَقَدْ قَرَأْتُ مَا بَيْنَ لَوْحِي الْمُصْحَفِ فَمَا وَجَدْتُهُ، فَقَالَ: لَئِنْ كُنْتُ قَرَأْتِيهِ لَقَدْ وَجَدْتِيهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: فَإِنِّي أَرَى شَيْئًا مِنْ هَذَا عَلَى امْرَأَتِكَ الْآنَ؟ قَالَ: أَذْهَبِي فَأَنْظُرِي، قَالَ: فَدَخَلَتْ عَلَى امْرَأَةِ عَبْدِ اللَّهِ فَلَمْ تَرَ شَيْئًا، فَجَاءَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا، فَقَالَ: أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ نُجَامِعْهَا. (م/۲۱۲۵)

**ترجمه:** از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: لعنت الله متعال، زنان خال کوب و زنانی را که خواهان خال کوبی هستند، همچنین زنانی را که موی صورت می گیرند و زنانی را که موی صورتشان گرفته می شود و زنانی را که در میان دندانهای پیشین شان برای زیبایی، فاصله ایجاد می کنند و اینگونه آفرینش الهی را تغییر می دهند، لعنت کرده است.

این سخن ابن مسعود رضی الله عنه به گوش زنی از بنی اسد بنام ام یعقوب که قرآن تلاوت می نمود، رسید. او با شنیدن این سخن، نزد ابن مسعود رضی الله عنه آمد و گفت: این چه سخنی است که از شما به من رسیده است که شما زنان خال کوب و زنانی را که خواهان خال کوبی هستند و زنانی را که موی صورت می گیرند و زنانی را که موی صورتشان گرفته می شود و زنانی را که میان دندانهای پیشین شان برای زیبایی، فاصله ایجاد می کنند و اینگونه آفرینش الهی را تغییر می دهند، لعنت می کنید؟ عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: چرا کسانی را که رسول الله ﷺ لعنت نموده است، من لعنت نکنم؟ حال آنکه این مطلب، در قرآن کریم نیز آمده است.

آن زن گفت: من تمام قرآن را تلاوت کرده‌ام؛ چنین مطلبی نیافتم. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: اگر شما قرآن را تلاوت می‌کردید، این مطلب را می‌یافتید؛ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا ءَاتَكُمْ الرَّسُولُ فَاُخَذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] (آنچه را که پیامبر شما را بدان دستور داد، بگیرید؛ و از آنچه که شما را منع نمود، باز بپایید).

آن زن گفت: من هم اکنون بعضی از این چیزها را در همسرت مشاهده می‌کنم. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: برو نگاه کن. راوی می‌گوید: آن زن نزد همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه رفت و چیزی از این امور، مشاهده نکرد. پس آمد و گفت: چیزی ندیدم. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: اگر این کارها را انجام می‌داد، با او زندگی نمی‌کردیم.

### باب (۴۶): درباره‌ی کسی که خود را سیر وانمود می‌کند حال آنکه اینگونه نباشد

۱۳۸۷— عَنْ أَسْمَاءَ رضی الله عنها قَالَتْ: جَاءَتْ امْرَأَةً إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَتْ: إِنَّ لِي ضَرَّةً، فَهَلْ عَلَى جُنَاحٍ أَنْ أُتَشَبَّعَ مِنْ مَالِ زَوْجِي بِمَا لَمْ يُعْطِنِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ، كَلَابِسُ ثَوْبِي زُورٍ». (م/۲۱۳۰)

**ترجمه:** اسماء رضی الله عنها می‌گوید: زنی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: من هوویی دارم؛ اگر نزد او چنین وانمود کنم که شوهرم به من چیزهای بیشتری می‌دهد، آیا گناهکار می‌شوم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس، اینگونه وانمود کند که به او چیزی داده شده است در حالی که چنین نباشد، مانند کسی است که پیراهن و شلوار دروغین به تن کرده باشد».

### باب (۴۷): در مورد زنانی که به ظاهر، پوشیده اما در واقع، لخت و عریان هستند

۱۳۸۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «صِنْفَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا: قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطُ كَاذِبَاتِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَّاتٌ، مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ، رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ، لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ، وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا». (م/۲۱۲۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دو گروه از جهنمیان هستند که من آنها را ندیده‌ام: (۱) گروهی که تازیانه‌هایی مانند دم گاو بدست دارند و مردم را با آنها، کتک می‌زنند. (۲) زنانی که به ظاهر، لباس پوشیده‌اند اما درواقع، لخت و عریان هستند؛ مردان را شیفته‌ی خود می‌کنند و خود نیز شیفته‌ی مردان هستند؛ سرهایشان مانند کوهان کج شتران بُختی است؛ اینها وارد بهشت نمی‌شوند و بوی بهشت هم به مشام آنان نمی‌رسد؛ حال آنکه بوی بهشت از فاصله‌ی بسیار زیاد به مشام می‌رسد».

#### باب (۴۸): درباره‌ی کندن قلاده‌ها از گردن حیوانات

۱۳۸۹ — عَنْ أَبِي بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ أَصْفَارِهِ، قَالَ: فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَسُولًا — قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ — وَالنَّاسُ فِي مَبِيتِهِمْ: «لَا يَتَّقِينَ فِي رَقَبَةٍ بَعِيرٍ قِلَادَةً مِنْ وَتَرٍ، أَوْ قِلَادَةً، إِلَّا قُطِعَتْ» قَالَ مَالِكٌ: أُرَى ذَلِكَ مِنَ الْعَيْنِ. (م/۲۱۱۵)

**ترجمه:** ابو بشیر انصاری رضی الله عنه می گوید: من در یکی از سفرها، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را فرستاد - عبدالله بن ابی بکر رضی الله عنه (یکی از راویان) می گوید: فکر کنم که ابوبشیر گفت - در حالی که مردم در محل استراحت خود بودند و اعلام نمود که: «هر قلاده‌ای از زه کمان یا هیچ قلاده‌ای بر گردن هیچ شتری باقی نماند مگر اینکه کنده شود».

مالک (یکی از راویان) می گوید: من فکر می‌کنم که هدف نبی اکرم صلی الله علیه و آله قلاده‌هایی بود که به خاطر چشم زخم به گردن شتران، آویزان می‌کردند. (یعنی این قلاده‌ها باید کنده شوند).

#### باب (۴۹): در مورد زنگها و اینکه فرشتگان با کسانی که

##### سگ و زنگ با خود داشته باشند همراه نمی‌شوند

۱۳۹۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَصْحَبُ الْمَلَأِكَةُ رُفْقَةً فِيهَا كَلْبٌ وَلَا جَرَسٌ». (م/۲۱۱۳)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشتگان با جمعی که سگ و زنگوله همراه خود داشته باشند، همراه نمی‌شوند».

۱۳۹۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْجَرَسُ مَزَامِيرُ الشَّيْطَانِ».

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زنگ، صدای شیطان است».

#### باب (۵۰): ممنوعیت نشان کردن و داغ نمودن چهره‌ی حیوانات

۱۳۹۲— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الضَّرْبِ فِي الْوَجْهِ، وَعَنِ الْوَسْمِ فِي الْوَجْهِ. (م/۲۱۱۶)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از زدن به صورت و داغ کردن صورت، منع فرمود.

۱۳۹۳— عَنْ نَاعِمِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: وَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِمَارًا مَوْسُومَ الْوَجْهِ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ، قَالَ: فَوَاللَّهِ لَا أَسِمُّهُ إِلَّا فِي أَقْصَى شَيْءٍ مِنَ الْوَجْهِ، فَأَمَرَ بِحِمَارٍ لَهُ فَكُوِيَ فِي جَاعِرَتَيْهِ، فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ كُوِيَ الْجَاعِرَتَيْنِ. (م/۲۱۱۸)

**ترجمه:** ناعم ابی عبدالله مولای ام سلمه رضی الله عنها می گوید: شنیدم که ابن عباس رضی الله عنه می گفت: رسول الله ﷺ الاغی را دید که صورتش را داغ کرده بودند؛ پیامبر اکرم ﷺ این کار را نپسندید. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: سوگند به الله که من دورترین نقطه از صورت را داغ می کنم. راوی می گوید: ابن عباس رضی الله عنه دستور داد تا لبه‌ی کفل‌های الاغش را نشان کنند و اینگونه او نخستین کسی بود که لبه‌ی کفلها را داغ نمود.

#### باب (۵۱): داغ کردن گوشهای گوسفندان

۱۳۹۴— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَرِيدًا وَهُوَ يَسِمُ غَنَمًا — قَالَ أَحْسِبُهُ قَالَ — فِي آذَانِهَا. (م/۲۱۱۹)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: ما نزد رسول الله ﷺ رفتیم؛ ایشان در آغل شتران بود و مشغول داغ کردن - راوی می گوید: فکر می کنم گفت: - گوش گوسفندان بود.



## باب (۵۲): درباره‌ی نشان کردن شتران

۱۳۹۵— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا وَلَدَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ لِي: يَا أَنَسُ انْظُرْ هَذَا الْغُلَامَ، فَلَا يُصِيبَنَّ شَيْئًا حَتَّى تَعْدُو بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يُحَنِّكُهُ، قَالَ فَعَدَوْتُ فَإِذَا هُوَ فِي الْحَائِطِ، وَعَلَيْهِ حَمِيصَةٌ جَوْنِيَّةٌ، وَهُوَ يَسِمُ الظَّهْرَ الَّذِي قَدِمَ عَلَيْهِ فِي الْفَتْحِ.  
(م/۲۱۱۹)

۱۳۹۵- انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هنگامی که ام سلیم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وضع حمل نمود، به من گفت: مواظب باش که این کودک را چیزی ندهند تا صبح، او را برای تحنیک (مالیدن خرما یا چیز دیگری به کام) نزد نبی اکرم ﷺ ببری. انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: صبح نزد رسول الله ﷺ رفتم؛ ایشان که چادری جونی و منقشی به تن داشت، شترانی را که از فتح مکه آورده بودند، داغ می نمود.

## ۴۳- کتاب آداب

**باب (۱):** درباره‌ی این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اسم مرا بعنوان اسم، انتخاب کنید؛ ولی از کنیه‌ی من (ابوالقاسم) استفاده نکنید

۱۳۹۶- عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: نَادَى رَجُلٌ رَجُلًا بِالْبَقِيعِ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَأَلْتَفَتَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَمْ أَعْنِكَ، إِنَّمَا دَعَوْتُ فُلَانًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي وَلَا تَكْنُوْا بِكُنْيَتِي». (م/۲۱۳۳)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می‌گوید: مردی، شخص دیگری را در بقیع، صدا زد و گفت: ای ابوالقاسم! رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی او نگاه کرد. آن مرد گفت: یا رسول الله! منظورم شما نبودید؛ من فلانی را صدا زدم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اسم مرا به عنوان اسم، انتخاب کنید ولی از کنیه‌ی من (ابوالقاسم) استفاده نکنید».

**باب (۲):** انتخاب نمودن نام محمد برای فرزندان

۱۳۹۷- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِّنَّا غُلَامٌ، فَسَمَّاهُ مُحَمَّدًا، فَقَالَ لَهُ قَوْمُهُ: لَا نَدْعُكَ تُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَأَنْطَلَقَ بِابْنِهِ حَامِلُهُ عَلَى ظَهْرِهِ، فَأَتَى بِهِ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وُلِدَ لِي غُلَامٌ، فَسَمَّيْتُهُ مُحَمَّدًا، فَقَالَ لِي قَوْمِي: لَا نَدْعُكَ تُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي وَلَا تَكْنُوْا بِكُنْيَتِي، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ، أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ». (م/۲۱۳۳)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه می‌گوید: یکی از ما (انصار) صاحب فرزندی شد و او را محمد، نام گذاشت. خویشاوندانش به او گفتند: به تو اجازه نمی‌دهیم تا نام رسول الله صلی الله علیه و آله را برای فرزندت انتخاب کنی. آن مرد، فرزندش را به دوش گرفت و او را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برد و گفت: یا رسول الله! من صاحب فرزندی شدم و او را محمد، نام نهادم؛ خویشاوندانم به من گفتند: به تو اجازه نمی‌دهیم تا نام رسول الله صلی الله علیه و آله را انتخاب کنی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اسم مرا به عنوان اسم، انتخاب کنید؛ ولی از کنیه‌ی من (ابوالقاسم) استفاده نکنید؛ زیرا من قاسم هستم و میان شما (عطاها و بخشش‌ها) را تقسیم می‌کنم».

**باب (۳): محبوبترین اسمها نزد الله متعال، عبدالله و عبدالرحمن هستند**

۱۳۹۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَحَبَّ أَسْمَائِكُمْ إِلَى اللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ». (م/۲۱۳۲)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «محبوبترین اسمهای شما نزد الله متعال، عبدالله و عبدالرحمن هستند».

**باب (۴): انتخاب اسم عبدالرحمن برای فرزند**

۱۳۹۹ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِّنَّا غُلَامٌ، فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقُلْنَا: لَا تَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ، وَلَا تُنْعِمُكَ عَيْنًا، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «أَسْمِ ابْنَكَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ». (م/۲۱۳۳)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه می گوید: مردی از ما (انصار) صاحب فرزندى شد و او را قاسم، نام نهاد. ما گفتیم: کنیه‌ی تو را ابوالقاسم نمی‌گذاریم و بدینوسیله تو را شاد نمی‌گردانیم. آن مرد، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «اسم فرزندت را عبدالرحمن بگذار».

**باب (۵): انتخاب اسم عبدالله برای فرزند و دست کشیدن بر سرش و دعا کردن برای او**

۱۴۰۰ — عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ وَفَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُمَا قَالَا: خَرَجَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ، حِينَ هَاجَرَتْ، وَهِيَ حُبْلَى بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، فَقَدِمَتْ قُبَاءً، فَتَفَسَّتْ بِعَبْدِ اللَّهِ بِقُبَاءَ، ثُمَّ خَرَجَتْ حِينَ تُفَسَّتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيُحَنِّكَهُ، فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا فَوَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ قَالَ قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَكَّنَّا سَاعَةً نَلْتَمِسُهَا قَبْلَ أَنْ نَجِدَهَا، فَمَضَعَهَا، ثُمَّ بَصَقَهَا فِي فِيهِ، فَإِنْ أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ بَطْنُهُ لَرِيقِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَتْ أَسْمَاءُ: ثُمَّ مَسَحَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَسَمَّاهُ عَبْدَ اللَّهِ، ثُمَّ جَاءَ، وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ أَوْ ثَمَانٍ، لِيُبَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَأَمَرَهُ بِذَلِكَ الزُّبَيْرُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَاهُ مُقْبِلًا إِلَيْهِ، ثُمَّ بَايَعَهُ.

**ترجمه:** از عروه بن زبیر و فاطمه دختر منذر بن زبیر روایت است که: اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام هجرت (از مکه به مدینه) باردار بود و عبدالله بن زبیر رضی الله عنه را در شکم داشت. پس به قبا آمد و در آنجا، وضع حمل نمود و عبدالله به دنیا آمد. بعد از وضع حمل، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت تا عبدالله را تحنیک (گذاشتن خرما یا چیزی دیگر در کام کودک) نماید؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را برداشت و در آغوش گرفت و خرمایی خواست. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ساعتی، به دنبال خرما می‌گشتیم. آنگاه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خرما را جوید و در دهانش، آب دهان انداخت. اینگونه اولین چیزی که وارد شکم عبد الله شد، آب دهان رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

اسماء رضی الله عنها می‌گوید: آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله بر بدن او دست کشید و برایش دعای خیر نمود و او را عبد الله، نام نهاد. بعد از آن، عبد الله هفت یا هشت ساله بود که به دستور زبیر رضی الله عنه آمد تا با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت نماید. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را دید که به طرفش می‌آید، تبسم نمود و با او بیعت کرد.

۱۴۰۱ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ ابْنُ لَأْبَى طَلْحَةَ يَشْتَكِي، فَخَرَجَ أَبُو طَلْحَةَ، فَقُبِضَ الصَّبِيُّ، فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو طَلْحَةَ قَالَ: مَا فَعَلَ ابْنِي؟ قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: هُوَ أَسْكَنُ مِمَّا كَانَ، فَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ الْعِشَاءَ فَتَعَشَّى، ثُمَّ أَصَابَ مِنْهَا، فَلَمَّا فَرَغَ قَالَتْ: وَارُوا الصَّبِيَّ، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبُو طَلْحَةَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: «أَعْرَسْتُمُ اللَّيْلَةَ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمَا» فَوَلَدَتْ غُلَامًا، فَقَالَ لِي أَبُو طَلْحَةَ: احْمِلْهُ حَتَّى تَأْتِيَ بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَأَتَى بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَبَعَثَتْ مَعَهُ بَتَمَرَاتٍ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «أَمَعَهُ شَيْءٌ؟» قَالُوا: نَعَمْ، تَمَرَاتٌ، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَمَضَعَهَا، ثُمَّ أَخَذَهَا مِنْ فِيهِ، فَجَعَلَهَا فِي فِي الصَّبِيِّ، ثُمَّ حَنَّكَهُ، وَسَمَّاهُ عَبْدَ اللَّهِ. (م/۲۱۴۴)

**ترجمه:** از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: فرزند ابو طلحه رضی الله عنه بیمار شد. ابوطلحه رضی الله عنه از منزل، بیرون رفت و در غیاب او، فرزندش فوت نمود. هنگامی که ابو طلحه رضی الله عنه بازگشت، گفت: حال پسرم چطور است؟ ام سلیم رضی الله عنها (همسرش) گفت: از هر وقت دیگر، آرامش بیشتری دارد. آنگاه، شام آورد و ابو طلحه رضی الله عنه شام خورد و پس از آن، با همسرش، همبستر شد. بعد از فراغت، همسرش گفت: کودک را دفن کنید. صبح روز

بعد، ابو طلحه رضی الله عنه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا دیشب، همبستر شدید؟» ابو طلحه رضی الله عنه گفت: بلی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بار الها به آنها برکت، عنایت کن». پس از آن، ام سلیم رضی الله عنها پسری به دنیا آورد.

انس رضی الله عنه می گوید: ابو طلحه رضی الله عنه به من گفت: او را بردار و نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله ببر، و چند خرما نیز همراه او فرستاد. من آن نوزاد را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بردم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را برداشت و فرمود: «آیا چیزی همراه او وجود دارد؟» مردم گفتند: بله، چند خرما همراه او هست. نبی اکرم صلی الله علیه و آله خرماها را برداشت و جوید و از دهانش بیرون آورد و در دهان کودک گذاشت و اینگونه او را تحنیک نمود و عبدالله، نام نهاد.

### باب (۶): انتخاب اسم‌های پیامبران و صالحان

۱۴۰۲ — عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ نَجْرَانَ سَأَلُونِي، فَقَالُوا: إِنَّكُمْ تَقْرَءُونَ ﴿يَتَّخَذَ هَرُونَ﴾ [مریم: ۲۸] وَمُوسَى قَبْلَ عِيسَى بِكَذًا وَكَذًا، فَلَمَّا قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَمُّونَ بِأَنْبِيَائِهِمْ وَالصَّالِحِينَ قَبْلَهُمْ». (م/۲۱۳۵)

**ترجمه:** مغیره بن شعبه رضی الله عنه می گوید: هنگامی که به نجران رفتم، اهل نجران به من گفتند: شما در قرآن (درباره ی مریم) می خوانید ﴿يَتَّخَذَ هَرُونَ﴾ [مریم: ۲۸] (ای خواهر هارون!) حال آنکه موسی (و برادرش هارون) سالها، قبل از عیسی بوده اند؟ (پس چگونه شما مادر عیسی را خواهر هارون می نامید؟) مغیره رضی الله عنه می گوید: هنگامی که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم، از ایشان در این باره پرسیدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان، نام‌های پیامبران و نیکوکاران قبل از خودشان را به عنوان نام، انتخاب می نمودند». (لذا این هارون که خواهرش مریم بوده غیر از هارون برادر موسی است.)

### باب (۷): انتخاب نام ابراهیم برای فرزند

۱۴۰۳ — عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: وَلِدَ لِي غُلَامٌ، فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ، وَحَنَكُهُ بِتَمْرَةٍ. (م/۲۱۴۵)

**ترجمه:** ابوموسی رضی الله عنه می گوید: صاحب فرزند پسری شدم و او را نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آوردم. رسول الله صلی الله علیه و آله او را ابراهیم نامید و خرمایی جوید و به کامش مالید.

### باب (۸): انتخاب اسم مندر برای فرزند

۱۴۰۴ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى بِالْمُنْذِرِ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ وُلِدَ، فَوَضَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَخْذِهِ، وَأَبُو أُسَيْدٍ جَالِسٌ، فَلَهِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِشَيْءٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَمَرَ أَبُو أُسَيْدٍ بَابْنِهِ فَاحْتَمَلَ مِنْ عَلَى فَخْذِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَقْبَلُوهُ، فَاسْتَفَاقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَيْنَ الصَّبِيُّ؟» فَقَالَ أَبُو أُسَيْدٍ، أَقْلَبْنَاهُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «مَا اسْمُهُ؟» قَالَ: فُلَانٌ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ اسْمُهُ الْمُنْذِرُ» فَسَمَّاهُ، يَوْمَئِذٍ الْمُنْذِرَ. (م/۲۱۴۹)

**ترجمه:** سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: هنگامی که مندر بن ابی اسید بدنيا آمد، او را نزد رسول الله ﷺ آوردند. پیامبر اکرم ﷺ او را بر زانویش نهاد. قابل یادآوری است که ابواسید نیز همانجا نشسته بود. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ با چیزی که جلوی او بود، سرگرم شد. در این اثنا، ابواسید دستور داد که فرزندش را از بالای زانوی پیامبر اکرم ﷺ برداشتن و (به خانه) برگردانند. هنگامی که رسول الله ﷺ متوجه شد، فرمود: «کودک کجاست؟» ابواسید گفت: یا رسول الله! او را (به خانه) برگردانیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «نامش کیست؟» ابواسید گفت: یا رسول الله! فلانی. نبی اکرم ﷺ فرمود: «نه، بلکه اسمش مندر است». اینگونه پیامبر اکرم ﷺ در آنروز او را مندر نامید.

### باب (۹): تغییر دادن یک نام به نام بهتر

۱۴۰۵ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّ ابْنَةَ لِعُمَرَ كَانَتْ يُقَالُ لَهَا عَاصِيَةُ، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَمِيلَةَ. (م/۲۱۳۹)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: یکی از دختران عمر رضی الله عنه عاصیه (نافرمان) نام داشت. رسول الله ﷺ او را جمیله، نام نهاد.

### باب (۱۰): تغییر دادن نام برّه به جویریّه

۱۴۰۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: كَانَتْ جُوَيْرِيَّةُ اسْمَهَا بَرَّةَ، فَحَوَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اسْمَهَا جُوَيْرِيَّةَ، وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُقَالَ: خَرَجَ مِنْ عِنْدِ بَرَّةَ. (م/۲۱۴۰)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: جویریّه رضی الله عنها دختر حارث؛ همسر نبی اکرم ﷺ؛ برّه نام داشت. رسول الله ﷺ نامش را تغییر داد و جویریّه نام نهاد. گفتنی است که پیامبر اکرم ﷺ ناپسند می دانست که مردم بگویند: از نزد برّه، بیرون آمد.

## باب (۱۱): تغییر نام برّه به زینب

۱۴۰۷ — عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: سَمَّيْتُ ابْنَتِي بَرَّةً، فَقَالَتْ لِي زَيْنَبُ بِنْتُ أَبِي سَلَمَةَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ هَذَا الْإِسْمِ، وَسَمَّيْتُ بَرَّةً، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ، اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَهْلِ الْبِرِّ مِنْكُمْ» فَقَالُوا: بِمِ تَسَمِّيَهَا؟ قَالَ «سَمُّوْهَا زَيْنَبَ». (م/۲۱۴۲)

**ترجمه:** محمد بن عمرو بن عطا می گوید: من دخترم را برّه نام نهادم. زینب دختر ابی سلمه به من گفت: رسول الله ﷺ از انتخاب این نام، منع فرمود. مرا برّه نام نهاده بودند. رسول الله ﷺ فرمود: «خود را تزکیه نکنید؛ الله متعال نیکوکاران شما را بهتر می داند». مردم گفتند: چه نامی بر او بگذاریم؟ فرمود: «او را زینب بنامید».

## باب (۱۲): درباره‌ی کرم گفتن انگور

۱۴۰۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ لِلْعِنَبِ، الْكَرْمَ، فَإِنَّ الْكَرْمَ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ». (م/۲۲۴۷)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما به انگور، کرم نگویند؛ زیرا مرد مسلمان، کرم است».

(قابل یادآوری است که اعراب به انگور، درخت انگور و شرابی که از انگور، بدست می آمد، کرم می گفتند؛ چرا که شراب انگور باعث کرامت و بخشش می شد. شریعت، استفاده‌ی این لفظ را برای موارد فوق، ناپسند دانست؛ زیرا چه بسا که مردم این لفظ را می شنیدند و تحریک می شدند و به یاد شراب می افتادند. به همین خاطر، رسول اکرم ﷺ یادآوری نمود که لفظ کرم، برای قلب مؤمن و خود مؤمن، شایسته است؛ زیرا مؤمن، سرچشمه‌ی کرم و بخشش است.) شرح امام نووی بر صحیح مسلم

۱۴۰۹ — عَنْ وَائِلِ بْنِ حِجْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُولُوا: الْكَرْمُ، وَلَكِنْ قُولُوا: الْعِنَبُ وَالْحَبْلَةُ». (م/۲۲۴۸)

**ترجمه:** وائل بن حجر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «به درخت انگور، کرم نگویند؛ بلکه انگور و تاک بگویند».

### باب (۱۳): ممنوعیت نام‌های افلح، رباح، یسار و نافع

۱۴۱۰ — عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رضی الله عنه قَالَ: نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نُسَمِّيَ رَقِيقَنَا بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ: أَفْلَحَ، وَرَبَّاحٌ، وَيَسَارٌ، وَنَافِعٌ. (م/۲۱۳۶)

**ترجمه:** سمره بن جندب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ ما را منع فرمود از اینکه چهار نام افلح، رباح، یسار و نافع را بر بردگانمان بگذاریم.

۱۴۱۱ — عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «أَحَبُّ الْكَلَامِ إِلَى اللَّهِ أَرْبَعٌ: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، لَا يَضُرُّكَ بَائِهِنَّ بَدَأْتَ، وَلَا تُسَمِّينَ غُلَامَكَ يَسَارًا، وَلَا رَبَّاحًا، وَلَا نَجِيحًا، وَلَا أَفْلَحَ، فَإِنَّكَ تَقُولُ: أَنْتُمْ هُوَ؟ فَلَا يَكُونُ، فَيَقُولُ: لَا»، إِنَّمَا هُنَّ أَرْبَعٌ، فَلَا تَزِيدَنَّ عَلَى. (م/۲۱۳۷)

**ترجمه:** سمره بن جندب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین کلمات نزد الله متعال چهار تا هستند: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر؛ با هر کدام، آغاز نمایید، اشکالی ندارد. مواظب باشید اسمهای یسار، رباح، نجیح و افلح را برای برده‌هایتان، انتخاب نکنید؛ زیرا شما صدا می‌زنید و می‌گویید: آیا او (یسار، رباح و ...) هست؟ و در صورتی که او وجود نداشته باشد، جوابش منفی است. (و شاید در دل شما نوعی شگون بد بیاید).

سمره می‌گوید: این اسمها، چهار تا هستند؛ مواظب باشید به من تهمت نزنید و آنها را اضافه نکنید.

### باب (۱۴): اجازه یافتن درباره‌ی نام گذاری به نام‌های فوق

۱۴۱۲ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَنْهَى عَنْ أَنْ يُسَمِّيَ بِيَعْلَى وَبَبْرَكَةَ، وَبِأَفْلَحَ، وَبِيسَارٍ، وَبِنَافِعٍ، وَبَنَحْوِ ذَلِكَ، ثُمَّ رَأَيْتُهُ سَكَتَ بَعْدَ عَنْهَا، فَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا، ثُمَّ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَمْ يَنْهَ عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ أَرَادَ عُمَرُ أَنْ يَنْهَى عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ تَرَكَهُ. (م/۲۱۳۸)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ تصمیم گرفت تا از نام گذاری به نامهای مقبل، برکت، یسار، نافع و مانند اینها، منع نماید؛ ولی بعدها دیدم که پیامبر اکرم ﷺ سکوت نمود و در این باره، چیزی نگفت. سرانجام، رسول الله ﷺ وفات نمود و از انتخاب این نامها، منع نفرمود. بعد از آن، عمر بن خطاب رضی الله عنه خواست تا از این کار، منع نماید؛ اما این کار را انجام نداد.



**باب (۱۵): سید نامیدن برده و کنیز و مولا**

۱۴۱۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: اسْتَقِ رَبَّكَ، أَطْعِمِ رَبَّكَ، وَضَيِّعْ رَبَّكَ، وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: رَبِّي، وَلْيَقُلْ: سَيِّدِي، مَوْلَايَ، وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي، أَمَتِي، وَلْيَقُلْ: فَتَايَ، فَتَاتِي، غُلَامِي» (م/۲۲۴۹)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «نباید یکی از شما بگوید: ربّ و صاحب خودت را آب بده، ربّ خودت را غذا بده، مالک خودت را آب وضو بده؛ همچنین نباید یکی از شما بگوید: ربّ و مالک من؛ بلکه سید و مولای من بگوید. همچنین یکی از شما نگوید: برده‌ی من، کنیز من؛ بلکه پسر، دخترم و خدمتگذارم بگوید.

**باب (۱۶): کنیه گذاشتن برای بچه‌ی خردسال**

۱۴۱۴ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا، وَكَانَ لِي أَخٌ يُقَالُ لَهُ أَبُو عُمَيْرٍ — قَالَ أَحْسَبُهُ قَالَ — كَانَ فَطِيمًا، قَالَ: فَكَانَ إِذَا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَأَاهُ قَالَ: «أَبَا عُمَيْرٍ، مَا فَعَلَ التُّغَيْرُ؟» قَالَ: فَكَانَ يَلْعَبُ بِهِ. (م/۲۱۵۰)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از همه‌ی مردم، اخلاق بهتری داشت. من برادر کوچکی داشتم که به او ابوعمیر می گفتند. راوی می گوید: فکر می کنم که گفت: دوران شیرخوارگی اش به پایان رسیده بود. هر گاه رسول الله ﷺ می آمد و او را می دید، می فرمود: «ای ابوعمیر! حال تُغیرِ چطور است؟» غیر، پرنده‌ی کوچکی بود که ابوعمیر با آن، بازی می کرد.

**باب (۱۷): درباره‌ی اینکه یک مرد به مرد دیگری بگوید: ای پسرکم!**

۱۴۱۵ — عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: مَا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَحَدٌ عَنِ الدَّجَالِ أَكْثَرَ مِمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ، فَقَالَ لِي: «أَيُّ بَنَى وَمَا يُنْصِبُكَ مِنْهُ؟ إِنَّهُ لَنْ يَضُرَّكَ». قَالَ: قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ مَعَهُ أَنْهَارَ الْمَاءِ وَجِبَالَ الْخَبْرِ؟ قَالَ: «هُوَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ». (م/۲۱۵۲)

**ترجمه:** مغیره بن شعبه می گوید: هیچ کس از رسول الله ﷺ درباره ی دجال بیشتر از من نمی پرسید. سرانجام، پیامبر اکرم ﷺ به من فرمود: «ای پسرکم! چرا تو درباره ی او خود را به زحمت می اندازی؟ او هرگز به تو ضرری نمی رساند». من گفتم: مردم گمان می کنند که نهرهای آب و کوههای نان، همراه اوست. رسول اکرم ﷺ فرمود: «او نزد الله متعال، خوارتر و ذلیل تر از این چیزهاست».

### باب (۱۸): بدترین اسمها نزد الله متعال، نام

کسی است که شاهنشاه نامیده شود

۱۴۱۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَخْنَعَ اسْمٍ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تَسَمَّى مَلِكَ الْأَمْلَاقِ» زَادَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ فِي رَوَايَتِهِ: «لَا مَالِكَ إِلَّا اللَّهُ» قَالَ سُفْيَانُ — يَعْنِي ابْنَ عَيْنَةَ — مِثْلُ شَاهَانَ شَاهًا، وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ: سَأَلْتُ أَبَا عَمْرٍو عَنْ أَخْنَعَ؟ فَقَالَ: أَوْضَعَ. (م/۲۱۴۳)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بدترین اسمها نزد الله متعال، نام کسی است که خود را شاهنشاه نامیده باشد». ابن ابی شیبہ در یک روایت می گوید: رسول الله ﷺ افزود: «هیچ مالکی بجز الله، وجود ندارد».

سفیان عینه می گوید: ملک الاملاک مثل شاهنشاه است. احمد بن حنبل می گوید: ابوعمر و را در مورد معنای «اخنع» پرسیدم. گفت: به معنای پست ترین است. (که به معنای همان بدترین می باشد).

### باب (۱۹): مسلمان بر مسلمان، پنج حق دارد

۱۴۱۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَمْسٌ تَجِبُ لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ: رَدُّ السَّلَامِ، وَتَشْمِيتُ الْعَاطِسِ، وَإِجَابَةُ الدَّعْوَةِ، وَعِيَادَةُ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ». (م/۲۱۶۲)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مسلمان در برابر برادر مسلمان، پنج وظیفه دارد: ۱- جواب دادن سلام ۲- جواب دادن عطسه ۳- قبول دعوت ۴- عیادت مریض ۵- تشییع جنازه».

۱۴۱۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتٌّ»، قِيلَ: مَا هُنَّ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِذَا لَقَيْتَهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، وَإِذَا دَعَاكَ فَاجِبْهُ، وَإِذَا اسْتَنْصَحَكَ فَانْصَحْ لَهُ، وَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ فَسَمِّتْهُ، وَإِذَا مَرِضَ فَعُدَّهُ، وَإِذَا مَاتَ فَاتَّبِعْهُ». (م/۲۱۶۲)

**ترجمہ:** از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ روایت است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مسلمان بر مسلمان، شش حق دارد». صحابہ عرض کردند: یا رسول اللہ! آنها چه هستند؟ فرمود: «هر گاہ، او را دیدی، سلام کن. اگر تو را دعوت کرد، قبول کن. اگر از تو تقاضای نصیحت نمود، او را نصیحت کن. هر گاہ عطسه زد و الحمد لله گفت، جواب عطسه اش را بده (یرحمک الله بگو). اگر مریض شد، به عیادت او برو، و هنگامی که فوت نمود، در تشییع جنازه ی او شرکت کن».

### باب (۲۰): ممنوعیت نشستن بر سر راه و ادای حق راه

۱۴۱۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ فِي الطَّرِيقِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَنَا بَدُّ مِنْ مَجَالِسِنَا، نَتَحَدَّثُ فِيهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلَّا الْمَجْلِسَ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهُ» قَالُوا: وَمَا حَقُّهُ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكَفُّ الْأَذَى، وَرَدُّ السَّلَامِ، وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ». (م/۲۱۲۱)

**ترجمہ:** از ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ روایت است کہ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «از نشستن در معابر عمومی، اجتناب کنید». صحابہ عرض کردند: یا رسول اللہ! چاره ای جز این نداریم؛ زیرا معابر محل نشستن و سخن گفتن ماست. رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اگر چاره ای جز این ندارید، پس حق راه را ادا کنید». صحابہ عرض کردند: حق راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشم ها، اذیت نکردن عابران، جواب دادن سلام و امر به معروف و نهی از منکر».

### باب (۲۱): سلام گفتن سوار به پیاده، و افراد کمتر به کسانی که بیشترند

۱۴۲۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «يُسَلِّمُ الرَّاَكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (م/۲۱۶۰)

**ترجمہ:** ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «سوار به پیاده، کسی که راه می رود به کسی که نشسته است، و آنانی که کمتر هستند به کسانی که بیشترند، سلام دهند».

## باب (۲۲): اجازه خواستن و سلام گفتن

۱۴۲۱- عَنْ أَبِي بُرْدَةَ رضی الله عنه عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه، قَالَ: جَاءَ أَبُو مُوسَى إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، هَذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، هَذَا أَبُو مُوسَى، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، هَذَا الْأَشْعَرِيُّ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَقَالَ: رُدُّوا عَلَيَّ، رُدُّوا عَلَيَّ، فَجَاءَ فَقَالَ: يَا أَبَا مُوسَى مَا رَدَّكَ؟ كُنَّا فِي شُغْلٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْإِسْتِئْذَانُ ثَلَاثٌ، فَإِنْ أُذِنَ لَكَ وَإِلَّا فَارْجِعْ» قَالَ: لَتَأْتِيَنِي عَلَى هَذَا بَيِّنَةٌ، وَإِلَّا فَعَلْتُ وَفَعَلْتُ، فَذَهَبَ أَبُو مُوسَى، قَالَ عُمَرُ: إِنْ وَجَدَ بَيِّنَةً تَجِدُوهُ عِنْدَ الْمَنْبَرِ عَشِيَّةً، وَإِنْ لَمْ يَجِدْ بَيِّنَةً فَلَمْ تَجِدُوهُ، فَلَمَّا أَنْ جَاءَ بِالْعَشِيِّ وَجَدُوهُ، قَالَ: يَا أَبَا مُوسَى مَا تَقُولُ؟ أَقَدْ وَجَدْتِ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَبِي بَنَ كَعْبٍ، قَالَ: عَدَلْ، قَالَ: يَا أَبَا الطُّفَيْلِ مَا يَقُولُ هَذَا؟ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ ذَلِكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَلَا تَكُونَنَّ عَذَابًا عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّمَا سَمِعْتُ شَيْئًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَبَيَّنَ. (م/۲۱۵۴)

**ترجمه:** ابو برده رضی الله عنه به نقل از ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: ابو موسی اشعری رضی الله عنه نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: السلام عليكم، من عبدالله بن قيس هستم. عمر رضی الله عنه به او اجازه نداد. ابو موسی رضی الله عنه دوباره گفت: السلام عليكم، من ابو موسی هستم؛ السلام عليكم من اشعری هستم. سپس برگشت. عمر رضی الله عنه گفت: او را برگردانید، او را برگردانید. ابو موسی آمد. عمر رضی الله عنه گفت: ای ابو موسی! چرا برگشتی؟ ما مشغول بودیم. ابو موسی رضی الله عنه گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «اجازه خواستن، سه بار است؛ اگر به تو اجازه دادند که خوب است؛ در غیر این صورت، برگرد». عمر رضی الله عنه گفت: یا برای این گفته‌ات، گواه می آوری یا با تو چنین و چنان خواهم کرد. ابو موسی رضی الله عنه با شنیدن این سخنان رفت. عمر رضی الله عنه گفت: اگر گواهی پیدا کند، هنگام نماز عشا، او را کنار منبر می بینید. و اگر گواهی پیدا نکند، او را نمی بینید. چون نماز عشا فرا رسید، او را دیدند. عمر رضی الله عنه گفت: ای ابو موسی! چه می گویی؟ آیا گواهی یافتی؟ ابو موسی گفت: بلی، ابی بن کعب رضی الله عنه عمر گفت: فرد عادل است؛ ای ابوطفیل! (کنیه ابی بن کعب) ابو موسی چه می گوید؟ ابی بن کعب رضی الله عنه گفت: ای فرزند خطاب! شنیدم که رسول الله ﷺ این سخن را ایراد فرمود؛ پس برای یاران رسول الله ﷺ عذابی نباش. عمر رضی الله عنه گفت: سبحان الله، چیزی شنیدم؛ لذا دوست داشتم تا مطمئن شوم.

**باب (۲۳): بلند کردن پرده، اجازه شمرده می شود**

۱۴۲۲- عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذْنُكَ عَلَى أَنْ يُرْفَعَ الْحِجَابُ، وَأَنْ تَسْتَمَعَ سِوَادِي، حَتَّى أَتَاهَا». (م/۲۱۶۹)

**ترجمه:** ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: «همین که پرده را بلند کردند و تو صدای آهسته‌ی مرا شنیدی (متوجه وجود من شدی) برایت اجازه‌ی ورود به شمار می آید». (می توانی وارد شوی).

(مفهوم حدیث، این است که اگر پرده بلند بود تو متوجه شدی که من درخانه هستم، نیاز به اجازه گرفتن نداری؛ بلکه می توانی بدون اجازه، وارد خانه شوی؛ و این از فضایل ابن مسعود رضی الله عنه شمرده می شود.) والله اعلم

**باب (۲۴): کراهیت «من» گفتن هنگام اجازه‌ی ورود خواستن**

۱۴۲۳- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مَنْ هَذَا؟» فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَنَا، أَنَا» وَفِي رَوَايَةٍ: كَأَنَّهُ كَرِهَ ذَلِكَ. (م/۲۱۵۵)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: از نبی اکرم ﷺ اجازه‌ی ورود خواستم. رسول الله ﷺ پرسید: «کیستی؟» گفتم: منم. فرمود: «من هم منم». راوی می گوید: گویا پیامبر اکرم ﷺ اینگونه جواب دادن را ناپسند دانست.

**باب (۲۵): ممنوعیت نگاه کردن به داخل خانه هنگام اجازه خواستن**

۱۴۲۴- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رضی الله عنه: أَخْبَرَهُ أَنَّ رَجُلًا أَطْلَعَ فِي جُحْرِ فِی بَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِدْرَى يَحْكُ بِرَأْسِهِ، فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّكَ تَنْظُرُنِي لَطَعْتُ بِه فِي عَيْنِكَ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا جُعِلَ الْإِذْنُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ». (م/۲۱۵۶)

**ترجمه:** سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه می گوید: مردی از سوراخ دروازه به داخل خانه‌ی رسول الله ﷺ نگاه کرد در حالی که پیامبر اکرم ﷺ چوب نوک تیزی در دست داشت و با آن، سرش را می خاراند. هنگامی که رسول الله ﷺ او را دید، فرمود: «اگر می دانستم که تو نگاه می کنی، چوب را در چشم تو فرو می بردم». همچنین پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «به خاطر نگاه است که اجازه خواستن، لازم شده است».

**باب (۲۶): اگر کسی بدون اجازه‌ی مردم به داخل خانه‌ی آنان، نگاه کرد و آنها چشمش را کور کردند**

۱۴۲۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَطَّلَعَ عَلَيْكَ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَخَذَفَتْهُ بِحَصَاةٍ، فَفَقَاتَ عَيْنُهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ جُنَاحٍ». (م/۲۱۵۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر کسی بدون اجازه به داخل خانه‌ات نگاه کرد و تو با پرتاب سنگریزه، چشمش را کور کردی، هیچ گناهی بر تو نیست».

**باب (۲۷): درباره‌ی نگاه ناگهانی و برگرداندن چشم از آن**

۱۴۲۶ — عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ نَظَرِ الْفُجَاءَةِ، فَأَمَرَنِي أَنْ أَصْرِفَ بَصَرِي. (م/۲۱۵۹)

**ترجمه:** جریر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی نگاه ناگهانی پرسیدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من دستور داد تا نگاهم را برگردانم.

**باب (۲۸): در مورد کسی که وارد مجلسی شود و سلام دهد و بنشیند**

۱۴۲۷ — عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ، إِذْ أَقْبَلَ نَفَرٌ ثَلَاثَةٌ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَذَهَبَ وَاحِدٌ، قَالَ فَوْقًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَرَأَى فُرْجَةً فِي الْحَلَقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا، وَأَمَّا الْآخَرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، وَأَمَّا الثَّالِثُ فَأَذْبَرَ ذَاهِبًا، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلَاثَةِ؟ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ، فَأَوَاهُ اللَّهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَاسْتَحْيَا، فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَأَعْرَضَ، فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ». (م/۲۱۷۶)

**ترجمه:** از ابو واقد لیثی رضی الله عنه روایت است که: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه در مسجد نشسته و (مشغول وعظ و ارشاد بود) که سه نفر، وارد مسجد شدند. دو نفر توقف کردند و سومی برگشت؛ راوی می‌گوید: یکی از آن دو، جایی برای خود پیدا کرد و نشست. دومی پشت سر جمع، نشست. سومی برگشت و رفت. رسول الله صلی الله علیه و آله پس از اتمام وعظ، فرمود: «آیا می‌خواهید ماجرای این سه نفر ارا برای شما بیان نمایم؟ یکی از آنان، به خاطر رضای الله متعال آمده بود؛ در نتیجه، الله متعال او را جای داد. دومی شرم کرد؛ الله متعال را هم از او شرم آمد (و او را بخشید). سومی رو گردانی کرد؛ الله متعال نیز از او اعراض و روگردانی نمود».

**باب (۲۹): ممنوعیت بلند کردن شخص از جایش و نشستن در آن**

۱۴۲۸ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَقْعَدِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ، وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا» وَ فِي رِوَايَةٍ: قُلْتُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ غَيْرِهَا، وَ كَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا قَامَ لَهُ رَجُلٌ عَنْ مَجْلِسِهِ، لَمْ يَجْلِسْ فِيهِ. (م/۲۱۷۷)

**ترجمه:** از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ کس، شخص دیگری را از جایش بلند نکند تا در جای او بنشیند؛ ولی برای دیگران، جا باز کنید».

و در روایتی آمده است که راوی می گوید: پرسیدم: این، مخصوص روز جمعه است؟ گفت: شامل جمعه و غیر جمعه می شود. قابل یادآوری است که اگر کسی برای ابن عمر رضی الله عنهما از جایش بلند می شد، ابن عمر رضی الله عنهما در جای او نمی نشست.

**باب (۳۰): اگر کسی از جایش بلند شد و دوباره به آن برگشت، به آن جا، مستحق تر از دیگران است**

۱۴۲۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ — وَ فِي حَدِيثِ أَبِي عَوَانَةَ: مَنْ قَامَ — مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ». (م/۲۱۷۹)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه، یکی از شما از جایش برخاست - و در روایت ابوعوانه: کسی که از جایش برخاست - و دوباره به جایش برگشت، مستحق تر از دیگران، به آن جاست».

**باب (۳۱): ممنوعیت در گوشه صحبت کردن دو نفر با یکدیگر بدون مشارکت نفر سوم**

۱۴۳۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الْآخَرِ، حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ، مِنْ أَجْلِ أَنْ يُحْزَنَهُ». (م/۲۱۸۴)

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر سه نفر بودید، دو نفر بدون مشارکت دیگری، با یکدیگر، در گوشه صحبت نکنید؛ زیرا این کار، باعث نگرانی آن شخص می شود. مگر اینکه در جمع مردم، قرار گرفتید». (که در این صورت می توانید در گوشه صحبت کنید).

## باب (۳۲): سلام دادن به کودکان

۱۴۳۱ — عَنْ سَيَّارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ ثَابِتِ الْبُنَانِيِّ، فَمَرَّ بِصَبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، وَحَدَّثَ ثَابِتٌ أَنَّهُ كَانَ يَمْشِي مَعَ أَنَسٍ، فَمَرَّ بِصَبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، وَحَدَّثَ أَنَسٌ أَنَّهُ كَانَ يَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَرَّ بِصَبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ. (م/۲۱۶۸)

**ترجمه:** یسار رضی الله عنه می گوید: با ثابت بنانی قدم می زدم؛ او از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد و گفت: با انس رضی الله عنه قدم می زدم؛ وی از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد و گفت: من با رسول الله ﷺ قدم می زدم که ایشان از کنار جمعی از کودکان گذشت و به آنها سلام کرد.

## باب (۳۲): به یهود و نصاری، سلام ندهید

۱۴۳۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَلَا النَّصَارَى بِالسَّلَامِ، فَإِذَا لَقِيتُمْ أَحَدَهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُ إِلَى أَضِيقِهِ». (م/۲۱۶۷)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «شما آغاز نکنید و به یهود و نصاری، سلام ندهید؛ و اگر با یکی از آنان در راهی برخورد نمودید، او را مجبور کنید تا به حاشیه‌ی راه برود».

## باب (۳۴): جواب سلام اهل کتاب

۱۴۳۳ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَلَّمَ نَاسٌ مِنْ يَهُودَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكَ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَقَالَ: «وَعَلَيْكُمْ» فَقَالَتْ عَائِشَةُ — وَغَضِبَتْ — أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قَالَ: «بَلَى، قَدْ سَمِعْتُ، فَرَدَدْتُ عَلَيْهِمْ، وَإِنَّا نُجَابُ عَلَيْهِمْ وَلَا يُجَابُونَ عَلَيْنَا». (م/۲۱۶۶)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: گروهی از یهودیان به رسول الله ﷺ سلام کردند و گفتند: السام علیک (مرگ بر تو) ای ابوالقاسم! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «وعلیکم» (و بر شما باد). عایشه رضی الله عنها (که در آنجا حضور داشت) خشمگین شد و گفت: آیا نشنیدی که آنان چه گفتند؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «بله، شنیدم و دعایشان را به خودشان برگرداندم؛ باید بدانید که نفرین ما در حق آنان، پذیرفته می شود؛ اما نفرین آنان در حق ما پذیرفته نمی شود».



**باب (۳۵): ممنوعیت بیرون رفتن زنان بعد از نازل شدن حکم حجاب**

۱۴۳۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ أَزْوَاجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ، إِذَا تَبَرَّزْنَ، إِلَى الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ صَعِيدٌ أَفِيحٌ، وَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: احْجُبْ نِسَاءَكَ، فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ — زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ — لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي، عِشَاءً وَكَانَتْ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَنادَاهَا عُمَرُ: أَلَا قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا سَوْدَةُ، حِرْصًا عَلَى أَنْ يُنْزَلَ الْحِجَابُ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْحِجَابَ. (م/۲۱۷۰)

**ترجمه:** ام المومنین عایشه رضی الله عنہا می فرماید: همسران رسول الله ﷺ شب‌ها، برای قضای حاجت به طرف مناصع که میدانی وسیع بود، می‌رفتند. عمر رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! به همسران خود دستور دهید تا در حجاب باشند. اما رسول الله ﷺ چنین نکردند تا اینکه شبی، سوده دختر زمعه رضی الله عنہا همسر رسول الله ﷺ؛ که خانمی بلند قامت بود، برای قضای حاجت بیرون رفت. عمر رضی الله عنه به امید اینکه برای حجاب حکمی نازل شود، (و نیز سوده رضی الله عنہا را متوجه سازد) گفت: ای سوده! ما تو را شناختیم. بعد از آن، الله متعال حکم حجاب را نازل فرمود.

**باب (۳۶): اجازه‌ی بیرون رفتن زنان برای قضای حاجت**

۱۴۳۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجَتْ سَوْدَةُ بَعْدَ مَا ضُرِبَ عَلَيْهَا الْحِجَابُ، لِتَقْضِيَ حَاجَتَهَا، وَكَانَتْ امْرَأَةً حَسِيمَةً تَفْرَعُ النِّسَاءَ جِسْمًا، لَا تَخْفَى عَلَى مَنْ يَعْرِفُهَا، فَرَأَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا سَوْدَةُ وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَأَنْظُرِي كَيْفَ تَخْرُجِينَ، قَالَتْ: فَأَنْكَفَأْتُ رَاجِعَةً وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِي، وَإِنَّهُ لَيَتَعَشَّى وَفِي يَدِهِ عَرَقٌ، فَدَخَلْتُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي خَرَجْتُ، فَقَالَ لِي عُمَرُ: كَذَا وَكَذَا، قَالَتْ: فَأَوْحَى إِلَيْهِ، ثُمَّ رَفَعَ عَنْهُ وَإِنَّ الْعَرَقَ فِي يَدِهِ مَا وَضَعَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ». (م/۲۱۷۰)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنہا می گوید: پس از نزول حکم حجاب، سوده رضی الله عنہا که زنی تنومند بود و برای کسی که او را می‌شناخت، پنهان نمی‌ماند، برای قضای حاجت از خانه بیرون رفت. پس عمر بن خطاب رضی الله عنه او را دید و گفت: ای سوده! سوگند به الله، برای ما پنهان نمی‌مانی؛ لذا طوری بیرون برو که کسی تو را نشناسد.

عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از شنیدن این سخن، سوده رضی الله عنها برگشت در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه‌ی من بود و قطعه گوشتی در دست داشت و مشغول شام خوردن بود. در آن اثنا، سوده رضی الله عنها وارد شد و گفت: یا رسول الله! من برای کاری بیرون رفتم، عمر رضی الله عنه به من چنین و چنان گفت. آنگاه الله متعال، وحی نازل کرد. پس از برطرف شدن حالت وحی، در حالی که آن قطعه گوشت، همچنان در دست پیامبر اکرم بود و آنرا نگذاشته بود، فرمود: «همانا به شما اجازه داده شده است که برای نیازهای خود، بیرون بروید».

### باب (۳۷): سوار نمودن زن نامحرم در پشت سر

۴۳۶- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنها قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي الزُّبَيْرُ، وَمَا لَهُ فِي الْأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلَا مَمْلُوكٍ وَلَا شَيْءٍ، غَيْرَ فَرَسِهِ، قَالَتْ: فَكُنْتُ أَعْلِفُ فَرَسَهُ، وَأَكْفِيهِ مِثْوَنَهُ، وَأَسْوِسُهُ، وَأَذِقُ النَّوَى لِنَاضِجِهِ، وَأَعْلِفُهُ، وَأَسْتَقِي الْمَاءَ، وَأَخْرِزُ غَرَبَهُ، وَأَعْجِنُ، وَلَمْ أَكُنْ أَحْسَنُ أَخْبِرُ، وَكَانَ يَخْبِزُ لِي جَارَاتٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكُنْتُ نَسْوَةً صِدْقٍ، قَالَتْ: وَكُنْتُ أَنْقُلُ النَّوَى، مِنْ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى رَأْسِي، وَهِيَ عَلَى ثَلَاثِي فَرَسَخٍ. قَالَتْ: فَجِئْتُ يَوْمًا وَالنَّوَى عَلَى رَأْسِي، فَلَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَدَعَانِي ثُمَّ قَالَ: «إِخْ إِخْ» لِيَحْمِلَنِي خَلْفَهُ، قَالَتْ: فَاسْتَحْيَيْتُ وَعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَحَمْلُكَ النَّوَى عَلَى رَأْسِكَ أَشَدُّ مِنْ رُكُوبِكَ مَعَهُ، قَالَتْ: حَتَّى أُرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ، بَعْدَ ذَلِكَ، بِخَادِمٍ، فَكَفَفْتَنِي سِيَاسَةَ الْفَرَسِ، فَكَأَنَّمَا أَعْتَقْتَنِي. (م/۲۱۸۲)

**ترجمه:** اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه می گوید: زبیر رضی الله عنه با من ازدواج کرد در حالی که بجز اسب (و شتری که آب می کشید) هیچ نوع سرمایه‌ای اعم از برده یا چیز دیگری، در روی زمین نداشت. من اسبش را علف می دادم، کارهایش را انجام می دادم و آنرا نگه داری می نمودم. همچنین برای شترش، هسته خرد می کردم، آن را علف می دادم، آب می آوردم، دلو را می دوختم و آرد، خمیر می کردم. البته پختن نان را بخوبی نمی دانستم؛ به همین سبب، همسایگان انصاری من که زنان بسیار خوبی بودند، برایم نان می پختند. همچنین از زمین زبیر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله به او واگذار کرده بود (تا صرفاً از آن استفاده کند و مالک آن نبود) و دو سوم فرسنگ با ما فاصله داشت، هسته می آوردم. یکی از روزها که هسته‌ها بر سرم بود و داشتم می آمدم با رسول الله صلی الله علیه و آله که تعدادی از یارانش، او را همراهی

می نمودند، برخورد نمودم. پیامبر اکرم ﷺ مرا صدا زد و گفت: «اخ اخ». یعنی خواست شترش را بخواباند تا مرا پشت سرش سوار کند.<sup>۱</sup> اما من شرم کردم و به یاد غیرت زبیرؓ افتادم. زبیرؓ گفت: سوگند به الله که حمل هسته‌ها بر سرت، از سوار شدن با رسول الله ﷺ برایم دشوارتر بود.

اسماؓ می گوید: بعد از آن، ابو بکرؓ خدمتگزاری برایم فرستاد و او بجای من، نگهداری اسب را به عهده گرفت؛ تا جایی که گویا ابوبکرؓ (با این کارش) مرا از بردگی، آزاد ساخت.

### باب (۳۸): اگر شوهر و همسرش را کسی با یکدیگر دید، مرد بگوید: این، فلانی است

۴۳۷- عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ حَيٍّ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مُعْتَكِفًا، فَأَتَيْتُهُ أَزُورُهُ لَيْلًا، فَحَدَّثْتُهُ، ثُمَّ قُمْتُ لِأَتَقَلِّبَ، فَقَامَ مَعِيَ لِيَقْلِبَنِي — وَكَانَ مَسْكَنُهَا فِي دَارِ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ — فَمَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ﷺ أُسْرَعَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى رُسُلِكُمَا، إِنَّهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حَيٍّ» فَقَالَا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَرًّا» أَوْ قَالَ: «شَيْئًا». (م/۲۱۷۴)

۴۳۷- صفیه دختر حیی بن اخطبؓ (همسر گرامی نبی اکرم ﷺ) می گوید: نبی اکرم ﷺ معتکف بود که من شب هنگام برای دیدن ایشان به مسجد رفتم. در آنجا ساعتی با او صحبت کردم؛ سپس برخاستم تا به خانه برگردم. رسول الله ﷺ با من برخاست تا مرا همراهی کند - قابل یادآوری است که صفیهؓ در آن زمان در خانه‌ی فعلی اسامه بن زیدؓ بود. - در این اثنا، دو مرد انصاری از آنجا می گذشتند. آنها هنگامی که رسول الله ﷺ را دیدند، تندتر رفتند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «عجله نکنید؛ او صفیه دختر حیی (همسر من) می باشد». آنها گفتند: سبحان الله! یا رسول الله (این چه حرفی است؟) رسول الله ﷺ فرمود: «شیطان همانند خون، در رگهای بدن انسان، جریان دارد؛ بنابر این ترسیدم که مبادا شیطان در دلهای شما گمان بد یا چیزی، بوجود آورد».

<sup>۱</sup> اسما چنین پنداشت که رسول الله ﷺ می خواهد او را پشت سرش، سوار کند؛ ولی شاید پیامبر ﷺ می خواست هسته‌هایش را بالای شتر بگذارد و او را بر شتر، سوار کند و خودش بر مرکبی دیگر، سوار شود. (فتح الباری)

### باب (۳۹): مرد نباید شب را نزد زنی که محرمش نیست، بگذراند

۱۴۳۸ — عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا لَا يَبِيتَنَّ رَجُلٌ عِنْدَ امْرَأَةٍ تَيْبٍ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاكِحًا أَوْ ذَا مَحْرَمٍ». (م/۱۲۷۱)

**ترجمه:** جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آگاه باشید، مبدا هیچ مردی، شب را نزد زنی بیوه بگذراند؛ مگر اینکه همسر یا محرم او باشد».

(قابل یادآوری است که خلوت کردن با همه‌ی زنان اعم از بیوه و غیر بیوه و در همه‌ی اوقات، حرام است؛ اما در این روایت روی شب و زن بیوه به این سبب تأکید شده است که در شب و در کنار زن بیوه زمینه‌ی لغزیدن بیشتر فراهم است. والله اعلم) مترجم

۱۴۳۹ — عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالِدُخُولَ عَلَى النِّسَاءِ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الْحَمُو؟ قَالَ: «الْحَمُوُ الْمَوْتُ» قَالَ اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ: الْحَمُوُ أَخُو الزَّوْجِ، وَمَا أَشْبَهَهُ مِنْ أَقَارِبِ الزَّوْجِ، ابْنِ الْعَمِّ وَنَحْوِهِ. (م/۲۱۷۲)

**ترجمه:** عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از رفتن نزد زنان (بیگانه) پرهیز کنید». مردی از انصار پرسید: یا رسول الله! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر، عمو، پسر عمو و خواهر زاده‌ی شوهر) چیست؟ فرمود: «هلاکت، در همین است». لیث بن سعد می گوید: خویشاوندان شوهر عبارتند از: برادر شوهر، پسر عموی شوهر و مانند اینها.

### باب (۴۰): ممنوعیت وارد شدن به خانه‌ی زنانی

#### که شوهر آنها در منزل، حضور ندارد

۱۴۴۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ نَفَرًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ دَخَلُوا عَلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ — وَهِيَ تَحْتَهُ يَوْمَئِذٍ — فَرَأَاهُمْ، فَكَّرَهُ ذَلِكَ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: لَمْ أَرَ إِلَّا خَيْرًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَرَّاهَا مِنْ ذَلِكَ» ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمَنْبَرِ فَقَالَ: «لَا يَدْخُلَنَّ رَجُلٌ، بَعْدَ يَوْمِي هَذَا، عَلَى مُغِيبَةٍ، إِلَّا وَمَعَهُ رَجُلٌ أَوْ اثْنَانِ». (م/۲۱۷۳)

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: چند نفر از بنی هاشم به خانه‌ی اسماء دختر عمیس رضی الله عنها رفتند. سپس بوبکر صدیق رضی الله عنه - شوهر اسماء - آمد و آنان را دید و این کار را نپسندید. بعد از آن، موضوع را برای رسول الله صلی الله علیه و آله بیان کرد و گفت: البته من بجز خیر و خوبی، چیز دیگری ندیدم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال اسماء را از چنین گمانی، پاک نموده است». بعد از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بالای منبر رفت و فرمود: «بعد از امروز، هیچ مردی به خانه‌ی زنی که شوهرش، حضور ندارد، وارد نشود؛ مگر اینکه یک یا دو نفر دیگر، همراهش باشد». (تا خلوت زن و مرد بیگانه، صورت نگیرد).

(البته بعضی از علما گفته‌اند: امروز به سبب گسترش فساد حتی اگر چند نفر هم بودند نباید به خانه‌ی زنی که شوهرش حضور ندارد، وارد شوند.)

### باب (۴۱): ممنوعیت ورود افراد مخنث بر زنان

۱۴۴۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ مُخَنَّثٌ، فَكَأَنَّهُمْ يَعْدُونَهُ مِنْ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ، قَالَ فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا وَهُوَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ، وَهُوَ يَنْعَتُ امْرَأَةً، قَالَ: إِذَا أَقْبَلْتَ أَقْبَلْتُ بِأَرْبَعٍ، وَإِذَا أَدْبَرْتَ أَدْبَرْتُ بِثَمَانٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلَا أَرَى هَذَا يَعْرِفُ مَا هَهُنَا، لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيْكُنَّ» قَالَتْ: فَحَجَبُوهُ. (م/۲۱۸۱)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که: فردی مخنث که مردم او را فردی غیر متمایل به زنان (بدون شهوت) می‌دانستند، به خانه‌های همسران نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌آمد. روزی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که او نزد یکی از همسرانش نشسته بود و زنی را چنین توصیف می‌کرد: اگر از جلو به او بنگری، چهار چین خوردگی، و اگر از پشت سر به او نگاه کنی، هشت چین خوردگی می‌بینی. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من فکر می‌کنم که او بسیاری از امور زنان را می‌داند؛ لذا نباید به خانه‌های شما بیاید». عایشه رضی الله عنها می‌گوید: بعد از آن، مردم زنان را از او، حجاب کردند.

### باب (۴۲): خاموش کردن آتش، هنگام خوابیدن

۱۴۴۲ — عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: احْتَرَقَ بَيْتٌ عَلَى أَهْلِهِ بِالْمَدِينَةِ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا حَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَأْنِهِمْ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ». (م/۲۰۱۶)

**ترجمه:** ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: در یکی از شبها، خانه‌ای در مدینه با ساکنانش، آتش گرفت. هنگامی که ماجرا را برای رسول الله ﷺ بیان کردند، فرمود: «این آتش، دشمن شماست؛ بنابر این هر گاه، خواستید بخوابید، آنرا خاموش کنید».

## ۴۴- کتاب دم کردن

### باب (۱): درباره‌ی اینکه جبریل نبی اکرم علیه السلام را دم کرد

۱۴۴۳- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ إِذَا اشْتَكَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَقَاهُ جِبْرِيلُ، قَالَ: بِاسْمِ اللَّهِ يُبْرِيكُ، وَمِنْ كُلِّ دَاءٍ يَشْفِيكَ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، وَشَرِّ كُلِّ ذِي عَيْنٍ. (م/۲۱۸۵)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله مریض می شد، جبریل او را با این کلمات دم می کرد: «بِاسْمِ اللَّهِ يُبْرِيكُ، وَمِنْ كُلِّ دَاءٍ يَشْفِيكَ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، وَشَرِّ كُلِّ ذِي عَيْنٍ». (الله متعال به تو بهبودی عنایت کند و از هر بیماری، شفایت دهد و از شر حسود آنگاه که حسادت می ورزد و از شر تمام کسانی که چشم زخم دارند، پناحت دهد).

۱۴۴۴- عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه أَنَّ جِبْرِيلَ أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اشْتَكَيْتَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ، مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ، بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ. (م/۲۱۸۶)

**ترجمه:** عبدالعزیز بن صهیب از ابونضره از ابوسعید رضی الله عنه روایت می کند که: جبریل نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: ای محمد! مریض شده ای پیامبر اکرم فرمود: «بله» جبریل گفت: «بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ، مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ، بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ». (به نام الله، تو را از هر چیزی که باعث اذیت و آزارت می شود و از شر هر کسی که به تو چشم زخم می رساند، دم می کنم. الله متعال تو را شفا دهد. به نام الله، تو را دم می کنم).

### باب (۲): درباره‌ی سحر کردن و اینکه یهودیان،

#### نبی اکرم صلی الله علیه و آله را سحر کردند

۱۴۴۵- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: سَحَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَهُودِيٌّ مِنْ يَهُودِ بَنِي زُرَيْقٍ، يُقَالُ لَهُ: لَبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ، قَالَتْ: حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ، وَمَا يَفْعَلُهُ، حَتَّى إِذَا كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ، أَوْ ذَاتَ لَيْلَةٍ، دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله،

ثُمَّ دَعَا، ثُمَّ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَشَعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ؟ جَاءَنِي رَجُلَانِ فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي وَالْآخَرُ عِنْدَ رِجْلِي، فَقَالَ الَّذِي عِنْدَ رَأْسِي لِلَّذِي عِنْدَ رِجْلِي، أَوِ الَّذِي عِنْدَ رِجْلِي لِلَّذِي عِنْدَ رَأْسِي، مَا وَجَعَ الرَّجُلُ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: مَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ، قَالَ: فِي أَيِّ شَيْءٍ؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاطَةٍ، قَالَ: وَجَفَّ طَلْعَةَ ذَكَرٍ، قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بَيْتِ ذِي أَرْوَانَ» قَالَتْ: فَأَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَنْاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ وَاللَّهِ لَكَأَنَّ مَاءَهَا نُقَاعَةُ الْحِنَاءِ، وَلَكَأَنَّ نَخْلَهَا رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ» قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أُحْرِقْتُهُ؟ قَالَ: «لَا، أَمَّا أَنَا فَقَدْ عَافَانِي اللَّهُ، وَكَرِهْتُ أَنْ أُثِيرَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا، فَأَمَرْتُ بِهَا فَدُفِنَتْ». (م/۲۱۸۹)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که: یک نفر یهودی بنام لبید بن اعصم از یهودیان قبیله‌ی بنی زریق رسول الله ﷺ را سحر کرد تا جایی که پیامبر اکرم ﷺ کاری را که انجام نداده بود، خیال می‌کرد انجام داده است؛ تا اینکه روزی یا شبی، بسیار دعا کرد و سپس فرمود: «ای عایشه! آیا می‌دانی که الله متعال در موردی که از او راهنمایی خواستم، مرا راهنمایی نمود؟ دو مرد نزد من آمدند؛ یکی از آنان بر بالینم و دیگری، کنار پاهایم نشست؛ آن یکی که بر بالینم نشسته بود به کسی که کنار پاهایم نشسته بود یا آن مردی که کنار پاهایم نشسته بود به آن یکی که بر بالینم بود، گفت: درد این مرد چیست؟ دیگری گفت: سحر شده است. اولی پرسید: چه کسی او را سحر کرده است؟ دومی گفت: لبید بن اعصم. اولی پرسید: بوسیله‌ی چه چیزی سحر شده است؟ دومی جواب داد: بوسیله‌ی شانه، پس مانده‌ی الیاف کتان و پوست شکوفه‌ی خرماي نر. اولی سؤال کرد: کجا هستند؟ دومی گفت: در چاه ذی اروان».

عایشه می‌گوید: آنگاه رسول الله ﷺ با جمعی از یارانش بسوی آن چاه رفت. بعد از آن، به من فرمود: «ای عایشه! سوگند به الله که آب آنجا مانند این بود که در آن حنا ریخته‌اند و نخل‌های آنجا مانند سرهای شیاطین بود». من عرض کردم: یا رسول الله! آیا آن را نسوزاندی؟ فرمود: «خیر، مرا که الله متعال، شفا داد و نخواستم که برای مردم، مشکل ایجاد کنم؛ لذا دستور دادم و مردم آن چاه را از خاک، پر کردند».



**باب (۳): خواندن سوره‌های اخلاص، فلق و ناس بر مریض و فوت کردن**

۱۴۴۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا مَرَضَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِهِ، نَفَثَ عَلَيْهِ بِالْمُعَوَّذَاتِ، فَلَمَّا مَرَضَ مَرَضُهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، جَعَلْتُ أَنْفُثُ عَلَيْهِ وَأَمْسَحُهُ بِيَدِ نَفْسِهِ، لِأَنَّهَا كَانَتْ أَعْظَمَ بَرَكَةٍ مِنْ يَدِي. (م/۲۱۹۲)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: هر گاه، یکی از افراد خانواده‌ی رسول الله ﷺ بیمار می‌شد، پیامبر اکرم ﷺ سوره‌های اخلاص، فلق و ناس را می‌خواند و بر او فوت می‌نمود. لذا هنگامی که رسول اکرم ﷺ در بیماری وفات بسر می‌برد، من ایشان را دم کرده و فوت می‌نمودم و دست خودش بر بدنش می‌کشیدم؛ زیرا که دستش، با برکت‌تر از دست من بود.

**باب (۴): دم کردن به نام الله و پناه خواستن**

۱۴۴۷ — عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ شَكَاَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعًا، يَجِدُهُ فِي جَسَدِهِ مُنْذُ أُسْلِمَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ضَعْ يَدَكَ عَلَى الَّذِي تَأْلَمُ مِنْ جَسَدِكَ، وَقُلْ: بِاسْمِ اللَّهِ، ثَلَاثًا، وَقُلْ، سَبْعَ مَرَّاتٍ: أَعُوذُ بِاللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَازِرُ». (م/۲۲۰۲)

**ترجمه:** از عثمان بن ابی العاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که وی از دردی که از هنگام مسلمان شدن در بدنش، احساس می‌کرد، نزد رسول الله ﷺ شکایت نمود. پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: «دست خودت را بر همان جایی از بدنت که درد می‌کند، بگذار و سه بار بسم الله بگو، و هفت بار "أَعُوذُ بِاللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَازِرُ" بگو».

ترجمه دعا: من به الله متعال و قدرتش از شر آنچه به آن، دچار می‌شوم و از آن، بیم دارم پناه می‌برم.

**باب (۵): پناه خواستن از شیطان وسوسه در نماز**

۱۴۴۸ — عَنْ أَبِي الْعَلَاءِ: أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ أَبِي الْعَاصِ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَ صَلَاتِي وَقِرَائَتِي، يَلْبِسُهَا عَلَيَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَاكَ شَيْطَانٌ يُقَالُ لَهُ خِنْزَبٌ، فَإِذَا أَحْسَسْتَهُ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، وَانْقِلْ عَلَى يَسَارِكَ ثَلَاثًا» قَالَ: فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَأَذْهَبَهُ اللَّهُ عَنِّي. (م/۲۲۰۳)

۱۴۴۸- ابوالعلاء می گوید: عثمان بن ابی العاص نزد نبی اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله! شیطان میان من و نماز و قرائتم، مانع ایجاد کرده است؛ او قرائت را برای من، مشتبه و دشوار می گرداند. رسول الله ﷺ فرمود: «این شیطان، خنزب نام دارد؛ هرگاه، وجود آنرا احساس نمودی، از او به الله متعال، پناه ببر و به سمت چپ خود سه بار، تف کن».

عثمان بن ابو العاص می گوید: من همین کار را انجام دادم؛ در نتیجه، الله متعال مشکل مرا برطرف نمود.

### باب (۶): خواندن سوره ی فاتحه بر فردی که عقب او را گزیده است

۱۴۴۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانُوا فِي سَفَرٍ، فَمَرُّوا بِحَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ، فَاسْتَضَافُوهُمْ فَلَمْ يُضِيفُوهُمْ، فَقَالُوا لَهُمْ: هَلْ فِيكُمْ رَاقٍ؟ فَإِنَّ سَيِّدَ الْحَيِّ لَدَيْغٍ - أَوْ مُصَابٍ - فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: نَعَمْ، فَأَتَاهُ فَرَقَاهُ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، فَبَرَأَ الرَّجُلُ، فَأُعْطِيَ قَطِيعًا مِنْ غَنَمٍ، فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَقَالَ: حَتَّى أَذْكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا رَقِيتُ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، فَتَبَسَّمَ وَقَالَ: «وَمَا أَدْرَاكَ أَنَّهَا رُقِيَّةٌ؟» ثُمَّ قَالَ: «خُذُوا مِنْهُمْ وَاصْرُبُوا لِي بِسَهْمٍ مَعَكُمْ». (م/۲۲۰۱)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: تعدادی از یاران رسول الله ﷺ در سفری بودند. در آن اثنا گذرشان به یکی از قبایل عرب افتاد و از آنان درخواست مهمانی کردند؛ اما آنها از پذیرایی شان خودداری کردند. بعد از آن به صحابه گفتند: آیا در میان شما کسی هست که بیماران را مداوا کند؟ چرا که سردار طایفه ی ما را عقربی نیش زده است. یک نفر از صحابه گفت: بله؛ آنگاه نزد آن مرد رفت و سوره ی فاتحه را خواند و بر او فوت کرد. (او را دم نمود.) و آن مرد، بهبود یافت. در نتیجه، به او یک گله گوسفند دادند. اما آن صحابی از پذیرفتن آنها خودداری نمود و گفت: باید نزد رسول الله ﷺ بروم و در این زمینه از ایشان بپرسم. بعد از آن، نزد نبی اکرم ﷺ رفت و موضوع را برایش، بیان کرد و گفت: یا رسول الله! سوگند به الله که او را با سوره ی فاتحه دم کردم. رسول اکرم ﷺ تبسم نمود و فرمود: «از کجا دانستی که فاتحه، چنین تأثیری دارد؟» و افزود: «گوسفندان را از آنها بگیرد و با خود، برای من نیز سهمی در نظر بگیرد».

**باب (۷): دم کردن گزیدگی تمام جانوران زهر دار**

۱۴۵۰— عَنْ الْأَسْوَدِ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ الرُّقْيَةِ؟ فَقَالَتْ: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي الرُّقْيَةِ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ. (م/۲۱۹۳)

**ترجمه:** اسود می گوید: از عایشه رضی الله عنها درباره ی دم کردن پرسیدم. او گفت: رسول الله ﷺ به یک خانواده از انصار اجازه داد تا گزیدگی هر جانور زهر دار را دم کنند.

**باب (۸): درباره ی دم کردن بیماری ریش پهلوی**

۱۴۵۱— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الرُّقْيَةِ مِنَ الْعَيْنِ، وَالْحُمَةِ، وَالتَّمَلَّةِ. (م/۲۱۹۶)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ اجازه داد تا بیماری چشم زخم، گزیدگی هر جانور زهر دار و تمّل (بیماری ریش پهلوی) را دم کنند.

**باب (۹): درباره ی دم کردن از عقرب گزیدگی**

۱۴۵۲— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الرُّقْيِ، فَجَاءَ آلُ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُ كَانَتْ عِنْدَنَا رُقْيَةٌ تُرْقَى بِهَا مِنَ الْعَقْرَبِ، وَإِنَّكَ نَهَيْتَ عَنِ الرُّقْيِ قَالَ: فَعَرَّضُوهَا عَلَيْهِ، فَقَالَ: «مَا أَرَى بِأَسَاءٍ، مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَنْفَعَ أَخَاهُ فَلْيَنْفَعْهُ». (م/۲۱۹۹)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از دم کردن، منع فرمود. بعد از آن، خانواده ی عمرو بن حزم نزد رسول الله ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما افسونی (دمی) داشتیم که بوسیله ی آن، عقرب گزیده را دم می کردیم؛ ولی شما از دم کردن منع فرمودید. جابر می گوید: آنگاه آنان، افسون خود را به نبی اکرم ﷺ عرضه نمودند. رسول الله ﷺ فرمود: «در آن، اشکالی نمی بینم؛ هر کس از شما می تواند به برادرش، نفع برساند، کوتاهی نکند».

۱۴۵۳— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَقِيتُ مِنْ عَقْرَبٍ لَدَعْتَنِي الْبَارِحَةَ، قَالَ: «أَمَا لَوْ قُلْتَ، حِينَ أَمْسَيْتَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ تُضْرِكْ». (م/۲۷۰۹)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مردی خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و گفت: یا رسول الله! از عقربی که دیشب مرا گزید، چه درد زیادی متحمل شدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر شبانگاه، "أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ" را می خواندی، به تو ضرری نمی رساند».

ترجمه ی دعا: به کلمات کامل الهی از شر آنچه که آفریده است، پناه می برم.

### باب (۱۰): چشم زخم، حقیقت دارد و اگر از شما خواستند که بعضی از اعضای بدنتان را بشوید، این کار را انجام دهید

۱۴۵۴ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «الْعَيْنُ حَقٌّ، وَلَوْ كَانَ شَيْءٌ سَابَقَ الْقَدَرَ سَبَقَتْهُ الْعَيْنُ، وَإِذَا اسْتَعْسَلْتُمْ فَأَغْسِلُوا». (م/۲۱۸۸)

۱۴۵۴- ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چشم زخم، حقیقت دارد. اگر چیزی از سرنوشت، سبقت می گرفت، چشم زخم بود. و اگر از شما درخواست کردند که اعضای بدنتان را بشوید، این کار را انجام دهید».

(اگر گمان شد که چشم زخم از ناحیه ی شما بوده است و درخواست کردند که وضو بگیرید یا بعضی از اعضای بدنتان را بشوید تا فرد آسیب دیده آن آب را روی بدن خود بریزد یا با آن، غسل کند، این کار را انجام دهید؛ چنانکه این تفصیل در روایات صحیح دیگر، ذکر شده اند.)

### باب (۱۱) درباره ی دم کردن برای چشم زخم

۱۴۵۵ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَأْمُرُنِي أَنْ أُسْرِقِيَ مِنَ الْعَيْنِ. (م/۲۱۹۵)

۱۴۵۵- عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور می داد تا برای چشم زخم، دم کنم.

۱۴۵۶ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنهما قَالَ: رَخَّصَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم لَالَ حَزْمٍ فِي رُقِيَةِ الْحَيَّةِ، وَقَالَ لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ: «مَا لِي أَرَى أَجْسَامَ بَنِي أَخِي ضَارِعَةً تُصْرِيهِمْ الْحَاجَّةُ» قَالَتْ: لَا، وَلَكِنَّ الْعَيْنَ تُسْرِعُ إِلَيْهِمْ، قَالَ: «ارْقِيهِمْ» قَالَتْ: فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «ارْقِيهِمْ». (م/۲۱۹۸)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به خانواده‌ی حزم، اجازه داد تا مار گزیدگی را دم کنند و خطاب به اسماء دختر عمیس رضی الله عنها فرمود: «چرا من بدن برادرزاده‌هایم (فرزندان جعفر بن ابی طالب) را نحیف و لاغر می‌بینم؟ آیا از فقر و گرسنگی، رنج می‌برند؟ اسماء گفت: نه، ولی بسیار زود دچار چشم زخم می‌شوند». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان را دم کن». اسماء می گوید: آنگاه من کلماتی را برای دم کردن، عرضه نمودم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان را دم کن». (اشکالی ندارد با همین کلمات، دم کن).

### باب (۱۲): دم کردن برای چشم زخم

۱۴۵۷ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِجَارِيَةٍ، فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها، زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله رَأَى بَوَجْهَهَا سَفْعَةً فَقَالَ: «بِهَا نَظْرَةٌ، فَاسْتَرْقُوا لَهَا» يَعْنِي بَوَجْهَهَا صُفْرَةً. (م/۲۱۹۷)

**ترجمه:** از ام سلمه رضی الله عنها، همسر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله کنیزی را در خانه‌ی ام سلمه رضی الله عنها دید که رنگش پریده بود؛ پس فرمود: «او را دم کنید؛ زیرا دچار چشم زخم شده است».

### باب (۱۳): دم کردن با خاک زمین

۱۴۵۸ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا اشْتَكَى الْإِنْسَانُ الشَّيْءَ مِنْهُ، أَوْ كَانَتْ بِهِ قَرْحَةٌ أَوْ جَرْحٌ، قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: بِإِصْبَعِهِ هَكَذَا — وَوَضَعَ سُفْيَانُ سَبَابَتَهُ بِالْأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَهَا — «بِاسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةُ أَرْضِنَا، بَرِيقَةٌ بَعْضِنَا لِيُشْفَى بِهِ سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا» قَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ «يُشْفَى» وَقَالَ زُهَيْرٌ «لِيُشْفَى سَقِيمُنَا». (م/۲۱۹۴)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگاه، عضوی از بدن یک شخص، درد می‌گرفت یا زخمی می‌شد، نبی اکرم صلی الله علیه و آله با انگشتش اینگونه می‌نمود - سفیان (یک راوی) انگشت سبابه‌اش را به زمین زد و بلند کرد - و می‌فرمود: «بِاسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةُ أَرْضِنَا، بَرِيقَةٌ بَعْضِنَا لِيُشْفَى بِهِ سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا». (خاک زمین ما با آب دهان یکی از ما با اجازه‌ی پروردگارمان، باید باعث شفای مریض ما گردد).

نووی می گوید: روی انگشت سبابه‌اش مقداری آب دهان بگذارد و آن را به زمین بزند و دعای فوق را بخواند و به محل درد بمالد. اما برخی از علما می‌گویند: هدف از زمین، همان جسم بیمار است که از خاک آفریده شده است و اشاره به جسم بیمار دارد و نیازی نیست که دستش را به زمین بزند؛ بلکه همان دم کردن و فوت کردن، کافی است. والله اعلم

۱۴۵۹— عَنْ خَوْلَةَ بِنْتِ حَكِيمِ السُّلَمِيَّةِ تَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلًا ثُمَّ قَالَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ، حَتَّى يَرْتَحِلَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَلِكَ». (م/۸/۲۷۰)

**ترجمه:** خوله دختر حکیم سلمی می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هر کس در منزلی فرود آید و این دعا را بخواند: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلًا ثُمَّ قَالَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ». تا زمانی که از آن منزل کوچ کند، هیچ چیزی به او ضرر نمی رساند».

ترجمه ی دعا: از بدی آنچه که الله متعال آفریده است به کلمات کاملش، پناه می برم.

### باب (۱۴): اگر یکی از اعضای خانواده ی شخص،

#### مریض شد، می تواند او را دم کند

۱۴۶۰— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اشْتَكَى مِنَّا إِنْسَانٌ، مَسَحَهُ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَذْهَبِ الْبَاسَ، رَبَّ النَّاسِ، وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءٌ لَا يُغَادِرُ سَقَمًا» فَلَمَّا مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَثَقُلَ، أَخَذْتُ بِيَدِهِ لِأَصْنَعُ بِهِ نَحْوَ مَا كَانَ يَصْنَعُ فَاتَّزَعَ يَدُهُ مِنْ يَدِي، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَاجْعَلْنِي مَعَ الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» قَالَتْ: فَذَهَبَتْ أَنْظُرُ، فَإِذَا هُوَ قَدْ قَضَى.

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: هر گاه یکی از ما مریض می شد، رسول الله ﷺ با دست راستش بر بدن او می کشید و می فرمود: «أَذْهَبِ الْبَاسَ، رَبَّ النَّاسِ، وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءٌ لَا يُغَادِرُ سَقَمًا». (ای پروردگار مردم! بیماری اش را برطرف کن و چنان شفایی به او عنایت کن که هیچ بیماری ای باقی نماند؛ چرا که تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی به جز شفا ی تو وجود ندارد).

عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ مریض شد و مریضی اش شدت یافت، دستش را گرفتم تا بوسیله ی آن همان کاری را انجام دهم که خود ایشان انجام می داد؛ اما پیامبر اکرم ﷺ دستش را از دستم بیرون کشید و فرمود: «بار الها! مرا مغفرت کن و همراه دوستان والا (انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحان) قرار بده».

عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: پس از آن، نگاه کردم و متوجه شدم که فوت نموده است.

۱۴۶۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَرْقِي بِهِذِهِ الرُّقِيَّةَ: «أَذْهَبِ الْبَاسَ، رَبَّ النَّاسِ، بِيَدِكَ الشِّفَاءُ، لَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا أَنْتَ». (م/۲۱۹۱)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ با این کلمات، دَم می نمود: «أَذْهَبِ الْبَاسَ، رَبَّ النَّاسِ، بِيَدِكَ الشِّفَاءُ، لَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا أَنْتَ». (ای پروردگار مردم! بیماری را برطرف کن؛ شفا در دست توست و هیچ کس به جز تو نمی تواند بیماری را برطرف نماید).

### باب (۱۵): دَم کردن اشکالی ندارد تا زمانی،

#### که در آن شرکی وجود نداشته باشد

۱۴۶۲ — عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ الْأَشْجَعِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا نَرْقِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَرَى فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «اعْرِضُوا عَلَيَّ رُقَاكُمْ، لَا بَأْسَ بِالرُّقَى مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ شِرْكٌ». (م/۲۲۰۰)

**ترجمه:** عوف بن مالک اشجعی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ما در جاهلیت، دَم می کردیم. به همین خاطر، عرض کردیم: یا رسول الله! نظر شما در مورد دَم کردن چیست؟ فرمود: «کلماتی را که با آنها دَم می کردید، به من ارائه دهید؛ دَم کردن، اشکالی ندارد به شرط اینکه در آن، شرکی وجود نداشته باشد».

## ۴۵- کتاب مریضی و طبابت

### باب (۱): بیماری و دردی که مؤمن به آن، دچار می شود

۱۴۶۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَهُوَ يُوعَكُ، فَمَسَسْتُهُ بِيَدِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعَكًا شَدِيدًا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَجَلْ إِنِّي أُوْعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلَانِ مِنْكُمْ» قَالَ: فَقُلْتُ: ذَلِكَ، أَنْ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَجَلْ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَدَى مِنْ مَرَضٍ فَمَا سِوَاهُ، إِلَّا حَطَّ اللَّهُ بِهِ سَيِّئَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا».

(م/۲۵۷۱)

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: در دوران بیماری نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که تب بود، نزد ایشان رفتم و بدنش را با دستم، لمس کردم و گفتم: یا رسول الله! شما هم به شدت، تب می شوید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من به اندازه‌ی دونفر از شما تب می شوم». گفتم: آیا به خاطر این است که به شما دو پاداش می رسد؟ فرمود: «بله». سپس، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر مسلمانی که با بیماری یا هر چیز دیگری، اذیت و آزار شود، همانگونه که برگ درختان می ریزند، الله متعال گناهان این مسلمان را می ریزد».

### باب (۲): فضیلت عیادت بیماران

۱۴۶۴- عَنْ ثَوْبَانَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا عَادَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ لَمْ يَزَلْ فِي خُرْفَةِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْجِعَ». (م/۲۵۶۸)

**ترجمه:** ثوبان رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرگاه یک شخص مسلمان به عیادت برادر مسلمانش برود، همچنان تا هنگامی که بر می گردد در حال چیدن میوه های بهشت است».

۱۴۶۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا ابْنَ آدَمَ مَرَضْتُ فَلَمْ تُعِدْنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَعُوذُكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدِي فَلَانًا مَرَضَ فَلَمْ تُعِدْهُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدْتَهُ لَوَجَدْتَنِي عِنْدَهُ؟ يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَطَعْتِكَ فَلَمْ تُطْعِمْنِي، قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ



أَطْعِمُكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ اسْتَطَعَمَكَ عَبْدِي فَلَانَ فَلَمْ تُطْعِمْهُ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ أَطْعَمْتَهُ لَوَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي؟ يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَسْقَيْتَكَ فَلَمْ تَسْقِنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَسْقِيكَ؟ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ: اسْتَسْقَاكَ عَبْدِي فَلَانَ فَلَمْ تَسْقِهِ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ سَقَيْتَهُ وَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي». (م/۲۵۶۹)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، الله عز و جل می فرماید: ای فرزند آدم! من بیمار شدم اما تو به عیادت نیامدی. بنده می گوید: پروردگارم! من چگونه می توانم به عیادت تو بیایم حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟ الله متعال می فرماید: آیا خبر نشدی که فلان بنده ام مریض شد ولی تو به عیادتش نرفتی؟ مگر نمی دانستی که اگر به عیادتش می رفتی، مرا آنجا می یافتی؟ ای فرزند آدم! من از تو تقاضای غذا نمودم؛ اما تو به من غذا ندادی. بنده می گوید: پروردگار! چگونه می توانم به تو غذا بدهم حال آنکه تو پروردگار جهانیانی؟ الله متعال می فرماید: مگر فلان بنده ام از تو تقاضای غذا نکرد ولی تو به او غذا ندادی؟ مگر نمی دانستی که اگر به او غذا می دادی، پاداش آنرا نزد من می یافتی؟ ای فرزند آدم! من از تو آب خواستم اما تو به من آب ندادی. بنده می گوید: پروردگار! چگونه من می توانم به تو آب بدهم حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟ الله متعال می فرماید: فلان بنده ام از تو آب خواست؛ اما تو به او آب ندادی. اگر تو به او آب می دادی، پاداش آنرا نزد من می یافتی.»

### باب (۳): نگویند دلم ناپاک و پلید شده است

۱۴۶۶ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: حَبِثْتُ نَفْسِي، وَلَكِنْ لِيَقُلْ: لَقِسْتُ نَفْسِي». (م/۲۲۵۰)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: نباید یکی از شما بگوید: دلم ناپاک و پلید گردید؛ بلکه بگوید: دلم چرکین شد.»

(گرچه معنای هر دو کلمه، یکی است؛ اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله راهنمایی فرمودند که از کلمات زشت و زننده، استفاده نکنید.) والله اعلم

### باب (۴): هر بیماری، دارویی دارد

۱۴۶۷ — عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ، فَإِذَا أُصِيبَ دَوَاءُ الدَّاءِ بَرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (م/۲۲۰۴)

**ترجمه:** از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر بیماری، دارویی دارد؛ پس هرگاه، داروی بیماری به هدف برخورد کند، بیمار با اجازه‌ی الله متعال بهبود می‌یابد».

### باب (۵): گرمای تب، برگرفته از گرمای جهنم است؛ پس بوسیله‌ی آب، آنرا سرد کنید

۱۴۶۸ — عَنْ أَسْمَاءَ رضی الله عنها: أَنَّهَا كَانَتْ تُؤْتِي بِالْمَرْأَةِ الْمَوْعُوكَةِ، فَتَدْعُو بِالْمَاءِ فَتَصُبُّهُ فِي جَيْبِهَا، وَتَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «ابْرُدُوهَا بِالْمَاءِ» وَقَالَ: «إِنَّهَا مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». (م/۲۲۱۱)

**ترجمه:** از اسماء رضی الله عنها روایت است که زنانی را که بشدت، تب بودند، نزد ایشان می‌آوردند؛ او آب می‌خواست و در گریبان آنان می‌ریخت و می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گرمای تب را بوسیله‌ی آب، سرد کنید؛ چرا که گرمای تب برگرفته از گرمای جهنم است».

### باب (۶): تب گناهان را از بین می‌برد

۱۴۶۹ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله دَخَلَ عَلَى أُمِّ السَّائِبِ، أَوْ أُمِّ الْمُسَيَّبِ، فَقَالَ: «مَا لُكَ؟ يَا أُمُّ السَّائِبِ — أَوْ يَا أُمَّ الْمُسَيَّبِ — تُزَفِّزِينَ؟» قَالَتْ: الْحُمَّى، لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا، فَقَالَ: «لَا تَسْبِي الْحُمَّى فَإِنَّهَا تُذْهِبُ خَطَايَا بَنِي آدَمَ كَمَا يُذْهِبُ الْكَبِيرُ حَبَثَ الْحَدِيدِ». (م/۲۵۷۵)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به خانه‌ی ام سائب یا ام مسیب رفت و فرمود: «ای ام سائب! چرا می‌لرزی؟ جواب داد: دچار تب شده‌ام؛ الله متعال خیرش ندهد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تب را بد و بیراه مگو؛ زیرا همانگونه که کوره مواد ناخالص را از آهن، جدا می‌سازد، تب گناهان بنی آدم را از بین می‌برد».

### باب (۷): درباره‌ی صرع (بیهوش شدن) و ثواب آن

۱۴۷۰ — عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَلَا أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ، أَتَتْ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتُكْشَفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي، قَالَ: «إِنْ شِئْتَ صَبَرْتُ وَلَكَ الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيكَ» قَالَتْ: أَصْبِرُ، قَالَتْ: فَإِنِّي أَتُكْشَفُ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ لَا أَتُكْشَفَ، فَدَعَا لَهَا. (م/۲۵۷۶)

**ترجمه:** عطا بن ابی رباح می گوید: ابن عباس رضی الله عنه به من گفت: آیا زنی بهشتی به تو نشان ندهم؟ گفتم: بلی. گفت: این زن سیاه پوست، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من بیهوش می شوم و برهنه می گردم؛ لذا نزد الله متعال برایم دعا کن (تا این مشکل برطرف گردد). رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر می خواهی، صبر کن. و در عوض، به بهشت می روی. و اگر نه، از الله متعال می خواهم تا تو را شفا دهد». این زن گفت: صبر می کنم. اما هنگام بیهوشی برهنه می شوم؛ از الله متعال بخواه تا برهنه نشوم. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله برایش دعا نمود تا برهنه نشود.

### باب (۸): تلبینه باعث آرامش و نشاط قلب مریض و از بین رفتن حزن و اندوه می گردد

۴۷۱ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهَا كَانَتْ، إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ، ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلَّا أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا — أَمَرَتْ بِرُمَةِ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطُبَخَتْ، ثُمَّ صَنَعَ ثَرِيدٌ، فَصَبَّتِ التَّلْبِينََةَ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ، كُلْنَ مِنْهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «التَّلْبِينَةُ مَحَمَّةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ، تُذْهِبُ بَعْضَ الْحُزَنِ».

(م/۲۲۱۶)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که هرگاه، یکی از بستگانش فوت می کرد و به همین مناسبت، زنان جمع می شدند و سپس پراکنده می گشتند و فقط افراد بسیار نزدیکش باقی می ماندند، دستور می داد تا یک قابلمه تلبینه (آش سبوس، شیر و عسل) پخته شود و نان ترید فراهم گردد و از آن آش، روی آن بریزند. سپس می گفت: از آن بخورید؛ زیرا شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تلبینه، باعث آرامش و نشاط قلب مریض، و از بین رفتن حزن و اندوه می گردد».

### باب (۹): مداوا با غسل

۴۷۲ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: إِنَّ أَحِيَّ اسْتَطْلَقَ بَطْنَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اسْقِهِ عَسَلًا» فَسَقَاهُ، ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ: إِنِّي سَقَيْتُهُ عَسَلًا فَلَمْ يَزِدْهُ إِلَّا اسْتَطْلَاقًا، فَقَالَ لَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ جَاءَ الرَّابِعَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلًا» فَقَالَ: لَقَدْ سَقَيْتُهُ فَلَمْ يَزِدْهُ إِلَّا اسْتَطْلَاقًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «صَدَقَ اللَّهُ، وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ». فَسَقَاهُ فَبُرَّأ. (م/۲۲۱۷)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برادرم اسهال است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به او عسل بده».

آن مرد، دوباره آمد و گفت: به او عسل دادم؛ اما باعث افزایش اسهال او گردید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا سه بار که آن مرد می آمد، همان دستور اولش را تکرار می نمود. و هنگامی که برای چهارمین بار آمد، بار دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به او عسل بده». آن مرد گفت: به او عسل دادم؛ ولی اسهالش بیشتر شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال راست گفته است؛ ولی شکم برادرت، دروغ می گوید (صلاحیت خوب شدن ندارد). ابو سعید خدری می گوید: آن مرد، این بار هم به برادرش عسل داد و سرانجام، شفا یافت.

### باب (۱۰): مداوا با شونیز (سیاه دانه)

۴۷۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ فِي الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، إِلَّا السَّامَ» وَالسَّامُ: الْمَوْتُ، وَالْحَبَّةُ السَّوْدَاءُ: الشُّونِيزُ. (م/۲۲۱۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «شفای هر بیماری در این سیاه دانه نهفته است بجز مرگ». (که دوا ندارد).

### باب (۱۱): هرکس، صبحش را با خوردن خرماى عجوه، آغاز نماید،

#### هیچ زهر و جادویی به او ضرر نمی رساند

۴۷۴ — عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ «مَنْ تَصَبَّحَ بِسَبْعِ تَمَرَاتٍ عَجْوَةٍ، لَمْ يَضُرَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ سُمٌّْ وَلَا سِحْرٌ». (م/۲۰۴۷)

**ترجمه:** سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «هرکس، صبح خود را با خوردن هفت عدد خرماى عجوه (نوعی از خرماهای مدینه) آغاز نماید، در آن روز، هیچ زهر و جادویی به او ضرر نمی رساند».

۴۷۵ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ فِي عَجْوَةِ الْمَدِينَةِ شِفَاءً، أَوْ إِنَّهَا تَرِيَاكٌ، أَوَّلَ الْبُكْرَةِ». (م/۲۰۴۸)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا در خرماى عجوه ی عوالی مدینه، شفا وجود دارد یا اینکه خوردن آن در اول صبح، پادزهر است».

**باب (۱۲): قارچ از ترنجبین است و آب آن، شفای چشم است**

۱۴۷۶ — عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْكُمَاءُ مِنَ الْمَنْ أَلَذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى، وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ». (م/۲۰۴۹)

**ترجمه:** از سعید بن زید رحمته الله علیه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قارچ از ترنجبین است که الله متعال آن را بر موسی علیه السلام نازل فرمود و آب آن، شفای چشم است».

**باب (۱۳): معالجه با عود هندی که به آن، قسط نیز می گویند**

۱۴۷۷ — عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ابْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ أُمَّ قَيْسَ بِنْتَ مِحْصَنٍ — وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُولَى اللَّاتِي بَايَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَهِيَ أُخْتُ عَكَاشَةَ بْنِ مِحْصَنٍ، أَحَدِ بَنِي أَسَدِ بْنِ خَزِيمَةَ — قَالَ: أَخْبَرْتَنِي أَنَّهَا أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِابْنٍ لَهَا لَمْ يَلُغْ أَنْ يَأْكُلَ الطَّعَامَ، وَقَدْ أَعْلَقَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْعُدْرَةِ — قَالَ يُؤُسُّ: أَعْلَقَتْ غَمَزَتْ فَهِيَ تَخَافُ أَنْ يَكُونَ بِهِ عُدْرَةٌ، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَامَهُ تَدْعُرْنَ أَوْلَادَكُمْ بِهَذَا الْإِعْلَاقِ؟ عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ — يَعْنِي بِهِ الْكُسْتَ — فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، مِنْهَا ذَاتُ الْجَنْبِ» قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: وَأَخْبَرْتَنِي أَنَّ ابْنَهَا، ذَاكَ بَالَ فِي حَجَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَاءٍ فَتَضَحَّهُ عَلَى بَوْلِهِ وَ لَمْ يَغْسِلْهُ غَسَلًا. (م/۲۲۱۴)

**ترجمه:** عبیدالله بن عبدالله بن عتبہ بن مسعود می گوید: ام قیس دختر محسن که یکی از مهاجران نخستین است و با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کرد و خواهر عکاشه بن محسن و از قبیله ی بنی اسد بن خزیمه می باشد، گفت: پسر من را که هنوز خوراکی نشده بود و غذا نمی خورد، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بردم در حالی که گلویش را بخاطر افتادگی کامش، مالیده بودم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا با انگشت زبان کوچک و کام فرزندان را بالا می برید؟ از عود هندی یعنی قسط استفاده کنید؛ زیرا عود هندی علاج هفت بیماری است که یکی از آنها ذات الجنب (سینه پهلوی) است».

عبید الله می گوید: همچنین ام قیس رحمته الله علیه به من گفت که همین بچه اش در آغوش رسول الله صلی الله علیه و آله ادرار نمود؛ لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آب خواست و بالای ادرارش ریخت و آن را نشست. (فقط به ریختن آب، اکتفا نمود).

### باب (۱۴): معالجه با خوراندن دارو (در گلو ریختن)

۱۴۷۸ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَدَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ، فَأَشَارَ أَنْ لَا تُلْدُونِي، فَقُلْنَا: كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «لَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا لَدَّ، غَيْرُ الْعَبَّاسِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ». (م/۲۲۱۳)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ بیمار بود به وی دارو خوراندیم. پیامبر اکرم ﷺ اشاره کرد که به من دارو ندهید. ما خیال کردیم این همان کراهیتی است که مریض نسبت به دارو دارد. اما هنگامی که رسول اکرم ﷺ به هوش آمد، فرمود: «بجز عباس که در این کار، شرکت نداشت، باید در حلق همه‌ی شما دارو ریخته شود».

### باب (۱۵): درباره‌ی حجامت کردن و قطره در بینی نمودن

۱۴۷۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ احْتَجَمَ، وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ، وَاسْتَعَطَ. (م/۱۲۰۲)

**ترجمه:** از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که نبی اکرم ﷺ حجامت نمود و مزد حجامت کننده را پرداخت کرد و همچنین قطره در بینی نمود.

### باب (۱۶): معالجه با حجامت و داغ

۱۴۸۰ — عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ قَتَادَةَ قَالَ: جَاءَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فِي أَهْلِنَا، وَرَجُلٌ يَشْتَكِي خُرَاجًا، بِهِ أَوْ جَرَاخًا، فَقَالَ: مَا تَشْتَكِي؟ قَالَ: خُرَاجٌ بِي قَدْ شَقَّ عَلَيَّ، فَقَالَ: يَا غُلَامُ اثْنِي بِحَجَّامٍ، فَقَالَ لَهُ: مَا تَصْنَعُ بِالْحَجَّامِ؟ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَنْ أُعَلِّقَ فِيهِ مِحْجَمًا، قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ الدُّبَابَ لَيُصِيبُنِي، أَوْ يُصِيبُنِي الثَّوْبُ، فَيُؤْذِينِي، وَيَشُقُّ عَلَيَّ، فَلَمَّا رَأَى تَبَرُّمَهُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَدْوِيَّتِكُمْ خَيْرٌ، فَفِي شَرْطَةِ مَحْجَمٍ، أَوْ شَرْبَةِ مِنْ عَسَلٍ، أَوْ لَذْعَةٍ بِنَارٍ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَمَا أَحَبُّ أَنْ أَكْتُوِيَ» قَالَ فَجَاءَ بِحَجَّامٍ فَشَرَطَهُ، فَذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ. (م/۲۲۰۵)

**ترجمه:** عاصم بن عمر بن قتاده می گوید: جابر بن عبدالله رضی الله عنه به خانه‌ی ما آمد. در این میان، مردی که ورم یا جراحی داشت نیز به خانه‌ی ما آمد؛ جابر بن عبدالله رضی الله عنه از او پرسید: بیماری شما چیست؟ آن مرد جواب داد: ورمی است که مرا دچار مشکل ساخته است. جابر گفت: پسر! حجامت گری بیاورید. آن مرد پرسید: ای ابو عبدالله! حجامت گری را چکار می کنید؟ جابر گفت: می خواهم یک شیشه‌ی حجامت به ورم شما آویزان کنم. آن مرد گفت: سوگند به الله، هنگامی که مگس بر زخم من می نشیند یا لباسم با زخم تماس پیدا می کند، باعث اذیت آزار من می گردد و مرا دچار مشکل می کند (پس چگونه من شیشه‌ی حجامت را تحمل می کنم؟) هنگامی که جابر رضی الله عنه تفر و انزجار او را از حجامت، مشاهده نمود، گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «اگر در چیزی از داروهای شما خیری وجود داشته باشد، در تیغ دستگاه حجامت، نوشیدن جرعه‌ای عسل و داغ آتش است؛ البته من دوست ندارم که داغ نمایم». راوی می گوید: سرانجام، حجامت گری آوردند و او آن مرد را حجامت کرد و مشکلش برطرف گردید.

۱۴۸۱ — عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ رضی الله عنها اسْتَأْذَنَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِي الْحِجَامَةِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم أَبَا طَيْبَةَ أَنْ يَحْجُمَهَا، قَالَ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ أَخَاهَا مِنَ الرِّضَاعَةِ، أَوْ غُلَامًا لَمْ يَحْتَلِمَ. (م/۲۲۰۶)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: ام سلمه رضی الله عنها (همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست تا حجامت کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ابوطیبه دستور داد تا او را حجامت کند. راوی از جابر می گوید: فکر می کنم جابر رضی الله عنه گفت: ابوطیبه برادر رضاعی ام سلمه بشمار می رفت یا اینکه هنوز به سن بلوغ نرسیده بود.

( البته اگر پزشک زن یا محرم پیدا نشود و ضرورت بسیار شدید باشد، زن می تواند به پزشک نامحرم برای معالجه، مراجعه نماید. ) مترجم

### باب (۱۷): معالجه با قطع رگ و داغ کردن

۱۴۸۲ — عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِلَى أَبِي بَنٍ كَعْبٍ طَبِيبًا، فَقَطَعَ مِنْهُ عَرْقًا: ثُمَّ كَوَّاهُ عَلَيْهِ. (م/۲۲۰۷)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طیبی نزد ابی بن کعب رضی الله عنه فرستاد. آن طیب یکی از رگهای ابی بن کعب را قطع کرد و جای آن را داغ نمود.

**باب (۱۸): معالجه‌ی زخم‌ها با داغ**

۱۴۸۳ — عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رُمِيَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فِي أُكْحَلِهِ، قَالَ: فَحَسَمَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ بِمِشْقَصٍ ثُمَّ وَرَمَتْ فَحَسَمَهُ الثَّانِيَةَ. (م/۲۲۰۸)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می‌گوید: به رگ میانی دست سعد بن معاذ رضی الله عنه تیری اصابت کرد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله با دست خودش با یک سرنیزه آنرا داغ نمود. دوباره دستش، ورم کرد و برای بار دوم رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا داغ نمود.

**باب (۱۹): معالجه‌ی با شراب**

فیه حدیث وائل بن حجر، و قد تقدم فی کتاب الأشربة (الحدیث: ۱۲۷۹)  
در این باره، حدیث وائل بن حجر رضی الله عنه در کتاب نوشیدنی‌ها، شماره‌ی (۱۲۷۹) بیان گردید.



## ۴۶- کتاب طاعون

باب (۱): درباره ی طاعون و اینکه عذابى است؛ پس به

منطقه ی طاعون نروید و از ترس آن، فرار نکنید

۴۸۴- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ هَذَا الْوَجَعَ أَوْ السَّقَمَ رَجَزٌ عَذَبَ بِهِ بَعْضُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ، ثُمَّ بَقِيَ بَعْدُ بِالْأَرْضِ، فَيَذْهَبُ الْمَرَّةَ وَيَأْتِي الْأُخْرَى، فَمَنْ سَمِعَ بِهِ بِأَرْضٍ، فَلَا يَقْدَمَنَّ عَلَيْهِ، وَمَنْ وَقَعَ بِأَرْضٍ وَهُوَ بِهَا، فَلَا يُخْرِجْنَهُ الْفِرَارُ مِنْهُ». (م/۲۲۱۸)

**ترجمه:** اسامه بن زید رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این بیماری (طاعون) عذابى است که برخی از امت های گذشته به آن، دچار شدند و بعد از آن، روى زمین باقى ماند. گاهی از بین می رود و گاهی دیگر، ظاهر می شود. لذا هر کس شنید که در سرزمینی، طاعون وجود دارد، بدانجا نرود. و اگر در سرزمینی که در آنجا بسر می برد، طاعون شیوع پیدا کرد، از ترس آن، فرار نکند».

۴۸۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِسَرِغَ لَقِيَهُ أَهْلُ الْأَجْنَادِ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَأَصْحَابُهُ، فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقَالَ عُمَرُ: ادْعُ لِي الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ فَدَعَوْهُمْ، فَاسْتَشَارَهُمْ، وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ، فَاخْتَلَفُوا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ خَرَجْتَ لِأَمْرٍ وَلَا تَرَى أَنَّ تَرْجِعَ عَنْهُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَعَكَ بَقِيَّةُ النَّاسِ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَلَا تَرَى أَنَّ تُقَدِّمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي، ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي الْأَنْصَارَ فَدَعَوْهُمْ لَهُ، فَاسْتَشَارَهُمْ، فَسَلَكُوا سَبِيلَ الْمُهَاجِرِينَ، وَاخْتَلَفُوا كَاخْتِلَافِهِمْ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي، ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي مَنْ كَانَ هَاهُنَا مِنْ مَشِيخَةٍ قُرَيْشٍ مِنْ مُهَاجِرَةِ الْفَتْحِ، فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَخْتَلَفْ عَلَيْهِ رَجُلَانِ، فَقَالُوا: نَرَى أَنَّ تَرْجِعَ بِالنَّاسِ وَلَا تُقَدِّمُهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ، فَنَادَى عُمَرُ فِي النَّاسِ: إِنِّي مُصْبِحٌ عَلَى ظَهْرٍ، فَأَصْبَحُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ: أَفِرَارًا مِنْ قَدَرِ اللَّهِ؟ فَقَالَ عُمَرُ: لَوْ غَيْرَكَ قَالَهَا يَا أَبَا عُبَيْدَةَ — وَكَانَ عُمَرُ يَكْرَهُ خِلَافَهُ — نَعَمْ، نَفَرْتُ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ إِلَى قَدَرِ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَتْ لَكَ إِبِلٌ فَهَبَطْتَ وَادِيًا لَهُ عِدْوَتَانِ، إِحْدَاهُمَا خَصْبَةٌ وَالْأُخْرَى جَدْبَةٌ أَلَيْسَ

إِنْ رَعَيْتَ الْخَصْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ، وَإِنْ رَعَيْتَ الْجَدْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ؟ قَالَ: فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَكَانَ مُتَعَبًا فِي بَعْضِ حَاجَتِهِ، فَقَالَ: إِنَّ عِنْدِي مِنْ هَذَا عِلْمًا، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلَا تَقْدُمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ» قَالَ: فَحَمِدَ اللَّهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ثُمَّ أَنْصَرَفَ. (م/۲۲۱۹)

**ترجمه:** عبد الله بن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ بسوی شام، حرکت نمود تا اینکه به روستای سرخ (نزدیکی شام) رسید و در آنجا با مسلمانان شام (فلسطین، اردن، دمشق، حمص و قنصرین) یعنی ابو عبیده بن جراح و یارانش، ملاقات نمود. آنان او را اطلاع دادند که بیماری طاعون در شام، شیوع پیدا کرده است. عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ گفت: مهاجرین نخستین را فراخوانید. راوی می گوید: من آنان را فراخواندم. عمر بن خطاب با آنها مشورت نمود و به اطلاعشان رساند که طاعون در سرزمین شام، شیوع پیدا کرده است. آنها با یکدیگر، اختلاف کردند. گروهی گفتند: شما برای انجام مأموریتی آمده اید و ما معتقدیم که نباید قبل از انجام آن، برگردی. گروهی دیگر گفتند: شخصیت های بزرگ و صحابه ی رسول الله ﷺ همراه شما هستند؛ ما فکر می کنیم نباید آنان را به دهان طاعون بیندازی. عمر گفت: از نزد من، بیرون بروید. بعد از آن، گفت: انصار را فراخوانید. من انصار را فراخواندم. از آنان نیز مشورت خواست. آنها هم مانند مهاجران، اختلاف کردند. عمر گفت: از نزد من، بیرون بروید. بعد از آن، گفت: شیوخ قریش یعنی همان مهاجران فتح<sup>۱</sup> را فراخوانید.

راوی می گوید: آنان را فرا خواندم. آنها در این باره، اختلاف نکردند. بلکه یکپارچه گفتند: رأی ما این است که مردم را برگردانید و به طاعون، عرضه نکنید. اینجا بود که عمر رضی اللہ عنہ در میان مردم، اعلان نمود که فردا صبح، من بر مرکبم سوار می شوم و مسافرم؛ شما هم آماده باشید.

<sup>۱</sup> کسانی که اندکی قبل از فتح مکه، مسلمان شدند و هجرت کردند و کسانی که در فتح مکه، مسلمان شدند و بعد از آن به مدینه، رفتند. البته به اینان، مهاجر اصطلاحی، اطلاق نمی شود. چون بعد از فتح، هجرت از مکه به مدینه وجود ندارد. و کسانی که مکه را بعد از فتح رها کردند و به مدینه رفتند، بدون پاداش هستند.

در این هنگام، ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه گفت: آیا از تقدیر الهی، فرار می‌کنیم؟ عمر رضی الله عنه گفت: ای ابو عبیده! کاش، تو این حرف را نمی‌زدی؛ کسی دیگر این حرف را به زبان می‌آورد - گفتنی است که عمر دوست نداشت با ابو عبیده مخالفت نماید.. بله، از تقدیر الهی به سوی تقدیر الهی فرار می‌کنیم. اگر شتران تو وارد دره‌ای شوند که دو کرانه دارد و یک کرانه‌ی آن، سرسبز، و کرانه‌ی دیگر آن، خشک و بی‌علف باشد؛ مگر نه این است که اگر شتران را در قسمت سرسبز بچرانی، به تقدیر الهی چرانیده‌ای، و اگر در کرانه‌ی خشک بچرانی، باز هم به تقدیر الهی چرانیده‌ای؟ در این اثنا، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه که برای انجام کاری بیرون رفته بود و قبلاً حضور نداشت، آمد و گفت: من در این باره، علم و دانشی دارم؛ شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «هرگاه، شنیدید که در سرزمینی، طاعون وجود دارد، بدانجا نرو و اگر در سرزمینی که شما در آنجا بسر می‌برید، طاعون شیوع پیدا کرد، از ترس آن، فرار نکنید».

راوی می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه بعد از شنیدن این حدیث، الله متعال را حمد و ثنا گفت و برگشت.

## ۴۷ - کتاب بدفالی و سرایت بیماری

باب (۱): سرایت بیماری، بدفالی صفر و هامه، هیچگونه اصالتی ندارند

۱۴۸۶- عَنْ أَبِي سَلَمَةَ — بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: حِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا عَدْوَى وَلَا صَفَرَ وَلَا هَامَةَ» فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ الْإِبِلِ تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الظَّبَاءُ، فَيَجِيءُ الْبَعِيرُ الْأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ فِيهَا فَيَجْرِبُهَا كُلَّهَا؟ قَالَ: «فَمَنْ أَعْدَى الْأَوَّلَ»، وَفِي رَوَايَةٍ: «لَا عَدْوَى وَلَا طِيرَةَ وَلَا صَفَرَ وَلَا هَامَةَ». (م/ ۲۲۲۰)

**ترجمه:** ابو سلمه بن عبدالرحمن به روایت از ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سرایت بیماری و صفر و هامه، اصالتی ندارند»، یک مرد بادیه نشین گفت: پس چرا شترانی که در ریگستان بسر می برند و مانند آهو هستند، به محض اینکه شتران گر به آنها نزدیک می شوند، همه را گر می کنند؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پس چه کسی شتر اول را گر کرده است»؟

و در روایتی آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سرایت بیماری، بدفالی، صفر و هامه، اصالتی ندارند».

علما در مورد «صفر» دو تفسیر ذکر کرده اند: یکی اینکه به تأخیر انداختن حرمت ماه محرم به ماه صفر که اعراب انجام می دادند، هیچ اصالتی ندارد و صحیح نیست.

دوم اینکه اعراب اعتقاد داشتند «صفر» نوعی کرم در شکم انسان است و هنگام گرسنه شدن انسان به حرکت درمی آید و چه بسا که باعث مرگ انسان می گردد.

البته حدیث می تواند اشاره به هر دو مطلب داشته باشد و هر دو باور نادرست را نفی نماید.

در مورد «هامه» نیز دو تفسیر وجود دارد: یکی اینکه اعراب پرنده ی جغد را به بدفالی می گرفتند و می گفتند: اگر جغد بالای خانه ی کسی بنشیند، صاحب خانه یا یکی از اعضای خانواده اش می میرد.

دوم اینکه در میان اعراب این باور وجود داشت که استخوانها یا روح شخص مرده به پرنده ای تبدیل می شود.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر دو باور فوق را باطل دانستند.

## باب (۲): هیچ کس نباید حیوانات بیمار را نزد کسی که حیواناتش سالم اند، ببرد

۴۸۷— عَنْ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ حَدَّثَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا عَدْوَى» وَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «أَنْ لَا يُورَدُ مُمْرَضٌ عَلَى مُصِحٍّ» قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُهَا كِلْتاهِمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ صَمَتَ أَبُو هُرَيْرَةَ بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ قَوْلِهِ: «لَا عَدْوَى» وَ أَقَامَ عَلَى «أَنْ لَا يُورَدُ مُمْرَضٌ عَلَى مُصِحٍّ» قَالَ: فَقَالَ الْحَارِثُ بْنُ أَبِي ذُبَابٍ — وَهُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِي هُرَيْرَةَ — قَدْ كُنْتُ أَسْمَعُكَ، يَا أَبَا هُرَيْرَةَ تُحَدِّثُنَا مَعَ هَذَا الْحَدِيثِ حَدِيثًا آخَرَ، قَدْ سَكَتَ عَنْهُ، كُنْتُ تَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا عَدْوَى» فَأَبَى أَبُو هُرَيْرَةَ أَنْ يَعْرِفَ ذَلِكَ، وَقَالَ: «لَا يُورَدُ مُمْرَضٌ عَلَى مُصِحٍّ» فَمَا رَأَاهُ الْحَارِثُ فِي ذَلِكَ حَتَّى غَضِبَ أَبُو هُرَيْرَةَ، فَارْطَنَ بِالْحَبَشِيَّةِ، فَقَالَ لِلْحَارِثِ: أَتَدْرِي مَاذَا قُلْتُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ، قُلْتُ أَبَيْتُ، قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: وَلَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا عَدْوَى» فَلَا أَدْرِي أُنْسِيَ أَبُو هُرَيْرَةَ، أَوْ نَسَخَ أَحَدُ الْقَوْلَيْنِ الْآخَرَ؟ (م/۲۲۲۱)

**ترجمه:** ابن شهاب می گوید: ابو سلمه بن عبد بن عوف گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «واگیر بودن بیماری، اصلتی ندارد». همچنین ابوسلمه می گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ کس نباید حیوانات بیمار را نزد کسی که حیواناتش سالم اند، ببرد».

ابوسلمه می گوید: هر دو حدیث فوق را ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله ﷺ نقل می نمود. اما بعدها سکوت کرد و حدیث «واگیر بودن بیماری، اصلتی ندارد» را بیان نمی کرد. ولی حدیث «هیچ کس نباید حیوانات بیمار را نزد کسی که حیواناتش سالم اند ببرد» را همچنان بیان می کرد. سرانجام، پسر عموی ابوهریره، حارث بن ابی ذباب، گفت: ای ابوهریره! من شنیدم که شما با این حدیث، حدیث دیگری نیز بیان می کردید؛ ولی هم اکنون، سکوت نموده اید و آن حدیث را بیان نمی کنید؛ شما می گفتید: رسول الله ﷺ فرمود: «واگیر بودن بیماری، اصلتی ندارد». ابوهریره از این حدیث، اظهار بی اطلاعی کرد. لذا حارث با ابوهریره در این زمینه، بحث و مجادله نمود تا جایی که ابوهریره خشمگین شد و کلماتی به زبان حبشی ها به زبان آورد و به حارث گفت: آیا متوجه شدی چه گفتیم؟ حارث جواب داد: خیر. ابوهریره گفت: من گفتیم: نمی پذیرم که چنین حدیثی، بیان کرده ام.

ابوسلمه می گوید: بطور قطع، ابوهریره رضی الله عنه برای ما بیان می نمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «واگیر بودن بیماری، اصالتی ندارد»؛ اما من نمی دانم که آیا ابوهریره این حدیث را فراموش نمود یا اینکه یکی از این دو حدیث، دیگری را نسخ کرد.

توضیح: امام نووی در شرح صحیح مسلم می گوید: جمهور علما معتقدند که این دو حدیث، صحیح هستند. و توضیح آنها به این صورت است که حدیثی که می گوید: «سرایت بیماری، اصالتی ندارد» می خواهد به این نکته اشاره کند که اعتقاد مردم دوران جاهلیت مبنی بر اینکه بیماری بخودی خود و بدون مشیت الهی می تواند سرایت کند، اعتقاد درستی نیست. و حدیث دوم که می گوید: «هیچ کس نباید حیوانات بیمار را نزد حیوانات سالم برد»، مردم را راهنمایی می کند که از جاهایی که به مشیت الهی، متضرر می شوید، پرهیز نمایید. لذا در حدیث اول، سرایت بیماری بدون مشیت الهی، نفی شده، و در حدیث دوم، سرایت با مشیت الهی تأیید شده است.

و فراموشی ابوهریره که راوی حدیث است، خدشه ای به صحت حدیث، وارد نمی کند؟ و این، رای جمهور علما می باشد. قابل یادآوری است که این حدیث از تعداد دیگری از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امثال سائب بن یزید، جابر بن عبدالله، انس بن مالک و ابن عمر رضی الله عنهم روایت شده است. شرح نووی بر صحیح مسلم با اندکی تصرف.

### باب (۳): ستارگان باعث باد و باران نمی شوند

۱۴۸۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَا عَدْوَى وَلَا هَامَةٌ وَلَا نَوْءٌ وَلَا صَفَرٌ». (م/۲۲۲۰)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سرایت بیماری، هامه، ستارگان و صفر، اصالتی ندارند».

برای توضیح اصطلاحات فوق به حدیث شماره ی (۱۴۸۶) مراجعه کنید.

قابل یادآوری است که اعراب ستارگان را علت اصلی نزول باران می دانستند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث بیان نمودند که ستارگان، علت اصلی نزول باران نیستید؛ بلکه این الله متعال است که علت اصلی نزول باران است.

**باب (۴): غول نمی تواند کسی را گمراه کند**

۱۴۸۹ — عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا عَدْوَى وَلَا طَيْرَةَ وَلَا غُولَ».  
(م/۲۲۲۲)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سرایت بیماری، بدفالی، و غول، اصالتی ندارند».

(اعراب معتقد بودند که موجوداتی به نام غول از جنس جنها در بیابانها وجود دارند و به شکلهای مختلف ظاهر می شوند و مردم را گمراه و هلاک می کنند. رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله این باور را رد کردند.)

**باب (۵): پرهیز از فرد بیمار**

۱۴۹۰ — عَنْ الشَّرِيدِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ فِي وَفْدٍ ثَقِيفٍ رَجُلٌ مَجْذُومٌ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّا قَدْ بَايَعْنَاكَ فَارْجِعْ». (م/۲۲۳۱)

**ترجمه:** شَرید رضی الله عنه می گوید: در میان هیأت قبیله ی ثقیف، یک مرد وجود داشت که مبتلا به جذام بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله پیامی برای وی فرستاد که: «ما با تو بیعت نمودیم؛ برگرد».

**باب (۶): به فال نیک گرفتن**

۱۴۹۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا طَيْرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَالُ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْفَالُ؟ قَالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ».  
(م/۲۲۲۳)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شگون گرفتن هیچگونه اصالتی ندارد و بهترین آن، فال است». صحابه پرسیدند: یا رسول الله! فال چیست؟ فرمود: «سخن خوبی است که یکی از شما می شنود» (و آنرا به فال نیک می گیرد).

**باب (۷): بدیمن بودن منزل و زن و اسب**

۱۴۹۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ يَكُ مِنَ الشُّؤْمِ شَيْءٌ حَقٌّ، فَفِي الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالْدَّارِ». (م/۲۲۲۵)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر بدیمن بودن چیزی، حقیقت داشته باشد، بدیمن بودن اسب و زن و منزل است».

۱۴۹۳— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ، فَفِي الرَّبْعِ وَالْخَادِمِ وَالْفَرَسِ». (م/۲۲۲۷)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر بدیمنی در چیزی وجود داشته باشد، در منزل، خدمتگزار و اسب وجود دارد».



## ۴۸- کتاب کھانت (غیگوی کردن)

باب (۱): ممنوعیت رفتن نزد کاهنان و یادی از فال گرفتن با خط کشیدن

فيه حديث معاوية بن الحكم السلمي و قد تقدم في كتاب الصلاة (الحديث: ۳۳۳)

در این باره حدیث معاویه بن حکم سلمی رضی الله عنه در کتاب نماز شماره‌ی (۳۳۳) بیان گردید.

باب (۲) درباره‌ی سخنانی که جن‌ها، اسراق سمع می‌کنند

۱۴۹۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلَ أَنَسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْكُهَّانِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسُوا بِشَيْءٍ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ أَحْيَانًا الشَّيْءَ يَكُونُ حَقًّا؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تِلْكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْجَنِّ يَخْطِفُهَا الْجَنِيُّ فَيَقْرُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ قَرَّ الدَّجَاجَةِ، فَيَخْلُطُونَ فِيهَا أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ كَذْبَةٍ». (م/۲۲۲۸)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می‌گوید: گروهی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی کاهنان پرسیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به آنان فرمود: «چیزی نیستند». (سخن آنان، هیچ اعتباری ندارد). صحابه عرض کردند: یا رسول الله! گاهی، سخنانی می‌گویند که حقیقت دارد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آن سخن حق است که یک جن (شیطان) آنرا (از عالم بالا) استراق سمع می‌کند و مانند کرکری خواندن مرغ به گوش دوستش می‌رساند. آنگاه، کاهنان، صد دروغ به آن می‌افزایند» (و به مردم می‌گویند).

۱۴۹۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَخْبَرَنِي رَجُلٌ وَفِي رِوَايَةٍ: رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْأَنْصَارِ: أَنَّهُمْ بَيْنَمَا هُمْ جُلُوسٌ لَيْلَةً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رُمِيَ بَنَجْمٍ فَاسْتَنَارَ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَاذَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، إِذَا رُمِيَ بِمِثْلِ هَذَا؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، كُنَّا نَقُولُ وَلَدَ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ عَظِيمٌ، وَمَاتَ رَجُلٌ عَظِيمٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنَّهَا لَا يُرْمَى بِهَا لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنْ رَبُّنَا، تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْمُهُ، إِذَا قَضَى أَمْرًا سَبَّحَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ، ثُمَّ سَبَّحَ أَهْلَ السَّمَاءِ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ، حَتَّى يَبْلُغَ التَّسْبِيحُ أَهْلَ هَذِهِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا، ثُمَّ قَالَ الَّذِينَ

يُلَوْنَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ لِحَمَلَةِ الْعَرْشِ: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ فَيُخْبِرُونَهُمْ مَاذَا قَالَ»، قَالَ: «فَيَسْتَخْبِرُ بَعْضُ أَهْلِ السَّمَوَاتِ بَعْضًا، حَتَّى يَبْلُغَ الْخَبْرُ هَذِهِ السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَتُخَطَفُ الْجَنُّ السَّمْعَ فَيَقْدِفُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ، وَيُرْمَوْنَ بِهِ، فَمَا جَاءُوا بِهِ عَلَى وَجْهِهِ فَهُوَ حَقٌّ وَلَكِنَّهُمْ يَقْرَفُونَ فِيهِ وَيَزِيدُونَ». (م/۲۲۲۹)

**ترجمه:** عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: یک مرد - و در روایتی - چند مرد از یاران نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از انصار به من اطلاع دادند که شبی، همراه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نشسته بودند. ناگهان، ستاره‌ای پرتاب شد و هوا روشن گردید. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به آنان فرمود: «در دوران جاهلیت، هنگامی که چنین ستاره‌ای پرتاب می‌شد، شما چه می‌کردید؟» گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند که موضوع چیست؛ البته ما معتقد بودیم که امشب، مرد بزرگی به دنیا آمده و مرد بزرگی، از دنیا رفته است. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ستاره به سبب موت و حیات کسی پرتاب نمی‌شود؛ ولی پروردگار ما - که نامش بزرگ و بلند مرتبه است - هنگامی که دستوری، صادر می‌نماید، فرشتگان حمل‌کننده‌ی عرش، تسبیح می‌گویند. سپس ساکنان آسمان بعدی، تسبیح می‌گویند (و همین‌گونه تسبیح گفتن ساکنان آسمانها ادامه پیدا می‌کند) تا اینکه صدای تسبیح گفتن به این آسمان دنیا می‌رسد. آنگاه فرشتگانی که بعد از فرشتگان حمل‌کننده‌ی عرش قرار دارند از آنان حمل‌کنندگان عرش می‌پرسند که پروردگار شما چه گفت. حمل‌کنندگان عرش، سخن الله متعال را به آنها می‌گویند. و اینگونه این خبر در میان ساکنان آسمان، رد و بدل می‌شود تا اینکه به آسمان دنیا می‌رسد. جن‌ها در آسمان دنیا، استراق سمع می‌کنند و خبر را به دوستانشان (از انسانهای روی زمین) می‌رسانند. اینجاست که ستارگان بسوی آنها پرتاب می‌شود. به هر حال، خبری را که به شکل صحیح آن بیاورند، حقیقت دارد؛ ولی آنان، دروغهایی با آن آمیخته و اضافه‌اش می‌کنند».

#### باب (۴): هر کس نزد کاهن و فالگیر برود، نمازش پذیرفته نمی‌شود

۱۴۹۶- عَنْ صَفِيَّةَ — هِيَ بِنْتُ أَبِي عُبَيْدٍ — عَنْ بَعْضِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً». (م/۲۲۳۰)

**ترجمه:** صفیه دختر عبید به نقل از یکی از همسران نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می‌گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر کس، نزد کاهن و فالگیری برود و از او درباره‌ی چیزی بپرسد، نماز چهل شب او پذیرفته نمی‌شود».

## ۴۹- کتاب مارها و چیزهای دیگر

باب (۱): مارهایی که داخل خانه‌ها زندگی می‌کنند، نباید کشته شوند

۱۴۹۷- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُ بِقَتْلِ الْكِلَابِ، يَقُولُ: «اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ وَالْكِلابِ، وَاقْتُلُوا ذَا الطُّفَيْتَيْنِ وَالْأَبْتَرِ، فَإِنَّهُمَا يَلْتَمِسَانِ الْبَصَرَ، وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبَالِي»، قَالَ الزُّهْرِيُّ: وَنُرَى ذَلِكَ مِنْ سُمَيَّهَ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ، قَالَ سَالِمٌ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: فَلَبِثْتُ لَا أَتْرُكُ حَيَّةً أَرَاهَا إِلَّا قَتَلْتُهَا، فَبَيْنَا أَنَا أُطَارِدُ حَيَّةً يَوْمًا، مِنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ، مَرَّ بِي زَيْدُ بْنُ الْخَطَّابِ أَوْ أَبُو لُبَابَةَ، وَأَنَا أُطَارِدُهَا، فَقَالَ: مَهْلًا، يَا عَبْدَ اللَّهِ، فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِقَتْلِهِنَّ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ نَهَى عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ. (م/۲۲۳۳)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ دستور می‌داد تا سگها را بکشند و می‌فرمود: «مارها و سگ‌ها را بکشید؛ بویژه آن مارهایی را که بر پشت خود، دو خط سفید دارند و آنهایی را که دم کوتاه دارند؛ زیرا این دو نوع، باعث کوری چشمها و سقط جنین می‌شوند». زهری (یکی از راویان حدیث) می‌گوید: ما فکر می‌کنیم که زهر آنها چنین تأثیری دارد. والله اعلم

سالم می‌گوید: ابن عمر رضی الله عنه گفت: بعد از آن، برای مدتی طولانی، هر ماری را که می‌دیدم، به قتل می‌رساندم؛ تا اینکه روزی، یکی از مارهایی را که در داخل خانه‌ها زندگی می‌کنند، تعقیب نمودم. در همین حالت، زید بن خطاب یا ابو لبابه از کنارم گذشت و گفت: ای عبد الله! صبر کن. گفتم: دستور رسول الله ﷺ است که مارها کشته شوند. او گفت: ولی رسول اکرم ﷺ از کشتن مارهایی که در خانه، زندگی می‌کنند، منع فرمود.

باب (۲): سه بار هشدار دادن به مارهای داخل خانه

۱۴۹۸- عَنْ أَبِي السَّائِبِ مَوْلَى هِشَامِ بْنِ زُهْرَةَ؛ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ فِي بَيْتِهِ، قَالَ فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، فَجَلَسْتُ أَنْتَظِرُهُ حَتَّى يَقْضِيَ صَلَاتَهُ، فَسَمِعْتُ تَحْرِيكَ فِي عَرَاجِينِ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ، فَالْتَفْتُ فَإِذَا حَيَّةٌ، فَوَيْتْتُ لِأَقْتُلَهَا، فَأَشَارَ إِلَيَّ: أَنْ أَجْلِسُ فَجَلَسْتُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَشَارَ إِلَيَّ بَيْتٍ فِي الدَّارِ، فَقَالَ: أَتَرَى هَذَا الْبَيْتَ؟

فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: كَانَ فِيهِ فَتًى مِنَّا حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرسٍ، قَالَ: فَخَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْخَنْدَقِ، فَكَانَ ذَلِكَ الْفَتَى يَسْتَأْذِنُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِأَنْصَافِ النَّهَارِ فَيَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهِ، فَاسْتَأْذَنَهُ يَوْمًا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خُذْ عَلَيْكَ سِلَاحَكَ، فَإِنِّي أَخَشَى عَلَيْكَ قُرَيْظَةَ» فَأَخَذَ الرَّجُلُ سِلَاحَهُ، ثُمَّ رَجَعَ إِذَا امْرَأَتُهُ بَيْنَ الْبَابَيْنِ قَائِمَةً، فَأَهْوَى إِلَيْهَا الرُّمْحَ لِيُطْعَمَهَا بِهِ — وَأَصَابَتْهُ غَيْرَةٌ — فَقَالَتْ لَهُ: اكْفُفْ عَلَيْكَ رُمْحَكَ، وَادْخُلِ الْبَيْتَ حَتَّى تَنْظُرَ مَا الَّذِي أَخْرَجَنِي، فَدَخَلَ فَإِذَا بِحَيَّةٍ عَظِيمَةٍ مُنْطَوِيَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ، فَأَهْوَى إِلَيْهَا بِالرُّمْحِ فَانْتَضَمَهَا بِهِ، ثُمَّ خَرَجَ فَرَكَّزَهُ فِي السَّدَّارِ، فَاضْطَرَبَتْ عَلَيْهِ، فَمَا يُدْرِي أَيُّهُمَا كَانَ أَسْرَعَ مَوْتًا، الْحَيَّةُ أَمْ الْفَتَى؟ قَالَ فَجِئْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهُ وَقُلْنَا: ادْعُ اللَّهَ يُحْيِيهِ لَنَا، فَقَالَ: «اسْتَغْفِرُوا لِصَاحِبِكُمْ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ جَنًّا قَدْ أَسْلَمُوا، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْهُمْ شَيْئًا فَادْثُوهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنْ بَدَأَ لَكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَاقْتُلُوهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». (م/۲۲۳۶)

**ترجمه:** ابوسائب مولای هشام بن زهره می گوید: به خانه‌ی ابوسعید خدری رضی الله عنه رفتم و دیدم که مشغول نماز خواندن است. پس منتظر او نشستم تا نمازش را به پایان برساند. در این اثنا، در گوشه‌ای از خانه، میان چوبهای خشک و خوشه‌های خرما، صدای حرکت کردن موجود زنده‌ای به گوشم رسید. چهره‌ام را برگرداندم؛ ماری را دیدم. لذا از جایم پریدم تا آنرا بکشم. ابوسعید خدری به من اشاره نمود که بنشین. من نشستم. هنگامی که نمازش به پایان رسید، به یک اتاق در داخل منزل، اشاره کرد و گفت: آیا این اتاق را می‌بینی؟ گفتم: بله. گفت: در این اتاق، جوانی که تازه، عروسی نموده بود، زندگی می‌کرد. هنگامی که ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به غزوه‌ی خندق رفتیم، این جوان هنگام ظهر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اجازه می‌خواست و نزد خانواده‌اش می‌آمد. روزی، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود: «سلاحت را با خودت بردار؛ زیرا می‌ترسم بنی قریظه به تو آسیبی برسانند». آن شخص، اسلحه‌اش را برداشت و به خانه برگشت. در آنجا، همسرش را دید که میان دروازه‌ی خانه‌اش و دروازه‌ی دیگری، ایستاده است. با دیدن این حالت، به غیرت آمد و با نیزه همسرش را هدف قرار داد و خواست او را بزند. همسرش گفت: نیزه‌ات را نگهدار و وارد خانه شو تا ببینی علت بیرون شدن من از خانه چیست. آن جوان، وارد خانه شد و در آنجا، مار بزرگی را دید که روی فرش به خود،

پیچیده است. پس نیزه را به او نزدیک کرد و آن مار به دور نیزه پیچید. آنگاه نیزه را داخل منزل به زمین زد. مار از روی نیزه به حرکت در آمد. و اینگونه مردم نداستند که جوان زودتر کشته شد یا مار.

ابو سعید خدری رضی الله عنه ادامه داد که: ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتیم و ماجرا را برایش بیان کردیم و گفتیم: از الله متعال بخواهید تا این جوان را برای ما زنده بگرداند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای دوست خود، طلب مغفرت نمایید». بعد از آن، افزود: «در مدینه، جن‌هایی وجود دارند که مسلمان شده‌اند. پس هرگاه، یکی از آنها را (به شکل مار) دیدید، سه روز، هشدار دهید. اگر بعد از آن باز هم ظاهر شد، آنرا بکشید؛ زیرا او شیطان است».

توضیح: بعضی از علما این دستور را ویژه‌ی شهر مدینه دانسته‌اند و گفته‌اند که اگر ماری در جایی دیگر دیده شد، نیاز به هشدار ندارد. و برخی هم این حکم را کلی و برای همه‌ی جاها دانسته‌اند. شرح نووی با اختصار.

### باب (۳): کشتن مارها

۱۴۹۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي غَارٍ، وَقَدْ أَنْزَلَتْ عَلَيْهِ: ﴿وَالْمُرْسَلَاتُ عُرْفًا﴾ فَنَحْنُ نَأْخُذُهَا مِنْ فِيهِ رَطْبَةً، إِذْ خَرَجَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ، فَقَالَ: «اقْتُلُوهَا» فَابْتَدَرْنَاَهَا لِنَقْتُلَهَا، فَسَبَقْتَنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَقَاهَا اللَّهُ شَرَّكُمْ كَمَا وَقَاكُمْ شَرَّهَا». (م/۲۲۳۴)

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در غاری بسر می‌بردیم که سوره‌ی مرسلات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گردید و ما این سوره را تر و تازه از زبان نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنیدیم و فرا گرفتیم. ناگهان، ماری بسوی ما پرید و به ما حمله کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنرا بکشید». ما برای کشتن آن، اقدام کردیم. اما قبل از اینکه به آن برسیم فرار کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال مار را از شر شما، و شما را از شر مار نجات داد».

### باب (۴): درباره‌ی کشتن وزغ‌ها

۱۵۰۰ — عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَمَرَ بِقَتْلِ الْوَزَغِ وَسَمَاءَهُ فُؤَيْسِقًا. (م/۲۲۳۸)

**ترجمه:** از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد تا وزغ‌ها، کشته شوند و آنها را موذی نامید.

۱۵۰۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «مَنْ قَتَلَ وَزَغًا فِي أَوَّلِ ضَرْبَةٍ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، وَمَنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّانِيَةِ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، لِدُونِ الْأُولَى، وَإِنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّالِثَةِ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، لِدُونِ الثَّانِيَةِ» وَ فِي رِوَايَةٍ: «مَنْ قَتَلَ وَزَغًا فِي أَوَّلِ ضَرْبَةٍ كُتِبَتْ لَهُ مِائَةٌ حَسَنَةً، وَ فِي الثَّانِيَةِ دُونَ ذَلِكَ، وَ فِي الثَّالِثَةِ دُونَ ذَلِكَ». (م/۲۲۴۰)

**ترجمہ:** ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هرکس، وزغ را با یک ضربه بکشد، فلان اندازه نیکی برایش نوشته می شود. و هر کس، وزغ را با ضربه دوم بکشد، فلان اندازه نیکی (مقداری کمتر از اولی) برایش نوشته می شود. و هرکس، وزغ را با ضربه سوم بکشد، فلان اندازه نیکی (کمتر از دومی) برایش نوشته می شود».

و در روایتی آمده است که فرمود: «هرکس، وزغ را با اولین ضربه بکشد، صد نیکی برایش نوشته می شود. و اگر با ضربه دوم بکشد، کمتر از آن، و اگر با ضربه سوم بکشد، کمتر از دومی، برایش نیکی نوشته می شود».

#### باب (۵): درباره‌ی کشتن مورچه‌ها

۱۵۰۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «نَزَلَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَلَدَغَتْهُ نَمْلَةٌ، فَأَمَرَ بِجَهَازِهِ فَأَخْرَجَ مِنْ تَحْتِهَا، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأَحْرَقَتْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: فَهَلَا نَمْلَةٌ وَاحِدَةٌ». (م/۲۲۴۱)

**ترجمہ:** ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «یکی از پیامبران زیر درختی، استراحت نمود و مورچه‌ای او را گزید. پس دستور داد و وسایلش را از زیر درخت بیرون بردند و لانه‌ی مورچه‌ها را سوختند. الله متعال به او وحی فرستاد که چرا یک مورچه را مجازات نکردی؟ (چون تو را یک مورچه گزید و بقیه مرتکب گناهی نشدند).

#### باب (۶): درباره‌ی کشتن گربه

۱۵۰۳— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «عُذِّبَتْ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ، سَجَنَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ، فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارَ، لَا هِيَ أَطْعَمَتْهَا وَسَقَتْهَا، إِذْ حَبَسَتْهَا وَلَا هِيَ تَرَكَتْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ». (م/۲۲۴۲)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یک زن به سبب گربه‌ای، دچار عذاب گردید. آن زن، گربه‌ای را زندانی کرد و نه به او آب و غذایی داد و نه آزادش گذاشت تا از حشرات و گزندگان روی زمین بخورد. در نتیجه، به سبب آن، وارد جهنم شد.»

### باب (۷): درباره‌ی موش‌ها و مسخ بودن آنها

۱۵۰۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «فُقِدَتْ أُمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، لَا يُدْرَى مَا فَعَلَتْ، وَلَا أُرَاهَا إِلَّا الْفَارَّ، أَلَا تَرَوْنَهَا إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الْإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْهُ، وَإِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبَتْهُ؟» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَحَدَّثْتُ هَذَا الْحَدِيثَ كَعَبًا فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ ذَلِكَ مِرَارًا، قُلْتُ: أَأَقْرَأُ التَّوْرَةَ؟ وَ فِي رِوَايَةٍ: أَفَأَنْزَلْتَ عَلَى التَّوْرَةِ؟ (م/۲۹۹۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «گروهی از بنی اسرائیل، مفقود شدند و مردم ندانستند که چه بر سرشان آمد. من فکر می‌کنم که همین موش‌ها هستند. (مسخ شده و تبدیل به موش شده‌اند.) مگر نمی‌بینید که اگر برای آنان، شیر شتر گذاشته شود (به علت حرمت شیر شتر برای بنی اسرائیل) نمی‌نوشند. ولی اگر شیر گوسفند، گذاشته شود، می‌نوشند؟»

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: این حدیث را برای کعب، بیان کردم. او گفت: آیا خودت این حدیث را از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی؟ گفتم: بله. او این سؤالش را چند بار تکرار کرد. من گفتم: مگر من تورات می‌خوانم؟! و در روایتی: مگر بر من تورات نازل شده است؟! (که بدانم در آنجا هم چنین مطلبی آمده است.)

### باب (۸): آب دادن به حیوانات

۱۵۰۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ، اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ، فَوَجَدَ بئْرًا فَنَزَلَ فِيهَا فَشَرِبَ، ثُمَّ خَرَجَ، فَإِذَا كَلْبٌ يَلْهَثُ يَأْكُلُ الثَّرَى، مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ الرَّجُلُ، لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الْكَلْبُ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلَ الَّذِي كَانَ بَلَغَ مِنِّي، فَنَزَلَ الْبئْرَ فَمَلَأَ خُفَّهُ مَاءً، ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِيَدِهِ حَتَّى رَقِيَ، فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَإِنْ لَنَا فِي هَذِهِ الْبَهَائِمِ لِأَجْرًا؟ فَقَالَ «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ». (م/۲۲۴۴)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روزی، یک مرد در مسیر راه، به شدت تشنه شد. آنگاه با دیدن چاهی، وارد آن شد و از آن، آب نوشید. اما هنگامی که بیرون آمد، سگی را دید که از شدت تشنگی، زبانش بیرون آمده است و خاک می خورد.

آن مرد با خود گفت: این سگ به همان اندازه، تشنه است که من تشنه بودم. پس دوباره، وارد چاه شد و موزه‌اش را پر از آب کرد و به دهان گرفت و از چاه، بالا آمد و به سگ آب داد. اینگونه، الله متعال از او راضی گردید و گناهایش را بخشید». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! الله متعال به سبب نیکی به حیوانات هم به ما پاداش می دهد؟ فرمود: «نیکی کردن به هر موجود زنده‌ای، ثواب دارد».



## ۵۰- کتاب شعر و چیزهای دیگر

### باب (۱): درباره‌ی شعر خواندن

۱۵۰۶- عَنْ الشَّرِيدِ رضی الله عنه قَالَ: رَدِّفْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمًا، فَقَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنْ شِعْرِ أُمِّيَّةَ بْنِ أَبِي الصَّلْتِ شَيْءٌ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «هَيْه»، فَأَنْشَدْتُهُ بَيْتًا، فَقَالَ: «هَيْه»، ثُمَّ أَنْشَدْتُهُ بَيْتًا، فَقَالَ: «هَيْه»، حَتَّى أَنْشَدْتُهُ مِائَةَ بَيْتٍ. (م/۲۲۵۵)

**ترجمه:** شرید رضی الله عنه می‌گوید: روزی، پشت سر رسول الله صلی الله علیه و آله بر مرکبی، سوار شدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا چیزی از شعر امیه بن ابی صلت به خاطر داری؟» گفتم: بلی. فرمود: «بخوان». یک بیت برای رسول الله صلی الله علیه و آله خواندم. فرمود: «بیشتر بخوان». یک بیت دیگر، برای ایشان صلی الله علیه و آله خواندم. فرمود: «بیشتر بخوان» تا جایی که صد بیت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواندم.

### باب (۲): بهترین سخنی که یک شاعر به زبان آورده است

۱۵۰۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا شَاعِرٌ، كَلِمَةُ لَبِيدٍ:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكَأَدَ أُمِّيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ».

(م/۲۲۵۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین سخنی که یک شاعر به زبان آورده است، سخن لبید است:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكَأَدَ أُمِّيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ»

(بدانید که هر چیزی غیر از الله متعال، نابود می‌شود و از بین می‌رود. و نزدیک بود که امیه بن ابی صلت، مسلمان شود.)

### باب (۳): کراهیت مشغول شدن زیاد با شعر

۱۵۰۸- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَأَنْ يَمْتَلِيَّ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا يَرِيهِ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَّ شِعْرًا». (م/۲۲۵۸)

**ترجمه:** از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر شکم یکی از شما از چرک و زرداب، پر شود و باعث فساد آن گردد، بهتر است از اینکه از شعر، پر شود».

### باب (۴): خاک ریختن به چهره‌ی مداحان

۱۵۰۹ — عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ: أَنَّ رَجُلًا جَعَلَ يَمْدَحُ عُثْمَانَ، فَعَمِدَ الْمَقْدَادُ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَكَانَ رَجُلًا ضَخْمًا، فَجَعَلَ يَحْثُو فِي وَجْهِهِ الْحَصْبَاءَ، فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَدَّاحِينَ، فَاحْثُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ». (م/۳۰۰۲)

**ترجمه:** همام بن حارث می گوید: مردی، تعریف و تمجید از عثمان رضی الله عنه را آغاز کرد. با دیدن این صحنه، مقداد رضی الله عنه که فردی قوی هیکل بود، زانوهایش را به زمین زد و نشست و شروع به ریختن ریگ به چهره‌ی آن مرد، نمود. عثمان رضی الله عنه به او گفت: این، چه کاری است؟ مقداد رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، مداحان را دیدید، به صورت آنها، خاک بریزید».

### باب (۵): درباره‌ی کراهیت تزکیه کردن و ستودن افراد

۱۵۱۰ — عَنْ أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ ذَكَرَ عِنْدَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مِنْ رَجُلٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ مِنْهُ فِي كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَيَحْكُ قَطْعَتَ عُنُقِ صَاحِبِكَ» مِرَارًا يَقُولُ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ، لَا مَحَالَةَ، فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ فَلَانًا — إِنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ — وَلَا أَزْكِي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا». (م/۳۰۰۰)

**ترجمه:** ابوبکر رضی الله عنه می گوید: نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله از شخصی سخن به میان آمد. یکی از حاضران گفت: یا رسول الله! در فلان و فلان ویژگی، هیچ کس بعد از پیامبر الله، بهتر از او نیست. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو، گردن دوست را شکستی» و این جمله را چند بار، تکرار نمود. بعد از آن، فرمود: «اگر لازم و ضروری بود که یکی از شما برادر مسلمانش را تعریف و تمجید کند، چنین بگوید: گمان من درباره‌ی فلانی، چنین است - آنهم اگر این اعتقاد را درباره‌ی او دارید - و نزد الله متعال، کسی را تزکیه نمی‌کنم». (به ظاهر، حکم می‌کنم؛ اما حالت واقعی‌اش را الله متعال بهتر می‌داند).

## باب (۶): بازی نرد

۱۵۱۱— عَنْ بُرَيْدَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «مَنْ لَعِبَ بِالْتَّرْدَشِيرِ، فَكَأَنَّمَا صَبَغَ يَدَهُ فِي لَحْمِ خَنْزِيرٍ وَدَمِهِ». (م/۲۲۶۰)

**ترجمہ:** بریدہ رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «هر کس، نرد باز می کند، گویا دستش را با خون و گوشت خوک، آلوده ساخته است».

## ۵۱- کتاب رؤیا (خواب دیدن)

### باب (۱): درباره‌ی خوابهای نبی اکرم ﷺ

۱۵۱۲- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «رَأَيْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فِيمَا يَرَى النَّائِمُ، كَأَنَّا فِي دَارِ عُقْبَةَ بْنِ رَافِعٍ، فَأَتَيْنَا بِرُطَبٍ مِنْ رُطَبِ ابْنِ طَابٍ، فَأَوَّلْتُ الرُّفْعَةَ لَنَا فِي الدُّنْيَا وَالْعَاقِبَةَ فِي الْآخِرَةِ، وَأَنَّ دِينَنَا قَدْ طَابَ». (م/۲۲۷۰)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شبی، مانند هر انسان خوابیده‌ای، خوب دیدم که گویا ما در خانه‌ی عقبه بن رافع هستیم. آنان برای ما خرماي ابن طاب (نوعی خرماي مرغوب) آوردند. پس خوابم را به رفعت در دنیا، موفقیت در آخرت و استحکام و خوبی در دین، تعبیر نمودم».

۱۵۱۳- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَهَاجِرُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى أَرْضٍ بِهَا نَخْلٌ، فَذَهَبَ وَهَلَى إِلَى أَنَّهَا الْيَمَامَةُ أَوْ هَجْرٌ، فَإِذَا هِيَ الْمَدِينَةُ يَثْرِبُ، وَرَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ هَذِهِ أَنِّي هَزَزْتُ سَيْفًا، فَأَنْقَطَعَ صَدْرُهُ، فَإِذَا هُوَ مَا أُصِيبَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ أُحُدٍ، ثُمَّ هَزَزْتُهُ أُخْرَى فَعَادَ أَحْسَنَ مَا كَانَ، فَإِذَا هُوَ مَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْفَتْحِ وَاجْتِمَاعِ الْمُؤْمِنِينَ، وَرَأَيْتُ فِيهَا أَيْضًا بَقْرًا، وَاللَّهُ خَيْرٌ، فَإِذَا هُمْ النَّفَرُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَإِذَا الْخَيْرُ مَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ بَعْدُ، وَثَوَابُ الصَّدَقِ الَّذِي آتَانَا اللَّهُ بَعْدُ، يَوْمَ بَدْرٍ». (م/۲۷۷۲)

**ترجمه:** ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خواب دیدم به سرزمینی که دارای نخل است، هجرت می‌نمایم. فکر کردم این شهر، یمامه یا هجر (شهری در بحرین) است؛ اما آن شهر، مدینه (یثرب) بود. و همین شب، خواب دیدم که شمشیری را به اهتزاز در آوردم و قطعه‌ای از وسط آن، جدا شد. تعبیر آن، مؤمنانی بودند که در غزوه‌ی احد به شهادت رسیدند. همچنین در خواب دیدم که دوباره آنها به اهتزاز در آوردم و این بار، شمشیر به شکلی بهتر از شکل اولیه‌اش برگشت. تعبیر آن، اجتماع مؤمنان و فتحی بود که الله متعال بعد از آن، به ما عنایت فرمود».

همچنین همان شب، گاوی را در خواب دیدم که ذبح گردید و خیر الهی را مشاهده نمودم. تعبیر ذبح گاو، مؤمنانی بودند که در غزوه‌ی احد، به شهادت رسیدند. و تعبیر خیر،

پیروزی و فتحی بود که الله متعال بعد از غزوه‌ی احد به مسلمانان عنایت فرمود. همچنین پاداش صدقاتی که الله متعال بعد از آن در غزوه‌ی بدر (دوم یا بدر الموعود) به ما عنایت نمود.

(اشاره‌ای است به پیروزی مسلمانان در غزوه‌هایی که پس از غزوه‌ی احد، اتفاق افتاد و همچنین حضور موفقیت آمیز صحابه در سال بعد در بدر، طبق وعده‌ای که با مشرکین نموده بودند و عدم حضور مشرکین.)

## باب (۲): نبی اکرم ﷺ مسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی کذاب را خواب دید

۱۵۱۴ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنَّ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ، فَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ بْنُ شَمَّاسٍ، وَفِي يَدِ النَّبِيِّ ﷺ قِطْعَةُ جَرِيدَةٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ، قَالَ: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أُعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ أَتَعَدَّى أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَكِنْ أَدْبَرْتَ لِيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ، وَإِنِّي لَأُرَاكَ الَّذِي أُرَيْتُ فِيكَ مَا أُرَيْتُ، وَهَذَا ثَابِتٌ يُحْيِيكَ عَنِّي» ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَسَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ: «أَنَّكَ أَرَى الَّذِي فِيكَ مَا أُرَيْتُ» فَأَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سَوَارِينَ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهْمَنِي شَأْنُهُمَا، فَأَوَجَّيْتُ إِلَى فِي الْمَنَامِ أَنَّ انْفُخَهُمَا، فَانْفُخْتُهُمَا فَطَارَا، فَأَوَّلْتُهُمَا كَذَابَيْنِ يَخْرُجَانِ مِنْ بَعْدِي، فَكَانَ أَحَدُهُمَا الْعَنْسِيُّ، صَاحِبَ صَنْعَاءَ، وَالْآخَرُ مُسَيْلِمَةُ، صَاحِبَ الْيَمَامَةِ».

(م/۲۲۷۳)

**ترجمه:** ابن عباس رضی اللہ عنہما می‌گوید: مسیلمه‌ی کذاب در زمان رسول الله ﷺ آمد و گفت: اگر محمد بعد از خودش، کارها را به من بسپارد، از او پیروی می‌کنم. او با جمعیت زیادی از قومش به مدینه آمد. رسول الله ﷺ که شاخه‌ی درخت خرمایی در دست داشت، با ثابت بن قیس بن شماس نزد او رفت و با مسیلمه که در میان یارانش بود، ملاقات نمود و خطاب به او فرمود: «اگر این شاخه‌ی درخت را از من بخواهی، آنرا به تو نخواهم داد و در مورد تو نمی‌توانم دستور الله متعال را زیر پا بگذارم. پس اگر روی گردانی کنی (و مسلمان نشوی) الله متعال تو را هلاک خواهد کرد. فکر می‌کنم تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم و این ثابت، به نیابت از من، جواب تو را می‌دهد». سپس رسول الله ﷺ برگشت.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: در مورد این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: «تو همان کسی هستی که در مورد او چیزهایی خواب دیدم»، پرسیدم. ابوهریره رضی الله عنه به من گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خواب دیدم که دو دستبند طلا در دستهایم دارم. داشتن آنها مرا اندوهگین ساخت. پس در همان حالت خواب، به من وحی شد که در آنها، فوت کنم. من نیز در آنها دمیدم و آنها به هوا رفتند. من آنها را به دو فرد دروغگو که بعد از من ظهور می کنند، تعبیر کردم که یکی از آنها عنسی و دیگری، مسیلمه، حاکم یمامه، خواهد بود».

### باب (۳): درباره‌ی این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «هرکس، مرا در خواب ببیند، حقیقتاً مرا دیده است».

۱۵۱۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَسِيرَانِي فِي الْيَقَظَةِ، أَوْ لَكَائِمًا رَأَى فِي الْيَقَظَةِ، لَا يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي» وَقَالَ: فَقَالَ أَبُو سَلَمَةَ: قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ».

(م/۲۲۶۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «هرکس مرا در خواب ببیند، در بیداری (دنیا یا آخرت) هم مرا خواهد دید یا گویا که در بیداری مرا دیده است (خوابش، حقیقت دارد). زیرا شیطان نمی تواند خودش را به شکل و صورت من در آورد». راوی می گوید: ابوسلمه به نقل از ابوقتاده گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند، همانا خواب درستی، دیده است».

### باب (۴): خواب نیک از جانب الله متعال، و خوابهای پریشان از جانب شیطان است

۱۵۱۶— عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ، وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفِتْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا، فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ»، فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ لَأَرَى الرُّؤْيَا أَثْقَلَ عَلَى مِنْ جَبَلٍ، فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ سَمِعْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ، فَمَا أُبَالِيهَا.

(م/۲۲۶۱)

**ترجمه:** ابوسلمه می گوید: شنیدم که ابو قتاده می گفت: شنیدم رسول الله ﷺ می فرمود: «خواب نیک از جانب الله متعال، و خوابهای پریشان از جانب شیطان است؛ پس هرگاه، یکی از شما خواب ناپسندی دید، سه بار، سمت چپ خود، تف کند و از شر آن به الله متعال، پناه ببرد. در این صورت، خواب بد به او ضرری نمی رساند».

ابو سلمه می گوید: من خوابهایی می دیدم که از کوه هم برایم سنگین تر بود؛ اما از هنگامی که این حدیث را شنیده ام، بیمی به خود، راه نمی دهم.

### باب (۵): خواب خوب از جانب الله متعال است و هر کس،

#### خواب ناپسندی دید، آنرا به دیگران نگوید

۱۵۱۷— عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: إِنْ كُنْتُ لَأَرَى الرُّؤْيَا تُمَرِّضُنِي، قَالَ فَلَقِيتُ أَبَا قَتَادَةَ، فَقَالَ: وَأَنَا كُنْتُ لَأَرَى الرُّؤْيَا فَتُمَرِّضُنِي، حَتَّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةَ مِنَ اللَّهِ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يُحِبُّ فَلَا يُحَدِّثُ بِهَا إِلَّا مَنْ يُحِبُّ، وَإِنْ رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلْيَتَّقِلْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلَاثًا، وَلْيَتَّعِذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّهَا، وَلَا يُحَدِّثُ بِهَا أَحَدًا، فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ». (م/۲۲۶۱)

**ترجمه:** ابوسلمه می گوید: ابو سلمه می گوید: من خوابهایی می دیدم که باعث بیماری من می شدند. روزی، ابو قتاده را دیدم (و مشکلم را برایش مطرح نمودم). او گفت: من هم خوابهایی می دیدم که باعث بیماری من می شدند تا زمانی که شنیدم رسول الله ﷺ فرمود: «همانا خواب خوب از جانب الله متعال است؛ پس هرگاه، یکی از شما، خواب خوبی دید، فقط آنرا برای دوستانش، تعریف کند. و اگر خواب بدی دید، سه بار به سمت چپ خود، تف کند و از شر شیطان و آن خواب به الله متعال، پناه ببرد و آنرا برای کسی، تعریف نکند؛ چرا که در این صورت، به او ضرری نخواهد رساند».

### باب (۶): اگر کسی، خواب ناپسندی دید، به الله متعال، پناه ببرد

#### و طرفی را که بر آن خوابیده، تغییر دهد

۱۵۱۸— عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ الرُّؤْيَا يَكْرَهُهَا فَلْيُصِقْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلَاثًا، وَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ثَلَاثًا، وَلْيَتَحَوَّلْ عَنْ جَنْبِهِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ». (م/۲۲۶۲)

**ترجمه:** از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما خواب ناپسندی دید، سه بار، سمت چپ خود، تف کند، سه بار از شیطان به الله متعال، پناه برد و طرفی را که بر آن، خوابیده، تغییر دهد». (و به پهلوی دیگر بخوابد.)

### باب (۷): خواب خوب مؤمن، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می رود

۱۵۱۹ — عَنْ عَبْدِ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ». (م/۲۲۶۵)

**ترجمه:** از عباد بن صامت رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خواب خوب مؤمن، یک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار می رود».

### باب (۸): خواب خوب یک بخش از هفتاد بخش نبوت بشمار می رود

۱۵۱۹ م — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ».

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خواب خوب، یک بخش از هفتاد بخش نبوت بشمار می رود».

### باب (۹): نزدیک قیامت، کم اتفاق می افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب درآید

۱۵۲۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكُذْ رُؤْيَا الْمُسْلِمِ تَكْذِبٌ، وَأَصْدُقُكُمْ رُؤْيَا أَصْدُقُكُمْ حَدِيثًا، وَرُؤْيَا الْمُسْلِمِ جُزْءٌ مِنْ خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ، وَالرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ: فَرُؤْيَا الصَّالِحَةِ بُشْرَى مِنَ اللَّهِ، وَرُؤْيَا تَحْزِينٍ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَرُؤْيَا مِمَّا يُحَدِّثُ الْمَرْءَ نَفْسَهُ، فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يَكْرَهُ، فَلْيَقُمْ فَلْيُصَلِّ، وَلَا يُحَدِّثْ بِهَا النَّاسَ» قَالَ: «وَأُحِبُّ الْقَيْدَ وَأَكْرَهُ الْعُلَّ، وَالْقَيْدُ ثَبَاتٌ فِي الدِّينِ» فَلَا أَدْرِي هُوَ فِي الْحَدِيثِ أَمْ قَالَهُ ابْنُ سِيرِينَ. (م/۲۲۶۳)



**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نزدیک قیامت، کم اتفاق می افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب درآید. و صحیح ترین خوابها را کسانی از شما می بینند که راستگو ترند. همچنین خواب مسلمان، یک بخش از چهل و پنج بخش نبوت بشمار می رود. و خوابها بر سه نوع اند: (۱) خوابهای خوب که مژده ای از جانب الله متعال هستند (۲) خوابهای اندوهناک که از جانب شیطان هستند (۳) خوابهایی که تخیلات خود شخص هستند. پس اگر یکی از شما خواب ناپسندی دید، برخیزد و نماز بخواند و آن را برای مردم تعریف نکند». و فرمود: «من دیدن قید (بند پا) را در خواب، دوست دارم؛ اما دیدن زنجیر را نمی پسندم. و قید به ثبات و استواری در دین، تعبیر می شود».

ایوب سختیانی که راوی حدیث است، می گوید: نمی دانم که این جمله های پایانی، بخشی از سخنان پیامبر یا سخنان ابن سیرین (راوی از ابوهریره) هستند.

### باب (۱۰): آنچه در مورد تعبیر خواب، وارد شده است

۱۵۲۱— عَنْ عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَرَى اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ ظُلَّةً تَنْطِفُ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا بِأَيْدِيهِمْ، فَالْمُسْتَكْبِرُ وَالْمُسْتَقِيلُ، وَأَرَى سَبَبًا وَاصِلًا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتُ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَعَلَا، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ بِهِ ثُمَّ وَصِلَ لَهُ فَعَلَا، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبَى أَنْتَ، وَاللَّهِ لَتَدْعَنِي فَلَا أُعْبِرُهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اعْبُرْهَا» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَّا الظُّلَّةُ فَظُلَّةُ الْإِسْلَامِ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطِفُ مِنَ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ فَالْقُرْآنُ، حَلَاوَتُهُ وَلِينُهُ، وَأَمَّا مَا يَتَكَفَّفُ النَّاسُ مِنْ ذَلِكَ فَالْمُسْتَكْبِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِيلُ مِنْهُ وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ، تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ بِهِ، ثُمَّ يُوصِلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ، فَأَخْبَرَنِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبَى أَنْتَ وَأُمِّي أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَصَبْتُ بَعْضًا وَأَخْطَأْتُ بَعْضًا» قَالَ: فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتَحَدِّثَنِي مَا الَّذِي أَخْطَأْتُ؟ قَالَ: «لَا تُقْسِمُ». (م/۲۲۶۹)

**ترجمه:** از عیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت است که: ابن عباس رضی الله عنهما می گفت: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! دیشب، سایبانی را در خواب دیدم که از آن، روغن و عسل می چکد و مردم با دستهایشان از آن، روغن و عسل بر می دارند. بعضی بیشتر، و بعضی کمتر بر می داشتند. همچنین ریسمانی را دیدم که از آسمان به زمین، وصل شده است و تو را دیدم که آنرا گرفته و بالا رفتی. بعد از تو، فرد دیگری آنرا گرفت و بالا رفت. آنگاه، شخص دیگری آنرا گرفت و بالا رفت. سرانجام، فرد دیگری آنرا گرفت و ریسمان، قطع شد؛ اما دوباره، وصل گردید و او نیز بالا رفت. ابوبکر گفت: یا رسول الله! پدرم فدایت باد؛ سوگند به الله، مرا اجازه دهید تا آنرا تعبیر کنم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تعبیر کن». ابوبکر گفت: سایبان، همان سایبان اسلام است و عسل و روغنی که از آن می چکد، شیرینی و نرمی قرآن کریم است و برداشتن مردم از آن، به معنی یادگیری مردم است که بعضی، قرآن بیشتری، و برخی، قرآن کمتری، یاد می گیرند. و ریسمانی که از آسمان به زمین، متصل است، حقی است که تو به آن، چنگ می زنی و الله متعال تو را بوسیلهی آن، بالا می برد. سپس، بعد از تو، مردی دیگر آنرا می گیرد و با آن، صعود می کند. و پس از آن، مردی دیگر آنرا می گیرد و بوسیلهی آن، بالا می رود. سرانجام، مردی دیگر آنرا می گیرد؛ اما ریسمان، کنده می شود و دوباره، وصل می گردد و او هم بوسیلهی آن، صعود می کند. یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد، به من بگو که تعبیر درست بود یا اشتباه؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بعضی از آنها را درست، تعبیر نمودی و بعضی دیگر را اشتباه». ابوبکر رضی الله عنه گفت: سوگند به الله، به من می گویی که در چه چیزهایی، اشتباه کردم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند نخور».

### باب (۱۱): نباید بازیهای شیطانی در خواب، برای مردم، تعریف شوند

۱۵۲۲— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ رَأْسِي ضُرِبَ فَتَدَحَّرَجَ، فَاشْتَدَّتْ عَلَيَّ أَثَرُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَعْرَابِيٍّ: «لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِتَلْعَبِ الشَّيْطَانِ بِكَ فِي مَنَامِكَ» وَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بَعْدُ يَخْطُبُ فَقَالَ: «لَا يُحَدِّثَنَّ أَحَدُكُمْ بِتَلْعَبِ الشَّيْطَانِ بِهِ فِي مَنَامِهِ». (م/۲۲۶۸)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: یک مرد بادیه نشین نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! خواب دیدم که گردنم را زدند و سرم می غلتید و می رفت و من دنبالش می دویدم. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: «در خواب، بازیچه‌ی شیطان قرار گرفته‌ای؛ آنرا برای مردم، تعریف مکن».

همچنین جابر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: بعد از آن نیز شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله سخنانی نمود و فرمود: «اگر شیطان، یکی از شما را در خواب، بازیچه قرار داد، آنرا تعریف نکنید».

## ۵۲- کتاب فضایل

### «فضایل نبی اکرم ﷺ»

#### باب (۱): انتخاب نبی اکرم ﷺ

۱۵۲۳- عَنْ وَائِلَةَ بِنِ الْأَسْقَعِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَىٰ قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَىٰ مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ». (م/۲۲۷۶)

**ترجمه:** وائله بن اسقع رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «الله متعال از میان فرزندان اسماعیل علیه السلام کنانه را برگزید، و از میان فرزندان کنانه، قریش را برگزید، و از میان قریش، بنی هاشم را برگزید، و مرا از میان بنی هاشم مرا انتخاب نمود».

#### باب (۲): درباره ی این سخن نبی اکرم ﷺ

##### که من سرور فرزندان آدم هستم

۱۵۲۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ، وَأَوَّلُ شَافِعٍ وَأَوَّلُ مُشَفِّعٍ». (م/۲۲۷۸)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، من سرور فرزندان آدم هستم و اولین کسی هستم که قبرش، شکافته می شود (و زنده می گردد) و نخستین کسی هستم که شفاعت می کنم و نخستین کسی هستم که شفاعتم پذیرفته می شود».

#### باب (۳): مثال هدایت و دانشی که نبی اکرم ﷺ

##### با آن، مبعوث شده است

۱۵۲۵- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ مَثَلَ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ طَيِّبَةٌ، قَبِلَتْ الْمَاءَ فَأَنْبَتِ الْكَلَاءَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَ مِنْهَا أَجَادِبُ أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَنَفَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرَبُوا مِنْهَا وَسَقَوْا وَرَعَوْا، وَأَصَابَ طَائِفَةٌ مِنْهَا أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قَيْعَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ كَلًّا، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فُقِيَ فِي دِينِ اللَّهِ، وَنَفَعَهُ بِمَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، فَعِلِمَ وَعِلْمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ». (م/۲۲۸۲)

**ترجمه:** ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال علم و دانشی که الله متعال مرا با آن، مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که بر زمینی می بارد؛ پس قسمتی از آن زمین، حاصلخیز است و آب را جذب می کند و گیاهان و علف های زیادی می رویند. و بخش دیگری از آن، زمین سخت و خشکی است که آب را روی خود، نگه می دارد و اینگونه، الله متعال بوسیله ی آن، به بندگانش، نفع می رساند. آنان از آب آن زمین می نوشند و به دیگران نیز آب می دهند. و قطعه ای دیگر از آن زمین، شوره زاری است که نه آبی را در خود، نگه می دارد و نه گیاهی می رویند. این (زمین اول و دوم) مثال کسی است که دین الله را درک می نماید و از علم و دانشی که الله متعال مرا با آن، مبعوث نموده، بهره می برد؛ خودش یاد می گیرد و به دیگران نیز یاد می دهد. و (زمین سوم) مثال کسی است که به احکام الهی، توجهی نمی کند و اهمیتی قایل نمی شود و هدایت و رهنمودهایی را که من به ارمغان آورده ام، نمی پذیرد».

(خلاصه اینکه زمینها و انسانها بر سه نوع هستند: (۱) زمین هایی که آب را جذب می کنند و گیاه و علف می رویند و اینگونه به دیگران، نفع می رسانند. این زمینها مانند انسانهایی هستند که علم و دانش می آموزند و به علم و دانش خود، عمل می کنند و به دیگران نیز آموزش می دهند. (۲) زمین هایی که آب را نگه داری می کنند و خودشان از آن آب، استفاده نمی کنند. و این دیگران هستند که از آن آب استفاده می کنند. این زمینها مانند آن دسته از انسانها هستند که علم و دانش می آموزند ولی خودشان از علم و دانش، استفاده ی زیادی نمی کنند که به نوافل و مستحبات عمل کنند؛ اما علم و دانش خود را به دیگران می رسانند. (۳) زمینهای شوریده زار که نه خودشان از آب استفاده می کنند و نه آب را برای دیگران، نگه داری می کنند. این زمینها مانند انسانهایی هستند که علم و دانش فرا نمی گیرند. در نتیجه، نه خودشان از آن بهره مند می گردند و نه به دیگران، سودی می رسانند.)

۱۵۲۶ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمَهُ، فَقَالَ: يَا قَوْمُ إِنِّي رَأَيْتُ الْجَيْشَ بَعَيْنِي، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالْتَّجَاءُ، فَأَطَاعَهُ طَائِفَةٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَذْلَجُوا فَأَنْطَلَقُوا عَلَى مُهْلَتِهِمْ، وَكَذَبَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ فَأَصْبَحُوا مَكَائِهِمْ، فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَاجْتَنَحَهُمْ، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ أَطَاعَنِي وَاتَّبَعَ مَا جِئْتُ بِهِ، وَمَثَلُ مَنْ عَصَانِي وَكَذَّبَ مَا جِئْتُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ». (م/۲۲۸۳)

**ترجمه:** از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال من و آنچه که الله متعال مرا بدان فرستاده است، مانند مردی است که نزد قومش می آید و می گوید: ای مردم! من با چشمان خودم لشکر (دشمن) را دیدم و بسیار واضح و آشکار، خطر را به شما اعلام می کنم؛ بشتابید، بشتابید. پس گروهی از آنان از آن مرد اطاعت کردند و اول شب، بدون عجله، حرکت کردند. اما گروهی دیگر از آنان، او را تکذیب کردند. لذا لشکر، صبح هنگام به طور ناگهانی، به آنان، یورش برد و آنها را نابود ساخت. گروه اول در واقع مانند کسانی هستند که از من اطاعت کرده و از آنچه که من آورده ام، پیروی نمودند. و گروه دوم مانند کسانی هستند که از من نافرمانی کرده و حق را که من به ارمغان آورده ام، تکذیب کردند».

#### باب (۴): کامل شدن و خاتمه یافتن پیامبران با نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۵۲۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بُيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ مِنْ زَوَائِهَا، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلَّا وَضِعَتْ هَذِهِ اللَّبَنَةُ؟ قَالَ: فَأَنَا اللَّبَنَةُ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ». (م/۲۲۸۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال من و سایر پیامبران قبل از من، مانند فردی است که خانه ای زیبا و کامل بسازد؛ ولی در یکی از گوشه هایش، جای یک خشت را خالی بگذارد. مردم، اطراف آن خانه دور می زنند و با تعجب می گویند: آیا این یک خشت، گذاشته نمی شود؟» نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من همان یک خشت و خاتم پیامبران هستم».

#### باب (۵): سلام دادن سنگ به نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۵۲۸— عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي لِأَعْرِفُ حَجَرًا بِمَكَّةَ كَانَ يُسَلِّمُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ، إِنِّي لِأَعْرِفُهُ الْآنَ». (م/۲۲۷۷)

**ترجمه:** جابر بن سمره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من سنگی را در مکه، سراغ دارم که قبل از مبعوث شدنم، به من، سلام می داد. هم اکنون نیز آن سنگ را می شناسم».

## باب (۶): فوران نمودن آب از میان انگشتان نبی اکرم ﷺ

۱۵۲۹— عَنْ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابَهُ بِالزَّوْرَاءِ — قَالَ: وَالزَّوْرَاءُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ السُّوقِ وَالْمَسْجِدِ فِيمَا ثَمَّةٌ — دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَوَضَعَ كَفَّهُ فِيهِ، فَجَعَلَ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ جَمِيعُ أَصْحَابِهِ، قَالَ: قُلْتُ: كَمْ كَانُوا يَا أَبَا حَمَزَةَ؟ قَالَ: كَانُوا زُهَاءَ الثَّلَاثِمِائَةِ. (م/۲۲۷۹)

۱۵۲۹— انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ و یارانش در زوراء (اسم جایی در بازار مدینه که مسجد در آنجا است) بودند. پیامبر اکرم ﷺ یک لیوان آب خواست و دستش را در آن لیوان گذاشت. در این هنگام، آب از میان انگشتانش، فوران کرد تا جایی که همه‌ی همراهانش وضو گرفتند.

راوی می گوید: من گفتم: ای ابو حمزه! همراهان پیامبر اکرم ﷺ چند نفر بودند؟ گفت: حدود سیصد نفر.

## باب (۷): آشکار شدن معجزه‌ی نبی اکرم ﷺ در آب

۱۵۳۰— عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ غَزْوَةِ تَبُوكَ، فَكَانَ يَجْمَعُ الصَّلَاةَ، فَصَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا، وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمًا آخَرَ الصَّلَاةِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا، ثُمَّ دَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ بَعْدَ ذَلِكَ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَأْتُونَ غَدًا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى عَيْنَ تَبُوكَ، وَإِنَّكُمْ لَنْ تَأْتَوْهَا حَتَّى يُضْحِيَ النَّهَارُ، فَمَنْ جَاءَهَا مِنْكُمْ فَلَا يَمَسُّ مِنْ مَائِهَا شَيْئًا حَتَّى آتَى» فَجَنَّاها وَقَدْ سَبَقْنَا إِلَيْهَا رَجُلَانِ، وَالْعَيْنُ مِثْلُ الشَّرَاكِ تَبْضُ بِشَيْءٍ مِنْ مَاءٍ، قَالَ: فَسَأَلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ مَسَسْتُمَا مِنْ مَائِهَا شَيْئًا؟» قَالَا: نَعَمْ، فَسَبَّهُمَا النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ لَهُمَا مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، قَالَ: ثُمَّ غَرَفُوا بِأَيْدِيهِمْ مِنَ الْعَيْنِ قَلِيلًا قَلِيلًا، حَتَّى اجْتَمَعَ فِي شَيْءٍ قَالَ: وَغَسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهِ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ، ثُمَّ أَعَادَهُ فِيهَا، فَحَرَّتِ الْعَيْنُ بِمَاءٍ مِنْهُمْ — أَوْ قَالَ غَزِيرٌ — شَكَ أَبُو عَلِيٍّ أَيُّهُمَا قَالَ — حَتَّى اسْتَقَى النَّاسُ، ثُمَّ قَالَ: «يُوشِكُ، يَا مُعَاذُ — إِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ — أَنْ تَرَى مَا هَا هُنَا قَدْ مُلِئَ جَنَانًا». (م/۷۰۶)

**ترجمه:** معاذ بن جبل رضی الله عنه می گوید: ما در غزوه ی تبوک، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (از مدینه) بیرون رفتیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمازها را با هم می خواند؛ به این معنا که نماز ظهر و عصر را با هم، و مغرب و عشا را نیز با هم می خواند. سرانجام، روزی، نماز ظهر را به تأخیر انداخت. سپس از خانه، بیرون آمد و نمازهای ظهر و عصر را با هم خواند. بعد از آن، وارد خانه شد و دوباره، بیرون آمد و نمازهای مغرب و عشا را با هم خواند. و بعد از خواندن نمازها، فرمود: «شما فردا ان شاء الله (اگر الله متعال بخواهد) به چشمه ی تبوک خواهید رسید. البته زودتر از هنگام چاشت، به آنجا نمی رسید. لذا هر کس از شما به آنجا رسید، تا وقتی که من نیامده ام به آبش، دست نزنند». معاذ بن جبل می گوید: هنگامی که ما به آنجا رسیدیم، دو نفر جلوتر از ما به چشمه، رسیده بودند. گفتنی است که چشمه، آب اندکی به باریکی بند کفش داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به آن دو نفر فرمود: «آیا به چشمه، دست زده اید؟» گفتند: بله. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را بد و بیراه گفت و آنچه را که خواست الله متعال بود، نثار آنان نمود. آنگاه، مردم با دستهایشان، اندک اندک از چشمه، آب برداشتند تا اینکه اندکی آب در ظرفی جمع شد. بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن آبها، دستها و صورتش را شست و آن آبها را داخل چشمه ریخت. با این کار، آب زیاد یا فراوانی (شک از یک راوی بنام ابوعلی است) از چشمه، جاری گردید و همه ی مردم از آن آب نوشیدند. آنگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای معاذ! اگر زندگی ات طولانی شود، اینجا را پر از باغ و بستان خواهی دید».

### باب (۸): برکت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غذا

۱۵۳۱— عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم يَسْتَطْعِمُهُ، فَأَطْعَمَهُ شَطْرَ وَسْقٍ شَعِيرٍ، فَمَا زَالَ الرَّجُلُ يَأْكُلُ مِنْهُ وَأَمْرَأَتُهُ وَضَيْفُهُمَا، حَتَّى كَالَهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ: «لَوْ لَمْ تَكِلْهُ لَأَكَلْتُمُ مِنْهُ، وَلَقَامَ لَكُمْ». (م/۲۲۸۱)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: مردی نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از ایشان درخواست طعام نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نصف وسق (حدود شصت و پنج کیلو گرم) جو به او عنایت فرمود. آن مرد و همسرش و مهمانانشان همچنان از آن جوها می خوردند تا اینکه روزی، آنها را کیل کرد. (بعد از آن، جوها تمام شدند). دوباره آن مرد نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر آنها را کیل نمی کردی، همچنان از آنها می خوردید و باقی می ماندند».



۱۵۳۲— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَمَّا حُفِرَ الْخَنْدَقُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم حَمَصًا، فَأَنْكَفَأْتُ إِلَى امْرَأَتِي، فَقُلْتُ لَهَا: هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ؟ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم حَمَصًا شَدِيدًا، فَأُخْرِجَتْ لِي جَرَابًا فِيهِ صَاعٌ مِنْ شَعِيرٍ، وَلَنَا بُهَيْمَةٌ دَاجِنٌ، قَالَ فَذَبَحْتُهَا وَطَحَنْتُ فَفَرَعْتُ إِلَى فَرَاغِي فَقَطَعْتُهَا فِي بُرْمَتِهَا ثُمَّ وَلَّيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَتْ لَا تَفْضَحْنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَمَنْ مَعَهُ - قَالَ - فَجِئْتُهُ فَسَارَرْتُهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا قَدْ ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا وَطَحَنْتُ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ كَانَ عِنْدَنَا فَتَعَالَ أَنْتَ فِي نَفَرٍ مَعَكَ. فَصَاحَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَقَالَ «يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ لَكُمْ سُورًا فَحِيَهَلَا بِكُمْ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم «لَا تُنْزِلُنَّ بُرْمَتَكُمْ وَلَا تَخْبِزُنَّ عَجِينَتَكُمْ حَتَّى أَجِيَّ». فَجِئْتُ وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقْدُمُ النَّاسَ حَتَّى جِئْتُ امْرَأَتِي فَقَالَتْ بِكَ وَبِكَ. فَقُلْتُ قَدْ فَعَلْتُ الَّذِي قُلْتَ لِي. فَأُخْرِجْتُ لَهُ عَجِينَتَنَا فَبَصَقَ فِيهَا وَبَارَكَ ثُمَّ عَمَدَ إِلَى بُرْمَتِنَا فَبَصَقَ فِيهَا وَبَارَكَ ثُمَّ قَالَ «ادْعِي خَابِرَةَ فَلْتَخْبِزْ مَعَكَ وَاقْدَحِي مِنْ بُرْمَتِكُمْ وَلَا تُنْزِلُوها». وَهُمْ أَلْفٌ فَأَقْسَمُ بِاللَّهِ لَا كُلُّوا حَتَّى تَرَكُوهُ وَانْحَرَفُوا وَإِنْ بُرْمَتَنَا لَتَغِطُّ كَمَا هِيَ وَإِنْ عَجِينَتَنَا - أَوْ كَمَا قَالَ الصَّحَّاحُ - لَتَخْبِزُ كَمَا هُوَ. (م/۲۰۳۹)

**ترجمہ:** جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی کہ خندق را حفر می کردند، متوجه شدم که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گرسنه است. لذا نزد همسرم برگشتم و به او گفتم: آیا چیزی داری؟ زیرا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم که بسیار گرسنه بود. همسرم کیسه ای به من نشان داد که در آن یک صاع جو، وجود داشت. همچنین ما یک بزغاله ی خانگی داشتیم. من به ذبح بزغاله، مشغول شدم و همسرم، آرد کردن جوها را آغاز نمود. همزمان با تمام شدن کار من، کار او نیز به پایان رسید. آنگاه، گوشت را قطعه قطعه کردم و داخل دیگ ریختم. پس از آن، خواستم نزد پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بروم که همسرم گفت: مبادا آبرویم را بری و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و همه ی همراهانش را دعوت کنی. به هر حال، من نزد پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم رفتم و آهسته و به نرمی نزدیک گوش ایشان گفتم: یا رسول اللہ! ما یک بزغاله و یک صاع جو داشتیم؛ بزغاله را ذبح کردیم و همسرم نیز یک صاع جو را آرد نموده است. شما با چند نفر از همراهانتان، تشریف بیاورید.

با شنیدن این سخنان، رسول اکرم ﷺ با آواز بلند، صدا زد و فرمود: «ای اهل خندق! جابر برای شما، یک دعوتی، ترتیب داده است؛ پس بشتابید». بعد از آن، رسول اکرم ﷺ فرمود: «تا من نیامده‌ام دیگ‌تان را از آتش پایین نیاورید و خمیرتان را نیزید». آنگاه، رسول الله ﷺ جلوی مردم، براه افتاد و من نیز همراهشان آمدم. به محض اینکه به همسرم رسیدم، گفت: چنین و چنان شوی. گفتم: من طبق گفته‌ی شما عمل نمودم. آنگاه، همسرم خمیر ما را به پیامبر اکرم ﷺ نشان داد. رسول الله ﷺ داخل آن، آب دهان انداخت و دعای برکت نمود. بعد از آن، بسوی دیگ رفت و در آن نیز آب دهان انداخت و دعای برکت نمود و فرمود: «یک خانم دیگر بیاور تا به تو کمک کند و نان پیز و بدون اینکه دیگ را پایین بیاوری، خورش را با ملاقه بردار».

قابل یادآوری است که تعداد آنان، هزار نفر بود. به الله متعال، سوگند یاد می‌کنم که همگی خوردند و غذا همچنان، باقی بود که رفتند. دیگ ما همچنان در حال جوشیدن بود (بدون اینکه از آن، چیزی کم شده باشد) و نان پزها همچنان مشغول پختن نان بودند (بدون اینکه چیزی از خمیر، کم شود).

۱۵۳۳ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثَلَاثِينَ وَمِائَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ؟ فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ أَوْ نَحْوُهُ، فَعَجَنَ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ، مُشْرِكٌ مُشْعَانٌ طَوِيلٌ، بَغَمٌ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبِيعْ أُمَّ عَطِيَّةٍ» أَوْ قَالَ: «أُمَّ هَبَةَ»؟ قَالَ: لَا، بَلْ يَبِيعُ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً، فَصَنَعَتْ، وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَوَادِ الْبُطْنِ أَنْ يُشْوَى، قَالَ: وَإِيمُ اللَّهِ مَا مِنْ الثَّلَاثِينَ وَمِائَةٍ إِلَّا حَزَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حُزَّةً حُزَّةً مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا، أَعْطَاهُ، وَإِنْ كَانَ غَائِبًا، حَبَأَ لَهُ، قَالَ: وَجَعَلَ قِصْعَتَيْنِ، فَأَكَلْنَا مِنْهُمَا أَجْمَعُونَ، وَشَبِعْنَا، وَفَضَّلَ فِي الْقِصْعَتَيْنِ، فَحَمَلْتُهُ عَلَى الْبَعِيرِ، أَوْ كَمَا قَالَ. (م/۲۰۵۶)

**ترجمه:** عبدالرحمن بن ابی‌بکر رضی الله عنهما می‌گوید: در یکی از سفرها، ما یکصد و سی نفر همراه رسول الله ﷺ بودیم. نبی اکرم ﷺ پرسید: «آیا کسی از شما، غذایی همراه دارد؟» متوجه شدیم که یک صاع (دو کیلو) آرد، نزد یکی از همراهان ما است. پس آن آرد را خمیر کردند. بعد از آن، یکی از مشرکین که موهای ژولیده و قامتی بلند داشت با گله‌ای گوسفند، نزد ما آمد. رسول الله ﷺ از او پرسید: «آیا این گوسفندان برای فروش

است یا برای هدیه؟ گفت: خیر. برای فروش است. رسول الله ﷺ یک گوسفند از او خرید (و ذبح کرد) و دستور داد تا دل و جگرش، کباب شود (و بقیه‌ی گوسفند در دیگ) درست شود. راوی می‌گوید: سوگند به الله که رسول الله به همه‌ی یکصد و سی نفر، یک قطعه از دل و جگر داد؛ هر کس، حضور داشت، به او می‌داد و کسی که غایب بود، سهم او را کنار می‌گذاشت. سپس، گوشت آن گوسفند را در دو ظرف بزرگ گذاشتند و همه تا سیر، خوردیم. و از هر دو ظرف، مقداری باقی ماند (که هنگام حرکت) آنها را بر شتر گذاشتم (و با خود بردم).

۱۵۳۴ — عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ كَانُوا نَاسًا فَقَرَاءَ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَرَّةً: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامٌ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَلَاثَةٍ، وَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامٌ أَرْبَعَةٍ فَلْيَذْهَبْ بِخَامِسٍ، أَوْ كَمَا قَالَ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثَلَاثَةٍ، وَأَنْطَلَقَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ بِعَشْرَةٍ، وَأَبُو بَكْرٍ بِثَلَاثَةٍ، قَالَ فَهُوَ وَأَنَا وَأَبِي وَأُمِّي، وَلَا أَدْرِي هَلْ قَالَ: وَأَمْرَاتِي وَخَادِمٌ بَيْنَ بَيْتِنَا وَبَيْتِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ. ثُمَّ لَبِثَ حَتَّى صُلِّيتِ الْعِشَاءُ، ثُمَّ رَجَعَ فَلَبِثَ حَتَّى نَعَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَتْ لَهُ أَمْرَأَتُهُ: مَا حِسَاكَ عَنْ أَضْيَافِكَ؟ — أَوْ قَالَتْ ضَيْفِكَ — قَالَ: أَوْ مَا عَشَيْتِهِمْ؟ قَالَتْ، أَبَوَا حَتَّى تَحِيَّاءَ، قَدْ عَرَضُوا عَلَيْهِمْ فَعَلَبَوْهُمْ، قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنَا فَاحْتَبَأْتُ، وَقَالَ: يَا غُثْرُ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ، وَقَالَ، كُلُوا لَا هَنِيئًا، وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَطْعَمُهُ أَبَدًا، قَالَ وَائِمُ اللَّهِ مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إِلَّا رَبًّا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا، قَالَ حَتَّى شَبَعْنَا وَصَارَتْ أَكْثَرُ مِمَّا كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ، فَإِذَا هِيَ كَمَا هِيَ أَوْ أَكْثَرُ، قَالَ لِأَمْرَأَتِهِ: يَا أُخْتُ بَنِي فِرَاسٍ مَا هَذَا؟ قَالَتْ: لَا، — وَفُرَّةٌ عَيْنِي — لَهَا الْآنَ أَكْثَرُ مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثِ مَرَارٍ، قَالَ: فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي يَمِينَهُ، ثُمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً، ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ، قَالَ: وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَقْدٌ، فَمَضَى الْأَجَلَ، فَعَرَفْنَا اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أُنَاسٌ، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمْ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ، إِلَّا أَنَّهُ بَعَثَ مَعَهُمْ فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ، أَوْ كَمَا قَالَ. (م/۲۰۵۷)

**ترجمه:** عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما می گوید: اصحاب صفه، تنگدست و فقیر بودند. رسول الله ﷺ گفته بود: «هرکس، به اندازه‌ی دو نفر غذا دارد، یک نفر از اصحاب صفه، همراه خود ببرد. و اگر باندازه‌ی چهار نفر، غذا دارد، پنجمی یا ششمی را با خود ببرد». در نتیجه، ابوبکر رضی الله عنه با سه نفر از آنان به خانه آمد و رسول الله ﷺ نیز ده نفر را با خود برد. عبدالرحمن می گوید: من و پدرم و مادرم و خدمتکارمان در خانه بودیم. راوی می گوید: نمی دانم که عبدالرحمن از همسرش نام برد یا خیر. به هر حال، ابوبکر به خانه‌ی پیامبر اکرم ﷺ رفت و شام خورد و همانجا ماند تا اینکه نماز عشا خوانده شد و دوباره به خانه‌ی

رسول الله ﷺ برگشت و در آنجا ماند تا اینکه پیامبر اکرم ﷺ دچار نعاس گردید و خواب بر وی غلبه نمود. سپس بعد از آنکه پاسی از شب گذشته بود، ابو بکر برگشت. وقتی به خانه آمد، همسرش به وی گفت: چرا مهمانهایت را در انتظار گذاشتی؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: مگر هنوز آنان را شام نداده‌اید؟ همسرش گفت: شام بردیم؛ ولی چون شما نبودید، آنها شام نخوردند. عبدالرحمن می گوید: من از ترس، پنهان شدم. پدرم مرا صدا زد: ای نادان! و ناسزا گفت و در پایان فرمود: بخورید، هر چند که این شام به علت تأخیر، گوارا نیست. به الله سوگند، من هرگز از این غذا نمی خورم. عبدالرحمن رضی الله عنه می گوید: سوگند به الله، هر لقمه‌ای که از غذا برمی داشتیم، چند لقمه به آن، اضافه می شد تا جاییکه همه‌ی ما تا سیر خوردیم و غذا بیشتر از آنچه که آوردند، باقی ماند. پدرم وقتی دید که غذا نه تنها باقی مانده، بلکه بیشتر هم شده است، خطاب به همسرش گفت: ای خواهر بنی فراس، ماجرا چیست؟

همسرش گفت: سوگند به الله، این غذا سه برابر غذای قبلی است. آنگاه ابوبکر رضی الله عنه نیز شروع به خوردن کرد و فرمود: سوگندی که یاد کردم، از طرف شیطان بود. سپس یک لقمه از آن خورد و بقیه‌ی طعام را خدمت رسول الله ﷺ برد. و آن غذا تا صبح نزد رسول الله ﷺ ماند. میان ما و طایفه‌ای دیگر عهد و پیمانی بود که از قضا موعدهش فرا رسیده بود. دوازده نفر از معتمدان را در نظر گرفتیم. و با هر کدام، تعدادی همراه بود که خدا می داند چند نفر بودند. به هر حال، همه از آن غذا خوردند و سیر شدند.

## باب (٩): آشكار شدن برکت نبی اکرم ﷺ در شیر

١٥٣٥- عَنْ الْمُقَدَّادِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَقْبَلْتُ أَنَا وَصَاحِبَانِ لِي، وَقَدْ ذَهَبَتْ أَسْمَاعُنَا وَأَبْصَارُنَا مِنَ الْجَهْدِ، فَجَعَلْنَا نَعْرُضُ أَنْفُسَنَا عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْهُمْ يَقْبَلُنَا، فَاتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ فَانْطَلَقَ بِنَا إِلَى أَهْلِهِ، فَإِذَا ثَلَاثَةٌ أُعْزَزَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اِحْتَلِبُوا هَذَا اللَّبَنَ بَيْنَنَا» قَالَ: فَكُنَّا نَحْتَلِبُ فَيَشْرَبُ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهَا نَصِيْبَهُ، وَتَرْفَعُ لِلنَّبِيِّ ﷺ نَصِيْبُهُ، قَالَ: فَيَجِيءُ مِنَ اللَّيْلِ فَيَسْلُمُ تَسْلِيمًا لَا يُوقِظُ نَائِمًا، وَيُسْمِعُ الْيَقْظَانَ، قَالَ ثُمَّ يَأْتِي الْمَسْجِدَ فَيُصَلِّي، ثُمَّ يَأْتِي شَرَابَهُ فَيَشْرَبُ، فَاتَّانِي الشَّيْطَانُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَقَدْ شَرَبْتُ نَصِيْبِي، فَقَالَ: مُحَمَّدٌ يَأْتِي الْأَنْصَارَ فَيُتَحِفُونَهُ، وَيُصِيبُ عَنْدهُمْ، مَا بِهِ حَاجَةٌ إِلَى هَذِهِ الْجُرْعَةِ، فَاتَيْتُهَا فَشَرَبْتُهَا، فَلَمَّا أَن وَعَلْتُ فِي بَطْنِي، وَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ إِلَيْهَا سَبِيلٌ، قَالَ نَدَمْنِي الشَّيْطَانُ، فَقَالَ: وَيْحَكَ مَا صَنَعْتَ؟ أَشَرَبْتَ شَرَابَ مُحَمَّدٍ فَيَجِيءُ فَلَا يَجِدُهُ فَيَدْعُو عَلَيْكَ فَتَهْلِكُ، فَتَذْهَبُ دُنْيَاكَ وَآخِرَتُكَ، وَعَلَى سَمَلَةٍ، إِذَا وَضَعْتُهَا عَلَى قَدَمِي خَرَجَ رَأْسِي، وَإِذَا وَضَعْتُهَا عَلَى رَأْسِي خَرَجَ قَدَمَايَ، وَجَعَلَ لَا يَجِيئُنِي النَّوْمُ، وَأَمَّا صَاحِبَايَ فَنَامَا وَلَمْ يَصْنَعَا مَا صَنَعْتُ، قَالَ فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَسَلَّمَ كَمَا كَانَ يُسَلِّمُ، ثُمَّ أَتَى الْمَسْجِدَ فَصَلَّى، ثُمَّ أَتَى شَرَابَهُ فَكَشَفَ عَنْهُ فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ شَيْئًا، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقُلْتُ: الْآنَ يَدْعُو عَلَى فَأَهْلِكَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَطْعِمْ مَنْ أَطْعَمَنِي، وَأَسْقِ مَنْ أَسْقَانِي» قَالَ: فَعَمَدْتُ إِلَى السَّمَلَةِ فَشَدَدْتُهَا عَلَيَّ، وَأَخَذْتُ الشَّفْرَةَ فَانْطَلَقْتُ إِلَى الْأَعْزَرِ أَتَيْهَا أَسْمَنُ فَأَذْبَحُهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا هِيَ حَافِلٌ وَإِذَا هُنَّ حُفْلٌ كُلُّهُنَّ، فَعَمَدْتُ إِلَى إِنَاءٍ لَالَ مُحَمَّدٍ ﷺ مَا كَانُوا يَطْمَعُونَ أَنْ يَحْتَلِبُوا فِيهِ، قَالَ فَحَلَبْتُ فِيهِ حَتَّى عَلَتْهُ رَغْوَةٌ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَشْرَبْتُمْ شَرَابَكُمْ اللَّيْلَةَ» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اشْرَبْ، فَشَرَبَ ثُمَّ نَاولَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اشْرَبْ، فَشَرَبَ ثُمَّ نَاولَنِي، فَلَمَّا عَرَفْتُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ رَوَى، وَأَصَبْتُ دَعْوَتَهُ، ضَحِكْتُ حَتَّى أُلْقَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِحْدَى سَوَاتِكَ يَا مُقَدَّادُ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَانَ مِنْ أَمْرِي كَذَا وَكَذَا، وَفَعَلْتُ كَذَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا هَذِهِ إِلَّا رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ، أَفَلَا كُنْتَ أَذْنَتِي، فَنُوقِظَ صَاحِبَيْنَا فَيُصَيِّبَانِ مِنْهَا» قَالَ فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا أَبَالِي إِذَا أَصَبْتُهَا وَأَصَبْتُهَا مَعَكَ، مَنْ أَصَابَهَا مِنَ النَّاسِ. (م/٢٠٥٥)

**ترجمه:** مقداد رضی الله عنه می گوید: من همراه دو دوستم که از شدت خستگی و گرسنگی، کر و کور شده بودیم، آمدیم و خودمان را به یاران رسول الله صلی الله علیه و آله عرضه کردیم؛ اما هیچ کس حاضر نبود ما را مهمان نماید (چون چیزی نداشتند). سرانجام، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفتیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را به خانه اش برد. در آنجا سه عدد گوسفند، وجود داشت. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این شیر را بدوشید و تقسیم نمایید». راوی می گوید: ما شیر را می دوشیدیم و هر یک سهمیه اش را می نوشید و سهمیه ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله را به ایشان، تقدیم می نمودیم.

گاهی، رسول الله صلی الله علیه و آله شبها نزد ما می آمد و طوری سلام می گفت که صدایش را افراد بیدار می شنیدند و باعث بیدار شدن افرادی که خواب بودند، نمی شد. بعد از آن، به مسجد تشریف می برد و نماز می خواند. سپس می آمد و سهمیه ی شیرش را می نوشید.

شبی، بعد از اینکه سهمیه ی شیرم را ن.شیدم، شیطان نزد من آمد و مرا وسوسه کرد که محمد نزد انصاری می رود؛ آنان به او هدیه می دهند و به اندازه ای تناول می نماید که نیازی به این شیر اندک ندارد. پس به سوی سهمیه ی رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و شیرها را نوشیدم. بعد از اینکه شیرها وارد شکم ام شدند و دانستم که راه برگشتی وجود ندارد، شیطان مرا پشیمان کرد و گفت: وای بر تو! چکار کردی؟ شیرهای محمد را نوشیدی؛ هنگامی که بیاید و متوجه شود که شیرها نیستند، تو را نفرین می کند؛ پس هلاک می شوی و اینگونه، دنیا و آخرت را از دست می دهی.

قابل یادآوری است که چادری روی من قرار داشت که (کوتاه بود و) اگر بالای پاهایم می گذاشتم، سرم آشکار می شد و اگر بالای سرم می گذاشتم، پاهایم نمایان می گردید و خوابم نمی آمد. ولی دوستانم که کار مرا انجام نداده بودند، خوابیدند.

به هر حال، نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و مثل همیشه، سلام گفت و به مسجد رفت و نماز خواند و پس از آن، بسوی سهمیه ی شیرش رفت و روی ظرف را برداشت ولی داخل آن، چیزی نیافت. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرش را به سوی آسمان، بلند کرد. من با خودم گفتم: الآن مرا نفرین می کند؛ پس هلاک خواهم شد. اما رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بار الها! کسی را که به من غذا خورانید، غذا عنایت کن، و کسی را که به من، آب نوشانید، آب عطا فرما».

راوی می‌گوید: چادر را برداشتم و خودم را با آن، محکم پیچیدم. سپس چاقو را برداشتم و بسوی گوسفندان رفتم و نگاه کردم کدام یک چاق‌تر است تا آنرا برای رسول الله ﷺ ذبح کنم. ناگهان، متوجه شدم که پستانهایش پر از شیر است؛ بلکه پستانهای سه گوسفند پر از شیر بود. لذا ظرفی را که متعلق به خانواده‌ی محمد ﷺ بود و آنان، نمی‌خواستند که در آن بدوشند، برداشتم و به اندازه‌ای در آن، دوشیدم که کف شیرها بالا آمد. آنگاه، نزد رسول الله ﷺ رفتم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا دیشب شما شیرهایتان را نوشیدید؟» گفتم: یا رسول الله! بنوش. پیامبر اکرم ﷺ نوشید و شیرها را به سوی من دراز نمود. گفتم: یا رسول الله! بنوش. باز هم رسول اکرم ﷺ نوشید. سپس شیرها را به من عنایت فرمود. هنگامی که متوجه شدم رسول الله ﷺ سیر شده است و دعایش شامل حال من گردید، به اندازه‌ای خندیدم که به زمین افتادم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای مقدار! چه کار بدی انجام داده‌ای؟»<sup>(۱)</sup>

من گفتم: یا رسول الله! داستان من اینگونه است و فلان کار را انجام دادم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «آنچه مشاهده نمودی، صرفاً رحمت الهی است؛ چرا مرا اطلاع ندادی تا دوستانمان را بیدار کنیم و از این شیر، بهره مند گردند؟ گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، بعد از اینکه شما نوشیدید و من نیز همراه شما نوشیدم، برایم اهمیتی ندارد که مردم دیگر بنوشد.

### باب (۱۰): آثار برکت نبی اکرم ﷺ در روغن

۱۵۳۶ — عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ أُمَّ مَالِكٍ كَانَتْ تُهْدِي لِلنَّبِيِّ ﷺ فِي عُكَّةٍ لَهَا سَمْنًا، فَيَأْتِيهَا بُنُوهَا فَيَسْأَلُونَ الْأُدْمَ وَلَيْسَ عَنْدهُمْ شَيْءٌ، فَتَعِمِدُ إِلَى الَّذِي كَانَتْ تُهْدِي فِيهِ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَتَجِدُ فِيهِ سَمْنًا، فَمَا زَالَ يُقِيمُ لَهَا أُدْمَ بَيْتِهَا حَتَّى عَصَرَتْهُ، فَآتَتْ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «عَصَرْتِهَا؟» قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: «لَوْ تَرَكَتِهَا مَا زَالَ قَائِمًا».

**ترجمه:** جابر می‌گوید: مادر مالک در یک مشک به رسول الله ﷺ روغن، هدیه می‌داد. آنگاه فرزندان ام مالک می‌آمدند و خورش می‌خواستند؛ اما چیزی در خانه وجود نداشت. پس مادر مالک به سوی مشکی می‌رفت که در آن برای پیامبر اکرم ﷺ هدیه

<sup>(۱)</sup> و بعضی این جمله را اینگونه شرح داده اند که: «ای مقدار! این رفتار، (خندیدن و به زمین افتادن) یکی از رفتارهای بد تو است». و الله اعلم

می‌برد و در آن، روغن می‌یافت و همچنان، خورش خانه‌اش از آن مشک، تهیه می‌شد تا اینکه روزی، آن را فشرده. بعد از آن، نزد نبی اکرم ﷺ آمد (و علت تمام شدن آنرا پرسید). پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مشک را فشردی؟» ام مالک گفت: بلی. فرمود: «اگر آن را به حال خودش می‌گذاشتی، همچنان روغن داشت.»

### باب (۱۱): اطاعت درخت از نبی اکرم ﷺ

۱۵۳۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَأَبِي نَطْلُبُ الْعِلْمَ فِي هَذَا الْحَيِّ مِنَ الْأَنْصَارِ، قَبْلَ أَنْ يَهْلِكُوا، فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ لَقِينَا أَبَا الْيَسْرِ، صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمَعَهُ غُلَامٌ لَهُ، مَعَهُ ضِمَامَةٌ مِنْ صُحُفٍ، وَعَلَى أَبِي الْيَسْرِ بُرْدَةٌ وَمَعَاوِرِيٌّ، وَعَلَى غُلَامِهِ بُرْدَةٌ وَمَعَاوِرِيٌّ، فَقَالَ: لَهُ أَبِي، يَا عَمِّ إِنِّي أَرَى فِي وَجْهِكَ سَفْعَةً مِنْ غَضَبٍ، قَالَ: أَجَلٌ، كَانَ لِي عَلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْحَرَامِيِّ مَالٌ، فَأَتَيْتُ أَهْلَهُ فَسَلَّمْتُ، فَقُلْتُ: ثُمَّ هُوَ؟ قَالُوا: لَا، فَخَرَجَ عَلَيَّ ابْنُ لَهُ جَفَرٌ، فَقُلْتُ لَهُ: أَيْنَ أَبُوكَ؟ قَالَ: سَمِعَ صَوْتَكَ فَدَخَلَ أَرِيكَهَ أُمِّي، فَقُلْتُ: اخْرُجْ إِلَيَّ، فَقَدْ عَلِمْتُ أَيْنَ أَنْتَ، فَخَرَجَ، فَقُلْتُ: مَا حَمَلَكَ عَلَيَّ أَنْ اخْتَبَأْتَ مِنِّي؟ قَالَ: أَنَا، وَاللَّهِ، أُحَدِّثُكَ، ثُمَّ لَا أَكْذِبُكَ، خَشِيتُ، وَاللَّهِ أَنْ أُحَدِّثَكَ فَأَكْذِبَكَ، وَأَنْ أَعِدَّكَ فَأُخْلِفَكَ، وَكُنْتُ صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُنْتُ، وَاللَّهِ مُعْسِرًا، قَالَ: قُلْتُ: أَللَّهُ؟ قَالَ: اللَّهُ قُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ، قَالَ: اللَّهُ، قُلْتُ: أَللَّهُ، قَالَ: اللَّهُ قَالَ: فَأَتَى بِصَحِيفَتِهِ فَمَحَاَهَا بِيَدِهِ، فَقَالَ: إِنْ وَجَدْتَ قِضَاءً فَاقْضِنِي، وَإِلَّا، فَأَنْتَ فِي حِلٍّ، فَأَشْهَدُ بِصَرِّ عَيْنَيَّ هَاتَيْنِ — وَوَضَعَ إِبْصَعِيهِ عَلَى عَيْنَيْهِ — وَسَمِعْتُ أُذُنَيَّ هَاتَيْنِ، وَوَعَاةَ قَلْبِي هَذَا — وَأَشَارَ إِلَى مَنَاطِ قَلْبِهِ — رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: «مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا، أَوْ وَضَعَ عَنْهُ، أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ» فَقُلْتُ لَهُ أَنَا: يَا عَمِّ لَوْ أَنَّكَ أَخَذْتَ بُرْدَةَ غُلَامِكَ وَأَعْطَيْتَهُ مَعَاوِرِيَّكَ، وَأَخَذْتَ مَعَاوِرِيَّهُ وَأَعْطَيْتَهُ بُرْدَتَكَ، فَكَانَتْ عَلَيْكَ حُلَّةٌ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ، فَمَسَحَ رَأْسِي وَقَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ فِيهِ، يَا ابْنَ أَخِي بَصَرُ عَيْنَيَّ هَاتَيْنِ، وَسَمِعْتُ أُذُنَيَّ هَاتَيْنِ، وَوَعَاةَ قَلْبِي هَذَا — وَأَشَارَ إِلَى مَنَاطِ قَلْبِهِ — رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: «أَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ، وَالْبَسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ» وَكَانَ أَنْ أُعْطِيَتْهُ مِنْ مَنَاعِ الدُّنْيَا أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ حَسَنَاتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ مَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ فِي مَسْجِدِهِ، وَهُوَ يُصَلِّي فِي ثَوْبٍ



وَاحِدٍ، مُشْتَمِلًا بِهِ، فَتَخَطَّيْتُ الْقَوْمَ حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقَبِيلَةِ، فَقُلْتُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَتُصَلِّي فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ وَرَدَاؤُكَ إِلَيَّ جَنْبُكَ؟ قَالَ: فَقَالَ بِيَدِهِ فِي صَدْرِي هَكَذَا — وَفَرَّقَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ وَقَوَّسَهَا — أَرَدْتُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيَّ الْأَحْمَقُ مِثْلَكَ، فَيَرَانِي كَيْفَ أَصْنَعُ، فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ، أَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدِنَا هَذَا، وَفِي يَدِهِ عُرْجُونُ ابْنِ طَابٍ، فَرَأَى فِي قَبِيلَةِ الْمَسْجِدِ نُخَامَةً فَحَكَّهَا بِالْعُرْجُونِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يُعْرِضَ اللَّهُ عَنْهُ؟» قَالَ: فَخَشَعْنَا، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يُعْرِضَ اللَّهُ عَنْهُ؟ قُلْنَا: لَا أَيُّنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ يُصَلِّي، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبْلَ وَجْهِهِ، فَلَا يَنْصُقَنَّ قَبْلَ وَجْهِهِ، وَلَا عَنْ يَمِينِهِ، وَلْيَنْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ، تَحْتَ رِجْلِهِ الْيُسْرَى، فَإِنْ عَجَلَتْ بِهِ بَادِرَةٌ فَلْيَقْلُ بِثَوْبِهِ هَكَذَا» ثُمَّ طَوَى ثَوْبَهُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَقَالَ: «أَرُونِي عَبِيرًا» فَقَامَ فَتَنَى مِنَ الْحَيِّ يَشْتَدُّ إِلَى أَهْلِهِ، فَجَاءَ بِخُلُقٍ فِي رَاحَتِهِ، فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَهُ عَلَى رَأْسِ الْعُرْجُونِ، ثُمَّ لَطَخَ بِهِ عَلَى أَثَرِ النُّخَامَةِ، فَقَالَ جَابِرٌ: فَمِنْ هُنَاكَ جَعَلْتُمُ الْخُلُقَ فِي مَسَاجِدِكُمْ، سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَطْنِ بُوَاطٍ، وَهُوَ يُطَلِّبُ الْمَجْدِيَّ بْنَ عَمْرٍو الْجُهَنِيَّ، وَكَانَ النَّاضِحُ يُعْتَقِبُهُ مِنَّا الْخُمْسَةَ وَالسَّتَّةَ وَالسَّبْعَةَ، فَدَارَتْ عُقْبَةُ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى نَاضِحٍ لَهُ، فَأَنَاحَهُ فَرَكَبَهُ، ثُمَّ بَعَثَهُ، فَتَلَدَّنَ عَلَيْهِ بَعْضُ التَّلَدَّنِ، فَقَالَ لَهُ: شَأْ لَعَنَكَ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ هَذَا اللَّاعِنُ بِعِيرِهِ؟» قَالَ: أَنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «انْزِلْ عَنْهُ: فَلَا تَصْحَبْنَا بِمَلْعُونٍ، لَا تَدْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَلَا تَدْعُوا عَلَى أَوْلَادِكُمْ، وَلَا تَدْعُوا عَلَى أَمْوَالِكُمْ، لَا تُوَافِقُوا مِنَ اللَّهِ سَاعَةً يُسْأَلُ فِيهَا عَطَاءٌ، فَيَسْتَجِيبُ لَكُمْ» سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى إِذَا كَانَتْ عُشْيَشِيَّةً، وَدَنَوْنَا مَاءً مِنْ مِيَاهِ الْعَرَبِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ رَجُلٌ يَتَقَدَّمُنَا فَيَمْدُرُ الْحَوْضَ فَيَشْرَبُ وَيَسْتَقِينَا؟» قَالَ جَابِرٌ: فَقُمْتُ فَقُلْتُ: هَذَا رَجُلٌ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّ رَجُلٍ مَعَ جَابِرٍ؟» فَقَامَ جَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ، فَأَنْطَلَقْنَا إِلَى الْبَيْرِ، فَتَزَعْنَا فِي الْحَوْضِ سَجَلًا أَوْ سَجَلَيْنِ، ثُمَّ مَدَرْنَاهُ، ثُمَّ نَزَعْنَا فِيهِ حَتَّى أَفْهَقْنَاهُ، فَكَانَ أَوَّلَ طَالِعِ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَتَأْذَنَانِ؟» قُلْنَا: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَشْرَعَ نَاقَتَهُ فَشَرَبَتْ، شَنَقَ لَهَا فَشَجَتْ فَبَالَتْ، ثُمَّ عَدَلَ بِهَا فَأَنَاحَهَا، ثُمَّ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْحَوْضِ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثُمَّ قُمْتُ فَتَوَضَّأْتُ مِنْ

مُتَوَضِّعًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَذَهَبَ جَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ يَقْضِي حَاجَتَهُ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُصَلِّيَ، وَكَانَتْ عَلَى بُرْدَةٍ ذَهَبَتْ أَنْ أُخَالِفَ بَيْنَ طَرَفَيْهَا فَلَمْ تَبْلُغْ لِي، وَكَانَتْ لَهَا ذَبَابٌ فَنَكَسَتْهَا، ثُمَّ خَالَفْتُ بَيْنَ طَرَفَيْهَا، ثُمَّ تَوَاقَصْتُ عَلَيْهَا ثُمَّ جِئْتُ حَتَّى قُمْتُ عَنْ يَسَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَدَارَنِي حَتَّى أَقَامَنِي عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ جَاءَ جَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ، فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ جَاءَ فَقَامَ عَنْ يَسَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيْنَا جَمِيعًا، فَدَفَعَنَا حَتَّى أَقَامَنَا خَلْفَهُ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْمُقُنِي وَأَنَا لَا أَشْعُرُ، ثُمَّ فَطِنْتُ بِهِ، فَقَالَ: هَكَذَا بِيَدِهِ، يَعْنِي شَدَّ وَسَطُكَ، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَا جَابِرُ»، قُلْتُ: لَبَّيْكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِذَا كَانَ وَاسِعًا فَخَالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ، وَإِذَا كَانَ ضَيِّقًا فَاشْدُدْهُ عَلَى حَقْوِكَ». سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ قُوْتُ كُلِّ رَجُلٍ مِنَّا، فِي كُلِّ يَوْمٍ، تَمْرَةٌ، فَكَانَ يَمَصُّهَا ثُمَّ يَصْرُهَا فِي ثَوْبِهِ، وَكُنَّا نَخْتَبِطُ بِقِسِينَا وَنَأْكُلُ، حَتَّى قَرَحَتْ أَشْدَاقُنَا، فَأَقْسَمُ أَخْطِئَهَا رَجُلٌ مِنَّا يَوْمًا، فَاِنْطَلَقْنَا بِهِ نَنْعَشُهُ، فَشَهِدْنَا أَنَّهُ لَمْ يُعْطَهَا، فَأَعْطَيْهَا فَقَامَ فَأَخَذَهَا، سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى نَزَلْنَا وَادِيًا أَفِيحًا، فَذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْضِي حَاجَتَهُ، فَاتَّبَعْتُهُ بِإِدَاوَةٍ مِنْ مَاءٍ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَرِ شَيْئًا يَسْتَتِرُ بِهِ، فَإِذَا شَجَرَتَانِ بِشَاطِئِ الْوَادِي، فَاِنْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى إِحْدَاهُمَا فَأَخَذَ بَعْضَ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَقَالَ: «انْقَادِي عَلَى بَاذِنِ اللَّهِ» فَانْقَادَتْ مَعَهُ كَالْبَعِيرِ الْمَخْشُوشِ، الَّذِي يُصَانِعُ قَائِدَهُ، حَتَّى أَتَى الشَّجَرَةَ الْأُخْرَى، فَأَخَذَ بَعْضَ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَقَالَ: «انْقَادِي عَلَى بَاذِنِ اللَّهِ» فَانْقَادَتْ مَعَهُ كَذَلِكَ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالْمَنْصَفِ مِمَّا بَيْنَهُمَا، لَمْ يَبْنَهُمَا — يَعْنِي جَمَعَهُمَا — فَقَالَ: «الْتِمَا عَلَى بَاذِنِ اللَّهِ» فَالْتَأَمَتَا، قَالَ جَابِرُ: فَخَرَجْتُ أُحْضِرُ مَخَافَةً أَنْ يُحْسِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقُرْبِي فَيَتَبَعَدَ — وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ: فَيَتَبَعَدُ — فَجَلَسْتُ أَحَدْتُ نَفْسِي، فَحَانَتْ مِنِّي لَفْتَةٌ، فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُقْبِلًا، وَإِذَا الشَّجَرَتَانِ قَدْ افْتَرَقَتَا، فَقَامَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا عَلَى سَاقٍ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَفَ وَقَفَةً، فَقَالَ بِرَأْسِهِ هَكَذَا — وَأَشَارَ أَبُو إِسْمَاعِيلَ بِرَأْسِهِ يَمِينًا وَشِمَالًا — ثُمَّ أَقْبَلَ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى قَالَ: «يَا جَابِرُ، هَلْ رَأَيْتَ مَقَامِي؟» قُلْتُ: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَاِنْطَلِقْ إِلَى الشَّجَرَتَيْنِ فَاقْطَعْ مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا غُصْنًا، فَأَقْبِلْ بِهِمَا، حَتَّى إِذَا قُمْتَ مَقَامِي فَأَرْسِلْ غُصْنًا عَنْ يَمِينِكَ وَغُصْنًا عَنْ يَسَارِكَ» قَالَ جَابِرُ، فَقُمْتُ فَأَخَذْتُ حَجْرًا فَكَسَرْتُهُ وَحَسَرْتُهُ،

فَانْذَلَقَ لِي، فَأَتَيْتُ الشَّجَرَتَيْنِ فَقَطَعْتُ مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا غُصْنًا، ثُمَّ أَقْبَلْتُ أَجْرُهُمَا حَتَّى قُمْتُ مَقَامَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلْتُ غُصْنًا عَنْ يَمِينِي وَغُصْنًا عَنْ يَسَارِي، ثُمَّ لَحِقْتُهُ فَقُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَعَمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: «إِنِّي مَرَرْتُ بِقَبْرَيْنِ يُعَذِّبَانِ، فَأَحْبَبْتُ، بِشَفَاعَتِي، أَنْ يُرْفَهَ عَنْهُمَا، مَا دَامَ الْغُصْنَانِ رَطْبَيْنِ» قَالَ: فَأَتَيْنَا الْعَسْكَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا جَابِرُ نَادِ بَوْضُوءَ» فَقُلْتُ: أَلَا وَضُوءَ، أَلَا وَضُوءَ، أَلَا وَضُوءَ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا وَجَدْتُ فِي الرَّكْبِ مِنْ قَطْرَةٍ، وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُبْرِدُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَاءَ فِي أَشْجَابٍ لَهُ، عَلَى حِمَارَةٍ مِنْ جَرِيدٍ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «انْطَلِقْ إِلَى فَلَانِ بْنِ فَلَانٍ الْأَنْصَارِيِّ، فَانْظُرْ هَلْ فِي أَشْجَابِهِ مِنْ شَيْءٍ» قَالَ: فَانْطَلَقْتُ إِلَيْهِ فَنَظَرْتُ فِيهَا، فَلَمْ أَجِدْ فِيهَا إِلَّا قَطْرَةً فِي عِزْلَاءٍ شَجَبَ مِنْهَا، لَوْ أَنِّي أَفْرَعُهُ لَشَرَبَهُ يَابِسُهُ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَمْ أَجِدْ فِيهَا إِلَّا قَطْرَةً فِي عِزْلَاءٍ شَجَبَ مِنْهَا، لَوْ أَنِّي أَفْرَعُهُ لَشَرَبَهُ يَابِسُهُ، قَالَ: «ادْهَبْ فَأَتِنِي بِهِ» فَأَتَيْتُهُ بِهِ، فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ فَجَعَلَ يَتَكَلَّمُ بِشَيْءٍ لَا أَدْرِي مَا هُوَ، وَيَعْمِزُهُ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ أَعْطَانِيهِ فَقَالَ: «يَا جَابِرُ نَادِ بِجَفْنَةٍ» فَقُلْتُ: يَا جَفْنَةُ الرَّكْبِ فَأَتَيْتُ بِهَا تُحْمَلُ، فَوَضَعْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ فِي الْجَفْنَةِ هَكَذَا فَبَسَطَهَا وَفَرَّقَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، ثُمَّ وَضَعَهَا فِي قَعْرِ الْجَفْنَةِ، وَقَالَ: «خُذْ يَا جَابِرُ فَصُبَّ عَلَى وَقُلْ: بِاسْمِ اللَّهِ» فَصَبَّيْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: بِاسْمِ اللَّهِ، فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْفَوِّرُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ فَارَتِ الْجَفْنَةُ وَدَارَتْ حَتَّى امْتَلَأَتْ، فَقَالَ: «يَا جَابِرُ نَادِ مَنْ كَانَ لَهُ حَاجَةٌ بِمَاءٍ» قَالَ: فَأَتَى، النَّاسُ فَاسْتَقَوْا حَتَّى رَوَوْا، قَالَ، فَقُلْتُ: هَلْ بَقِيَ أَحَدٌ لَهُ حَاجَةٌ؟ فَارْفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ مِنَ الْجَفْنَةِ وَهِيَ مَلَأَى.

وَشَكَكَ النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْجُوعَ، فَقَالَ: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يُطْعِمَكُمْ» فَأَتَيْنَا سَيْفَ الْبَحْرِ، فَزَخَرَ الْبَحْرُ زَخْرَةً، فَأَلْقَى دَابَّةً، فَأَوْرَيْنَا عَلَى شِقِّهَا النَّارَ، فَاطْبَخْنَا وَاشْتَوَيْنَا، وَأَكَلْنَا حَتَّى شَبَعْنَا، قَالَ جَابِرُ: فَدَخَلْتُ أَنَا وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ — حَتَّى عَدَّ خَمْسَةً — فِي حِجَاجِ عَيْنِهَا، مَا يَرَانَا أَحَدٌ، حَتَّى خَرَجْنَا فَأَخَذْنَا ضِلْعًا مِنْ أَضْلَاعِهِ فَقَوَّسْنَاهُ، ثُمَّ دَعَوْنَا بِأَعْظَمِ رَجُلٍ فِي الرَّكْبِ، وَأَعْظَمِ حِمَلٍ فِي الرَّكْبِ، وَأَعْظَمِ كِفَلٍ فِي الرَّكْبِ، فَدَخَلَ تَحْتَهُ مَا يُطَاطَى رَأْسُهُ.

**ترجمه:** عباد بن ولید بن عباد بن صامت رضی الله عنه می گوید: قبل از اینکه انصار بمیرند، من و پدرم در جستجوی علم به این قبیله از انصار رفتیم. نخستین کسی را که ملاقات نمودیم، ابو یسر صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله بود که برده اش نیز او را همراهی می نمود. و با برده اش، یک دسته صحیفه وجود داشت. قابل یادآوری است که یک چادر خط دار و یک پارچه ی معافری خودش به تن داشت و یک چادر خط دار و یک لباس معافری هم برده اش پوشیده بود.

پدرم به او گفت: عموجان! من در چهره ات آثار خشم و ناراحتی مشاهده می کنم؟ ابو یسر گفت: بلی، درست است؛ من از فلانی فرزند فلانی حرامی، قرضی می خواستم. لذا نزد خانواده اش رفتم و سلام کردم و گفتم: فلانی همین جاست؟ گفتند: خیر. در این میان، پسر نوجوانش بیرون آمد. از او پرسیدم: پدرت کجاست؟ گفت: با شنیدن صدایت، زیر تخت مادرم رفت. اینجا بود که صدا زدم و گفتم: بیرون بیا؛ زیرا مکان تو را دانستم. لذا او بیرون آمد. گفتم: چرا خودت را از من، پنهان نمودی؟ گفت: سوگند به الله که به تو، دروغ نمی گویم. سوگند به الله، ترسیدم که اگر با تو صحبت کنم، مجبور شوم دروغ بگویم، و اگر وعده بدهم، وعده خلافی کنم در حالی که تو صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله هستی. علاوه بر آن، سوگند به الله من تنگدست بودم. ابو یسر می گوید: من گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله. گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله. گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله. گفتم: سوگند به الله؟ گفت: سوگند به الله.

آنگاه ابو یسر، صحیفه اش را آورد و با دست خودش، قرض او را پاک کرد و گفت: اگر چیزی یافتی، قرضم را بده. در غیر این صورت، تو معاف هستی. گواهی می دهم که این چشمانم - و دو انگشتش را بر چشمهایش گذاشت - دیدند و این گوشهایم شنیدند و این قلبم - به رگ قلبش اشاره نمود - حفظ نمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، تنگدستی را مهلت دهد یا معافش کند، الله متعال او را زیر سایه اش جای می دهد».

راوی می گوید: به ابو یسر گفتم: عموجان! اگر تو چادر خط دار برده ات را می گرفتی و چادر معافری خودت را به او می دادی یا معافری او را می گرفتی و چادر خط دار خودت را به او می دادی، تو دارای لباس یک رنگ، و او نیز صاحب لباس یک رنگ می شد.

ابو یسر، دستی به سرم کشید و گفت: ای برادر زاده ام! الله متعال به تو برکت عنایت کند. این چشمانم دیدند و این گوشهایم شنیدند و این قلبم - و به رگ قلبش اشار نمود - حفظ کرد که رسول الله ﷺ می فرمود: «به بردگان همان غذایی را بدهید که خودتان می خورید و همان لباسی را بپوشانید که خودتان می پوشید». و دادن کالای دنیوی برایم بهتر از این است که در روز قیامت، نیکی هایم را بگیرد.

سپس به راهمان ادامه دادیم تا اینکه به مسجد جابر بن عبدالله رضی الله عنه رفتیم. او خودش را در یک لباس، پیچیده بود و با آن، نماز می خواند. من از بین مردم گذشتم و میان او و قبله نشستم و گفتم: الله متعال بر تو رحم کند. آیا در یک پارچه، نماز می خوانی حال آنکه ردایت کنار توست؟

او اینگونه انگشتانش را پراکنده ساخت و به شکل کمان در آورد و به سینه ام زد و گفت: هدفم این بود که احمقی مانند تو نزد من بیاید و کارم را ببیند و چنین حرکتی از او صادر شود. رسول الله ﷺ که چوبی خشک از خوشه ی خرما ی ابن طاب (نوعی خرما) در دست داشت به همین مسجد ما آمد و در سمت قبله ی مسجد، بلغمی مشاهده نمود و آنرا بوسیله ی آن چوب خراشید. سپس رو به ما نمود و فرمود: «کدام یک از شما دوست دارد که الله متعال از او روی گردانی نماید؟» ما از ترس، سکوت نمودیم. دوبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کدام یک از شما دوست دارد که الله متعال از او روی گردانی نماید؟» گفتیم: یا رسول الله! هیچ کس از ما دوست ندارد چنین اتفاقی برایش بیفتد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که یکی از شما به نماز می ایستد، باید بداند که الله متعال، روبرویش قرار دارد. بنابراین به طرف قبله و سمت راستش، آب دهان نیندازد؛ بلکه به سمت چپ و زیر پای چپش، بیندازد. اما اگر آب دهان بر او غلبه کرد، چنین کند». آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک طرف چادرش را بالای طرف دیگرش پیچید. بعد از آن، فرمود: «عبیر (نوعی خوشبو که مخلوطی از صندل و مشک و گلاب و زعفران است) بیاورید». پس یکی از جوانان محله ی ما برخاست و دوان دوان به خانه اش رفت و مقداری خوشبو در کف دستش آورد. رسول الله صلی الله علیه و آله آن خوشبو را برداشت و بر سر همان چوب خوشه ی خرما گذاشت و به محلی که آب دهان افتاده بود، مالید.

آنگاه جابر رضی الله عنه گفت: از همین جا است که شما در مساجد خود، خوشبویی استعمال می نمایید. ما در غزوه ی بطن بواط (نام کوهی از کوههای قبیله ی جهینه) همراه رسول

الله ﷺ بودیم. گفتنی است که رسول اکرم ﷺ در این غزوه، مجدی بن عمرو جُهنی را تعقیب می نمود. همچنین در این غزوه، هر پنج یا شش یا هفت نفر از ما به نوبت بر یک شتر، سوار می شدیم. در این اثنا، نوبت یک مرد انصاری رسید که بر شترش، سوار شود. او شترش را روی زمین خوابانید و بر او سوار شد و او را از جایش بلند کرد. شتر این پا و آن پا کرد و سلاّنه سلاّنه، راه رفت. مرد انصاری شتر را نهیبی زد و گفت: الله متعال تو را نفرین کند.

رسول الله ﷺ فرمود: «این کیست که شترش را نفرین می کند؟» آن مرد جواب داد: یا رسول الله! من هستم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «از آن، پیاده شو. با شتر نفرین شده، ما را همراهی مکن. خودتان را نفرین نکنید، فرزندانان را نفرین نکنید و اموالتان را نفرین نکنید. مبادا نفرین شما در لحظه ای باشد که از الله متعال در خواست عطایی می شود. در نتیجه، دعای شما اجابت گردد».

بعد از آن، همچنان همراه رسول الله ﷺ به راهمان ادامه دادیم تا اینکه شب فرا رسید و به یکی از آبادیهای عرب، نزدیک شدیم. رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی جلوتر از ما می رود و حوض را سر و سامان می دهد و خودش، آب می نوشد و به ما هم آب می دهد؟»

جابر می گوید: من برخاستم و گفتم: یا رسول الله! این مرد. رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی جابر را همراهی می کند؟» جبار بن صخر برخاست. پس من و جبار بسوی چاه رفتیم و یک یا دو دلو آب کشیدیم و حوض را سر و سامان دادیم. آنگاه به اندازه ای آب کشیدیم که آنرا پر کردیم. رسول الله ﷺ نخستین کسی بود که پدیدار گشت و فرمود: «آیا اجازه می دهید؟» گفتیم: بلی، یا رسول الله. پیامبر اکرم ﷺ شترش را آزاد گذاشت و شتر، آب نوشید. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ مهار شتر را به سوی خودش کشید و شتر از نوشیدن، باز ایستاد و ادرار کرد. سپس رسول اکرم ﷺ شترش را به گوشه ای برد و در آنجا خوابانید. بعد از آن، رسول الله ﷺ به سوی حوض آمد و وضو ساخت. آنگاه من برخاستم و در مکان وضوی پیامبر اکرم ﷺ وضو ساختم. گفتنی است که در این هنگام، جبار بن صخر برای قضای حاجت رفته بود.

سپس رسول الله ﷺ برخاست و به نماز ایستاد. من که یک چادر پوشیده بودم، خواستم دو طرفش را بالای شانه هایم بیندازم؛ اما چادر کوتاه بود. قابل یادآوری که چادر من ریشه داشت. پس من آنها را برگردانم و دو طرفش را به سوی شانه هایم بردم و با گردنم آن را

نگه داشتیم. آنگاه آمدم و سمت چپ رسول الله ﷺ ایستادم. پیامبر اکرم ﷺ دستم را گرفت و مرا برگرداند و سمت راستش، قرار داد. بعد از آن، جبار بن صخر ﷺ آمد و وضو ساخت و سمت چپ رسول الله ﷺ ایستاد. پیامبر اکرم ﷺ دست هر دو نفر ما را گرفت و پس زد و ما را پشت سرش، قرار داد. در این اثنا، رسول الله ﷺ با گوشه‌ی چشم بسوی من نگاه می‌کرد؛ ولی من متوجه نمی‌شدم. هنگامی که متوجه شدم، پیامبر اکرم ﷺ با دستش، اشاره نمود که چادر را به کمرت ببند. آنگاه بعد از اتمام نماز، رسول الله ﷺ فرمود: «ای جابر!» گفتم: لیبک یا رسول الله. فرمود: «اگر چادرت، بزرگ بود، آنرا روی شانه‌هایت بینداز؛ و اگر کوتاه بود، به کمرت ببند».

به هر حال، ما همراه رسول الله ﷺ به راهمان ادامه دادیم. قابل یادآوری است که توشه‌ی روزانه‌ی هر یک از ما یک عدد خرما بود. هر شخص، خرمایش را می‌مکید و سپس آن را در گوشه‌ی لباسش محکم می‌بست. همچنین ما درختان را با عصا می‌زدیم و از برگ درختان تغذیه می‌نمودیم تا جایی که لبهایمان زخمی شده بود.

من سوگند یاد می‌کنم که روزی، تقسیم کننده‌ی خرماها سهمیه‌ی یک نفر را بدون اینکه متوجه شود، به او نداد. ما از او طرفداری کردیم و گواهی دادیم که سهمیه‌اش را نگرفته است. آنگاه سهمیه‌اش به او رسید و او برخاست و سهمیه‌اش را گرفت.

راوی می‌گوید: ما همچنان به مسیرمان همراه رسول الله ﷺ ادامه دادیم تا اینکه در یک زمین هموار و وسیع به استراحت پرداختیم. در این هنگام، رسول الله ﷺ برای قضای حاجت رفت. من با یک آفتابه به دنبال ایشان براه افتادم. پیامبر اکرم ﷺ به هر طرف نگاه کرد؛ اما چیزی نیافت که پشت آن، قضای حاجت کند. در این میان، نگاه نبی اکرم ﷺ در گوشه‌ای از بیابان به دو درخت افتاد. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ به سوی یکی از آنها رفت و یکی از شاخه‌هایش را گرفت و فرمود: «به اذن الهی، به دنبال من حرکت کن». راوی می‌گوید: آن درخت مانند شتری مهاردار که به دنبال مهارکننده‌اش به راه می‌افتد، به دنبال رسول الله ﷺ به راه افتاد تا اینکه پیامبر اکرم ﷺ نزد درخت دوم رفت و یکی از شاخه‌هایش را گرفت و به او هم فرمود: «به اذن الهی، به دنبال من بیا». این درخت هم به دنبال نبی اکرم ﷺ حرکت کرد. آنگاه رسول الله ﷺ به نقطه‌ی فاصله‌ی وسط دو درخت رفت و آنها را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود: «به اذن الهی، کنار یکدیگر بمانید و مرا پنهان نمایید». آن دو درخت هم کنار هم قرار گرفتند. جابر می‌گوید: من دویدم و از آنجا فاصله

گرفتم؛ زیرا بیم آن را داشتم که نبی اکرم ﷺ نزدیک بودن مرا احساس کند؛ در نتیجه، از آنجا فاصله بگیرد و دورتر برود. بعد از آن، لحظه‌ای نشستم و در خود فرو رفتم و توجهم به جایی دیگر شد. ناگهان رسول الله را دیدم که دارد می‌آید. و آن دو درخت را دیدم که از یکدیگر جدا شده و هر کدام، ثابت و پا برجا سر جای خود قرار گرفته است. سپس رسول الله ﷺ اندکی توقف نمود و به سمت چپ و راستش نگاه کرد - ابو اسماعیل که یکی از راویان است همین کار را انجام داد - و هنگامی که رسول الله ﷺ به من رسید، فرمود: «آیا محل ایستادن مرا خوب می‌بینی؟» گفتم: بلی، یا رسول الله. فرمود: «برو و از هر یک از آن دو درخت، یک شاخه قطع کن و بیاور. و هنگامی که به محل ایستادن من رسیدی، یک شاخه را سمت راست خودت، و شاخه‌ی دیگر را سمت چپ خود بگذار». جابر می‌گوید: من برخاستم و سنگی برداشتم و آن را شکستم و قطعه قطعه کردم طوری که یک طرف آن تیز گردید. و به سوی آن دو درخت رفتم و طبق دستور از هر کدام از آنها یک شاخه بردم و آنها را روی زمین کشیدم تا اینکه به همان محل ایستادن رسول الله ﷺ رسیدم. در آنجا یک شاخه را سمت راست خودم، و شاخه‌ی دیگر را سمت چپ خود گذاشتم و خودم را به رسول الله ﷺ رساندم و گفتم: یا رسول الله! به دستور شما عمل نمودم؛ اما علت این کار چه بود؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «از کنار دو قبر گذشتم که گرفتار عذاب بودند؛ لذا دوست داشتم که با شفاعت من تا زمانی که شاخه‌ها تر هستند، عذاب آنها تخفیف یابد».

جابر می‌گوید: بعد از آن ما به لشکر پیوستیم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای جابر! صدا بزن و بین آیا کسی آبی برای وضو گرفتن دارد؟» من هم صدا زدم و گفتم: آیا آبی برای وضو گرفتن وجود دارد؟ آیا آبی برای وضو گرفتن وجود دارد؟ آیا آبی برای وضو گرفتن وجود دارد؟ رسول الله! در این کاروان، قطره‌ای آب نیافتم.

قابل یادآوری است که یک مرد انصاری، مشک‌ی قدیمی و فرسوده داشت که آن را بالای چوبهای درخت خرما آویزان می‌نمود و اینگونه آب سرد برای رسول الله ﷺ مهیا می‌ساخت. پیامبر اکرم ﷺ به من فرمود: «نزد فلان بن فلان انصاری برو و بین آیا مشک او آب دارد؟» جابر می‌گوید: من نزد آن مرد انصاری رفتم و دیدم که آب بسیار اندکی در ته مشک او وجود دارد؛ طوری که اگر خواسته باشم آن آب اندک را در چیزی بریزم، قسمت خشک مشک آنها را می‌مکد و چیزی باقی نمی‌ماند. لذا نزد رسول الله ﷺ آمدم و



گفتم: آب بسیار اندکی در ته مشک او وجود داشت؛ طوری که اگر می‌خواستیم آن آب اندک را در چیزی بریزیم، قسمت خشک مشک، آنها را می‌مکید و چیزی باقی نمی‌ماند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برو مشک را بیاور». جابر می‌گوید: من دوباره رفتم و مشک را آوردم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشک را برداشت و وردهایی خواند که من متوجه نشدم و مشک را با هر دو دستش فشرد و سپس آن را به من داد و فرمود: «ای جابر! صدا بزن تا ظرف بزرگی بیاورند». من هم صدا زدم و گفتم: چه کسی از اهل کاروان، ظرف بزرگ دارد؟ پس ظرف بزرگی که به دشواری حمل می‌شد، آوردند. من آن را جلوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشتم. رسول الله صلی الله علیه و آله اینگونه دستش را باز کرد و ته آن ظرف گذاشت و میان انگشتانش فاصله ایجاد نمود و فرمود: «ای جابر! مشک را بردار و بسم الله بگو و بالای دستم بریز». من بسم الله گفتم و آبها را بالای دست رسول الله صلی الله علیه و آله ریختم و دیدم که آب از میان انگشتان رسول اکرم صلی الله علیه و آله فوران می‌کند. و همچنان فوران می‌کرد تا اینکه آن ظرف، پُر شد. آنگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جابر! صدا بزن و بین چه کسی به آب نیاز دارد». سپس مردم آمدند و آب خوردند و همگی، سیراب شدند. من دوباره صدا زدم و گفتم: آیا کسی هست که نیاز به آب داشته باشد؟ در این هنگام، رسول الله صلی الله علیه و آله دستش را از ظرف، بیرون آورد در حالی که آن ظرف، همچنان پُر از آب بود.

همچنین مردم از گرسنگی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به زودی الله متعال به شما غذا عنایت می‌نماید». بعد از آن، به ساحل دریا رفتیم. در آنجا، موج بلندی آمد و حیوان بزرگی را از دریا، بیرون انداخت. ما هم آتشی در یک گوشه‌ی آن، روشن کردیم و آن را پختیم و کباب کردیم و خوردیم تا اینکه سیر شدیم.

جابر می‌گوید: من و فلانی و فلانی و در مجموع، پنج نفر را برشمرد، وارد گودی استخوان چشم آن حیوان شدیم به گونه‌ای که پنهان شدیم و هیچ کس ما را نمی‌دید. (خیلی بزرگ بود). آنگاه یکی از استخوانهای پهلوی را برداشتیم و دو طرفش را روی زمین گذاشتیم طوری که به شکل کمان در آمد. سپس بلندترین شخص، بزرگترین شتر و بزرگترین جهاز شتری را که در کاروان وجود داشت، فراخواندیم. آن شخص سوار بر شتر، بدون اینکه سرش را پایین کند، از زیر استخوان پهلوی آن حیوان، عبور کرد. (حیوان بسیار بزرگی بود).

## باب (۱۲): در مورد شقّ قمر (دو نیم شدن ماه)

۱۵۳۸— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم بِمِنًى، إِذَا انْفَلَقَ الْقَمَرُ فِلْقَتَيْنِ، فَكَانَتْ فِلْقَةً وَرَاءَ الْجَبَلِ، وَفِلْقَةً دُونَهُ، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «اشْهَدُوا». (م/۲۸۰۰)

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود می گوید: ما در سرزمین منا همراه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بودیم که ماه به دو نیم، تقسیم شد؛ یک نیمه‌ی آن پشت کوه، و نیمه‌ی دیگر آن جلوی کوه قرار گرفت. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «شما گواه باشید».

۱۵۳۹— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ: أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً، فَأَرَاهُمُ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ مَرَّتَيْنِ. (م/۲۸۰۲)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: اهل مکه از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم خواستند تا به آنان، معجزه‌ای نشان دهد. رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم دو نیمه شدن ماه را دو بار به آنان، نشان داد.

## باب (۱۳): جلوگیری کسی که می‌خواست

نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را اذیت و آزار کند

۱۵۴۰— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: هَلْ يُعَفِّرُ مُحَمَّدٌ وَجْهَهُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟ قَالَ: فَقِيلَ: نَعَمْ، فَقَالَ: وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى لَئِنْ رَأَيْتُهُ يَفْعَلُ ذَلِكَ لَأَطَأَنَّ عَلَى رَقَبَتِهِ، أَوْ لَأَعْفَرَنَّ وَجْهَهُ فِي الثَّرَابِ، قَالَ: فَاتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَهُوَ يُصَلِّي، زَعَمَ لَيْطًا عَلَى رَقَبَتِهِ، قَالَ: فَمَا فَجَّهْتُمْ مِنْهُ إِلَّا وَهُوَ يَنْكِصُ عَلَى عَقَبَيْهِ وَيَتَّقَى بِيَدَيْهِ، قَالَ: فَقِيلَ لَهُ: مَا لَكَ؟ قَالَ: إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَهُ لَخَنْدَقًا مِنْ نَارٍ وَهُوَ لَا وَأَجْنَحَةٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَوْ دَنَا مِنِّي لَاخْتَطَفْتُهُ الْمَلَائِكَةُ عُضْوًا عُضْوًا». قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ — لَا تَدْرِي فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَوْ شَيْءٌ بَلَغَهُ —: ﴿عَلَّمَ

الْإِنْسَنَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ طَافٍ ۝﴾ (۱) أَنْ رَأَاهُ اسْتَعَى (۲) إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى (۳) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۴) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۵) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۶) أَوْ أَمَرَ بِالْقَوَى (۷) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۸) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۹) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْهَ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۰) نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۱) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۲) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۳) كَلَّا لَا نَطَعُهُ ﴿[العلق: ۵-۱۹] وَ فِي رَوَايَةٍ: قَالَ: «وَأَمْرُهُ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ» وَ فِي رَوَايَةٍ: ﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾ يَعْنِي قَوْمَهُ. (م/۲۷۹۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: ابو جهل گفت: آیا محمد در میان شما چهره‌اش را روی زمین می‌گذارد و سجده می‌کند؟ مردم گفتند: بله. ابو جهل گفت: سوگند به لات و عزی، اگر من او را بینم که این کار را انجام می‌دهد، گردنش را زیر پایم می‌گذارم یا چهره‌اش را به خاک می‌مالم. آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله مشغول نماز خواندن بود که ابو جهل نزد او رفت و خواست گردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیر پایش بگذارد؛ اما ناگهان، مردم او را دیدند که به پشت سرش برمی‌گردد و با دستانش از خود، محافظت می‌کند. مردم پرسیدند: چه اتفاقی برایت افتاده است؟ گفت: میان من و او یک خندق آتش، امور وحشتناک و بالهایی وجود دارد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر نزدیک می‌شد، فرشتگان اعضای بدنش را یکی یکی می‌ربودند».

راوی می‌گوید: آنگاه الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (۵) ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ﴾ (۶) ﴿إِنَّ إِلَهًا لَّهُ سِتْرٌ﴾ (۷) ﴿إِنَّ إِلَهًا لَّهُ رُجُوعٌ﴾ (۸) ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى﴾ (۹) ﴿أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ﴾ (۱۱) ﴿أَوْ أَمَرَ بِالْقَوَىٰ﴾ (۱۲) ﴿أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ﴾ (۱۳) ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ﴾ (۱۴) ﴿كَلَّا لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ﴾ (۱۵) ﴿نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ﴾ (۱۶) ﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾ (۱۷) ﴿سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ﴾ (۱۸) ﴿كَلَّا لَا تُطَعَّمُهُ﴾ (۱۹)

(قطعاً انسانها اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند، سرکشی و تمرد می‌کنند. همانا بازگشت همگان به سوی پروردگارت خواهد بود. آیا دیده‌ای کسی را که نهی می‌کند و باز می‌دارد بنده‌ای را هنگامی که به نماز ایستد؟ به من بگو: اگر این طاغوت بر طریق هدایت بود، چه مقام و منزلتی در پیش الله متعال می‌داشت؟ یا این که دیگران را به تقوا و پرهیزگاری دستور می‌داد، آیا این برایش بهتر نمی‌بود؟

به من بگو: اگر - ابو جهل - تکذیب کند و پشت کند، حال و وضعش در قیامت چگونه خواهد شد؟ آیا او ندانسته است که الله متعال می‌بیند؟ هرگز! هرگز! چنین نیست که او می‌پندارد. اگر او از کارهای خود دست برندارد، موی پیشانیش را می‌گیریم و کشان کشان می‌بریم؛ موی پیشانی دروغگوی بزهکار را. بگذار او همنشینان و هم‌مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلبد؛ ما هم به زودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می‌زنیم. هرگز از او اطاعت مکن.)

و در روایتی آمده است که: «و به او دستوراتی داد». و در روایت دیگری آمده است که هدف از "نادیه" قوم و قبیله اش می‌باشد.

### باب (۱۴): جلوگیری کسی که می خواست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به قتل برساند

۱۵۴۱ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله غَزْوَةَ قَبَلِ نَجْدٍ، فَأَدْرَكَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعُضَاةِ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَعَلَّقَ سَيْفَهُ بَعْضُنْ مِنْ أَغْصَانِهَا، قَالَ: وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْوَادِي يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ رَجُلًا أَتَانِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَأَخَذَ السَّيْفَ فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي، فَلَمْ أَشْعُرْ إِلَّا وَالسَّيْفُ صَلَّتَا فِي يَدِهِ، فَقَالَ لِي: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قَالَ، قُلْتُ: اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ فِي الثَّانِيَةِ: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قَالَ قُلْتُ: اللَّهُ، قَالَ: فَشَامَ السَّيْفَ، فَهِيَ هُوَ ذَا جَالِسٍ» ثُمَّ لَمْ يَعْرِضْ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. (م/۸۴۳)

**ترجمه:** جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: ما در غزوه ای (ذات الرقاع) همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در سرزمین نجد بودیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دشتی که درختان خاردار زیادی داشت، به ما رسید. نبی اکرم صلی الله علیه و آله زیر درختی رفت و شمشیرش را به یکی از شاخه های آن درخت، آویزان نمود. مردم نیز زیر سایه ی درختان خاردار، پراکنده شدند.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من خوابیده بودم که مردی آمد و شمشیرم را برداشت. هنگامی که من بیدار شدم، دیدم که با شمشیر، بالای سرم ایستاده است. زمانی من وجودش را متوجه شدم که شمشیر برهنه، در دستش بود. او به من گفت: چه کسی مرا از کشتن تو باز می دارد؟ گفتم: الله. پس او شمشیر را در غلاف کرد و این، اوست که اینجا نشسته است». راوی می گوید: سپس رسول الله صلی الله علیه و آله او را مجازات نکرد.

### باب (۱۵): در مورد سمّ و خوردن گوسفند مسموم

۱۵۴۲ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ امْرَأَةً يَهُودِيَّةً أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِشَاةٍ مَسْمُومَةٍ، فَأَكَلَ مِنْهَا فَجِئَاءَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَأَلَهَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: أَرَدْتُ لَأَقْتُلَكَ، قَالَ: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُسَلِّطَكَ عَلَى ذَاكَ»، قَالَ: أَوْ قَالَ: «عَلَيَّ»، قَالَ: قَالُوا: أَلَا نَقْتُلُهَا؟ قَالَ: «لَا»، قَالَ: فَمَا زِلْتُ أَعْرِفُهَا فِي لَهَوَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. (م/۲۱۹۰)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: یک زن یهودی گوسفند مسمومی را برای رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم از آن، تناول نمود. سپس آن زن را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علت این کارش را از او پرسید. او گفت: می خواستم تو را بکشم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال به تو چنین قدرتی نمی دهد یا اینکه الله متعال تو را برمن مسلط نمی گرداند» صحابه گفتند: آیا او را به قتل نرسانیم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «نه».

### باب (۱۶): در مورد تخمین زدن درست نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۵۴۳ — عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله غَزْوَةَ تَبُوكَ، فَأَتَيْنَا وَادِيَ الْقُرَى عَلَى حَدِيقَةٍ لِمَرْأَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اخْرُصُوهَا» فَخَرَصْنَاهَا، وَخَرَصَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَشْرَةَ أَوْسُقَ، وَقَالَ: «أَحْصِيهَا حَتَّى نَرْجِعَ إِلَيْكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، فَانْطَلَقْنَا حَتَّى قَدِمْنَا تَبُوكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «سَتَهْبُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَةُ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلَا يَقُمْ فِيهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ بَعِيرٌ فَلْيَشُدَّ عِقَالَهُ»، فَهَبَّتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَقَامَ رَجُلٌ فَحَمَلَتْهُ الرِّيحُ حَتَّى أَلْقَتْهُ بِجَبَلٍ طَيِّبٍ، وَجَاءَ رَسُولُ ابْنِ الْعَلَمَاءِ، صَاحِبُ أَيْلَةٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِكِتَابٍ، وَأَهْدَى لَهُ بَعْلَةً بَيْضَاءَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَهْدَى لَهُ بُرْدًا، ثُمَّ أَقْبَلْنَا حَتَّى قَدِمْنَا وَادِيَ الْقُرَى، فَسَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمَرْأَةَ عَنْ حَدِيقَتِهَا: «كَمْ بَلَغَ ثَمَرُهَا؟» فَقَالَتْ: عَشْرَةَ أَوْسُقَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي مُسْرِعٌ، فَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ فَلْيَسْرِعْ مَعِيَ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيَمْكُثْ»، فَخَرَجْنَا حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَذِهِ طَابَةُ، وَهَذَا أُحُدٌ، وَهُوَ جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ»، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ دَارُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِ الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي سَاعِدَةَ، وَفِي كُلِّ دُورٍ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ»، فَلَحِقْنَا سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، فَقَالَ أَبُو أُسَيْدٍ: أَلَمْ تَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ، فَجَعَلْنَا آخِرًا، فَأَدْرَكَ سَعْدُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَيْرَتُ دُورِ الْأَنْصَارِ فَجَعَلْنَا آخِرًا فَقَالَ: «أَوَلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخِيَارِ». (م/۱۳۹۲)

**ترجمه:** ابوحمید ساعدی رحمته الله علیه می گوید: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله برای غزوه ی تبوک، بیرون رفتیم. در مسیر راه، گذرمان به باغ یک زن در وادی "قری" افتاد. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به صحابه فرمود: «محصول خرما ی این باغ را تخمین بزنید». ما تخمین زدیم و خود رسول الله صلی الله علیه و آله نیز آنها را ده وسق، تخمین زد و به آن زن، گفت: «تا هنگامی که ما ان شاء الله برمی گردیم، مقدار آنها را مشخص کن». به هر حال، ما به راهمان ادامه دادیم تا اینکه به تبوک رسیدیم. در آنجا، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «امشب، هوا بسیار طوفانی خواهد شد؛ هیچ کس، از جایش تکان نخورد. همچنین هرکس، شتری دارد زانویش را ببندد». راوی می گوید: در آن شب، یک نفر از جایش برخاست و طوفان او را در بر گرفت و با خود برد و در نزدیکی دو کوه قبیله ی «طی» انداخت. همچنین در همین سفر، فرستاده ی پادشاه ایله نامه ای برای رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و قاطری سفید به وی اهدا نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله نیز به او نامه ای نوشت و یک عدد چادر به وی هدیه کرد. در بازگشت از تبوک، وقتی که به وادی قری رسیدیم، رسول الله صلی الله علیه و آله از آن زن پرسید: «مقدار محصول باغ، چقدر شد؟» گفت: ده وسق. (یعنی همان مقداری که رسول الله صلی الله علیه و آله تخمین زده بود).

آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من برای رفتن به مدینه، عجله دارم؛ هرکس، دوست دارد با من بیاید، عجله کند. و هرکس، دوست ندارد، آهسته بیاید». سپس ما براه افتادیم تا اینکه مدینه هویدا گشت و به آن نزدیک شدیم. در این هنگام، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این، طابه (شهر خوب) است و این، احد است؛ کوهی که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم». سپس ادامه داد و فرمود: «بهترین منازل انصار، منازل بنی نجار هستند. سپس منازل بنی عبدالاشهل، بعد از آن، منازل بنی حارث بن خزرج، و پس از آنها، منازل بنی ساعده، و تمام منازل انصار، خوب هستند».

و بعد از آنکه سعد بن عباد به ما ملحق شد، ابوأسید گفت: خبر داری که رسول الله صلی الله علیه و آله تیره های خوب انصار را نام برد و ما را در آخر قرار داد؟ سعد خودش را به رسول الله صلی الله علیه و آله رساند و گفت: یا رسول الله! تیره های خوب انصار را نام بردید و ما را در آخر، قرار دادید؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا برای شما کافی نیست که جزو خوبان باشید؟»

**باب (۱۷): این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود:  
«من کمرهائتان را می گیرم تا در آتش نیفتید»**

۱۵۴۴ — عَنْ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا، فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهَا جَعَلَ الْفَرَّاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ الَّتِي فِي النَّارِ يَقَعْنَ فِيهَا، وَجَعَلَ يَحْجِزُهُنَّ وَيَعْلِينَهُ فَيَتَقَحَّمْنَ فِيهَا، قَالَ: فَذَلِكُمْ مَثَلِي وَمَثَلُكُمْ، أَنَا أَخِذٌ بِحِجْزِكُمْ عَنِ النَّارِ، هَلُمَّ عَنِ النَّارِ، هَلُمَّ عَنِ النَّارِ، فَتَعْلَبُونِي تَقَحَّمُونَ فِيهَا».

(م/۲۲۸۴)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال من، مانند مردی است که آتشی روشن کند؛ پس هنگامی که آتش اطرافش را روشن کرد، پروانه‌ها و این حشرات، شروع به انداختن خود در آتش می کنند و آن مرد از این کار جلوگیری می کند؛ اما آنها او را مغلوب می کنند و وارد آتش می شوند. این مثال من و شماست. من کمرهائتان را می گیرم تا در آتش نیفتید و می گویم از آتش به سوی من بیایید، از آتش به سوی من بیایید؛ اما شما بر من پیروز می شوید و وارد آتش می گردید».

**باب (۱۸): نبی اکرم ﷺ الله متعال را بهتر از همه می شناخت  
و بیشتر از همه هم از الله متعال می ترسید**

۱۵۴۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَمْرِ، فَتَنَزَّ عَنْهُ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَغَضِبَ، حَتَّى بَانَ الْعَضْبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْغَبُونَ عَمَّا رُخِّصَ لِي فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنَا أَعْلَمُهُم بِاللَّهِ وَأَشَدُّهُمْ لَهُ خَشْيَةً».

(م/۲۳۵۶)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ برای انجام کاری، اجازه داد. اما تعدادی از مردم از انجام آن، خودداری کردند. بعد از اینکه این خبر به نبی اکرم ﷺ رسید، خشمگین شد تا جایی که آثار خشم در چهره‌اش نمایان گردید و فرمود: «چرا بعضی از مردم از انجام کارهایی که من اجازه‌ی انجام آنها را دادم، خودداری می کنند؟ سوگند به الله، من از آنها شناخت بیشتری نسبت به الله دارم و بیشتر از آنان از الله متعال می ترسم».

### باب (۱۹): دوری کردن نبی اکرم ﷺ از گناهان و انتقام گرفتن به خاطر محارم الهی

۱۵۴۶— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: مَا خَيْرَ رَسُولٍ اللَّهُ ﷻ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷻ لِنَفْسِهِ، إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (م/۲۳۲۷)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: هرگاه، به رسول الله ﷺ اختیار داده می شد که از میان دو کار، یکی را انتخاب کند، آسانترین آنها را انتخاب می کرد؛ البته اگر گناه نمی بود. ولی اگر گناه بود، بیشتر از همه ی مردم از آن، فاصله می گرفت. همچنین رسول الله ﷺ به خاطر خودش، انتقام نمی گرفت مگر اینکه به دین الله متعال، بی حرمتی می شد. (آنگاه، بخاطر آن، انتقام می گرفت.)

### باب (۲۰): درباره ی نماز خواندن نبی اکرم ﷺ تا اینکه پاهایش ورم نمود و این سخنش که فرمود «آیا بنده ی شکرگزاری نباشم»؟

۱۵۴۷— عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى حَتَّى انْتَفَخَتْ قَدَمَاهُ، فَقِيلَ لَهُ: أَتَكْلِفُ هَذَا وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ فَقَالَ: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا». (م/۲۸۱۹)

**ترجمه:** مغیره بن شعبه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ شبها به اندازه ای به نماز می ایستاد که پاهایش، ورم کردند. صحابه به رسول الله ﷺ عرض کردند: چرا خودت را اینهمه به زحمت می اندازی حال آنکه الله متعال گناهان اول و آخرت را بخشیده است؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا بنده ی شکرگزاری نباشم»؟

### باب (۲۱): این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود «من استقبال کننده ی شما بر حوض کوثر هستم»

۱۵۴۸— عَنْ جُنْدُبَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ». (م/۲۲۸۹)

**ترجمه:** جندب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «من استقبال کننده ی شما بر حوض کوثر هستم».



## باب (۲۲): بزرگی حوض نبی اکرم ﷺ، و ورود امتش به آن

۱۵۴۹— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ، وَزَوَايَاهُ سَوَاءٌ، وَمَاؤُهُ أَبْيَضُ مِنَ الْوَرَقِ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَكَيْزَانُهُ كَنْجُومِ السَّمَاءِ، فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَا يَظْمَأُ بَعْدَهُ أَبَدًا» قَالَ: وَقَالَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ حَتَّى أَنْظُرَ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ، وَسَيُؤْخَذُ أَنْاسٌ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مَنِّي وَمِنْ أُمَّتِي، فَيَقَالُ: أَمَا شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ؟ وَاللَّهِ مَا بَرَحُوا بَعْدَكَ يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ» قَالَ: فَكَانَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَرْجِعَ عَلَيَّ أَعْقَابِنَا، أَوْ أَنْ نُفْتَنَ عَنْ دِينِنَا. (م/۲۲۹۲)

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «حوض من به اندازه‌ی مسافت یک ماه راه است. و طول و عرضش با یکدیگر، مساوی هستند. آبش، سفیدتر از نقره، بویش خوشبوتر از مشک، و پارچه‌هایش به اندازه‌ی ستارگان آسمان است. هر کس از آن، آب بنوشد، بعد از آن، هرگز تشنه نخواهد شد».

راوی می گوید: اسماء دختر ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: همچنین رسول الله ﷺ فرمود: «من کنار حوض ایستاده‌ام تا ببینم کدام یک از شما نزد من می‌آید. و تعدای را از رسیدن به من جلوگیری می‌کنند. من می‌گویم: پروردگارا! اینها از من و جزو امتیان من هستند. گفته می‌شود: خبر نداری که آنها بعد از تو چه کارهایی انجام دادند؟ سوگند به الله، آنها بعد از تو مرتد شدند». راوی می گوید: ابن ابی ملیکه همیشه اینگونه دعا می‌کرد که: بار الها! ما از مرتد شدن و دچا فتنه شدن در دین، به تو پناه می‌بریم.

۱۵۵۰— عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «حَوْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَالْمَدِينَةِ» فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَوْدُ: أَلَمْ تَسْمَعْهُ قَالَ: «الْأَوَانِي»؟ قَالَ: لَا، فَقَالَ الْمُسْتَوْدُ: «تُرَى فِيهِ الْإِنِّيَّةُ مِثْلَ الْكَوَاكِبِ». (م/۲۲۹۸)

**ترجمه:** حارثه بن وهب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «حوضش به اندازه‌ی مسافت میان مدینه و صنعاء است». مستورد به او گفت: آیا نشیدی که در مورد ظرفهای حوض، چیزی بگوید؟ حارثه جواب داد: نه. مستورد گفت: «ظرف‌هایش به اندازه‌ی ستارگان آسمان است».

۱۵۵۱— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَمَامَكُمْ حَوْضًا كَمَا بَيْنَ جَرَبَا وَأَذْرُحَ» وَفِي رَوَايَةٍ: «حَوْضِي» وَفِي رَوَايَةٍ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَسَأَلْتُهُ — يَعْنِي نَافِعًا — فَقَالَ: قَرَيْتَيْنِ بِالشَّامِ، بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ ثَلَاثِ لَيَالٍ، وَفِي رَوَايَةٍ، ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ. (م/۲۲۹۹)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پیش روی شما حوضی وجود دارد که به اندازه‌ی مسافت میان دو روستای جرباء و أذرح است». عبید الله می گوید: از نافع در مورد جرباء و اذرح پرسیدم. گفت: دو روستا در شام اند که فاصله‌ی میان آنها سه شب، و در روایتی، سه روز، راه است.

۱۵۵۲— عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رضی الله عنه عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَلَا إِنِّي فَرَطُ لَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنْ بُعِدَ مَا بَيْنَ طَرَفَيْهِ كَمَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَأَيْلَةَ، كَأَنَّ الْأَبَارِيقَ فِيهِ النُّجُومُ». (م/۲۳۰۵)

**ترجمه:** جابر بن سمره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من استقبال کننده‌ی شما بر حوض کوثر هستم. همانا فاصله‌ی میان دو طرف آن، به اندازه‌ی فاصله‌ی میان صنعاء و ايله است. و پارچ‌های آن مانند ستارگان (بسیار زیاد) هستند».

۱۵۵۳— عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا آيَةُ الْحَوْضِ؟ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَنْتَهُ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ وَكَوَاكِبِهَا، إِلَّا فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلِمَةِ الْمُصْحِحَةِ، آيَةُ الْجَنَّةِ مَنْ شَرِبَ مِنْهَا لَمْ يَظْمَأْ آخِرَ مَا عَلَيْهِ، يَشْخُبُ فِيهِ مِيزَابَانِ مِنَ الْجَنَّةِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ يَظْمَأْ، عَرَضُهُ مِثْلُ طُولِهِ، مَا بَيْنَ عَمَّانَ إِلَى أَيْلَةَ، مَاؤُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ». (م/۲۳۰۰)

**ترجمه:** روایت است که ابوذر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! تعداد ظرفهای حوض کوثر چقدر است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، تعداد ظرفهای حوض کوثر بیشتر از تعداد ستارگان کوچک و بزرگ آسمان در یک شب تاریک و بدون ابر، می‌باشد. و همانها نیز ظرفهای بهشت هستند. هرکس از آن بنوشد، هرگز تشنه نمی‌شود. دو آبراهه از بهشت به آن، جریان دارد. هرکس، از آن بنوشد، تشنه نمی‌شود. عرضش مانند طولش می‌باشد. و هر ضلع آن به اندازه‌ی فاصله‌ی میان عمان تا ايله است. آبش، سفیدتر از شیر، و شیرین‌تر از عسل است».

۱۵۵۴— عَنْ ثَوْبَانَ رضی الله عنه: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنِّي لَبِعُفْرٍ حَوْضِي أَذُودُ النَّاسَ لِأَهْلِ الْيَمَنِ، أَضْرِبُ بَعْصَايَ حَتَّى يَرْفُضَ عَلَيْهِمْ»، فَسُئِلَ عَنْ عَرْضِهِ؟ فَقَالَ: «مِنْ مَقَامِي إِلَى عَمَّانَ» وَسُئِلَ عَنْ شَرَابِهِ؟ فَقَالَ: «أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، وَأَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ، يَغْتُ فِيهِ مِيزَابَانِ يَمُدُّانِهِ مِنَ الْجَنَّةِ، أَحَدُهُمَا مِنْ ذَهَبٍ، وَالْآخَرُ مِنْ وَرَقٍ». (م/۲۳۰۱)

**ترجمه:** ثوبان رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا من در جایگاه اصلی حوضم می ایستم و مردم را با عصایم برای آمدن اهل یمن، کنار می زنم تا آبش برای آنان، جاری گردد». سپس مردم از پیامبر اکرم ﷺ در مورد پهنای حوض پرسیدند. فرمود: «از اینجا تا عمان است». سپس مردم از آب آن پرسیدند. فرمود: «سفیدتر از شیر، و شیرین تر از عسل است. دو آبراهه که از بهشت با قدرت و فشار، جریان دارند، آب آن را تهیه می کنند که یکی از آنها از طلا، و دیگری از نقره است».

۱۵۵۵— عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمَنْبَرِ، فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطُ لَكُمْ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ، وَإِنِّي قَدْ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَتَنَافَسُوا فِيهَا». (م/۲۲۹۶)

**ترجمه:** عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله ﷺ بیرون رفت و بر اهل احد (شهدای آن) نماز جنازه خواند. سپس به سوی منبر رفت و فرمود: «من استقبال کننده ی شما و گواه بر شما هستم. سوگند به الله، هم اکنون من حوضم را می بینم. به من کلید گنجینه های زمین یا کلیدهای زمین، عنایت شده است. سوگند به الله، من از شرک ورزیدن شما بعد از خودم نمی ترسم؛ ولی بیم آن را دارم که در دنیا با یکدیگر به رقابت بپردازید».

### باب (۲۳): صفات ظاهری، بعثت و سن نبی اکرم ﷺ

۱۵۵۶— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ وَلَا بِالْقَصِيرِ، وَلَيْسَ بِالْأَبْيَضِ الْأَمْهَقِ وَلَا بِالْأَدَمِ، وَلَا بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ وَلَا بِالسَّبَطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فَأَقَامَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ، وَتَوَفَّاهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ سَنَةً، وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلَحْيَتِهِ عَشْرُونَ شَعْرَةً بَيَضَاءً. (م/۲۳۴۷)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: قامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه بود. رنگی بسیار سفید نداشت و گندم گون هم نبود. موهایش نه بسیار مجعد بود و نه صاف و فروهشته. الله او را در سن چهل سالگی، مبعوث نمود. ده سال در مکه و ده سال در مدینه ماند. و در سن شصت سالگی در حالی که بر سر و ریش (مبارکش) بیست موی سفید، وجود نداشت، فوت نمود.

(قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد جمهور و بر اساس رأی مشهور بعد از بعثت، سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه منوره زندگی نمود و در سن شصت و سه سالگی دنیا را وداع گفت؛ چنانکه در روایات مختلفی حتی از انس رضی الله عنه در بعضی از روایات صحیح مسلم نیز آمده است. اما در مورد روایت فوق باید گفت که یکی از راویان، اعداد را گرد نموده و سیزده را به ده، و شصت و سه را به شصت، تبدیل نموده است.)

۱۵۵۷— عَنْ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم رَجُلًا مَرْبُوعًا، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، عَظِيمَ الْجُمَةِ إِلَى شَحْمَةِ أُذُنَيْهِ، عَلَيْهِ حُلَّةٌ حُمْرَاءُ، مَا رَأَيْتُ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ. (م/۲۳۳۷)

**ترجمه:** براء بن عازب رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دارای قامتی متوسط بود و شانه هایش با یکدیگر فاصله داشت. موهایش به نرمه ی گوش هایش می رسید. پارچه ی یمنی قرمزی پوشیده بود. من هرگز چیزی زیباتر از او ندیده ام.

۱۵۵۸— عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَمَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ رَجُلٌ رَأَاهُ غَيْرِي، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: كَانَ أَيْضًا مَلِيحًا مُقَصِّدًا قَالَ مُسْلِمٌ: مَاتَ أَبُو الطُّفَيْلِ سَنَةَ مِائَةٍ، وَكَانَ آخِرَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ. (م/۲۳۴۰)

**ترجمه:** ابو طفیل می گوید: من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم، و هم اکنون، در روی زمین، بجز من، کسی وجود ندارد که او را دیده باشد.

سعید جریری می گوید: گفتم: ایشان را چگونه یافتی؟ گفت: ایشان سفید و با نمک بود و قامتی متوسط داشت و نه خیلی چاق و نه خیلی لاغر بود.

مسلم می گوید: ابو طفیل در سال صد هجری، فوت نمود و او آخرین کسی بود که از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوت کرد.

## باب (۲۴): در مورد مهر نبوت

۱۵۵۹— عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ شَمِطَ مُقَدَّمَ رَأْسِهِ وَلَحِيَّتَيْهِ، وَكَانَ إِذَا أَدَهَنَ لَمْ يَتَبَيَّنْ، وَإِذَا شَعَثَ رَأْسُهُ تَبَيَّنَ، وَكَانَ كَثِيرَ شَعْرِ اللَّحْيَةِ، فَقَالَ رَجُلٌ: وَجْهُهُ مِثْلُ السَّيْفِ، قَالَ: لَا، بَلْ كَانَ مِثْلَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَكَانَ مُسْتَدِيرًا، وَرَأَيْتُ الْخَاتَمَ عِنْدَ كَتِفِهِ مِثْلَ بَيْضَةِ الْحَمَامَةِ، يُشَبُّهُ جَسَدُهُ. (م/۲۳۴۴)

**ترجمه:** جابر بن سمره رضی الله عنه می گوید: موهای جلوی سر و ریش رسول الله ﷺ جو گندمی بود. و هنگامی که روغن می زد، موهای سفیدش، دیده نمی شد. اما هنگامی که موهایش، پراکنده و ژولیده می شد، ظاهر می شدند. پیامبر اکرم ﷺ ریش پر پشت و گنجانی داشت. مردی گفت: چهره اش مانند شمشیر بود؟ جابر گفت: نه، بلکه مانند خورشید و ماه بود. وی چهره ای گرد داشت. من مهر نبوت را کنار شانه اش دیدم که به اندازه ی تخم کبوتر بود و رنگی شبیه رنگ جسمش داشت.

۱۵۶۰— عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رضی الله عنه قَالَ: ذَهَبْتُ بِي خَالَتِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجَعٌ، فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرَبْتُ مِنْ وَضْؤِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ، فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، مِثْلَ زُرِّ الْحَجَلَةِ. (م/۲۳۴۵)

**ترجمه:** سایب بن یزید رضی الله عنه می گوید: خاله ام مرا نزد رسول الله ﷺ برد و عرض کرد: یا رسول الله! خواهر زاده ام بیمار است. رسول الله ﷺ دست (مبارکش) را بر سر من کشید و برای من دعای برکت نمود. آنگاه، وضو گرفت و من باقیمانده ی آب وضویش را نوشیدم. سپس پشت سر پیامبر اکرم ﷺ ایستادم و به مهر نبوت که مانند دکه ای بود و میان شانه های رسول الله ﷺ قرار داشت، نگاه کردم.

۱۵۶۱— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَرْجَسَ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَأَكَلْتُ مَعَهُ خُبْزًا وَلَحْمًا أَوْ قَالَ: ثَرِيدًا، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: أَسْتَغْفِرُ لَكَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَكَ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹] قَالَ: ثُمَّ دُرْتُ خَلْفَهُ فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ النَّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، عِنْدَ نَاغِضِ كَتِفِهِ الْيُسْرَى، جُمْعًا، عَلَيْهِ خِيَلَانٌ كَأَمْثَالِ الثَّالِيلِ. (م/۴۳۴۶)

**ترجمه:** عبد الله بن سرجس می گوید: من نبی اکرم ﷺ را دیدم و با ایشان نان و گوشت یا ترید (نان خُرد شده داخل آبگوشت) خوردم. عاصم می گوید: به عبدالله بن سرجس گفتم: آیا نبی اکرم ﷺ برایت طلب مغفرت کرد؟ گفت: بله، برای تو نیز طلب مغفرت نمود. آنگاه این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹] (برای گناهان خودت و مردان و زنان مؤمن طلب مغفرت کن).

عبدالله بن سرجس رضی الله عنه می گوید: سپس پشت سر پیامبر اکرم ﷺ رفتم و به مهر نبوت که میان شانه هایش، نزدیک بالای شانه ی چپش، مانند یک مُشت، جمع، و بالای آن، خالهایی مانند زگیل بود، نگاه کردم.

### باب (۲۵): کیفیت دهان، چشمان و پشت پاهای نبی اکرم ﷺ

۱۵۶۲— عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضَلِيعَ الْفَمِ، أَشْكَلَ الْعَيْنِ، مَنهُوسَ الْعَقَبَيْنِ.

قَالَ: قُلْتُ لِسَمَاسٍ: مَا ضَلِيعُ الْفَمِ؟ قَالَ: عَظِيمُ الْفَمِ قَالَ: قُلْتُ: مَا أَشْكَلُ الْعَيْنِ؟ قَالَ: طَوِيلُ شَقِّ الْعَيْنِ، قَالَ، قُلْتُ: مَا مَنهُوسُ الْعَقَبِ؟ قَالَ: قَلِيلُ لَحْمِ الْعَقَبِ. (م/۲۳۳۹)

**ترجمه:** جابر بن سمره می گوید: رسول الله ﷺ دهان بزرگ و چشمان سفید با اندکی قرمزی داشت و پشت پاهایش دارای گوشت اندکی بود.

(قابل یادآوری است که علما توضیح سماک را در مورد "أَشْكَلُ الْعَيْنِ" پذیرفته اند و جمهور همین مفهومی را که ما ارائه کرده ایم، ذکر نموده اند. برای توضیح بیشتر به شرح صحیح مسلم نووی و تحفه الاحوذی شرح ترمذی مراجعه نمایید.)

### باب (۲۶): ریش (مبارک) نبی اکرم ﷺ

۱۵۶۳— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: يُكْرَهُ أَنْ يَنْتِفَ الرَّجُلُ الشَّعْرَةَ الْبَيْضَاءَ مِنْ رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ، قَالَ: وَلَمْ يَخْتَضِبْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، إِنَّمَا كَانَ الْبَيَاضُ فِي عَنَقَتِهِ وَفِي الصُّدْغَيْنِ، وَفِي الرَّأْسِ نَبْذٌ. (م/۲۳۴۱)

**ترجمه:** از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: مکروه است که شخص، موهای سفید سر و ریش اش را بکند. همچنین انس رضی الله عنه گفت: رسول الله ﷺ موهایش را رنگ نمی کرد؛ فقط تعدادی موی سفید در عنقه (قسمت پایین لب زیرین) و شقیقه هایش و مقدار اندکی نیز در موهای سر پیامبر اکرم ﷺ وجود داشت.

**باب (۲۷): موهای سفید نبی اکرم ﷺ**

۱۵۶۴ — عَنْ أَبِي جَحِيفَةَ رضی الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَبْيَضَ قَدْ شَابَ، كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُشَبِّهُهُ. (م/۲۳۴۳)

**ترجمه:** ابو جحیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که رنگی، سفید و موهای، جو گندمی داشت و حسن بن علی رضی الله عنهما شبیه او بود.

**باب (۲۸): موهای نبی اکرم ﷺ**

۱۵۶۵ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَضْرِبُ شَعْرَهُ مَنْكِبَيْهِ. (م/۲۳۳۸)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: موهای رسول الله ﷺ میان شانه هایش افتاده بود.

۱۵۶۶ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ شَعْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ. (م/۲۳۳۸)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: موهای رسول الله ﷺ تا نصف گوش هایش می رسید.

**باب (۲۹): رها کردن موها بر پیشانی و فرق باز کردن**

۱۵۶۷ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدُلُونَ أَشْعَارَهُمْ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرِقُونَ رُءُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ بِهِ، فَسَدَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَاصِيَتَهُ، ثُمَّ فَرَّقَ بَعْدُ. (م/۲۳۳۶)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: اهل کتاب موهایشان را رها می کردند و مشرکین، فرق باز می کردند. و رسول الله ﷺ در امری که دستوری برای آن نیامده بود، دوست داشت موافق اهل کتاب، عمل کند؛ لذا پیامبر اکرم ﷺ موهایش را بر پیشانی، رها می کرد. اما سر انجام، پیامبر ﷺ نیز فرق باز کرد.

**باب (۳۰): تبسم رسول الله ﷺ**

فیه حدیث جابر بن سمره، و قد تقدم فی کتاب الصلاة.

**ترجمه:** در این زمینه، حدیث جابر بن سمره رضی الله عنه در «کتاب نماز» (حدیث شماره ۳۶۲) بیان گردید.

### باب (۳۱): نبی اکرم ﷺ از دوشیزه‌ای که در پرده بسر می‌برد، حیای بیشتری داشت

۱۵۶۸— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا، وَكَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ. (م/۲۳۲۰)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ از دوشیزه‌ای که در پرده بسر می‌برد، حیای بیشتری داشت. و هرگاه، کاری را ناپسند می‌دانست، ما از چهره‌اش، متوجه می‌شدیم.

### باب (۳۲): خوشبویی نبی اکرم ﷺ و نرمی و لطافت بدنش

۱۵۶۹— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَزْهَرَ اللَّوْنِ، كَأَنَّ عَرَقَهُ اللَّؤْلُؤُ، إِذَا مَشَى تَكَفَّأً، وَلَا مَسَسَتْ دِيْبَاحَةً وَلَا حَرِيرَةً أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا شَمَمَتْ مِسْكَةً وَلَا عَنْبَرَةً أَطْيَبَ مِنْ رَائِحَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۳۳۰)

**ترجمه:** انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رنگ چهره‌ی رسول الله ﷺ زیبا و درخشان بود؛ عرقی مانند مروارید داشت؛ با قدرت و وقار راه می‌رفت؛ من هیچ دیبا و ابریشمی، لمس نکردم که نرم‌تر از کف دست رسول الله ﷺ باشد. همچنین، هیچ مُشک و عنبری را خوشبوتر از رایحه‌ی پیامبر اکرم ﷺ نیافتم.

۱۵۷۰— عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ صَلَاةَ الْأُولَى، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَهْلِهِ وَخَرَجْتُ مَعَهُ، فَاسْتَقْبَلَهُ وَلَدَانُ، فَجَعَلَ يَمَسُّحُ خَدَيَّ أَحَدِهِمْ وَاحِدًا وَاحِدًا، قَالَ: وَأَمَّا أَنَا فَمَسَحَ خَدَيَّ قَالَ: فَوَجَدْتُ لِيَدِهِ بَرْدًا — أَوْ: رِيحًا — كَأَنَّمَا أَخْرَجَهَا مِنْ جُؤْنَةِ عَطَّارٍ. (م/۲۳۲۹)

**ترجمه:** جابر بن سمره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ نماز ظهر را خواندم و بعد از اینکه پیامبر اکرم ﷺ بیرون شد و به سوی خانواده‌اش رفت، من نیز همراه او بیرون رفتم. در این اثنا، چند کودک به استقبال رسول الله ﷺ آمدند. نبی اکرم ﷺ بر رخسارهای هر یک از آنها یکی یکی، دست کشید. همچنین رسول مکرم اسلام ﷺ بر دو رخسار من، دست کشید. از دستش، بویی به مشام من رسید که گویا آن را از صندوقچه‌ی عطار، آورده است.



**باب (۳۳): عرق کردن نبی اکرم ﷺ هنگام نزول وحی در هوای سرد**

۱۵۷۱— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ لَيَنْزِلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْعَدَاةِ الْبَارِدَةِ، ثُمَّ تَفِيضُ جَبْهَتُهُ عَرَقًا. (م/۲۳۳۳)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: چه بسا که در هوای سرد صبح، بر رسول الله ﷺ وحی نازل می شد و از پیشانی اش، عرق سرازیر می گشت.

۱۵۷۲— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي فِي مِثْلِ صَلَاصَةِ الْجَرَسِ، وَهُوَ أَشَدُّ عَلَيَّ، ثُمَّ يَفْصِمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُهُ، وَأَحْيَانًا مَلَكٌ فِي مِثْلِ صُورَةِ الرَّجُلِ، فَأَعْيَى مَا يَقُولُ». (م/۲۳۳۳)

**ترجمه:** از ام المؤمنین؛ عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ روایت است که حارث بن هشام از نبی اکرم ﷺ پرسید: وحی چگونه بر تو نازل می شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «گاهی مانند صدای زنگ (یعنی به صورت زمزمه) نازل می شود و این، سخت ترین نوع آنست. و پس از فراگرفتن وحی، این کیفیت، خاتمه پیدا می کند. گاهی هم فرشته ی وحی، به صورت انسان می آید و من گفته هایش را حفظ می کنم».

**باب (۳۴): خوشبویی عرق نبی اکرم ﷺ**

۱۵۷۳— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ عِنْدَنَا، فَعَرَقَ، وَجَاءَتْ أُمِّي بِقَارُورَةٍ، فَجَعَلَتْ تَسْلُتُ الْعَرَقَ فِيهَا، فَاسْتَيْقِظَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، مَا هَذَا الَّذِي تَصْنَعِينَ؟» قَالَتْ: هَذَا عَرَقُكَ نَجْعُلُهُ فِي طِبِينَا، وَهُوَ مِنْ أَطْيَبِ الطِّيبِ. (م/۲۳۳۱)

**ترجمه:** انس می گوید: نبی اکرم ﷺ به خانه ی ما آمد و نزد ما قیلوله (خواب ظهر) نمود. هنگامی که خواب رفت، عرق کرد. مادرم شیشه ای آورد و شروع به جمع کردن عرقها در آن نمود. نبی اکرم ﷺ بیدار شد و فرمود: «ای ام سلیم! این چه کاری است؟ ام سلیم گفت: این عرق تو را به عنوان خوشبویی استفاده می کنیم؛ چرا که بهترین خوشبویی است.

### باب (۳۵): تبرک جستن از عرق نبی اکرم ﷺ

۱۵۷۴ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْخُلُ بَيْتَ أُمِّ سُلَيْمٍ فَيَنَامُ عَلَى فِرَاشِهَا وَلَيْسَتْ فِيهِ، قَالَ: فَجَاءَ ذَاتَ يَوْمٍ فَنَامَ عَلَى فِرَاشِهَا فَأُتِيَتْ، فَقِيلَ لَهَا: هَذَا النَّبِيُّ ﷺ نَامَ فِي بَيْتِكَ، عَلَى فِرَاشِكَ، قَالَ: فَجَاءَتْ وَقَدْ عَرِقَ، وَاسْتَنْقَعَ عَرَقُهُ عَلَى قِطْعَةِ أُدِيمٍ، عَلَى الْفِرَاشِ، فَفَتَحَتْ عَتِيدَتَهَا فَجَعَلَتْ تُنَشِّفُ ذَلِكَ الْعَرَقَ فَتَعَصِرُهُ، فِي قَوَارِيرِهَا، فَفَزَعَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا تَصْنَعِينَ؟ يَا أُمُّ سُلَيْمٍ» فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرْجُو بَرَكَتَهُ لَصِيبَانِنَا، قَالَ: «أَصَبْتَ». (م/۲۳۳۱)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به خانه ی ام سلیم می آمد و هنگامی که ام سلیم آنجا نبود، سر جایش می خوابید. سرانجام، روزی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد و سر جایش، خوابید. به ام سلیم اطلاع دادند که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به خانه اش آمده و سر جایش خوابیده است. انس می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم عرق کرده بود و عرقهایش روی قطعه چرمی بالای رختخوابش، جمع شده بود که ام سلیم به خانه آمد و طبله (صندوقچه ی خوشبویی) خود را باز نمود و شروع به جذب کردن عرق ها با پارچه ای نمود و داخل شیشه هایش می ریخت. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از خواب، بیدار شد و فرمود: ای ام سلیم! چکار می کنی؟ ام سلیم گفت: یا رسول الله! امیدوارم که عرق شما باعث خیر و برکت برای کودکان ما گردد. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «حرفت درست است».

(بسیار واضح است که ام سلیم، از محارم رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بوده است؛ چنانکه علامه ابن عبدالبر می گوید: فکر می کنم ام سلیم دختر ملحان؛ مادر انس بن مالک؛ یا خواهرش ام حرام، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را شیر داده است. با توجه به این موضوع، یکی از آنها خاله ی رضاعی و دیگری، خواهر رضاعی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم می شود. بعد از آن، با سند ذکر می کند که ام حرام یکی از محارم رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از طرف خاله هایش بوده است؛ چرا که مادر عبدالمطلب بن هاشم از بنی نجار بود. و به نقل از یونس بن عبدالاعلی می گوید: ابن وهب گفت: ام حرام یکی از خاله های رضاعی نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بود. به همین خاطر، نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نزد او استراحت می نمود. دانشمندانی مانند ابوالقاسم جوهری، داوودی و مهلب نیز این مطلب را با قاطعیت پذیرفته اند. بعضی هم گفته اند که ام سلیم خاله ی پدر یا پدر بزرگ پیامبر؛ عبدالمطلب؛ بود. علامه ابن جوزی می گوید: شنیدم که بعضی از حفاظ می گفتند: ام سلیم خواهر رضاعی آمنه مادر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بود. (نقل با اندکی اختصار)

به هر حال، از مجموع سخنان بالا چنین به نظر می‌رسد که ام‌سُلیم و ام‌حرام که خواهر یکدیگرند، و رسول الله ﷺ در خانه‌ی آنها رفت و آمد زیادی داشت، و چه بسا که در خانه‌هایشان، استراحت می‌نمود، جزو محارم پیامبر اکرم ﷺ بوده‌اند.

### باب (۳۶): نزدیک بودن نبی اکرم ﷺ با مردم و تبرک جستن مردم از ایشان

۱۵۷۵— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا صَلَّى الْعَدَاةَ جَاءَ خَدَمُ الْمَدِينَةِ بِأَنْبَتِهِمْ فِيهَا الْمَاءَ، فَمَا يُؤْتَى بِإِنَاءٍ إِلَّا غَمَسَ يَدَهُ فِيهَا، فَرُبَّمَا جَاءُوهُ فِي الْعَدَاةِ الْبَارِدَةِ فَيَغْمِسُ يَدَهُ فِيهَا. (م/۲۳۲۴)

**ترجمه:** انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ نماز صبح را می‌خواند، خدمتگزاران مدینه، ظرفهای آبشان را می‌آوردند؛ و هر ظرفی که آورده می‌شد، نبی اکرم ﷺ دستش را داخل آبش، فرو می‌برد. و چه بسا که در یک صبح سرد می‌آمدند و پیامبر اکرم ﷺ دستش را در آب، فرو می‌برد.

(قابل یادآوری است که تبرک جستن بعد از رسول اکرم ﷺ به کسی دیگر، جایز نیست؛ زیرا صحابه بعد از رسول الله ﷺ به کسی دیگر، تبرک نجستند.)

۱۵۷۶— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْحَلَّاقُ يَحْلِقُهُ، وَأَطَافَ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَمَا يُرِيدُونَ أَنْ تَقَعَ شَعْرَةٌ إِلَّا فِي يَدِ رَجُلٍ. (م/۲۳۲۵)

**ترجمه:** انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: من رسول الله ﷺ را دیدم در حالی که یک آرایشگر مشغول تراشیدن موهای سر ایشان بود و یارانش، اطراف او را گرفته بودند و تلاش می‌کردند تا هر موی پیامبر اکرم ﷺ در دست یکی از آنها بیفتد.

۱۵۷۷— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ امْرَأَةً كَانَتْ فِي عَقْلِهَا شَيْءٌ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَقَالَ: «يَا أُمَّ فَلَانٍ انْظُرِي أَيَّ السَّكَلِ شِئْتَ، حَتَّى أَقْضِيَ لَكَ حَاجَتَكَ»، فَخَلَا مَعَهَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، حَتَّى فَرَغَتْ مِنْ حَاجَتِهَا. (م/۲۳۲۶)

**ترجمه:** انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: زنی که از نظر عقلی، مقداری مشکل داشت، گفت: یا رسول الله! من با شما کاری دارم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای مادر فلانی، نگاه کن در هر یک از کوچه‌های مدینه دوست داری، کارت را برای انجام می‌دهم». راوی می‌گوید:

آنگاه، رسول الله ﷺ در یکی از راههای مدینه، با او به خلوت نشست تا اینکه صحبت‌هایش تمام شد.

(این خلوت، همانگونه که از حدیث بر می‌آید، سر راه مردم و عبور و مرور آنها و جلوی چشم مردم بوده و جزو خلوت مرد و زن بیگانه که حرام است، شمرده نمی‌شود؛ زیرا آنها صرفاً از مردم، فاصله گرفته بودند؛ چرا که آن زن نمی‌خواست مردم، صحبت‌هایش را بشنوند. شرح نووی با اندکی تصرف)

### باب (۳۷): رسول الله ﷺ مهربان‌تر از همه‌ی مردم نسبت به فرزندان و خانواده‌اش بود

۱۵۷۸ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَرْحَمَ النَّاسِ بِالْعِيَالِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: كَانَ إِبْرَاهِيمُ مُسْتَرْضِعًا لَهُ فِي عَوَالِي الْمَدِينَةِ، فَكَانَ يَنْطَلِقُ وَنَحْنُ مَعَهُ، فَيَدْخُلُ الْبَيْتَ وَإِنَّهُ لَيَدَّخُنْ، وَكَانَ ظُهُرُهُ قَيْنًا، فَيَأْخُذُهُ فَيَقْبَلُهُ، ثُمَّ يَرْجِعُ، قَالَ عَمْرُو: فَلَمَّا تُوفِّيَ إِبْرَاهِيمُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ابْنِي وَإِنَّهُ مَاتَ فِي النَّدَى، وَإِنَّ لَهُ لَظُرَيْنِ تُكْمَلَانِ رِضَاعَهُ فِي الْجَنَّةِ». (م/۲۳۱۶)

**ترجمه:** انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: کسی را سراغ ندارم که نسبت به خانواده‌اش، مهربان‌تر از رسول الله ﷺ باشد. فرزندش؛ ابراهیم؛ دوران شیرخوارگی‌اش را در یکی از روستاهای اطراف مدینه، می‌گذراند. رسول الله ﷺ از مدینه براه می‌افتاد؛ ما نیز همراه ایشان می‌رفتیم؛ با وجود اینکه دایه‌ی فرزندش، آهنگر، و خانه پر از دود بود، پیامبر اکرم ﷺ وارد خانه می‌شد، کودک را برمی‌داشت و می‌بوسید و برمی‌گشت.

عمرو می‌گوید: هنگامی که ابراهیم فوت نمود، رسول الله ﷺ فرمود: «ابراهیم در دوران شیرخوارگی فوت نمود. و او در بهشت، دو دایه خواهد داشت که دوران شیرخوارگی‌اش را کامل می‌کنند».

۱۵۷۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ أَبْصَرَ النَّبِيَّ ﷺ يُقْبَلُ الْحَسَنَ فَقَالَ: إِنَّ لِي عَشْرَةَ مِنَ الْوَلَدِ مَا قَبِلْتُ وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ». (م/۲۳۱۸)

**ترجمه:** ابوهریره می گوید: بعد از اینکه افرع بن حابس رسول الله ﷺ را دید که حسن را می بوسد، گفت: من ده فرزند دارم که هیچکدام از آنها را نبوسیده‌ام. رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، به دیگران، رحم نکند، الله متعال به او رحم نخواهد کرد».

### باب (۳۸): شفقت نبی اکرم ﷺ نسبت به زنان و دستور به آهسته بردن آنان

۱۵۸۰— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَصْفَارِهِ، وَغُلَامٌ أَسْوَدُ يُقَالُ لَهُ: أَنْجَشَةُ، يَحْدُو، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَنْجَشَةُ رُؤْيُكَ سَوْفًا بِالتَّوَارِيرِ». (م/۲۳۲۳)

**ترجمه:** انس می گوید: در یکی از سفرهای رسول الله ﷺ برده‌ی سیاه رنگی به نام انجشه شتران را سوق می داد. رسول الله ﷺ به او فرمود: «ای انجشه! شیشه‌ها را آهسته‌تر ببر». (نبی اکرم ﷺ زنانی را که بر شتران سوار بودند، به شیشه تشبیه نمود).

### باب (۳۹): شجاعت نبی اکرم ﷺ و جلو بودن او در جنگ‌ها

۱۵۸۱— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ، وَكَانَ أَجْوَدَ النَّاسِ، وَكَانَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَلَقَدْ فَرَعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَأَنْطَلَقَ نَاسٌ قَبْلَ الصَّوْتِ، فَتَلَقَّاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَاجِعًا، وَقَدْ سَبَقَهُمْ إِلَى الصَّوْتِ، وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ لِأَبِي طَلْحَةَ عُرِي، فِي عُنُقِهِ السَّيْفُ وَهُوَ يَقُولُ: «لَمْ تُرَاعُوا، لَمْ تُرَاعُوا» قَالَ: «وَجَدْنَاهُ بَحْرًا، أَوْ إِنَّهُ لَبَحْرٌ» قَالَ: وَكَانَ فَرَسًا يُطَّأُ. (م/۲۳۰۷)

**ترجمه:** انس بن مالک می گوید: رسول الله ﷺ بهترین، سخاوتمندترین و شجاع‌ترین انسان‌ها بود. شبی، مردم مدینه، صدایی شنیدند و وحشت کردند؛ لذا گروهی به سوی منبع صدا رفتند. رسول الله ﷺ که بر اسب بدون زین و پالان ابوطلحه، سوار بود، و شمشیرش را حمایل نموده بود، از روبروی آنان، برگشت در حالی که می فرمود: «نترسید، نترسید». و در ادامه فرمود: «این اسب، مانند دریا می خروشد یا او یک دریای خروشان بود». راوی می گوید: قابل یادآوری است که اسب ابوطلحه، اسبی بسیار سست و کند بود. (اما به برکت سوار شدن رسول الله ﷺ بر آن، مانند دریا می خروشد).

### باب (۴۰): نبی اکرم ﷺ از همه‌ی مردم، اخلاق بهتری داشت

۱۵۸۲— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ خُلُقًا، فَأَرْسَلَنِي يَوْمًا لِحَاجَةٍ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا أَذْهَبُ، وَفِي نَفْسِي أَنْ أَذْهَبَ لِمَا أَمَرَنِي بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجْتُ حَتَّى أَمَرَ عَلَى صَبِيَّانٍ وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي السُّوقِ، فَلِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَبِضَ بِقَفَايَ مِنْ وَرَائِي، قَالَ: فَظَنَرْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَضْحَكُ فَقَالَ: «يَا أَنَسُ أَذْهَبْتَ حَيْثُ أَمَرْتُكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، أَنَا أَذْهَبُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ أَنَسٌ: وَاللَّهِ لَقَدْ خَدَمْتُهُ تِسْعَ سِنِينَ، مَا عَلِمْتُهُ قَالَ لِشَيْءٍ صَنَعْتُهُ لِمَ فَعَلْتَ كَذَا وَكَذَا؟ أَوْ لِشَيْءٍ تَرَكْتُهُ: هَلَّا فَعَلْتَ كَذَا وَكَذَا. (م/۲۳۰۱)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از همه‌ی مردم، اخلاق بهتری داشت. روزی، مرا برای انجام کاری فرستاد. من گفتم: سوگند به الله، نمی‌روم؛ اما با خودم، تصمیم گرفتم که بروم و دستور پیامبر اکرم ﷺ را اجرا کنم. پس بیرون شدم و گذرم به کودکانی افتاد که داخل بازار، بازی می‌کردند. ناگهان، رسول الله ﷺ از پشت سر، گردنم را گرفت. هنگامی که به او نگاه کردم، در خالی که می‌خندید، فرمود: «ای انسک! آیا به آنجایی که گفتم، رفتی؟» من گفتم: بلی، یا رسول الله! می‌روم. انس رضی الله عنه می گوید: سوگند به الله، نه سال در خدمت رسول الله ﷺ بودم؛ من سراغ ندارم که برای انجام کاری که انجام دادم، به من بگوید: چرا فلان و فلان کار را انجام دادی. همچنین سراغ ندارم که برای کاری که انجام ندادم، بگوید: چرا فلان و فلان کار را انجام ندادی.

### باب (۴۱): روش صحبت کردن نبی اکرم ﷺ

۱۵۸۳— عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ وَيَقُولُ: اسْمَعِي يَا رَبَّةَ الْحُجْرَةِ اسْمَعِي يَا رَبَّةَ الْحُجْرَةِ، وَعَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تُصَلِّي، فَلَمَّا قَضَتْ صَلَاتَهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ: أَلَا تَسْمَعُ إِلَى هَذَا وَمَقَالَتِهِ أَنْفًا؟ إِنَّمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَدِّثُ حَدِيثًا، لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لَأَحْصَاهُ. (م/۲۴۹۳)

**ترجمه:** عروه بن زبیر می گوید: عایشه رضی الله عنها در حال نماز خواندن بود که ابوهریره رضی الله عنه حدیث بیان می‌کرد و می‌گفت: ای صاحب حجره! گوش کن. ای صاحب حجره! گوش کن. عایشه رضی الله عنها نمازش را به پایان رساند، به عروه گفت: آیا به سخنان این شخص و روش صحبت کردنش گوش نمی‌کنی؟ نبی اکرم ﷺ چگونه‌ای صحبت می‌نمود که اگر کسی می‌خواست، کلماتش را بشمارد، می‌توانست. (اما ابوهریره اینگونه با عجله، صحبت می‌کند.)

### باب (۴۲): رسول الله ﷺ هر چند روز، یک بار برای ما موعظه می نمود

۱۵۸۴— عَنْ شَقِيقِ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُذَكِّرُنَا كُلَّ يَوْمٍ خَمِيسٍ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنَّا نُحِبُّ حَدِيثَكَ وَنَشْتَهِيهِ، وَلَوْ دَدْنَا أَنَّكَ حَدَّثْتَنَا كُلَّ يَوْمٍ، فَقَالَ: مَا يَمْنَعُنِي أَنْ أُحَدِّثَكُمْ إِلَّا كَرَاهِيَةً أَنْ أُمْلِكُكُمْ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتَخَوَّنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الْأَيَّامِ، كَرَاهِيَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا. (م/۲۸۲۱)

**ترجمه:** شقیق بن وائل می گوید: عبد الله بن مسعود رضی الله عنه هر پنج شنبه، برای ما صحبت می کرد. مردی به او گفت: ای ابو عبد الرحمن! ما سخنان تو را دوست داریم و بسیار به آنها علاقه مندیم و آرزو داریم که هر روز، برای ما صحبت کنی. عبد الله بن مسعود گفت: برای صحبت روزانه، هیچ مانعی دیگر وجود ندارد مگر اینکه می ترسم باعث خستگی شما شوم. رسول الله ﷺ برای هدایت و ارشاد ما هر چند روز، یک بار را در نظر گرفته بود و به خاطر اینکه وعظ و نصیحت ایشان، موجب خستگی و دلسردی ما نشود، از وعظ گفتن روزانه، اجتناب می ورزید.

### باب (۴۳): نبی اکرم ﷺ سخاوتمندترین انسانها بود

۱۵۸۵— عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ، وَكَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ فِي رَمَضَانَ حَتَّى يَنْسَلِخَ، فَيَعْرِضُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْقُرْآنَ، فَإِذَا لَقِيَهُ جِبْرِيلُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدَ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ. (م/۲۳۰۸)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ سخاوتمندترین انسانها بود. و سخاوتمندتر از هر وقت، زمانی بود که در ماه رمضان، جبرئیل نزد ایشان می آمد. قابل یادآوری است که جبرئیل هر سال تا پایان ماه رمضان به ملاقات رسول الله ﷺ می آمد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرآن کریم را بر او عرضه می نمود. هنگامی که جبرئیل ایشان را ملاقات می کرد، نبی اکرم صلی الله علیه و آله در پخش خیر و نیکی، از بادهای وزنده نیز سبقت می گرفت.

### باب (۴۴): هر گاه از رسول الله ﷺ چیزی خواسته شد، هر گز نه نگفت

۱۵۸۶— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: مَا سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ: لَا. (م/۲۳۱۱)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: هر گاه از رسول الله ﷺ چیزی خواسته شد، هر گز نه نگفت.

۱۵۸۷— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ غَنَمًا بَيْنَ جَبَلَيْنِ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ، فَأَتَى قَوْمَهُ فَقَالَ: أَيُّ قَوْمٍ أَسْلِمُوا، فَوَاللَّهِ إِنْ مُحَمَّدًا لِيُعْطَى عَطَاءٌ مَا يَخَافُ الْفَقْرَ، فَقَالَ أَنَسٌ: إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيْسَ لَهُ مَا يُرِيدُ إِلَّا الدُّنْيَا، فَمَا يُسَلِّمُ حَتَّى يَكُونَ الْإِسْلَامُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا. (م/۲۳۱۲)

**ترجمه:** انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی از نبی اکرم ﷺ گوسفندان زیادی را که فاصله‌ی میان دو کوه را پر می کردند، درخواست کرد. نبی اکرم ﷺ به وی، عطا کرد. سپس آن مرد نزد قومش رفت و گفت: ای قوم! مسلمان شوید؛ زیرا محمد ﷺ مانند کسی، عطا می کند و می بخشد که از فقر نمی ترسد. انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: چه بسا که یک شخص بخاطر دنیا مسلمان می شد؛ اما زمان زیادی نمی گذشت که اسلام را از دنیا و آنچه که در آن، وجود دارد، بیشتر دوست می داشت.

### باب (۴۵): عطای نبی اکرم ﷺ و عظمت و کثرت آن

۱۵۸۸— عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ الْفَتْحِ فَفَتْحَ مَكَّةَ، ثُمَّ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَاقْتَتَلُوا بِحُنَيْنٍ، فَفَسَّرَ اللَّهُ دِينَهُ وَالْمُسْلِمِينَ، وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ صَفْوَانَ بْنَ أُمَيَّةَ مِائَةَ مِنَ النَّعَمِ، ثُمَّ مِائَةَ، ثُمَّ مِائَةَ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ صَفْوَانَ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا أَعْطَانِي وَإِنَّهُ لَأَبْغَضُ النَّاسِ إِلَيَّ، فَمَا بَرَحَ يُعْطِينِي حَتَّى إِنَّهُ لَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ.

**ترجمه:** ابن شهاب زهری می گوید: بعد از فتح مکه، رسول الله ﷺ و مسلمانانی که همراه ایشان بودند، به حنین رفتند و در آنجا جنگیدند. پس الله متعال، مسلمانان و دینش را یاری کرد و پیروز شدند. در آن روز، رسول الله ﷺ صد شتر به صفوان بن امیه داد. سپس صد شتر دیگر، و بعد از آن، صد شتر دیگر نیز به او عطا کرد. ابن شهاب به نقل از سعید بن مسیب می گوید: صفوان گفت: سوگند به الله، زمانی که رسول الله ﷺ آن شتران را به من عطا کرد، منفورترین مردم نزد من بود. اما همچنان، به من بذل و بخشش می نمود تا اینکه محبوبترین مردم نزد من گردید.



## باب (۴۶): شمارش نبی اکرم ﷺ

۱۵۸۹— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ لَقَدْ أُعْطِيتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» وَقَالَ بِيَدَيْهِ جَمِيعًا، فَقَبَضَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَجِيءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ، فَقَدِمَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بَعْدَهُ، فَأَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى: مَنْ كَانَتْ لَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ عِدَّةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِ، فَقُمْتُ فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ أُعْطِيتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» فَحَنَى أَبُو بَكْرٍ مَرَّةً، ثُمَّ قَالَ لِي: عُدَّهَا، فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسُمِائَةٍ، فَقَالَ: خُذْ مِثْلَهَا. (م/۲۳۱۴)

**ترجمه:** از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ با اشاره با هر دو دستش فرمود: «اگر مال بحرین برسد، این قدر و این قدر و این قدر به تو خواهم داد». اما رسول الله ﷺ قبل از رسیدن مال بحرین، وفات نمود. جابر بعد از رسول الله ﷺ نزد ابوبکر آمد. ابوبکر رضی الله عنه دستور داد تا فردی ندا دهد و اعلام کند: هرکس که رسول الله ﷺ به او وعده‌ای داده، یا از پیامبر اکرم ﷺ قرضی می‌خواهد، نزد ما بیاید. جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: من برخاستم و گفتم: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مال بحرین بیاید، اینقدر و اینقدر به تو خواهم داد». ابوبکر رضی الله عنه دو مشت پر، به من داد و فرمود: آنها را بشمار. من شمردم و دیدم که پانصد درهم هستند. آنگاه فرمود: دو برابر آنچه به تو دادم، بردار.

## باب (۴۷): تعداد اسمهای نبی اکرم ﷺ

۱۵۹۰— عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِي أَسْمَاءً، أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِيَ الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمَيَّ، وَأَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ أَحَدٌ» وَقَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ رَعُوفًا رَحِيمًا. (م/۲۳۵۴)

**ترجمه:** جبیر بن مطعم رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من نامهای زیادی دارم؛ من محمد، احمد، ماحی یعنی کسی که الله متعال بوسیله‌ی من کفر را از بین می‌برد؛ و حاشر یعنی کسی که مردم بعد از من حشر می‌شوند؛ و عاقب یعنی کسی که بعد از او پیامبری نمی‌آید، نام دارم». راوی می‌گوید: همچنین الله متعال او را رءوف و رحیم نامیده است.

۱۵۹۱— عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُسَمِّي لَنَا نَفْسَهُ أَسْمَاءً، فَقَالَ: «أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَحْمَدُ، وَالْمُقَفَّى، وَالْحَاشِرُ، وَنَبِيُّ التَّوْبَةِ، وَنَبِيُّ الرَّحْمَةِ». (م/۲۳۵۵)

**ترجمه:** ابو موسی اشعری رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ برای خودش، نام‌هایی برمی‌شمرد و می‌فرمود: «من محمد، احمد، مقفی (کسی که بعد از انبیا آمده است)، حاشر، پیامبر توبه و پیامبر رحمت هستم».

#### باب (۴۸): چه مدت نبی اکرم ﷺ در مکه و مدینه ماند؟

۱۵۹۲— عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه قَالَ: أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً يُوحَى إِلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرًا، وَمَاتَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً. (م/۲۳۵۳)

**ترجمه:** ابن عباس رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ سیزده سال در مکه، و ده سال در مدینه ماند و به او وحی می‌شد. و در سن شصت و سه سالگی، وفات نمود.

۱۵۹۳— عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه قَالَ: أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَيَرَى الضَّوْءَ سِتِّينَ سَنَةً وَلَا يَرَى شَيْئًا وَثَمَانِ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ، وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا. (م/۲۳۵۳)

**ترجمه:** ابن عباس رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ پانزده سال (با احتساب سال ولادت و هجرت) در مکه ماند که هفت سال آنرا فقط صدایی می‌شنید و نوری می‌دید، بدون اینکه فرشته‌ای ببیند. و هشت سال هم به او وحی می‌شد. و در مدینه نیز ده سال، زندگی کرد.

#### باب (۴۹): هنگام وفات، نبی اکرم ﷺ چند سال سن داشت؟

۱۵۹۴— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ، وَأَبُو بَكْرٍ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ، وَعُمَرُ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ. (م/۲۳۴۸)

**ترجمه:** انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در سن شصت و سه سالگی، فوت نمودند.

۱۵۹۵- عَنْ عَمَّارٍ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ: كَمْ أَتَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ مَاتَ؟ فَقَالَ: مَا كُنْتُ أَحْسِبُ مِثْلَكَ مِنْ قَوْمِهِ يَخْفَى عَلَيْهِ ذَاكَ، قَالَ قُلْتُ: إِنِّي قَدْ سَأَلْتُ النَّاسَ فَاخْتَلَفُوا عَلَيَّ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْلَمَ قَوْلَكَ فِيهِ، قَالَ: أَتَحْسِبُ؟ قَالَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: أَمْسِكْ أَرْبَعِينَ، بُعِثَ لَهَا خَمْسَ عَشْرَةَ بِمَكَّةَ، يَأْمَنُ وَيَخَافُ، وَعَشْرَ مِنْ مُهَاجِرِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ.

**ترجمه:** عمار مولای بنی هاشم می گوید: از ابن عباس رضی الله عنه پرسیدم: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات نمود، چند سال سن داشت؟ ابن عباس رضی الله عنه گفت: فکر نمی کردم چنین چیزی از فردی مانند تو که از بستگانش هستی، پنهان بماند. عمار گفت: من از مردم پرسیدم؛ اما آنها جوابهای مختلفی به من دادند. لذا دوست دارم نظر تو را در این زمینه بدانم. ابن عباس گفت: آیا حساب کردن می دانی؟ گفتم: بلی. گفت: چهل را داشته باش؛ بعد از بعثت، نبی اکرم صلی الله علیه و آله پانزده سال (با احتساب سال بعثت و هجرت) در مکه با ترس و امید، زندگی کرد، و ده سال از هنگام هجرت به مدینه، زندگی نمود.

و قد تقدم حديث أنس أنه توفي و هو ابن ستين سنة (انظر الحديث: ۱۵۵۶)

**ترجمه:** در این زمینه، حدیث انس با شماره‌ی (۱۵۵۶) بیان گردید که رسول الله در سن شصت سالگی وفات نمود.

(قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه و آله نزد جمهور و بر اساس رأی مشهور بعد از بعثت، سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه‌ی منوره زندگی نمود و در سن شصت و سه سالگی دنیا را وداع گفت؛ چنانکه در روایات مختلفی حتی از انس رضی الله عنه در بعضی از روایات صحیح مسلم نیز آمده است. اما در مورد روایت فوق باید گفت که یکی از راویان، اعداد را گرد نموده و سیزده را به ده، و شصت و سه را به شصت، تبدیل نموده است.)

**باب (۵۰): هرگاه الله متعال خواسته باشد امتی را مورد رحمت قرار دهد، پیامبرشان را زودتر از خودشان، قبض روح می نماید**

۱۵۹۶- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ رَحْمَةً أُمَّةً مِنْ عِبَادِهِ، قَبَضَ نَبِيَّهَا قَبْلَهَا، فَجَعَلَهُ لَهَا فَرَطًا وَسَلَفًا بَيْنَ يَدَيْهَا، وَإِذَا أَرَادَ هَلَكَةَ أُمَّةٍ، عَذَّبَهَا، وَنَبِيَّهَا حَيًّا، فَأَهْلَكَهَا وَهُوَ يَنْظُرُ، فَأَقْرَعَ عَيْنَهُ بِهَلَكَتِهَا حِينَ كَذَّبُوهُ وَعَصَوْا أَمْرَهُ». (م/۲۲۸۸)

**ترجمه:** ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، الله متعال بخواهد امتی را مورد رحمت قرار دهد، پیامبر آنها را زودتر از خودشان، قبض روح می نماید و جلوتر از امت می برد تا از آنها اسقبال کند. اما هرگاه، الله متعال بخواهد امتی را هلاک و نابود کند، آنها را دچار عذاب می نماید در حالی که پیامبرشان زنده است و هلاکت و نابودی آنها را مشاهده می کند. و اینگونه الله متعال چشمان پیامبرش را خنک نموده و او را خوشحال می گرداند چرا که امتش، او را تکذیب، و از او نافرمانی کردند.

**باب (۵۱): در باره ی این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا**

**يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ﴾ (سوگند به پروردگارت که مؤمن**

**شمرده نمی شوند تا زمانی که تو را داور قرار ندهند)**

۱۵۹۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ خَاصَمَ الزُّبَيْرَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي شِرَاجِ الْحَرَّةِ الَّتِي يَسْقُونَ بِهَا النَّخْلَ، فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: سَرَّحَ الْمَاءَ يَمْرُ، فَأَبَى عَلَيْهِمْ، فَاحْتَصَمُوا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِلزُّبَيْرِ: «اسْقِ، يَا زُبَيْرُ ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ» فَعَضِبَ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ كَانَ ابْنُ عَمَّتِكَ، فَتَلَوْنَ وَجْهَهُ نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ: «يَا زُبَيْرُ اسْقِ، ثُمَّ احْبَسِ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ»، فَقَالَ الزُّبَيْرُ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَحْسِبُ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ﴾ [نساء: ۶۵] (م/ ۲۳۵۷)

**ترجمه:** عبدالله بن زبیر رضی الله عنه می گوید: یک مرد انصاری از زبیر بن عوام در مورد آبراهه هایی که نخلستانها را آبیاری می کردند، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت کرد. ماجرا از این قرار بود که مرد انصاری به زبیر گفت: بگذار تا آب (از باغت) عبور کند (و به باغ من برسد). زبیر خودداری کرد. سرانجام، اختلافشان را برای رسول الله صلی الله علیه و آله بیان کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زبیر فرمود: «ای زبیر، باغت را آبیاری کن و بعد از آن، آب را بگذار تا برای همسایهات برود». مرد انصاری خشمگین شد و گفت: یا رسول الله! چون پسر عمهات بود، اینگونه قضاوت نمودی. با شنیدن این سخن، چهره ی رسول الله صلی الله علیه و آله تغییر کرد و فرمود: «ای زبیر! باغت را آبیاری کن و آب را نگه دار تا به دیوارها بالا رود». زبیر می گوید: فکر می کنم در همین مورد بود که این آیه نازل گردید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ﴾ [نساء: ۶۵] (سوگند به پروردگارت که مؤمن شمرده نمی شوند تا زمانی که تو را داور قرار ندهند).

**باب (۵۲): درباره‌ی پیروی از نبی اکرم ﷺ و این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ بُدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند، سؤال نکنید.**

۱۵۹۸— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَصْحَابِهِ شَيْءٌ، فَخَطَبَ فَقَالَ: «عُرِضَتْ عَلَى الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، وَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا» قَالَ: فَمَا أَتَى عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمٌ أَشَدُّ مِنْهُ، قَالَ: غَطُّوا رُءُوسَهُمْ وَلَهُمْ خَيْنٌ، قَالَ: فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، قَالَ: فَقَامَ ذَاكَ الرَّجُلُ فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ فُلَانٌ» فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَتَأْتِيَهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ بُدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱] (م/۲۳۵۹)

**ترجمه:** انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: بعد از اینکه سخنی از صحابه به اطلاع رسول الله ﷺ رسید، سخنرانی نمود و فرمود: «بهشت و دوزخ را به من نشان دادند. خویها و بدیهایی را که امروز مشاهده نمودم، هرگز ندیده‌ام. آنچه را که من می‌دانم، اگر شما می‌دانستید، خنده‌هایتان کم، و گریه‌هایتان زیاد می‌شد».

راوی می‌گوید: هیچ روزی بر یاران رسول الله ﷺ دشوارتر از این روز، نگذشت. آنها چهره‌هایشان را پوشاندند و صدای گریه‌شان بلند شد. در این هنگام، عمر بن خطاب برخاست و گفت: الله متعال را به عنوان پروردگار، اسلام را به عنوان دین، و محمد را به عنوان پیامبر برگزیدیم. در این اثنا، آن مردی (که مردم او را به غیر پدرش، نسبت می‌دادند) پرسید: پدرم کیست؟ رسول الله ﷺ فرمود: «پدرت، فلانی است». آنگاه این آیه نازل شد: ﴿يَتَأْتِيَهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ بُدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ [مائدة: ۱۰۱] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی که اگر آشکار گردند، شما را ناراحت می‌کنند، سؤال نکنید).

۱۵۹۹— عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا، مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرِّمْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَحُرِّمَ عَلَيْهِمْ، مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ». (م/۲۳۵۸)

**ترجمه:** سعد بن وقاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در میان مسلمانان، بزرگترین گناه از آن کسی است که در مورد چیزی سؤال کند که بر مسلمانان، حرام نشده است؛ اما بعلت سؤال او بر مسلمانان، حرام گردد».

۱۶۰۰ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ أَبِي؟ قَالَ: «فِي النَّارِ»، فَلَمَّا قَفَى دَعَاهُ فَقَالَ: «إِنَّ أَبِي وَأَبَاكَ فِي النَّارِ». (م/۲۰۳)

**ترجمه:** انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی گفت: یا رسول الله! پدرم کجاست؟ رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: «در آتش جهنم است». پس هنگامی که آن مرد، پشت کرد که برود، رسول اکرم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ او را صدا زد و فرمود: «پدر من و تو در آتش جهنم اند».

### باب (۵۳): خودداری از کارهایی که نبی اکرم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ منع نموده و اختلاف نکردن با وی در مسائل

۱۶۰۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: «مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ، وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَافْعَلُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَثْرَةُ مَسَائِلِهِمْ، وَاخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ». (م/۱۳۳۷)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می فرمود: «از کارهایی که شما را از انجام آنها منع نمودم، پرهیز کنید. و دستورات مرا به اندازه‌ی توان، انجام دهید؛ زیرا کثرت سؤال و اختلاف با پیامبران باعث نابودی امتهای گذشته گردید».

### باب (۵۴): در مورد سخنان نبی اکرم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در امور دینی، و تفاوت آنها با سخنان رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در امور دنیوی

۱۶۰۲ — عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَرَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِقَوْمٍ عَلَى رُءُوسِ النَّخْلِ، فَقَالَ: «مَا يَصْنَعُ هَؤُلَاءِ؟» فَقَالُوا: يُلْقَحُونَهُ، يَجْعَلُونَ الذَّكَرَ فِي الْأُنْثَى فَيُلْقَحُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «مَا أَظُنُّ يُعْنَى ذَلِكَ شَيْئًا» قَالَ: فَأُخْبِرُوا بِذَلِكَ فَتَرَكَوهُ، فَأُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنْ كَانَ يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ فَلْيَصْنَعُوهُ، فَإِنِّي إِنَّمَا ظَنَنْتُ ظَنًّا، فَلَا تَوَاحِدُونِي بِالظَّنِّ، وَلَكِنْ إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنِ اللَّهِ شَيْئًا فَخُذُوا بِهِ، فَإِنِّي لَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (م/۲۳۶۱)

**ترجمه:** طلحه بن عبید الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: همراه رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از کنار گروهی می گذشتم که بالای نخلها بودند. رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: «اینها چکار می کنند؟» مردم گفتند: درخت خرما را گرده افشانی می کنند تا بارور گردد؛ یعنی گرده‌های شکوفه‌های نر را در شکوفه‌ی ماده می ریزند. در نتیجه، خرما بارور می گردد. رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: «گمان نکنم

که این، کار مفیدی باشد». آنگاه، سخن پیامبر اکرم ﷺ به گوش کسانی که این کار را انجام می‌دادند، رسید و آنها این کار را ترک کردند. ماجرای ترک انجام این کار را به رسول الله ﷺ گفتند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر این کار برای آنها مفید است، انجام دهند. من صرفاً گمانه زنی نمودم. مرا به خاطر آن، مؤاخذه نکنید. ولی هرگاه برای شما از جانب الله متعال صحبت نمودم، به آن، عمل نمایید؛ چرا که من هرگز سخن دروغی را به الله متعال نسبت نمی‌دهم».

### باب (۵۵): آرزوی دیدن نبی اکرم ﷺ و علاقه مند بودن به آن

۱۶۰۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ فِي يَدِهِ لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ يَوْمٌ وَلَا يَرَانِي، ثُمَّ لَأَنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ مَعَهُمْ» قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: الْمَعْنَى فِيهِ عِنْدِي، لَأَنْ يَرَانِي مَعَهُمْ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ، وَمَالِهِ، وَهُوَ عِنْدِي مُقَدَّمٌ وَمُؤَخَّرٌ. (م/۲۳۶۴)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، زمانی بر یکی از شما خواهد آمد که مرا نمی‌بیند و دیدن من برایش، از اهل و مالش با هم، محبوب‌تر است».

ابواسحاق می‌گوید: در متن عربی، تقدیم و تأخیر وجود دارد و مفهوم حدیث این می‌شود که: اگر مرا همراه آنان ببیند، برایش از خانواده و اموالش محبوب‌تر است. (اما امام نووی در شرح صحیح مسلم و علامه مبارکپوری در شرح مشکلات همان مفهومی را که در ترجمه‌ی حدیث آمده است، ترجیح داده‌اند و نیازی به تقدیم و تأخیر ندیده‌اند والله اعلم).

### باب (۵۶): در مورد کسی که آرزوی دیدن نبی اکرم ﷺ را دارد

#### اگر چه با فدا کردن اهل و مالش باشد

۱۶۰۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَشَدَّ أُمْتِي لِي حُبًّا، نَاسٌ يَكُونُونَ بَعْدِي، يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ رَأَانِي، بِأَهْلِهِ وَمَالِهِ». (م/۲۸۳۲)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «گروهی از مردم بعد از من می‌آیند که مرا بیشتر از سایر امتیانم دوست دارند؛ یکی از آنان آرزو می‌کند که ای کاش! مرا می‌دید؛ اگر چه با فدا کردن خانواده و اموالش باشد».

## ۵۳- کتاب یادی از پیامبران و فضیلت آنان

### باب (۱): در مورد آغاز آفرینش آدم علیه السلام

۱۶۰۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدِي فَقَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ، عَزَّ وَجَلَّ، الثَّرْبَةَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَخَلَقَ فِيهَا الْجِبَالَ يَوْمَ الْأَحَدِ، وَخَلَقَ الشَّجَرَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ، وَخَلَقَ الْمَكْرُوهَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، وَخَلَقَ النَّورَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ، وَبَثَّ فِيهَا الدَّوَابَّ يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَخَلَقَ آدَمَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَعْدَ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، فِي آخِرِ الْخَلْقِ، وَفِي آخِرِ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ الْجُمُعَةِ، فِيمَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ». (م/۲۷۸۹)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله دست مرا گرفت و فرمود: «الله متعال روز شنبه، خاک را آفرید. روز یکشنبه، کوهها را آفرید. روز دوشنبه، درختان را آفرید. روز سه شنبه، امور بد را آفرید. روز چهارشنبه، نور را آفرید. روز پنج شنبه، حیوانات را در روی زمین، پراکنده ساخت. و آدم علیه السلام را جزو آخرین مخلوقاتش، در آخرین لحظات روز جمعه، در فاصله‌ی میان عصر تا شب آفرید.»

### باب (۲): در مورد فضیلت ابراهیم خلیل علیه السلام

۱۶۰۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «ذَاكَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (م/۲۳۶۹)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای بهترین مخلوقات. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آن (بهترین مخلوقات) ابراهیم علیه السلام است.»

(نووی می گوید: این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله از روی تواضع و فروتنی است؛ زیرا به صحت رسیده است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله سردار و سرور فرزندان آدم است.)

### باب (۳): ختنه کردن ابراهیم علیه السلام

۱۶۰۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اخْتَنَنَ إِبْرَاهِيمَ، النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله — وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً — بِالْقُدُومِ». (م/۲۳۷۰)

**ترجمه:** ابوهريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ابراهیم علیه السلام در سن هشتاد سالگی، در قدوم (روستایی در شام) ختنه کرد.»



**باب (۴): در مورد این سخن ابراهیم علیه السلام که گفت:**

﴿رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ (پرودگارا! به من نشان

بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟)

۱۶۰۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ: ﴿رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ﴿[البقرة: ۲۶۰] قَالَ: «وَيَرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا، لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ طُولَ لَبَثِ يُوسُفَ لَأَجَبْتُ الدَّاعِيَ». (م/۱۵۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ما از ابراهیم علیه السلام به شک کردن و طرح این سؤال سزاورتریم که گفت: ﴿رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ﴿[بقره: ۲۶۰] (پرودگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ الله متعال فرمود: مگر به این چیز ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی، ولی می خواهم قلبم، مطمئن گردد.)

همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال لوط را رحمت کند که به تکیه گاه محکمی (الله) پناه می برد. و اگر من به اندازه ی یوسف علیه السلام در زندان می ماندم، دعوت را اجابت می کردم». (یعنی اگر از من خواسته می شد تا از زندان بیرون شوم، بلا فاصله خارج می شدم؛ ولی یوسف این کار را نکرد و قاصد را نزد عزیز برگرداند.)

**باب (۵): در مورد این سخنان ابراهیم علیه السلام که گفت: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾**

**(من مریض هستم.) و ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ (این بت بزرگ آنها، این**

**کار را کرده است.) و در مورد همسرش سارا گفت: او خواهر من است**

۱۶۰۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ النَّبِيُّ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَطُّ إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: ثَنَيْنِ فِي ذَاتِ اللَّهِ، قَوْلُهُ: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ [الصفات: ۸۹] وَ الثَّانِيَةَ قَوْلُهُ: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ [الانبياء: ۶۳] وَ وَاحِدَةً فِي شَأْنِ سَارَةَ، فَإِنَّهُ قَدِيمَ أَرْضِ جَبَّارٍ وَمَعَهُ سَارَةُ، وَكَانَتْ أَحْسَنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهَا: إِنَّ هَذَا الْجَبَّارَ، إِنْ يَعْلَمَ أَنَّكَ امْرَأَتِي، يَغْلِبْنِي عَلَيْكَ، فَإِنْ سَأَلَكَ فَأَخْبِرِيهِ أَنَّكَ أُخْتِي،

فَإِنَّكَ أُخْتِي فِي الْإِسْلَامِ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ مُسْلِمًا غَيْرِي وَغَيْرِكَ، فَلَمَّا دَخَلَ أَرْضَهُ رَأَاهَا بَعْضُ أَهْلِ الْجَبَّارِ، أَتَاهُ فَقَالَ لَهُ: لَقَدْ قَدِمَ أَرْضَكَ امْرَأَةٌ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَكُونَ إِلَّا لَكَ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا فَأَتَتْ بِهَا، فَقَامَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الصَّلَاةِ، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ لَمْ يَتِمَّاكَ أَنْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَيْهَا، فَقَبِضَتْ يَدَهُ قَبْضَةً شَدِيدَةً، فَقَالَ لَهَا: ادْعِي اللَّهَ أَنْ يُطْلِقَ يَدِي وَلَا أَضْرُكَ، فَفَعَلَتْ فَعَادَ، فَقَبِضَتْ أَشَدَّ مِنَ الْقَبْضَةِ الْأُولَى، فَقَالَ لَهَا مِثْلَ ذَلِكَ فَفَعَلَتْ، فَعَادَ، فَقَبِضَتْ أَشَدَّ مِنَ الْقَبْضَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ فَقَالَ: ادْعِي اللَّهَ أَنْ يُطْلِقَ يَدِي، فَلَمَّا دَعَا اللَّهَ أَنْ لَا أَضْرُكَ، فَفَعَلَتْ، وَأُطْلِقَتْ يَدُهُ، وَدَعَا الَّذِي جَاءَ بِهَا فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ إِنَّمَا أَتَيْتَنِي بِشَيْطَانٍ، وَلَمْ تَأْتِنِي بِإِنْسَانٍ، فَأَخْرَجَهَا مِنْ أَرْضِي، وَأَعْطَاهَا هَاجِرًا، قَالَ: فَأَقْبَلَتْ تَمْشِي، فَلَمَّا رَأَاهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْصَرَفَ، فَقَالَ لَهَا: مَهَيْم؟ قَالَتْ: خَيْرًا، كَفَّ اللَّهُ يَدَ الْفَاجِرِ، وَأَخَذَ خَادِمًا، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَبَلَكَ أُمُّكُمْ يَا بَنِي مَاءِ السَّمَاءِ. (م/۲۳۷۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ابراہیم علیہ السلام فقط سه بار، دروغ گفت. دو بار به خاطر الله. یک بار آن جایی که فرمود: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ [الصافات: ۸۹] یعنی من مریض هستم. و بار دوم آنجا که گفت: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ [الانبیاء: ۶۳] یعنی این بت بزرگ آنها، این کار را کرده است. و یک دروغ هم بخاطر ساره گفت. بلی، او با ساره که زیباترین انسان بود، وارد سرزمین یکی از پادشاهان جبار و ستمگر شد. ابراهیم به ساره گفت: اگر این پادشاه ستمگر بداند که تو همسر من هستی، تو را به زور از من می گیرد. اگر از تو پرسید، بگو خواهر من هستی؛ چرا که تو خواهر مسلمان من بحساب می آیی؛ زیرا من هیچ مسلمانی در روی زمین بجز خودم و تو سراغ ندارم. به هر حال، هنگامی که وارد شهر شدند، یکی از اطرافیان پادشاه آنها را دید و نزد پادشاه رفت و گفت: زنی وارد سرزمین تو شده است که فقط شایسته ی توست. پادشاه فردی را نزد ساره فرستاد و او را آوردند. در این هنگام، ابراهیم علیہ السلام به نماز ایستاد. هنگامی که ساره نزد پادشاه آمد، پادشاه کنترلش را از دست داد و دستش را به سوی او دراز کرد؛ اما دست او به شدت، جمع شد. پادشاه گفت: از الله متعال بخواه تا دستم را آزاد کند. من به تو هیچ آسیبی نمی رسانم. ساره دعا نمود. پادشاه بار دیگر دستش را دراز کرد و این بار دستش بیشتر از اول، جمع شد. دوباره درخواست دعا کرد و ساره دعا نمود. برای بار سوم، پادشاه دستش را

دراز کرد؛ این بار دستش بیشتر از بار اول و دوم، جمع شد. این بار هم پادشاه گفت: از الله متعال بخواه تا دستم را آزاد کند. باز هم ساره دعا نمود و دستش آزاد گردید. آنگاه، پادشاه شخصی را که ساره را آورده بود صدا زد و گفت: یک شیطان نزد من آورده‌ای نه یک انسان. او را از سرزمین من بیرون کن و هاجر را به او بده.

بعد از آن، ساره به سوی ابراهیم رفت. هنگامی که ابراهیم او را دید، چهره‌اش را برگرداند و گفت: چه خبر داری؟ ساره گفت: خیر است؛ الله متعال دست این انسان فاجر را از ما بازداشت و به ما خدمتگزاری نیز عنایت نمود. در پایان، ابوهریره گفت: این (هاجر) مادر شما است ای فرزندان آب آسمان. (کنایه از اعراب است که در بیابانها در جستجوی مکان نزول باران بودند تا گوسفندانشان را بچرانند).

**توضیح:** اگر چه در حدیث، لفظ دروغ استعمال شده است؛ اما این سه مورد، توریه هستند. و توریه به این معناست که متکلم، سخنی بگوید که دو معنا داشته باشد. و مخاطب آنرا بر معنای نزدیک، حمل کند و متکلم معنای دور را مد نظر داشته باشد. و توریه یکی از نکات مهم بلاغت بشمار می رود.

قابل یادآوری است که فقها گفته‌اند: در بعضی موارد، دروغ گفتن نه تنها جایز است بلکه واجب می باشد. (عمده القاری)

### باب (۶): یادی از موسی علیه السلام

۱۶۱۰— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا حَيًّا، قَالَ: فَكَانَ لَا يُرَى مُتَجَرِّدًا، قَالَ: فَقَالَ بَنُو إِسْرَائِيلَ: إِنَّهُ آدَرُ، قَالَ: فَاعْتَسَلَ عِنْدَ مَشْرِئِهِ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَأَنْطَلَقَ الْحَجَرُ يَسْعَى، وَاتَّبَعَهُ بَعْصَاهُ يَضْرِبُهُ، ثَوْبِي حَجَرٌ، ثَوْبِي حَجَرٌ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مَلَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَنَزَلَتْ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً﴾ [الاحزاب: ۶۹] (م/۳۳۹)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: موسی علیه السلام مردی بسیار با حیا بود و کس او را عریان نمی دید. بنی اسرائیل گفتند: موسی ورم بیضه دارد. روزی موسی علیه السلام لباسهایش را روی سنگی گذاشت تا در گودال آب یک نخلستان غسل کند. آن سنگ، فرار کرد. موسی علیه السلام دنبال سنگ به راه افتاد و با عصایش به سنگ می زد و فریاد می زد: ای سنگ! لباسهایم (را)

کجا می بری؟ ای سنگ! لباسهایم (را کجا می بری)؟ تا اینکه سنگ در میان جمعی از بنی اسرائیل توقف کرد. (و بنی اسرائیل موسی را دیدند و گفتند: سوگند به الله، موسی هیچ بیماری ای ندارد.) و این آیه در باره ی همین ماجرا نازل شده است که: ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجْهًا ۝۶۹﴾ [احزاب: ۶۹] (ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت و آزار کردند؛ پس الله متعال او را از آنچه می گفتند، تبرئه کرد و موسی نزد الله عز و جل صاحب منزلت والایی بود).

### باب (۷): داستان موسی با خضر علیهما السلام

۱۶۱۱ — عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ نَوْفًا الْبِكَالِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ، صَاحِبَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَيْسَ هُوَ مُوسَىٰ صَاحِبُ الْخَضِرِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، سَمِعْتُ أَبِي بَنَ كَعْبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «قَامَ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَسُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ، قَالَ: فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَرِدْ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، قَالَ مُوسَىٰ: أَيُّ رَبِّ كَيْفَ لِي بِهِ؟ فَقِيلَ لَهُ: احْمِلْ حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، فَحَيْثُ تَفْقَدُ الْحُوتَ فَهُوَ ثَمَّ، فَاَنْطَلَقَ وَانْطَلَقَ مَعَهُ فَتَاهُ، وَهُوَ يُوشِعُ بَنُ نُونٍ، فَحَمَلَ مُوسَىٰ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، وَانْطَلَقَ هُوَ وَفَتَاهُ يَمْشِيَانِ حَتَّى أَتَيَا الصَّخْرَةَ، فَرَقَدَ مُوسَىٰ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَفَتَاهُ، فَاضْطَرَبَ الْحُوتُ فِي الْمِكْتَلِ، حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْمِكْتَلِ، فَسَقَطَ فِي الْبَحْرِ، قَالَ: وَأَمْسَكَ اللَّهُ عَنْهُ جَرِيَةَ الْمَاءِ حَتَّى كَانَ مِثْلَ الطَّاقِ، فَكَانَ لِلْحُوتِ سَرَبًا، وَكَانَ لِمُوسَىٰ وَفَتَاهُ عَجَبًا، فَاَنْطَلَقَا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمَا وَلَيْلَتِهِمَا، وَنَسِيَ صَاحِبُ مُوسَىٰ أَنْ يُخْبِرَهُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ مُوسَىٰ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ لِفَتَاهُ: ﴿ءَاَيْنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ۝۷۰﴾ قَالَ: وَلَمْ يَنْصَبْ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أُمِرَ بِهِ، قَالَ: ﴿أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ، وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ۝۷۱﴾ قَالَ مُوسَىٰ: ﴿ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَاَرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا ۝۷۲﴾ قَالَ: يَقُصَّانِ آثَارَهُمَا، حَتَّى أَتَيَا الصَّخْرَةَ فَرَأَى رَجُلًا نَائِمًا مُسَجًى عَلَيْهِ بَثُوبٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَىٰ، فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ: أَنَسَى بِأَرْضِكَ

السَّالَامُ؟ قَالَ: أَنَا مُوسَى، قَالَ: مُوسَى بَنَى إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: إِنَّكَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَكَ اللَّهُ لَا أَعْلَمُهُ، وَأَنَا عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ لَا تَعْلَمُهُ، قَالَ لَهُ مُوسَى، عَلَيْهِ السَّالَامُ: ﴿هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ (٦٦) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٦٧) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (٦٨) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (٦٩) قَالَ لَهُ الْخَضِرُ: ﴿فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ (٧٠) قَالَ: نَعَمْ، قَالَ فَانْطَلَقَ الْخَضِرُ وَمُوسَى يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ، فَمَرَّتَ بِهِمَا سَفِينَةٌ فَكَلَّمَاهُمَا أَنْ يَحْمِلُوهُمَا، فَعَرَفُوهُمَا الْخَضِرُ فَحَمَلُوهُمَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، فَعَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنَ الْأَوَاحِ السَّفِينَةِ فَنَزَعَهُ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا ﴿أَخْرَقْنَاهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا﴾ (٧١) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٧٢) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (٧٣) ثُمَّ خَرَجَا مِنَ السَّفِينَةِ، فَبَيْنَمَا هُمَا يَمْشِيَانِ عَلَى السَّاحِلِ إِذَا غُلَامٌ يَلْعَبُ مَعَ الْغُلَمَانِ، فَآخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ، فَاقْتَلَعَهُ بِيَدِهِ، فَقَتَلَهُ، فَقَالَ مُوسَى: ﴿أَقْتَلْتَ نَفْسًا رَزَقْتَهُ بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا غَرِيبًا﴾ (٧٤) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ تُكْرًا إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٧٥) قَالَ — وَهَذِهِ أَشَدُّ مِنَ الْأُولَى — ﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾ (٧٦) فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَنْبَأَ أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدَانِ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ، يَقُولُ مَائِلٌ، قَالَ الْخَضِرُ بِيَدِهِ هَكَذَا، فَأَقَامَهُ، قَالَ لَهُ مُوسَى: قَوْمٌ أَتَيْنَاهُمْ فَلَمْ يُضَيِّقُوا وَلَمْ يُطْعِمُونَا ﴿لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ (٧٧) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأْنَيْتُكَ بِأَوَّلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (٧٨) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى، لَوَدِدْتُ أَنَّهُ كَانَ صَبْرًا حَتَّى يُقْصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَخْبَارِهِمَا» قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَانَتْ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نَسْيَانًا» قَالَ: «وَجَاءَ عُصْفُورٌ حَتَّى وَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، ثُمَّ نَقَرَ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ: مَا نَقَصَ عِلْمِي وَعَلِمْتُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا مِثْلَ مَا نَقَصَ هَذَا الْعُصْفُورُ مِنَ الْبَحْرِ» قَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقْرَأُ: (وَكَانَ أَمَامَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَضَبًا) وَكَانَ يَقْرَأُ: (وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ كَافِرًا.) (م/٢٣٨٠)

**ترجمه:** سعید بن جبیر می گوید: به ابن عباس گفتم: نوف بگالی معتقد است که موسی پیامبر بنی اسرائیل با آن موسی که خضر را همراهی کرد، فرق دارد. ابن عباس گفت: دشمن الله دروغ می گوید. من شنیدم که ابی بن کعب گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «موسی ﷺ ایستاده بود و بنی اسرائیل را موعظه می کرد که از وی پرسیدند: از انسانها چه کسی داناتر است؟ موسی ﷺ گفت: من داناترین انسانها هستم. الله متعال او را بخاطر اینکه علم را به او (الله متعال) نسبت نداده بود، مورد عتاب قرار داد و به او وحی کرد که: بنده ای از بندگان من که در «مجمع البحرین» است از تو داناتر می باشد.

موسی ﷺ گفت: پروردگارا! چگونه می توانم نزد او بروم؟ به وی گفتند: یک ماهی در زنبیلی بگذار و با خود بردار. هر جا ماهی ناپدید شد، او را آنجا خواهی دید. موسی ﷺ همراه یوشع بن نون یک ماهی در زنبیلی گذاشت و آنرا برداشت و براه افتاد. وقتی که کنار صخره ای رسیدند، سر بر زمین گذاشتند و به خواب رفتند. ماهی، خود را از زنبیل بیرون کشید و به آب رسانید. الله متعال حرکت آب را متوقف نمود طوری که طاقی درست شد و به شکل تونلی در آمد و موسی و یوشع بن نون دچار شگفتی شدند. آنها بقیه ی شبانه روز را راه رفتند. البته رفیق موسی فراموش کرد که محل را به او بگوید. هنگام صبح، موسی ﷺ به همراهش گفت: غذایمان را حاضر کن که خسته و گرسنه شده ایم. موسی ﷺ تا زمانیکه میعادگاه را پشت سر نگذاشته بود، احساس خستگی نمی کرد. همراهش به او گفت: آن صخره را که کنار آن خوابیدیم، بیاد داری؟ ماهی را همانجا فراموش کردم. موسی ﷺ گفت: مکانی که ما در جستجوی آن هستیم، همانجا است. آنها از همان راهی که آمده بودند، باز گشتند. وقتی که به آن صخره رسیدند، مردی را دیدند که خود را در لباسی پیچیده است. موسی ﷺ سلام نمود. خضر گفت: در این سرزمین، سلام از کجاست؟ موسی گفت: من موسی هستم. خضر گفت: موسی بنی اسرائیل؟ موسی گفت: آری، آیا اجازه می دهی همراه تو باشم تا از آنچه که الله متعال به تو آموخته است، به من نیز بیاموزی؟ آن مرد گفت: ای موسی! تو نمی توانی با من صبر کنی؛ زیرا الله متعال به من چیزهایی آموخته است که تو آنها را نمی دانی. همچنین، به تو چیزهایی آموخته که من نمی دانم. موسی گفت: انشاء الله صبر می کنم و از دستورات تو سر پیچی نخواهم کرد. بدین ترتیب، آنها در ساحل دریا، بدون کشتی براه افتادند. پس از مدتی، یک کشتی از کنار آنها عبور کرد. آنان از صاحبان کشتی خواستند تا آنها را همراه خود سوار کنند.

صاحبان کشتی، خضر را شناختند و بدون کرایه آن‌ها را سوار کردند. سپس خضر علیه السلام یکی از تخته‌های کشتی را از جایش در آورد. موسی علیه السلام (با تعجب) گفت: آنها ما را بدون کرایه سوار کردند و حالا تو داری کشتی آنها را سوراخ می‌کنی تا همه را غرق سازی؟ کار عجیبی انجام دادی. خضر گفت: مگر به تو نگفتم که نمی‌توانی با من صبر کنی؟ موسی علیه السلام گفت: مرا بخاطر فراموشی‌ام بازخواست مکن و به خاطر این کار بر من سخت مگیر. سپس از کشتی پیاده شدند و براه افتادند. در راه، پسر بچه‌ای را دیدند که با بچه‌های دیگر مشغول بازی بود. خضر آن کودک را گرفت و سرش را از تنش جدا کرد. موسی علیه السلام (در حالیکه خشمگین شده بود) گفت: چرا فرد بیگانه‌ای را بدون آنکه مرتکب قتلی شده باشد، کُشتی؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم که تو با من توان شکیبایی نخواهی داشت؟ باز به راه خود ادامه دادند تا به روستایی رسیدند. از اهالی روستا غذا خواستند. ولی آنها از دادن غذا امتناع ورزیدند. در همین روستا به دیواری رسیدند که داشت فرو می‌ریخت. خضر با اشاره‌ی دست آن دیوار را راست کرد. موسی علیه السلام گفت: اگر می‌خواستی، می‌توانستی در مقابل این کار، مزد بگیری. خضر گفت: اینک، وقت جدایی من و تو است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال موسی را رحمت کند؛ دوست داشتیم که صبر می‌کرد تا ببینیم داستانش با خضر به کجا می‌کشد».

راوی می‌گوید: همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اولین بار موسی فراموش نمود. در آن اثنا، گنجشکی بر کناره‌ی کشتی نشست و با منقارش از آب دریا برداشت. خضر خطاب به موسی گفت: علم من و تو در برابر علم الله متعال، کمتر از مقدار آبی است که این گنجشک از دریا برداشت».

سعید بن جبیر می‌گوید: ابن عباس رضی الله عنهما اینگونه می‌خواند: (وَكَانَ أَمَامَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَصْبًا) و همچنین می‌خواند: (وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ كَافِرًا).

### باب (۸): در مورد این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «پیامبران الله متعال را بر یکدیگر ترجیح ندهید»

۱۶۱۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا يَهُودِيٌّ يَعْزِضُ سِلْعَةً لَهُ أُعْطِيَ بِهَا شَيْئًا، كَرِهَهُ، أَوْ لَمْ يَرْضَهُ — شَكََّ عَبْدُ الْعَزِيزِ — قَالَ: لَا، وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْبَشَرِ قَالَ: فَسَمِعَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَلَطَمَ وَجْهَهُ، قَالَ: تَقُولُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْبَشَرِ وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَيْنَ أَظْهُرِنَا؟ قَالَ: فَذَهَبَ

الْيَهُودِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ لِي ذِمَّةً وَعَهْدًا، وَقَالَ: فُلَانٌ لَطَمَ وَجْهِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمْ لَطَمْتَ وَجْهَهُ؟» قَالَ: قَال — يَا رَسُولَ اللَّهِ — وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْبَشَرِ وَأَنْتَ بَيْنَ أَظْهَرِنَا، قَالَ: فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى عُرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «لَا تُفَضِّلُوا بَيْنَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَيَصْعَقُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُبْعَثُ، أَوْ فِي أَوَّلِ مَنْ يُبْعَثُ، فَإِذَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ آخِذٌ بِالْعَرْشِ، فَلَا أَدْرَى أَحُسِبَ بِصَعْقَتِهِ يَوْمَ الطُّورِ، أَوْ بُعِثَ قَبْلِي؟ وَلَا أَقُولُ: إِنَّ أَحَدًا أَفْضَلُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». (م/۲۳۷۳)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: روزی، یک نفر یهودی کالایی را برای فروش عرضه کرد؛ به او برای آن، مبلغی دادند که نپسندید یا از آن راضی نبود؛ لذا گفت: نه، سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام بشریت برگزیده است. مردی از انصار این سخن را شنید و یک سیلی به صورت یهودی زد و گفت: می گویی سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام بشریت برگزیده است؛ حال آنکه محمد در میان ما است. اینجا بود که آن مرد یهودی نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رفت و گفت: ای ابو القاسم! من ذمی هستم و عهد و پیمان دارم؛ با این حال، فلانی یک سیلی به صورتم زد. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به مرد انصاری فرمود: «چرا به صورتش سیلی زدی؟» مرد انصاری گفت: یا رسول الله! با وجود اینکه شما در میان ما هستید، او گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر تمام بشریت برگزیده است. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از شنیدن این سخن به اندازه‌ای خشمگین شد که آثار خشم در چهره‌اش نمایان گردید و فرمود: «پیامبران الله را بر یکدیگر ترجیح ندهید؛ زیرا در صور دمیده می‌شود و بجز کسانی که الله متعال بخواهد، تمام افرادی که در آسمانها و زمین هستند، بیهوش می‌شوند. سپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود. من نخستین کسی هستم که به هوش می‌آیم یا جزو نخستین افراد هستم و موسی را می‌بینم که گوشه‌ی عرش را بدست گرفته است. ولی نمی‌دانم که او با بیهوش شدن در کوه طور، محاسبه شده است (و الآن اصلا بیهوش نشده) یا اینکه قبل از من به هوش آمده است؟ و من نمی‌گویم که کسی بهتر از یونس بن متی است».



## باب (۹): در مورد وفات موسی علیه السلام

۱۶۱۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: أَحَبُّ رَبِّكَ، قَالَ فَلَطَمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَ مَلَكِ الْمَوْتِ فَفَقَّاهَا، قَالَ فَرَجَعَ الْمَلَكُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ: إِنَّكَ أَرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لَكَ لَا يُرِيدُ الْمَوْتَ، وَقَدْ فَقَّاهُ عَيْنِي، قَالَ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ عَيْنُهُ وَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى عَبْدِي فَقُلْ: الْحَيَاةُ تُرِيدُ؟ فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْحَيَاةَ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى مَتْنِ ثَوْرٍ، فَمَا تَوَارَتْ يَدُكَ مِنْ شَعْرَةٍ، فَإِنَّكَ تَعِيشُ بِهَا سَنَةً، قَالَ، ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: ثُمَّ تَمُوتُ، قَالَ: فَالآنَ مِنْ قَرِيبٍ، رَبِّ أَدْنِنِي مِنَ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ، رَمِيَةً بِحَجَرٍ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي عِنْدَهُ لَأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكَثِيبِ الْأَحْمَرِ». (م/۲۳۷۲)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ملک الموت نزد موسی علیه السلام آمد و گفت: دعوت پروردگارت را اجابت کن. موسی یک سیلی روی چشم ملک الموت زد و آن را بیرون آورد. ملک الموت نزد پروردگارش برگشت و گفت: بار اله! مرا برای قبض روح بنده‌ای فرستادی که نمی‌خواهد بمیرد. پس الله متعال چشمش را که در اثر آن سیلی، بیرون آمده بود، سر جایش برگرداند و فرمود: نزد بنده‌ام برگرد و به او بگو: اگر خواهان ادامه‌ی زندگی هستی، دستات را بر پشت گاوی بگذار؛ به ازای هر تار مویی که زیر دستات قرار می‌گیرد، یک سال زندگی خواهی نمود. موسی گفت: بعد از آن، چه خواهد شد؟ الله متعال فرمود: بعد از آن، مرگ است. موسی علیه السلام گفت: حال که چنین است، ترجیح می‌دهم، اکنون بمیرم. پروردگارا! مرا نزدیک سرزمین مقدس، و به فاصله‌ی پرتاب سنگی از آن، قرار ده.»

در پایان، رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به الله، اگر من آنجا بودم، قبر موسی را کنار راه، نزدیک تپه‌ی سرخ، به شما نشان می‌دادم.»

**باب (۱۰): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود:**  
**«از کنار موسی علیه السلام گذشتم در حالی که او در**  
**قبرش ایستاده بود و نماز می خواند»**

۱۶۱۴ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَتَيْتُ — وَفِي رَوَايَةٍ هَذَا بَ مَرَرْتُ — عَلَى مُوسَى لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي عِنْدَ الْكَثِيبِ الْأَحْمَرِ، وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ». (م/۲۳۷۵)

**ترجمه:** انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در شب اسراء، از کنار موسی علیه السلام در نزدیکی تپه‌ی سرخ عبور کردم در حالی که او در قبرش ایستاده بود و نماز می خواند».

قابل یادآوری است که هیچ انسانی بعد از مرگ، مکلف به انجام اعمال نیست؛ اما از آنجایی که انبیا در زندگی بسیار به نماز علاقه مند بوده‌اند، بعد از مرگ نیز به همان عمل دنیوی خویش مشغولند؛ آنهم بر اساس حدیثی که می گوید: «انسان به همان حالتی که بمیرد، حشر می شود. والله اعلم»

**باب (۱۱): یادی از یوسف علیه السلام**

۱۶۱۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ» قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُوسُفُ بْنُ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ» قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِي؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ، إِذَا فَقَهُوا». (م/۲۳۷۸)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: فردی پرسید: یا رسول الله! گرامی ترین مردم، چه کسی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که تقوایش، بیشتر باشد». گفتند: سؤال ما، این نیست. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «پس یوسف، نبی الله فرزند نبی الله فرزند نبی الله فرزند خلیل الله است». گفتند: سؤال ما، این نیست. فرمود: «پس از اصل و نسب عرب می پرسید. آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند البته اگر شناخت دینی داشته باشند».

**باب (۱۲): یادی از زکریا علیه السلام**

۱۶۱۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «كَانَ زَكَرِيَّا نَجَّارًا». (م/۲۳۷۹)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «زکریا علیه السلام نجار بود.»

**باب (۱۳): یادی از یونس علیه السلام**

۱۶۱۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم أَنَّهُ «قَالَ — يَعْنِي اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ — لَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ لِي — وَقَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى: لِعَبْدِي — أَنْ يَقُولَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى» (م/۲۳۷۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم گفت: «الله متعال فرمود: برای هیچ بنده‌ای، شایسته نیست که بگوید: من از یونس بن متی بهترم.»

**باب (۱۴): یادی از عیسی علیه السلام**

۱۶۱۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ» قَالُوا: كَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ مِنْ عِلَاتٍ، وَأُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى، وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ، فَلَيْسَ بَيْنَنَا نَبِيٌّ». (م/۲۳۶۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «من از همه‌ی مردم به عیسی بن مریم، در دنیا و آخرت، نزدیکترم. و پیامبران، فرزندان یک پدرند که از چند مادر متولد شده‌اند (در اصول با یکدیگر مشترک‌اند و در فروع، متفاوت). میان من و عیسی، پیامبر دیگری وجود ندارد.»

### باب (۱۵): بجز فرزند مریم و مادرش، هر نوزادی که بدنیا می آید، شیطان او را لمس می کند

۱۶۱۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ إِلَّا نَخَسَهُ الشَّيْطَانُ، فَيَسْتَهْلُ صَارِخًا مِنْ نَخْسَةِ الشَّيْطَانِ، إِلَّا ابْنَ مَرْيَمَ وَامْرَأَتَهَا» ثُمَّ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: اقْرَءُوا إِن شِئْتُمْ: ﴿وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِلَكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [آل عمران: ۳۶] (م/۲۳۶۶)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بجز فرزند مریم و مادرش، هر نوزادی که بدنیا می آید، شیطان او را لمس می کند. و از همان لمس شیطان است که نوزاد هنگام تولد، فریاد می کشد».

### باب (۱۶): عیسی گفت: به الله متعال، ایمان دارم و خودم را تکذیب می کنم

۱۶۲۰— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «رَأَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَجُلًا يَسْرِقُ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى: سَرَقْتَ؟ قَالَ: كَلَّا، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، فَقَالَ عِيسَى: آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَذَبْتُ نَفْسِي». (م/۲۳۶۸)

**ترجمه:** ابوهريره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عیسی بن مریم، مردی را دید که سرقت می کرد. پس به او گفت: دزدی کردی؟ آن مرد گفت: سوگند به الهی که معبودی بجز او وجود ندارد، هرگز دزدی نکرده ام. عیسی گفت: به الله متعال، ایمان دارم و خودم را تکذیب می کنم».

## ۵۴- کتاب فضایل یاران نبی اکرم ﷺ

### فضایل ابوبکر صدیق:

**باب (۱): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «گمان تو در مورد دو نفری که سومین آنها، الله متعال است، چیست؟»**

۱۶۲۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ حَدَّثَهُ قَالَ: نَظَرْتُ إِلَى أَقْدَامِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رُءُوسِنَا وَنَحْنُ فِي الْعَارِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ إِلَى قَدَمَيْهِ أَبْصَرَنَا تَحْتَ قَدَمَيْهِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا ظَنُّكَ بِاثْنَيْنِ اللَّهُ تَالِثُهُمَا». (م/۲۳۸۱)

**ترجمه:** ابوبکر رضی الله عنه می گوید: ما داخل غار بسر می بردیم که من نگاه کردم و پاهای مشرکین را بالای سرمان دیدم. پس گفتم: یا رسول الله! اگر یکی از آنان به پایین، نگاه کند، ما را می بیند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای ابوبکر، گمان تو در مورد دو نفری که سومین آنها، الله است، چیست؟»

**باب (۲): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: همانا ابوبکر بیشتر از همه ی مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است**

۱۶۲۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «عَبْدٌ خَيْرُهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ زَهْرَةُ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ»، فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ، وَبَكَى، فَقَالَ: فَدَيْنَاكَ بَابَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا، قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْمُخَيَّرُ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا بِهِ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَمَنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي مَالِهِ وَصُحْبَتِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الْإِسْلَامِ، لَا تُبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةً إِلَّا خَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ». (م/۲۳۸۳)

**ترجمه:** ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ بر منبر نشست و فرمود: «الله متعال به یکی از بندگان اختیار داد تا از میان عنایت کردن زرق و برق دنیا و آنچه را که نزد الله متعال وجود دارد، یکی را انتخاب نماید. آن بنده، آنچه را که نزد الله متعال وجود دارد، انتخاب نمود». با شنیدن این سخنان، ابوبکر بسیار گریه نمود و گفت: پدران و مادران ما فدایت شوند.

راوی می گوید: آن بنده ای که به او حق انتخاب داده شده بود، رسول الله ﷺ بود. و ابوبکر ﷺ این نکته را بهتر از همه ی ما می دانست. همچنین رسول الله ﷺ فرمود: «ای مردم! همانا ابوبکر ﷺ بیشتر از همه ی مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان شما، کسی را به عنوان دوست خالص، انتخاب می کردم، حتماً ابوبکر ﷺ را برمی گزیدم. اما دوستی اسلامی از هر گونه دوستی دیگر، بهتر است». و افزود: «همه ی دریچه هایی را که به مسجد باز می شود، ببندید جز دریچه ی خانه ی ابوبکر ﷺ را».

### باب (۳): ابوبکر صدیق ﷺ محبوب ترین مردم نزد رسول الله ﷺ می باشد

۱۶۲۳ — عَنْ أَبِي عُمَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ «عَائِشَةُ»، قُلْتُ: مِنَ الرِّجَالِ؟ قَالَ: «أَبُوهَا»، قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «عُمَرُ» فَعَدَّ رَجُلًا.

(م/۲۳۸۴)

**ترجمه:** ابو عثمان می گوید: عمرو بن عاص ﷺ گفت: رسول الله ﷺ مرا به عنوان فرمانده لشکر ذات السلاسل، تعیین نمود. پس نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتم و پرسیدم: محبوبترین انسان، نزد تو کیست؟ فرمود: «عایشه». گفتم: از مردان چه کسی محبوبتر است؟ فرمود: «پدرش». گفتم: بعد از او؟ فرمود: «عمر بن خطاب». و چند نفر دیگر را بر شمرد.

### باب (۴): اجتماع اعمال نیک برای ابوبکر صدیق ﷺ و وارد شدن او به بهشت

فیه حدیث ابی هریره، و قد تقدم فی الزکاة (انظر الحديث: ۵۴۳)

**ترجمه:** در این زمینه، حدیث شماره (۵۴۳) در بحث زکات، بیان گردید.

### باب (۵): در مورد این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم»

۱۶۲۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقْرَةً لَهُ، قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا، التَّفَتَّ إِلَيْهِ الْبَقْرَةُ فَقَالَتْ: إِنِّي لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا، وَلَكِنِّي إِنَّمَا خُلِقْتُ لِلْحَرْثِ»، فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ تَعْجَبًا وَفَزَعًا، أَبَقْرَةٌ تَكَلِّمُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنِّي أُؤْمِنُ بِهِ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ رَسُولُ

اللَّهُ ﷻ: «بَيْنَا رَاعٍ فِي غَنَمِهِ، عَدَا عَلَيْهِ الذَّبُّ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً، فَطَلَبَهُ الرَّاعِي حَتَّى اسْتَنْقَذَهَا مِنْهُ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الذَّبُّ فَقَالَ لَهُ: مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ؟ يَوْمَ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ غَيْرِي؟» فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنِّي أَوْ مِنْ بِذَلِكَ، أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». (م/۲۳۸۸)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی، سوار بر گاوی بود که گاو به طرف او نگاه کرد و گفت: من، برای این کار، آفریده نشده‌ام؛ بلکه برای زراعت و شخم زدن، آفریده شده‌ام». مردم از تعجب و وحشت، سبحان الله گفتند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روزی، یک چوپان با گوسفندانش بود که گرگی، حمله کرد و یک گوسفند را گرفت. چوپان، گرگ را دنبال کرد و گوسفند را نجات داد. گرگ به سوی چوپان نگاه کرد و به او گفت: امروز تو گوسفند را رهانیدی؛ اما روز درندگان، که چوپانی بجز من، وجود ندارد، چه کسی آن را از چنگال من، نجات می‌دهد؟» مردم گفتند: سبحان الله. رسول الله صلی الله علیه و آله دوباره فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم».

#### باب (۶): همراهی صدیق و فارق رضی الله عنه با نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۶۲۵- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: وَضَعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه عَلَى سَرِيرِهِ، فَتَكَنَّفَهُ النَّاسُ يَدْعُونَ وَيُثْنُونَ وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ، قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ، وَأَنَا فِيهِمْ، قَالَ: فَلَمْ يَرُعْنِي إِلَّا بِرَجُلٍ قَدْ أَخَذَ بِمَنْكِبِي مِنْ وَرَائِي، فَالْتَفَتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عَلِيٌّ رضی الله عنه، فَتَرَحَّمَ عَلَيَّ عُمَرُ، وَقَالَ: مَا خَلَّفْتَ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ، وَإِيمُ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَأُظُنُّ أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، وَذَلِكَ أَنِّي كُنْتُ أَكْثَرُ، أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»، فَإِنْ كُنْتُ لَأَرْجُو، أَوْ لَأُظُنُّ، أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ مَعَهُمَا. (م/۲۳۸۹)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: جنازه‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه را بر تختش گذاشته بودند و قبل از اینکه بردارند، مردم اطراف او را گرفته و دعا می‌کردند و خویهایش را بیان می‌نمودند و بر او درود می‌فرستادند. من نیز در میان آنان بودم که ناگهان، مردی از پشت

سر، دستش را بر شانه‌ام گذاشت. چهره‌ام را برگرداندم؛ دیدم علی بن ابی طالب رضی الله عنه است. او برای عمر، دعای رحمت کرد و گفت: بعد از خودت، کسی را نگذاشتی که نزد من محبوبتر از تو باشد تا من با عملی مانند عمل او به ملاقات پروردگار بروم. و سوگند به الله، من گمان می‌کردم که الله متعال تو را در کنار دو دوستان، قرار می‌دهد؛ زیرا بسیار می‌شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «من و ابوبکر و عمر آمدیم. من و ابوبکر و عمر وارد شدیم. من و ابوبکر و عمر رفتیم». لذا امیدوار بودم یا آرزو می‌کردم که الله متعال تو را در کنار آنها قرار دهد.

### باب (۷): جانشینی ابوبکر رضی الله عنه

۱۶۲۶— عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رضی الله عنها وَ سَأَلْتُ: مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُسْتَخْلِفًا لَوْ اسْتَخْلَفَهُ؟ قَالَتْ: أَبُو بَكْرٍ، فَقِيلَ لَهَا: ثُمَّ مَنْ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ؟ قَالَتْ: عُمَرُ، ثُمَّ قِيلَ لَهَا: مَنْ بَعْدَ عُمَرَ؟ قَالَتْ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، ثُمَّ انْتَهَتْ إِلَى هَذَا. (م/۲۳۸۵)

**ترجمه:** ابن ابی ملیکه می‌گوید: شنیدم که از عایشه رضی الله عنها پرسیدند: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خواست جانشینی تعیین کند، چه کسی را تعیین می‌نمود؟ گفت: ابوبکر رضی الله عنه را. پرسیدند: بعد از ابوبکر؟ گفت: عمر را. سپس پرسیدند: بعد از عمر؟ گفت: ابو عبیده بن جراح را. و به همین قدر، اکتفا نمود.

۱۶۲۷— عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَيْئًا، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ فَلَمْ أَجِدْكَ؟ قَالَ أَبِي: كَأَنَّهَا تَعْنِي الْمَوْتَ، قَالَ: «فَإِنْ لَمْ تَجِدْنِي فَاتِّي أَبَا بَكْرٍ». (م/۲۳۸۶)

**ترجمه:** جبیر بن مطعم رضی الله عنه می‌گوید: زنی از نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله چیزی خواست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن زن دستور داد تا دوباره نزد او بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چه کار کنم؟ منظورش این بود که اگر شما فوت نموده بودید، به چه کسی مراجعه کنم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر رضی الله عنه بیا».



۱۶۲۸— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ: «ادْعِي لِي أَبَا بَكْرٍ، وَأَخَاكَ، حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّى مُتَمَنٍّ وَيَقُولَ قَائِلٌ: أَنَا أَوْلَى، وَيَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ». (م/۲۳۸۷)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ (در بیماری وفاتش) فرمود: ابوبکر و برادرت را نزد من بیاور تا چیزی بنویسم؛ زیرا من از آن بیم دارم که کسی آرزویی در سر پیروrand یا بگوید: من شایسته ترم. سپس با خود گفتم: الله متعال و مؤمنین بجز ابوبکر، کس دیگری را نمی پذیرند.

#### باب (۸): فضایل عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۱۶۲۹— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ، مِنْهَا مَا يَلْبِغُ الثَّدْيَ، وَمِنْهَا مَا يَلْبِغُ ذُونَ ذَلِكَ، وَمَرَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرُهُ». قَالُوا: مَاذَا أَوَّلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الدِّينَ». (م/۲۳۹۰)

**ترجمه:** از ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «در عالم خواب، مردم در حالی که پیراهن به تن داشتند به من نشان داده شدند. پیراهن بعضی ها تا سینه ی آنان بود و پیراهن برخی دیگر، کوتاه تر از آن، و پیراهن عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ چنان بلند بود که روی زمین کشیده می شد». صحابه پرسیدند: یا رسول الله! تعبیر این خواب چیست؟ فرمود: «دینداری». (یعنی بلندی و کوتاهی پیراهن، نشانه ی کمال و نقص دین آنان است.)

۱۶۳۰— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، إِذْ رَأَيْتُ قَدَحًا أُتِيتُ بِهِ، فِيهِ لَبَنٌ، فَشَرَبْتُ مِنْهُ حَتَّى إِنَّنِي لَأَرَى الرَّيَّ يَجْرِي فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أُعْطِيتُ فَضْلِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ» قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمَ». (م/۲۳۹۱)

**ترجمه:** عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «در عالم رویا و خواب، یک لیوان شیر به من داده شد. شیر را نوشیدم تا آنکه خوب سیر شدم تا جایی که احساس نمودم سیری در ناخن هایم جریان دارد. سپس باقیمانده ی آن را به عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دادم». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودید؟ فرمود: «آن را به علم تعبیر نمودم».

۱۶۳۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي عَلَى قَلِيبٍ، عَلَيْهَا دَلْوٌ، فَتَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ فَتَزَعَهَا بِهَا ذَنْوَبًا أَوْ ذَنْوَيْنِ، وَفِي نَزْعِهِ، وَاللَّهُ يَعْفِرُ لَهُ، ضَعْفٌ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا فَأَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِّنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطْنٍ». (م/۲۳۹۲)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «خواب دیدم که کنار چاهی هستم و بالای آن، دلوئی وجود دارد. پس از آن چاه به اندازه‌ای که خواست الله متعال بود، آب کشیدم. آنگاه، فرزند ابو قحافه (ابوبکر) آن را گرفت و یک یا دو دلو، آب کشید و در آب کشیدنش، ضعف داشت؛ ولی الله متعال او را مغفرت می‌کند. سپس، عمر آنرا گرفت و آن دلو در دست او، به دلو بسیار بزرگی، تبدیل شد و هیچ نابعه‌ای در میان مردم ندیده‌ام که مانند او آب بکشد تا جایی که مردم و حیواناتشان سیراب شدند و به استراحت پرداختند».

۱۶۳۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ إِذْ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَوَضَّأَتْ إِلَى جَانِبِ قَصْرِ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ، فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَبَكَى عُمَرُ، وَنَحْنُ جَمِيعًا فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: يَا أَبَايَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعَلَيْكَ أَغَارُ؟ (م/۲۳۹۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «خواب دیدم که در بهشت هستم. در آنجا چشمم به زنی افتاد که کنار قصری، وضو می‌گرفت. پرسیدم: این قصر، مال چه کسی است؟ (فرشتگان) گفتند: از آن عمر بن خطاب است. پس به یاد غیرت عمر افتادم؛ لذا پشت کردم و رفتم». ابوهریره می گوید: ما همه با رسول الله ﷺ در آن مجلس بودیم که عمر با شنیدن این سخنان، به گریه افتاد و گفت: یا رسول الله! آیا در مورد تو هم به غیرت می‌آیم؟!

۱۶۳۳— عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه قَالَ: اسْتَأْذَنَ عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمَنَّهُ وَيَسْتَكْثِرُنَّهُ، عَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ، فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ قُمْنَ يَتَدَرْنَ الْحِجَابَ، فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ، فَقَالَ عُمَرُ: أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي، فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ» قَالَ عُمَرُ: فَأَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يَهَيَّنَ، ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: أَيُّ عَدُوَاتِ أَنْفُسِهِنَّ أَتَهَيَّنَنِي وَلَا تَهَيَّنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ? قُلْنَ: نَعَمْ، أَنْتَ أَغْلَظُ وَأَقْظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ». (م/۲۳۹۷)

**ترجمه:** سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: چند زن قریشی نزد رسول الله ﷺ بودند و با پیامبر اکرم ﷺ با آواز بلند صحبت می کردند و سؤالات زیادی داشتند که عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول اکرم ﷺ اجازه ی ورود خواست. هنگامی که عمر رضی الله عنه اجازه خواست، آنها برخاستند و حجاب کردند. آنگاه رسول الله ﷺ در حالی که می خندید به عمر رضی الله عنه اجازه ی ورود داد. عمر گفت: یا رسول الله! الله متعال همیشه تو را شاد و خندان بگرداند. پیامبر اکرم فرمود: «من از این زنان تعجب نمودم که نزد من بودند و هنگامی که صدای تو را شنیدند، حجاب کردند». عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! شایسته تر است که از شما بترسند. سپس عمر رضی الله عنه خطاب به زنان گفت: ای کسانی که دشمن خودتان هستید! از من می ترسید؛ ولی از رسول الله ﷺ نمی ترسید؟! گفتند: بلی، شما خشن تر و درشت خوتر از رسول الله ﷺ هستید. اینجا بود که رسول الله ﷺ فرمود: «قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، هرگز شیطان، تو را در حال گذر از راهی نمی بیند مگر آنکه راهی غیر از راه تو را در پیش می گیرد».

۱۶۳۴— عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «قَدْ كَانَ يَكُونُ فِي الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مُحَدِّثُونَ، فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرُ، فَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ» قَالَ ابْنُ وَهْبٍ: تَفْسِيرُ مُحَدِّثُونَ مُلْهَمُونَ. (م/۲۳۹۸)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «در میان امتهای گذشته، افرادی وجود داشت که به آنها الهام می شد. اگر یکی از آنان در میان امت من وجود داشته باشد، عمر بن خطاب رضی الله عنه خواهد بود».

۱۶۳۵— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ عُمَرُ: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ: فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ، وَفِي الْحِجَابِ، وَفِي أُسَارَى بَدْرٍ. (م/۲۳۹۹)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنه می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: در سه مورد، نظر من با وحی پروردگارم موافق گردید: یکی درباره‌ی اینکه در مقام ابراهیم نماز بخوانیم. دوم: در مورد حجاب. و سوم هم در مورد اسیران بدر.

۱۶۳۶— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا تُوفِّيَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ابْنِ سُلُولَ، جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ قَمِيصَهُ أَنْ يُكْفَنَ فِيهِ أَبَاهُ، فَأَعْطَاهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ، فَقَامَ عُمَرُ رضی الله عنه، فَأَخَذَ بَثْوِبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُصَلِّيَ عَلَيْهِ وَقَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّمَا خَيْرِنِي اللَّهُ فَقَالَ: ﴿اَسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [توبه: ۸۰] وَسَازِيدُ عَلَى سَبْعِينَ»، قَالَ: إِنَّهُ مُنَافِقٌ، فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾ [توبه: ۸۴]. (م/۲۴۰۰)

**ترجمه:** عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: روزی که عبد الله بن ابی مُرد، پسرش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست نمود که پیراهنش را بدهد تا پدرش را با آن کفن کند. بعد از آن، از رسول الله صلی الله علیه و آله درخواست نمود تا بر او، نماز جنازه بخواند. رسول الله صلی الله علیه و آله برخاست تا بر او نماز بخواند. در این هنگام، عمر برخاست و پیراهن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: مگر الله متعال شما را از نماز خواندن بر منافقین، منع نفرموده است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال به من اختیار داده است؛ چنانکه می فرماید: ﴿اَسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [توبه: ۸۰] (چه برای منافقان، طلب مغفرت کنی چه نکنی، تفاوتی ندارد. حتی اگر هفتاد بار برای آنها طلب آمرزش کنی، الله متعال هرگز آنها را نخواهد بخشید)». سرانجام، رسول الله صلی الله علیه و آله بر او نماز خواند. سپس، الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾ [توبه: ۸۴]. (بر هیچیک از مردگان منافق، نماز نخوان و بر سر قبرش نایست).

## باب (۹): فضایل عثمان بن عفان ؓ

۱۶۳۷— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُضْطَجِعًا فِي بَيْتِهِ، كَاشِفًا عَنْ فَخِذَيْهِ، أَوْ سَاقِيهِ، فَاسْتَأْذَنَ أَبُو بَكْرٍ، فَأَذِنَ لَهُ، وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، فَتَحَدَّثَ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ، فَأَذِنَ لَهُ، وَهُوَ كَذَلِكَ، فَتَحَدَّثَ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُثْمَانُ، فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَوَّى ثِيَابَهُ — قَالَ مُحَمَّدٌ: وَلَا أَقُولُ ذَلِكَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ — فَدَخَلَ فَتَحَدَّثَ، فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ تَهْتَشْ لَهُ، وَلَمْ تُبَالِهِ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَلَمْ تَهْتَشْ لَهُ وَلَمْ تُبَالِهِ، ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ فَجَلَسْتُ وَسَوَّيْتُ ثِيَابِي: فَقَالَ: «أَلَا أَسْتَحْيِي مِنْ رَجُلٍ تَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ». (م/ ۲۴۰۱)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ در خانه اش دراز کشیده بود و رانها یا ساقهایش را آشکار ساخته بود که ابو بکر اجازه ی ورود خواست. پیامبر اکرم ﷺ با همان حالتی که داشت به او اجازه ی ورود داد و به صحبت هایش ادامه داد. سپس عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اجازه ی ورود خواست. رسول اکرم ﷺ به او نیز با همان حالتی که داشت، اجازه ی ورود داد و به صحبت هایش ادامه داد. بعد از آن، عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اجازه ی ورود خواست. در این هنگام، پیامبر اکرم ﷺ نشست و لباسهایش را مرتب نمود. - محمد که یکی از راویان است: می گوید: فکر نمی کنم که این سه نفر در یک روز آمدند- به هر حال، عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هم وارد شد و صحبت کرد.

هنگامی که عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بیرون رفت، عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وارد شد و تو خودت را مرتب نکردی و به او اهمیت ندادی. سپس عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وارد شد، باز هم تو خودت را مرتب نکردی و به او نیز اهمیت ندادی؛ اما هنگامی که عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وارد شد، نشستی و لباسهایت را مرتب نمودی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آیا من از مردی که فرشتگان از او شرم و حیا می کنند، شرم و حیا نکنم؟»

۱۶۳۸— عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ خَرَجَ، فَقَالَ لِأَزْوَاجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا كُؤُنَّ مَعَهُ يَوْمَ هَذَا، قَالَ: فَجَاءَ الْمَسْجِدَ، فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: خَرَجَ، وَجَّهَ هَهُنَا، قَالَ: فَخَرَجْتُ عَلَى أَثَرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ، حَتَّى دَخَلْتُ بَيْتَ أَرِيْسٍ، قَالَ: فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، وَبَابُهَا مِنْ

جَرِيدٍ، حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَاجَتَهُ وَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ قَدْ جَلَسَ عَلَى بئرِ أَرِيسٍ، وَتَوَسَّطَ قَفَّهَا، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، وَدَلَّاهُمَا فِي الْبئرِ، قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ: لَأَكُونَنَّ بِوَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، قَالَ: ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «أَتَذَن لَهُ وَبَشْرُهُ بِالْجَنَّةِ»، قَالَ: فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: ادْخُلْ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ، قَالَ: فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ فِي الْقَفِّ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبئرِ، كَمَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَضَّأُ وَيَلْحَقْنِي، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلَانٍ — يُرِيدُ أَخَاهُ — خَيْرًا يَأْتِ بِهِ، فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «أَتَذَن لَهُ وَبَشْرُهُ بِالْجَنَّةِ»، فَجِئْتُ عُمَرَ فَقُلْتُ: أَذِنَ وَيُبَشِّرُكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ، قَالَ: فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْقَفِّ، عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبئرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا — يَعْنِي أَخَاهُ — يَأْتِ بِهِ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ فَحَرَّكَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ قَالَ: وَجِئْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ «أَتَذَن لَهُ وَبَشْرُهُ بِالْجَنَّةِ، مَعَ بَلَوَى تُصِيبُهُ»، قَالَ: فَجِئْتُ فَقُلْتُ: ادْخُلْ، وَيُبَشِّرُكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ، مَعَ بَلَوَى تُصِيبُكَ، قَالَ: فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقَفَّ قَدْ مَلِئَ، فَجَلَسَ وَجَاهَهُمْ مِنَ الشَّقِّ الْآخَرِ، قَالَ شَرِيكٌ: فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: فَأَوَّلَتْهَا قُبُورُهُمْ. (م/ ۲۴۰۳)

**ترجمه:** سعید بن مسیب به نقل از ابوموسیٰ اشعری رضی الله عنه می گوید: او در خانه اش وضو گرفت. سپس بیرون رفت و با خود گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله را ترک نمی کنم و امروز را با او خواهم بود. آنگاه به مسجد رفت و جویای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد. به او گفتند: بیرون شد و به این طرف رفت. ابوموسیٰ می گوید: من دنبالش به راه افتادم و به جستجوی او پرداختم تا اینکه وارد باغ اریس شد. من کنار دروازه ای آن که از شاخه های درخت خرما ساخته شده بود، نشستم تا وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله قضای حاجت کرد و وضو گرفت. آنگاه برخاستم و بسوی او رفتم و دیدم بر لبه ی چاه اریس نشسته و ساقهایش را برهنه نموده و داخل چاه،

آویزان کرده است. به ایشان، سلام دادم و برگشتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امروز دربان رسول الله ﷺ می شوم. سپس، ابوبکر آمد و در را فشار داد. گفتم: کیستی؟ گفت: ابوبکر. گفتم: صبر کن. آنگاه، نزد رسول الله ﷺ رفتم و گفتم: یا رسول الله! او ابوبکر است و اجازه ی ورود می خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس به سوی ابوبکر رفتم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ﷺ تو را به بهشت، بشارت داد. ابوبکر وارد شد و بر لبه ی چاه، سمت راست رسول الله ﷺ نشست و مانند پیامبر اکرم ﷺ پاهایش را در چاه، آویزان کرد و ساقهایش را برهنه ساخت. سپس برگشتم و سر جایم نشستم. و چون برادرم را گذاشته بودم که وضو بگیرد و به من ملحق شود، با خود گفتم: اگر الله متعال به او (یعنی برادرم) اراده ی خیر داشته باشد، وی را می آورد. ناگهان، دیدم که شخصی دروازه را تکان می دهد. پرسیدم: کیستی؟ گفت: عمر بن خطاب. گفتم: صبر کن. آنگاه نزد رسول الله ﷺ رفتم و به ایشان سلام دادم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازه ی ورود می خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس آمدم و گفتم: وارد شو و رسول الله ﷺ به تو بشارت بهشت داد». او هم وارد شد و بر لبه ی چاه، سمت چپ پیامبر اکرم ﷺ نشست و پاهایش را در چاه، آویزان کرد. من برگشتم و سر جایم نشستم و دوباره با خود گفتم: اگر الله متعال به فلانی اراده ی خیر داشته باشد، او را می آورد. فردی دیگر آمد و دروازه را تکان داد. گفتم: کیستی؟ گفت: عثمان بن عفان. گفتم: صبر کن. پس نزد رسول الله ﷺ آمدم و او را با خبر ساختم. فرمود: «بگو وارد شود و به او به خاطر مصیبتی که گرفتارش می شود، بشارت بهشت بده». نزدش آمدم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ﷺ تو را به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می شوی، بشارت بهشت داد. او نیز وارد شد و دید که لبه ی چاه، پر شده است؛ لذا آن طرف چاه و روبری رسول الله ﷺ نشست.

سعید بن مسیب می گوید: من این وضعیت نشستن آنها را به مکان قبرهایشان، تعبیر نمودم. (رسول الله ﷺ و ابو بکر و عمر کنار یکدیگر دفن شدند و عثمان جدای از آنها دفن گردید.)

### باب (۱۰): فضایل علی بن ابی طالب

۱۶۳۹— عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تُخَلِّفُنِي فِي النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ؟ فَقَالَ: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟ غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». (م/۲۴۰۴)

**ترجمه:** سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه ی تبوک، علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به عنوان جانشین خود، تعیین نمود. علی رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! مرا میان زنان و کودکان می گذاری؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا دوست نداری که تو برای من بمنزله ی هارون برای موسی باشی؟ البته بعد از من، پیامبری نخواهد آمد».

۱۶۴۰ — عَنْ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّأْيَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا، قَالَ: فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ غَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كُلُّهُمْ يَرْجُونَ أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟» فَقَالُوا: هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، قَالَ: فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ، فَأَتَى بِهِ، فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ، حَتَّى كَانَ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ، فَأَعْطَاهُ الرَّأْيَةَ، فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا، فَقَالَ: «أَنْفُذْ عَلَى رَسُولِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ». (م/۶/۲۴۰)

**ترجمه:** سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله روز خیبر فرمود: «این پرچم را به دست مردی می سپارم که الله متعال به وسیله ی او خیبر را فتح خواهد کرد. او الله و رسولش را دوست دارد و الله و رسولش او را دوست دارند». اینگونه صحابه آن شب را با این سخنان سپری کردند که پرچم به کدامیک از آنها داده خواهد شد. هنگام صبح، همه ی مردم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند به این امید که پرچم به آنها سپرده شود. رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: «علی بن ابی طالب کجاست؟» گفتند: یا رسول الله! ایشان، چشم درد دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فردی را بفرستید تا او را بیاورد». به هر حال، علی بن ابی طالب رضی الله عنه را آوردند. رسول الله صلی الله علیه و آله بر چشمانش، آب دهان مالید و برایش دعا نمود. علی بن ابی طالب بلا فاصله بهبود یافت طوری که گویا هرگز بیمار نبوده است. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله پرچم را به ایشان داد. علی رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! با آنان بجنگم تا مانند ما مسلمان شوند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «با تانی، نزد آنان برو تا بدانجا برسی. سپس، آنها را به اسلام، دعوت کن و از دستورات الله متعال با خبر ساز. سوگند به الله، اگر الله متعال یکی از آنان را بوسیله ی تو هدایت کند، برایت از شتران سرخ رنگ، بهتر است». (یاد آوری می شود که شتران سرخ رنگ، در آن زمان، نزد اعراب، از ارزش بسیار بالایی برخوردار بودند).



۱۶۴۱— عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: اسْتَعْمِلَ عَلَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ مِنْ آلِ مَرْوَانَ، قَالَ: فَدَعَا سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَشْتِمَ عَلِيًّا، قَالَ: فَأَبَى سَهْلٌ، فَقَالَ لَهُ: أَمَّا إِذَا أَبَيْتَ فَقُلْ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا التُّرَابِ، فَقَالَ سَهْلٌ: مَا كَانَ لِعَلِيٍّ اسْمٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَبِي التُّرَابِ، وَإِنْ كَانَ لَيَفْرَحُ إِذَا دُعِيَ بِهَا، فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنَا عَنْ قِصَّتِهِ لِمَ سَمَّى أَبَا تُّرَابٍ؟ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمَلِكٍ؟» فَقَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، فَعَاظَنِي فَخَرَجَ، فَلَمْ يَقُلْ عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِإِنْسَانٍ: «انْظُرْ، أَيْنَ هُوَ؟» فَجَاءَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ، فَجَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ، فَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا التُّرَابِ قُمْ أَبَا التُّرَابِ». (م/۹/۲۴۰)

**ترجمه:** سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: مردی از آل مروان به عنوان فرماندار مدینه تعیین گردید. او سهل بن سعد را فراخواند و از او خواست تا علی بن ابی طالب رضی الله عنه را بد و بی راه بگوید. اما سهل از دشنام دادن علی بن ابی طالب رضی الله عنه خودداری کرد. او گفت: حالا که بد و بی راه نمی گویی، بگو: الله متعال ابو تراب را لعنت کند. سهل گفت: علی بن ابی طالب رضی الله عنه هیچ نامی که برایش محبوبتر از ابو تراب باشد، نداشت. و هنگامی که با این نام صدایش می کردند، بسیار خوشحال می شد. مرد مروانی گفت: چرا به او ابو تراب می گویند؟ ماجرایش را برای ما بیان کن. سهل گفت: روزی، رسول الله ﷺ به خانه ی دخترش؛ فاطمه رضی الله عنها؛ تشریف برد. علی رضی الله عنه در خانه نبود. پیامبر اکرم ﷺ پرسید: «پسر عمویت کجاست؟» فاطمه ی زهرا رضی الله عنها عرض کرد: بین ما کدورتی پیش آمد. او بر من خشم گرفت و از خانه برون رفت و اینجا استراحت نکرد.

رسول الله ﷺ به یکی گفت: «بین او کجاست؟» آن مرد آمد و گفت: یا رسول الله! او در مسجد، خوابیده است. رسول الله ﷺ به مسجد تشریف برد. علی رضی الله عنه در آنجا دراز کشیده بود و چادرش روی زمین افتاده و بدنش خاک آلود شده بود. رسول الله ﷺ در حالی که خاکها را از بدن علی رضی الله عنه پاک می کرد، به او گفت: «ابو تراب! بلند شو. ابو تراب! بلند شو».

باب (۱۱): فضایل طلحه بن عبید اللہ رضی اللہ عنہ

۱۶۴۲ — عَنْ أَبِي عُمَانَ قَالَ: «لَمْ يَبْقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي قَاتَلَ فِيهِنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَيْرُ طَلْحَةَ وَسَعْدٍ، عَنْ حَدِيثِهِمَا». (م/۲۴۱۴)

**ترجمہ:** ابو عثمان می گوید: در یکی از روزهای که رسول اللہ ﷺ با دشمنان جنگید (روز احد) کسی غیر از طلحه و سعد، بر اساس گفته‌ی خودشان، همراه رسول اللہ ﷺ نماند.

باب (۱۲): فضایل زبیر بن عوام رضی اللہ عنہ

۱۶۴۳ — عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَدَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ثُمَّ نَدَبَهُمْ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ، ثُمَّ نَدَبَهُمْ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيٌّ وَحَوَارِيُّ الزُّبَيْرِ». (م/۳۴۱۵)

**ترجمہ:** محمد بن منکدر می گوید: شنیدم کہ جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ گفت: رسول اللہ ﷺ روز جنگ احزاب مردم را تشویق به جهاد نمود. زبیر برخاست و دعوتش را اجابت نمود. دوباره پیامبر اکرم ﷺ مردم را تشویق به جهاد نمود. این بار هم زبیر برخاست و دعوتش را اجابت نمود. بار سوم رسول اللہ ﷺ مردم را تشویق به جهاد نمود. این بار هم زبیر برخاست و دعوتش را اجابت نمود. اینجا بود کہ فرمود: «هر پیامبری، یک حواری (یاور و دوست مخلصی) دارد. و حواری من، زبیر است».

۱۶۴۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، يَوْمَ الْخَنْدَقِ، مَعَ النِّسْوَةِ، فِي أُطْمٍ حَسَّانٍ، فَكَانَ يُطَاطِئُ لِي مَرَّةً فَأَنْظُرُ، وَأُطَاطِئُ لَهُ مَرَّةً فَيَنْظُرُ، فَكُنْتُ أَعْرِفُ أَبِي إِذَا مَرَّ عَلَى فَرَسِهِ فِي السَّلَاحِ، إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ، قَالَ: وَأَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي، فَقَالَ: وَرَأَيْتَنِي يَا بُنَيَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ، أَبُوَيْهِ فَقَالَ: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». (م/۲۴۱۶)

**ترجمه:** عبدالله بن زبیر رضی الله عنه می گوید: روز جنگ احزاب من و عمر بن ابی سلمه در قلعه‌ی حسان، همراه زنان بودیم. پس گاهی او کمرش را خم می‌نمود و من (از بالای پشتش) نگاه می‌کردم، و گاهی هم من پشتم را خم می‌نمودم و او (از بالای پشتم) نگاه می‌کرد. در آن هنگام، من پدرم، زبیر، را شناختم که مسلح و سوار بر اسبش بود و به سوی بنی قریظه می‌رفت. سپس من این ماجرا را برای پدرم تعریف نمودم. پدرم گفت: پسر من! مرا دیدی؟ گفتم: بلی. گفت: سوگند به الله که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز، پدر و مادرش را یک جا ذکر نمود و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد».

۱۶۴۵ — عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: قَالَتْ لِي عَائِشَةُ رضی الله عنها: أَبَوَاكَ — وَاللَّهِ — مِنَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ، وَ فِي رِوَايَةٍ: تَعْنِي أَبَا بَكْرٍ وَالزُّبَيْرَ رضی الله عنهما. (م/۲۴۱۸)

**ترجمه:** عروه بن زبیر می گوید: عایشه رضی الله عنها به من گفت: سوگند به الله که پدر و پدر بزرگت (زبیر و ابوبکر) جزو کسانی هستند که دعوت پیامبر را (پس از غزوه‌ی احد) بعد از اینکه زخمی شدند، اجابت کردند. و در روایتی آمده است که هدفش، ابوبکر و زبیر بودند. (چرا که اسما دختر ابوبکر، مادر عروه است.)

### باب (۱۳): فضایل طلحه و زبیر رضی الله عنهما

۱۶۴۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كَانَ عَلَى جَبَلٍ حَرَاءٍ، فَتَحَرَّكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «اسْكُنْ، حَرَاءُ فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ» وَعَلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم، وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنهم. (م/۲۴۱۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالای کوه احد بود که کوه لرزید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای حراء! آرام باش؛ چرا که صرفاً روی تو پیامبر، صدیق و شهید، قرار دارد». قابل یادآوری است که پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم روی آن بودند.

باب (۱۴): فضایل سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه

۱۶۴۷— عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: سَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقْدَمَهُ الْمَدِينَةَ، لَيْلَةً، فَقَالَ: «لَيْتَ رَجُلًا صَالِحًا مِنْ أَصْحَابِي يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ» قَالَتْ: فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ سَمِعْنَا خَشْخَشَةَ سِلَاحٍ، فَقَالَ: «مَنْ هَذَا؟» قَالَ: سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا جَاءَ بِكَ؟» قَالَ: وَقَعَ فِي نَفْسِي خَوْفٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجِئْتُ أَحْرُسُهُ، فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ نَامَ. (م/۲۴۱۰)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: شبی، رسول الله ﷺ بعد از آمدن به مدینه، بیدار ماند و فرمود: «ای کاش! مرد نیکوکاری از یاران من پیدا می شد که امشب از من پاسداری کند». عایشه رضی الله عنها می گوید: ما در همین وضعیت بودیم که صدای اسلحه به گوش ما رسید. رسول الله ﷺ فرمود: «تو کیستی؟» صدا آمد: سعد بن ابی وقاص هستم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «چرا آمده ای؟» گفت: ترسیدم که رسول الله ﷺ دچار مشکلی شود؛ لذا آمدم تا از او پاسداری کنم. رسول الله ﷺ برایش دعای خیر نمود و خوابید.

۱۶۴۸— عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَمَعَ لَهُ أَبَوَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ، قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ أَحْرَقَ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِرمْ، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي» قَالَ: فَتَزَعْتُ لَهُ بِسَهْمٍ لَيْسَ فِيهِ نَصْلٌ فَأَصَبْتُ جَنْبَهُ فَسَقَطَ، فَأَنْكَشَفَتْ عَوْرَتُهُ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى نَوَاجِذِهِ. (م/۲۴۱۱)

**ترجمه:** عامر بن سعد به روایت از پدرش؛ سعد بن ابی وقاص؛ می گوید: روز غزوه ی احد، رسول الله ﷺ پدر و مادرش را برای او جمع نمود؛ (فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد.») ماجرا از این قرار بود که مردی از مشرکین، تعداد زیادی از مسلمانان را به قتل رساند. نبی اکرم ﷺ به سعد فرمود: «تیراندازی کن؛ پدر و مادرم فدایت شوند». سعد می گوید: من تیری را که پیکان نداشت، بیرون آوردم و پهلویش را هدف قرار دادم. در نتیجه، او به زمین افتاد و عورتش آشکار گردید. رسول الله ﷺ از دیدن این صحنه، به اندازه ای خندید که من دندانهای آسیایی اش را دیدم.

۱۶۴۹ — عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام: أَنَّهُ نَزَلَتْ فِيهِ آيَاتٌ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ: فَحَلَفْتُ أُمُّ سَعْدٍ أَنْ لَا تُكَلِّمَهُ أَبَدًا حَتَّى يَكْفُرَ بِدِينِهِ، وَلَا تَأْكُلَ وَلَا تَشْرَبَ، قَالَتْ: زَعَمْتَ أَنَّ اللَّهَ وَصَّاكَ بِوَالِدَيْكَ، وَأَنَا أُمُّكَ، وَأَنَا أَمْرُكَ بِهَذَا، قَالَ: مَكَثْتُ ثَلَاثًا حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهَا مِنَ الْجَهْدِ، فَقَامَ ابْنُ لَهَا يُقَالُ لَهُ عُمَارَةُ، فَسَقَاهَا، فَجَعَلَتْ تَدْعُو عَلَى سَعْدٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْقُرْآنِ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ [العنكبوت: ۸] ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [لقمان: ۱۵] قَالَ: وَأَصَابَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام غَنِيمَةً عَظِيمَةً، فَإِذَا فِيهَا سَيْفٌ فَأَخَذَتْهُ، فَأَتَيْتُ بِهِ الرَّسُولَ عليه السلام فَقُلْتُ: نَفَلَنِي هَذَا السَّيْفُ، فَأَنَا مَنْ قَدْ عَلِمْتُ حَالَهُ، فَقَالَ: «رُدُّهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهُ»، فَأُطْلِقْتُ حَتَّى إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَلْقِيَهُ فِي الْقَبْضِ لَأَمْتَنِي نَفْسِي، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: أَعْطِينِي، قَالَ: فَشَدَّ لِي صَوْتُهُ: «رُدُّهُ مِنْ حَيْثُ أَخَذْتَهُ»، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ قَالَ: وَمَرَضْتُ فَأَرْسَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ عليه السلام فَأَتَانِي، فَقُلْتُ: دَعْنِي أَقْسِمَ مَالِي حَيْثُ شِئْتُ، قَالَ: فَأَبَى، قُلْتُ، فَالْتَصَفَ، قَالَ، فَأَبَى، قُلْتُ، فَالْتَلَثَ، قَالَ: فَسَكَتَ، فَكَانَ، بَعْدُ، الثَّلَاثُ جَائِزًا، قَالَ: وَأَتَيْتُ عَلَى نَفَرٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرِينَ، فَقَالُوا: تَعَالَ نُطْعِمَكَ وَنَسْقِيكَ خَمْرًا، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ تُحْرَمَ الْخَمْرُ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُمْ فِي حَشٍّ — وَالْحَشُّ: الْبُسْتَانُ — فَإِذَا رَأْسُ جَزُورٍ مَشْوِيٌّ عِنْدَهُمْ، وَزَقٌّ مِنْ خَمَرٍ، قَالَ: فَأَكَلْتُ وَشَرَبْتُ مَعَهُمْ، قَالَ: فَذَكَرَتِ الْأَنْصَارُ وَالْمُهَاجِرُونَ عِنْدَهُمْ، فَقُلْتُ: الْمُهَاجِرُونَ خَيْرٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، قَالَ: فَأَخَذَ رَجُلٌ أَحَدَ لَحْيِي الرَّأْسِ فَضَرَبَنِي بِهِ فَجَرَحَ بَأْنْفِي، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام فَأَخْبَرْتُهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيَّ — يَعْنِي نَفْسَهُ — شَأْنَ الْخَمْرِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾ [المائدة: ۹۰] (م/ ۱۷۴۸)

**ترجمه:** مصعب بن سعد به روایت از پدرش می گوید: در مورد سعد چند آیه از قرآن کریم نازل شد. مادر سعد سوگند یاد کرد که تا زمانی که سعد، به دینش کفر نوزد، با او صحبت نکند و هیچ چیز نخورد و نیشامد. مادرش می گفت: تو اعتقاد داری که الله متعال در مورد پدر و مادر، توصیه نموده است؛ و من مادر تو هستم؛ و به تو دستور می دهم که دینت را رها کنی. اینگونه مادر سعد سه روز، چیزی نخورد تا اینکه از شدت گرسنگی، بیهوش شد. آنگاه فرزندش بنام عماره به او آب داد. پس او شروع به نفرین سعد نمود. اینجا

بود که الله متعال این آیه را در قرآن کریم نازل فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ [عنکبوت: ۸] (الله متعال به انسان توصیه نموده است که به پدر و مادرش، نیکی و احسان نماید). ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [لقمان: ۱۵]. (و اگر پدر و مادر تو را بر آن داشتند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از آن نداری، از آنان اطاعت مکن).

همچنین سعد می گوید: رسول الله ﷺ به غنیمت زیادی دست یافت. در میان غنائم، شمشیری وجود داشت که من آنرا برداشتم و نزد رسول الله ﷺ آوردم و گفتم: این شمشیر را به من هبه کن؛ چرا که شما وضعیت مرا می دانید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آنرا سر جایش بگذار». من رفتم و هنگامی که می خواستم آنرا در محل جمع آوری غنائم بیندازم، نفسم مرا سرزنش کرد؛ لذا نزد رسول الله ﷺ برگشتم و گفتم: آنرا به من عنایت کن. این بار، رسول اکرم ﷺ با آواز بلند به من فرمود: «آنرا سر جایش بگذار». پس الله متعال آیات سوره ی انفال را نازل فرمود.

همچنین مریض شدم و شخصی را نزد رسول الله ﷺ فرستادم. در نتیجه، پیامبر اکرم ﷺ نزد من آمد. گفتم: یا رسول الله! به من اجازه دهید تا تمام اموال را آنگونه که می خواهم، تقسیم نمایم. رسول اکرم ﷺ پذیرفت. گفتم: پس نصف آنها را تقسیم می کنم. باز هم پیامبر اکرم ﷺ پذیرفت. گفتم: یک سوم آنها را توزیع می کنم. در این هنگام، رسول الله ﷺ سکوت نمود. بعد از این جریان، تقسیم یک سوم اموال، جایز شد.

همچنین روزی، نزد گروهی از انصار و مهاجرین رفتم. قابل یادآوری است که تا آن هنگام هنوز حکم تحریم شراب نازل نشده بود. آنان به من گفتند: بیا تا تو را با شراب، پذیرایی کنیم. من در یک باغ نزد آنها رفتم. آنان سر شتری را کباب کرده بودند و یک مشک شراب نیز داشتند. من با آنها خوردم و شراب نوشیدم. در آنجا سخن از مهاجرین و انصار به میان آمد. من گفتم: مهاجران بهتر از انصار هستند. یک نفر استخوان فک سر شتر را برداشت و به صورتم زد طوری که بینی ام زخمی گردید. من نزد رسول الله ﷺ آمدم و ایشان را از ماجرا با خبر ساختم. آنگاه الله متعال، حرمت شراب را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾ [مائده: ۹۰] (ای کسانی که ایمان آورده اید! بی گمان شراب و قمار و بت ها و تیرهای قرعه، پلید و از عمل شیطان هستند؛ پس از آنها پرهیزید).

۱۶۵۰— عَنْ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ نَفَرٍ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: اطْرُدْ هَؤُلَاءَ لَا يَجْتَرُّونَ عَلَيْنَا، قَالَ: وَكُنْتُ أَنَا وَابْنُ مَسْعُودٍ، وَرَجُلٌ مِنْ هَذِيلَ، وَبِلَالٌ، وَرَجُلَانِ لَسْتُ أُسَمِّيهِمَا، فَوَقَعَ فِي نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقَعَ، فَحَدَّثَتْ نَفْسُهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الانعام: ۵۲]. (م/ ۱۴۱۳)

**ترجمه:** سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: ما شش نفر همراه نبی اکرم ﷺ بودیم که مشرکین به پیامبر ﷺ گفتند: اینان را طرد کن؛ مبادا بر ما جرأت پیدا کنند. هدف آنها هم من و ابن مسعود و یک شخص از قبیله ی هذیل و دو نفر دیگر بود که من نام آنها را نمی دانم. پس بر دل رسول الله ﷺ آنچه خواست الله متعال بود، گذشت و فکری در ذهنش خطور کرد. آنگاه الله متعال این آیه را نازل فرمود که: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [انعام: ۵۲] (کسانی را که صبح و شام، به خاطر رضایت الله متعال پروردگارشان را می خوانند، از خود دور مگردان.)

#### باب (۱۵): فضایل ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه

۱۶۵۱— عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ أَهْلُ نَجْرَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْعَثْ إِلَيْنَا رَجُلًا أَمِينًا، فَقَالَ: «لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا أَمِينًا حَقَّ أَمِينٍ حَقَّ أَمِينٍ» قَالَ، فَاسْتَشْرَفَ لَهَا النَّاسُ، قَالَ، فَبَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ. (م/ ۲۴۲۰)

**ترجمه:** حذیفه رضی الله عنه می گوید: مردم نجران نزد رسول الله ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! مرد امینی را همراه ما بفرست. رسول اکرم ﷺ فرمود: «مرد امینی را که واقعاً امین باشد، همراه شما خواهم فرستاد». در این هنگام، هر یک از صحابه آرزو می کرد که فرد امین، او باشد. راوی می گوید: رسول الله ﷺ ابو عبیده بن جراح را فرستاد.

#### باب (۱۶): فضایل حسن و حسین رضی الله عنهما

۱۶۵۲— عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: لَقَدْ قُدْتُ بَنِيِّ اللَّهِ ﷺ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ، بَعْلَتُهُ الشَّهْبَاءُ، حَتَّى أَدْخَلْتُهُمْ حُجْرَةَ النَّبِيِّ ﷺ، هَذَا قَدَامُهُ وَهَذَا خَلْفُهُ. (م/ ۲۴۲۳)

**ترجمه:** سلمه بن اکوع می گوید: افسار قاطر سفید رسول الله ﷺ را که پیامبر و حسن و حسین بر آن سوار بودند، گرفتم و آنها را تا حجره ی پیامبر بردم. قابل یاد آوری است که یکی از آنها جلوی پیامبر اکرم ﷺ و دیگری پشت سرش سوار بود.

۱۶۵۳— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فِي طَائِفَةٍ مِنَ النَّهَارِ، لَا يُكَلِّمُنِي وَلَا أَكَلِمُهُ، حَتَّى جَاءَ سُوقَ بَنِي قَيْنِقَاعَ، ثُمَّ انْصَرَفَ، حَتَّى أَتَى خِبَاءَ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: «أَنْتُمْ لُكْعُ؟ أَنْتُمْ لُكْعُ؟» يَعْنِي حَسَنًا، فَظَنْنَا أَنَّهُ إِنَّمَا تَحْبِسُهُ أُمُّهُ لِأَن تَغْسِلَهُ وَتُلْبِسَهُ سِخَابًا، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ يَسْعَى، حَتَّى اعْتَنَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ، فَأَحِبَّهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ».

(م/۲۴۲۱)

**ترجمہ:** ابوہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: در بخشی از روز، همراه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیرون رفتم. در مسیر راه، نہ پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم با من حرف زد و نہ من با ایشان، تا اینکه وارد بازار بنی قینقاع شد و در صحن خانہی فاطمہ رضی اللہ عنہا نشست و فرمود: «کوچولو اینجا است؟ کوچولو اینجا است؟» و هدفش حسن رضی اللہ عنہ بود. (فاطمہ رضی اللہ عنہا در فرستادن طفل، اندکی تأخیر کرد.) راوی می گوید: ما گمان کردیم کہ مادرش او را نگہ داشتہ تا او را بشوید و گردن بندی بہ گردنش بیاویزد. اما زیاد طول نکشید کہ کودک، دوان دوان آمد و یکدیگر را در آغوش گرفتند. رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بار الہا! من او را دوست دارم؛ پس تو او را دوست بدار؛ همچنین ہر کس کہ او را دوست دارد، دوستش بدار».

#### باب (۱۷): فضایل فاطمہ دختر محمد صلی اللہ علیہ وسلم

۱۶۵۴— عَنْ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ، وَعِنْدَهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، فَلَمَّا سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ أَتَتْ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَتْ لَهُ، إِنَّ قَوْمَكَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّكَ لَا تَعْضُبُ لِبَنَاتِكَ، وَهَذَا عَلِيٌّ نَاكِحًا ابْنَةَ أَبِي جَهْلٍ، قَالَ الْمِسْوَرُ: فَقَامَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فَسَمِعَتْهُ حِينَ تَشْهَدُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنَ الرَّبِيعِ، فَحَدَّثَنِي فَصَدَقَنِي، وَإِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ مُضْغَةٌ مِنِّي، وَإِنَّمَا أَكْرَهُ أَنْ يَفْتِنُوهَا، وَإِنَّهَا، وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ أَبَدًا» قَالَ: فَتَرَكَ عَلِيٌّ الْخِطْبَةَ. (م/۲۴۴۹)

**ترجمہ:** مسور بن مخرمہ رضی اللہ عنہ می گوید: فاطمہ دختر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در نکاح علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ بود کہ علی رضی اللہ عنہ از دختر ابوجہل، خواستگاری کرد. هنگامی کہ خبر بہ گوش فاطمہ رسید، نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: قومت خیال می کند کہ تو بہ خاطر دخترانت،



خشمگین نمی‌شوی و هم اکنون، علی می‌خواهد با دختر ابوجهل، ازدواج کند. مسور می‌گوید: رسول الله ﷺ بعد از شنیدن این سخن، برخاست و شنیدم که پس از خواندن شهادتین، فرمود: «اما بعد، من ابو العاص بن ربیع را داماد کردم؛ او در سخنانش با من، صادق بود. و باید بدانید که فاطمه پاره‌ی تن من است و من دوست ندارم که برایش بد بگذرد. سوگند به الله که دختر رسول الله و دختر دشمن الله، در خانه‌ی یک شوهر، جمع نمی‌شوند». آنگاه علی رضی الله عنه از خواستگاری‌اش، صرف نظر کرد.

۱۶۵۵— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنَّ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ عِنْدَهُ، لَمْ يُعَادِرْ مِنْهُنَّ وَاحِدَةً، فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ تَمْشِي، مَا تُخْطِيُ مَشْيُهَا مِنْ مِشْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا، فَلَمَّا رَأَاهَا رَحَّبَ بِهَا، فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِابْنَتِي» ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ سَارَهَا فَبَكَتُ بُكَاءً شَدِيدًا، فَلَمَّا رَأَى جَزَعَهَا سَارَهَا الثَّانِيَةَ فَضَحِكَتُ، فَقُلْتُ لَهَا: خَصَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَيْنِ نِسَائِهِ بِالسَّرَارِ، ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ؟ فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَأَلْتُهَا مَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: مَا كُنْتُ أَفْشِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِرَّهُ، قَالَتْ: فَلَمَّا تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ: عَزَمْتُ عَلَيْكَ، بِمَا لِي عَلَيْكَ مِنْ الْحَقِّ، لَمَّا حَدَّثْتَنِي مَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَتْ: أَمَّا الْآنَ فَنَعَمْ، أَمَّا حِينَ سَارَنِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى فَأَخْبَرَنِي: «أَنَّ جَبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُهُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ، وَإِنَّهُ عَارِضُهُ الْآنَ مَرَّتَيْنِ، وَإِنِّي لَا أَرَى الْأَجَلَ إِلَّا قَدْ اقْتَرَبَ، فَاتَّقِ اللَّهَ وَاصْبِرِي، فَإِنَّهُ نَعَمَ السَّلَفُ أَنَا لَكَ». قَالَتْ: فَبَكَيتُ بُكَائِي الَّذِي رَأَيْتِ، فَلَمَّا رَأَى جَزَعِي سَارَنِي الثَّانِيَةَ فَقَالَ: «يَا فَاطِمَةُ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟» قَالَتْ: فَضَحِكْتُ ضَحِكِي الَّذِي رَأَيْتِ. (م/۲۴۵۰)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می‌گوید: همه‌ی همسران نبی اکرم ﷺ نزد وی بودند و پیامبر اکرم از هیچ کدامشان فاصله نگرفته بود که فاطمه رضی الله عنها آمد. ناگفته نماند که راه رفتن فاطمه با راه رفتن رسول الله ﷺ هیچ تفاوتی نداشت. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ ایشان را دید، خوش آمد گفت و فرمود: «خوش آمدی دخترم». سپس او را سمت راست یا چپ خود نشاند و با او درگوشی صحبت نمود. در این هنگام، فاطمه بسیار گریه کرد. پس هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ آه و ناله‌ی او را دید، بار دیگر با وی درگوشی صحبت نمود. این بار فاطمه خندید. عایشه می‌گوید: من به وی گفتم: رسول الله ﷺ تنها با تو درگوشی

صحبت نمود و به همسرانش چیزی نگفت. با وجود این، تو گریه می کنی؟ سپس هنگامی که رسول الله ﷺ برخاست، از وی پرسیدم: رسول الله ﷺ برایت چه گفت؟ جواب داد: من راز رسول الله ﷺ را افشا نمی کنم. بعد از آن، هنگامی که رسول الله ﷺ وفات نمود، گفتم: تو را به حقّی که من بر گردن تو دارم، سوگند می دهم که به من بگویی رسول الله ﷺ چه گفت؟ جواب داد: اکنون، بله؛ بار اول که با من درگوشی صحبت نمود، فرمود: «جبریل علیه السلام هر سال، یک بار یا دو بار قرآن را به من عرضه می نمود؛ ولی حالا دو بار به من عرضه نمود. و من فکر می کنم که زمان مرگم نزدیک شده است. پس از الله متعال بترس و صبر کن؛ زیرا من بهترین سلف برایت هستم» (جلوتر می روم و از تو استقبال می کنم). با شنیدن این سخنان، همانگونه که ملاحظه نمودی، من گریه کردم. و هنگامی که رسول الله ﷺ ناشکیبایی مرا دید، دوباره با من درگوشی صحبت نمود و فرمود: «ای فاطمه آیا راضی نمی شوی که سرور زنان مؤمن یا سرور زنان این امت باشی؟» با شنیدن این سخن، همانگونه که ملاحظه نمودی، من خندیدم.

### باب (۱۸): فضایل اهل بیت نبی اکرم ﷺ

۱۶۵۶— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَدَاةً، وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَلٌ، مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِطٍ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [احزاب: ۳۳] (م/ ۲۴۲۴)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: یک صبح، رسول الله ﷺ که یک چادر مویی سیاه و نقش دار پوشیده بود، از خانه بیرون رفت. آنگاه حسن بن علی آمد. پیامبر اکرم ﷺ او را زیر چادر گرفت. بعد از آن، حسین آمد و همراه حسن وارد چادر شد. سپس فاطمه آمد و پیامبر اکرم ﷺ او را نیز وارد چادر نمود. آنگاه علی آمد. رسول اکرم ﷺ او را نیز وارد چادر نمود و فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [احزاب: ۳۳] (الله متعال می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک گرداند).

۱۶۵۷— عَنْ يَزِيدَ بْنِ حَيَّانَ قَالَ: انْطَلَقْتُ أَنَا وَحُصَيْنُ بْنُ سَبْرَةَ وَعُمَرُ بْنُ مُسْلِمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، فَلَمَّا جَلَسْنَا إِلَيْهِ قَالَ لَهُ حُصَيْنُ: لَقَدْ لَقِيتَ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا، رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَسَمِعْتَ حَدِيثَهُ، وَغَزَوْتَ مَعَهُ، وَصَلَّيْتَ خَلْفَهُ، لَقَدْ لَقِيتَ يَا

زَيْدٌ خَيْرًا كَثِيرًا، حَدَّثَنَا يَا زَيْدُ، مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي وَاللَّهِ لَقَدْ كَبُرَتْ سِنِّي، وَقَدَّمَ عَهْدِي، وَنَسِيتُ بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ أَعْي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَمَا حَدَّثْتُكُمْ فَأَقْبِلُوا، وَمَا لَا، فَلَا تُكَلِّفُونِيهِ، ثُمَّ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا فِيْنَا حَظِيْبًا، بِمَاءٍ يُدْعَى حُمًّا، بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِيْنَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَوَعَظَ وَذَكَرَ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ» فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ: وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ، أَلَيْسَ نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ قَالَ: نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِمَ الصَّدَقَةُ بَعْدَهُ، قَالَ: وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ آلُ عَلِيٍّ، وَآلُ عَقِيلٍ، وَآلُ جَعْفَرٍ، وَآلُ عَبَّاسٍ، قَالَ: كُلُّ هَؤُلَاءِ حُرِمَ الصَّدَقَةُ؟ قَالَ: نَعَمْ. (م/۲۴۰۸)

**ترجمه:** یزید بن حیان رحمته الله می گوید: من و حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رحمته الله رفتیم. هنگامی که با وی نشستیم، حصین گفت: ای زید! تو کارهای خیر زیادی انجام داده‌ای، رسول الله صلی الله علیه و آله را دیده‌ای، سخنانش را شنیده‌ای، همراه ایشان به جهاد رفته‌ای، پشت سرش نماز خوانده‌ای و کارهای خیر زیاد دیگری انجام داده‌ای. ای زید! از سخنانی که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ای، برای ما بگو.

زید گفت: برادر زاده‌ام! سوگند به الله که من پا به سن گذاشته‌ام و زمان زیادی گذشته است. لذا من بخشی از سخنانی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله حفظ کرده بودم، فراموش کرده‌ام. پس آنچه را که برای شما بیان می‌کنم، قبول کنید. و مرا مجبور به گفتن سخنانی ننمایید که از گفتن آنها خودداری می‌کنم. روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله کنار آبی به نام خم، میان مکه و مدینه برخاست و به سخنرانی پرداخت و بعد از حمد و ثنای الله متعال، نصیحت کرد و اموری را یادآوری نمود و فرمود: «اما بعد: ای مردم! آگاه باشید که من بشری بیش نیستم. بزودی پیک پروردگارم به سراغم می‌آید و ندای پروردگارم را لیبیک می‌گویم. من دو چیز بزرگ را در میان شما می‌گذارم: اول، کتاب الله است که در آن، هدایت و نور می‌باشد. پس کتاب الله را محکم بگیرید و به آن چنگ زنید». راوی می‌گوید: آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را به عمل

کردن به قرآن کریم تشویق نمود. سپس فرمود: «اهل بیت من. در مورد آنها الله متعال را در نظر داشته باشید. در مورد آنها الله متعال را در نظر داشته باشید». حصین رضی الله عنه به او گفت: ای زید! اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ آیا همسرانش جزو اهل بیتش نیستند؟ زید گفت: همسرانش جزو اهل بیتش هستند. ولی اینجا آن اهل بیتی مورد نظر هستند که صدقه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آنها حرام است. حصین پرسید: آنها چه کسانی هستند؟ زید گفت: آنها فرزندان علی، فرزندان عقیل، فرزندان جعفر و فرزندان عباس می باشند. حصین پرسید: بر تمام اینها صدقه حرام گردانیده شده است؟ جواب داد: بلی.

### باب (۱۹): فضایل ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۶۵۸ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أُرِيْتُكَ فِي الْمَنَامِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، جَاءَنِي بِكِ الْمَلَكُ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، فَيَقُولُ: هَذِهِ امْرَأَتُكَ؟ فَأَكْشِفُ عَنْ وَجْهِكَ، فَإِذَا أَنْتَ هِيَ، فَأَقُولُ: إِنَّ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمُضِيهِ». (م/۲۴۳۸)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سه شب، تو را خواب دیدم. فرشته تو را در لباس ابریشمی، نزد من می آورد و می گفت: این، همسر توست. من پرده را از چهرهات برمی داشتم و می دیدم که تو هستی و با خود می گفتم: اگر این خواب از جانب الله متعال باشد، به آن، جامه ی عمل می پوشاند».

۱۶۵۹ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها، قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنِّي لِأَعْلَمُ إِذَا كُنْتُ عَنِّي رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتُ عَلَى غَضَبِي» قَالَتْ، فَقُلْتُ: وَمِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «أَمَّا إِذَا كُنْتُ عَنِّي رَاضِيَةً، فَإِنَّكَ تَقُولِينَ: لَا، وَرَبُّ مُحَمَّدٍ إِذَا كُنْتُ غَضَبِي، قُلْتُ: لَا، وَرَبُّ إِبْرَاهِيمَ». قَالَتْ: قُلْتُ: أَجَلٌ — وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ — مَا أَهْجُرُ إِلَّا اسْمَكَ. (م/۲۴۳۹)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: «من می دانم که تو چه وقت از من راضی هستی و چه وقت از من ناراحتی». پرسیدم: چگونه می دانی؟ فرمود: «هنگام رضایت، می گویی: نه و سوگند به پروردگار محمد. و هنگام ناراحتی، می گویی: نه و سوگند به پروردگار ابراهیم». گفتم: یا رسول الله! بلی، همینطور است. سوگند به الله که (هنگام ناراحتی) فقط نامت را بر زبان نمی آورم.

۱۶۶۰— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ تَلْعَبُ بِالْبَنَاتِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَتْ: وَكَانَتْ تَأْتِينِي صَوَاحِبِي فَكُنَّ يَنْقِمِعْنَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُسْرِبُهُنَّ إِلَيَّ. (م/۲۴۴۰)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: من در حضور رسول الله ﷺ با دختران، بازی می کردم. دوستانم نزد من می آمدند و هنگامی که رسول الله ﷺ می آمد، خودشان را (از روی شرم و حیا) پنهان می کردند. رسول اکرم ﷺ آنان را نزد من می فرستاد. (تا همچنان با من بازی کنند.)

۱۶۶۱— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ، يَبْتَغُونَ بِذَلِكَ مَرْضَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۴۴۱)

**ترجمه:** از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که: مردم همیشه در این فکر بودند تا هدیه هایشان را (برای پیامبر اکرم ﷺ) در روزی که نوبت عایشه بود، بفرستند؛ تا اینگونه رسول الله ﷺ از آنها خوشنود گردد.

۱۶۶۲— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: أَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَاسْتَأْذَنْتَ عَلَيْهِ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ مَعِيَ فِي مِرْطَى، فَأَذِنَ لَهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَزْوَاجَكَ أَرْسَلْتَنِي إِلَيْكَ يَسْأَلُكَ الْعَدْلَ فِي ابْنَةِ أَبِي قُحَافَةَ، وَأَنَا سَاكِتَةٌ، قَالَتْ: فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّ بِنْتِ أَلَسْتَ تُجِيبِينَ مَا أُحِبُّ؟» فَقَالَتْ: بَلَى، قَالَ: «فَأَجِبِي هَذِهِ» قَالَتْ: فَقَامَتِ فَاطِمَةُ حِينَ سَمِعَتْ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَجَعَتْ إِلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَتْهُنَّ بِالَّذِي قَالَتْ، وَبِالَّذِي قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْنَ لَهَا: مَا نَرَاكِ أَغْنَيْتِ عَنَّا مِنْ شَيْءٍ فَارْجِعِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُولِي لَهُ: إِنَّ أَزْوَاجَكَ يَنْشُدُنَّكَ الْعَدْلَ فِي ابْنَةِ أَبِي قُحَافَةَ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: وَاللَّهِ لَا أُكَلِّمُهُ فِيهَا أَبَدًا، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي مِنْهُنَّ فِي الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَمْ أَرَأِ امْرَأَةً قَطُّ خَيْرًا فِي الدِّينِ مِنْ زَيْنَبَ، وَأَثَقَنِي لِلَّهِ، وَأَصْدَقَ حَدِيثًا، وَأَوْصَلَ لِلرَّحِمِ، وَأَعْظَمَ صَدَقَةً، وَأَشَدَّ ابْتِدَالًا لِنَفْسِهَا فِي الْعَمَلِ الَّذِي تَصَدَّقُ بِهِ، وَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، مَا عَدَا سُورَةَ مِنْ حَدٍّ كَانَتْ فِيهَا، تُسْرِعُ

مِنْهَا الْفَيْئَةَ، قَالَتْ: فَاسْتَأْذَنْتِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَ عَائِشَةَ فِي مِرْطِهَا، عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا وَهُوَ بِهَا، فَأَذِنَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَزْوَاجَكَ أُرْسَلْنِي إِلَيْكَ يَسْأَلُنَكَ الْعَدْلَ فِي ابْنَةِ أَبِي قُحَافَةَ، قَالَتْ: ثُمَّ وَقَعْتُ بِي، فَاسْتَطَالَتْ عَلَيَّ، وَأَنَا أَرْقُبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَأَرْقُبُ طَرْفَهُ، هَلْ يَأْذَنُ لِي فِيهَا، قَالَتْ: فَلَمْ تَبْرَحْ زَيْنَبُ حَتَّى عَرَفْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَا يَكْرَهُ أَنْ أَتَنْصِرَ، قَالَتْ: فَلَمَّا وَقَعْتُ بِهَا لَمْ أَتَشَبَّهَا حِينَ أَنْحَيْتُ عَلَيْهَا، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَبَسَّمَ: «إِنَّهَا ابْنَةُ أَبِي بَكْرٍ». (م/۲۴۴۲)

**ترجمه:** عایشه همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: همسران پیامبر اکرم فاطمه دختر رسول الله ﷺ را نزد پیامبر اکرم ﷺ فرستادند. پیامبر اکرم ﷺ همراه من زیر ملافه‌ای دراز کشیده بود که فاطمه رضی الله عنها اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر اکرم ﷺ اجازه‌ی ورود داد. فاطمه گفت: یا رسول الله! مرا همسرانت نزد تو فرستادند و از تو می‌خواهند که عدالت را در مورد دختر ابوقحافه (ابوبکر) رعایت کنی. عایشه رضی الله عنها می گوید: من ساکت بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «دختر عزیزم! آیا کسی را که من دوست دارم، تو دوست نداری؟» فاطمه گفت: بلی. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «پس این را دوست داشته باش». با شنیدن این سخنان، فاطمه برخاست و نزد همسران نبی اکرم برگشت و آنان را از سخنانی که میان او و پیامبر اکرم ﷺ رد و بدل شده بود، با خبر ساخت. همسران نبی اکرم ﷺ به او گفتند: فکر می‌کنیم که تو هیچ کاری برای ما انجام نداده‌ای. دوباره نزد رسول الله ﷺ برگرد و به ایشان بگو: همسرانت تو را سوگند می‌دهند که در مورد دختر ابوقحافه، عدالت را رعایت کن. فاطمه گفت: سوگند به الله، هرگز در مورد او با رسول اکرم ﷺ صحبت نخواهم کرد.

عایشه رضی الله عنها می گوید: بعد از آن، همسران نبی اکرم ﷺ همسر رسول الله ﷺ؛ زینب دختر جهش؛ را فرستادند. گفتنی است که زینب از نظر مقام و منزلت نزد رسول الله ﷺ با من برابری می‌کرد. من هیچ زنی را سراغ ندارم که دیندارتر، پرهیزگارتر و راستگوتر، از زینب باشد. همچنین هیچ زنی را سراغ ندارم که در ادای حق خویشاوندی، صدقه دادن، و مبتذل ساختن خود با انجام کارهایی که در آمد آنها را صدقه دهد و اینگونه به الله متعال، تقرب جوید، از زینب جلوتر باشد؛ البته اخلاقی مقدار زیادی تند بود؛ آنهم بسیار زود، پشیمان می‌شد و رجوع می‌کرد. به هر حال، زینب از رسول الله ﷺ اجازه‌ی ورود خواست در حالی که

پیامبر اکرم ﷺ همچنان همراه عایشه رضی الله عنها زیر ملافه بود با همان حالتی که فاطمه رضی الله عنها دیده بود. رسول اکرم ﷺ به زینب رضی الله عنها نیز اجازه‌ی ورود داد. زینب گفت: یا رسول الله! همسران مرا فرستاده‌اند و از شما می‌خواهند که عدالت را در مورد دختر ابو قحافه رعایت کنید. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: سپس زینب رضی الله عنها مرا بد و بی راه گفت. من منتظر رسول الله ﷺ بودم و نگاهش را زیر نظر داشتم که آیا به من اجازه می‌دهد تا جوابش را بدهم. به هر حال، زینب رضی الله عنها همچنان به بد و بیراه گفتن من ادامه داد تا اینکه من متوجه شدم که رسول الله ﷺ دفاع مرا ناپسند نمی‌داند. پس هنگامی که من تصمیم گرفتم او را جواب دهم و بد و بی راه بگویم، به او اصلاً مهلت ندادم که چیزی بگوید. در این هنگام، رسول الله ﷺ که تبسم می‌نمود، فرمود: «او دختر ابوبکر است». (در فهم و درایت مانند پدرش می‌باشد).

۱۶۶۳— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَتَفَقَّدُ يَقُولُ: «أَيْنَ أَنَا الْيَوْمَ؟ أَيْنَ أَنَا غَدًا؟» اسْتَبْطَاءً لِيَوْمِ عَائِشَةَ، قَالَتْ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمِي فَبَضَّهَ اللَّهُ بَيْنَ سَحْرَى وَنَحْرَى. (م/۲۴۴۳)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که: رسول الله ﷺ (در بیماری وفاتش) پرس و جو می‌نمود و می‌گفت: «امروز من کجا هستم؟ فردا نوبت کدام خانه خواهد بود؟» منظورش این بود که بداند چه روزی نوبت عایشه است. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: وقتی که نوبت من فرا رسید، در حالی که سر (مبارک) رسول الله ﷺ روی سینه‌ی من قرار داشت، وفات نمود.

۱۶۶۴— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ، وَهُوَ مُسْنِدٌ إِلَى صَدْرِهَا، وَأَصْغَتْ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي، وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ». (م/۲۴۴۴)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که: قبل از اینکه رسول الله ﷺ فوت کند، پشتش را به عایشه تکیه داده بود و وی کاملاً گوش فرا می‌داد که فرمود: «بار الها! مرا ببخش و بر من رحم کن و مرا به دوستانم (انبیاء)، ملحق بگردان».

۱۶۶۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ وَهُوَ صَاحِبٌ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ، حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ فِي الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُخَيَّرُ» قَالَتْ عَائِشَةُ: فَلَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخْدِي، غَشِيَ عَلَيْهِ سَاعَةً ثُمَّ أَفَاقَ، فَأَشْخَصَ بَصَرَهُ إِلَى السَّقْفِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى» قَالَتْ عَائِشَةُ: قُلْتُ: إِذَا لَا يَخْتَارُنَا، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَعَرَفْتُ الْحَدِيثَ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا بِهِ وَهُوَ صَاحِبٌ فِي قَوْلِهِ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُخَيَّرُ» قَالَتْ عَائِشَةُ: فَكَانَتْ تِلْكَ آخِرُ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَوْلُهُ: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى».

(م/ ۲۴۴۴)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ در حال صحت، می فرمود: «هیچ پیامبری از دنیا نمی رود تا زمانی که جایگاهش را در بهشت نبیند. و بعد از آن به او اختیار داده می شود». بلی، هنگامی که نبی اکرم ﷺ بیمار شد و نزدیک بود قبض روح شود، در حالی که سرش بر زانوی من گذاشته شده بود، بیهوش شد. و هنگامی که به هوش آمد، چشمانش به سقف خانه، دوخته شد و فرمود: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى» یعنی بار الها! به سوی رفیق اعلی. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: با خود گفتم: دیگر نزد ما باقی نمی ماند و دانستم که این، تحقق همان سخنی است که در زمان صحت اش به ما می گفت: «هیچ پیامبری از دنیا نمی رود تا زمانی که جایگاهش را در بهشت نبیند. و بعد از آن به او اختیار داده می شود». به هر حال، «اللَّهُمَّ مَعَ الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» آخرین کلمه ای بود که رسول الله ﷺ بر زبان آورد.

۱۶۶۶- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا خَرَجَ، أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَطَارَتِ الْقُرْعَةُ عَلَى عَائِشَةَ وَحَفْصَةَ، فَخَرَجَتَا مَعَهُ جَمِيعًا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ، سَارَ مَعَ عَائِشَةَ، يَتَحَدَّثُ مَعَهَا، فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ: أَلَا تَرَكَيْنِ اللَّيْلَةَ بَعِيرِي وَأَرْكَبُ بَعِيرَكَ، فَتَنْظُرِينَ وَأَنْظُرِي؟ قَالَتْ: بَلَى، فَرَكِبْتُ عَائِشَةَ عَلَى بَعِيرِ حَفْصَةَ، وَرَكِبْتُ حَفْصَةَ عَلَى بَعِيرِ عَائِشَةَ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى جَمَلِ عَائِشَةَ، وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ ثُمَّ صَارَ مَعَهَا، حَتَّى نَزَلُوا، فَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ فَعَارَتْ، فَلَمَّا نَزَلُوا جَعَلَتْ تَجْعَلُ رَجُلَهَا بَيْنَ الْإِذْخِرِ وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَى عَقْرَبَاءِ أَوْ حَيَّةٍ تَلْدَغُنِي، رَسُولُكَ وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا. (م/ ۲۴۴۵)



**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که هرگاه، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خواست به مسافرت برود، میان همسرانش، قرعه می انداخت. یک بار، قرعه به نام عایشه و حفصه افتاد و هردوی آنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در این سفر همراهی نمودند. قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شبها در مسیر راه، کنار عایشه رضی الله عنها حرکت می کرد و با او صحبت می نمود. حفصه به عایشه رضی الله عنها گفت: آیا امشب، تو بر شتر من سوار نمی شوی تا من بر شتر تو سوار شوم و شتران یکدیگر را تجربه کنیم؟

عایشه رضی الله عنها گفت: بلی. اینگونه عایشه رضی الله عنها بر شتر حفصه، و حفصه بر شتر عایشه سوار شد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به سوی شتر عایشه رضی الله عنها آمد و به او سلام کرد در حالی که حفصه بر آن سوار بود. سپس به مسیرش ادامه داد تا اینکه توقف کردند و منزل گرفتند. عایشه رضی الله عنها که همراهی پیامبر را از دست داده بود، به غیرت آمد و هنگام پایین آمدن، پاهایش را میان گیاهان اذخر گذاشت و گفت: پروردگارا! عقرب یا ماری بر من مسلط گردان تا مرا نیش زند. او پیامبر توست و من نمی توانم به او چیزی بگویم.

۱۶۶۷— عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ غَيْرُ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ، وَآسِيَةَ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَإِنْ فَضَلَ عَائِشَةُ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضَلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». (م/۲۴۳۱)

**ترجمه:** ابوموسی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مردان زیادی به کمال رسیده اند. اما از زنان، فقط آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران به کمال رسیده اند. و همانا برتری عایشه رضی الله عنها بر سایر زنان مانند برتری ترید (نانی که در آبگوشت، خرد شده باشد) بر سایر غذاهاست».

۱۶۶۸— عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «يَا عَائِشُ هَذَا جَبْرِيلُ يُقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامُ» فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، قَالَتْ: وَهُوَ يَرَى مَا لَا أَرَى. (م/۲۴۴۷)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: ای عایشه! این، جبریل است و به تو سلام می دهد». عایشه گفت: سلام و رحمت و برکات الله متعال بر او باد. تو (ای پیامبر) چیزهایی را می بینی که من نمی بینم.

## باب (٢٠): در فضیلت عایشه و یادآوری حدیث ام زرع

١٦٦٩ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: «حَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً فَتَعَاهَدَنَ وَتَعَاقَدَنَ أَنْ لَا يَكْتُمَنَّ مِنْ أَخْبَارِ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئًا، قَالَتِ الْأُولَى: زَوْجِي لَحْمٌ جَمَلٌ غَثٌ عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَعَرٌّ لَا سَهْلَ فِيرْتَقِي، وَلَا سَمِينٌ فَيَنْتَقِي، قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لَا أَبْتُ خَبْرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لَا أَذْرَهُ، إِنْ أَذْكُرُهُ أَذْكُرْ عَجْرَهُ وَيَجْرَهُ، قَالَتِ الثَّلَاثَةُ: زَوْجِي الْعَشْتَقُ، إِنْ أَنْطِقُ أُطْلَقُ، وَإِنْ أَسْكُتُ أُعْلَقُ، قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زَوْجِي كَلِيلٌ تِهَامَةٌ، لَا حَرٌّ وَلَا قُرٌّ، وَلَا مَخَافَةٌ وَلَا سَامَةٌ، قَالَتِ الْخَامِسَةُ: زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهَدَى، وَإِنْ خَرَجَ أَسَدٌ، وَلَا يَسْأَلُ عَمَّا عَهْدَ، قَالَتِ السَّادِسَةُ: زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفٌّ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفٌ، وَإِنْ اضْطَجَعَ التَّفُّ، وَلَا يُوَلِّجُ الْكَفَّ لِيَعْلَمَ الْبَثَّ، قَالَتِ السَّابِعَةُ: زَوْجِي غَيَايَاءُ — أَوْ عَيَايَاءُ — طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَكٌ أَوْ فَلَكَ أَوْ جَمَعَ كَلًّا لَكَ، قَالَتِ الثَّامِنَةُ: زَوْجِي الرِّيحُ رِيحُ زَرْبٍ، وَالْمَسُّ مَسُّ أَرْبٍ، قَالَتِ التَّاسِعَةُ: زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النَّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِي، قَالَتِ الْعَاشِرَةُ: زَوْجِي مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلَاتُ الْمَسَارِحِ، وَإِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ أَتَقَنَّ أَنَّهُنَّ هُوَ الْكَ، قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ فَمَا أَبُو زَرْعٍ، أَنَسٌ مِنْ حُلِيِّ أُنْثَى، وَمَالٌ مِنْ شَحْمِ عِضْدَى، وَبَجَحْنِي فَبَجَحْتُ إِلَى نَفْسِي، وَجَدْنِي فِي أَهْلِ غَنِيمَةٍ بِشَقٍّ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ، وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلَا أَفْبَحُ وَأَرْقُدُ فَأَتَصَبَّحُ، وَأَشْرَبُ فَاتَّقَحُ، أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، عَكُومُهَا رَدَاحٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ، ابْنُ أَبِي زَرْعٍ فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، مَضْجَعُهُ كَمَسَلِ شَطْبَةٍ، وَتُشْبَعُهُ ذِرَاعُ الْجَفْرَةِ، بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمِّهَا، وَمِلَّةُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارَتِهَا، جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، لَا تُبْتُ حَدِيثَنَا تَبِيثًا وَلَا تُنَقِّتُ مِيرَتَنَا تَنْقِيشًا، وَلَا تَمْلَأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا، قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالْأَوَطَابُ تُمَخَضُ، فَلَقِيَ امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ حَصْرِهَا بِرُمَّانَتَيْنِ، فَطَلَّقَنِي وَنَكَحَهَا، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلًا سَرِيًّا، رَكِبَ شَرِيًّا، وَأَخَذَ خَطِيًّا، وَأَرَاخَ عَلَيَّ نَعْمًا ثَرِيًّا، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةِ زَوْجَاءٍ، وَقَالَ: كُلِّي أُمُّ زَرْعٍ، وَمِيرَى أَهْلِكَ، فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِي مَا بَلَغَ أَصْغَرَ آنِيَةِ أَبِي زَرْعٍ، قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُنْتُ لَكَ كَأَبِي زَرْعٍ لَأُمِّ زَرْعٍ». (م/٢٤٤٨)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: یازده زن نشستند و با یکدیگر، عهد و پیمان بستند که هیچ چیز از احوال شوهرانشان را کتمان نکنند.

اولی گفت: شوهرم مانند شتر لاغری است که بالای کوه صعب العبوری قرار دارد؛ نه هموار است که به آن صعود شود و نه گوشت چاقی دارد که به خانه‌ها برده شود. (یعنی بد اخلاق است و ویژگی مثبتی ندارد که مردم به او مراجعه کنند).

دومی گفت: من اسرار شوهرم را فاش نمی‌کنم؛ زیرا می‌ترسم که به اتمام نرسد. و اگر از او سخن بگویم، همه‌ی عیوبش را ذکر می‌نمایم.

سومی گفت: شوهرم فرد قد بلندی است که اگر حرف بزنم، طلاقم می‌دهد و اگر سکوت کنم، مرا معلق می‌گذارد (بجز بدی، هیچ حسنی ندارد).

چهارمی گفت: شوهرم مانند شب سرزمین تهامه، معتدل است؛ نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم. ترس و وحشتی از او ندارم (چون خوش اخلاق است) و همنشینی با وی، ملال آور نیست.

پنجمی گفت: شوهرم هنگامی که وارد خانه می‌شود، مانند یوزپلنگ است (زیاد می‌خوابد.) و هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، مانند شیر است (بسیار شجاع است.) و از مال و اموالی که در خانه وجود دارد، نمی‌پرسد.

ششمی گفت: شوهرم هنگام خوردن، همه چیز را می‌خورد و هیچ چیز باقی نمی‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا ته می‌نوشد و ظرف را خالی می‌کند. و هنگام خوابیدن، خود را یک گوشه می‌پیچد و می‌خوابد و دستش را وارد لباس نمی‌کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

هفتمی گفت: شوهرم، فرد کودنی است و یا اینکه توان نزدیکی با زنان را ندارد. احمق و نادان است. همه‌ی عیوب، در او جمع شده است. سرت را زخمی می‌کند و یا عضوی از اعضایت را می‌شکند و یا اینکه هم زخمی می‌کند و هم می‌شکند.

هشتمی گفت: نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است یعنی بسیار متواضع و خوش

اخلاق می‌باشد. و بویی مانند بوی زرنب<sup>۱</sup> دارد.

نهمی گفت: شوهرم از نسب بالایی برخوردار است؛ قد بلندی دارد؛ خاکستر خانه‌اش بسیار زیاد است؛ یعنی فرد سخاوتمندی می‌باشد. همچنین خانه‌اش نزدیک محل تجمع مردم است.

دهمی گفت: شوهرم، مالک، نام دارد. مالک کیست؟ مالک بهتر از این حرفها است. او شتران زیادی دارد که بیشتر اوقات، کنار خانه خوابیده‌اند و کمتر به چرا می‌روند. و هنگامی که صدای موسیقی را بشنوند، می‌دانند که هم‌اکنون ذبح خواهند شد. (یعنی فردی بسیار سخاوتمند است طوری که شتران را بیشتر اوقات، کنار خانه نگه می‌دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند. و به محض اینکه مهمان بیاید، مجلس موسیقی برپا می‌کند و شتری ذبح می‌نماید.)

یازدهمی گفت: شوهرم ابوزرع است. می‌دانید ابوزرع چه کسی است؟ او گوشه‌ایم را با زیورآلات آراسته و بازوهایم را چاق و فربه نموده و باعث خوشحالی من گردیده است. من هم خوشحال شده‌ام. او مرا در میان صاحبان گوسفند یافت که به دشواری زندگی می‌کردم؛ پس مرا به میان اسب‌داران و شترداران و کشاورزان آورد. سخنانم را می‌پذیرد. صبحها می‌خوابم؛ چرا که به اندازه‌ی کافی، خدمتگزار دارد. نزد ما آب زیادی وجود دارد. اما مادر ابوزرع، آیا مادرش را می‌شناسید؟ او انبارهای بسیار وسیعی دارد که مملو از غذا و سایر کالاها می‌باشد و دارای خانه‌ی بسیار بزرگی است.

اما فرزند ابوزرع، آیا فرزند ابوزرع را می‌شناسید؟ خوابیدنش به شمشیری شباهت دارد که از نیام، بیرون آورده شده باشد؛ یعنی زیبا است. و با یک ران بزغاله، سیر می‌کند؛ یعنی کم خوراک است.

و دختر ابوزرع، آیا می‌دانید که دختر ابوزرع چه کسی است؟ او دختری فرمانبردار است. از مادرش اطاعت می‌کند. چاق و چهارشانه است و به اندازه‌ی زیبا است که باعث ناراحتی هوویش می‌شود. اما کنیز ابوزرع، آیا می‌دانید او کیست؟ او فرد رازداری است که سخنان ما را به مردم نمی‌گوید. و امانت داری است که غذای ما را حیف و میل نمی‌کند. و

<sup>۳</sup> زرنب، گیاه خوشبویی است.

نظافت کاری است که اجازه نمی‌دهد خانه‌ی ما خس و خاشاک بگیرد.

روزی، ابوزرع از خانه بیرون رفت در حالی که مشک‌ها پر از شیر بودند. او در مسیر راه با زنی برخورد کرد که دو بچه‌ی مانند دو یوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستانهای مادرشان که به انار می‌ماند، بازی می‌کردند. ابوزرع مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج کرد.

من هم بعد از او با مردی شریف، و سرمایه‌دار، اسب سوار و نیزه به دست، ازدواج کردم که شتران زیادی به من ارزانی داشت و از هرچیز، یک نوع برای من تدارک دید و به من گفت: ای ام زرع! بخور و به خانواده‌ات نیز بخوران. ولی در عین حال، اگر همه‌ی چیزهایی را که او به من داده است، یک جا جمع کنم، به اندازه‌ی کوچکترین ظرف ابوزرع نمی‌شود.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از شنیدن این سخنان فرمود: «من برای تو مانند ابوزرع برای ام زرع هستم».

### باب (۲۱): فضایل ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها

#### همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱۶۷۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا رضی الله عنه بِالْكُوفَةِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «خَيْرُ نِسَائِهَا مَرِيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ» قَالَ أَبُو كُرَيْبٍ: وَأَشَارَ وَكَيْعٌ إِلَى السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. (م/۲۴۳۰)

**ترجمه:** عبد الله بن جعفر می‌گوید: شنیدم که علی بن ابی طالب رضی الله عنه در کوفه می‌گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهترین زن امت‌های گذشته، مریم دختر عمران، و بهترین زن امت من، خدیجه است».

ابو کریم می‌گوید: وکیع هنگام روایت این حدیث، به آسمان و زمین اشاره می‌نمود.

۱۶۷۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى جَبْرِيلُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْكَ، مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ، فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَاقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا عَزَّ وَجَلَّ، وَمِنِّي وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ، لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ. (م/۲۴۳۳)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: جبریل نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: او خدیجه است که با ظرفی از خورش یا غذا و یا آب می آید. پس هنگامی که نزد تو آمد، از طرف پرودگارش و از طرف من به او سلام برسان و او را به خانه‌ای در بهشت بشارت بده که از مروارید میان تهی، ساخته شده است و هیچگونه خستگی و سرو صدایی در آن، وجود ندارد.

۱۶۷۲— عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى نَسَاءِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِلَّا عَلَى خَدِيجَةَ، وَإِنِّي لَمْ أُدْرِكْهَا، قَالَتْ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا ذَبَحَ الشَّاةَ يَقُولُ: «أَرْسِلُوا بِهَا إِلَى أَصْدِقَاءِ خَدِيجَةَ» قَالَتْ: فَأَغْضَبْتُهُ يَوْمًا فَقُلْتُ: خَدِيجَةُ؟ فَقَالَ: «إِنِّي قَدْ رُزِقْتُ حُبَّهَا». (م/۲۴۳۵)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: بر هیچ یک از همسران نبی اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه‌ی خدیجه، رشک نبردم. البته من در زمان ایشان نبودم؛ ولی هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله گوسفندی ذبح می نمود، می فرمود: «بخشی از آن را برای دوستان خدیجه بفرستید». عایشه رضی الله عنها می گوید: روزی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله را خشمگین ساختم و گفتم: چرا همیشه از خدیجه صحبت می کنید؟ فرمود: «محبت او در دلم جای گرفته است».

۱۶۷۳— عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: لَمْ يَتَزَوَّجِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى خَدِيجَةَ حَتَّى مَاتَتْ. (م/۲۴۳۶)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: تا زمانی که خدیجه رضی الله عنها وفات نکرد، نبی اکرم صلی الله علیه و آله با زنی دیگر ازدواج ننمود.

۱۶۷۴— عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: اسْتَأْذَنْتُ هَالَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، أُخْتُ خَدِيجَةَ، عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ فَارْتَحَ لِذَلِكَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَالَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ» فَغِرْتُ فَقُلْتُ: وَمَا تَذْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ، حَمْرَاءِ الشَّدَقَيْنِ، هَلَكْتَ فِي الدَّهْرِ، فَأَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا. (م/۲۴۳۷)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: هاله دختر خویلد؛ خواهر خدیجه رضی الله عنها؛ از رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چون از شنیدن صدای او به یاد اجازه خواستن خدیجه رضی الله عنها افتاد، خوشحال شد و فرمود: «بار الها! هاله است». عایشه می گوید: از

شنیدن این جمله، رشک بردم و گفتم: چرا از پیر زنی قریشی که سرخی لثه‌هایش آشکار بود (دندان نداشت) و مدتهاست که از دنیا رفته است این همه یاد می‌کنی در حالی که الله متعال، زنانی بهتر از او به شما عنایت فرموده است.

#### باب (۲۲): فضایل همسر گرامی نبی اکرم ﷺ ام المؤمنین زینب رضی الله عنها

۱۶۷۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَسْرَعُكُمْ لِحَاقًا بِي أَطْوَلُكُمْ يَدًا» قَالَتْ: فَكُنَّ يَتَطَاوَلْنَ أَيَّتَهُنَّ أَطْوَلُ يَدًا، قَالَتْ: فَكَانَتْ أَطْوَلَنَا يَدًا زَيْنَبُ، لَأَنَّهَا كَانَتْ تَعْمَلُ بِيَدِهَا وَتَصَدَّقُ. (م/۲۴۵۲)

**ترجمه:** ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «از میان شما همسرانم، کسی که دست‌هایش درازتر است، زودتر از دیگران به من ملحق خواهد شد». لذا همسران نبی کرم ﷺ دستهایشان را اندازه می‌گرفتند که کدامیک دست درازتری دارد؛ اما در حقیقت، زینب از همه‌ی ما دست درازتری داشت؛ چرا که با دستانش کار می‌کرد و صدقه می‌داد.

(و منظور پیامبر اکرم ﷺ از درازی دست، صدقه دادن بود. و زینب که بسیار صدقه می‌داد، زودتر از همه‌ی ما، به رسول الله ﷺ ملحق گردید.)

#### باب (۲۳): فضایل ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها

##### همسر گرامی نبی اکرم ﷺ

۱۶۷۶ — عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَا تَكُونَنَّ، إِنْ اسْتَطَعْتَ، أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ السُّوقَ وَلَا آخِرَ مَنْ يَخْرُجُ مِنْهَا، فَإِنَّهَا مَعْرَكَةُ الشَّيْطَانِ، وَبِهَا يَنْصَبُ رَأْيَتُهُ، قَالَ: وَأُنْبِئْتُ أَنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ، قَالَ: فَجَعَلَ يَتَحَدَّثُ ثُمَّ قَامَ، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ لَأُمِّ سَلَمَةَ: «مَنْ هَذَا؟» أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَتْ: هَذَا دِحْيَةُ، قَالَ: فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَيْمُ اللَّهِ مَا حَسِبْتُهُ إِلَّا إِيَّاهُ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُ بِخَبَرِ جَبْرِيلَ، أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِي عُثْمَانَ: مِمَّنْ سَمِعْتَ هَذَا؟ قَالَ: مِنْ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ. (م/۲۴۵۱)

**ترجمه:** ابو عثمان می گوید: سلمان رضی الله عنه گفت: در صورت امکان، نخستین فردی که وارد بازار می شود و آخرین فردی که از آن، خارج می شود، مباش؛ زیرا بازار محل کارزار شیطان است و شیطان پرچمش را در آن به اهتزاز در می آورد. همچنین سلمان گفت: به من گفتند: جبریل نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد در حالی که ام سلمه نزد ایشان بود. آنگاه، جبریل صحبت نمود و برخاست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ام سلمه رضی الله عنها فرمود: «این کیست؟» یا جمله ای شبیه این فرمود. ام سلمه جواب داد: این، دحیه ی کلبی است.

ابو عثمان می گوید: ام سلمه رضی الله عنها گفت: سوگند به الله، من فکر نمی کردم که بجز دحیه، کسی دیگر باشد؛ تا اینکه سخترانی نبی اکرم صلی الله علیه و آله را شنیدم که از آمدن جبریل صحبت می نمود.

راوی [از ابو عثمان] می گوید: از ابو عثمان پرسیدم: این حدیث را از چه کسی شنیدی؟ جواب داد: از اسامه بن زید.

#### باب (۲۴): فضایل ام سلیم مادر انس بن مالک رضی الله عنه

۱۶۷۷— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَا يَدْخُلُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِ، إِلَّا أُمَّ سُلَيْمٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنِّي أَرْحَمُهَا، قُتِلَ أَخُوهَا مَعِيَ». (م/۲۴۵۵)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله غیر از خانه های همسرانش، به خانه ی هیچ زن دیگری بجز خانه ی ام سلیم (که خاله ی رضاعی اش بود) وارد نمی شد. مردم در این باره از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند. فرمود: «من به او محبت می کنم؛ زیرا برادرش که همراه من بود، کشته شد.»

۱۶۷۸— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَسَمِعْتُ خَشْفَةً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذِهِ الْعُمَيْصَاءُ بِنْتُ مِلْحَانَ، أُمُّ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ». (م/۲۴۵۶)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وارد بهشت شدم و صدای پایی شنیدم. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: عُمَیصاء دخترِ مِلحان؛ مادر انس بن مالک؛ است.»



## باب (۲۵): فضایل مولای رسول اکرم؛ ام ایمن؛ مادر اسامه بن زید

۱۶۷۹ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ — بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ — لِعُمَرَ: انْطَلِقْ بِنَا إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ نَزُورُهَا، كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَزُورُهَا، فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَيْهَا بَكَتْ، فَقَالَ لَهَا: مَا يُنْكِيكِ، مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِرَسُولِهِ ﷺ، فَقَالَتْ: مَا أَبْكِي أَنَّ لَا أَكُونُ أَعْلَمُ أَنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِرَسُولِهِ ﷺ، وَلَكِنْ أَبْكِي أَنَّ الْوَحْيَ قَدْ انْقَطَعَ مِنَ السَّمَاءِ، فَهَيَّجَتْهُمَا عَلَى الْبُكَاءِ، فَجَعَلَا يَبْكِيَانِ مَعَهَا. (م/۲۴۵۴)

**ترجمه:** انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بعد از وفات رسول اکرم ﷺ به عمر گفت: همانگونه که رسول الله ﷺ برای ملاقات ام ایمن می رفت، ما نیز به ملاقات او برویم. راوی می گوید: هنگامی که نزد ام ایمن رفتیم، گریه کرد. ابوبکر و عمر گفتند: چرا گریه می کنی؟ آنچه نزد الله متعال وجود دارد برای پیامبرش بهتر است. ام ایمن گفت: به خاطر عدم شناخت اینکه آنچه نزد الله متعال وجود دارد برای پیامبرش بهتر است، گریه نمی کنم، بلکه به خاطر قطع شدن وحی از آسمان، گریه می کنم. راوی می گوید: این سخن ام ایمن، ابوبکر و عمر را نیز به گریه انداخت و هر دو همراه او گریه کردند.

## باب (۲۶): فضایل زید بن حارثه

۱۶۸۰ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: مَا كُنَّا نَدْعُو زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ إِلَّا زَيْدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، حَتَّى نَزَلَ فِي الْقُرْآنِ: ﴿ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [احزاب: ۵]. (م/۲۴۲۵)

**ترجمه:** از ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که می گفت: ما زید بن حارثه را فقط زید بن محمد صدا می زدیم تا اینکه این آیه ی قرآن کریم نازل گردید که: ﴿ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [احزاب: ۵] (آنها را به پدرانشان نسبت دهید؛ چرا که این کار نزد الله متعال عادلانه تر می باشد).

باب (۲۷): فضایل زید بن حارثه و اسامه بن زید رضی الله عنهما

۱۶۸۱— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ: «إِنْ تَطَعْنُوا فِي إِمَارَتِهِ — يُرِيدُ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ — فَقَدْ طَعَنْتُمْ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لَهَا، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنْ كَانَ لِأَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنْ هَذَا لَهَا لَخَلِيقٌ — يُرِيدُ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ — وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنْ كَانَ لِأَحَبَّهُمْ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِي، فَأَوْصِيكُمْ بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ صَالِحِيكُمْ». (م/۲۴۲۶)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ بالای منبر فرمود: «شما که هم اکنون به فرماندهی او - اسامه بن زید - اعتراض دارید، قبلاً به فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید؛ سوگند به الله که او (پدرش) شایسته‌ی فرماندهی و محبوبترین مردم نزد من بود. و بعد از او، این، (اسامه) نیز محبوبترین مردم، نزد من است. پس شما را در مورد او توصیه می‌نمایم؛ چرا که او از نیکوکاران شما است».

## باب (۲۸): فضایل بلال بن رباح مولای ابوبکر صدیق

۱۶۸۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِبَلَالٍ عِنْدَ صَلَاةِ الْعَدَاةِ: «يَا بَلَالُ حَدِّثْنِي بِأَرْجَى عَمَلٍ عَمِلْتُهُ، عِنْدَكَ، فِي الْإِسْلَامِ مَنْفَعَةً، فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّيْلَةَ حَشَفَ نَعْلَيْكَ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْجَنَّةِ». قَالَ بَلَالٌ: مَا عَمِلْتُ عَمَلًا فِي الْإِسْلَامِ أَرْجَى عِنْدِي مَنْفَعَةً، مِنْ أَنِّي لَا أَتَطَهَّرُ طَهُورًا تَامًّا، فِي سَاعَةٍ مِنْ لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ، إِلَّا صَلَّيْتُ بِذَلِكَ الطَّهُورِ، مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي أَنْ أُصَلِّيَ. (م/۲۴۵۸)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ هنگام نماز صبح، به بلال فرمود: «ای بلال! عملی را که به آن، امید بیشتری داری و آن را در دوران مسلمانی، انجام داده‌ای، برایم بگو؛ زیرا من دیشب، در بهشت، صدای کفشهای تو را جلوی خودم شنیدم». بلال گفت: من کاری نکرده‌ام که به آن، امید بیشتری داشته باشم بجز اینکه هرگاه در هر ساعتی از شبانه روز، وضوی کاملی می‌گیرم با آن وضو آنچه را که الله متعال برایم مقدر نموده است، نماز می‌خوانم.

باب (۲۹): فضایل سلمان و صهیب و بلال رضی الله عنه

۱۶۸۳ — عَنْ عَائِذِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَتَى عَلَى سَلْمَانَ وَصُهَيْبٍ وَبِلَالَ فِي نَفَرٍ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا أَخَذْتُ سُيُوفَ اللَّهِ مِنْ عُنُقِ عَدُوِّ اللَّهِ مَا خَذَهَا قَالَ: فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَتَقُولُونَ هَذَا لِشَيْخِ قُرَيْشٍ وَسَيِّدِهِمْ؟ فَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ لَعَلَّكَ أَغْضَبْتَهُمْ، لَئِنْ كُنْتُ أَغْضَبْتَهُمْ لَقَدْ أَغْضَبْتَ رَبَّكَ» فَأَتَاهُمْ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا إِخْوَانَهُ، أَغْضَبْتُكُمْ؟ قَالُوا: لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ، يَا أُخَيَّ. (م/۴/۲۵۰)

**ترجمه:** عائد بن عمرو می گوید: ابو سفیان همراه چند نفر دیگر، از کنار سلمان و صهیب و بلال رضی الله عنه گذشت. آنها گفتند: شمشیرهای الهی چگونه که شایسته است، بر گردن دشمن الله (ابوسفیان که تا آن زمان مسلمان نشده بود) فرود نیامده است. ابوبکر رضی الله عنه گفت: به بزرگ و سردار قریش، چنین می گوید؟ سپس نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفت و ماجرا را برای وی، تعریف نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوبکر! شاید تو باعث خشمگین شدن آنان شده‌ای. بدان که اگر باعث خشم آنان گردیده‌ای، در واقع، الله متعال را خشمگین ساخته‌ای». آنگاه ابوبکر رضی الله عنه نزد آنان رفت و گفت: ای برادران! آیا من باعث خشمگین شدن شما شدم؟ آنان گفتند: نه برادرم، الله متعال تو را بیامرزد.

باب (۳۰): فضایل انس بن مالک رضی الله عنه

۱۶۸۴ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَتْ بِي أُمِّي، أُمُّ أَنَسٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَدْ أَرْزَنْتَنِي بِنَصْفِ حِمَارِهَا وَرَدَّتَنِي بِنَصْفِهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا أُنَيْسٌ، ابْنِي، أَتَيْتُكَ بِهِ يَخْدُمُكَ، فَادْعُ اللَّهَ لَهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ» قَالَ أَنَسٌ: فَوَاللَّهِ إِنْ مَالِي لَكَثِيرٌ، وَإِنْ وَلَدِي وَوَلَدُ وَلَدِي لَيَتَعَادُونَ عَلَى نَحْوِ الْمِائَةِ الْيَوْمَ. (م/۲۴۸۱)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: مادرم که نصف چادرش را به عنوان ازار من، و نصف دیگرش را به عنوان ردای من، استفاده نموده بود، مرا خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله برد و گفت: یا رسول الله! این انیس، فرزند من است؛ او را نزد تو آورده‌ام تا خدمتگزار تو باشد. برایش دعای خیر کن. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بار الها! مال و فرزندان او را زیاد بگردان». انس رضی الله عنه می گفت: سوگند به الله، من (در نتیجه‌ی دعای پیامبر صلی الله علیه و آله) اموال زیادی دارم و امروز، تعداد فرزندان و نوه‌های من تقریباً به صد نفر می‌رسد.

۱۶۸۵— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَمِعَتْ أُمِّي، أُمُّ سَلِيمٍ صَوْتَهُ، فَقَالَتْ: يَا أَبَتِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أُنَيْسٌ، فَدَعَا لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَ دَعَوَاتٍ، قَدْ رَأَيْتُ مِنْهَا اثْنَتَيْنِ فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا أَرْجُو الثَّلَاثَةَ فِي الْآخِرَةِ. (م/۲۴۸۱)

**ترجمه:** انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ از کنار ما می گذشت که مادرم ام سلیم صدایش را شنید و گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت شوند؛ این، اُنیس است. رسول الله ﷺ برای من سه دعا نمود که نتیجه‌ی دو تا از آنها را در دنیا دیده‌ام و امیدوارم که نتیجه‌ی دعای سومش را در آخرت بینم.

۱۶۸۶— عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَى عَلِيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ قَالَ: فَسَلِّمْ عَلَيْنَا، فَبَعَثَنِي إِلَى حَاجَةٍ، فَأَبْطَأْتُ عَلَى أُمِّي، فَلَمَّا جِئْتُ قَالَتْ: مَا حَبَسَكَ؟ قُلْتُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِحَاجَةٍ، قَالَتْ: مَا حَاجَتُهُ؟ قُلْتُ: إِنَّهَا سِرٌّ، قَالَتْ: لَا تُحَدِّثَنَّ بِسِرِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَدًا، قَالَ أَنَسٌ: وَاللَّهِ لَوْ حَدَّثْتُ بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ، يَا ثَابِتُ. (م/۲۴۸۲)

**ترجمه:** از ثابت روایت است که انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: من با بچه‌های هم سن و سالم بازی می کردم که رسول الله ﷺ آمد و سلام کرد و مرا برای انجام کاری فرستاد. به همین علت، با تأخیر، نزد مادرم برگشتم. لذا هنگامی که برگشتم، مادرم گفت: چرا تأخیر کردی؟ گفتم: رسول الله ﷺ مرا برای انجام کاری فرستاد. گفت: کارش چه بود؟ گفتم: این، یک راز است. مادرم گفت: هرگز راز پیامبر اکرم ﷺ را به کسی نگو.

ثابت می گوید: انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: ای ثابت! سوگند به الله، اگر قرار بود به کسی بگویم، به تو می گفتم.

### باب (۳۱): فضایل جعفر بن ابی طالب، اسماء دختر عُمیس و سایر کسانی که سوار بر کشتی همراه آنان به حبشه هجرت کردند

۱۶۸۷— عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَلَعْنَا مَخْرَجُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ، أَنَا وَأَخَوَانِ لِي، أَنَا أَصْغَرُهُمَا، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ وَالْآخَرُ أَبُو رُحْمٍ، وَإِمَّا قَالَ: ثَلَاثَةٌ وَخَمْسِينَ أَوْ اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي، قَالَ: فَرَكِبْنَا سَفِينَةً، فَأَلْقَيْنَا سَفِينَتَنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ، فَوَافَقَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَصْحَابُهُ

عِنْدَهُ، فَقَالَ جَعْفَرٌ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَنَا هَهُنَا، وَأَمَرَنَا بِالْإِقَامَةِ، فَأَقِيمُوا مَعَنَا، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا جَمِيعًا قَالَ: فَوَافَقْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، فَأَسْهَمَ لَنَا، أَوْ قَالَ: أَعْطَانَا مِنْهَا، وَمَا قَسَمَ لِأَحَدٍ غَابَ عَنْ فَتْحِ خَيْبَرَ مِنْهَا شَيْئًا، إِلَّا لِمَنْ شَهِدَ مَعَهُ، إِلَّا لِأَصْحَابِ سَفِينَتِنَا مَعَ جَعْفَرٍ وَأَصْحَابِهِ، قَسَمَ لَهُمْ مَعَهُمْ، قَالَ: فَكَانَ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا — يَعْنِي لِأَهْلِ السَّفِينَةِ: — نَحْنُ سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ، قَالَ: فَدَخَلَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ — وَهِيَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَنَا — عَلَى حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ زَائِرَةً، وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى النَّجَاشِيِّ فِيمَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ، وَأَسْمَاءُ عِنْدَهَا، فَقَالَ عُمَرُ حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَتْ: أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، قَالَ عُمَرُ: الْحَبَشِيَّةُ هَذِهِ؟ الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ؟ قَالَتْ أَسْمَاءُ، نَعَمْ: فَقَالَ عُمَرُ سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْكُمْ، فَعُضِبَتْ، وَقَالَتْ كَلِمَةً، كَذَبْتَ يَا عُمَرُ، كَلَّا وَاللَّهِ، كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُطْعِمُ جَائِعَكُمْ وَيَعْظُمُ جَاهِلَكُمْ وَكُنَّا فِي دَارٍ — أَوْ فِي أَرْضٍ — الْبُعْدَاءُ الْبُعْضَاءُ فِي الْحَبَشَةِ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ، وَإِنَّ اللَّهَ، لَا أَطْعَمُ طَعَامًا وَلَا أَشْرَبُ شَرَابًا حَتَّى أَذْكَرَ مَا قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَنَحْنُ كُنَّا نُؤْذِي وَنُخَافُ، وَسَآذُكُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَسْأَلُهُ، وَاللَّهِ، لَا أَكْذِبُ، وَلَا أَزِيعُ، وَلَا أَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ، قَالَ: فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ عُمَرَ قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَلَهُ وَلِأَصْحَابِهِ هِجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَكُمْ أَنْتُمْ — أَهْلُ السَّفِينَةِ — هِجْرَتَانِ» قَالَتْ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ يَأْتُونِي أَرْسَالًا، يَسْأَلُونِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، مَا مِنْ الدُّنْيَا شَيْءٌ هُمْ بِهِ أَفْرَحُ وَلَا أَعْظَمُ فِي أَنْفُسِهِمْ مِمَّا قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. قَالَ أَبُو بُرْدَةَ: فَقَالَتْ أَسْمَاءُ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَإِنَّهُ لَيَسْتَعِيدُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنِّي. (م/۲۵۰۳)

**ترجمہ:** ابو موسیٰ اشعری رضی اللہ عنہ می گوید: ما در یمن بودیم کہ خبر ظهور نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بہ ما رسید. پس من و دو برادرم کہ یکی ابو بردہ و دیگری ابو رہم نام داشت و من از آنها کوچکتر بودم، ہمراہ پنجاہ و دو یا سہ نفر از افراد قبیلہ ام بہ قصد ہجرت بسوی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بہ راہ افتادیم و سوار کشتی شدیم؛ اما کشتی ما را نزد نجاشی در حبشہ برد. ہمزمان با ما جعفر بن ابی طالب و ہمراہانش نیز بدانجا آمدند. جعفر گفت: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ما را به اینجا فرستاده و دستور داده که اینجا بمانیم؛ شما نیز همراه ما اینجا بمانید. اینگونه ما نیز همراه آنها ماندیم تا زمانی که همه با هم به مدینه رفتیم. رفتن ما به مدینه، مصادف با فتح خیبر بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما نیز سهمی از غنائم خیبر (با رضایت مجاهدان) یا بخشی از آنها را عنایت فرمود. قابل یادآوری است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجز افراد کشتی ما و جعفر و همراهانش به هیچ کس دیگری از کسانی که در جنگ حضور نداشتند، چیزی از غنائم خیبر نداد. تعدادی از مردم به ما که اهل کشتی بودیم، می گفتند: ما در هجرت از شما پیشی گرفته ایم. روزی، اسماء دختر عمیس رضی الله عنها که قبلاً به حبشه هجرت کرده و همراه ما از حبشه آمده بود، به دیدار حفصه رضی الله عنها؛ همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفت. در آن اثنا، عمر نزد حفصه آمد و هنگامی که اسماء را دید، پرسید: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر گفت: همین حبشی است که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر گفت: ما در هجرت، از شما پیشی گرفته ایم؛ بدین جهت، ما از شما نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله استحقاق بیشتری داریم. اسماء خشمگین شد و گفت: تو اشتباه می کنی ای عمر. سوگند به الله، هرگز چنین نیست؛ شما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودید؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرسنگان شما را غذا می داد و نادانان شما را نصیحت می کرد؛ ولی ما به خاطر الله و رسولش در سرزمینی دور و دشمن، در حبشه با بیم و هراس و اذیت و آزار، بسر می بردیم. سوگند به الله تا سخنان را به اطلاع رسول الله صلی الله علیه و آله نرسانم، هیچ آب و غذایی نمی خورم؛ سخنان را برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله بازگو خواهم کرد. سوگند به الله که نه دروغ بگویم و نه تحریف کنم و نه چیزی به آنها اضافه کنم.

اینگونه هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد، اسماء گفت: یا رسول الله! عمر چنین و چنان گفت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بیشتری ندارند. او و همراهانش، یک هجرت دارند؛ ولی شما؛ اهل کشتی؛ دو هجرت دارید».

اسماء رضی الله عنها می گوید: بعد از آن، ابو موسی و سایر کسانی که همراه ما در کشتی بودند، گروه گروه می آمدند و در مورد این حدیث از من می پرسیدند. بلی، هیچ چیز در دنیا برای آنان بزرگتر از این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله نبود؛ همچنین هیچ چیز بیشتر از این حدیث، باعث خوشحالی آنان نمی گردید. همچنین ابو موسی رضی الله عنه از من می خواست تا این حدیث را برایش تکرار کنم.

**باب (۳۲): فضایل عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه**

۱۶۸۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ تَلَقَّى بَنَاءً، قَالَ: فَتَلَقَى بِي وَبِالْحَسَنِ أَوْ بِالْحُسَيْنِ، قَالَ: فَحَمَلَ أَحَدَنَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَالْآخَرَ خَلْفَهُ، حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ. (م/۲۴۲۸)

**ترجمه:** عبد الله بن جعفر رضی الله عنه می گوید: هر گاه، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از سفر می آمد، ما را برای استقبال ایشان می بردند. یک بار، من و حسن یا حسین به استقبال ایشان رفتیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یکی از ما را جلویش، و دیگری را پشت سرش سوار نمود تا اینکه وارد مدینه شدیم.

۱۶۸۸ م — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ رضی الله عنه قَالَ: أَرَدَفَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ذَاتَ يَوْمٍ خَلْفَهُ، فَأَسْرَّ إِلَيَّ حَدِيثًا، لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ. (م/۲۴۲۹)

**ترجمه:** عبد الله بن جعفر رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا پشت سرش بر مرکب، سوار نمود و رازی به من گفت که به هیچ کس نمی گویم.

**باب (۳۳): فضایل عبد الله بن عباس رضی الله عنه**

۱۶۸۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم أَتَى الْخَلَاءَ، فَوَضَعَتْ لَهُ وَضُوءًا، فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ: «مَنْ وَضَعَ هَذَا؟» — فِي رِوَايَةٍ زُهَيْرٌ: قَالُوا، وَفِي رِوَايَةِ أَبِي بَكْرٍ: قُلْتُ — ابْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: «اللَّهُمَّ فَقهَهُ فِي الدِّينِ». (م/۲۴۷۷)

**ترجمه:** ابن عباس می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به دستشویی رفت. من آب تهیه کرده و نهاده بودم. هنگامی که بیرون آمد، فرمود: «چه کسی برایم آب آورده بود؟» گفتند: ابن عباس. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بار الها! به ابن عباس، بیش دین، عطا فرما».

**باب (۳۴): فضایل عبد الله بن عمر رضی الله عنه**

۱۶۹۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِذَا رَأَى رُؤْيَا قَصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَتَمَنَّيْتُ أَنْ أَرَى رُؤْيَا أَقْصُهَا عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم، قَالَ: وَكُنْتُ غُلَامًا شَابًّا عَزَبًا، وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَيْنِ أَخَذَانِي فَذَهَبَا بِي إِلَى النَّارِ، فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبُرِّ،

وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ كَقَرْنَيْ الْبُئْرِ، وَإِذَا فِيهَا نَاسٌ قَدْ عَرَفْتُهُمْ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، قَالَ: فَلَقِيَهُمَا مَلَكٌ فَقَالَ لِي: لَمْ تُرْعَ، فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ، فَقَصَصْتُهَا حَفْصَةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «نَعَمْ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ» قَالَ سَالِمٌ: فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ، بَعْدَ ذَلِكَ، لَا يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا. (م/۲۴۷۹)

**ترجمه:** عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: اگر کسی، در زمان رسول الله ﷺ خوابی می دید، آن را برای پیامبر اکرم ﷺ تعریف می کرد. من نیز آرزو داشتم که خوابی بینم و آنرا برای رسول الله ﷺ تعریف کنم. سرانجام، من هم که در آن زمان، نوجوان و مجرد بودم و در مسجد نبوی می خوابیدم، خواب دیدم که دو فرشته، مرا گرفتند و به طرف دوزخ بردند. دوزخ به صورت چاهی بود که در هم پیچیده شده باشد و دو شاخ داشت. در آنجا، چند نفر از کسانی را که می شناختم، دیدم. در آن لحظه، که می گفتم از دوزخ به الله متعال پناه می برم، از دوزخ به الله متعال پناه می برم، فرشته ای دیگر به ما رسید و گفت: نترس.

خوابم را برای خواهرم؛ حفصه رضی الله عنها؛ تعریف کردم. خواهرم هم آن را برای پیامبر اکرم ﷺ تعریف کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «عبدالله بسیار انسان شایسته ای است؛ ای کاش! نماز شب می خواند». سالم که راوی حدیث از عبد الله است، می گوید: بعد از آن، عبد الله ﷺ شب ها را خیلی کم می خوابید. (بیشتر به عبادت می پرداخت).

### باب (۳۵): فضایل عبد الله بن زبیر رضی الله عنهما

۱۶۹۱— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ لِابْنِ الزُّبَيْرِ: أَتَذْكُرُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَحَمَلْنَا، وَتَرَكَكَ. (م/۲۴۲۷)

**ترجمه:** عبد الله بن ابی ملکیه می گوید: عبد الله بن جعفر به عبد الله بن زبیر گفت: آیا به خاطر داری که من و تو و ابن عباس به استقبال رسول الله ﷺ رفتیم؟ عبد الله بن زبیر گفت: بلی، پس ما را در آغوش گرفت و تو را رها کرد.



باب (۳۶): فضایل عبد الله بن مسعود رضی الله عنه

۱۶۹۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا﴾ [مانده: ۹۳] إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قِيلَ لِي: أَنْتَ مِنْهُمْ». (م/۲۴۵۹)

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: هنگامی که این آیه نازل گردید: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا﴾ [مانده: ۹۳] (بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به سبب شرابی که در گذشته - قبل از تحریم - خورده‌اند، گناهی نیست؛ اگر راه تقوا و ایمان را در پیش گیرند... تا آخر آیه) رسول الله ﷺ فرمود: «به من گفته شد که: تو - عبد الله بن مسعود - جزو آنان هستی» (که راه ایمان و تقوا را در پیش گرفته‌اند).

۱۶۹۳- عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَدِمْتُ أَنَا وَأَخِي مِنَ الْيَمَنِ، وَكُنَّا جُنَّا وَمَا نَرَى ابْنَ مَسْعُودٍ وَأُمَّهُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مِنْ كَثَرَةِ دُخُولِهِمْ وَلَزُومِهِمْ لَهُ. (م/۲۴۶۰)

**ترجمه:** ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: هنگامی که من و برادرم از یمن آمدیم، از بس که ابن مسعود و مادرش نزد رسول الله ﷺ رفت و آمد داشتند و همراه ایشان بودند، ما تصور می کردیم که آنها جزو خانواده و اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ هستند.

۱۶۹۴- عَنْ أَبِي الْأَخْوَصِ قَالَ: كُنَّا فِي دَارِ أَبِي مُوسَى مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ، وَهُمْ يَنْظُرُونَ فِي مُصْحَفٍ، فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ، فَقَالَ أَبُو مَسْعُودٍ: مَا أَعْلَمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ بَعْدَهُ أَعْلَمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ هَذَا الْقَائِمِ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: أَمَّا لَئِنْ قُلْتَ ذَلِكَ، لَقَدْ كَانَ يَشْهَدُ إِذَا غَبْنَا، وَيُؤَذِّنُ لَهُ إِذَا حُجِبْنَا. (م/۲۴۶۱)

**ترجمه:** ابو الاحوص می گوید: ما با تعدادی از یاران عبد الله بن مسعود که به مصحفی نگاه می کردند، در خانه‌ی ابو موسی اشعری بودیم. در این اثنا، عبد الله برخاست. ابو مسعود گفت: من سراغ ندارم که رسول الله ﷺ بعد از خودش، فردی را بگذارد که از این شخص ایستاده، عالم تر به قرآن باشد. ابو موسی اشعری گفت: حالا که چنین گفتی، هنگامی که ما در محضر رسول الله ﷺ نبودیم، او حضور داشت. و هنگامی که ما اجازه‌ی ورود نداشتیم، به او اجازه می دادند.

۱۶۹۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: ﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ [آل عمران: ۱۶۱] ثُمَّ قَالَ: عَلَى قِرَاءَةِ مَنْ تَأْمُرُونِي أَنْ أَقْرَأَ؟ فَلَقَدْ قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً، وَلَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنِّي أَعْلَمُهُمْ بَكِتَابِ اللَّهِ، وَلَوْ أَعْلَمُ أَنَّ أَحَدًا أَعْلَمُ مِنِّي لَرَحَلْتُ إِلَيْهِ، قَالَ شَقِيقٌ: فَجَلَسْتُ فِي حَلْقِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا يَرُدُّ ذَلِكَ عَلَيْهٍ، وَلَا يَعِيبُهُ. (م/۲۴۶۲)

**ترجمه:** از عبد الله بن مسعود روایت است که وی آیهی ﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ [آل عمران: ۱۶۱] را تلاوت نمود و گفت: شما دستور می دهید که بر اساس قرائت چه کسی قرآن را تلاوت کنم؟ من هفتاد و اندی سوره از سوره های قرآن کریم را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله خوانده ام. و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله خوب می دانند که شناخت من نسبت به کتاب الله متعال بیشتر از آنان است. و اگر کسی را سراغ داشتم که شناخت بیشتری دارد، حتما رخت سفر می بستم و نزد او می رفتم.

شقیق (راوی از عبد الله) می گوید: من در حلقه های درس یاران محمد صلی الله علیه و آله می نشستم؛ هیچ کس را ندیدم که این سخن عبد الله را رد کند و از او خرده گیری کند.

۱۶۹۶- عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه، فَذَكَرْنَا حَدِيثًا عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ: إِنَّ ذَاكَ الرَّجُلَ لَا أَزَالُ أُحِبُّهُ بَعْدَ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُهُ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ: مِنْ ابْنِ أُمِّ عَبْدِ - فَبَدَأَ بِهِ - وَمِنْ أَبِي بَنِي كَعْبٍ، وَمِنْ سَالِمٍ، مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ، وَمِنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ». (م/۲۴۶۴)

**ترجمه:** مسروق می گوید: ما نزد عبد الله بن عمرو رضی الله عنه بودیم و در آنجا حدیثی را از ابن مسعود یادآوری نمودیم. عبد الله بن عمرو گفت: بعد از سخنی که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم، همچنان این مرد را دوست دارم. شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید: از ابن ام عبد (عبد الله بن مسعود) - با او آغاز نمود -، ابی ابن کعب، سالم مولای ابی حذیفه و معاذ بن جبل».

باب (۳۷): فضایل عبد الله بن عمرو بن حرام رضی الله عنه

۱۶۹۷ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: أُصِيبَ أَبِي يَوْمَ أُحُدٍ، فَجَعَلْتُ أَكْشِفُ الثُّوبَ عَنْ وَجْهِهِ وَأَبْكِي، وَجَعَلُوا يَنْهَوْنَنِي، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَنْهَانِي، قَالَ: وَجَعَلْتُ فَاطِمَةُ بِنْتُ عَمْرٍو تَبْكِيهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَبْكِيهِ، أَوْ لَا تَبْكِيهِ، مَا زَالَتِ الْمَلَائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتَيْهَا، حَتَّى رَفَعْتُمُوهُ». (م/۲۴۷۱)

**ترجمه:** جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: هنگامی که پدرم کشته شد، من مرتب چادر را از روی چهره اش برمی داشتم و گریه می کردم. مردم مرا از این کار، منع می کردند؛ اما پیامبر اکرم ﷺ منع نمی فرمود. عمه ام؛ فاطمه دختر عمرو؛ هم شروع به گریستن کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «چه گریه بکنی چه نکنی، همچنان فرشتگان او را زیر سایه ی بالهای خود گرفته بودند تا زمانی که شما او را از اینجا، بلند کردید».

باب (۳۸): فضایل عبد الله بن سلام رضی الله عنه

۱۶۹۸ — عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه، قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِحَيٍّ يَمْشِي، أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ، إِلَّا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ. (م/۲۴۸۳)

**ترجمه:** عامر بن سعد می گوید: شنیدم که پدرم گفت: من نشنیدم که رسول الله ﷺ بجز عبد الله بن سلام، به شخص زنده ی دیگری که در روی زمین راه می رود، بشارت بهشت بدهد.

(البته باید دانست که پیامبر اکرم ﷺ افراد متعددی از جمله خود سعد را بشارت به بهشت دادند؛ اما سعد از شخص رسول الله ﷺ فقط همین یک مورد را شنیده است والله اعلم.)

۱۶۹۹ — عَنْ خَرَشَةَ بْنِ الْحُرِّ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا فِي حَلَقَةٍ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، قَالَ: وَفِيهَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ، قَالَ: فَجَعَلَ يُحَدِّثُهُمْ حَدِيثًا حَسَنًا، قَالَ: فَلَمَّا قَامَ قَالَ الْقَوْمُ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا، قَالَ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، لَأَتَّبِعَنَّهُ فَلَا أَعْلَمَنَّ مَكَانَ بَيْتِهِ، قَالَ: فَتَبِعْتُهُ، فَانْطَلَقَ حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَهُ، قَالَ: فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لِي، فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ يَا ابْنَ أَخِي؟ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: سَمِعْتُ الْقَوْمَ يَقُولُونَ لَكَ، لَمَّا قُمْتَ: مَنْ سَرَّهُ

أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا، فَأَعَجَبَنِي أَنْ أَكُونَ مَعَكَ، قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ، وَسَأُحَدِّثُكَ مِنْ قَالُوا ذَلِكَ، إِنِّي بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ، إِذْ أَتَانِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي: قُمْ، فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ قَالَ: فَإِذَا أَنَا بِجَوَادٍّ عَنْ شِمَالِي، قَالَ فَأَخَذْتُ لَأَخُذَ فِيهَا، فَقَالَ لِي: لَا تَأْخُذْ فِيهَا فَإِنَّهَا طُرُقُ أَصْحَابِ الشِّمَالِ، قَالَ: فَإِذَا جَوَادٌّ مِنْهُجٌ عَلَى يَمِينِي، فَقَالَ لِي: خُذْ هَهُنَا، فَأَتَى بِي جَبَلًا، فَقَالَ لِي: اصْعَدْ، قَالَ: فَجَعَلْتُ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَصْعَدَ خَرَرْتُ عَلَى اسْتِي، قَالَ: حَتَّى فَعَلْتُ ذَلِكَ مِرَارًا، قَالَ: ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى أَتَى بِي عَمُودًا، رَأْسُهُ فِي السَّمَاءِ وَأَسْفَلُهُ فِي الْأَرْضِ، فِي أَعْلَاهُ حَلَقَةٌ، فَقَالَ لِي: اصْعَدْ فَوْقَ هَذَا، قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ أَصْعَدُ هَذَا؟ وَرَأْسُهُ فِي السَّمَاءِ، قَالَ: فَأَخَذَ بِيَدِي فَرَجَلَ بِي، قَالَ: فَإِذَا أَنَا مُتَعَلِّقٌ بِالْحَلَقَةِ، قَالَ: ثُمَّ ضَرَبَ الْعُمُودَ فَخَرَّ، قَالَ: وَبَقِيْتُ مُتَعَلِّقًا بِالْحَلَقَةِ حَتَّى أَصْبَحْتُ، قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ فَقَالَ: «أَمَّا الطُّرُقُ الَّتِي رَأَيْتَ عَنْ يَسَارِكَ فَهِيَ طُرُقُ أَصْحَابِ الشِّمَالِ، قَالَ وَأَمَّا الطُّرُقُ الَّتِي رَأَيْتَ عَنْ يَمِينِكَ فَهِيَ طُرُقُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، وَأَمَّا الْجَبَلُ فَهُوَ مَنْزِلُ الشُّهَدَاءِ، وَلَنْ تَنَالَهُ، وَأَمَّا الْعُمُودُ فَهُوَ عَمُودُ الْإِسْلَامِ، وَأَمَّا الْعُرْوَةُ فَهِيَ عُرْوَةُ الْإِسْلَامِ، وَلَنْ تَزَالَ مُتَمَسِّكًا بِهَا حَتَّى تَمُوتَ». (م/۲۴۸۴)

**ترجمه:** خراشه بن حر می گوید: من در یکی از حلقات درس مسجد نبوی نشسته بودم. در آن حلقه، مردی خوش قیافه - بنام عبدالله بن سلام - وجود داشت و برای مردم، سخنان خوبی بیان می کرد. هنگامی که او برخاست، مردم گفتند: هر کس، دوست دارد که به مردی از اهل بهشت نگاه کند، به این شخص، نگاه کند. خراشه بن حر می گوید: با خود گفتم: سوگند به الله، به دنبال او می روم تا محل خانه اش را بدانم؛ لذا به دنبال او راه افتادم. وی به راهش ادامه داد تا اینکه نزدیک بود از شهر مدینه، بیرون برود. سرانجام، وارد منزلش شد. من از او اجازه ی ورود خواستم. او نیز به من اجازه ی ورود داد و گفت: ای برادر زاده ام! چه کاری داری؟ گفتم: هنگامی که شما برخاستید، شنیدم که مردم می گویند: هر کس، دوست دارد که به مردی از بهشتیان، نگاه کند، به این مرد بنگرد. لذا من شیفته شدم تا شما را همراهی کنم. او گفت: الله متعال بهتر می داند که چه کسانی بهشتی هستند. البته علت سخنان مردم را برایت بیان می کنم. من خواب دیدم که مردی نزد من آمد و گفت: بلند شو. پس دستم را گرفت و من همراه او براه افتادم. در مسیر، جاده هایی سمت چپ خود دیدم و

خواستم که وارد آن جاده‌ها شوم. آن مرد به من گفت: از این جاده‌ها نرو؛ زیرا که آنها جاده‌های سمت چپها (جهنمیان) است. ناگهان، جاده‌هایی واضح و مستقیم، سمت راستم دیدم. آن مرد به من گفت: از اینجا برو. آنگاه، مرا کنار کوهی برد و گفت: بالا برو. من خواستم که بالا بروم؛ اما به پشت سر افتادم. و این کار را چند بار، تکرار کردم. سپس مرا همراه خودش برد تا اینکه کنار ستونی رسیدم که قسمت بالای آن در آسمان، و قسمت پایین آن، در زمین بود و بالای آن، حلقه‌ای وجود داشت. پس به من گفت: بالا برو. من گفتم: چگونه بالای آن بروم حال آنکه قسمت بالای آن در آسمان است؟ آنگاه دستم را گرفتم و مرا پرتاب کرد. من به حلقه، آویزان شدم. بعد از آن، ضربه‌ای به ستون زد و ستون، پایین افتاد. من همچنان تا صبح به همان حلقه، آویزان ماندم. سپس نزد رسول الله ﷺ آمدم و ماجرا را برایش تعریف نمودم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «راه‌هایی را که سمت چپ خودت دیده‌ای، راه‌های سمت چپها (جهنمیان) هستند. و راه‌هایی که در سمت راست خودت دیده‌ای، راه‌های سمت راستها (بهشتیان) هستند. اما آن کوه، جایگاه شهدا است. و تو هرگز به آن جایگاه نمی‌رسی. و آن ستون، ستون اسلام است. و آن حلقه، حلقه‌ی اسلام است و تو تا هنگام مرگ، بر اسلام، ثابت قدم خواهی ماند».

#### باب (۳۹): فضایل سعد بن معاذ رضی الله عنه

۱۷۰۰— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَنَازَةُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ: «اهْتَرِ لَهَا عَرْشُ الرَّحْمَنِ». (م/۲۴۶۶)

**ترجمه:** جابر بن عبد الله رضی الله عنہ می گوید: جنازه‌ی سعد بن معاذ جلوی ما گذاشته بود که رسول الله ﷺ فرمود: «عرش الله رحمان به خاطر او به لرزه در آمد».

۱۷۰۱— عَنْ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أُهْدِيَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُلَّةٌ حَرِيرٌ، فَجَعَلَ أَصْحَابُهُ يَلْمُسُونَهَا وَيَعْجَبُونَ مِنْ لِينِهَا، فَقَالَ: «أَتَعْجَبُونَ مِنْ لِينِ هَذِهِ؟ لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ، خَيْرٌ مِنْهَا وَأَلْيَنُ». (م/۲۴۶۸)

**ترجمه:** براء بن عازب رضی الله عنہ می گوید: عبایی ابریشمی به رسول الله ﷺ هدیه دادند. مردم آن را لمس می کردند و از نرمی آن تعجب می نمودند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «از نرمی این، تعجب می‌نمایید؛ دستمال‌های سعد بن معاذ در بهشت، بهتر و نرمتر از این است».

باب (۴۰): فضایل ابو طلحه انصاری و همسرش ام سلیم رضی الله عنهما

۱۷۰۲— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: مَاتَ ابْنُ لَأْبَى طَلْحَةَ مِنْ أُمِّ سُلَيْمٍ، فَقَالَتْ لِأَهْلِهَا: لَا تُحَدِّثُوا أَبَا طَلْحَةَ بِأَبْنِهِ حَتَّى أَكُونَ أَنَا أَحَدُهُ، قَالَ: فَجَاءَ فَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ عَشَاءً، فَأَكَلَ وَشَرَبَ، فَقَالَ: ثُمَّ تَصَنَعْتَ لَهُ أَحْسَنَ مَا كَانَ تَصْنَعُ قَبْلَ ذَلِكَ، فَوَقَعَ بِهَا، فَلَمَّا رَأَتْ أَنَّهُ قَدْ شَبِعَ وَأَصَابَ مِنْهَا، قَالَتْ: يَا أَبَا طَلْحَةَ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ قَوْمًا أَعَارُوا عَارِيَّتَهُمْ أَهْلَ بَيْتٍ، فَطَلَبُوا عَارِيَّتَهُمْ، أَلَيْسَ أَنْ يَمْنَعُوهُمْ؟ قَالَ: لَا، قَالَتْ: فَاحْتَسِبِ ابْنَكَ، قَالَ: فَغَضِبَ وَقَالَ: تَرَكْتَنِي حَتَّى تَلَطَّخْتُ ثُمَّ أَخْبَرْتَنِي بِأَبْنِي. فَاِنْطَلَقَ حَتَّى أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَارَكَ اللَّهُ لَكُمَا فِي غَابِرٍ لَيْلَتِكُمَا» قَالَ: فَحَمَلْتُ، قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ وَهِيَ مَعَهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَتَى الْمَدِينَةَ مِنْ سَفَرٍ لَا يَطْرُقُهَا طُرُقًا، فَدَنَوْا مِنَ الْمَدِينَةِ، فَضَرَبَهَا الْمَخَاضُ، فَاحْتَبَسَ عَلَيْهَا أَبُو طَلْحَةَ، وَأَنْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: يَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: إِنَّكَ لَتَعْلَمُ، يَا رَبِّ إِنَّهُ يُعْجِبُنِي أَنْ أَخْرُجَ مَعَ نَبِيِّكَ إِذَا خَرَجَ، وَأَدْخُلَ مَعَهُ إِذَا دَخَلَ، وَقَدْ احْتَبَسْتُ بِمَا تَرَى، قَالَ: تَقُولُ أُمُّ سُلَيْمٍ: يَا أَبَا طَلْحَةَ مَا أَحَدُ الذِّى كُنْتُ أَجِدُ، أَنْطَلِقُ، فَاِنْطَلَقْنَا قَالَ: وَضَرَبَهَا الْمَخَاضُ حِينَ قَدِمَا، فَوَلَدْتُ غُلَامًا، فَقَالَتْ لِي أُمِّي: يَا أَنَسُ لَا يُرْضِعُهُ أَحَدٌ حَتَّى تَعُدُّوهُ بِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا أَصْبَحَ احْتَمَلْتُهُ، فَاِنْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَصَادَفْتُهُ وَمَعَهُ مَيْسَمٌ، فَلَمَّا رَأْنِي قَالَ: «لَعَلَّ أُمُّ سُلَيْمٍ وَلَدَتْ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَوَضَعَ الْمَيْسَمَ قَالَ: وَجِئْتُ بِهِ فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ، وَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْجَوَةَ مِنْ عَجْوَةِ الْمَدِينَةِ، فَلَاكَهَا فِي فِيهِ حَتَّى ذَابَتْ، ثُمَّ قَذَفَهَا فِي فِي الصَّبِيِّ، فَجَعَلَ الصَّبِيُّ يَتَلَمَّظُهَا، قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْظُرُوا إِلَى حُبِّ الْأَنْصَارِ التَّمَرِ» قَالَ: فَمَسَحَ وَجْهَهُ وَسَمَاهُ عَبْدَ اللَّهِ. (م/۲۱۴۴)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: فرزند ابوطلحه که از ام سلیم بود، فوت کرد. ام سلیم به خانواده اش گفت: تا زمانی که من با ابو طلحه صحبت نکرده ام، شما در مورد فرزندش به او چیزی نگوئید. هنگامی که ابو طلحه آمد، ام سلیم غذای شام وی را تقدیم نمود و ابوطلحه غذا خورد و آب نوشید. آنگاه ام سلیم بهتر از گذشته، خود را آراست. و ابو طلحه با او همبستر شد. آنگاه پس از اینکه ابو طلحه سیر کرد و با او همبستر شد، ام سلیم گفت: ای ابو

طلحه! نظر شما در این مورد چیست که اگر یک شخص، چیزی را به عنوان عاریت نزد خانواده‌ای بگذارد؛ سپس عاریت خود را بخواهد؛ آیا آن خانواده حق دارد که از برگرداندن عاریت آنان، خودداری کند؟ ابو طلحه جواب داد: نه. ام سلیم گفت: پس صبر کن و اجر و پاداش فوت فرزندت را از الله متعال بخواه. با شنیدن این سخن، ابو طلحه برآشفته و گفت: گذاشتی تا آلوده به جماع شوم؛ آنگاه مرا از فوت فرزندم مطلع ساختی. سپس براه افتاد و نزد رسول الله ﷺ رفت و ماجرا را برایش بیان کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «الله متعال شب گذشته‌ی شما را برای شما مبارک گرداند». راوی می‌گوید: اینگونه ام سلیم باردار گردید. باری رسول الله ﷺ در سفری بود که ام سلیم و شوهرش همراه ایشان بودند. گفتنی است که عادت پیامبر اکرم ﷺ اینگونه بود که هر گاه از سفری به مدینه می‌آمدند، هنگام شب، وارد مدینه نمی‌شد. به هر حال، هنگامی که به مدینه نزدیک شدند، ام سلیم دچار درد زایمان گردید. لذا ابو طلحه همراه او ماند و رسول الله ﷺ به راهش ادامه داد. در این هنگام، ابو طلحه گفت: بار الها! تو می‌دانی که من دوست دارم همراه پیامبرت، از شهر بیرون بروم و با پیامبرت وارد شهر شوم، و هم اکنون به سبب مشکلی که تو می‌بینی از همراهی رسول اکرم ﷺ باز ماندم. ام سلیم گفت: ای ابو طلحه! من آن دردی را که در زایمانهای گذشته احساس می‌کردم، در این زایمان، احساس نمی‌کنم؛ به راحت ادامه بده. لذا ما براه افتادیم. و هنگامی که به شهر رسیدند، درد زایمان به سراغ او آمد و پسری به دنیا آورد. مادرم به من (انس) گفت: ای انس! هیچ کس حق ندارد او را شیر بدهد تا صبح، او را نزد پیامبر اکرم ﷺ ببری. من صبح، نوزاد را برداشتم و نزد پیامبر اکرم ﷺ بردم. رسول الله ﷺ که آهن داغی برای نشانه گذاری حیوانات بدست داشت، هنگامی که مرا دید، فرمود: «شاید ام سلیم وضع حمل نموده است»؟ گفتم بلی. آنگاه نبی اکرم ﷺ آهن داغ را به زمین گذاشت و من نوزاد را بردم و در آغوش پیامبر اکرم ﷺ گذاشتم. رسول الله ﷺ عجوی (نوعی خرما) مدینه طلب نمود و آن را جوید تا اینکه نرم گردید؛ آنگاه آنرا در دهان نوزاد گذاشت. نوزاد آن خرما را می‌مکید و لبهایش را می‌لیسید. رسول الله ﷺ با دیدن این صحنه، فرمود: «بینید که انصار چقدر خرما را دوست دارند» و دستی به صورتش کشید و او را عبد الله نامید.

(و در روایتی از بخاری به نقل از ابن عیینه آمده است که: مردی از انصار گفت: از فرزندان همان عبدالله (بن ابو طلحه)، نه فرزند قرآن خوان دیدم.)

باب (۴۱): فضیلت ابی بن کعب رضی الله عنه

۱۷۰۳— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْبَعَةٌ كُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ: مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو زَيْدٍ، قَالَ قَتَادَةُ: قُلْتُ لِأَنَسٍ: مَنْ أَبُو زَيْدٍ؟ قَالَ: أَحَدُ عُمُوْمِيَّ. (م/۲۴۶۵)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: در زمان نبی اکرم ﷺ چهار نفر که همگی از انصار بودند، قرآن را جمع آوری کردند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابو زید و زید بن ثابت. قتاده (راوی از انس) می گوید: از انس پرسیدم: ابو زید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است. (اسم او سعد بن عبید بن نعمان اوسی است که در جنگ قادسیه به شهادت رسید).

باب (۴۲): فضیلت ابو ذر غفاری رضی الله عنه

۱۷۰۴— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: قَالَ أَبُو ذَرٍّ رضی الله عنه: خَرَجْنَا مِنْ قَوْمِنَا غِفَارًا، وَكَانُوا يُحِلُّونَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ، فَخَرَجْتُ أَنَا وَأَخِي أُنَيْسٌ وَأُمْنَا، فَزَلْنَا عَلَى خَالٍ لَنَا، فَأَكْرَمَنَا خَالُنَا وَأَحْسَنَ إِلَيْنَا، فَحَسَدَنَا قَوْمُهُ فَقَالُوا: إِنَّكَ إِذَا خَرَجْتَ عَنْ أَهْلِكَ خَالَفَ إِلَيْهِمْ أُنَيْسٌ، فَجَاءَ خَالُنَا فَتَنَا عَلَيْنَا الَّذِي قِيلَ لَهُ، فَقُلْتُ: أَمَّا مَا مَضَى مِنْ مَعْرُوفِكَ فَقَدْ كَدَّرْتُهُ، وَلَا جَمَاعَ لَكَ فِيمَا بَعْدُ، فَقَرَّبْنَا صِرْمَتَنَا، فَاحْتَمَلْنَا عَلَيْهَا، وَتَعَطَّى خَالُنَا ثَوْبَهُ فَجَعَلَ يَبْكِي، فَانْطَلَقْنَا حَتَّى نَزَلْنَا بِحَضْرَةِ مَكَّةَ، فَتَأَفَّرَ أُنَيْسٌ عَنْ صِرْمَتِنَا وَعَنْ مِثْلِهَا، فَاتَّيَا الْكَاهِنَ، فَخَيَّرَ أُنَيْسًا، فَاتَّانَا أُنَيْسٌ بِصِرْمَتِنَا وَمِثْلِهَا مَعَهَا، قَالَ: وَقَدْ صَلَّيْتُ، يَا ابْنَ أَخِي قَبْلَ أَنْ أَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَثَلَاثِ سَنِينَ، قُلْتُ: لِمَنْ؟ قَالَ: لِلَّهِ، قُلْتُ: فَأَيْنَ تَوَجَّهَ؟ قَالَ: اتَّوَجَّهَ حَيْثُ يُوَجَّهُنِي رَبِّي، أَصَلَّى عِشَاءً حَتَّى إِذَا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ أَلْقَيْتُ كَأَنِّي خِفَاءٌ، حَتَّى تَعْلُونِي الشَّمْسُ، فَقَالَ أُنَيْسٌ: إِنَّ لِي حَاجَةً بِمَكَّةَ فَاكْفِنِي، فَانْطَلَقَ أُنَيْسٌ حَتَّى أَتَى مَكَّةَ، فَزَارَ عَلِيَّ، ثُمَّ جَاءَ فَقُلْتُ: مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ: لَقِيتُ رَجُلًا بِمَكَّةَ عَلَى دِينِكَ، يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَهُ، قُلْتُ: فَمَا يَقُولُ النَّاسُ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: شَاعِرٌ، كَاهِنٌ، سَاحِرٌ، وَكَانَ أُنَيْسٌ أَحَدَ الشُّعْرَاءِ، قَالَ أُنَيْسٌ: لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْلَ الْكُهْنَةِ، فَمَا هُوَ بِقَوْلِهِمْ، وَلَقَدْ وَضَعْتُ قَوْلَهُ عَلَى أَقْرَاءِ الشُّعْرِ، فَمَا يَلْتَمِمْ عَلَى لِسَانِ أَحَدٍ بَعْدِي أَنَّهُ شِعْرٌ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَصَادِقٌ، وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، قَالَ: قُلْتُ: فَاكْفِنِي حَتَّى أَذْهَبَ فَانْظُرْ، قَالَ: فَاتَّيْتُ مَكَّةَ، فَتَضَعَّفْتُ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَقُلْتُ: أَيَّنَ



هَذَا الَّذِي تَدْعُونَهُ الصَّابِيَّ؟ فَأَشَارَ إِلَيَّ، فَقَالَ: الصَّابِيَّ، فَمَالَ عَلَى أَهْلِ الْوَادِي بِكُلِّ مَدْرَةٍ وَعَظْمٍ، حَتَّى خَرَرْتُ مَعْشِيًّا عَلَى، قَالَ: فَارْتَفَعْتُ حِينَ ارْتَفَعْتُ، كَأَنِّي نُصِبْتُ أَحْمَرُ، قَالَ: فَأَتَيْتُ زَمْزَمَ فَعَسَلْتُ عَنِّي الدَّمَاءَ، وَشَرِبْتُ مِنْ مَائِهَا، وَلَقَدْ لَبِثْتُ، يَا ابْنَ أَحْيَى ثَلَاثِينَ، بَيْنَ لَيْلَةٍ وَيَوْمٍ، مَا كَانَ لِي طَعَامٌ إِلَّا مَاءُ زَمْزَمَ، فَسَمِنْتُ حَتَّى تَكَسَّرَتْ عُنْكَ بَطْنِي، وَمَا وَجَدْتُ عَلَى كَبِدِي سُخْفَةً جُوعٍ، قَالَ: فَبَيْنَا أَهْلُ مَكَّةَ فِي لَيْلَةٍ قَمَرَاءَ إِضْحِيَانٍ، إِذْ ضُرِبَ عَلَى أَسْمَحَتِهِمْ، فَمَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ أَحَدٌ، وَأَمْرَاتَيْنِ مِنْهُمْ تَدْعُوَانِ إِسَافًا وَنَائِلَةً، قَالَ: فَأَتْنَا عَلَى فِي طَوَافِهِمَا فَقُلْتُ: أَنْكِحَا أَحَدَهُمَا الْأُخْرَى قَالَ: فَمَا تَنَاهَيْتَا عَنْ قَوْلِهِمَا، قَالَ: فَأَتْنَا عَلَى فَقُلْتُ: هُنَّ مِثْلُ الْخَشْيَةِ، غَيْرَ أَنِّي لَا أَكْنِي، فَاَنْطَلَقْنَا تُؤَلُّوْلَانِ وَتَقُولَانِ: لَوْ كَانَ هَا هُنَا أَحَدٌ مِنْ أَنْفَارِنَا، قَالَ: فَاسْتَقْبَلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، وَهُمَا هَابِطَانِ، قَالَ: «مَا لَكُمَا؟» قَالَتَا: الصَّابِيُّ بَيْنَ الْكَعْبَةِ وَأَسْتَارِهَا، قَالَ: «مَا قَالَ لَكُمَا؟» قَالَتَا: إِنَّهُ قَالَ لَنَا كَلِمَةً تَمْلَأُ الْفَمَ، وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى اسْتَلَمَ الْحَجَرَ، وَطَافَ بِالْبَيْتِ هُوَ وَصَاحِبُهُ، ثُمَّ صَلَّى، فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلُ مَنْ حَيَّاهُ بِتَحِيَّةِ الْإِسْلَامِ، قَالَ، فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «وَعَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَنْتَ؟» قَالَ: قُلْتُ: مِنْ غِفَارٍ، قَالَ: فَأَهْوَى بِيَدِهِ فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: كَرِهَ أَنْ انْتَمَيْتُ إِلَى غِفَارٍ، فَذَهَبْتُ أَخْذُ بِيَدِهِ، فَقَدَعَنِي صَاحِبُهُ، وَكَانَ أَعْلَمَ بِهِ مِنِّي، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: «مَتَى كُنْتَ هَهُنَا؟» قَالَ، قُلْتُ: قَدْ كُنْتُ هَهُنَا مُنْذُ ثَلَاثِينَ، بَيْنَ لَيْلَةٍ وَيَوْمٍ، قَالَ: «فَمَنْ كَانَ يُطْعِمُكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: مَا كَانَ لِي طَعَامٌ إِلَّا مَاءُ زَمْزَمَ، فَسَمِنْتُ حَتَّى تَكَسَّرَتْ عُنْكَ بَطْنِي، وَمَا أَجِدُ عَلَى كَبِدِي سُخْفَةً جُوعٍ، قَالَ: «إِنَّهَا مُبَارَكَةٌ، إِنَّهَا طَعَامُ طُعْمٍ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِي فِي طَعَامِهِ اللَّيْلَةَ، فَاَنْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، وَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُمَا، فَفَتَحَ أَبُو بَكْرٍ بَابًا، فَجَعَلَ يَقْبِضُ لَنَا مِنْ زَيْبِ الطَّائِفِ، وَكَانَ ذَلِكَ أَوَّلَ طَعَامٍ أَكَلْتُهُ بِهَا، ثُمَّ غَبَرْتُ مَا غَبَرْتُ، ثُمَّ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ وَجَّهَتْ لِي أَرْضٌ ذَاتُ نَخْلٍ، لَا أَرَاهَا إِلَّا يَثْرِبَ، فَهَلْ أَنْتَ مُبْلَغٌ عَنِّي قَوْمَكَ؟ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَنْفَعَهُمْ بِكَ وَيَأْجُرَكَ فِيهِمْ» فَأَتَيْتُ أُنَيْسًا فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ؟ قُلْتُ: صَنَعْتُ أَنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ وَصَدَّقْتُ، قَالَ:

مَا بِي رَغْبَةً عَنْ دِينِكُمَا، فَإِنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ وَصَدَقْتُ، فَاحْتَمِلْنَا حَتَّى أَتَيْنَا قَوْمَنَا غِفَارًا، فَأَسْلَمَ نَصْفُهُمْ، وَكَانَ يُؤْمُهُمْ إِمَاءُ بْنُ رَحْضَةَ الْغِفَارِيُّ وَكَانَ سَيِّدَهُمْ، وَقَالَ نَصْفُهُمْ: إِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ أَسْلَمْنَا، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَأَسْلَمَ نَصْفُهُمُ الْبَاقِي، وَجَاءَتْ أَسْلَمُ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِخْوَتُنَا، نُسَلِّمُ عَلَى الَّذِي أَسْلَمُوا عَلَيْهِ، فَأَسْلَمُوا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَأَلَهَا اللَّهَ». (م/۲۴۷۳)

**ترجمه:** عبدالله بن صامت می گوید: ابوذر رضی الله عنه گفت: ما از میان قبیله ی خود؛ غفار؛ که ماههای حرام را حلال می ساختند (و ماههای دیگری را حرام، قرار می دادند) بیرون رفتیم. من و برادرم اُنیس و مادرم، بیرون شدیم و نزد یکی از دایی هایم، منزل گرفتیم. او احترام زیادی به ما گذاشت و در حق ما احسان و نیکی کرد. اما قبیله اش نسبت به ما حسادت ورزیدند و به او گفتند: هنگامی که تو از نزد خانواده ات می روی، اُنیس نزد خانواده ات، رفت و آمد می کند. دایی ما هم سخنان مردم را به این و آن گفت و شایع کرد. من به او گفتم: نیکی های گذشته ات را تیره و تار و ضایع ساختی. بعد از این، نمی توانیم در کنار تو زندگی کنیم. آنگاه، شترانمان را آوردیم و اثانیه ی خود را بر شتران، حمل کردیم. در این هنگام، دایی ما چهره اش را با پارچه ای پوشید و گریه می کرد. به هر حال، ما به نزدیکی مکه آمدیم. در آنجا اُنیس فخر فروشی کرد و شتران ما و گله ای دیگر را که به اندازه ی شتران ما بودند، به گروگان گذاشت (به این معنا که هر کس، برنده شود، همه ی شتران را بگیرد). آنگاه اُنیس و فردی که با یکدیگر، فخر فروشی کرده بودند، نزد کاهنی رفتند. آن کاهن، اُنیس را انتخاب کرد (برنده اعلام نمود). اینگونه اُنیس گله شتر ما و گله ای دیگر را با خودش به خانه آورد.

راوی می گوید: همچنین ابوذر گفت: ای برادر زاده ام! من سه سال قبل از اینکه رسول الله ﷺ را ملاقات نمایم، نماز خواندم. من پرسیدم: برای چه کسی نماز خواندی؟ گفت: برای الله. پرسیدم: به کدام سمت، روی نمودی؟ گفت: به هر سمت که پروردگارم می خواست. هنگام عشاء تا آخر شب، نماز می خواندم. آنگاه، مانند قطعه پارچه ای روی زمین می افتادم تا اینکه خورشید بر من می تابید. روزی، اُنیس گفت: من در مکه، کاری دارم. تو کارهایم را انجام بده تا من بروم و برگردم. سپس حرکت کرد و به مکه رفت و

تأخیر نمود. سرانجام، آمد. من گفتم: چه کار کردی؟ گفت: مردی را در مکه، ملاقات نمودم که بر دین تو بود و ادعا می کرد که الله متعال او را فرستاده است. پرسیدم: مردم چه می گفتند؟ جواب داد: مردم او را شاعر، کاهن و جادوگر می دانستند. راوی می گوید: آنیس که یکی از شاعران آن زمان بود، گفت: من سخن کاهنان را شنیده ام. سخنان او هیچ شباهتی با سخنان کاهنان ندارد. همچنین سخنانش را در کنار انواع شعر گذاشتم. جزو انواع شعر نبود و کسی نمی تواند آنها را شعر بداند. سوگند به الله، او فردی راستگو است و مخالفانش، دروغگو هستند.

ابوذر می گوید: من گفتم: به کارهایم برس تا من بروم و در این زمینه، تحقیق کنم. آنگاه به مکه آمدم و یکی را که از همه ضعیف تر بود، پیدا کردم و گفتم: این مردی که مردم او را صابئی (بی دین) می دانند، کجاست؟ او به من اشاره کرد و گفت: صابئی؟ آنگاه، اهل مکه با پاره های خشت و استخوان به من حمله کردند و مرا کتک زدند تا جایی که من بی هوش به زمین افتادم. و هنگامی که از زمین برخاستم، مانند سنگ قرمزی بودم که مردم در دوران جاهلیت، روی آن ذبح و قربانی می کردند. سپس کنار آب زمزم رفتم و خونهایم را شستم و از آن، نوشیدم. ای برادر زاده ام! من سی شبانه روز در آنجا ماندم و به جز آب زمزم، هیچ غذای دیگری نداشتم. پس به اندازه ای چاق شدم که چین های شکم تاب برداشت و هرگز ضعف گرسنگی را بر جگرم، احساس نکردم. آنگاه در یکی از شب های مهتابی و بسیار روشن که اهل مکه به خوابی عمیق فرو رفته بودند و هیچ کس، اطراف کعبه، طواف نمی کرد، دو زن از آنان را دیدم که دو بت اساف و نایله را صدا می زدند. آنها هنگام طواف از کنار من گذشتند. من گفتم: یکی از آنها را به نکاح دیگری در آورید. اما آنان، همچنان اساف و نایله را صدا می زدند. بار دیگر که از کنار من گذشتند، گفتم: شرمگاهی مانند چوب دارند. من با کنایه صحبت نمی کنم. (در حقیقت، اساف و نایله را اهانت کرد تا کفار را بیشتر ناراحت کند.) آن دو نفر با شنیدن این سخنان، رفتند در حالی که داد و فریاد می کردند و می گفتند: ای کاش! ما اینجا کس و کاری می داشتیم (تا به حساب این مرد برسند.) آنان از کوه پایین می آمدند که رسول الله و ابوبکر از روبروی آنان آمدند. ابوبکر گفت: «چه اتفاقی برای شما افتاده است؟» آنها جواب دادند: یک فرد بی دین میان کعبه و پرده هایش، پنهان شده است. ابوبکر پرسید: به شما چه گفت؟ گفتند: او سخنی گفت که دهان از گفتن آن، پر می شود (قابل گفتن نیست).

آنگاه رسول الله ﷺ آمد و به حجر الاسود دست کشید و او و همراهش (ابوبکر) خانه‌ی الله را طواف کردند. سپس نماز خواندند. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ نمازش را تمام کرد، من نخستین کسی بودم که با تحیت اسلام به او سلام کردم و گفتم: السلام علیک یا رسول الله. نبی اکرم ﷺ فرمود: «وعلیک ورحمة الله». سپس فرمود: «تو کیستی؟» گفتم: مردی از قبیله‌ی غفار هستم. پیامبر اکرم ﷺ دستش را پایین آورد و انگشتانش را بالای پیشانی‌اش گذاشت. من با خود گفتم: رسول الله ﷺ انتساب مرا به قبیله‌ی، غفار ناپسند دانست. در این هنگام، من خواستم دست پیامبر اکرم ﷺ را بگیرم؛ اما همراهش که او را بهتر می‌شناخت، اجازه نداد که دستش را بگیرم. سپس رسول اکرم ﷺ سرش را بلند نمود و فرمود: «چه مدت است که اینجا بوده‌ای؟» گفتم: سی شبانه روز است که من اینجا هستم. فرمود: «چه کسی تو را غذا می‌داد؟» گفتم: به جز آب زمزم، غذای دیگری نداشتیم. و به اندازه‌ای چاق شدم که چین‌های شکمم تاب برداشت و ضعف گرسنگی را بر جگرم احساس نکردم. رسول الله ﷺ فرمود: «زمزم، آب با برکتی است و مانند غذا باعث سیری می‌گردد». ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! اجازه دهید تا من امشب او را غذا بدهم. اینگونه، من با آنها راه افتادم تا اینکه ابوبکر رضی الله عنه در خانه‌ای را باز نمود (و ما وارد شدیم). او از کشمش‌های طایف، مَشْت می‌کرد و جلوی ما می‌گذاشت. و این، نخستین غذایی بود که در مکه، خوردم. سپس، مدت زمانی طولانی آنجا ماندم. بعد از آن، روزی، خدمت رسول الله ﷺ رسیدم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «به سرزمینی که نخل فراوانی دارد، راهنمایی شده‌ام. فکر می‌کنم یثرب (مدینه) باشد. آیا تو پیام مرا به قبیله‌ات می‌رسانی؟ چه بسا که الله متعال تو را برای آنان، مفید گرداند و آنان باعث اجر و پاداش برای تو گردند».

بعد از آن، نزد اُنَیس آمدم. اُنَیس پرسید: چکار کردی؟ گفتم: کاری که من انجام دادم، این بود که مسلمان شدم و تصدیق کردم. اُنَیس گفت: من هم از دین شما بیزار نیستم. پس من هم مسلمان شدم و تصدیق کردم. سپس ما از آنجا وسایلمان را برداشتیم و کوچ کردیم و نزد قبیله‌ی یمان غفار رفتیم. نصف جمعیت قبیله‌ی غفار نیز مسلمان شدند و ایماء بن رَحْضَه غفاری که سردار آنان بود، آنها را امامت می‌نمود. و نصف دیگر آنان گفتند: هنگامی که رسول الله ﷺ به مدینه بیاید، ما مسلمان می‌شویم. سپس وقتی که رسول اکرم ﷺ به مدینه آمد، نصف جمعیت باقیمانده‌ی آنان نیز مسلمان شدند. بعد از آن، قبیله‌ی اسلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! قبیله‌ی غفار برادران ما هستند؛ همانگونه که آنان مسلمان شده‌اند، ما نیز مسلمان می‌شویم. و مسلمان شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال، قبیله‌ی غفار را مغفرت کند و قبیله‌ی اسلم را سالم نگه دارد».

١٧٠٥ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه قَالَ: لَمَّا بَلَغَ أَبَا ذَرٍّ مَبْعَثُ النَّبِيِّ ﷺ بِمَكَّةَ قَالَ لِأَخِيهِ: أَنْيَسَ ارْكَبْ وَسِرْ إِلَى هَذَا الْوَادِي، فَأَعْلَمْ لِي عِلْمَ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ يَأْتِيهِ الْخَبَرُ مِنَ السَّمَاءِ، فَاسْمَعْ مِنْ قَوْلِهِ ثُمَّ أَتِنِي، فَاَنْطَلَقَ الْآخَرُ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، وَاسْمِعَ مِنْ قَوْلِهِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ: رَأَيْتُهُ يَأْمُرُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، وَ يَقُولُ كَلَامًا مَا هُوَ بِالشَّعْرِ، فَقَالَ: مَا شَفَيْتَنِي فِيمَا أَرَدْتُ، فَتَزَوَّدَ وَحَمَلَ شَتَّةً لَهُ، فِيهَا مَاءٌ وَسَارَ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، فَاتَى الْمَسْجِدَ فَالْتَمَسَ النَّبِيَّ ﷺ وَلَا يَعْرِفُهُ، وَكَرِهَ أَنْ يَسْأَلَ عَنْهُ، حَتَّى أَدْرَكَهُ — يَعْنِي اللَّيْلَ — فَاضْطَجَعَ، فَرَأَاهُ عَلَى فَعْرَفٍ أَنَّهُ غَرِيبٌ، فَلَمَّا رَأَاهُ تَبِعَهُ، فَلَمْ يَسْأَلْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ، حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ احْتَمَلَ قُرَيْبَتَهُ وَزَادَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَظَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ فِيهِ وَلَا يَرَى النَّبِيَّ ﷺ حَتَّى أَمْسَى فَعَادَ إِلَى مَضْجَعِهِ، فَمَرَّ بِهِ عَلَى، فَقَالَ: مَا أَنَّى لِلرَّجُلِ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَهُ؟ فَأَقَامَهُ، فَذَهَبَ بِهِ مَعَهُ، وَلَا يَسْأَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الثَّالِثِ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَأَقَامَهُ عَلَى مَعَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَلَا تُحَدِّثُنِي مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ هَذَا الْبَلَدَ؟ قَالَ: إِنْ أُعْطِيتَنِي عَهْدًا وَمِيثَاقًا لَتُرْشِدَنِي، فَعَلْتُ، فَفَعَلْتُ، فَأَخْبَرُهُ، فَقَالَ: فَإِنَّهُ حَقٌّ، وَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَإِذَا أَصْبَحْتَ فَاتَّبِعْنِي، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ شَيْئًا أَخَافُ عَلَيْكَ، قُمْتُ كَأَنِّي أُرِيقُ الْمَاءَ، فَإِنْ مَضَيْتُ فَاتَّبِعْنِي حَتَّى تَدْخُلَ مَدْخَلِي، فَفَعَلْتُ، فَاَنْطَلَقَ يَقْفُوهُ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَدَخَلَ مَعَهُ فَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ وَأَسْلَمَ مَكَانَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «ارْجِعْ إِلَى قَوْمِكَ فَأَخْبِرْهُمْ حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِي» فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأُصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ، فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَثَارَ الْقَوْمُ فَضْرَبُوهُ حَتَّى أَضْجَعُوهُ، فَاتَى الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ فَأَكَبَّ عَلَيْهِ، فَقَالَ: وَيْلَكُمْ، أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ مِنْ غِفَارٍ، وَأَنَّ طَرِيقَ تُجَّارِكُمْ إِلَى الشَّامِ عَلَيْهِمْ، فَأَنْقَذَهُ مِنْهُمْ، ثُمَّ عَادَ مِنَ الْعَدِ بِمِثْلِهَا، وَثَارُوا إِلَيْهِ فَضْرَبُوهُ، فَأَكَبَّ عَلَيْهِ الْعَبَّاسُ فَأَنْقَذَهُ. (م/٢٤٧٤)

**ترجمه:** ابن عباس می گوید: هنگامی که خبر بعثت نبی اکرم ﷺ در مکه به ابوذر رضی الله عنه رسید، به برادرش؛ اُنیس؛ گفت: سوار شو و به صحرای مکه برو و ماجرای این شخصی را که مدعی است از آسمان بر او وحی می شود، برایم روشن گردان. سخنانش را گوش کن و برگرد. اُنیس براه افتاد تا اینکه به مکه آمد و سخنان وی را شنید و نزد ابوذر برگشت و گفت: مردی را دیدم که مردم را به سوی ارزش های اخلاقی فرا می خواند و صحبت هایی می کرد که شعر نبودند. ابوذر گفت: آرزوهایم را برآورده نکردی. آنگاه خودش، توشه برداشت و مشک آبی بر دوش گذاشت و به راه افتاد تا اینکه وارد مکه شد. پس در جستجوی نبی اکرم ﷺ به مسجد آمد حال آنکه او را نمی شناخت. همچنین نمی توانست در مورد وی از مردم پرسد. اینگونه آن روز را سپری نمود تا اینکه شب فرا رسید. پس در گوشه ای دراز کشید. در این اثنا، علی بن ابی طالب رضی الله عنه او را دید و متوجه شد که او فردی بیگانه است. به هر حال، ابوذر همراه علی رفت و هیچ یک از آنها دیگری را در مورد هیچ چیز نپرسید تا اینکه صبح شد. دو باره، ابوذر مشک و توشه اش را برداشت و به مسجد رفت. روز دوم را هم در مسجد، سپری نمود و بدون اینکه رسول الله ﷺ را ببیند، شب شد. بار دیگر، به همان جای اولش رفت و دراز کشید که علی رضی الله عنه آمد و گفت: آیا وقت آن نرسیده است که شما منزلتان را بدانید؟ اینگونه علی او را بیدار کرد و ابوذر همراه او رفت. این بار هم هیچ یک از آنها از دیگری چیزی نپرسید. تا اینکه روز سوم هم ابوذر دوباره به همانجا رفت و دراز کشید که علی رضی الله عنه آمد و او را بلند کرد و با خودش برد و به او گفت: آیا به من نمی گویی که برای انجام چه کاری به این شهر آمده ای؟ ابوذر جواب داد: اگر با من عهد و پیمان می بندی که مرا راهنمایی کنی، انگیزه ام را از آمدن به این شهر می گویم. علی رضی الله عنه قبول کرد و عهد و پیمان بست. آنگاه، ابوذر او را از ماجرا با خبر ساخت. علی گفت: او، حق است و او، پیامبر الله است. صبح، دُنبال من بیا. اگر من موردی را دیدم که برایت احساس خطر کنم، می ایستم طوری که گویا آب می ریزم. و در صورتی که من به مسیرم ادامه دادم، به دُنبال من بیا و هرکجا که من وارد شدم، شما نیز وارد شوید. ابوذر نیز همین کار را کرد. به دُنبال او راه افتاد تا اینکه علی رضی الله عنه همراه ابوذر نزد نبی اکرم ﷺ رفت. سپس ابوذر به قسمتی از سخنان نبی اکرم ﷺ گوش فرا داد و همانجا مسلمان شد. نبی اکرم ﷺ به او فرمود: «نزد قبیله ات برگرد و آنها را به اسلام، دعوت کن تا زمانی که دستور من به تو می رسد». ابوذر گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، فریاد خواهم کشید و کلمه ی توحید را میان آنان، اعلام خواهم کرد. راوی می گوید: آنگاه، ابوذر از نزد نبی اکرم ﷺ بیرون رفت و به مسجد آمد و با آواز

بلند، فریاد زد: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، فرستاده‌ی الله است. با شنیدن این سخنان، قریش برخاستند و او را به اندازه‌ای کتک زدند که روی زمین افتاد. آنگاه عباس بن عبدالمطلب آمد و خودش را روی ابوذر انداخت و گفت: وای بر شما، مگر نمی‌دانید که او از قبیله‌ی غفار است؟ و راه تجارت شما از کنار آنان می‌گذرد. و اینگونه او را از دست آنان، نجات داد. فردای آنروز، دوباره، ابوذر آمد و همان سخنانش را تکرار کرد. باز هم قریش به او حمله کردند او را کتک زدند. این بار نیز عباس رضی الله عنه خودش را روی وی انداخت و او را نجات داد.

### باب (۴۳): فضیلت ابو موسی اشعری رضی الله عنه

۱۷۰۶ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجَعْرَانَةِ، بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَلَا تُنْجِزُ لِي يَا مُحَمَّدٌ مَا وَعَدْتَنِي؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَبَشِّرْ» فَقَالَ لَهُ الْأَعْرَابِيُّ: أَكْثَرْتَ عَلَيَّ مِنْ «أَبَشِّرْ» فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى أَبِي مُوسَى وَبِلَالٍ، كَهَيْئَةِ الْعَضْبَانِ، فَقَالَ: «إِنَّ هَذَا قَدْ رَدَّ الْبَشْرَى فَأَقْبِلَا أَنْتُمَا» فَقَالَا: قَبِلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَعَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اشْرَبَا مِنْهُ، وَأَفْرِغَا عَلَى وُجُوهِكُمَا وَتُحُورُكُمَا، وَأَبَشِّرَا» فَأَخَذَا الْقَدَحَ، فَفَعَلَا مَا أَمَرَهُمَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَتَادَتْهُمَا أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ: أَفْضِلَا لَأُمُّكُمَا مِمَّا فِي إِنَائِكُمَا، فَأَفْضَلَا لَهَا مِنْهُ طَائِفَةً. (م/۹۷: ۲۴)

**ترجمه:** ابو موسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله همراه بلال، در جعرانه، میان مکه و مدینه، منزل گرفته بود و من نیز نزد ایشان بودم که یک نفر بادیه نشین نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: آیا به وعده‌ای که به من داده‌ای، وفا نمی‌کنی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: «به تو مژده می‌دهم». آن مرد، گفت: زیاد از این مژده‌ها به من داده‌ای. رسول الله صلی الله علیه و آله با حالتی خشمگین، رو به ابو موسی و بلال کرد و فرمود: «مژده‌ام را نپذیرفت؛ شما آنرا بپذیرید». آنان گفتند: یا رسول الله! ما پذیرفتیم. سپس، ظرف آبی خواست و دستها و صورتش را در آن شست و آب دهان انداخت و فرمود: «از این بنوشید و بر چهره و سینه‌هایتان بریزید و شما را بشارت می‌دهم». آنان به دستور رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نمودند. آنگاه، ام سلمه از پشت پرده صدا زد و گفت: از باقیمانده‌ی آن برای مادران بگذارید. آنها نیز قدری از آن آب، برایش گذاشتند.

## باب (۴۴): فضیلت ابو موسی و ابو عامر اشعری

۱۷۰۷— عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا فَرَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ حُنَيْنٍ، بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أُوطَاسٍ، فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصَّمَّةِ، فَقَتَلَ دُرَيْدَ بْنَ الصَّمَّةِ وَهَزَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ، قَالَ: فَرُمِيَ أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ، رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي جُشَمٍ بِسَهْمٍ، فَأَثْبَتَهُ فِي رُكْبَتِهِ، فَأَنْتَهَيْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ: يَا عَمَّ مَنْ رَمَاكَ؟ فَأَشَارَ أَبُو عَامِرٍ إِلَى أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: إِنَّ ذَاكَ قَاتِلِي تَرَاهُ، ذَلِكَ الَّذِي رَمَانِي، قَالَ أَبُو مُوسَى: فَقَصَدْتُ لَهُ فَأَعْتَمَدْتُهُ فَلَحِقْتُهُ، فَلَمَّا رَأْنِي وَلَّى عَنِّي ذَاهِبًا، فَاتَّبَعْتُهُ وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ: أَلَا تَسْتَحْيِي؟ أَلَسْتُ عَرَبِيًّا؟ أَلَا تُثَبِّتُ؟ فَكَفَّ، فَالْتَقَيْتُ أَنَا وَهُوَ، فَاخْتَلَفْنَا أَنَا وَهُوَ ضَرْبَتَيْنِ، فَضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى أَبِي عَامِرٍ فَقُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ قَتَلَ صَاحِبَكَ، قَالَ: فَانْزِعْ هَذَا السَّهْمَ، فَنَزَعْتُهُ فَنَزَا مِنْهُ الْمَاءُ، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي انْطَلِقْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ، وَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ أَبُو عَامِرٍ: اسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: وَاسْتَغْمَلَنِي أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ، وَمَكَثَ يَسِيرًا، ثُمَّ إِنَّهُ مَاتَ، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ دَخَلْتُ عَلَيْهِ، وَهُوَ فِي بَيْتٍ، عَلَى سَرِيرٍ مُرْمَلٍ، وَعَلَيْهِ فِرَاشٌ، وَقَدْ أَثَرَ رَمَالَ السَّرِيرِ يَظْهَرُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَحَبِيبُهُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِنَا وَخَبَرِ أَبِي عَامِرٍ، وَقُلْتُ لَهُ: قَالَ: قُلْ لَهُ: يَسْتَغْفِرْ لِي، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَاءٍ، فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبِيدِ، أَبِي عَامِرٍ» حَتَّى رَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ مِنْ النَّاسِ» فَقُلْتُ: وَلِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاسْتَغْفِرْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ذَنْبَهُ، وَأَدْخِلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلًا كَرِيمًا» قَالَ أَبُو بُرْدَةَ: إِحْدَاهُمَا لِأَبِي عَامِرٍ، وَالْأُخْرَى لِأَبِي مُوسَى. (م/ ۲۴۹۸)

**ترجمہ:** ابو بردہ می گوید: پدرم ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ گفت: هنگامی که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از غزوہ ی حنین، فراغت یافت، لشکری به فرماندهی ابو عامر بسوی اوطاس فرستاد. او در آنجا با دُرید بن صَمَمه روبرو شد. دُرید کشته شد و الله متعال، یارانش را شکست داد.

ابو موسی می گوید: مرا هم رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم با ابو عامر فرستاد. ابو عامر زخمی شد؛ یعنی مردی از قبیله ی بنی جُشم، تیری بسوی او پرتاب کرد که به زانویش اصابت نمود. من



خودم را به او رساندم و گفتم: عمو جان! چه کسی به سویت تیر اندازی کرد؟ او با اشاره، به من گفت: آن شخص، قاتل من است و بسوی من تیر اندازی کرد. پس قصد او کردم و خود را به او رساندم. با دیدن من، فرار کرد. او را تعقیب کردم و به او گفتم: خجالت نمی کشی؟ عرب نیستی؟ فرار می کنی؟ توقف کن. آنگاه، ایستاد و پس از رد و بدل کردن ضربات شمشیر، او را به قتل رساندم. سپس به ابوعامر گفتم: الله متعال، او را به قتل رساند. ابوعامر گفت: این تیر را بیرون بیاور. من آنرا بیرون آوردم. از آنجا، آب جاری شد. ابوعامر گفت: ای برادر زاده! نزد نبی اکرم ﷺ برو و سلام مرا به ایشان برسان و به او بگو تا برای من طلب مغفرت کند. و مرا به عنوان جانشین خود، تعیین نمود و پس از چند لحظه، فوت کرد.

هنگامی که من برگشتم و نزد نبی اکرم ﷺ رفتم، رسول الله ﷺ در خانه اش روی تختی ساخته شده از حصیر، خوابیده بود و رختخوابی هم روی آن قرار داشت. اثر بافت های تخت بر پشت و پهلوی رسول الله ﷺ دیده می شد. پس او را از وضع خود و ابوعامر باخبر ساختم و گفتم: ابو عامر از شما خواست که برایش طلب مغفرت کنید. آنگاه رسول الله ﷺ آب خواست و وضو گرفت و سپس، دست به دعا برداشت و فرمود: «بار الها! بنده ات ابو عامر را ببخشای».

راوی می گوید: من سفیدی زیر بغل های رسول الله ﷺ را دیدم. سپس پیامبر اکرم ﷺ افزود: «بار الها! روز قیامت، مرتبه اش را از بسیاری از مردم، بالاتر قرار بده». گفتم: برای من نیز طلب مغفرت کن. فرمود: «بار الها! گناهان عبد الله بن قیس را ببخش و روز قیامت، جایگاه خوبی نصیبش بگردان». ابو برده می گوید: یکی از دعاها برای ابو عامر، و دیگری برای ابو موسی بود.

#### باب (۴۵): فضیلت ابو هریره دوسی

۱۷۰۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أَدْعُو أُمِّي إِلَى الْإِسْلَامِ وَهِيَ مُشْرِكَةٌ، فَدَعَوْتُهَا يَوْمًا فَأَسْمَعَنِي فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا أَكْرَهُ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ أَدْعُو أُمِّي إِلَى الْإِسْلَامِ فَتَأْبَى عَلَيَّ، فَدَعَوْتُهَا الْيَوْمَ فَأَسْمَعَنِي فِيكَ مَا أَكْرَهُ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَهْدِيَ أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ اهْدِ أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ» فَخَرَجْتُ مُسْتَبْشِرًا بِدَعْوَةِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا جِئْتُ فَصِرْتُ إِلَى الْبَابِ، فَإِذَا هُوَ مُجَافٌ، فَسَمِعْتُ أُمِّي خَشَفَ قَدَمَيَّ، فَقَالَتْ:

مَكَانَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ. وَسَمِعْتُ خَضَخَضَةَ الْمَاءِ، قَالَ: فَاعْتَسَلْتُ وَلَبَسْتُ دِرْعَهَا وَعَجَلْتُ عَنْ خِمَارِهَا، فَفَتَحَتِ الْبَابَ، ثُمَّ قَالَتْ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، قَالَ: فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَتَيْتُهُ وَأَنَا أَبْكِي مِنَ الْفَرَحِ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَبَشِّرُ قَدْ اسْتَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَكَ وَهَدَى أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَقَالَ خَيْرًا، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُحِبِّبَنِي أَنَا وَأُمِّي إِلَى عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيُحِبِّبَهُمْ إِلَيْنَا، قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ عَبْدَكَ هَذَا — يَعْنِي أَبَا هُرَيْرَةَ — وَأُمَّهُ إِلَى عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ، وَحَبِّبْ إِلَيْهِمُ الْمُؤْمِنِينَ» فَمَا خُلِقَ مُؤْمِنٌ يَسْمَعُ بِي، وَلَا يَرَانِي، إِلَّا أَحَبَّنِي. (م/۲۴۹۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: مادرم مشرک بود و من او را به سوی اسلام، دعوت می کردم. روزی او را به اسلام دعوت نمودم. اما او سخنی در مورد رسول الله ﷺ به زبان آورد که برایم ناگوار بود. من گریان، نزد رسول الله ﷺ رفتم و گفتم: یا رسول الله! من مادرم را به اسلام، دعوت می کردم؛ اما او سخنان مرا نمی پذیرفت. امروز نیز او را به اسلام، فرا خواندم؛ ولی او سخنی در مورد شما به زبان آورد که برایم ناگوار بود. از الله متعال بخواهید که مادر ابوهریره را هدایت کند. رسول الله ﷺ فرمود: «بارالها! مادر ابوهریره را هدایت کن.» من که از دعای پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خوشحال بودم از نزد نبی اکرم بیرون آمدم. هنگامی که به منزل رسیدم، به سوی درِ اتاق مادرم رفتم، در بسته بود. مادرم که صدای پایم را شنید، گفت: ای ابوهریره! صبر کن. من هم صدای ریختن آب را شنیدم. بلی، مادرم غسل نمود و پیراهنش را پوشید و به علت عجله از پوشیدن روسری، صرف نظر نمود و در را باز کرد و گفت: ای ابوهریره! من گواهی می دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می دهم که محمد، بنده و فرستاده ی الله است. ابوهریره می گوید: با شنیدن این سخنان، نزد رسول الله ﷺ برگشتم و در حالی خدمت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رسیدم که از شدت خوشحالی، گریه می کردم. سپس عرض کردم: یا رسول الله! تو را مژده می دهم؛ الله متعال دعایت را اجابت نمود و مادر ابوهریره را هدایت کرد. آنگاه، رسول الله ﷺ الله متعال را ستود و ثنا گفت و جملات خوبی به زبان آورد. من گفتم: یا رسول الله! از الله متعال بخواه تا من و مادرم را نزد بندگان مؤمن و محبوب بگرداند و مؤمنان را نیز نزد ما محبوب نماید. رسول الله ﷺ فرمود: «بارالها! این بنده ی کوچکت - ابوهریره - و مادرش را نزد بندگان مؤمن، محبوب بگردان و مؤمنان را نیز نزد آنان محبوب بگردان.» ابوهریره می گوید: در نتیجه ی این دعای پیامبر، هر مؤمنی که بدنیا بیاید و در مورد من بشنود و مرا نبیند، مرا دوست دارد.

۱۷۰۹— عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَلَا يُعْجِبُكَ أَبُو هُرَيْرَةَ؟ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِ حُجْرَتِي، يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُسْمِعُنِي ذَلِكَ، وَكُنْتُ أُسَبِّحُ، فَقَامَ قَبْلَ أَنْ أَقْضِيَ سُبْحَتِي، وَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَرَدَدْتُ عَلَيْهِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيثَ كَسَرْدِكُمْ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: يَقُولُونَ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَدْ أَكْثَرَ، وَاللَّهُ الْمَوْعِدُ، وَيَقُولُونَ: مَا بَالُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لَا يَتَحَدَّثُونَ مِثْلَ أَحَادِيثِهِ؟ وَسَأُخْبِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: إِنَّ إِخْوَانِي مِنَ الْأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمْ عَمَلُ أَرْضِيهِمْ، وَإِنَّ إِخْوَانِي مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ، وَكُنْتُ أَلْزِمُ رَسُولَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى مِلءِ بَطْنِي، فَأَشْهَدُ إِذَا غَابُوا، وَأَحْفَظُ إِذَا نَسُوا، وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمًا: «أَيُّكُمْ يَسْطُرُ ثَوْبَهُ فَيَأْخُذُ مِنْ حَدِيثِي هَذَا، ثُمَّ يَجْمَعُهُ إِلَى صَدْرِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَنْسَ شَيْئًا سَمِعَهُ» فَبَسَطْتُ بُرْدَةً عَلَيَّ، حَتَّى فَرَغَ مِنْ حَدِيثِهِ، ثُمَّ جَمَعْتُهَا إِلَى صَدْرِي، فَمَا نَسِيتُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ شَيْئًا حَدَّثَنِي بِهِ، وَلَوْ لَا آيَتَانِ أَنْزَلَهُمَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مَا حَدَّثْتُ شَيْئًا أَبَدًا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ﴾ <sup>(۱۵۹)</sup> إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ <sup>(۱۶۰)</sup> ﴿[بقره: ۱۵۹-۱۶۰] إِلَى آخِرِ الْآيَتَيْنِ.

(م/۲۴۹۳)

**ترجمه:** عروه می گوید: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: آیا از ابوهریره تعجب نمی کنی؟ من مشغول خواندن نماز نفل بودم که او آمد و کنار حجره ام نشست و از احادیث رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ برایم بیان کرد طوری که من بشنوم. و قبل از اینکه نمازم به پایان برسد، برخاست و رفت. اگر او را می یافتم، سخنانش را رد می کردم و می گفتم: رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اینگونه مانند شما زیاد و با عجله، صحبت نمی کرد. ابن شهاب زهری می گوید: سعید بن مسیب نقل نمود که ابوهریره گفت: مردم می گویند: ابوهریره احادیث زیادی روایت می کند. میعادگاه همه ی ما الله متعال خواهد بود (او میان من و آنان، فیصله خواهد کرد). همچنین مردم می گویند: چرا مهاجرین و انصار مانند ابوهریره، احادیث زیادی روایت نمی کنند؟ من علت آن را برای شما بیان می کنم: برادران انصار مشغول کار کشاورزی در زمینهایشان بودند. و برادران مهاجرم مشغول معامله و تجارت در بازارها بودند. ولی من به سیر شدن شکم اکتفا می کردم و همیشه رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را همراهی می نمودم. لذا هنگامی که آنها غایب بودند، من حضور

داشتم. همچنین من حفظ می‌کردم حال آنکه آنها فراموش می‌کردند. همچنین روزی، رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی از میان شما لباسش را پهن می‌کند و این احادیث مرا برمی‌دارد و به سینه‌اش می‌چسباند که در این صورت، هر سخنی را که از من بشنود، فراموش نمی‌کند». من چادری را که به تن داشتم، پهن کردم تا اینکه سخنان رسول الله ﷺ به پایان رسید. آنگاه، آنرا جمع نمودم و به سینه‌ام چسباندم. بعد از آن روز، هیچ سخنی از سخنان رسول اکرم ﷺ را فراموش نکردم. و اگر این دو آیه که الله متعال آنها را در قرآن نازل فرموده است، وجود نمی‌داشتند، هرگز هیچ حدیثی بیان نمی‌کردم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ۖ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [بقره: ۱۵۹-۱۶۰]

(بی‌گمان کسانی که دلایل روشن و هدایتی را که ما فرو فرستاده‌ایم، پنهان می‌دارند؛ آنهم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب - تورات و انجیل - بیان و روشن نموده‌ایم، الله متعال و نفرین کنندگان - فرشتگان و انس و جن - آنها را نفرین می‌کنند. مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح پردازند و آشکار سازند. چه توبه‌ی چنین کسانی را می‌پذیرم و من بسی توبه‌پذیر و مهربانم.)

#### باب (۴۶): فضیلت ابو دجانه سماک بن خُرشه رحمته الله علیه

۱۷۱۰— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَ سَيْفًا يَوْمَ أُحُدٍ، فَقَالَ: «مَنْ يَأْخُذُ مِنِّي هَذَا؟ فَيَسْطُوا أَيْدِيَهُمْ، كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ يَقُولُ: أَنَا، أَنَا، قَالَ: «فَمَنْ يَأْخُذُهُ بِحَقِّهِ؟» قَالَ: فَأَحْجَمَ الْقَوْمُ، فَقَالَ سِمَاكُ بْنُ خُرْشَةَ أَبُو دُجَانَةَ: أَنَا آخُذُهُ بِحَقِّهِ، قَالَ: فَأَخَذَهُ فَفَلَقَ بِهِ هَامَ الْمُشْرِكِينَ. (م/ ۲۴۷۰)

**ترجمه:** از انس رضی الله عنه روایت است که روز غزوه‌ی احد، رسول الله ﷺ شمشیری برداشت و فرمود: «چه کسی این شمشیر را از من می‌گیرد؟» با شنیدن این سخن، همه دستهایشان را به سوی آن دراز کردند و هر یک از آنها می‌گفت: من، من. رسول اکرم ﷺ فرمود: «چه کسی این شمشیر را به حقش از من می‌گیرد؟» در این هنگام، مردم از گرفتن آن، خود داری کردند. ابو دجانه سماک بن خُرشه رضی الله عنه گفت: من آنرا به حقش می‌گیرم. سپس شمشیر را گرفت و سرهای مشرکین را با آن شکافت.

باب (۴۷): فضیلت ابو سفیان صخر بن حرب رضی الله عنه

۱۷۱۱— عَنْ أَبِي زُمَيْلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَى أَبِي سُفْيَانَ وَلَا يُقَاعِدُونَهُ، فَقَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، ثَلَاثٌ أُعْطِيَهُنَّ، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: عِنْدِي أَحْسَنُ الْعَرَبِ وَأَجْمَلُهُ، أُمُّ حَبِيبَةَ بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ، أَرْوَّحُكُمَا، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: وَمُعَاوِيَةُ تَجْعَلُهُ كَاتِبًا بَيْنَ يَدَيْكَ، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: وَتَوَمَّرَنِي حَتَّى أَقَاتِلَ الْكُفَّارَ، كَمَا كُنْتُ أَقَاتِلُ الْمُسْلِمِينَ، قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ أَبُو زُمَيْلٍ: وَلَوْلَا أَنَّهُ طَلَبَ ذَلِكَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ مَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُسْأَلُ شَيْئًا إِلَّا قَالَ: «نَعَمْ». (م/۲۵۰۱)

**ترجمه:** ابو زمیل می گوید: ابن عباس رضی الله عنه گفت: مسلمانان نسبت به ابو سفیان نگاه مثبتی نداشتند و با او نشست و برخاست نمی کردند؛ لذا او به نبی اکرم ﷺ گفت: ای پیامبر الله! سه چیز به من عنایت کن. پیامبر فرمود: «بفرمایید». ابو سفیان گفت: ام حبیبه دختر ابوسفیان؛ زیباترین زن عرب؛ نزد من است؛ می خواهم او را به نکاح تو بدهم. پیامبر ﷺ فرمود: «خوب است». ابوسفیان گفت: و از شما می خواهم که معاویه را به عنوان منشی و کاتب خود بپذیرید. پیامبر ﷺ فرمود: «خوب است». ابوسفیان گفت: درخواست دیگر من این است که مرا به عنوان امیر و فرمانده تعیین کنی تا همانگونه که با مسلمانان می جنگیدم، با کفار بجنگم. پیامبر ﷺ فرمود: «خوب است». ابو زمیل می گوید: اگر ابو سفیان این درخواستها را نمی کرد، پیامبر اکرم ﷺ این امتیازها را به او نمی داد؛ زیرا هر درخواستی که از رسول الله ﷺ می شد، پاسخ مثبت می داد.

(بدیهی است که ابوسفیان سال فتح مکه یعنی هشتم هجری مسلمان شد؛ اما نبی اکرم ﷺ با ام حبیبه در روایتی، سال ششم، و طبق روایتی دیگر، سال هفتم هجری ازدواج نمود؛ در نتیجه، چنین به نظر می رسد که در روایت فوق، یکی از راویان دچار وهم شده و به خطا رفته است والله اعلم.)

## باب (۴۸): فضیلت جلیب جلیل

۱۷۱۲— عَنْ أَبِي بَرْزَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ فِي مَعْرَى لَهُ، فَأَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: «هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟» قَالُوا: نَعَمْ، فَلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟» قَالُوا: نَعَمْ، فَلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «لَكِنِّي أَفْقِدُ جَلِيبًا، فَاطْلُبُوهُ» فَطُلِبَ فِي الْقَتْلِ، فَوَجَدُوهُ إِلَى جَنْبِ سَبْعَةٍ قَدْ قَتَلَهُمْ، ثُمَّ قَتَلُوهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم فَوَقَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «قَتَلَ سَبْعَةً، ثُمَّ قَتَلُوهُ، هَذَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، هَذَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ» قَالَ: فَوَضَعَهُ عَلَى سَاعِدِيهِ لَيْسَ لَهُ سَرِيرٌ إِلَّا سَاعِدَا النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: فَحَفِرَ لَهُ وَوُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَلَمْ يَذْكُرْ غَسْلًا. (م/۲۴۷۲)

**ترجمہ:** ابو بزرہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در یکی از غزوات بسر می برد. قابل یادآوری است که الله متعال در آن غزوه، غنائم زیادی نصیبش نموده بود. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خطاب به یارانش فرمود: «آیا کسی ناپدید شده است؟» صحابه عرض کردند: بلی؛ فلانی و فلانی و فلانی. دوباره نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «آیا کسی ناپدید شده است؟» صحابه دوباره عرض کردند: بلی، فلانی و فلانی و فلانی. برای بار سوم، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «آیا کسی ناپدید شده است؟» صحابه عرض کردند: خیر. نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ولی من جلیب را نمی بینم. به دنبال او بگردید». لذا صحابه در میان کشته شدگان در جستجوی او برآمدند و او را در کنار هفت نفر دیدند که همه ی آنها را کشته بود و بعد از آن، خودش نیز کشته شده بود. آنگاه نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آمد و بالای سرش ایستاد و فرمود: «هفت نفر را به قتل رسانده است؛ سپس او را کشته اند. این از من است و من از او هستم. این از من است و من از او هستم». راوی می گوید: سپس رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم او را روی ساعد دستهایش گذاشت طوری که او تختی بجز ساعدهای رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نداشت. آنگاه قبری برای او حفر کردند و او را در آن گذاشتند و سخنی از غسل به میان نیاورد.

باب (۴۹): فضیلت حسان بن ثابت رضی اللہ عنہ

۱۷۱۳— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَنَّ عُمَرَ مَرَّ بِحَسَّانَ وَهُوَ يُنْشِدُ الشَّعْرَ فِي الْمَسْجِدِ، فَلَحَظَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أُنْشِدُ، وَفِيهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ، فَقَالَ: أَنْشُدْكَ اللَّهُ أَسْمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «أَجِبْ عَنِّي، اللَّهُمَّ أَيْدِهِ بِرُوحِ الْقُدُسِ؟» قَالَ: اللَّهُمَّ نَعَمْ. (م/۲۴۸۵)

**ترجمه:** ابو هریره رضی الله عنه می گوید: حسان بن ثابت رضی الله عنه در مسجد، شعر می خواند که عمر بن خطاب از کنارش گذشت و با گوشه‌ی چشم به او نگاه کرد (که شعر نخواند). حسان گفت: زمانی که فردی بهتر از تو در این مسجد وجود داشت، (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) من شعر می خواندم. راوی می گوید: آنگاه حسان چهره‌اش را به سوی ابوهریره رضی الله عنه برگرداند و گفت: تو را به الله سوگند، آیا شنیدی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای حسان! از طرف من به مشرکین پاسخ بده؛ بار الها! حسان را توسط جبرئیل، یاری کن؟» ابوهریره رضی الله عنه گفت: بله.

۱۷۱۴ — عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ لِحَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ: «اهْجُهُمْ، أَوْ هَاجِهِمْ، وَجَبْرِيلُ مَعَكَ». (م/۲۴۸۶)

**ترجمه:** براء بن عازب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به حسان بن ثابت می فرمود: «مشرکین را هجو کن و جبریل هم تو را کمک می کند».

۱۷۱۵ — عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رضی الله عنها وَعِنْدَهَا حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ يُنْشِدُهَا شِعْرًا، يُشَبِّهُ بِأَيَّاتٍ لَهُ، فَقَالَ:

حَصَانُ رَزَانٌ مَا تُزَنُّ بِرِيَّةٍ      وَتُصْبِحُ غَرْنَى مِنْ لُحُومِ الْغَوَافِلِ

فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: لَكِنَّكَ لَسْتَ كَذَلِكَ، قَالَ مَسْرُوقٌ فَقُلْتُ لَهَا: لِمَ تَأْذِنِينَ لَهُ يَدْخُلُ عَلَيْكَ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [نور: ۱۱]  
فَقَالَتْ: فَأَيُّ عَذَابٍ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَى؟ إِنَّهُ كَانَ يُنَافِحُ — أَوْ يُهَاجِي — عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم. (م/۲۴۸۸)

**ترجمه:** مسروق می گوید: خدمت ام المومنین عایشه رضی الله عنها رفتم و دیدم که حسان نزد اوست و ابیاتی را برایش می خواند و در مدح او می گوید:

حَصَانُ رَزَانٌ مَا تُزَنُّ بِرِيَّةٍ      وَتُصْبِحُ غَرْنَى مِنْ لُحُومِ الْغَوَافِلِ

(زن پاکدامن و با وقاری است که به هیچ تهمت متهم نمی گردد و از خوردن گوشت انسانهای بی گناه پرهیز می کند یعنی غیبت نمی نماید). وقتی عایشه رضی الله عنها این شعر را شنید، گفت: اما تو اینگونه نیستی. (اشاره به این است که در جریان افک، شرکت داشتی).

مسروق می‌گوید: من به عایشه گفتم: چرا اجازه می‌دهی که او به خانه‌ات بیاید حال آنکه الله متعال فرموده است: ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [نور: ۱۱] (و کسی که بخش عظیمی از آن را به عهده داشت، عذابی بزرگ دارد)؟ عایشه گفت: چه عذابی بزرگتر از نابینایی است؟ او از رسول الله ﷺ دفاع می‌کرد. (به این خاطر، من به او احترام می‌گذارم.) (قابل یاد آوری است که آن فردی که بخش عظیمی از تهمت را بر عهده داشت، عبد الله بن ابی بن سول بود.)

۱۷۱۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اهْجُوا قُرَيْشًا، فَإِنَّهُ أَشَدُّ عَلَيْهَا مِنْ رَشْقٍ بِالنَّبْلِ» فَأَرْسَلَ إِلَى ابْنِ رَوَاحَةَ فَقَالَ: «اهْجُهُمْ» فَهَجَاهُمْ فَلَمْ يُرْضَ، فَأَرْسَلَ إِلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ، قَالَ حَسَّانُ: قَدْ أَنْ لَكُمْ أَنْ تُرْسِلُوا إِلَى هَذَا الْأَسَدِ الضَّارِبِ بَدَنِيهِ، ثُمَّ أَدْعَ لِسَانَهُ فَجَعَلَ يُحَرِّكُهُ، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَأُفْرِيتَهُمْ بِلِسَانِي فَرَى الْأَدِيمِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَعْجَلْ، فَإِنْ أَبَا بَكَرٌ أَعْلَمُ قُرَيْشٍ بِأَنْسَابِهَا، وَإِنْ لِي فِيهِمْ نَسَبًا، حَتَّى يُلَخِّصَ لَكَ نَسَبِي» فَأَتَاهُ حَسَّانُ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ لَخِّصَ لِي نَسَبَكَ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَأُسَلِّتَكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلِّ الشَّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِحَسَّانَ: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ لَا يَزَالُ يُؤَيِّدُكَ، مَا نَافَحْتَ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» وَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «هَجَاهُمْ حَسَّانُ فَشَفَنِي وَاشْتَفَنِي» قَالَ حَسَّانُ:

هَجَوْتُ مُحَمَّدًا فَأَجَبْتُ عَنْهُ	وَعِنْدَ اللَّهِ فِي ذَاكَ الْجَزَاءُ
هَجَوْتُ مُحَمَّدًا بَرًّا حَنِيفًا	رَسُولَ اللَّهِ شَيْمَتُهُ الْوَفَاءُ
فَإِنْ أَبَى وَوَالِدَهُ وَعِرْضِي	لِعِرْضِ مُحَمَّدٍ مِنْكُمْ وَقَاءُ
تَكَلْتُ بُنَيِّي إِنْ لَمْ تَرَوْهَا	تُشِيرُ النَّقْعَ مِنْ كَنَفِي كَدَاءُ
يُبَارِينَ الْأَعِنَّةَ مُصْعِدَاتٍ	عَلَى أَكْتَافِهَا الْأَسْلُ الظَّمَاءُ
تَظَلُّ جِيَادُنَا مُتَمَطِّرَاتٍ	تُلَطِّمُهُنَّ بِالْخُمْرِ النَّسَاءُ



فَإِنْ أَعْرَضْتُمْ عَنَّا اعْتَمَرْنَا  
وَالْأَفَاصِرُوا لِضَرَابِ يَوْمٍ  
وَقَالَ اللَّهُ قَدْ أَرْسَلْتُ عَبْدًا  
وَقَالَ اللَّهُ قَدْ يَسَّرْتُ جُنْدًا  
لَنَافِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ مَعَدٍّ  
فَمَنْ يَهْجُو رَسُولَ اللَّهِ مِنْكُمْ  
وَجَبْرِيلُ رَسُولُ اللَّهِ فِيْنَا  
وَكَانَ الْفَتْحُ وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ  
يُعِزُّ اللَّهُ فِيهِ مَنْ يَشَاءُ  
يَقُولُ الْحَقُّ لَيْسَ بِهِ خَفَاءُ  
هُمْ الْأَنْصَارُ عَرْضَتْهَا اللَّقَاءُ  
سَبَابٌ أَوْ قِتَالٌ أَوْ هِجَاءُ  
وَيَمْدَحُهُ وَيَنْصُرُهُ سَوَاءُ  
وَرُوحُ الْقُدُسِ لَيْسَ لَهُ كِفَاءُ

(م/۲۴۹۰)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به هجو قریش بپردازید که هجو از تیر بر آنان کارآمدتر می‌باشد.» از این رو به دنبال ابن رواحه فرستاد و فرمود: «آنان را هجو کن». ابن رواحه به هجو آنان پرداخت؛ اما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدان خشنود نشد. لذا به دنبال کعب بن مالک، و سپس به دنبال حسان بن ثابت فرستاد. وقتی حسان آمد، گفت: اکنون زمان آن رسیده است که به دنبال آن شیر زننده به دمشق بفرستید؛ سپس زبانش را بیرون آورد، آن را حرکت داد و گفت: سوگند به ذاتی که او را به حق مبعوث کرده است، با زبانم آنان را همچون پوست دباغی شده، تکه تکه می‌کنم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عجله نکن. ابوبکر بیشتر از همه در مورد نسب قریش آگاهی دارد و این را بدان که نسب من نیز از قریش است و باید آنها را شناسی». حسان نزد ابوبکر رفت. سپس برگشت و گفت: یا رسول الله! تمامی نسب تو را به من آموخت. سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرد، آنگونه که مو از خمیر، بیرون کشیده و جدا می‌شود، تو را در شعر هجو، از آنان بیرون می‌کشم و جدا می‌کنم.

عایشه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که به حسان می‌گفت: تا وقتی از الله و رسولش دفاع کنی، جبرئیل پیوسته تو را یاری می‌کند. عایشه گفت: همچنین از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «حسان آنان را هجو کرد و باعث شادی مؤمنان گردید و خودش نیز خوشحال شد». پس حسان گفت:

هَجَوْتَ مُحَمَّدًا فَأَجَبْتُ عَنْهُ وَعِنْدَ اللَّهِ فِي ذَاكَ الْجَزَاءُ

(تو محمد را هجو می‌گویی و من از طرف ایشان، جواب می‌دهم. و باید بدانی که هر کس، پاداش خود را از الله متعال دریافت خواهد نمود.)

هَجَوْتَ مُحَمَّدًا بَرًّا حَنِيفًا رَسُولَ اللَّهِ شَيْمَتُهُ الْوَفَاءُ

(تو پیامبر الله، محمد نیکوکار و یکتاپرست را که وفاداری سرشت اوست، هجو میکنی.)

فَإِنَّ أَبِي وَوَالِدَهُ وَعِرْضِي لِعِرْضِ مُحَمَّدٍ مِنْكُمْ وَقَاءُ

(باید بدانی که من پدر، پدر بزرگ و آبرویم را در برابر شما سپر قرار می‌دهم تا آبروی محمد حفظ گردد.)

تُكِلْتُ بُنَيِّي إِنْ لَمْ تَرَوْهَا تُثِيرُ النَّفْعَ مِنْ كُنْفَى كَدَاءِ

(دخترم یتیم شود اگر اسبهای ما را نبینید که در دو طرف گردنه ی کداه گرد و خاک بلند کرده و حمله می‌کنند.)

يُبَارِينَ الْأَعْنَةَ مُصْعِدَاتٍ عَلَى أَكْتافِهَا الْأَسْلُ الظَّمَاءُ

(و در حالی که با یکدیگر مسابقه می‌دهند و به سوی شما می‌آیند که بر شانه‌هایشان نیزه‌های جنگ دیده و با تجربه قرار دارد.)

تُظَلُّ جِيَادُنَا مُتَمَطِّرَاتٍ تُلَطِّمُهُنَّ بِالْخُمْرِ النَّسَاءُ

(اسبهای ما همچنان به سرعت جلو می‌روند در حالی که زنان با روسری‌هایشان صورت اسبها را پاک و غبار روبی می‌کنند.)

فَإِنْ أَعْرَضْتُمُو عَنَّا اعْتَمَرْنَا وَكَانَ الْفَتْحُ وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ

(اگر از ما روی گردانی کنید و راه ما را باز بگذارید، عمره بجا می‌آوریم و هدف ما برآورده می‌شود و پرده‌ها برطرف می‌گردد.)

وَالْأَفَاصِيرُ وَالضَّرَابُ يَوْمَ يُعِزُّ اللَّهُ فِيهِ مَنْ يَشَاءُ

(در غیر این صورت، منتظر جنگ روزی باشید که الله متعال در آن روز هر کس را که بخواهد، عزیز می‌گرداند.)

وَقَالَ اللَّهُ قَدْ أَرْسَلْتُ عَبْدًا يَقُولُ الْحَقَّ لَيْسَ بِهِ خَفَاءُ

(الله متعال می فرماید: من بنده‌ی حق گویی را فرستادم که در سخنانش هیچ ابهامی وجود ندارد.)

وَقَالَ اللَّهُ قَدْ يَسَّرْتُ جُنْدًا هُمُ الْأَنْصَارُ عَرْضَتْهَا اللَّقَاءُ

(و همچنین الله متعال می فرماید: من لشکری به نام انصار آماده نموده‌ام که بدنبال مواجهه و رویارویی با دشمن هستند.)

لَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ مَعَدٍّ سِبَابٌ أَوْ قِتَالٌ أَوْ هِجَاءٌ

(هر روز قریش ما را بد و بی راه می گوید یا می جنگد یا هجو می کند.)

فَمَنْ يَهْجُو رَسُولَ اللَّهِ مِنْكُمْ وَيَمْدَحُهُ وَيَنْصُرُهُ سَوَاءٌ

(آیا کسانی از شما که رسول الله را بد و بی راه می گویند با کسانی که تعریف و تمجید می کنند و یاری می رسانند برابرند؟)

وَجَبْرِيلُ رَسُولُ اللَّهِ فِيْنَا وَرُوحُ الْقُدُسِ لَيْسَ لَهُ كِفَاءُ

(حال آنکه جبرئیل، فرستاده‌ی الله، همراه ماست و باید بدانید که هیچ کس نمی تواند در مبارزه هماورد و مانند روح القدس - جبرئیل - باشد.)

#### باب (۵۰): فضیلت جریر بن عبد الله بجلي رحمته الله علیه

۱۷۱۷— عَنْ جَرِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: مَا حَجَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنْذُ أَسْلَمْتُ وَلَا رَأَيْتُ إِلَّا تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ. (م/۲۴۷۵)

**ترجمه:** جریر بن عبد الله می گوید: از هنگامی که مسلمان شدم، رسول الله ﷺ مرا از ورود به خانه‌اش، جلوگیری نفرمود؛ همچنین هر گاه مرا می دید، تبسم می نمود.

۱۷۱۸— عَنْ جَرِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا جَرِيرُ أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ» بَيْتٍ لِيخْتَعِمَ كَانَ يُدْعَى كَعْبَةَ الْيَمَانِيَّةِ، قَالَ: فَفَنَرْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةً فَارِسٍ، وَكُنْتُ لَا أَتُبْتُ عَلَى الْخَيْلِ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَضَرَبَ يَدَهُ فِي صَدْرِي فَقَالَ: «اللَّهُمَّ تَبِّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا» قَالَ: فَانْطَلَقَ فَحَرَّقَهَا بِالنَّارِ، ثُمَّ

بَعَثَ جَرِيرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا يُشِيرُهُ — يُكْنَى أَبَا أَرْطَاةَ — مِنَّا، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ: مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرْكُنَاهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْرَبُ، فَبَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى خَيْلٍ أَحْمَسَ وَرَجَالِهَا، خَمْسَ مَرَّاتٍ. (م/۲۴۷۶)

**ترجمه:** جریر می گوید: رسول الله ﷺ خطاب به من فرمود: «آیا مرا از شر ذوالخلصه، راحت نمی کنی؟» قابل ذکر است که ذوالخلصه، خانه‌ای در قبیله‌ی خثعم بود که به آن، کعبه‌ی یمانی می گفتند. جریر می گوید: من همراه صد و پنجاه اسب سوار براه افتادم؛ البته در آن هنگام، نمی توانستم خود را بر پشت اسب، نگه دارم؛ لذا این موضوع را برای رسول الله ﷺ یاد آوری نمودم؛ پیامبر اکرم ﷺ دستش را به سینه‌ام زد و چنین دعا کرد: «بار الها! او را ثابت قدم بدار، هدایتش کن و باعث هدایت دیگران، بگردان».

راوی می گوید: آنگاه، جریر بدانجا رفت، آنرا شکست و به آتش کشید؛ سپس پیکی نزد رسول الله ﷺ فرستاد تا او را از ماجرا با خبر سازد؛ او به رسول الله ﷺ گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث کرده است، در حالی نزد تو آمده‌ام که ذوالخلصه را مانند شتری تو خالی یا گر، پشت سر گذاشته‌ام (بر اثر سوختن، پایه‌هایش فرو ریخته و رنگش سیاه شده است). رسول الله ﷺ پنج بار برای مردان و اسبهای بنی‌احمسن، دعای خیر و برکت نمود.

#### باب (۵۱): فضایل اصحاب شجره ۱۱

۱۷۱۹ — عَنْ أُمِّ مَيْمُونَةَ ۱۲: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ عِنْدَ حَفْصَةَ: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ، أَحَدٌ، الَّذِينَ بَايَعُوا تَحْتَهَا» قَالَتْ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَانْتَهَرَهَا، فَقَالَتْ حَفْصَةُ: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: ۱۷] فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا ۱۳﴾﴾ [مریم: ۷۲]. (م/۲۴۹۶)

**ترجمه:** ام مېمون می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ نزد حفصه ۱۲ می فرمود: «ان شاء الله هیچ یک از اصحاب شجره، آن کسانی که زیر درخت بیعت نمودند، وارد جهنم نمی شوند». حفصه ۱۲ گفت: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: ۱۷] (همه‌ی شما بدون استثنا وارد دوزخ می شوید). نبی اکرم ﷺ فرمود: الله متعال می فرماید: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا ۱۳﴾ [مریم: ۷۲] (سپس پرهیزگاران را نجات می دهیم، و ستمگران را به زانو افتاده و ذلیل و خوار در آن رها می سازیم).

## باب (۵۲): فضایل شهدای بدر

۱۷۲۰ — عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرُ وَالْمُقَدَّادُ رضی الله عنه، فَقَالَ: «اتُّبُوا رَوْضَةَ خَاخَ، فَإِنَّ بِهَا طَعِينَةً مَعَهَا كِتَابٌ، فَخُذُوهُ مِنْهَا» فَانْطَلَقْنَا نَعَادِي بَنًا خَيْلَنَا، فَإِذَا نَحْنُ بِالْمَرْأَةِ، فَقُلْنَا: أَخْرَجِي الْكِتَابَ، فَقَالَتْ: مَا مَعِيَ كِتَابٌ، فَقُلْنَا: لَتُخْرِجَنَّ الْكِتَابَ أَوْ لَتُلْقَيْنَنَّ الشِّيَابَ، فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا، فَأَتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا فِيهِ: «مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى نَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، يُخْبِرُهُمْ بِبَعْضِ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا حَاطِبُ مَا هَذَا؟» قَالَ: لَا تَعْجَلْ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ أَمْرًا مُلْصَقًا فِي قُرَيْشٍ — قَالَ سُفْيَانُ: كَانَ حَلِيفًا لَهُمْ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ أَنْفُسِهَا — وَكَانَ مِمَّنْ كَانَ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ لَهُمْ قَرَابَاتٌ يَحْمُونَ بِهَا أَهْلِيهِمْ، فَأَحْبَبْتُ — إِذْ فَاتَنِي ذَلِكَ مِنَ النَّسَبِ فِيهِمْ — أَنْ أَتَّخِذَ فِيهِمْ يَدًا يَحْمُونَ بِهَا قَرَابَتِي، وَلَمْ أَفْعَلْهُ كُفْرًا وَلَا ارْتِدَادًا عَنْ دِينِي، وَلَا رِضًا بِالْكَفْرِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ» فَقَالَ عُمَرُ: دَعْنِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَطْلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة: ۱] وَجَعَلَهَا — يَعْنِي الْآيَةَ — إِسْحَاقُ، فِي رِوَايَتِهِ، مِنْ تِلَاوَةِ سُفْيَانَ. (م/ ۲۴۹۴)

**ترجمه:** علی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ من و زبیر و مقداد را به مأموریتی فرستاد و فرمود: «به روضه‌ی خاخ (مکانی میان مکه و مدینه، در نزدیکی مدینه) بروید؛ در آنجا، زنی سوار بر کجاوه‌ی شتری است و نامه‌ای به همراه دارد؛ آن نامه را از او بگیرید». علی رضی الله عنه می گوید: ما حرکت کردیم و اسبهای ما با شتاب، جلو رفتند تا اینکه به آن زن رسیدیم و به او گفتیم: نامه را بیرون بیاور. آن زن گفت: نامه‌ای همراه من نیست. گفتیم: یا آن را بیرون می آوری یا اینکه لباسهایت را بیرون می آوریم. سرانجام، زن، آن نامه را از گیسوهایش بیرون آورد. ما نامه را خدمت رسول الله ﷺ آوردیم. آن نامه، از طرف حاطب بن ابی بلتعه به گروهی از مشرکین مکه نوشته شده بود و مشرکین را در جریان بعضی از کارهای رسول الله ﷺ قرار داده بود. رسول الله ﷺ فرمود: «ای حاطب! این چیست؟» حاطب گفت: یا رسول الله! در مورد من با عجله، فیصله نفرماید. همانگونه که مطلع هستید من جزو قبیله‌ی

قریش نبودم؛ بلکه از هم پیمانان قریش بودم؛ و سایر مهاجرینی که همراه شما هستند، خویشاوندانی در مکه دارند (که در صورت حمله‌ی شما به مکه) که خانواده‌های آنان را از آسیب قریش، حمایت می‌کنند؛ لذا از آنجایی که من چنین ارتباط خویشاوندی نداشتم، خواستم کاری برای آنان، انجام دهم تا آنها به سبب این کار، از خویشاوندانم حمایت کنند. و قابل یادآوری است که من این کار را به سبب کافر شدن یا بازگشت از دینم یا رضایت داشتن به کفر بعد از اسلام، انجام نداده‌ام. رسول الله ﷺ فرمود: «راست می‌گویید». عمر گفت: یا رسول الله! اجازه دهید تا گردن این منافق را بزنم. رسول الله ﷺ فرمود: «او در غزوه‌ی بدر، حضور داشته است؛ تو چه می‌دانی؟ شاید که الله متعال، نگاهی به اهل بدر انداخته و فرموده: هر چه می‌خواهید انجام دهید؛ من شما را مغفرت نموده‌ام». بعد از آن، الله متعال این آیه را نازل فرمود که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [ممتحنه: ۱] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با دشمنان من و دشمنان خود، دوستی برقرار نکنید).

قابل یادآوری است که یکی از راویان بنام اسحاق، تلاوت این آیه را به سفیان نسبت داده است. (و جزو حدیث، ندانسته است).

### باب (۵۳): فضایل قریش و انصار و دیگران

۱۷۲۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُرَيْشٌ وَالْأَنْصَارُ وَمُزَيْنَةُ وَجُهَيْنَةُ وَأَسْلَمٌ وَغِفَارٌ وَأَشْجَعٌ، مَوَالِيٌّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلَى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». (م/۲۵۲۰)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «(قبایل) قریش، انصار، مزینه، جهینه، اسلم، غفار و اشجع دوستان صمیمی من هستند. و بجز الله و رسولش، دوست دیگری ندارند».

### باب (۵۴): در مورد زنان قریش

۱۷۲۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرٌ نِسَاءَ رَكِبْنَ الْإِبِلَ، أَحْنَاهُ عَلَى طِفْلٍ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ» قَالَ: يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَى إِثْرِ ذَلِكَ: وَلَمْ تَرْكَبْ مَرِيْمُ بِنْتُ عِمْرَانَ بَعِيرًا قَطُّ. (م/۲۵۲۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «زنان قریش، بهترین زنان شتر سوار عرب اند؛ آنان از همه ی زنان، نسبت به فرزندان خود، مهربانترند. و بهتر از همه، اموال همسرانشان را حفاظت می کنند».

راوی می گوید: ابوهریره بعد از روایت این حدیث می گفت: و مریم دختر عمران هرگز شتری سوار نشده است. (گویا می خواست بگوید که مریم دختر عمران شامل این زنان نمی شود؛ اما صحیح این است که فضیلت او از زنان قریش، بیشتر است؛ برای توضیح بیشتر به فتح الباری شرح صحیح بخاری مراجعه نمایید.)

### باب (۵۵): فضایل انصار

۱۷۲۳— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: فِينَا نَزَلَتْ: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ [آل عمران: ۱۲۲] بَنُو سَلَمَةَ وَبَنُو حَارِثَةَ، وَمَا نُحِبُّ أَنْهَا لَمْ تَنْزَلْ، لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾. (م/۲۵۰۵)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: آیه ی ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ [آل عمران: ۱۲۲] (هنگامی که دو طایفه از شما خواستند سستی ورزند - و از وسط راه بازگردند و به غزوه ی احد نروند - ولی الله متعال، دوست و یار آنان بود.) در مورد ما دو طایفه ی بنی سلمه و بنی حارثه نازل گردید و ما دوست نداشتیم که نازل نگردد (از نازل شدن آن، نگران نشدیم) چرا که الله متعال فرمود: ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ (الله متعال، دوست و یار آنان بود.)

۱۷۲۴— عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ، وَلِأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ، وَلِأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ». (م/۲۵۰۶)

**ترجمه:** زید بن ارقم رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «بار الها! انصار، فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار را مغفرت کن».

۱۷۲۵— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رَأَى صَبِيئًا وَنِسَاءً مُقْبِلِينَ مِنْ عُرْسٍ، فَقَامَ نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُمْتَلًا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ» يَعْنِي الْأَنْصَارَ. (م/۲۵۰۸)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله زنان و کودکان انصار را دید که از یک عروسی می آیند؛ پس برخاست و راست ایستاد و فرمود: «الله متعال گواه است که شما محبوبترین مردم، نزد من هستید، الله متعال گواه است که شما محبوبترین مردم، نزد من هستید». و هدفش، انصار بودند.

۱۷۲۵ م — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: فَخَلَا بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّكُمْ لَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. (م/۲۵۰۹)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: یکی از زنان انصار، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک گوشه (طوری که مردم نشنوند) با او صحبت نمود و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما (انصار) محبوبترین مردم، نزد من هستید». و این جمله را سه بار، تکرار نمود.

۱۷۲۶ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْتَغْفَرَ لِلْأَنْصَارِ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ: «وَلِذَرَارِيٍّ الْأَنْصَارِ، وَلِمَوَالِي الْأَنْصَارِ» لَا أَشْكُ فِيهِ. (م/۲۵۰۷)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای انصار طلب مغفرت نمود و فکر می کنم که فرمود: «بار الها! فرزندان انصار و بردگان آزاد شده ی آنان را نیز مغفرت کن». انس رضی الله عنه می گوید: در این، هیچ شک و تردیدی ندارم.

۱۷۲۷ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الْأَنْصَارَ كَرِشِي وَعَيْتِي، وَإِنَّ النَّاسَ سَيَكْثُرُونَ وَيَقْلُونَ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَأَعْفُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ». (م/۲۵۱۰)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «انصار، راز دار و امانت دار من هستند؛ مردم، زیاد می شوند، و انصار، کم می شوند؛ پس، از نیکانشان بپذیرید و از بدانشان، گذشت نمایید».



## باب (۵۶): بهترین تیره‌های انصار

۱۷۲۸— عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه، يَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «خَيْرُ دُورِ الْأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ، ثُمَّ بَنُو عَبْدِ الْأَشْهَلِ، ثُمَّ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، ثُمَّ بَنُو سَاعِدَةَ، وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ» قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: قَالَ أَبُو أُسَيْدٍ: أَتَاهُمْ أَنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ لَوْ كُنْتُ كَاذِبًا لَبَدَأْتُ بِقَوْمِي، بَنِي سَاعِدَةَ، وَبَلَغَ ذَلِكَ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فَوَجَدَ فِي نَفْسِهِ، وَقَالَ: خُلِفْنَا فَكُنَّا آخِرَ الْأَرْبَعِ، أَسْرَجُوا لِي حِمَارِي آتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. وَكَلَّمَهُ ابْنُ أُخِيهِ سَهْلٌ، فَقَالَ: أَتَذْهَبُ لِتَرُدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَعْلَمُ، أَوْلَيْسَ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ رَابِعَ أَرْبَعٍ، فَرَجَعَ، وَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، وَأَمَرَ بِحِمَارِهِ فَحُلَّ عَنْهُ. (م/۲۵۱۱)

**ترجمه:** روایت است که ابو اُسَید انصاری گواهی می‌داد که رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین تیره‌های انصار به ترتیب، تیره‌ی بنی نجار، بنی عبد الاشهل، بنی حارث بن خزرج و بنی ساعده هستند؛ و در همه‌ی تیره‌های انصار، خیر و خوبی وجود دارد».

ابو سلمه می‌گوید: ابو اُسَید می‌گفت: برخی مرا متهم می‌کنند که سخنان دروغی به رسول الله ﷺ نسبت می‌دهم؛ اگر دروغ می‌گفتم، تیره‌ی خودم یعنی بنی ساعده را اول می‌آورد.

به هر حال، این حدیث رسول الله ﷺ به سعد بن عبادہ رسید؛ او ناراحت شد و گفت: ما را به اندازه‌ای عقب انداخته‌اند که در انتهای لیست چهار تیره قرار داده‌اند؛ الاغم را پالان کنید تا نزد رسول الله ﷺ بروم (و در این مورد از وی استفسار نمایم). برادر زاده‌اش؛ سهل؛ با او صحبت کرد و گفت: می‌خواهی بروی و صحبت‌های رسول الله ﷺ را رد کنی؟! حال آنکه رسول الله ﷺ بهتر می‌داند. آیا همین برایت کافی نیست که رتبه‌ی چهارم را در میان چهار تیره‌ی خوب داشته باشی؟ با شنیدن این سخنان، سعد پشیمان شد و گفت: الله و رسولش بهتر می‌دانند و دستور داد و پالان الاغش را پایین گذاشتند.

## باب (۵۷): در مورد خدمت به انصار

۱۷۲۹— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ فِي سَفَرٍ، فَكَانَ يَخْدُمُنِي، فَقُلْتُ لَهُ: لَا تَفْعَلْ، فَقَالَ: إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ الْأَنْصَارَ تَصْنَعُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا، أَلَيْتُ أَنْ لَا أَصْحَبَ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا خَدَمْتُهُ، وَ زَادَ فِي رَوَايَةٍ: وَكَانَ جَرِيرٌ أَكْبَرَ مِنْ أَنَسٍ. (م/۲۵۱۳)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: همراه جریر بن عبد الله بجلی به سفری رفتیم؛ او به من خدمت می کرد و کارهایم را انجام می داد. من به او گفتم: این کار را نکن. او گفت: من از هنگامی که برخورد انصار را با رسول الله ﷺ دیدم، سوگند یاد کردم که هرگاه با یکی از آنها به سفر بروم، در خدمت او باشم.

قابل یادآوری است که علاوه بر این، در روایتی آمده است که جریر از انس بزرگتر بود. (با وجود این، خدمت می کرد).

باب (۵۸): فضایل اشعریها رضی الله عنهم

۱۷۳۰— عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَأَعْرِفُ أَصَوَاتَ رُفْقَةِ الْأَشْعَرِيِّينَ بِالْقُرْآنِ، حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ، وَأَعْرِفُ مَنَازِلَهُمْ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ بِالْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرَ مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ، وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ إِذَا لَقِيَ الْخَيْلَ — أَوْ قَالَ الْعَدُوَّ — قَالَ لَهُمْ: إِنْ أَصْحَابِي يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ تَنْظُرُوا هُمْ». (م/۲۴۹۹)

**ترجمه:** ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که گروه اشعریها در شب، وارد خانه هایشان می شوند، من از قرآن خواندن آنان، صدایشان را می شناسم و از قرآنی که در شب می خوانند، خانه هایشان را تشخیص می دهم اگر چه در روز، منازلشان را ندیده باشم. و در میان آنان، شخصی به نام حکیم، وجود دارد که هنگام ملاقات سواران یا دشمن به آنها می گوید: دوستان من به شما می گویند که منتظر ما باشید».

۱۷۳۱— عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْأَشْعَرِيِّينَ، إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْعَزْوِ، أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ، جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِثَاءٍ وَاحِدٍ، بِالسَّوِيَّةِ، فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ». (م/۲۵۰۰)

**ترجمه:** از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که اشعریها در جهاد، توشه تمام می کنند یا در مدینه، خوراکی آنان کم می شود، آنچه را که نزد خود دارند، در یک پارچه جمع می کنند و با پیمانه ای بطور مساوی میان خود، تقسیم می کنند؛ آنان از من هستند و من از آنان هستم».

### باب (۵۹): دعای نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای قبیله ی غفار و اسلم

۱۷۳۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ، وَغِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، أَمَا إِنِّي لَمْ أَقْلُهَا، وَلَكِنْ قَالَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ». (م/۲۵۱۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اللهم متعال، قبیله ی اسلم را سالم نگه داشته است و قبیله ی غفار را مغفرت نموده است؛ این، سخن من نیست؛ سخن الله متعال است».

۱۷۳۳— عَنْ خُفَّافِ بْنِ إِيمَاءَ الْغِفَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي صَلَاةٍ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ بَنِي لِحْيَانَ وَرَعْلًا وَذُكْوَانَ، وَعُصَيَّةَ عَصَوْا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ». (م/۲۵۱۷)

**ترجمه:** خفاف بن ایماء غفاری می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در یکی از نمازها فرمود: «بار الها! طایفه های بنی لحيان، رعل، ذکوان و عصیه را که از الله و رسولش نافرمانی کردند، نفرین کن؛ و قبیله ی غفار را مغفرت کن، و قبیله ی سالم را سالم نگه دار».

### باب (۶۰): فضیلت قبیله های مزینه، جهینه و غفار

۱۷۳۴— عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقُ الْحَجِيجِ مِنْ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ — وَأَحْسَبُ — جُهَيْنَةَ، مُحَمَّدٌ الَّذِي شَكَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَمُزَيْنَةُ — وَأَحْسَبُ — جُهَيْنَةَ، خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَبَنِي عَامِرٍ وَأَسَدٍ وَعُظْفَانٍ، أَخَابُوا وَخَسِرُوا؟» فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَأَخَيْرُ مِنْهُمْ». (م/۲۵۲۲)

**ترجمه:** ابوبکره رضی الله عنه می گوید: اقرع بن حابس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: سارقین حجاج که عبارت از قبایل اسلم، غفار و مزینه هستند، با تو بیعت کردند. یک راوی؛ محمد؛ می گوید: فکر می کنم که قبیله ی جهینه را هم نام برد.

نبی اکرم ﷺ فرمود: «به من بگو: اگر قبایل اسلم و غفار و مزینه و جهینه از قبایل تمیم و بنی عامر و اسد و غطفان، بهتر باشند، آیا اینها (گروه دوم) زیانکار و ناکام هستند؟» اقرع گفت: بلی. رسول اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنها (گروه اول) از اینها (گروه دوم) بهترند».

### باب (۶۱): آنچه در مورد قبیله‌ی طیّی آمده است

۱۷۳۵— عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقَالَ لِي: إِنَّ أَوَّلَ صَدَقَةٍ بَيَّضَتْ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوُجُوهُ أَصْحَابِهِ، صَدَقَةُ طَيْيٍّ، جِئْتَ بِهَا إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۵۲۳)

**ترجمه:** عدی بن حاتم می گوید: نزد عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمدم. ایشان به من گفت: نخستین صدقه‌ای که باعث خوشحالی رسول الله ﷺ و یارانش گردید، صدقه‌ی قبیله‌ی طیّی بود که تو آنرا نزد رسول الله ﷺ آوردی.

### باب (۶۲): آنچه در مورد قبیله‌ی دوس آمده است

۱۷۳۶— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمَ الطُّفَيْلُ وَأَصْحَابُهُ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ دَوْسًا قَدْ كَفَرَتْ وَأَبَتْ، فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا، فَقِيلَ هَلَكْتَ دَوْسُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأَتِّبْ بِهِمْ». (م/۲۵۲۴)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: طفیل بن عمرو دوسی و یارانش نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! همانا طایفه‌ی دوس، عصیان کردند و کفر ورزیدند؛ آنان را نفرین کن. مردم گمان کردند که (با نفرین رسول الله ﷺ) دوس، نابود خواهد شد.

رسول الله ﷺ (بر خلاف انتظار آنها) دعای خیر کرد و فرمود: «بار الها! دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام گردان».

### باب (۶۳): فضیلت بنی تمیم

۱۷۳۷— عَنْ أَبِي زُرْعَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَا أَزَالُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مِنْ ثَلَاثٍ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «هُمْ أَشَدُّ أُمْتِي عَلَى الدِّجَالِ» قَالَ: وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا» قَالَ: وَكَانَتْ سَبِيَّةً مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَعْتَقِيهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ». (م/۲۵۲۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از زمانی که از رسول الله صلی الله علیه و آله سه مطلب را درباره ی بنی تمیم شنیدم، همواره آنان را دوست می دارم. رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ی آنان فرمود: «بنی تمیم، سخت ترین افراد امتیان من، بر دجال خواهند بود». همچنین، هنگامی که صدقات بنی تمیم آمد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «این، صدقات قوم ما است». و زمانی که یکی از زنان بنی تمیم نزد عایشه رضی الله عنها اسیر بود، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آزادش کن؛ چون او از فرزندان اسماعیل علیه السلام است».

#### باب (۶۴): پیمان اخوت و برادری میان یاران نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۱۷۳۸— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَخَى بَيْنَ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ وَبَيْنَ أَبِي طَلْحَةَ. (م/۲۵۲۸)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله میان ابو عبیده بن جراح و ابو طلحه پیمان اخوت و برادری برقرار نمود.

۱۷۳۹— عَنْ عَاصِمِ الْأَحْوَلِ قَالَ: قِيلَ لَأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: بَلَعَكَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ»؟ فَقَالَ أَنَسٌ: قَدْ حَالَفَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ فِي دَارِهِ. (م/۲۵۲۹)

**ترجمه:** عاصم بن احوول می گوید: از انس بن مالک رضی الله عنه پرسیدند: آیا این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: «در اسلام، عهد و پیمانی، بسته نشده است»، به تو رسیده است؟ انس بن مالک رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه ی من، میان قریش و انصار، عهد و پیمان برقرار نمود.

۱۷۴۰— عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ، وَأَيُّمَا حِلْفٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَمْ يَزِدْهُ الْإِسْلَامُ إِلَّا شِدَّةً». (م/۲۵۳۰)

**ترجمه:** جبیر بن مطعم می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در اسلام، عهد و پیمانی، بسته نشده است؛ و هر عهد و پیمانی که در دوران جاهلیت بسته شده است، اسلام آنرا محکم تر نموده است».

(نوی می گوید: پیمان برادری در اسلام و عهد و پیمان بستن برای اطاعت پروردگار و همکاری در دین و تقوا و پرهیزگاری و اجرای حق، همچنان در اسلام وجود دارد و منسوخ نشده است و اینکه اسلام عهد و پیمانها را محکم تر نموده است، همین نوع عهد و پیمان مد نظر است؛ اما اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در اسلام، عهد و پیمانی، بسته نشده است»، هدف عهد و پیمانی است که بر اساس آن، افراد از یکدیگر ارث ببرند یا اینکه عهد و پیمانی در جهت خلاف شرع باشد.)

### باب (۶۵): من باعث امنیت یارانم، و یارانم باعث امنیت امت من هستند

۱۷۴۱— عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: صَلَّيْنَا الْمَغْرِبَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ قُلْنَا: لَوْ جَلَسْنَا حَتَّى نُصَلِّيَ مَعَهُ الْعِشَاءَ، قَالَ: فَجَلَسْنَا، فَخَرَجَ عَلَيْنَا، فَقَالَ: «مَا زِلْتُمْ هَهُنَا؟» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّيْنَا مَعَكَ الْمَغْرِبَ، ثُمَّ قُلْنَا: نَجْلِسُ حَتَّى نُصَلِّيَ مَعَكَ الْعِشَاءَ، قَالَ: «أَحْسَنْتُمْ أَوْ أَصَبْتُمْ» قَالَ: فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَكَانَ كَثِيرًا مِمَّا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: «النُّجُومُ أَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى السَّمَاءُ مَا تُوعَدُ، وَأَنَا أَمَنَةٌ لِأَصْحَابِي، فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ، وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لَأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ». (م/۲۵۳۱)

**ترجمه:** ابوبرده به روایت از پدرش (ابوموسی اشعری) می گوید: نماز مغرب را همراه رسول الله صلی الله علیه و آله خواندیم. سپس با خود گفتیم: اگر می نشستیم و نماز عشا را نیز با رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خواندیم، بسیار خوب بود. و نشستیم. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: «همچنان اینجا بنشینید؟» عرض کردیم: یا رسول الله! نماز مغرب را همراه شما خواندیم و با خود گفتیم: می نشینیم تا نماز عشا را نیز با شما بخوانیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کار خوب یا کار درستی انجام دادید». بعد از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که زیاد به سوی آسمان نگاه می کرد، سرش را بلند نمود و به سوی آسمان، نگاه کرد و فرمود: «ستارگان باعث امنیت آسمان هستند. هرگاه، ستارگان از بین بروند، وعیدهایی که در مورد آسمان آمده است (از قبیل تکه پاره شدن و غیره) متحقق می گردد. من نیز باعث امنیت یارانم هستم؛ هنگامی که من از دنیا بروم، وعیدهایی که در مورد یارانم آمده است (از قبیل مرتد شدن تعدادی و جنگها و فتنه های داخلی) متحقق می گردد. و یاران من باعث امنیت امت من (از بدعتها و خرافات و فتنه ها) هستند. هنگامی که یاران من از دنیا رفتند، وعیدهایی که در مورد امت من (از قبیل بدعتها و خرافات در دین و غیره) وارد شده است، متحقق می گردد».

**باب (۶۶): در مورد کسی که نبی اکرم ﷺ را ملاقات نموده یا یاران نبی اکرم ﷺ را ملاقات نموده یا کسانی را ملاقات نموده که یاران نبی اکرم ﷺ را ملاقات نموده‌اند**

۱۷۴۲— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، يُبْعَثُ مِنْهُمْ الْبَعْثُ فَيَقُولُونَ: انْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ فِيكُمْ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَيُوجَدُ الرَّجُلُ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ بِهِ، ثُمَّ يُبْعَثُ الْبَعْثُ الثَّانِي فَيَقُولُونَ، هَلْ فِيهِمْ مَنْ رَأَى أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَيُفْتَحُ لَهُمْ بِهِ، ثُمَّ يُبْعَثُ الْبَعْثُ الثَّالِثُ فَيَقَالُ: انْظُرُوا هَلْ تَرَوْنَ فِيهِمْ مَنْ رَأَى مِنْ رَأَى أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ؟ ثُمَّ يَكُونُ الْبَعْثُ الرَّابِعُ فَيَقَالُ: انْظُرُوا هَلْ تَرَوْنَ فِيهِمْ أَحَدًا رَأَى مِنْ رَأَى أَحَدًا رَأَى أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَيُوجَدُ الرَّجُلُ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ بِهِ». (م/۲۵۳۲)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زمانی فرا خواهد رسید که گروهی از مردم به جهاد می روند و از یکدیگر می پرسند: آیا در میان شما کسی از یاران نبی اکرم ﷺ وجود دارد؟ پس می بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می شوند. سپس، گروهی دیگر به جهاد می روند و از یکدیگر می پرسند: آیا در میان شما کسی وجود دارد که صحابه‌ی نبی اکرم ﷺ را ملاقات کرده باشد (تابعی)؟ پس می بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می شوند. بعد از آن، گروه سوم به جهاد می روند و می پرسند: آیا در میان شما کسی وجود دارد که با کسانی ملاقات کرده باشد که صحابه را ملاقات کرده‌اند؟ یعنی تبع تابعی باشد. پس می بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می شوند. سرانجام، گروه چهارمی برای جهاد می روند و می پرسند: آیا در میان شما کسی وجود دارد که کسانی را دیده باشد که تبع تابعین را دیده باشد؟ پس می بینند که وجود دارد و به سبب او پیروز می شوند. (حدیث فوق در مورد فضیلت صحابه، تابعین و تبع تابعین می باشد.)

(علامه ابن حجر این روایت را در فتح الباری به سبب ذکر گروه چهارم، شاذ دانسته است به دلیل اینکه در سایر روایات، همان سه گروه اول مطرح شده‌اند.)

**باب (۶۷): بهترین عصر، عصر صحابه، سپس عصر کسانی که بعد از آنها می آیند؛ و بعد هم عصر کسانی که بعد از گروه دوم می آیند**

۱۷۴۳— عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ خَيْرَكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ» قَالَ عِمْرَانُ: فَلَا أَدْرِي أَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ قَرْنِهِ، مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً «ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُمْ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَخُونُونَ وَلَا يُتَمَنُّونَ، وَيَنْذَرُونَ وَلَا يُؤْفُونَ وَيُظْهَرُ فِيهِمُ السُّمْنُ». (م/۲۵۳۵)

**ترجمه:** عمران بن حصین رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین شما، کسانی هستند که در عهد و زمان من بسر می برند (صحابه). سپس، کسانی که بعد از آنها می آیند (تابعین). سپس کسانی که پس از آنها می آیند» (تبع تابعین). عمران می گوید: نمی دانم که رسول الله ﷺ دو یا سه قرن بعد از خودش را نام برد و در ادامه فرمود: «و بعد از آنان، کسانی می آیند که بدون اینکه گواه گرفته شوند، گواهی می دهند و خیانت می کنند و قابل اعتماد نیستند و نذر می کنند و به نذرهایشان، عمل نمی کنند و پرخوری و چاقی در میان آنها آشکار می شود».

**باب (۶۸): مردم، مانند معادن هستند**

۱۷۴۴— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تَجْدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، فَخَيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خَيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَتُّهُوا، وَتَجْدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَكْرَهُهُمْ لَهُ، قَبْلَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ، وَتَجْدُونَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهِينِ، الَّذِي يَأْتِي هَوْلَاءَ بَوَاجِهِ وَهَوْلَاءَ بَوَاجِهِ». (م/۲۵۲۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مردم، مانند معادن اند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند؛ البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و بهترین مردم در این باره، کسانی هستند که (در دوران جاهلیت) کراهیت بیشتری نسبت به اسلام داشتند. و بدترین مردم، انسان دو چهره ای است که با یک چهره، نزد یک گروه، و با چهره ی دیگر، نزد گروه دیگر می رود».



**باب (۶۹): در مورد این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «بعد از صد سال، هیچ موجود زنده‌ای که امروز روی زمین وجود دارد، زنده نخواهد ماند»**

۱۷۴۵— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ، صَلَاةَ الْعِشَاءِ، فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ؟ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ» قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَوَهَلِ النَّاسُ فِي مَقَالَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ، فِيمَا يَتَحَدَّثُونَ مِنْ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ، عَنْ مِائَةِ سَنَةٍ، وَإِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ» يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَنْخَرِمَ ذَلِكَ الْقَرْنُ. (م/۲۵۳۷)

**ترجمه:** عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: پیامبر اکرم ﷺ در یکی از آخرین روزهای عمر مبارکش پس از ادای نماز عشا، برخاست و فرمود: «آیا امشب را بخاطر می‌سپارید؛ زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین قرار دارند، باقی نخواهد ماند». ابن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: مردم در این سخن رسول الله ﷺ دچار اشتباه شدند و در مورد صد سال، این سخنان مختلف را مطرح می‌کنند؛ اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «احدی از کسانی که روی زمین قرار دارند، باقی نخواهد ماند»، هدفش این بود که این قرن، سپری می‌گردد.

**باب (۷۰): نهی از دشنام دادن اصحاب پیامبر، و فضیلت آنان بر کسانی که بعد از آنها می‌آیند**

۱۷۴۶— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا، مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ، وَلَا نَصِيفَهُ». (م/۲۵۴۰)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اصحاب مرا دشنام ندهید؛ زیرا اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصف مدی که اصحاب من انفاق می‌کنند، برابری نمی‌کند». (مدی، پیمانه‌ای است که برخی آنرا به اندازه‌ی پُری دوکف دست دانسته‌اند).

## باب (۷۱): یادی از اویس قرنی که جزو تابعین است و فضیلت او

۱۷۴۷— عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ خَيْرَ التَّابِعِينَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسٌ، وَلَهُ وَالِدَةٌ، وَكَانَ بِهِ بَيَاضٌ، فَمَرُّوهُ فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ». (م/۲۵۴۲)

**ترجمه:** عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «بهترین تابعین، مردی است بنام اویس که مادری دارد و مبتلا به بیماری پیسی است؛ از او بخواهید تا برای شما طلب مغفرت نماید».

۱۷۴۸— عَنْ أُسَيْرِ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه ، إِذَا أَتَى عَلَيْهِ أَمْدَادُ أَهْلِ الْيَمَنِ، سَأَلَهُمْ: أَفِيكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ؟ حَتَّى أَتَى عَلَى أُوَيْسٍ، فَقَالَ: أَنْتَ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مِنْ مُرَادٍ ثُمَّ مِنْ قَرْنٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَكَانَ بِكَ بَرَصٌ فَبَرَأْتَ مِنْهُ إِلَّا مَوْضِعَ دِرْهَمٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: لَكَ وَالِدَةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يَأْتِي عَلَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مَعَ أَمْدَادِ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ مُرَادٍ، ثُمَّ مِنْ قَرْنٍ، كَانَ بِهِ بَرَصٌ فَبَرَأَ مِنْهُ إِلَّا مَوْضِعَ دِرْهَمٍ، لَهُ وَالِدَةٌ هُوَ بِهَا بَرٌّ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَهُ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لَكَ فَافْعَلْ» فَاسْتَغْفِرُ لِي، فَاسْتَغْفَرَ لِي، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَتَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: الْكُوفَةَ، قَالَ: أَلَا أَكْتُبُ لَكَ إِلَى عَامِلِهَا؟ قَالَ: أَكُونُ فِي غَبَاءِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ، قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ حَجَّ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِهِمْ، فَوَافَقَ عُمَرَ، فَسَأَلَهُ عَنْ أُوَيْسٍ، قَالَ: تَرَكْتُهُ رَثَّ الْبَيْتِ قَلِيلَ الْمَتَاعِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «يَأْتِي عَلَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مَعَ أَمْدَادِ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ مُرَادٍ ثُمَّ مِنْ قَرْنٍ، كَانَ بِهِ بَرَصٌ فَبَرَأَ مِنْهُ إِلَّا مَوْضِعَ دِرْهَمٍ، لَهُ وَالِدَةٌ هُوَ بِهَا بَرٌّ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَهُ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لَكَ فَافْعَلْ» فَأَتَى أُوَيْسًا فَقَالَ: اسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: أَنْتَ أَحَدْتُ عَهْدًا بِسَفَرٍ صَالِحٍ فَاسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: اسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: أَنْتَ أَحَدْتُ عَهْدًا بِسَفَرٍ صَالِحٍ، فَاسْتَغْفِرْ لِي، قَالَ: لَقِيتُ عُمَرَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَاسْتَغْفَرَ لَهُ، فَقَطِنَ لَهُ النَّاسُ، فَانْطَلَقَ عَلَى وَجْهِهِ، قَالَ أُسَيْرٌ: وَكَسَوْتُهُ بُرْدَةً، فَكَانَ كُلَّمَا رَأَاهُ إِنْسَانٌ قَالَ: مِنْ أَيْنَ لِأُوَيْسٍ هَذِهِ الْبُرْدَةُ؟ (م/۲۵۴۲)

**ترجمه:** اُسیر بن جابر می گوید: هنگامی که نیروهای کمکی مردم یمن نزد عمر رضی الله عنه می آمدند، از آنها می پرسید: آیا اویس بن عامر در میان شما وجود دارد؟ تا اینکه نزد اویس رفت و فرمود: تو اویس بن عامری؟ اویس گفت: بلی. فرمود: از قبیله ی مراد و تیره ی قرن هستی؟ گفت: بله. فرمود: تو بیماری برص داشتی و از آن، شفا یافتی و فقط به اندازه ی جای یک درهم از آن باقی مانده است؟ گفت: بله. فرمود: مادرت زنده است؟ گفت: بله. فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «اویس بن عامر از قبیله ی مراد و تیره ی قرن همراه نیروهای کمکی یمن نزد شما می آید. او به بیماری پیسی مبتلا بوده ولی از آن، شفا یافته و فقط به اندازه ی جای یک درهم از آن، باقی مانده است. او مادری دارد که بسیار به او نیکی می کند. اگر به الله سوگند یاد کند، الله متعال سوگندش را راست می گرداند؛ اگر امکانی برایت فراهم گردید که برایت طلب مغفرت کند، از او طلب مغفرت کن». پس برایم طلب مغفرت کن. اینگونه اویس برایش طلب مغفرت کرد. آنگاه، عمر رضی الله عنه از او پرسید: کجا می روی؟ گفت: کوفه. عمر فرمود: آیا نامه ای برایت به استاندار آن ننویسم؟ گفت: من دوست دارم جزو افراد گمنام و ناشناخته باشم.

و هنگامی که موسم حج سال آینده فرا رسید، مردی از اشراف آنان به حج آمد و از قضا، با عمر رضی الله عنه ملاقت کرد. عمر رضی الله عنه از او در مورد اویس پرسید. او گفت: هنگامی که من از آنجا آمدم، خانه ای محقر و وسایلی کهنه داشت. عمر رضی الله عنه گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «اویس بن عامر از قبیله ی مراد و تیره ی قرن همراه نیروهای کمکی یمن نزد شما می آید. او به بیماری پیسی مبتلا بوده ولی از آن، شفا یافته و فقط به اندازه ی جای یک درهم از آن، باقی مانده است. او مادری دارد که بسیار به او نیکی می کند. اگر به الله متعال سوگند یاد کند، الله متعال سوگندش را راست می گرداند. اگر امکانی برایت فراهم گردید که برایت طلب مغفرت کند، از او طلب مغفرت کن». آن مرد، نزد اویس رضی الله عنه آمد و گفت: برایم طلب مغفرت کن. اویس رضی الله عنه گفت: تو تازه از سفر خوبی آمده ای؛ تو برایم طلب مغفرت کن. آن مرد دوباره گفت: برایم طلب مغفرت کن. اویس بار دیگر گفت: تو تازه از سفر خوبی آمده ای؛ تو برایم طلب مغفرت کن؛ آیا عمر را دیده ای؟ آن مرد گفت: بله. آنگاه، اویس برای او طلب مغفرت نمود. اینگونه بود که مردم اویس را شناختند و او از آن منطقه رفت.

اُسیر می گوید: من یک چادر گرانبه به او اهدا کردم؛ لذا هرکس او را می دید، می گفت: اویس این چادر را از کجا آورده است؟

## باب (۷۲): سخنی در مورد مصر و ساکنان آن

۱۷۴۹— عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّكُمْ سَتَفْتَحُونَ مِصْرَ، وَهِيَ أَرْضٌ يُسَمَّى فِيهَا الْقَيْرَاطُ، فَإِذَا فَتَحْتُمُوهَا فَأَحْسِنُوا إِلَى أَهْلِهَا، فَإِنَّ لَهُمْ ذِمَّةً وَرَحِمًا» أَوْ قَالَ: «ذِمَّةٌ وَصِهْرًا، فَإِذَا رَأَيْتَ رَجُلَيْنِ يَخْتَصِمَانِ فِيهَا فِي مَوْضِعٍ لَبَنَةٍ، فَأَخْرِجْ مِنْهَا» قَالَ: فَرَأَيْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ شُرْحَبِيلَ بْنِ حَسَنَةَ وَأَخَاهُ رَبِيعَةَ، يَخْتَصِمَانِ فِي مَوْضِعٍ لَبَنَةٍ، فَخَرَجْتُ مِنْهَا. (م/۲۵۴۳)

**ترجمه:** ابوذر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شما مصر را فتح خواهید نمود. و آن، سرزمینی است که از قیراط (بخشی از دینار) بسیار صحبت می شود. پس هرگاه آنرا فتح نمودید، به ساکنان آن، نیکی کنید؛ زیرا آنان عهد و پیمان و خویشاوندی با ما دارند یا عهد و پیمان و وصلت دارند. و هرگاه دیدید که در آنجا دو نفر برای زمینی که به اندازه‌ی جای یک خشت است، اختلاف دارند، از آن، بیرون شوید».

راوی می گوید: بعد از آن، من دیدم که عبد الرحمن بن شرحبیل بن حسنه و برادرش؛ ربیعه؛ برای زمینی که به اندازه‌ی جای یک خشت است، اختلاف دارند؛ لذا از آن، بیرون شدم.

(علما می گویند: پیوند خویشاوندی اشاره به مادر اسماعیل علیه السلام است که از مصر می باشد. و وصلت، اشاره به ماریه‌ی قبطیه همسر نبی اکرم ﷺ است که از مردم مصر است.)

## باب (۷۳): آنچه در مورد عمان آمده است

۱۷۵۰— عَنْ أَبِي بَرْزَةَ رضی الله عنه قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا إِلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ، فَسَبَّوْهُ وَضَرَبُوهُ، فَجَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ أَنَّ أَهْلَ عُمَانَ أَتَيْتَ، مَا سُبُّوكَ وَلَا ضَرْبُوكَ». (م/۲۵۴۴)

**ترجمه:** ابو برزه رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ مردی را برای دعوت یکی از قبایل عرب فرستاد. آنان او را بد و بی راه گفتند و کتک زدند. آن مرد نزد رسول الله ﷺ آمد و ایشان را از ماجرا مطلع ساخت. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر نزد مردم عمان می رفتی، تو را بد و بی راه نمی گفتند و کتک نمی زدند».

**باب (۷۴): آنچه در مورد سرزمین فارس آمده است**

۱۷۵۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِذْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ، فَلَمَّا قَرَأَ: ﴿وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لِمَا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [الجمعة: ۳] قَالَ رَجُلٌ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله حَتَّى سَأَلَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، قَالَ: وَفِينَا سَلَمَانُ الْفَارِسِيُّ، قَالَ: فَوَضَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَدَهُ عَلَى سَلَمَانَ، ثُمَّ قَالَ: «لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِّنْ هَؤُلَاءِ». (م/۲۵۴۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که سوره ی جمعه بر ایشان نازل گردید. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله آیه ی ﴿وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لِمَا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ (گروهی دیگر که هنوز به اینجا ملحق نشده اند) تلاوت نمود، فردی گفت: یا رسول الله! آنها چه کسانی هستند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن شخص جوابی نداد تا اینکه او سؤالش را یک یا دو یا سه بار تکرار کرد. گفتنی است که سلمان فارسی نیز در میان ما بود. آنگاه، رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارکش را بر سلمان نهاد و فرمود: «اگر ایمان در ثریا باشد، مردانی از اینجا به آن، دست خواهند یافت».

**باب (۷۵): مردم مانند صد شتر هستند که یک شخص نمی تواند****در میان آنها یک شتر نجیب پیدا کند**

۱۷۵۲— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «تَجِدُونَ النَّاسَ كَأَيْلٍ مِّائَةٍ، لَا يَجِدُ الرَّجُلُ فِيهَا رَاحِلَةً». (م/۲۵۴۷)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شما مردم را مانند صد شتر می بینید که شخص نمی تواند در میان آنها یک شتر نجیب پیدا کند». (همانگونه که یک شتر خوب در میان صد شتر، پیدا نمی شود، انسان خوب و کامل هم در میان انسانها کم است).

**باب (۷۶): سخنی در مورد کذاب و قاتل قبیله ی ثقیف**

۱۷۵۳— عَنْ أَبِي تَوْفَلٍ قَالَ: رَأَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ رضی الله عنه عَلَى عَقَبَةِ الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَجَعَلْتُ قُرَيْشٌ تَمُرُّ عَلَيْهِ وَالنَّاسُ، حَتَّى مَرَّ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنه، فَوَقَفَ عَلَيْهِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أبا حُبَيْبٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أبا حُبَيْبٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أبا



می فرستم تا تو را با گیسوهایت بکشد و نزد من بیاورد. باز هم اسماء رضی الله عنها رفت و گفت: به الله سوگند، نزد تو نمی آیم مگر اینکه شخصی را بفرستی تا مرا با گیسوهایم بکشد و نزد تو بیاورد. حجاج گفت: کفشهای چرمی مرا بدهید. آنگاه، کفشهایش را برداشت و با تکبر یا با شتاب به راه افتاد تا اینکه نزد اسماء رضی الله عنها رفت و گفت: دیدی که با دشمن الله چگونه رفتار کردم؟ اسماء رضی الله عنها گفت: دیدم که تو دنیایش را ویران کردی؛ ولی او آخرت تو را ویران نمود؛ به من خبر رسیده است که تو او را (از روی طعنه و عیبجویی) فرزند ذات النطافین خطاب می کنی؛ سوگند به الله که من ذات النطافین (دارای دو کمر بند) هستم؛ (کمر بندم را دو قسمت کردم) و با یکی از آنها غذای رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر را بستم تا بتوانند آنرا در مکانی مرتفع، آویزان نمایند که حیوانات بدان دسترسی نداشته باشند؛ و دومی را به عنوان کمر بندی استفاده نمودم که هرزنی بدان نیاز دارد؛ باید بدانی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در قبیله ی ثقیف، یک کذاب، و یک قاتل و جنایتکار خواهد آمد». کذابش را ما دیده ایم (مختار ثقفی بود) و فکر نمی کنم که قاتل و جنایتکارش، کسی غیر از تو باشد. آنگاه، حجاج بدون اینکه جواب اسماء رضی الله عنها را بدهد، برخاست و رفت.

## ۵۵- کتاب نیکی و صله‌ی رحمی

### باب (۱): نیکی به پدر و مادر و اینکه به کدام یک مستحق احسان بیشتری است

۱۷۵۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: «أُمُّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أَبُوكَ». (م/۲۵۴۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: چه کسی برای خوش رفتاری من از دیگران، مستحق تر است؟ فرمود: «مادرت». گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». گفت: بعد از او چه کسی؟ فرمود: «باز هم مادرت». پرسید: پس از او چه کسی؟ فرمود: «بعد از او پدرت».

### باب (۲): مقدم نمودن نیکی به پدر و مادر بر عبادت (نفلی)

۱۷۵۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ: عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، وَصَاحِبُ جُرَيْجٍ، وَكَانَ جُرَيْجُ رَجُلًا عَابِدًا، فَاتَّخَذَ صَوْمَعَةً، فَكَانَ فِيهَا، فَأَتَتْهُ أُمُّهُ وَهُوَ يُصَلِّي، فَقَالَتْ: يَا جُرَيْجُ، فَقَالَ: يَا رَبُّ أُمِّي وَصَلَاتِي، فَأَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ فَأَنْصَرَفَتْ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ أَتَتْهُ وَهُوَ يُصَلِّي فَقَالَتْ: يَا جُرَيْجُ فَقَالَ: يَا رَبُّ أُمِّي وَصَلَاتِي، فَأَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ، فَأَنْصَرَفَتْ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ أَتَتْهُ وَهُوَ يُصَلِّي فَقَالَتْ يَا جُرَيْجُ. فَقَالَ أَيْ رَبُّ أُمِّي وَصَلَاتِي. فَأَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تُمِتَّهُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى وُجُوهِ الْمُؤْمِسَاتِ، فَتَذَاكِرَ بَنُو إِسْرَائِيلَ جُرَيْجًا وَعِبَادَتَهُ، وَكَانَتْ امْرَأَةً بَغِيًّا يُتَمَثَّلُ بِحُسْنِهَا، فَقَالَتْ: إِنْ شِئْتُمْ لَأَفْتِنَنَّ لَكُمْ، قَالَ: فَتَعَرَّضَتْ لَهُ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهَا، فَأَتَتْ رَاعِيًا كَانَ يَأْوِي إِلَى صَوْمَعَتِهِ فَأَمَكَّتْهُ مِنْ نَفْسِهَا، فَوَقَعَ عَلَيْهَا، فَحَمَلَتْ، فَلَمَّا وَلَدَتْ، قَالَتْ: هُوَ مِنْ جُرَيْجٍ، فَأَتَوْهُ فَاسْتَنْزَلُوهُ وَهَدَمُوا صَوْمَعَتَهُ وَجَعَلُوا يَضْرِبُونَهُ، فَقَالَ: مَا شَأْنُكُمْ؟ قَالُوا: زَنَيْتَ بِهِذِهِ الْبَغِيَّةِ، فَوَلَدَتْ مِنْكَ، فَقَالَ: أَأَيْنَ الصَّبِيِّ؟ فَجَاءُوا بِهِ، فَقَالَ: دَعُونِي حَتَّى أُصَلِّيَ، فَصَلَّى، فَلَمَّا أَنْصَرَفَ أَتَى الصَّبِيَّ فَطَعَنَ فِي بَطْنِهِ، وَقَالَ: يَا غُلَامُ مَنْ أَبُوكَ؟ قَالَ: فُلَانُ الرَّاعِي،



قَالَ: فَأَقْبِلُوا عَلَى جُرَيْجٍ يُقْبَلُونَهُ وَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ، وَقَالُوا: نَبْنِي لَكَ صَوْمَعَتَكَ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: لَا، أَعِيدُوهَا مِنْ طِينٍ كَمَا كَانَتْ، فَفَعَلُوا، وَبَيْنَا صَبِيٌّ يَرْضَعُ مِنْ أُمِّهِ، فَمَرَّ رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى دَابَّةٍ فَارْهَةً وَشَارَةً حَسَنَةً، فَقَالَتْ أُمُّهُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَ هَذَا، فَتَرَكَ الثَّدْيَ وَأَقْبَلَ إِلَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ثَدْيِهِ فَجَعَلَ يَرْضَعُ» قَالَ: فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَحْكِي ارْتِضَاعَهُ بِاصْبِعِهِ السَّبَابَةِ فِي فَمِهِ، فَجَعَلَ يَمْصُهَا، قَالَ: «وَمَرُّوا بِجَارِيَةٍ وَهُمْ يَضْرِبُونَهَا وَيَقُولُونَ: زَنَيْتِ، سَرَقْتِ، وَهِيَ تَقُولُ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، فَقَالَتْ أُمُّهُ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهَا، فَتَرَكَ الرِّضَاعَ وَنَظَرَ إِلَيْهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَهَنَّاكَ تَرَاجَعَا الْحَدِيثَ، فَقَالَتْ: حَلَقَى، مَرَّ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهُ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، وَمَرُّوا بِهِذِهِ الْأَمَةِ وَهُمْ يَضْرِبُونَهَا وَيَقُولُونَ: زَنَيْتِ، سَرَقْتِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهَا، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا. (م/ ۲۵۵۰)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «فقط سه نفر در گهواره، سخن گفته اند: ۱- عیسی بن مریم ۲- صاحب مردی از بنی اسرائیل که جریج نام داشت؛ جریج مرد عابدی بود که برای خودش صومعه ای ساخته بود و در آن عبادت می نمود. او مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد و گفت: ای جریج. جریج با خود گفت: پروردگارا! جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ آنگاه، نمازش را ادامه داد. و مادرش برگشت. فردای آن روز نیز مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد و گفت: ای جریج. جریج با خود گفت: پروردگارا! جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ آنگاه، نمازش را ادامه داد. و مادرش برگشت. روز سوم نیز مشغول خواندن نماز بود که مادرش آمد و او را صدا زد و گفت: ای جریج. جریج با خود گفت: پروردگارا! جواب مادر را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؟ آنگاه، نمازش را ادامه داد. اینجا بود که مادرش او را نفرین کرد و گفت: بار الها! تا زمانی که چشمش به چهره ی زنان بدکار نیفتاده، او را نمیران. به هر حال، جریج و عبادتش در میان بنی اسرائیل، زبان به زبان می گشت. در این اثنا، یکی از زنان فاحشه ی بنی اسرائیل که در حسن و جمال، ضرب المثل بود، گفت: من جریج را دچار فتنه و فساد می کنم. آنگاه، نزد جریج رفت و خودش را بر او عرضه کرد. ولی جریج، به او هیچ توجهی نکرد. سپس، آن زن، نزد چوپانی که به صومعه ی جریج رفت

و آمد داشت، رفت و خودش را در اختیار او قرار داد. آن چوپان با او همبستر شد و آن زن، حامله گردید. و هنگامی که وضع حمل کرد، گفت: این، فرزند جریج است. اینگونه مردم، هجوم آوردند و صومعه‌اش را شکستند و او را از آن پایین آوردند و شروع به کتک زدن او کردند. جریج گفت: موضوع چیست؟ گفتند: تو با این زن بدکاره مرتکب زنا شده‌ای و هم اکنون او پسری از تو بدنیا آورده است. جریج گفت: بچه کجاست؟ مردم بچه را آوردند. جریج گفت: اجازه دهید تا نماز بخوانم. آنگاه، نماز خواند و نزد بچه رفت و با انگشتش به شکم او زد و گفت: ای پسر! پدرت کیست؟ پسر گفت: فلان چوپان. مردم با دیدن این صحنه، به جریج هجوم آوردند و او را می‌بوسیدند و بر او دست می‌کشیدند و به او گفتند: حال که چنین است، صومعه‌ات را از طلا می‌سازیم. جریج گفت: خیر، همانگونه که قبلاً بود، آنرا از گِل بسازید. پس مردم آنرا از گِل ساختند.

۳- روزی، یک کودک، مشغول شیر خوردن از پستان مادرش بود که سواری چابک و زیباروی از آنجا گذشت. مادر کودک گفت: بار الها! فرزندم را مانند او بگردان. کودک پستانش را رها کرد و رو به آن مرد نمود و گفت: بار الها! مرا مانند او مگردان. و دوباره به پستانش روی آورد و شروع به مکیدن آن کرد.

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: گویا هم اکنون می‌بینم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله (برای نشان دادن عمل آن کودک) انگشت مبارکش را می‌مکد.

«سپس، مردم کنیزی را از آنجا می‌بردند در حالی که او را کتک می‌زدند و می‌گفتند: زنا و دزدی کرده‌ای. و آن کنیز می‌گفت: الله متعال مرا کفایت می‌کند و او بهترین کارساز است. مادر گفت: بار الها! فرزندم را مانند این، مگردان. کودک، پستان مادرش را رها کرد و گفت: بار الها! مرا مانند او بگردان. اینجا بود که مادر و کودک با یکدیگر به گفتگو پرداختند. مادر گفت: دردِ گلو بگیری؛ مردی زیبا روی عبور کرد؛ من گفتم: بارالها! فرزندم را مانند او بگردان. تو گفتی: بارالها! مرا مانند او مگردان. بعد از آن، مردم کنیزی را می‌بردند و کتک می‌زدند و می‌گفتند: زنا و دزدی کرده‌ای؛ من گفتم: بارالها! فرزندم را مانند او مگردان. اما تو گفتی: بارالها! مرا مانند او بگردان».

(در روایت صحیح بخاری آمده است که مادر در ادامه گفت: چرا چنین دعا کردی؟ کودک گفت: آن مرد سوار، یکی از جباران و ستمگران بود؛ اما درباره‌ی این کنیز، مردم می‌گویند: دزدی و زنا کرده است؛ حال آنکه او چنین کاری انجام نداده است.)

**باب (۳): ترک جهاد بخاطر نیکی به پدر و مادر و همراهی با آنها**

۱۷۵۶— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَقْبَلَ رَجُلٌ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَبَايُكَ عَلَى الْهَجْرَةِ وَالْجِهَادِ، أَبْتَغِي الْأَجْرَ مِنَ اللَّهِ، قَالَ: «فَهَلْ مِنْكَ وَالِدَيْكَ أَحَدٌ حَيٌّ؟» قَالَ: نَعَمْ، بَلْ كِلَاهُمَا، قَالَ «فَتَبْتَغِي الْأَجْرَ مِنَ اللَّهِ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَارْجِعْ إِلَى وَالِدَيْكَ فَأَحْسِنْ صُحْبَتَهُمَا». (م/۲۵۴۹)

**ترجمه:** عبد الله بن عمرو بن عاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: با تو بیعت می کنم که هجرت نمايم و جهاد کنم و پاداش آن را از الله متعال می خواهم. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا یکی از پدر و مادرت زنده است؟» آن مرد گفت: بله؛ هر دو زنده اند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «در جستجوی اجر و پاداش الله متعال هستی؟» گفت: بله. فرمود: «پس نزد پدر و مادرت برگرد و با آنان به خوبی رفتار کن».

**باب (۴): درباره‌ی این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود:**

«الله متعال نافرمانی از مادران را حرام قرار داده است»

۱۷۵۷— عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الْأُمّهَاتِ، وَوَادَ الْبَنَاتِ وَمَنْعًا وَهَاتِ، وَكَرِهَ لَكُمْ ثَلَاثًا: قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةُ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةُ الْمَالِ». (م/۵۹۳)

**ترجمه:** از مغیره بن شعبه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال نافرمانی از مادران، زنده به گور کردن دختران، به زور گرفتن چیزی، و ندادن حق دیگران را برای شما حرام قرار داده است. همچنین سخن بیهوده گفتن، زیاد از دیگران خواستن، و ضایع کردن مال را ناپسند و مکروه دانسته است».

**باب (۵): بینی کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را در حالت پیری**

دریابد و با وجود این، وارد بهشت نگردد، به خاک مالیده شود

۱۷۵۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «رَغِمَ أَنْفُهُ، ثُمَّ رَغِمَ أَنْفُهُ، ثُمَّ رَغِمَ أَنْفُهُ» قِيلَ: مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَنْ أَدْرَكَ وَالِدَيْهِ عِنْدَ الْكِبَرِ، أَحَدَهُمَا أَوْ كِلَيْهِمَا، ثُمَّ لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ». (م/۲۵۵۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بینی اش به خاک مالیده شود؛ دوباره بینی اش به خاک مالیده شود؛ باز هم بینی اش به خاک مالیده شود». شخصی پرسید: بینی چه کسی یا رسول الله؟ فرمود: «بینی کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را در حالت پیری دریابد و با وجود این، وارد بهشت نگردد».

### باب (۶): بهترین نیکی آن است که شخص با خانواده‌ی دوستان پدرش، نیکی کند

۱۷۵۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّهُ كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ كَانَ لَهُ حِمَارٌ يَتَرَوَّحُ عَلَيْهِ، إِذَا مَلَ رُكُوبَ الرَّاحِلَةِ، وَعِمَامَةً يَشُدُّ بِهَا رَأْسَهُ، فَبَيْنَا هُوَ يَوْمًا عَلَى ذَلِكَ الْحِمَارِ، إِذْ مَرَّ بِهِ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَلَسْتَ ابْنُ فُلَانٍ بَنِ فُلَانٍ؟ قَالَ: بَلَى، فَأَعْطَاهُ الْحِمَارَ وَقَالَ: ارْكَبْ هَذَا، وَالْعِمَامَةَ، قَالَ: أَشَدُّ بِهَا رَأْسَكَ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ أَعْطَيْتَ هَذَا الْأَعْرَابِيَّ حِمَارًا كُنْتَ تَرَوَّحُ عَلَيْهِ، وَعِمَامَةً كُنْتَ تَشُدُّ بِهَا رَأْسَكَ! فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ أَبْرَأِ الْبَرِّ صِلَةَ الرَّجُلِ أَهْلَ وَدِّ أَبِيهِ، بَعْدَ أَنْ يُؤَلَّى» وَإِنْ أَبَاهُ كَانَ صَدِيقًا لِعُمَرَ. (م/۲۵۵۲)

**ترجمه:** از عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت است که: وقتی از مکه بیرون می‌رفت، الاغی با خود داشت که هنگام خسته شدن از سواری شتر، بر آن، سوار می‌شد. همچنین عمامه‌ای داشت که با آن، سرش را می‌بست. روزی، سوار بر الاغ بود که یک مرد بادیه نشین از کنارش می‌گذشت. عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت: آیا تو فرزند فلانی بن فلانی نیستی؟ آن مرد گفت: بله. ابن عمر الاغ و عمامه‌اش را به او داد و گفت: بر این الاغ، سوار شو، و این عمامه را بپوش. یکی از همراهان ابن عمر به او گفت: الله متعال تو را ببخشد؛ الاغی را که برای تنوع، بر آن سوار می‌شدی و عمامه‌ای را که سرت را با آن می‌بستی، به این بادیه نشین دادی! ابن عمر رضی الله عنه گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «بهترین نیکی آن است که یک شخص، بعد از مرگ پدرش، با خانواده‌ی دوستان پدرش، نیکی کند». همانا پدرش دوست عمر رضی الله عنه بود.

## باب (۷): فضیلت احسان کردن به دختران

۱۷۶۰— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: جَاءَنِي امْرَأَةٌ، وَمَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا، فَسَأَلَتْنِي فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا غَيْرَ تَمْرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَأَخَذَتْهَا فَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا، وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا شَيْئًا، ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ وَابْنَتَاهَا، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَحَدَّثَنِي حَدِيثَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ ابْتُلِيَ مِنَ ابْنَاتِ بَشِيءٍ، فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ، كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ». (م/۲۶۲۹)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: روزی، یک زن با دو دخترش به خانه‌ی من آمد و چیزی خواست. در آن لحظه، بجز یک دانه‌ی خرما، چیز دیگری در خانه نبود. آن را به او دادم. آن زن، دانه‌ی خرما را میان دو دخترش تقسیم کرد و خودش چیزی نخورد. سپس، برخاست و رفت. وقتی که رسول الله ﷺ تشریف آورد، جریان را برایش تعریف کردم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که به وسیله‌ی چند دختر، مورد آزمایش قرار گیرد (و او آنها را درست تربیت کند)، برایش سپری در برابر آتش دوزخ، خواهند شد».

۱۷۶۱— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ عَالَ جَارِيَتَيْنِ حَتَّى تَبْلُغَا، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا وَهُوَ» وَضَمَّ أَصَابِعَهُ. (م/۲۶۳۱)

**ترجمه:** انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که دو دختر را سرپرستی کند، تا اینکه به سن بلوغ برسند، روز قیامت، در حالی می آید که من و او اینگونه هستیم» و انگشتانش را به هم چسباند. (کنار هم هستیم).

## باب (۸): بجا آوردن حق خویشاوندی باعث طولانی شدن عمر می گردد

۱۷۶۲— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْطَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ، أَوْ يُنْسَأَ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ». (م/۲۵۵۷)

**ترجمه:** انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس که می خواهد روزی اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید حق خویشاوندی را بجا آورد».

### باب (۹): بجا آوردن حق خویشاوندی اگر چه آنان بجای نیاورند

۱۷۶۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي قَرَابَةً: أَصْلُهُمْ وَيَقْطَعُونِي، وَأُحْسِنُ إِلَيْهِمْ وَيُسِيئُونَ إِلَيَّ، وَأَحْلُمُ عَنْهُمْ وَيَجْهَلُونَ عَلَيَّ، فَقَالَ: «لَئِنْ كُنْتَ كَمَا قُلْتَ، فَكَأَنَّمَا تُسْفِهُهُمُ الْمَلَّ، وَلَا يَزَالُ مَعَكَ مِنَ اللَّهِ ظَهِيرٌ عَلَيْهِمْ، مَا دُمْتَ عَلَى ذَلِكَ». (م/۲۵۵۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مردی عرض کرد: یا رسول الله! من خویشاوندانی دارم که حق خویشاوندی آنان را بجا می آورم؛ اما آنان حق خویشاوندی را بجا نمی آورند. من با آنها نیکی می کنم؛ اما آنان با من بدی می کنند. من در مقابل آنان، صبر می کنم، و بردباری می ورزم؛ اما آنها جهالت می ورزند و بد اخلاقی می کنند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر تو اینگونه باشی که می گویی، مانند این است که خاکستر داغ در دهان آنان می ریزی؛ و تا زمانی که اینگونه رفتار کنی، همچنان یک پشتیبان از جانب الله متعال علیه آنان، همراه تو خواهد بود.»

### باب (۱۰): در مورد رعایت حق خویشاوندی و عدم رعایت آن

۱۷۶۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، حَتَّى إِذَا فَرَغَ مِنْهُمْ قَامَتِ الرَّحِمُ فَقَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ مِنَ الْقَطِيعَةِ، قَالَ: نَعَمْ. أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكَ وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكَ؟ قَالَتْ: بَلَى، قَالَ: فَذَلِكَ لَكَ» ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «افْرُؤُوا إِن شِئْتُمْ: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ ۲۳ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ۲۴﴾ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانُ ۲۵ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ۲۶﴾» [محمد: ۲۲-۲۴]. (م/۲۵۵۴)

**ترجمه:** ابوهریره می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، موجودات را آفرید. و هنگامی که از آفرینش آنها فراغت یافت، خویشاوندی (صله ی رحم) برخاست و گفت: این، جایگاه پناه جویان به تو از قطع پیوند خویشاوندی است. الله متعال فرمود: آیا راضی می شوی که هر کس، پیوند خویشاوندی را رعایت کند، من او را با خود، وصل کنم و هر کس پیوند خویشاوندی را قطع کند، من او را از خود، قطع کنم؟ گفت: بلی. الله متعال فرمود: پس چنین خواهیم کرد.»

سپس رسول الله ﷺ فرمود: اگر خواستید در این باره این آیه را تلاوت کنید: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ (۲۳) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ (۲۴) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانِ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۲-۲۴].

(آیا اگر - از اسلام - روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین، فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خودتان را قطع کنید؛ آنان، کسانی هستند که الله متعال آنها را نفرین کرده است. لذا گوشه‌هایشان را - از شنیدن حق - کر، و چشمانشان را - از دیدن راه هدایت - کور کرده است. آیا درباره‌ی قرآن نمی‌اندیشند؟ یا این که بر دلها، قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند؟)

۱۷۶۵- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ» قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَرَ: قَالَ سُفْيَانُ: يَعْنِي قَاطِعَ رَحِمٍ. (م/۲۵۵۶)

**ترجمه:** جبیر بن مطعم رضی الله عنہ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که پیوند خویشاوندی را قطع می‌کند، وارد بهشت نمی‌شود».

### باب (۱۱): در مورد سرپرست یتیم

۱۷۶۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَافِلُ الْيَتِيمِ، لَهُ أَوْ لِعِيره، أَنَا وَهُوَ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ» وَأَشَارَ مَالِكٌ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى.

**ترجمه:** ابو هريره رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ با اشاره‌ی با دو انگشت سبابه و میانه فرمود: «من و کسی که یک یتیم خویشاوند یا غیر خویشاوند را سرپرستی کند، در بهشت، مانند این دو انگشت در کنار یکدیگر خواهیم بود».

### باب (۱۲): پاداش کسی که در جهت تأمین نیازهای

#### زنان بیوه، و مساکین، تلاش می‌کند

۱۷۶۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّاعِي عَلَى الْأَرْمَلَةِ وَالْمَسْكِينِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، \_\_\_\_\_ وَأَحْسِبُهُ قَالَ: \_\_\_\_\_ وَكَالْقَائِمِ لَا يَفْتَرُ وَكَالصَّائِمِ لَا يَفْطِرُ». (م/۲۹۸۲)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی که در جهت تأمین نیازهای زنان بیوه و مساکین، تلاش می کند». و فکر می کنم که افزود: «و مانند کسی است که در راه الله، جهاد می نماید و مانند کسی است که شبها را بدون خستگی، در عبادت بسر می برد و روزها را پشت سرهم روزه می گیرد».

### باب (۱۳): در مورد کسانی که به خاطر الله متعال یکدیگر را دوست داشته باشند

۱۷۶۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَيُّنَ الْمُتَحَابِّينَ بِجَلَالِي؟ الْيَوْمَ أَظْلَهُمْ فِي ظِلِّي، يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلِّي».

(م/۲۵۶۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «روز قیامت، الله متعال می فرماید: کجایند کسانی که به خاطر من یکدیگر را دوست داشته اند؟ من امروز آنان را در سایه ی خود، جای خواهم داد؛ روزی که سایه ای جز سایه ی من وجود ندارد».

۱۷۶۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَنَّ رَجُلًا زَارَ أَخًا لَهُ فِي قَرْيَةٍ أُخْرَى، فَأَرْصَدَ اللَّهُ لَهُ، عَلَى مَدْرَجَتِهِ، مَلَكًا، فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِ قَالَ: أَيُّنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَخًا لِي فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ، قَالَ: هَلْ لَكَ عَلَيْهِ مِنْ نِعْمَةٍ تَرْبُهَا؟ قَالَ: لَا، غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُهُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ: فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ، بَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحْبَبْتُهُ فِيهِ».

(م/۲۵۶۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مردی، برای ملاقات برادر دینی اش، به روستای دیگری رفت. الله متعال به فرشته ای دستور داد تا سر راه او بنشیند. هنگامی که آن مرد به فرشته رسید، فرشته پرسید: کجا می روی؟ آن مرد گفت: برای ملاقات برادر دینی ام به این روستا می روم. فرشته پرسید: آیا تو نزد او مصلحت و منفعتی داری که می خواهی آنرا افزایش دهی؟ آن مرد گفت: نه، فقط به خاطر خشنودی الله، او را دوست دارم. فرشته گفت: «مرا الله متعال نزد تو فرستاده است تا به تو اعلان کنم که الله تو را دوست دارد، همانگونه که تو آن مرد را به خاطر الله دوست داری».



### باب (۱۴): روز قیامت، هر کس با دوستانش حشر می شود

۱۷۷۰ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «وَمَا أَعَدَدْتَ لِلْسَّاعَةِ؟» قَالَ: حُبُّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، قَالَ: «فَإِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ» قَالَ أَنَسٌ: فَمَا فَرَحْنَا، بَعْدَ الْإِسْلَامِ، فَرَحًا أَشَدَّ مِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «فَإِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ» قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ، وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِأَعْمَالِهِمْ. (م/۲۶۳۹)

**ترجمه:** انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! قیامت کی بر پا می شود؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «برای آن، چه تدارک دیده ای؟» گفت: چیزی آماده نکرده ام جز اینکه الله و رسولش را دوست دارم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «تو روز قیامت با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری».

انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هیچ چیزی ما را به اندازه ای این سخن نبی اکرم ﷺ خوشحال نکرد که فرمود: «تو با کسی همراه خواهی بود که او را دوست داری». انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ادامه داد: من نبی اکرم ﷺ، ابوبکر و عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را دوست دارم و به خاطر همین دوستی، امیدوارم که روز قیامت، همراه آنان باشم اگر چه اعمالی مانند اعمال آنها ندارم.

### باب (۱۵): هرگاه، الله متعال بنده ای را دوست

#### داشته باشد، محبوب بندگانش می گرداند

۱۷۷۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ فُلَانًا فَأُحِبُّهُ، قَالَ: فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي السَّمَاءِ فَيَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأُحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، قَالَ: ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ، وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ فَيَقُولُ: إِنِّي أَبْغِضُ فُلَانًا فَأَبْغِضُوهُ، قَالَ: فَيَبْغِضُوهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ فُلَانًا فَأَبْغِضُوهُ، قَالَ: فَيَبْغِضُونَهُ، ثُمَّ تُوضَعُ لَهُ الْبُغْضَاءُ فِي الْأَرْضِ». (م/۲۶۳۷)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، الله متعال بنده ای را دوست داشته باشد، جبریل علیه السلام را صدا می زند و می گوید: من فلانی را دوست دارم؛ تو هم او را دوست داشته باش. در نتیجه، جبریل علیه السلام نیز او را دوست داشته و در آسمان، اعلان می کند و می گوید: الله متعال فلانی را دوست دارد؛ شما نیز او را دوست داشته باشید. اینگونه ساکنان آسمان هم او را دوست می دارند. و سرانجام، نزد مردم روی زمین نیز مقبولیت پیدا می کند. همچنین، هرگاه، الله متعال با کسی دشمنی ورزد، جبریل علیه السلام را صدا می زند و می گوید: من با فلانی دشمن هستم؛ شما نیز او را دشمن بدارید. در نتیجه، جبریل علیه السلام نیز او را دشمن داشته و میان ساکنان آسمان، اعلان می کند و می گوید: الله متعال دشمن فلانی است؛ شما نیز او را دشمن داشته باشید. اینگونه ساکنان آسمان هم با او دشمنی می کنند. و سرانجام، منفور مردم روی زمین قرار می گیرد».

#### باب (۱۶): ارواح، مانند لشکری متوعی هستند که گرد هم آمده اند

۱۷۷۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه — يَرْفَعُهُ — قَالَ: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَفَهُوا، وَالْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اثْتَلَفَ، وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ». (م/۲۶۳۸)

**ترجمه:** ابوهريره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم، مانند معادن طلا و نقره هستند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند؛ البته اگر شناخت دینی داشته باشند. و ارواح، مانند لشکری متوعی هستند که گرد هم آمده اند؛ لذا آنهایی که صفات و خصوصیات نزدیک و شبیه به هم داشته باشند، در کنار یکدیگر قرار می گیرند؛ و آنانی که صفات متضاد و دور از هم داشته باشند، از هم فاصله می گیرند و دچار اختلاف می شوند».

#### باب (۱۷): مؤمن برای مؤمن، به منزله ی یک ساختمان است

۱۷۷۳ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». (م/۲۵۸۵)

**ترجمه:** ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن برای مؤمن، به منزله ی یک ساختمان است که هر قسمت آن، موجب تقویت قسمت دیگر آن می شود».

### باب (۱۸): مؤمنان در دوستی و شفقت و مهربانی با یکدیگر مانند یک بدن اند

۱۷۷۴ — عَنْ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ، مَثَلُ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ، تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى». (م/۲۵۸۶)

**ترجمه:** نعمان بن بشیر می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال مؤمنان در دوستی و شفقت و مهربانی با یکدیگر مانند یک بدن است که هر گاه عضوی از آن، به درد آید، سایر بدن در بیداری و تب با او همدرد می شود».

### باب (۱۹): مسلمان برادر مسلمان است؛ به او

#### ستم نمی کند و او را تنها نمی گذارد

۱۷۷۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَنَاجَشُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَلَا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يَحْقِرُهُ، التَّقْوَى هَهُنَا» وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ: «بِحَسَبِ أَمْرٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ، كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ، دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرَضُهُ». (م/۲۵۶۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «حسادت نورزید؛ قیمت کالاها را بدون اینکه نیت خرید داشته باشید، بالا نبرید؛ با یکدیگر، دشمنی نکنید؛ به یکدیگر، پشت ننمایید؛ بر معامله‌ی دیگران معامله ننمایید (با پرداخت مبلغی بیشتر یا قول فروش ارزان تر، مانع معامله‌ی دیگران نشوید). مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ستم نمی کند، او را تنها نمی گذارد و به او به دیده‌ی حقارت نگاه نمی کند». و با دست به سینه‌اش اشاره نمود و سه بار فرمود: «تقوا اینجاست؛ همین گناه و بدی برای یک شخص، کافی است که برادر مسلمانش را تحقیر کند؛ خون و مال و آبرو و همه چیز یک مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است».

۱۷۷۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صَوْرِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ». (م/۲۵۶۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال به چهره‌ها و اموال شما نگاه نمی کند؛ بلکه به دل‌ها و اعمال شما می نگرد».

**باب (۲۰): در مورد پوشاندن عیب‌های بنده**

۱۷۷۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَسْتُرُ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ فِي الدُّنْيَا، إِلَّا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۵۹۰)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عیب هر بنده‌ای را که الله متعال در دنیا، بپوشاند، در روز قیامت، نیز می پوشاند».

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يَسْتُرُ عَبْدٌ عَبْدًا فِي الدُّنْيَا، إِلَّا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر بنده‌ای که عیب بنده‌ی دیگری را در دنیا بپوشاند، الله متعال عیوبش را در روز قیامت، می پوشاند».

**باب (۲۱): در مورد سفارش همنشینان**

۱۷۷۸— عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَتَاهُ طَالِبُ حَاجَةٍ، أَقْبَلَ عَلَى جُلَسَائِهِ فَقَالَ: «اشْفَعُوا فَلْتَوْجَرُوا، وَلْيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا أَحَبَّ». (م/۲۶۲۷)

**ترجمه:** ابوموسی رضی الله عنه روایت می کند که: هرگاه، سائلی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می آمد و یا کسی، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست حاجتی می کرد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به صحابه رضی الله عنهم می فرمود: «شما نیز (در حق این شخص) سفارش کنید تا در اجر، شریک شوید؛ الله متعال بر زبان پیامبرش آنچه را که بخواهد، جاری می کند».

**باب (۲۲): مثال همنشین خوب**

۱۷۷۹— عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالْجَلِيسِ السَّوِّءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ، إِمَّا أَنْ يُحْذِيكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً، وَنَافِخُ الْكِيرِ، إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً». (م/۲۶۲۸)

**ترجمه:** ابوموسی رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال همنشین خوب و بد، مانند حامل مشک و دمنده‌ی دم آهنگر است؛ حامل مشک یا به تو مشک می دهد یا از او می خری و یا اینکه بوی خوش آن، به مشامت می رسد؛ و دمنده‌ی دم آهنگر یا لباسهایت را می سوزاند و یا بوی بد آن، به مشامت می رسد».

**باب (۲۳): سفارش در مورد همسایه**

۱۷۸۰— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا زَالَ جِبْرِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ لِيُورِثَنِي». (م/۲۶۲۵)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «جبرئیل آنقدر مرا در مورد همسایه سفارش نمود که خیال کردم او را شریک ارث، قرار می دهد».

۱۷۸۱— عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ خَلِيلِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَوْصَانِي: «إِذَا طَبَخْتَ مَرَقًا فَأَكْثِرْ مَاءَهُ، ثُمَّ انْظُرْ أَهْلَ بَيْتٍ مِنْ جِيرَانِكَ، فَأَصْنِهِمْ مِنْهَا بِمَعْرُوفٍ». (م/۲۶۲۵)

**ترجمه:** ابو ذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابو ذر! هرگاه، خورش یا شوربایی درست کردی، آب آنرا زیاد کن؛ سپس به یک خانواده از همسایه هایت، نگاه کن و آنها را بخوبی از آن شوربا، بهره مند گردان».

**باب (۲۴): استحباب خوشرویی با مردم**

۱۷۸۲— عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا، وَلَوْ أَنْ تَلْقَى أَخَاكَ بِوَجْهِ طَلْقٍ». (م/۲۶۲۶)

**ترجمه:** ابوذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نبی اکرم ﷺ به من فرمود: «هیچ کار نیکی را حقیر و کوچک نشمار؛ اگر چه با برادر مسلمانیت را با خوشرویی ملاقات کنی».

**باب (۲۵): در مورد نرم خوئی و ملایمت**

۱۷۸۳— عَنْ جَرِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ يُحَرِّمِ الرَّفْقَ يُحَرِّمِ الْخَيْرَ». (م/۲۵۹۲)

**ترجمه:** از جریر بن عبدالله روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس از نرم خوئی و ملایمت، محروم گردد، از تمام نیکیها محروم می شود».

۱۷۸۴— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الرَّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، وَلَا يُنْزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانُهُ». (م/۲۵۹۴)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «در هر کاری که نرم خوئی و ملایمت، رعایت شود، مزین و آراسته می گردد؛ و در هر کاری که رعایت نگردد، معیوب و زشت می شود».

**باب (۲۶): الله متعال نرم خویی و ملایمت را دوست دارد**

۱۷۸۵— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطَى عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطَى عَلَى الْعُنْفِ، وَمَا لَا يُعْطَى عَلَى مَا سِوَاهُ». (م/۲۵۹۳)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال، مهربان است و نرمی و مهربانی را دوست دارد؛ و بر اثر نرمی و مهربانی چیزهایی عنایت می کند که با خشونت و استفاده از روشهای دیگر، نمی دهد».

**باب (۲۷): عذاب انسان متکبر**

۱۷۸۶— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْعِزُّ إِزَارُهُ، وَالْكَِبْرِيَاءُ رِدَاؤُهُ، فَمَنْ يَنْزِعْنِي عَذْبَتَهُ». (م/۲۶۲۰)

**ترجمه:** ابو سعید خدری و ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گویند: رسول الله ﷺ فرمود: «عزت، ازار پروردگار است؛ و کبریا (عظمت و بی نیازی) ردای اوست؛ الله متعال می فرماید: کسی که در این صفات با من کشمکش و نزاع کند (تکبر کند و غرور ورزد) او را عذاب خواهم داد».

۱۷۸۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزَكِّيهِمْ — قَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ: وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ — وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: شَيْخٌ زَانٍ، وَمَلِكٌ كَذَّابٌ، وَعَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ». (م/۱۰۷)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، الله متعال با سه نفر، صحبت نمی کند، از گناهان، پاکشان نمی گرداند، به آنها نگاه نمی کند و دچار عذاب دردناکی می شوند: ۱- پیر زناکار ۲- پادشاه دروغگو ۳- فقیر متکبر».

**باب (۲۸): درباره‌ی کسی که سوگند یاد می کند**

۱۷۸۸— عَنْ جُنْدَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَ: «أَنَّ رَجُلًا قَالَ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ ذَا الْمُتَأَلَّى عَلَى أَنْ لَا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ، فَإِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لِفُلَانٍ، وَأَحْبَطْتُ عَمَلَكَ». أَوْ كَمَا قَالَ. (م/۲۵۹۱)

**ترجمه:** از جندب بن عبد الله رضی الله عنه روایت است که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی گفت: به الله سوگند که الله متعال فلانی را نمی‌آمرزد. الله متعال فرمود: این چه کسی است که به من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را مغفرت نمی‌کنم؟ همانا من فلانی را مغفرت نمودم و اعمال را نابود ساختم». راوی می‌گوید: یا جملاتی شبیه این فرمود.

### باب (۲۹): مدارا نمودن و حکم کسی که مردم او را به خاطر بدیهایش رها می‌کنند

۱۷۸۹ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَجُلًا اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «اِذْنُوا لَهُ، فَلَبِئْسَ ابْنُ الْعَشِيرَةِ، أَوْ بَيْسَ رَجُلٍ الْعَشِيرَةِ» فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ أَلَانَ لَهُ الْقَوْلَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْتَ لَهُ الَّذِي قُلْتَ، ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ الْقَوْلَ؟ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ وَدَّعَهُ، أَوْ تَرَكَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ فُحْشِهِ». (م/۲۶۲۱)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می‌گوید: مردی، از نبی اکرم صلی الله علیه و آله اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به او اجازه دهید؛ وی فرزند بسیار بد یا مرد بسیار بدی از فلان قبیله است». اما هنگامی که آن مرد، وارد شد، با نرمی و مدارا با او صحبت کرد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: من گفتم: یا رسول الله! او را آنگونه توصیف نمودی؛ سپس با نرمی و ملایمت با او صحبت کردی؟! رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه! روز قیامت، بدترین منزلت را نزد الله متعال، کسی دارد که مردم او را به خاطر در امان ماندن از بدیهایش، رها کنند».

(قابل یادآوری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن مرد را تعریف و تمجید نکرد تا گفته شود: تناقض گویی نموده است؛ بلکه صرفاً با اخلاق خوب و چهره‌ای باز چنانکه در روایات دیگر آمده است، با او برخورد نمود تا شاید باعث تألیف قلب و مسلمان شدن افرادی مانند او گردد؛ و این کار، اشکالی ندارد؛ ولی اگر او را تعریف و تمجید می‌نمود، تناقض گویی محسوب می‌شد.) فتح الباری با اختصار

### باب (۳۰): در مورد عفو کردن

۱۷۹۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ، وَمَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلَّا عِزًّا، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ». (م/۲۵۸۸)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ مالی از صدقه دادن، کم نمی شود. و هر عفوی باعث می شود که الله متعال، عزت بنده اش را افزایش دهد. و هر کس که به خاطر الله متعال، تواضع و فروتنی نماید، الله متعال او را بلند می گرداند».

### باب (۳۱): در مورد کسی که هنگام خشم، خودش را کنترل می کند

۱۷۹۱— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَا تُعْدُونَ الرَّقُوبَ فِيكُمْ؟» قَالَ قُلْنَا: الَّذِي لَا يُؤَلِّدُ لَهُ، قَالَ: «لَيْسَ ذَلِكَ بِالرَّقُوبِ، وَلَكِنَّهُ الرَّجُلُ الَّذِي لَمْ يُقَدِّمْ مِنْ وَلَدِهِ شَيْئًا» قَالَ: «فَمَا تُعْدُونَ الصُّرْعَةَ فِيكُمْ؟» قَالَ: قُلْنَا: الَّذِي لَا يَصْرَعُهُ الرَّجَالُ، قَالَ: «لَيْسَ بِذَلِكَ، وَلَكِنَّهُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ».

(م/۲۶۰۸)

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شما در میان خود، چه کسی را عقیم و نازا می دانید؟» گفتیم: کسی را که بچه دار نمی گردد. فرمود: «نازای واقعی او نیست؛ بلکه کسی است که هیچیک از فرزندان او را از دست نداده است». سپس فرمود: «شما چه کسی را کشتی گیر و قهرمان می دانید؟» گفتیم: کسی را که مردم نتوانند او را هنگام کشتی به زمین بزنند. فرمود: «آنگونه نیست که شما فکر می کنید؛ بلکه قهرمان واقعی، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل می کند».

### باب (۳۲): گفتن اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ هنگام خشم

۱۷۹۲— عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ رضی الله عنه قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم، فَجَعَلَ أَحَدُهُمَا يَعْضِبُ وَيَحْمَرُّ وَجْهَهُ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ ذَا عَنْهُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» فَقَامَ إِلَى الرَّجُلِ رَجُلٌ مِمَّنْ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ: أَتَدْرِي مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم آنفًا؟ قَالَ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ ذَا عَنْهُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَمَجْنُونًا تَرَانِي؟

(م/۲۶۱۰)



**ترجمه:** سلیمان بن صُرد رضی الله عنه می گوید: دو نفر نبی اکرم صلی الله علیه و آله به یکدیگر، دشنام می دادند؛ یکی از آنها، خشمگین بود و چهره اش قرمز شده بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به سوی او نگاه کرد و فرمود: «من کلمه ای می دانم که اگر او آنرا به زبان آورد، خشم اش فرو می نشیند؛ اگر اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگویم، خشم اش فرو می نشیند». یکی از کسانی که سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شنید، نزد او رفت و گفت: آیا می دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله هم اکنون چه فرمود؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من کلمه ای می دانم که اگر او آنرا به زبان آورد، خشم اش فرو می نشیند؛ و آن، اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است». آن مرد گفت: فکر می کنی که من دیوانه ام (که چنین کلمه ای بگویم).

### باب (۳۳): انسان بگونه ای آفریده شده است که

#### نمی تواند خودش را کنترل کند

۱۷۹۳ — عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَمَّا صَوَّرَ اللَّهُ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ تَرَكَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَتْرُكَهُ، فَجَعَلَ إِبْلِيسُ يُطِيفُ بِهِ، يَنْظُرُ مَا هُوَ، فَلَمَّا رَأَاهُ أَجْوَفَ عَرَفَ أَنَّهُ خُلِقَ خَلْقًا لَا يَتِمَّالِكُ». (م/۲۶۱۱)

**ترجمه:** از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که الله متعال، تمثال (گلی) آدم را در بهشت آفرید، برای مدتی طولانی، او را آنجا رها کرد. در این اثنا، شیطان پیرامونش دور می زد تا ببیند که او چیست؟ و هنگامی که او را میان تهی یافت، متوجه شد که بگونه ای آفریده شده است که نمی تواند خودش را کنترل نماید».

### باب (۳۴): در مورد کار نیک و گناه

۱۷۹۴ — عَنْ النَّوَاسِ بْنِ سِمْعَانَ رضی الله عنه: قَالَ: أَقَمْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْمَدِينَةِ سَنَةً، مَا يَمْنَعُنِي مِنَ الْهَجْرَةِ إِلَّا الْمَسْأَلَةُ، كَانَ أَحَدُنَا إِذَا هَاجَرَ لَمْ يَسْأَلْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ شَيْءٍ، قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْبِرِّ وَالْإِثْمِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي نَفْسِكَ، وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَيْهِ النَّاسُ». (م/۲۵۵۳)

**ترجمه:** نواس بن سمعان رضی الله عنه می گوید: «یک سال، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه ماندم (بدون اینکه در مدینه استقرار پیدا کنم). و آنچه که مانع هجرتم به مدینه می شد، این بود که بتوانم از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کنم؛ چرا که هرگاه یکی از ما هجرت می کرد،

نمی‌توانست از رسول الله ﷺ چیزی بپرسد. (مهاجرین و انصار از سؤال کردن، منع شده بودند.) به هر حال، من از رسول مکرم اسلام ﷺ در مورد نیکی و گناه پرسیدم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «نیکی، اخلاق خوب است؛ و گناه و بدی، آن است که در دلت، در مورد آن، شک و تردید وجود داشته باشد و ناگوار بدانی که مردم از آن، اطلاع پیدا کنند».

### باب (۳۵): در مورد کسی که خس و خاشاک را از راه برمی‌دارد

۱۷۹۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَرَّ رَجُلٌ بِغُصْنٍ شَجَرَةٍ عَلَى ظَهْرِ طَرِيقٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُنَحِّينَ هَذَا عَنِ الْمُسْلِمِينَ لَا يُؤْذِيهِمْ، فَأَدْخَلَ الْجَنَّةَ». (م/۱۹۱۴)

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردی از کنار شاخه‌ی درختی که وسط راه قرار داشت، عبور می‌کرد؛ پس با خود گفت: سوگند به الله، این را از سر راه مسلمانان دور می‌کنم تا باعث اذیت و آزار آنان نگردد. لذا به سبب آن، وارد بهشت گردید».

۱۷۹۶— عَنْ أَبِي بَرْزَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ عَلَّمَنِي شَيْئًا أَنْتَفِعُ بِهِ، قَالَ: «اعْزِلِ الْأَذَى عَنِ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ». (م/۲۶۱۸)

**ترجمه:** ابو برزه رضی الله عنه می‌گوید: عرض کردم: یا رسول الله! به من چیزی آموزش بده که برایم مفید باشد. فرمود: «چیزهای آزار دهنده را از سر راه مسلمانان دور کن».

### باب (۳۶): اگر خاری به بدن مؤمن بخلد و به مصیبتی گرفتار آید

۱۷۹۷— عَنْ الْأَسْوَدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلَ شَبَابٌ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَى عَائِشَةَ، وَهِيَ بِمَنَى، وَهُمْ يَضْحَكُونَ، فَقَالَتْ: مَا يَضْحَكُكُمْ؟ قَالُوا: فُلَانٌ خَرَّ عَلَى طُنْبٍ فَسَطَاطٍ، فَكَادَتْ عُنْقُهُ أَوْ عَيْنُهُ أَنْ تَذْهَبَ، فَقَالَتْ: لَا تَضْحَكُوا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُشَاكُ شَوْكَةً فَمَا فَوْقَهَا، إِلَّا كُتِبَتْ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ، وَمُحِيتَ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَةٌ». (م/۲۵۷۲)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایشان در منا بود که یک جوان قریشی نزد او آمد در حالی که او و اطرافیانش می خندیدند. عایشه رضی الله عنها پرسید: چرا می خندید؟ گفتند: فلانی هنگام عبور کردن از بالای طناب خیمه‌ای به زمین افتاد و چیزی نمانده بود که گردنش بشکند یا چشمش کور شود. عایشه رضی الله عنها گفت: نخندید؛ زیرا من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به بدن هر مسلمانی که خاری بخلد یا به مصیبتی بزرگتر از آن، گرفتار شود، یک نیکی برایش نوشته می شود و یکی از گناهانش، محو و نابود می گردد». (مغفرت می شود.)

### باب (۳۷): درد و اندوهی که مؤمن بدان گرفتار می شود

۱۷۹۸ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنهما أَنَّهُمَا سَمِعَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «مَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ مِنْ وَصَبٍ، وَلَا نَصَبٍ، وَلَا سَقَمٍ، وَلَا حَزَنٍ، حَتَّىٰ أَلْهَمَ يَهُمَّهُ إِلَّا كُفْرًا بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِهِ». (م/۲۵۷۳)

**ترجمه:** ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما می گویند: شنیدیم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «مؤمن، دچار هیچگونه درد، خستگی، بیماری، اندوه و غم و حتی نگرانی نمی شود مگر اینکه به وسیله ی آن، گناهانش بخشیده می شوند».

۱۷۹۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ [النساء: ۱۲۳] بَلَغَتْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَبْلَغًا شَدِيدًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «قَارِبُوا وَسَدِّدُوا، فَفِي كُلِّ مَا يُصَابُ بِهِ الْمُسْلِمُ كَفَّارَةٌ، حَتَّىٰ التَّكْبَةُ يُنْكِبُهَا، أَوِ الشُّوْكَةُ يُشَاكُهَا». (م/۲۵۷۴)

**ترجمه:** ابو هریره می گوید: هنگامی که آیه ی ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ (هرکس کار بدی انجام دهد، سزای آن را می بیند) نازل گردید، برای مسلمانان بسیار سنگین و گران شد. لذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «راه راست و میانه را در پیش گیرید؛ مسلمان به هر مصیبتی که گرفتار آید، باعث کفاره ی گناهان وی می گردد؛ حتی اگر حادثه ی کوچکی (مثل لغزیدن و افتادن) برایش اتفاق بیفتد یا خاری به بدنش بخلد».

### باب (۳۸): حسادت ورزیدن، دشمنی کردن و پشت کردن به یکدیگر، ممنوع است

۱۸۰۰— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ». (م/۲۵۵۹)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «با یکدیگر، دشمنی نکنید؛ حسادت نورزید و به یکدیگر، پشت ننمایید؛ بلکه برادروار، الله متعال را عبادت کنید؛ و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش، قهر باشد».

### باب (۳۹): بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید

۱۸۰۱— عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا وَيُعْرِضُ هَذَا وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ». (م/۲۵۶۰)

**ترجمه:** ابویوب انصاری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای هیچ کس، جایز نیست که بیشتر از سه شب، با برادر مسلمانش، قهر باشد طوری که هنگام ملاقات، از یکدیگر، روی گردانی کنند؛ و بهترین آنها کسی است که آغاز به سلام گفتن نماید».

### باب (۴۰): نهی از دشمنی و قهر کردن

۱۸۰۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تُفْتَحُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ، وَيَوْمَ الْخَمِيسِ، فَيُغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا، إِلَّا رَجُلًا كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءُ، فَيَقَالُ: أَنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا، أَنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا، أَنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا». (م/۲۵۶۵)

**ترجمه:** ابو هریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روزهای دوشنبه و پنجشنبه، درهای بهشت، باز می گردد و هر بنده ای که به الله متعال، شرک نمی ورزد، بخشیده می شود، مگر کسی که میان او و برادرش، دشمنی و عداوت، وجود داشته باشد؛ در مورد آنان می گویند: این دو نفر را مهلت دهید و به تأخیر بیندازید تا با یکدیگر صلح و آشتی کنند؛ این دو نفر را مهلت دهید و به تأخیر بیندازید تا با یکدیگر صلح و آشتی کنند؛ این دو نفر را مهلت دهید و به تأخیر بیندازید تا با یکدیگر صلح و آشتی کنند».

**باب (۴۱): تجسس، رقابت (در دنیا) و گمان بد کردن، ممنوع است**

۱۸۰۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَنَافَسُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا». (م/۲۵۶۳)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از گمان بد، اجتناب کنید؛ زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است. به دنبال عیوب دیگران نباشید؛ تجسس نکنید؛ با یکدیگر (در دنیا) رقابت نکنید؛ به یکدیگر، حسادت نورزید؛ با یکدیگر، دشمنی نکنید و پشت ننمایید و برادروار، الله متعال را عبادت کنید».

**باب (۴۲): شیطان نماز گزاران را تحریک می کند****و به جان هم می اندازد**

۱۸۰۴ — عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ آيَسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِي حَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَلَكِنْ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ». (م/۲۸۱۲)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «شیطان ناامید شده است از اینکه نماز گزاران شبه جزیره ی عربستان او را عبادت کنند؛ ولی آنان را تحریک می کند و به جان یکدیگر می اندازد».

**باب (۴۳): با هر انسان، یک شیطان وجود دارد**

۱۸۰۵ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا لَيْلًا، قَالَتْ فَغَرْتُ عَلَيْهِ، فَجَاءَ فَرَأَى مَا أَصْنَعُ، فَقَالَ: «مَا لَكَ يَا عَائِشَةُ أَغْرَتِ؟» فَقُلْتُ: وَمَا لِي لَا يَغَارُ مِثْلِي عَلَى مِثْلِكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَقَدْ جَاءَكَ شَيْطَانُكَ؟» قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ مَعِيَ شَيْطَانٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: وَمَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: وَمَعَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ «نَعَمْ، وَلَكِنْ رَبِّي أَعَانَنِي عَلَيْهِ حَتَّى أَسْلَمَ». (م/۲۸۱۵)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: شبی، رسول الله صلی الله علیه و آله از نزد من بیرون رفت. من از رفتن او به غیرت آمدم. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و دید که من چکار می کنم. فرمود: «ای عایشه! چه اتفاقی افتاده است؟ آیا به غیرت آمده ای؟» گفتم: چرا شخصی مثل من نسبت به شخصی مانند تو به غیرت نیاید؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شیطان تو نزد تو آمده است؟» پرسیدم: یا رسول الله! آیا شیطانی همراه من است؟ فرمود: «بلی». پرسیدم: با هر انسان، یک شیطان وجود دارد؟ فرمود: «بله». پرسیدم: یا رسول الله، همراه تو هم وجود دارد؟ فرمود: «بله، ولی پروردگار مرا علیه او یاری نموده و او تسلیم شده است».

### باب (۴۴): غیبت نکنید

۱۸۰۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الْغَيْبَةُ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ» قِيلَ: أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ؟ قَالَ: «إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ اغْتَبَتْهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهَتْهُ».

(م/۲۵۸۹)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می دانید غیبت چیست؟» مردم گفتند: الله و رسولش بهتر می دانند. فرمود: «غیبت آن است که به گونه ای در مورد برادرت صحبت کنی که ناراحت شود». شخصی پرسید: اگر چیزی بگویم که در او وجود دارد، حکمش چیست؟ فرمود: «اگر آنچه می گویی، در او وجود داشته باشد، غیبت کرده ای؛ و اگر در او وجود نداشته باشد، او را تهمت زده ای».

### باب (۴۵): در مورد سخن چینی

۱۸۰۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه: قَالَ: إِنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَلَا أُنبِئُكُمْ مَا الْعُضَةُ؟ هِيَ النَّمِيمَةُ الْقَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ» وَإِنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ يَصْدُقُ حَتَّى يُكْتَبَ صَدِيقًا، وَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ كَذَّابًا».

(م/۲۶۰۶)

**ترجمه:** ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا به شما نگویم که عضه چیست؟ سخن چینی و ایجاد دشمنی و خصومت میان مردم است».

همچنین محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «یک شخص، به اندازه ای راست می گوید که در زمره ی صدیقین قرار می گیرد؛ و به اندازه ای دروغ می گوید که نزد الله متعال، در زمره ی دروغگویان نوشته می شود».

**باب (۴۶): هیچ سخن چینی، وارد بهشت نمی شود**

۱۸۰۸ — عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا مَعَ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه فِي الْمَسْجِدِ، فَجَاءَ رَجُلٌ حَتَّى جَلَسَ إِلَيْنَا، فَقِيلَ لِحُذَيْفَةَ: إِنَّ هَذَا يَرْفَعُ إِلَى السُّلْطَانِ أَشْيَاءَ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ إِرَادَةَ أَنْ يُسْمِعَهُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ». (م/۱۰۵)

**ترجمه:** همام بن حارث می گوید: ما در مسجد نزد حذیفه رضی الله عنه نشسته بودیم که مردی آمد و در مجلس ما نشست. شخصی به حذیفه گفت: این شخص، اخباری را به حاکم می رساند. حذیفه رضی الله عنه به این هدف که آن مرد بشنود، گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ سخن چینی، وارد بهشت نمی شود».

**باب (۴۷): در مورد شخص دو چهره (منافق)**

فیه حدیث ابی هریره رضی الله عنه، و قد تقدم فی أواخر الفضائل (الحديث: ۱۷۴۴)

**ترجمه:** در این زمینه، حدیث ابو هریره رضی الله عنه در اواخر کتاب فضایل، با شماره‌ی (۱۷۴۴) بیان گردید.

**باب (۴۸): در مورد راستگویی و دروغگویی**

۱۸۰۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صَدِيقًا، وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ، فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا». (م/۲۶۰۷)

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا راستگویی، انسان را به سوی نیکی، رهنمون می شود. و نیکی، انسان را به بهشت می رساند. و شخص، به اندازه‌ای راست می گوید و به دنبال راستگویی است که نزد الله متعال در زمره‌ی صدیقین نوشته می شود. و همانا دروغگویی، انسان را بسوی فسق و فجور سوق می دهد. و فسق و فجور، انسان را به جهنم می کشاند. و شخص، به اندازه‌ای دروغ می گوید و به فکر دروغ گفتن است که نزد الله متعال، در زمره‌ی دروغگویان نوشته می شود».

### باب (۴۹): مواردی که دروغ گفتن در آنها جایز است

۱۸۱۰— عَنْ أُمِّ كَلْثُومَ بِنْتِ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ رضی الله عنها وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُولَى اللَّاتِي بَايَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ، وَيَقُولُ خَيْرًا وَيَنْمِي خَيْرًا» قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَلَمْ أَسْمَعْ يُرَخَّصْ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَقُولُ النَّاسُ كَذِبٌ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: الْحَرْبُ، وَالْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ، وَحَدِيثُ الرَّجُلِ امْرَأَتَهُ وَحَدِيثُ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا، وَفِي رِوَايَةٍ قَالَتْ: وَلَمْ أَسْمَعْهُ يُرَخَّصْ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَقُولُ النَّاسُ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ. (م/۲۶۰۵)

**ترجمه:** ام کلثوم دختر عقبه رضی الله عنها که از مهاجران نخستین و کسانی است که با نبی اکرم ﷺ بیعت کردند، می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا سخن مصلحت آمیزی بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمی شود».

ابن شهاب می گوید: من نشنیده ام که به مردم اجازه داده شود تا دروغ بگویند مگر در سه مورد: هنگام جنگ، برقراری صلح میان مردم و در صحبت کردن مرد با همسرش و زن با شوهرش.

و در یک روایت آمده است که ام کلثوم گفت: و من نشنیدم که رسول الله ﷺ اجازه ی دروغ گفتن بدهد مگر در سه مورد.

### باب (۵۰): ممنوعیت دعوت جاهلیت

۱۸۱۱— عَنْ جَابِرِ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزَاةٍ، فَكَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: يَا لِلْأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لِلْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَالُ دَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ؟» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ: «دَعُوهَا فَإِنَّهَا مُنْتَنَةٌ» فَسَمِعَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي فَقَالَ: قَدْ فَعَلُوهَا، وَاللَّهِ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، قَالَ عُمَرُ: دَعْنِي أَضْرِبُ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ، فَقَالَ: «دَعْنِي، لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ» (انظر الحديث ۱۸۳۲) (م/۲۵۸۴)



**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: ما در یکی از غزوات، همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودیم. پس مردی از مهاجرین با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت انصاری زد. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا دعوت جاهلیت، سر داده اید؟» مردم گفتند: یا رسول الله! مردی از مهاجرین با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت انصاری زد. پیاکبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کنید؛ زیرا زشت و بد بو هستند». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) گفت: چنین کاری انجام داده اند؟ سوگند به الله، اگر به مدینه برگشتیم، افراد با قدرت و ارزشمند، اشخاص خوار و ذلیل را بیرون خواهند کرد. عمر گفت: یا رسول الله! اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او را رها کن؛ زیرا اگر کشته شود، مردم می گویند: محمد یارانش را به قتل می رساند».

### باب (۵۱): منع کردن از دشنام دادن

۱۸۱۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «الْمُسْتَبَانِ مَا قَالَا، فَعَلَى الْبَادِي، مَا لَمْ يَعْتَدِ الْمَظْلُومُ». (م/۲۵۸۷)

**ترجمه:** ابو هریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گناه دو نفری که یکدیگر را دشنام می دهند، بر فردی است که دشنام دادن را شروع کرده است تا زمانی که فرد مظلوم (دومی) تجاوز نکند». (بیشتر از آغاز کننده دشنام ندهد؛ که در این صورت، هر دو نفر گنهکار می شوند).

### باب (۵۲): منع کردن از دشنام دادن روزگار و زمانه

۱۸۱۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ، يَقُولُ: يَا خَبِيَّةَ الدَّهْرِ فَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: يَا خَبِيَّةَ الدَّهْرِ فَإِنِّي أَنَا الدَّهْرُ، أَقْلُبُ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ، فَإِذَا شِئْتُ قَبَضْتُهُمَا». (م/۲۲۴۶)

**ترجمه:** ابو هریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: «الله عز و جل فرمود: فرزند آدم مرا اذیت و آزار می کند و می گوید: ای روزگار فلاکت بار. مبادا یکی از شما بگوید: ای روزگار فلاکت بار؛ چرا که من (گرداننده) روزگار هستم و شب و روزش را می گردانم؛ و هرگاه که بخواهم آنها را از بین می برم». (لذا کسی که روزگار را دشنام می دهد، در حقیقت، الله متعال را که گرداننده روزگار است، دشنام داده است).

۱۸۱۴— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ». (م/۲۲۴۶)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روزگار را دشنام ندهید؛ زیرا این الله است که روزگار را می گرداند.»

#### باب (۵۳): نباید کسی به سوی برادر مسلمانش با اسلحه، اشاره کند

۱۸۱۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا يُشِيرُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ بِالسَّلَاحِ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَحَدُكُمْ لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ، فَيَقْعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ». (م/۲۶۱۷)

**ترجمه:** ابوهريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ یک از شما با اسلحه به سوی برادر مسلمانش اشاره نکند؛ زیرا شما نمی دانید شاید شیطان، باعث شود تا به او ضربه ای وارد گردد؛ در نتیجه، اشاره کننده، در چاله ای از جهنم بیفتد.»

#### باب (۵۴): محافظت از پیکان و لبه ی تیرها در داخل مسجد

۱۸۱۶— عَنْ جَابِرِ رضی الله عنه عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ أَمَرَ رَجُلًا كَانَ يَتَصَدَّقُ بِالنَّبْلِ فِي الْمَسْجِدِ، أَنْ لَا يَمُرَّ بِهَا إِلَّا وَهُوَ آخِذٌ بِنُصُولِهَا. (م/۲۶۱۴)

**ترجمه:** جابر می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله مردی را که در مسجد، صدقه می داد و تیرهایی همراه خود داشت، دستور داد تا هرگاه با تیرها از داخل مسجد، عبور می کند، پیکان آنها را بگیرد (تا مبادا مسلمانی را مجروح کند).

۱۸۱۷— عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا مَرَّ أَحَدُكُمْ فِي مَجْلِسٍ أَوْ سُوقٍ، وَبِيَدِهِ نَبْلٌ، فَلْيَأْخُذْ بِنَصَالِهَا، ثُمَّ لْيَأْخُذْ بِنَصَالِهَا» قَالَ: فَقَالَ أَبُو مُوسَى: وَاللَّهِ مَا مُتْنَا حَتَّى سَدَدْنَاَهَا، بَعْضُنَا فِي وَجْهِهِ بَعْضٌ. (م/۲۶۱۵)

**ترجمه:** ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما از کنار مجلس یا بازاری عبور می کرد در حالی که تیر در دست دارد، پیکان (لبه ی تیر) تیرها را بگیرد؛ تأکید می کنم پیکان تیرها را بگیرد؛ باز هم تأکید می کنم پیکان تیرها را بگیرد». (تا مبادا کسی را زخمی کند).

راوی می گوید: ابو موسی گفت: سوگند به الله، ما نمرديم تا اینکه تیرها را به سوی چهره های یکدیگر، راست کردیم و نشانه گرفتیم.

**باب (۵۵): ممنوعیت زدن به چهره**

۱۸۱۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ، فَلَا يُلْطِمَنَّ الْوَجْهَ». (م/۲۶۱۲)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر یکی از شما با برادرش، درگیر شد، به صورتش، نزند». (چرا که جای حساسی است و محل بیشتر حواس انسان است).

۱۸۱۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ، فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ، فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». (م/۲۶۱۲)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما با برادرش، دعوا کرد، از زدن به چهره، اجتناب کند؛ زیرا الله متعال آدم را به صورت اصلی خودش (آدم) آفریده است».

**باب (۵۶): در مورد نفرین حیوانات و سخت گیری درباره‌ی آن**

۱۸۲۰— عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَصْفَارِهِ، وَامْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى نَاقَةٍ، فَضَجَرَتْ فَلَعَنَتْهَا، فَسَمِعَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «خُذُوا مَا عَلَيْهَا وَدَعُوهَا، فَإِنَّهَا مَلْعُونَةٌ». قَالَ عِمْرَانُ: فَكَأَنِّي أَرَاهَا الْآنَ تَمْشِي فِي النَّاسِ، مَا يَعْرِضُ لَهَا أَحَدٌ. (م/۲۵۹۵)

**ترجمه:** عمران بن حُصَيْن رضی الله عنه می گوید: در یکی از سفرهای رسول الله ﷺ یک زن انصاری بر ناقه‌ای (ماده شتری) سوار بود. آن زن، ناراحت شد و شتر را نفرین کرد. رسول الله ﷺ نفرین آن زن را شنید و فرمود: «بار شتر را بردارید و شتر را رها کنید؛ چرا که او نفرین شده است». عمران می گوید: گویا من آن زن را هم اکنون می بینم که در میان مردم، پیاده می رود بدون اینکه کسی به او توجه کند. (کاملاً آن صحنه را بخاطر دارم).

**باب (۵۷): نفرین کردن زیاد، کراهیت دارد**

۱۸۲۱— عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضی الله عنه سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ «إِنَّ اللَّعَّانِينَ لَا يَكُونُونَ شُهَدَاءَ وَلَا شُفَعَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۵۹۸)

**ترجمه:** ابو درداء رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «کسانی که زیاد نفرین می کنند، روز قیامت، گواه (بر امت های دیگر) قرار نمی گیرند و حق شفاعت هم ندارند».

۱۸۲۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اذْغُ عَلَى الْمُشْرِكِينَ، قَالَ: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا، وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً». (م/۲۵۹۹)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: شخصی گفت: یا رسول الله! مشرکین را نفرین کن. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من مبعوث نشده‌ام تا نفرین کنم؛ بلکه بعنوان رحمت (برای جهانیان) مبعوث شده‌ام».

#### باب (۵۸): در مورد کسی که می گوید: مردم هلاک شدند

۱۸۲۳— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِذَا قَالَ الْعَبْدُ هَلَكَ النَّاسُ، فَهُوَ أَهْلَكُهُمْ» قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ — وَهُوَ ابْنُ مُحَمَّدَ بْنِ سُفْيَانَ —: لَا أَدْرِي «أَهْلَكُهُمْ» بِالنَّصْبِ أَوْ «أَهْلَكُهُمْ» بِالرَّفْعِ. (م/۲۶۲۳)

**ترجمه:** از ابوهريره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، بنده بگوید: مردم هلاک و نابود شدند، خودش زودتر از همه، هلاک و نابود می شود».

ابو اسحاق؛ محمد بن سفیان؛ می گوید: من نمی دانم که این روایت، «أَهْلَكُهُمْ» با نصب (فتح) است (او مردم را هلاک و نابود ساخت.) یا «أَهْلَكُهُمْ» با رفع (ضمه) است (زودتر از همه هلاک می شود).

(قابل یاد آوری است که نووی در شرح صحیح مسلم با ضمه‌ی کاف را ترجیح داده و می گوید: این مذمت، شامل حال کسی می شود که از روی تکبر و خودپسندی و تحقیر مردم و فخرفروشی، این جمله را بر زبان آورد. و این، حرام است. ولی اگر کسی به علت نقصی که در دین مردم مشاهده می کند، این جمله را به عنوان همدردی و دلسوزی به زبان آورد، اشکالی ندارد.)

#### باب (۵۹): کسانی که بیش از حد سخت گیری

می کنند، هلاک می شوند

۱۸۲۴— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ» قَالَهَا ثَلَاثًا. (م/۲۶۷۰)

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: «کسانی که بیش از حد سخت گیری می کنند، هلاک می شوند».

**باب (۶۰): هر مسلمانى را كه نبى اكرم ﷺ نفرين كند يا بد و بى راه بگويد، حال آنكه آن شخص، شايسته‌ى اين چيزها نباشد، سخنان پيامبر باعث پاكي، پاداش و رحمت براى او مى‌شوند**

۱۸۲۵— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلَانِ، فَكَلَّمَاهُ بِشَيْءٍ لَا أَدْرِي مَا هُوَ، فَأَغْضَبَاهُ، فَلَعَنَهُمَا وَسَبَّهُمَا، فَلَمَّا خَرَجَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَصَابَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا مَا أَصَابَهُ هَذَا، قَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالَتْ: قُلْتُ: لَعَنْتُهُمَا وَسَبَبْتُهُمَا، قَالَ: «أَوْ مَا عَلِمْتَ مَا شَارَطْتُ عَلَيْهِ رَبِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، فَأَيُّ الْمُسْلِمِينَ لَعَنْتُهُ أَوْ سَبَبْتُهُ فَاجْعَلْ لَهُ زَكَاةً وَأَجْرًا». (م/۲۶۰)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: دو مرد نزد رسول الله ﷺ آمدند و با پیامبر اكرم ﷺ صحبتی کردند که من نمی‌دانم چه بود؛ به هر حال، باعث خشمگین شدن نبی مکرم اسلام ﷺ شدند. در نتیجه، پیامبر اكرم ﷺ آنها را نفرین کرد و بد و بى راه گفت. عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: هنگامی که آنان، بیرون رفتند، من گفتم: یا رسول الله! دعای خیر تو بدرقه‌ی راه هر کس شود، رستگار می‌گردد؛ اما شامل این دو نفر نگردد. رسول الله ﷺ فرمود: «موضوع چیست؟» گفتم: شما این دو نفر را نفرین نمودید و بد و بى راه گفتید. فرمود: «مگر نمی‌دانی که من با پروردگارم چه شرطی گذاشته‌ام؟ من اینگونه دعا کرده‌ام که: بار الها! من بشری بیش نیستم؛ پس هر مسلمانى را که نفرین کردم یا بد و بى راه گفتم، سخنان مرا باعث پاکی و پاداش برای او بگردان.»

۱۸۲۶— عَنْ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَتْ عِنْدَ أُمِّ سُلَيْمٍ يَتِيمَةٌ، وَهِيَ أُمُّ أَنَسٍ، فَرَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْيَتِيمَةَ، فَقَالَ: «أَنْتِ هِيَ؟ لَقَدْ كَبُرْتَ، لَا كَبَرَ سِنُّكَ» فَرَجَعَتِ الْيَتِيمَةُ إِلَى أُمِّ سُلَيْمٍ تَبْكِي، فَقَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: مَا لَكَ يَا بَنِيَّةُ؟ قَالَتِ الْجَارِيَةُ: دَعَا عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا يَكْبُرَ سِنِّي، فَلَا أَنْ لَا يَكْبُرَ سِنِّي أَبَدًا، أَوْ قَالَتْ قَرْنِي، فَخَرَجَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ مُسْتَعْجِلَةً تُلُوْثُ حِمَارَهَا، حَتَّى لَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لَكَ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ؟» فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَدْعُوْتَ عَلَى يَتِيمَتِي؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكَ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ؟» قَالَتْ: زَعَمْتَ أَنَّكَ دَعَوْتَ أَنْ لَا يَكْبُرَ سِنُّهَا وَلَا يَكْبُرَ قَرْنُهَا، قَالَ: فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ أَمَا تَعْلَمِينَ أَنَّ شَرْطِي

عَلَى رَبِّي؟ أَنِّي اشْتَرَطْتُ عَلَى رَبِّي فَقُلْتُ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، أَرْضَى كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ، وَأَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُ الْبَشَرُ، فَأَيُّمَا أَحَدٍ دَعَوْتُ عَلَيْهِ مِنْ أُمَّتِي بِدَعْوَةٍ، لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ، أَنْ تَجْعَلَهَا لَهُ طَهُورًا وَزَكَاةً وَقُرْبَةً يُقَرِّبُهُ بِهَا مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» وَقَالَ أَبُو مَعْنٍ: (يُتِمَّةً) بِالتَّصْغِيرِ، فِي الْمَوَاضِعِ الثَّلَاثَةِ (م/۲۶۰۳)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: نزد ام سلیم - مادر انس - دختری یتیم، زندگی می کرد. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم او را دید و فرمود: «تو همان دختر یتیم هستی؟ بزرگ شده ای؟ بزرگتر از این نشوی». با شنیدن این سخنان، دختر یتیم، گریان، نزد ام سلیم آمد. ام سلیم پرسید: ای دختر کم! چه اتفاقی افتاده است؟ دختر یتیم گفت: پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مرا نفرین کرد که بزرگتر از این نشوم؛ لذا هم اکنون، هرگز بزرگتر از این نمی شوم. ام سلیم در حالی که روسری اش را دور سرش می پیچید، با عجله، بیرون شد و به ملاقات رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رفت. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: ای ام سلیم! چه اتفاقی برایت افتاده است؟ ام سلیم گفت: یا رسول الله! آیا یتیم مرا نفرین کردی؟ پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «ای ام سلیم! ماجرا چیست؟» ام سلیم گفت: دخترک یتیم می گفت: شما دعا کرده اید که بزرگتر نشود و عمرش طولانی نگردد. راوی می گوید: از شنیدن این سخنان، رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خندید و فرمود: «ای ام سلیم! مگر شما شرط مرا با پروردگار نمی دانید؟ من با پروردگارم، شرط کردم و گفتم: من بشری بیش نیستم؛ مانند سایر انسانها خشنود می شوم و مانند آنها به خشم می آیم؛ لذا علیه هر یک از افراد امتم، دعایی کردم که او شایسته ی آن دعا نیست، آنرا روز قیامت، برایش باعث طهارت و پاکی و وسیله ی نزدیکی به الله متعال بگردان». ابو معن (یکی از راویان) در هر سه جای فوق که کلمه ی یتیم آمده است آنرا با تصغیر یعنی یتیمک ذکر کرده است.

۱۸۲۷- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنْتُ أَلْعَبُ مَعَ الصَّبْيَانِ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فَتَوَارَيْتُ خَلْفَ بَابٍ، قَالَ: فَجَاءَ فَحَطَّأَنِي حَطَّاءً، وَقَالَ: «اذْهَبْ وَادْعُ لِي مُعَاوِيَةَ» قَالَ: فَجِئْتُ فَقُلْتُ: هُوَ يَأْكُلُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: «اذْهَبْ فَادْعُ لِي مُعَاوِيَةَ» قَالَ: فَجِئْتُ فَقُلْتُ: هُوَ يَأْكُلُ، فَقَالَ: «لَا أَشْبَعُ اللَّهَ بَطْنَهُ» قَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى: قُلْتُ لِأُمِّيَّةَ: مَا حَطَّأَنِي؟ قَالَ: قَفَدَنِي قَفْدَةً. (م/۲۶۰۴)

**ترجمه:** ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: من همراه بچه‌ها بازی می کردم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد. من خودم را پشت دری پنهان کردم. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آمد و با کف دستش، میان شانه‌هایم زد و فرمود: «برو، معاویه را صدا کن». من آمدم و گفتم: او مشغول خوردن است. دوباره فرمود: «برو، معاویه را صدا کن». این بار هم من آمدم و گفتم: او مشغول خوردن است. پیامبر اکرم فرمود: «الله متعال شکمش را سیر نکند».

## ۵۶- کتاب ظلم

### باب (۱): در مورد تحریم ظلم و دستور به استغفار و توبه

۱۸۲۸- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فِيمَا رَوَى عَنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنَّهُ قَالَ: «يَا عِبَادِي إِنِّي حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي، وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا، فَلَا تَظَالُمُوا، يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُونِي أَهْدِكُمْ، يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ جَائِعٌ إِلَّا مَنْ أَطْعَمْتُهُ، فَاسْتَطْعِمُونِي أَطْعِمَكُمْ، يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ عَارٍ إِلَّا مَنْ كَسَوْتُهُ، فَاسْتَكْسُونِي أَكْسِكُمْ، يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ تُخْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَأَنَا أَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، فَاسْتَغْفِرُونِي أَغْفِرْ لَكُمْ، يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّونِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ، كَانُوا عَلَى أَتَقَى قَلْبَ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا زَادَ ذَلِكَ فِي مُلْكِي شَيْئًا، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ، كَانُوا عَلَى أَفْجَرَ قَلْبَ رَجُلٍ وَاحِدٍ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئًا، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ، قَامُوا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَسَأَلُونِي، فَأَعْطَيْتُ كُلَّ إِنْسَانٍ مَسْأَلَتَهُ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِي إِلَّا كَمَا يَنْقُصُ الْمَخِيطُ إِذَا أُدْخِلَ الْبَحْرَ، يَا عِبَادِي إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ بِهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ، وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ» قَالَ سَعِيدٌ: كَانَ أَبُو إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيُّ، إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا الْحَدِيثِ، جَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ. (م/ ۲۵۷۷)

**ترجمه:** ابوذر رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: الله متعال فرمود: «ای بندگانم! من ظلم را بر خود، حرام ساخته‌ام و بر شما نیز حرام گرداندم؛ پس به یکدیگر ظلم نکنید. ای بندگانم! همه‌ی شما گمراه هستید مگر کسی که من او را هدایت کنم؛ پس از من طلب هدایت کنید تا من شما را هدایت نمایم. ای بندگانم! همه‌ی شما گرسنه‌اید، مگر کسی که من او را غذا بدهم؛ بنابراین، از من غذا بخواهید تا به شما غذا عنایت کنم. ای بندگانم! همه‌ی شما لخت و برهنه‌اید، مگر کسی که من او را لباس ارزانی کنم؛ پس از من لباس بخواهید تا شما را لباس عنایت کنم. ای بندگان من! شما شب و روز، گناه می‌کنید و این من هستم که تمام گناهان را می‌بخشم؛ پس از من آمرزش بخواهید تا شما را بیامرزم. ای



بندگان من! شما توانایی آن را ندارید که به من ضرری برسانید؛ همچنین توانایی آن را ندارید که به من نفعی برسانید. ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما (همه)، انس و جن شما، قلبی مانند پرهیزگارترین قلبی که یکی از شما دارد، داشته باشند، هیچ چیزی به پادشاهی من اضافه نمی‌کند. ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما (همه)، انس و جن شما، قلبی مانند فاسق‌ترین قلبی که یکی از شما دارد، داشته باشند، هیچ چیزی از پادشاهی من کم نمی‌کند. ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما (همه)، انس و جن شما، در یک میدان بزرگ بایستند و از من بخواهند و من آرزوهای همه را برآورده سازم، این کار، از آنچه که نزد من وجود دارد، چیزی نمی‌کاهد، مگر به اندازه‌ی آبی که یک سوزن، هنگام فرو برده شدن در دریا از آب دریا می‌کاهد. ای بندگان من! آنچه وجود دارد، اعمال و کارهای شماست که من آنها را برای شما ثبت و ضبط می‌کنم و سرانجام، جزای آنها را بطور کامل به شما می‌دهم. پس اگر کسی، پاداش خوبی یافت، حمد و سپاس الله متعال را بجا آورد. و اگر کسی چیز دیگری یافت، فقط خودش را سرزنش کند».

سعید می‌گوید: ابو ادريس خولانی هرگاه، این حدیث را بیان می‌کرد (از بس که متأثر می‌شد) با زانوهایش به زمین می‌نشست.

۱۸۲۹— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اتَّقُوا الظُّلْمَ، فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَاتَّقُوا الشُّحَّ، فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، حَمَلَهُمْ عَلَى أَنْ سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَاسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُمْ». (م/۲۵۷۸)

**ترجمه:** از عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «ظلم نکنید؛ چرا که ظلم، باعث تاریکی‌های (متعددی) در روز قیامت می‌گردد. بخل نورزید؛ زیرا بخل باعث نابودی امتهای گذشته گردید؛ باعث شد تا آنها خونهای یکدیگر را بریزند و اموال دیگران را برای خود حلال بدانند».

۱۸۳۰— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ، مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ، كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ بِهَا كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا، سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۵۸۰)

**ترجمه:** از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است؛ بدینجهت به او ظلم نمی کند و او را تسلیم (ظالم) نمی نماید. هر کس، در صدد برآورده ساختن نیاز برادر مسلمانش باشد، الله متعال در صدد رفع نیازهای او بر می آید. هر کس، مشکل برادر مسلمانش را برطرف سازد، الله متعال مشکلی از مشکلات روز قیامت او را برطرف خواهد کرد. و هر کس که عیب برادر مسلمانش را بپوشاند، الله متعال عیبهای او را در روز قیامت، خواهد پوشاند».

### باب (۲): در مورد مهلت دادن به ظالم

۱۸۳۱— عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُمْلِي لِلظَّالِمِ، فَإِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ» ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲] (م/ ۲۵۸۳)

**ترجمه:** ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا الله متعال به فرد ستمگر، مهلت می دهد. ولی هنگامی که او را مؤاخذه کند، رهایش نمی سازد». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲] (مؤاخذه‌ی پروردگارت چنین است که هر گاه بخواهد آبادیهایی را مؤاخذه کند که ستم کرده اند، همانا عقاب الله متعال دردناک و سخت خواهد بود).

### باب (۳): هر کس باید برادر مسلمانش را کمک کند چه ظالم باشد و چه مظلوم

۱۸۳۲— عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: اقْتَتَلَ غُلَامَانِ، غُلَامٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَغُلَامٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَنَادَى الْمُهَاجِرُ أَوْ الْمُهَاجِرُونَ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ وَنَادَى الْأَنْصَارِيُّ: يَا لَلْأَنْصَارِ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «مَا هَذَا؟ دَعَوَى أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ؟» قَالُوا: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلَّا أَنَّ غُلَامَيْنِ اقْتَتَلَا فَكَسَعَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ، قَالَ: «فَلَا بَأْسَ، وَلْيَنْصُرِ الرَّجُلُ أَخَاهُ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا، إِنْ كَانَ ظَالِمًا فَلْيَنْهَهُ، فَإِنَّهُ لَهُ نَصْرٌ، وَإِنْ كَانَ مَظْلُومًا فَلْيَنْصُرْهُ». (انظر الحديث: ۱۸۱۱) (م/ ۲۵۸۴)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: دو نوجوان که یکی از آنها از مهاجرین بود و دیگری از انصار با یکدیگر درگیر شدند. آن شخص مهاجر یا مهاجرین گفتند: ای مهاجرین! به داد من برسید. و آن انصاری صدا زد و گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمد و فرمود: «این چیست؟ دعوت جاهلیت، سر داده اید؟ مردم گفتند: نه، یا رسول الله! دو نوجوان با یکدیگر درگیر شدند و یکی با دست یا پا یا شمشیر به ما تحت دیگری زد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اشکالی ندارد؛ هرکس باید برادرش را کمک کند، چه ظالم باشد و چه مظلوم؛ اگر ظالم بود، او را از این کار، منع کند. و اگر مظلوم بود، به کمک او بشتابد».

#### باب (۴): در مورد کسانی که مردم را شکنجه می کنند

۱۸۳۳— عَنْ عُرْوَةَ الزَّيْرِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ حَكِيمٍ بْنِ حِزَامٍ رضی الله عنه قَالَ: مَرَّ بِالشَّامِ عَلَى أَنَسٍ، وَقَدْ أُقِيمُوا فِي الشَّمْسِ، وَصَبَّ عَلَى رُءُوسِهِمُ الزَّيْتُ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ قِيلَ: يُعَذَّبُونَ فِي الْخَرَاجِ، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ الَّذِينَ يُعَذِّبُونَ فِي الدُّنْيَا». (م/۲۶۱۳)

**ترجمه:** عروه بن زبیر می گوید: هشام بن حکیم بن حزام رضی الله عنه در شام، از کنار مردمی که در آفتاب، نگه داشته شده بودند و بر سرهایشان، روغن ریخته بودند، گذر کرد و پرسید: این، چه کاری است؟ شخصی گفت: برای پرداخت مالیات، شکنجه می شوند. هشام گفت: من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «الله متعال کسانی را که مردم را در دنیا شکنجه می کنند، عذاب می دهد».

#### باب (۵): به محل سکونت کسانی که به خود، ستم کرده اند، وارد نشوید مگر اینکه گریان باشید

۱۸۳۴— عَنْ ابْنِ شِهَابٍ وَهُوَ يَذْكُرُ الْحَجَرَ، مَسَاكِينَ ثُمُودَ، قَالَ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: مَرَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى الْحَجَرِ، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، حَذَرًا أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ» ثُمَّ زَجَرَ فَأَسْرَعَ حَتَّى خَلَفَهَا. (م/۲۹۸۰)

**ترجمه:** ابن شهاب زهري که در مورد حجر؛ محل سکونت ثمود؛ صحبت می کرد، گفت: سالم بن عبد الله روایت نمود که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (در غزوه ی تبوک) از سرزمین حجر می گذشتیم که به ما فرمود: «به محل سکونت کسانی که به خود، ستم کرده اند، وارد نشوید مگر اینکه گریان باشید؛ مبدا گرفتار عذابی شوید که آنها بدان گرفتار شدند». آنگاه شترش را نهیب داد و بر او بانگ زد و شتاب نمود تا اینکه از آنجا گذشت.

### باب (۶): حکم آب کشیدن از چاههای کسانی که دچار عذاب شده اند

۱۸۳۵— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما: أَنَّ النَّاسَ نَزَلُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَى الْحِجْرِ، أَرْضِ ثَمُودَ، فَاسْتَقَوْا مِنْ آبَارِهَا، وَعَجَنُوا بِهَ الْعَجِينَ، فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنْ يَهْرِيقُوا مَا اسْتَقَوْا وَيَعْلُقُوا الْإِبِلَ الْعَجِينَ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْتَقُوا مِنَ الْبُئْرِ الَّتِي كَانَتْ تَرُدُّهَا النَّاقَةُ. (م/۲۹۸۱)

**ترجمه:** عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: مردم همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (در غزوه ی تبوک) در نزدیکی حجر، سرزمین قوم ثمود، منزل گرفتند و از چاههای آنجا آب کشیدند و آرد، خمیر کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا آبها را بریزند و خمیرها را به شتران بدهند و از چاهی که ناقه (شتر صالح علیه السلام) آب می خورد، آب بردارند.

۱۸۳۶— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «اتَدْرُونَ مَا الْمُفْلِسُ؟» قَالُوا: الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ، فَقَالَ: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي، يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ وَصِيَامٍ وَزَكَاةٍ، وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ هَذَا، وَقَذَفَ هَذَا، وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، وَسَفَكَ دَمَ هَذَا، وَضَرَبَ هَذَا، فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ، قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ، أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ». (م/۲۵۸۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا می دانید مفلس چه کسی است؟» صحابه رضی الله عنهم عرض کردند: مفلس از دیدگاه ما، کسی است که درهم (پول) و کالایی ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مفلس از امتیان من، کسی است که روز

قیامت، نماز و روزه و زکات با خود می آورد در حالی که به این یکی، دشنام داده، به آن یکی، تهمت زده، مال دیگری را خورده و خون آن دیگری را ریخته و یکی را کتک زده است؛ پس نیکی هایش را به این یکی و آن یکی می دهند. و اگر نیکی هایش قبل از بدهکاری هایش به پایان برسد، گناهان آن افراد را بر می دارند و بر دوش وی می گذارند و او را در آتش جهنم می اندازند.

۱۸۳۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَتَوُذَّنَّ الْحُقُوقُ إِلَى أَهْلِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حَتَّى يُقَادَ لِلشَّاةِ الْجَلْحَاءِ مِنَ الشَّاةِ الْقَرْنَاءِ». (م/۲۵۸۲)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سوگند به الله، روز قیامت، همه ی حق و حقوق را به صاحبانشان برمی گردانید تا جایی که انتقام و قصاص گوسفند بی شاخ از گوسفند شاخدار گرفته می شود».

## ۵۷- کتاب تقدیر و سرنوشت

باب (۱): در مورد این سخن الله متعال که: ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم

۱۸۳۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ مُشْرِكُو قُرَيْشٍ يُخَاصِمُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِي الْقَدَرِ، فَنَزَلَتْ: ﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾ (۴۸) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (القمر: ۴۹، ۴۸) [م/ ۲۶۵۶]

**ترجمه:** ابو هریره رضی الله عنه می گوید: مشرکین قریش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و با ایشان در مورد تقدیر و سرنوشت، خصومت و جدل کردند. آنگاه این آیه نازل گردید که: ﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾ (۴۸) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (القمر: ۴۹، ۴۸) [روزی، در آتش جهنم، بر چهره‌هایشان، روی زمین، کشیده می‌شوند - و به آنان می‌گویند: - لمس دوزخ را بچشید. ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.]

باب (۲): همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است حتی ناتوانی و زرنگی

۱۸۳۹- عَنْ طَاوُسٍ أَنَّهُ قَالَ: أَدْرَكْتُ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُونَ: كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ، قَالَ: وَسَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضی الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ، حَتَّى الْعَجْزُ وَالْكَيْسُ، أَوْ الْكَيْسُ وَالْعَجْزُ». [م/ ۲۶۵۵]

**ترجمه:** طاووس می گوید: تعدادی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دریافتم که می‌گفتند: همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است. همچنین شنیدم که عبد الله بن عمر رضی الله عنه می‌گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «همه چیز به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام است حتی ناتوانی و زرنگی یا زرنگی و ناتوانی».

باب (۳): دستور به قوی بودن و رها کردن عجز و ناتوانی

۱۸۴۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ، وَفِي كُلِّ خَيْرٍ، اِحْرَصْ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعِزْ بِاللَّهِ، وَلَا تَعْجِزْ، وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَانَ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قَدَرُ اللَّهِ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنْ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ». [م/ ۲۶۶۴]

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مؤمن قوی و نیرومند نزد الله متعال از مؤمن ضعیف، بهتر و محبوب تر است. و در هر دوی آنها خیر وجود دارد. تلاش کن و بدنبال کارهایی باش که برایت مفید هستند و از الله متعال، کمک بخواه و ناتوان مشو. و اگر به مصیبتی گرفتار شدی، نگو اگر من این کار را انجام می دادم، چنین و چنان می شد؛ ولی بگو: تقدیر الله متعال اینگونه بود و آنچه که الله متعال بخواهد، انجام می دهد؛ زیرا "اگر" دروازه ی وسوسه ی شیطان را باز می کند».

#### باب (۴): تقدیر قبل از آفرینش، نوشته شده است

۱۸۴۱— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «كَتَبَ اللَّهُ مَقَادِيرَ الْخَلَائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، قَالَ: وَعَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ». (م/۲۶۵۳)

**ترجمه:** عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «الله متعال تقدیر مخلوقات را پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آنها نوشت در حالی که عرش او روی آب، قرار داشت».

#### باب (۵): درباره ی اثبات تقدیر

۱۸۴۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «اِحْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِنْدَ رَبِّهِمَا، فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى، قَالَ مُوسَى: أَنْتَ آدَمُ الَّذِي خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَسَجَدَ لَكَ مَلَائِكَتُهُ، وَأَسْكَنَكَ فِي جَنَّتِهِ، ثُمَّ أَهْبَطْتَ النَّاسَ بِخَطِيئَتِكَ إِلَى الْأَرْضِ؟ فَقَالَ آدَمُ: أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ، وَأَعْطَاكَ الْأَلْوَابِحَ فِيهَا تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَرَّبَكَ نَجِيًّا، فَبَكَّمْ وَجَدْتَ اللَّهَ كَتَبَ التَّوْرَةَ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ؟ قَالَ مُوسَى: بِأَرْبَعِينَ عَامًا، قَالَ آدَمُ: فَهَلْ وَجَدْتَ فِيهَا: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ [طه: ۱۲۱] قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَفَتَلُمُنِي عَلَى أَنْ عَمِلْتُ عَمَلًا كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى أَنْ أَعْمَلَهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي بِأَرْبَعِينَ سَنَةً؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى». (م/۲۶۵۲)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آدم و موسی نزد پروردگارشان، مناظره نمودند. پس آدم موسی را مغلوب ساخت. موسی گفت: تو همان آدم هستی که الله متعال تو را با دست خودش، آفرید و از روح خودش در تو دمید و به فرشتگان دستور داد تا برایت سجده کنند و بهشت را محل سکونت تو قرار داد؛ اما تو با اشتباهی که مرتکب شدی، مردم را به زمین آوردی؟ آدم گفت: تو موسی هستی؛ آن کسی که الله متعال تو را برای پیامبری و سخن گفتن با خودش برگزید و الواح را به تو عنایت نمود که همه چیز در آنها بیان شده است و با تو بطور خصوصی و بدون واسطه‌ی فرشته، صحبت نمود؛ حالا به من بگو که الله متعال، تورات را چند سال قبل از آفرینش من نوشته است؟ موسی گفت: چهل سال قبل. آدم گفت: آیا در تورات دیدی که: ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾ (۱۳۱) (آدم از دستور پروردگارش سرپیچی کرد؛ پس سرگردان شد.) موسی گفت: بله. آدم گفت: آیا مرا به خاطر عملی سرزنش می کنی که الله متعال آنرا چهل سال قبل از آفرینش من نوشته است که من آنرا انجام می دهم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اینگونه آدم موسی را مغلوب ساخت».

### باب (۶): در مورد سبقت گرفتن تقدیر و این سخن الله متعال که

می فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ (۷) فَالْهَمَّهَا جُورَهَا وَتَقْوَاهَا [الشمس: ۷۸]

(و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته

است؛ سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است).

۱۸۴۳ — عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدَّيْلِيِّ قَالَ: قَالَ لِي عِمْرَانُ بْنُ الْحُصَيْنِ رضی الله عنه: أَرَأَيْتَ مَا يَعْمَلُ النَّاسُ الْيَوْمَ وَيَكْذِبُونَ فِيهِ، أَشَيْءٌ قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَمَضَىٰ عَلَيْهِمْ مِنْ قَدَرٍ مَا سَبَقَ؟ أَوْ فِيمَا يُسْتَقْبَلُونَ بِهِ مِمَّا أَتَاهُمْ بِهِ نَبِيُّهُمْ وَثَبَّتَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ؟ فَقُلْتُ: بَلْ شَيْءٌ قُضِيَ عَلَيْهِمْ، وَمَضَىٰ عَلَيْهِمْ، قَالَ: فَقَالَ: أَفَلَا يَكُونُ ظُلْمًا؟ قَالَ: فَفَرَعْتُ مِنْ ذَلِكَ فَرَعًا شَدِيدًا، وَقُلْتُ: كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ وَمَلَكَ يَدِهِ، فَلَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ، فَقَالَ لِي: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، إِنِّي لَمْ أُرِدْ بِمَا سَأَلْتُكَ إِلَّا لِأَحْزُرَ عَقْلَكَ، إِنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ مُزَيْنَةَ أَتَيَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ مَا يَعْمَلُ النَّاسُ الْيَوْمَ، وَيَكْذِبُونَ فِيهِ، أَشَيْءٌ قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَمَضَىٰ فِيهِمْ مِنْ قَدَرٍ قَدْ سَبَقَ، أَوْ فِيمَا يُسْتَقْبَلُونَ بِهِ مِمَّا أَتَاهُمْ بِهِ نَبِيُّهُمْ، وَثَبَّتَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ: «لَا، بَلْ شَيْءٌ قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَمَضَىٰ فِيهِمْ، وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ (۷) فَالْهَمَّهَا جُورَهَا وَتَقْوَاهَا [الشمس: ۷۸، ۸] (م/ ۲۶۵۰)



**ترجمه:** ابو الاسود دلی می گوید: عمران بن حصین به من گفت: نظر شما در مورد آنچه که امروز، مردم انجام می دهند و برای رسیدن به آن، تلاش می کنند، چیست؟ آیا اینگونه برای آنان، فیصله شده و تقدیر قلم گذشته، بر آنان، اجرا شده است یا اینکه تلاش آنها متعلق به آینده و اموری است که پیامبرشان آورده و بر آنان، اتمام حجت کرده است؟ من جواب دادم: بلکه اموری هستند که برای آنان در گذشته اینگونه، فیصله شده است. عمران بن حصین گفت: آیا این ظلم نیست؟ ابوالاسود می گوید: من از این سخنش، بسیار وحشت کردم و گفتم: همه چیز، آفرینش الله متعال است و در دست اوست؛ او هر چه انجام دهد، بازخواست نمی شود؛ ولی مردم بازخواست می شوند. آنگاه به من گفت: الله متعال تو را رحمت کند؛ صرفاً هدفم از این سؤال، آزمایش فکر و اندیشه ات بود. دو نفر از طایفه ی مزینه نزد رسول الله ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! نظر شما در مورد آنچه که امروز، مردم انجام می دهند و برای رسیدن به آن، تلاش می کنند، چیست؟ آیا اینگونه برای آنان، فیصله شده و تقدیر قلم گذشته، بر آنان، اجرا شده است یا اینکه تلاش آنها متعلق به آینده و اموری است که پیامبرشان آورده و بر آنان، اتمام حجت کرده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلکه اموری هستند که برای آنان در گذشته اینگونه، فیصله شده است و تصدیق آن در کتاب الله متعال است که می فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۚ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [الشمس: ۷، ۸] (و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته است؛ سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است).

#### باب (۷): در مورد تقدیر و شقاوت و سعادت

۱۸۴۴ — عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْعَرْقَدِ، فَأَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ، وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ، فَكَسَّ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ، إِلَّا وَقَدْ كَتَبَ اللَّهُ مَكَانَهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلَّا وَقَدْ كُتِبَتْ شَقِيَّةٌ أَوْ سَعِيدَةٌ» قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا نَمُكُّثُ عَلَى كِتَابِنَا، وَنَدْعُ الْعَمَلَ؟ فَقَالَ: «مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ، فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ، فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ» فَقَالَ: «اعْمَلُوا فِكُلِّ مَيْسَرٍ، أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيسِّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيسِّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ» ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ۖ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۖ فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى ۖ وَأَمَّا مَنْ خَلَّ وَاسْتَفْتَى ۖ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ۖ فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَى ۖ﴾ [الليل: ۵ — ۱۰]. (م/ ۲۶۴۷)

**ترجمه:** علی علیه السلام می گوید: برای تشیع جنازه‌ای به قبرستان بقیع غرق‌د، رفته بودیم. در این میان، رسول الله صلی الله علیه و آله نیز تشریف آورد و نشست. ما هم اطراف او نشستیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که عصایی در دست داشت و نوک آن را آهسته بر زمین می‌زد، فرمود: «کسی در میان شما نیست و اصلاً هیچ انسانی وجود ندارد، مگر اینکه جایگاهش در بهشت و دوزخ، معین شده و سعادت و شقاوتش، تعیین گردیده است». یکی عرض کرد: یا رسول الله! پس چرا عمل را کنار نگذاریم و به تقدیر خود، توکل نکنیم؟ زیرا هر کدام از ما، اهل سعادت باشد، خود به خود بسوی عمل اهل سعادت، می‌رود، و اگر اهل شقاوت باشد، به سوی عمل اهل شقاوت می‌رود.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شما اعمال را انجام دهید؛ چرا که برای هر کس، همان کاری آسان است که اهل آن است؛ برای اهل سعادت، انجام اعمال نیک، آسان می‌شود؛ و برای اهل شقاوت، ارتکاب اعمال بد، آسان می‌گردد». سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ۝ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۝ فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَى ۝ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ۝ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ۝ فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَى ۝﴾ [اللیل: ۵-۱۰] (اما کسی که مالش را در راه الله بخشید و تقوا پیشه کرد و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان - که انجام اعمال نیک و در نتیجه بهشت است - قرار خواهیم داد؛ ولی کسی که بخل ورزید و خود را بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری - که همان گمراهی و در نتیجه، دوزخ است - قرار خواهیم داد).

### باب (۸): در مورد خاتمه‌ی اعمال انسان

۱۸۴۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُخْتَمُ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، ثُمَّ يُخْتَمُ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (م/۲۶۵۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چه بسا که یک شخص، برای مدتی طولانی، مانند اهل بهشت، عمل می‌نماید؛ اما خاتمه‌ی اعمالش، با اعمال دوزخیان می‌شود. و چه بسا که یک شخص، برای مدتی طولانی، مانند اهل دوزخ، عمل می‌نماید؛ اما خاتمه‌ی اعمالش، با اعمال دوزخیان می‌شود». (دعا کنید الله متعال همه‌ی ما را خاتمه‌ی خوبی عنایت فرماید).

## باب (۹): در مورد تعیین اجل‌ها و تقسیم شدن رزق و روزی

۱۸۴۶ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَتْ أُمُّ حَبِيبَةَ: اللَّهُمَّ مَتِّعْنِي بِزَوْجِي، رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَبَأَبِي، أَبِي سُفْيَانَ، وَبَأَخِي، مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّكَ سَأَلْتِ اللَّهَ لَأَجَالٍ مَضْرُوبَةٍ، وَآثَارَ مَوْطُوعَةٍ، وَأَرْزَاقَ مَقْسُومَةٍ، لَا يُعَجَّلُ شَيْئًا مِنْهَا قَبْلَ حِلِّهِ، وَلَا يُؤَخَّرُ مِنْهَا شَيْئًا بَعْدَ حِلِّهِ، وَلَوْ سَأَلْتِ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيكَ مِنْ عَذَابِ فِي النَّارِ، وَعَذَابِ فِي الْقَبْرِ، لَكَانَ خَيْرًا لَكَ» قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ، هِيَ مِمَّا مُسَخَّ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُهْلِكْ قَوْمًا، أَوْ يُعَذِّبَ قَوْمًا، فَيَجْعَلَ لَهُمْ نَسْلًا، وَإِنَّ الْقِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ». (م/۲۶۶۳)

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: ام حبیبه رضی الله عنها گفت: «بار الها! مرا از همسر؛ رسول الله؛ پدرم؛ ابوسفیان؛ و برادرم؛ معاویه؛ بهره مند گردان. رسول الله فرمود: «تو از الله متعال درخواست اجل‌های تعیین شده، راههای طی شده (بوسیله‌ی تقدیر) و رزقهای تقسیم شده را نمودی؛ و هیچ یک از اینها قبل از موعدش، فراموشی‌رسد؛ و بعد از رسیدن موعدش هم به تأخیر نمی‌افتد؛ اگر از الله متعال می‌خواستی که تو را از عذاب آتش جهنم و عذاب قبر، نجات دهد، برایت بهتر بود». راوی می گوید: سپس مردی گفت: یا رسول الله! میمونها و خوک‌ها از امتهایی هستند که مسخ شده‌اند؟ نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر امتی را که الله متعال هلاک سازد یا دچار عذاب گرداند، دیگر هیچ نسلی از آنها باقی نمی‌ماند. (منقرض می‌شوند و از بین می‌روند.) و این میمونها و خوک‌ها قبل از آن، وجود داشته‌اند».

## باب (۱۰): چگونگی آفرینش و شقاوت و سعادت

۱۸۴۷ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ عِلَاقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مُضْعَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يُرْسَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَلَكُ فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ وَيُؤَمِّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: بِكُتِّبَ رِزْقُهُ، وَأَجَلُهُ، وَعَمَلُهُ، وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا، وَإِنْ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا». (م/۲۶۴۳)

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله که صادق مصدوق است، فرمود: «نطفه‌ی هر یک از شما به مدت چهل روز در رحم مادر، جمع می‌شود؛ سپس تا چهل روز دیگر، به شکل خون بسته در می‌آید؛ و بعد از چهل روز دیگر، به پاره گوشتی، تبدیل می‌شود. آنگاه، الله متعال، فرشته‌ای را می‌فرستد و او را به نوشتن چهار چیز، مأمور می‌کند و می‌گوید: عمل، رزق، أجل و شقاوت یا سعادتش را بنویس. آنگاه در او، روح دمیده می‌شود. پس سوگند به ذاتی که هیچ معبودی بجز او وجود ندارد که یکی از شما اعمالی انجام می‌دهد که بین او و بهشت، فقط یک ذراع، باقی می‌ماند؛ ولی تقدیرش، بر او پیشی می‌گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می‌دهد؛ در نتیجه، به دوزخ می‌رود. و شخص دیگری از شما اعمال جهنمیان را انجام می‌دهد تا جایی که بین او و جهنم، فقط یک ذراع، باقی می‌ماند؛ ولی تقدیر بر او پیشی می‌گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد؛ در نتیجه، به بهشت می‌رود».

۱۸۴۸ — عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ رضی الله عنه يُبْلَغُ بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «يَدْخُلُ الْمَلَكُ عَلَى النُّطْفَةِ بَعْدَ مَا تَسْتَقِرُّ فِي الرَّحِمِ بِأَرْبَعِينَ، أَوْ خَمْسَةِ وَأَرْبَعِينَ لَيْلَةً، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ أَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ؟ فَيُكْتَبَانِ، فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ أَذَكَرٌ أَوْ أُنْثَى؟ فَيُكْتَبَانِ، وَيُكْتَبُ عَمَلُهُ وَآثَرُهُ وَأَجَلُهُ وَرِزْقُهُ، ثُمَّ تُطَوَّى الصُّحُفُ، فَلَا يَزَادُ فِيهَا وَلَا يُنْقَصُ». (م/۲۶۴۴)

**ترجمه:** حذیفه بن اسید رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چهل یا چهل و پنج شب بعد از اینکه نطفه در رحم مادر، قرار می‌گیرد، فرشته نزد او می‌رود و می‌گوید: پروردگارا! بدبخت است یا خوشبخت؟ آنگاه، بدبختی و خوشبختی او نوشته می‌شود. بعد از آن، می‌پرسد: پروردگارا! پسر است یا دختر؟ آنگاه، پسر یا دختر بودن او را می‌نویسد. همپنین اعمال، آثار، اجل و رزق او را می‌نویسد و صحیفه‌ی تقدیر، جمع می‌شود و بعد از آن، هیچ چیز در آن، کم و زیاد نمی‌شود».

۱۸۴۹ — عَنْ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ حَدَّثَهُ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ رضی الله عنه يَقُولُ: الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، وَالسَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بَعِيرُهُ، فَأَتَى رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُقَالُ لَهُ: حُذَيْفَةُ بْنُ أَسِيدٍ الْغِفَارِيُّ، فَحَدَّثَهُ بِذَلِكَ مِنْ قَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ: وَكَيْفَ يَشَقِي رَجُلٌ بَعِيرٌ عَمَلٍ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَتَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِذَا مَرَّ بِالنُّطْفَةِ ثِنْتَانِ وَأَرْبَعُونَ لَيْلَةً، بَعَثَ اللَّهُ

إِلَيْهَا مَلَكًا، فَصَوَّرَهَا وَخَلَقَ سَمْعَهَا وَبَصَرَهَا وَجَلَدَهَا وَلَحَمَهَا وَعِظَامَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ أَذْكَرٌ أَمْ أَثَنَى؟ فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ أَجَلُهُ، فَيَقُولُ رَبُّكَ مَا شَاءَ وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا رَبِّ رِزْقُهُ، فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ، وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ، ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَلَكُ بِالصَّحِيفَةِ فِي يَدِهِ، فَلَا يَزِيدُ عَلَى مَا أُمِرَ وَلَا يَنْقُصُ» و زاد فی روایة: أَسْوَى أَوْ غَيْرُ سَوِيٍّ؟ فَيَجْعَلُهُ اللَّهُ سَوِيًّا أَوْ غَيْرَ سَوِيٍّ.  
(م/۲۶۴۵)

**ترجمه:** عامر بن واثله می گوید: شنیدم که عبدالله بن مسعود می گفت: بدبخت، کسی است که در شکم مادرش، بدبخت شود؛ و خوشبخت، کسی است که از دیگران، پند گیرد. عامر می گوید: آنگاه من نزد یکی از یاران نبی اکرم بنام حذیفه بن اسید غفاری رفتم و این سخن ابن مسعود را برایش نقل نمودم و گفتم: چگونه شخصی بدون اینکه عملی انجام داده باشد، بدبخت می شود؟ حذیفه گفت: آیا تعجب می کنی؟ من شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: هنگامی که چهل و دو شب از عمر نطفه، سپری گردد، الله متعال فرشته ای را نزد او می فرستد؛ آن فرشته، او را به تصویر می کشد و چشم و گوش و پوست و گوشت و استخوان هایش را می آفریند و می گوید: پروردگارا! دختر است یا پسر؟ پس الله متعال هر چه که بخواهد، فیصله می کند و فرشته می نویسد. سپس فرشته می گوید: پروردگارا! اجلس کی فرا می رسد؟ پس الله متعال هر چه که بخواهد، فیصله می کند و فرشته می نویسد. بعد از آن، فرشته می گوید: پروردگارا! رزق و روزی اش چقدر است؟ پس الله متعال آنچه را که بخواهد فیصله می کند و فرشته می نویسد. سرانجام، فرشته صحیفه ی تقدیر را بدست می گیرد و بر این دستورات، هیچ چیزی کم و اضافه نمی کند». و در یک روایت آمده است که: «فرشته می پرسد: آیا انسان درست و کاملی است یا نادرست و ناقص؟ پس الله متعال او را انسان درست و کامل یا نادرست و ناقص، قرار می دهد».

### باب (۱۱): بهره ی فرزند آدم از زنا برایش نوشته شده است

۱۸۵۰— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُتِبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَصِيبُهُ مِنَ الزَّنى، مُدْرِكُ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ، فَالْعَيْنَانِ زَنَاهُمَا النَّظَرُ، وَالْأُذُنَانِ زَنَاهُمَا الْإِسْتِمَاعُ، وَاللِّسَانُ زَنَاهُ الْكَلَامُ، وَالْيَدُ زَنَاهَا الْبَطْشُ، وَالرَّجُلُ زَنَاهَا الْخُطَا، وَالْقَلْبُ يَهْوَى وَيَتَمَنَّى، وَيُصَدِّقُ ذَلِكَ الْفَرْجُ وَيُكَذِّبُهُ».  
(م/۲۶۵۷)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهره‌ی فرزند آدم از زنا برایش نوشته شده است که حتما مرتکب آن خواهد شد؛ پس زناى چشمها، نگاه کردن (به نامحرم) است؛ زناى گوشها، گوش دادن (به آوازه‌های حرام) است؛ زناى زبان، سخن گفتن است؛ زناى دست، گرفتن است؛ زناى پا، قدم زدن است؛ و دل هم امید و آرزو می‌کند و شرمگاه آن را تصدیق یا تکذیب می‌کند».

### باب (۱۲): الله متعال دلها را به هر سمت و سویی که بخواهد، سوق می‌دهد

۱۸۵۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ، كَقَلْبٍ وَاحِدٍ، يُصَرِّفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ» ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «اللَّهُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ». (م/۲۶۵۴)

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قلبه‌ای همه‌ی فرزندان آدم مانند یک قلب، میان دو انگشت از انگشتان الله رحمان قرار دارد و به هر سمت و سویی که بخواهد، می‌گرداند». بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بارالها! ای گرداننده‌ی دلها! دلهای ما را بسوی طاعت و فرمانبرداری‌ات بگردان».

### باب (۱۳): هر نوزادی بر فطرت به دنیا می‌آید

۱۸۵۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيَمَجِّسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجِ الْبَهِيمَةُ بِهَيْمَةٍ جَمْعَاءَ، هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ؟» ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَأَقْرَعُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿فَطَرَتْ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا بُدَّ لِلَّهِ ذَلِكَ الَّذِي الْقَيُّمُ﴾ [روم: ۳۰]. (م/۲۶۵۸)

**ترجمه:** ابوهريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر نوزادی بر فطرت سالم (اسلام) بدنیا می‌آید؛ اما والدینش، او را یهودی، نصرانی یا مجوسی (زرتشتی) بار می‌آورند؛ همانگونه که نوزاد حیوان، هنگام ولادت، صحیح و سالم است. آیا هیچ دیده‌اید که حیوانی، گوش بریده به دنیا بیاید». سپس، ابوهريره رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَطَرَتْ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا بُدَّ لِلَّهِ ذَلِكَ الَّذِي الْقَيُّمُ﴾ [روم: ۳۰] (اسلام، دین فطرت است که الله متعال، تمام انسانها را مطابق فطرت سرشته و خلق نموده است؛ نباید سرشت الله متعال را تغییر داد؛ این است آیین محکم و استوار).

**باب (۱۴): آنچه در مورد فرزندان مشرکین وارد شده است**

۱۸۵۳— عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَطْفَالِ الْمُشْرِكِينَ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ، إِذْ خَلَقَهُمْ». (م/۲۶۶۰)

**ترجمه:** ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: از رسول الله ﷺ درباره ی کودکان مشرکین - که مرده اند - سؤال شد؛ فرمود: «الله متعال که آفریدگار آنان است، بهتر می داند که اگر زنده می ماندند، چه عملی انجام می دادند».

**باب (۱۵): در مورد کودکی که خضر علیه السلام او را به قتل رساند**

۱۸۵۴— عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْعَلَامَ الَّذِي قَتَلَهُ الْخَضِرُ طَبَعَ كَافِرًا، وَلَوْ عَاشَ لَأَرْهَقَ أَبُوَيْهِ طُغْيَانًا وَكُفْرًا». (م/۲۶۶۱)

**ترجمه:** ابی بن کعب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کودکی را که خضر به قتل رساند، اگر زنده می ماند، پدر و مادرش را وادار به طغیان و کفر می کرد».

۱۸۵۵— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ: دُعِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى جَنَازَةِ صَبِيٍّ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ طُوبَى لِهَذَا عُصْفُورٌ مِنْ عَصَافِيرِ الْجَنَّةِ لَمْ يَعْملِ السُّوءَ وَلَمْ يُدْرِكْهُ، قَالَ «أَوْغَيْرَ ذَلِكَ، يَا عَائِشَةُ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ لِلْجَنَّةِ أَهْلًا، خَلَقَهُمْ لَهَا وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ، وَخَلَقَ لِلنَّارِ أَهْلًا، خَلَقَهُمْ لَهَا وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ». (م/۲۶۶۲)

**ترجمه:** مادر مؤمنان؛ عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ را برای نماز جنازه ی یکی از کودکان انصار فرا خواندند. من گفتم: یا رسول الله! خوش به حال این کودک، گنجشکی از گنجشکان بهشت است؛ او مرتکب هیچ کار بدی نشده است و به سن بلوغ نرسیده است (که کار بدی انجام دهد). رسول الله ﷺ فرمود: «ای عایشه! شاید غیر از این باشد (شما با قاطعیت صحبت نکنید). الله متعال برای بهشت، افرادی را آفریده است؛ او آنها را برای بهشت آفریده در حالی که در صلب و پشت پدرانشان بوده اند؛ برای آتش نیز افرادی را آفریده است؛ او آنها را برای آتش آفریده حال آنکه آنان در پشت و صلب پدرانشان بوده اند».

(نووی می گوید: "اندیشمندان مسلمان و معتبر، اتفاق نظر دارند که هریک از اطفال مسلمین بمیرد، بهشتی است؛ زیرا مکلف نیست. اما برخی از افرادی که فتوای آنان از اعتباری برخوردار نیست، به دلیل این حدیث، در مورد آنان، توقف کرده اند. علما می گویند: پیامبر اکرم عایشه رضی الله عنها را از این قضاوت، منع نمود؛ زیرا او در این باره، دلیل قاطعی نداشت. باید دانست که فرزند، تابع پدر و مادر است و کسی نمی تواند با قاطعیت، ایمان پدر و مادر کودک را بیان کند. همچنین احتمال دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را قبل از اینکه حکم بهشتی بودن کودکان مسلمانان را بداند، ایراد فرموده است.) با اختصار از شرح نووی بر صحیح مسلم.



## ۵۸- کتاب علم

### باب (۱): از بین رفتن علم، و ظهور جهل و نادانی

۱۸۵۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: أَلَا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا يُحَدِّثُكُمْ أَحَدٌ بَعْدِي سَمِعَهُ مِنْهُ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَيَفْشُو الزُّنَا، وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ، وَيَذْهَبَ الرَّجَالُ وَتَبْقَى النِّسَاءُ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً قِيَمٌ وَاحِدٌ». (م/۲۶۷۱)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه گفت: آیا برای شما حدیثی را بیان نکنم که از رسول الله ﷺ شنیده‌ام و کسی بعد از من، وجود ندارد که از رسول الله ﷺ شنیده باشد و آنرا برای شما بیان کند: «برخی از نشانه‌های قیامت، عبارتند از اینکه: علم از بین می‌رود، جهل و نادانی آشکار می‌گردد، زنا گسترش پیدا می‌کند، مردم شراب می‌خورند و مردان از بین می‌روند و زنان باقی می‌مانند تا جایی که پنجاه زن یک سرپرست دارند».

### باب (۲): از بین رفتن علم

۱۸۵۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَتَقَارَبُ الزَّمَانُ، وَيُقْبَضُ الْعِلْمُ، وَتَظْهَرُ الْفِتَنُ، وَيُلْقَى الشُّحُّ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ» قَالُوا: وَمَا الْهَرْجُ؟ قَالَ: «الْقَتْلُ». (م/۱۵۷)

**ترجمه:** از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «زمان، کوتاه خواهد شد، علم از میان خواهد رفت، جهل و نادانی و فتنه آشکار خواهد شد، دلها را بخل فرا خواهد گرفت و هرج و مرج زیاد خواهد گردید». سؤال شد: یا رسول الله! هرج و مرج یعنی چه؟ فرمود: «قتل و کشتار».

### باب (۳): علم با وفات علما از بین می‌رود

۱۸۵۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَرَعُهُ مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَتْرُكْ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا، فَسُئِلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا». (م/۲۶۷۳)

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «الله متعال علم را از سینه‌ی انسانها محو نمی کند؛ بلکه با وفات علما آنرا از بین می برد. و وقتی که علما از بین رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار می دهند و مسائل خود را از آنها می پرسند. رهبران نیز از روی جهالت، فتوا می دهند که هم خود گمراه می شوند و هم دیگران را به گمراهی می کشند».

#### باب (۴): کسی که روش خوب یا بدی را در اسلام پایه گذاری کند

۱۸۵۹ — عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ نَاسٌ مِنَ الْأَعْرَابِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيْهِمُ الصُّوفُ، فَرَأَى سُوءَ حَالِهِمْ قَدْ أَصَابَتْهُمْ حَاجَةٌ، فَحَثَّ النَّاسَ عَلَى الصَّدَقَةِ، فَأَبْطَأُوا عَنْهُ حَتَّى رُئِيَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ، قَالَ: ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ جَاءَ بِصُرَّةٍ مِنْ وَرَقٍ، ثُمَّ جَاءَ آخَرُ، ثُمَّ تَتَابَعُوا حَتَّى عُرِفَ الشُّرُورُ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كُتِبَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً، فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كُتِبَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ».

(م/۱۰۱۷)

**ترجمه:** جریر بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: تعدادی بادیه نشین که لباس پشمین به تن داشتند، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند. هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله اوضاع بد آنها را دید و متوجه شد که فقیر هستند، صحابه را تشویق نمود تا صدقه بدهند. مردم تأخیر کردند تا جایی که اثر تأخیر آنان (نگرانی) بر چهره‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله نمایان گردید. راوی می گوید: آنگاه، یک مرد انصاری، یک کیسه‌ی نقره آورد. بعد از آن، یک نفر دیگر، صدقه داد. سپس مردم، یکی بعد از دیگری، صدقاتشان را آوردند تا جایی که خوشحالی در چهره‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله نمایان گردید. سرانجام، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در اسلام، روش خوب و نیکویی را پایه گذاری نماید و مردم بعد از او بدان عمل کنند، برایش پاداشی مانند پاداش کسانی که به آن، عمل می کنند، نوشته می شود؛ بدون اینکه از پاداش آنان، چیزی کاسته شود. و هرکس که در اسلام، روش بدی پایه گذاری کند، و مردم بعد از او بدان عمل کنند، برایش گناهی مانند گناهان کسانی که به آن، عمل می کنند، نوشته می شود؛ بدون اینکه از گناه آنان، چیزی کاسته شود».

**باب (۵): کسی که مردم را بسوی هدایت یا گمراهی فرا خواند**

۱۸۶۰— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ، لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ تَبِعَهُ، لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْئًا».

(م/۲۶۷۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس مردم را بسوی هدایت - کار خیر و سنتی - دعوت کند، به اندازه‌ی پاداش کسانی که از او پیروی می‌نمایند، اجر و پاداش می‌برد؛ بدون اینکه از پاداش آنان، چیزی کاسته شود. همچنین اگر کسی مردم را بسوی گمراهی فرا خواند، به اندازه‌ی گناه کسانی که از او پیروی می‌کنند، گناهکار می‌گردد؛ بدون اینکه از گناه آنان، چیزی کاسته شود».

**باب (۶): در مورد کسانی که غیر قرآن را می‌نوشتند و بر حذر داشتن از****نسبت دادن سخنان دروغ به رسول الله ﷺ**

۱۸۶۱— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَكْتُبُوا عَنِّي، وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيَمْحُهِ، وَحَدِّثُوا عَنِّي، وَلَا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ — قَالَ هَمَامٌ أَحْسِبُهُ قَالَ — مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

(م/۳۰۰۴)

**ترجمه:** ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سخنان مرا ننویسید. و هرکس که سخنانی غیر از قرآن از من نوشته است، آنها را پاک کند. البته احادیثم را بیان کنید و در این مورد، نگران نباشید. و هرکس به دروغ، چیزی را به من نسبت دهد، پس باید جایگاهش را در جهنم، آماده کند».

۱۸۶۲— عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبِ عَلَى أَحَدٍ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

(م/۳)

**ترجمه:** مغیره بن شعبه رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «نسبت دادن سخن دروغ به من، مانند نسبت دادن دروغ به هیچ کسی دیگر، نیست؛ هرکس، سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایش را در دوزخ، آماده نماید».

۱۸۶۳ — عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ وَ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ». (م/مقدمة)

**ترجمه:** سمره بن جندب و مغیره بن شعبه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گویند: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس از من حدیثی را بیان کند، حال آنکه معتقد به دروغ بودن آن است، یکی از دروغگویان بشمار می رود».

## ۵۹- کتاب دعا

### باب (۱): در مورد اسمهای الله متعال و کسی که آنها را حفظ کند

۱۸۶۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتَسْعُونَ اسْمًا مَنْ حَفِظَهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَإِنَّ اللَّهَ وَثَرٌ، يُحِبُّ الْوَثَرَ». (م/۲۶۷۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال نود و نه اسم دارد؛ هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می رود. و الله متعال، فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

### باب (۲): دعای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

۱۸۶۵- عَنْ فَرَوَةَ بْنِ نَوْفَلٍ الْأَشْجَعِيِّ رضی الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنْ دُعَاءِ كَانَ يَدْعُو بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَتْ: كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ، وَشَرِّ مَا لَمْ أَعْمَلْ». (م/۲۷۱۶)

**ترجمه:** فروه بن نوفل اشجعی رضی الله عنه می گوید: از عایشه رضی الله عنها در باره ی دعای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم. گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه دعا می نمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ، وَشَرِّ مَا لَمْ أَعْمَلْ» (بار الها! از بدی آنچه که انجام داده ام و آنچه که انجام نداده ام، به تو پناه می برم).

۱۸۶۶- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أُنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْ تُضِلَّنِي، أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». (م/۲۷۱۷)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أُنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْ تُضِلَّنِي، أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ».

بار الها! من تسلیم تو هستم، بر تو توکل نمودم، به تو ایمان آوردم، به سوی تو برگشتم و بخاطر تو دشمنی ورزیدم؛ بار الها! هیچ معبودی بجز تو وجود ندارد؛ به عزتات پناه می‌برم از اینکه مرا گمراه کنی؛ تو آن ذات زنده‌ای هستی که هرگز نمی‌میرد ولی جن و انسها می‌میرند.)

۱۸۶۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم إِذَا كَانَ فِي سَفَرٍ وَأَسْحَرَ يَقُولُ: «سَمِعَ سَامِعٌ بِحَمْدِ اللَّهِ وَحُسْنِ بَلَائِهِ عَلَيْنَا، رَبَّنَا صَاحِبِنَا وَأَفْضِلُ عَلَيْنَا، عَائِذَا بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ». (م/۲۷۱۸)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مسافرت بسر می‌برد و وقت سحر فرا می‌رسید، می‌فرمود: «باشد که شنوده‌ای، حمد و ستایش الله را بشنود و بر خوبی نعمت‌هایش بر ما گواهی دهد: رَبَّنَا صَاحِبِنَا وَأَفْضِلُ عَلَيْنَا، عَائِذَا بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ».

(پروردگار ما! تو همراه ما باش، و به ما احسان کن، و از آتش دوزخ به تو پناه می‌برم.)

۱۸۶۸ — عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم: أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو بِهِذَا الدُّعَاءَ «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي جَدِّي وَهَزْلِي، وَخَطِيئِي وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (م/۲۷۱۹)

ابو موسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه دعا می‌نمود که: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي جَدِّي وَهَزْلِي، وَخَطِيئِي وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

«بار الها، اشتباهاتم، نادانی‌هایم، زیاده روی‌های مرا در کارها و آنچه را که تو بهتر از من می‌دانی، مغفرت کن؛ بار الها! شوخیها، جديها، گناهان سهوی و عمدی مرا ببخشای؛ چرا که من مرتکب همه‌ی اینها شده‌ام؛ خدایا! گناهان اول و آخر و ظاهر و باطن مرا و آنچه را که تو بهتر از من می‌دانی، بیامرز؛ تقدیم و تأخیر بدست توست؛ و تو توانایی انجام هر کاری را داری.)

۱۸۶۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي، وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِي، وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي فِيهَا مَعَادِي، وَاجْعَلْ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ الْمَوْتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ». (م/۲۷۲۰)

**ترجمہ:** از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ روایت است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي، وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِي، وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي فِيهَا مَعَادِي، وَاجْعَلْ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ الْمَوْتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ». (بار الها! دینم را کہ محافظ من از گناہان و مہالک است، و دنیایم را کہ بوسیلهی آن، امرار معاش می کنم، و آخرتم را کہ بازگشت من بہ سوی آن است، اصلاح کن. و زندگی ام را باعث افزایش کارهای خوبم بگردان؛ و مرگم را باعث راحتی و نجاتم از تمام بدیہا بگردان.)

۱۸۷۰— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقَى، وَالْعَفَاةَ وَالْغِنَى». (م/۲۷۲۱)

**ترجمہ:** از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت است کہ: نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقَى، وَالْعَفَاةَ وَالْغِنَى». (بار الها! از تو ہدایت، پرهیزکاری، پاکدامنی و بی نیازی - از مردم - مسئلت می نمایم.)

۱۸۷۱— عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: لَا أَقُولُ لَكُمْ إِلَّا كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ وَالْبَخْلِ، وَالْهَرَمِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَزَكَّاهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ، وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا». (م/۲۷۲۲)

**ترجمہ:** روایت است کہ زید بن ارقم رضی اللہ عنہ گفت: من برای شما همان چیزی را می گویم کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اینگونه دعا می نمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْبَخْلِ وَالْهَرَمِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَزَكَّاهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ، وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا».

(بارالها! از ناتوانی، تنبلی، بخل، پیر و فرتوت شدن و عذاب قبر به تو پناه می‌برم؛ بارالها! به من تقوای نفس عنایت کن و نفسم را تزکیه و پاک گردان؛ چرا که تو بهترین کسی هستی که آن را تزکیه و پاک می‌گردانی و تو سرپرست و مالک آن هستی؛ بارالها! از علمی که فایده‌ای نمی‌رساند، از قلبی که خشوع نمی‌ورزد، از نفسی که حریص است و سیر نمی‌شود و از دعایی که اجابت نمی‌شود، به تو پناه می‌برم.)

### باب (۳): بارالها! مرا مغفرت کن، به من رحم فرما،

#### تندرستی عنایت فرما و روزی‌ام ده

۱۸۷۲— عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ أَبِيهِ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم وَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ أَقُولُ حِينَ أَسْأَلُ رَبِّي؟ قَالَ: «قُلِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَعَافِنِي وَارْزُقْنِي» وَيَجْمَعُ أَصَابِعَهُ إِلَّا الْإِبْهَامَ «فَإِنَّ هَؤُلَاءِ تَجْمَعُ لَكَ دُنْيَاكَ وَآخِرَتَكَ». (م/۲۶۹۷)

**ترجمه:** ابو مالک اشجعی به روایت از پدرش می‌گوید: من شنیدم که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! هنگامی که می‌خواهم از پروردگارم مسئلت نمایم، چه بگویم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بگو: "اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَعَافِنِي وَارْزُقْنِي" (بارالها! مرا مغفرت کن، به من رحم فرما، تندرستی عنایت فرما و روزی‌ام ده). راوی می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجز انگشت ابهام، چهار انگشت دیگرش را - در اشاره به این چهار چیز - جمع نمود و فرمود: «اینها دنیا و آخرت را برایت جمع می‌کنند».

### باب (۴): (بارالها! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی

#### عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ، نجات ده

۱۸۷۳— عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ — وَهُوَ ابْنُ صُهَيْبٍ — قَالَ: سَأَلَ قَتَادَةُ أَنَسًا رضی الله عنه: أَيُّ دَعْوَةٍ كَانَ يَدْعُو بِهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم أَكْثَرَ؟ قَالَ: كَانَ أَكْثَرُ دَعْوَةٍ يَدْعُو بِهَا يَقُولُ: «اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» قَالَ: وَكَانَ أَنَسٌ، إِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ بِدَعْوَةٍ دَعَا بِهَا، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ بِدُعَاءٍ، دَعَا بِهَا فِيهِ. (م/۲۶۹۰)



**ترجمه:** عبد العزیز بن صہیب می گوید: قتاده از انس رضی اللہ عنہ پرسید: بیشترین دعای نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم چه بود؟ انس گفت: بیشترین دعای نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم این بود که می فرمود: "اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ" (بار الها! پروردگار ما! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ، نجات ده).

راوی می گوید: هرگاه انس می خواست یک دعا کند، همین دعا را می خواند. و هرگاه می خواست، دعای طولانی کند، این دعا را در آن می خواند.

### باب (۵):

۱۸۷۴ — عَنْ عَلِيٍّ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «قُلِ: اللَّهُمَّ اهْدِنِي سَدِّدْنِي، وَادْكُرْ بِالْهُدَى هِدَايَتِكَ الطَّرِيقَ، وَالسَّدَادِ سَدَادَ السَّهْمِ». (م/۲۷۲۵)

**ترجمه:** علی رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به من فرمود: «بگو: "اللَّهُمَّ اهْدِنِي، وَسَدِّدْنِي" (بار الها! مرا هدایت فرما و راست و ثابت قدم نگه دار). و از هدایت، نشان دادن راه، و از راست و ثابت قدم نگه داشتن، نشانه گرفتن و راستی تیر را مد نظر داشته باش».

### باب (۶): دعا کردن با توسل به اعمال نیکی که

#### برای رضای الله انجام داده است

۱۸۷۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَنَّهُ قَالَ: «بَيْنَمَا ثَلَاثَةٌ نَفَرَ يَتِمِّشُونَ أَخَذَهُمُ الْمَطَرُ، فَأَوْوُوا إِلَى غَارٍ فِي جَبَلٍ، فَانْحَطَّتْ عَلَى فَمِ غَارِهِمْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ، فَانْطَبَقَتْ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انْظُرُوا أَعْمَالًا عَمِلْتُمُوهَا صَالِحَةً لِلَّهِ، فَادْعُوا اللَّهَ تَعَالَى بِهَا، لَعَلَّ اللَّهَ يَفْرُجُهَا عَنْكُمْ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَ لِي وَالِدَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَأُمْرَأَتِي، وَلِي صَبِيَّةٌ صَغَارُ أَرْعَى عَلَيْهِمْ، فَإِذَا أَرَحْتُ عَلَيْهِمْ حَلَبْتُ، فَبَدَأْتُ بِوَالِدَيَّ فَسَقَيْتُهُمَا قَبْلَ بَنِيَّ، وَأَنَّهُ نَأَى بِي ذَاتَ يَوْمٍ الشَّجَرُ فَلَمْ آتِ حَتَّى أُمْسَيْتُ فَوَجَدْتُهُمَا قَدْ نَامَا، فَحَلَبْتُ كَمَا كُنْتُ أَحْلُبُ، فَجِئْتُ بِالْحَلَابِ فَقُمْتُ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا، أَكْرَهُ أَنْ أُوقِظَهُمَا مِنْ نَوْمِهِمَا، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْقِيَ الصَّبِيَّةَ قَبْلَهُمَا، وَالصَّبِيَّةُ يَتَضَاغُونَ عِنْدَ قَدَمَيَّ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَائِي وَذَابَهُمْ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ، فَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا مِنْهَا فُرْجَةً نَرَى مِنْهَا

السَّمَاءَ، فَفَرَجَ اللَّهُ مِنْهَا فُرْجَةً، فَرَأَوْا مِنْهَا السَّمَاءَ، وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَتْ لِي ابْنَةٌ عَمَّ أَحَبَبْتُهَا كَأَشَدَّ مَا يُحِبُّ الرَّجَالُ النِّسَاءَ، وَطَلَبْتُ إِلَيْهَا نَفْسَهَا، فَأَبَتْ حَتَّى آتَيْتُهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَتَعَبْتُ حَتَّى جَمَعْتُ مِائَةَ دِينَارٍ، فَجِئْتُهَا بِهَا، فَلَمَّا وَقَعْتُ بَيْنَ رَجُلَيْهَا قَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ، وَلَا تَفْتَحِ الْخَائِمَ إِلَّا بِحَقِّهِ، فَقُمْتُ عَنْهَا، فَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا مِنْهَا فُرْجَةً، فَفَرَجَ لَهُمْ، وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ اسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا بِفَرْقِ أَرْزٍ، فَلَمَّا قَضَى عَمَلَهُ قَالَ: أُعْطِنِي حَقِّي، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ فَرْقَهُ فَرَغِبَ عَنْهُ، فَلَمْ أَزَلْ أَزْرَعُهُ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْهُ بَقَرًا وَرَعَاءَهَا، فَجَاءَنِي فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَظْلِمْنِي حَقِّي، قُلْتُ: اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الْبَقَرِ وَرَعَائِهَا، فَخُذْهَا، فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَسْتَهْزِئْ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي لَا أَسْتَهْزِئُ بِكَ، خُذْ ذَلِكَ الْبَقَرِ وَرَعَاءَهَا، فَأَخَذَهُ فَذَهَبَ بِهِ، فَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَافْرُجْ لَنَا مَا بَقِيَ، فَفَرَجَ اللَّهُ مَا بَقِيَ. (م/۲۷۴۳)

**ترجمه:** عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہما می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «سه نفر در راه بودند که باران آمد؛ لذا آنها به یک غار که در کوهی بود، پناه بردند؛ در این اثنا، سنگ بزرگی از کوه، سرازیر شد و دهانه غار را کاملاً مسدود نمود. به یکدیگر گفتند: اعمال خوبی را که به خاطر الله متعال انجام داده‌اید بررسی نمایید و به آنها متوسل شوید؛ شاید الله متعال این سنگ را دور نماید و راه ما را باز کند؛ پس یکی از آنان، دعا کرد و گفت: پروردگارا! من پدر و مادر سالخورده، همسر و فرزندان خردسالی داشتم؛ و از راه گوسفند چراندنی، بر آنها اتفاق می‌نمودم؛ و هر گاه گوسفندان را از مرتع به خانه می‌آوردم، آنها را می‌دوشیدم و نخست، قبل از فرزندانم، به پر و مادرم شیر می‌دادم. روزی، در جستجوی چراگاه، راهم دور شد و شب هنگام به خانه برگشتم و قبل از اینکه خدمت والدینم برسم، آنها خواب رفته بودند. پس مانند همیشه، شیر دوشیدم و ظرف شیر را بدست گرفتم و بالی سرشان ایستادم. دوست نداشتم آنها را از خواب بیدار کنم و همچنین ناپسند می‌دانستم که کودکانم را قبل از آنها شیر بدهم؛ حال آنکه فرزندانم از گرسنگی، کنار پاهایم داد و فریاد می‌کردند. به هر حال تا طلوع آفتاب اینگونه سپری گردید؛ پروردگارا! اگر تو می‌دانی که من این عمل را بخاطر خوشنودی تو انجام داده‌ام، سنگ را به اندازه‌ای دور کن که آسمان را ببینیم. آنگاه، سنگ، اندکی تکان خورد طوری که آسمان را دیدند.

سپس، نفر دوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! من دختر عمویی داشتم که فریفته او شده بودم. روزی می‌خواستم با او زنا کنم؛ ولی وی امتناع ورزید و از من درخواست کرد که صد دینار به او بدهم؛ من بسیار خسته شدم تا اینکه صد دینار را جمع آوری نمودم؛ آنگاه، با آن صد دینار نزد او رفتم؛ هنگامی که کاملاً برای انجام آن عمل، آماده شدم، گفت: ای بنده ی خدا! از خدا بترس؛ شکستن این گوهر عفت، برای تو حرام است مگر اینکه از راه نکاح باشد. اینجا بود که من برخاستم و از انجام آن عمل، منصرف شدم. (و مبلغ مذکور را به او بخشیدم.) پروردگارا! اگر تو می‌دانی که من بخاطر خوشنودی تو از انجام این عمل، منصرف شدم، ما را از این گرفتاری، نجات بده. آنگاه، سنگ، اندکی از جایش تکان خورد. (اما نه به اندازه ای که آنان بتوانند از غار، بیرون بیایند.)

سپس نفر سوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! یک کارگر را در برابر یک پیمانۀ برنج به کاری گماشتم؛ هنگامی که کارش را به پایان رساند، گفت: مزدم را بده. من مزدش را به او دادم؛ اما او آن را نپذیرفت. من آن برنجش را همچنان می‌کاشتم تا اینکه مقدار زیادی گاو و گاو چران برایش جمه نمودم. پس از مدتی، آن کارگر نزد من آمد و گفت: از خدا بترس و در مورد مزدم به من ستم روا مدار. گفتم: آن گاوها و گاو چرانان را بردار و برو. او گفت: از خدا بترس و مرا مسخره نکن! گفتم: تو را مسخره نمی‌کنم؛ آن گاوها و گاو چرانها را بردار و برو. اینگونه او تمام آنها را در پیش گرفت و با خود برد. پروردگارا! اگر تو می‌دانی که من این کار را بخاطر رضای تو انجام داده‌ام، ما را از باقیمانده‌ی این گرفتاری نجات بده. آنگاه، الله متعال سنگ را از دهانه غار، دور ساخت.

### باب (۷): دعای غم و اندوه

۱۸۷۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْكَرْبِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». (م/۲۷۳۰)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام اندوه و پریشانی می‌فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». (هیچ معبودی بجز الله بزرگ و بردبار، وجود ندارد. هیچ معبودی بجز الله که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد. هیچ معبودی بجز الله که پروردگار آسمانها و زمین و عرش گرانها است، وجود ندارد.)

### باب (۸): دعای بنده اجابت می شود تا زمانی که عجله نکند

۱۸۷۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: «لَا يَزَالُ يُسْتَجَابُ لِلْعَبْدِ مَا لَمْ يَدْعُ بِإِثْمٍ أَوْ قَطِيعَةٍ رَحِمَ، مَا لَمْ يَسْتَعْجَلْ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْإِسْتِعْجَالُ؟ قَالَ: «يَقُولُ: قَدْ دَعَوْتُ، وَقَدْ دَعَوْتُ، وَقَدْ دَعَوْتُ، فَلَمْ أَرِ يَسْتَجِبْ لِي، فَيَسْتَحْسِرُ عِنْدَ ذَلِكَ، وَيَدْعُ الدُّعَاءَ». (م/۲۷۳۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دعای بنده همچنان پذیرفته می شود تا زمانی که در جهت انجام گناه یا قطع پیوند خویشاوندی، دعا ننماید و عجله نکند». شخصی گفت: یا رسول الله! عجله یعنی چه؟ فرمود: «عجله عبارت است از اینکه شخص بگوید: من بسیار دعا کردم؛ ولی ندیدم که الله متعال دعای مرا قبول کند. بعد از آن، خسته و مستأصل می شود و دعا کردن را ترک می کند».

### باب (۹): قاطعیت در دعا و نگوید: اگر خواستی

۱۸۷۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ، لِيَعْرَمَ فِي الدُّعَاءِ، فَإِنَّ اللَّهَ صَانِعُ مَا شَاءَ، لَا مُكْرَهَ لَهُ». (م/۲۶۷۹)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: بار الها! اگر خواستی، مرا مغفرت کن؛ بار الها! اگر خواستی، بر من رحم فرما؛ بلکه بطور قطع و یقین، بخواهد؛ زیرا هیچ کس نمی تواند الله متعال را مجبور کند».

### باب (۱۰): در شب، لحظه ای وجود دارد که

#### دعا در آن لحظه، اجابت می شود

۱۸۷۹— عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «إِنَّ فِي اللَّيْلِ لَسَاعَةً، لَا يُوَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ خَيْرًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ، وَذَلِكَ كُلُّ لَيْلَةٍ». (م/۷۵۷)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «در شب، لحظه ای وجود دارد که اگر شخص مسلمان، آنرا دریابد و خیری از امور دنیا و آخرت را از الله متعال بخواهد، الله متعال آن را به او عنایت می نماید؛ و آن، در هر شب، وجود دارد».

### باب (۱۱): تشویق به دعا و ذکر در آخر شب و اجابت دعا در آن وقت

۱۸۸۰— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ، فَيَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ وَمَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ وَمَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ». (م/۷۵۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال، در یک سوم آخر هر شب، به آسمان دنیا نزول می فرماید و می گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را ببخشم؟»

### باب (۱۲): دعا کردن هنگام بانگ خروس

۱۸۸۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكَةِ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهْيَقَ الْحِمَارِ، فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ شَيْطَانًا». (م/۲۷۲۹)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرگاه، بانگ خروس را شنیدید، فضل و کرم الله را مسئلت نمایید؛ زیرا او در آن هنگام، فرشته ای را دیده است. و هرگاه، عرعر الاغ را شنیدید، از شیطان، به الله متعال، پناه ببرید؛ زیرا او شیطانی را دیده است».

### باب (۱۳): دعا برای برادر مسلمان در غیاب او

۱۸۸۲— عَنْ صَفْوَانَ — وَهُوَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَفْوَانَ — وَكَانَتْ تَحْتَهُ الدَّرْدَاءُ قَالَ: قَدِمْتُ الشَّامَ، فَأَتَيْتُ أَبَا الدَّرْدَاءِ فِي مَنْزِلِهِ فَلَمْ أَجِدْهُ، وَوَجَدْتُ أُمَّ الدَّرْدَاءِ، فَقَالَتْ: أَتُرِيدُ الْحَجَّ، الْعَامَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَتْ: فَادْعُ اللَّهَ لَنَا بِخَيْرٍ، فَإِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم كَانَ يَقُولُ: «دَعْوَةُ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لِأَخِيهِ، بظَهْرِ الْعَيْبِ، مُسْتَجَابَةٌ، عِنْدَ رَأْسِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ: كُلَّمَا دَعَا لِأَخِيهِ بِخَيْرٍ، قَالَ الْمَلَكُ الْمُوَكَّلُ بِهِ: آمِينَ، وَلَكَ بِمِثْلِ» قَالَ: فَخَرَجْتُ إِلَى السُّوقِ فَلَقِيتُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَقَالَ لِي مِثْلَ ذَلِكَ، يَرْوِيهِ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم. (م/۲۷۳۳)

**ترجمه:** صفوان بن عبد الله بن صفوان؛ شوهر درداء؛ می گوید: به شام آمدم و برای دیدن ابو درداء به منزلش رفتم. او آنجا نبود؛ اما ام درداء همانجا بود. وی از من پرسید: امسال، تصمیم داری به حج بروی؟ گفتم: بله. گفت: برای ما دعای خیر کن؛ زیرا نبی اکرم ﷺ می فرمود: «دعای غیابی هر شخص در حق برادر مسلمانش، اجابت می شود. و بر بالینش، فرشته ای مأمور است که هنگام دعا کردن شخص برای برادر مسلمانش، فرشته می گوید: آمین (اجابت کن) و برای تو نیز مانند آن باشد». راوی می گوید: بعد از آن، به بازار رفتم و ابو درداء را نیز ملاقات نمودم. او هم از من تقاضای دعا کرد و این حدیث را از پیامبر اکرم ﷺ برایم روایت نمود.

### باب (۱۴): کراهیت دعا برای تعجیل عقوبت در دنیا

۱۸۸۳ — عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَادَ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَدْ خَفَتْ فِصَارَ مِثْلِ الْفَرْخِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ كُنْتَ تَدْعُو بِشَيْءٍ أَوْ تَسْأَلُهُ إِيَّاهُ؟» قَالَ: نَعَمْ، كُنْتُ أَقُولُ: اللَّهُمَّ مَا كُنْتُ مُعَاقِبِي بِهِ فِي الْآخِرَةِ فَعَجِّلْهُ لِي فِي الدُّنْيَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سُبْحَانَ اللَّهِ! لَا تُطِيعُهُ — أَوْ لَا تَسْتَطِيعُهُ — أَفَلَا قُلْتَ: اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» قَالَ: فَدَعَا اللَّهَ لَهُ، فَشَفَاهُ. (م/۲۶۸۸)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به عیادت مردی از مسلمانان رفت که بسیار ضعیف و لاغر، و مانند یک جوجه شده بود. پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: «آیا دعای خاصی می نمودی یا از الله متعال، چیزی مسئلت می نمودی؟» آن مرد گفت: بله، من دعا می کردم که: بار الها! عقوبتی را که قرار است در آخرت بینم، در دنیا برایم معجل گردان. رسول الله ﷺ فرمود: «سبحان الله، تو توانایی آنرا نداری؛ چرا اینگونه دعا نکردی که: بار الها! در دنیا و آخرت به ما خوبی و نیکی عنایت کن و ما را از عذاب آتش، نجات بده». راوی می گوید: آنگاه، رسول الله ﷺ نزد الله متعال برایش دعا نمود و الله متعال او را شفا داد.

**باب (۱۵): کراهیت آرزوی مرگ بخاطر مصیبتی که انسان بدان گرفتار می‌شود؛ و باید دعای خیر نمود**

۱۸۸۴— عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لِيُضْرَّ نَزْلَ بِهِ، فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مُتَمَنِّيًّا فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ أَحْنِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَقَّنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي». (م/۲۶۸۰)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ یک از شما به خاطر مصیبتی که به آن گرفتار می‌شود، آرزوی مرگ نکند؛ اما اگر چاره‌ای جز این ندارد، بگوید: بار الها! تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و هنگامی که مرگ به نفع من است، مرا بمیران».

۱۸۸۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ، وَلَا يَدْعُ بِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُ، إِنَّهُ إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ انْقَطَعَ عَمَلُهُ، وَإِنَّهُ لَا يَزِيدُ الْمُؤْمِنَ عُمُرَهُ إِلَّا خَيْرًا». (م/۲۶۸۲)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچیک از شما آرزوی مرگ نکند و قبل از فرا رسیدن آن، درخواست مرگ ننماید؛ زیرا هنگامی که یکی از شما می‌میرد، عملش قطع می‌گردد. و باید بدانید که عمر مؤمن، صرفاً باعث افزایش خیر و نیکی برایش می‌گردد».

## ۶۰- کتاب ذکر

### باب (۱): تشویق به ذکر الله و تقرب جستن به او با استمرار یادش

۱۸۸۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ حِينَ يَذْكُرُنِي، إِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ، ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ أَقْتَرَبَ مِنِّي شَيْبَرًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا، تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَإِنْ أَتَانِي يَمْسِي، أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً». (م/۲۶۷۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال می فرماید: من با بندهام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می نمایم؛ و هنگامی که مرا یاد می کند، من با او هستم؛ پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد؛ و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری، یاد خواهم کرد؛ و اگر به اندازه‌ی یک و جب به من نزدیک شود، من به اندازه‌ی یک ذراع به او نزدیک می شوم؛ و اگر به اندازه‌ی یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه‌ی یک باع (فاصله‌ی باز کردن دو دوست) به او نزدیک می شوم؛ و اگر قدم زنان به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او خواهم آمد».

### باب (۲): در مورد مداومت بر ذکر الله و ترک آن

۱۸۸۷- عَنْ أَبِي عُمَانَ النَّهْدِيِّ عَنْ حَنْظَلَةَ الْأَسَدِيِّ رضی الله عنه قَالَ: وَكَانَ مِنْ كُتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: لَقِينِي أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: كَيْفَ أَنْتَ يَا حَنْظَلَةُ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَافَقَ حَنْظَلَةُ، قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا تَقُولُ؟ قَالَ: قُلْتُ: تَكُونُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يُذَكِّرُنَا بِالنَّارِ وَالْجَنَّةِ، حَتَّى كَأَنَّا رَأَى عَيْنٍ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالضَّيِّعَاتِ، فَنَسِينَا كَثِيرًا، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَوَاللَّهِ إِنَّا لَنَلْقَى مِثْلَ هَذَا، فَأَنْطَلَقْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ، حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قُلْتُ: نَافَقَ حَنْظَلَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «وَمَا ذَاكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَكُونُ عِنْدَكَ، تُذَكِّرُنَا بِالنَّارِ وَالْجَنَّةِ، حَتَّى كَأَنَّا رَأَى عَيْنٍ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ، عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالضَّيِّعَاتِ، نَسِينَا كَثِيرًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنْ لَوْ تَدُومُونَ عَلَى مَا تَكُونُونَ عِنْدِي، وَفِي الذِّكْرِ، لَصَافَحْتُكُمْ الْمَلَائِكَةُ عَلَى فُرُشِكُمْ، وَفِي طُرُقِكُمْ، وَلَكِنْ، يَا حَنْظَلَةُ سَاعَةً وَسَاعَةً» ثَلَاثَ مَرَّارٍ. (م/۲۷۵۰)



**ترجمه:** ابو عثمان نهدي می گوید: حنظله ی اُسیدی رحمته الله که یکی از کاتبان رسول الله صلی الله علیه و آله بود، گفت: ابوبکر رضی الله عنه مرا دید و گفت: ای حنظله! حالت چطور است؟ من جواب دادم: حنظله منافق شده است. گفت: سبحان الله! چه می گویی؟ گفتم: هنگامی که ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دوزخ و بهشت صحبت می نماید، گویا آنها را با چشم سر، مشاهده می کنیم. اما هنگامی که از نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون می رویم، به کارهای همسران، فرزندان و سایر امور زندگی می پردازیم و بسیاری از سخنان پیامبر را فراموش می کنیم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: سوگند به الله متعال که این حالت به ما هم دست می دهد. آنگاه من و او نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتیم و من گفتم: یا رسول الله! حنظله دچار نفاق شده است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «موضوع چیست؟» گفتم: یا رسول الله! هنگامی که نزد شما هستیم و شما دوزخ و بهشت را برای ما یادآوری می نمایید، گویا آنها را با چشم سر، مشاهده می کنیم. اما هنگامی که از نزد شما بیرون می رویم، به کارهای همسران، فرزندان و سایر امور زندگی می پردازیم و بسیاری از سخنان شما را فراموش می کنیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر همیشه، همان حالتی را داشته باشید که نزد من دارید و به یاد الله متعال باشید، فرشتگان در خانه ها و سر راهایتان با شما مصافحه خواهند کرد؛ ولی ای حنظله! هر لحظه، برای یک کار است». و این جمله را سه بار، تکرار نمود.

### باب (۳): اجتماع برای تلاوت قرآن کریم

۱۸۸۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ، وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ، يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ، إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَغَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ، وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ، وَمَنْ بَطَأَ بِهِ عَمَلُهُ، لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ». (م/۲۶۹۹)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس، مشکلی از مشکلات دنیوی یک مؤمن را برطرف کند، الله متعال یکی از مشکلات اخروی او را برطرف می نماید. و هر کس، بر انسان تنگدست، آسان بگیرد، الله متعال در دنیا و آخرت بر او آسان می گیرد. و هر کس، عیب مسلمانی را بپوشاند، الله متعال در دنیا و آخرت، عیوبش را می پوشاند. و تا زمانی که بنده برادر مسلمانش را کمک و یاری کند، الله متعال او را یاری خواهد کرد. و هر کس، راهی برای جستجوی علم، در پیش گیرد، الله متعال برایش راهی بسوی بهشت، هموار می سازد. و هر گروهی که در یکی از خانه های الله متعال (مساجد) جمع شوند و قرآن را با یکدیگر، تکرار کنند و یاد بگیرند، آرامش بر آنها نازل می گردد و رحمت الهی شامل حال آنان می شود و فرشتگان آنان را احاطه می کنند و الله متعال آنها را در میان کسانی که نزد او هستند، یاد می کند. و باید بدانید که هر کس را عملش به جلو نبرد، نسبش او را به جایی نمی رساند».

#### باب (۴): کسی که بنشیند و به یاد الله متعال باشد

۱۸۸۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ مُعَاوِيَةُ عَلَى حَلَقَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: مَا أَجْلَسَكُمْ؟ قَالُوا: جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللَّهَ، قَالَ: اللَّهُ مَا أَجْلَسَكُمْ إِلَّا ذَاكَ؟ قَالُوا: وَاللَّهِ مَا أَجْلَسَنَا إِلَّا ذَاكَ، قَالَ: أَمَا إِنِّي لَمْ أَتَحْلِفْكُمْ تَهْمَةً لَكُمْ، وَمَا كَانَ أَحَدٌ بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَقْلَ عَنْهُ حَدِيثًا مِنِّي، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم خَرَجَ عَلَى حَلَقَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: «مَا أَجْلَسَكُمْ؟» قَالُوا: جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللَّهَ وَنَحْمَدُهُ عَلَى مَا هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ، وَمَنْ بِهِ عَلَيْنَا، قَالَ: «اللَّهُ مَا أَجْلَسَكُمْ إِلَّا ذَاكَ؟» قَالُوا: وَاللَّهِ مَا أَجْلَسَنَا إِلَّا ذَاكَ قَالَ: «أَمَا إِنِّي لَمْ أَتَحْلِفْكُمْ تَهْمَةً لَكُمْ، وَلَكِنَّهُ أَتَانِي جَبْرِيلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبَاهِي بِكُمْ الْمَلَائِكَةَ». (م/۲۷۰۱)

**ترجمه:** از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که: معاویه رضی الله عنه نزد جمعی که در مسجد، گرد هم نشسته بودند، رفت و گفت: چرا اینجا نشسته اید؟ آنان گفتند: اینجا نشسته ایم و ذکر الله متعال را می کنیم. معاویه گفت: شما را به الله سوگند، هدفی بجز این ندارید؟ گفتند: به الله سوگند، هیچ انگیزه ای بجز این نداریم. معاویه گفت: من شما را به دلیل متهم ساختن (به دروغگویی) سوگند ندادم؛ شما باید بدانید که من از تمام کسانی که منزلی مانند منزلت من نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داشتم، حدیث کمتری روایت نموده ام؛ باری،

رسول الله ﷺ نزد جمعی از یارانش که در مسجد، گرد هم نشسته بودند، رفت و فرمود: «چرا اینجا نشسته‌اید؟» آنان گفتند: اینجا نشسته‌ایم و ذکر الله متعال را می‌کنیم و الله متعال را بخاطر منتی که بر ما گذاشته و ما را به سوی اسلام، هدایت نموده، سپاس می‌گوییم. رسول الله ﷺ فرمود: شما را به الله سوگند، هدفی بجز این ندارید؟ گفتند: به الله سوگند، هیچ انگیزه‌ای بجز این نداریم. رسول الله ﷺ فرمود: «من شما را به دلیل متهم ساختن (به دروغ‌گویی) سوگند ندادم؛ ولی جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و مرا اطلاع داد که الله متعال به وسیله‌ی شما نزد فرشتگان افتخار می‌کند».

### باب (۵): فضیلت مجالس ذکر الله متعال و دعا و استغفار

۱۸۹۰— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَائِكَةً سَيَّارَةً، فَضُلًّا، يَتَّبِعُونَ مَجَالِسَ الذِّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا مَجْلِسًا فِيهِ ذِكْرٌ فَعَدُّوا مَعَهُمْ، وَحَفَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِأَجْنَحَتِهِمْ، حَتَّى يَمْلُؤُوا مَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَإِذَا تَفَرَّقُوا عَرَجُوا وَصَعِدُوا إِلَى السَّمَاءِ، قَالَ: فَيَسْأَلُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: مِنْ أَيْنَ جِئْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: جِئْنَا مِنْ عِنْدِ عِبَادٍ لَكَ فِي الْأَرْضِ، يُسَبِّحُونَكَ وَيُكَبِّرُونَكَ وَيُهَلِّلُونَكَ وَيَحْمَدُونَكَ وَيَسْأَلُونَكَ، قَالَ: وَمَاذَا يَسْأَلُونِي؟ قَالُوا: يَسْأَلُونَكَ جِئْتِكَ، قَالَ: وَهَلْ رَأَوْا جِئْتِي؟ قَالُوا: لَا، أَيْ رَبِّ، قَالَ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا جِئْتِي؟ قَالُوا: وَيَسْتَجِيرُونَكَ، قَالَ: وَمِمَّ يَسْتَجِيرُونَنِي؟ قَالُوا: مِنْ نَارِكَ يَا رَبِّ، قَالَ: وَهَلْ رَأَوْا نَارِي؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا نَارِي؟ قَالُوا: وَيَسْتَغْفِرُونَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ: قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ، فَأَعْطَيْتُهُمْ مَا سَأَلُوا وَأَجْرْتُهُمْ مِمَّا اسْتَجَارُوا، قَالَ: فَيَقُولُونَ: رَبِّ فِيهِمْ فُلَانٌ، عَبْدٌ خَطَاءٌ، إِنَّمَا مَرَّ فَجَلَسَ مَعَهُمْ، قَالَ: فَيَقُولُ: وَلَهُ غَفَرْتُ، هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْتَقِي بِهِمْ جَلِيسُهُمْ». (م/۲۶۸۹)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، علاوه بر فرشتگانی که مسئولیت‌های مختلف دارند، فرشتگانی دارد که در راهها مشغول گشت زنی هستند و بدنبال مجالس ذکر می‌گردند. و هرگاه، مجلسی ببینند که به یاد الله متعال مشغول‌اند، با آنان می‌نشینند و یکدیگر را با بالهایشان احاطه می‌کنند تا جایی که فضای این مجلس را تا آسمان دنیا پُر می‌کنند؛ و بعد از پراکنده شدن و رفتن مردم، عروج می‌کنند و به آسمان می‌روند. الله متعال که حال بندگانش را بهتر از آنان می‌داند از آنها می‌پرسد که از کجا می‌آیید؟ فرشتگان

می گویند: ما از نزد گروهی از بندگان می آییم که پاکی و بزرگی تو را بیان می کردند و لا اله الا الله می گفتند و تو را تعریف و تمجید می نمودند و از تو می خواستند. الله متعال می فرماید: چه می خواستند؟ فرشتگان می گویند: بهشت می خواهند. الله متعال می فرماید: آیا بهشت مرا دیده اند؟ جواب می دهند: نه، ای پروردگار. الله متعال می فرماید: اگر بهشت مرا می دیدند، چکار می کردند؟ فرشتگان می گویند: و از تو پناه می خواستند؟ الله متعال می فرماید: از چه چیزی پناه می خواستند؟ می گویند: پروردگارا! از آتش جهنم. الله متعال می فرماید: آیا آن را دیده اند؟ می گویند: نه، ای پروردگار. الله متعال می فرماید: اگر آن را می دیدند، چکار می کردند؟ فرشتگان می گویند: و از تو طلب مغفرت می کردند. الله متعال می فرماید: من آنان را مغفرت نمودم و آنچه را که خواستند، به آنها عنایت نمودم و از آنچه که پناه خواستند، پناه دادم. فرشتگان می گویند: پروردگارا! در میان آنان، فلان بنده ی بسیار گنهکار وجود داشت؛ گذرش از آنجا افتاد؛ پس با آنان نشست. الله متعال می فرماید: او را نیز بخشیدم؛ آنان گروهی هستند که همنشین آنها هم شقی و بدبخت نمی گردد.

### باب (۶): در مورد زنان و مردانی که ذکر الله را می کنند

۱۸۹۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَسِيرُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ، فَمَرَّ عَلَى جَبَلٍ يُقَالُ لَهُ جُمْدَانُ، فَقَالَ: «سِيرُوا هَذَا جُمْدَانُ، سَبَقَ الْمُفْرَدُونَ» قَالُوا: وَمَا الْمُفْرَدُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الذَّاكِرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا، وَالذَّاكِرَاتُ». (م/۲۶۷۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسیر مکه بود که از کنار کوهی بنام جُمدان گذشت و فرمود: «افرادِ تنها، سبقت گرفتند». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! افرادِ تنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «مردان و زنانی که بسیار الله را یاد می کنند».

### باب (۷): در مورد لا اله الا الله گفتن

۱۸۹۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كَانَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَعَزَّ جُنْدُهُ، وَنَصَرَ عَبْدُهُ، وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ». (م/۲۷۲۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد؛ او یکتاست؛ لشکرش را عزت بخشید؛ بنده اش را یاری کرد و احزاب را به تنهایی، شکست داد؛ پس بعد از او، هیچ چیزی یا قدرتی وجود ندارد». (بجز الله، همه چیز از بین می رود).

## باب (۸): در مورد ذکر کردن با آواز بلند

۱۸۹۳— عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي سَفَرٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَجْهَرُونَ بِالتَّكْبِيرِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَيُّهَا النَّاسُ ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لَيْسَ تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا، وَهُوَ مَعَكُمْ» قَالَ: وَأَنَا خَلْفُهُ، وَأَنَا أَقُولُ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ، أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى كَنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ؟» فَقُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُلْ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

(م/۲۷۰۴)

**ترجمه:** ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: ما همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله در سفری بودیم که مردم، با صدای بلند، شروع به تکبیر گفتن کردند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برخود، رحم کنید؛ شما کر و غائی را صدا نمی زنید. بلکه کسی را صدا می زنید که شنوا، نزدیک و با شما است».

ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: من پشت سر رسول الله صلی الله علیه و آله بودم و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» می گفتم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عبد الله بن قیس! آیا به تو کلمه ای را که گنجی از گنج های بهشت است، نیاموزم؟» گفتم: بلی، یا رسول الله. فرمود: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

## باب (۹): دعای هنگام فرارسیدن شب

۱۸۹۴— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَمْسَى قَالَ: «أَمْسَيْنَا وَأَمْسَى الْمُلْكُ لِلَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَسُوءِ الْكِبَرِ، وَفِتْنَةِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ» قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عُبَيْدٍ رضی الله عنه: وَزَادَنِي فِيهِ زَيْدٌ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، رَفَعَهُ، أَنَّهُ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». وَفِي رَوَايَةٍ: وَإِذَا أَصْبَحَ قَالَ ذَلِكَ أَيْضًا: «أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَ الْمُلْكُ لِلَّهِ».

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: هنگامی که شب فرا می رسید، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «أَمْسَيْنَا وَأَمْسَى الْمُلْكُ لِلَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَسُوءِ الْكِبَرِ، وَفِتْنَةِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ».

(ما و تمام جهانیان، روز را برای خدا به شب رسانیدیم؛ و حمد از آن الله است؛ هیچ معبودی بجز الله که یکتاست و شریکی ندارد، وجود ندارد؛ الهی! من خیر این شب و خیر آنچه را که در آن، وجود دارد، از تو مسئلت می نمایم؛ و از شرّ این شب و شرّ آنچه که در آن، وجود دارد، به تو پناه می برم؛ الهی! من از تنبلی، کهنسالی، بدی های پیری، فتنه های دنیا و عذاب قبر به تو پناه می برم.)

و در بعضی از روایات آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر این، می فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (هیچ معبودی، بجز الله که یکتاست و شریکی ندارد، وجود ندارد؛ پادشاهی و حمد فقط از آن اوست و او بر هر چیز قادر است.)

و در روایتی آمده است که هنگام صبح می فرمود: «أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَ الْمُلْكُ لِلَّهِ...». (ما و تمام جهانیان، شب را برای الله به روز رسانیدیم....)

### باب (۱۰): دعای هنگام خوابیدن و به رختخواب رفتن

۱۸۹۵— عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه: أَنَّ فَاطِمَةَ اشْتَكَتْ مَا تَلْقَى مِنَ الرَّحَى فِي يَدِهَا، وَأَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم سَبِيًّا، فَأَنْطَلَقَتْ فَلَمْ تَجِدْهُ، وَلَقِيتُ عَائِشَةَ فَأَخْبَرْتُهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيءِ فَاطِمَةَ إِلَيْهَا فَجَاءَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم إِلَيْنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْنَا نَقُومُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: «عَلَى مَكَانِكُمَا» فَقَعَدَ بَيْنَنَا، حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمِهِ عَلَى صَدْرِي، وَ قَالَ: «أَلَا أَعْلَمُكُمَا خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَا؟ إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا: أَنْ تُكَبِّرَا اللَّهَ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، وَتُسَبِّحَاهُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَتَحْمَدَاهُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ» وَ زَادَ فِي أُخْرَى: قَالَ عَلِيٌّ: مَا تَرَكْتُهُ مِنْذُ سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم، قِيلَ لَهُ: وَ لَا لَيْلَةً صِفِّينَ؟ قَالَ: وَ لَا لَيْلَةً صِفِّينَ.

**ترجمه:** علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: فاطمه رضی الله عنها از سختی کار با آسیا، شکایت

داشت. بدین جهت، پس از اینکه چند اسیر نزد نبی اکرم ﷺ آوردند، خدمت پیامبر ﷺ رفت ولی او را نیافت؛ بلکه عایشه رضی الله عنها را دید و در این مورد، با وی سخن گفت. هنگامی که نبی اکرم ﷺ آمد، عایشه رضی الله عنها او را از آمدن فاطمه رضی الله عنها باخبر ساخت. رسول اکرم ﷺ نزد ما آمد در حالی که ما به رختخواب رفته بودیم. خواستم بلند شوم که فرمود: «بلند نشوید». آنگاه بین ما نشست تا جایی که سردی قدمهایش را بر سینهام احساس کردم و فرمود: «آیا به شما چیزی بهتر از خواسته تان نیاموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتید، سی و چهار بار الله اکبر، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار، الحمد لله بگوئید؛ اینها برای شما از خدمتکار، بهترند».

علی رضی الله عنه می گوید: از زمانی که این سخنان را از نبی اکرم ﷺ شنیدم، هرگز این اذکار را ترک نکردم. یکی پرسید: حتی شب جنگ صفین؟ گفت: نه، شب جنگ صفین هم ترک نکردم.

۱۸۹۶— عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَخَذْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وَضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسَلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، وَاجْعَلْهُنَّ مِنْ آخِرِ كَلَامِكَ، فَإِنْ مِتُّ مِنْ لَيْلَتِكَ، مِتَّ وَأَنْتَ عَلَى الْفِطْرَةِ» قَالَ: فَردَدْتُهُنَّ لِأَسْتَذْكِرَهُنَّ فَقُلْتُ: آمَنْتُ بِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، قَالَ: «قُلْ: آمَنْتُ بِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». (م/۲۷۱۰)

**ترجمه:** از براء ابن عازب رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: قبل از رفتن به رختخواب، وضوی کامل بگیر و بر پهلوی راست بخواب و این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ أَسَلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ».

(پروردگارا! با خوف و رجاء، چهره‌ام را بسوی تو برمی گردانم و تمام امورم را به تو می سپارم و تو را پشت و پناه خود می دانم. و یقین دارم که هنگام خشم و غضبت، پناهی جز تو ندارم. پروردگارا! به کتابی که نازل فرمودی و پیامبری که مبعوث نمودی، ایمان آوردم.) این جملات را آخرین کلام خود قرار بده؛ اگر در همان شب بمیری، بر فطرت (با ایمان) از دنیا رفته ای».

راوی (براء) می گوید: این دعا را نزد رسول اکرم ص خواندم. وقتی گفتم: «آمَنْتُ بِرَسُولِكَ» پیامبر ص فرمود: «بگو: آمَنْتُ بِنَبِيِّكَ». یعنی بجای لفظ رسول، کلمه ی نبی را بکار ببر.

۱۸۹۷— عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ قَالَ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا وَبِاسْمِكَ أَمُوتُ»، وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». (م/۲۷۱۱)

**ترجمه:** براء بن عازب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ به رختخواب می رفت، دستش را زیر رخسارش می گذاشت و می فرمود: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا وَأَمُوتُ». (بار الها! به نام تو بیدار می شوم و می خوابم.) و هنگامی که بیدار می شد، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» (حمد و سپاس از آن معبودی است که ما را از خواب، بیدار کرد. و بسوی او حشر خواهیم شد).

۱۸۹۸— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ أَمَرَ رَجُلًا، إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ، قَالَ: «اللَّهُمَّ خَلَقْتَ نَفْسِي وَأَنْتَ تَوَفَّاهَا، لَكَ مَمَاتُهَا وَمَحْيَاهَا، إِنْ أَحْيَيْتَهَا فَاحْفَظْهَا، وَإِنْ أَمَتَّهَا فَاعْفِرْ لَهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ» فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَسَمِعْتَ هَذَا مِنْ عُمَرَ؟ فَقَالَ: مِنْ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ، مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۷۱۲)

**ترجمه:** عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به مردی که می خواست به رختخواب برود، دستور داد تا این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ خَلَقْتَ نَفْسِي وَأَنْتَ تَوَفَّاهَا، لَكَ مَمَاتُهَا وَمَحْيَاهَا، إِنْ أَحْيَيْتَهَا فَاحْفَظْهَا، وَإِنْ أَمَتَّهَا فَاعْفِرْ لَهَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ». (بار الها! تو جان مرا آفریدی، و تو آن را دوباره پس می گیری، مرگ و زندگی آن بدست تو است. الهی! اگر زنده اش نگهداشتی، از آن محافظت کن؛ و اگر آن را میراندی، پس مورد آمرزش قرار ده؛ الهی! من از تو عافیت می خواهم).

مردی از او پرسید: آیا این چیز را از عمر شنیدی؟ ابن عمر گفت: از کسی شنیدم که از عمر بهتر است؛ از رسول الله ﷺ شنیدم.



۱۸۹۹— عَنْ سُهَيْلٍ قَالَ: كَانَ أَبُو صَالِحٍ يَأْمُرُنَا، إِذَا أَرَادَ أَحَدُنَا أَنْ يَنَامَ، أَنْ يَضْطَجِعَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الْأَرْضِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى، وَمُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، أَقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ». وَكَانَ يَرَوِي ذَلِكَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. (م/۲۷۱۳)

ترجمه: سهیل می گوید: هرگاه یکی از ما می خواست بخوابد، ابوصالح به ما دستور می داد تا به سمت راستش بخوابد و این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الْأَرْضِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى، وَمُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، أَقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ». (الهی! پروردگار آسمانها و زمین، و پروردگار عرش بزرگ، پروردگار ما و همه ی چیزها، شکافنده ی دانه و هسته، فرود آورنده ی تورات و انجیل و فرقان، از شر هر آنچه که پیشانی اش در دست توسست به تو پناه می برم؛ الهی! تویی اول؛ و قبل از تو چیزی وجود ندارد؛ تویی آخر، و بعد از تو چیزی نیست؛ تو آشکاری، و هیچ چیز آشکارتر از تو نیست. تو پنهانی، و هیچ چیز پنهان تر از تو نیست؛ الهی! قرض های ما را ادا کن، و ما را از تنگدستی به غنا و توانگری برسان.)

و این را به نقل از ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می نمود.

۱۹۰۰— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ، فَلْيَأْخُذْ دَاخِلَةَ إِزَارِهِ، فَلْيَنْفُضْ بِهَا فِرَاشَهُ، وَلْيُسَمِّ اللَّهَ، فَإِنَّهُ لَا يَعْلَمُ مَا خَلْفَهُ بَعْدَهُ عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَضْطَجِعَ، فَلْيَضْطَجِعْ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ، وَلْيَقُلْ: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّي بِكَ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكَتَ نَفْسِي فَاغْفِرْ لَهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ». (م/۲۷۱۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، یکی از شما به رختخواب رفت، آنرا با قسمت داخلی ازارش، تکان دهد؛ زیرا نمی داند که بعد از او چه اتفاقی در آن، افتاده است؛ سپس این دعا را بخواند: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّي بِكَ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكَتَ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لَهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ.

(بارها! پروردگارا! به نام تو پهلویم را به زمین گذاشتم و به کمک تو آنرا بلند می کنم؛ اگر روح مرا قبض کردی، بر آن، رحم فرما؛ و اگر زنده گذاشتی، آنرا بوسیله ی همان چیزهایی که بندگان نیکوکار را حفاظت می نمایی، حفاظت کن).

۱۹۰۱— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا، وَكَفَانَا وَآوَانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لَا كَافِيَ لَهُ وَلَا مُؤَوًى» (م/۲۷۱۵)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله به رختخواب می رفت، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا، وَكَفَانَا وَآوَانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لَا كَافِيَ لَهُ وَلَا مُؤَوًى».

(تمام ستایش ها از آن معبودی است که ما را خورانید و نوشانید و تمام امور را ما کفایت کرد و به ما جای پناه داد؛ براستی که چقدر از مردم هستند که هیچگونه مددکار و پناه دهنده ای ندارند).

### باب (۱۱): تسبیح گفتن بعد از نماز صبح

۱۹۰۲— عَنْ جُوَيْرِيَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا بُكْرَةً حِينَ صَلَّى الصُّبْحَ، وَهِيَ فِي مَسْجِدِهَا، ثُمَّ رَجَعَ بَعْدَ أَنْ أَضْحَى، وَهِيَ جَالِسَةٌ، فَقَالَ: «مَا زِلْتُ عَلَى الْحَالِ الَّتِي فَارَقْتُكَ عَلَيْهَا؟» قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «لَقَدْ قُلْتُ بَعْدَكَ أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، لَوْ وَزَنْتَ بِمَا قُلْتَ مِنْذُ الْيَوْمِ لَوَزَنْتَهُنَّ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ وَرِضَا نَفْسِهِ وَزِنَةَ عَرْشِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ» وَفِي رَوَايَةٍ أُخْرَى عَنْهَا قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ رِضَا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ زِنَةَ عَرْشِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ».

**ترجمه** از أم المؤمنین جویریہ رضی اللہ عنہا دختر حارث روایت است که یک روز صبح، او در محل نماز خواندنش بود که نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بعد از نماز صبح، از خانه بیرون رفت. سپس هنگام چاشت برگشت در حالی که هنوز جویریہ سر جایش نشسته بود. پس فرمود: «همچنان بر همان حالتی که از تو جدا شدم، نشسته‌ای؟» جویریہ گفت: بله. نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «من بعد از رفتن از نزد تو، چهار کلمه را سه بار تکرار نمودم که اگر این کلمات، با اذکاری که تو از هنگام صبح، گفته‌ای، وزن شود، سنگین تر خواهد بود: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ وَرِضَا نَفْسِهِ وَزِنَةَ عَرْشِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ». (تسبیح و پاکی الله و ستایش او را به تعداد مخلوقات او، خشنودی او، وزن عرش او و جوهر سخنانش، بیان می‌نمایم).

و در روایت دیگری از جویریہ آمده است که فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ رِضَا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ زِنَةَ عَرْشِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ».

۱۹۰۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: «مَنْ قَالَ، حِينَ يُصْبِحُ وَحِينَ يُمَسِّي: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، مِائَةَ مَرَّةٍ، لَمْ يَأْتِ أَحَدٌ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بِأَفْضَلٍ مِمَّا جَاءَ بِهِ، إِلَّا أَحَدٌ قَالَ مِثْلَ مَا قَالَ أَوْ زَادَ عَلَيْهِ». (م/۲۶۹۲)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «هر کس، هنگام صبح و شام، صد بار سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ بگوید، هیچ کس، روز قیامت، با عملی بهتر از عمل او نمی‌آید؛ مگر کسی که مثل او یا بیشتر از او گفته باشد».

### باب (۱۲): فضیلت تسبیح گفتن

۱۹۰۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». (م/۲۶۹۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولی در ترازوی اعمال، سنگین، و نزد الله متعال، محبوب‌اند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».

۱۹۰۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «لَأَنْ أَقُولَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ».

(م/۲۶۹۵)

**ترجمہ:** ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ می گوید: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «"سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ" گفتن برای من از آنچه کہ خورشید بر آن طلوع کرده است (یعنی ہمہ ی دنیا) محبوب تر است».

### باب (۱۳): در مورد لا الہ الا اللہ، الحمد للہ و اللہ اکبر گفتن

۱۹۰۶ — عَنْ مُوسَى الْجُهَنِيِّ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ رضی اللہ عنہ قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: عَلَّمَنِي كَلَامًا أَقُولُهُ، قَالَ: «قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» قَالَ: فَهَؤُلَاءِ لِرَبِّي، فَمَا لِي؟ قَالَ: «قُلْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاهْدِنِي وَارْزُقْنِي» قَالَ مُوسَى: أَمَّا عَافِنِي، فَأَنَا أَتَوَهُمْ وَمَا أَدْرِي.

(م/۲۶۹۶)

**ترجمہ:** موسیٰ جہنی بہ روایت از مصعب بن سعد بہ نقل از پدرش رضی اللہ عنہ می گوید: بادیہ نشینی نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: جملہ ای بہ من بیاموز تا آنرا ورد زبانم کنم. رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بگو: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ"». آن مرد گفت: این جملات از آن پروردگار من است؛ برای خودم چه بگویم؟ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بگو: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي، وَاهْدِنِي، وَارْزُقْنِي» (بار الہا! مرا ببخش، بہ من رحم کن، مرا ہدایت کن، و بہ من روزی عنایت فرما).

موسیٰ می گوید: گمان می کنم کہ کلمہ ی «عَافِنِي» ہم در این دعا بود؛ ولی دقیقاً نمی دانم.

### باب (۱۴): سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ محبوب‌ترین سخن نزد الله متعال است

۱۹۰۷ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَحَبِّ الْكَلَامِ إِلَى اللَّهِ؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِأَحَبِّ الْكَلَامِ إِلَى اللَّهِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَحَبَّ الْكَلَامِ إِلَى اللَّهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ». (م/۲۷۳۱)

**ترجمه:** ابو ذر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا تو را از محبوب‌ترین سخن نزد الله، با خبر نسازم؟ گفتم: بلی، یا رسول الله، مرا از محبوب‌ترین سخن نزد الله، با خبر ساز. فرمود: «همانا محبوب‌ترین سخن نزد الله، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ است.»

### باب (۱۵): در مورد کسی که روزانه، صد بار

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ بگوید

۱۹۰۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ، مِائَةً مَرَّةً، كَانَتْ لَهُ عِدْلُ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيتَ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ، يَوْمَهُ ذَلِكَ، حَتَّى يُمَسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ إِلَّا أَحَدًا عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، وَمَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، فِي يَوْمٍ، مِائَةً مَرَّةً، حُطَّتْ خَطَايَاهُ، وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ». (م/۲۶۹۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، روزانه صد بار "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" بگوید، به او به اندازه‌ی آزاد ساختن ده برده، ثواب می‌رسد، صد نیکی برایش نوشته می‌شود و صد گناه از گناهانش، پاک می‌گردد و آنروز تا شب از شیطان، حفاظت می‌شود. و هیچ کس (در روز قیامت) عملی بهتر از آن نمی‌آورد؛ مگر فردی که عمل بیشتری انجام دهد (همین کلمه را بیشتر بگوید و یا به طور کلی، اعمال بیشتری انجام داده باشد). و هر کس، روزانه صد بار "سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ" بگوید، گناهانش بخشیده می‌شوند اگر چه به اندازه‌ی کف دریا باشند.»

۱۹۰۹— عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَكْسِبَ كُلَّ يَوْمٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ؟» فَسَأَلَهُ سَائِلٌ مِنْ جُلَسَائِهِ: كَيْفَ يَكْسِبُ أَحَدُنَا أَلْفَ حَسَنَةٍ؟ قَالَ: «يُسَبِّحُ مِائَةَ تَسْبِيحَةٍ، فَيَكْتُبُ لَهُ أَلْفُ حَسَنَةٍ، أَوْ يُحِطُّ عَنْهُ أَلْفُ خَطِيئَةٍ». (م/۲۶۹۸)

**ترجمہ:** سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ می گوید: ما نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودیم کہ فرمود: «آیا ہر یک از شما توانایی آن را ندارد کہ روزانہ، ہزار نیکی بدست آورد؟» یکی از افرادی کہ در جلسہ حضور داشت، پرسید: چگونہ یکی از ما می تواند ہزار نیکی بدست آورد؟ فرمود: «ہر کس، صد بار سبحان اللہ بگوید، ہزار نیکی برایش نوشتہ می شود یا ہزار گناہ از گناہانش، بخشیدہ می شود».

## ۶۱- کتاب پناه خواستن و امور دیگر

### باب (۱): پناه خواستن از بدی فتنه‌ها

۱۹۱۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو بِهِؤُلَاءِ الدَّعَوَاتِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغَنَى، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلَجِ وَالْبَرْدِ، وَتَقَّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا تَقَيَّتِ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ». (م/۶/۲۷۰)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ اینگونه دعا می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغَنَى، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلَجِ وَالْبَرْدِ، وَتَقَّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا تَقَيَّتِ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ».

(بار الها! آزمایش قبر و عذاب آن، فتنه‌ی جهنم و عذاب آن، شرّ فتنه‌ی سرمایه داری، شرّ فتنه‌ی فقر و شرّ فتنه‌ی مسیح دجال به تو پناه می برم؛ بار الها! گناهانم را با آب یخ و تگرگ، شستشو ده و همانگونه که لباس سفید را پاک و صاف می گردانی و چرکهایش را بر طرف می کنی، قلبم را از گناهان، پاک و صاف بگردان. و همچنانکه میان مشرق و مغرب، فاصله انداخته‌ای، میان من و گناهانم، فاصله بینداز؛ بار الها! از تنبلی، پیر و فرتوت شدن، گناه و دین به تو پناه می برم.)

### باب (۲): پناه خواستن از عجز (نا توانی) و تنبلی

۱۹۱۱- عَنْ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ وَالْهَرَمِ، وَالْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ». (م/۶/۲۷۰)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همواره چنین دعا می نمود:  
 «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ، وَالْهَرَمِ، وَالْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ».

(بار الها! از ناتوانی، تنبلی، بزدلی، کهنسالی شدید، بخل، عذاب قبر و فتنه های زندگی و مرگ، به تو پناه می برم.)

### باب (۳): پناه خواستن از نگون بختی و قضای بد

۱۹۱۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم كَانَ يَتَعَوَّذُ مِنْ سُوءِ الْقَضَاءِ، وَمِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ، وَمِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، وَمِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ، قَالَ عَمْرُو فِي حَدِيثِهِ: قَالَ سُفْيَانُ: أَشْكُ أَنِّي زِدْتُ وَاحِدَةً مِنْهَا. (م/۲۷۰۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نگون بختی، قضای بد، خوشحال شدن دشمنان و گرفتاری به خدا پناه می برد.

عمرو می گوید: سفیان که یکی از راویان این حدیث است، گفت: من شک دارم که یکی از این موارد را من اضافه نمودم.

۱۹۱۳— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ مِنْ دُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ، وَفُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ، وَجَمِيعِ سَخَطِكَ». (م/۲۷۳۹)

**ترجمه:** عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید: یکی از دعاهاى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این بود که می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ وَفُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ، وَجَمِيعِ سَخَطِكَ».

(بار الها! از زوال نعمتهایت، تغییر صحت و عافیتی که عنایت فرموده ای، عذاب ناگهانی و همه ی اموری که باعث ناخشنودی تو می گردد، به تو پناه می برم.)



**باب (۵): "یرحمک الله" گفتن به کسی که عطسه بزند  
و الحمد لله بگوید**

۱۹۱۴ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: عَطَسَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم رَجُلَانِ، فَشَمَّتَ أَحَدُهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الْآخَرَ، فَقَالَ الَّذِي لَمْ يُشَمِّتْهُ: عَطَسَ فُلَانٌ فَشَمَّتْهُ، وَعَطَسْتُ أَنَا فَلَمْ تُشَمِّتْنِي، قَالَ: «إِنَّ هَذَا حَمِدَ اللَّهَ وَإِنَّكَ لَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ (عَزَّوَجَلَّ)». (م/۲۹۹۱)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: دو نفر نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عطسه زدند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در جواب یکی از آنها "یرحمک الله" گفت و در جواب دیگری، نگفت. شخصی که پیامبر به او "یرحمک الله" نگفت، عرض کرد: فلانی عطسه زد، شما در جوابش "یرحمک الله" گفتید؛ ولی هنگامی که من عطسه زدم، "یرحمک الله" نگفتید؟ فرمود: «این شخص، "الحمد لله" گفت؛ ولی تو نگفتی».

۱۹۱۵ — عَنْ إِيَّاسِ بْنِ سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَاهُ، حَدَّثَهُ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم وَعَطَسَ رَجُلٌ عِنْدَهُ فَقَالَ لَهُ: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ» ثُمَّ عَطَسَ أُخْرَى فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الرَّجُلُ مَزْكُومٌ». (م/۲۹۹۳)

**ترجمه:** ایاس بن سلمه می گوید: پدرم گفت: من شنیدم که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عطسه زد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ». (الله متعال بر تو رحم کند.) بعد از آن، دوباره عطسه زد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «این مرد، دچار سرما خوردگی شده است».

## ۶۲- کتاب توبه و پذیرفتن آن و وسعت رحمت الله عز و جل و امور دیگر

### باب (۱): دستور به توبه

۱۹۱۶- عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ: سَمِعْتُ الْأَعْرَبِيَّ رضی الله عنه وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله — يُحَدِّثُ ابْنَ عُمَرَ — قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ، فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ، فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ». (م/۲۷۰۲)

**ترجمه:** ابو برده می گوید: شنیدم که اغرب بن یسار مزنی رحمته الله که از یاران نبی اکرم صلی الله علیه و آله می باشد، روایت نمود که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم! بسوی الله، رجوع و توبه نمایید؛ زیرا من روزانه، صد بار، توبه می کنم».

### باب (۲): تشویق به توبه

۱۹۱۷- عَنْ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ أَعُوذُهُ وَهُوَ مَرِيضٌ، فَحَدَّثَنَا بِحَدِيثَيْنِ: حَدِيثًا عَنْ نَفْسِهِ وَحَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لِلَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ، مِنْ رَجُلٍ فِي أَرْضٍ دَوِيَّةٍ مَهْلَكَةٍ، مَعَهُ رَاحِلَتُهُ، عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَنَامَ فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ، فَطَلَبَهَا حَتَّى أَدْرَكَهُ الْعَطَشُ، ثُمَّ قَالَ: أَرْجِعْ إِلَى مَكَانِي الَّذِي كُنْتُ فِيهِ فَأَنَامُ حَتَّى أَمُوتَ. فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى سَاعِدِهِ لِيَمُوتَ فَاسْتَيْقَظَ وَعِنْدَهُ رَاحِلَتُهُ وَعَلَيْهَا زَادُهُ وَطَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَالَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ مِنْ هَذَا بِرَاحِلَتِهِ وَزَادِهِ». (م/۲۷۴۴)

**ترجمه:** حارث بن سويد می گوید: من برای عیادت عبد الله که مریض بود، رفتم. او دو مطلب برای ما بیان نمود؛ یکی را از طرف خودش گفت و دیگری را از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرد. وی گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال از توبه‌ی بنده‌ی مؤمنش، بیشتر از آن مردی خوشحال می شود که با شترش در بیابانی خشک و هلاک کننده بسر می برد و آب و غذایش هم بر شتر است؛ پس در آنجا می خوابد؛ اما هنگامی که بیدار می شود، متوجه می شود که شترش، رفته است. آنگاه، به جستجوی شتر می پردازد تا جایی که به شدت تشنه می شود. سپس با خودش می گوید: به همان مکانی که بوده ام برمی گردم و می خوابم تا اینکه بمیرم. آنگاه در انتظار مرگ، سرش را روی ساعدش می گذارد؛ بعد از آن، ناگهان بیدار می شود و شترش را با توشه و آب و غذایش می بیند. الله متعال از توبه‌ی بنده‌ی مؤمنش بیشتر از خوشحالی این شخص که شتر و توشه اش را دیده است، خوشحال می شود».

## باب (٣): در مورد صداقت در توبه و آیهی:

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾

١٩١٨ — عَنْ ابْنِ شِهَابٍ رضي الله عنه قَالَ: ثُمَّ غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ تَبُوكَ، وَهُوَ يُرِيدُ الرُّومَ وَنَصَارَى الْعَرَبِ بِالشَّامِ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبٍ بْنُ مَالِكٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَعْبٍ بْنُ مَالِكٍ — كَانَ قَائِدَ كَعْبٍ، مِنْ بَنِيهِ، حِينَ عَمِيَ — قَالَ: سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ حَدِيثَهُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا قَطُّ، إِلَّا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، غَيْرَ أَنِّي قَدْ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتَبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهُ، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ يُرِيدُونَ عِيرَ قُرَيْشٍ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ، عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ، وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، حِينَ تَوَأَقْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ، وَمَا أَحِبُّ أَنْ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا، وَكَانَ مِنْ خَبْرِي، حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُ قَبْلَهَا رَاحِلَتَيْنِ قَطُّ، حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، فَعَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا وَمَفَازًا، وَاسْتَقْبَلَ عَدُوًّا كَثِيرًا، فَجَلًّا لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أَهْبَةَ غَزْوِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِمُ الَّذِي يُرِيدُ، وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ، وَلَا يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ — يُرِيدُ بِذَلِكَ الدِّيُونَ — قَالَ كَعْبٌ: فَقُلَّ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ، يَظُنُّ أَنَّ ذَلِكَ سَيَخْفَى لَهُ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَغَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ الْغَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ الشَّمَارُ وَالظَّلَالُ، فَأَنَا إِلَيْهَا أَصْعَرُ، فَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَطَفِقْتُ أَغْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، وَأَقُولُ فِي نَفْسِي: أَنَا قَادِرٌ عَلَى ذَلِكَ، إِذَا أَرَدْتُ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ يَتِمَادِي بِي حَتَّى اسْتَمَرَّ بِالنَّاسِ الْجَدُّ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَادِيًا وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جَهَازِي شَيْئًا، ثُمَّ غَدَوْتُ فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ يَتِمَادِي بِي حَتَّى أَسْرَعُوا وَتَفَارَطَ الْعَزْوُ، فَهَمَمْتُ أَنْ

أَرْتَحِلَ فَأُذِرْ كَهْمُ، فَيَا لَيْتَنِي فَعَلْتُ، ثُمَّ لَمْ يُقَدِّرْ ذَلِكَ لِي، فَطَفِقْتُ، إِذَا خَرَجْتُ فِي  
النَّاسِ، بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَحْزِنُنِي أَنِّي لَا أَرَى لِي أَسْوَةً، إِلَّا رَجُلًا  
مَعْمُوصًا عَلَيْهِ فِي النِّفَاقِ، أَوْ رَجُلًا مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ مِنَ الضُّعَفَاءِ، وَلَمْ يَذْكُرْنِي رَسُولُ  
اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَلَغَ ثُبُوكًا فَقَالَ، وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ بَتُّوكَ: «مَا فَعَلَ كَعْبُ بْنُ  
مَالِكٍ؟» قَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِمْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَبَسَهُ بُرْدَاهُ وَالنَّظَرُ فِي عِطْفِيهِ،  
فَقَالَ لَهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: بئسَ مَا قُلْتَ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا،  
فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَبَيْنَمَا هُوَ عَلَى ذَلِكَ رَأَى رَجُلًا مَبِيضًا يَزُولُ بِهِ السَّرَابُ،  
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُنْ أَبَا حَيْثِمَةَ» فَإِذَا هُوَ أَبُو حَيْثِمَةَ الْأَنْصَارِيُّ، وَهُوَ الَّذِي  
تَصَدَّقَ بِصَاعِ التَّمْرِ حِينَ لَمَزَهُ الْمُنافِقُونَ، فَقَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّ  
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ تَوَجَّهَ قَافِلًا مِنْ ثُبُوكَ، حَضَرَنِي بَثِّي، فَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الْكَذِبَ  
وَأَقُولُ: بِمِ أَخْرَجُ مِنْ سَخَطِهِ غَدًا؟ وَأَسْتَعِينُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي، فَلَمَّا  
قِيلَ لِي: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا، زَاحَ عَنِّي الْبَاطِلُ، حَتَّى عَرَفْتُ أَنِّي لَنْ  
أُنْجُو مِنْهُ بِشَيْءٍ أَبَدًا، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وَصَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَادِمًا، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ  
مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ فَرَكَعَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ  
الْمُخْلَفُونَ، فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ، وَيَحْلِفُونَ لَهُ، وَكَانُوا بِضَعَةِ وَثَمَانِينَ رَجُلًا فَقَبِلَ  
مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِلَانِيَتَهُمْ، وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَوَكَّلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ،  
حَتَّى جِئْتُ، فَلَمَّا سَلَّمْتُ، تَبَسَّمَ تَبَسُّمُ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَى» فَجِئْتُ أُمَشِي حَتَّى  
جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَا خَلَّفَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ قَدِ ابْتِغْتَ ظَهْرَكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: يَا  
رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي، وَاللَّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، لَرَأَيْتُ أَنِّي سَأَخْرُجُ مِنْ  
سَخَطِهِ بَعْدَ، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلًا، وَلَكِنِّي، وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَيْنَ حَدِيثِكَ الْيَوْمَ  
حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي، لِيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يُسَخِطَكَ عَلَيَّ، وَلَكِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ  
صِدْقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ، إِنِّي لَأَرْجُو فِيهِ عِقْبَى اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا كَانَ لِي عُذْرٌ، وَاللَّهِ مَا  
كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا هَذَا،  
فَقَدْ صَدَقَ فَقَمٌ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِيكَ» فَقُمْتُ، وَنَارَ رَجَالٌ مِنْ بَنِي سَلِمْ فَاتَّبَعُونِي،  
فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، لَقَدْ عَجَزْتَ فِي أَنْ لَا تَكُونَ

اعْتَذَرْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، بِمَا اعْتَذَرَ بِهِ إِلَيْهِ الْمُخَلَّفُونَ، فَقَدْ كَانَ كَافِكَ ذَنْبِكَ، اسْتَغْفَارُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَكَ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤْتُونَنِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَكْذِبَ نَفْسِي، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِيََ هَذَا مَعِيَ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ، لَقِيَهِ مَعَكَ رَجُلَانِ، قَالَا مِثْلَ مَا قُلْتَ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ، قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ رَبِيعَةَ الْعَامِرِيُّ، وَهَيْلَالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ، قَالَ: فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ قَدْ شَهِدَا بَدْرًا، فِيهِمَا أَسُوءُ، قَالَ: فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي، قَالَ: وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلَامِنَا، أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ، مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، قَالَ: فَاجْتَنَبْنَا النَّاسَ، وَقَالَ: تَغَيَّرُوا لَنَا حَتَّى تَنْكَرْتُ لِي فِي نَفْسِي الْأَرْضُ، فَمَا هِيَ بِالْأَرْضِ الَّتِي أَعْرِفُ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكَانَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ، وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ وَأَجْلَدَهُمْ، فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلَاةَ وَأَطُوفُ فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا يَكْلِمُنِي أَحَدٌ، وَآتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَ عَلَيْهِ، وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلَامِ، أَمْ لَا؟ ثُمَّ أَصَلَّى قَرِيبًا مِنْهُ وَأَسَارِقُهُ النَّظَرَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلَاتِي نَظَرَ إِلَيَّ، وَإِذَا التَّفَتُّ نَحْوَهُ أَعْرَضَ عَنِّي، حَتَّى إِذَا طَالَ ذَلِكَ عَلَيَّ مِنْ جَفْوَةِ الْمُسْلِمِينَ، مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ حِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي، وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَنَّ أَنِّي أَحَبُّ اللَّهِ وَرَسُولُهُ؟ قَالَ: فَسَكَتَ، فَعُدْتُ فَنَاشَدْتُهُ، فَسَكَتَ، فَعُدْتُ فَنَاشَدْتُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَفَاضَتْ عَيْنَايَ، وَتَوَلَّيْتُ، حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْحِدَارَ، فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي فِي سُوقِ الْمَدِينَةِ، إِذَا نَبْطِيٌّ مِنْ نَبْطِ أَهْلِ الشَّامِ، مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ، يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ إِلَيَّ، حَتَّى جَاءَنِي فَدَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مِلِكِ غَسَّانَ، وَكُنْتُ كَاتِبًا، فَقَرَأْتُهُ فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنَا أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ، وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بِدَارِ هَوَانٍ وَلَا مَضْيَعَةٍ، فَالْحَقُّ بِنَا نُؤَاسِكَ، قَالَ: فَقُلْتُ: حِينَ قَرَأْتَهَا: وَهَذِهِ أَيْضًا مِنَ الْبَلَاءِ، فَتَيَامَمْتُ بِهَا التَّنُورَ فَسَجَرْتُهَا بِهَا، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ مِنَ الْخَمْسِينَ، وَاسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ، إِذَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِينِي، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ

تَعْتَزِلَ امْرَأَتَكَ، قَالَ: فَقُلْتُ: أَطَلَّقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لَا، بَلْ اعْتَرِلْهَا، فَلَا تَقْرَبْنَهَا، قَالَ: فَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبِي بِمِثْلِ ذَلِكَ، قَالَ: فَقُلْتُ لِامْرَأَتِي: الْحَقِّي بِأَهْلِكَ فَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، قَالَ: فَجَاءَتْ امْرَأَةُ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هِلَالَ بْنِ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ لَا يَقْرَبَنَّكَ» فَقَالَتْ: إِنَّهُ، وَاللَّهِ، مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ، وَاللَّهِ مَا زَالَ يَنْكِى مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، إِلَى يَوْمِهِ هَذَا، قَالَ: فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوْ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي امْرَأَتِكَ؟ فَقَدْ أَذِنَ لِامْرَأَةِ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: لَا اسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَمَا يُدْرِينِي مَاذَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ، قَالَ: فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ، فَكَمُلْنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نَهَى عَنْ كَلَامِنَا، قَالَ: ثُمَّ صَلَّيْتُ صَلَاةَ الْفَجْرِ صَبَاحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَّا، قَدْ ضَاقَتْ عَلَى نَفْسِي وَضَاقَتْ عَلَى الْأَرْضِ بِمَا رَحِبَتْ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ أَوْفَى عَلَى سَلْعٍ يَقُولُ، بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنْ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ قَالَ فَادَّنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا، حِينَ صَلَّى صَلَاةَ الْفَجْرِ، فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، فَذَهَبَ قَبْلَ صَاحِبِي مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ رَجُلٌ إِلَى فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ قَبْلِي، وَأَوْفَى الْجَبَلِ، فَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي، فَتَزَعْتُ لَهُ ثَوْبِي فَكَسَوْنَهُمَا إِيَّاهُ بِبِشَارَتِهِ، وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا، فَاِنْطَلَقْتُ أَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا، يُهَنِّئُونِي بِالتَّوْبَةِ وَيَقُولُونَ: لِيَتَهَنَّكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ، حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، وَحَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدٍ اللَّهُ يَهْرُولُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَانِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرُهُ، قَالَ: فَكَانَ كَعْبٌ لَا يَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ، قَالَ كَعْبٌ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ، وَهُوَ يَرُقُّ وَجْهَهُ مِنَ السُّرُورِ وَيَقُولُ: «أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدْتُكَ أُمُّكَ» قَالَ: فَقُلْتُ: أَمِنْ عِنْدِكَ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «لَا بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» وَكَانَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سُرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ، كَأَنَّ وَجْهَهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ، قَالَ: وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ، قَالَ: فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ بَعْضَ مَالِكَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ» قَالَ: فَقُلْتُ: فَإِنِّي أَمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْرٍ، قَالَ: وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا أَنْجَانِي بِالصَّدَقِ، وَإِنْ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لَا أُحَدِّثَ إِلَّا صِدْقًا مَا بَقِيتُ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ أَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلَاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ، مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلَانِي اللَّهُ بِهِ، وَاللَّهُ مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبَةً مُنْذُ قُلْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيَ، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ حَتَّى بَلَغَ: ﴿إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (١١٧) وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ حَتَّى بَلَغَ: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (١١٨) [التوبة: ١١٧—١١٩] قَالَ كَعْبٌ: وَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ — بَعْدَ إِذْ هَدَانِي اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ — أَعْظَمَ فِي نَفْسِي، مِنْ صِدْقِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا أَكُونَ كَذَبْتُهُ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا، إِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا، حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ، شَرًّا مَا قَالَ لِأَحَدٍ، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَنُتَعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَلَهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (٩٥) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِنُتَعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرَضُوا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (٩٦) [التوبة: ٩٥—٩٦] قَالَ كَعْبٌ: كُنَّا خُلَفْنَا، أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ، عَنْ أَمْرِ أَوْلِيكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمْرَنَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ فِيهِ، فَبِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ﴾ [التوبة: ١١٨] وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خُلَفْنَا، تَخَلَّفْنَا عَنِ الْعَزْوِ، وَإِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَذَرَ إِلَيْهِ فَقَبِلَ مِنْهُ. (م/٢٧٦٩)

**ترجمه:** ابن شهاب رضی الله عنه می گوید: بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله برای مبارزه با روم و نصارای عربی که در سرزمین شام بسر می بردند، به تبوک رفت و غزوه ی تبوک اتفاق افتاد. ابن شهاب می گوید: عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب بن مالک به من گفت: عبد الله بن کعب که عصاکش دوران نایبایی پدرش نیز بود، گفت: شنیدم که کعب بن مالک جریان بازماندنش را از رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه ی تبوک اینچنین تعریف نمود: من از هیچ یک از غزوات رسول الله صلی الله علیه و آله جز غزوه ی تبوک، باز نماندم. البته از غزوه ی بدر نیز باز ماندم؛ اما بخاطر تخلف از آن، کسی مورد سرزنش قرار نگرفت. در این غزوه (بدر) رسول الله صلی الله علیه و آله به قصد کاروان قریش، بیرون رفت تا اینکه الله متعال، او و دشمنانش را بدون اینکه با یکدیگر وعده ای کرده باشند، در برابر هم قرار داد. گفتنی است که من در شب (بیعت) عقبه، هنگامی که با رسول الله صلی الله علیه و آله بر اسلام، پیمان بستیم، حضور داشتم. و دوست ندارم که بجای بیعت عقبه، در بدر می بودم اگرچه بدر از بیعت عقبه در میان مردم، شهرت بیشتری دارد.

داستان از این قرار بود که من هنگام تخلف از این غزوه (تبوک)، از هر زمان دیگر، قوی تر و سرمایه دارتر بودم. سوگند به الله که قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم؛ اما برای این غزوه، دو شتر فراهم ساختم. رسول الله صلی الله علیه و آله در گرمای شدید به این غزوه رفت و سفری طولانی، بیابانی بی آب و علف و دشمنی بزرگ، پیش رو داشت. بدین جهت، اهمیت موضوع را برای مسلمانان، روشن ساخت تا خود را برای آن، آماده سازند. لذا آنان را از جهتی که می خواست برود، آگاه ساخت. قابل ذکر است که تعداد مسلمانان همراه رسول الله صلی الله علیه و آله زیاد بودند طوری که اسامی آنان در دفتری بزرگ، نمی گنجید.

کعب می گوید: هر کس می خواست غایب شود، چنین تصور می کرد که تا زمانی که از جانب الله، وحی نازل نشود، امرش پوشیده خواهد ماند. بلی، زمانی رسول الله صلی الله علیه و آله به این غزوه رفت که میوه ها رسیده و نشستن زیر سایه ها لذت بخش بود. من نیز علاقه مند بودم که در آن، شرکت نمایم. به هر حال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان همراهش، آماده شدند؛ من هم هر روز صبح، تصمیم می گرفتم تا همراه آنان، خود را آماده سازم ولی بدون اینکه کاری انجام دهم، بر می گشتم و با خود می گفتم: برای رفتن، توانایی دارم. روزها بدین منوال، گذشت تا اینکه مردم بطور کامل، آماده شدند و رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمانان همراهش، صبح زود، براه افتادند در حالی که من به هیچ وجه خود را آماده نکرده بودم.



فرمای آن روز، تصمیم گرفتم تا خود را آماده کنم اما بدون اینکه کاری انجام دهم، برگشتم. روزها اینگونه سپری شد تا اینکه آنها به سرعت رفتند و من از غزوه، باز ماندم. باز هم تصمیم گرفتم که بروم و خود را به آنان برسانم و کاش! چنین می کردم. ولی این کار، برایم مقدّر نشده بود. پس از خروج رسول الله ﷺ، هنگامی که به میان مردم می رفتم، آنچه مرا غمگین می ساخت، این بود که بجز منافقین و افراد ضعیفی که الله متعال آنها را معذور شمرده است، کسی دیگر را نمی دیدم.

از طرفی دیگر، رسول الله ﷺ به یاد من نیفتاد تا اینکه به تبوک رسید؛ آنجا در حالی که میان مردم، نشسته بود، فرمود: «کعب بن مالک چه کار کرد؟» مردی از بنی سلمه گفت: یا رسول الله! او را لباسهای زیبا و نگرستن به آنها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل گفت: سخن بدی گفתי؛ یا رسول الله سوگند به الله، ما بجز خیر، چیز دیگری از او نمی دانیم. با شنیدن این سخنان، پیامبر اکرم ﷺ سکوت نمود.

در این اثنا، رسول الله ﷺ مردی را دید که لباس سفید به تن داشت و از دور به چیزی می ماند که سراب آنرا به عقب و جلو می برد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خدا کند که ابو خيثمه باشد». اینجا بود که ابو خيثمه‌ی انصاری رضی الله عنه رسید. قابل یادآوری است که او همان کسی می باشد که یک پیمانه خرما در راه الله متعال صدقه نموده بود و منافقان او را به تمسخر گرفته بودند. بلی، نگرانی من زمانی شروع شد که خبر بازگشت رسول الله ﷺ از تبوک به من رسید؛ اینجا بود که دروغ های مختلفی را به خاطر آوردم و با خود می گفتم: چگونه فردا از ناخشنودی رسول الله ﷺ خود را نجات دهم و برای این کار از تمام افراد صاحب نظر خانواده ام، کمک گرفتم. ولی هنگامی که به من گفتند: رسول الله ﷺ به مدینه رسیده است، افکار باطل از سرم بیرون رفت و دانستم که با سخن دروغ، نمی توانم خود را از ناخشنودی پیامبر اکرم ﷺ نجات دهم؛ لذا تصمیم گرفتم که راست بگویم. صبح آنروز، رسول الله ﷺ آمد. عادت پیامبر اکرم ﷺ این بود که هرگاه از سفری می آمد، نخست، به مسجد می رفت و دو رکعت نماز می خواند و با مردم می نشست. در این سفر، پس از این کارها، بازماندگان جهاد که تعدادشان هشتاد و اندی نفر بود، یکی یکی نزد او می آمدند و عذرهایشان را بیان می کردند و سوگند می خوردند. رسول الله ﷺ نیز آنچه را که در ظاهر به زبان می آوردند، از آنان پذیرفت و با آنها بیعت کرد و برایشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به الله متعال واگذار نمود.

من نیز نزد ایشان رفتم؛ هنگامی که به او سلام دادم، تبسم کرد؛ البته تبسمی که همراه خشم و غضب بود؛ سپس فرمود: «بیا». من هم رفتم و روبرویش نشستم. گفت: «علت نیامدن چه بود؟ مگر سواری نخریده بودی؟» گفتم: بلی؛ سوگند به الله، اگر غیر از تو، نزد کسی از صاحبان دنیا نشسته بودم، فکر می‌کنم با آوردن عذری می‌توانستم خود را از ناخشنودی او نجات دهم؛ چرا که من از فصاحت کلام برخوردارم. ولی سوگند به الله، یقین دارم که اگر امروز با سخن دروغی تو را خشنود، سازم، بزودی الله متعال تو را از من ناخشنود خواهد ساخت. و اگر به تو راست بگویم، از من می‌رنجی؛ ولی من راست می‌گویم و امیدوارم که الله متعال مرا ببخشد؛ خیر، سوگند به الله که هیچ عذری نداشتم؛ سوگند به الله، هنگامی که از جهاد بازماندم، از هر زمان دیگر، قوی‌تر و سرمایه‌دارتر بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «این شخص، راست گفت؛ برخیز تا الله متعال در مورد تو قضاوت کند».

من برخاستم. تعدادی از مردان بنی سلمه، بدنبال من آمدند و به من گفتند: سوگند به الله، ما سراغ نداریم که قبل از این، تو مرتکب گناهی شده باشی؛ تو نتوانستی مانند سایر بازماندگان جهاد، عذری برای رسول الله ﷺ بیاوری و باید بدانی که استغفار پیامبر اکرم ﷺ برای گناهت، کافی بود.

سوگند به الله، آنان به اندازه‌ای مرا سرزنش کردند که خواستم برگردم و سخنان قبلی‌ام را تکذیب کنم. سرانجام، از آنها پرسیدم: آیا این رفتار، با کسی دیگر هم شده است؟ گفتند: بلی. دو مرد، مانند تو سخن گفتند و به آنان نیز آنچه را که به تو گفته بود، گفت. پرسیدم: آنها کیستند؟ گفتند: مراره بن ربیع العمری و هلال بن امیه واقفی.

قابل یادآوری است که آنان از دو مرد نیکوکاری که در بدر حضور داشته و می‌توانستند الگو و نمونه باشند، سخن به میان آوردند؛ بدین جهت، به راه خود، ادامه دادم. همچنین رسول الله ﷺ مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفری که از غزوه باز مانده بودیم، نهی فرمود. لذا مردم از ما کناره‌گیری نمودند و رفتارشان را با ما تغییر دادند تا جایی که زمین هم با من بیگانه شد و گویا آن زمینی نبود که من می‌شناختم. پنجاه شب، اینگونه بسر بردیم. اما دوستان من درمانده شده، در خانه‌هایشان نشستند و گریه می‌کردند. و من که جوان‌ترین و قوی‌ترین آنان بودم از خانه بیرون می‌شدم و در نماز جماعت با مسلمانان، شرکت می‌کردم و در بازارها می‌گشتم؛ اما کسی با من، سخن نمی‌گفت.

همچنین نزد رسول الله ﷺ که پس از نماز، می‌نشست، می‌رفتم و به او سلام می‌دادم. و با خود می‌گفتم: آیا لبهایش را برای جواب سلام من حرکت می‌دهد یا خیر؟ آنگاه، نزدیک او نماز می‌خواندم و دزدکی به او نگاه می‌کردم. هنگامی که نماز می‌خواندم، به من نگاه می‌کرد؛ ولی وقتی که به او نگاه می‌کردم، صورتش را از من برمی‌گرداند.

زمانی که جفای مردم، طولانی شد، از دیوار باغ ابوقتاده که پسرعمویم و محبوب‌ترین مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام دادم. سوگند به الله که جواب سلام مرا نداد. به او گفتم: ای ابوقتاده! تو را بخدا سوگند، آیا می‌دانی که من الله متعال و پیامبرش را دوست دارم؟ او سکوت کرد. دوباره او را سوگند دادم؛ باز هم سکوت کرد. بار دیگر او را سوگند دادم؛ این بار، گفت: الله متعال و پیامبرش بهتر می‌دانند. اینجا بود که اشک از چشمانم، جاری شد و برگشتم و از دیوار بالا رفتم (و بیرون شدم).

در یکی از روزها که در بازار مدینه می‌گشتم، ناگهان چشم‌ام به یکی از کشاورزان اهل شام (که نصرانی بود) افتاد که برای فروختن مواد غذایی به مدینه آمده بود و می‌گفت: چه کسی کعب بن مالک را به من نشان می‌دهد؟ مردم بسوی من اشاره کردند تا نزد من آمد و نامه‌ای از پادشاه غسان به من داد. من که خواندن و نوشتن می‌دانستم، نامه را خواندم. در آن نامه، چنین نوشته شده بود: اما بعد، به من خبر رسیده است که دوستان (محمد) به تو ستم کرده است؛ الله متعال تو را خوار نساخته و حقات را ضایع نگردانیده است؛ نزد ما بیا تا از تو قدردانی کنیم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: این نیز بخشی از آزمایش است؛ لذا آنرا در تنور انداختم و سوختم.

پس از اینکه چهل شب از پنجاه شب، گذشت و در این مدت، وحی نازل نمی‌شد، فرستاده‌ی رسول الله ﷺ نزد من آمد و گفت: رسول الله ﷺ به تو دستور می‌دهد که از همسرت، کناره‌گیری کنی. پرسیدم: چه کار کنم؟ او را طلاق بدهم؟ گفت: نه، بلکه از او کناره‌گیری کن و به او نزدیک مشو. و همین پیام را نیز برای دوستانم فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو و آنجا باش تا اینکه الله متعال در این باره، قضاوت کند.

کعب می‌گوید: همسر هلال بن امیه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! هلال بن امیه، پیرمرد افتاده‌ای است که خادمی ندارد؛ اگر به او خدمت کنم، آزرده خاطر خواهی شد؟ فرمود: «خیر، ولی به تو نزدیک نشود». همسرش گفت: سوگند به الله که او

هیچگونه حرکتی ندارد؛ سوگند به الله، از زمانی که این مسئله برایش پیش آمده است تا امروز، همچنان گریه می‌کند.

کعب می‌گوید: یکی از اعضای خانواده‌ام پس از شنیدن این سخن، به من گفت: چقدر خوب بود که از رسول الله ﷺ اجازه می‌گرفتی تا همانطور که همسر هلال بن امیه را اجازه داد به همسرت نیز اجازه می‌داد تا به تو خدمت کند. گفتم: در این مورد از رسول الله ﷺ اجازه نمی‌گیرم؛ زیرا جواب پیامبر اکرم ﷺ را در این باره نمی‌دانم؛ چرا که من مردی جوان هستم. بعد از آن، ده شب دیگر نیز صبر کردم تا پنجاه شب کامل از زمانی که رسول الله ﷺ مردم را از سخن گفتن با ما بازداشته بود، گذشت. پس هنگامی که نماز صبح پنجاهمین شب را خوانده و بر بام یکی از خانه‌هایم به همان حالتی که الله متعال ذکر نموده است یعنی زمین با تمام وسعتش بر من تنگ آمده بود، نشسته بودم، ناگهان صدای ندا دهنده‌ای را شنیدم که بالای کوه سلع رفته بود و با صدای بلند می‌گفت: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد. از شنیدن این سخن، به سجده افتادم و دانستم که گشایشی حاصل شده و رسول الله ﷺ بعد از خواندن نماز صبح، پذیرفته شدن توبه‌ی ما را از جانب الله متعال اعلام نموده است؛ بدین جهت، مردم براه افتاده‌اند و ما را بشارت می‌دهند.

به هر حال، تعدادی بسوی دوستانم (آن دو نفر) براه افتادند تا آنها را بشارت دهند. همچنین مردی اسبش را بسوی من تاخت و دیگری از طایفه‌ی اسلم، پیاده دوید و صدایش زودتر از اسب به من رسید. هنگامی که آن شخصی که صدایش را شنیده بودم، برای عرض تبریک نزد من آمد، لباسهایم را بیرون آوردم و بخاطر بشارتی که به من داده بود به او عطا کردم. سوگند به الله که در آن وقت، لباس دیگری نداشتم؛ بدین جهت، دو لباس (ازار و ردایی) به عاریت گرفتم و پوشیدم و بسوی رسول الله ﷺ براه افتادم. مردم، گروه گروه به استقبال من می‌آمدند و بخاطر پذیرفته شدن توبه‌ام به من، تبریک عرض می‌کردند و می‌گفتند: پذیرش توبه‌ات از جانب الله متعال، مبارک باد. تا اینکه وارد مسجد شدم؛ در آنجا دیدم که رسول الله ﷺ نشسته و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. با دیدن من، طلحه بن عبیدالله بلند شد و بسوی من دوید و با من مصافحه کرد و به من تبریک گفت. بخدا سوگند، بجز او کسی دیگر از مهاجرین، بلند نشد. و من این برخورد طلحه را فراموش نمی‌کنم. پس هنگامی که به رسول الله ﷺ سلام دادم، در حالی که چهره‌اش از خوشحالی می‌درخشید، فرمود: «تو را به بهترین روزی که از مادر متولد شده‌ای و هم اکنون بر تو

گذشته است، بشارت می‌دهم». پرسیدم: یا رسول الله! آیا این بشارت از جانب شماست و یا از سوی الله متعال می‌باشد؟ فرمود: «خیر، بلکه از جانب الله متعال است». قابل یادآوری است که هنگام خوشحال شدن، چهره‌ی مبارکش ﷺ مانند قرص ماه، می‌درخشید و ما این حالت ایشان را می‌دانستیم. هنگامی که روبرویش نشستم، گفتم: یا رسول الله! یکی از شرایط توبه‌ام اینست که اموالم را در راه الله و پیامبرش، صدقه‌دهم. رسول الله ﷺ فرمود: «بعضی از اموالت را برای خود، نگه دار؛ این، برایت بهتر است». گفتم: پس سهمیه‌ای را که از خیر، نصیب شده است، نگه می‌دارم.

سپس گفتم: یا رسول الله! همانا الله متعال مرا بخاطر راستگویی، نجات داد؛ یکی دیگر از شرایط توبه‌ام این است که تا زمانی که زنده‌ام هرگز دروغ نگویم. سوگند به الله، از زمانی که این سخنان را به رسول الله ﷺ گفتم تا کنون، کسی را در میان مسلمانان، سراغ ندارم که در راستگویی بهتر از من مورد آزمایش الله متعال، قرار گیرد. و از آن هنگام تا کنون، هیچگاه قصد دروغ گفتن نکرده‌ام و امیدوارم که الله متعال در باقیمانده‌ی عمرم نیز مرا حفاظت کند.

الله متعال بر رسولش این آیات را نازل فرمود: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝۱۱۷ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنْ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْوَّابُ الرَّحِيمُ ۝۱۱۸ يٰأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۝۱۱۹﴾ [توبه: ۱۱۷-۱۱۹] (الله متعال، توبه‌ی پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت؛ آن کسانی که از رسول الله ﷺ در لحظه‌ی دشوار، پیروی کردند بعد از آنکه دل‌های گروهی از آنان، نزدیک بود، منحرف شود؛ باز هم الله متعال توبه‌ی آنان را پذیرفت؛ چرا که الله متعال، رؤوف و مهربان است. همچنین الله متعال توبه‌ی آن سه نفری را پذیرفت که پذیرش توبه‌ی آنان به تأخیر افتاد و زمین با همه‌ی وسعتش بر آنان، تنگ شد و از خودشان نیز به تنگ آمدند. - و سرانجام - دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز بازگشت بسوی او ندارند؛ پس الله متعال به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند؛ همانا الله متعال، بسیار توبه‌پذیر و مهربان است؛ ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راستگویان باشید).

کعب می گوید: سوگند به الله، الله متعال پس از اینکه مرا به اسلام، هدایت کرد، هیچ نعمتی بزرگتر از صداقت با رسول الله ﷺ به من عطا نفرمود؛ چرا که اگر دروغ می گفتم، مانند کسانی که دروغ گفتند، هلاک می شدم؛ زیرا الله متعال، هنگام نزول وحی، بدترین سخنانی را که به کسی می گوید، نثار دروغگویان کرد؛ چنانکه فرمود: ﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِنَعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [توبه: ۹۵-۹۶]

(- ای پیامبر - شما و مسلمانان هنگامی که بسوی آنان بازگردید، برای شما به نام الله سوگند یاد می کنند تا از آنان، صرف نظر کنید؛ پس شما از آنان، روی بگردانید؛ زیرا آنها پلیدند و به خاطر کارهایی که انجام می دهند، جایگاهشان در دوزخ است؛ برای شما سوگند یاد می کنند تا از آنان، خشنود شوید؛ اگر شما از آنان، خوشنود شوید، پس همانا الله متعال از گروه فاسقان، خشنود نخواهد شد.)

کعب می گوید: ما ظاهراً از آن گروه که نزد رسول الله ﷺ آمدند و سوگند یاد کردند، و پیامبر اکرم ﷺ از آنها پذیرفت و با آنان بیعت کرد و برایشان طلب استغفار نمود، عقب افتادیم و رسول الله ﷺ مسئله ی ما را تا هنگام داوری الله متعال، به تأخیر انداخت؛ بدینجهت فرمود: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ﴾ [توبه: ۱۱۸] (و همچنین توبه ی سه نفری را قبول کرد که مسئله ی آنان به تأخیر انداخته شد و زمین با همه ی وسعتش بر آنان، تنگ گردید.)

کعب می گوید: آنچه الله متعال در آیه ی فوق، ذکر کرده است، بازماندن ما از جهاد نیست؛ بلکه بازماندن و به تأخیر انداختن مسئله ی ما از کسانی است که برای رسول الله ﷺ عذر آوردند و سوگند یاد کردند و پیامبر اکرم ﷺ نیز از آنان پذیرفت.

#### باب (۴): قبول توبه ی شخصی که صد نفر را به قتل رساند

۱۹۱۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كَانَ فَيَمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ نَفْسًا، فَسَأَلَ عَنْ أَعْلَمِ أَهْلِ الْأَرْضِ فَذُلَّ عَلَى رَاهِبٍ، فَأَتَاهُ فَقَالَ: إِنَّهُ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ نَفْسًا، فَهَلْ لَهُ مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ: لَا، فَقَتَلَهُ، فَكَمَّلَ بِهِ مِائَةً، ثُمَّ سَأَلَ عَنْ أَعْلَمِ أَهْلِ الْأَرْضِ فَذُلَّ عَلَى رَجُلٍ عَالِمٍ فَقَالَ: إِنَّهُ قَتَلَ مِائَةَ نَفْسٍ،

فَهَلْ لَهُ مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَمَنْ يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ التَّوْبَةِ؟ انْطَلِقْ إِلَى أَرْضِ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ بَهَا أَنْاسًا يَعْبُدُونَ اللَّهَ، فَاعْبُدِ اللَّهَ تَعَالَى مَعَهُمْ، وَلَا تَرْجِعْ إِلَى أَرْضِكَ فَإِنَّهَا أَرْضُ سَوَاءٍ، فَانْطَلِقْ حَتَّى إِذَا نَصَفَ الطَّرِيقَ أَتَاهُ الْمَوْتُ، فَاحْتَضَمَتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، فَقَالَتْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ، جَاءَ تَائِبًا مُقْبِلًا بَقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ، وَقَالَتْ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ: إِنَّهُ لَمْ يَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ، فَأَتَاهُمْ مَلَكٌ فِي صُورَةِ آدَمِيٍّ، فَجَعَلُوهُ بَيْنَهُمْ، فَقَالَ: قَيِّسُوا مَا بَيْنَ الْأَرْضَيْنِ، فَإِلَى أَيَّتَهُمَا كَانَ أَدْنَى فَهُوَ لَهُ، فَقَاسُوهُ فَوَجَدُوهُ أَدْنَى إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي أَرَادَ، فَقَبَضَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ «قَالَ قَتَادَةُ، فَقَالَ الْحَسَنُ: ذَكَرَ لَنَا أَنَّهُ لَمَّا أَتَاهُ الْمَوْتُ نَأَى بِصَدْرِهِ. (م/۲۷۶۶)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «در میان یکی از امتهای گذشته، مردی وجود داشت که نود و نه نفر را کُشت؛ سپس در مورد عالمترین شخص روی زمین پرسید. مردم یکی از راهبان را به او معرفی کردند. او نزد آن راهب رفت و گفت: من نود و نه نفر کشته‌ام؛ آیا راه توبه‌ای برایم وجود دارد؟ راهب گفت: خیر. پس او را هم کشت و با کشتن او صد نفر را کامل کرد. و همچنان در مورد عالمترین شخص روی زمین پرسید. این بار، مردی دانشمند را به او معرفی کردند. نزد او رفت و گفت: من صد نفر را کشته‌ام؛ آیا برای من راه توبه‌ای وجود دارد؟ آن مرد گفت: بله، چه کسی می‌تواند میان شما و توبه، مانعی ایجاد کند؟ به فلان سرزمین برو؛ زیرا در آنجا انسانهای عابدی زندگی می‌کنند؛ تو هم با آنها به عبادت الله بپرداز و به سرزمین خودت برنگرد؛ زیرا که سرزمین بدی است. آن مرد به راه افتاد و نصف راه را پیمود که مرگ به سراغش آمد. اینجا بود که فرشتگان رحمت و عذاب در مورد او دچار اختلاف شدند؛ فرشتگان رحمت گفتند: او در حالی که توبه کرده و قلبش متوجه خدا بوده، به اینجا آمده است. فرشتگان عذاب گفتند: او هرگز عمل خوبی انجام نداده است. در این هنگام، فرشته‌ای به شکل انسان، نزد آنها آمد. فرشتگان رحمت و عذاب، او را حَکَم قرار دادند؛ وی گفت: فاصله‌ی این شخص را با هر یک از دو سرزمین (خوب و بد) اندازه بگیرید؛ به هر یک از آنها که نزدیکتر بود، به همان سرزمین، تعلق می‌گیرد. در نتیجه، فرشتگان، فاصله‌اش را تا هر دو سرزمین اندازه گرفتند. او را به سرزمین مقصد، نزدیکتر یافتند و اینگونه فرشتگان رحمت، او را تحویل گرفتند. قتاده می‌گوید: حسن گفت: برای ما ذکر کرده‌اند که هنگام مرگ، سینه خیز از سرزمین بد دور شد.

(در بعضی از روایت، آمده است که: الله متعال به روستای مقصد دستور داد که نزدیک شود و به روستای مبدأ، دستور داد که دور شود؛ آنگاه، فرشتگان او را به روستای مقصد، یک وجب، نزدیکتر یافتند؛ در نتیجه، مورد مغفرت قرار گرفت.)

**باب (۵): هر کس، قبل از طلوع خورشید از مغرب، توبه کند،  
الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد**

۱۹۲۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ». (م/۲۷۰۳)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، قبل از طلوع خورشید از مغرب، توبه کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد».

**باب (۶): قبول توبه‌ی کسی که شب و روز، گناه می‌کند**

۱۹۲۱ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسْطُرُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيُتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ، وَيَسْطُرُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيُتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا». (م/۲۷۵۹)

**ترجمه:** ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «الله متعال شبانه دستش را دراز می‌نماید تا بنده‌ای که در روز، مرتکب گناه شده است، توبه کند. و روزها، دستش را دراز می‌کند تا گناهکار از گناه شبش توبه کند، و این وضعیت، تا هنگام طلوع خورشید از مغرب، ادامه خواهد یافت».

**باب (۷): در مورد بخشیده شدن گناهان**

۱۹۲۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ، وَلَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ، فَيَغْفِرُ لَهُمْ». (م/۲۷۴۹)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نمی‌کردید، الله متعال شما را از بین می‌برد و ملتی را می‌آورد که گناه کنند و از الله متعال طلب بخشش نمایند؛ پس الله متعال آنان را می‌بخشد».



### باب (۸): درباره‌ی وسعت رحمت الهی و اینکه رحمتش بر غضبش، غلبه دارد

۱۹۲۳— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ، كَتَبَ فِي كِتَابِهِ عَلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ مَوْضُوعٌ عِنْدَهُ: إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي». (م/۲۷۵۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که الله متعال مخلوقات را آفرید، در کتابی که برای خودش می نویسد و نزد خودش بالای عرش، نگه می دارد، چنین نوشت: همانا رحمت من بر خشم ام، غلبه پیدا می کند».

۱۹۲۴— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ مِائَةَ رَحْمَةٍ، أُنْزِلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً بَيْنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَالْبَهَائِمِ وَالْهَوَامِّ، فَبِهَا يَتَعَاطَفُونَ، وَبِهَا يَتَرَاحَمُونَ، وَبِهَا تَعْطِفُ الْوَحْشُ عَلَى وَلَدِهَا، وَأَخَّرَ اللَّهُ تِسْعًا وَتِسْعِينَ رَحْمَةً، يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۷۵۲)

**ترجمه:** ابو هریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال، رحمت را به صد قسمت، تقسیم نموده است؛ یکی از آنها را در میان جن و انس و چارپایان و گزندگان فرستاده است که به وسیله‌ی آن، با یکدیگر عطف و مهربانی می کنند. همچنین به وسیله‌ی همین رحمت است که حیوانات وحشی با فرزندانشان مهربانی می نمایند. و الله متعال نود و نه قسمت دیگر را نگه داشته است تا در روز قیامت، با آنها بندگان را مورد رحمت قرار دهد».

### باب (۹): رحمت و عذاب الهی

۱۹۲۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ مَا طَمَعَ بِجَنَّتِهِ أَحَدٌ، وَلَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ مَا قَنَطَ مِنْ جَنَّتِهِ أَحَدٌ». (م/۲۷۵۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مؤمن می دانست که چگونه عذاب و عقوبتی نزد الله متعال وجود دارد، هیچ کس، به طمع بهشت نمی افتاد. همچنین اگر کافر می دانست که الله متعال از چه رحمت بزرگی برخوردار است، هیچ کس از بهشت الهی ناامید نمی شد».

### باب (۱۰): الله متعال بر بندگان، از مادر نسبت به فرزندش، مهربانتر است

۱۹۲۶ — عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: قَدِمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِسَبْيٍ، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبْيِ تَبْتَغِي، إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبْيِ أَخَذَتْهُ فَأَلَصَقَتْهُ بَبْطْنِهَا وَأَرْضَعَتْهُ، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَتُرَوْنَ هَذِهِ الْمَرْأَةَ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ؟ قُلْنَا: لَا وَاللَّهِ، وَهِيَ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ لَا تَطْرَحَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَلَّهِ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بَوْلَدِهَا». (م/۲۷۵۴)

**ترجمه:** عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: تعدادی اسیر جنگی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند. در میان آنان، زنی وجود داشت که در جستجوی فرزندش بود، و هر کودکی را که در میان اسیران می دید، در آغوش می گرفت، به سینه اش می چسباند و شروع به شیر دادنش می نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به ما فرمود: «آیا فکر می کنید این مادر، فرزندش را در آتش می اندازد؟! گفتیم: خیر، اگر توانایی داشته باشد (مجبور به انداختن نباشد) نمی اندازد. فرمود: «بدانید که الله متعال، بر بندگان از این مادر هم نسبت به فرزندش، مهربانتر است».

### باب (۱۱): عمل هیچ کس باعث نجاتش نمی گردد

۱۹۲۷ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «سَدُّوا وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، فَإِنَّهُ لَنْ يُدْخِلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ» قَالُوا: وَلَا أَنْتَ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَلَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ، وَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَيَّ اللَّهُ أَدْوَمُهُ وَإِنْ قَلَّ». (م/۲۸۱۸)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «شما به نیت اجر و ثواب، عمل کنید و راه اعتدال را در پیش گیرید و خوشحال باشید؛ زیرا اعمال هیچ یک از شما باعث ورود شما به بهشت نمی گردد». صحابه عرض کردند: حتی اعمال شما یا رسول الله؟! فرمود: «من هم به سبب اعمالم وارد بهشت نمی شوم؛ مگر اینکه رحمت الهی، شامل حالم گردد. و بدانید که محبوبترین اعمال نزد الله متعال، عملی است که دوام بیشتری داشته باشد، اگر چه اندک باشد».

### باب (۱۲): هیچ کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از الله متعال صبر بیشتری ندارد

۱۹۲۸ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا أَحَدٌ أَصْبَرَ عَلَى أَدَى يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ لَهُ نَدًا، وَيَجْعَلُونَ لَهُ وَلَدًا، وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَرْزُقُهُمْ وَيُعَافِيهِمْ وَيُعْطِيهِمْ». (م/۴/۲۸۰)

**ترجمه:** عبد الله بن قیس (ابو موسی اشعری) رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ کس در برابر بد و بیراه شنیدن، از الله متعال صبر بیشتری ندارد؛ مردم برای او شریک، قرار می دهند و ادعا می کنند که فرزند دارد؛ ولی او با وجود این، به آنان، رزق و تندرستی و نعمتهای دیگر، عنایت می فرماید».

### باب (۱۳): هیچ کس، با غیرت تر از الله متعال نیست

۱۹۲۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ، وَلَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْعُذْرُ مِنَ اللَّهِ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَنْزَلَ الْكِتَابَ وَأَرْسَلَ الرُّسُلَ». (م/۲۷۶۰)

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ کس حمد و ثنا را به اندازه‌ی الله متعال دوست ندارد؛ از این رو، خودش را ستوده است. و هیچ کس، با غیرت تر از الله متعال نیست؛ به همین سبب، کارهای زشت را حرام ساخته است. همچنین هیچ کس، عذر آوردن را بیشتر از الله متعال، دوست ندارد؛ به همین دلیل، کتابها را نازل نموده و پیامبران را فرستاده است».

۱۹۳۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ». (م/۲۷۶۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله متعال به غیرت می آید؛ مؤمن نیز به غیرت می آید. و باید بدانید که الله متعال، زمانی به غیرت می آید که مؤمن، مرتکب کارهایی شود که الله متعال، برایش حرام گردانیده است».

### باب (۱۴): در مورد درگوشی صحبت کردن و اعتراف بنده به گناهانش

۱۹۳۱ — عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرَزٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي النَّجْوَى؟ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يُذْنِي الْمُؤْمِنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ، حَتَّى يَضَعَ عَلَيْهِ كَنَفَهُ، فَيَقْرُرُهُ بِذُنُوبِهِ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُ؟ فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ أَعْرِفُ، قَالَ: فَإِنِّي قَدْ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا، وَإِنِّي أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ، فَيُعْطَى صَحِيفَةً حَسَنَاتِهِ، وَأَمَّا الْكُفَّارُ وَالْمُنَافِقُونَ فَيُنَادَى بِهِمْ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (م/۱۸۳)

**ترجمه:** صفوان بن محرز می گوید: مردی به ابن عمر رضی الله عنه گفت: از رسول الله ﷺ در مورد درگوشی صحبت کردن چه شنیده‌ای؟ عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «روز قیامت، الله متعال بنده‌ی مؤمن را نزد خود فرا می خواند و در آغوش می گیرد و به دور از انظار دیگران، از او، به گناهانش اعتراف می گیرد و به او می فرماید: آیا فلان گناه را به یاد داری؟ بنده می گوید: بلی، ای پروردگار من!

آنگاه، الله متعال می فرماید: در دنیا گناهانت را پوشانیدم؛ امروز نیز آنها را (می پوشانم و) مورد مغفرت قرار می دهم. سپس، کارنامه‌ی اعمال صالح به او داده می شود. اما کفار و منافقین را در انظار عمومی صدا می زنند و می گویند: اینها کسانی هستند که بر الله متعال دروغ گفته‌اند؛ بدانید که لعنت و نفرین الله بر ستمکاران است».

### باب (۱۵): دیدن الله متعال

۱۹۳۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «هَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ فِي الظَّهْرِ، لَيْسَتْ فِي سَحَابَةٍ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لَيْسَ فِي سَحَابَةٍ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ رَبِّكُمْ إِلَّا كَمَا تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ أَحَدِهِمَا، قَالَ فَيَلْقَى الْعَبْدَ فَيَقُولُ: أَيْ فُلْ أَلَمْ أُكْرِمَكَ، وَأُسَوِّدَكَ، وَأُزَوِّجَكَ، وَأُسَخِّرْ لَكَ الْخَيْلَ وَالْإِبِلَ، وَأَذَرَكَ تَرَأْسُ وَتَرْبَعُ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، أَيْ رَبِّ قَالَ فَيَقُولُ: أَفْطَنَنْتَ أَنَّكَ مُلَاقِي؟ فَيَقُولُ: لَا، فَيَقُولُ: فَإِنِّي أَنَسَاكَ كَمَا نَسِيتَنِي، ثُمَّ يَلْقَى الثَّانِي فَيَقُولُ: أَيْ

فُلْ أَلَمْ أَكْرَمَكَ، وَأَسَوَّدَكَ، وَأَزَوَّجَكَ، وَأَسَخَّرَ لَكَ الْخَيْلَ، وَالْإِبِلَ، وَأَذْرَكَ تَرَأْسُ وَتَرْبَعُ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، أَيْ رَبِّ فَيَقُولُ: أَفَطَنَنْتَ أَنَّكَ مُلَاقِيٌّ؟ فَيَقُولُ: لَا، فَيَقُولُ: فَإِنِّي أَنَسَاكَ كَمَا نَسَيْتَنِي، ثُمَّ يَلْقَى الثَّالِثَ فَيَقُولُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ آمَنْتُ بِكَ وَبِكِتَابِكَ وَبِرُسُلِكَ وَصَلَّيْتُ وَصُمْتُ وَتَصَدَّقْتُ، وَيُثْنِي بِخَيْرِ مَا اسْتَطَاعَ، فَيَقُولُ هَهْنَا إِذَا، قَالَ: ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: الْآنَ نَبْعَثُ شَاهِدَنَا عَلَيْكَ، وَيَتَفَكَّرُ فِي نَفْسِهِ: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْهَدُ عَلَيَّ؟ فَيُخْتَمُ عَلَى فِيهِ، وَيُقَالُ لِفَخْدِهِ وَلَحْمِهِ وَعِظَامِهِ: انْطِقِي، فَتَنْطِقُ فَخَدُّهُ وَلَحْمُهُ وَعِظَامُهُ بِعَمَلِهِ، وَذَلِكَ لِيُعَذِّرَ مِنْ نَفْسِهِ، وَذَلِكَ الْمُنَافِقُ، وَذَلِكَ الَّذِي يَسْخَطُ اللَّهُ عَلَيْهِ». (م/۲۹۶۸)

**ترجمه:** ابوهریره روایت می کند که جمعی از مردم به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: یا رسول الله! آیا ما روز قیامت، پروردگاران را می بینیم؟ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «آیا در دیدن خورشید در یک روز آفتابی برای شما مزاحمتی ایجاد می شود؟» گفتند: نه یا رسول الله. فرمود: «آیا در دیدن ماه شب چهارده که ابری نباشد، برای شما مشکلی پیش می آید و مزاحمتی ایجاد می شود؟» صحابه رضوان الله علیهم جواب دادند: نه یا رسول الله.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «همانگونه که در دیدن ماه و خورشید هیچ مشکلی ندارید، در دیدن پروردگارتان هم هیچ مشکلی نخواهید داشت». روز قیامت، الله متعال بنده اش را ملاقات می کند و می گوید: آیا به تو عزت و احترام عنایت نکردم؟ آیا تو را صاحب همسر نگرداندم؟ آیا اسبها و شتران زیادی در اختیار تو نگذاشتم؟ آیا به تو این امکان را ندادم که به سیادت و بزرگی رسیدی؟ بنده می گوید: بلی، پروردگارم. الله متعال می فرماید: آیا فکر می کردی که مرا ملاقات می کنی؟ بنده می گوید: خیر. الله متعال می فرماید: همانگونه که تو مرا فراموش نمودی، من نیز تو را فراموش می نمایم.

سپس الله متعال بنده ی دوم را ملاقات می کند و می گوید: آیا به تو عزت و احترام عنایت نکردم؟ آیا تو را صاحب همسر نگرداندم؟ آیا اسبها و شتران زیادی در اختیار تو نگذاشتم؟ آیا به تو این امکان را ندادم که به سیادت و بزرگی رسیدی؟ بنده می گوید: بلی، پروردگارم. الله متعال می فرماید: آیا فکر می کردی که مرا ملاقات می کنی؟ بنده می گوید: خیر. الله متعال می فرماید: همانگونه که تو مرا فراموش نمودی، من نیز تو را فراموش می نمایم.

سپس الله متعال بنده ی سوم را ملاقات می کند و همین سؤالات را از او نیز می پرسد. او می گوید: پروردگارا! من به تو، کتابهایت و پیامبرانت ایمان آوردم، نماز خواندم، روزه گرفتم و صدقه دادم. و تا جایی که می تواند خوبیها را برمی شمارد. الله متعال می گوید: همینجا توقف کن. الآن گواهان را می آوریم تا علیه تو گواهی دهد. این بنده با خودش، فکر می کند و می گوید: چه کسی علیه من گواهی خواهد داد؟ در این هنگام بر دهانش، مهر زده می شود و به ران، گوشت و استخوانش دستور داده می شود تا صحبت کنند. اینگونه ران، گوشت و استخوانش صحبت می کنند و اعمالش را برمی شمارند؛ البته این بدین خاطر است که عذرش به وسیله ی خودش برطرف گردد.

و باید دانست که این نفر سوم، همان منافق است که الله متعال از او ناراض می گردد.

### باب (۱۶): روز قیامت، کافر و منافق به

#### نعمت های الهی اعتراف می کنند

۱۹۳۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَضَحِكَ فَقَالَ: «هَلْ تَذَرُونَ مِمَّ أَضْحَكُ؟» قَالَ: قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «مِنْ مُخَاطَبَةِ الْعَبْدِ رَبَّهُ، يَقُولُ: يَا رَبِّ أَلَمْ تُجِرْنِي مِنَ الظُّلُمِ؟ قَالَ: يَقُولُ: بَلَى، قَالَ: فَيَقُولُ: فَإِنِّي لَا أُجِيزُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا شَاهِدًا مِنِّي، قَالَ: فَيَقُولُ: كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ شَهِيدًا، وَبِالْكَرَامِ الْكَاتِبِينَ شُهودًا، قَالَ: فَيَخْتَمُ عَلَى فِيهِ، فَيَقَالُ لَأَرْكَانِهِ: انْطِقِي، قَالَ: فَتَنْطِقُ بِأَعْمَالِهِ، قَالَ: ثُمَّ يُخَلِّي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَلَامِ، قَالَ: فَيَقُولُ: بُعْدًا لَكُنَّ وَسُحْقًا، فَعَنْكُنَّ كُنْتُ أَنَا ضِلُّ». (م/۲۹۶۹)

**ترجمه:** انس بن مالک می گوید: ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که خندید و فرمود: «آیا علت خندیدن مرا می دانید؟» ما گفتیم: الله متعال و پیامبرش بهتر می دانند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من از روش صحبت کردن بنده با پروردگارش می خندم؛ بنده به پروردگارش می گوید: مگر تعهد نداده ای که به من ستم نکنی؟ الله متعال می فرماید: بلی. بنده می گوید: من بجز خودم، هیچ گواه دیگری را نمی پذیرم. در این هنگام، بر دهانش مهر می زنند و به اعضایش می گویند: صحبت کنید. پس اعضایش، اعمال او را بازگو می کنند. بعد از آن، او را آزاد می گذارند تا صحبت کند. او به اعضایش می گوید: هلاک و نابود شوید؛ من از شما دفاع می کردم».

## باب (۱۷): در مورد خشیت الهی و شدت خوف از عذابش

۱۹۳۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ، لَمْ يَعْمَلْ حَسَنَةً قَطُّ، لِأَهْلِهِ: إِذَا مَاتَ فَحَرَّقُوهُ، ثُمَّ اذْرُوا نَصْفَهُ فِي الْبَرِّ وَنَصْفَهُ فِي الْبَحْرِ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ لَيُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا لَا يُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَلَمَّا مَاتَ الرَّجُلُ فَعَلُوا مَا أَمَرَهُمْ، فَأَمَرَ اللَّهُ الْبَرَّ فَجَمَعَ مَا فِيهِ، وَأَمَرَ الْبَحْرَ فَجَمَعَ مَا فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، يَا رَبِّ وَأَنْتَ أَعْلَمُ، فَعَفَرَ اللَّهُ لَهُ». (م/۲۷۵۶)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مردی که هرگز هیچ کار خوبی انجام نداده بود، به خانواده اش گفت: هنگامی که من فوت کردم، مرا آتش بزنید و نصف مرا در بیابان، و نصف دیگر مرا در دریا بریزید؛ سوگند به الله، اگر الله متعال به من دسترسی پیدا کند، مرا آنچنان عذابی خواهد داد که به هیچ یک از جهانیان چنین عذابی نمی دهد. بعد از مرگ آن شخص، خانواده اش به وصیت او عمل کردند. الله متعال به بیابان و دریا دستور داد تا اجزای او را جمع کنند؛ آنگاه به او فرمود: چرا چنین کردی؟ او می گوید: پروردگارا! تو بهتر می دانی که از ترس تو این کار را انجام دادم. در نتیجه، الله متعال او را می بخشد».

## باب (۱۸): در مورد کسی که گناه کند و طلب مغفرت نماید

۱۹۳۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فِيمَا يَحْكِي عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ — قَالَ: «أَذْنَبَ عَبْدٌ ذَنْبًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَذْنَبَ عَبْدِي ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، ثُمَّ عَادَ فَأَذْنَبَ، فَقَالَ: أَيُّ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَبْدِي أَذْنَبَ ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، ثُمَّ عَادَ فَأَذْنَبَ فَقَالَ: أَيُّ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَذْنَبَ عَبْدِي ذَنْبًا، فَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِالذَّنْبِ، اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ» قَالَ عَبْدُ الْأَعْلَى: لَا أَدْرِي أَقَالَ فِي الثَّلَاثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ: «اعْمَلْ مَا شِئْتَ».

(م/۲۷۵۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به نقل از پروردگارش فرمود: «یکی از بندگان، مرتکب گناهی شد و گفت: الهی! گناهم را مرا مغفرت کن. پروردگارش فرمود: بنده ام مرتکب گناهی شد و دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند.

آنگاه پس از مدتی، مرتکب گناهی دیگر شد و دوباره گفت: الهی! گناهم را مغفرت کن. پروردگارش فرمود: بنده ام مرتکب گناهی شد و دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند.

بعد از آن، مرتکب گناهی دیگر شد و بار دیگر گفت: الهی! گناهم را مغفرت کن. پروردگارش فرمود: بنده ام مرتکب گناهی شد و دانست که پروردگاری دارد که گناهان را می بخشد و بخاطر آنها مجازات می کند. هر چه می خواهی، انجام بده؛ تو را بخشیدم».

عبد الاعلی (یکی از راویان) می گوید: نمی دانم که بار سوم یا چهارم، الله متعال می فرماید: هر چه می خواهی انجام بده.

### باب (۱۹): در مورد کسی که مرتکب گناهی شود؛

#### سپس وضو بگیرد و نماز فرضی را بخواند

۹۳۶ — عَنْ أَبِي أُمَامَةَ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الْمَسْجِدِ، وَنَحْنُ قُعودٌ مَعَهُ، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمُّهُ عَلَيَّ، فَسَكَتَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ أَعَادَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمُّهُ عَلَيَّ، فَسَكَتَ عَنْهُ، وَأُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ أَبُو أُمَامَةَ: فَاتَّبَعَ الرَّجُلُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ انْصَرَفَ، وَاتَّبَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْظَرُ مَا يَرُدُّ عَلَى الرَّجُلِ، فَلَحِقَ الرَّجُلُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمُّهُ عَلَيَّ، قَالَ أَبُو أُمَامَةَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَرَأَيْتَ حِينَ خَرَجْتَ مِنْ بَيْتِكَ، أَلَيْسَ قَدْ تَوَضَّأْتَ فَأَحْسَنْتَ الْوُضُوءَ؟» قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ثُمَّ شَهِدْتَ الصَّلَاةَ مَعَنَا؟» فَقَالَ: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ حَدَّكَ، أَوْ قَالَ — ذَنْبَكَ». (م/۲۷۶۵)



**ترجمه:** ابوامامه رضی الله عنه می گوید: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد بود و ما نیز همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و گفت: یا رسول الله! مرتکب معصیتی شدم که تعزیر دارد؛ حکمش را اجرا کن. رسول الله صلی الله علیه و آله سکوت نمود و به او پاسخی نداد. آن مرد دوباره گفت: یا رسول الله! مرتکب معصیتی شدم که تعزیر دارد؛ حکمش را اجرا کن. باز هم رسول الله صلی الله علیه و آله سکوت نمود و به او پاسخی نداد. بعد از آن، نماز، اقامه گردید. ابوامامه می گوید: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگشت، آن مرد، به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله براه افتاد؛ من نیز همراه رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم تا ببینم که به آن مرد چه پاسخی می دهد. به هر حال، آن مرد به پیامبر رسید و گفت: یا رسول الله! مرتکب معصیتی شدم که تعزیر دارد؛ حکمش را اجرا کن. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا هنگامی که از خانه ات بیرون آمدی، خوب و کامل، وضو گرفتی؟» آن مرد گفت: بلی، یا رسول الله. فرمود: «بعد از آن هم همراه ما در نماز، حضور داشتی؟» آن مرد گفت: بلی، یا رسول الله. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: «با انجام این کارها، الله متعال گناهت را بخشیده است».

#### باب (۲۰): در برابر هر مسلمان، یکی از کفار به جهنم می رود

۹۳۷ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، دَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا، فَيَقُولُ: هَذَا فَكَأُكُّكَ مِنَ النَّارِ». (م/۲۷۶۷)

**ترجمه:** ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که روز قیامت فرا رسد، الله عز و جل به هر مسلمان یک یهودی یا نصرانی می دهد و می فرماید: «این، رهایی تو از دوزخ است».

(از آنجایی که الله متعال وعده داده است که جهنم را پر کند، کفار با اعمالشان به جهنم می روند و آنرا پر می کنند؛ در نتیجه، مسلمانان از جهنم نجات پیدا می کنند و به بهشت می روند.)

## ۶۳- کتاب منافقان

باب (۱): درباره‌ی این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾

تا آنجا که می‌فرماید: ﴿حَتَّى يَنْفَضُوا﴾

۱۹۳۸- عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي سَفَرٍ، أَصَابَ النَّاسَ فِيهِ شِدَّةٌ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْأَصْحَابِ: ﴿لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا﴾ [منافقون: ۷] مِنْ حَوْلِهِ، قَالَ زُهَيْرٌ: وَهِيَ قِرَاءَةٌ مِنْ خَفَضَ «حَوْلَهُ» وَقَالَ: ﴿لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَ الْأَعْمَىٰ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ [المنافقون: ۸] قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ، فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي فَسَأَلَهُ فَاجْتَهَدَ يَمِينَهُ مَا فَعَلَ، فَقِيلَ كَذَبَ زَيْدُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِمَّا قَالُوهُ شِدَّةٌ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقِي: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ قَالَ: ثُمَّ دَعَاهُمُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ، قَالَ: فَلَوْوَا رُءُوسَهُمْ، وَقَوْلُهُ: ﴿كَانَهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدٌ﴾ [المنافقون: ۴] قَالَ: كَانُوا رِجَالًا أَجْمَلَ شَيْءٍ. (م/۲۷۷۲)

**ترجمه:** زید بن ارقم رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از سفرهایی که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم، مردم دچار گرسنگی شدند؛ در نتیجه، عبدالله بن ابی به یارانش گفت: به اطرافیان رسول الله انفاق نکنید تا از اطرافش پراکنده شوند. و اگر به مدینه باز گشتیم، افراد بزرگوار، انسانهای پست و ذلیل را از آن، بیرون خواهند کرد.

زید بن ارقم رضی الله عنه می‌گوید: من نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و سخنان عبد الله بن ابی را به اطلاع ایشان رساندم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را بدنبال عبدالله بن ابی فرستاد و در این باره از او پرسید. او چند بار با تأکید زیاد، سوگند یاد کرد که چنین سخنانی نگفته است. در نتیجه، مردم گفتند: زید به رسول الله صلی الله علیه و آله دروغ گفته است. لذا من از این سخنان، به شدت اندوهگین شدم تا اینکه الله متعال در تصدیق سخنانم این آیات را نازل فرمود که: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ [منافقون: ۱] ( هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند و می‌گویند: ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی. و الله متعال می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی؛ اما خدا گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ می‌گویند.)

آنگاه نبی اکرم ﷺ منافقان را فراخواند تا برای آنها طلب مغفرت کند؛ اما آنان، متکبرانه، سرهایشان را برگرداندند (طلب مغفرت را نپذیرفتند).

و اینکه الله متعال می فرماید: ﴿كَانَ لَهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ﴾ [منافقون: ۴] به این معناست که آنها مردانی بسیار زیباروی بودند.

### باب (۲): روی گردانی منافقان از طلب مغفرت نبی اکرم ﷺ

۱۹۳۹ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَصْعَدُ الثَّنِيَّةَ، ثَنِيَّةَ الْمُرَارِ، فَإِنَّهُ يُحِطُّ عَنْهُ مَا حُطَّ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، قَالَ: فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ صَعَدَهَا خَيْلُنَا، خَيْلُ بَنِي الْخَزَرَجِ، ثُمَّ تَتَامَ النَّاسُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَكُلُّكُمْ مَغْفُورٌ لَهُ، إِلَّا صَاحِبَ الْجَمَلِ الْأَحْمَرَ» فَأَتَيْنَاهُ فَقُلْنَا لَهُ تَعَالَ، يَسْتَغْفِرُ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأَنْ أَحَدَ ضَالَّتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لِي صَاحِبُكُمْ، قَالَ: وَكَانَ رَجُلٌ يَنْشُدُ ضَالَّةً لَهُ. (م/۲۷۸۰)

**ترجمه:** جابر بن عبد الله می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، از گردنه‌ی مُرار بالا برود، گناهایش بخشیده می شوند، همانگونه که گناهان بنی اسرائیل بخشیده شدند». راوی می گوید: نخستین اسبهای که بالا رفتند، اسبهای ما قبیله‌ی بنی خزرج بودند. آنگاه، سایر مردم، گروه گروه، بطور کامل، بالا رفتند. در این هنگام، رسول الله ﷺ فرمود: «همه‌ی شما مورد مغفرت قرار گرفتید بجز صاحب شتر قرمز». ما نزد صاحب شتر قرمز رفتیم و گفتیم: بیا تا رسول الله ﷺ برای طلب مغفرت نماید. او گفت: به خدا سوگند، پیدا کردن گم شده‌ام برای من از طلب مغفرت دوست شما بهتر است. راوی می گوید: آن مرد چیزی گم کرده بود و بدنبال آن می گشت.

## باب (۳): سخنی در مورد منافقان و نشانه‌های آنان

۱۹۴۰ — عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ رضی الله عنه قَالَ: قُلْنَا لِعِمَارٍ: أَرَأَيْتَ قِتَالَكُمْ، أَرَأِيَا رَأَيْتُمُوهُ؟ فَإِنَّ الرَّأْيَ يُخْطِئُ وَيُصِيبُ، أَوْ عَهْدًا عَاهَدَهُ إِلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: مَا عَهْدَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا لَمْ يَعْهَدْهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، وَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي أُمَّتِي...» قَالَ شُعْبَةُ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ: حَدَّثَنِي حُذَيْفَةُ، وَقَالَ غُنْدَرٌ: أَرَاهُ قَالَ: «فِي أُمَّتِي اثْنَا عَشَرَ مُنَافِقًا لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، وَلَا يَجِدُونَ رِيحَهَا، حَتَّى يَلْجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ، ثَمَانِيَةٌ مِنْهُمْ تَكْفِيكُهُمُ الدُّبَيْلَةُ: سِرَاجٌ مِنَ النَّارِ يَظْهَرُ فِي أَكْتَفَائِهِمْ، حَتَّى يَنْجُمَ مِنْ صُدُورِهِمْ». (م/۲۷۷۹)

**ترجمه:** قیس بن عباد رضی الله عنه می گوید: به عمار گفتیم: نظرت در مورد جنگی که (همراه علی) انجام دادید، چیست؟ آیا این جنگ صرفاً رأی و نظر شما بود؟ که در این صورت می توان گفت: رأی می تواند اشتباه یا درست باشد؛ یا اینکه شما بر اساس وصیت رسول الله ﷺ وارد این جنگ شدید؟ عمار گفت: رسول الله ﷺ هیچ وصیتی به ما نکرد که آن را برای سایر مردم نگوید؛ البته رسول الله ﷺ فرمود: «در میان امت من.....» یکی از راویان به نام شعبه می گوید: فکر می کنم گفت: حذیفه این حدیث را برایم بیان کرد و راوی دیگر بنام غندر می گوید: او خودش گفت که رسول الله ﷺ فرمود: «در میان امتیان من دوازده نفر منافق وجود دارد که وارد بهشت نمی شوند و بوی بهشت هم به مشام آنها نمی رسد تا زمانی که شتر وارد سوراخ سوزن نگردد؛ هشت نفر از آنها را بیماری ذبیل به خاک می فرستد؛ و ذبیله چراغی آتشین است که از شانه هایشان ظاهر می شود و به سینه هایشان می رسد».

## باب (۴): درباره‌ی منافقان جریان عقبه (در راه تبوک که

## خواستند پیامبر اکرم را ترور کنند) و تعداد آنها

۱۹۴۱ — عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ: كَانَ بَيْنَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْعَقَبَةِ وَبَيْنَ حُذَيْفَةَ بَعْضُ مَا يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ، فَقَالَ: أَتَشُدُّكَ بِاللَّهِ كَمْ كَانَ أَصْحَابُ الْعَقَبَةِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ الْقَوْمُ: أَخْبِرْهُ إِذْ سَأَلَكَ، قَالَ: كُنَّا نَخْبِرُ أَنَّهُمْ أَرْبَعَةٌ عَشَرَ، فَإِنْ كُنْتُ مِنْهُمْ فَقَدْ كَانَ الْقَوْمُ خَمْسَةَ عَشَرَ، وَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْهُمْ حَرَبٌ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ، وَعَدَرْتُ ثَلَاثَةً، قَالُوا: مَا سَمِعْنَا مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا عَلِمْنَا بِمَا أَرَادَ الْقَوْمُ، وَقَدْ كَانَ فِي حَرَّةٍ فَمَشَى فَقَالَ: «إِنَّ الْمَاءَ قَلِيلٌ، فَلَا يَسْبِقُنِي إِلَيْهِ أَحَدٌ» فَوَجَدَ قَوْمًا قَدْ سَبَقُوهُ، فَلَعَنَهُمْ يَوْمَئِذٍ. (م/۲۷۷۹)

**ترجمه:** ابو طفیل می گوید: میان حذیفه و یکی از کسانی که در گردنه ی تبوک حضور داشتند، یک درگیری عادی که میان سایر مردم نیز بوجود می آید، اتفاق افتاد. پس آن مرد گفت: تو را به الله متعال سوگند می دهم، افراد ماجرای گردنه ی تبوک، چند نفر بودند؟ مردم به حذیفه گفتند: حالا که از تو پرسیده است، جوابش را بده. حذیفه گفت: به ما می گفتند: آنها چهارده نفر بودند؛ اما اگر تو از آنان هستی، پس پانزده نفرند. من به نام الله سوگند یاد می کنم که دوازده نفر از آنان در دنیا و آخرت دشمن الله و پیامبرش هستند. و نبی اکرم عذر سه نفر از آنان را پذیرفت؛ آنان گفتند: ما صدای منادی رسول الله ﷺ را شنیدیم و نمی دانستیم که این گروه چه هدفی دارند. قابل یاد آوری است که رسول الله در یک زمین سنگلاخ بود؛ پس به راهش ادامه داد و فرمود: «آب، کم است؛ لذا هیچ کس جلوتر از من سر آب نرود». آنگاه رسول مکرم اسلام ﷺ گروهی را دید که جلوتر از او به آب رسیده اند؛ پس آنان را در آنروز، نفرین کرد.

(ماجرا از این قرار بود که رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از غزوه ی تبوک، همراه عمار و حذیفه، سوار بر شترش، از یک گردنه، عبور می نمود؛ پس دستور داد تا صدا بزنند و به مردم بگویند: رسول الله ﷺ در مسیر گردنه قرار دارد؛ لذا هیچ کس از این راه نیاید؛ چونکه راه کوچک و خطرناک بود. در این هنگام، چند سوار نقابدار به آنها نزدیک شدند و تلاش کردند که شتر رسول الله ﷺ را بترسانند تا رم کند و رسول الله ﷺ از آن بیفتد و زخمی یا کشته شود؛ اما با مقاومت عمار و حذیفه مواجه شدند و موفقیتی کسب نکردند و از طرف صحابه شناسایی شدند.)

### باب (۵): مثال منافق مانند گوسفندی است که میان دو گله،

#### سرگردان است

۱۹۴۲ — عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ الشَّاةِ الْعَائِرَةِ بَيْنَ الْغَنَمَيْنِ: تَعْبُرُ إِلَى هَذِهِ مَرَّةً، وَإِلَى هَذِهِ مَرَّةً». (م/۲۷۸)

**ترجمه:** ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مثال منافق مانند گوسفندی است که میان دو گله، سرگردان است؛ یک بار به این گله، و یک بار به آن گله می رود».

### باب (۶): وزیدن بادی شدید هنگام مرگ یک منافق

۱۹۴۳ — عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ، فَلَمَّا كَانَ قُرْبَ الْمَدِينَةِ هَاجَتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ تَكَادُ أَنْ تَذْفِنَ الرَّاکِبَ، فَزَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بُعِثَتْ هَذِهِ الرِّيحُ لِمَوْتِ مُنَافِقٍ» فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَإِذَا مُنَافِقٌ عَظِيمٌ، مِنَ الْمُنَافِقِينَ، قَدْ مَاتَ. (م/۲۷۸۲)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از سفری برمی گشت. هنگامی که نزدیک مدینه رسید، بادی بسیار شدید، وزیدن گرفت تا جایی که نزدیک بود افراد سواره را از دید مردم، پنهان کند و با خود ببرد. رسول الله ﷺ فرمود: «این باد به نشانه‌ی مرگ یک منافق، فرستاده شده است». سپس هنگامی که به مدینه آمدند، دیدند که یکی از منافقان بسیار بزرگ، مُرده است.

### باب (۷): شدت عذاب منافق در روز قیامت

۱۹۴۴ — عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: عُدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا مَوْعُوكًا، قَالَ: فَوَضَعْتُ يَدِي عَلَيْهِ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ رَجُلًا أَشَدَّ حَرًّا، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدَّ حَرًّا مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ هَذَيْنِكَ الرَّجُلَيْنِ الرَّاکِبَيْنِ الْمُفَقِّينِ» لِرَجُلَيْنِ حِينَئِذٍ مِنْ أَصْحَابِهِ. (م/۲۷۸۳)

**ترجمه:** سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: همراه رسول الله ﷺ به عیادت مردی رفتیم که تب داشت. من دستم را روی مریض گذاشتم و گفتم: بخدا سوگند، من تا امروز، کسی را ندیده‌ام که تب و حرارت بدنش بیشتر از این باشد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا شما را از کسانی که روز قیامت، از تب و حرارت بیشتری برخوردارند، با خبر نسازم؟ این دو مرد سواری که پشت کرده‌اند و می‌روند، روز قیامت، حرارت بیشتری خواهند داشت». و به دو نفر از یارانش اشاره نمود. (آنها به ظاهر، جزو صحابه و یاران پیامبر بودند؛ ولی در حقیقت، منافق بودند.)

## باب (۸): زمین شخص منافق و مرتد را نپذیرفت و بیرون انداخت

۱۹۴۵— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ مِنَّا رَجُلٌ مِّنْ بَنِي النَّجَّارِ، قَدْ قَرَأَ الْبَقْرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ وَكَانَ يَكْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَانْطَلَقَ هَارِبًا حَتَّى لَحِقَ بِأَهْلِ الْكِتَابِ، قَالَ: فَرَفَعُوهُ، قَالُوا: هَذَا قَدْ كَانَ يَكْتُبُ لِمُحَمَّدٍ فَأَعْجِبُوا بِهِ، فَمَا لَبِثَ أَنْ قَصَمَ اللَّهُ عُنُقَهُ فِيهِمْ، فَحَفَرُوا لَهُ فَوَارَوْهُ، فَأَصْبَحَتِ الْأَرْضُ قَدْ نَبَذَتْهُ عَلَى وَجْهِهَا ثُمَّ عَادُوا فَحَفَرُوا لَهُ فَوَارَوْهُ، فَأَصْبَحَتِ الْأَرْضُ قَدْ نَبَذَتْهُ عَلَى وَجْهِهَا، ثُمَّ عَادُوا فَحَفَرُوا لَهُ، فَوَارَوْهُ، فَأَصْبَحَتِ الْأَرْضُ قَدْ نَبَذَتْهُ عَلَى وَجْهِهَا، فَتَرَكَوهُ مَبْنُودًا. (م/۲۷۸۱)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: در میان ما شخصی از قبیله ی بنی نجار وجود داشت که سوره های بقره و آل عمران را خوانده و یکی از کاتبان رسول الله ﷺ بود. بعد از آن، فرار کرد و به اهل کتاب پیوست. کفار او را بزرگ کردند و گفتند: وی کاتب محمد ﷺ بوده است؛ و از این اقدام او بسیار خوشحال و مغرور شدند. اما دیری نگذشت که الله متعال گردنش را شکست (هلاکش کرد). آنها برایش قبری حفر کرده و او را دفن کردند؛ اما زمین او را بیرون انداخت. دوباره قبری حفر کرده و او را دفن کردند. بار دیگر، زمین او را بیرون انداخت. برای بار سوم، قبری حفر کرده و او را دفن کردند؛ اما باز هم زمین او را بیرون انداخت. سرانجام، او را همچنان افتاده، رها کردند.

## ۶۴- کتاب توصیف قیامت

باب (۱): روز قیامت، الله متعال زمین را در مشتش می گیرد ﴿وَالسَّمَوَاتِ

مَطْوِيَّتٌ يَمِينِهِ﴾ [الزمر: ۶۷] (آسمانها در دست راست

الله متعال در هم پیچیده می شود)

۱۹۴۶- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَطْوِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَتَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَتَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الْأَرْضَيْنِ بِشِمَالِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَتَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَتَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟» (م/۲۷۸۸)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، الله متعال، آسمانها را در هم می پیچد و به دست راستش می گیرد و می فرماید: من پادشاه هستم؛ جباران و متکبران کجا هستند؟ همچنین زمین را با دست چپش در هم می پیچد و می فرماید: من پادشاه هستم؛ جباران و متکبران کجا هستند؟»

(قابل یادآوری است که برخی از علما مانند آلبنانی کلمه‌ی «دست چپ» را در روایت فوق، شاذ دانسته‌اند؛ زیرا در طرق دیگر، به جای آن، «دست دیگرش» وارد شده؛ همچنین در روایات صحیح آمده است که هر دو دست الله متعال، راست هستند والله اعلم.)

### باب (۲): زمین در روز قیامت

۱۹۴۷- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ، عَفْرَاءَ، كَقَرْصَةِ النَّقِيِّ، لَيْسَ فِيهَا عِلْمٌ لِأَحَدٍ». (م/۲۷۹۰)

**ترجمه:** سهل بن سعد رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مردم روی زمینی کاملاً سفید که مانند نان آرد بدون سبوس است و هیچ کس، در آن زمین، خط و نشانی ندارد، حشر خواهند شد.»



### باب (۳): هر بنده به همان حالتی برانگیخته می شود که فوت نموده است

۱۹۴۸ — عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يُيَعَّثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ». (م/۲۷۷۸)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «هر بنده به همان حالتی برانگیخته می شود که فوت نموده است».

### باب (۴): برانگیخته شدن بر اساس اعمال

۱۹۴۹ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا، أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ، ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ». (م/۲۷۸۹)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، الله متعال بخواهد بر قومی، عذاب نازل کند، آن عذاب، شامل حال کسانی که در میان آنان زندگی می کنند نیز خواهد شد؛ سپس بر اساس اعمالشان، حشر می شوند».

### باب (۵): مردم، پا لخت، عریان و بدون ختنه، حشر خواهند شد

۱۹۵۰ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُفَاءَ عُرَاءَ غُرُلًا»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، النِّسَاءُ وَالرِّجَالُ جَمِيعًا، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ! قَالَ: «يَا عَائِشَةُ الْأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ». (م/۲۸۵۹)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، مردم، پا برهنه، لخت و عریان و بدون ختنه، حشر خواهند شد». من گفتم: «یا رسول الله! مردان و زنان، با هم حشر می شوند و به یکدیگر، نگاه می کنند؟! فرمود: «ای عایشه! مسئله دشوارتر از آن است که به یکدیگر نگاه کنند».

### باب (۶): مردم در گروههای مختلفی حشر خواهند شد

۱۹۵۱ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَ طَرَائِقَ رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلَاثَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشْرَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَتَحْشَرُ بَقِيَّتُهُمُ النَّارُ، تَبَيَّتْ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا، وَثَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتُصَبِّحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا». (م/۲۸۶۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم در سه گروه، حشر خواهند شد: گروهی در بیم و امید به سر می برند. و گروهی دیگر هستند که هر دو نفر، سه نفر، چهار نفر و ده نفر آنان بر یک شتر، سوار خواهند شد. و باقیمانده‌ی آنان را که گروه سوم هستند، آتش جمع می کند و هرکجا هنگام ظهر یا شب بخوابند با آنها توقف می کند و صبح و شام با آنان خواهد بود».

### باب (۷): کافر، روز قیامت بر چهره‌اش حشر می گردد

۱۹۵۲ — عَنْ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْسَاهُ عَلَى رَجُلَيْهِ فِي الدُّنْيَا، قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» قَالَ قَتَادَةُ: بَلَى، وَعِزَّةَ رَبِّنَا. (م/۲۸۰۶)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: مردی گفت: یا رسول الله! چگونه کافر، روز قیامت بر چهره‌اش حشر می گردد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا الله متعالی که در دنیا او را بوسیله‌ی پاهایش به حرکت در می آورد، این توانایی را ندارد که روز قیامت، او را بر چهره‌اش به حرکت در آورد؟»

قتاده که یکی از راویان است، گفت: بلی، سوگند به عزت پروردگارمان.

### باب (۸): نزدیک شدن خورشید به مردم در روز قیامت

۱۹۵۳ — عَنْ سُلَيْمِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «تُدْنِي الشَّمْسُ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مِنَ الْخَلْقِ، حَتَّى تَكُونَ مِنْهُمْ كَمِقْدَارِ مِيلٍ» قَالَ سُلَيْمُ بْنُ عَامِرٍ: فَوَاللَّهِ مَا أَدْرَى مَا يَعْنِي بِالْمِيلِ؟ أَمَسَافَةَ الْأَرْضِ، أَمْ الْمِيلَ الَّذِي تُكْتَحَلُ بِهِ الْعَيْنُ، قَالَ: «فَيَكُونُ النَّاسُ عَلَى قَدَرِ أَعْمَالِهِمْ فِي الْعَرَقِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى كَعْبِيهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى حَقْوَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُلْجِمُهُ الْعَرَقُ إِنْجَامًا» قَالَ: وَأَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِيَدِهِ إِلَى فِيهِ. (م/۲۸۶۴)

**ترجمه:** سلیم بن عامر می گوید: مقداد بن اسود رضی الله عنه گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «روز قیامت، خورشید به اندازه‌ی یک میل به انسانها نزدیک می شود». سلیم بن عامر می گوید: سوگند به الله، نمی دانم که هدفش میلی بود که مسافت زمین را با آن، اندازه می گیرند یا میلی بود که با آن، سرمه در چشم می کنند.

«پس مردم به اندازه‌ی اعمالشان در عرق، فرو می روند؛ بعضی از آنان تا شتالنگها، بعضی دیگر تا زانوها و تعدادی تا کمر در عرق، فرو می روند. و گروهی را هم عرق، افسار می کند». و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با دست به دهنش اشاره نمود. (عرق به دهانشان می رسد).

### باب (۹): کثرت عرق در روز قیامت

۱۹۵۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِنَّ الْعَرَقَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَيَذْهَبُ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ بَاعًا، وَإِنَّهُ لَيَبْلُغُ إِلَى أَفْوَاهِ النَّاسِ أَوْ إِلَى آذَانِهِمْ» يَشْكُ ثَوْرٌ أَتَاهُمَا قَالَ. (م/۲۸۶۳)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: روز قیامت، عرق هفتاد ذراع در زمین فرو می رود؛ همچنین به دهان یا گوشهای مردم می رسد». شک در جمله‌ی اخیر از یکی از راویان بنام ثور است.

### باب (۱۰): روز قیامت، کافر می خواهد که فدیة بدهد

۱۹۵۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ كَانَتْ لَكَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، أَكُنْتَ مُفْتَدِيًا بِهَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقُولُ: قَدْ أَرَدْتُ مِنْكَ أَهْوَنَ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ: أَنْ لَا تُشْرِكَ — أَحْسَبُهُ قَالَ — وَلَا أُدْخِلَكَ النَّارَ، فَأَيَّتَ إِلَّا الشُّرْكَ». (م/۲۸۰۵)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال از میان دوزخیان، به کسی که کمترین عذاب، نصیبش می شود، می گوید: اگر دنیا و آنچه که در آن وجود دارد، از آن تو می بود، برای نجات خود می دادی؟ می گوید: بلی. الله متعال می فرماید: هنگامی که تو در صلب آدم بودی، من کمتر از این را از تو خواستم که با من کسی را شریک نسازی تا تو را وارد جهنم نکنم؛ ولی تو نپذیرفتی و شرک ورزیدی».

## ۶۵- کتاب توصیف بهشت

### باب (۱): نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند

۱۹۵۶- عَنْ مُحَمَّدٍ، قَالَ: إِمَّا تَفَاخَرُوا وَإِمَّا تَذَاكُرُوا: الرِّجَالُ فِي الْجَنَّةِ أَكْثَرُ أَمِ النِّسَاءُ؟ فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ: أَوْلَمَ يَقُلْ أَبُو الْقَاسِمِ رضی اللہ عنہ: «إِنَّ أَوَّلَ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَالَّتِي تَلِيهَا عَلَى أَضْوَاءِ كَوْكَبٍ دُرِّيٍّ فِي السَّمَاءِ، لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ اثْنَتَانِ، يُرَى مَخُضُّ سَوْفِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ، وَمَا فِي الْجَنَّةِ أَغْزَبُ؟» (م/۲۸۳۴)

**ترجمه:** محمد می‌گوید: برای افتخار یا یادآوری، این پرسش مطرح شد که: تعداد مردان، در بهشت، بیشتر است یا تعداد زنان؟ ابو هریره رضی اللہ عنہ گفت: آیا ابو القاسم رضی اللہ عنہ نفرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است. و چهره‌ی گروه بعدی، مانند نورانی‌ترین ستاره‌ی درخشان آسمان است. هر یک از آنان، دو همسر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساقهایشان از ورای گوشت، دیده می‌شود. و در بهشت، هیچ فرد مجردی وجود ندارد؟»

۱۹۵۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي، عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ عَلَى أَشَدِّ نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ إِضَاءَةً، ثُمَّ هُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مَنَازِلُ، لَا يَتَعَوَّطُونَ وَلَا يَبُولُونَ وَلَا يَمْتَخِطُونَ وَلَا يَبْزُقُونَ، أَمْشَاطُهُمُ الذَّهَبُ، وَمَجَامِرُهُمُ الْأَلْوَةُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، أَخْلَاقُهُمْ عَلَى خُلُقِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، عَلَى طُولِ أَبِيهِمْ آدَمَ، سِتُونَ ذِرَاعًا».

قَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ: «عَلَى خُلُقِ رَجُلٍ» وَقَالَ أَبُو كُرَيْبٍ: «عَلَى خُلُقِ رَجُلٍ» وَقَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ: «عَلَى صُورَةِ أَبِيهِمْ». (م/۲۸۳۴)

**ترجمه:** ابو هریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است. و چهره‌ی گروه بعدی، مانند نورانی‌ترین ستاره‌ی درخشان آسمان است. و بعد از آن، بهشتیان، منازل مختلفی دارند؛ در آنجا، ادرار و مدفوعی وجود ندارد، آب دهان و بینی نمی‌اندازند، شانه‌هایشان از طلا و آتشدانهایشان از عود، ساخته شده است. عرقشان، مُسک است. آنان بر اخلاق یک شخص هستند و قدشان شصت ذراع به اندازه‌ی پدرشان آدم می‌باشد.»

**باب (۲): کسانی که وارد بهشت می‌شوند، به شکل آدم خواهند بود**

۱۹۵۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ، طُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، فَلَمَّا خَلَقَهُ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أَوْلَيْكَ النَّفَرِ، وَهُمْ نَفَرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ جُلُوسٌ، فَاسْتَمِعَ مَا يُجِيبُونَكَ، فَإِنَّهَا تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِكَ، قَالَ: فَذَهَبَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، قَالَ: فَزَادُوهُ: وَرَحْمَةُ اللَّهِ، قَالَ: فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ بَعْدَهُ حَتَّى الْآنَ». (م/۲۸۴۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «الله متعال، آدم را به صورت خودش (آدم) آفرید؛ قامتش، شصت ذراع بود. بعد از آفریدن، به او گفت: برو و به آن جمع از فرشتگان، سلام بده و بشنو که چه جوابی به تو می‌دهند؛ این، سلام تو و سلام فرزندان تو خواهد بود. آدم (نزد آنها رفت و) گفت: السلام علیکم. فرشتگان گفتند: السلام علیک و رحمة الله. و جمله‌ی «و رحمة الله» را به آن، افزودند. پس تمام کسانی که وارد بهشت می‌شوند، به شکل آدم، قد آنها شصت ذراع خواهد بود؛ و مردم از آن زمان تا کنون، در حال کوتاه شدن هستند».

**باب (۳): اقوامی وارد بهشت می‌شوند که دلهایی مانند دلهای پرندگان دارند**

۱۹۵۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَقْوَامٌ أَفْئِدَتُهُمْ مِثْلُ أَفْئِدَةِ الطَّيْرِ». (م/۲۸۴۰)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اقوامی وارد بهشت می‌شوند که دلهایی مانند دلهای پرندگان دارند». (توکل می‌کنند و مهربان هستند).

**باب (۴): خوشنودی الله متعال شامل حال بهشتیان می‌شود**

۱۹۶۰ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَى يَا رَبُّ؟ وَقَدْ أُعْطِينَا مَا لَمْ نُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَلَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُونَ: يَا رَبُّ وَآيُ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي، فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». (م/۲۸۲۹)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال می فرماید: ای بهشتیان! آنان می گویند: لیبک ای پروردگار ما! آماده و گوش به فرمان تو هستیم و خیر فقط در دست توست. می فرماید: آیا راضی و خشنود هستید؟ می گویند: چرا راضی نباشیم؟ حال آنکه تو به ما نعمت‌هایی ارزانی داشته‌ای که به هیچ یک از مخلوقات عنایت نکرده‌ای. الله متعال می فرماید: آیا بهتر از این، به شما عنایت نکنم؟ می گویند: پروردگارا! چه چیزی بهتر از این است؟ می فرماید: رضایت و خشنودی‌ام را شامل حال شما می گردانم و بعد از آن، هرگز از شما ناخشنود نمی شوم».

### باب (۵): نگاه کردن بهشتیان به صاحبان غرفه‌ها

۱۹۶۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْعُرْفِ مِنْ فَوْقِهِمْ، كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّيَّ الْغَابِرَ مِنَ الْأَفْقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوْ الْمَغْرِبِ، لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَاءِ، لَا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ، قَالَ: «بَلَى، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، رَجُلٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ». (م/۲۸۳۱)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا بهشتیان، صاحبان غرفه‌هایی را که بالاتر از آنان، قرار دارند، مانند ستاره‌ی درخشان و دوری می بینند که در گوشه‌ای از شرق یا غرب آسمان، به چشم می خورد؛ و این، بخاطر برتری و تفاضلی است که میان آنان، وجود دارد». صحابه رضی الله عنهم عرض کردند: یا رسول الله! اینها منازل انبیاست که دیگران به آن، دست نخواهند یافت؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسانی که به الله متعال ایمان بیاورند و پیامبران را تصدیق کنند» (به این منازل، دست خواهند یافت).

### باب (۶): بهشتیان در بهشت، غذا می خورند

۱۹۶۲ — عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يَأْكُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِيهَا وَيَشْرَبُونَ، وَلَا يَتَغَوَّطُونَ وَلَا يَمْتَخِطُونَ وَلَا يَبُولُونَ، وَلَكِنْ طَعَامُهُمْ ذَاكَ جُشَاءٌ كَرَشَحِ الْمَسْكِ، يُلْهَمُونَ التَّسْبِيحَ وَالْحَمْدَ، كَمَا يُلْهَمُونَ النَّفْسَ». (م/۲۸۳۵)

**ترجمه:** جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشتیان در بهشت، می خورند و می آشامند؛ اما آب بینی و ادرار و مدفوعی در آنجا وجود ندارد؛ بلکه غذایشان با آروغ زدن و عرق مُشک از بدن، دفع می گردد و مانند نفس کشیدن، (بسیار آسان) الله متعال را تسبیح می گویند و ستایش می کنند».

### باب (۷): تحفه ی بهشتیان

۱۹۶۳ — عَنْ ثَوْبَانَ رضی الله عنه مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: كُنْتُ قَائِمًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَجَاءَ حَبْرٌ مِنْ أَحْبَارِ الْيَهُودِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ، فَدَفَعْتُهُ دَفْعَةً كَادَ يُصْرَعُ مِنْهَا، فَقَالَ: لِمَ تَدْفَعُنِي؟ فَقُلْتُ: أَلَا تَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: إِنَّمَا نَدْعُوهُ بِاسْمِهِ الَّذِي سَمَّاهُ بِهِ أَهْلُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اسْمِي مُحَمَّدٌ الَّذِي سَمَّانِي بِهِ أَهْلِي» فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: جِئْتُ أَسْأَلُكَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَيَنْفَعُكَ شَيْءٌ إِنْ حَدَّثْتُكَ؟» قَالَ: أَسْمَعُ بِأُذُنِي، فَكَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعُودٍ مَعَهُ، فَقَالَ: «سَلْ» فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: أَيْنَ يَكُونُ النَّاسُ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «هُمْ فِي الظُّلْمَةِ دُونَ الْحِسْرِ» قَالَ: فَمَنْ أَوَّلُ النَّاسِ إِجَازَةً؟ قَالَ: «فُقَرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ». قَالَ الْيَهُودِيُّ: فَمَا تُحَفَّتُهُمْ حِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ؟ قَالَ: «زِيَادَةُ كَبِدِ التُّونِ»، قَالَ: فَمَا غِذَاؤُهُمْ عَلَى إِثْرِهَا؟ قَالَ: «يُنَحَرُ لَهُمْ ثَوْرُ الْجَنَّةِ الَّذِي كَانَ يَأْكُلُ مِنْ أَطْرَافِهَا». قَالَ: فَمَا شَرَابُهُمْ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «مِنْ عَيْنٍ فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا». قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: وَجِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ رَجُلٌ أَوْ رَجُلَانِ، قَالَ: «يَنْفَعُكَ إِنْ حَدَّثْتُكَ؟» قَالَ: أَسْمَعُ بِأُذُنِي، قَالَ جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنِ الْوَلَدِ؟ قَالَ: «مَاءُ الرَّجُلِ أَبْيَضُ وَمَاءُ الْمَرْأَةِ أَصْفَرُ، فَإِذَا اجْتَمَعَا فَعَلَا مِنْهُ الرَّجُلُ مِنْهُ الْمَرْأَةُ أَذْكَرَا بِإِذْنِ اللَّهِ، وَإِذَا عَلَا مِنْهُ الْمَرْأَةُ مِنْهُ الرَّجُلُ آتَا بِإِذْنِ اللَّهِ»، قَالَ الْيَهُودِيُّ: لَقَدْ صَدَقْتَ، وَإِنَّكَ لَنَبِيٌّ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَذَهَبَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَقَدْ سَأَلَنِي هَذَا عَنِ الَّذِي سَأَلَنِي عَنْهُ، وَمَا لِي عَلِمَ بِشَيْءٍ مِنْهُ، حَتَّى أَتَانِي اللَّهُ بِهِ». (م/۳۱۵)

**ترجمه:** ثوبان رضی الله عنه؛ برده‌ی آزاد شده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله؛ می‌گوید: یکی از دانشمندان یهودی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: سلام بر تو ای محمد. من او را به شدت، پس زدم طوری که می‌خواست به زمین بیفتد. او گفت: چرا مرا پس می‌زنی؟ گفتم: چرا نمی‌گویی: یا رسول الله؟ یهودی گفت: با همان اسمی که خانواده‌اش بر او گذاشته‌اند، صدایش می‌زنیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اسمی که خانواده‌ام بر من گذاشته‌اند، محمد است». دانشمند یهودی گفت: آمده‌ام تا سؤالاتی از شما بپرسم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر صحبت کنم، نفعی برایت دارد؟» او گفت: سعی می‌کنم خوب، گوش کنم. رسول الله صلی الله علیه و آله چوبی را که در دست داشت، به زمین زد و فرمود: «پرس». مرد یهودی گفت: روزی که زمین و آسمانها دگرگون می‌شوند، مردم کجا خواهند بود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها در تاریکی بالای پل صراط خواهند بود». او پرسید: نخستین انسانهایی که از پل صراط عبور می‌کنند، چه کسانی هستند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فقرای مهاجرین هستند». مرد یهودی گفت: هنگامی که وارد بهشت می‌شوند، چه تحفه‌ای به آنان می‌دهند؟ فرمود: «زائده‌ی جگر ماهی». مرد یهودی گفت: بعد از آن، نهار آنها چه خواهد بود؟ فرمود: «گاوی بهشت که در اطراف آن چریده است، برای آنها ذبح می‌شود». مرد یهودی پرسید: بعد از آن، از کجا آب می‌نوشند؟ فرمود: «از چشمه‌ای که سلسبیل نام دارد». مرد یهودی گفت: راست می‌گویی؟ همچنین آمده‌ام تا از شما در مورد چیزی بپرسم که فقط پیامبر یا یک نفر یا دو نفر در روی زمین، آن را می‌دانند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر صحبت کنم، نفعی برایت دارد؟» او گفت: سعی می‌کنم خوب، گوش کنم. بله، آمده‌ام تا در مورد دختر یا پسر شدن فرزند بپرسم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آب منی مرد، سفید است، و آب منی زن، زرد است؛ هرگاه، یک جا جمع شوند و منی مرد بر منی زن، غلبه پیدا کند، به اذن الهی، صاحب پسر می‌شوند. و اگر منی زن بر منی مرد، غلبه پیدا کند، به اذن الهی، صاحب دختر می‌شوند». مرد یهودی گفت: راست گفتی؛ حقا که تو پیامبر هستی. آنگاه برخاست و رفت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در مورد هیچ یک از سؤالاتی که این مرد از من پرسید، هیچگونه آگاهی و اطلاعی نداشتم تا اینکه الله متعال، پاسخ آنها را به من عنایت فرمود».

### باب (۸): در مورد استمرار نعمتهای بهشتیان

۱۹۶۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَبْئَسُ لَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُ». (م/۲۸۳۶)



**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس، وارد بهشت گردد، از ناز و نعمت برخوردار می شود، دچار فقر نمی گردد، لباسهایش کهنه نمی شود و جوانی اش از بین نمی رود».

### باب (۹): در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه ی آن، حرکت می کند؛ اما نمی تواند آنرا ببیند

۱۹۶۵ — عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّكَّابُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا» قَالَ أَبُو حَازِمٍ: فَحَدَّثْتُ بِهِ التُّعْمَانُ بْنُ أَبِي عِيَّاشٍ الزُّرْقِيُّ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَسِيرُ الرَّكَّابُ الْجَوَادُّ الْمُضْمَرَّ السَّرِيعَ، مِائَةَ عَامٍ، مَا يَقْطَعُهَا».

(م/۲۸۲۶)

**ترجمه:** سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سواره، صد سال در زیر سایه ی آن، حرکت می کند؛ اما نمی تواند آنرا ببیند».

ابو حازم می گوید: این حدیث را برای نعمان بن ابی عیاش زُرَقِی بیان نمودم. او گفت: ابو سعید خدری رضی الله عنه برایم روایت نمود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در بهشت، درختی وجود دارد که فرد سوار بر اسب تیزروی تربیت شده، صد سال، راه می رود؛ اما نمی تواند مسافت (پهنای) آن را طی کند».

### باب (۱۰): خیمه های بهشت

۱۹۶۶ — عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «فِي الْجَنَّةِ خِيَمَةٌ مِنْ لَوْلُؤَةٍ مُحَوَّفَةٍ عَرْضُهَا سِتُّونَ مِثْلًا، فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا أَهْلٌ، مَا يَرَوْنَ الْآخِرِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ». (م/۲۸۳۸)

**ترجمه:** عبدالله بن قیس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در بهشت، خیمه ای از مروارید میان تهی وجود دارد که عرض آن، شصت میل است و در هر زاویه ی آن، همسرانی (حورانی) وجود دارند که ساکنان زوایای دیگر را نمی بینند؛ و مؤمنان، گرد آنان می چرخند».

## باب (۱۱): بازار بهشت

۱۹۶۷— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَسُوقًا، يَأْتُونَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ، فَتَهُبُّ رِيحُ الشَّمَالِ فَتَحْثُو فِي وُجُوهِهِمْ وَيَتَابَهُمْ، فَيَزْدَادُونَ حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَرْجِعُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ وَقَدْ ازدَادُوا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُهُمْ: وَاللَّهِ لَقَدْ ازدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُونَ: وَأَنْتُمْ، وَاللَّهِ لَقَدْ ازدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا». (م/۲۸۳۳)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در بهشت، بازاری وجود دارد که بهشتیان هر جمعه به آن می روند؛ در آنجا، باد شمال می وزد و نعمت های بهشتی (از قبیل مُشک و غیره) را به چهره ها و لباسهایشان می پاشد و باعث افزایش حُسن و جمال آنان می گردد. سپس بهشتیان به خانواده هایشان بر می گردند در حالی که زیباتر هستند. خانواده هایشان به آنها می گویند: سوگند به الله که شما زیباتر شده اید. آنها می گویند: سوگند به الله که بعد از ما، شما نیز زیباتر شده اید.»

## باب (۱۲): در دنیا از نه‌های بهشت، وجود دارد

۱۹۶۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «سَيِّحَانُ وَجَيْحَانُ، وَالْفَرَاتُ وَالنَّيْلُ، كُلٌّ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ». (م/۲۸۳۹)

**ترجمه:** ابو هریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سیحون و جیحون و فرات و نیل همه از نه‌های بهشت اند.»

(در این زمینه می توان گفت که یعنی مردم این سرزمینها مسلمان می شوند و به بهشت می روند؛ یا اینکه نه‌هایی با همین نامها در بهشت وجود دارد؛ یا اینکه به خاطر برکت زیاد آنها، نه‌های بهشتی نامیده شده اند؛ والله اعلم.)

## باب (۱۳): بهشت، در محاصره‌ی دشواریها است

۱۹۶۹— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ». (م/۲۸۲۳)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آتش، در محاصره‌ی هواهای نفسانی، و بهشت، در محاصره‌ی دشواریها است». (یعنی هر کس، بدنبال هواهای نفسانی برود، به جهنم، و هر کس، دشواریها را در راه دین، تحمل کند، به بهشت می‌رود).

#### باب (۱۴): تعداد کمتری از زنان، ساکن بهشت هستند

۱۹۷۰ — عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ لِمُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ امْرَأَتَانِ، فَجَاءَ مِنْ عِنْدِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتِ الْآخَرَى: جِئْتُ مِنْ عِنْدِ فُلَانَةٍ؟ فَقَالَ: جِئْتُ مِنْ عِنْدِ عَمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، فَحَدَّثَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ أَقْلَ سَاكِنِي الْجَنَّةِ النِّسَاءُ». (م/۲۸۳۸)

**ترجمه:** ابو تیاح رضی الله عنه می گوید: مطرف بن عبد الله دو همسر داشت؛ هنگامی که از نزد یکی از آنان آمد، دیگری گفت: از نزد فلانی (همسرت) می‌آیی؟ مطرف گفت: از نزد عمران بن حصین می‌آیم؛ او گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تعداد کمتری از زنان، ساکن بهشت هستند».

#### باب (۱۵): در مورد بهشتیان و دوزخیان و نشانه‌های آنان در دنیا

۱۹۷۱ — عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رضی الله عنه: سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ؟» قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَهُ». ثُمَّ قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ؟» قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «كُلُّ عُتْلٍ جَوَاطِ مُسْتَكْبِرٍ». (م/۲۸۵۳)

**ترجمه:** حارثه بن وهب خزاعی رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا بهشتیان را به شما معرفی نکنم؟» صحابه عرض کردند: بلی. فرمود: «هر ضعیف و مستضعفی که اگر به الله متعال، سوگند یاد کند، حق تعالی سوگندش را راست می‌گرداند». بعد از آن فرمود: «آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟» صحابه عرض کردند: بلی. فرمود: «هر انسان سرکش و عربده جو و متکبر، جهنمی است».

۱۹۷۲ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «رُبَّ أَشْعَثَ مَدْفُوعٍ بِالْأَبْوَابِ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَهُ». (م/۲۸۵۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چه بسا شخص ژولیده مویی که از جلوی در خانه ها طرد می گردد؛ اما اگر به الله متعال سوگند یاد کند، الله عز و جل سوگندش را راست می گرداند».

۱۹۷۳ — عَنْ عِيَاضِ بْنِ حِمَارٍ الْمُجَاشِعِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي خُطْبَتِهِ: «أَلَا إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَعْلَمَكُمْ مَا جَهِلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي، يَوْمِي هَذَا، كُلُّ مَالٍ نَحَلْتُهُ عَبْدًا حَلَالٌ، وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلِّهُمْ، وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ، وَحَرَّمْتُ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَلْتُ لَهُمْ، وَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا، وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ، عَرَبُهُمْ وَعَجَمُهُمْ، إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، وَقَالَ: إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لَأُبْتَلِيَكَ وَأُبْتَلِيَ بِكَ، وَأَنْزَلْتُ عَلَيْكَ كِتَابًا لَا يَغْسِلُهُ الْمَاءُ، تَقْرَأُهُ نَائِمًا وَيَقْظَان، وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُحَرِّقَ قُرَيْشًا، فَقُلْتُ: رَبِّ إِذَا يَنْلَعُوا رَأْسِي فَيَدْعُوهُ خُبْرَةٌ، قَالَ: اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا اسْتَخْرِجُوكَ، وَاغْزِهِمْ نُعْزِكَ، وَأَنْفِقْ فَسَنْفِقَ عَلَيْكَ، وَأَبْعَثْ جَيْشًا نَبْعَثْ خَمْسَةَ مِثْلِهِ، وَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَكَ مِنْ عَصَاكَ، قَالَ: وَأَهْلُ الْحِجَّةِ ثَلَاثَةٌ: ذُو سُلْطَانٍ مُقْسَطٌ مُتَّصِدٌّ مُوَفَّقٌ، وَرَجُلٌ رَحِيمٌ رَقِيقُ الْقَلْبِ لِكُلِّ ذِي قُرْبَى، وَمُسْلِمٌ، وَعَقِيفٌ مُتَعَفِّفٌ ذُو عِيَالٍ، قَالَ: وَأَهْلُ النَّارِ خَمْسَةٌ: الضَّعِيفُ الَّذِي لَا زَبَرَ لَهُ، الَّذِينَ هُمْ فِيكُمْ تَبَعًا لَا يَتَّبِعُونَ أَهْلًا وَلَا مَالًا، وَالْخَائِنُ الَّذِي لَا يَخْفَى لَهُ طَمَعٌ، وَإِنْ دَقَّ إِلَّا خَانَهُ، وَرَجُلٌ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمْسِي إِلَّا وَهُوَ يُخَادِعُكَ عَنْ أَهْلِكَ وَمَالِكَ» وَذَكَرَ الْبُخْلَ أَوْ الْكَذِبَ «وَالشَّنْظِيرُ الْفَحَّاشُ». (م/۲۸۶۵)

**ترجمه:** عیاض بن حمار مجاشعی رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سخنرانی اش فرمود: «امروز، پروردگارم به من دستور داده است که از آنچه به من آموخته است و شما نمی دانید، به شما بیاموزم؛ (الله متعال فرمود: هر مالی که به یکی از بندگان عنایت کرده ام، حلال است. همانا من همه ی بندگان را مسلمان، و بر راه راست آفریدم؛ اما شیطانها آمدند و آنان را از راه اصلی و دینشان، دور ساختند و آنچه را که من برای آنان حلال قرار دادم، حرام ساختند، و آنها را وادار کردند تا با من چیزهایی را شریک قرار دهند که من دلیلی بر آن، نازل نفرمودم. همانا الله متعال، نگاهی به اهل زمین انداخت و بجز تعداد کمی از اهل کتاب، همه ی عرب و عجم آنها را مبعوض داشت و فرمود: تو را مبعوث نمودم تا تو را آزمایش کنم و بوسیله ی تو دیگران را نیز در بوته ی آزمایش قرار دهم؛ و

کتابی بر تو نازل نمودم که آب آن را نمی‌شوید (با گذشت زمان، از بین نمی‌رود؛ بلکه در سینه‌ها محفوظ است) و در حالت خواب و بیداری، آن را تلاوت می‌نمایی (چه خواب باشی و چه بیدار، این کتاب، حفظ می‌شود). همچنین الله متعال به من دستور داد تا قریش را آتش بزنم. من گفتم: پروردگارم، در این صورت، سرم را مانند نان می‌شکنند. الله متعال فرمود: آنها را بیرون کن، همانگونه که تو را بیرون کردند؛ با آنها بجنگ؛ ما تو را کمک می‌کنیم؛ انفاق کن که ما بر تو انفاق می‌کنیم؛ لشکری بفرست؛ ما پنج برابر آن را می‌فرستیم؛ و همراه کسانی که از تو اطاعت می‌کنند، با افراد نافرمان بجنگ؛ و باید بدانی که بهشتیان، سه گروه هستند: ۱- سلطان عادل که صدقه دهد و در مسیرش موفق باشد. ۲- مرد رقیق‌القلبی که با هر خویشاوند و هر مسلمان، با مهربانی برخورد کند. ۳- فرد پاکدامن و صاحب‌عیالی که از مردم، چیزی درخواست نمی‌کند. جهنمیان نیز پنج گروه هستند: ۱- افراد ضعیفی که از عقل کافی برخوردار نیستند و دنباله‌رو هستند و در جستجوی خانواده و مال نیستند. ۲- افراد خائنی که هیچ طمع و خیانتی از نگاهشان پنهان نمی‌ماند؛ هر چند که کوچک و ناچیز باشد.

۳- افرادی که صبح و شام، با خانواده و اموالشان، شما را فریب می‌دهند. ۴- آنگاه رسول اکرم از بخل یا دروغ صحبت نمود (صاحب یکی از این دو وصف را جهنمی دانست. ۵- افراد بد اخلاقی که بسیار بد و بی‌راه می‌گویند).

### باب (۱۶): بهشتیان و دوزخیان برای همیشه

#### در بهشت و دوزخ می‌مانند

۹۷۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَصَارَ أَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، أُتِيَ بِالْمَوْتِ حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادَى مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لَا مَوْتَ، فَيَزْدَادُ أَهْلَ الْجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزْدَادُ أَهْلُ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ». (م/۲۸۵۰)

**ترجمه:** از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هنگامی که بهشتیان به بهشت، و جهنمیان به جهنم می‌روند، مرگ را می‌آورند و میان بهشت و دوزخ، ذبح می‌کنند و یک منادی، ندا می‌دهد که: ای بهشتیان! بعد از این، مرگی وجود ندارد؛ و ای دوزخیان! بعد از این، مرگی وجود نخواهد داشت. در نتیجه، بهشتیان بیش از پیش، خوشحال، و دوزخیان بیش از پیش، غمگین می‌شوند».

## ۶۶- کتاب توصیف جهنم

### باب (۱): افسارهای جهنم

۱۹۷۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ، مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجْرُؤْنَهَا». (م/۲۸۴۲)

**ترجمه:** ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، دوزخ را می آورند در حالی که هفتاد هزار افسار دارد؛ و با هر افساری، هفتاد هزار فرشته وجود دارد که آنرا می کشند».

### باب (۲): شدت حرارت جهنم

۱۹۷۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «نَارُكُمْ هَذِهِ، الَّتِي يُوقَدُ ابْنُ آدَمَ، جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ حَرِّ جَهَنَّمَ» قَالُوا: وَاللَّهِ إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنَّهَا فَضَّلَتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا، كُلُّهَا مِثْلُ حَرِّهَا». (م/۲۸۴۳)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این آتش شما که فرزند آدم آن را روشن می کند، یک هفتادم حرارت آتش جهنم را دارد». صحابه گفتند: یا رسول الله! به الله سوگند که آتش دنیا، کافی است. فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نه مرتبه، گرمتر از آتش دنیا است. و هر مرتبه ی آن، به اندازه ی آتش دنیا، حرارت دارد».

### باب (۳): عمق زیاد جهنم

۱۹۷۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ سَمِعَ وَجْبَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «تَدْرُونَ مَا هَذَا؟» قَالُوا: قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «هَذَا حَجَرٌ رُمِيَ بِهِ فِي النَّارِ مُنْذُ سَبْعِينَ خَرِيفًا، فَهُوَ يَهْوِي فِي النَّارِ الْآنَ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَعْرِهَا». (م/۲۸۴۴)

**ترجمه:** ابو هریره رضی الله عنه می گوید: ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم که ناگهان، صدای افتادن چیزی را شنید؛ پس فرمود: «می دانید این صدای چیست؟» گفتیم: الله و رسولش بهتر می دانند. فرمود: «این، صدای سنگی بود که هفتاد سال پیش در دوزخ انداخته اند؛ آن سنگ، تاکنون در حال سقوط در عمق جهنم بود تا اینکه الآن به پایان و ته آن رسید».

**باب (۴): در مورد فردی از جهنمیان که آسان‌ترین عذاب را می‌بیند**

۱۹۷۸ — عَنْ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا مَنْ لَهُ نَعْلَانِ وَشِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ، يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ، كَمَا يَغْلِي الْمِرْجَلُ مَا يَرَى أَنْ أَحَدًا أَشَدُّ مِنْهُ عَذَابًا، وَإِنَّهُ لَأَهْوَنُهُمْ عَذَابًا». (م/۲۱۳)

**ترجمه:** نعمان بن بشیر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آسان‌ترین عذاب در میان جهنمیان، از آن کسی است که دو کفش و دو بند کفش آتشین پوشیده است که مغز سرش از آنها همانند به جوش آمدن دیگ می‌جوشد؛ و او تصور می‌کند که دچار شدیدترین عذاب شده است؛ حال آنکه او از میان جهنمیان، آسان‌ترین عذاب را دارد».

**باب (۵): قسمتهایی از جهنمیان را که آتش فرا می‌گیرد**

۱۹۷۹ — عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى كَعْبِيهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى حُجْرَتِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذُهُ النَّارُ إِلَى تَرْفُوتِهِ». (م/۲۸۴۵)

**ترجمه:** سمره بن جندب رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «آتش جهنم بعضی از مردم را تا شتالنگ‌ها (قوزک پا)، بعضی را تا زانوها، برخی را تا کمر، و تعدادی را هم تا گلو فرا می‌گیرد».

**باب (۶): جباران به جهنم می‌روند و ضعیفان به بهشت**

۱۹۸۰ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أُوتِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: فَمَا لِي لَا يَدْخُلُنِي إِلَّا ضِعْفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ وَغَرَّتُهُمْ؟ قَالَ اللَّهُ لِلْجَنَّةِ: إِنَّمَا أَنْتِ رَحِمَتِي أَرْحَمُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا مِلْؤُهَا، فَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ اللَّهُ، تَبَارَكَ وَتَعَالَى، رِجْلَهُ تَقُولُ: قَطُّ قَطُّ، فَهَنَّا لِكَ تَمْتَلِي، وَيُزَوَّى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، فَلَا يَظْلِمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا». (م/۲۸۴۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت و دوزخ با یکدیگر، مجادله کردند؛ دوزخ گفت: من به جباران و متکبران، اختصاص داده شده‌ام. بهشت گفت: مرا چه شده است که فقط افراد ضعیف و حقیر و ساده، وارد من می‌شوند. الله متعال به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی؛ بوسیله‌ی تو به هر یک از بندگانم که بخواهم، رحم می‌کنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستی. و بوسیله‌ی تو، هر یک از بندگانم را که بخواهم، عذاب می‌دهم. و هر دو پُر خواهد شد.

ولی دوزخ پر نمی‌شود مگر اینکه الله متعال پایش را در آن بگذارد؛ آنگاه دوزخ می‌گوید: بس است؛ بس است. در این هنگام، دوزخ پر می‌شود و برخی از قسمت‌هایش در هم پیچیده می‌شود. باید دانست که الله عز و جلّ به احدی از مخلوقاتش، ظلم نمی‌کند. و برای بهشت، مخلوق دیگری می‌آفریند».

### باب (۷): عذاب کسی که سایه را رواج داد

۱۹۸۱— عَنْ ابْنِ شَهَابٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ: إِنَّ الْبَحِيرَةَ الَّتِي يُمْنَعُ دَرُّهَا لِلطَّوَاغِيتِ، فَلَا يَحْلُبُهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، وَأَمَّا السَّائِبَةُ الَّتِي كَانُوا يُسَيِّبُونَهَا لِأَلْهَتِهِمْ، فَلَا يُحْمَلُ عَلَيْهَا شَيْءٌ، وَقَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرٍ الْخَزَاعِيَّ يَجْرُ قُصْبَهُ فِي النَّارِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَابِ». (م/۲۸۵۶)

**ترجمه:** ابن شهاب رحمته الله می گوید: شنیدم که ابن مسیب می گفت: بحیره، حیوانی بود که دوشیدن آن بخاطر طاغوتها (بتها) ممنوع بود؛ لذا هیچ یک از مردم آنرا نمی‌دوشیدند. و سایه، حیوانی بود که کفار آنرا برای معبودانشان رها کرده و هیچ چیز بر آن، حمل نمی‌کردند. ابن مسیب روایت می‌کند که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «عمرو بن عامر بن لُحی خزاعی را دیدم که روده‌هایش را در آتش، به دنبال خود می‌کشید؛ زیرا او نخستین کسی بود که سایه را رواج داد».

### باب (۸): بزرگی دندان کافر در جهنم

۱۹۸۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «ضِرْسُ الْكَافِرِ، أَوْ نَابُ الْكَافِرِ، مِثْلُ أُحْدٍ، وَغِلْظُ جِلْدِهِ مَسِيرَةُ ثَلَاثٍ». (م/۲۸۵۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دندان یا نیش کافر (در جهنم) مانند کوه احد است. و کلفتی پوستش به اندازه‌ی مسافت سه (شنبه روز) راه است».



۱۹۸۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: «مَا بَيْنَ مَنْكَبِي الْكَافِرِ فِي النَّارِ، مَسِيرَةُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، لِلرَّاكِبِ الْمُسْرِعِ». (م/۲۸۵۲)

**ترجمه:** از ابو هریره رضی اللہ عنہ روایت است که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «فاصله‌ی میان دو شانه‌ی کافر به اندازه‌ی مسافتی است که یک سوار با شتاب، در سه روز، طی می‌کند».

### باب (۹): عذاب شکنجه کنندگان مردم

۱۹۸۴ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا: قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَّاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ، رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ، لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا». (م/۲۱۲۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «دو گروه جهنمی هستند که من آنها را ندیده‌ام: نخست، گروهی هستند که تازیانه‌هایی شبیه دم گاو بدست دارند و مردم را با آنها می‌زنند. دوم، گروهی از زنان هستند که به ظاهر، پوشیده‌اند؛ ولی در حقیقت، لخت‌اند؛ حرکاتی انجام می‌دهند که مردان را به سوی خود، جذب می‌کنند و خودشان نیز بسوی مردان، تمایل دارند؛ سرهایشان مانند کوهان کج شتران قوی هیکل است. این افراد، نه تنها اینکه وارد بهشت نمی‌شوند؛ بلکه بوی آن نیز به مشام آنان نمی‌رسد؛ با وجود اینکه بوی بهشت از مسافت بسیار طولانی به مشام می‌رسد».

۱۹۸۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: «إِنْ طَالَتْ بِكَ مُدَّةٌ، أَوْ شَكْتَ أَنْ تَرَى قَوْمًا يَعْدُونَ فِي سَخَطِ اللَّهِ، وَيُرْوَحُونَ فِي لَعْنَتِهِ، فَبِي أَيْدِيهِمْ مِثْلُ أَذْنَابِ الْبَقَرِ». (م/۲۸۵۷)

**ترجمه:** ابو هریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اگر برای مدتی طولانی، زنده بمانی، بزودی گروهی را مشاهده خواهی کرد که صبح را در خشنودی الله متعال، و شام را در نفرین و لعنت او بسر می‌برند؛ آنها تازیانه‌هایی مانند دُم گاو، بدست دارند». (و مردم را کتک می‌زنند).

### باب (۱۰): غوطه دادن مرفه‌ترین فرد دنیا در جهنم، و غوطه دادن رنج دیده‌ترین فرد دنیا در بهشت

۱۹۸۶— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُؤْتَى بِأَهْلِ الدُّنْيَا، مِنْ أَهْلِ النَّارِ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَصْبَغُ فِي النَّارِ صَبْعَةً، ثُمَّ يُقَالُ: يَا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ خَيْرًا قَطُّ؟ هَلْ مَرَّ بِكَ نَعِيمٌ قَطُّ؟ فَيَقُولُ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَبِّ، وَيُؤْتَى بِأَشَدِّ النَّاسِ بُؤْسًا فِي الدُّنْيَا، مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَيَصْبَغُ صَبْعَةً فِي الْجَنَّةِ، فَيَقَالُ لَهُ: يَا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ بُؤْسًا قَطُّ، هَلْ مَرَّ بِكَ شِدَّةٌ قَطُّ؟ فَيَقُولُ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا مَرَّ بِي بُؤْسٌ قَطُّ، وَلَا رَأَيْتُ شِدَّةً قَطُّ». (م/۲۸۰۷)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، از میان دوزخیان، مرفه‌ترین فرد دنیا را می‌آورند و یک بار در آتش جهنم، غوطه می‌دهند؛ آنگاه به او می‌گویند: ای فرزند آدم! آیا هرگز خوشی و خیری دیده‌ای؟ آیا هرگز رفاه و آسایشی بر تو گذشته است؟ او می‌گوید: به الله سوگند، نه، پروردگارم. بعد از آن، از میان بهشتیان، رنج دیده‌ترین فرد دنیا را می‌آورند و یک بار در بهشت، غوطه می‌دهند؛ آنگاه به او می‌گویند: ای فرزند آدم! آیا هرگز سختی و فقری دیده‌ای؟ آیا هرگز دوران دشواری بر تو گذشته است؟ او جواب می‌دهد: خیر؛ به الله سوگند، هرگز دچار فقر نشده‌ام؛ و هیچ رنجی بر من نگذشته است».

## ۶۷- کتاب فتنه‌ها

**باب (۱): هنگامی که فسق و فجور زیاد شود،  
وقت فتنه‌ها و نابودی فرا می‌رسد**

۱۹۸۷- عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ رضی الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم اسْتَيْقَظَ مِنْ نَوْمِهِ وَهُوَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيَلُّ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ اقْتَرَبَ، فَتُحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدَمٍ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ» وَعَقَدَ سُفْيَانُ بِيَدِهِ عَشْرَةَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِذَا كَثُرَ الْخَبْثُ». (م/۲۲۸۰)

**ترجمه:** زینب دختر حجش رضی الله عنها (همسر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حالی از خواب بیدار شد که می‌گفت: «لا إله إلا الله، وای بر عرب از شری که به آنان، نزدیک شده است». و در حالی که انگشت شست و سبابه‌اش را بصورت حلقه در آورده بود، افزود: «امروز، این اندازه از سد یاجوج و مأجوج، باز شده است».

زینب رضی الله عنها می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا ما نابود می‌شویم حال آنکه افراد نیکوکار در میان ما وجود دارند؟ فرمود: «بلی، هنگامی که فسق و فجور زیاد شود».

۱۹۸۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدَمٍ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ» وَعَقَدَ وَهَيْبٌ بِيَدِهِ تِسْعِينَ. (م/۲۸۸۱)

**ترجمه:** ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امروز، این اندازه، از سد یاجوج و مأجوج، باز شده است». و وهیب (که یکی از راویان است، برای نشان دادن اندازه‌ی آن) انگشت شست و سبابه‌اش را بصورت نود در آورد.

**باب (۲): سرازیر شدن فتنه‌ها مانند نزول قطرات باران**

۱۹۸۹- عَنْ أُسَامَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم أَشْرَفَ عَلَى أُطَمٍ مِنْ أَطَامِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى؟ إِنِّي لَأَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلَالَ يُّوْتِكُمْ، كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ». (م/۲۸۸۵)

**ترجمه:** از اسامه رضی الله عنه روایت است که روزی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مکانی بلند به یکی از قلعه‌های مدینه، نظر کرد و فرمود: «آیا می‌بینید آنچه را که من می‌بینم؟ من محل سرازیر شدن فتنه‌ها را مانند نزول قطرات باران، در میان خانه‌های شما می‌بینم».

## باب (۳): عرضه شدن فتنه‌ها بر دلها و ایجاد نقطه در آنها

۱۹۹۰— عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ فَقَالَ: أَيُّكُمْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَذْكُرُ الْفِتْنَ؟ فَقَالَ قَوْمٌ: نَحْنُ سَمِعْنَاهُ، فَقَالَ: لَعَلَّكُمْ تَعْنُونَ فِتْنَةَ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَجَارِهِ؟ قَالُوا: أَجَلُ، قَالَ: تِلْكَ تُكْفِرُهَا الصَّلَاةُ وَالصِّيَامُ وَالصَّدَقَةُ، وَلَكِنْ أَيُّكُمْ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَذْكُرُ الْفِتْنَ الَّتِي تَمُوجُ مَوْجَ الْبَحْرِ؟ قَالَ حُذَيْفَةُ: فَأَسَكَتَ الْقَوْمُ فَقُلْتُ: أَنَا، قَالَ: أَنْتَ، لِلَّهِ أَبُوكَ! قَالَ حُذَيْفَةُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «تُعْرَضُ الْفِتْنُ عَلَى الْقُلُوبِ كَالْحَصِيرِ عُوْدًا عُوْدًا، فَأَيُّ قَلْبٍ أَشْرَبَهَا نُكِتَ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ، وَأَيُّ قَلْبٍ أَنْكَرَهَا نُكِتَ فِيهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ، حَتَّى تَصِيرَ عَلَى قَلْبَيْنِ، عَلَى أَبْيَضٍ مِثْلَ الصَّفَا، فَلَا تَضُرُّهُ فِتْنَةٌ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَالْآخِرُ أَسْوَدُ مُرْبَادًا كَالْكُوزِ مُجَحَّيًّا لَا يَعْرِفُ مَعْرُوفًا وَلَا يُنْكِرُ مُنْكَرًا، إِلَّا مَا أَشْرَبَ مِنْ هَوَاهُ» قَالَ حُذَيْفَةُ: وَحَدَّثَنِي، أَنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُعَلَّقًا يُوشِكُ أَنْ يُكْسَرَ، قَالَ عُمَرُ: أَكْسَرًا لَا أَبَا لَكَ! فَلَوْ أَنَّهُ فُتِحَ لَعَلَّهُ كَانَ يُعَادُ، قُلْتُ: لَا، بَلْ يُكْسَرُ، وَحَدَّثَنِي، أَنَّ ذَلِكَ الْبَابَ رَجُلٌ يُقْتَلُ أَوْ يَمُوتُ، حَدِيثًا لَيْسَ بِالْأَغَالِيطِ، قَالَ أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لِسَعْدٍ: يَا أَبَا مَالِكٍ مَا أَسْوَدُ مُرْبَادًا؟ قَالَ: شِدَّةُ الْبَيَاضِ فِي سَوَادٍ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا الْكُوزُ مُجَحَّيًّا؟ قَالَ: مَنْكُوسًا. (م/۱۴۴)

**ترجمه:** حذیفه رضی الله عنه می گوید: ما در مجلس عمر بن خطاب رضی الله عنه بودیم که پرسید: کدام یک از شما سخن رسول الله صلی الله علیه و آله را در مورد فتنه‌ها شنیده است؟ گروهی جواب دادند: ما شنیده‌ایم. عمر رضی الله عنه گفت: شاید هدف شما این است که یک شخص با خانواده و همسایه اش دچار فتنه می‌شود؟ آنان گفتند: بلی. عمر رضی الله عنه گفت: نماز، روزه و صدقه باعث بخشیده شدن چنین فتنه‌ها و گناهانی می‌گردد؛ اما کدامیک از شما سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله را در مورد فتنه‌هایی که مانند دریا موج می‌زنند، شنیده است؟ حذیفه می‌گوید: مردم سکوت کردند. من گفتم: من. عمر رضی الله عنه گفت: تو؛ چه پدر خوبی الله متعال به تو عنایت کرده است. حذیفه گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «فتنه‌ها یکی پس از دیگری مانند چوبهای حصیر بر دلها عرضه می‌گردد؛ پس هر قلبی که آنها را بطور کامل، در خودش جای دهد، یک نکته‌ی سیاه در آن، ایجاد می‌گردد؛ و هر قلبی که آنها را قبول

نکند، یک نکته‌ی سفید در آن، ایجاد می‌گردد تا جایی که قلبها به دو گروه تقسیم می‌شوند: قلبهای سفیدی که مانند سنگ سفیدی هستند که هیچ گرد و غباری روی آن، وجود ندارد؛ و تازمانی که آسمانها و زمین وجود داشته باشند، هیچ فتنه‌ای به آنها ضرر نمی‌رساند. و قلبهای دیگری هستند که سیاه و خاکستری رنگ مانند کوزه‌ی وارونه هستند و کار خوب را خوب، و کار بد را بد، نمی‌دانند مگر هوی و هوسی که در دلهاشان، جای گرفته است». (هوی و هوس آنها معیار خوبی و بدی است). حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: همچنین به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفتم: میان تو و آن فتنه‌ها دری قفل شده وجود دارد؛ اما بزودی خواهد شکست. عمر رضی الله عنه گفت: پدرت را از دست بدهی؛ در می‌شکند؟ اگر باز می‌شد، شاید دوباره بسته می‌شد. حذیفه می‌گوید: من گفتم: نه؛ بلکه شکسته می‌شود. همچنین به وی گفتم که آن دروازه، مردی است که کشته می‌شود یا می‌میرد؛ و در این حدیث من، هیچ سخن غلط و اشتباهی، وجود نداشت.

#### باب (۴): شیطان لشکریانش را می‌فرستد تا مردم را دچار فتنه کنند

۱۹۹۱ — عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ إِبْلِيسَ يَضَعُ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ، ثُمَّ يَبْعَثُ سَرَايَاهُ، فَأَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَنَزَلَةً أَعْظَمُهُمْ فِتْنَةً، يَجِيءُ أَحَدَهُمْ فَيَقُولُ: فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا، فَيَقُولُ: مَا صَنَعْتَ شَيْئًا، قَالَ، ثُمَّ يَجِيءُ أَحَدَهُمْ فَيَقُولُ: مَا تَرَكْتُهُ حَتَّى فَرَّقْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ امْرَأَتِهِ، قَالَ: فَيَدْنِيهِ مِنْهُ وَيَقُولُ: نَعَمْ أَنتَ» قَالَ الْأَعْمَشُ: أُرَاهُ قَالَ «فَيَلْتَزِمُهُ». (م/۲۸۱۳)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ابلیس تختش را روی آب می‌گذارد؛ سپس لشکریانش را می‌فرستد (تا مردم را دچار فتنه کنند). و کسی از میان آنها به او نزدیکتر است که فتنه‌ی بزرگتری ایجاد کند. بعد از آن، یکی از لشکریانش می‌آید و می‌گوید: فلان و فلان کار را انجام دادم. ابلیس به او می‌گوید: هیچ کاری انجام نداده‌ای. سپس یکی دیگر از لشکریانش می‌آید و می‌گوید: فلانی را رها نکردم تا اینکه او و همسرش را از یکدیگر جدا ساختم. ابلیس او را به خودش، نزدیک می‌کند و می‌گوید: چه فرد نیکی هستی». و در روایت اعمش آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «آنگاه ابلیس او را در بغل می‌گیرد».

## باب (۵): در مورد فتنه‌ها و ویژگی‌های آنها

۱۹۹۲— عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ كَانَ يَقُولُ: قَالَ حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ رضی الله عنه: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ النَّاسَ بِكُلِّ فِتْنَةٍ هِيَ كَائِنَةٌ، فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ السَّاعَةِ، وَمَا بِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَسْرًا إِلَيَّ فِي ذَلِكَ شَيْئًا، لَمْ يُحَدِّثْهُ غَيْرِي، وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ، وَهُوَ يُحَدِّثُ مَجْلِسًا أَنَا فِيهِ عَنِ الْفِتَنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَهُوَ يَعُدُّ الْفِتَنَ: «مِنْهُنَّ ثَلَاثٌ لَا يَكْدُنَ يَذْرُنَّ شَيْئًا، وَمِنْهُنَّ فِتْنٌ كَرِيحِ الصَّيْفِ، مِنْهَا صِعَارٌ وَمِنْهَا كِبَارٌ» قَالَ حُذَيْفَةُ: فَذَهَبَ أُولَئِكَ الرَّهْطُ كُلُّهُمْ غَيْرِي. (م/۲۸۹۱)

**ترجمه:** ابو ادريس خولانی می گوید: حذیفه بن یمان رضی الله عنه گفت: سوگند به الله، شناخت من نسبت به هر فتنه‌ای که از هم اکنون تا قیام قیامت، اتفاق می‌افتد از همه‌ی مردم، بیشتر است؛ علت آن هم این است که رسول الله صلی الله علیه و آله رازهایی را در این زمینه، به من گفت که از دیگران، دریغ ورزید. البته رسول الله صلی الله علیه و آله در مجلسی که من نیز در آن، حضور داشتم در مورد فتنه‌ها صحبت نمود و در اثنای برشمردن آنها فرمود: «سه فتنه هستند که چه بسا هیچ چیز نگذارند (همه چیز را نابود کنند). و برخی از این فتنه‌ها مانند بادهای تابستانی هستند؛ (از شدت اندکی برخوردارند). بعضی از آنها کوچک، و بعضی دیگر، بزرگ هستند». حذیفه می گوید: بجز من، تمام اهل آن مجلس، از دنیا رفته‌اند.

۱۹۹۳— عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَقَامًا، مَا تَرَكَ شَيْئًا يَكُونُ فِي مَقَامِهِ ذَلِكَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ، إِلَّا حَدَّثَ بِهِ، حَفِظَهُ مَنْ حَفِظَهُ وَنَسِيَهُ مَنْ نَسِيَهُ، قَدْ عَلِمَهُ أَصْحَابِي هَؤُلَاءِ، وَإِنَّهُ لَيَكُونُ مِنْهُ الشَّيْءُ قَدْ نَسِيْتُهُ فَأَرَاهُ فَأَذْكُرُهُ، كَمَا يَذْكُرُ الرَّجُلُ وَجْهَ الرَّجُلِ إِذَا غَابَ عَنْهُ، ثُمَّ إِذَا رَأَاهُ عَرَفَهُ. (م/۲۸۹۱)

**ترجمه:** حذیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاد (و به سخنرانی پرداخت) و هر چیزی را که تا قیامت اتفاق می‌افتد، برای ما بیان نمود. بعضی‌ها سخنانش را حفظ نمودند و برخی دیگر، فراموش کردند. این دوستانم که در اینجا حضور دارند، ایستادن نبی اکرم صلی الله علیه و آله را به خاطر دارند. و چه بسا که یکی از اموری را که من فراموش کرده‌ام، اتفاق می‌افتد؛ پس با دیدن آن، به یادم می‌آید؛ همانگونه که یک شخص، فردی را می‌بیند و بعد از غیابش، او را فراموش می‌کند؛ اما هنگامی که او را می‌بیند، به خاطر می‌آورد.

۱۹۹۴— عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، فَمَا مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا قَدْ سَأَلْتُهُ، إِلَّا أَنِّي لَمْ أَسْأَلْهُ: مَا يُخْرِجُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ. (م/۲۸۹۱)

**ترجمه:** حذیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ مرا از فتنه‌هایی که تا قیام قیامت، اتفاق می‌افتد، باخبر ساخت؛ من در مورد همه‌ی فتنه‌ها از ایشان، پرسیدم؛ فقط سؤال نکردم که چه چیزی باعث بیرون رفتن مردم مدینه از شهر مدینه می‌شود.

۱۹۹۵— عَنْ أَبِي زَيْدٍ يَعْنِي عَمْرَو بْنَ أَخْطَبَ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْفَجْرَ، وَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الظُّهْرُ، فَنَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الْعَصْرُ، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَأَخْبَرَنَا بِمَا كَانَ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ، فَأَعْلَمْنَا أَحْفَظُنَا. (م/۲۸۹۲)

**ترجمه:** ابو زید (عمرو بن اخطب) رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ نماز صبح را برای ما امامت نمود و بالای منبر رفت و تا ظهر برای ما سخنرانی نمود. آنگاه، از منبر پایین آمد و نماز خواند و دوباره، بالای منبر رفت و تا نماز عصر، سخنرانی نمود. بعد از آن، پایین آمد و نماز خواند و بار دیگر، بالای منبر رفت و تا هنگام غروب خورشید برای ما سخنرانی نمود و ما را از آنچه که اتفاق افتاده است و آنچه که اتفاق خواهد افتاد، با خبر ساخت. فردی از ما این چیزها را بهتر می‌داند که از حافظه‌ی بهتری برخوردار است.

#### باب (۶): در مورد فتنه‌ها و کسانی که آنها را حفظ داشتند

۱۹۹۶— عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَ جُنْدُبٌ: جِئْتُ يَوْمَ الْجَرَعَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ فَقُلْتُ: لِيَهْرَاقَنَّ الْيَوْمَ هَهُنَا دِمَاءٌ، فَقَالَ ذَاكَ الرَّجُلُ: كَلَّا وَاللَّهِ، قُلْتُ: بَلَى وَاللَّهِ، قَالَ: كَلَّا وَاللَّهِ، قُلْتُ: بَلَى وَاللَّهِ، قَالَ: كَلَّا وَاللَّهِ، إِنَّهُ لَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَنِيهِ قُلْتُ: بئسَ الْجَلِيسُ لِي أَنْتَ مِنْذُ الْيَوْمِ، تَسْمَعُنِي أَخَالَفُكَ وَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَا تَنْهَانِي؟ ثُمَّ قُلْتُ: مَا هَذَا الْغَضَبُ؟ فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ وَأَسْأَلُهُ، فَإِذَا الرَّجُلُ حُذَيْفَةُ. (م/۲۸۹۳)

**ترجمه:** محمد می گوید: جندب گفت: روز جرعه (مکانی در نزدیکی کوفه) آمدم و دیدم که مردی آنجا نشسته است. (روز جرعه، همان روزی است که مردم کوفه سعید بن عاص؛ استاندار عثمان؛ را برگرداندند و از عثمان خواستند که ابوموسی اشعری را تعیین کند و عثمان هم پذیرفت.) گفتم: بطور قطع، امروز اینجا خونهایی ریخته خواهد شد. آن مرد گفت: سوگند به الله که هرگز خونی ریخته نمی شود. من گفتم: بلی، سوگند به الله. او گفت: سوگند به الله، هرگز. من گفتم: بلی، سوگند به الله. او گفت: سوگند به الله، هرگز؛ این، حدیث رسول الله ﷺ است. من گفتم: از آن وقت، چه همنشین بدی برای من بودی؛ مخالفت مرا می شنوی؛ حال آنکه از رسول الله ﷺ شنیده ای؛ ولی با وجود این، مانع من نمی شنوی. سپس با خودم گفتم: چرا خشمگین شوم؟ آنگاه رویم را بسوی او برگرداندم و از او پرسیدم و متوجه شدم که حذیفه است.

### باب (۷): فتنه از سمت مشرق

۱۹۹۷— عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ مَا أَسْأَلُكُمْ عَنِ الصَّغِيرَةِ، وَأَرْكَبُكُمْ لِلْكَبِيرَةِ، سَمِعْتُ أَبِي، عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ مِنْ هَهُنَا» وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ «مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ» وَأَنْتُمْ يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، وَإِنَّمَا قَتَلَ مُوسَى الْذِي قَتَلَ، مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ خَطَأً، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ: ﴿وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا﴾ [طه: ۴۰]

**ترجمه:** سالم بن عبد الله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گفت: ای اهل عراق! شما چقدر زیاد در مورد گناهان صغیره می پرسید؛ و چقدر زیاد، مرتکب گناهان کبیره می شوید. من شنیدم که پدرم؛ عبدالله بن عمر؛ می گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ با دستش به سوی مشرق، اشاره می نمود و می فرمود: «فتنه از این سمت، می آید؛ از همان جایی که شاخهای شیطان، آشکار می شوند». شما گردن یکدیگر را می زنید؛ شما می دانید که موسی علیه السلام یک نفر از آل فرعون را اشتباهی، به قتل رساند؛ پس الله متعال عزوجل به او فرمود: ﴿وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا﴾ [طه: ۴۰]. (تو یک نفر را به قتل رساندی؛ پس تو را از غم و اندوه، نجات داده و مورد آزمایشهای مختلف، قرار دادیم.)



**باب (۸): گنج‌های کسرا و قیصر در راه الله تقسیم خواهد شد**

۱۹۹۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ مَاتَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (م/۲۹۱۸)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسرا، هلاک شد و بعد از او، کسرای نبی نخواهد آمد؛ قیصر نیز هلاک خواهد شد؛ و بعد از او قیصری نخواهد آمد؛ و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، گنج‌های آنها در راه الله، تقسیم خواهد شد».

۱۹۹۹ — عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَتَفْتَحَنَّ عَصَابَةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ — أَوْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ — كَنْزَ آلِ كِسْرَى الَّذِي فِي الْأَبْيَضِ» قَالَ فُتَيْبَةُ: «مِنَ الْمُسْلِمِينَ» وَلَمْ يَشْكُ. (م/۲۹۱۹)

**ترجمه:** جابر بن سمره رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «گروهی از مسلمانان یا مؤمنان، گنج‌های پادشاه ایران را که در کاخ سفیدش هستند، فتح خواهند کرد».

**باب (۹): این امت، توسط یکدیگر، هلاک می‌شوند**

۲۰۰۰ — عَنْ ثَوْبَانَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِيَ الْأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زَوَى لِيَ مِنْهَا، وَأُعْطِيَتْ الْكَنْزَيْنِ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يُهْلِكَهَا بِسَنَةِ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يُرَدُّ، وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أُهْلِكَهُمْ بِسَنَةِ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، يَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ، وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا — أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا — حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا، وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا». (م/۲۸۸۹)

**ترجمه:** ثوبان رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال زمین را برای من جمع نمود و من سرزمین های مشرق و مغرب را دیدم. و پادشاهی امت من تا همان جایی که برایم جمع شد، می رسد. و دو گنجینه ی قیصر و کسری (پادشاه روم و ایران) که سرخ (طلا) و سفید (نقره) هستند، به من عنایت گردید. من از پروردگارم درخواست نمودم که امتم را با یک قحطسالی عمومی، هلاک نکند و دشمنی بیگانه، بر آنان مسلط نگرداند طوری که آنان را ریشه کن کند. پروردگارم فرمود: ای محمد! هرگاه، من امری را فیصله کنم، رد خور ندارد؛ این درخواست تو را برآورده می سازم که امت تو را با یک قحطسالی عمومی، هلاک نگردانم، و دشمنی بیگانه، بر آنها مسلط نکنم تا آنان را ریشه کن کند؛ اگر چه مردم علیه آنها از سرزمین های مختلف، جمع شوند؛ مگر اینکه آنها به جان یکدیگر بیفتند و همدیگر را بکشند و به اسارت بگیرند».

۲۰۰۱— عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَقْبَلَ ذَاتَ يَوْمٍ مِنَ الْعَالِيَةِ، حَتَّى إِذَا مَرَّ بِمَسْجِدِ بَنِي مُعَاوِيَةَ، دَخَلَ فَرَكَعَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، وَدَعَا رَبَّهُ طَوِيلًا، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْنَا فَقَالَ: «سَأَلْتُ رَبِّي ثَلَاثًا، فَأَعْطَانِي ثِنْتَيْنِ وَمَنْعَنِي وَاحِدَةً، سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ لَا يُهْلِكَ أُمَّتِي بِالسَّنَةِ فَأَعْطَانِيهَا، وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يُهْلِكَ أُمَّتِي بِالْغَرَقِ فَأَعْطَانِيهَا، وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يَجْعَلَ بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ فَمَنْعَنِيهَا». (م/۲۸۹۰)

**ترجمه:** عامر بن سعد رضی الله عنه به روایت از پدرش می گوید: روزی، رسول الله صلی الله علیه و آله از قسمت بالای مدینه آمد و گذرش به مسجد بنی معاویه افتاد؛ پس وارد مسجد شد و دو رکعت نماز در آن خواند. ما نیز همراه ایشان، نماز خواندیم. وی در پیشگاه پروردگارش، یک دعای طولانی نمود. بعد از آن، چهره اش را بسوی ما برگرداند و فرمود: «از پروردگارم، سه درخواست نمودم؛ دو درخواستم را برآورده نمود و از برآورده ساختن یک درخواست، دریغ ورزید. من از پروردگارم درخواست نمودم که امتم را با قحطسالی هلاک نکند. این درخواست مرا برآورده نمود. همچنین از الله متعال درخواست نمودم که امتم را با غرق کردن، هلاک نگرداند. این درخواستم را نیز برآورده ساخت. همچنین درخواست نمودم که با یکدیگر، جنگ نکنند؛ الله متعال از برآورده ساختن این درخواست، دریغ ورزید».

**باب (۱۰): از راه و روش امتهای گذشته، پیروی خواهید کرد**

۲۰۰۲— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ شَبْرًا بِشَبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا فِي جُحْرِ ضَبٍّ لَاتَّبَعْتُمُوهُمْ» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: «فَمَنْ؟»! (م/۲۶۶۹)

**ترجمه:** ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شما وجب به وجب و ذراع به ذراع از راه و روش امتهای گذشته، پیروی خواهید کرد؛ حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شده باشند، شما نیز وارد آن خواهید شد».

راوی می گوید: ما گفتیم: یا رسول الله! منظور از گذشتگان، یهود و نصارا است؟ فرمود: «پس چه کسی است؟!»

**باب (۱۱): اتمم را قریش هلاک می کند و دستور کناره گیری از آنان**

۲۰۰۳— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُهْلِكُ أُمَّتِي هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ» قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَرَلُوهُمْ». (م/۲۹۱۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «این گروه از قریش، مردم را هلاک می کنند». صحابه گفتند: پس به ما چه دستوری می دهید؟ فرمود: «ای کاش! مردم از آنها کناره گیری می کردند».

**باب (۱۲): فتنه‌هایی رخ خواهد داد که در آن هنگام،****فرد نشسته از فرد ایستاده، بهتر است**

۲۰۰۴— عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنٌ، أَلَا ثُمَّ تَكُونُ فِتْنَةٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي فِيهَا، وَالْمَاشِي خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي إِلَيْهَا، أَلَا، فَإِذَا نَزَلَتْ أَوْ وَقَعَتْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ إِبِلٌ فَلْيَلْحَقْ بِإِبِلِهِ، وَمَنْ كَانَتْ لَهُ غَنَمٌ فَلْيَلْحَقْ بِغَنَمِهِ، وَمَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَلْحَقْ بِأَرْضِهِ» قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِبِلٌ وَلَا غَنَمٌ وَلَا أَرْضٌ؟ قَالَ: «يَعْمِدُ إِلَى سَيْفِهِ فَيَدُقُّ عَلَى حَدِّهِ بِحَجَرٍ، ثُمَّ لَيَنْجُ إِنْ اسْتَطَاعَ النَّجَاءَ، اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟» قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ أَكْرَهْتُ حَتَّى يُنْطَلِقَ بِي إِلَى أَحَدِ الصَّفَيْنِ، أَوْ إِحْدَى الْفِئَتَيْنِ، فَضَرَبَنِي رَجُلٌ بِسَيْفِهِ، أَوْ يَجِيءُ سَهْمٌ فَيَقْتُلَنِي؟ قَالَ: «يَبُوءُ بِإِثْمِهِ وَإِثْمِكَ، وَيَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ». (م/۲۸۸۷)

**ترجمه:** ابوبکره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بزودی فتنه‌ای رخ خواهد داد که در آن هنگام، فرد نشسته از فردی که راه می‌رود، بهتر است. و کسی که در آن هنگام، راه می‌رود از کسی که دوان دوان بسوی آنها می‌رود، بهتر است. هشدار می‌دهم؛ هرگاه، این فتنه‌ها فرود آمدند یا اتفاق افتادند، هرکس، شتری دارد به شترانش، ملحق شود؛ و هر کس، گوسفندی دارد، به گوسفندانش، ملحق گردد؛ و هرکس، زمینی دارد، به زمینش بپردازد». مردی عرض نمود: یا رسول الله! کسی که شتر و گوسفند و زمینی ندارد، چه کار کند؟ فرمود: «شمشیرش را بردارد و لبه‌ی تیزش را به سنگی بزند و بشکند و اگر توانایی دارد، خودش را نجات دهد. بار الها! آیا رساندم؟ بار الها! آیا رساندم؟»؟ راوی می‌گوید: سپس مردی دیگر، عرض کرد: یا رسول الله! اگر مرا با اجبار به یکی از دو صف یا دو گروه بردند و مردی با شمشیر مرا زد یا تیری آمد و مرا به قتل رساند، حکمش چیست؟ فرمود: «در این صورت، گناه خودش و گناه تو را متحمل می‌شود و به جهنم می‌رود».

### باب (۱۳): هرگاه، دو فرد مسلمان با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت

۲۰۰۵ — عَنْ الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْتُ وَأَنَا أُرِيدُ هَذَا الرَّجُلَ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرَةَ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَحْنَفُ؟ قَالَ: قُلْتُ: أُرِيدُ نَصْرَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم — يَعْنِي عَلِيًّا — قَالَ: فَقَالَ لِي: يَا أَحْنَفُ ارْجِعْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «إِذَا تَوَاجَهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا، فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ»، قَالَ: فَقُلْتُ، أَوْ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا الْقَاتِلُ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ». (م/۲۸۸۸)

**ترجمه:** احنف بن قیس رضی الله عنه می گوید: من به قصد کمک رساندن به این شخص؛ علی بن ابی طالب رضی الله عنه بیرون شدم. ابوبکره رضی الله عنه مرا در مسیر راه دید و گفت: ای احنف! کجا می‌روی؟ گفتم: تصمیم دارم به کمک پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی علی بن ابی طالب رضی الله عنه بروم. ابوبکره رضی الله عنه گفت: ای احنف! برگرد؛ زیرا من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرگاه، دو فرد مسلمان (بقصد کشتن یکدیگر) با شمشیر، در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت». شخصی گفت: یا رسول الله! دلیل دوزخی بودن قاتل، معلوم است؛ اما مقتول چرا به دوزخ خواهد رفت؟ فرمود: «بدلیل اینکه او نیز آروزی کشتن برادر مسلمانش را در سر می‌پروراند».

**باب (۱۴): عمار توسط گروه باغی به قتل می‌رسد**

۲۰۰۶ — عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَقْتُلُ عَمَارًا الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ». (م/۲۹۱۶)

**ترجمه:** ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «عمار توسط گروه باغی کشته خواهد شد».

**باب (۱۵): تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می‌دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند، قیامت برپا نخواهد شد**

۲۰۰۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ، وَتَكُونَ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، وَدَعَوَاهُمَا وَاحِدَةٌ». (م/۱۵۷)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می‌دهند، با یکدیگر به جنگ نپردازند و کشتار بزرگی میان آنان رخ ندهد، قیامت برپا نخواهد شد».

**باب (۱۶): قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که یک فرد از کنار قبری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای او می‌بودم**

۲۰۰۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ عَلَى الْقَبْرِ فَيَتَمَرَّغُ عَلَيْهِ، وَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَكَانَ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ، وَلَيْسَ بِهِ الدِّينُ إِلَّا الْبَلَاءُ». (م/۱۵۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که یک فرد از کنار قبری عبور نکند و نگوید: ای کاش! من بجای صاحب این قبر می‌بودم؛ حال آنکه او نگرانی دینی ندارد؛ بلکه صرفاً به خاطر بلای دنیوی چنین آرزویی می‌کند».

**باب (۱۷): تا هرج و مرج زیادی اتفاق نیفتد، قیامت برپا نخواهد شد**

۲۰۰۹ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ الْهَرْجُ» قَالُوا: وَمَا الْهَرْجُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْقَتْلُ، الْقَتْلُ». (م/۱۵۷)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا هرج و مرج زیادی اتفاق نیفتد، قیامت برپا نخواهد شد». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! هرج و مرج یعنی چه؟ فرمود: «قتل و کشتار، قتل و کشتار».

#### باب (۱۸): قیامت برپا نمی شود تا وقتی که قاتل نداند چرا قتل می کند

۲۰۱۰— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى النَّاسِ يَوْمٌ، لَا يَدْرِي الْقَاتِلُ فِيمَ قَتَلَ، وَلَا الْمَقْتُولُ فِيمَ قُتِلَ»، فَقِيلَ: كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «الْهَرْجُ، الْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ».

(م/۲۹۰۸)

**ترجمه:** ابوهريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، دنیا سپری نمی گردد تا زمانی که روزی بر مردم نیاید که قاتل نداند چرا کشته، و مقتول نداند چرا کشته شده است». صحابه عرض کردند: چگونه چنین اتفاقی می افتد؟ فرمود: «هرج و مرج زیادی اتفاق می افتد و قاتل و مقتول جهنمی می شوند».

#### باب (۱۹): تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود،

##### قیامت برپا نخواهد شد

۲۰۱۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ، تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَى». (م/۲۹۰۲)

**ترجمه:** از ابوهريره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز پیدا نشود و روشنایی آن، گردن شترها را در بصری فرا نگیرد، قیامت برپا نخواهد شد».

#### باب (۲۰): تا زمانی که قبیله‌ی دوس بت ذو الخلصه را عبادت نکنند،

##### قیامت برپا نمی شود

۲۰۱۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَضْطَرَّ أَلْيَاتُ نِسَاءِ دَوْسٍ، حَوْلَ ذِي الْخَلَصَةِ». وَكَانَتْ صَنَمًا تَعْبُدُهَا دَوْسٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بَبَالَةَ. (م/۲۹۰۶)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که کَپَل زنان قبیله‌ی دوس پیرامون ذو الخلصه نلرزد و به حرکت در نیاید، قیامت برپا نخواهد شد». قابل یاد آوری است که ذو الخلصه نام بتی بود که قبیله‌ی دوس در دوران جاهلیت، در تباه (سرزمینی در یمن) عبادت می کردند.

### باب (۲۱): تا زمانی که لات و عزی عبادت نگرده، قیامت برپا نمی شود

۲۰۱۳ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى تُعْبَدَ اللَّاتُ وَالْعُزَّى»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كُنْتُ لِأُظُنُّ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳] أَنَّ ذَلِكَ تَأْمًا، قَالَ: «إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً، فَتَوَفِّي كُلَّ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ، فَيَبْقَى مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ، فَيَرْجِعُونَ إِلَى دِينِ آبَائِهِمْ». (م/۲۹۰۷)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «شب و روز به پایان نمی رسد (قیامت برپا نمی گردد) تا زمانی که (دوباره) لات و عزی عبادت نشوند». من گفتم: یا رسول الله! هنگامی که الله متعال آیه‌ی زیر را نازل فرمود، من فکر کردم که دین بطور کامل، متحقق می گردد (و نقصی به آن راه پیدا نمی کند). ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [توبه: ۳۳] (الله است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا اسلام را بر همه‌ی آیین‌های دیگر، چیره گرداند، هرچند که مشرکان، دوست نداشته باشند). رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا هنگامی که الله متعال بخواهد، اینگونه می شود؛ بعد از آن، الله متعال نسیم پاک‌ی می فرستد و آن نسیم، تمام کسانی را که در قلبشان به اندازه‌ی یک دانه‌ی اسپند، ایمان وجود داشته باشد، قبض روح می کند. در نتیجه، افرادی باقی می مانند که هیچ خیری در آنها وجود ندارد و به دین اجدادشان برمی گردند».

### باب (۲۲): قیامت برپا نمی شود تا زمانی که هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق به جنگ فلان شهر نروند

۲۰۱۴— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «سَمِعْتُمْ بِمَدِينَةِ جَانِبٍ مِنْهَا فِي الْبَرِّ وَجَانِبٍ مِنْهَا فِي الْبَحْرِ؟» قَالُوا: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَغْزَوْهَا سَبْعُونَ أَلْفًا مِنْ بَنِي إِسْحَاقَ، فَإِذَا جَاءُوهَا نَزَلُوا، فَلَمْ يُقَاتِلُوا بِسِلَاحٍ وَلَمْ يَرْمُوا بِسَهْمٍ، قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَيَسْقُطُ أَحَدُ جَانِبَيْهَا»، قَالَ: ثَوْرٌ: لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ: «الَّذِي فِي الْبَحْرِ، ثُمَّ تَقُولُ الثَّانِيَّةُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَيَسْقُطُ جَانِبُهَا الْآخَرُ، ثُمَّ تَقُولُ الثَّلَاثَةُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَيَفْرَجُ لَهُمْ، فَيَدْخُلُوهَا فَيَغْنَمُوا، فَبَيْنَمَا هُمْ يَفْتَسِمُونَ الْمَعَانِمَ، إِذْ جَاءَهُمُ الصَّرِيخُ فَقَالَ: إِنَّ الدَّجَالَ قَدْ خَرَجَ، فَيَتْرُكُونَ كُلَّ شَيْءٍ، وَيَرْجِعُونَ». (م/۲۹۲۰)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اسم شهری را که یک طرف آن در خشکی، و طرف دیگر آن در دریاست، شنیده اید؟» صحابه عرض کردند: بلی، یا رسول الله. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قیامت برپا نمی شود تا زمانی که هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق به جنگ آن شهر نروند؛ آنان، هنگامی که به شهر برسند، از سلاح استفاده نمی کنند و تیر اندازی نمی نمایند؛ بلکه یک بار، لا اله الا الله و الله اکبر می گویند؛ پس آن سمت شهر که در دریا است، سقوط می کند و به دست آنها می افتد. بعد از آن، دوباره، لا اله الا الله و الله اکبر می گویند؛ در نتیجه، طرف دیگر آن سقوط می کند. سپس، بار سوم، لا اله الا الله و الله اکبر می گویند؛ در نتیجه، راهشان، باز می شود و وارد شهر می شوند و غنایم را جمع آوری می کنند. و هنگامی که آنها مشغول تقسیم غنایم هستند، نادای می آید و ندا می دهد که: دجال ظهور کرده است. آنگاه، آنها همه چیز را رها می کنند و بر می گردند».

### باب (۲۳): تا زمانی که فرات، یک کوه طلایی آشکار نسازد، قیامت برپا نمی گردد

۲۰۱۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَحْسَرَ الْفُرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ، يَقْتَتِلُ النَّاسُ عَلَيْهِ، فَيَقْتُلُ، مِنْ كُلِّ مِائَةٍ، تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ، وَيَقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ: لَعَلِّي أَكُونُ أَنَا الَّذِي أُنْجُو». (م/۲۸۹۴)



**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قیامت برپا نمی گردد تا زمانی که فرات، یک کوه طلایی آشکار نسازد؛ و مردم به خاطر آن، نجنگند؛ و از هر صد نفر، نود و نه نفر کشته نشود؛ و هر یک از آنها نگوید: شاید من آن یک نفری باشم که نجات پیدا می کند».

۲۰۱۶— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «يُوشِكُ الْفِرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلَا يَأْخُذْ مِنْهُ شَيْئًا». (م/۲۸۹۴)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بزودی رودخانه‌ی فرات یک گنج طلایی آشکار خواهد ساخت؛ پس هرکس که آنجا حضور پیدا نمود، چیزی از آن نگیرد».

### باب (۲۴): قیامت برپا نمی شود تا زمانی که شما با قومی نجنگید که چهره‌هایی مانند سپر دارند

۲۰۱۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «تُقَاتِلُونَ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ قَوْمًا نَعَالُهُمُ الشَّعْرُ، كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، حُمْرُ الْوُجُوهِ، صِعَارُ الْأَعْيُنِ». (م/۲۹۱۲)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در نزدیکی قیامت، شما با قومی می‌جنگید که کفشهایشان از مو ساخته شده است، صورتهایشان قرمز و مانند سپر است و چشمانی کوچک دارند».

### باب (۲۵): تا زمانی که مردی از قبیله‌ی قحطان، ظهور نکند

#### قیامت برپا نخواهد شد

۲۰۱۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ». (م/۲۹۱۰)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تا زمانی که مردی از قبیله‌ی قحطان، ظهور نکند و مردم را با عصایش، جلو نگیرد (به پادشاهی نرسد) قیامت برپا نخواهد شد».

### باب (۲۶): قیامت برپا نمی‌گردد تا زمانی که فردی به نام جهجاه به حکومت نرسد

۲۰۱۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَذْهَبُ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي، حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْجَهْجَاهُ». (م/۲۹۱۱)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که فردی به نام جهجاه به حکومت نرسد، شب و روز ادامه پیدا می‌کند». (قیامت برپا نمی‌گردد).

### باب (۲۷): قیامت زمانی برپا می‌گردد که هیچ کس در روی زمین، نام الله را بر زبان نیاورد

۲۰۲۰— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى أَحَدٍ يَقُولُ: اللَّهُ، اللَّهُ». (م/۱۴۸)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که یک نفر وجود داشته باشد که نام الله را به زبان آورد، قیامت برپا نمی‌گردد».

### باب (۲۸): نسیمی از یمن می‌وزد و هر کس را که ایمانی در دلش باشد، قبض روح می‌کند

۲۰۲۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ رِيحًا مِنَ الْيَمَنِ، أَلَيْنَ مِنَ الْحَرِيرِ، فَلَا تَدْعُ أَحَدًا فِي قَلْبِهِ — قَالَ أَبُو عَلْقَمَةَ: مِثْقَالُ حَبَّةٍ، وَقَالَ عَبْدُ الْعَزِيزِ — مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ إِلَّا قَبَضَتْهُ». (م/۱۱۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال نسیمی از جانب یمن می‌فرستد که از ابریشم نرمتر است و هر کس را که به اندازه‌ی ذره‌ای ایمان داشته باشد، قبض روح می‌کند».

### باب (۲۹): قیامت بر بدترین مردم، برپا می‌شود

۲۰۲۲— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا عَلَى شِرَارِ النَّاسِ». (م/۲۹۴۹)

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا قیامت بر بدترین مردم، برپا می‌شود».

### باب (۳۰): تا زمانی که افرادی دجال و دروغگو، ظهور نکنند، قیامت برپا نخواهد شد.

۲۰۲۳ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُبْعَثَ دَجَالُونٌ كَذَّابُونَ، قَرِيبٌ مِنْ ثَلَاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ». (م/۱۵۷)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تا زمانی که نزدیک به سی دجال دروغگو، ظهور نکند که همگی آنان ادعای نبوت می کنند، قیامت برپا نخواهد شد.

۲۰۲۴ — عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ كَذَّابِينَ» وَ فِي رِوَايَةٍ قَالَ جَابِرٌ: فَاحْذَرُوهُمْ. (م/۲۹۲۳)

**ترجمه:** جابر بن سمره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «در نزدیکی قیامت، دروغگویانی می آیند». و در روایتی آمده است که جابر رضی الله عنه گفت: پس از آنان بر حذر باشید.

### باب (۳۱): در مورد جنگیدن مسلمانان با یهودیان

۲۰۲۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ، فَيَقْتُلُهُمُ الْمُسْلِمُونَ، حَتَّى يَخْتَبِئَ الْيَهُودِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ، فَيَقُولُ الْحَجَرُ أَوْ الشَّجَرُ: يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي، فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ، إِلَّا الْغَرْقَدَ، فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرِ الْيَهُودِ». (م/۲۹۲۲)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قیامت برپا نمی گردد تا زمانی که مسلمانان با یهودیان نجنگند و آنان را به قتل نرسانند تا جایی که یک یهودی، پشت سنگ و درخت خود را پنهان می کند؛ ولی سنگ و درخت می گوید: ای مسلمان! این، یک نفر یهودی، پشت من است؛ بیا و او را به قتل برسان؛ بجز درخت غرقده (نوعی درخت خاردار) که از درختان یهود است».

### باب (۳۲): قیامت در حالی برپا می‌شود که رومیها (کفار) از همه بیشترند

۲۰۲۶— عَنْ مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ الْمُسْتَوْرِدُ الْقُرَشِيُّ ﷺ عِنْدَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تَقُومُ السَّاعَةُ وَالرُّومُ أَكْثَرُ النَّاسِ»، فَقَالَ لَهُ عَمْرُو: أَبْصِرْ مَا تَقُولُ، قَالَ: أَقُولُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَئِنْ قُلْتَ ذَلِكَ، إِنَّ فِيهِمْ لَخِصَالًا أَرْبَعًا: إِنَّهُمْ لَأَحْلَمُ النَّاسِ عِنْدَ فِتْنَةٍ، وَأَسْرَعُهُمْ إِفَاقَةً بَعْدَ مُصِيبَةٍ، وَأَوْشَكُهُمْ كَرَّةً بَعْدَ فَرَّةٍ، وَخَيْرُهُمْ لِمَسْكِينٍ وَيَتِيمٍ وَضَعِيفٍ، وَخَامِسَةٌ حَسَنَةٌ جَمِيلَةٌ: وَأَمْنَعُهُمْ مِنْ ظُلْمِ الْمُلُوكِ. (م/۲۸۹۸)

**ترجمه:** موسی بن علی به روایت از پدرش می‌گوید: مستورد قریشی ﷺ نزد عمرو بن عاص گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «قیامت در حالی برپا می‌شود که رومیها (کفار) از همه بیشترند». عمرو به او گفت: مواظب باش چه می‌گویی. او گفت: آنچه را که از رسول الله ﷺ شنیده‌ام، می‌گویم.

عمرو ﷺ گفت: هم اکنون که این حدیث را بیان نمودی، باید دانست که آنها چهار خصلت دارند: ۱- هنگام فتنه، از همه‌ی مردم، بردبارترند. ۲- هنگام مصیبت، زودتر از همه-ی مردم به خود می‌آیند و آگاه می‌شوند. ۳- بعد از فرار، زودتر از همه به جنگ می‌آیند. ۴- برای مسکین و یتیم و ضعیف از همه بهترند؛ و خصلت پنجم و خوب و زیبایی که دارند، این است که بیشتر از سایر مردم، جلوی ستم پادشاهان را می‌گیرند.

### باب (۳۳): در مورد جنگیدن با رومی‌ها

#### و کثرت قتل هنگام ظهور دجال

۲۰۲۷— عَنْ يُسَيْرِ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: هَاجَتْ رِيحٌ حَمْرَاءُ بِالْكُوفَةِ، فَجَاءَ رَجُلٌ لَيْسَ لَهُ هَجِيرٌ إِلَّا: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ جَاءَتْ السَّاعَةُ، قَالَ: فَقَعَدَ وَكَانَ مُتَّكِئًا فَقَالَ: إِنَّ السَّاعَةَ لَا تَقُومُ حَتَّى لَا يُقَسَمَ مِيرَاثٌ، وَلَا يُفْرَحَ بَغْنِيمَةٍ، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ هَكَذَا وَنَحَاَهَا نَحْوَ الشَّامِ فَقَالَ: عَدُوٌّ يَجْمَعُونَ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ وَيَجْمَعُ لَهُمْ أَهْلُ الْإِسْلَامِ، قُلْتُ: الرُّومُ تَعْنِي؟ قَالَ: نَعَمْ، وَتَكُونُ عِنْدَ ذَاكُمْ الْقِتَالِ رَدَّةً شَدِيدَةً، فَيَشْتَرِطُ الْمُسْلِمُونَ شَرْطَةً لِلْمَوْتِ لَا تَرْجِعُ إِلَّا غَالِبَةً، فَيَقْتَتِلُونَ حَتَّى يَحْجَزَ بَيْنَهُمُ اللَّيْلُ، فَيَفِيءُ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ، كُلٌّ غَيْرُ غَالِبٍ وَتَفْنِي الشَّرْطَةُ، ثُمَّ يَشْتَرِطُ الْمُسْلِمُونَ شَرْطَةً

لِلْمَوْتِ، لَا تَرْجِعْ إِلَّا غَالِبَةً فَيَقْتُلُونَ، حَتَّى يَخْجَزَ بَيْنَهُمُ اللَّيْلُ، فَيَفِيءُ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ، كُلُّ غَيْرِ غَالِبٍ، وَتَفْنَى الشَّرْطَةُ، ثُمَّ يَشْتَرِطُ الْمُسْلِمُونَ شَرْطَةَ لِلْمَوْتِ، لَا تَرْجِعْ إِلَّا غَالِبَةً، فَيَقْتُلُونَ حَتَّى يُمْسُوا، فَيَفِيءُ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ، كُلُّ غَيْرِ غَالِبٍ، وَتَفْنَى الشَّرْطَةُ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الرَّابِعِ، نَهَدَ إِلَيْهِمْ بَقِيَّةُ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَيَجْعَلُ اللَّهُ الدَّبْرَةَ عَلَيْهِمْ، فَيَقْتُلُونَ مَقْتَلَةً — إِمَّا قَالَ: لَا يَرَى مِثْلَهَا، وَإِمَّا قَالَ: لَمْ يَرِ مِثْلَهَا — حَتَّى إِنَّ الطَّائِرَ لَيَمُرُّ بِجَنَابَتِهِمْ، فَمَا يَخْلِفُهُمْ حَتَّى يَخِرَّ مَيِّتًا، فَيَتَعَادُ بَنُو الْأَبِ، كَانُوا مِائَةً، فَلَا يَجِدُونَهُ بَقِيَ مِنْهُمْ إِلَّا الرَّجُلُ الْوَاحِدُ، فَبَأَى غَنِيمَةً يُفْرَحُ؟ أَوْ أَى مِيرَاثٍ يُقَاسِمُ؟ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ سَمِعُوا بِبَاسٍ، هُوَ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ، فَجَاءَهُمُ الصَّرِيخُ إِنَّ الدَّجَالَ قَدْ خَلَفَهُمْ فِي ذَرَارِيِّهِمْ، فَيَرْفُضُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ، وَيَقْبَلُونَ، فَيَبْعَثُونَ عَشْرَةَ فَوَارِسَ طَلِيعَةٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ، وَأَسْمَاءَ آبَائِهِمْ، وَالْوَانَ خِيُولَهُمْ، هُمْ خَيْرُ فَوَارِسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ، أَوْ مِنْ خَيْرِ فَوَارِسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ».

(م/۲۸۹۹)

۲۰۲۷- یسیر بن جابر می گوید: بادی قرمز رنگ در کوفه وزید؛ آنگاه، مردی نزد ابن مسعود آمد و مرتب می گفت: ای عبد الله بن مسعود! قیامت فرا رسید. راوی می گوید: عبدالله که تکیه داده بود، نشست و گفت: قیامت برپا نمی گردد مگر زمانی که هیچ میراثی تقسیم نگردد و مردم از بدست آوردن غنیمت، خوشحال نشوند. آنگاه، با دستش اینگونه بسوی شام، اشاره کرد و گفت: دشمنان علیه مسلمانان گرد هم می آیند؛ مسلمانان نیز جمع می شوند. راوی می گوید: من پرسیدم: هدف از دشمنان، همان رومی ها هستند؟ گفت: بلی، و در آن جنگ، بازگشت و ردّت شدیدی، رخ می دهد. آنگاه مسلمانان گروهی از لشکر را برای جنگ می فرستند که بدون پیروزی، برنگردند. آنان به جنگ ادامه می دهند تا اینکه فرا رسیدن شب، مانع ادامه ی جنگ می شود. سپس هر دو گروه، بدون کسب پیروزی بر می گردند، حال آنکه هر دو گروه، جنگجویان اسلام و کفر، از بین می روند. بعد از آن، مسلمانان گروه دیگری را برای جنگیدن می فرستند که بدون پیروزی، برنگردند. آنان نیز به جنگ ادامه می دهند تا اینکه تاریکی شب، مانع ادامه ی جنگ می شود. سپس هر دو گروه بدون کسب پیروزی، بر می گردند حال آنکه جنگجویان هر دو گروه اسلام و کفر، نابود می شوند. برای بار سوم، مسلمانان گروهی را برای جنگیدن می فرستند که بدون پیروزی

برنگردند. آنان به جنگ ادامه می‌دهند تا اینکه تاریکی شب، مانع ادامه‌ی جنگ می‌شود. سپس هر دو گروه بدون کسب پیروزی، برمی‌گردند، حال آنکه جنگجویان هر دو گروه اسلام و کفر، نابود شده‌اند. روز چهارم، بقیه‌ی مسلمانان بر می‌خیزند و به جنگ با دشمن می‌روند و اینگونه الله متعال کفار را شکست می‌دهد. آنگاه مسلمانان، تعداد زیادی از کفار را به قتل می‌رسانند که چنین صحنه‌ای، مشاهده نخواهد شد یا مشاهده نشده است؛ تا جایی که پرنده از کنار آنها عبور می‌کند و هنوز از آنها عبور نکرده که به زمین می‌افتد و می‌میرد. آنگاه فرزندان یک تیره‌ی صد نفری، یکدیگر را می‌شمارند و متوجه می‌شوند که فقط یک نفر از آنها باقی مانده است؛ پس چگونه کسب غنیمت، خوشحالی می‌آورد؟ و چگونه میراث تقسیم می‌شود؟ در این اثنا، آنان خبر جنگی را می‌شنوند که بزرگتر از این است؛ فردی می‌آید و ندا می‌دهد که دجال بعد از آنها به زن و بچه‌ی آنها حمله کرده است. اینگونه آنها هر چه در دست دارند، می‌اندازند و به سوی دجال می‌روند. آنان ده نفر از اسب سواران را بعنوان طلایه دار می‌فرستند که رسول الله ﷺ در مورد آنان فرمود: «من نام آنها، نام پدرانشان و رنگ اسبهایشان را می‌دانم؛ در آن روز، آنها بهترین یا از بهترین سواران روی زمین هستند».

### باب (۳۴): فتوحات مسلمانان قبل از ظهور دجال

۲۰۲۸ — عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ عَنْ نَافِعِ بْنِ عَثْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ، قَالَ: فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ قَوْمٌ مِنْ قِبَلِ الْمَغْرِبِ، عَلَيْهِمْ ثِيَابُ الصُّوفِ، فَوَافَقُوهُ عِنْدَ أَكْمَةٍ، فَإِنَّهُمْ لَقِيَاءُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَاعِدٌ، قَالَ: فَقَالَتْ لِي نَفْسِي: أَتَيْتُهُمْ فَقُمْتُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ، لَا يَعْتَالُونَهُ، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: لَعَلَّهُ نَجَى مَعَهُمْ، فَأَتَيْتُهُمْ فَقُمْتُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ، قَالَ: فَحَفِظْتُ مِنْهُ أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ، أَعِدُّنَّ فِي يَدِي، قَالَ: «تَعْزُونَ جَزِيرَةَ الْعَرَبِ، فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ فَارَسَ، فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ تَعْزُونَ الرُّومَ، فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ تَعْزُونَ الدَّجَالَ، فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ» قَالَ: فَقَالَ نَافِعٌ: يَا جَابِرُ، لَا تَرَى الدَّجَالَ يَخْرُجُ حَتَّى تُفْتَحَ الرُّومُ. (م/۲۹۰۰)

**ترجمه:** جابر بن سمره روایت می‌کند که نافع بن عتبه رضی الله عنه گفت: ما همراه نبی اکرم ﷺ در غزوه‌ای بودیم که جماعتی که لباسهای پشمین به تن داشتند از سمت مغرب، نزد رسول الله ﷺ آمدند و در کنار تپه‌ای با پیامبر اکرم ﷺ ملاقات کردند. قابل یادآوری است که

آنها ایستاده بودند و رسول اکرم ﷺ نشسته بود. به ذهنم رسید که نزد آنان برو و میان آنها و رسول الله ﷺ قرار بگیر؛ چرا که مبادا او را ترور کنند. سپس با خود گفتم: شاید رسول اکرم ﷺ با آنها حرفی خصوصی دارد. به هر حال، سرانجام، نزد آنان رفتم و بین آنها و رسول الله ﷺ ایستادم. در آنجا چهار جمله از رسول اکرم ﷺ حفظ نمودم که با دستم می‌شمارم؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «شما با شبه جزیره‌ی عربستان می‌جنگید و الله متعال آنرا فتح می‌نماید. سپس، با فارس (ایران) می‌جنگید و الله متعال آنرا فتح می‌کند. بعد از آن، با روم می‌جنگید و الله متعال آنرا فتح می‌کند. سرانجام، با دجال می‌جنگید و الله متعال به شما فتح و پیروزی، عنایت می‌کند». راوی می‌گوید: نافع گفت: ای جابر! ما فکر می‌کنیم تا روم فتح نشود، دجال ظهور نمی‌کند.

### باب (۳۵): درباره‌ی فتح قسطنطنیه

۲۰۲۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَنْزَلَ الرُّومُ بِالْأَعْمَاقِ، أَوْ بِدَاقٍ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ جَيْشٌ مِنَ الْمَدِينَةِ، مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ، فَإِذَا تَصَافَوْا قَالَتِ الرُّومُ: خَلَوْا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الَّذِينَ سَبَّوْا مِنَّا تُقَاتِلُهُمْ، فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ: لَا، وَاللَّهِ لَا نُحِلِّي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا، فَيَقَاتِلُونَهُمْ، فَيَنْهَزُمُ ثُلُثٌ لَا يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَبَدًا، وَيُقْتَلُ ثَلَاثُهُمْ، أَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ عِنْدَ اللَّهِ، وَيَفْتَحُ الثَّلَاثُ، لَا يُفْتَنُونَ أَبَدًا، فَيَفْتَحُونَ قُسْطَنْطِينَ، فَبَيْنَمَا هُمْ يَفْتَسِمُونَ الْعَنَائِمَ، قَدْ عَلَقُوا سُيُوفَهُمْ بِالزَّيْتُونِ، إِذْ صَاحَ فِيهِمُ الشَّيْطَانُ: إِنَّ الْمَسِيحَ قَدْ خَلَفَكُمْ فِي أَهْلِيكُمْ فَيَخْرُجُونَ، وَذَلِكَ بَاطِلٌ، فَإِذَا جَاءُوا الشَّامَ خَرَجَ، فَبَيْنَمَا هُمْ يُعَدُّونَ لِلْقِتَالِ، يُسَوُّونَ الصُّفُوفَ، إِذْ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَمَّهُمْ فَإِذَا رَأَوْا عَدُوَّ اللَّهِ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ، فَلَوْ تَرَكَهُ لَأَنْذَابَ حَتَّى يَهْلِكَ، وَلَكِنْ يَقْتُلُهُ اللَّهُ بِيَدِهِ، فَيَرِيهِمْ دَمَهُ فِي حَرِيَّتِهِ». (م/۲۸۹۷)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که رومی‌ها به اعماق یا دابق (مکانی در نزدیکی حلب در سرزمین شام) نیایند؛ آنگاه، سپاهی از مردم مدینه که بهترین افراد آن روزگار هستند، بسوی آنان می‌روند؛ هنگامی که در برابر هم قرار بگیرند، رومی‌ها می‌گویند: ما را با کسانی که از ما اسیر گرفته‌اند، به حال خود بگذارید تا با آنان بجنگیم. مسلمانان می‌گویند: نه، سوگند به الله، شما را با آنها رها نمی‌کنیم. اینگونه مسلمانان با آنها می‌جنگند و یک سوم آنها شکست می‌خورند که هرگز

الله متعال توبه‌ی آنها را قبول نمی‌کند. و یک سوم آنها کشته می‌شوند که بهترین شهدا نزد الله متعال هستند. و یک سوم دیگر آنها پیروز می‌شوند و هرگز دچار فتنه نمی‌شوند. همچنین این گروه، قسطنطنیه را فتح می‌کنند. سپس آنان، شمشیرهایشان را به درختان زیتون، آویزان می‌کنند و مشغول تقسیم غنائم می‌شوند که شیطان میان آنها فریاد می‌زند: دجال به خانواده‌های شما حمله کرده است. آنها با شنیدن این سخن، حرکت می‌کنند؛ حال آنکه این، سخن باطلی است؛ اما هنگامی که به شام می‌رسند، دجال ظهور می‌کند. آنها خودشان را برای جنگ آماده می‌کنند و صفهایشان را تنظیم می‌کنند که نماز برپا می‌گردد و عیسی بن مریم علیه السلام فرود می‌آید و نماز را برایشان، امامت می‌کند. پس هنگامی که دشمن الله؛ دجال؛ عیسی علیه السلام را می‌بیند، مانند نمکی که در آب، ذوب می‌شود، ذوب و نابودی او شروع می‌شود؛ طوری که اگر عیسی علیه السلام او را به حال خود بگذارد، خودش هلاک و نابود می‌گردد؛ اما الله متعال او را بدست عیسی علیه السلام به قتل می‌رساند. پس عیسی علیه السلام اثر خون دجال را روی نیزه‌اش به مسلمانان، نشان می‌دهد.

#### باب (۳۶): سپاهی که به قصد کعبه حرکت می‌کند، در زمین فرو می‌رود

۲۰۳۰ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقُبَيْطَةِ قَالَ: دَخَلَ الْحَارِثُ بْنُ أَبِي رَيْعَةَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَفْوَانَ، وَأَنَا مَعَهُمَا، عَلَى أُمَّ سَلَمَةَ، أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَسَأَلَاهَا عَنِ الْجَيْشِ الَّذِي يُخَسَفُ بِهِ، وَكَانَ ذَلِكَ فِي أَيَّامِ ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَقَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُعَوِّذُ عَائِدُ بِالْبَيْتِ فَيُبْعَثُ إِلَيْهِ بَعْثٌ، فَإِذَا كَانُوا بَيِّدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ خُسِفَ بِهِمْ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَيْفَ بَمَنْ كَانَ كَارِهًا؟ قَالَ: «يُخَسَفُ بِهِ مَعَهُمْ، وَلَكِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نَبْتِهِ» وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: هِيَ بَيِّدَاءُ الْمَدِينَةِ. (م/۲۸۸۲)

**ترجمه:** عید الله بن قبطیه می‌گوید: من و حارث بن ابی ربیع و عبدالله بن صفوان نزد ام المؤمنین ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا رفتیم؛ آنان از وی در مورد سپاهی که در زمین فرو می‌رود، پرسیدند. قابل یادآوری است که این ماجرا در دوران حکومت عبدالله بن زبیر بود. به هر حال، ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «فردی در خانه‌ی الله، پناه می‌گیرد؛ سپس، گروهی را برای جنگیدن با وی می‌فرستند؛ هنگامی که به سرزمین صاف و همواری می‌رسند، در زمین فرو می‌روند». من گفتم: یا رسول الله! حکم کسی که مجبور باشد، چه می‌شود؟ فرمود: «او هم همراه آنها در زمین فرو می‌رود؛ ولی روز قیامت، بر اساس نیتش، حشر می‌گردد». ابو جعفر که یکی از راویان است می‌گوید: هدف، زمین هموار مدینه است.



**باب (۳۷): درباره‌ی مساکن مدینه و آباد شدن آن قبل از قیامت**

۲۰۳۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «تَبْلُغُ الْمَسَاكِينُ إِهَابَ أَوْ يَهَابَ» قَالَ زُهَيْرٌ: قُلْتُ لِسُهَيْلٍ: فَكَمْ ذَلِكَ مِنَ الْمَدِينَةِ؟ قَالَ: كَذَا وَكَذَا مِیْلًا. (م/۲۹۰۳)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خانه‌های مدینه به إهاب یا یهاب می‌رسد». زهیر می گوید: به سهیل گفتم: فاصله‌ی اهاب تا مدینه چقدر است؟ گفت: فلان قدر میل است.

**باب (۳۸): کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد**

۲۰۳۲— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «يُخَرَّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ». (م/۲۹۰۹)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کعبه را مردی از حبشه که پاهای باریکی دارد، منهدم خواهد کرد».

**باب (۳۹): در مورد اینکه عراق جلوی درهمش را می‌گیرد**

۲۰۳۳— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْعَتِ الْعِرَاقُ دِرْهَمَهَا وَقَفِيزَهَا.. وَمَنْعَتِ الشَّامُ مُدِّيَهَا وَدِينَارَهَا، وَمَنْعَتِ مِصْرُ إِرْدَبَهَا وَدِينَارَهَا، وَعَدُتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ، وَعَدُتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ» شَهِدَ عَلَى ذَلِكَ لَحْمُ أَبِي هُرَيْرَةَ وَدَمُهُ. (م/۲۸۹۶)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بزودی عراق از دادن درهم و پیمانه‌های غذا، خودداری می‌کند؛ همچنین شام از پرداخت دینار و پیمانه‌های غذا خودداری می‌کند و شما همان وضعیت نخست را پیدا می‌کنید، و شما همان وضعیت نخست را پیدا می‌کنید، گوشت و خون ابوهریره بر این مطلب، گواهی می‌دهد.

(هدف این است که این مناطق بعد از اینکه فتح می‌شوند و مردم آنها مالیات، پرداخت می‌کنند، بزودی وضعیت، دگرگون می‌شود و غیر مسلمانان در نزدیکی قیامت، بر این مناطق، مسلط می‌شوند و نمی‌گذارند که مردم، مالیات بدهند.)

۲۰۳۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَيْسَتْ السَّنَةُ بِأَنْ لَا تُمَطَّرُوا وَلَكِنَّ السَّنَةَ أَنْ تُمَطَّرُوا وَتُمْطَرُوا، وَلَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ شَيْئًا». (م/۴/۲۹۰)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قططسالی واقعی، این نیست که باران نبارد؛ بلکه آن است که باران زیادی ببارد؛ اما زمین چیزی نرویانند».

### باب (۴۰): از میان رفتن امانت داری و ایمان از دلها

۲۰۳۵- عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَدِيثَيْنِ قَدْ رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا، وَأَنَا أُنْتَظِرُ الْآخَرَ، حَدَّثَنَا «أَنَّ الْأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ، ثُمَّ نَزَلَ الْقُرْآنُ، فَعَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ وَعَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ» ثُمَّ حَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِ الْأَمَانَةِ قَالَ: «يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ فَتَقْبُضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظِلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ الْوَكْتِ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتَقْبُضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظِلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ، كَحَجَرٍ دَخَرَجْتُهُ عَلَى رَجُلِكَ فَتَنْفُطُ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ» ثُمَّ أَخَذَ حَصَى فَدَخَرَجَهُ عَلَى رَجُلِهِ «فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَّبِعُونَ، لَا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ حَتَّى يُقَالَ: إِنَّ فِي بَنِي فَلَانٍ رَجُلًا أَمِينًا، حَتَّى يُقَالَ لِلرَّجُلِ: مَا أَجَلَدَهُ مَا أَظْرَفَهُ مَا أَعْقَلَهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ» وَلَقَدْ أَتَى عَلَى زَمَانٍ وَمَا أُبَالَى أَيْكُمْ بَايَعْتُ، لَعْنُ كَانَ مُسْلِمًا لِيُرَدَّنَّهُ عَلَى دِينِهِ، وَلَعْنُ كَانَ نَصْرَانِيًّا أَوْ يَهُودِيًّا لِيُرَدَّنَّهُ عَلَى سَاعِيهِ، وَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ لِأُبَايِعَ مِنْكُمْ إِلَّا فُلَانًا وَفُلَانًا. (م/۴۳/۱)

**ترجمه:** حذیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو حدیث برای ما بیان فرمود که یکی از آنها را مشاهده نموده‌ام و منتظر دیگری هستم؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همانا امانت داری در ریشه‌ی دل‌های مردم، قرار داده شده است؛ سپس، قرآن نازل گردید و این مطلب را از قرآن و سنت هم دانستند». همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی از میان رفتن امانت داری سخن گفت و فرمود: «روزی خواهد آمد که فرد می‌خواهد و امانت داری از قلبش برداشته می‌شود طوریکه اثر آن، مثل یک نقطه‌ی کم رنگ در قلبش باقی می‌ماند. سپس بار دیگر که می‌خواهد، امانت داری بطور کلی از قلبش برداشته می‌شود و فقط اثر آن، مانند اثری که بر دست کارگر است، باقی می‌ماند؛ مانند اینکه شما اخگری را روی پایتان بغلطانید و پایتان، باد کند؛ شما آنرا برآمده می‌بینید؛ اما درحقیقت، چیزی در آن وجود ندارد». آنگاه

سنگریزه‌ای برداشت و آنرا بر پایش غلطاند و ادامه داد: «مردم با یکدیگر، داد و ستد می‌کنند؛ اما کسی پیدا نمی‌شود که امانت را برگرداند تا جایی که مردم می‌گویند: در فلان قبیله، مردی بسیار امانت دار وجود دارد. همچنین در باره‌ی یک شخص می‌گویند: چقدر عاقل، زیرک و زرنگ است در حالی که در قلبش به اندازه‌ی یک دانه‌ی خردل، ایمان وجود ندارد».

حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: زمانی بود که از داد و ستد با هر یک از شما هیچ پروایی نداشتم؛ زیرا اگر طرف معامله، مسلمان بود، اسلامش باعث می‌شد تا امانت را برگرداند. و اگر نصرانی یا یهودی بود، حاکمش امانت را به من برمی‌گرداند؛ اما امروز، بجز فلانی و فلانی، با کسی دیگر، داد و ستد نمی‌کنم.

### باب (۴۱): از مردم عراق هیچ درهم و پیمانه‌ای، جمع آوری نمی‌شود

۲۰۳۶- عَنْ الْجُرَيْرِيِّ رضی الله عنه ، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ: يُوشِكُ أَهْلُ الْعِرَاقِ أَنْ لَا يُجَبِّيَ إِلَيْهِمْ قَفِيزٌ وَلَا دِرْهَمٌ، قُلْنَا: مَنْ أَيْنَ ذَاكَ؟ قَالَ: مِنْ قَبْلِ الْعَجَمِ، يَمْنَعُونَ ذَاكَ، ثُمَّ قَالَ: يُوشِكُ أَهْلُ الشَّامِ أَنْ لَا يُجَبِّيَ إِلَيْهِمْ دِينَارٌ وَلَا مُدٌّ، قُلْنَا: مَنْ أَيْنَ ذَاكَ؟ قَالَ: مِنْ قَبْلِ الرُّومِ، ثُمَّ سَكَتَ هُنَّيَّةً، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَحْتِى الْمَالَ حَتَّى، لَا يَعْدُهُ عَدَدًا» قَالَ قُلْتُ لِأَبِي نَضْرَةَ وَأَبِي الْعَلَاءِ: أَتَرَيَانِ أَنَّهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ؟ فَقَالَا: لَا. (م/۲۹۱۳)

**ترجمه:** جریری رضی الله عنه می‌گوید: ابو نصره گفت: ما نزد جابر بن عبدالله بودیم که گفت: بزودی زمانی فرا خواهد رسید که از مردم عراق هیچ درهم و پیمانه‌ای، جمع آوری نمی‌شود. پرسیدیم: از طرف چه کسانی این اتفاق می‌افتد؟ گفت: از جانب عجم؛ آنها از جمع آوری درهم و پیمانه جلوگیری می‌کنند. سپس ادامه داد: بزودی زمانی فرا خواهد رسید که از مردم شام نیز هیچ دینار و پیمانه‌ای، جمع آوری نمی‌شود. پرسیدیم: از طرف چه کسانی این اتفاق می‌افتد؟ گفت: از جانب رومی‌ها. بعد از آن، جابر اندکی سکوت نمود؛ سپس گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «در دوران پایانی امت من، خلیفه‌ای خواهد آمد که مال را با دو دستش، مشت می‌کند و بدون اینکه بشمارد، جمع آوری می‌نماید». (کنایه از این است که اسلام، قدرت می‌گیرد و اموال زیادی بدست می‌آورد).

جریری رضی الله عنه می گوید: من به ابو نصره و ابو العلاء گفتم: به نظر شما آن خلیفه، عمر بن عبدالعزیز است؟ گفتند: خیر.

(حدیث اشاره به این دارد که نخست، اسلام پیروز می شود و مردم عراق و شام، مالیات پرداخت می کنند. بعد از آن، کفار عجم و رومی ها بر عراق و شام، چیره می شوند و آن وقت هیچ مالیاتی به مسلمانان پرداخت نمی گردد. اما در آخر الزمان خلیفه ای می آید که بر مناطق وسیعی، حکومت می کند و از هر طرف، مالیات و پول بسوی او سرازیر می شود.)

#### باب (۴۲): نشانه هایی که قبل از قیامت، آشکار می گردد

۲۰۳۷— عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ الْغِفَارِيِّ رضی الله عنه قَالَ: أَطَّلَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَيْنَا وَنَحْنُ نَتَذَكَّرُ، فَقَالَ: «مَا تَذَاكُرُونَ؟» قَالُوا: نَذْكُرُ السَّاعَةَ، قَالَ: «إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ» فَذَكَرَ الدُّخَانَ، وَالْدَّجَالَ، وَالْدَّابَّةَ، وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ صلی الله علیه و آله و سلم، وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ: خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ، وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ، وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ، تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ. (م/۱/۲۹۰)

**ترجمه:** حذیفه بن اسید غفاری رضی الله عنه می گوید: ما مشغول صحبت بودیم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد ما آمد و فرمود: «در مورد چه چیزی صحبت می کنید؟» صحابه عرض کردند: در مورد قیامت، صحبت می کنیم. فرمود: «تا زمانی که ده نشانه را مشاهده نکرده اید، قیامت برپا نمی شود». آنگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دود، دجال، دابه (حیوانی که ظهور می کند)، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی بن مریم، یاجوج و ماجوج و هر سه خسوف (فرو رفتن در زمین) را ذکر کردند که یکی از آنها در مشرق، دیگری در مغرب، و سومی در شبه جزیره عربستان رخ می دهد. و در پایان هم آتشی را ذکر کردند که از یمن، بیرون می آید و مردم را بسوی محشر، سوق می دهد.

### باب (۴۳): بسوی انجام کارهای نیک بشتابید؛ قبل از آنکه فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تاریک، آشکار گردد

۲۰۳۸— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ فِتْنًا كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا، أَوْ يُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا، يَبِيعُ دِينَهُ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا». (م/۱۱۸)

**ترجمه:** ابو هریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بسوی انجام کارهای نیک بشتابید؛ قبل از آنکه فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تاریک، آشکار گردد؛ تا جایی که یک شخص، هنگام صبح، مؤمن است؛ اما شب، کافر می‌شود. یا شب، مؤمن است؛ ولی صبح، کافر می‌گردد. و دین خود را در برابر کالای اندک دنیا می‌فروشد».

### باب (۴۴): قبل از آشکار شدن علایم قیامت به انجام کارهای خیر بشتابید

۲۰۳۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا: الدَّجَالُ، وَالدُّخَانُ، وَدَابَّةُ الْأَرْضِ، وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَأَمْرُ الْعَامَّةِ، وَخَوِصَّةُ أَحَدِكُمْ». (م/۲۹۴۷)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به انجام کارهای نیک بشتابید قبل از اینکه شیش اتفاق بیفتد: ظهور دجال، آشکار شدن دود، ظهور دابه‌ی زمین (حیوانی که با آدم حرف می‌زند)، طلوع خورشید از مغرب، امر عامه (حکومت عموم مردم به جای متخصصان، یا قیامت که عموم مردم را در بر می‌گیرد) و واقعه‌ای که ویژه‌ی هر یک از شما است (مرگ یا مشغولیت‌های که هر فرد دارد).

### باب (۴۵): عبادت در دوران هرج و مرج

۲۰۴۰— عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «الْعِبَادَةُ فِي الْهَرَجِ، كَهَجْرَةِ إِلَى». (م/۲۹۴۸)

**ترجمه:** معقل بن یسار رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عبادت در دوران هرج و مرج (فتنه و نا امنی) مانند هجرت بسوی من است».

## باب (۴۶): داستان ابن صیاد

۲۰۴۱ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجْنَا حُجَّاجًا أَوْ عُمَرَاءَ وَمَعَنَا ابْنُ صَائِدٍ، قَالَ: فَزَلْنَا مَنْزِلًا، فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَبَقِيتُ أَنَا وَهُوَ، فَاسْتَوْحَشْتُ مِنْهُ وَحَشَهُ شَدِيدَةً مِمَّا يُقَالُ عَلَيْهِ، قَالَ: وَجَاءَ بِمَتَاعِهِ فَوَضَعَهُ مَعَ مَتَاعِي فَقُلْتُ: إِنَّ الْحَرَّ شَدِيدٌ، فَلَوْ وَضَعْتُهُ تَحْتَ تِلْكَ الشَّجَرَةِ، قَالَ فَفَعَلَ، قَالَ: فَرَفَعْتُ لَنَا غَنَمًا، فَأَنْطَلَقَ فَجَاءَ بُعْسٌ، فَقَالَ: اشْرَبْ أبا سَعِيدٍ فَقُلْتُ: إِنَّ الْحَرَّ شَدِيدٌ وَاللَّبَنُ حَارٌّ، مَا بِي إِلَّا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَشْرَبَ عَنْ يَدِهِ — أَوْ قَالَ أَخَذَ عَنْ يَدِهِ — فَقَالَ: أبا سَعِيدٍ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَخَذَ حَبَلًا فَأُعَلِّقَهُ بِشَجَرَةٍ ثُمَّ أَخْتَنِقَ مِمَّا يَقُولُ لِيَ النَّاسُ، يَا أبا سَعِيدٍ مَنْ خَفِيَ عَلَيْهِ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا خَفِيَ عَلَيْكُمْ، مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، أَلَسْتُ مِنْ أَعْلَمِ النَّاسِ بِحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ أَلَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ كَافِرٌ» وَأَنَا مُسْلِمٌ؟ أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ عَقِيمٌ لَا يُوَلِّدُ لَهُ» وَقَدْ تَرَكْتُ وَلَدِي بِالْمَدِينَةِ؟ أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ وَلَا مَكَّةَ» وَقَدْ أَقْبَلْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَأَنَا أُرِيدُ مَكَّةَ؟ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ: حَتَّى كِدْتُ أَنْ أَعْدِرُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا، وَاللَّهِ، إِنِّي لِأَعْرِفُهُ وَأَعْرِفُ مَوْلَدَهُ وَأَيْنَ هُوَ الْآنَ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: تَبَّ لَكَ، سَائِرَ الْيَوْمِ.

(م/۲۹۲۷)

**ترجمه:** ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: ما برای انجام حج یا عمره (از مدینه) بیرون رفتیم؛ ابن صیاد هم در این سفر، ما را همراهی می کرد. در مسیر راه، برای استراحت، توقف نمودیم و مردم، پراکنده شدند و فقط من و او ماندیم. به علت سخنانی که مردم علیه او می گفتند، بسیار وحشت کردم و از او ترسیدم. او وسایلیش را آورد و با وسایل من گذاشت. من گفتم: گرما بسیار شدید است؛ اگر ممکن است آنها را زیر آن درخت بگذارید. او این کار را انجام داد. سپس، گله ای گوسفند، ظاهر شد. او رفت و یک ظرف بزرگ شیر آورد و گفت: ای ابو سعید! بنوش. من گفتم: گرما شدید است و شیرها گرم اند. اما واقعیت این است که من دوست نداشتم که از دستش، چیزی بنوشم یا چیزی بگیرم. سپس او گفت: ای ابو سعید! از حرف های مردم در مورد من، تصمیم گرفتم تا ریسمانی بردارم و آنرا به درختی

آویزان کنم و خودم را خفه کنم. ای ابو سعید! اگر احادیث رسول الله ﷺ برای برخی از مردم، پنهان مانده است، برای شما گروه انصار، پنهان نیستند؛ آیا تو یکی از داناترین مردم نسبت به احادیث رسول الله ﷺ نیستی؟ مگر نه این است که رسول الله ﷺ فرمود: «دجال، کافر است» حال آنکه من مسلمانم؟ مگر نه این است که رسول الله ﷺ فرمود: «او عقیم است و بچه‌ای ندارد» در حالی که من فرزندم را در مدینه گذاشته‌ام؟ مگر نه این است که رسول الله ﷺ فرمود: «او وارد مدینه و مکه نمی‌شود» حال آنکه من از مدینه می‌آیم و می‌خواهم به مکه بروم؟ ابو سعید می‌گوید: او به اندازه‌ای صحبت کرد که نزدیک بود عذرش را بپذیرم. اما سرانجام، او گفت: من دجال، محل تولد او و مکان فعلی‌اش را می‌دانم. ابو سعید می‌گوید: به او گفتم: برای همیشه، هلاک و نابود شوی.

(در مورد اینکه ابن صیاد همان دجال است یا نه؟ اختلافات زیادی در سخنان گذشتگان به چشم می‌خورد؛ ولی پر واضح است که ابن صیاد یکی از دجالان و کذابان روزگار بوده است.)

۲۰۴۲— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه: أَنَّ ابْنَ صَيَّادٍ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ثُرْبَةِ الْجَنَّةِ، فَقَالَ: «دَرَمَكَةٌ بَيْضَاءُ، مِسْكٌ خَالِصٌ». (م/۲۹۲۸)

**ترجمه:** از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که ابن صیاد از نبی اکرم ﷺ در مورد خاک بهشت پرسید؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مانند آرد، سفید، و مانند مُشک، خوشبو است».

۲۰۴۳— عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: رَأَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَحْلِفُ بِاللَّهِ أَنَّ ابْنَ صَائِدِ الدَّجَالِ، فَقُلْتُ: أَتَحْلِفُ بِاللَّهِ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ ﷺ. (م/۲۹۲۹)

**ترجمه:** محمد بن منکدر می‌گوید: جابر بن عبدالله را دیدم که به لفظ جلاله، سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: ابن صیاد همان دجال است. گفتم: به لفظ جلاله، سوگند یاد می‌کنی؟ گفت: شنیدم که عمر رضی الله عنه در این مورد، نزد نبی اکرم ﷺ سوگند یاد نمود و نبی اکرم ﷺ آن را رد نکرد.

٢٠٤٤ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَخْبَرَهُ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه انْطَلَقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي رَهْطٍ قَبْلَ ابْنِ صَيَّادٍ حَتَّى وَجَدَهُ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبْيَانِ عِنْدَ أُطَمَ بَنَى مَعَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ، يَوْمَئِذٍ، الْحُلَمَ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ظَهْرَهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِابْنِ صَيَّادٍ: «أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟» فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ، فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟ فَرَفَضَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ»، ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَاذَا تَرَى؟» قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: يَا تَبْنِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خُلِّطَ عَلَيْكَ الْأَمْرُ»، ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي قَدْ خَبَّاتُ لَكَ حَبِيبًا» فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: هُوَ الدُّخُّ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِحْسَاءُ، فَلَنْ تَعْدُو قَدْرَكَ» فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: ذَرْنِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلِّطَ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ» وَقَالَ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ: انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبَى بْنُ كَعْبٍ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى النَّخْلِ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ، حَتَّى إِذَا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّخْلَ، طَفِقَ يَتَّقَى بِجُدُوعِ النَّخْلِ، وَهُوَ يَخْتَلُ أَنْ يَسْمَعَ مِنْ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا، قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ابْنُ صَيَّادٍ، فَرَأَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى فِرَاشٍ فِي قَطِيفَةٍ، لَهُ فِيهَا زَمْزَمَةٌ، فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَتَّقَى بِجُدُوعِ النَّخْلِ، فَقَالَتْ لِابْنِ صَيَّادٍ: يَا صَافٍ — وَهُوَ اسْمُ ابْنِ صَيَّادٍ — هَذَا مُحَمَّدٌ، فَتَارَ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ تَرَكْتَهُ بَيْنَ». قَالَ سَالِمٌ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ فَأَتَنِي عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَالَ فَقَالَ: «إِنِّي لَأُنْذِرُكُمْ هُوَ، مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ، وَلَكِنْ أَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ، تَعَلَّمُوا أَنَّهُ أَعْوَرُ، وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيْسَ بِأَعْوَرَ» قَالَ ابْنُ شِهَابٍ وَأَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيُّ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ، يَوْمَ حَذَرَ النَّاسَ الدَّجَالَ: «إِنَّهُ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ، يَقْرَأُ مِنْ كَرِهٍ عَمَلُهُ، أَوْ يَقْرَأُ كُلُّ مُؤْمِنٍ» وَقَالَ: «تَعَلَّمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرَى أَحَدًا مِنْكُمْ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَمُوتَ». (م/٢٩٣١)



**ترجمه:** عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه با گروهی از صحابه، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به طرف ابن صیاد رفت؛ ابن صیاد که در آن وقت، نزدیک به بلوغ بود، با جمعی از بچه‌ها در قِلاع بنی مغاله، مشغول بازی بود و متوجه آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشد، تا اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با زدن دست خود، او را متوجه خویش ساخت و فرمود: «آیا گواهی می دهی که من، پیامبر الله هستم؟» ابن صیاد نگاهی به پیامبر کرد و گفت: «آری، گواهی می دهی که تو رسول اُمّیها هستی». سپس، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا تو گواهی می دهی که من، (ابن صیاد) پیامبر الله هستم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سخنش را رد کرد و فرمود: «من به الله و پیامبران، ایمان دارم». سپس، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: «چه می بینی؟» ابن صیاد گفت: افراد راستگو و دروغگو نزد من می آیند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امر برای تو مشتبه شده است». سپس، فرمود: «من چیزی برای پنهان کرده‌ام؛ آیا می توانی بگویی چیست؟» ابن صیاد گفت: دُخ. (منظور سوره‌ی دخان بود). رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال تو را خوار کند، تو از حد خود، نمی توانی تجاوز کنی». عمر رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! اجازه بده تا گردنش را بزنم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر او دجال باشد، از بین بردن او، کار تو نیست و اگر نباشد، کشتن او برای تو سودی ندارد».

سالم بن عبد الله می گوید: شنیدم که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گفت: بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بن کعب انصاری به طرف باغ نخلی رفتند که ابن صیاد در آنجا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خودش را پشت تنه‌ی درختان نخل پنهان می نمود و می خواست اینگونه بدون اینکه ابن صیاد او را ببیند، سخنانش را بشنود. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابن صیاد را دید که خودش را در چادری پیچیده و دراز کشیده بود و چیزی را زمزمه می کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با اینکه خود را پشت تنه‌ی درختان نخل، پنهان کرده بود، مادر ابن صیاد او را دید و به فرزندش گفت: ای صاف! این، محمد است. ابن صیاد فوراً بلند شد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر مادرش او را به حال خود می گذاشت، همه چیز، روشن می شد».

سالم می گوید: ابن عمر رضی الله عنهما گفت: سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم، برخاست و آنطور که شایسته‌ی الله متعال است، او را حمد و ثنا گفت و سخن از دجال به میان آورد و فرمود: «من شما را از او بر حذر می دارم. و بدانید که هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه قومش را از او بر حذر داشته است؛ از آن جمله، نوح نیز قومش را بر حذر داشته است؛ اما من درباره‌ی او سخنی می گویم که هیچ پیامبری برای قومش نگفته است. به یاد داشته باشید که دجال، یک چشم و احوال است؛ ولی الله متعال، چنین نیست». (زمانی که دجال می آید، ادعای خدایی می کند).

ابن شهاب زهري می گوید: عمر بن ثابت انصاری به من گفت: یکی از یاران نبی اکرم ﷺ برایم بیان نمود که: هنگامی که رسول الله ﷺ مردم را از دجال برحذر داشت، فرمود: «بر پیشانی دجال، کافر نوشته شده است، طوری که هر کس که اعمال او را نمی پسندد یا هر مؤمن می تواند آنرا بخواند». و همچنین فرمود: «این نکته را به یاد داشته باشید که هیچ یک از شما تا هنگامی که نمرده است، نمی تواند پروردگارش را ببیند».

۲۰۴۵— عَنْ ابْنِ عَوْنٍ عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ نَافِعٌ يَقُولُ: ابْنُ صَيَّادٍ، قَالَ: قَالَ ابْنُ عُمَرَ: لَقَيْتُهُ مَرَّتَيْنِ، قَالَ: فَلَقَيْتُهُ فَقُلْتُ لِبَعْضِهِمْ: هَلْ تَحَدَّثُونَ أَنَّهُ هُوَ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ، قَالَ: قُلْتُ: كَذَبْتَنِي، وَاللَّهِ لَقَدْ أَخْبَرَنِي بَعْضُكُمْ أَنَّهُ لَنْ يَمُوتَ حَتَّى يَكُونَ أَكْثَرَكُمْ مَالًا وَوَلَدًا، فَكَذَلِكَ هُوَ زَعَمُوا الْيَوْمَ، قَالَ: فَتَحَدَّثْنَا ثُمَّ فَارَقْتُهُ، قَالَ: فَلَقَيْتُهُ لَقِيَةً أُخْرَى وَقَدْ نَفَرَتْ عَيْنُهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: مَتَى فَعَلْتَ عَيْنُكَ مَا أَرَى؟ قَالَ: لَا أَدْرِي قَالَ: قُلْتُ: لَا تَدْرِي وَهِيَ فِي رَأْسِكَ؟ قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ خَلَقَهَا فِي عَصَاكَ هَذِهِ، قَالَ: فَخَرَّ كَاشِدٌ نَخِيرَ حِمَارٍ سَمِعْتُ، قَالَ: فَرَعَمَ بَعْضُ أَصْحَابِي أُنَى ضَرْبَتِهِ بَعْصًا كَانَتْ مَعِيَ حَتَّى تَكْسَرَتْ، أَنَا، وَاللَّهِ مَا شَعَرْتُ، قَالَ: وَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ فَحَدَّثَهَا فَقَالَتْ: مَا تُرِيدُ إِلَيْهِ؟ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ قَدْ قَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يَبْعَثُهُ عَلَى النَّاسِ غَضَبٌ يَعْضِبُهُ». (م/۲۹۳۲)

**ترجمه:** ابن عون می گوید: نافع او را ابن صیاد می دانست و روایت می کرد که ابن عمر گفت: من ابن صیاد را دوبار، ملاقات نمودم؛ یک بار که او را دیدم، به یکی از همراهانش گفتم: آیا شما او را دجال می دانید؟ جواب داد: نه، سوگند به الله. من گفتم: دروغ می گویی؛ سوگند به الله، شما بودید که به من گفتید: او نمی میرد تا اینکه اموال و فرزندانیش بیشتر از همه ی شما می شود. و گمان مردم هم همین است که او امروز، چنین وضعیتی دارد. ابن عمر رضی الله عنه می گوید: بعد از این که صحبت کردیم، از او جدا شدم.

بار دوم او را دیدم در حالی که چشمش ورم کرده و بر آمده بود. گفتم: چه مدت است که چشمات چنین وضعیتی دارد؟ گفت: نمی دانم. گفتم: چگونه نمی دانی در حالی که در سرت وجود دارد؟ (بسیار به تو نزدیک است.) گفت: امیدوارم که الله متعال در این عصایت (که به تو خیلی نزدیک است) یک چشم معیوب خلق کند. (بدون اینکه تو متوجه شوی.) سپس خرناسه ای کشید که مثل شدیدترین آواز یک الاغ بود که تاکنون شنیده ام. ابن عمر

می گوید: بعضی از همراهانم می گویند: من او را با عصایی که در دست داشتم، زدم تا جایی که عصا شکست؛ ولی به الله سوگند، من احساس نکردم که او را زدم.

نافع می گوید: آنگاه ابن عمر رضی الله عنهما نزد ام المؤمنین (خواهرش حفصه) رضی الله عنها آمد و ماجرا را برایش بیان کرد. حفصه رضی الله عنها گفت: با او چه کار کردی؟ مگر نمی دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نخستین چیزی که باعث ظهور وی در میان مردم می گردد، خشمگین شدن اوست».

۲۰۴۶ — عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «لَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا مَعَ الدَّجَالِ مِنْهُ، مَعَهُ نَهْرَانِ يَجْرِيَانِ، أَحَدُهُمَا، رَأَى الْعَيْنُ مَاءً أَيْضُ، وَالْآخَرُ، رَأَى الْعَيْنُ نَارًا تَأْجَجُ، فِيمَا أَدْرَكَ أَحَدَ فَلَيَاتِ النَّهْرَ الَّذِي يَرَاهُ نَارًا، وَلِيَغْمُضَ، ثُمَّ لِيُطَاطِئَ رَأْسَهُ فَيَشْرَبَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ، وَإِنَّ الدَّجَالَ مَمْسُوحُ الْعَيْنِ، عَلَيْهَا ظَفَرَةٌ غَلِيظَةٌ، مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ، يَقْرَؤُهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ، كَاتِبٍ وَغَيْرِ كَاتِبٍ». (م/۲۹۳۴)

**ترجمه:** حذیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من بهتر از خود دجال می دانم که او چه چیزی همراه خود دارد؛ او دو نهر جاری همراه خود دارد که یکی را چشم به ظاهر آب سفید می بیند؛ و دیگری را چشم به ظاهر، آتشی شعله ور می بیند. پس اگر کسی زمانش را دریافت، به نهری برود که آنرا آتش می بیند. سپس چشمانش را ببندد و سرش را پایین کند و از آن بنوشد؛ چرا که در حقیقت، آبی سرد است (و در بعضی از روایات آمده است که: «بهشت او جهنم، و جهنم او بهشت است».) و باید بدانید که محل یک چشم دجال، صاف است و پوستی کلفت بالای آنرا گرفته است و بر پیشانی اش کافر نوشته شده است که هر مؤمن درس خوانده و نخوانده می تواند آنرا بخواند».

۲۰۴۷ — عَنْ حُذَيْفَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الدَّجَالُ أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُسْرَى، جُفَالُ الشَّعْرِ، مَعَهُ جَنَّةٌ وَنَارٌ، فَنَارُهُ جَنَّةٌ وَجَنَّتُهُ نَارٌ». (م/۲۹۳۴)

**ترجمه:** از حذیفه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چشم چپ دجال، کور است؛ موهای زیادی دارد و بهشت و دوزخی، همراه خود دارد؛ جهنم او بهشت، و بهشت او جهنم است».

٢٠٤٨- عَنْ النَّوَّاسِ بْنِ سَمْعَانَ رضي الله عنه قَالَ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الدَّجَالَ ذَاتَ غَدَاةٍ، فَخَفَضَ فِيهِ وَرَفَعَ، حَتَّى ظَنَّنَاهُ فِي طَائِفَةِ النَّخْلِ، فَلَمَّا رُحْنَا إِلَيْهِ عَرَفَ ذَلِكَ فِينَا، فَقَالَ: «مَا شَأْنُكُمْ؟» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَكَرْتَ الدَّجَالَ غَدَاةً فَخَفَضْتَ فِيهِ وَرَفَعْتَ، حَتَّى ظَنَّنَاهُ فِي طَائِفَةِ النَّخْلِ، فَقَالَ: «غَيْرُ الدَّجَالِ أَخَوْفُنِي عَلَيْكُمْ، إِنْ يَخْرُجْ، وَأَنَا فِيكُمْ، فَأَنَا حَاجِيحُهُ دُونَكُمْ، وَإِنْ يَخْرُجْ، وَلَسْتُ فِيكُمْ، فَاْمُرُوا حَاجِيحَ نَفْسِهِ، وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، إِنَّهُ شَابُّ قَطَطٍ، عَيْنُهُ طَائِفَةٌ، كَأَنِّي أَشَبَّهُهُ بِعَبْدِ الْعُزَّى بْنِ قَطَنِ، فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ فَوَاتِحَ سُورَةِ الْكَهْفِ، إِنَّهُ خَارِجُ خَلَّةٍ بَيْنَ الشَّامِ وَالْعِرَاقِ، فَعَاثَ يَمِينًا وَعَاثَ شِمَالًا، يَا عِبَادَ اللَّهِ فَابْتُثُوا» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا لَبَنُكَ فِي الْأَرْضِ؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ يَوْمًا: يَوْمٌ كَسَنَةٍ، وَيَوْمٌ كَشْهَرٍ، وَيَوْمٌ كَجُمُعَةٍ، وَسَائِرُ أَيَّامِهِ كَأَيَّامِكُمْ» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَسَنَتِ، أَتَكْفِينَا فِيهِ صَلَاةُ يَوْمٍ؟ قَالَ: «لَا أَقْدُرُوا لَهُ قَدْرَهُ» قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا إِسْرَاعُهُ فِي الْأَرْضِ؟ قَالَ: «كَالْعَيْثِ اسْتَدْبَرْتَهُ الرِّيحُ، فَيَأْتِي عَلَى الْقَوْمِ فَيَدْعُوهُمْ، فَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَجِيبُونَ لَهُ، فَيَأْمُرُ السَّمَاءَ فْتُمْطِرُ، وَالْأَرْضَ فَتَنْبِتُ، فَتَرْوِحُ عَلَيْهِمْ سَارِحَتَهُمْ، أَطْوَلَ مَا كَانَتْ ذُرًّا، وَأَسْبَغَهُ ضُرُوعًا، وَأَمَدَهُ خَوَاصِرَ، ثُمَّ يَأْتِي الْقَوْمَ، فَيَدْعُوهُمْ فَيَرُدُّونَ عَلَيْهِ قَوْلَهُ، فَيَنْصَرِفُ عَنْهُمْ، فَيَصْبَحُونَ مُمَجْلِينَ لَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَيَمُرُّ بِالْخَرَبَةِ فَيَقُولُ لَهَا: أَخْرِجِي كُنُوزَكَ، فَتَتَّبِعُهُ كُنُوزُهَا كَيْعَاسِيبِ النَّخْلِ، ثُمَّ يَدْعُو رَجُلًا مُمْتَلِنًا شَبَابًا، فَيَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ فَيَقْطَعُهُ جَزَلَتَيْنِ رَمِيَّةَ الْغَرَضِ، ثُمَّ يَدْعُوهُ فَيَقْبَلُ وَيَتَهَلَّلُ وَجْهُهُ، يَضْحَكُ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ، فَيَنْزِلُ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقَى دِمَشْقَ، بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ، وَاضِعًا كَفَّيْهِ عَلَى أَجْنَحَةِ مَلَكَيْنِ، إِذَا طَاطَأَ رَأْسَهُ قَطْرًا، وَإِذَا رَفَعَهُ تَحَدَّرَ مِنْهُ جُمَانٌ كَاللُّؤْلُؤِ، فَلَا يَحِلُّ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفْسِهِ إِلَّا مَاتَ، وَنَفْسُهُ يَنْتَهِي حَيْثُ يَنْتَهِي طَرْفُهُ، فَيَطْلُبُهُ حَتَّى يُدْرِكَهُ بَابَ لُدٍّ، فَيَقْتُلُهُ، ثُمَّ يَأْتِي عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْمٌ قَدْ عَصَمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ، فَيَمْسَحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيُحْدِثُهُمْ بِدَرَجاتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى: إِنِّي قَدْ أَخْرَجْتُ عِبَادًا لِي، لَا يَدَانِ لِأَحَدٍ بِقِتَالِهِمْ، فَحَرَّرَ عِبَادِي إِلَى الطُّورِ، وَيَبْعَثُ اللَّهُ يَأْجُوجَ وَمَاجُوجَ «وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسَلُونَ» [الأنبياء: ٩٦] فَيَمُرُّ أَوَائِلُهُمْ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبْرِيةَ، فَيَشْرَبُونَ مَا فِيهَا، وَيَمُرُّ آخِرُهُمْ فَيَقُولُونَ: لَقَدْ كَانَ بِهِدِهِ،

مَرَّةً، مَاءً، وَيُحْصَرُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَأَصْحَابُهُ، حَتَّى يَكُونَ رَأْسُ الثَّوْرِ  
لَأَحَدِهِمْ خَيْرًا مِنْ مِائَةِ دِينَارٍ لِأَحَدِكُمْ الْيَوْمَ، فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ  
وَأَصْحَابُهُ، فَيُرْسِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ النَّعْفَ فِي رِقَابِهِمْ، فَيُصْبِحُونَ فَرَسَى كَمَوْتِ نَفْسٍ  
وَاحِدَةٍ، ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى الْأَرْضِ، فَلَا يَجِدُونَ فِي الْأَرْضِ  
مَوْضِعَ شِبْرٍ إِلَّا مَلَأَهُ زَهْمُهُمْ وَتَنَّتُهُمْ، فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ،  
فَيُرْسِلُ اللَّهُ طَيْرًا كَأَعْنَاقِ الْبُخْتِ، فَتَحْمِلُهُمْ فَتَطْرَحُهُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ  
مَطَرًا لَا يَكُنْ مِنْهُ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ، فَيَغْسِلُ الْأَرْضَ حَتَّى يَتْرُكَهَا كَالزَّلْفَةِ، ثُمَّ يُقَالُ  
لِلْأَرْضِ: أَنْتِ تَمَرْتِكِ، وَرُدِّي بَرَكَّتِكِ، فَيَوْمِئِذٍ تَأْكُلُ الْعَصَابَةُ مِنَ الرُّمَانَةِ، وَيَسْتَظِلُّونَ  
بِقِحْفِهَا، وَيَبَارِكُ فِي الرِّسْلِ، حَتَّى أَنْ اللَّقْحَةَ مِنَ الْإِبِلِ لَتَكْفِيَ الْفِئَامَ مِنَ النَّاسِ،  
وَاللَّقْحَةَ مِنَ الْبَقَرِ لَتَكْفِيَ الْقَبِيلَةَ مِنَ النَّاسِ، وَاللَّقْحَةَ مِنَ الْغَنَمِ لَتَكْفِيَ الْفَخْدَ مِنَ  
النَّاسِ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَأْخُذُهُمْ تَحْتَ آبِطِهِمْ، فَتَقْبِضُ  
رُوحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكُلِّ مُسْلِمٍ، وَيَقْبِضُ شِرَارُ النَّاسِ، يَتَهَارَجُونَ فِيهَا تَهَارُجَ الْحُمْرِ،  
فَعَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ». (م/۲۹۳۷)

**ترجمه:** نواس بن سمرعان رضی اللہ عنہ می گوید: یک صبح، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم سخن از دجال به  
میان آورد و او را کوچک و حقیر شمرد؛ اما فتنه‌اش را بزرگ دانست و به اندازه‌ای صحبت  
نمود که ما گمان کردیم شاید در میان انبوه درختان خرما باشد. پس هنگامی که ما به سوی  
او رفتیم، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم متوجه شد و فرمود: «چکار می‌کنید؟ گفتیم: یا رسول الله! صبح،  
شما در مورد دجال صحبت نمودید و او را کوچک و حقیر شمردید؛ اما فتنه‌اش را بزرگ  
دانستید و به اندازه‌ای صحبت نمودید که ما گمان کردیم شاید در میان انبوه درختان خرما  
باشد. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «آنچه من برای شما بیم آن را دارم، دجال نیست؛ زیرا اگر  
دجال ظهور کند و من در میان شما باشم، من با او با حجت و دلیل، مبارزه می‌کنم و از شما  
دفاع می‌نمایم؛ و اگر ظهور کند و من در میان شما نباشم، پس هر شخصی باید از خودش  
دفاع کند و الله متعال خلیفه‌ی من بر هر مسلمان است. (مسلمان را کمک می‌کند.) شما باید  
بدانید که دجال، جوانی است که موهای بسیار مجعدی دارد و یک چشمش برآمده است؛  
من او را شبیه عبد العزی بن قطن می‌دانم. پس هر کس از شما او را دریافت، آیات نخست  
سوره‌ی کهف را بخواند. او در راهی، میان شام و عراق، ظهور می‌کند و چپ و راست،  
فساد می‌کند؛ ای بندگان الله! ثابت قدم باشید».

راوی می گوید: ما عرض کردیم: یا رسول الله! چقدر روی زمین می ماند؟ فرمود: «چهل روز؛ یک روزش به اندازه یک سال، یک روزش به اندازه یک ماه، یک روزش به اندازه یک هفته، و روزهای دیگرش به اندازه روزهای شماس».

عرض کردیم: یا رسول الله! آیا در آن روزی که به اندازه یک سال است، نماز یک روز برای ما کافی است؟ فرمود: «نه. آن روز را اندازه بگیرید». (در هر بیست و چهار ساعت آن، بر اساس اوقات روزهای عادی، پنج بار، نماز بخوانید).

گفتیم: یا رسول الله! شتاب حرکت او روی زمین چقدر است؟ فرمود: «او مانند بارانی که باد به همراه دارد، حرکت می کند؛ او نزد هر گروهی که می رود، آنها را دعوت می کند و آنان به او ایمان می آورند و دعوت او را می پذیرند؛ آنگاه، وی به آسمان دستور می دهد و باران می بارد، و به زمین دستور می دهد و زمین هم گیاه می رویند؛ لذا چهارپایانشان، شبها، چاقتر، پر شیرتر و سیرتر از هر وقت دیگر، برمی گردند.

سپس نزد گروهی دیگر می رود و آنها را دعوت می دهد؛ آنان سخنش را نمی پذیرند. او روی گردانی می کند و می رود. آنگاه آنان دچار خشکسالی شده و همه ی اموال آنها نابود می گردد. سپس دجال از کنار ویرانه ای عبور می کند و خطاب به او می گوید: گنج هایت را بیرون کن. پس گنجهایش مانند زنبورهای عسل بدنبال وی راه می افتد. سپس مردی را که در عنفوان جوانی است، صدا می کند و با شمشیرش زده و دو نیمش می کند و نیمه هایش در فاصله ای به اندازه فاصله ی چیزی که نشانه و هدف تیر اندازی است، می افتند. آنگاه دوباره او را صدا می زند. آن جوان می آید در حالی که می خندد و چهره اش از خوشحالی می درخشد.

در همین اثنا، الله متعال عیسی بن مریم علیه السلام را می فرستد؛ وی که دو لباس رنگ شده ی با وَرَس و زعفران به تن دارد، در کنار مناره ی سفید در شرق دمشق، فرود می آید در حالی که کف دستهایش را بر بالهای دو فرشته گذاشته است؛ هرگاه، سرش را پایین می کند، قطره های آب از آن می چکد؛ و هنگامی که سرش را بلند می نماید، دانه های نقره ای رنگ مانند لؤلؤ (آب زلال و روشن) از آن، پایین می افتد. پس بویش به مشام هر کافری که می رسد، می میرد.

بعد از آن، عیسی علیه السلام به تعقیب دجال می‌پردازد تا اینکه در دروازه‌ی شهر لُد (نزدیک بیت المقدس) به او می‌رسد و وی را به قتل می‌رساند.

سپس عیسی علیه السلام نزد گروهی می‌رود که الله متعال آنها را از شرّ دجال حفظ نموده است؛ پس دستی بر چهره‌ی آنان می‌کشد و از مراتب‌شان در بهشت با آنها صحبت می‌کند. در این اثنا، الله متعال به عیسی علیه السلام وحی می‌کند که: من بندگان را آفریده‌ام که هیچ کس توانایی جنگیدن با آنان را ندارد. تو بندگانم را برای حفاظت در کوه طور جمع کن.

در این هنگام، الله متعال یاجوج و ماجوج را برمی‌انگیزد و آنان از هر فراز و زمین بلند، به راه می‌افتند. گروههای اولیه‌ی آنها از از کنار دریاچه‌ی طبریه (در شام) می‌گذرند و همه‌ی آب آن را می‌نوشند. و هنگامی که گروههای پایانی آنها از آنجا می‌گذرند، می‌گویند: روزگاری اینجا آب وجود داشته است. و پیامبر الله، عیسی بن مریم علیه السلام، و یارانش محاصره می‌شوند تا جایی که یک کله‌ی گاو برای آنان بیشتر از صد دینار برای شما در حال حاضر، ارزش دارد.

اینجاست که پیامبر الله، عیسی علیه السلام، و یارانش رو به الله متعال می‌آورند؛ الله متعال کرمهایی را در گردنهایشان پدید می‌آورد و همه مانند مردن یک نفر، هلاک می‌شوند. سپس پیامبر الله، عیسی علیه السلام، و یارانش به زمین فرود می‌آیند و هیچ جایی به اندازه‌ی یک وجب نمی‌یابند که آلوده‌ی به چربی و بوی بد آنها نباشد. دوباره پیامبر الله، عیسی علیه السلام، و یارانش به الله متعال روی می‌آورند (و از او کمک می‌خواهند). الله متعال پرندگان را که گردنهایی بلند مانند گردن شتران بُختی (شتر قوی خراسانی یا شتر دو کوهان) دارند، می‌فرستد. آن پرندگان جثه‌های آنان را برمی‌دارند و هر کجا که الله بخواهد، می‌اندازند. بعد از آن، الله متعال بارانی می‌فرستد که هیچ خانه‌ی خشتی و گلی و پشمی‌ای از آن، محفوظ نمی‌ماند (همه جا را فرا می‌گیرد). این باران، زمین را می‌شوید و مانند آینه پاک و صاف می‌گرداند. سپس به زمین گفته می‌شود: میوه‌هایت را برویان و برکت‌ات را آشکار کن. پس در آن روز، یک گروه از یک انار می‌خورند و از پوست آن، بعنوان سایه استفاده می‌کنند. همچنین در آن روز، در شیر، برکت عنایت می‌شود تا جایی که شیر یک شتر شیرده یک گروه بزرگ را کفایت می‌کند؛ و شیر یک گاو شیرده برای یک قبیله، کافی است؛ و شیر یک گوسفند شیرده یک تیره را کفایت می‌کند. در این اثنا، الله متعال باد خوشی را می‌فرستد و آن باد، زیر بغل‌هایشان را گرفته و روح هر مؤمن و مسلمان را قبض می‌کند. و اینگونه فقط افراد بد و شرور باقی می‌مانند که مانند خران با هم می‌لولند و بر آنان قیامت برپا می‌شود».

۲۰۴۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا حَدِيثًا طَوِيلًا عَنِ الدَّجَالِ، فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا قَالَ: «يَأْتِي — وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نَقَابَ الْمَدِينَةِ — فَيَنْتَهِي إِلَى بَعْضِ السَّبَاخِ الَّتِي تَلِي الْمَدِينَةَ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ — أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ — فَيَقُولُ لَهُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَالُ الَّذِي حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَهُ، فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ، أَتَشْكُونَ فِي الْأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لَا، قَالَ: فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ، فَيَقُولُ حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ فِيكَ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْآنَ، قَالَ: فَيُرِيدُ الدَّجَالُ أَنْ يَقْتُلَهُ فَلَا يُسَلِّطُ عَلَيْهِ» قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: يُقَالُ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (م/۲۹۳۸)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله ﷺ درباره ی دجال، یک صحبت طولانی نمود؛ از جمله فرمود: «دجال که ورودش به راهها و خیابانهای مدینه حرام شده است، در یکی از شوره زارهای نزدیک مدینه فرود می آید؛ بهترین فرد یا یکی از بهترین افراد آن زمان، نزدش می رود و می گوید: من گواهی می دهم که تو دجال هستی؛ همان کسی که رسول الله ﷺ در مورد تو ما را باخبر ساخته است.

دجال می گوید: اگر من این شخص را بکشم و دوباره زنده کنم، باز هم در کار من شک می کنید؟ مردم می گویند: خیر. دجال او را می کشد و دوباره، زنده می کند. آن شخص، پس از زنده شدن، می گوید: سوگند به الله، هیچگاه من به اندازه ی امروز، بصیرت و شناخت نداشته ام. (من یقین دارم که تو دجال هستی.) دجال تصمیم می گیرد تا دوباره او را بکشد؛ ولی نمی تواند».

ابو اسحاق (یک از راویان) می گوید: این شخصی که با دجال گفتگو می کند، خضر علیه السلام است.

۲۰۵۰ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَخْرُجُ الدَّجَالُ فَيَتَوَجَّهُ قَبْلَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَلْقَاهُ الْمَسَالِحُ، مَسَالِحُ الدَّجَالِ، فَيَقُولُونَ لَهُ: أَيْنَ تَعْمِدُ؟ فَيَقُولُ: أَعْمِدُ إِلَى هَذَا الَّذِي خَرَجَ، قَالَ: فَيَقُولُونَ لَهُ: أَوْ مَا تُؤْمِنُ بِرَبِّنَا؟ فَيَقُولُ: مَا بِرَبَّنَا خَفَاءُ، فَيَقُولُونَ: اقْتُلُوهُ، فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَلَيْسَ قَدْ نَهَاكُم رَبُّكُمْ أَنْ تَقْتُلُوا أَحَدًا دُونَهُ، قَالَ: فَيَنْطَلِقُونَ بِهِ إِلَى الدَّجَالِ، فَإِذَا رَأَاهُ الْمُؤْمِنُ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا الدَّجَالُ الَّذِي ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَيَأْمُرُ الدَّجَالُ بِهِ فَيُسَبِّحُ،



فَيَقُولُ: خُذُوهُ وَشَجُّوهُ، فَيُوسَعُ ظَهْرُهُ وَيَطْنُهُ ضَرْبًا، قَالَ: فَيَقُولُ: أَوْ مَا تُؤْمِنُ بِي؟ قَالَ: فَيَقُولُ: أَنْتَ الْمَسِيحُ الْكَذَّابُ، قَالَ فَيُؤْمَرُ بِهِ فَيُؤْشَرُ بِالْمِشَارِ مِنْ مَفْرَقِهِ حَتَّى يُفَرِّقَ بَيْنَ رَجُلَيْهِ، قَالَ: ثُمَّ يَمْشِي الدَّجَالُ بَيْنَ الْقِطْعَتَيْنِ، ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: قُمْ، فَيَسْتَوِي قَائِمًا، قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: أَتُؤْمِنُ بِي؟ فَيَقُولُ: مَا أَرَدَدْتُ فَيْكَ إِلَّا بَصِيرَةً، قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَفْعَلُ بَعْدِي بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، قَالَ: فَيَأْخُذُهُ الدَّجَالُ لِيَذْبَحَهُ، فَيَجْعَلُ مَا بَيْنَ رَقَبَتِهِ إِلَى تَرْفُوتِهِ نُحَاسًا، فَلَا يَسْتَطِيعُ إِلَيْهِ سَبِيلًا، قَالَ: فَيَأْخُذُ بِيَدَيْهِ وَرَجُلَيْهِ فَيَقْدِفُ بِهِ، فَيَحْسِبُ النَّاسُ أَنَّهَا قَذْفُهُ إِلَى النَّارِ، وَإِنَّمَا أُلْقِيَ فِي الْجَنَّةِ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا أَعْظَمُ النَّاسِ شَهَادَةً عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (م/۲۹۳۸)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دجال ظهور می کند و مردی از مؤمنان بسوی او می رود. مأموران مسلح دجال، او را می بینند و به او می گویند: کجا می روی؟ می گوید: نزد این کسی که ظهور کرده است. به او می گویند: آیا تو به پروردگار ما (دجال) ایمان نداری؟ می گوید: در صفات پروردگار ما هیچ امر مخفی و ابهامی وجود ندارد. نخست، می گویند: او را بکشید. سپس یکی از آنها به دیگری می گوید: مگر پروردگار شما (دجال)، به شما نگفت که هیچ کس را بدون اجازه و دستور من نکشید؟ آنگاه او را نزد دجال می برند. هنگامی که آن شخص مؤمن دجال را می بیند، می گوید: ای مردم! این همان دجالی است که رسول الله ﷺ در مورد او صحبت کرده است. سپس دجال دستور می دهد و او را روی زمین می خوابانند و می گوید: سرش را بشکنید. و اینگونه کتک مفصلی به پشت و شکم او می زنند. آنگاه دجال می گوید: آیا به من ایمان نمی آوری؟ جواب می دهد: تو مسیح دروغگو هستی. بعد از آن، فرمان قتلش صادر می شود و او را از فرق سرش تا میان پاهایش اره کرده و به دو نیم، تقسیم می کنند. سپس دجال میان دو نیمه بدن او راه می رود و به او می گوید: بلند شو. پس او بلند شده و راست می ایستد. دجال به او می گوید: آیا به من ایمان می آوری؟ او می گوید: شناخت من نسبت به تو بیشتر شد. و ادامه می دهد که: ای مردم! او بعد از من با هیچ کس دیگری نمی تواند چنین کاری انجام دهد. سپس دجال او را می گیرد تا سرش را از تنش جدا کند. الله متعال، فاصله ی میان گردن و جناغ سینه اش را تبدیل به مس می نماید طوری که دجال نمی تواند او را ذبح کند. سپس دستها و پاهایش را می گیرد و او را پرتاب می کند. مردم تصور می کنند که او را به آتش انداخته در صورتی که او به بهشت انداخته شده است.» رسول الله ﷺ در ادامه فرمود: «این، بزرگترین شهید نزد پروردگار جهانیان است.»

۲۰۵۱— عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: مَا سَأَلَ أَحَدُ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم عَنِ الدَّجَالِ أَكْثَرَ مِمَّا سَأَلْتُ، قَالَ: «وَمَا يُنْصَبُكَ مِنْهُ؟ إِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ» قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ مَعَهُ الطَّعَامَ وَالْأَنْهَارَ، قَالَ: «هُوَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ».

(م/۲۹۳۹)

**ترجمہ:** مغیرہ بن شعبہ رضی اللہ عنہ می گوید: هیچ کس بیشتر از من از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در مورد دجال پرسید. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به من فرمود: «چه چیزی باعث نگرانی تو از او شده است؟ او به تو ضرر نمی‌رساند». من گفتم: مردم می‌گویند: او غذا و نهرهایی با خودش دارد. فرمود: «او نزد الله متعال بی ارزش‌تر و خوارتر از این است». (که بتواند مؤمنان را گمراه کند).

۲۰۵۲— عَنْ التُّعْمَانِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ يَعْقُوبَ بْنَ عَاصِمٍ بْنَ عُرْوَةَ بْنَ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو، وَجَاءَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَا هَذَا الْحَدِيثُ الَّذِي تُحَدِّثُ بِهِ؟ تَقُولُ: إِنَّ السَّاعَةَ تَقُومُ إِلَى كَذَا وَكَذَا؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ — أَوْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهُمَا — لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لَا أُحَدِّثَ أَحَدًا شَيْئًا أَبَدًا، إِنَّمَا قُلْتُ: إِنَّكُمْ سَتَرُونَ بَعْدَ قَلِيلٍ أَمْرًا عَظِيمًا، يُحَرِّقُ الْبَيْتَ، وَيَكُونُ، وَيَكُونُ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «يَخْرُجُ الدَّجَالُ فِي أُمْتِي فَيَمْكُثُ أَرْبَعِينَ — لَا أَدْرِي: أَرْبَعِينَ يَوْمًا، أَوْ أَرْبَعِينَ شَهْرًا، أَوْ أَرْبَعِينَ عَامًا — فَيَعْتُ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَأَنَّهُ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ، فَيَطْلُبُهُ فَيَهْلِكُهُ ثُمَّ يَمْكُثُ النَّاسُ سَبْعَ سِنِينَ، لَيْسَ بَيْنَ اثْنَيْنِ عِدَاوَةٌ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ رِيحًا بَارِدَةً مِنْ قَبْلِ الشَّامِ، فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ أَوْ إِيمَانٍ إِلَّا قَبَضَتْهُ، حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ دَخَلَ فِي كَبَدِ جَبَلٍ لَدَخَلَتْهُ عَلَيْهِ، حَتَّى تَقْبِضَهُ» قَالَ: سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: «فَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ فِي حِفَّةِ الطَّيْرِ وَأَحْلَامِ السَّبَاعِ، لَا يَعْرِفُونَ مَعْرُوفًا وَلَا يُنْكِرُونَ مُنْكَرًا، فَيَتَمَثَّلُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ فَيَقُولُ: أَلَا تَسْتَحْيُونَ؟ فَيَقُولُونَ: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ فَيَأْمُرُهُمْ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ دَارٌ رَزَقُهُمْ، حَسَنٌ عَيْشُهُمْ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَلَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَصْغَى لَيْتًا وَرَفَعَ لَيْتًا، قَالَ: وَأَوَّلُ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يُلُوطُ حَوْضَ إِبِلِهِ، قَالَ: فَيَصْعَقُ،

وَيَصْعَقُ النَّاسُ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ - أَوْ قَالَ يُنْزِلُ اللَّهُ - مَطَرًا كَأَنَّهُ الطَّلُّ - أَوْ الظَّلُّ نِعْمَانُ الشَّائِكُ - فَتَنْبِتُ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَلُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» [الصفافات: ۲۴] ثُمَّ يُقَالُ: أَخْرِجُوا بَعَثَ النَّارَ، فَيُقَالُ: مِنْ كَمْ؟ فَيُقَالُ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعِمِائَةٍ وَتِسْعَةٌ وَتِسْعِينَ. قَالَ: فَذَاكَ يَوْمَ يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا، وَذَلِكَ «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» [القلم: ۴۲]. (م/۲۹۴۰)

**ترجمه:** نعمان بن ثابت رضی اللہ عنہ می گوید: شنیدم که یعقوب بن عاصم بن عروه بن مسعود ثقفی می گفت: من شنیدم که مردی نزد عبد الله بن عمرو آمد و گفت: این چه حدیثی است که تو بیان می کنی؟ تو می گویی: قیامت تا فلان و فلان وقت برپا می گردد؟ عبد الله بن عمرو بن عاص رضی اللہ عنہ "سبحان الله" یا "لا اله الا الله" یا کلمه ای مانند اینها بر زبان آورد و گفت: من تصمیم گرفته بودم که هر گز برای هیچ کس، هیچ حدیثی بیان نکنم؛ من گفتم: شما بعد از مدت کوتاهی، شاهد حادثه ی بزرگی خواهید بود؛ بیت الله را آتش می زنند و حوادث زیادی اتفاق می افتد. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «دجال در میان امتم ظهور می کند و به مدت چهل - نمی دانم که چهل روز یا ماه یا سال - می ماند؛ بعد از آن، الله متعال عیسی بن مریم علیه السلام را که شبیه عروه بن مسعود است، می فرستد. عیسی علیه السلام او را تعقیب می کند و سرانجام او را به قتل می رساند. بعد از آن، مردم، هفت سال به گونه ای زندگی می کنند که میان هیچ دو نفری دشمنی وجود ندارد. سپس الله متعال نسیم سردی را از جانب سرزمین شام می فرستد و هر کس را که در قلبش، ذره ای خیر یا ایمان وجود داشته باشد، قبض روح می کند؛ تا جایی که اگر یکی از شما به دل کوهی پناه ببرد، آن نسیم، وارد آن خواهد شد تا او را قبض روح کند». همچنین شنیدم که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «و مردم بد باقی می مانند که با سرعت پرواز پرندگان بسوی بدی می شتابند و آرزوها و عادات درندگان را دارند. آنان، اعمال خوب را خوب، و اعمال بد را بد نمی دانند (بلکه بر عکس تصور می کنند). در این هنگام، شیطان به شکل آدمی زاد ظاهر می شود و به آنها می گوید: آیا حیا نمی کنید؟ می گویند: شما به ما چه دستوری می دهید؟ اینجا است که شیطان به آنها دستور می دهد تا بتها را پرستش کنند. قابل یادآوری است که در این دوران، رزق و

روزی از هر طرف به سوی آنان سرازیر است و از زندگی خوبی برخوردارند. بعد از آن، در صور دمیده می‌شود. پس هر کس، صدای آنرا بشنود، یک طرف گردش، مایل می‌شود و طرف دیگرش، بالا می‌آید (یعنی سرش به یک طرف، کج می‌شود و می‌میرد). و نخستین کسی که صدای آن را می‌شنود، مردی است که در حال گِل کاری و اصلاح حوض شترانش می‌باشد؛ در نتیجه، او و سایر مردم، بیهوش می‌شوند (می‌میرند). بعد از آن، الله متعال بارانی را که مانند شبنم یا سایه - شک از نعمان می‌باشد - می‌فرستد یا نازل می‌کند و به سبب آن باران، اجساد مردم می‌رویند. آنگاه، بار دیگر در صور دمیده می‌شود و ناگهان، مردم ایستاده و نگاه می‌کنند. سپس گفته می‌شود: ای مردم! بسوی پروردگارتان بشتابید و ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ﴾ [صافات: ۲۴] (و آنان را نگاه دارید که مورد سؤال قرار می‌گیرند). بعد از آن، گفته می‌شود: دوزخیان را جدا کنید. جواب داده می‌شود: از چقدر؟ گفته می‌شود: نه صد و نه نفر از هر هزار نفر. و آن، روزی است که کودکان را پیر می‌کند و ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾ [قلم: ۴۲] (آن روزی است که ساق، آشکار می‌شود).

#### باب (۴۷): نخستین نشانه‌ی قیامت، طلوع خورشید از مغرب است

۲۰۵۳ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَدِيثًا لَمْ أَنَسَهُ بَعْدُ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «إِنَّ أَوَّلَ الْآيَاتِ خُرُوجًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ عَلَى النَّاسِ ضُحًى، وَأَيُّهُمَا مَا كَانَتْ قَبْلَ صَاحِبَتِهَا فَالْأُخْرَى عَلَى إِثْرِهَا قَرِيبًا». (م/ ۲۹۴۱)

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی حفظ کردم که تاکنون، فراموش ننموده‌ام؛ شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «نخستین نشانه‌هایی که از قیامت، ظاهر می‌شوند، طلوع خورشید از مغرب، و ظهور دابه (حیوانی که با مردم، صحبت می‌کند) هنگام چاشت است؛ و هریکی از آنها که زودتر، ظاهر شود، دیگری بزودی بعد از آن، آشکار می‌گردد».

## باب (٤٨): در مورد صفات دجال، ظهور او و سخنان جساسه

٢٠٥٤ — عَنْ عَامِرُ بْنُ شَرَّاحِيلَ الشَّعْبِيُّ — شَعْبُ هَمْدَانَ — أَنَّهُ سَأَلَ فَاطِمَةَ بِنْتَ قَيْسٍ، أُخْتَ الضَّحَّاكِ بْنِ قَيْسٍ، وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُولَى فَقَالَتْ: حَدَّثَنِي حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لَا تُسْنِدِيهِ إِلَى أَحَدٍ غَيْرِهِ، فَقَالَتْ: لَئِنْ شِئْتُ لَأَفْعَلَنَّ، فَقَالَ لَهَا: أَجَلُ حَدِيثِي، فَقَالَتْ: نَكَحْتُ ابْنَ الْمُغِيرَةِ، وَهُوَ مِنْ خِيَارِ شَبَابِ قُرَيْشٍ يَوْمَئِذٍ، فَأُصِيبَ فِي أَوَّلِ الْجِهَادِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا تَأَيَّمْتُ حَطَبَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَحَطَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى مَوْلَاهُ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، وَكُنْتُ قَدْ حَدَّثْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَحْبَبَنِي فَلْيُحِبِّ أُسَامَةَ» فَلَمَّا كَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ: أَمْرِي بِيَدِكَ، فَأَنْكِحْنِي مَنْ شِئْتَ، فَقَالَ: «انْتَقِلِي إِلَيَّ أُمِّ شَرِيكِ» — وَأُمُّ شَرِيكِ امْرَأَةٌ غَنِيَّةٌ، مِنَ الْأَنْصَارِ، عَظِيمَةُ النَّفَقَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَنْزِلُ عَلَيْهَا الضِّيْفَانُ — فَقُلْتُ: سَأَفْعَلُ، فَقَالَ: «لَا تَفْعَلِي، إِنَّ أُمَّ شَرِيكِ امْرَأَةٌ كَثِيرَةُ الضِّيْفَانِ، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسْقُطَ عَنْكَ حِمَارُكَ، أَوْ يَنْكَشِفَ الثَّوبُ عَنْ سَاقِيكِ، فَيَرَى الْقَوْمُ مِنْكَ بَعْضَ مَا تَكْرَهُينَ، وَلَكِنْ انْتَقِلِي إِلَى ابْنِ عَمِّكَ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ» — وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي فِهْرِ، فَهَرِ قُرَيْشٍ، وَهُوَ مِنَ الْبَطْنِ الَّذِي هِيَ مِنْهُ — فَانْتَقَلْتُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا انْقَضَتْ عِدَّتِي سَمِعْتُ نَدَاءَ الْمُنَادِي — مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ — يُنَادِي: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، فَخَرَجْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَصَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَكُنْتُ فِي صَفِّ النِّسَاءِ الَّتِي تَلَى ظُهُورَ الْقَوْمِ، فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاتَهُ، جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَهُوَ يَضْحَكُ فَقَالَ: «لَيَلِزَمَ كُلُّ إِنْسَانٍ مُصْلَاهُ» ثُمَّ قَالَ: «اتَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُكُمْ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «إِنِّي، وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُكُمْ لِرَغْبَةٍ وَلَا لِرَهْبَةٍ، وَلَكِنْ جَمَعْتُكُمْ لِأَنَّ تَمِيمًا الدَّارِيَّ، كَانَ رَجُلًا نَصْرَانِيًّا، فَجَاءَ فَبَايَعَ وَأَسْلَمَ، وَحَدَّثَنِي حَدِيثًا وَافِقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْ مَسِيحِ الدَّجَالِ، حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَكِبَ فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ، مَعَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ لَحْمٍ وَجُذَامٍ، فَلَعِبَ بِهِمُ الْمَوْجُ شَهْرًا فِي الْبَحْرِ، ثُمَّ أَرْفَعُوا إِلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ حَتَّى مَغْرَبِ الشَّمْسِ، فَجَلَسُوا فِي أَقْرُبِ السَّفِينَةِ، فَدَخَلُوا الْجَزِيرَةَ، فَلَقِيَتْهُمْ دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ، لَا يَدْرُونَ مَا قُبْلُهُ مِنْ دُبُرِهِ، مِنْ كَثَرَةِ الشَّعْرِ، فَقَالُوا:

وَيْلَكَ مَا أَنْتَ؟ فَقَالَتْ: أَنَا الْجَسَّاسَةُ، قَالُوا: وَمَا الْجَسَّاسَةُ؟ قَالَتْ: أَيُّهَا الْقَوْمُ انْطَلِقُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ، فَإِنَّهُ إِلَى خَبَرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ، قَالَ: لَمَّا سَمِعَتْ لَنَا رَجُلًا فَرَقْنَا مِنْهَا أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً، قَالَ: فَأَنْطَلَقْنَا سِرَاعًا، حَتَّى دَخَلْنَا الدَّيْرَ، فَإِذَا فِيهِ أَعْظَمُ إِنْسَانٍ رَأَيْنَاهُ قَطُّ خَلْقًا، وَأَشَدَّهُ وَثَاقًا، مَجْمُوعَةٌ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، مَا بَيْنَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى كَعْبَيْهِ، بِالْحَدِيدِ، قُلْنَا: وَيْلَكَ مَا أَنْتَ؟ قَالَ: قَدْ قَدَرْتُمْ عَلَى خَبَرِي، فَأَخْبِرُونِي مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ أَنْاسٌ مِنَ الْعَرَبِ، رَكِبْنَا فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ، فَصَادَفْنَا الْبَحْرَ حِينَ اغْتَلَمَ، فَلَعَبَ بَنَاءُ الْمَوْجِ شَهْرًا، ثُمَّ أَرْفَأْنَا إِلَى جَزِيرَتِكَ هَذِهِ، فَجَلَسْنَا فِي أَقْرُبِهَا، فَدَخَلْنَا الْجَزِيرَةَ، فَلَقِينَا دَابَّةً أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ، لَا يُدْرَى مَا قُبْلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثَرَةِ الشَّعْرِ فَقُلْنَا: وَيْلَكَ مَا أَنْتَ؟ فَقَالَتْ: أَنَا الْجَسَّاسَةُ، قُلْنَا: وَمَا الْجَسَّاسَةُ؟ قَالَتْ: اعْمِدُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ، فَإِنَّهُ إِلَى خَبَرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ، فَأَقْبَلْنَا إِلَيْكَ سِرَاعًا، وَفَرَعْنَا مِنْهَا، وَلَمْ نَأْمَنْ أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً، فَقَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ نَخْلِ بَيْسَانَ، قُلْنَا: عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ؟ قَالَ: أَسْأَلُكُمْ عَنْ نَخْلِهَا، هَلْ يُثْمِرُ؟ قُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا إِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ لَا تُثْمِرَ، قَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ بُحَيْرَةِ الطَّبْرِيةِ، قُلْنَا: عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ؟ قَالَ: هَلْ فِيهَا مَاءٌ؟ قَالُوا: هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ، قَالَ: أَمَا إِنْ مَاءُهَا يُوشِكُ أَنْ يَذْهَبَ، قَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ عَيْنِ زُغَرٍ، قَالُوا: عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ؟ قَالَ: هَلْ فِي الْعَيْنِ مَاءٌ؟ وَهَلْ يَزْرَعُ أَهْلُهَا بِمَاءِ الْعَيْنِ؟ قُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ، وَأَهْلُهَا يَزْرَعُونَ مِنْ مَائِهَا، قَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ نَبِيِّ الْأُمِّيِّينَ مَا فَعَلَ؟ قَالُوا: قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ وَنَزَلَ يَثْرِبَ، قَالَ: أَقَاتَلَهُ الْعَرَبُ؟ قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: كَيْفَ صَنَعَ بِهِمْ؟ فَأَخْبَرْنَاهُ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ يَلِيهِ مِنَ الْعَرَبِ وَأَطَاعُوهُ، قَالَ لَهُمْ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ؟ قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا إِنْ ذَاكَ خَيْرٌ لَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَإِنِّي مُخْبِرُكُمْ عَنِّي، إِنِّي أَنَا الْمَسِيحُ الدَّجَالُ وَإِنِّي أُوشِكُ أَنْ يُؤْذَنَ لِي فِي الْخُرُوجِ، فَأَخْرُجُ فَأَسِيرُ فِي الْأَرْضِ فَلَا أَدْعُ قَرْيَةً إِلَّا هَبَطْتُهَا فِي أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، غَيْرَ مَكَّةَ وَطَبِيبَةَ، فَهُمَا مُحَرَّمَتَانِ عَلَيَّ، كِلْتَاهُمَا، كُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَ وَاحِدَةً — أَوْ وَاحِدًا — مِنْهُمَا، اسْتَقْبَلَنِي مَلَكٌ بِيَدِهِ السَّيْفُ صَلْتًا، يَصُدُّنِي عَنْهَا، وَإِنْ عَلَى كُلِّ نَقْبٍ مِنْهَا مَلَائِكَةٌ يَحْرُسُونَهَا» قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَطَعَنَ بِمِخْصَرَتِهِ فِي الْمَنْبَرِ: «هَذِهِ طَبِيبَةُ، هَذِهِ طَبِيبَةُ، هَذِهِ طَبِيبَةُ — يَعْنِي الْمَدِينَةَ — أَلَا هَلْ كُنْتُ حَدَّثْتُكُمْ ذَلِكَ؟» فَقَالَ

النَّاسُ: نَعَمْ «فَإِنَّهُ أَعْجَبَنِي حَدِيثُ تَمِيمٍ أَنَّهُ وَافَقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْهُ وَعَنِ الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ، أَلَا إِنَّهُ فِي بَحْرِ الشَّامِ أَوْ بَحْرِ الْيَمَنِ، لَا بَلْ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، مَا هُوَ، مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، مَا هُوَ، مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، مَا هُوَ» وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ، قَالَتْ: فَحَفِظْتُ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/۲۹۴۲)

**ترجمه:** از عامر بن شراحیل شعبی - از شعب همدان - روایت است که وی از فاطمه دختر قیس؛ خواهر ضحاک بن قیس؛ که از مهاجران نخست بود، پرسید و گفت: برایم حدیثی بیان کن که خودت شخصا آنرا از رسول الله ﷺ شنیده‌ای و آنرا بجز به رسول الله ﷺ به کسی دیگر، نسبت نده. فاطمه رضی الله عنها گفت: اگر دوست داری، برایت بیان می‌کنم. عامر گفت: بله، برایم بیان کن. فاطمه رضی الله عنها گفت: من با ابن مغیره که در آن زمان، یکی از بهترین جوانان قریش بشمار می‌رفت، ازدواج نمودم. او در نخستین جهاد همراه رسول الله ﷺ زخمی شد و متضرر گردید (و مرا طلاق داد). پس هنگامی که بیوه شدم، عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه با جمعی از یاران رسول الله ﷺ به خواستگاری من آمد. همچنین رسول الله ﷺ از من برای برده‌ی آزاد شده‌اش؛ اسامه بن زید؛ خواستگاری نمود. قابل یادآوری است که رسول الله ﷺ فرموده بود: «هرکس، مرا دوست دارد، باید اسامه را دوست داشته باشد». لذا هنگامی که رسول الله ﷺ با من صحبت نمود، گفتم: اختیار من با شماست؛ با هرکس که می‌خواهی، مرا عقد کن. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نقل مکان کن و نزد ام شریک برو». گفتم: است که ام شریک یک زن سرمایه دار انصاری بود که در راه الله بسیار اتفاق می‌نمود و مهمانان زیادی نزد او می‌آمدند. به هر حال، من سخن رسول الله ﷺ را پذیرفتم و گفتم: نقل مکان می‌کنم. سپس، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این کار را نکن؛ زیرا ام شریک زنی است که مهمانان زیادی دارد و من نمی‌پسندم که مقنعات از سرت بیفتد یا لباس از ساقهایت، کنار برود و مردم، بخشی از بدنت را ببینند که تو آنرا ناگوار می‌دانی؛ نقل مکان کن و نزد پسر عمویت؛ عبدالله بن عمرو بن مکتوم؛ برو». قابل یادآوری است که عبدالله بن عمرو بن مکتوم از قبیله‌ی بنی فهر قریش بود؛ یعنی همان تیره‌ای که فاطمه دختر قیس هم جزو آنان بود - (و عبدالله پسر عموی مجازی فاطمه بشمار می‌آید). فاطمه می‌گوید: من نقل مکان کردم و نزد او رفتم. پس هنگامی که دوران عده‌ام به پایان رسید، شنیدم که منادی رسول الله ﷺ ندا می‌دهد که: نماز جماعت برگزار می‌شود. پس بسوی مسجد رفتم و همراه رسول الله ﷺ نماز خواندم. قابل یادآوری است

که من در صف زنان، پشت سر مردان بودم. هنگامی که رسول الله ﷺ نمازش را به پایان رساند، در حالی که می‌خندید، روی منبر نشست و فرمود: «هرکس، سر جای خودش بنشیند؛ آیا می‌دانید چرا شما را جمع نمودم؟» صحابه عرض کردند: الله و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: «من شما را به خاطر هیچ بیم و امیدی جمع نکردم؛ لیکن من شما را جمع نمودم؛ زیرا تمیم داری که یک مرد نصرانی بود، آمد و بیعت کرد و مسلمان شد و ماجرای را برایم بیان کرد که با حدیثی که من برای شما در مورد مسیح دجال، بیان کرده بودم، توافق داشت. وی به من گفت که: همراه سی مرد از قبیله‌ی لخم و جذام سوار کشتی شده است؛ امواج دریا یک ماه آنها را بازیچه قرار داد و به این سمت و آن سو برد و سرانجام، آنان هنگام غروب خورشید به جزیره‌ای در دریا، پناه بردند و در قایق‌های کشتی نشستند و وارد جزیره شدند. در آنجا، حیوانی را دیدند که موهای کلفت و بسیاری داشت و عوراتش از کثرت مو، دیده نمی‌شد. آنها به او گفتند: وای بر تو؛ تو کیستی؟ جواب داد: من جسّاسه هستم. گفتند: جسّاسه چیست؟ گفت: ای مردم! نزد این مرد در کلیسا بروید؛ زیرا او بسیار شیفته‌ی اخبار شماس است. تمیم گفت: هنگامی که سخن از مردی به میان آورد، از ترس اینکه او شیطانی باشد، به سرعت، براه افتادیم تا اینکه وارد آن کلیسا شدیم. در آنجا با بزرگترین انسانی که تاکنون دیده بودیم، مواجه شدیم؛ دستهایش به گردنش، و از زانوهایش تا شتالنگ‌هایش بسیار محکم با آهن، بسته شده بود. گفتیم: وای بر تو؛ تو کیستی؟ گفت: هم اکنون که از من اطلاع پیدا کردید، بگویید که شما چه کسانی هستید؟ آنها گفتند: ما گروهی از اعراب هستیم؛ سوار کشتی شدیم؛ از قضا، دریا طوفانی بود و امواج دریا یک ماه ما را بازیچه قرار داد و به این سمت و آن سو برد؛ سرانجام، به این جزیره‌ی تو پناه آوردیم. پس در قایق‌های کوچک کشتی نشستیم و وارد جزیره شدیم. در اینجا، حیوانی که موهای بسیار کلفت و زیادی داشت، و از کثرت مو، عوراتش، دیده نمی‌شد، ما را دید. ما گفتیم: وای بر تو؛ تو کیستی؟ جواب داد: من جسّاسه (جاسوس) هستم. پرسیدیم: جسّاسه چیست؟ گفت: نزد این مرد در کلیسا بروید؛ زیرا او بسیار شیفته‌ی اخبار شماس است. لذا ما به سرعت، نزد تو آمدیم و از او ترسیدیم؛ زیرا فکر کردیم که او یک شیطان است. آن مرد گفت: در مورد نخل‌های بیسان (روستایی در شام و مرز اردن) برایم بگویید. گفتیم: در مورد چه چیز بیسان می‌پرسی؟ گفت: در مورد نخل‌هایش می‌پرسم که آیا ثمره می‌دهند؟ گفتیم: بله. گفت: بزودی زمانی خواهد رسید که ثمره نمی‌دهند. در ادامه، گفت: در مورد دریاچه‌ی طبریه برایم صحبت کنید. پرسیدیم: درباره‌ی چه چیز طبریه صحبت کنیم؟ گفت: آیا آب



دارد؟ جواب دادیم: آب زیادی دارد. گفت: بزودی زمانی فرا خواهد رسید که آبش، خشک می‌شود. و در ادامه گفت: درباره‌ی چشمه‌ی زغر (شهری در شام) برایم صحبت کنید. ما گفتیم: در مورد چه چیز آن صحبت کنیم؟ جواب داد: آیا آن چشمه آب دارد؟ و آیا ساکنان آن، از آب چشمه، کشاورزی می‌کنند؟ گفتیم: بله؛ چشمه، آب زیادی دارد و ساکنان آنجا با آبش، کشاورزی می‌کنند. گفت: در مورد پیامبر امّی‌ها (افراد درس نخوانده) برایم صحبت کنید که چکار کرد؟ آنها گفتند: از مکه، ظهور کرد و در یثرب (مدینه) سکنی گزید. پرسید: آیا اعراب با او جنگیدند؟ گفتیم: بله. پرسید: با آنها چکار کرد؟ ما به او گفتیم که پیامبر بر اعراب اطراف خودش، پیروز شد و آنها از او اطاعت کردند. آن مرد از آنها پرسید: این اتفاق افتاد؟ جواب دادیم: بله. گفت: برای آنها بهتر است که از او اطاعت کنند. هم اکنون، در مورد خودم برای شما صحبت کنم؛ من مسیح دجال هستم؛ بزودی به من اجازه‌ی ظهور می‌دهند؛ و من ظهور می‌کنم و به راه می‌افتم و در چهل شب، بجز مکه و طیه، وارد همه‌ی شهرها می‌شوم؛ ورود به این دو برایم حرام شده است. هرگاه بخواهم وارد یکی از آنها شوم، فرشته‌ای با شمشیری برهنه در برابر من، ظاهر می‌شود و مرا از ورود به آن، جلوگیری می‌کند. و بر هر دروازه و راه آنها فرشتگانی وجود دارند که از آنها حراست می‌کنند». فاطمه دختر قیس ادامه داد و گفت: «آنگاه، رسول الله ﷺ با عصایش روی منبر زد و فرمود: «این، طیه است؛ این، طیه است؛ این، طیه است؛ - یعنی مدینه - آیا من این امور را برای شما بیان کرده بودم؟ مردم گفتند: بلی. رسول الله ﷺ ادامه داد و فرمود: «از آنجایی که سخنان تمیم با آنچه که من در مورد مکه و مدینه برای شما بیان کرده بودم، یکسان بود، مورد پسند من واقع گردید؛ آگاه باشید که دجال در دریای نزدیک شام یا دریای نزدیک یمن است؛ نه، بلکه از جانب مشرق، ظهور خواهد کرد؛ از جانب مشرق، ظهور خواهد کرد؛ از جانب مشرق ظهور خواهد کرد». و با دست مبارکش بسوی مشرق، اشاره نمود. فاطمه دختر قیس گفت: این حدیث را از رسول الله ﷺ حفظ نمودم.

۲۰۵۵ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطُوهُ الدَّجَالُ، إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، وَلَيْسَ نَقَبٌ مِنْ أُنْقَابِهَا إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِينَ تَحْرُسُهَا، فَيَنْزِلُ بِالسَّبْحَةِ، فَيَرْجِفُ الْمَدِينَةَ ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ، يَخْرُجُ إِلَيْهِ مِنْهَا كُلُّ كَافِرٍ وَمُتَنَفِقٍ». (م/۲۹۴۳)

**ترجمه:** از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ شهری در دنیا وجود ندارد که دجال وارد آن نشود مگر مکه و مدینه؛ فرشتگان بر تمام راه‌های ورودی مکه و مدینه صف بسته، آنها را حراست می‌کنند؛ در نتیجه، دجال در سبخه (شوره زاری اطراف مدینه) منزل می‌گیرد؛ آنگاه مدینه سه بار به لرزه درخواهد آمد و همه‌ی کفار و منافقان از مدینه بسوی دجال می‌روند».

### باب (۴۹): هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان از دجال پیروی می‌کنند

۲۰۵۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «يَتَّبِعُ الدَّجَالُ، مِنْ يَهُودِ أَصْبَهَانَ، سَبْعُونَ أَلْفًا، عَلَيْهِمُ الطَّيَالِسَةُ». (م/۲۹۴۴)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هفتاد هزار نفر از یهودیان اصفهان که طیلسان (ردایی که بر شانه می‌اندازند) به تن دارند، از دجال پیروی می‌کنند».

### باب (۵۰): در مورد فرار مردم از ترس دجال به کوهها و کم بودن جمعیت اعراب در آن زمان

۲۰۵۷ — عَنْ أُمِّ شَرِيكٍ رضی الله عنها: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «لَيَفِرَنَّ النَّاسُ مِنَ الدَّجَالِ فِي الْجِبَالِ»، قَالَتْ أُمُّ شَرِيكٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَيْنَ الْعَرَبُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: «هُمْ قَلِيلٌ». (م/۲۰۴۵)

**ترجمه:** ام شریک رضی الله عنها می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «مردم از ترس دجال به سوی کوهها فرار می‌کنند». من گفتم: یا رسول الله! در آن زمان، اعراب کجا خواهند بود؟ فرمود: «تعداد آنها کم است».

### باب (۵۱):

۲۰۵۸ — عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ رَهْطٍ، مِنْهُمْ أَبُو الدَّهْمَاءِ وَأَبُو قَتَادَةَ رضی الله عنهما قَالُوا: كُنَّا نَمُرُّ عَلَى هِشَامِ بْنِ عَامِرٍ، نَأْتِي عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ، فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ: إِنَّكُمْ لَتَجَاوِزُونِي إِلَى رَجَالٍ مَا كَأْتُوا بِأَحْضَرَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مِنِّي، وَلَا أَعْلَمُ بِحَدِيثِهِ مِنِّي، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «مَا بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ خَلْقُ أَكْبَرُ مِنَ الدَّجَالِ». (م/۲۹۴۶)

**ترجمه:** حمید بن هلال می گوید: گروهی که ابو دهما و ابو قتاده رضی الله عنهما نیز جزو آنان بودند، گفتند: ما از کنار هشام بن عامر می گذشتیم و نزد عمران بن حصین رضی الله عنه می رفتیم. روزی، هشام گفت: شما از کنار من عبور می کنید و نزد کسانی می روید که بیشتر از من در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نبوده اند و بهتر از من احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نمی دانند؛ شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «در میان حد فاصل خلقت آدم تا برپایی قیامت، مخلوقاتی وجود دارد که فتنه های آنها از فتنه ی دجال، بیشتر و بزرگتر است».

### باب (۵۲): نزول عیسی بن مریم علیه السلام

#### و شکستن صلیب و کشتن خنزیر

۲۰۵۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «وَاللَّهِ لَيَنْزِلَنَّ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَادِلًا، فَلْيَكْسِرَنَّ الصَّلِيبَ، وَلْيَقْتُلَنَّ الْخِنْزِيرَ، وَلْيَضَعَنَّ الْحِزْيَةَ، وَلْيَتَرَكََنَّ الْقِلَاصُ فَلَا يُسْعَى عَلَيْهَا، وَلْيَذْهَبَنَّ الشَّحْنَاءُ وَالتَّبَاغُضُ وَالتَّحَاسُدُ، وَلْيَدْعُوَنَّ إِلَى الْمَالِ فَلَا يَقْبَلُهُ أَحَدٌ». (م/۱۵۵)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سوگند به الله، بزودی عیسی بن مریم نزول خواهد کرد؛ او حاکم عادل خواهد بود، خوک را از بین خواهد برد و صلیب را خواهد شکست و بر کفار، مالیات وضع خواهد نمود. و شما ماده شتران جوان را رها می نمایید و رغبتی برای نگه داری آنها ندارید. و عداوت، بغض و حسادت از بین خواهد رفت. او شما را برای پذیرفتن مال فرامی خواند؛ اما (بدلیل کثرت مال) کسی حاضر به پذیرفتن مال، نخواهد شد».

۲۰۶۰— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ فَأَمَّاكُمْ مِنْكُمْ؟» فَقُلْتُ لِابْنِ أَبِي ذِئْبٍ: إِنَّ الْأَوْزَاعِيَّ حَدَّثَنَا عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ «وَأَمَّاكُمْ مِنْكُمْ؟» قَالَ ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، تَدْرِي مَا أَمَّاكُمْ مِنْكُمْ؟ قُلْتُ: تُخْبِرُنِي، قَالَ: فَأَمَّاكُمْ بِكِتَابِ رَبِّكُمْ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَسُنَّةِ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله و سلم.

(م/۱۵۵)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «زمانی که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید و شما را بر اساس قوانین خودتان، امامت کند، حال شما چگونه خواهد بود؟»

ولید بن مسلم (راوی از ابن ابی ذئب) می گوید: من به ابن ابی ذئب گفتم: اوزاعی از زهری از نافع از ابو هريره برای ما روایت نمود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «و امام نماز شما از شما خواهد بود». ابن ابی ذئب گفت: آیا می دانی که «شما را بر اساس قوانین خودتان امامت می کند» یعنی چه؟ گفتم: شما معنایش را برایم بگویید. گفت: یعنی براساس کتاب پروردگارتان و سنت پیامبرتان، شما را رهبری می نماید.

۲۰۶۱— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَ: فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صلی الله علیه و آله و سلم فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ، تَعَالَ صَلِّ لَنَا، فَيَقُولُ: لَا، إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أُمَرَاءُ، تَكْرِمَةً لِلَّهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ». (م/۱۵۶)

**ترجمه:** جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «همچنان گروهی از امت من به خاطر حق می جنگند و تا روز قیامت، غالب و پیروز (یا شناخته شده) خواهند بود. آنگاه، عیسی بن مریم علیه السلام نزول می کند و امیر آنان به او می گوید: بیا نماز را برای ما امامت کن. عیسی علیه السلام به خاطر احترامی که الله متعال به این امت، عنایت فرموده است، می گوید: نه، بعضی از شما امیر بعضی دیگر است». (یکی از شما امامت نماز را به عهده بگیرد).

### باب (۵۳): بعثت من و قیامت به یکدیگر نزدیک اند

۲۰۶۲— عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ الَّتِي تَلَى الْإِبْهَامَ وَالْوُسْطَى، وَهُوَ يَقُولُ: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ هَكَذَا». (م/۲۹۵۰)

**ترجمه:** سهل بن سعد رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با دو انگشت سبابه و وسطی، اشاره نمود و فرمود: «بعثت من و قیامت، اینگونه به یکدیگر، نزدیک اند».

## باب (۵۴): در مورد نزدیک بودن قیامت

۲۰۶۳ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ؟ قَالَ فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم هُنَيْهَةً، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى غُلَامٍ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ أَزْدِ شَنْوَةَ فَقَالَ: «إِنْ عُمِرَ هَذَا، لَمْ يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ» قَالَ: قَالَ أَنَسٌ: ذَاكَ الْغُلَامُ مِنْ أَثَرِ أَبِي يَوْمَيْدٍ. (م/۲۹۵۳)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: مردی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: قیامت کی برپا می شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اندکی سکوت نمود؛ سپس به نوجوان روبرویش که از قبیله ی ازد شنوئه بود، نگاه کرد و فرمود: «اگر این زنده بماند، هنوز پیر نشده است که قیامت برپا می گردد». انس رضی الله عنه می گوید: در آن زمان، آن نوجوان از هم سن و سالان من بود.

(اشاره به نزدیک بودن موت افراد است؛ چرا که انسان بعد از مرگ بسوی آخرت می رود؛ چنانکه در روایتی آمده است که: «هنوز پیر نشده است که کسی از شما زنده نمی ماند». یا اینکه مبالغه در نزدیک بودن قیامت است. برای توضیح بیشتر به فتح الباری حدیث شماره ی (۵۷۰۱) مراجعه نمایید.)

۲۰۶۴ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ الْأَعْرَابُ إِذَا قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم سَأَلُوهُ عَنِ السَّاعَةِ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَتَنَظَّرَ إِلَى أَحَدِثِ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ فَقَالَ: «إِنْ يَعْشَ هَذَا، لَمْ يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ، قَامَتْ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ». (م/۲۹۵۲)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که بادیه نشینان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پرسیدند: قیامت کی برپا می شود؟ باری، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به یکی از کم سن و سال ترین آنان نگاه کرد و فرمود: «اگر این، زنده بماند، قبل از اینکه پیر شود، قیامت شما برپا می شود». (شما می میرید و حساب و کتاب، آغاز می شود.)

## باب (۵۵): شخص، مشغول دوشیدن یک حیوان شیر ده است؛ اما قبل از

## اینکه شیر را به دهانش ببرد، قیامت برپا می گردد

۲۰۶۵ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه — يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «تَقُومُ السَّاعَةُ وَالرَّجُلُ يَحْلُبُ اللَّقْحَةَ، فَمَا يَصِلُ الْإِنَاءُ إِلَى فِيهِ حَتَّى تَقُومَ، وَالرَّجُلَانِ يَتَبَايَعَانِ الثَّوْبَ، فَمَا يَتَبَايَعَانِهِ حَتَّى تَقُومَ، وَالرَّجُلُ يَلْطُ فِي حَوْضِهِ، فَمَا يَصْدُرُ حَتَّى تَقُومَ». (م/۲۹۵۴)

**ترجمه:** از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شخص، مشغول دوشیدن یک حیوان شیرده است؛ اما قبل از اینکه ظرف را به دهانش ببرد، قیامت برپا می شود. همچنین دو نفر، مشغول خرید و فروش پارچه هستند؛ اما قبل از اینکه معامله ی آنها کامل شود، قیامت برپا می گردد. شخص دیگری مشغول تعمیر و اصلاح حوضش می باشد؛ اما قبل از اینکه کارش را به پایان برساند، قیامت برپا می گردد».

### باب (۵۶): فاصله ی میان دو صور، چهل است؛ و تمام اعضای بدن انسان،

#### از بین می رود مگر استخوان بیخ دُمش

۲۰۶۶ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ» قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا؟ قَالَ: أَيْتٌ، قَالُوا: أَرْبَعُونَ شَهْرًا؟ قَالَ: أَيْتٌ، قَالُوا: أَرْبَعُونَ سَنَةً؟ قَالَ: أَيْتٌ «ثُمَّ يُنْزِلُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ» قَالَ: «وَلَيْسَ مِنَ الْإِنْسَانِ شَيْءٌ إِلَّا يَبْلَى، إِلَّا عَظْمًا وَاحِدًا وَهُوَ عَجْبُ الذَّنْبِ، وَمِنْهُ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/۲۹۵۵)

**ترجمه:** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فاصله ی میان دو صور، چهل است». مردم گفتند: ای ابوهریره! چهل روز است؟ گفت: در این مورد، مطمئن نیستم. پرسیدند: چهل سال است؟ گفت: در این مورد، مطمئن نیستم. پرسیدند: چهل ماه است؟ باز هم گفت: در این مورد، مطمئن نیستم. (و در پایان گفت:) «سپس الله متعال آبی از آسمان نازل می نماید؛ آنگاه انسانها مانند رویدن گیاهان می رویند؛ و تمام اعضای بدن انسان، از بین می رود مگر استخوان بیخ دُمش که روز قیامت، آفرینش، از آن شروع می شود».

### باب (۵۷): زنان، زیانبارترین فتنه برای مردان هستند

۲۰۶۷ — عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ بْنِ حَارِثَةَ وَسَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ رضی الله عنهم أَنَّهُمَا حَدَّثَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّهُ قَالَ: «مَا تَرَكَتُ بَعْدِي فِي النَّاسِ، فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ». (م/۲۷۴۱)

**ترجمه:** اسامه بن زید بن حارثه و سعید بن عمرو بن نفیل رضی الله عنهم می گویند: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بعد از خودم، هیچ فتنه ای در میان مردم برای مردان، زیانبارتر از فتنه ی زنان، بجای نگذاشتم».

## باب (۵۸): بر حذر داشتن از فتنه‌ی زنان

۲۰۶۸— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا، فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ، فَاتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النَّسَاءَ، فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةٍ بَنَى إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النِّسَاءِ». (م/۲۷۴۲)

**ترجمه:** از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دنیا، شیرین و سبز و خرم است و الله متعال شما را در آن، جانشین و وارث خود قرار داده است و به رفتارتان نگاه می‌کند که چگونه است و چگونه عمل می‌کنید؛ بنابراین از (فتنه‌ی) دنیا و (فتنه‌ی) زنان پرهیز نمایید؛ چرا که بنی اسرائیل برای نخستین بار، توسط زنان، دچار فتنه شدند».

## ۶۸- کتاب زهد و رقائق

باب (۱): بار الها! آل محمد را به اندازه‌ی سد رمق، روزی بده

۲۰۶۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوَّتًا». (م/۱۰۵۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بار الها! آل محمد را به اندازه‌ی سد رمق، روزی بده».

باب (۲): زندگی دشوار رسول الله صلی الله علیه و آله و خانواده‌اش

۲۰۷۰- عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: وَاللَّهِ — يَا ابْنَ أُخْتِي — إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهَلَالِ ثُمَّ الْهَلَالِ ثُمَّ الْهَلَالِ، ثَلَاثَةَ أَهْلَةٍ فِي شَهْرَيْنِ، وَمَا أُوقِدَ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَارٌ، قَالَ: قُلْتُ: يَا خَالَةَ فَمَا كَانَ يُعِيشُكُمْ؟ قَالَتْ: الْأَسْوَدَانِ التَّمْرُ وَالْمَاءُ، إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جِيرَانٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكَانَتْ لَهُمْ مَنَائِحُ، فَكَانُوا يُرْسِلُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أَلْبَانِهَا فَيَسْقِينَاهُ. (م/۲۹۷۲)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که به عروه گفت: ای خواهرزاده ام! گاهی، سه هلال ماه نور را در مدت دو ماه (شصت روز) مشاهده می کردیم؛ ولی در خانه‌های رسول الله صلی الله علیه و آله آتشی (برای پخت و پز) افروخته نمی شد. عروه پرسید: خاله جان! در آنصورت، شما چگونه زنده می ماندید؟ فرمود: فقط بر دو چیز سیاه یعنی خرما و آب، قناعت می کردیم. البته رسول الله صلی الله علیه و آله همسایگانی از انصار داشت که دارای شتر و گوسفند بودند و آنان برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شیر می فرستادند و رسول الله صلی الله علیه و آله از آن شیرها به ما می داد که بنوشیم.

۲۰۷۱- عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَتْ: لَقَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَمَا شَبَعَ مِنْ خُبْزٍ وَزَيْتٍ، فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، مَرَّتَيْنِ. (م/۲۹۷۴)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فوت نمود در حالی که از نان و روغن در یک روز، دو بار، سیر نخورد.



۲۰۷۲ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا شَبَعَ آلُ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَئِذٍ مِنْ خُبْرٍ، إِلَّا وَأَحَدُهُمَا تَمْرٌ. (م/۲۹۷۰)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: خانواده‌ی رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دو روز از نان گندم، سیر نخوردند؛ بلکه حتماً یک روز را خرما می خوردند.

۲۰۷۳ — عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُشِيرُ بِإصْبَعِهِ مِرَّارًا يَقُولُ: وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ مَا شَبَعَ نَبِيُّ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَهْلُهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ تَبَاعًا مِنْ خُبْرِ حِنْطَةٍ، حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا. (م/۲۹۷۶)

**ترجمه:** ابو حازم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ابو هريره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را دیدم که چند بار با انگشتش اشاره می نمود و می گفت: سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست، رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و خانواده اش سه روز پی در پی از نان گندم، سیر نخوردند تا اینکه پیامبر اکرم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دنیا را وداع گفت.

۲۰۷۴ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَمَا فِي رَفِيٍّ مِنْ شَيْءٍ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ، إِلَّا شَطْرُ شَعِيرٍ فِي رَفٍّ لِي، فَأَكَلْتُ مِنْهُ حَتَّى طَالَ عَلَيَّ، فَكَلْتُهُ فَفَنِيَ. (م/۲۹۷۳)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در حالی وفات نمود که در قفسه‌ی خانه‌ی من چیزی وجود نداشت که موجود زنده آنرا بخورد مگر مقداری جو که در یک قفسه‌ی ام وجود داشت؛ از همان جو برای مدت طولانی خوردم و سرانجام آنها را کیل نمودم؛ پس تمام شدند.

### باب (۳): نبی اکرم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خرما‌ی نامرغوبی هم نمی یافت که تا سیر بخورد

۲۰۷۵ — عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ قَالَ: سَمِعْتُ التُّعْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَخْطُبُ قَالَ: ذَكَرَ عُمَرُ مَا أَصَابَ النَّاسُ مِنَ الدُّنْيَا فَقَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَظِلُّ الْيَوْمَ يَلْتَوِي، مَا يَجِدُ دَقْلًا يَمْلَأُ بِهِ بَطْنَهُ. (م/۲۹۷۸)

**ترجمه:** سماک بن حرب می گوید: شنیدم که نعمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در سخنرانی اش می گفت: عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از رفاه دنیوی مردم سخن به میان آورد و گفت: من رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را مشاهده نمودم که در طول روز از گرسنگی به خود می پیچید و حتی خرما‌ی نامرغوبی هم نمی یافت که تا سیر بخورد.

### باب (۴): فقرای مهاجرین در رفتن به بهشت از ثروتمندانشان سبقت می گیرند

۲۰۷۶ — عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحُبَلِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنَ الْعَاصِ رضی الله عنه — وَسَأَلَهُ رَجُلٌ — فَقَالَ: أَلَسْنَا مِنْ فُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ؟ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ: أَلَاكَ امْرَأَةٌ تَأْوِي إِلَيْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَلَاكَ مَسْكَنٌ تَسْكُنُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْتَ مِنَ الْأَغْنِيَاءِ، قَالَ: فَإِنَّ لِي خَادِمًا، قَالَ: فَأَنْتَ مِنَ الْمُلُوكِ، قَالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ: وَجَاءَ ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ — وَأَنَا عَنْدَهُ — فَقَالُوا: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّا، وَاللَّهِ مَا نَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ، لَا نَفْقَهُ، وَلَا دَابَّةً، وَلَا مَتَاعَ، فَقَالَ لَهُمْ: مَا شِئْتُمْ، إِنْ شِئْتُمْ رَجَعْتُمْ إِلَيْنَا فَأَعْطَيْنَاكُمْ مَا يَسَّرَ اللَّهُ لَكُمْ، وَإِنْ شِئْتُمْ ذَكَّرْنَا أَمْرَكُمْ لِلسُّلْطَانِ، وَإِنْ شِئْتُمْ صَبَرْتُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ فُقَرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ يَسْبِقُونَ الْأَغْنِيَاءَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَى الْجَنَّةِ، بِأَرْبَعِينَ خَرِيفًا» قَالُوا: فَإِنَّا نَصْبِرُ، لَا نَسْأَلُ شَيْئًا. (م/۲۹۷۹)

**ترجمه:** ابو عبد الرحمن حُبلی می گوید: شنیدم که مردی از عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه پرسید: آیا ما جزو فقیران مهاجرین نیستیم؟ عبد الله گفت: آیا همسری داری که در کنارش به آرامش می رسی؟ آن مرد گفت: بلی. عبد الله پرسید: آیا مسکنی برای سکونت داری؟ گفت: بله. عبد الله گفت: پس شما از ثروتمندان هستید. آن مرد گفت: من خدمتگذاری هم دارم. عبد الله گفت: پس شما از پادشاهان هستید.

ابو عبد الرحمن می گوید: همچنین من نزد عبد الله بن عمرو بن عاص بودم که سه نفر نزد وی آمدند و گفتند: ای ابو محمد! ما هیچگونه توانی نداریم؛ نه نفقه ای داریم و نه حیوانی و نه کالایی. عبد الله به آنان گفت: شما می توانید نزد ما بیایید که در این صورت آنچه را که الله متعال برای ما میسر گرداند، به شما می دهیم یا اینکه مشکل شما را به استاندار می رسانیم. همچنین می توانید صبر نمایید؛ زیرا من شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «روز قیامت، فقرای مهاجرین، چهل سال جلوتر از ثروتمندانشان به بهشت می روند.» آنان با شنیدن این حدیث گفتند: پس ما صبر می کنیم و چیزی نمی خواهیم.

**باب (۵): فقرا بیشترین جمعیت بهشتیان را تشکیل می دهند**

۲۰۷۷— عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَإِذَا عَامَّةٌ مَنِ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينُ، وَإِذَا أَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ، إِلَّا أَصْحَابَ النَّارِ، فَقَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ، فَإِذَا عَامَّةٌ مَنِ دَخَلَهَا النَّسَاءُ».

(م/۲۷۳۶)

**ترجمه:** اسامه بن زید رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کنار دروازه ی بهشت ایستادم؛ بیشترین کسانی که وارد بهشت می شدند، مساکین بودند. سرمایه داران را (برای محاسبه) نگه داشته بودند مگر جهنمیان آنان که دستور داده بودند آنها را به جهنم ببرند. همچنین کنار دروازه ی جهنم ایستادم و دیدم که بیشترین کسانی که وارد آن می شوند، زنان هستند».

**باب (۶): زهد در دنیا، و بی ارزش بودن دنیا نزد الله متعال**

۲۰۷۸— عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِالسُّوقِ، دَاخِلًا مِنْ بَعْضِ الْعَالِيَةِ، وَالنَّاسُ كَنَفِيهِ وَفِي رِوَايَةٍ: كَنَفَتْهُ، فَمَرَّ بِجَدْيٍ أَسْلَكَ مِيَّتَ، فَتَنَاوَلَهُ فَأَخَذَ بِأُذُنِهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ هَذَا لَهُ بِدَرَاهِمٍ؟» فَقَالُوا: مَا نُحِبُّ أَنَّهُ لَنَا بِشَيْءٍ، وَمَا نَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: «أَتُحِبُّونَ أَنَّهُ لَكُمْ؟» قَالُوا: وَاللَّهِ لَوْ كَانَ حَيًّا، كَانَ عَيْنًا فِيهِ، لِأَنَّهُ أَسْلَكَ، فَكَيْفَ وَهُوَ مَيِّتٌ؟ فَقَالَ: «وَاللَّهِ لِلدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ هَذَا عَلَيْكُمْ».

(م/۲۹۵۷)

**ترجمه:** جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ از نواحی شمالی مدینه، در حالی که مردم دو طرف ایشان را احاطه کرده بودند، وارد بازار شد و گذرش به بزغاله ی مرداری که گوشهای کوچکی داشت، افتاد. پیامبر اکرم ﷺ گوش بزغاله را گرفت و آن را برداشت و فرمود: «چه کسی از شما دوست دارد که این را به یک درهم بخرد؟» صحابه عرض کردند: ما دوست نداریم که آن را حتی مجانی برداریم؛ چکارش می کنیم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آیا تمایل دارید که از آن شما باشد؟» صحابه گفتند: سوگند به الله، اگر زنده می بود، معیوب بود؛ زیرا گوشهایش بسیار کوچک است؛ الآن که مرده است، چگونه ما به آن تمایل داریم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به الله، ارزش دنیا نزد الله متعال کمتر از ارزش این نزد شما است.»

۲۰۷۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ». (م/۲۹۵۶)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دنیا زندان مؤمن، و بهشت کافر است».

(در دنیا بسیاری از امور برای مسلمان، حرام است و اعمال زیادی بر او واجب می باشد؛ لذا مؤمن در چهار چوبی خاص و در دشواری بسر می برد. اما کافر از همه ی آنچه که در دنیا وجود دارد، بدون توجه به حلال و حرام بودن، استفاده می کند و در آخرت به جهنم می رود.)

### باب (۷): بیم گسترش یافتن مال دنیا و رقابت در آن

۲۰۸۰— عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ، يَأْتِي بِحَزَنَتَيْهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم هُوَ صَالِحُ أَهْلِ الْبَحْرَيْنِ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءُ بْنُ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَسَمِعَتْ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَوَافُوا صَلَاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حِينَ رَأَوْهُمْ، ثُمَّ قَالَ: «أَظُنُّكُمْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدِمَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ؟» فَقَالُوا أَجَلٌ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَابْشِرُوا وَأَمْلُوا مَا يَسُرُّكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ، وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ، كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، وَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ». (م/۲۹۶۱)

**ترجمه:** عمرو بن عوف انصاری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوعبیده بن جراح را به بحرین فرستاد تا مالیات آنجا را بیاورد. گفتنی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مردم بحرین، صلح کرده و علاء بن حضرمی را به عنوان امیرشان، تعیین فرموده بود. ابوعبیده با مالی که از بحرین آورده بود، رسید. انصار از آمدن او با خبر شدند. پس از اینکه نماز صبح را به امامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواندند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رویش را بسوی مردم بر گردانید، آنها با اشاره، در خواست مال کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که آنها را دید، تبسم نمود و فرمود: «گمان می کنم شما شنیده اید که ابوعبیده، چیزی آورده است».

گفتند: بلی، یا رسول الله. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مژده باد شما را و به چیزی امیدوار باشید که شما را خوشحال خواهد ساخت؛ سوگند به الله، من از فقیر شدن شما نمی ترسم؛ بلکه از آن بیم دارم که دروازه های دنیا به روی شما باز شود، همانگونه که بر پیشینیان باز شد و شما بر سر متاع دنیا با یکدیگر، رقابت کنید آنگونه که آنها با یکدیگر رقابت کردند و دنیا شما را هلاک کند همانگونه که آنان را هلاک کرد».

### باب (۸): بیم از رقابت و حسادت ورزیدن هنگام فتح و پیروزی

۲۰۸۱— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا فَتَحْتَ عَلَيْكُمْ فَارِسُ وَالرُّومُ، أَيْ قَوْمَ أَنْتُمْ؟ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: نَقُولُ كَمَا أَمَرَنَا اللَّهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ تَتَنَافَسُونَ، ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ، ثُمَّ تَتَدَابَرُونَ، ثُمَّ تَتَبَاغَضُونَ — أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ — ثُمَّ تَنْطَلِقُونَ فِي مَسَاكِينِ الْمُهَاجِرِينَ، فَتَجْعَلُونَ بَعْضُهُمْ عَلَى رِقَابِ بَعْضٍ». (م/۲۹۶۲)

**ترجمه:** عبد الله بن عمرو بن عاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که ایران و روم فتح شوند، حال شما چگونه خواهد شد؟ عبد الرحمن بن عوف گفت: سخنانی را به زبان می آوریم که الله متعال به ما دستور داده است (الله متعال را سپاس می گوئیم). رسول الله ﷺ فرمود: «یا اینکه به سمت و سویی دیگر می روید؛ با یکدیگر، رقابت می کنید؛ بعد از آن، دچار حسادت می شوید؛ سپس به یکدیگر، پشت می کنید؛ بعد هم با یکدیگر، دشمنی می ورزید - یا سخنانی مانند این - و سرانجام به سراغ مساکین مهاجران می روید و برخی از آنان را به عنوان امیر بر برخی دیگر می گمارید».

### باب (۹): دنیا در برابر آخرت به اندازه ی آبی است که یک انگشت از آب دریا برمی دارد

۲۰۸۲— عَنْ الْمُسْتَوْدِ أَخِي بَنِي فَهْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاللَّهِ مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِبْصَعَهُ هَذِهِ — وَأَشَارَ يَحْيَى بِالسَّبَّابَةِ — فِي الْيَمِّ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ بِمَ يَرْجِعُ؟» (م/۲۸۵۸)

**ترجمه:** مستورد که یکی از افراد قبیله ی بنی فهر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به الله که دنیا در برابر آخرت به اندازه ی آبی است که یکی از شما این انگشتش (یحیی - یکی از راویان - با انگشت سبابه اش اشاره نمود) را در دریا فرو کند؛ نگاه کنید که انگشت شما چقدر آب برمی دارد.» (دنیا در برابر آخرت، همین قدر ناچیز است).

## باب (١٠): آزمایش شدن در دنیا و روش برخورد با آن

٢٠٨٣- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَى، فَأَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتْلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الْأَبْرَصَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْ أَنَّ حَسَنٌ وَجِلْدٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّي الَّذِي قَدْ قَدَّرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ قَدْرُهُ، وَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا وَجِلْدًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْإِبِلُ، — أَوْ قَالَ الْبَقَرُ، شَكَكَ إِسْحَاقُ — إِلَّا أَنَّ الْأَبْرَصَ أَوْ الْأَقْرَعَ قَالَ أَحَدُهُمَا: الْإِبِلُ، وَقَالَ الْآخَرُ: الْبَقَرُ — قَالَ: فَأُعْطِيَ نَاقَةً عَشْرَاءَ، فَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا، قَالَ: فَأَتَى الْأَقْرَعَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: شَعْرٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا الَّذِي قَدَّرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ قَالَ وَأُعْطِيَ شَعْرًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقَرُ، فَأُعْطِيَ بَقَرَةً حَامِلًا فَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ فِيهَا، قَالَ: فَأَتَى الْأَعْمَى فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: أَنْ يَرُدَّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي فَأُبْصِرَ بِهِ النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ فَردَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصْرَهُ، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْغَنَمُ، فَأُعْطِيَ شَاةً وَالِدًا، فَأُتِيَ هَذَانِ وَوُلِدَ هَذَا قَالَ: فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنَ الْإِبِلِ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنَ الْبَقَرِ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنَ الْغَنَمِ، قَالَ: ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الْأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ، قَدْ انْقَطَعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَغَ لِي الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بَكَ، أَسْأَلُكَ — بِالَّذِي أُعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ — بَعِيرًا أَتَبْلُغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ: الْحَقُّوْ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْدُرُكَ النَّاسُ؟ فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا وَرِثْتُ هَذَا الْمَالَ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ، قَالَ: وَأَتَى الْأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، وَردَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَى هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ، قَالَ: وَأَتَى الْأَعْمَى فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ، انْقَطَعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَغَ لِي الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بَكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ، شَاةً أَتَبْلُغُ بِهَا فِي سَفَرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَردَّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي، فَخُذْ مَا شِئْتَ، وَدَعْ مَا شِئْتَ، فَوَاللَّهِ لَا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ شَيْئًا أَخَذْتُهُ لِلَّهِ، فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتَلَيْتُمْ، فَقَدْ رَضِيَ عَنْكَ وَسُخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ. (م/٢٨٥٨)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الله متعال خواست سه نفر از بنی اسرائیل را که یکی، بیماری پیس داشت و دیگری، کچل بود و سومی نابینا، مورد آزمایش قرار دهد؛ پس فرشته‌ای را بسوی آنان فرستاد؛ فرشته نزد فرد پیس آمد و گفت: محبوبترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: رنگ زیبا و پوست زیبا؛ چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی بر او کشید و بیماری‌اش برطرف شد و رنگ و پوست زیبایی به او عطا گردید. سپس، فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: شتر. پس به او شتری آبتن، عنایت کرد و گفت: الله متعال آنرا برایت مبارک می گرداند.

سپس، فرشته نزد مرد کل آمد و گفت: محبوبترین چیز، نزد تو چیست؟ گفت: موی زیبا تا این حالت بر طرف شود چرا که مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستی به سرش کشید. در نتیجه، آن حالت، بر طرف شد و مویی زیبا به او عطا گردید. آنگاه، فرشته پرسید: کدام مال نزد تو محبوبتر است؟ گفت: گاو. پس گاوی آبتن به او عطا کرد و گفت: الله متعال آنرا برایت مبارک می گرداند.

سرانجام، نزد فرد نابینا آمد و گفت: محبوبترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: اینکه الله متعال، روشنایی چشمانم را به من باز گرداند تا مردم را ببینم. فرشته، دستی بر چشمانش کشید و الله متعال، بینایی‌اش را به او باز گردانید. آنگاه، فرشته پرسید: محبوبترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندی آبتن به او عطا کرد.

آنگاه آن شتر و گاو و گوسفند، زاد و ولد کردند طوری که نفر اول، صاحب یک وادی پر از شتر، و دومی، یک وادی پر از گاو، و سومی، یک وادی پر از گوسفند، شد.

سپس، فرشته به شکل همان مرد پیس، نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافر؛ تمام ریسمانها قطع شده است و هیچ امیدی ندارم. امروز، بعد از الله، فقط با کمک تو می توانم به مقصد برسم؛ بخاطر همان خدایی که به تو رنگ و پوست زیبا و مال، عنایت کرده است به من شتری بده تا بوسیله‌ی آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من تعهدات زیادی دارم. فرشته گفت: گویا من تو را می شناسم. آیا تو همان فرد پیس و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند؛ پس الله متعال همه چیز به تو عنایت کرد؟ آن مرد گفت: این اموال را از نیاکانم به ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ می گویی، الله متعال تو را به همان حال اول برگرداند.

آنگاه، فرشته به شکل همان فرد کل، نزد او رفت و سخنانی را که به فرد اول گفته بود، به او نیز گفت. او هم مانند همان شخص اول، به او جواب داد. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، الله متعال تو را به حال اول برگرداند.

سرانجام، فرشته به شکل همان مرد نابینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافر و تمام ریسمانها قطع شده است (هیچ امیدی ندارم). امروز بعد از الله متعال، فقط با کمک تو می‌توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدایی که چشمانت را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابینا بودم؛ الله متعال، بینایی‌ام را به من باز گردانید؛ فقیر بودم؛ الله متعال مرا غنی ساخت؛ هر چقدر می‌خواهی، بردار؛ سوگند به الله که امروز، هر چه بخاطر رضای الله متعال برداری، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگهدار؛ شما مورد آزمایش، قرار گرفتید؛ الله متعال از تو خوشنود، و از دوستان، ناراض شد.»

### باب (۱۱): قلت دنیا و صبر در برابر آن، و خوردن برگ درختان

۲۰۸۴— عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه قَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَوَّلُ رَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَقَدْ كُنَّا نَعْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا لَنَا طَعَامٌ نَأْكُلُهُ إِلَّا وَرَقُ الْحَبْلَةِ، وَهَذَا السَّمُرُ، حَتَّى إِنْ أَحَدَنَا لَيَضَعُ كَمَا تَضَعُ الشَّاةُ، ثُمَّ أَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ يُعْزِرُونِي عَلَى الدِّينِ، لَقَدْ خَبْتُ إِذَا، وَضَلَّ عَمَلِي. (م/۲۹۶۶)

**ترجمه:** سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: من نخستین شخص در میان اعراب هستم که تیری در راه الله متعال پرتاب نمود. ما همراه رسول الله ﷺ به جهاد می‌رفتیم و بجز برگ درختان خاردار و مغیلان، چیز دیگری نداشتیم که بخوریم تا جایی که مدفوع ما مانند سرگین و پشکل گوسفندان (سخت) بود؛ هم اکنون بنی اسد دین را به من می‌آموزند و مرا سرزنش می‌کنند!! پس من خیلی بیچاره‌ام و به بی‌راهه رفته‌ام.

۲۰۸۵— عَنْ خَالِدِ بْنِ عُمَيْرٍ الْعَدَوِيِّ قَالَ: خَطَبَنَا عُتْبَةُ بْنُ غَزْوَانَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ آذَنْتْ بِصُرْمٍ وَوَلَّتْ حَذَاءً، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ، يَتَصَابُهَا صَاحِبُهَا، وَإِنَّكُمْ مُنْتَقِلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لَا زَوَالَ لَهَا، فَاتَّقِلُوا بِخَيْرٍ مَا بَحَضَرَتْكُمْ، فَإِنَّهُ قَدْ ذُكِرَ لَنَا أَنَّ الْحَجَرَ يُلْقَى مِنْ شَفَةِ جَهَنَّمَ،



فَيَهْوِي فِيهَا سَبْعِينَ عَامًا لَا يُدْرِكُ لَهَا قَعْرًا، وَوَاللَّهِ لَتُمْلَأَنَّ، أَفَعَجِبْتُمْ؟ وَلَقَدْ ذُكِّرَ لَنَا أَنَّ مَا بَيْنَ مِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَيْهَا يَوْمٌ وَهُوَ كَظِيظٍ مِنَ الزَّحَامِ، وَلَقَدْ رَأَيْتَنِي سَابِعَ سَبْعَةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا لَنَا طَعَامٌ إِلَّا وَرَقُ الشَّجَرِ، حَتَّى قَرَحَتْ أَشْدَاقُنَا، فَالْتَقَطْتُ بُرْدَةً فَشَقَقْتُهَا بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ، فَاتَّزَرْتُ بِنِصْفِهَا وَاتَّزَرَ سَعْدٌ بِنِصْفِهَا، فَمَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا أَصْبَحَ أَمِيرًا عَلَى مِصْرٍ مِنَ الْأَمْصَارِ، وَإِنِّي أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ فِي نَفْسِي عَظِيمًا وَعِنْدَ اللَّهِ صَغِيرًا، وَإِنَّهَا لَمْ تَكُنْ نُبُوءَةً قَطُّ إِلَّا تَنَاسَخَتْ، حَتَّى يَكُونَ آخِرُ عَاقِبَتِهَا مُلْكًا، فَسْتَخْبِرُونَ وَتُجَرَّبُونَ الْأُمَرَاءَ بَعْدَنَا. (م/۲۹۶۷)

**ترجمه:** خالد بن عمیر عدوی می گوید: عتبہ بن غزوآن برای ما سخنرانی نمود و پس از حمد و ثنای الله متعال گفت: اما بعد؛ دنیا اعلان کوچ نموده و پشت کرده و به سرعت در حال رفتن است و از آن صرفا به اندازه‌ی آب ته ظرف، باقیمانده است که آنرا هم صاحبش می‌نوشد و شما به خانه‌ای کوچ می‌نمایید که از بین نمی‌رود و نابود نمی‌گردد؛ پس همراه بهترین چیزهایی که در توان دارید، کوچ کنید؛ زیرا به ما گفته‌اند که اگر یک سنگ از لبه‌ی جهنم بیندازند تا هفتاد سال پایین می‌رود؛ اما باز هم به عمق جهنم نمی‌رسد. و به الله سوگند که این جهنم پر خواهد شد. آیا تعجب نمودید؟ همچنین به ما گفته‌اند که فاصله‌ی میان دو لنگه‌ی دروازه‌ی بهشت به اندازه‌ی مسافت چهل سال راه می‌باشد. و روزی خواهد آمد که پر از جمعیت می‌شود. بله، من نفر هفتم از هفت نفری هستم که رسول الله ﷺ را همراهی می‌نمودیم و بجز برگ درختان، غذای دیگری نداشتیم تا جایی که گوشه‌های دهانمان زخمی شده بود. همچنین من چادری پیدا نمودم و آنرا برای خودم و سعد بن مالک دو قسمت نمودم؛ نصفش را من به عنوان ازار استفاده نمودم، و نصف دیگرش را سعد به عنوان ازار استفاده نمود. ولی امروز هر کدام از ما، والی و فرماندار یک شهر هستیم. من به الله متعال پناه می‌برم از اینکه نزد خودم بزرگ باشم و نزد الله متعال، کوچک.

باید بدانید که هرگز نبوتی نیامده است مگر اینکه اندک اندک در راه و روش آن، تغییر ایجاد شده است تا جایی که سرانجام به پادشاهی تبدیل می‌شود. پس بزودی مبتلا خواهید شد و استانداران بعد از ما را تجربه خواهید نمود.

### باب (۱۲): خانواده و مال میت بر می‌گردند و عملش باقی می‌ماند

۲۰۸۶ — عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَتْبَعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةٌ، فَيَرْجِعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى وَاحِدٌ، يَتَّبِعُهُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ، فَيَرْجِعُ أَهْلُهُ، وَمَالُهُ، وَيَبْقَى عَمَلُهُ». (م/۲۹۶۰)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سه چیز، میت را همراهی می‌کنند؛ دوتا از آنها برمی‌گردند و یکی باقی می‌ماند؛ خانواده و مال و عملش، او را همراهی می‌کنند؛ پس خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش باقی می‌ماند».

### باب (۱۳): به کسانی که سطح زندگی آنان

از شما پایین‌تر است، نگاه کنید

۲۰۸۷ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْظُرُوا إِلَى مَنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ، وَلَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكُمْ، فَهُوَ أَحَدَرُ أَنْ لَا تَزْدُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ — قَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ — عَلَيْكُمْ». (م/۲۹۶۳)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به کسانی که سطح زندگی آنان از شما پایین‌تر است، نگاه کنید؛ و به کسانی که سطح زندگی آنان از شما بالاتر است، نگاه نکنید؛ زیرا این کار، باعث می‌گردد تا نعمت‌هایی را که الله متعال به شما ارزانی داشته است، حقیر و ناچیز بشمارید».

### باب (۱۴): الله متعال بنده‌ی پرهیزگار ثروتمند گمنام را دوست دارد.

۲۰۸۸ — عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: كَانَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فِي إِبِلِهِ، فَجَاءَهُ ابْنُهُ عُمَرُ، فَلَمَّا رَأَاهُ سَعْدٌ قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ هَذَا الرَّأِيبِ، فَتَزَلَّ، فَقَالَ لَهُ: أَنْزَلْتَ فِي إِبِلِكَ وَغَنَمِكَ وَتَرَكْتَ النَّاسَ يَتَنَازَعُونَ الْمُلْكَ بَيْنَهُمْ؟ فَضَرَبَ سَعْدٌ فِي صَدْرِهِ فَقَالَ: أَسْكُتْ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ التَّقِيَّ، الْغَنِيَّ، الْخَفِيَّ». (م/۲۹۶۵)

**ترجمه:** عامر بن سعد می گوید: سعد بن ابی وقاص با شترانش بود که فرزندش عمر آمد؛ هنگامی که سعد او را دید، گفت: از شرّ این اسب سوار به الله متعال پناه می برم. به هر حال، عمر بن سعد از اسبش پایین آمد و به سعد گفت: خودت را با شتران و گوسفندان مشغول ساخته ای و مردم را رها نموده ای که برای حکومت با یکدیگر درگیر شوند؟ سعد با دستش به سینه ی فرزندش زد و گفت: ساکت باش؛ شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «الله متعال بنده ی پرهیزگار ثروتمند و گمنام را دوست دارد».

#### باب (۱۵): درباره ی کسی که در عملش غیر الله را شریک بگرداند

۲۰۸۹— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشُّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشِرْكُهُ». (م/۲۹۸۵)

**ترجمه:** از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که رسول الله ﷺ گفت: «الله متعال فرمود: من بی نیازترین ذات از شرک هستم؛ هرکس، عملی انجام دهد و در آن عمل، غیر مرا با من شریک قرار دهد، او را با شرکش رها می کنم».

#### باب (۱۶): هرکس، بدنبال شهرت باشد، الله متعال دستش را رو می نماید

۲۰۹۰— عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ سَمِعَ سَمْعَ اللَّهِ بِهِ، وَمَنْ رَأَى رَأَى اللَّهِ بِهِ». (م/۲۹۸۶)

**ترجمه:** ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، به دنبال شهرت باشد، الله متعال دستش را رو می نماید؛ و هرکس، ریاکاری کند، الله متعال ریاکاری اش را آشکار می سازد».

#### باب (۱۷): چه بسا که یک سخن باعث

##### سقوط انسان در آتش جهنم شود

۲۰۹۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ، مَا يَتَّبِعُنَّ مَا فِيهَا، يَهْوِي بِهَا فِي النَّارِ أَبَدًا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». (م/۲۹۸۸)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چه بسا بنده بدون فکر، سخنی به زبان آورد و آن سخن باعث شود تا به اندازه ی مسافتی بیشتر از فاصله ی میان مشرق و مغرب در آتش جهنم، سقوط کند».

### باب (۱۸): برای مؤمن هر چه اتفاق افتد، خیر است

۲۰۹۲— عَنْ صُهَيْبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ، إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ، وَلَيْسَ ذَاكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ، إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ، فَكَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ، فَكَانَ خَيْرًا لَهُ». (م/۲۹۹۹)

**ترجمه:** صهیب رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کار انسان مؤمن، جای شگفتی تعجب دارد؛ زیرا همه چیز برایش خیر است؛ و این ویژگی، فقط از آن مؤمن است؛ اگر نعمتی به وی ارزانی شود، سپاسگزاری می کند و اجر و ثواب می برد؛ و اگر به مصیبتی گرفتار آید، صبر می نماید و باز هم اجر و پاداش می برد». (زیرا مؤمن به قضا و قدر الهی، ایمان دارد).

### باب (۱۹): صبر بر دین هنگام آزمایش شدن و داستان اصحاب اُخدود

۲۰۹۳— عَنْ صُهَيْبٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كَانَ مَلِكٌ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَكَانَ لَهُ سَاحِرٌ، فَلَمَّا كَبُرَ قَالَ لِلْمَلِكِ: إِنِّي قَدْ كَبِرْتُ فَأَبْعَثْ إِلَيَّ غُلَامًا أَعْلَمُهُ السَّحْرَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ غُلَامًا يَعْلَمُهُ، فَكَانَ فِي طَرِيقِهِ، إِذَا سَلَكَ، رَاهِبٌ، فَقَعَدَ إِلَيْهِ وَسَمِعَ كَلَامَهُ، فَأَعْجَبَهُ، فَكَانَ إِذَا أَتَى السَّاحِرَ مَرَّ بِالرَّاهِبِ وَقَعَدَ إِلَيْهِ، فَلِذَا أَتَى السَّاحِرَ ضَرَبَهُ، فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى الرَّاهِبِ، فَقَالَ: إِذَا خَشِيتَ السَّاحِرَ فَقُلْ: حَبَسَنِي أَهْلِي، وَإِذَا خَشِيتَ أَهْلَكَ فَقُلْ: حَبَسَنِي السَّاحِرُ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَتَى عَلَى دَابَّةٍ عَظِيمَةٍ قَدْ حَبَسَتِ النَّاسَ فَقَالَ: الْيَوْمَ أَعْلَمُ السَّاحِرُ أَفْضَلُ أَمْ الرَّاهِبُ أَفْضَلُ؟ فَأَخَذَ حَجَرًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ أَمْرُ الرَّاهِبِ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ أَمْرِ السَّاحِرِ فَاقْتُلْ هَذِهِ الدَّابَّةَ، حَتَّى يَمْضِيَ النَّاسُ، فَرَمَاهَا فَقَتَلَهَا، وَمَضَى النَّاسُ، فَأَتَى الرَّاهِبَ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: أَيُّ بَنَى، أَنْتَ، الْيَوْمَ أَفْضَلُ مِنِّي، قَدْ بَلَغَ مِنْ أَمْرِكَ مَا أَرَى، وَإِنَّكَ سَتُبْتَلَى، فَإِنْ ابْتُلِيتَ فَلَا تَدُلْ عَلَيَّ، وَكَانَ الْغُلَامُ يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَيُدَاوِي النَّاسَ مِنْ سَائِرِ الْأَدْوَاءِ، فَسَمِعَ جَلِيسٌ لِلْمَلِكِ كَانَ قَدْ عَمِيَ، فَأَتَاهُ بِهِدَايَا كَثِيرَةٍ، فَقَالَ: مَا هَهُنَا لَكَ أَجْمَعُ، إِنْ أَنْتَ شَفَيْتَنِي، فَقَالَ: إِنِّي لَا أَشْفِي أَحَدًا، إِنَّمَا يَشْفِي اللَّهُ، فَإِنْ أَنْتَ آمَنْتَ بِاللَّهِ دَعَوْتُ اللَّهَ فَشَفَاكَ، فَأَمَّنَ بِاللَّهِ فَشَفَاهُ اللَّهُ، فَأَتَى الْمَلِكَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ كَمَا كَانَ يَجْلِسُ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَنْ رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ؟ قَالَ: رَبِّي،

قَالَ: وَلَكَ رَبٌّ غَيْرِي؟ قَالَ: رَبِّي وَرَبُّكَ اللَّهُ، فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ يُعَذِّبُهُ حَتَّى دَلَّ عَلَى  
الْغُلَامِ، فَجِئَ بِالْغُلَامِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: أَيُّ بَنِي قَدْ بَلَغَ مِنْ سِحْرِكَ مَا تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ  
وَالْأَبْرَصَ وَتَفْعَلُ وَتَفْعَلُ، فَقَالَ: إِنِّي لَا أَشْفِي أَحَدًا، إِنَّمَا يَشْفِي اللَّهُ، فَأَخَذَهُ فَلَمْ يَزَلْ  
يُعَذِّبُهُ حَتَّى دَلَّ عَلَى الرَّاهِبِ، فَجِئَ بِالرَّاهِبِ، فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ، فَأَبَى،  
فَدَعَا بِالْمُشَارِ فَوَضَعَ الْمُشَارَ فِي مَفْرَقِ رَأْسِهِ، فَشَقَّه حَتَّى وَقَعَ شِقَاؤُهُ، ثُمَّ جِئَ  
بِجَلِيسِ الْمَلِكِ فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ فَأَبَى، فَوَضَعَ الْمُشَارَ فِي مَفْرَقِ رَأْسِهِ،  
فَشَقَّه بِهِ حَتَّى وَقَعَ شِقَاؤُهُ، ثُمَّ جِئَ بِالْغُلَامِ فَقِيلَ لَهُ: ارْجِعْ عَنْ دِينِكَ، فَأَبَى فَدَفَعَهُ إِلَى  
نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: اذْهَبُوا بِهِ إِلَى جَبَلٍ كَذَا وَكَذَا، فَاصْعِدُوا بِهِ الْجَبَلَ، فَإِذَا بَلَغْتُمْ  
ذُرْوَتَهُ، فَإِنْ رَجَعَ عَنْ دِينِهِ، وَإِلَّا فَاطْرَحُوهُ، فَذْهَبُوا بِهِ فَصَعِدُوا بِهِ الْجَبَلَ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ  
اكَفِّنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ، فَارْجَفَ بِهِمُ الْجَبَلُ فَسَقَطُوا، وَجَاءَ يَمْشِي إِلَى الْمَلِكِ، فَقَالَ لَهُ  
الْمَلِكُ: مَا فَعَلَ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: كَفَانِيَهُمُ اللَّهُ، فَدَفَعَهُ إِلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ:  
اذْهَبُوا بِهِ، فَاحْمِلُوهُ فِي قُرْقُرِهِ، فَتَوَسَّطُوا بِهِ الْبَحْرَ، فَإِنْ رَجَعَ عَنْ دِينِهِ وَإِلَّا فَاقْدِفُوهُ،  
فَذْهَبُوا بِهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اكَفِّنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ فَأَنْكَفَأَتْ، بِهِمُ السَّفِينَةُ فَعَرَقُوا، وَجَاءَ  
يَمْشِي إِلَى الْمَلِكِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَا فَعَلَ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: كَفَانِيَهُمُ اللَّهُ، فَقَالَ  
لِلْمَلِكِ: إِنَّكَ لَسْتَ بِقَاتِلِي حَتَّى تَفْعَلَ مَا أَمُرُكَ بِهِ، قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: تَجْمَعُ النَّاسَ  
فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، وَتَصْلُبُنِي عَلَى جَذْعٍ، ثُمَّ خُذْ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِي، ثُمَّ ضَعِ السَّهْمَ فِي  
كَبِدِ الْقَوْسِ، ثُمَّ قُلْ: بِاسْمِ اللَّهِ، رَبِّ الْغُلَامِ ثُمَّ ارْمِنِي، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ قَتَلْتَنِي،  
فَجَمَعَ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، وَصَلَبَهُ عَلَى جَذْعٍ، ثُمَّ أَخَذَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ، ثُمَّ  
وَضَعَ السَّهْمَ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ ثُمَّ قَالَ: بِاسْمِ اللَّهِ، رَبِّ الْغُلَامِ، ثُمَّ رَمَاهُ فَوَقَعَ السَّهْمُ  
فِي صُدْغِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي صُدْغِهِ فِي مَوْضِعِ السَّهْمِ فَمَاتَ، فَقَالَ النَّاسُ: آمَنَّا بِرَبِّ  
الْغُلَامِ، آمَنَّا بِرَبِّ الْغُلَامِ، آمَنَّا بِرَبِّ الْغُلَامِ، فَأَتَى الْمَلِكُ فَقِيلَ لَهُ: أَرَأَيْتَ مَا كُنْتَ  
تَحْذَرُ؟ قَدْ وَاللَّهِ نَزَلَ بِكَ حَذْرُكَ، قَدْ آمَنَ النَّاسُ. فَأَمَرَ بِالْأُخْدُودِ فِي أَفْوَاهِ السَّكَكِ  
فَخُذَّتْ وَأَضْرَمَ النَّيرانَ، وَقَالَ: مَنْ لَمْ يَرْجِعْ عَنْ دِينِهِ فَأَحْمُوهُ فِيهَا، أَوْ قِيلَ لَهُ أَفْتَحِمِ،  
فَفَعَلُوا حَتَّى جَاءَتْ امْرَأَةٌ وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا، فَتَقَاعَسَتْ أَنْ تَقَعَ فِيهَا، فَقَالَ لَهَا الْغُلَامُ:  
يَا أُمِّهِ اصْبِرِي، فَإِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ. (م/٣٠٠٥)

**ترجمه:** صهیب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در میان امت های گذشته، پادشاهی بود که یک ساحر داشت. هنگامی که ساحر، پیر شد، به پادشاه گفت: من پا به سن گذاشته ام؛ نوجوانی را نزد من بفرست تا به او سحر بیاموزم. پادشاه هم نوجوانی نزد او فرستاد تا به وی سحر آموزش دهد. در مسیر راه نوجوان، راهبی وجود داشت. روزی، آن نوجوان نزد راهب رفت و به سخنانش، گوش فرا داد و مورد پسندش واقع شدند؛ لذا هرگاه می خواست که نزد ساحر برود، به راهب هم سری می زد و لحظاتی را نزد او سپری می نمود. اما وقتی که نزد ساحر می رفت (به علت تأخیر) او را کتک می زد. در نتیجه، او جریان را با راهب در میان گذاشت. راهب گفت: اگر ساحر تو را مؤاخذه کرد، بگو خانواده ام مرا ننگه داشتند؛ و اگر خانواده ات تو را مؤاخذه نمودند، بگو ساحر مرا ننگه داشته است. به هر حال، آن نوجوان به همین منوال، کارش را ادامه داد تا اینکه روزی، حیوان بزرگی را دید که راه مردم را سد کرده است؛ لذا با خودش گفت: امروز خواهم دانست که ساحر بهتر است یا راهب؟ پس سنگی برداشت و گفت: بار الها! اگر کار راهب نزد تو از کار ساحر بهتر و پسندیده تر است، این حیوان را به قتل برسان تا راه مردم، باز شود و مردم بروند. آنگاه سنگ را پرتاب کرد و اینگونه آن حیوان را کشت و مردم رفتند. بعد از آن، نزد راهب آمد و ماجرا را برایش بازگو نمود. راهب به او گفت: پسر! تو امروز از من بهتری. کارت به جایی رسیده است که نتایجش را من می بینم. بزودی آزمایش خواهی شد. اگر مورد آزمایش قرار گرفتی، از من چیزی مگو. قابل یادآوری است که آن نوجوان کورهای مادرزاد را شفا می داد و بیماری پیس را معالجه می نمود و همچنین به مداوای سایر بیماریهای مردم می پرداخت. یکی از نزدیکان پادشاه که نابینا بود، خبر نوجوان را شنید. پس با هدایای زیادی نزد او رفت و گفت: اگر مرا شفا دهی، همه ی اینها را به تو خواهم داد. نوجوان گفت: من هیچ کس را شفا نمی دهم؛ این الله متعال است که شفا می دهد؛ البته اگر به الله متعال ایمان بیاوری، دعا می کنم تا الله متعال تو را شفا دهد. اینگونه آن فرد، ایمان آورد و الله متعال او را شفا داد. سپس آن فرد مثل همیشه، نزد پادشاه رفت و در جلسه اش نشست. پادشاه گفت: چه کسی چشمانت را به تو برگردانده است؟ او گفت: پروردگار من. پادشاه گفت: تو پروردگاری غیر از من هم داری؟ آن مرد گفت: پروردگار من و تو الله است. آنگاه، پادشاه او را دستگیر کرد و به اندازه ای شکنجه اش کرد که نوجوان را معرفی نمود.

سپس نوجوان را آوردند. پادشاه گفت: به اندازه‌ای در سحر و جادو پیشرفت کرده‌ای که کورهای مادرزاد و بیماری پیس و بیماری‌های زیاد دیگری را شفا می‌دهی؟! نوجوان گفت: من نمی‌توانم هیچ کس را شفا بدهم؛ بلکه این الله متعال است که شفا می‌دهد. با گفتن این سخنان، او را نیز دستگیر کردند و به اندازه‌ای شکنجه‌اش کردند که راهب را معرفی نمود. سرانجام، راهب را نیز آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد. راهب نپذیرفت. آنگاه پادشاه دستور داد و ارّه‌ای آوردند و آن را بر فرق سرش گذاشتند و او را دو نیم کردند طوری که هر دو نیمه‌اش به زمین افتادند. بعد از آن، همنشین پادشاه را آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد. او نیز زیربار نرفت. پس ارّه را بر فرق سرش گذاشتند و او را نیز دو نیم کردند طوری که دو طرف بدنش به زمین افتاد. بعد از آن، نوجوان را آوردند و به او گفتند: از دینت برگرد. او نیز نپذیرفت. پادشاه او را به تعدادی از اطرافیانش سپرد و گفت: او را بالای فلان کوه ببرید و هنگامی که به قله‌ی کوه رسیدید، اگر از دینش برگشت که خوب است؛ در غیر این صورت، او را از بالای کوه، پایین بیندازید. آنان نیز طبق دستور، او را بالای کوه بردند. در آنجا، نوجوان گفت: بار الها! آنگونه که خودت می‌دانی، مرا از شرشان، کفایت کن. در این هنگام، کوه به شدت تکان خورد و همگی آنان، سقوط کردند و مردند. و آن نوجوان، قدم زنان نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت: همراهات چه شدند؟ نوجوان گفت: الله متعال مرا از شرّ آنان، کفایت نمود. بار دیگر، پادشاه او را به تعداد دیگری از اطرافیانش سپرد و گفت: او را ببرید و بر قایقی سوار کنید و به وسط دریا ببرید؛ در آنجا اگر از دینش برگشت که خوب است؛ در غیر این صورت، او را در دریا بیندازید. اینگونه، آنان او را بردند. نوجوان گفت: بار الها! آنگونه که خودت می‌دانی، مرا از شرّ آنها کفایت کن. اینجا بود که قایق سرنگون شد و همگی غرق شدند. نوجوان بار دیگر، قدم زنان نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت: همراهان تو چه شدند؟ نوجوان به پادشاه گفت: الله متعال مرا از شرّ آنان، کفایت نمود. و باید بگویم تا زمانی که به دستور من عمل نکنی، نمی‌توانی مرا به قتل برسانی. پادشاه گفت: دستور تو چیست؟ نوجوان گفت: همه‌ی مردم را در یک زمین هموار، جمع کن و مرا بالای چوب نخل خرمایی ببر و یک تیر از جعبه‌ی تیر خودم بردار و تیر را در وسط کمان بگذار و بگو: به نام آن خدایی که پروردگار این نوجوان است. آنگاه، تیر را به سوی من پرتاب کن. اگر این کار را انجام دهی، می‌توانی مرا به قتل برسانی.

پادشاه مردم را در یک زمین هموار، جمع کرد و او را بالای چوب نخلی برد و تیری از جعبه‌ی تیرش برداشت و آن را در وسط کمان گذاشت و گفت: به نام خدایی که پروردگار این نوجوان است و به سوی او تیراندازی کرد. اینگونه آن تیر به شقیقه‌اش اصابت نمود و او دستش را بر شقیقه‌اش؛ یعنی همان جایی که تیر اصابت کرد، گذاشت و فوت نمود. مردم با دیدن این صحنه گفتند: ما ایمان آوردیم به پروردگار نوجوان، ما ایمان آوردیم به پروردگار نوجوان، ما ایمان آوردیم به پروردگار نوجوان. آنگاه تعدادی نزد پادشاه رفتند و به او گفتند: از چه چیزی می‌ترسیدی؟ سوگند به الله، آنچه را که از آن می‌ترسیدی، به آن گرفتار شدی؛ مردم ایمان آوردند. آنگاه، پادشاه دستور داد تا گودالهایی را در ورودی‌های کوچه‌ها حفر کنند و در آنها آتش روشن کنند. دستور پادشاه عملی گردید. بعد از آن، گفت: هر کس از دینش برنگشت، او را در این گودالها بیندازید یا اینکه به آنها بگویید تا وارد آتش شوند. به هر حال، اینگونه بسیاری از مردم را داخل گودالهای آتش انداختند تا اینکه زنی آمد و کودکی همراهش بود. آن زن، توقف نمود و از رفتن به داخل آتش، خودداری کرد. در این هنگام، کودک گفت: مادر عزیزم! صبر را پیشه کن؛ زیرا تو برحقی».



## ۶۹- کتاب فضایل قرآن

### باب (۱): درباره‌ی سوره‌ی فاتحه

۲۰۹۴- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: بَيْنَمَا جِبْرِيلُ قَاعِدٌ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله سَمِعَ نَقِيضًا مِنْ فَوْقِهِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: هَذَا بَابٌ مِنَ السَّمَاءِ فُتِحَ الْيَوْمَ، لَمْ يَفْتَحْ قَطُّ إِلَّا الْيَوْمَ، فَنَزَلَ مِنْهُ مَلَكٌ فَقَالَ: هَذَا مَلَكٌ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ، لَمْ يَنْزَلْ قَطُّ إِلَّا الْيَوْمَ، فَسَلَّمَ وَقَالَ: أَبَشِّرْ بَنُورَيْنِ أَوْتِيَتْهُمَا لَمْ يُؤْتِيَهُمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ، فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَخَوَاتِيمُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، لَنْ تَقْرَأَ بِحَرْفٍ مِنْهُمَا إِلَّا أُعْطِيَتْهُ. (م/۸۰۶)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: روزی، جبرئیل علیه السلام نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود که از بالای سرش، صدایی شنید. پس سرش را بلند کرد و گفت: «این دروازه‌ای است که امروز از آسمان باز شده است و به جز امروز، هرگز باز نشده است». آنگاه از آن دروازه فرشته‌ای پایین آمد و جبرئیل گفت: «این فرشته‌ای است که به زمین آمده است و به جز امروز، هرگز به زمین نیامده است». سپس آن فرشته، سلام کرد و گفت: «تو را به دو نور مژده می‌دهم که به تو عنایت شده‌اند و به هیچ پیامبری قبل از تو عنایت نشده‌اند؛ آنها سوره‌ی فاتحه و آیات پایانی سوره‌ی بقره هستند؛ هر قسمت از آنها را بخوانی، سؤال اجابت می‌شود». (هدف از خواتیم سوره‌ی بقره از اَمَنَ الرَّسُولُ تا پایان سوره می‌باشد.)

### باب (۲): درباره‌ی قرائت قرآن و قرائت سوره‌های بقره و آل عمران

۲۰۹۵- عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفِيعًا لِأَصْحَابِهِ، اقْرَءُوا الزَّهْرَاوَيْنِ: الْبَقَرَةَ وَسُورَةَ آلِ عِمْرَانَ، فَإِنَّهُمَا تَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُمَا غَمَامَتَانِ، أَوْ كَأَنَّهُمَا غَيَاتَانِ، أَوْ كَأَنَّهُمَا فَرْقَانِ مِنْ طَيْرٍ صَوَافٍ: تُحَاجَّانِ عَنْ أَصْحَابِهِمَا، اقْرَءُوا سُورَةَ الْبَقَرَةِ، فَإِنَّ أَخْذَهَا بَرَكَةٌ، وَتَرْكُهَا حَسْرَةٌ، وَلَا تَسْتَطِيعُهَا الْبُطْلَةُ» قَالَ مُعَاوِيَةُ: بَلَّغْنِي أَنَّ الْبُطْلَةَ السَّحَرَةُ. (م/۸۰۴)

**ترجمه:** ابو امامه باهلی رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «قرآن بخوانید؛ زیرا قرآن روز قیامت برای صاحبانش، شفاعت می کند. دو سوره ی نورانی بقره و آل عمران را بخوانید؛ زیرا آن دو روز قیامت به شکل دو ابر یا دو سایبان یا دو گروه پرنده که بال گشوده اند، می آیند و از صاحبانشان، دفاع می کنند. سوره ی بقره را بخوانید؛ زیرا یاد گرفتن آن برکت است، و ترک کردن آن باعث حسرت می شود، و ساحران تاب و تحمل آن را ندارند».

### باب (۳): فضیلت آیت الکرسی

۲۰۹۶ — عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ أَتَدْرِي أَيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ؟» قَالَ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ أَتَدْرِي أَيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ؟» قَالَ قُلْتُ: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵] قَالَ: فَضْرَبَ فِي صَدْرِي وَقَالَ: «وَاللَّهِ لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ». (م/۸۱۰)

**ترجمه:** ابی بن کعب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابوالمنذر! آیا می دانی از میان آیات قرانی که یاد داری، کدام یک بزرگتر است؟» گفتم: الله و پیامبرش بهتر می دانند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوباره فرمود: «ای ابوالمنذر! آیا می دانی از میان آیات قرانی که یاد داری، کدام یک بزرگتر است؟» گفتم: آیه الکرسی است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به سینه ام زد و فرمود: «ای ابوالمنذر! علم مبارکت باشد».

### باب (۴): درباره ی آیات پایانی سوره ی بقره

۲۰۹۷ — عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «مَنْ قَرَأَ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، فِي لَيْلَةٍ، كَفَتَاهُ». (م/۸۰۸)

**ترجمه:** ابو مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس، شبانه، این دو آیه ی پایانی سوره ی بقره را بخواند، او را (از هر بدی) کفایت می نمایند».

## باب (۵): فضیلت سوره‌ی کهف

۲۰۹۸— عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ، عُصِمَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَالِ». وَ فِي رِوَايَةٍ: «مِنْ آخِرِ الْكَهْفِ». (م/۸۰۹)

**ترجمه:** ابودرداء رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرکس، ده آیه از اول سوره کهف، حفظ نماید، از دجال حفاظت می شود». و در روایتی آمده است که فرمود: «از آخر سوره کهف».

## باب (۶): فضیلت سوره‌ی اخلاص

۲۰۹۹— عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «أَيَعِجْزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ فِي لَيْلَةٍ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟» قَالُوا: وَكَيْفَ يَقْرَأُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» يَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ. (م/۸۱۱)

**ترجمه:** ابودرداء رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا یکی از شما نمی تواند در یک شب، یک سوم قرآن را بخواند؟» صحابه عرض کردند: چگونه یکی از ما می تواند یک سوم قرآن را بخواند؟ فرمود: «سوره‌ی اخلاص برابر با یک سوم قرآن می باشد».

۲۱۰۰— عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بَعَثَ رَجُلًا عَلَى سَرِيَّةٍ، وَكَانَ يَقْرَأُ لِأَصْحَابِهِ فِي صَلَاتِهِمْ فَيَخْتِمُ بِهِ: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)، فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَقَالَ: «سَلُوهُ، لَأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ». فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: لِأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ». (م/۸۱۳)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردی را به عنوان مسئول یک دسته‌ی نظامی تعیین فرمود. آن مرد، نماز را برای همراهانش امامت می نمود و قرائتش را در نماز با سوره‌ی اخلاص به پایان می رساند. آنان هنگام بازگشتن از مأموریتشان، موضوع را با نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشتند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از او پرسید که چرا چنین می کند». آنها علتش را از او پرسیدند. او گفت: سوره‌ی اخلاص الله متعال را توصیف نموده است؛ لذا من دوست دارم آن را بخوانم. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به او بگویید که الله متعال او را دوست دارد».

### باب (۷): فضیلت خواندن سوره‌های فلق و ناس

۲۱۰۱— عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَلَمْ تَرَ آيَاتِ أَنْزَلَتْ اللَّيْلَةَ لَمْ يَرِ مِثْلُهُنَّ قَطُّ؟» ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ ﴿وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ (م/۸۱۴)

**ترجمه:** عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی دانید که دیشب آیاتی نازل شده است که مثل آنها دیده نشده است؛ آنها سوره‌های فلق و ناس هستند».

### باب (۸): درباره‌ی کسانی که بوسیله‌ی قرآن عزت و رفعت می‌یابند

۲۱۰۲— عَنْ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ: أَنَّ نَافِعَ بْنَ عَبْدِ الْحَارِثِ لَقِيَ عُمَرَ بْنَ عُسْفَانَ، وَكَانَ عُمَرُ رضی الله عنه يَسْتَعْمِلُهُ عَلَى مَكَّةَ، فَقَالَ: مَنْ اسْتَعْمَلْتَ عَلَى أَهْلِ الْوَادِي؟ فَقَالَ: ابْنُ أَبِزَى، قَالَ: وَمَنْ ابْنُ أَبِزَى؟ قَالَ: مَوْلَى مِنْ مَوَالِينَا، قَالَ: فَاسْتَخْلَفْتَ عَلَيْهِمْ مَوْلَى؟ قَالَ: إِنَّهُ قَارِئُ لِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَإِنَّهُ عَالِمٌ بِالْفَرَائِضِ، قَالَ عُمَرُ: أَمَا إِنَّ نَبِيَّكُمْ صلی الله علیه و آله قَدْ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا وَيَضَعُ بِهِ الْآخَرِينَ». (م/۸۱۵)

**ترجمه:** عامر بن وائله می گوید: نافع بن عبد الحارث که قبلاً از طرف عمر بن خطاب رضی الله عنه برای مدتی، استاندار مکه تعیین شده بود، در عسفان با عمر بن خطاب رضی الله عنه ملاقات نمود و گفت: چه کسی را به عنوان فرماندار اهل وادی (مکه) تعیین نموده‌ای؟ نافع جواب داد: ابن ابزی را تعیین کرده‌ام. عمر رضی الله عنه گفت: ابن ابزی کیست؟ نافع جواب داد: یکی از بردگان آزاد شده‌ی ماست. عمر رضی الله عنه گفت: برده‌ای را بر آنان، حاکم نموده‌ای؟ نافع جواب داد: او قاری قرآن است و علم میراث را خوب می‌داند. عمر رضی الله عنه گفت: بدانید که پیامبر شما فرمود: «الله متعال بوسیله‌ی این کتاب (قرآن) به افرادی عزت و سربلندی عنایت می‌کند، و افراد دیگری را خوار و ذلیل می‌نماید». (کسانی را که به آن، ایمان بیاورند و عمل نمایند، عزت می‌دهد و کسانی را که ایمان نیاورند و عمل نکنند، خوار و ذلیل می‌نماید).

## باب (۹): فضیلت یاد گرفتن قرآن

۲۱۰۳— عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يَعْدُوَ كُلَّ يَوْمٍ إِلَى بُطْحَانَ أَوْ إِلَى الْعَقِيقِ، فَيَأْتِيَ مِنْهُ بِنَاقَتَيْنِ كَوْمَاوَيْنِ، فِي غَيْرِ إِثْمٍ وَلَا قَطْعِ رَحِمٍ؟» فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ نُحِبُّ ذَلِكَ، قَالَ: «أَفَلَا يَعْدُو أَحَدُكُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَيَعْلَمَ أَوْ يَقْرَأَ آيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ نَاقَتَيْنِ، وَثَلَاثٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ ثَلَاثٍ، وَأَرْبَعٌ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَرْبَعٍ، وَمِنْ أَعْدَادِهِنَّ مِنَ الْإِبِلِ». (م/۸۰۳)

**ترجمه:** عقبه بن عامر رضی الله عنه می گوید: ما در صفه بودیم که رسول الله ﷺ آمد و فرمود: «چه کسی از شما دوست دارد که هر روز صبح به بطحان یا عقیق برود و بدون این که مرتکب گناه یا قطع ارتباط خویشاوندی شود، دو شتر بزرگ کوهان و زیبا بیاورد؟» ما گفتیم: یا رسول الله! همه‌ی ما این کار را دوست داریم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بدانید که اگر یکی از شما به مسجد برود و دو آیه از کتاب الله متعال بیاموزد یا تلاوت نماید، برایش از دو شتر ماده بهتر است؛ و سه آیه از سه شتر، و چهار آیه از چهار شتر، و هر تعداد آیه از همان اندازه شتر، بهتر است».

## باب (۱۰): مثال کسی که قرآن می‌خواند و کسی که قرآن نمی‌خواند

۲۱۰۴— عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الْأُتْرُجَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ التَّمْرَةِ، لَا رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرِّيحَانَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ». (م/۷۹۷)

**ترجمه:** ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمنی که قرآن می‌خواند و به آن، عمل می‌کند، مانند ترنجی است که طعم خوبی دارد و از بوی خوشی برخوردار است. و مؤمنی که قرآن نمی‌خواند ولی به آن، عمل می‌کند مانند خرمایی است که طعمش شیرین است ولی بویی ندارد. و مثال منافقی که قرآن می‌خواند، مانند ریحانی است که بوی خوش، ولی طعمش، تلخ است. و مثال منافقی که قرآن نمی‌خواند، مانند حنظله (هندوانه‌ی ابوجهل) است که بویی ندارد و طعمش، تلخ است».

### باب (۱۱): در مورد کسی که در خواندن قرآن، مهارت دارد و کسی که به سختی، قرآن می‌خواند

۲۱۰۵ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمَاهِرُ بِالْقُرْآنِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَالَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَتَتَعْتَعُ فِيهِ، وَهُوَ عَلَيْهِ شَاقٌّ، لَهُ أَجْرَانِ». (م/۷۹۸)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که در خواندن قرآن، مهارت دارد، (روز قیامت) منزلتی مانند منزلت فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد داشت. و کسی که با لکنت زبان و سختی آن را تلاوت نماید، دو پاداش دارد».

### باب (۱۲): از خواندن قرآن سکون و آرامش نازل می‌شود

۲۱۰۶ — عَنْ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ، وَعِنْدَهُ فَرَسٌ مَرْبُوطٌ بِشَظْطَيْنِ، فَتَعَشَّتْهُ سَحَابَةٌ، فَجَعَلَتْ تَدُورُ وَتَدْنُو، وَجَعَلَ فَرَسُهُ يَنْفِرُ مِنْهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «تِلْكَ السَّكِينَةُ، تَنْزَلُ لِلْقُرْآنِ». (م/۷۹۵)

**ترجمه:** براء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: مردی که در نزدیکی اش یک اسب با دو طناب، بسته شده بود، قرآن تلاوت می‌نمود؛ پس ابری که در حرکت بود و به او نزدیک می‌شد، او را فرا گرفت؛ اسب از آن ابر دچار وحشت گردید. هنگامی که صبح شد، آن مرد نزد نبی اکرم ﷺ آمد و ماجرا را برای ایشان بیان نمود. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آن، سکینه و رحمتی بوده است که بخاطر قرآن، نازل شده است».

۲۱۰۷ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أُسَيْدَ بْنَ حُضَيْرٍ، بَيْنَمَا هُوَ، لَيْلَةً، يَقْرَأُ فِي مَرْبَدِهِ، إِذْ جَالَتْ فَرَسُهُ، فَقَرَأَ، ثُمَّ جَالَتْ أُخْرَى، فَقَرَأَ: ثُمَّ جَالَتْ أَيْضًا، قَالَ أُسَيْدٌ: فَخَشِيتُ أَنْ تَطَّأَ يَحْيَى، فَقُمْتُ إِلَيْهَا، فَإِذَا مِثْلُ الظِّلَّةِ فَوْقَ رَأْسِي، فِيهَا أَمْثَالُ السُّرُجِ، عَرَجَتْ فِي الْجَوِّ حَتَّى مَا أَرَاهَا، قَالَ فَعَدَوْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَمَا أَنَا الْبَارِحَةَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ أَقْرَأُ فِي مَرْبَدِي، إِذْ جَالَتْ فَرَسِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اقْرَأْ، ابْنُ حُضَيْرٍ» قَالَ: فَقَرَأْتُ: ثُمَّ جَالَتْ أَيْضًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اقْرَأْ ابْنُ حُضَيْرٍ» قَالَ: فَقَرَأْتُ: ثُمَّ جَالَتْ أَيْضًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اقْرَأْ، ابْنُ حُضَيْرٍ» قَالَ: فَانْصَرَفْتُ، وَكَانَ يَحْيَى قَرِيبًا مِنْهَا، خَشِيتُ أَنْ تَطَّأَهُ، فَرَأَيْتُ مِثْلَ الظِّلَّةِ، فِيهَا أَمْثَالُ السُّرُجِ، عَرَجَتْ فِي الْجَوِّ حَتَّى مَا أَرَاهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تِلْكَ الْمَلَائِكَةُ كَانَتْ تَسْتَمِعُ لَكَ، وَلَوْ قَرَأْتَ لِأَصْبَحْتَ يَرَاهَا النَّاسُ، مَا تَسْتَرُّ مِنْهُمْ». (م/۷۹۶)

**ترجمه:** از اسید بن حضیر رضی الله عنه روایت است که او در یکی از شب ها در محل خشک کردن خرماهایش، قرآن تلاوت می کرد؛ ناگهان، اسبش شروع به دست و پا زدن کرد. اسید به خواندنش ادامه داد، باز هم اسب دست و پا زد. بار دیگر اسید شروع به خواندن نمود. باز هم اسب دست و پا زد. اسید می گوید: سرانجام، ترسیدم که اسب فرزندم؛ یحیی؛ را زیر دست و پا بگیرد. لذا برخاستم و بسوی اسب رفتم. ناگهان، بالای سرم چیزی مانند سایبان دیدم که اشیایی مانند چراغ در آن وجود داشت و به اندازه ای در فضا بالا رفت که دیگر آنرا ندیدم.

صبح روز بعد، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و گفتم: یا رسول الله! من در نیمه های دیشب در محل خشک کردن خرماهایم قرآن می خواندم که اسبم شروع به دست و پا زدن کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای فرزند حضیر! بخوان». من شروع به خواندن نمودم و اسبم شروع به دست و پا زدن کرد. دوباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای فرزند حضیر! بخوان». من شروع به خواندن نمودم و باز هم اسبم شروع به دست و پا زدن کرد. بار دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای فرزند حضیر! بخوان». این بار از خواندن منصرف شدم؛ چون یحیی نزدیک اسب قرار داشت و من ترسیدم که اسب او را لگدمال کند. این بار هم چیزی مانند سایبان دیدم که اشیایی مانند چراغ در آن وجود داشت و به اندازه ای در فضا بالا رفت که دیگر آنرا ندیدم.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آنان فرشتگان بودند که به خواندن گوش می دادند. و اگر تو به خواندن ادامه می دادی، آنها تا صبح، آنجا می ماندند بدون اینکه از نظر مردم، پنهان بمانند».

### باب (۱۳): غبطه فقط در دو مورد، جایز است

۲۱۰۸ — عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَهُوَ يَقُومُ بِهِ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَهُوَ يُنْفِقُهُ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ». (م/۸۱۵)

**ترجمه:** سالم به روایت از پدرش رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «غبطه جایز نیست مگر در دو مورد؛ یکی، شخصی که الله متعال به او قرآن عنایت نموده است و او در طول شبانه روز، قرآن را تلاوت کرده و به آن، عمل می نماید. دوم، کسی که الله متعال به او مال و ثروت داده است و او در طول شبانه روز از آن، انفاق می نماید».

## باب (۱۴): دستور حفاظت از قرآن با تلاوت زیاد

۲۱۰۹— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ الْإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ، إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ». (م/۷۸۹)

**ترجمه:** ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مثال قاری قرآن مانند صاحب شتری است که زانوی آنرا بسته باشد؛ اگر از او نگهداری کند، نزدش می ماند و اگر او را رها سازد، می رود».

۲۱۱۰— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «بئسَ مَا لِأَحَدِكُمْ أَنْ يَقُولَ: نَسِيتُ آيَةَ كَيْتَ وَكَيْتَ، بَلْ هُوَ نُسْيٌ، اسْتَذْكِرُوا الْقُرْآنَ، فَلَهُوَ أَشَدُّ تَفْصِيًّا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ النَّعَمِ بِعُقُلِهَا». (م/۷۹۰)

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چقدر بد است برای کسی که می گوید: فلان و فلان آیه را فراموش کرده ام. بلکه فراموش گردانیده شده اند. قرآن را زیاد تلاوت کنید؛ زیرا قرآن، سریعتر از فرار کردن شتری که زانوی آن بسته است، از سینه ی مردم، می گریزد».

## باب (۱۵): خواندن قرآن با صدای خوب

۲۱۱۱— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «مَا أَذِنَ اللَّهُ لِشَيْءٍ، مَا أَذِنَ لِنَبِيِّ حَسَنِ الصَّوْتِ، يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ». (م/۷۹۲)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال به هیچ چیز دیگری به اندازه ای که به صدای پیامبر خوش صوتی که قرآن را با آواز خوب و صدای بلند می خواند، گوش نداده است».

۲۱۱۲— عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَبِي مُوسَى: «لَوْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا أَسْتَمِعُ لِقِرَاءَتِكَ الْبَارِحَةَ، لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مِزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ». (م/۷۹۳)



**ترجمه:** ابو برده به نقل از ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوموسی اشعری فرمود: «ای کاش! مرا دیشب می دیدی در حالی که به قرآن خواندنت گوش می دادم؛ همانا به تو صدای خوبی، مانند صدای خوب آل داوود، عنایت شده است».

### باب (۱۶): حرکت دادن آواز در گلو هنگام تلاوت قرآن

۲۱۱۳— عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَغْفَلٍ الْمُرَنِّيَّ رضی الله عنه يَقُولُ: قَرَأَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَامَ الْفَتْحِ، فِي مَسِيرٍ لَهُ، سُورَةَ الْفَتْحِ عَلَى رَاحِلَتِهِ، فَرَجَعَ فِي قِرَائَتِهِ، قَالَ مُعَاوِيَةُ: لَوْلَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ يَجْتَمَعَ عَلَى النَّاسِ، لَحَكَيْتُ لَكُمْ قِرَاءَتَهُ. (م/۷۹۴)

**ترجمه:** معاویه بن قره می گوید: شنیدم که عبدالله بن مغفل مزنی رضی الله عنه می گفت: سال فتح مکه، نبی اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از مسیرهایش که بر مرکبش سوار بود، سوره ی فتح را خواند و هنگام خواندن آن، صدایش را در گلوی خود چرخاند؛ اگر نمی ترسیدم که مردم اطراف من جمع شوند، از صدایش، تقلید می کردم و برای شما می خواندم.

### باب (۱۷): خواندن قرآن با صدای بلند در شب و گوش دادن به آن

۲۱۱۴— عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله سَمِعَ رَجُلًا يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ، فَقَالَ: «يَرْحَمُهُ اللَّهُ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا: آيَةً كُنْتُ أَسْقِطُهَا مِنْ سُورَةٍ كَذَا وَكَذَا».

(م/۷۸۸)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله صدای مردی را که شبانه، قرآن می خواند، شنید و فرمود: «الله متعال بر او رحم کند؛ زیرا او فلان و فلان آیه از فلان و فلان سوره را که من فراموش کرده بودم، به یادم آورد».

### باب (۱۸): قرآن بر هفت وجه نازل شده است

۲۱۱۵— عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمٍ بْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَأُهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَقْرَأْنِيهَا، فَكِدْتُ أَنْ أَعْجَلَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَمَهَلْتُهُ حَتَّى انْصَرَفَ، ثُمَّ لَبَيْتُهُ بِرَدَائِهِ، فَجِئْتُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَأْتَنِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَرْسِلْهُ، أَقْرَأْ» فَقَرَأَ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «هَكَذَا أُنْزِلَتْ» ثُمَّ قَالَ لِي: «أَقْرَأْ» فَقَرَأْتُ، فَقَالَ: «هَكَذَا أُنْزِلَتْ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ». (م/۸۱۸)

**ترجمه:** عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: شنیدم که هشام بن حکیم بن حزام سوره ی فرقان را با قرائتی غیر از قرائت من می خواند؛ قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را برای من خوانده بود؛ نزدیک بود به او که نماز می خواند، حمله ور شوم؛ اما شکیبایی کردم تا اینکه سلام داد. آنگاه گریبانش را گرفتم و او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بردم و گفتم: من از این فرد شنیدم که سوره ی فرقان را به گونه ای می خواند که شما به من، یاد نداده اید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «او را رها کن. ای هشام! بخوان». او نیز آنگونه که من از او شنیده بودم، خواند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اینگونه نازل شده است». سپس فرمود: «ای عمر! تو بخوان». من نیز خواندم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اینگونه نازل شده است؛ همانا این قرآن، بر هفت وجه، نازل شده است؛ پس با هر قرائتی که برای شما آسانتر است، بخوانید».

### باب (۱۹): قرآن خواندن نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای دیگران

۲۱۱۶— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لِأَبِي بَنِي كَعْبٍ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [البينة: ۱] قَالَ: وَسَمَّانِي لَكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ فَبَكَى. (م/۷۹۹)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابی بن کعب فرمود: «الله متعال به من دستور داده است تا سوره ی ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ (بینه) را برای تو بخوانم». ابی گفت: الله متعال اسم مرا گرفت؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی». ابی با شنیدن این سخن، به گریه افتاد.

### باب (۲۰): قرآن خواندن نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای جن ها

۲۱۱۷— عَنْ عَامِرٍ هُوَ الشَّعْبِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ عَلْقَمَةَ رضی الله عنه: هَلْ كَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَيْلَةَ الْجَنِّ؟ قَالَ: فَقَالَ عَلْقَمَةُ: أَنَا سَأَلْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ فَقُلْتُ: هَلْ شَهِدَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَيْلَةَ الْجَنِّ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنَّا كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَفَقَدْنَاهُ، فَالْتَمَسْنَاهُ فِي الْأَوْدِيَةِ وَالشَّعَابِ، فَقُلْنَا: اسْتَطِيرَ أَوْ اغْتِيلَ، قَالَ: فَبِتْنَا بَشَرَّ لَيْلَةٍ بَاتَ بِهَا قَوْمٌ، فَلَمَّا أَصْبَحْنَا إِذَا هُوَ جَاءَ مِنْ قِبَلِ حِرَاءَ، قَالَ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَدْنَاكَ فَطَلَبْنَاكَ فَلَمْ نَجِدْكَ، فَبِتْنَا بَشَرَّ لَيْلَةٍ بَاتَ بِهَا قَوْمٌ، فَقَالَ: «أَتَانِي دَاعِي الْجَنِّ، فَذَهَبْتُ مَعَهُ، فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ» قَالَ فَانْطَلَقَ بِنَا فَأَرَانَا آثَارَهُمْ وَأَثَارَ نِيرَانِهِمْ، وَسَأَلُوهُ الزَّادَ، فَقَالَ: «لَكُمْ كُلُّ عَظْمٍ ذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقَعُ فِي أَيْدِيكُمْ؛ أَوْ فَرَّ مَا يَكُونُ لَحْمًا، وَكُلُّ بَعْرَةٍ عَلَفَ لِذَوَابِكُمْ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَلَا تَسْتَنْجُوا بِهِمَا فَإِنَّهُمَا طَعَامٌ لِإِخْوَانِكُمْ». (م/۴۵۰)

**ترجمه:** عامر شعبی می گوید: از علقمه رضی الله عنه پرسیدم: آیا عبد الله بن مسعود رضی الله عنه در شب معروف به شب جن همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشت؟ علقمه گفت: من از ابن مسعود رضی الله عنه پرسیدم که: آیا در شب معروف به شب جن، کسی از شما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود؟ گفت: خیر؛ ولی شبی، همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که وی از میان ما ناپدید گردید. ما در دره ها و راههای کوهستانی به جستجوی ایشان پرداختیم و با خود گفتیم: ربوده یا ترور شده است. به هر حال، بدترین شبی را که یک گروه پشت سر می گذارد، ما پشت سر گذاشتیم. هنگام صبح، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جانب کوه حراء آمد. ما گفتیم: یا رسول الله! شما از میان ما ناپدید شدید؛ ما تلاش نمودیم تا شما را پیدا کنیم؛ اما شما را نیافتیم. و اینگونه بدترین شبی را که یک ملت سپری می کند، سپری نمودیم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دعوتگر جن ها نزد من آمد؛ من همراه او رفتم و برای آنها قرآن تلاوت کردم». راوی می گوید: آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را برد و آثارشان و آثار آتش آنها را به ما نشان داد. همچنین جن ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درخواست غذا کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر استخوانی که نام الله متعال بر آن گرفته شده باشد و بدست شما افتاد، بطور کامل، گوشت خواهد داشت و آن، غذای شما خواهد بود. همچنین هر سرگین حیوان، غذای چارپایان شما خواهد بود». راوی می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پس با استخوان و سرگین حیوانات، استنجا نگیرید؛ چرا که آنها غذای برادران شما هستند».

۲۱۱۸ — عَنْ مَعْنٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي قَالَ: سَأَلْتُ مَسْرُوقًا: مَنْ أَذَنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم بِالْجَنِّ لَيْلَةَ اسْتَمْعُوا الْقُرْآنَ؟ فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِيكَ — يَعْنِي ابْنَ مَسْعُودٍ — أَنَّهُ أَذَنَتْهُ بِهِمْ شَجَرَةٌ. (م/۴۵۰)

**ترجمه:** معن می گوید: از پدرم شنیدم که گفت: از مسروق پرسیدم: شبی که جن ها به قرآن، گوش فرا دادند، چه کسی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از وجود آنان، با خبر ساخت؟ مسروق گفت: پدرت یعنی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به من گفت: یک درخت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از وجود آنان با خبر ساخت.

### باب (۲۱): نبی اکرم ﷺ به قرآن خواندن دیگران، گوش فرا می‌داد

۲۱۱۹— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اقْرَأْ عَلَى الْقُرْآنِ»، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اقْرَأْ عَلَيْكَ، وَعَلَيْكَ أَنْزَلَ؟ قَالَ: «إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي» فَقَرَأْتُ النِّسَاءَ، حَتَّى إِذَا بَلَغْتُ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ (النساء: ۴۱) رَفَعْتُ رَأْسِي، أَوْ غَمَزَنِي رَجُلٌ إِلَى جَنْبِي فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَرَأَيْتُ دُمُوعَهُ تَسِيلُ. (م/۸۰۰)

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ به من فرمود: «برایم قرآن بخوان». گفتم: چگونه برای قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر تو نازل شده است؟! فرمود: «دوست دارم آنرا از دیگران بشنوم». پس سوره‌ی نساء را برایش تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم که: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ (۴۱) [نساء: ۴۱] (چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواه اینان، بیاوریم).

در این هنگام، من سرم را بلند کردم، یا مردی که در کنار من وجود داشت، با دستش اشاره نمود و من سرم را بلند نمودم و دیدم که اشک از چشمان مبارک رسول اکرم ﷺ سرازیر است.

۲۱۲۰— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ بِحِمَصَ، فَقَالَ لِي بَعْضُ الْقَوْمِ: اقْرَأْ عَلَيْنَا، فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمْ سُورَةَ يُوسُفَ قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَاللَّهِ مَا هَكَذَا أَنْزَلْتَ، قَالَ: قُلْتُ: وَيْحَكَ، وَاللَّهِ لَقَدْ قَرَأْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لِي: «أَحْسَنْتَ» فَبَيْنَمَا أَنَا أَكَلِمُهُ إِذْ وَجَدْتُ مِنْهُ رِيحَ الْخَمْرِ، قَالَ فَقُلْتُ: أَتَشْرَبُ الْخَمْرَ وَتُكَذِّبُ بِالْكِتَابِ؟ لَا تَبْرَحْ حَتَّى أَجْلِدَكَ، قَالَ فَجَلَدْتُهُ الْحَدَّ. (م/۸۰۱)

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: من در حمص بودم که فردی به من گفت: برای ما قرآن بخوان. من سوره‌ی یوسف را برای آنان خواندم. یک نفر از میان آنان گفت: سوگند به الله که اینگونه نازل نشده است. گفتم: وای بر تو؛ سوگند به الله، من آنرا برای رسول الله ﷺ خواندم و پیامبر ﷺ خطاب به من فرمود: «آفرین بر تو». به هر حال، من در حال صحبت با وی بودم که بوی شراب از او به مشام رسید. پس به او گفتم: شراب می‌خوری و قرآن را تکذیب می‌کنی؟! تا از جای تکان نخورده‌ای، تازیانه‌ات می‌زنم. پس تازیانه‌اش زد و حدّ شراب را بر او اجرا کردم.

(احتمالا ابن مسعود رضی الله عنه از طرف حکومت وقت، نیابت اجرای حدود را داشته یا اینکه آن شخص را نزد قاضی برده و قاضی حد را بر وی اجرا ساخته است؛ اما چون خودش سبب اجرای حد بوده، آنرا مجازا به خود، نسبت داده است.)

### باب (۲۲): ممانعت از اختلاف در قرآن کریم

۲۱۲۱— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: هَجَرْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَوْمًا، قَالَ: فَسَمِعَ أَصْوَاتَ رَجُلَيْنِ اخْتَلَفَا فِي آيَةٍ، فَخَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ الْغَضَبُ فَقَالَ: «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِاخْتِلَافِهِمْ فِي الْكِتَابِ».

(م/۲۶۶۶)

**ترجمه:** عبد الله بن عمرو رضی الله عنه می گوید: روزی، هنگام ظهر به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صدای دو نفر را شنید که در مورد (خواندن یا مفهوم) یک آیه با یکدیگر اختلاف داشتند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که خشم از صورتش نمایان بود، نزد ما آمد و فرمود: «باید بدانید که امت های گذشته به سبب اختلاف در کتابهای آسمانی نابود شدند».

۲۱۲۲— عَنْ جُنْدُبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ مَا اتَّفَقَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ فَقُومُوا».

(م/۲۶۶۷)

**ترجمه:** جندب بن عبدالله بجلی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قرآن بخوانید تا زمانی که دلهای شما بر آن، اتفاق دارند؛ و هرگاه در آن، اختلاف نمودید، آنرا ترک کنید؛ یا تا زمانی که با نشاط هستید و حضور قلب دارید، قرآن تلاوت کنید؛ و هنگامی که نشاط و علاقه ندارید، آنرا ترک کنید».

## ۷۰- کتاب تفسیر

### سوره ی بقره

باب (۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَادْخُلُوا الْآبَابَ

سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ (با فروتنی از دروازه ی - آن شهر- وارد شوید

و بگوئید: بار الها! گناهان ما را ببخش

۲۱۲۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ:

﴿وَادْخُلُوا الْآبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ﴾ [البقرة: ۵۸] فَبَدَّلُوا، فَدَخَلُوا الْبَابَ

يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ، وَقَالُوا: حَبَّةٌ فِي شَعْرَةٍ». (م/۳۰۱۵)

**ترجمه:** ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به بنی اسرائیل گفته شد:

﴿وَادْخُلُوا الْآبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ﴾ [البقرة: ۵۸] (با فروتنی از دروازه ی -

آن شهر- وارد شوید و بگوئید: بار الها! گناهان ما را ببخش؛ ما گناهان شما را مغفرت

می کنیم؛) اما آنان کلمات را تغییر دادند و با نشیمنگاههایشان خزیده و عقب عقب، وارد

شدند و گفتند: "حبه فی شعرة" یعنی دانه ای در جو».

باب (۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید:

﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ ...﴾

۲۱۲۴- عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ يَقُولُ: كَانَتْ الْأَنْصَارُ إِذَا حَجُّوا

فَرَجَعُوا، لَمْ يَدْخُلُوا الْبُيُوتَ إِلَّا مِنْ ظُهُورِهَا، قَالَ: فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَدَخَلَ مِنْ

بَابِهِ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ

ظُهُورِهَا﴾ [البقرة: ۱۸۹] (م/۳۰۲۶)

**ترجمه:** ابو اسحاق می گوید: شنیدم که براء می گفت: هنگامی که انصار از حج بر

می گشتند، فقط از پشت خانه ها وارد می شدند. باری، یک مرد انصاری از حج آمد و از در

خانه اش وارد شد؛ مردم به او اعتراض کردند. آنگاه این آیه نازل گردید که: ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ

بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا﴾ [البقرة: ۱۸۹] (نیکی در این نیست که شما از پشت خانه ها

وارد شوید.)

**باب (۳): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾ [البقرة: ۲۶۰] (پروردگارا! به من نشان بده که مردگان را چگونه زنده می گردانی)**

فيه حديث أبي هريرة رضي الله عنه، و قد تقدم في كتاب الفضائل (الحديث: ۱۶۰۸)  
ترجمه: در این زمینه، حدیث ابو هریره رضي الله عنه در کتاب فضایل، شماره‌ی (۱۶۰۸) بیان گردید.

**باب (۴): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَأِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾**

۲۱۲۵— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفُوْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۸۴] قَالَ: فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ بَرَكُوا عَلَى الرَّكْبِ، فَقَالُوا: أَيُّ رَسُولَ اللَّهِ! كَلَّفْنَا مِنَ الْأَعْمَالِ مَا نُطِيقُ، الصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ وَالْجِهَادَ وَالصَّدَقَةَ، وَقَدْ أَنْزَلْتَ عَلَيْكَ هَذِهِ الْآيَةَ، وَلَا نُطِيقُهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتُرِيدُونَ أَنْ تَقُولُوا كَمَا قَالَ أَهْلُ الْكِتَابِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ: سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا؟ بَلْ قُولُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ، فَلَمَّا اقْتَرَأَهَا الْقَوْمُ ذَلَّتْ بِهَا أُلُسَتُهُمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي إِثْرِهَا: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلَمْ تَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْزَلَ إِلَيْنَا الْكِتَابَ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۸۵] قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ [البقرة: ۲۸۵] فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ نَسَحَهَا اللَّهُ تَعَالَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ قَالَ: نَعَمْ ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا﴾ قَالَ: نَعَمْ ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ قَالَ: نَعَمْ ﴿وَاغْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۸۶] قَالَ: نَعَمْ. (م/۱۲۵)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: هنگامی که این آیه نازل گردید: ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ﴾ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۸۴﴾ [البقرة: ۲۸۴] (آنچه در آسمانها و زمین، وجود دارد، از آن الله است؛ و اگر آنچه را که در دلها دارید، آشکار یا پنهان کنید، الله متعال شما را به خاطر آنها محاسبه می کند. پس هر کس را که بخواهد، مغفرت می کند و هر کس را که بخواهد، عذاب می دهد و الله متعال بر انجام همه چیز تواناست.)

نزول این آیه بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گران آمد؛ لذا نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و بر زانوهایشان نشستند و گفتند: یا رسول الله! ما به انجام اعمالی مانند نماز، جهاد، روزه و زکات مکلف شدیم که توانایی انجام آنها را داریم. اما هم اکنون، این آیه نازل شده است که ما توانایی آن را نداریم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما هم می خواهید سخن اهل تورات و انجیل را تکرار کنید که می گفتند: "شنیدیم و نافرمانی کردیم"؛ بلکه شما بگویید: شنیدیم و اطاعت کردیم و مغفرت تو را می خواهیم و بازگشت به سوی توست». صحابه گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و مغفرت تو را می خواهیم و بازگشت به سوی توست. پس هنگامی که صحابه این کلمات را متواضعانه به زبان آوردند و زبانیشان بدانها عادت کرد، الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاَمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ ﴿۲۸۵﴾ [البقرة: ۲۸۵]

(پیامبر به آنچه که از طرف پروردگارش بر او نازل شد، ایمان آورده است؛ همچنین مؤمنان نیز به آن، ایمان آورده اند؛ همگی آنها به الله متعال، فرشتگان او، کتابهایش و پیامبران وی ایمان آورده اند و می گویند: میان هیچیک از پیامبران او، فرقی نمی گذاریم و همچنین می گویند: پروردگارا! شنیدیم و اطاعت کردیم و مغفرت تو را می خواهیم و بازگشت به سوی توست.)

هنگامی که این کار را انجام دادند، الله متعال آن آیه را نسخ نمود و این آیه را نازل فرمود: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ (الله متعال هر کس را صرفاً به اندازه ی توانش، مکلف می کند؛ هر کس، هر کار - نیکی - انجام دهد، برای خودش انجام داده، و هر کار - بدی - انجام دهد، به زیان خود



اوست؛ پروردگارا! اگر دچار فراموشی شدیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه و بازخواست مکن. (الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم.) ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا﴾ (پروردگارا! بار سنگین بر ما نگذار چنانکه بر امتهای قبل از ما گذاشتی.) (الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم.) ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ (پروردگارا! آنچه را که توان آن را نداریم بر ما تحمیل مکن.) (الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم.) ﴿وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۸۶] (و از ما درگذر و عفو کن و ما را بیامرز و بر ما رحم کن؛ تو یاور و سرور ما هستی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان.) (الله متعال فرمود: بلی، (اجابت کردم.)

### سوره ی آل عمران

**باب (۵): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ**

**الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾ (الله متعال، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد؛ برخی از آیات آن، آیات محکم اند)**

۲۱۲۶ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أَهْلُ الْكِتَابِ﴾ [آل عمران: ۷] قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَى اللَّهُ، فَاحْذَرُوهُمْ». (م/۲۶۶۵)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می گوید: رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت نمود: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أَهْلُ الْكِتَابِ﴾ [آل عمران: ۷] (الله متعال، همان ذاتی است که قرآن را بر تو نازل کرد. برخی از آیات آن، آیات محکم اند که آنها اساس قرآن هستند؛ و برخی دیگر، آیات متشابهات اند. اما کسانی که در دلهایشان، کجی وجود دارد، برای فتنه انگیزی و تأویل - نادرست - بدنبال متشابهات می روند در حالی که تأویل - درست - آنها را بجز الله متعال، کسی دیگر نمی داند. و ثابت قدمان در علم و دانش می گویند: ما به آنها ایمان داریم. همه ی

آنها از جانب پروردگار ماست. و باید بدانید که این تنها صاحبان خرد هستند که پند می پذیرند.

آنگاه فرمود: «هرگاه، کسانی را دیدید که به دنبال متشابها می روند، بدانید که آنها همان کسانی هستند که الله متعال از آنان، نام برده است؛ پس از آنها دوری کنید».

### باب (۶): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ

بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا...﴾

۲۱۲۷— عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، كَانُوا إِذَا خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْغَزْوِ تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرَحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَإِذَا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ اعْتَذَرُوا إِلَيْهِ، وَحَلَفُوا، وَأَحْبَبُوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَنَزَلَتْ: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۸۸] (م/۲۷۷۷)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: در زمان رسول الله ﷺ هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ به جهاد می رفت، عده ای از منافقین از آن، باز می ماندند (به جهاد نمی رفتند). و از این نشستن شان، خوشحال بودند. و هنگامی که رسول الله ﷺ برمی گشت، عذر می آوردند و سوگند می خوردند. همچنین دوست داشتند به خاطر کارهایی که انجام نداده اند، مورد ستایش قرار گیرند؛ لذا این آیه نازل گردید: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۸۸] (گمان مبر آنان که از کارهای ناشایستی که انجام می دهند، خوشحال می شوند و دوست دارند که بخاطر کارهای - نیکی - که انجام نداده اند، ستایش شوند، از عذاب الهی، نجات یابند؛ بلکه برایشان، عذاب دردناکی است.)

۲۱۲۸— عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ مَرْوَانَ قَالَ: اذْهَبْ يَا رَافِعُ! لِبَوَابِهِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْ: لَيْنَ كَانَ كُلُّ امْرِئٍ مِنَّا فَرَحَ بِمَا أَتَى، وَأَحَبَّ أَنْ يُحْمَدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ، مُعَذِّبًا، لِنُعَذِّبَنَّ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا لَكُمْ وَلِهَذِهِ الْآيَةُ؟ إِنَّمَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ الْكِتَابِ، ثُمَّ تَلَا ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ [آل عمران: ۱۸۷] هَذِهِ الْآيَةُ، وَتَلَا ابْنُ عَبَّاسٍ:

﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنَّ يُحَمَّدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ [آل عمران: ۱۸۸] وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سَأَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ فَكَتَمُوهُ إِيَّاهُ، وَأَخْبَرُوهُ بَعِيرَهُ، فَخَرَجُوا قَدْ أَرَوْهُ أَنَّ قَدْ أَخْبَرُوهُ بِمَا سَأَلَهُمْ عَنْهُ، وَاسْتَحْمَدُوا بِذَلِكَ إِلَيْهِ، وَفَرَحُوا بِمَا أَتَوْا، مِنْ كِتْمَانِهِمْ إِيَّاهُ مَا سَأَلَهُمْ عَنْهُ. (م/۲۷۷۸)

**ترجمه:** حمید بن عبد الرحمن بن عوف می گوید: مروان به دربان خود؛ رافع؛ گفت: ای رافع! نزد ابن عباس برو و بگو: اگر تمام کسانی که از کارهای خود، خوشحال می شوند و دوست دارند بخاطر کارهایی که انجام نداده اند، مورد ستایش قرار گیرند، عذاب داده شوند، همه ی ما عذاب داده می شویم؟ ابن عباس رضی الله عنه گفت: این آیه در مورد شما نیست. آنگاه این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ [آل عمران: ۱۸۷] (و به یاد آور هنگامی را که الله متعال از اهل کتاب، پیمان گرفت که باید کتاب خود را برای مردم، آشکار سازید و بیان کنید و آن را کتمان و پنهان نسازید.) سپس این آیه را تلاوت نمود که: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنَّ يُحَمَّدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ [آل عمران: ۱۸۸] (گمان مبر آنان که از کارهایی که انجام می دهند خوشحال می شوند، و دوست دارند که در برابر کارهایی که انجام نداده اند، ستایش شوند، از عذاب الهی، نجات یابند و رستگار شوند؛ بلکه برای آنان، عذاب دردناکی است.)

ابن عباس رضی الله عنه در ادامه گفت: نبی اکرم ﷺ از یهود در مورد چیزی پرسید؛ آنها آن را کتمان کردند و چیز دیگری به او گفتند و بیرون رفتند و اینگونه وانمود کردند که جواب سؤال او را داده اند و چنین پنداشتند که بخاطر پاسخی که ارائه داده اند، نزد پیامبر، مورد ستایش قرار گرفته اند. و از اینکه بخاطر کارشان، ستایش شده اند، خوشحال شدند.

### سوره ی نساء

**باب (۷): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید:** ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا

فِي آلَيْنِي هَمَّحِينَ اَيْنَ سَخَنَ اَللهِ مَتَعَالِ كَهْ مِی فَرْمَايَد:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾

۲۱۲۹— عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي آلَيْنِي فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتْنٍ وَثَلَاثَ وَرُبْعٍ﴾ [النساء: ۳] قَالَتْ:

يَا ابْنَ أُخْتِي هِيَ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجَرٍ وَلَيْهَا، تُشَارِكُهُ فِي مَالِهِ، فَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا، فَيُرِيدُ وَلِيَّهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بَعِيرٌ أَنْ يُقْسَطَ فِي صَدَاقِهَا، فَيُعْطِيهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ، فَهُوَ أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسَطُوا لَهُنَّ، وَيَلْعَوُا بِهِنَّ أَعْلَى سُنَّتِهِنَّ مِنَ الصَّدَاقِ، وَأُمِرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ، سِوَاهُنَّ، قَالَ عُرْوَةُ: قَالَتْ عَائِشَةُ: ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ، فِيهِنَّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُوْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَرَغِبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: ۱۲۷] قَالَتْ: وَالَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ، الْآيَةُ الْأُولَى الَّتِي قَالَ اللَّهُ فِيهَا: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَمَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ قَالَتْ عَائِشَةُ: وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْآيَةِ الْآخَرَى: ﴿وَرَغِبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ رَغْبَةٌ أَحَدِكُمْ عَنِ الْيَتِيمَةِ الَّتِي تَكُونُ فِي حَجَرِهِ، حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالِ، فَهُوَ أَنْ يَنْكِحُوا مَا رَغِبُوا فِي مَالِهَا وَجَمَالِهَا مِنْ يَتَامَى النِّسَاءِ إِلَّا بِالْقِسْطِ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ. (م/۳۰۱۸)

**ترجمه:** عروه بن زبیر رحمته الله می گوید: از عایشه رحمته الله درباره ی این سخن الله متعال پرسیدم که می فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَمَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِثْلَ مَا وَدَّعَ﴾ [النساء: ۳] (و اگر ترسیدید که درباره ی یتیمان نتوانید عدالت کنید، با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، با دو یا سه یا چهار تا ازدواج کنید.) عایشه رحمته الله گفت: ای خواهر زاده ی من! این آیه درباره ی دختر یتیمی است که تحت سرپرستی ولی اش قرار دارد و آن دختر، شریک مال او است. و ولی اش مال و جمالش را می پسندد و تصمیم می گیرد که با او ازدواج کند، بدون اینکه عدالت را درباره ی مهریه اش رعایت کند و به او همان مهریه ای را بدهد که دیگران به او می دهند. چنین کسانی از ازدواج با دختران یتیم، نهی شدند و به آنان دستور داده شد که با زنان دیگری که مورد پسندشان می باشند، ازدواج کنند؛ مگر اینکه عدالت را در مورد آنان، رعایت کنند و بالاترین مهریه ای را که در عرف آنان، رایج است، در نظر بگیرند. در غیر این صورت، به آنان دستور داده شده است که با زنان دیگری که دوست دارند، ازدواج کنند.

عروه رحمته می گوید: عایشه رضی الله عنها در ادامه گفت: پس از نزول این آیه، مردم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتوا خواستند. آنگاه الله متعال، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَّى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَرَغِبْنَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: ۱۲۷] (و مردم از تو درباره‌ی زنان سؤال می کنند. بگو: الله متعال درباره‌ی آنان به شما پاسخ می دهد و برای شما روشن می سازد آنچه را که در قرآن - در زمینه میراث ایشان - تلاوت می گردد؛ و نیز درباره‌ی زنان یتیمی سخن می گوید که - به خاطر مال یا جمال - می خواهید با ایشان ازدواج کنید؛ ولی چیزی (مهریه ای) را که الله متعال برایشان واجب نموده است، به آنان نمی پردازید.)

عایشه رضی الله عنها می گوید: الله متعال در پایان آیه می فرماید: ﴿وَرَغِبْنَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ منظور آیه این است: کسانی که می خواهند با یتیمانی که از مال و جمال اندکی برخوردارند، ازدواج کنند با وجودی که به آنان، علاقه ای ندارند، از این کار، منع شده اند؛ مگر اینکه در مورد آنان، عدالت را رعایت کنند.

**باب (۸): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (و هر کس که نیازمند است، بطور شایسته بخورد)**

۲۱۳۰ - عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها، فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۶] قَالَتْ: أُتْرِلَتْ فِي وَالِي مَالِ الْيَتِيمِ الَّذِي يَقُومُ عَلَيْهِ وَيُصْلِحُهُ، إِذَا كَانَ مُحْتَاجًا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ. (م/۳۰۱۹)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها در مورد این سخن الله متعال عز وجل که: ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۶] می گوید: این آیه در مورد سرپرست اموال یتیم که اموال وی را نگهداری و محافظت می کند، نازل گردید که در صورتی که نیازمند است، از آنها بخورد.

**باب (۹): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ﴾ (چرا شما - مؤمنان - در مورد منافقان دو دسته شده اید؟)**

۲۱۳۱ - عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم خَرَجَ إِلَى أَحَدٍ، فَرَجَعَ نَاسٌ مِنْهُمْ كَانَ مَعَهُ، فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فِيهِمْ فِرْقَتَيْنِ، قَالَ بَعْضُهُمْ، نَقُلْهُمْ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا، فَتَرَكْتُ: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ﴾ [النساء: ۸۸] (م/۲۷۷۶)

**ترجمه:** زید بن ثابت رضی الله عنه می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای غزوه‌ی احد بیرون رفت؛ پس گروهی از همراهانش (منافقان) برگشتند. صحابه‌ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مورد آنان به دو گروه تقسیم شدند: تعدادی گفتند: آنها را به قتل می‌رسانیم. و تعدادی دیگر، مخالفت کردند. آنگاه، این آیه نازل گردید که: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ﴾ (چرا شما مؤمنان در مورد منافقان، دو دسته شده‌اید؟)

**باب (۱۰): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ**

**مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا﴾ (و کسی که مؤمنی را از روی عمد، بکشد)**

۲۱۳۲— عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: أَلِمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَتَلَوْتُ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ الَّتِي فِي الْفُرْقَانِ: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [الفرقان: ۶۸] إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، قَالَ: هَذِهِ آيَةٌ مَكِّيَّةٌ، نَسَخَتْهَا آيَةٌ مَدَنِيَّةٌ: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾ [النساء: ۹۳] (م/۲۰۲۳)

**ترجمه:** سعید بن جبیر رضی الله عنه می گوید: به ابن عباس گفتم: آیا توبه‌ی کسی که مؤمنی را از روی عمد، بکشد، پذیرفته می‌شود؟ گفت: خیر. من این آیه‌ی سوره‌ی فرقان را برایش تلاوت نمودم: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ [فرقان: ۶۸] (و کسانی که با الله، معبود دیگری را صدا نمی‌کنند و انسانی را که الله متعال خونش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند. چرا که هر کس این کارها را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند.) (و در ادامه آمده است: مگر کسی که توبه کند؛ یعنی توبه‌اش پذیرفته می‌شود.)

ابن عباس رضی الله عنه گفت: این آیه، مکی است که این آیه‌ی مدنی آن را نسخ کرده است: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾ [النساء: ۹۳] (و کسی که مؤمنی را از روی عمد، بکشد، کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند.)

(قابل یادآوری است که در روایت دیگری از ابن عباس آمده است که توبه‌اش پذیرفته می‌شود و صحیح هم همین است و اهل سنت و جماعت نیز بر این باورند و می‌گویند: در صورتی برای همیشه در جهنم می‌ماند که قتل مؤمن را حلال بداند که در این صورت، کافر می‌شود.)

باب (۱۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَقَ إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾

(و به کسی که به شما سلام کرد، نگویید تو مؤمن نیستی)

۲۱۳۳ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: لَقِيَ نَاسٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ رَجُلًا فِي غُيْمَةٍ لَهُ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَأَخَذُوهُ فَقَتَلُوهُ وَأَخَذُوا تِلْكَ الْغُيْمَةَ، فَنَزَلَتْ: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَقَ إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ [النساء: ۹۴] وَقَرَأَهَا ابْنُ عَبَّاسٍ: «السَّلَامُ». (م/۳۰۲۵)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنه می گوید: گروهی از مسلمانان با مردی برخورد کردند که تعداد اندکی گوسفند همراهش بود. آن مرد گفت: السلام عليكم. آنان او را گرفتند و به قتل رساندند و گوسفندان را تصرف کردند. آنگاه، این آیه نازل گردید که: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَقَ إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ [نساء: ۹۴] (و به کسی که به شما سلام کرد، نگویید: تو مؤمن نیستی).

باب (۱۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَإِنْ أَمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ

بَعْلِهَا شُؤْرًا أَوْ إِعْرَاضًا﴾ (هرگاه، زنی بیم آن را داشت

که شوهرش از همبستری خود داری و بی اعتنایی کند)

۲۱۳۴ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَإِنْ أَمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا شُؤْرًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا﴾ [النساء: ۱۲۸] قَالَتْ: نَزَلَتْ فِي الْمَرْأَةِ تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ، فَلَعَلَّهُ أَنْ لَا يَسْتَكْثِرَ مِنْهَا، وَتَكُونُ لَهَا صُحْبَةً وَوَلَدٌ، فَتَكْرَهُ أَنْ يُفَارِقَهَا، فَتَقُولُ لَهُ: أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ شَأْنِي. (م/۳۰۲۱)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها در مورد این سخن الله متعال که: ﴿وَإِنْ أَمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا شُؤْرًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا﴾ [نساء: ۱۲۸] (هرگاه، زنی بیم آن را داشت که شوهرش از همبستری خودداری و بی اعتنایی کند، بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست که میان خویشان صلح و صفا راه بیندازند).

عایشه رضی الله عنها گفت: این آیه، درباره‌ی زنی نازل شده است که شوهری دارد؛ اما شوهرش

زیاد به او رسیدگی نمی کند (همبستر نمی شود) و چون مدتی با هم زندگی کرده اند و فرزند دارند، زن نمی خواهد از او جدا شود؛ لذا به شوهرش می گوید: (تو از امور من - مثل همه یا بخشی از نفقه یا همبستری - معاف هستی. (و اینگونه صلح می کنند بدون اینکه طلاق اتفاق بیفتد و از یکدیگر جدا شوند).

### سوره ی مائده

باب (۱۳): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید:

﴿أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ (امروز دینتان را برای شما کامل نمودم)

۲۱۳۵- عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَعُونَهَا، لَوْ عَلَيْنَا نَزَلَتْ، مَعَشَرَ الْيَهُودِ، لَاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا، قَالَ: وَأَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: ﴿أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي لِأَعْلَمُ الْيَوْمَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ، وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ، نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِعَرَفَاتٍ، فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ. (م/۳۰۱۷)

**ترجمه:** طارق بن شهاب رضی الله عنه می گوید: یک مرد یهودی نزد عمر آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! یک آیه در کتاب شما وجود دارد که شما آنرا تلاوت می کنید؛ اگر بر ما یهودیان نازل می شد، ما آن روز را جشن می گرفتیم. عمر گفت: کدام آیه؟ او گفت: ﴿أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [مائده: ۳] (امروز، دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم). عمر گفت: من روز و مکانی را که این آیه نازل گردید، می دانم؛ این آیه، روز جمعه، در عرفات، بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل گردید.

### سوره ی أنعام

باب (۱۴): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا

إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ (کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ستم، آلوده نکردند

۲۱۳۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الأنعام: ۸۲] شَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَالُوا: أَيْنَا لَا يَظْلِمُ نَفْسَهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ هُوَ كَمَا تَظُنُّونَ، إِنَّمَا هُوَ كَمَا قَالَ لُقْمَانُ لِأَبْنِهِ: ﴿يَبْنَى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳] (م/۱۲۴)



**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: هنگامی که آیه‌ی: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [انعام: ۸۲] (کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ستم، آلوده نکردند) نازل گردید، این مطلب بر یاران رسول الله صلی الله علیه و آله گران آمد؛ پس گفتند: چه کسی از ما به خودش، ظلم نکرده است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «معنايش آنگونه نیست که شما گمان می کنید؛ بلکه به این مفهوم است که لقمان به فرزندش گفت: ﴿يَبْنَى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳] (ای پسر! به الله متعال شرک نورز؛ همانا شرک، ظلم بزرگی است).

**باب (۱۵): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾ (ایمان آوردن افرادی که قبل از آن، ایمان نیاورده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت)**

۲۱۳۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجْنَ: ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ۱۵۸] طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَالدَّجَالُ، وَدَابَّةُ الْأَرْضِ». (م/۱۵۸)

**ترجمه:** ابو هريره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه، سه چیز آشکار گردد، ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [انعام: ۱۵۸] (ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن ایمان، هیچ خیری نیندوخته‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت): ۱- طلوع خورشید از مغرب ۲- دجال ۳- دابه‌ی زمین» (حیوانی که با مردم، حرف می زند).

۲۱۳۸— عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ يَوْمًا: «أَتَدْرُونَ أَيْنَ تَذْهَبُ هَذِهِ الشَّمْسُ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ تَجْرِي حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَخِرُّ سَاجِدَةً، وَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُقَالَ لَهَا: ارْتَفِعِي، ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَرْجِعُ فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَطْلِعِهَا، ثُمَّ تَجْرِي حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَخِرُّ سَاجِدَةً، وَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُقَالَ لَهَا: ارْتَفِعِي، ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَرْجِعُ، فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَطْلِعِهَا، ثُمَّ تَجْرِي لَا يَسْتَكْبِرُ النَّاسُ مِنْهَا

شَيْئًا حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا ذَاكَ، تَحْتَ الْعَرْشِ، فَيَقَالُ لَهَا: ارْتَفِعِي، أَصْبِحِي طَالِعَةً مِنْ مَغْرِبِكِ، فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَغْرِبِهَا» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَدْرُونَ مَتَى ذَاكُمْ؟ ذَاكَ حِينَ ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ۱۵۸] (م/۱۵۹)

**ترجمه:** ابوذر رضی الله عنه می گوید: روزی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می دانید که این خورشید به کجا می رود؟» صحابه رضی الله عنهم گفتند: الله متعال و پیامبرش، بهتر می داند. فرمود: «این خورشید به محل استقرارش، زیر عرش می رود و در آنجا، به سجده می افتد. و همچنان در سجده بسر می برد تا اینکه به او می گویند: بلند شو و از همان جایی که آمده ای، برگرد. پس بر می گردد و از مشرق، طلوع می کند. آنگاه حرکت می کند تا اینکه بار دیگر به محل استقرارش به زیر عرش می رسد و به سجده می افتد. و همچنان در سجده بسر می برد تا اینکه به او می گویند: بلند شو و از همان جایی که آمده ای، برگرد. پس بر می گردد و از مشرق، طلوع می کند. سپس حرکت می کند بدون اینکه مردم امر ناشناخته ای ببینند و به مسیرش ادامه می دهد تا اینکه به همان محل استقرارش در زیر عرش می رسد. آنگاه به او می گویند: بلند شو و از مغرب، طلوع کن». رسول الله صلی الله علیه و آله در ادامه فرمود: «آیا می دانید چه وقت این اتفاق می افتد؟ هنگامی که ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾ [انعام: ۱۵۸] (ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده اند، یا این که با وجود داشتن ایمان، هیچ خیری نیندوخته اند، سودی به حالشان نخواهد داشت.)

### سوره ی اعراف

**باب (۱۶): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ**

**مَسْجِدٍ﴾ (در هر سجده گاهی، خود را - با لباس مادی و معنوی - بپارایید**

۲۱۳۹ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَتْ الْمَرْأَةُ تَطُوفُ بِالْبَيْتِ وَهِيَ عُرْيَانَةٌ، فَتَقُولُ: مَنْ يُعِيرُنِي تَطَوُّافًا؟ تَجْعَلُهُ عَلَى فَرْجِهَا وَتَقُولُ:

الْيَوْمَ يَبْدُو بَعْضُهُ أَوْ كُلُّهُ فَمَا بَدَا مِنْهُ فَلَا أُحِلُّهُ

فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ [الأعراف: ۳۱] (م/۳۰۲۸)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: (در دوران جاهلیت) یک زن، برهنه، پیرامون کعبه طواف می کرد و می گفت: چه کسی پارچه ی طواف به من عاریت می دهد؟ و یک قطعه پارچه بر شرمگاهش می گذاشت و می گفت: امروز، قسمتی از آن یا همه اش آشکار می گردد؛ پس آنچه از آن که آشکار گردد، حلالش نمی دانم. آنگاه این آیه، نازل گردید: ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ [اعراف: ۳۱] (در هر سجده گاه و عبادت گاهی، خود را با لباس مادی و معنوی بیارایید).

**باب (۱۷): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (۴۳) (مؤمنان ندا داده می شوند: این بهشت شما است که آن را به خاطر اعمالی که انجام داده اید، به ارث می برید).**

۴۰ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه وَأَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «يُنَادِي مُنَادٍ: إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيَوْا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشَبُّوا فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلَا تَبْتَئِسُوا أَبَدًا» فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۴۳] (م/۲۸۳۷)

**ترجمه:** ابو سعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما می گویند: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یک منادی ندا می دهد که: حق شماست که به صحت و عافیت برسید و هرگز بیمار نشوید؛ حق شماست که زنده بمانید و هرگز نمیرید؛ حق شماست که جوان شوید و هرگز پیر نشوید؛ حق شماست که در رفاه و آسایش زندگی کنید و هرگز دچار فقر و بدبختی نشوید؛ همین است مفهوم سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [اعراف: ۴۳] (مؤمنان ندا داده می شوند: این بهشت شما است که آن را به خاطر اعمالی که انجام داده اید، به ارث می برید).

## سورهی انفال

باب (۱۸): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَمَا كَانُ اللَّهُ

لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ (تا تو در میان آنان هستی،

الله متعال آنها را گرفتار عذاب نمی کند)

۲۱۴۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: ﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [الأنفال: ۳۲] فَنَزَلَتْ: ﴿وَمَا كَانُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانُ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (۳۳) ﴿وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [الأنفال: ۳۳-۳۴] إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. (م/۲۷۹۶)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: ابو جهل گفت: ﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [الأنفال: ۳۲] (بار الها! اگر این - دین اسلام - حق است و از جانب توست، از آسمان، بر ما سنگ ببار یا اینکه ما را به عذاب دردناکی، گرفتار کن). آنگاه این آیات نازل گردید: ﴿وَمَا كَانُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانُ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (۳۳) ﴿وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [انفال: ۳۳-۳۴] (الله متعال آنان را گرفتار عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنان هستی؛ و همچنین الله متعال آنها را عذاب نمی دهد در حالی که - برخی از - آنان طلب بخشش و آمرزش می نمایند. چرا الله متعال آنان را عذاب نکند، در حالی که آنها - مسلمانان را - از مسجد الحرام باز می دارند؟)

## سورهی براءت (توبه)

باب (۱۹): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ

مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾ [توبه: ۸۴] (هرگاه، یکی از آنان مُرد،

هرگز بر او نماز مخوان و بر سر گورش نایست)

فیه حدیث ابن عمر رضی الله عنهما، و قد تقدم فی کتاب الفضائل، فی فضائل عمر (الحديث: ۱۶۳۶)

**ترجمه:** در این زمینه، حدیث ابن عمر رضی الله عنهما در کتاب فضایل، فضایل عمر بن خطاب رضی الله عنه، شماره‌ی (۱۶۳۶) بیان گردید.

## باب (۲۰): در مورد سوره ی براءت (توبه)، أنفال و حشر

۲۱۴۲ — عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: سُورَةُ التَّوْبَةِ؟ قَالَ: التَّوْبَةُ؟ قَالَ: بَلْ هِيَ الْفَاضِحَةُ، مَا زَالَتْ تَنْزُلُ: وَمِنْهُمْ، وَمِنْهُمْ، حَتَّى ظَنُّوا أَنَّ لَا يَبْقَى مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا ذِكْرُ فِيهَا، قَالَ قُلْتُ: سُورَةُ الْأَنْفَالِ؟ قَالَ: تِلْكَ سُورَةُ بَدْرٍ، قَالَ: قُلْتُ: فَالْحَشْرِ؟ قَالَ: نَزَلَتْ فِي بَنِي النَّضِيرِ. (م/۳۰۳۱)

**ترجمه:** سعید بن جبیر رضی اللہ عنہ می گوید: از ابن عباس رضی اللہ عنہما پرسیدم: شأن نزول سوره ی توبه چیست؟ گفت: توبه؟ بلکه فاضحه (رسوا کننده) است؛ این سوره همچنان نازل می شد و می گفت: بعضی از آنها (منافقان) این کار را می کنند و بعضی از آنها این گونه می گویند تا جایی که منافقان گمان می کردند که از همه ی آنان در این سوره، سخن به میان آمده و هیچ کس باقی نمانده است. پرسیدم: شأن نزول سوره ی أنفال چیست؟ گفت: این، سوره ی غزوه ی بدر است. پرسیدم: شأن نزول سوره ی حشر چیست؟ گفت: در مورد بنی نضیر (یک گروه از یهود) نازل گردید.

## سوره ی هود

## باب (۲۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ

السَّيِّئَاتِ﴾ همانا اعمال نیک، گناهان را از بین می برند

۲۱۴۳ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي عَالَجْتُ امْرَأَةً فِي أَقْصَى الْمَدِينَةِ، وَإِنِّي أَصَبْتُ مِنْهَا مَا دُونَ أَنْ أَمْسَهَا، فَأَنَا هَذَا، فَاقْضِ فِيَّ مَا شِئْتَ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: لَقَدْ سَتَرَكَ اللَّهُ، لَوْ سَتَرْتَ نَفْسَكَ، قَالَ: فَلَمْ يَرُدَّ النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا، فَقَامَ الرَّجُلُ فَانْطَلَقَ، فَأَتَبَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلًا دَعَاهُ، وَتَلَا عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرُكَ لِلذَّكْرَيْنِ﴾ [هود: ۱۱۴] فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، هَذَا لَهُ خَاصَّةٌ؟ قَالَ: «بَلْ لِلنَّاسِ كَافَّةً». (م/۲۷۶۳)

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! من در بخش پایینی و خلوت مدینه، با زنی، خوش و بش کردم و بجز همبستر شدن، هر کاری با او انجام دادم؛ هم اکنون هم در خدمت شما هستم؛ در حق من هر چه می خواهی، فیصله کن. عمر رضی الله عنه گفت: الله متعال، راز تو را پنهان کرد؛ ای کاش! تو هم آن را می پوشاندی. راوی می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به او جوابی نداد. سرانجام، آن مرد برخاست و رفت. نبی اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را به دنبال او فرستاد تا او را صدا بزند و این آیه را برایش تلاوت نمود: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنْ أَيْلٍ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيَّاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّكِرِينَ﴾ [هود: ۱۱۴] (در دو طرف روز - صبح و ظهر و عصر - و هم چنین قسمتی از شب - مغرب و عشا - نماز را برپا دار؛ همانا اعمال نیک، گناهان را از بین می برند.) فردی از میان جمع سؤال کرد: یا رسول الله! آیا این حکم، ویژه ی او است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بلکه شامل حال همه ی مردم می شود».

### سوره ی سبحان (اسراء)

**باب (۲۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید:**

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾ (از تو درباره ی روح می پرسند)

۲۱۴۴ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي حَرْتٍ، وَهُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى عَسِيبٍ، إِذْ مَرَّ بَنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ، فَقَالُوا: مَا رَأَيْكُمْ إِلَيْهِ؟ لَا يَسْتَقْبِلُكُمْ بِشَيْءٍ تَكْرَهُونَهُ، فَقَالُوا: سَلُوهُ، فَقَامَ إِلَيْهِ بَعْضُهُمْ فَسَأَلَهُ عَنِ الرُّوحِ، قَالَ: فَاسْكُتَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ شَيْئًا، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، قَالَ: فَقُمْتُ مَكَانِي، فَلَمَّا نَزَلَ الْوَحْيُ قَالَ: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الاسراء: ۸۵] (م/ ۲۷۹۴)

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: من همراه نبی اکرم صلی الله علیه و آله که چوب درخت خرمایی در دست داشت و بر آن تکیه می زد، قدم می زدم. از قضا، گذر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به چند نفر یهودی افتاد. یکی از آنان به دیگری گفت: از او (محمد) درباره ی روح پرسید. یکی دیگر گفت: انگیزه ی شما از پرسیدن چیست؟ مبادا پاسخی به شما بدهد که برای شما خوش آیند نباشد. بعضی دیگر گفتند: سؤال کنید. در نتیجه، یکی از آنها برخاست و از نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مورد روح پرسید. رسول الله صلی الله علیه و آله سکوت نمود و جوابی به او نداد. من متوجه شدم

که بر پیامبر ﷺ وحی نازل می‌شود. پس برخاستم و سرجایم ایستادم. بعد از نزول وحی، رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [اسراء: ۸۵] (از تو درباره‌ی روح می‌پرسند، بگو: روح، چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است، و به شما فقط اندکی از علم و دانش، داده شده است).

**باب (۲۳): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ (آن کسانی را که آنان به فریاد می‌خوانند خودشان، برای تقرب به پروردگارشان وسیله می‌جویند)**

۲۱۴۵ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ [الاسراء: ۵۷] قَالَ: كَانَ نَفَرٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعْبُدُونَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ، فَأَسْلَمَ النَّفَرُ مِنَ الْجِنِّ، وَاسْتَمْسَكَ الْإِنْسُ بِعِبَادَتِهِمْ، فَتَزَلَّتْ: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ [الاسراء: ۵۷] (م/۳۰۳۰)

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ این آیه را تلاوت نمود: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ [اسراء: ۵۷] (آن کسانی را که آنان به فریاد می‌خوانند خودشان، برای تقرب به پروردگارشان، وسیله می‌جویند). و گفت: گروهی از انسانها تعدادی از جن‌ها را عبادت می‌کردند. سرانجام، جن‌ها مسلمان شدند؛ اما آن انسانها همچنان به عبادت آنها ادامه دادند. آنگاه الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ [اسراء: ۵۷] (آن کسانی را که آنان به فریاد می‌خوانند، خودشان، برای تقرب به پروردگارشان، وسیله می‌جویند).

**باب (۲۴): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُهَا﴾ (نماز را بلند یا آهسته بخوان)**

۲۱۴۶ — عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ [الاسراء: ۱۱۰] قَالَ: نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُتَوَارِبِمَكَّةَ، فَكَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فَإِذَا سَمِعَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ، وَمَنْ أَنْزَلَهُ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ﴾ فَيَسْمَعُ الْمُشْرِكُونَ قِرَاءَتَكَ ﴿وَلَا تُخَافُهَا﴾ عَنْ أَصْحَابِكَ، أَسْمِعَهُمُ الْقُرْآنَ، وَلَا تَجْهَرُ ذَلِكَ الْجَهْرَ ﴿وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ يَقُولُ: بَيْنَ الْجَهْرِ وَالْمُخَافَةِ. (م/۴۴۷)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنهما این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ [اسراء: ۱۱۰] (نماز را نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، بخوان؛ بلکه میان آن دو، راهی در پیش گیر - که میانه روی و اعتدال است).

و گفت: این آیه، زمانی نازل گردید که رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه، پنهان بود و هنگامی که با یارانش، نماز می خواند، قرآن را با صدای بلند، تلاوت می کرد و مشرکین با شنیدن صدایش، قرآن و نازل کننده و آورنده اش را بد و بیراه می گفتند. اینجا بود که الله متعال به رسولش فرمود: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ﴾ یعنی با صدای بلند، قرآن مخوان تا مشرکان صدایت را بشنوند. ﴿وَلَا تُخَافُتْ بِهَا﴾ یعنی همچنین آنقدر آهسته نخوان که به گوش یارانت نرسد. ﴿وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ یعنی بلکه راه میانه را انتخاب کن.

۲۱۴۷ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا» قَالَتْ: أُنْزِلَ هَذِهِ فِي الدُّعَاءِ. (م/ ۴۴۶)

**ترجمه:** از عایشه رضی الله عنها روایت است که آیه ی: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا﴾ در باره ی دعا نازل گردید؛ (یعنی نه با صدای بلند و نه با صدای آهسته، دعا کن).

### سوره ی کهف

**باب (۲۵): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید:** ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

وَزَنًا﴾ (و در روز قیامت، ارزشی برای آنان قائل نمی شویم)

۲۱۴۸ — عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بُعُوضَةٍ، أَقْرَأُوا: ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا﴾ [الكهف: ۱۰۵] (م/ ۲۷۸۵)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت، مرد عظیم الجثه و چاق می آید حال آنکه نزد الله متعال به اندازه ی یک بال پشه، ارزش ندارد؛ این آیه را بخوانید: ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا﴾ [کهف: ۱۰۵] یعنی روز قیامت، ارزشی برای آنان، قائل نمی شویم.



## سورهی مریم

باب (۲۶): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَأَنذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾

۲۱۴۹ — عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُجَاءُ بِالْمَوْتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُ كَبْشٌ أَمْلَحُ — زَادَ أَبُو كُرَيْبٍ — فَيُوقَفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ — وَاتَّفَقَا فِي بَاقِي الْحَدِيثِ — فَيُقَالُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَشْرِيئُونَ وَيَنْظُرُونَ وَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، قَالَ: وَيُقَالُ: يَا أَهْلَ النَّارِ هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ قَالَ فَيَشْرِيئُونَ وَيَنْظُرُونَ وَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، قَالَ: فَيُؤْمَرُ بِهِ فَيَذْبَحُ، قَالَ: ثُمَّ يُقَالُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ» قَالَ: ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ﴿وَأَنذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [مریم: ۳۹] وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الدُّنْيَا. (م/۲۸۴۹)

**ترجمه:** ابوسعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مرگ را به شکل قوچ سفیدی می آورند و میان بهشت و دوزخ، نگه می دارند؛ سپس می گویند: ای بهشتیان! آیا این را می شناسید؟ آنها سرهایشان را بلند کرده و نگاه می کنند و می گویند: بلی، این، مرگ است. بعد از آن، ندا داده می شود که: ای جهنمیان! آیا این را می شناسید؟ آنها نیز سرهایشان را بلند کرده و نگاه می کنند و می گویند: بلی، این، مرگ است. سرانجام، دستور می دهند و آنها ذبح می کنند. سپس می گویند: ای بهشتیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد. و ای دوزخیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی بدنبال ندارد». سپس رسول الله این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [مریم: ۳۹] یعنی آنان را از روز حسرت، بترسان؛ آن هنگامی که کار از کار می گذرد و آنان در غفلت بسر برده اند و ایمان نیاورده اند. و با دستش به دنیا اشاره نمود. (در دنیا در غفلت بسر برده اند.)

باب (۲۷): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي

كَفَرَ بِآيَاتِنَا﴾ (آیا دیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد؟)

۲۱۵۰— عَنْ خُبَّابٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَيْنٌ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ لِي، لَنْ أَقْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي لَنْ أَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ حَتَّى تَمُوتَ ثُمَّ تُبْعَثَ، قَالَ: وَإِنِّي لَمَبْعُوثٌ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ؟ فَسَوْفَ أَقْضِيكَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَالٍ وَوَلَدٍ، قَالَ وَكَيْعٌ: كَذَا قَالَ الْأَعْمَشُ، قَالَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّكَ مَالًا وَوَلَدًا﴾ ﴿٧٧﴾ [مریم: ۷۷] إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَيَأْتِينَا فَرْدًا﴾ (م/۲۷۹۵)

**ترجمه:** خُبَّاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: من از عاص بن وائل مبلغی طلبکار بودم؛ لذا نزد او رفتم و طلب خود را از او خواستم. وی گفت: تا به محمد، کفر نورزی، وام تو را نخواهم داد. من به او گفتم: تا نمیری و دوباره زنده نشوی، به محمد کفر نمی ورزم. او گفت: آیا من بعد از مرگ، زنده می شوم؟ اگر دوباره زنده شدم و صاحب مال و فرزند شدم، وام تو را پرداخت خواهم کرد. آنگاه، این آیات نازل گردید: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّكَ مَالًا وَوَلَدًا﴾ ﴿٧٧﴾ أَطْلَعَ الْغَيْبَ أَمْ أَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿٧٩﴾ وَنَرِثُهُ، مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿٨٠﴾ [مریم: ۷۷-۸۰] (آیا دیدی کسی را که آیات و احکام ما را انکار کرد و گفت: به من مال و فرزند داده خواهد شد. آیا او از غیب خبر دارد یا از الله متعال، چنین تعهدی گرفته است؟ چنین نیست که او می گوید. ما سخنانش را می نویسیم و پیاپی و پشت سر هم برایش عذاب خواهیم فرستاد. و از او به ارث می بریم - می گیریم - آنچه را که از آن دم می زند، و تک و تنها نزد ما خواهد آمد).

## سورهی انبیاء

باب (۲۸): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ (همانگونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد)

۲۱۵۱- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم خَطِيبًا بِمَوْعِظَةٍ، فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ تُحْشَرُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاةَ عُرَاءٍ غُرُلًا: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴] أَلَا وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلَائِقِ يُكْسَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَلَا وَإِنَّهُ سَيَجَاءُ بِرَجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بِعَدِّكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (۱۱۷) إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿[المائدة: ۱۱۷-۱۱۸] قَالَ: فَيُقَالُ لِي: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ﴾. (م/۲۸۵۹)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما برخاست و به موعظه پرداخت و فرمود: «ای مردم! شما پا برهنه، عریان و ختنه نشده، حشر خواهید شد ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴] (همانگونه که در بدو آفرینش شما را خلق کردیم، بار دیگر شما را زنده خواهیم کرد؛ این وعده ای است که ما می دهیم؛ قطعاً ما این وعده را عملی خواهیم ساخت).

بدانید که نخستین کسی که روز قیامت، لباس پوشانیده می شود، ابراهیم علیه السلام است. بلی، در آن روز، گروهی از امتیانم را می آورند و به سمت چپ می برند. من می گویم: پروردگارا! اینها اصحاب من هستند. می گویند: تو نمی دانی که اینها بعد از تو چه بدعتهایی ایجاد کردند. پس من همان سخن بندهی صالح الله، عیسی علیه السلام، را می گویم: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (۱۱۷) إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿[المائدة: ۱۱۷-۱۱۸] (من تا آن زمان که در میان آنان بودم از کارهایشان، اطلاع داشتم. و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز، گواه هستی. اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را مورد مغفرت قرار دهی، تو غالب و با حکمتی.) آنگاه به من می گویند: آنها از هنگامی که تو از آنان جدا شدی، مرتد شدند و به گذشته شان برگشتند.

## سورهی حج

باب (۲۹): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ أَخَصَمُوا﴾

فِي رِيحِهِمَا ﴿[الحج: ۱۹]﴾ (اینان دو دسته اند که در برابر هم دربارهی

پروردگارشان، به دشمنی و جنگ پرداخته اند)

۲۱۵۲ — عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ رضی الله عنه يَقْسِمُ قَسَمًا إِنَّ: ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ أَخَصَمُوا فِي رِيحِهِمَا﴾ [الحج: ۱۹] إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي الَّذِينَ بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ: حَمْزَةُ، وَعَلِيٌّ، وَعُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ، وَعُتْبَةُ وَشَيْبَةُ ابْنَا رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ. (م/۳۰۳۳)

**ترجمه:** قیس بن عباد می گوید: شنیدم که ابوذر رضی الله عنه سوگند یاد می کند و می گوید: آیهی ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ أَخَصَمُوا فِي رِيحِهِمَا﴾ [حج: ۱۹] (اینان دو دسته اند که در برابر هم دربارهی پروردگارشان، به دشمنی و جنگ پرداخته اند) در مورد حمزه و علی و عبیده بن حارث - از مسلمانان - و عتبه و شیبه فرزندان ربیعہ، و ولید بن عتبه - از کفار - نازل گردید که در روز بدر - قبل از شروع جنگ عمومی - از صفوف، بیرون آمدند (و با هم به مبارزه پرداختند).

## سورهی نور

باب (۳۰): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ﴾

عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ﴿[نور: ۱۱]﴾ (کسانی که این تهمت بزرگ را -

در مورد عایشه - سرهم کردند، گروهی از شما هستند)

۲۱۵۳ — عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَعُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ وَعُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ رضی الله عنها زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الْإِفْكِ مَا قَالُوا، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ مِمَّا قَالُوا، وَكُلُّهُمْ حَدَّثَنِي طَائِفَةٌ مِنْ حَدِيثِهَا، وَبَعْضُهُمْ كَانَ أَوْعَى لِحَدِيثِهَا مِنْ بَعْضٍ، وَأَثَبْتُ اقْتِصَاصًا، وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ الْحَدِيثَ الَّذِي حَدَّثَنِي، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يُصَدِّقُ بَعْضًا، ذَكَرُوا أَنَّ عَائِشَةَ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ سَفَرًا، أَفْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَأَيَّتَهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا، خَرَجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَفْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزْوَةِ غَزَاهَا، فَخَرَجَ فِيهَا سَهْمِي، فَخَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ

اللَّهُ ﷻ وَذَلِكَ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجِي، وَأُنْزَلُ فِيهِ، مَسِيرَنَا، حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوِهِ، وَقَفَلَ، وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ، أَذِنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ، فَقُمْتُ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ، فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ، فَلَمَّا قَضَيْتُ مِنْ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ، فَلَمَسْتُ صَدْرِي فَإِذَا عِقْدِي مِنْ جَزَعِ ظَفَارٍ قَدْ انْقَطَعَ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ، وَأَقْبَلَ الرَّهْطُ الَّذِينَ كَانُوا يَرْحَلُونَ لِي فَحَمَلُوا هَوْدَجِي، فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ، وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ، قَالَتْ: وَكَانَتِ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا، لَمْ يُهَبَّلْنَ وَلَمْ يَعْشَهِنَّ اللَّحْمَ، إِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلُقَةَ مِنَ الطَّعَامِ، فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ ثِقَلَ الْهُودَجِ حِينَ رَحَلُوهُ وَرَفَعُوهُ، وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ، فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا، وَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ، فَجِئْتُ مَنَازِلَهُمْ وَلَيْسَ بِهَا دَاعٍ وَلَا مُجِيبٌ، فَتَيَسَّمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ فِيهِ، وَظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ سَيَفْقِدُونِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ فِي مَنْزِلِي غَلَبَنِي عَيْنِي فَنِمْتُ، وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعْطَلِ السَّلَمِيُّ، ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ، قَدْ عَرَّسَ، مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ فَادَّجَى، فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي، فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَأَتَانِي فَعَرَفَنِي حِينَ رَأَانِي، وَقَدْ كَانَ يَرَانِي قَبْلَ أَنْ يُضْرَبَ الْحِجَابُ عَلَيَّ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ عَرَفَنِي، فَخَمَرْتُ وَجْهِي بِجِلْبَابِي، وَوَاللَّهِ مَا يُكَلِّمُنِي كَلِمَةً وَلَا سَمِعْتُ مِنْهُ كَلِمَةً غَيْرَ اسْتِرْجَاعِهِ، حَتَّى أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ، فَوَطِئَ عَلَى يَدَيْهَا فَرَكَبَتْهَا، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ، حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ، بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُوْغِرِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ، فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ فِي شَأْنِي، وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ابْنِ سَلُولَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَاشْتَكَيْتُ، حِينَ قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، شَهْرًا، وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ فِي قَوْلِ أَهْلِ الْإِفْكِ، وَلَا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ، وَهُوَ يَرِينِي فِي وَجْعِي أَنِّي لَا أَعْرِفُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷻ اللَّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَشْتَكِي، إِنَّمَا يَدْخُلُ رَسُولُ اللَّهِ ﷻ فَيَسْلَمُ ثُمَّ يَقُولُ: «كَيْفَ تَيْكُمُ؟» فَذَلِكَ يَرِينِي، وَلَا أَشْعُرُ بِالشَّرِّ، حَتَّى خَرَجْتُ بَعْدَ مَا نَقَهْتُ وَخَرَجْتُ مَعِيَ أُمُّ مِسْطَحٍ قَبْلَ الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ مُتَبَرِّزُنَا، وَلَا نَخْرُجُ إِلَّا لَيْلًا إِلَى لَيْلٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنْفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا، وَأَمَرْنَا أَمْرَ الْعَرَبِ الْأَوَّلِ فِي التَّنَزُّهِ، وَكُنَّا نَتَأَذَى بِالْكُنْفِ أَنْ نَتَّخِذَهَا عِنْدَ بُيُوتِنَا، فَانْطَلَقْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ، وَهِيَ بِنْتُ أَبِي رُحْمٍ بْنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ،

وَأُمُّهَا ابْنَةُ صَخْرَ بْنِ عَامِرٍ، خَالَهٗ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقُ، وَأَبْنَاهَا مِسْطَحُ بْنُ أَثَّانَةَ بْنِ عَبَّادِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَبَنْتُ أَبِي رُحْمَ قَبْلَ بَيْتِي، حِينَ فَرَعْنَا مِنْ شَأْنِنَا، فَعَثَرْتُ أُمَّ مِسْطَحٍ فِي مِرْطَاهَا، فَقَالَتْ: تَعِسَ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ لَهَا: بئسَ مَا قُلْتَ، أَتُسَبِّحِينَ رَجُلًا قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، قَالَتْ: أَيْ هَتَّاهُ أَوْلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالَ؟ قُلْتُ: وَمَا ذَا الَّذِي قَالَ؟ قَالَتْ: فَأَخْبَرْتَنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الْإِفْكِ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا إِلَى مَرَضِي، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي، فَدَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ: «كَيْفَ تَيْكُمُ؟» قُلْتُ: أَتَأْذَنُ لِي أَنْ آتِيَ أَبَوَيَّ؟ قَالَتْ: وَأَنَا حِينَنِيذٍ أُرِيدُ أَنْ أَتَيِّقَنَّ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا، فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجِئْتُ أَبَوَيَّ فَقُلْتُ لَأُمِّي: يَا أُمَّتَاهُ مَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ؟ فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّةُ هَوْنِي عَلَيْكَ، فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيعَةً عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا، وَلَهَا ضَرَائِرُ، إِلَّا كَثُرْنَ عَلَيْهَا، قَالَتْ: قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَقَدْ تَحَدَّثَ النَّاسُ بِهَذَا؟ قَالَتْ: فَبَكَيْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لَا يَرِقُّ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَحِلُ بَنَوْمٌ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ أَبْكِي، وَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ، يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ، قَالَتْ: فَأَمَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَأَشَارَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالَّذِي يَعْلَمُ مِنْ بَرَاءَةِ أَهْلِهِ، وَبِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ لَهُمْ مِنَ الْوُدِّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُمْ أَهْلُكَ وَلَا نَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا، وَأَمَّا عَلَى بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَإِنْ تَسْأَلِ الْجَارِيَةَ تَصَدِّقُكَ، قَالَتْ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ فَقَالَ: «أَيُّ بَرِيرَةٍ، هَلْ رَأَيْتِ مِنْ شَيْءٍ يَرِيئُكَ مِنْ عَائِشَةَ؟» قَالَتْ لَهُ بَرِيرَةُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنْ رَأَيْتُ عَلَيْهَا أَمْرًا قَطُّ أَغْمَصُهُ عَلَيْهَا، أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ، تَنَامُ عَنْ عَجَاجِينَ أَهْلِهَا، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ، قَالَتْ: فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَاسْتَعَذَرَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ، ابْنِ سَلُولٍ، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغَ أَذَاهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِيَ» فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: أَنَا أَعْذِرُكَ مِنْهُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كَانَ مِنَ الْأَوْسِ ضَرَبْنَا عُنُقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا الْخَزَرَجِ أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا أَمْرَكَ، قَالَتْ: فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ، وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزَرَجِ، وَكَانَ رَجُلًا صَالِحًا، وَلَكِنْ

اجْتَهَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، كَذَبْتَ، لَعَمْرُ اللَّهِ لَا تَقْتُلُهُ وَلَا تَقْدِرُ عَلَى قَتْلِهِ،  
فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ: كَذَبْتَ،  
لَعَمْرُ اللَّهِ لَنَقْتُلَنَّكَ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ، فَتَارَ الْحَيَّانِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ،  
حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَقْتِيلُوا، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَنُوا وَسَكَتَ، قَالَتْ: وَبَكَيْتُ يَوْمَ ذَلِكَ، لَا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلَا  
أَكْتَحِلُ بَنَوْمٍ، ثُمَّ بَكَيْتُ لَيْلَتِي الْمُقْبِلَةَ، لَا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَحِلُ بَنَوْمٍ، وَأَبَوَايَ  
يَظُنَّانِ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقُ كَبْدِي، فَبَيْنَمَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي، وَأَنَا أَبْكِي، اسْتَأْذَنْتُ عَلَى  
امْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا، فَجَلَسَتْ تَبْكِي، قَالَتْ: فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ دَخَلَ  
عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ ثُمَّ جَلَسَ، قَالَتْ: وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مُنْذُ قِيلَ لِي مَا  
قِيلَ، وَقَدْ لَبِثَ شَهْرًا لَا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي بَشْيَءٌ، قَالَتْ: فَتَشْهَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
حِينَ جَلَسَ ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، يَا عَائِشَةُ! فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتَ  
بَرِيئَةً فَسَيِّرْنِي إِلَى اللَّهِ، وَإِنْ كُنْتَ أَلَمْتِ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ  
إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبٍ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ» قَالَتْ: فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
مَقَالَتَهُ، قَلَصَ دَمْعِي حَتَّى مَا أَحْسُ مِنْهُ قَطْرَةً، فَقُلْتُ لِأَبِي: أَحَبُّ عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ  
ﷺ فِيمَا قَالَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ، مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لِأُمِّي: أَجِيبِي  
عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: —  
وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ، لَا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ — إِنِّي، وَاللَّهِ لَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّكُمْ قَدْ  
سَمِعْتُمْ بِهَذَا حَتَّى اسْتَقَرَّ فِي نَفُوسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ، فَإِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهِ  
يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، لَا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ، وَلَئِنْ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ،  
لَتُصَدِّقُونَنِي، وَإِنِّي، وَاللَّهِ مَا أَحَدٌ لِي وَلَكُمْ مَثَلًا إِلَّا كَمَا قَالَ أَبُو يُوسُفَ: «فَصَبِرُ  
جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» قَالَتْ: ثُمَّ تَحَوَّلْتُ فَاصْطَجَعْتُ عَلَى فِرَاشِي،  
قَالَتْ: وَأَنَا، وَاللَّهِ حِينَئِذٍ أَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، وَأَنَّ اللَّهَ مُبَرِّئِي بَرَاءَتِي، وَلَكِنْ، وَاللَّهِ مَا  
كُنْتُ أَظُنُّ أَنْ يُنْزَلَ فِي شَأْنِي وَحْيٌ يُتْلَى، وَلَشَأْنِي كَانَ أَحْقَرُ فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ  
يَتَكَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيَّ بِأَمْرٍ يُتْلَى، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي  
النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ بِهَا، قَالَتْ: فَوَاللَّهِ مَا رَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَجْلِسَهُ، وَلَا خَرَجَ

مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ أَحَدٌ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرْحَاءِ عِنْدَ الْوَحْيِ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ، فِي الْيَوْمِ الشَّاتِ، مِنْ ثِقَلِ الْقَوْلِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْهِ، قَالَتْ: فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ: «أَبْشِرِي، يَا عَائِشَةُ أَمَّا اللَّهُ فَقَدْ بَرَّأكَ» فَقَالَتْ لِي أُمِّي: قَوْمِي إِلَيْهِ، قَالَتْ: وَاللَّهِ لَا أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلَا أَحْمَدُ إِلَّا اللَّهَ، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ بَرَاءَتِي، قَالَتْ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» عَشْرَ آيَاتٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَؤُلَاءِ الْآيَاتِ بَرَاءَتِي، قَالَتْ: فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ — وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ وَفَقَرَهُ — وَاللَّهِ لَا أَنْفِقُ عَلَيْهِ شَيْئًا أَبَدًا، بَعْدَ الَّذِي قَالَ لِعَائِشَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا يَأْتِلُ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى» إِلَى قَوْلِهِ: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» — قَالَ جَبَّانُ بْنُ مُوسَى: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ: هَذِهِ أَرْجَى آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ — فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَاللَّهِ إِنِّي لِأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ النَّفَقَةَ الَّتِي كَانَ يُنْفِقُ عَلَيْهِ، وَقَالَ: لَا أَنْزِعُهَا مِنْهُ أَبَدًا، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَأَلَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ أَمْرِي: «مَا عَلِمْتُ؟ أَوْ مَا رَأَيْتُ؟» فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِي سَمْعِي وَبَصْرِي، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِلَّا خَيْرًا، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ، وَطَفِقَتْ أُخْطَهَا حَمْنَةُ بِنْتُ جَحْشٍ تُحَارِبُ لَهَا، فَهَلَكَتْ فِيمَنْ هَلَكَ، قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَهَذَا مَا انْتَهَى إِلَيْنَا مِنْ أَمْرِ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ. (م/ ۲۷۷۰)

**ترجمه:** زهری می گوید: سعید بن مسیب، عروه بن زبیر، علقمه بن وقاص و عبید الله بن عبد الله بن عتبہ بن مسعود از عایشه رضی اللہ عنہا؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم؛ ماجرای تهمت را که برخی به او زدند و الله متعال وی را از آن، پاک و مبرا گرداند، روایت کردند؛ قابل یاد آوری است که هر کدام از آنها بخشی از حدیثش را بیان کردند؛ همچنین بعضی از آنها حدیثش را بهتر از بعضی دیگر، حفظ داشتند و بهتر بیان نمودند. من حدیث هر یک از آنها را خوب حفظ کردم. در کل، سخنان آنها در جهت تأیید یکدیگر بود. آنها گفتند: عایشه رضی اللہ عنہا؛ همسر گرامی نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم؛ گفت: هرگاه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم می خواست سفر نماید، میان همسرانش قرعه کشی می کرد. در یکی از غزوات، میان ما قرعه کشی نمود و قرعه بنام



من افتاد. در نتیجه، من او را همراهی نمودم و چون حکم حجاب، نازل شده بود، مرا که در کجاوه بودم، بر پشت سواری‌ام می‌نهادند و با همان کجاوه، پایین می‌آوردند. راهمان را ادامه دادیم تا اینکه غزوه‌ی رسول الله ﷺ به پایان رسید و بسوی مدینه برگشت. شبی، نزدیک مدینه (بعد از توقف) اعلام نمود تا لشکر کوچ کند. پس از اعلام کوچ، من برای قضای حاجت از لشکر فاصله گرفتم. و بعد از قضای حاجت، بسوی سواری‌ام برگشتم. در آنجا دست به سینه‌ام بردم و ناگهان متوجه شدم که گردن بندم که از مهره‌های یمنی شهر ظفار ساخته شده بود، از جایش جدا شده و افتاده است. برای پیدا کردن آن، دوباره برگشتم. جستجوی گردن بند، مانع رفتنم شد و کسانی که مسئول حمل کجاوه بودند، به این گمان که من در کجاوه هستم، آن را برداشتند و روی شترم گذاشتند. قابل ذکر است که زنان در آن زمان، گوشت و وزن زیادی نداشتند؛ زیرا غذای اندکی به اندازه‌ی سد رمق، میل می‌کردند. علاوه بر آن، من زن کم سن و سالی بودم. در نتیجه، آنها بدون اینکه متوجه وزن کجاوه شوند، آنرا برداشتند و بر شتر گذاشتند و شتر را بلند کردند و رفتند. بعد از اینکه سپاه، حرکت کرد و رفت، من گردن‌بندم را پیدا کردم. و هنگامی که به منزلگاه خود رسیدم، کسی آنجا نبود. به گمان این که آنها بزودی متوجه گم شدن من می‌شوند و بر می‌گردند، به منزلگاه خود، باز گشتم. آنجا نشسته بودم که خواب بر من غلبه نمود و خواب رفتم. صفوان بن معطل سلمی ذکوانی که مسئول بررسی منزل سپاه اسلام بود، هنگام صبح به جایگاه من رسید و سیاهی انسان خوابیده‌ای را مشاهده نمود.

وی قبل از نازل شدن حکم حجاب، مرا دیده بود. با استرجاع (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفتنش از خواب بیدار شدم و چهره‌ام را با چادر پوشاندم. سوگند به الله که او یک کلمه با من صحبت نکرد و بجز استرجاع، کلمه‌ی دیگری از او نشنیدم. او شترش را خواباند و پایش را بر زانوی شتر گذاشت و من سوار شدم. آنگاه، مهار شتر را گرفت و براه افتاد تا اینکه به لشکر که هنگام ظهر برای استراحت، توقف کرده بود، رسیدیم.

پس کسانی در مورد من، هلاک شدند. عبدالله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) رهبری این تهمت را بعهدہ داشت. خلاصه ما به مدینه آمدم و من یک ماه، بیمار شدم. در این میان، مردم سرگرم صحبت در مورد صاحبان افک یعنی تهمت زنندگان بودند.

آنچه مرا به شک و اطمینان داشت، این بود که من آن توجه و مهربانی‌ای را که در سایر بیمارها از رسول الله ﷺ مشاهده می‌کردم، در این بیماری نمی‌دیدم. رسول الله ﷺ نزد ما

می‌آمد، و سلام می‌کرد و می‌گفت: «بیمار شما چطور است؟» همین چیز مرا به شک می‌انداخت؛ اما احساس بدی نداشتم.

تا اینکه در دوران نقاهت، من و امّ مسطح برای قضای حاجت، به مناصع که محل قضای حاجت بود، بیرون رفتیم. گفتنی است که ما فقط شبها برای قضای حاجت، بیرون می‌رفتیم. و این زمانی بود که هنوز در نزدیکی خانه‌هایمان توالی نساخته بودیم و برای قضای حاجت، مانند عربهای نخستین، از خانه‌ها دور می‌شدیم و فاصله می‌گرفتیم و از ساختن توالی در نزدیکی خانه‌هایمان، اذیت می‌شدیم. به هر حال، من و امّ مسطح که دختر ابو رهم بن عبد المطلب بن عبد مناف است و مادرش، دختر صخر بن عامر؛ خاله‌ی ابوبکر صدیق؛ است و پسری بنام مسطح بن بن عبّاد بن عبد المطلب دارد، به راه افتادیم و رفتیم. هنگامی که کار ما تمام شد و من و دختر ابو رهم برگشتیم، چادر امّ مسطح زیر پایش گیر کرد و به زمین افتاد و گفت: مسطح، هلاک شود. من به او گفتم: چه سخن بدی بزبان آوردی؟ آیا به مردی که در غزوه‌ی بدر حضور داشته است، ناسزا می‌گویی؟ امّ مسطح گفت: ای فلانی! مگر سخنانشان را نشنیده‌ای؟ من گفتم: چه گفته است؟ اینجا بود که مرا از سخنان اهل افک، مطلع ساخت.

با شنیدن این سخن، بیماری‌ام افزایش یافت. هنگامی که به خانه برگشتم، رسول الله ﷺ نزد من آمد و سلام کرد و گفت: «بیمار شما چطور است؟» گفتم: آیا به من اجازه می‌دهید تا نزد والدینم بروم؟ هدفم این بود که از پدر و مادرم اصل ماجرا را جويا شوم و نسبت به آن، یقین پیدا کنم. رسول الله ﷺ هم به من اجازه داد. پس نزد والدینم رفتم و به مادرم گفتم: مادر عزیزم! مردم چه می‌گویند؟ مادرم گفت: ای دخترم! این امر را بر خودت آسان بگیر؛ زیرا زنی زیبا که در خانه‌ی مردی باشد و هووهای داشته باشد و آن مرد هم او را دوست داشته باشد، هووها علیه او سخنان زیادی می‌گویند. گفتم: سبحان الله! مردم هم این سخنان را به زبان می‌آورند؟!

به هر حال، آن شب را به صبح رساندم بدون اینکه اشکهایم قطع شود و لحظه‌ای چشمانم را با خواب، سرمه‌نمایم. و چون مدتی، وحی نازل نشد، رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را خواست و با آنها در مورد جدایی از خانواده‌اش مشوره نمود. از آنجایی که اسامه، محبت قلبی رسول الله ﷺ را نسبت به همسرانش، و پاکی و برائت آنها را می‌دانست، گفت: یا رسول الله! او همسر شماست و ما چیزی بجز خیر و نیکی از او سراغ

نداریم. اما علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: یا رسول الله! الله متعال شما را مجبور نکرده است و زنان زیادی بجز او وجود دارند و اگر از کنیز (عایشه) پرسشی او حقیقت را برایت خواهد گفت.

رسول الله صلی الله علیه و آله بریره (کنیز مرا) را صدا کرد و گفت: «ای بریره! آیا از عایشه مورد مشکوکی مشاهده نموده‌ای؟» بریره گفت: نه؛ سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده است، من هرگز عیبی در او مشاهده نکرده‌ام؛ مگر اینکه بعثت کم سن و سال بودن، خواب می‌رود؛ پس گوسفند می‌آید و خمیرش را می‌خورد.

رسول الله صلی الله علیه و آله همان روز، برخاست و از عبد الله بن ابی بن سلول شکایت کرد و فرمود: «چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده‌ام باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می‌داند؟ (اگر او را مجازات نمایم، مرا سرزنش نمی‌نماید.) سوگند به الله که من از خانواده‌ام بجز خیر و نیکی، چیز دیگری سراغ ندارم و همچنین در مورد مردی (صفوان بن معطل) که از او سخن می‌گویند نیز بجز خیر و نیکی، چیز دیگری نمی‌دانم و فقط همراه من به خانه‌ام می‌آمد.» با شنیدن این سخنان، سعد بن معاذ برخاست و گفت: من تو را در مورد او معذور می‌دانم؛ اگر آن مرد، از قبیله‌ی اوس است، ما گردنش را می‌زنیم؛ و اگر از برادران خزرجی ماست، شما دستور دهید تا ما دستور شما را اجرا نمایم. بعد از این گفت و شنود، سردار خزرج، سعد بن عباد که قبل از این، مردی نیکوکار بود؛ اما در این لحظه، تعصب قومی‌اش گل کرد، برخاست و به سعد بن معاذ گفت: دروغ می‌گویی؛ سوگند به الله، نه او را به قتل می‌رسانی و نه این توانایی را داری. در این هنگام، اُسَید بن حُصَیر که پسر عموی سعد بن معاذ است، برخاست و به سعد بن عباد گفت: والله، دروغ می‌گویی؛ سوگند به الله که او را می‌کشیم؛ تو منافقی که از منافقان، دفاع می‌کنی. اینجا بود که دو قبیله‌ی اوس و خزرج برآشفتنند و در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله بالای منبر بود، خواستند با یکدیگر درگیر شوند. با مشاهده‌ی این وضع، همچنان رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را به آرامش دعوت کرد تا اینکه خاموش شدند و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز سکوت کرد. من این روز را هم با گریه، سپری کردم تا جایی که برای یک لحظه هم اشکهایم قطع نشد و لحظه‌ای خوابم نبرد. شب بعدی را هم با گریه، سپری نمودم تا جایی که برای یک لحظه هم اشکهایم قطع نشد و لحظه‌ای خوابم نبرد. پدر و مادرم گمان می‌کردند شدت گریه، جگرم را تکه پاره می‌کند.

بعد از آن، در حالی که پدر و مادرم کنارم نشسته بودند و من گریه می‌کردم، یک زن

انصاری، اجازه‌ی ورود خواست؛ به او اجازه دادم. بعد از اینکه وارد خانه شد، نشست و با من شروع به گریه کرد. ما در حال گریستن بودیم که ناگهان رسول الله ﷺ وارد شد و (کنار من) نشست در حالی که از تاریخ شروع این سخنان، کنارم ننشسته بود و یک ماه هم چیزی در مورد من به وی وحی نشده بود. رسول الله ﷺ بعد از نشستن، شهادتین خواند؛ سپس فرمود: «ای عایشه! در مورد تو به من چنین سخنانی رسیده است؛ اگر تو پاک و بی‌گناهی، بزودی الله متعال پاکی و بی‌گناهی‌ات را اعلام خواهد کرد؛ و اگر مرتکب گناهی شده‌ای، از الله متعال طلب مغفرت کن و بسوی او رجوع نما؛ زیرا اگر بنده، به گناهش اعتراف نماید و توبه کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد». هنگامی که رسول الله ﷺ سخنانش را به پایان رسانید، اشک در چشمانم خشکید طوریکه قطره‌ای هم یافت نمی‌شد. به پدرم گفتم: از طرف من جواب رسول الله ﷺ را بده. گفتم: سوگند به الله، نمی‌دانم به رسول الله ﷺ چه بگویم.

به مادرم گفتم: شما از طرف من به رسول الله ﷺ پاسخ دهید. گفتم: سوگند به الله که من هم نمی‌دانم به رسول الله ﷺ چه بگویم.

من که دختر کم سن و سالی بودم و (تا آن زمان) قرآن زیادی نمی‌دانستم، گفتم: به الله سوگند، می‌دانم که شما سخنان مردم را شنیده‌اید و در قلبتان جای گرفته‌اند و آنها را باور کرده‌اید؛ در نتیجه، اگر به شما بگویم: من بی‌گناه و پاکم؛ حال آنکه الله متعال می‌داند که من بی‌گناهم، سخن مرا باور نمی‌کنید. و اگر به گناهی اعتراف نمایم - حال آنکه الله متعال می‌داند که من بی‌گناهم - شما مرا تصدیق می‌نمایید؛ سوگند به الله، مثال من و شما مانند پدر یوسف است که فرمود: ﴿فَصَبِّرْ جَمِيلًا وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸] (صبر جمیل - بدون جزع و فرع - باید داشت و در برابر سخنان شما تنها از الله متعال، یاری می‌خواهم).

پس از گفتن این کلمات، به رختخواب رفتم. سوگند به الله، در آن هنگام، من می‌دانستم که پاک هستم و بزودی الله متعال، براءت و پاکی‌ام را آشکار می‌سازد؛ اما به الله سوگند، گمان نمی‌کردم الله متعال درباره‌ی من وحیی نازل نماید که تلاوت گردد؛ زیرا خودم را کوچکتر از آن می‌دانستم که الله متعال در مورد من حرفی بزند که تلاوت گردد؛ ولی امیدوار بودم که رسول الله ﷺ خوابی ببیند و الله در آن خواب، پاکی‌ام را آشکار نماید. سوگند به الله، قبل از اینکه پیامبر اکرم ﷺ از جایش بلند شود و کسی از اهل خانه از خانه،

بیرون رود، بر نبی اکرم ﷺ وحی نازل گردید و همان سختی و دشواری حالت وحی، وی را فرا گرفت طوریکه در روز سرد زمستانی، قطرات عرق مانند دانه‌های مروارید از بدن مبارکش سرازیر گشت.

نخستین کلماتی را که رسول الله ﷺ بعد از برطرف شدن حالت وحی با تبسم به زبان آورد، این بود که به من گفت: «ای عایشه! به تو مژده می‌دهم؛ الله متعال، برائت و پاکی‌ات را اعلام نمود».

مادرم به من گفت: بلند شو و از رسول الله ﷺ تشکر کن. گفتم: سوگند به الله، بلند نمی‌شوم و بجز الله، از کسی دیگر، تشکر نمی‌کنم.

بلی، الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [نور: ۱۱] (کسانی که تهمت زدند، گروهی از شما بودند؛ اما گمان مبرید که این حادثه برایتان بد است، بلکه این مسأله برایتان خوب است). اینگونه الله متعال ده آیه در مورد پاکی من نازل نمود.

در این هنگام، ابوبکر صدیق رضی الله عنه که همواره به مسطح بن اثاثه به سبب قرابت و فقرش، انفاق می‌کرد، گفت: سوگند به الله که بعد از این، هرگز به او بخاطر سخنانی که در مورد عایشه به زبان آورده است، انفاق نخواهم کرد. آنگاه الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [نور: ۲۲] (صاحبان ثروت و فضل شما، نباید سوگند یاد کنند که بر خویشاوندان، مساکین و مهاجرین در راه الله، انفاق نکنند؛ بهتر است که عفو کنند و گذشت نمایند؛ آیا مایل نیستید که الله متعال از شما بگذرد؟)

حبان بن موسی می‌گوید: عبد الله بن مبارک گفت: این امیدوار کننده ترین آیه در قرآن کریم است.

آنگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت: به الله سوگند، من دوست دارم که الله متعال مرا بیامرزد و همچنان به انفاق کردن بر مسطح، ادامه داد و گفت: سوگند به الله، هرگز این نفقه را از او قطع نمی‌کنم.

قابل یادآوری است که همچنین رسول الله ﷺ دربارهی من از همسرش زینب دختر

جَحش پرسید و فرمود: «ای زینب! چه می‌دانی؟ یا چه دیده‌ای؟ زینب علیها السلام گفت: یا رسول الله! من چشم و گوشم را حفاظت می‌کنم؛ سوگند به الله، من چیزی بجز خیر و نیکی، از او سراغ ندارم.

بلی، زینب علیها السلام همان کسی بود که (در جاه و منزلت، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) با من رقابت می‌کرد. اما (در این جریان) الله متعال او را با تقوایی که داشت، نجات داد. (درمورد من گمان بد نکرد.) ولی خواهرش؛ حمنه دختر جَحش؛ که از او دفاع می‌کرد و تعصب نشان می‌داد، جزو کسانی بود که هلاک شدند.

زهري می‌گوید: این، آن چیزی است که از این گروه به ما رسید.

۲۱۵۴— عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلًا كَانَ يَتَّبِعُهُ بِأَمٍّ وَلَدَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لِعَلِيٍّ: «اذْهَبْ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ» فَأَتَاهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا هُوَ فِي رَكِيٍّ يَتَبَرَّدُ فِيهَا، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: اخْرُجْ، فَنَاولَهُ يَدَهُ، فَأَخْرَجَهُ، فَإِذَا هُوَ مَجْبُوبٌ لَيْسَ لَهُ ذَكَرٌ، فَكَفَّ عَلِيٌّ عَنْهُ، ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ لَمَجْبُوبٌ مَا لَهُ ذَكَرٌ. (م/۲۷۷۱)

**ترجمه:** انس رضی الله عنه می‌گوید: مردی را با امّ ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (ماریه قبطیه) متهم می‌کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: «برو و گردنش را بزن». علی رفت و او را دید که داخل چاهی نشسته است تا از گرما محفوظ بماند. به او گفت: بیرون بیا. او دستش را به علی رضی الله عنه داد و علی رضی الله عنه او را از چاه، بیرون کرد و متوجه شد که او فردی اخته است و اصلاً آلت تناسلی ندارد. اینگونه علی رضی الله عنه دست نگه داشت و نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! او اخته است و اصلاً آلت تناسلی ندارد.

**باب (۳۱): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِنَتَكُمْ**

**عَلَى الْبَغَاءِ﴾ کنیزانتان را مجبور به زنا نکنید**

۲۱۵۵— عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ جَارِيَةَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي سَلُولٍ يُقَالُ لَهَا: مُسَيِّكَةُ، وَأُخْرَى يُقَالُ لَهَا: أُمَيْمَةُ، فَكَانَ يُكْرِهُهُمَا عَلَى الزَّنى، فَشَكَتَا ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِنَتَكُمْ عَلَى الْبَغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿غُفُورٌ رَحِيمٌ﴾. [النور: ۳۳] (م/۳۰۲۹)

**ترجمه:** جابر رضی الله عنه می گوید: عبد الله بن اُبی بن سلول دو کنیزش را که یکی مُسیکه، و دیگری اُمیمه نام داشت، مجبور به زنا می کرد. آن دو نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله شکایت کردند. پس الله عز و جل این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَتَكُمْ عَلَى الْبَغَاءِ إِنَّ أَرْدَنَ تَحَصُّنًا لِّلْبَنَغَوِ عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرِهِهِمْ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [نور: ۳۳] (به خاطر مال و منال زود گذر دنیا، کنیزانتان را اگر خواهان عفت و پاکدامنی هستند، مجبور به زنا نکنید. و هرکس آنها را وادار به زنا کند، همانا الله متعال بعد از اینکه مجبور شده‌اند، آمرزگار و مهربان است.)

### سوردهی فرقان

**باب (۳۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید:**

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ (و کسانی که با الله ، معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند)

۲۱۵۶— عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه، أَنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ قَتَلُوا فَأَكْثَرُوا، وَزَنَوْا فَأَكْثَرُوا، ثُمَّ اتَّوُوا مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله فَقَالُوا: إِنَّ الَّذِي تَقُولُ وَتَدْعُو لِحَسَنٍ، وَلَوْ تُخْبِرُنَا أَنَّ لِمَا عَمِلْنَا كَفَّارَةً، فَتَزَلَّتْ: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ [الفرقان: ۶۸] وَنَزَلَ: ﴿قُلْ يَعْبادِيَ الَّذِينَ أَشْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۵۳] الآية (م/ ۳۰۲۹)

**ترجمه:** ابن عباس رضی الله عنه می گوید: تعدادی از مشرکین افراد زیادی را به قتل رساندند و بسیار مرتکب زنا شدند؛ سپس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: سخنان شما بسیار زیباست و دعوت شما بسیار عالی است؛ آیا - اگر ما مسلمان شویم - گناهان گذشته‌ی ما بخشیده می شوند؟ اینجا بود که این آیه، نازل گردید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ [فرقان: ۶۸] (و کسانی که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و پرستش نمی نمایند و انسانی را که الله متعال خودش را حرام کرده است، به قتل نمی رسانند مگر به حق، و زنا نمی کنند؛ چرا که هر کس این کارهای ناشایست را انجام دهد، کیفر آن را می بیند.) همچنین این آیه نازل گردید که: ﴿قُلْ يَعْبادِيَ الَّذِينَ أَشْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾ [زمر: ۵۳]

(بگو: ای بندگانم که در معاصی زیاده روی کرده اید، از لطف و رحمت الهی مأیوس و ناامید نگردید.)

## سوره‌ی الم تنزیل سجده

باب (۳۳): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ

نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ (هیچ کس نمی‌داند که چه

نعمت‌های مسرت بخشی، برایش، نهفته است)

۲۱۵۷— عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، ذُخْرًا، بَلَّهَ مَا أَطْلَعَكُمْ اللَّهُ عَلَيْهِ»، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ [السجدة: ۱۷] (م/۲۸۲۴)

**ترجمه:** ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «الله عز و جل می‌فرماید: برای بندگان نیکوکارم، نعمت‌هایی تدارک دیده و ذخیره نموده‌ام که هیچ چشمی آنها را ندیده و هیچ گوشی آنها را نشنیده و به قلب هیچ انسانی هم خطور نکرده است. و این نعمت‌ها غیر از آن نعمت‌هایی است که شما از آنها اطلاع دارید». سپس رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت نمود: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ [سجده: ۱۷] یعنی هیچ کس نمی‌داند که چه نعمت‌های مسرت بخشی، برایش، پنهان نگه داشته شده است.

باب (۳۴): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِّنَ

الْعَذَابِ الْأَذَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾ (ما قطعاً عذاب نزدیک‌تر - دنیا - را پیش از

عذاب بزرگ‌تر - آخرت - بدیشان می‌چشانیم)

۲۱۵۸— عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ رضی الله عنه، فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْأَذَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾ [السجدة: ۲۱] قَالَ: مَصَائِبُ الدُّنْيَا، وَالرُّومُ، وَالْبَطْشَةُ، أَوْ الدُّخَانُ — شُعْبَةُ الشَّائِئِ فِي الْبَطْشَةِ أَوْ الدُّخَانِ. (م/۲۷۹۹)

**ترجمه:** ابی بن کعب رضی الله عنه در باره‌ی آیه‌ی ﴿وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْأَذَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾ [سجده: ۲۱] ((ما قطعاً عذاب نزدیک‌تر - دنیا - را پیش از عذاب بزرگ‌تر - آخرت - بدیشان می‌چشانیم) گفت: مصائب دنیوی، پیروزی رومی‌ها، مؤاخذه‌ی بزرگ - روز بدر - یا تیره و تار شدن آسمان جزو عذاب‌های دنیوی هستند.

قابل یادآوری است که شعبه (یکی از راویان) در ذکر مؤاخذه‌ی بزرگ و تیره و تار شدن آسمان، شک کرد.



## سورهی احزاب

باب (۳۵): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ﴾ [احزاب: ۱۰] (به خاطر بیاورید زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پایین شما، به سوی شما آمدند)

۲۱۵۹ — عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾ قَالَتْ: كَانَ ذَلِكَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ. (م/۳۰۲)

ترجمه: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا در مورد این سخن الله متعال که: ﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾ [احزاب: ۱۰] (به خاطر بیاورید زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پایین شما، به سوی شما آمدند و زمانی را که چشمها خیره شده بود، و دلها به حنجرهها رسیده بود) می گوید: این وضعیت در روز خندق، اتفاق افتاد.

## سورهی یس

باب (۳۶): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا﴾ (و خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است)

۲۱۶۰ — عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا﴾ [یس: ۳۸] قَالَ: «مُسْتَقَرُّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ». (م/۱۵۹)

ترجمه: ابوذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: از رسول الله ﷺ در مورد این سخن الله متعال پرسیدم که می فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا﴾ [یس: ۳۸] (و خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است). فرمود: «قرارگاه خورشید، زیر عرش است».

## سورهی زمر

باب (۳۷): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ (آنان، آنگونه که شایسته است الله را شناختند)

۲۱۶۱ — عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ — أَوْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ — إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى إِبْصَعٍ،

وَالْأَرْضِينَ عَلَى إصْبَعٍ، وَالْجِبَالَ وَالشَّجَرَ عَلَى إصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالْثَرَى عَلَى إصْبَعٍ،  
وَسَائِرَ الْخَلْقِ عَلَى إصْبَعٍ ثُمَّ يَهْزُهُنَّ فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الْمَلِكُ، فَضَحِكَ رَسُولُ  
اللَّهِ ﷺ تَعَجُّبًا مِمَّا قَالَ الْحَبْرُ، تَصْدِيقًا لَهُ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَتَّى قَدَرَهُ وَالْأَرْضُ  
جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (الزمر: ۶۷) [م/۲۷۸۶]

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: یکی از علمای یهود، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! یا ای ابو القاسم! همانا الله متعال آسمانها را بر یک انگشت، زمین را بر یک انگشت، درختان را بر یک انگشت، آب و خاک را بر یک انگشت، و سایر خلایق را بر یک انگشت، قرار می دهد و آنها را حرکت می دهد و می گوید: من پادشاه هستم؛ من پادشاه هستم. رسول الله صلی الله علیه و آله از روی تعجب و برای تصدیق سخنش خندید و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَتَّى قَدَرَهُ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [زمر: ۶۷] یعنی آنان، آنطور که شایسته است الله را نشناختند حال آنکه روز قیامت، تمام زمین در مشت اوست و آسمانها در دست راستش پیچیده می شود. و الله متعال، از آنچه به او شریک می گیرند، پاک و منزّه است.

### سوره ی حم سجده (فُصِّلَتْ)

**باب (۳۸): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید:**

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ﴾

۲۱۶۲— عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدَ الْبَيْتِ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ، قُرَشِيَّانِ وَثَقَفِيٌّ، أَوْ ثَقَفِيَّانِ وَقُرَشِيٌّ، قَلِيلٌ فَقَهُ قُلُوبِهِمْ، كَثِيرٌ شَحْمٌ بَطُونُهُمْ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: أَتُرَوْنَ اللَّهَ يَسْمَعُ مَا نَقُولُ؟ وَقَالَ الْآخَرُ: يَسْمَعُ إِنْ جَهَرْنَا، وَلَا يَسْمَعُ إِنْ أَخْفَيْنَا، وَقَالَ الْآخَرُ: إِنْ كَانَ يَسْمَعُ إِذَا جَهَرْنَا فَهُوَ يَسْمَعُ إِذَا أَخْفَيْنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ﴾ [فُصِّلَتْ: ۲۲] الآية. (م/۲۷۷۵)

**ترجمه:** ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: سه نفر که دو نفرشان قریشی، و یکی از آنان، ثقفی یا دو نفرشان ثقفی، و یکی قریشی بود، و شکم های بزرگی داشتند و از فقه اندکی برخوردار بودند، کنار بیت الله جمع شدند. یکی از آنان گفت: آیا فکر می کنید که الله

متعال سخنان ما را می‌شنود؟ یکی دیگر جواب داد: اگر با آواز بلند، صحبت کنیم، می‌شنود؛ اما اگر آهسته، صحبت کنیم، نمی‌شنود. سومی گفت: اگر آواز بلند ما را بشنود، آهسته را هم می‌شنود. آنگاه، الله عز و جل این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (۲۲) [فصلت: ۲۲] (و شما اگر گناهانتان را پنهان می‌کردید نه از این جهت بود که از شهادت گوشها و چشمها و پوستهایتان بر ضد خودتان بیم داشته باشید؛ بلکه گمان می‌بردید الله متعال بسیاری از اعمالی را که مخفیانه انجام می‌دهید، نمی‌داند).

### سورهی دخان

باب (۳۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي

السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ (منتظر روزی باش که آسمان،

دود آشکاری پدیدار می‌کند)

۲۱۶۳ — عَنْ مَسْرُوقٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ جُلُوسًا، وَهُوَ مُضْطَجِعٌ بَيْنَنَا، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، إِنَّ قَاصًّا عِنْدَ أَبْوَابِ كِنْدَةَ يَقْصُ وَيَزْعُمُ أَنَّ آيَةَ الدُّخَانِ تَجِيءُ فَتَأْخُذُ بِأَنْفَاسِ الْكُفَّارِ، وَيَأْخُذُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ كَهَيْئَةِ الرُّكَامِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ، وَجَلَسَ وَهُوَ غَضَبَانُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ شَيْئًا فَلْيَقُلْ بِمَا يَعْلَمُ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّهُ أَعْلَمُ لِأَحَدِكُمْ أَنْ يَقُولَ، لِمَا لَا يَعْلَمُ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶] إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَأَى مِنَ النَّاسِ إِذْبَارًا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ سَبِّحْ كَسْبِعَ يُوسُفَ» قَالَ: فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلُّ شَيْءٍ، حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ مِنَ الْجُوعِ، وَيَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ أَحَدُهُمْ فَيَرَى كَهَيْئَةَ الدُّخَانِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ جِئْتَ تَأْمُرُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَبِصِلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا، فَادْعُ اللَّهَ لَهُمْ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ (۱۰) يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿إِنَّكُمْ عَائِدُونَ﴾ [الدخان: ۱۰-۱۵] قَالَ: أَفِيكْشَفُ عَذَابُ الْآخِرَةِ؟ ﴿يَوْمَ تَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْقِمُونَ﴾ [الدخان: ۱۶] فَالْبَطْشَةُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقَدْ مَضَتْ آيَةُ الدُّخَانِ، وَالْبَطْشَةُ، وَاللِّزَامُ، وَآيَةُ الرُّومِ. (م/ ۲۷۹۸)

**ترجمه:** مسروق رحمته الله علیه می گوید: عبد الله بن مسعود رحمته الله علیه در میان ما دراز کشیده بود و ما کنارش نشسته بودیم که مردی آمد و گفت: فردی داستان سرا در دروازه‌ی کنده، داستان سرایی می کند و می گوید: دودی خواهد آمد که کافران را قبض روح می کند و مؤمنان را دچار حالتی مانند سرماخوردگی می سازد. ابن مسعود که عصبانی شده بود، نشست و گفت: ای مردم! از الله متعال بترسید؛ هرکس که می داند، حرف بزند. و هرکس که نمی داند، بگوید: الله متعال بهتر می داند؛ زیرا یکی از نشانه‌های علم، آنست که انسان، چیزی را که نمی داند، بگوید: نمی دانم؛ همانا الله عز و جل به پیامبرش فرمود: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶] (بگو: من از شما در مقابل رساندن دین الله، هیچ پاداشی طلب نمی کنم و از زمره‌ی مدعیان دروغین نیستم).

و هنگامی که مردم به اسلام، پشت کردند، نبی اکرم صلی الله علیه و آله علیه آنان چنین دعا کرد: «مرا علیه آنان با هفت سال مانند هفت سال دوران یوسف، کمک کن». پس دچار قحطسالی مهلکی شدند تا جایی که گوشت و استخوان حیوانات مرده را می خوردند. و هرگاه یکی از آنها به آسمان نگاه می کرد، آسمان را مانند دود، تیره و تار می دید. آنگاه، ابوسفیان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! تو آمدی و به ما دستور دادی تا از الله متعال اطاعت کنیم و پیوند خویشاوندی را رعایت نماییم؛ هم اکنون، قومات دارد هلاک می شود؛ نزد الله، برای آنان، دعا کن. اینجا بود که الله متعال فرمود: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ۝۱۰﴾ (۱۰) یَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝۱۱﴾ تا ﴿إِنَّكُمْ عَائِدُونَ﴾ [دخان: ۱۰-۱۵] (منتظر روزی باش که آسمان، دود آشکاری پدیدار می کند؛ دودی که همه‌ی مردم را فرا می گیرد. این، عذاب دردناکی است. - مردم می گویند: پروردگارا! عذاب را از ما برطرف گردان، ایمان آورده‌ایم. چگونه این یادآوری برای آنان فایده‌ای دارد در حالی که قبلاً پیامبری با رسالتی روشن، نزد آنان آمده بود؛ سپس از او روی گردان شدند و گفتند: او دیوانه‌ای است که آموزش داده شده است. اگر زمان کوتاهی، عذاب را از شما برداریم، قطعاً شما به کفر بر می گردید).

آیا در صورتی که به کفرشان برگردند، عذاب آخرت نیز از آنان، برداشته می شود؟ ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْقِمُونَ﴾ [دخان: ۱۶] (روزی که آنان را به سختی مؤاخذه می کنیم؛ همانا ما انتقام می گیریم). که منظور، همان روز بدر است و «لزماً» نیز که به معنی الزام عذاب می باشد، همان روز بدر است. و زمان پیروزی روم هم گذشت.

۲۱۶۴— عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: خَمْسٌ قَدْ مَضَيْنَ: الدُّخَانُ، وَاللِّزَامُ، وَالرُّومُ، وَالْبَطْشَةُ، وَالْقَمَرُ. (م/۲۷۹۸)

**ترجمه:** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: پنج نشانه‌ای که سپری شدند و گذشتند، عبارتند از: ۱- دخان (مردم، آسمان را بعلت قحط سالی شدید، مانند دود، تیره و تار می‌دیدند). ۲- لزام (که کفار روز بدر، گرفتار عذاب شدند). ۳- رومی‌ها (که اشاره به آیهی ﴿غُلِبَتِ الرُّومُ﴾ ۱۰۲ فِي أَذَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿۱۰۳﴾ [روم: ۲-۳] که شکست و پیروزی آنها متحقق گردید). ۴- مؤاخذه‌ی شدید (که در روز بدر برای کفار، اتفاق افتاد). ۵- دو نیم شدن ماه.

### سوره‌ی فتح

**باب (۴۰): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید:**

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ﴾ (او همان کسی است که در

درون مکه، دست کافران را از شما کوتاه کرد)

۲۱۶۵— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ ثَمَانِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ هَبَطُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ جَبَلِ التَّنْعِيمِ مُتَسَلِّحِينَ، يُرِيدُونَ غِرَّةَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَأَصْحَابِهِ، فَأَخَذَهُمْ سَلْمًا، فَاسْتَحْيَاهُمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِطَّنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾ [الفتح: ۲۴] (م/۱۸۰۸)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: هشتاد مرد مسلح از مردم مکه با هدف غافل گیر ساختن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش از کوه تنعیم، پایین آمدند. رسول الله صلی الله علیه و آله بدون جنگ و خونریزی آنها را اسیر کرد و زنده گذاشت (به قتل نرساند). آنگاه الله عز و جل این آیه را نازل فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِطَّنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾ [فتح: ۲۴] (او همان کسی است که در درون مکه - در ماجرای صلح حدیبیه - دست کافران را از شما، و دست شما را از آنها کوتاه کرد).

## سورہی حجرات

باب (۴۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ

فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ (صدای خود را از صدای پیغمبر، بلندتر مکنید)

۲۱۶۶— عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲] إِلَى آخِرِ الْآيَةِ جَلَسَ ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ فِي بَيْتِهِ وَقَالَ: أَنَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَاحْتَبَسَ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَسَأَلَ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ فَقَالَ: «يَا أَبَا عَمْرٍو مَا شَأْنُ ثَابِتٍ؟ أَشَتَّكَ؟» قَالَ سَعْدٌ: إِنَّهُ لَجَارِي، وَمَا عَلِمْتُ لَهُ بِشَكْوَى، قَالَ فَأَتَاهُ سَعْدٌ فَذَكَرَ لَهُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ ثَابِتٌ: أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي مِنْ أَرْفَعِكُمْ صَوْتًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَأَنَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَذَكَرَ ذَلِكَ سَعْدٌ لِلنَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: «بَلْ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (م/۱۱۹)

**ترجمه:** انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: هنگامی که آیهی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [حجرات: ۲] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را از صدای پیغمبر، بلندتر مکنید) نازل گردید، ثابت بن قیس داخل خانه‌اش نشست و گفت: من جزو جهنمیان هستم. همچنین از آمدن نزد نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خودداری نمود. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ پرسید و فرمود: «ای ابا عمرو! حال ثابت چگونه است؟ آیا مریض است؟» سعد گفت: او همسایه‌ی من است و من سراغ ندارم که مریض باشد. آنگاه سعد نزد ثابت رفت و سخنان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را برایش بازگو کرد. ثابت گفت: این آیه، نازل شده است و شما می‌دانید که من بیشتر از همه‌ی شما صدایم را نزد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بلند می‌کنم؛ لذا من جزو جهنمیان هستم. سعد ماجرا را برای رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بیان کرد. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بلکه او از بهشتیان است».

## سوره ی ق

باب (۴۲): در مورد این سخن الله عز و جل که می فرماید: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ

أَمْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ (روزی که به دوزخ می گوییم:

آیا پر شده‌ای؟ و او ندای هل من مزید سر می دهد)

۲۱۶۷— عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ عَطَاءٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ أَمْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰] فَأَخْبَرَنَا عَنْ سَعِيدٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّهُ قَالَ: «لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ يُلْقَى فِيهَا وَتَقُولُ: ﴿هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ، فَيَنْزَوِي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَقُولُ: قَطُّ قَطُّ، بِعِزَّتِكَ وَكَرَمِكَ، وَلَا يَزَالُ فِي الْجَنَّةِ فَضْلٌ حَتَّى يُنْشِئَ اللَّهُ لَهَا خَلْقًا، فَيُسْكِنُهُمْ فَضْلَ الْجَنَّةِ».

(م/۲۸۴۸)

**ترجمه:** عبد الوهاب بن عطا در مورد آیه ی ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ أَمْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰] (روزی که به دوزخ می گوییم: آیا پر شده‌ای؟ و او ندای هل من مزید سر می دهد) به روایت از سعید از قتاده می گوید: انس بن مالک رضی الله عنه گفت: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همچنان جهنمیان را در جهنم می اندازند و جهنم می گوید: ﴿هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ (آیا بیشتر از این هم هست؟) تا جایی که پروردگار صاحب عزت، قدم اش را در آن می گذارد. آنگاه، بخشی از دوزخ با بخشی دیگر، جمع می شود و می گوید: سوگند به عزت و کرم تو، بس است؛ بس است. و همچنان در بهشت، جای اضافی وجود دارد تا اینکه الله متعال مخلوقاتی برای آن می آفریند و در جای اضافی آن، اسکان می دهد».

## سوره ی اقتربت الساعة (قمر)

باب (۴۳): در مورد این سخن الله عز و جل که می فرماید:

﴿فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ﴾ (آیا هیچ پند گیرنده‌ای وجود دارد؟)

۲۱۶۸— عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: رَأَيْتُ رَجُلًا سَأَلَ الْأَسْوَدَ بْنَ يَزِيدَ، وَهُوَ يَعْلَمُ الْقُرْآنَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: كَيْفَ تَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ﴾ سورة القمر: ۱۵ أَدَالًا أَمْ ذَالًا؟ قَالَ: بَلْ ذَالًا، سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: ﴿مُدْكِرٍ﴾ ذَالًا. (م/۸۲۳)

**ترجمه:** ابو اسحاق می گوید: اسود بن یزید را دیدم که در مسجد، قرآن آموزش می داد و مردی از او پرسید: آیهی ﴿فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ﴾ [قمر: ۱۵] را چگونه می خوانی با دال یا ذال؟ اسود گفت: با دال می خوانم؛ زیرا شنیدم که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ﴿مُدْكِرٍ﴾ با دال می خواند.

### سورهی الرحمن

**باب (۴۴): در مورد این سخن الله عز و جل که می فرماید: ﴿وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ﴾ (و جن را از شعلهی آتش آفریده است)**  
 ۲۱۶۹ — عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ، وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ» [الرحمن: ۱۵] وَخُلِقَ آدَمُ مِنْ مِمَّا وَصِفَ لَكُمْ». (م/۲۹۹۶)

**ترجمه:** عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فرشتگان از نور، جن ها از شعلهی آتش، و آدم از آنچه که برای شما بیان شده، (خاک) آفریده شده اند».

### سورهی حدید

**باب (۴۵): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ (آیا وقت آن فرا نرسیده است که دلهای مؤمنان، هنگام یاد الله متعال، بلرزد و کُرنش کند؟)**  
 ۲۱۷۰ — عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: مَا كَانَ بَيْنَ إِسْلَامِنَا وَبَيْنَ أَنْ عَاتَبَنَا اللَّهُ بِهِذِهِ الْآيَةِ: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الحديد: ۱۶] إِلَّا أَرْبَعُ سِنِينَ. (م/۳۰۲۷)

**ترجمه:** ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: فقط چهار سال از اسلام آوردن ما گذشته بود که الله متعال ما را با این آیه، سرزنش نمود: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ [حدید: ۱۶] (آیا وقت آن فرا نرسیده است که دلهای مؤمنان، هنگام یاد الله متعال، بلرزد و کُرنش کند؟)



## سوره‌ی حشر

باب (۴۶): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ

بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ [الحشر: ۱۰]

(و کسانی که بعد از مهاجرین و انصار می‌آیند، می‌گویند:

پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان آوردن

بر ما پیشی گرفته‌اند، مغفرت کن)

۲۱۷۱— عَنْ عُرْوَةَ قَالَ: قَالَتْ لِي عَائِشَةُ رضی الله عنها: يَا ابْنَ أَخْتِي أُمِرُوا أَنْ

يَسْتَغْفِرُوا لِأَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فَسَبُّهُمْ. (م/۳۰۲۲)

ترجمه: عروه می‌گوید: عایشه رضی الله عنها به من گفت: ای خواهر زاده‌ام! به مردم، دستور داده

شده است تا برای یاران نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم طلب مغفرت کنند؛ اما مردم آنها را بد و بی‌راه می‌گویند.

## سوره‌ی جن

باب (۴۷): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ

نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾ (بگو: به من وحی شده است که گروهی

از جن‌ها - به تلاوت من - گوش فرا داده‌اند)

۲۱۷۲— عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: مَا قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَى الْجِنِّ وَمَا رَأَوْهُمْ،

انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَقَدْ حِيلَ

بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ، فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى

قَوْمِهِمْ، فَقَالُوا: مَا لَكُمْ؟ قَالُوا: حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ،

قَالُوا: مَا ذَاكَ إِلَّا مِنْ شَيْءٍ حَدَثَ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَانْظُرُوا مَا

هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَانْطَلَقُوا يَضْرِبُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا،

فَمَرَّ النَّفَرُ الَّذِينَ أَخَذُوا نَحْوَ تِهَامَةٍ — وَهُوَ بَنَخْلٌ — عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَهُوَ

يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْفَجْرِ فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ اسْتَمِعُوا لَهُ، وَقَالُوا: هَذَا الَّذِي حَالَ

بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَارْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَقَالُوا: يَا قَوْمَنَا ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾ (۱)

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ [الجن: ۱-۲] فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ

مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾ [الجن: ۱]

**ترجمه:** عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نه برای جن ها قرآن تلاوت نمود و نه آنها را دید؛ بلکه روزی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با تنی چند از یارانش به قصد بازار عكاظ، براه افتاد. و این، زمانی بود که از دسترسی جن ها به اخبار آسمانها، جلوگیری شده بود و شهابهای آسمانی، آنها را تعقیب می کردند. جن ها وقتی با این وضعیت روبرو شدند، نزد قوم خود باز گشتند. قوم شان پرسیدند: چرا برگشتید؟ جن ها در جواب، گفتند: از دسترسی ما به اخبار آسمانها، جلوگیری شده است. و ما به وسیله ی شهابها تعقیب می شویم. آنها گفتند: حتماً اتفاق خاصی در دنیا بوقوع پیوسته است؛ بروید اطراف و اکناف عالم، بگردید و علت آن را پیدا کنید. اینگونه، جن ها در اطراف و اکناف زمین به گشت زنی پرداختند. گروهی که بطرف تهامه بسیج شده بودند، بسوی بازار عكاظ رفتند و در محلی بنام نخله، رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدند که برای یارانش نماز صبح را امامت می نماید. وقتی که صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند. سپس به یکدیگر گفتند: همین قرآن است که از رفتن ما به سوی آسمانها و بدست آوردن خبرهای آسمانی، ممانعت نموده است. این بود که به سوی قوم خود، برگشتند و گفتند: ای قوم! ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۖ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ ۚ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ [جن: ۱-۲] (ما قرآن شگفت انگیزی را شنیدیم که رهنمون به سوی کامیابی است؛ پس ما به آن ایمان آورده، از این پس، با پروردگار خود، کسی را شریک نمی گردانیم.) آنگاه الله عز و جل بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمود: ﴿قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ ۖ﴾ [جن: ۱] (ای محمد، بگو: به من وحی شده است که گروهی از جن ها - به تلاوت من - گوش فرا داده اند و گفته اند: ما قرآن زیبا و شگفت انگیزی را شنیده ایم.)

## سوره‌ی قیامت

**باب (۴۸): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ**

﴿تَعْجَلْ بِهِ﴾ (شتابزده لبهایت را برای فراگرفتن آن، تکان مده)

٢١٧٣- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ [القيامة: ١٦] قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، كَانَ يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ، فَقَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَرِّكُهُمَا، فَقَالَ سَعِيدٌ: أَنَا

أَحْرَكُهُمَا كَمَا كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يُحَرِّكُهُمَا، فَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (۱۶-۱۷) [القيامة: ۱۶-۱۷] قَالَ: جَمَعَهُ فِي صَدْرِكَ ثُمَّ تَقْرَأُ: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاقْبَعْ قُرْآنَهُ﴾ [القيامة: ۱۸] قَالَ فَاسْتَمِعَ لَهُ وَأَنْصَتَ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ، قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ، فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ، قَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ كَمَا أَقْرَأَهُ. (م/ ۴۴۸)

**ترجمه:** ابن عباس رضی اللہ عنہما در مورد آیهی ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ می گوید: رسول الله ﷺ هنگام نزول وحی، مشقت فراوانی را متحمل می شد؛ من جمله پیامبر اکرم ﷺ لب هایش را تکان می داد. ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: من نیز لب هایم را همانگونه که رسول الله ﷺ تکان می داد، تکان می دهم (تا به شما نشان دهم که رسول الله ﷺ چگونه لب هایش را تکان می داد).

سعید (راوی از ابن عباس) گفت: من نیز لب هایم را همانگونه که ابن عباس رضی اللہ عنہما تکان می داد، تکان می دهم. و لب هایش را تکان داد.

آنگاه، الله متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (۱۶-۱۷) [القیامت: ۱۶-۱۷] قَالَ: جَمَعَهُ وَوَقُرْآنَهُ ﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاقْبَعْ قُرْآنَهُ﴾ (ای محمد، هنگام نزول قرآن، شتابزده لبهات را برای فراگرفتن آن، تکان مده؛ زیرا جمع آوری قرآن و حفاظت و یاد دادن آن، به عهده ی ماست).  
ابن عباس رضی اللہ عنہما در تفسیر این آیات می گوید: حفظ قرآن در سینه و یاد آوری آن به عهده ی ما است.

﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاقْبَعْ قُرْآنَهُ﴾ [القیامت: ۱۸] (پس هنگامی که ما قرآن را خواندیم، بعد از آن، تو از خواندن آن، پیروی کن).

ابن عباس رضی اللہ عنہما در تفسیر این آیه، می گوید: پس شما سکوت کنید و به آن، گوش فرا دهید. در پایان، این به عهده ی ماست که توانایی خواندن آنرا به شما عنایت نماییم.

بعد از نزول این آیات، هرگاه جبریل وحی می آورد، نخست، رسول الله ﷺ گوش فرا می داد و پس از بازگشت جبریل، آیات را آنگونه که نازل شده بود، تلاوت می کرد.

## سوره‌ی مطففین

باب (۴۹): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ

الْعَالَمِينَ﴾ (روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند)

۲۱۷۴— عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ قَالَ: «يَقُومُ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ». (م/۲۸۶۲)

**ترجمه:** عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [مطففین:۶] (روزی که انسانها در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند) بعضی از مردم، تا بناگوش خود، غرق در عرقشان خواهند بود.

## سوره‌ی انشقاق

باب (۵۰): در مورد این سخن الله متعال که می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا

يَسِيرًا﴾ (بزودی محاسبه‌ی آسانی خواهد شد)

۲۱۷۵— عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حُسِبَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عُذْبٌ» فَقُلْتُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [الانشقاق:۸] فَقَالَ: «لَيْسَ ذَلِكَ الْحِسَابُ، إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرْضُ، مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُذْبٌ». (م/۲۸۷۶)

**ترجمه:** عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت، هر کس که محاسبه شود، گرفتار عذاب می‌گردد».

عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: من گفتم: مگر نه این است که الله عز وجل می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [انشقاق:۸] (بزودی محاسبه‌ی آسانی خواهد شد)؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «این، محاسبه نیست؛ بلکه عرضه‌ی اعمال است؛ ولی اگر روز قیامت، حساب دقیق به عمل آید، گرفتار عذاب می‌گردد».

## سوره ی لیل

باب (۵۱): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿الذِّكْرُ وَالْأُنْثَىٰ﴾

۲۱۷۶ — عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: قَدِمْنَا الشَّامَ، فَأَتَانَا أَبُو الدَّرْدَاءِ رضی الله عنه فَقَالَ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ يَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَةِ عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، أَنَا، قَالَ: فَكَيْفَ سَمِعْتَ عَبْدَ اللَّهِ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَىٰ﴾ [اللیل: ۱] قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ: «وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى ... وَالذِّكْرُ وَالْأُنْثَىٰ»، قَالَ: وَأَنَا وَاللَّهِ هَكَذَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقْرَؤُهَا، وَلَكِنْ هَؤُلَاءِ يُرِيدُونَ أَنْ أَقْرَأَ: ﴿وَمَا خَلَقَ الذِّكْرَ وَالْأُنْثَىٰ﴾ [اللیل: ۳] فَلَا أَتَابِعُهُمْ. (م/ ۸۲۴)

**ترجمه:** علقمه می گوید: ما به سرزمین شام رفتیم. ابو درداء رضی الله عنه آمد و گفت: آیا در میان شما کسی وجود دارد که بر اساس قرائت ابن مسعود بخواند؟ من گفتم: بلی، من هستم. پرسید: عبد الله آیهی سوره ی لیل را چگونه می خواند؟ جواب دادم: من شنیدم که می خواند: «وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى ... وَالذِّكْرُ وَالْأُنْثَىٰ». ابو درداء رضی الله عنه گفت: سوگند به الله، من هم شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را همینگونه می خواند؛ اما اینها می خواهند که من آن را ﴿وَمَا خَلَقَ الذِّكْرَ وَالْأُنْثَىٰ﴾ [اللیل: ۳] بخوانم؛ ولی من از اینها پیروی نخواهم کرد.

(قابل یاد آوری است که روایت مشهور و متواتر بر خلاف نظر ابن مسعود و ابودرداء است. علامه ملا علی قاری در عمدة القاری شرح صحیح بخاری می گوید: برخی گفته اند: نخست، قرآن کریم مانند قرائت ابن مسعود نازل گردید؛ سپس کلمه ی «وما خلق» بر آن افزوده شد؛ اما ابن مسعود و ابودرداء رضی الله عنهما اطلاع نداشتند؛ ولی سایر مردم می دانستند. والله اعلم)

## سوره ی ضحی

باب (۵۲): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾ (پروردگارت تو را رها نکرده و دشمن نداشته است)

۲۱۷۷ — عَنْ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ جُنْدُبَ بْنَ سُفْيَانَ رضی الله عنه يَقُولُ: اشْتَكَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، فَجَاءَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ شَيْطَانُكَ قَدْ تَرَكَكَ، لَمْ أَرَهُ قَرَبَكَ مُنْذُ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثٍ، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَالضُّحَىٰ﴾ ① وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ ② مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ③ [الضحی: ۱-۳] (م/ ۱۷۹۷)

**ترجمه:** اسود بن قیس می گوید: شنیدم که جُنْدُب بن سفیان می گوید: رسول الله ﷺ مریض شد و دو شب یا سه شب برای نماز تهجد، بیدار نشد. پس زنی نزد او آمد و گفت: من امیدوارم که شیطان تو را رها کرده باشد؛ دو یا سه شب است که او را نمی بینم نزد تو بیاید. آنگاه الله عز و جل این آیات را نازل فرمود: ﴿وَالصُّحَىٰ ۝ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۝ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾ [الضحی: ۱-۳] (سوگند به هنگام چاشت، و سوگند به شب در آن هنگام که فرا می گیرد، پروردگارت تو را رها نکرده و دشمن نداشته و مورد خشم قرار نداده است).

### سوره ی تکاثر

**باب (۵۳): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿الْهَکْمُ التَّكَاثُرُ﴾ (فزون طلبی شما را سرگرم و مشغول ساخته است)**

۲۱۷۸ — عن عبدالله بن الشَّخِيرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَقْرَأُ «الْهَکْمُ التَّكَاثُرُ» قَالَ: «يَقُولُ ابْنُ آدَمَ: مَالِي، مَالِي، قَالَ وَهَلْ لَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ، أَوْ لَبَسْتَ فَأَبْلَيْتَ، أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ»؟ (م/۲۹۵۸)

**ترجمه:** عبدالله بن شَخِير رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ رفتم در حالی که ایشان سوره ی تکاثر را تلاوت می نمود و فرمود: «بنی آدم می گوید: مال من! مال من! ولی ای فرزند آدم! مگر از ثروت خودت بجز آنچه که خورده ای و تمام کرده ای یا پوشیده ای و کهنه نموده ای، یا صدقه داده ای و از دل بخشیدی، چیز دیگری متعلق به تو می باشد؟!»

### سوره ی فتح (نصر)

**باب (۵۴): در مورد این سخن الله متعال که می فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ (هنگامی که یاری الله متعال و پیروزی فرا رسید)**

۲۱۷۹ — عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: تَعْلَمُ — وَقَالَ هَارُونُ: تَدْرِي — آخِرَ سُورَةٍ نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ، نَزَلَتْ جَمِيعًا؟ قُلْتُ: نَعَمْ. ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ [النصر: ۱] قَالَ: صَدَقْتَ.

**ترجمه:** عبید الله بن عتبہ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به من گفت: آیا آخرین سوره ی قرآن کریم را که همه اش یکجا نازل شده است، می دانی؟ گفتم: بلی، ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ است. گفت: درست است.

این، آخرین مطلبی است که از صحیح امام ابو الحسن مسلم بن حجاج نیشابوری اختصار نمودم؛ امیدوارم که الله سبحانه و تعالی با لطف و احسان خویش، آن را برای صاحب، نویسنده و خواننده‌اش مفید گرداند.

در پایان، الله متعال را سپاس می‌گوییم که این توفیق را به بنده عنایت فرمود تا ترجمه‌ی این کتاب را به پایان برسانم و از او مسئلت می‌نمایم تا این عمل را خالصانه برای رضای خودش قرار دهد و روز قیامت، آنرا در ترازوی اعمال نیکم قرار دهد. آمین

**عبد القادر ترشابی**



انتشارات حسین

زاهدان خیابان توحید ۹ درب سوم شمالی

تلفن: ۰۵۴۱-۲۴۳۱۲۱۰

ISBN: 978-600-5342-50-5



9 780065 342505